



مبانی تفکر اسلامی

مولف:
سید قطب

مترجم:
ابوبکر حسن زاده



بسم الله الرحمن الرحیم



مرکز نشر اندیشه اسلامی

وب سایت ما:

www.ghotb.net

ایمیل ما:

info@ghotb.net

«مهر ماه ۱۳۹۳»



فهرست

مقدمه مترجم

الحمدلله ربّ العالمین و الصلاه و السلام علی خاتم الانبیاء و المرسلین سیدنا محمدٍ و علی آله و اصحابه أجمعین الی یوم الدین

خوانندهی محترم کتابی که اکنون در اختیار دارید شامل اصول و مبانی تفکر اسلامی برگرفته شده از قرآن کریم و احادیث صحیح رسول خداﷺ میباشد.

این کتاب محصول ده سال تحقیق و تلاش و جمع آوری یکی از نویسندگان و دانشمندان جهان اسلام در قرن بیستم «شهید سید قطب» است که در روزهای آخر زندگی پربارش، آن رابه پایان رسانده و چکیدهی بینش و جهان بینی اسلامی خود را به سان گهرهای ناب بر صفحات آن به رشتهی تحریر درآورده است.

این کتاب با توجه به اهمیّت موضوعی آن «مبانی تفکر اسلام» مهمترین و عمیقترین کتاب سید قطب به حساب میآید.

من نمیخواهم دربارهی معرفی این کتاب چیزی بیشتر به عرض برسانم، چون برادر مخلص و فرزانهام، جناب آقای محمد محمودی با تحمل زحمات فراوان پس از ویراستاری دقیق با نوشتن مقدمهی بسیار خوب حقّ مطلب را به تمامی اداکرده و زحمت آن را از دوش بنده برداشته است، صمیمانه از زحمات ایشان کمال تشکر و قدردانی به عمل میآید.

باید اعتراف کرد ارزش کار ایشان همسنگ و همسان باکار بنده میباشد، اشتباهات را تصحیح، نواقص را تکمیل و مبهمات را توضیح داده است. اجر جزیل و پاداش جمیل در پیشگاه خداوند برایش مسئلت دارم.

از آنجایی که ترجمه به معنی دقیق آن عبارت است از بازگوکردن و آشکار ساختن مطالب و اهداف از زبانی به زبان دیگر به شیوهی همسان، به گونهای اگر این ترجمه بار دیگر به زبان اصلی برگردانده شود، چندان تفاوتی با اصل آن نداشته باشد لذا باید اذعان کرد که مسئولیت مترجم بسیار سنگینتر از مسئولیت مؤلف میباشد. ترجمه شدیدا نیازمند این است که اصل مطلب به تمامی درک و با امانت کامل به زبان مورد نظر بازگو گردد.

مترجم به حقیقت روایت و نقل کننده‌ی قول مؤلف است، هر گونه بی‌توجهی در کار ترجمه و عدم رعایت اصول روایت، عواقب ناگوار اخلاقی و علمی به دنبال دارد، این امر باعث شده است تا بنده در ا نتخاب کتاب برای ترجمه احتیاط فراوان داشته باشم، مادام اطمینان حاصل نکنم که کتاب از ارزش علمی خوب بهره‌مند و پاسخگوی یکی از نیازهای جامعه می‌باشد و می‌توانم مطالب آن را به خوبی بازگو نمایم، از دست زدن به کار ترجمه خودداری می‌کنم. گاهی چندین ماه به دنبال کتاب مورد نظر خود در تلاش می‌باشم، اغلب اوقات دراین باره از دوستان آگاه و کتاب شناس کمک می‌گیرم. چون معتقدم تنها نوشتن و به چاپ رسانیدن کتاب کافی نیست، بلکه لازم است نویسنده احساس نیاز به نوشته‌اش کند و معتقد باشد با چنین کاری دارد خلأی را پر می‌کند و با اخلاص و امانت به یکی از نیازهای جامعه پاسخ می‌گوید، در همچون حالتی است که تحمل همه‌ی مشکلات آسان خواهد بود.

خوشبختانه پس از فراغت از ترجمه‌ی کتاب روح الدین الاسلامی در سال ۱۳۷۲ هجری شمسی با توفیق و عنایت الهی طولی نکشید که برادر عزیزم، آقای حسین حسنخانی دبیر ادبیات زبان عرب دبیرستان‌های مهاباد کتاب «المقومات التصور الاسلامی» را همراه با نامه‌ای محبت‌آمیز برایم به تبریز فرستاد و با اصرار، ترجمه‌ی آن را از بنده خواسته بودند، جا دارد، از لطف و همکاری ایشان تشکر نمایم.

پس از مطالعه‌ی دقیق آن به لطف خدا به کتاب دلخواه خود دست یافتم. هر چند، بازگویی مطالب و افکار و اهداف از زبان و قلم شهید سید قطب که یکّه تاز میدان ادب، فصاحت، بلاغت، شجاعت، و ایمان در عصر خود می‌باشد، کاری است بسیار مشکل و تابه حال هر کس در هر پله و پایه‌ی علمی که بوده است وقتی که اثری از آثار او را ترجمه کرده است، تنها توانسته است ظاهر عبارات و جملات او را بازگو کند، ولی از منعکس کردن کامل روح و احساسی که در ترکیب و تنظیم الفاظ و جملات آن نهفته است و ذوق سلیم به خوبی آنها را درک می‌کند، عاجز مانده است.

با آگاهی به همه‌ی اینها تمامیت خواهی را کنار گذاشتم و تصمیم به ترجمه‌ی آن گرفتم. و در اوایل زمستان سال ۱۳۷۲ ترجمه‌ی آن را شروع و بعد از چندین ماه آن را به پایان رساندم. متأسفانه به دلایلی چاپ آن به تأخیر افتاد تا به خواست خداوند متعال مؤسسه‌ی نشر احسان - خداوند به لطف خود بر احسانش بیفزاید - عهده دار چاپ آن گردید. از خداوند متعال تمنا دارم که این کتاب مورد استفاده‌ی خوانندگان قرار گیرد.

و آخرُ دعوانا أنِ الحمدللهِّ رب العالمین

ابوبکر حسن زاده

۱۳۸۳/۶/۱۸

سخنی از مصحح

شهید «سیّد قطب» در برخی از کتابهایش اسلامیبودن فلسفه‌ی موسوم به فلسفه‌ی اسلامی را شدیداً انکار کرده‌است و به همین جهت هم عده‌ای از جانبداران فلسفه بر او خُرده گرفته‌اند و برای ردّ کلام او ابداعات و ابتکارات فراوان فلاسفه‌ی اسلامی را در راستای اسلامی‌کردن فلسفه‌ی یونان به تفصیل برشمرده‌اند. بیگمان اگر مبنای نامگذاری فلسفه‌ی اسلامیآن ابداعات و تطبیقات اندیشمندان مسلمان باشد، خطایی رُخ نداده است و انصافاً فلاسفه‌ی مسلمان در تطویر و پیشبرد فلسفه، نقش برجسته‌ای داشته‌اند. چنان که «کندی» تحت تأثیر جریان تفکر نو افلاطونی توانسته است فلسفه‌ی ارسطو و افلاطون را با هم تلفیق دهد و «فارابی» فلسفه‌ی ارسطو را بر وفق طریقه‌ی نوافلاطونیان تشریح کرده و درباره‌ی نفس و عقل و سعادت و در بیان اغراض مابعدالطبیعه‌ی ارسطو، تحقیقات جالبی ارائه داده است. جامعیت «ابن سینا» هم در فلسفه، قابل تأمل می‌باشد و توفیقی که او در سازش دادن میان تعلیم دین و تعلیم فلسفه پیدا کرده است، ارزش ابتکاری دارد و حتی «راجر بیکن» انگلیسی او را بزرگ ترین استاد فلسفه بعد از ارسطو خوانده است و کتاب «شفا»یش به یک معنی برای تفکر فلسفی در قرون وسطی — به ویژه در زمینه‌ی تلفیق عقل و دین- اوج کمال محسوب می‌گردد.

«ابن رشد» نیز از حیث نفوذ و تأثیر فکر مسلّماً یکی از بزرگ ترین فلاسفه‌ی قرون وسطی است و تعلیمات او نه فقط در فلسفهی اسکولاستیک قرون وسطی تأثیر شگرفی گذاشته بلکه در عهد رنسانس و حتی تا اوایل قرون جدید هم بعضی از اندیشه های او در اذهان اهل علم، نافذ و مؤثر بوده است.

پیشتر بسیاری از اندیشمندان مسلمان مانند «امام محمّد غزّالی»، «محمّد بن عبدالکریم شهرستانی» و «امام فخر رازی» و «ابن تیمیه» به معارضه با فلاسفه و آراء فلسفی آنها پرداخته اند اما اجازه بدهید از همین ابتدا بگویم اساساً قضیّه‌ی آنها با قضیّه‌ی «سیّد» فرق دارد. آن بزرگواران با انحرافات عقیدتی فلاسفه مخالفت کرده‌اند اما سیّد قطب از اساس با اسلامی شدن و اسلامی نامیدن فلسفه مخالف است. به باور او آنچه که با نام فلسفه‌ی اسلامی قرنها است در حوزه‌های فکری مسلمانان مطرح می شود، خاستگاه و مصدر یونانی دارد و مبانی خود را از یک آبشخور غیر اسلامی برگرفته است و لذا نمی‌تواند اسلامی باشد. او می‌گفت فلسفه‌ی اسلامی و به عبارت دیگر دیدگاه اسلام در باره‌ی خدا، جهان هستی، حیات و انسان را فقط باید از مصدر اصلی اسلام یعنی قرآن کریم استخراج کرد و حتی از استعمال اصطلاح «فلسفه‌ی اسلامی» خودداری می ورزید و به جای آن اصطلاح «تصور اسلامی» را به کار می‌برد.

اما این که چرا فلسفه‌ی اسلامی از همان آغاز از قرآن استخراج نشده و به صورت یک سیستم فکری مدوّن در اختیار مسلمانان قرار نگرفته است؟ به نظر سیّد قطب پاسخی ساده و روشن دارد: چون در صدر اسلام مثل حالا مسلمانان یک مقوله‌ی جدای از قرآن نبوده‌اند و در حقیقت «مسلمانان از خلال نصوص قرآنی برجوشیده‌اند! و مطابق با آیات قرآنی می‌زیسته‌اند و پیش از هر

چیز بر آیات قرآنی تکیه می کرده‌اند وحتی «سنّت» را هم ثمرهی کامل و آرمانی رهنمودهای قرآن تلقی نموده‌اند چنان که «عائشه» - رضی الله عنها - در باره‌ی اخلاق پیامبر ﷺ اظهار داشته است: «کان خلقه القرآن » ...» و من نیز تصریح می‌نمایم که مسلمانان صدر اسلام بر اساس آیات قرآنی و پا به پای نزول آنها شکل گرفته‌اند! و از خلال تطبیق عملی آیات قرآنی در زندگی خویش به یک تفکر مستقل نیز در باره ی خدا، جهان هستی، حیات و انسان دست یافته اند و نیاز نبوده است که ابتدا این تفکر استخراج و تدوین شود و سپس در اختیارشان قرار بگیرد!

ولی متأسفانه پس از گذشت مدت زمانی، آن جوّ خاص از میان رفته و آن دوره‌ی زرّین به سرآمده است! پیشرفت برق‌آسای فتوحات اسلامی از یک سو فرصت تربیت‌شدن صحیح اسلامی را - در ابعاد مختلف و به سبک صحابه - از ملل نومسلمان گرفته و از سوی دیگر باعث شده است درهای جامعه‌ی اسلامی نیز ناگهانی و ناسنجیده به روی بینشها و مکاتب غیر اسلامی گشوده شود. اگر نوعی «توهم توطئه» تلقی نگردد، فعالیتهای سازمان یافته‌ی خارجی و داخلی را هم به عنوان عوامل ثانویه و مزید بر علت به حساب می‌آوریم. برای مثال «مأمون» هفتمین حاکم عباسی در بغداد مرکز ترجمه‌ای را به نام «بیت الحکمه» تأسیس می‌کند و مترجمان چیره دست — بعضاً غیر مسلمان — را به کار می گمارد تا آثار یونانی، سریانی، پهلوی و هندی را به عربی برگردانند و یکی از آنها به نام «حنین بن اسحاق» نصرانی اکثر کتابهای «افلاطون»، «ارسطو»، «بقراط» و «جالینوس» را به عربی ترجمه می کند و به وزن هر کتابی که ترجمه می‌کند، از مأمون زر می‌ستاند! البته در اینجا مقصود ما این نیست که بگوییم مأمون یک انگیزه‌ی ضد اسلامی داشته است اما قطعاً حرکت بی حساب و کتاب او به مسلمانان ضربه زده است. چون او آداب و ضوابط معامله را رعایت نکرده و با جیب پر به استقراض پرداخته است! مأمون می‌توانست علمای اسلام را گِرد هم آورد و از آنها بخواهد مبانی تفکر اسلامی و سبک خاص آن را از نصوص قرآنی استخراج کنند و به صورت مدوّن به جامعه‌ی اسلامی عرضه نمایند. راستی مگر آیات قرآنی نمی‌توانستند به پرسشها و شبهات فکری مسلمانان پاسخ دهند که مأمون ناگزیر شده بود دست به دامان مصادر غیر اسلامی بشود؟! هیچ مسلمان عاقلی با توسعه و به روز کردن اندیشه مخالف نیست اما وام گرفتن یک اندیشه - بدون ضرورت و به طور ناسنجیده - نابخردانه است.

در واقع ورود فلسفه ی یونان به حوزه ی فکری مسلمانان تا حدی آنها را غافلگیر کرد و به نوعی عکس العمل منفعلانه وادارشان ساخت و به تدریج سرگرم تلفیق تعالیم و نصوص اسلامی با قالب های فکری یونان شدند. متأسفانه متفکران ما به جای تلاش در جهت «بومی بودن و بومی ماندن» تفکرشان به «بومی کردن» تفکرات غیر اسلامی پرداختند و «آنچه را خود داشتند، از بیگانه تمنا می کردند»! و ناگفته پیدا است که اگر آب از سرچشمه‌اش آلوده باشد، تمام مسیرش را با آلودگی می پیماید! چنان که تا امروز هم ما کاملاً از شرّ فلسفه‌ی یونان راحت نشده‌ایم!

به دنبال فروپاشی آخرین نماد خلافت اسلامی و در آستانه‌ی عصر بیداری اسلامی، خوشبختانه با تأسیس جماعت «اخوان المسلمین» توسط «امام حسن البنّا» - رحمه الله - حرکت بازگشت به قرآن شکل گرفت و در پرتو این حرکت، رادمردی پیشتاز به نام «سیّد قطب» گوی سبقت را در میدان استخراج خصائص و مبانی تفکر اسلامی از نصوص قرآنی از دیگران ربود!

محصول کار او کتاب «خصائص التصور الإسلامی و مقوماته » است که در دو بخش جداگانه انتشار یافته است. بخش نخست آن یعنی «خصائص التصور الإسلامی» برای اولین بار در سال ۱۹۶۳م. از سوی «دار إحیاء الکتب العربیه » منتشر شد. «سیّد» کتاب «خصائص» را با مقدمه‌ای ضروری تحت عنوان «سخنی در بیان روش کتاب» آغاز می کند و در آن، روش مضبوط و مورد اعتماد فهم و تفسیر قرآن و ضوابط اجتهاد و ارائه‌ی روش صحیح و مطمئن تشخیص ویژگیهای تفکر اسلامی، شناخت عقیده‌ی اسلامی و درک نحوه‌ی عرضه‌ی موضوعات و مباحث عقیدتی را بیان می‌کند و در همین راستا خواستار فرونهادن مباحث مشهور «علم توحید (علم کلام) » می شود و از مسلمانان دعوت می کند به یگانه منبع و مصدر اصیل شناخت عقاید خود یعنی قرآن کریم مراجعه نمایند.

در فصل «سرگشتگی و رسوبات» هم مختصرا به تبیین تلقیهای ناصواب مکاتب زمینی مثل بودائیسم و دین های تحریف شده ی یهودیت و مسیحیت از مقولات بنیادین الوهیت و ربوبیت می‌پردازد.

در فصل اصلی و پایانی کتاب هم که « ویژگیهای تفکر اسلامی» نام دارد، ویژگیهای برجسته‌ی این تفکر را به بحث می گذارد و آنها را تحت هفت عنوان: «ربانیت»، «ثبات»، «شمول»، «توازن»، «ایجابیت»، «واقعنگری» و «توحید» شرح می‌دهد.

بخش دوم کتاب «سیّد» ، «مقومات التصور الإسلامی » یعنی کتاب حاضر است. این کتاب تنها کتاب او است که پس از شهادتش و آن هم بعد از بیست سال منتشر شده‌است. «مقومات» برای اولین بار در سال ۱۹۸۶ م. توسط «دار الشروق » انتشار یافت.

کتاب «مقومات» با مقدمه‌ای از برادر «سیّد» استاد «محمّد قطب» شروع می‌شود. او در مقدمه‌ی خود علاوه بر بیان داستان کتاب، با استناد به مطالب آن به پاره‌ای از شبهات و کج فهمی‌ها در باب دیدگاههای برادرش - در سایر نوشته‌ها — پاسخ می‌دهد.

«محمّد قطب» در مقدمه‌اش می‌گوید: «انتشار این کتاب بسیار بیشتر از زمان مورد نظر ما و کسانی که از وجود دست‌نوشته‌ی آن مطلع بودند، طول کشید. . وسرانجام نیز طبق اراده‌ی خداوند و در همان لحظه‌ای که او برای انتشارش مقدّر فرموده بود، منتشر شد».

«برادرم تألیف این کتاب را در واپسین روزهای زندان و قبل از اجرای حکم اعدام از سوی طاغیان.. به پایان رسانده‌است» و «قسمت آخر آن را بر روی اوراق کیفر خواستی که قبل از محاکمه در اختیار او قرار داده اند، نوشته است».

کتاب «مقومات» بدون احتساب مقدمه‌ی «محمّد قطب» از یک مقدمه تحت عنوان «جستارگشایی» و شش فصل، تشکیل شده‌است که عبارتند از: مبانی تفکر اسلامی، الوهیت و عبودیت، حقیقت الوهیت، حقیقت جهان هستی، حقیقت حیات و حقیقت انسان. اما متأسفانه دو فصل پایانی کتاب (حقیقت حیات و حقیقت انسان) ناقص است. محمد قطب در توضیح این موضوع گفته‌است: « این دو فصل مفقود شده‌اند..و ما مدت زمانی طولانی که سال ها به درازا کشید، به دنبال این دو فصل گم‌گشته گشتیم و یا انتظار می‌کشیدیم یکی از دوستان آن را در جایی پیدا کند و برایمان بفرستد تا کتاب کامل شود. ولی انتظارمان بی فایده به طول انجامید و سرانجام کتاب را به همان شکل و بدون دو فصل آخر آن منتشر ساختیم و إن شاء الله در صورت دستیابی به باقیمانده‌ی کتاب، از نو آن را به صورت کامل چاپ خواهیم کرد». البته « برادرم[عادت داشت] قبل از شروع به نوشتن

هر فصل، آیات مورد نظر برای آن فصل و نکات اصلی بحثش را یادداشت می کرد». خوشبختانه سیّد این کار را برای دو فصل مفقود شده نیز انجام داده است و طرح کلی فصل حقیقت حیات را در ۹ بند و طرح کلی فصل حقیقت انسان را هم در ۴۰ بند مورد اشاره قرار داده است. بی‌گمان با وجود آن دو فصل، کتاب مقومات ارزش بیشتری پیدا می‌کرد اما فقدانشان ذرّه‌ای از ارزش آن نمی‌کاهد. مضافاً « فصل الوهیت و عبودیت در حقیقت محور تمامی کتاب و دربرگیرنده‌ی اندیشه‌ی فراگیر کتاب است و خطوط اصلی تمام فصلهای بعدی را در خود دارد. چنان که فصلهای حقیقت الوهیت و حقیقت جهان هستی در واقع شرح مفصل خطوط کلی طرح شده در فصل الوهیت و عبودیت در باب موضوعات این دو فصل هستند و بنابراین می‌توانیم محتوای دو فصل گمشده‌ی کتاب را هم در پرتو خطوط کلی موضوعات آنها در فصل بنیادین الوهیت و عبودیت، حدس بزنیم».

سیّد قطب در مقدمه‌ی این کتاب (جستارگشایی) به بیان مختصات مبانی تفکر اسلامی می‌پردازد و آنها را ثابت و لایتغیر برمی‌شمارد و اظهار می‌دارد که هر مسلمانی باید به آنها ملتزم و مفتخر باشد و آنها را بر زندگی خویش حاکم گرداند و هیچ تفکر دیگری را جایگزین و همتای آن نسازد. او می‌گوید: بحث از مبانی تفکر اسلامی، بحث از قاعده‌ای است که نظام واقعی و خداپسندانه‌ی زندگی انسان برروی آن بنا می‌شود. . قاعده‌ی اختصاص دادن الوهیت و ربوبیت و قوامیت و سلطنت به خدای متعال. چون اگر زندگی انسان — تحت هر نام و نشانی- بر اساس آن شکل نگیرد، «جاهلیت» محسوب می‌گردد. سپس اشاره ای به توانمندیها و کارایی دین اسلام در اداره‌ی زندگی بشر می‌کند و در پایان نیز روش بهره‌برداری درست از قرآن و سبک نگارش مطالب کتاب را توضیح می‌دهد.

در فصل «مبانیِ تفکر اسلامی» بیان می‌کند که مبانی تفکر اسلامی، بی‌ربط و منفک از یکدیگر نیستند و ابدا به صورت خنثی و تجریدی معرفی نشده‌اند. او می‌گوید: مبانی تفکر اسلامی، ساخته و پرداخته‌ی خدا هستند و کار بشر فقط این است که آنها را از مصدر ربانیشان دریافت کند و به صورت صحیح درک نماید.سپس با نقل پاره‌ای از اظهارات «ویل دورانت» فیلسوف‌نمای آمریکایی در باره‌ی ماهیت ماده، عقل و حیات و نیز گزافه‌گویی‌های «ژولیان هاکسلی» در باب پیشرفت سرنوشتساز علم، ناکامیها و درماندگیهای بشر را در عصر جدید یادآور می‌شود. آنگاه شرایط خاصی راکه در محیط مسیحیت کلیسایی منتهی به جدایی علم از دین شد، توضیح می‌دهد و در پایان هم امتیازات سبک قرآنی را در بیان مبانی تفکر اسلامی در چهار بند برمی‌شمارد:

۱- حقایق را در ظرف واقعنگری ارائه می‌نماید.
۲- مؤلفه‌های آن را در تعامل و ارتباط با یکدیگر معرفی می‌کند.
۳- برای هر مؤلفهای جایگاه خاص و شایسته‌اش را قائل می‌شود.
۴- نحوه‌ی معرفی این مؤلفه‌ها هم از جهت قاطعیت و دقت و هم از جهت جاذبیت و جمال، قابل قیاس با سبکهای بشری نیست.

و این امتیازات را با بیان دستجاتی از آیات قرآنی مفصلاً توضیح می دهد.

در فصل الوهیت و عبودیت، برایند مبانی تفکر اسلامی را این می داند که دریابیم الوهیت دارای خصائص منحصر به فرد و مختص به خدای متعال می‌باشد و هر موجودی جز او مخلوق و بنده‌ی او

است و باید او را عبودیت کند. انسان نیز به عنوان جزئی از مجموعه‌ی هستی باید در زندگی خود تابع برنامه‌ی خدا باشد و جز خدا هیچ شخص یا شیئی را به هیچ شکل و شیوه‌ای به الوهیت و فرمانروایی خود نپذیرد.

آنگاه با الهام از آیات قرآنی روشن می‌سازد که همه‌ی پیامبران از آدم تا خاتم مبلّغ پیام توحید الوهیت بوده‌اند و لذا تئوری مقارنه‌ی ادیان را مبنی بر تطور ادیان و معرفی دین توحیدی به عنوان یک دین تطوریافته‌ی متأخر، مردود می‌شمارد.

او توضیح می‌دهد که انکار وجود خدا محصول شوم قرن اخیر است و در تاریخ بشر بی‌سابقه می‌باشد و اساساً خداگرایی ریشه در فطرت و ژرفای وجود انسان دارد و مبارزه‌ی اسلام و جاهلیت در طول تاریخ نه مبارزه‌ی الحاد و اعتقاد بلکه مبارزه‌ی میان اعتقاد حق و اعتقاد باطل بوده‌است. بزرگترین انحراف بشر هم در ناحیه‌ی اعتقادی این بوده است که آنها پاره‌ای از خصائص الوهیت را برای غیر خدا قائل شده اند وآنگاه مؤلف به بیان نمونه‌های برجسته‌ای از چنین جاهلیات و انحرافاتی می‌پردازد.

همچنین با بررسی شبهاتی در مورد موضعگیری اسلام در قبال عقاید اهل کتاب، نتیجه می‌گیرد که هیچگاه مسلمانان و اهل کتاب نمی‌توانند بر سر عقیده و اصل حاکمیت برنامه‌ی خدا معامله نمایند.

سپس به تفصیل شرح میدهد که چگونه قرآن قضیّه‌ی الوهیت را در عرصه‌ی اعتقاد و عبادت و در عرصه‌ی حاکمیت و فرمانروایی حل کرده است. او در ابتدا انحراف عقیدتی واسطه‌انگاری و استشفاع غیر خدا و قائل شدن پاره‌ای از خصائص الوهیت را برای آنها مطرح می‌سازد و با الهام از آیات قرآن، روشن می‌گرداند که این باور با توحید الوهیت همخوانی ندارد و اصولاً هیچ غیر خدایی نمیتواند در حوزه‌ی الوهیت خداوند، دخالت و تأثیر داشته باشد.

آنگاه با استناد به قصص قرآنی توضیح می‌دهد که تمام پیامبران در طول تاریخ، انسانها را به اتّباع و اطاعت از خدا و توحید الوهیت دعوت کرده‌اند و برجسته‌ترین ویژگی جاهلیت‌های تاریخ بشر هم عدم اطاعت و اتّباع فرمان و برنامه‌ی خدا بوده است.

همچنین شرح می‌دهد که تمام مخلوقات مسخّر عالَم بی چون و چرا مطیع برنامه‌ی خدایند و بشر هم برای سعادتمندشدن باید خودش را با کاروان آفرینش همراه و هماهنگ سازد و مطابق امر و برنامه‌ی خدای متعال زندگی بکند.

سپس با استناد به انبوهی از آیات نشان می‌دهد که هم در سوره‌های مکّی و هم در سوره‌های مدَنی، قضیه‌ی حاکمیت و فرمانروایی خداوند بر زندگی انسانها مورد اهتمام قرار گرفته‌است و تصریح می‌نمایند که در صورت عدم پذیرش این حاکمیت، ایمان به خداوند تحقق نخواهد یافت و شرک همچنان در عرصه خواهد ماند.

در پایان هم توضیح می‌دهد که علت بسیار اهتمام دادن آیات قرآن و سنّت پیامبر ﷺ به قضیه‌ی الوهیت به آن جهت است که تا وقتی این قضیه به درستی و به طور کامل حل نگردد، هیچ قضیه‌ی دیگری علاج‌شدنی نیست!

در فصل‌های «حقیقت الوهیت» و «حقیقت جهان هستی» هم مفصلاً شرح می‌دهد که خدا و جهان هستی چگونه در قرآن معرفی شده‌اند و فرد مسلمان باید چگونه بینشی در مورد آنها داشته باشد.

نکات یادداشت‌شده تحت عناوین فصول «حقیقت حیات » و «حقیقت انسان»هم مختصراً بینش صحیح قرآنی را در باره‌ی حیات و انسان خاطرنشان می‌سازند.

شایان ذکر است که «سیّد قطب» در این کتاب بیش از ۲۰۲۰ آیه‌ی قرآن یعنی بیش از ۳۰٪ و یا نزدیک به یک سوم کل قرآن را آوردهاست و این حجم وسیع از آیات آن چنان سنجیده انتخاب و به قدری دقیق فهم شده‌اند که خواننده احساس می‌کند هر لحظه به قرآن نزدیکتر می‌گردد و نگرش تازه‌تر و عمیق‌تری پیدا می‌کند!

یکی از دلایل این امر، سبک خاصی است که «سیّد» در نگارش این کتاب به کاربرده است. او خود در فقراتی از همین کتاب و در ضمن بیان علت تبیین در خصوص آیات قرآنی بحث مبانی تفکر اسلامی می‌نویسد:

«ما این بحث را فقط به آن جهت نوشته‌ایم که اکنون مردم از تعامل مستقیم با قرآن در امور دینی و دنیوی - و به گونه‌ی مسلمانان صدر اسلام- و از زیستن در جوّیی همانند جوّ نزول قرآن یعنی جوّ نشأت دعوت و تشکیل جامعه و دولت، فاصله گرفته‌اند و از تذوق قرآن و اتکای مستقیم به آن در استنباط حقایق دور گشته‌اند.

اما ما از روی تذوق و یقین می‌دانیم که هیچ یک از تعبیرات و سبک‌های بیان بشر نمی‌توانند در معرفی این حقایق به پای تعبیرات و سبک قرآن برسند.. و نه تنها رسایی آیات قرآن را ندارند بلکه چه بسا هر قدر نویسنده هم در پیبردن به سبک قرآن و درک خصائص آن پیش برود، اثر او باعث گردد مخاطب از حقیقت - باآن سیمای منحصربه فرد و دلکش قرآن - دورتر شود.

این واقعیتی تردیدناپذیر است که به واسطه‌ی مصاحبت طولانی با قرآن و نیز به واسطه‌ی پیگیری فراوان تلاش‌های بشر در عرصه‌ی بیان و مدتها فعالیت حرف‌های در کار نویسندگی بدان رسیده‌ایم.

این یقین قاطعانه وادارمان می‌سازد که نصوص قرآنی را واگذاریم تا در صورت امکان به تنهایی در بحث «مبانی تفکراسلامی» به سخن درآیند.. و اگر اختیار با من می‌بود، قطعاً آیاتی راکه در مورد این حقایق سخن می‌گویند - به تنهایی و بدون شرح و توضیح -گِردآوری و تنظیم می‌کردم و آنها را وامی‌گذاشتم تا با آن سبک بی‌همتا و درخشان خود سخن بگویند!

ولی باز هم می‌گویم مردم از قرآن و از جوّیی که حقایق آن فقط در چنان جوّیی ادراک می‌شود - جوّ حرکت و مبارزه برای اقامه‌ی زندگی بر اساس اطاعت کامل از خدا - فاصله گرفته‌اند و لذا باید آنها را با ارائه‌ی شرح و بیان و تعبیرات بشری جهت تذوق و بهره جُستن از سبک قرآن، یاری داد.

در راستای ایجاد هم‌نوایی میان این علاقه‌ی شدید برخاسته از تذوق و درک قطعی لزوم واگذاری کامل فن بیان حقایق به آیات قرآن و میان ضرورت شدید کمک به مردم جهت چشیدن سبک قرانی در قالب سخن و عبارات بشری .. آری، در راستای ایجاد هم‌نوایی میان آن علاقه‌ی شدید و این ضرورت شدید، بنده روشی در پیش گرفته‌ام که احتمالاً در نظر خوانندگان فعلی که به کاربرد استشهادی و نه استدلالی آیات قرآن عادت داده شده‌اند، اندکی غیر معمولی و عجیب جلوه می‌کند! آخر خوانندگان کنونی معمولاً چنین آموخته‌اند که حتی در مباحث اسلامی ناب هم آیات قرآن را در جاهایی از بحث و آن هم صرفاً به عنوان شاهد و مؤید نظرات و دیدگاه‌های مؤلف ببینند!

اما روشی که ما در این بحث در پیش گرفته‌ایم، خلاف چنین سنّت مرسومی است. روش ما تلاش می‌کند که نص قرآنی را مبنا و مبیّن اصول و حقایقی که منشأ موضوع و بحث هستند، قرار دهد و جملات و توضیحات بشری را صِرفاً در حد عاملی یاری‌گر جهت فهم‌کردن نص قرآنی نگه دارد.

هدف نهایی ما برقراری رابطه و ایجاد انس و رفاقت میان خواننده‌ی این کتاب و خود قرآن است!

هدف ما این است که خواننده‌ی این کتاب، مراجعه‌ی مستقیم و تعامل بلاواسطه با خود قرآن را بیاموزد و هرگاه در باب موضوعی از مجموعه‌ی مسایل زندگی دچار مشکل شد و خواست به رأی صواب درباره‌ی آن موضوع دست یابد، بتواند مستقیماً به قرآن مراجعه کند.

هدف ما این است که خواننده احساس کند - همانگونه که ما احساس می‌کنیم - که این قرآن حاوی پاسخ کامل تمام حقایق بنیادین هستی است و غیر از آن جز به تحقیقات علمی خالص که امور تجربی و کاربردهای عملی آن را دربردارند، نمی‌توان و نباید اعتماد کرد!

بر این اساس، خواننده‌ی این کتاب نصوص قرآنی موجود در آن را باید به اعتبار مبنا و اصل بنگرد. این آیات نه به عنوان شاهد نظرات مؤلف بلکه بدین منظور ذکر شده‌اند تا خود مستقیماً از حقایق سخن بگویند و توضیحاتی هم که ما درباره‌ی آنها داده‌ایم، عنصر اضافی به حساب می‌آید!

لذا خواننده حتماً باید با صبر و حوصله کلمه به کلمه‌ی این نصوص را مورد مدّاقه قرار دهد و نگاه خود را سرسری از روی آنها نگذراند حتی اگرچه از حافظان قرآن هم باشد چراکه این آیات این بار بیانگر حقیقتی دیگر هستند... آنها می‌خواهند بگویند که چگونه قرآن درباره‌ی موضوعات مختلف چنان جامع بحث می‌کند که خواننده به چیزی در مورد آنها احتیاج پیدا نمی‌کند!».

سالها پیش وقتی برای نخستین بار کتاب «مقومات» را مطالعه کردم، آرزویم این بود که روزی با قلم توانای یک مترجم امین به زبان فارسی ترجمه گردد. خوشبختانه این آرزوی من - و بسیاری دیگر از دوستان- را آقای «ابوبکر حسن‌زاده» محقق کردند و همین جا باید اذعان نمایم که کار ایشان با بیشتر کارهای دیگر قیاس‌ناشدنی است . چون ترجمه‌ی کتاب «مقومات» علاوه بر توان بالا در فن ترجمه، به روحیه‌ای «سیّد»آسا نیز نیاز دارد!

در خاتمه از مترجم گرامی آقای حسن‌زاده که با بزرگواری تمام، بازبینی ترجمه و تصحیح و مقدمه نویسی آن را به بنده‌ی حقیر سپردند، صمیمانه سپاسگزارم و از خدای متعال خواستارم در قبال این کار بزرگ به ایشان اجر جزیل عطا فرماید و عمر پربرکتشان را برای خدمت به دین خدا فزونی دهد.

« و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین».

محمود محمودی

تابستان ۱۳۸۳

سخنی از محمد قطب

انتشار این کتاب (**مبانی تفکر اسلامی**) بیش از انتظار من و بسیاری از کسانی که از وجود نسخه‌ی خطی آن آگاه بودند، به تأخیر افتاد و سرانجام زمانی که خداوند سبحان برای انتشار آن مقدّر کرده بود، فرا رسید و منتشر شد.

برادر شهیدم، سیّدقطب درحالی این کتاب را به پایان رساند که روزهای آخر عمرش را در زندان سپری می‌کرد و هنوز حکم اعدام ازسوی کژاندیشان (دین‌ستیزان) او اجرا نشده بود. کینه‌توزانی که در کمین اسلام و دعوتگران اسلام که آسایش خود را فدای کلمه‌ی حق کرده‌اند، نشسته‌اند؛ کلمه‌ی حقی که هیچ طاغوتی درطول تاریخ توان گوش فرا دادن به آن و تحمّل دعوتگران به آن را نداشته است. این همان کلمه‌ی «لا اله الاّ الله» است که اعلام می‌دارد، ولاء و بندگی و اطاعت، تنها شایسته و خاصّ ذات الله است و هیچ طاغوتی حقّ چنین ادعایی را ندارد.

قبلاً کتاب «المعالِم فی الطریق»[1] توانسته بود خشم و کینه‌ی کسانی که قدرت تحمّل «لا اله الاّ الله» را ندارند، برافروزد. البته خشم آن‌ها فقط به خاطر محوری بودن معنی حقیقی لا اله الاّ الله در سرتاسر کتاب «**معالم**» و معرفی‌کردن لا اله الاّ الله به‌عنوان برنامه‌ی زندگی نبود، بلکه بدین خاطر هم بود که زنده‌یاد سیدقطب در این کتاب خواسته است لا اله الاّ الله را با تأکید بر معنی حقیقی آن مطرح سازد؛ معنایی که لا اله الاّ الله با آن از جانب خدا نازل شده است و با همان معنی بود که خداوند متعال چهره‌ی جهان را تغییر داد و امت نمونه‌ای را به وجود آورد و آن را به‌عنوان بهترین امّت‌ها توصیف نموده است. پیدایش چنین امّتی در هر زمان با برخورداری از این پشتوانه‌ی عظیم معنوی، طاغوتیان را از صحنه‌ی روزگار محو می‌کند، حکم و شریعت و قانون خداوند را جایگزین آن‌ها می‌سازد، دین را به تمامی از آنِ خداوند می‌گرداند؛ و بدین خاطر بوده که «سید» خواسته است برای مردم روشن کند آن «لا اله الاّ الله»یی که آنان را داخل بهشت می‌نماید و از عذاب دوزخ به دور

---

۱. آخرین کتاب سیّد قطب است که قبل از آخرین دستگیری او در سال ۱۹۶۵ میلادی منتشر شد.

می‌سازد و آثار کفر و جاهلیّت را از روی زمین برمی‌دارد و دولت حق و عدالت را در زندگی دنیایی برپا می‌کند، تنها به زبان آوردنش درحالی که دور از پشتوانه‌ی ایمان و یقین قلبی و التزام عملی به آن در زندگی باشد، نیست؛ بلکه گفتن «لا اله الاّ الله»یی است که قلب را مملو از ایمان و قدرت می‌سازد، و در رفتار و سلوکی واقع نگرانه تجسّم پیدا می‌کند که اقامه‌ی برنامه و شریعت الهی را مدّنظر دارد و با کفر و جاهلیّت به مبارزه برمی‌خیزد و خشم و انزجار خود را نسبت به آن‌ها ابراز می‌دارد. «لا اله الاّ الله»یی که از این معنی به دور باشد در پیشگاه خداوند پذیرفته نیست و نمی‌تواند تغییر و تحوّلی را به وجود آورد؛ چرا که گوینده‌ی آن هنوز نتوانسته است خود را از شرکی به دور دارد که در قالب اقرار به حاکمیت بشر به جای حاکمیت الله نمایان است. مسلّماً شرط اساسی برای پذیرفته شدن گفتن «لا اله الاّ الله» در پیشگاه خداوند، برائت از شرک است؛ همان برائتی که رسول اکرمﷺ درباره‌ی آن می‌فرماید: (مَنْ ماتَ لا يُشْرِكُ باللهِ شَيْئاً دَخَلَ الْجَنَّةَ):[1] «کسی که بمیرد و شریکی برای خداوند قائل نباشد، همانا داخل بهشت می‌شود.» هم‌چنین برائت از شرک شرط به‌دست آوردن قدرت در زمین نیز می‌باشد؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ ﴾ نور:۵۵

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جانشینِ (پیشینیان و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان در پرتو عدل و داد خود آباد گردانند) همان‌گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغوتیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان ارزانی داشته است) هم‌چنین اسلام را که برای آنان می‌پسندد حتماً آن را (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدّل می‌سازد (آن‌چنان که بدون هیچ دغدغه و دلهره‌ای از دیگران) تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریکم نمی‌گردانند... بعداز این (وعده‌ی راستین)

---

۱. مسلم این حدیث را استخراج نموده و نص آن چنین است: «عن جابربن عبدالله رضی الله عنهما قال: اتی النبیﷺ رجل فَقالَ یا رسول اللهَ ما المُوجَبتانِ؟ قال: من مات لا یُشْرِکُ بالله شَیْئاً دَخَلَ الجنّهَ وَمَنَ ماتَ یُشْرِکُ باللهَ شیئاً دَخَلَ النّار»:«از جابر بن عبدالله روایت شده که شخصی پیش پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! آن دو چیزی که باعث رفتن به بهشت یا رفتن به دوزخند کدامند؟ پیامبر فرمود: کسی که بمیرد و شریکی برای خدا قرار نداده باشد داخل بهشت می‌شود و کسیکه بمیرد و برای خدا شریک قرار داده باشد داخل دوزخ خواهد شد.»

کسانی که کافر شوند، کاملاً از خارج‌شوندگان (از دایره‌ی اسلام) به شمار می‌آیند (و متمرّدان و مرتدان حقیقی می‌باشند.)»

هنگامی‌که دشمنان اسلام بر سرزمین‌های اسلامی چیره شدند، ازسویی حاکمیت قانون و شریعت خدا را از صحنه خارج کردند و از دیگر سو قوانین و قراردادهای برساخته‌ی بشر را به جای آن قرار دادند. آنگاه به مردم گفتند: «این امر هیچ اشکالی برای شما ندارد، تا زمانی که نماز می‌خوانید و روزه می‌گیرید و شعایر دینی را برپا می‌دارید، مسلمان هستید.» و پس از کنارگذاشتن قانون خدا از صحنه‌ی زندگی، افکار، عقاید و شیوه‌های مبتذل را بر آنان مسلّط نموده و آنان را از نماز و روزه و برپا داشتن شعایر دینی دور ساختند. این بار خطاب به مسلمانان گفتند:

«اشکالی ندارد، تا زمانی که می‌گویید: «لا اله الاّ الله»، مسلمان هستید؟»

اما زمانی که کتاب «المعالم فی الطریق» منتشر شد و به مردم اعلام کرد، که گفتن لا اله الاّ الله به این صورت، انسان را در زمره‌ی مسلمانان واقعی قرار نمی‌دهد؛ بلکه این کلمه وقتی انسان را به مقام والای اسلام خواهد رساند؛ که به مجرد گفتنِ آن، قلب گوینده سرشار از یقین و ایمان گردد و در صحنه‌ی زندگی خود به آموزه‌ی اصلی آن عمل نماید.[1] لذا دشمنان خدا نتوانستند تحمّل کنند که تلاش صدساله آنان برای فریب مردم و دور ساختن آنان از اسلام، به وسیله‌ی این کتاب نقش بر آب شود.به همین خاطر در اکثر نقاط جهان حکم اعدام نویسنده‌ی آن، شهید سیدقطب، صادر شد.



کتابی که ما اکنون آن را به شما تقدیم می‌داریم، مؤلف، آن را در روزهای آخر عمر خود در زندان به رشته‌ی تحریر درآورده، و به علت در اختیار نداشتن کاغذ، قسمت پایانی آن را در اوراق بازجویی که قبل از محاکمه به او داده بودند نوشته است و بخش دوم از کتاب «خصائص التصور الاسلامیه و مقوماته» می‌باشد. «مقومات التصور الإسلامی»، مشتمل بر یک مقدمه و چند فصل است که مؤلف بارها در اثنای کتاب به این فصل‌ها اشاره کرده است. کتاب با مقدمه‌ای تحت عنوان «محور بحث» شروع می‌شود و به دنبال آن چهار فصل تحت عناوین «بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی»، «الوهیّت و بندگی»، «حقیقت الوهیّت» و «حقیقت جهان هستی» قرار دارند و دو فصل دیگر نیز تحت عناوین «حقیقت حیات» و «حقیقت انسان» به‌دنبال آن‌ها درج شده است، البته فقط مقدّمه و

---

۱. در رساله‌ی التعالیم امام حسن البناء آمده است: «هر مسلمانی که اقرار به وحدانیّت خدا و رسالت محمد ﷺنمایدو به آموزه‌ی اصلی این شهادت عمل کند و فرایض دینی را به جای آورد، ما او را به‌خاطر نگرش، دیدگاه و یا گناهی تکفیرنمی‌کنیم.»

چهار فصل اوّل به دست ما رسیده است و دو فصل آخر آن یعنی فصل‌های «حقیقت حیات» و «حقیقت انسان» گم شده‌اند. چندین سال در جستجوی به دست آوردن آن‌ها به سر بردیم و انتظار داشتیم اگر یکی از دوستان آن‌ها را پیدا کند برای ما بفرستد، تا کتاب به صورت کامل منتشر شود ولی انتظار ما بی‌نتیجه ماند، سرانجام تصمیم گرفتیم آن را به‌صورت موجود و بدون دو فصل آخر منتشر نمائیم. به امید اینکه هرگاه این دو فصل را یافتیم به خواست خدا حتماً کتاب را به صورت کامل منتشر می‌کنیم.[1]

عده‌ی زیادی از دوستان به من می‌گفتند: تو که از همه به مؤلف (مرحوم سیّد) نزدیک‌تری و بیش از هر کس دیگری به ادامه و تکمیل کار او شایسته‌تر هستی، چرا دو فصل مفقود شده را به سبک چهار فصل موجود نمی‌نویسی تا کتاب به صورت کامل منتشر شود؟ در جواب ایشان گفتم و اکنون نیز می‌گویم: رحمت خدا بر کسی باد که قدرت و توان خود را می‌شناسد[و از حد آن تجاوز نمی‌کند.] شناخت من از اندازه‌ی توانایی‌ام، به من حکم می‌کند که دست به کاری نزنم که نمی‌توانم به نحو احسن از عهده‌ی آن برآیم. من تنها برای خود و در سطح خود می‌توانم خوب بنویسم و هرگز توان رسیدن به سطح والای برادرم را ندارم، مخصوصاً در این کتاب (بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی) که مشتمل بر عصاره‌ی رنج‌ها و تجربه‌های ایمانی اوست و در اوج شیوایی و زیبایی و بیان از مسائل دقیق و عمیق قرار دارد و کلمات و جملات سلیس و روان آن چنان زیبا جلوه می‌کنند، که گویی همه، سرود و شعارند؛ نه بیان‌کننده‌ی عقاید و افکار.

به راستی هنگامی که رویکرد فلسفی بر آن است تا مسائل عقیدتی را مورد بررسی قرار دهد، آن‌ها را به حالت انگاره‌های انتزاعی، درک‌ناپذیر و بی‌اثر در می‌آورد، که اگر در ذهن هم جای بگیرند بدان جهت که از حیات حقیقی بی‌بهره‌اند، نمی‌توانند تبدیل به یک تجربه‌ی فراگیر روحی شوند، تا انسان با تمام وجود خویش آن‌ها را لمس کند و بکار گیرد.

ازطرف دیگر وقتی که رهیافت عرفانی، این مسایل را مورد نظر قرار می‌دهد آن‌ها را به صورت الهام، شهود درونی مکاشفه و اشراق روحی زودگذر درمی‌آورد که روح لحظه‌ای از آن‌ها لذت می‌برد ولی به محض خاموش شدن این پرتوهای تابناک روحی، اثری از آن‌ها باقی نخواهد ماند تا انسان بتواند فکر خود را بر آن متمرکز کند و آن را مورد بررسی و تأمّل قرار دهد و بازخوانی نماید. گویی این اشراق‌ها، تجربه‌های آنی و گذرا هستند که به هیچ وجه استمرار محسوسی در درون نفس ندارند.

---

۱. بعضی از دوستان به من خبر دادند، کتابی به بازار آمده است و مطالبی در آن وجود دارد که شبیه به این دو فصل می‌باشد. هرچند این را بعید می‌دانم و آن را ندیده‌ام تا قضاوت کنم اما از کسانی که چنین کتابی را در دست دارند تقاضادارم مرا بر آن آگاه سازند.

امّا زمانی که مسائل عقیدتی به صورتی درمی‌آید که فکر می‌تواند آن‌ها را در دست گیرد و هرگاه مایل باشد درباره‌ی آن‌ها به تدبّر و تأمّل می‌پردازد و حتی در همان لحظاتی که روح در پرواز شفاف و ملکوتی خود با این مسایل عروج می‌نماید، فکر قادر است تسلّط خود را بر آن‌ها حفظ کند، در چنین حالتی است که صفای روح و قدرت تعبیر و بیان در آنِ واحد به کمال خود می‌رسند و باهم آمیخته می‌شوند (به‌عبارت دیگر نور ایمان با قدرت علم و تجربه همراه می‌گردد) و رسیدن به چنین مقامی میسّر نیست مگر برای کسانی که خداوند متعال دریچه‌ای از نور خود را به روی آنان گشوده است و در پرتو آن همزمان به نهایت اشراق روحی، ذهنی و قدرت فکری نایل می‌شوند. البته رسیدن به این مقام هدیه‌ای الهی است که خداوند آن را به هر کس، در هر وقت و به هر اندازه که خود اراده فرماید، ارزانی می‌دارد. مسلماً برادرم (مرحوم سید) به اندازه‌ی فراوانی از این نعمت و تفضّل الهی بهره‌مند بوده است و هرکس این کتاب را مطالعه کند می‌تواند بدان پی ببرد.



امر دیگری که باعث شد با پیشنهاد دوستان موافقت نکنم، این بود، چون من نشر و چاپ نوشته‌های برادرم را به عهده دارم، با خود عهده کرده‌ام، در نوشته‌های او دست نبرم و بدون افزودن یا کم کردن مطالب وی، آن‌ها را دست نخورده باقی بگذارم، تا آن‌گونه که خود، آن‌ها را نوشته به دست خوانندگان برسد، حتی آن‌جا که در برخی موارد عده‌ای معتقدند نیاز به تعدیل، حذف یا افزودن، و یا شرح و تعلیق دارد، باز به عهد خود وفا نموده‌ام.

حتّی آن‌جا که یک عدّه به مسائل غیرواقعی مثل اعتقاد سیّد به «وحدت وجود» پرداخته‌اند، حاضر به شرح و توضیح کلام او نشده‌ام.

واقعیت این است که در تفسیر «فی ظلال» عباراتی وجود دارد که اگر به‌تنهایی در نظر گرفته شوند، توهّم‌برانگیزند و از نوع عباراتی هستند که طرفداران «وحدت وجود» آن‌ها را به کار می‌گیرند؛ اما هنگامی که محقق با انصاف در بیشتر از صد جای «فی ظلال» عبارات صریح و قاطعی را می‌بیند که دلالت دارند بر این‌که نویسنده‌ی این کتاب ایمان قاطع دارد که ذات الله مغایر با همه‌ی موجودات است و امکان ندارد در هیچ صفت، یا فعل در بین خالق و مخلوق اشتراک و مشابهتی وجود داشته باشد، بر او واجب است آن تعداد از عبارات ایهام‌آور را بر سایر عبارات فراوان قاطع و روشن حمل کند، تا شک و ایهام آن‌ها برطرف شود.

نظیر این موضوع حتی در قرآن هم دیده می‌شود؛ مثلاً وقتی حواریّون با مقام والایی که دارند به «عیسی» می‌گویند:

﴿هَلۡ يَسۡتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيۡنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِۖ﴾ مائده:۱۱۲

«آیا پروردگار تو می‌تواند سفره‌ای از آسمان برای ما فرو فرستد.»

آیا کسی که این آیه را می‌خواند حق دارد بگوید که حواریّون در قدرت خدا شک داشته‌اند؟! آیا گفته‌ی او ناظر به حقیقت است؟!

به هیچ‌وجه این گمان درست نیست؛ چون از سایر آیات قرآن یقین حاصل می‌شود که حواریّون مؤمن بوده‌اند و هیچ مؤمنی در قدرت مطلقه‌ی خداوند شک و تردید ندارد؛ پس لازم است، گفته‌ی آنان: «آیا پروردگارت می‌تواند...» که ایجاد شک می‌کند به نحوی تأویل شود که از ظاهر معنی دور گردد تا با سایر آیاتی که دلالت قطعی بر ایمان حواریّون دارند، هماهنگ باشد. بنابراین وقتی عباراتی در تفسیر فی ظلال در سوره‌ی حدید و اخلاص دیده می‌شوند که توهّم «وحدت وجود» را در خواننده ایجاد می‌کنند، لازم است به نحوی تأویل شوند که با سایر عبارات صریح، هماهنگ گردند و ایهام «وحدت وجود» را نداشته باشند.

به هرحال کتابی که اکنون پیش روی شماست، به خوبی این موضوع را روشن می‌سازد و هیچ شبهه‌ای را در این مورد باقی نمی‌گذارد.

در فصل «الوهیت و بندگی»، صفحه‌ی ۸۱ کتاب چنین آمده است:

«به راستی بینش اسلام جدایی کاملی را، بین حقیقت و ذات الوهیّت و نیز طبیعت و ذات بندگی قرار می‌دهد؛ و مقام الوهیّت را از مقام بندگی کاملاً جدا می‌سازد و خصوصیات و ویژگی‌های الوهیّت را کاملاً از خصوصیات بندگی متمایز می‌داند، به نحوی که هیچ مشابهت و همسانی و یا تداخلی بین آن‌ها وجود ندارد.»

و در همان فصل صفحه‌ی ۱۱۶ کتاب می‌گوید:

«توحید (یگانگی پروردگار) از نظر اسلام اولین و بزرگ‌ترین مسأله است. توحید در الوهیّت و همه‌ی صفاتی که خاص الوهیّت بوده، و اعتراف به این‌که این صفات تنها از آنِ خداوند است، و هر شیئی و موجود زنده‌ای در مقام بندگی قرار دارد و به طور کلی از تمام خصوصیات الوهیّت به دور است... بنابراین توحید با این معنی و با این گسترده‌ی فراگیر، اولین اصل و رکن اسلام است.»

ملاحظه می‌فرمائید این عبارات، قاطع، صریح و روشن هستند (و به کلی ایهام وحدت وجود را نفی می‌نمایند). پس لازم است هر عبارت دیگری که به‌طور ناخواسته ایهامی داشته باشد، بر عبارات قطعی و روشن حمل شوند و طوری تأویل گردند که باهم هماهنگ باشند.



عده‌ای هم سیّد را متهم به داشتن فکر خوارج کرده‌اند!

مشهور است که خوارج هر گناهکاری را کافر می‌دانستند؛ زیرا آنان تنها به ظاهر عمل توجه داشتند، و ارزشی برای نیت عمل قایل نبودند و به مجرد اختلاف با دیدگاه یا روشِ آنان، هرکس را که می‌خواستند تکفیر می‌نمودند و در این مورد به قانون و قواعد شرعی توجهی نمی‌کردند!

خواننده در این کتاب، تصویر روشن و درک صحیحی از قواعد شرعی برگرفته از کتاب خدا و سنّت رسول ﷺ درباره‌ی مسأله (حاکمیّت) که محور بحث است، به‌دست می‌آورد.

سیّد در فصل «الوهیّت و بندگی» صفحه‌ی ۱۶۷ کتاب به مناسبت بحث از آیات کریمه‌ی ۶۰ تا ۶۵ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا۟ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ﴾ تا آیه‌ی ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ ...﴾ چنین می‌گوید:

«ما در جامعه‌ی اسلامی و قلمرو اسلام با جماعتی روبرو هستیم که (گمان می‌برند) به آنچه بر پیامبر ﷺ و سایر پیامبران پیشین نازل شده، ایمان دارند، می‌گویند :(اشهد ان لا إله إلاّ الله و اشهد انَّ مُحمّدا رسولُ الله) و به رسالت همه‌ی پیامبران اعتراف نموده و شریعت آنان را می‌پذیرند. به حقانیّت فرشتگان و روز رستاخیز ایمان دارند و قدر، خیر و شرّ ، را باور دارند... این‌ها همه، ایمان به شریعت پیامبر ﷺ و سایر پیامبران پیشین است. این عده ادعا دارند که به تمام آن‌ها ایمان دارند، درحالی‌که خداوند متعال این ادعا را از آنان نمی‌پذیرد و این شهادت را به عنوان ایمان قبول ندارد و از این ادعای آنان تعجب می‌کند!

چرا خداوند متعال این ادعا و شهادت آن را معتبر نمی‌داند و قبول ندارد؟! «چون آنان درحالی‌که این ادعا را دارند، می‌خواهند طاغوت را به عنوان حاکم و داور قرار دهند. نه قانون و شریعت خداوند را. و نمی‌خواهند در مسائل مورد اختلاف به کتاب خدا و سیره‌ی رسول خدا مراجعه کنند.

آن‌گونه که امام ابن جریر طبری می‌گوید: طاغوت هر طغیان‌کننده‌ای در برابر حکم خدا می‌باشد که به اجبار و یا آزادانه به جای خدا بندگی شود و فرق نمی‌کند که این طاغوت، انسان یا بت، یا شیطان، و یا هر چیز دیگری باشد.

این مدعیان می‌خواهند برای دادخواهی به شریعت و قانون طاغوت مراجعه نمایند و نمی‌خواهند شریعت خدا را به داوری بطلبند. به همین دلیل است که خداوند آنان رابه عنوان مدعی به حساب می‌آورد، هرچند می‌گویند: به آنچه بر پیامبر اسلام ﷺ و سایر پیامبران نازل شده ایمان داریم، امّا خداوند متعال آنان را، راستگو و صادق به حساب نمی‌آورد. این آیه دلیلی قاطع بر این است که گفتن «اشهد ان لا إله الاّ الله» و «اشهد انَّ محمداً رسول الله» تنها با زبان و اعتراف لفظی به رسالت سایر

پیامبران و حقانیت فرشتگان و روز رستاخیز و میزان خیر و شرّ الهی در پیشگاه خداوند قابل قبول نیست و شهادتی نیست که گوینده‌ی آن به‌جرگه‌ی اسلام درآید [به اسلام بگرود] و صفت مؤمن بر او اطلاق شود و جان و مالش به وسیله‌ی اسلام محفوظ شود. این شهادت مادام که همراه با خواست و اراده‌ی به داوری طلبیدن شریعت غیرخدا و عدم رجوع به خدا و پیامبر در مسائل اختلافی در تمام شئون زندگی باشد، بی‌اعتبار است.»

سپس سیّد در صفحه‌ی ۱۶۹ (متن اصلی) می‌گوید:

«بعد از آن‌که خداوند اعلام می‌دارد، این عده در ادعای ایمان به رسالت محمّد و سایر پیامبران پیشین دروغ می‌گویند؛ (چون می‌خواهند طاغوت را به داوری بطلبند درحالی که به آنان دستور داده شده که به حاکمیت طاغوت کفر ورزند.) مسلّماً این خواسته و این گرایش به طاغوت در عمل، شهادت لفظی را تکذیب می‌کند و آن را باطل می‌سازد. به همین دلیل است که خداوند آنان را به صفت نفاق متّصف می‌نماید و به عنوان منافق از آنان نام می‌برد.»

همین‌طور در صفحه‌ی ۱۷۰ کتاب می‌گوید:

«آخرین آیه از این آیات نص صریحی است که با تأکید بسیار، شرط ایمان و حدود آن را بیان کرده، می‌فرماید:»

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾ نساء:۶۵

«به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند، تا آن‌گاه که تو را در اختلاف و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس از داوری تو ملالی در دل نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.»

این آیه نص صریح و قاطعی است و هیچ جایی برای بحث و گفتگوی دیگران باقی نگذاشته است؛ زیرا در زمره‌ی آیات محکم و نص صریح است و هرگونه کژاندیشی در برابر این نص باطل است. مفاد آیه این است؛ آنان که ادعا می‌کنند، به آنچه بر رسول خداﷺ و بر سایر پیامبران پیشین نازل شده است، ایمان دارند و شهادت می‌دهند که یگانه معبود حقیقی جز ذات الله نیست و محمّد رسول خداست و همه‌ی پیامبران، کتاب‌های خدا، فرشتگان، روز رستاخیز و میزان خیر و شرّ الهی، حق هستند، مادام اراده و خواست‌شان بر این باشد که شریعت غیر خدا را به داوری بطلبند (و به غیر شریعت خدا عمل کنند) و حتی اگر شریعت خدا و سنّت پیامبرش را به داوری بطلبند، ولی قلبشان در برابر آن تسلیم نباشد و رضایت کامل بدان نداشته باشند، باز این ادعا و شهادت لفظی آنان

بی‌ارزش است و نمی‌تواند آنان را در صف مؤمنان قرار دهد و صفت مؤمن برای ایشان به ارمغان آورد؛ چون شهادت زبانی وقتی معتبر و ارزشمند است که با خواست و اراده‌ی به داوری طلبیدن شریعت غیرخدا همراه نباشد و زمانی قابل قبول است که همراه با رضا و تسلیم قلبی در برابر حکم خدا و پیامبر در تمام شئون و مسائل زندگی باشد.»

بالأخره در صفحه‌ی ۱۷۸ـ۱۷۷ می‌گوید:

«باتوجه به اصل این موضوع که حاکمیّت بر مردم و قانون‌گذاری برای آنان جزو خصایص و ویژگی‌های اولیّه‌ی الوهیّت می‌باشد و عبودیّت تنها برای اوست، هیچ انسان مؤمنی مدّعی آن نمی‌شود و ادّعای آن را از جانب دیگران نیز نمی‌پذیرد. کسی که به مقام ادعای حاکمیت بر مردم برآید و به خود اجازه دهد بدون توجه به قوانین برای آنان قانون وضع کند و آن‌ها را ملزم به پیروی از آن سازد، بدون شک مدعی مقام و ویژگی‌های الوهیّت می‌باشد، حتی کسی که او را بر این ادعا تأیید کند یا قانون خودساخته‌ی او را بپذیرد، بدون تردید او را بر ادعای برخورداری از خصایص الوهیّت تأیید کرده است؛ مگر این‌که ناچار به این کار شده باشد، که در این صورت لازم است انزجار و تنفّر خود را با دست یا زبان یا قلب نشان دهد. کسی که حاکمیّت شریعت خدا را در تمام شئون زندگی نپذیرد و حتی اگر تنها یک بخش کوچک را از این هستی بی‌کران خارج از حاکمیّت شریعت خدا بداند، به حاکمیّت و الوهیّت خدا ایمان ندارد، و مسلماً کسی که او را بر این اعتقاد تأیید کند، در عدم اعتراف به حاکمیت خداوند با او شریک است و جایز نیست او را جزو مسلمانان به حساب آورد؛ هرچند به زبان چنین ادعایی را هم داشته باشد؛ زیرا این ادعا با عملی همراه است که آن را تکذیب می‌کند که عبارت است از اراده‌ی به داوری طلبیدن طاغوت و عدم رجوع به حاکمیّت شریعت خداوند. و مسلّماً عمل به قانون طاغوت و ترک حکم به دستورات خدا به طریق اَولی ممنوع می‌باشد.

با نگرش اصولی به آیات و نص صریح قرآن (نه مفهوم استنباطی آن‌ها) دیگر نیازی به بیانات اضافی نیست، و جایی برای بحث بیشتر باقی نمی‌گذارد و هرگاه سخنی خلاف این اصول گفته شود، جز جدالی بی‌ارزش و بی‌ثمر، چیز دیگری نخواهد بود.

با وجود این آیات روشن و صریحی که به تفصیل از آن‌ها بحث شد، به خوبی روشن است که شرط اطلاق حکم کفر بر کسی، در مسأله‌ی حاکمیّت، اراده‌ی به داوری طلبیدن طاغوت و راضی بودن به غیر حکم خدا است و این شرطی است که مورد اجماع علمای اسلام در تمامی اعصار و قلمرو اسلامی است به‌ویژه اندیشمندان سلف امت اسلام که خداوند از آنان راضی باشد و ایشان را هم راضی نماید!

امّا حکم در مورد مردم این روزگار چگونه است؟ آیا آنان اراده‌ی به داوری خواستن طاغوت را

دارند و به حکم غیرخدا راضی هستند؟ یا اراده و رضایت (که هردو باهم شرط اطلاق حکم کفر است) تواماں در آنان جمع نیست؟ این مسأله‌ای است که درباره‌ی آن اختلاف نظر وجود دارد، ولی اختلاف نظرها هرچه باشد چندان مهم نیست، آنچه مهمّ است همان قواعد شرعی است که احکام براساس آن‌ها صادر می‌شوند.»



عده‌ای دیگر بر این باورند: شیوه‌ی تبلیغ و دعوت مرحوم سیّد قطب برخلاف دستور خدا است که می‌فرماید: «با حکمت و موعظه‌ی نیکو آنان را دعوت نمایید» و یا (به موسی و هارون) می‌فرماید: «به آرامی و با واژه‌هایی دل‌انگیز و روح‌افزا (با فرعون و اطرافیانش) به سخن درآیید.»

اکثر مردم به اشتباه تصور می‌کنند که حکمت و موعظه‌ی نیکو آن است که به گونه‌ای با خطاها و کژروی‌هایِ مردم برخورد شود که رنجیده‌خاطر نشوند تا مبادا نسبت به دعوت اسلامی کینه ورزند و از آن دوری گزینند!

معلوم نیست این توجیه را از کجای این دستورات خدا و کلام آسمانی شریف به‌دست آورده‌اند؟! مگر کسی هست که معنی این آیات را بهتر از پیامبرانی بداند که این آیات بر خودِ آنان نازل شده است؟! توجه فرمائید که رسول اکرم ﷺ به چه صورتی این دستور خداوند را که می‌فرماید: «ای محمّد! مردم را با حکمت و موعظه‌ی نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.» استنباط کرده است! یا موسی و هارون علیهم السلام دستور خدا را به چه نحوی دریافته‌اند که خطاب به آنان می‌فرماید: «ای موسی و هارون! به نزد فرعون بروید و با او با آرامی و ملایمت سخن بگوئید.»

رسول خدا ﷺ آشکارا به اجرای فرمان خدا پرداخت (و مشرکان را به سوی خدا دعوت کرد)، اما قریش با اعتراض گفتند: «محمد به خدایان ما توهین می‌کند، و نظام باورهای ما را ابلهانه می‌داند و نیاکان ما را تکفیر می‌نماید.»

موسی و هارون علیهم السلام نیز به هنگام مواجهه با فرعون کلام خود را با جمله «السلام علی من اتّبع الهدی»، شروع کردند [سلام بر کسی باد که از حق پیروی می‌کند] و به فرعون نگفتند: السلام علیک [سلام بر تو] سلامی که آنان کردند اشاره به آن دارد که فرعون پیرو حق نیست (و شایستگی آن را ندارد که بر او سلام کرد). پس از آن، سخنشان با فرعون چنیز بود: «بر ما الهام شده است که عذاب شدید الهی بر کسی نازل می‌شود که ما را انکار و از حق روی‌گردان شود». موسی و هارون با این سخنان، آشکارا فرعون و قومش را تهدید می‌نمایند که چنانچه آنان‌را انکار کنند و از حقانیّت پیامی که به آنان ابلاغ می‌نمایند، روی بگردانند، عذاب شدیدی فرا رویِ خود دارند.! و این، همان سخن «ملایمی» است که خداوند به موسی و هارون امر کرد تا آن را در حضور فرعون بر زبان آورند!

البته ملایمت و آرامی در بیان حق واجب است؛ ولی پنهان کردن حق و ظاهرسازی و دورویی، نرمی و آرامی به شمار نمی‌آید. در رابطه با پنهان ساختن حق و ظاهرسازی است که خداوند خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿ وَدُّواْ لَوۡ تُدۡهِنُ فَيُدۡهِنُونَ ﴾ قلم: ۹

«مشرکان بر آنند تا تو امر حق را نادیده انگاری و آنان نیز از بعضی چیزها چشم‌پوشی نمایند.»

مسلّماً مرحوم سیّد به کسی نگفته است تو کافری! او همیشه می‌گفت: ایمان، دارای شرایط ویژه‌ای است که در قرآن و سنّت پیغمبر به شیوه‌ای زیبا و روشن بیان شده است و کفر هم ویژگی‌هایی خاص خود را دارد که در قرآن و سنّت رسول خدا آمده است. معلوم است هرکس صفت ایمان را در خود ببیند باید به خاطر این نعمت بزرگ، شکر و سپاس خدا را به جای آورد و کسی که صفات دیگر را در خود احساس می‌کند لازم است فوراً به سوی خدا برگردد و از بیراهه‌ای که او را از شاهراهِ ایمان خارج می‌سازد، دوری کند. درحالی که امروزه اسلام در غربت به‌سر می‌برد، این سخنان در حقّ مردم، در زمره‌ی گوهری گران‌بها و آموزه‌های جاودانه به‌شمار می‌آید. به راستی اسلام در همان غربتی قرار دارد که رسول اکرم ﷺ به آن اشاره فرموده است:

(**بَدَأَ الْإِسلامُ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً كَما بَدَأَ، فَطوبى لِلْغُرَباءِ**) اسلام در قلمرو غربت (و ناشناخته) آغاز شد و باز به همان قلمرو درمی‌آید. خوشا به حالِ کسانی که در آن موقع غریبند؛ یعنی با وجود فشار و بی‌اعتنایی مردم به دین، ایمان خود را حفظ نموده و تحت تأثیر فشارهای محیط و شرایط نابه‌سامان اجتماعی قرار نمی‌گیرند.



خلاصه، حرف‌ها و اتهامات بی‌اساس و مغرضانه‌ی فراوانی علیه برادرم عنوان می‌شد؛ ولی من حتی یک بار هم نخواستم در نوشته‌های او دست ببرم و بر آنها شرح و یا تعلیقی بنویسم.

در مورد این کتاب هم رویه‌ی خود را تغییر ندادم و نخواستم به جای دو فصل گم شده از خود چیزی بنویسم؛ ولی در این مقدمه اشاراتی می‌کنم که در فهم مضمون اصلی دو فصل افتاده از آخر کتاب، به خواننده کمک خواهد کرد.

۱ـ بدون شک فصل «الوهیّت و بندگی» محور اصلی تمام مطالب این کتاب بود و مشتمل بر فکر کلی و اساسی آن است و همان‌گونه که برادرم بارها در اثنای آن اشاره کرده است با تمام فصل‌های بعدی ارتباط تنگاتنگ دارد. وقتی دو فصل موجود تحت عنوان‌های «حقیقت بندگی» و «حقیقت

جهان هستی» مورد بررسی قرار می‌گیرند، چنین به نظر می‌آید که هردو به منزله‌ی شرح مفصلی هستند برای آنچه در فصل «الوهیّت و بندگی» آمده است.

بدین ترتیب می‌توان محتوای جوهریِ (جوهره‌ی) دو فصل گم شده را در پرتوِ گستره‌ی وسیعی که راجع به موضوع آن‌ها در فصل «الوهیّت و بندگی» آمده است، دریافت نمود.

۲ـ معمولاً برادرم قبل از نوشتن هر فصلی، تمام آیاتی را که می‌خواست در آن فصل بیان نماید، جمع می‌کرد و می‌نوشت و به نقاط حسّاس و اساسی آن‌ها اشاره می‌نمود و همین کار را در مورد دو فصل گم شده نیز انجام داده است. به‌ویژه درمورد آخرین فصل (حقیقتِ انسان)؛ حتّی چندین نکته تفصیلی نیز در آن موجود است.

۳ـ ما در آخر کتاب آیات و نقاط اساسی‌ای را که برادرم تحت عنوان «حقیقت حیات» و «حقیقت انسان» نوشته است، می‌آوریم؛ به امید این‌که کلیدی باشد برای [دریافتِ] فهم و درک پیامی که در دو فصل گم شده مورد نظرش بوده است!

سربلندی و بهروزی را تنها از خداوند می‌خواهیم.

محمّد قطب

محور بحث

پیش‌گفتار مؤلّف

﴿ إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلْإِسْلَٰمُ ﴾ آل عمران:۱۹

«اسلام، همانا یگانه دین پسندیده‌ی خداوند است»

بینش اسلامی دارای «بنیان‌ها» و پی‌سازه‌هایی است که استواری و قوام خود را از آن‌ها دارد و برمبنای آن‌ها شکل می‌گیرد. هم‌چنین دارای ویژگی‌هایِ منحصر به فردی است که چهره و سیمای ممتازی به آن می‌بخشند.

«بنیان‌های» اندیشه‌ی اسلامی همان‌طور که در بخش نخست این بحث (خصائص التصور الإسلامی)[1] آمد، همگی ثابت و دائمی می‌باشند و قابل تغییر، تعدیل و تطوّر نیستند و به خاطر همین بنیان‌ها و پی‌سازه‌های استواریی است که سیمای مستقلّی یافته، می‌خواهد سیمای خاص خود را بر لوح ضمیر انسان‌ها نقش بزند، برنامه‌ی واقع‌نگر و نظام علمی خود را بر اساس آن استوار سازد و بدین وسیله مسیر تاریخ بشریت را تغییر دهد و تولّد «انسان نوینی» را (که (برتر) از انسان‌های قبلی است) اعلام دارد، و به او یاد دهد که عبادت انسان برای انسان، یا برای هر موجود مرده یا زنده‌ی دیگر به هر شیوه و شکلی که باشد، باطل است و بندگی و عبادت تنها شایسته‌یِ ذات نامیرایِ خداوند می‌باشد و هیچ‌کس و هیچ چیز نباید شریک او قرار داده شود. اسلام آمد تا قوانین و موازینی را وضع کند که انسان‌ها در تمام این موارد تنها به آن‌ها رجوع نمایند و تا آخرالزمان در هیچ‌یک از شئون زندگی خود به دنبال موازین دیگر نروند.

---

۱. فصل ثبات، ص ۸۸-۸۳ جزء اوّل.

به همین خاطر ضرورت داشت بنیان باورها و بینش اسلامی ثابت باشند، تا بشر دوباره در برهوت بی‌حاصل گمراهی و سرگشتگی، بدون داشتن برنامه و هدف، سرگردان نشود.[۱]

وقتی اسلام ظهور نمود، قبل از هر چیز درصدد برآمد تا بشر را از این سرگشتگی رها سازد و نشانه‌هایی را در طی راه برای او قرار دهد و قوانین و مقرراتی برای او وضع کند که در تمام مسائل نظری و عملی به آن رجوع نموده و در پرتو آن حرکت نماید و معیاری برای تشخیص ارزش‌ها و اعتبارات او باشد و اوضاع و ساختارهای خود را مطابق آن پی‌ریزی کند و بشریت دائماً در وضعیّت خود بنگرد و دریابد که تا چه حدّ با الگوی مورد پسند خداوند، مطابقت دارد، آن‌جا که در این آیه خطاب به امّت اسلام یادآور گشته است:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾
مائده:۳

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم (و با عزّت بخشیدن به شما) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین پسندیده‌ی خویش برای شما برگزیدم.»

این همان وضعیّت و حالت ایده‌آلی است که بشریّت اجازه ندارد جز آن را برای خود انتخاب کند؛ مگر آشکارا خروج خود را به طور کلی از دین خداوند اعلام دارد.

البته اسلام، دینی نیست هم‌سطح با سایر ادیان، تا هرکس بتواند هریک از آن‌ها راکه بخواهد انتخاب کند، بلکه دین حق، تنها اسلام است و اسلام، تنها دینی است که خداوند آن‌را برای مردم می‌پسندد و از آنها می‌پذیرد و جز آن، دین دیگری را از ایشان نمی‌پذیرد و به غیر آن راضی نیست:

﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُۗ﴾ آل‌عمران:۱۹

«اسلام، همانا یگانه دین پسندیده‌ی خداوند است.»

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾
آل‌عمران:۸۵

«هرکس به جز اسلام دین دیگری برگزیند از او پذیرفته نمی‌شود و او در روز رستاخیز جزو زیانکاران است.»

به همین دلیل بنیان و پی‌سازه‌هایی که بینش و اندیشه‌ی اسلامی از آن‌ها تشکیل می‌شود، تنها بنیان‌ها و اصولی هستند که خداوند متعال آنها را از مردم می‌پذیرد و در این باره، اجازه‌ی انتخاب و

---

۱. جزء اوّل، فصل «تیه ورکام»، ص۴۴-۲۴.

گزینش را به آن‌ها نداده است. پایبندی به این اصول و دوری از غیر آن‌ها، به منزله‌ی پایبندی به اسلام است و عدم التزام و بی‌توجهی به آن‌ها به معنی ترک اسلام و اصولاً ترک دین خدا است؛ زیرا حدّ میانه‌ای وجود ندارد و حالت دیگری در میان نیست تا بوسیله‌ی آن، صفتِ مسلمان‌بودن را به انسان ارزانی دارد.

اسلام تنها عبارت از التزام عملی و پایبندی به این اصول نیست، بلکه وفادارماندن و افتخارکردن همیشگی به آن‌ها نیز می‌باشد.

اسلام قبل از هر چیز برای این آمده است، تا اصول و باورهای خود را بر مردم واجب و لازم‌الاجرا نماید؛ تا مردم در تمام مسائل و شئون [وجوه] زندگی خود تنها به موازین خاص او رجوع نمایند. این یک دستور همیشگی است و به زمان و مکان و محیط و شرایط و یا یک مقطع خاص از تاریخ، بستگی ندارد.

انسان نمی‌تواند به اسلام ایمان داشته باشد؛ مگر این‌که مبانی و موازین آن را بر کلیه‌ی جوانب و شئون زندگی خود حاکم مطلق قرار دهد. هم‌چنین حقّ ادعای ایمان را ندارد، درحالی‌که می‌پندارد با وجود عقیده و شریعت اسلام می‌تواند به عقاید و موازینی که بر ساخته‌ی فکر بشر است رجوع کند و آن‌ها را به عنوان حاکم و داور در شئون زندگی خود بپذیرد. چه رسد به این‌که قانون بشری، تا جایی نزد او مقبول باشد که آن را به عنوان حاکم و داور بر شریعت اسلام قرار دهد.

انسان مؤمن حتی برای یک لحظه در اجرای هیچ یک از احکام یا اصول عقیده‌ی خویش، خود را معذور نمی‌بیند (و احساس نمی‌کند که آن حکم یا ایمان قابل قبول نیست) و تصوّر نمی‌کند نقصی در دینش وجود داشته باشد تا به خاطر آن خود را در تنگنا و حالت تدافعی ببیند! (چون ایمان دارد) که دین او اصل است و همان دینی است که خداوند به جز آن دین دیگری را نمی‌پذیرد و یگانه معیار (برای تشخیص حق از باطل) همانا دین اسلام است.

چنانچه فرد مسلمان در قبال مطرح شدن حکمی از احکام دین خود احساس شرم نماید و نیز دین خود را در موضع تدافعی ببیند، قاعدتاً باید میزان دیگری را غیر از میزان مطلوب دین خویش به رسمیّت شناخته باشد و پذیرفته باشد که داوری درباره‌ی دینش را به آن میزان بسپرد! در این صورت است که خود را معذور می‌بیند و حالت تدافعی به خود می‌گیرد یا در پیشگاه این حکمی که داوری درباره‌ی دین خود را به او سپرده است، به توجیه فرازهایی از دین خود می‌پردازد!

بدون شک این موضوع با داشتن عقیده و عدم باور به اسلام، دارای رابطه‌ی مستقیم است. به همین جهت پرتگاه خطرآفرینی است که نیاز به هوشیاری و آگاهیِ فراوان دارد.

انسان مسلمان باید بداند که قانونگذار، تنها دین او است؛ زیرا تنها دین اسلام، قانون و دین پسندیده‌ی خداوند است. و این امری است مسلم و جایی برای شک و تردید در آن وجود ندارد.



بحث درباره‌ی «بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی» به این شیوه، یک بحث «لاهوتی» (و کلامی مربوط به کیفیت ذات و صفات خدا در مسیحیت) یا یک بحث متافیزیکی (مسائل مربوط به امور غیبی و فراسوی طبیعت) و یا یک بحث فلسفی و عقلی، نیست. همان‌گونه که یک بحث فرهنگی و ادبی و یا بحث نظری و فکری مطلق هم به شمار نمی‌آید! بلکه بحثی است واقعی، عملی و تجربی. بحث از قاعده و زیربنایی است که نظام پسندیده و مطلوب خداوند برای زندگی واقعی انسان تنها براساس آن استوار می‌گردد. بحث از مبادی و موازینی است که انسان مسلمان باید در همه‌ی احوال به آن‌ها رجوع نماید تا ثبات و پایداری او بر این موازین برای همیشه تضمین شود و بار دیگر به قلمرو جاهلیّت و ناکامی‌ها و شوربختی‌های ناشی از آن برنگردد.

به همین خاطر همان‌گونه که در تعریف «شیوه‌ی بحث» در بخش اوّل این کتاب (خصائص التصور الإسلامی) آمد «هدف ما از بیان حقایق اندیشه‌ِ اسلامی، تنها آگاهی درباره‌ی تأثیر آن در پیشرفت فرهنگ و مدنیّت نیست و نمی‌خواهیم با این کار، فصل تازه‌ای درباره‌ی اسلام به وجود آوریم و آن را بر آنچه که قبلاً به اسم «فلسفه‌ی اسلامی» معروف شده، اضافه کنیم.[۱]

هم‌چنان‌که هدف ما از این کار، فقط شناخت مطلق [صِرف] که سروکارش تنها با ذهن است و صرفاً یک محصول «فکری و فرهنگی» به حساب می‌آید، نیست. به نظر ما چنین اهدافی بسیار کوچک جلوه می‌کنند و ارزش آن را ندارند که به خاطر آن‌ها متحمل زحماتی شویم. ما معرفت و شناختی را می‌خواهیم که موجب حرکت و عمل باشد و به صورت یک نیروی فعّال، مفهوم خود را در متن زندگی عملی نموده و در صحنه‌ی عمل چهره‌ی خود را نمایان سازد و ضمیر انسان برای تحقّق بخشیدن به هدف وجودی خویش آن چنان‌که بینش اسلامی براساس کتاب خدا و سنّت پیامبر ترسیم می‌نماید به جوش و خروش درآورد. شناختی را می‌خواهیم که انسان را متوجه پروردگار کند و او را به سوی خداوند و برنامه‌ی مقرّر شده از جانب خداوند برای او بازگرداند، به سوی زندگی شرافتمندانه‌ای روی آورد که شایسته و سزاوار مرتبت و مقامی است که آفریدگار برایش مقدّر کرده است و در برهه‌ای از تاریخ در پرتو این بینش تحقّق یافت آن‌گاه که بینش اسلامی عملاً در زمین به اجرا درآمد و در امّتی تجسّم پیدا کرد که بشریّت را به سوی رهایی و رستگاری پیش می‌برد.

۱. منظور فلسفه‌ای است که فارابی و ابن رشد و سایر فلاسفه‌ی اسلامی آن را براساس فلسفه‌ی یونان باستان بنیان نهاده‌اند و آن را «فلسفه‌ی اسلامی»! نامیده‌اند؛ ولی با حقیقت اسلام و روح یگانگی بسیار بیگانه است .(مترجم)

اسلام آمد تا واقعیت بشر را به طور کلی دگرگون کند و نه تنها باورها و افکار و فرهنگ و عواطف و شعایر او را تغییر دهد، بلکه وضعیّت تازه‌ای برای او به‌وجود آورد که صد درصد مغایر با وضعیّت و واقعیّت دوره‌ی جاهلیّتش بود. همان جاهلیّتی که انسان، دوران‌های زیادی را در آن به سر برده است و امکان دارد در هر تحوّل و دگرگونی دیگری و در هر مقطع از تاریخ زندگی‌اش، دوباره به سوی آن بازگردد؛ چون جاهلیت دوره‌ای خاص از تاریخ نیست که وقتی سپری شد، دیگر برنگردد، بلکه شیوه‌ای از اشکال زندگی است (که هرگاه شرایط آن آماده شد، چهره‌ی منحوس خود را نمایان می‌سازد). جاهلیّت گاهی به طور خاص در صورت عبادت و بندگی انسان برای انسان، خودنمایی می‌کند و اصولاً در قالب هوی و هوس و اطاعت و بندگی برای نفس ظاهر می‌شود. بندگی انسان برای انسان، به این شیوه تحقّق می‌یابد که به عدّه‌ای حقّ حکومت بر گروهی دیگر داده شود، تا از جانب خود، قوانین زندگی را برای آن‌ها وضع نمایند. هواپرستی هم به این معنی است که انسان بدون توجه به قانون و شریعت خداوند خود را در به‌وجود آوردن عقاید و مذاهب و قوانین و شیوه‌های زندگی، آزاد بداند. مسلّماً آثاری که از پرستش دیگران و پرستش نفس و هوامداری به‌وجود می‌آید، بدون استثناء در هر عصر و زمانی که باشد، موجب پیدایش «جاهلیّت» خواهد بود!

اسلام قبل از هر چیز یک «نظام» است، نظامی برای زندگی بشر که دارای ویژگی‌های مشخصی است. به این معنی که باید تنها شریعت خدا به شیوه‌ای که در قرآن و سنّت پیامبر ﷺ بیان گردیده است، بر تمام شئون زندگی انسان در هر شرایطی، حاکم باشد و اولین مفهوم کلمه‌ی شهادت: «لا اله الاّ الله» همین اقرار و ایمان به حاکمیت شریعت الله در تمام شئون زندگی است و بدون این مفهوم، این شهادت نمی‌تواند در درون انسان و در زندگی او پدیدار گردد.

مردم در همه‌ی نظام‌های بشری به جای خدا همدیگر را به عنوان ربّ و حاکم می‌پذیرند؛ زیرا به جای توسل به قانون و شریعت خدا، شریعت بشر را می‌پذیرند. و البته این وضع مختص به یک نظام خاص نیست، بلکه به طور یکسان پیشروترین نظام‌های دمکراسی و بدترین دیکتاتوری‌های جهان را شامل می‌شود.

از ویژگی‌های اولیه‌ی الوهیّت، حقِّ به بندگی درآوردن انسان‌ها و مطیع ساختن آن‌ها در برابر قوانین و دستورات خویش و نیز حقّ ایجاد نظام‌ها، قوانین، ارزش‌ها و وادار کردن انسان‌ها به تبعیّت از آن‌هاست... و در همه‌ی نظام‌های دنیوی یک عدّه به اشکال گوناگون مدّعی این حق می‌شوند و مجموعه‌ای از مردم زمام امور را در شرایط خاص در دست می‌گیرند و دیگران را به اطاعت از نظام‌ها، برنامه‌ها، قوانین و ارزش‌های خویش وا می‌دارند... اینان همان معبودهای دنیوی هستند که مردم در همه‌ی نظام‌ها آن‌ها را به جای خدا بندگی می‌کنند و به آن‌ها اجازه می‌دهند که ادّعای

الوهیّت و خداوندی نمایند... چون به آن‌ها اجازه داده‌اند که ادّعای حاکمیّت کنند و عملاً بر آن‌ها حکم برانند و نظام‌ها،برنامه‌ها، ارزش‌ها و موازین خودساخته‌شان را بر آن‌ها تحمیل نمایند و متقابلاً به آن‌ها این اجازه را هم داده‌اند که الوهیّت و خداوندیِ خدا را در زمین مردود بشمارند. وقتی به کسی اجازه داده شود قدرت و حاکمیّت شریعت خدا بر مردم را از زندگی آنان دور نماید، در حقیقت به او اجازه داده شده که الوهیّت و ربوبیّت الهی را بر زمین و زندگی بشر انکار کند. کسانی که چنین اجازه‌ای را می‌دهند، بدون شک به جای خدا، الهه و ارباب دیگری را پرستش می‌کنند، هرچند که به صورت ظاهر برای آنان سجده و رکوع نمی‌برند، امّا چون حاکمیت خدا را در دنیا به دور انداخته و به جای آن تسلیم قوانین [قراردادهای] بشر شده‌اند،خداپرست محسوب نمی‌شوند، هرچند به الوهیّت و حاکمیّت خدا در آسمان و در امور مربوط به روز رستاخیز و عواطف روحی و شعائر دینی اعتراف نمایند، فایده‌ای ندارد؛ زیرا اقرار به الوهیّت و حاکمیّت خداوند ارزش ندارد مگر این‌که به الوهیّت و حاکمیّت وی، در آسمان و زمین و نیز همه‌ی شئون دنیا و آخرت اعتراف نماید و هیچ بخشی از حیات بشر در دنیا و آخرت از قید حاکمیّت خداوند خارج نگردد و به غیر خدا واگذار نشود. این است معنی آیه‌ی ۸۴ سوره‌ی زخرف که می‌فرماید:

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِى فِى ٱلسَّمَآءِ إِلَٰهٌ وَفِى ٱلْأَرْضِ ﴾ زخرف:۸۴

«تنها او است که در آسمان و زمین اله (فرمانروا) است.»

به حقیقت در همه جهان و در هر دوره‌ای تنها دو قاعده برای نظام و شیوه زندگی انسانی وجود دارد؛ زیرا در هر وضعی و در هر عصر و مکانی تنها دو قاعده برای نگرش به زندگی موجود است:

اول: یکتا و بی‌همتا دانستن ذات مقدس الله در الوهیّت و ربوبیّت و قوامیّت و حاکمیّت بر جهان. براساس این بینش هم یک نظام در زندگی شکل می‌گیرد که در آن بشر فاقد ویژگی‌های الوهیّت و حاکمیّت است و همگان این صفات را مختص خداوند می‌دانند و بینش اعتقادی و ارزش‌های انسانی و اجتماعی و اخلاقی و برنامه‌های اساسی زندگی روزمره‌ی خود و قوانین حاکم بر آن را فقط از خداوند دریافت می‌کنند و آن‌ها را جز از خدا از غیر او نمی‌پذیرند و به این ترتیب است که «لا اله إلاّ الله» را گواه خویش قرار می‌دهند.

دوّم: عبارت است از مردودشمردن الوهیّت، ربوبیّت، ولایت، تسلّط و حاکمیّت ذات الله، در تمام قلمرو هستی، به این ترتیب که وجود او انکار گردد و یا این‌که در مسائل دنیوی و در زندگی انسان‌ها و نظام جامعه و قوانین آن پذیرفته نشود و اگر عده‌ای ادّعا کنند که فرد، گروه و طبقه‌ای می‌تواند به جای خدا و یا به‌عنوان شریک خدا ویژگی‌های الوهیّت، ربوبیّت و حاکمیّت را در زندگی

انسان‌ها اِعمال کند، بدون شک اینان، شهادت «أنْ لا إله إلاّ الله» را اجرا نکرده و به وحدانیّت خدا ایمان ندارند.

این دو قاعده هرگز به هم نمی‌رسند و باهم در تضاد هستند؛ چون یکی «اسلام» و دیگری «جاهلیّت» است، صرف‌نظر از اشکال گوناگون و عناوین متعددی‌که مردم بر «جاهلیّت‌خویش» اطلاق می‌کنند و آن را حاکمیّت فردی یا ملی یا کمونیستی یا سرمایه‌داری، دموکراسی یا دیکتاتوری، اتوکراسی[1] یا تئوکراسی[2] می‌نامند، جز جاهلیّت چیز دیگری نیست!!!

اختلاف ظاهری با نقاب‌هایی خوش خط و خال نظیر نام و عنوان هیچ واقعیّتی را عوض نمی‌کند و همه‌ی این نام‌ها و چهره‌ها در یک نقطه و قاعده‌ی اساسی به هم می‌رسند و باهم سهیم‌اند که عبارت است از اطاعت و عبادت انسان برای انسان و مردود شمردن الوهیّت، ربوبیّت، قیومیّت، تسلّط و حاکمیت ذات الله به صورت فردی در صحنه‌ی عمل و میدان زندگی. چنانچه قاعده و مبنا یکی باشد تغییر شکل و تعدد و تنوع اسم و رسم مهمّ نیست! برای این‌که معلوم شود چه نظامی اسلامی یا غیر اسلامی است، باید به منشأ و خاستگاه آن توجه شود.

هرگاه نظامی از جانب خداوند نشأت گرفته باشد، اسلامی است، مسلّماً در چنین نظامی دینِ حاکم و برتر، اسلام است. اما اگر از سوی غیرخدا به وجود آمده باشد، نظامی جاهلی است و جاهلیّت در آن، مسلّط و حکمفرماست. به طورکلی بی‌آن‌که لازم باشد به مسائل جزئی و تفصیلی یک نظام بپردازیم، مرز میان اسلام و جاهلیّت در هر وضع و نظامی خدایی بودن یا غیرخدایی بودن آن نظام است.

بنابراین در همه‌ی نظام‌هایی که به وسیله‌ی بشر وضع شده‌اند، بعضی از مردم به‌جای الله بعضی دیگر را ارباب و صاحب قرار می‌دهند. تنها در نظام اسلامی است که انسان از این اسارت و بندگی آزاد می‌شود. و در کمال آزادی و مثل همه‌ی انسان‌های دیگر تمام عقاید و شیوه‌ی رفتار و قوانین و ارزش‌ها و معیارهای شئون زندگی را فقط از خدا دریافت می‌کند. در این نظام، همه‌ی انسان‌ها در یک سطح و یک مقام قرار دارند و همه‌ی آن‌ها بنده‌ای ضعیف و ناتوان‌اند و دست نیاز را فقط به‌سوی خدای واحد برآورده‌اند و هرگز گروهی از آن‌ها بعضی دیگر را به جای الله به‌عنوان پروردگار خویش نخواهند پذیرفت.

در همه‌ی نظام‌های بشری، جاهلیت، آشکار و حکمفرماست. حتی به فرض این‌که این شیوه‌ها، نظام‌ها، قوانین، ارزش‌ها و معیارها با مشورت و رضایت همگی افراد به وجود آمده باشد باز

---

۱. Autocracy اتوکراسی به معنای خودکامگی و استبداد در یک نظام سیاسی است.

۲. Theocracy حکومت دین‌پیشگان[پیشگامان] تئوکراسی به معنای حکومت مقدّس یا حکومت مردان ربّانی است.

تغییری در جوهر جاهلیّت نمی‌دهد؛ زیرا هوی و هوس یا جهل و کوتاهی و شهوات انسان‌ها است که این نظام را به وجود آورده است و به عبارت دیگر نظام‌های بشری نموداری از هوس‌ها، جهل‌ها، تصورات و شهوات بشر هستند و در حالتی پدید آمده‌اند که روش و برنامه‌ی خداوند به کناری نهاده شده است و در حقیقت این همان حالتی است که خدای تعالی در وصف آن می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِۦ وَقَلْبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِنۢ بَعْدِ ٱللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۲۳﴾﴾ جاثیه:۲۳

«آیا کسی را که خواسته [ی نفسانی]اش را معبود خود گرفت و با وجود آگاهی (از حقّ و باطل، آرزوپرستی کرده است و) خدا او را گمراه ساخته و بر گوش و دل او مهر گذاشته و بر چشمش پرده‌ای انداخته است دیده‌ای؟ چه کسی جز خدا می‌تواند او را رهنمون باشد؟ آیا پند نمی‌گیرید و آگاه نمی‌شوید؟»

باز خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلْحَقُّ أَهْوَآءَهُمْ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾

المومنون:۷۱

«اگر حقیقت از خواسته‌ها و هوس‌های ایشان پیروی می‌کرد، همانا آسمان‌ها و زمین و همه‌ی کسانی که در آن‌ها به سر می‌برند، به تباهی می‌گراییدند.»

برای این‌که اسلام، همان پدیده‌ی جدیدی که خداوند آن را برای بشریّت پسندید و به وجود آورد و برای این‌که جاهلیّتی را تغییر دهد که در آن انسان، انسان را پرستش می‌کند و هوی و هوس‌پرستی حکمفرما است و با باقی ماندن آن، زمین و آنچه بر روی آن است به فساد کشیده می‌شوند، و بالأخره برای این‌که تضمینی وجود داشته باشد که انسان در هیچ اوضاع و احوالی به سوی جاهلیّت برنگردد، لازم بود تمام افکار و باورهای جاهلیّت او را دگرگون سازد و بینش الهی را جایگزین آن‌ها کند، تا براساس این بینش ربّانی، شیوه‌ی زندگی خود را بنا نهد. یا به عبارت بهتر، زندگی واقعی او از این منبع گوارا و زلال بجوشد و فوران کند؛ چون زندگی واقعی و پویا، جز براساس یک بینش اعتقادی نمی‌تواند بنا شود و یا حتّی موجودیّت پیدا کند. هرچند در بعضی شرایط چنین به‌نظر می‌رسد که این شرایط و اوضاع زندگی است که منشأ انگاره‌های باورمحور [اعتقادی] می‌باشد.

آنچه در گزاره‌ی قبلی بیان شد، بخشی است از «رویکرد اسلامی به تاریخ»؛ چنان رهیافتی که انسان را در بستر تقدیر خداوندی به عنوان اولین عامل مؤثر در تعیین خط سیر تاریخ و دوران‌ها و مراحلی که زندگی در خلال آن‌ها دگرگون می‌شود، می‌شناسد، همان نگرشی که بر آن است: «هرگونه

تغییر و دگرگونی ابتدا در درون انسان و خردورزی او شروع می‌شود، سپس مسیر خود را برای تحقّق در عالم واقع، انتخاب می‌کند و انسان را تنها موجودی می‌داند که نماینده‌ی خدا بر روی زمین است و مقدّرات او را در زندگی دنیوی به وسیله‌ی فعالیّت‌های روحی و تلاش‌های جسمی به اجرا درمی‌آورد.» همان انسانی که به خواست خدا از اوّل برای جانشینی (خلافت) خداوند بر روی زمین آفریده شده است. و آفریدگار جهان، تمام ذخایر، منابع نیروها و امکانات زمین را به سیطره‌ی او درآورده و قدرت و استعدادهای فراوانی را به او بخشیده است تا بتواند بر شناخت قوانین و کشف اسرار این ذخایر چیره شود و نمایندگی خود را به نحو احسن انجام دهد و به واسطه‌ی دانش، تلاش و عشقی که در سرشت اوست خواست خداوند را در خود و در محیط پیرامونش محقّق سازد. در عین حال این رویکرد اسلامی به تاریخ، از تأثیر اوضاع و احوال مادی به ویژه اوضاع اقتصادی، بر انسان غافل نمانده است ولی مقام اول تأثیر در تغییر و دگرگونی اوضاع را به باور انسان بخشیده است. به طور کلی برای این‌که شرایط مادی بتواند هرگونه دگرگونی را ایجاد کند، لازم است که از صافی باور و اندیشه‌ی انسانی عبور کند و خود را با آن باور و اندیشه همسو سازد. شرایط مادی درحالی ثمرات خود را به عقیده و فکر تسلیم می‌کند که رنگ و کیفیت همان باور را به خود گرفته باشد. پدیده‌ی تاریخی و دگرگونی اجتماعی که رسول خداﷺ آن را در جامعه‌ی بشری به وجود آورد، هیچ‌گونه مجالی برای شک و تردید در صحت و درستی این تفسیر باقی نخواهد گذاشت. جامعه‌ی عربی آن دوره، هیچ عامل تازه‌ای را وارد زندگی خود نکرده بود تا بتواند آن را با این سرعت شگفت‌آور از حالت یک جامعه‌ی «ابتدایی» و پراکنده و توسعه نیافته در تمام شئون زندگی نجات دهد و آن را به حالت یک جامعه‌ی «جهانی» همبسته، یک‌دست، پیشرفته و برتر از تمام جوامع بشری که در آن روزگار بودند، درآورد. تا جایی که برتری خود را تا امروز در اصول و پایه‌های همبستگی و اخلاقی و شرافت انسانی بر سایر جوامع بشری محفوظ دارد. بر کسی پوشیده نیست تنها عاملی که توانست آن را با این سرعت فوق‌العاده در تمام جهات زندگی دگرگون کند و بر پایه‌ی اصول تمدن به سوی پیشرفت و ترقی سوق دهد، جز عقیده و تفکر تازه‌ای (که حضرت رسول آن را با خود آورده بود) چیز دیگری نبود، همان باور نوینی که به خواست خدا به سوی عالم بشریت روی آورد و تولد انسان جدیدی را به ارمغان آورد و نظام زندگی جدید از آن نشأت گرفت، جامعه‌ی بشری نوینی را بنا نهاد که در اصول و سیمای خود با جامعه جاهلیّت از هر جهت متفاوت بود.[۱]

۱. در فصل «حقیقت انسان» تفصیل بیشتری درباره‌ی «رویکرد اسلامی به تاریخ» خواهد آمد.

بنابراین، بحث درباره‌ی «بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی» بحث از قاعده‌ای است که نظام زندگی انسانی در کامل‌ترین صورت خود بر آن استوار گشته و بحث از منبعی است لایزال که این نظام از آن می‌جوشد.



به راستی جوامع اسلامی یا به عبارت دقیق‌تر، جوامعی که روزی اسلامی بودند، درحال حاضر از بینش، تصور و عقیده‌ی اسلامی درباره‌ی زندگی دور شده‌اند و به همین دلیل وضع موجود آنان با نظام اسلامی برای زندگی، فاصله‌ی فراوانی دارد و این فاصله، این جوامع را بیش از پیش از بینش اسلامی دور می‌سازد...به همین کیفیت جوامع اسلامی در یک دایره‌ی بسته به ساز و کار بی‌مایه‌ی خود ادامه می‌دهند و به واسطه‌ی عوامل داخلی که در بافت تاریخی آن‌ها نفوذ کرده یا عوامل خارجی که با تمام وسائل، آن‌ها را مورد تهاجم قرار داده‌اند و همه‌ی امکانات خود را به‌کار می‌برند تا جوامع اسلامی را دچار تفرقه و پراکندگی کنند و هویّت اسلامی را از آن‌ها بگیرند، این جوامع اسلامی به کلی با اسلام بیگانه و از آن دور مانده‌اند و با بنیان‌های اندیشه و نظام عملی آن آشنایی ندارند و کم و بیش از حقیقت اسلام فاصله گرفته و از مواضع پیشین خود عقب‌نشینی کرده‌اند. هرچند گمان می‌کنند که مسلمان‌اند و ادعای اسلامیّت دارند، امّا با این ادعای ناروا که با وضعیت بسیار نامطلوب و اسفبار آنان همراه است، بدترین اجحاف ممکن را در سطح فردی و اجتماعی علیه اسلام روا می‌دارند!

فلسفه ی وجودی ظهورِ عقیده‌ی اسلامی از ابتدا این بود که یک پدیده ی مغایر با پدیده ی جاهلی حاکم را نه تنها در جزیره العرب، بلکه در سرتاسر زمین ایجاد نماید و عملاً در ایجاد آن توفیق یافت، و آن را از کلیه ی پدیده‌های جاهلی متمایز ساخت و از همه ی پدیده‌های جاهلی نیز پیشرفته‌تر بود. اسلام توانست به کامل‌ترین شکل ،در حیات جامعه ی اسلامی ظاهر شود، حتی دامنه‌ی امواج و تأثیرات خود را تا قرن ها بعد به سایر جوامع بشری نیز که ظالمانه با او در ستیز بودند کشاند.[1]

امروزه منظور ما از بیان و توضیح تفکر اسلامی و مشخص کردن ویژگی ها و اصول آن به شیوه‌ای که در منبع اصلی آن قرآن کریم آمده این است که دوباره آن را در قلب گروهی از انسان های مؤمن جای دهیم تا دیگر بار بتوانند سیمای واقعی خود را در واقعیت والایِ بشری نشان دهند؛ سیمایی که با تمام واقعیت های موجود بشری در جوامع امروزی تفاوت های بارز و چشمگیری دارد.

---

۱. در فصل «حقیقت انسان» تفصیل بیشتری درباره‌ی «رویکرد اسلامی به تاریخ» خواهد آمد.

وضعیّت جامعه ی بشری امروزه با وضعیّت قبل از اسلام آن در مهم ترین صفتی که مشخص‌کننده ی جاهلیت است، شریک و سهیم اند؛ که عبارت است از بندگی بشر برای بشر به هر رسم و شیوه ای که باشد و هم چنین پذیرفتن هوس‌پرستی به جای خداپرستی و دور ساختن حاکمیّت خداوند در زندگی مردم و امور مربوط به مسایل دنیوی آن ها و کسانی که دارای چنین وضعیّتی هستند، از جاهلیّت پیروی می‌کنند، هرچند که معترف به وجود خدا باشند یا آن را انکار نمایند؛ زیرا وقتی که یکی از صفات خاص ذات الله را که همان الوهیّت و حاکمیّت است از او می‌گیرند و به اشکال مختلف آن را برای بشر قائل می شوند اگر چه نظام ها و اوضاعشان شکل های متعدد را داشته باشد، در این صفت اساسی و متمایز جاهلیّت، شریک هستند هرچند به ظاهر شکل های متغیّر دارند اما همه در یک صفت ثابت مشترک اند. همه ی آن ها جاهلیّتی هستند که اسلام را از اساس قبول ندارند و اسلام نیز حقّ موجودیّت برای آن ها قائل نیست و ادّعای صفات خداوندی را به‌هیچ‌وجه از جاهلیّت نمی‌پذیرد. فاصله‌ی میان بندگی بشر برای بشر، به هر شیوه و شکلی که باشد با رهایی انسان از این بندگی به واسطه ی بندگی کردن برای خداوند متعال به اندازه‌ای زیاد است که در این پیش گفتار مجال آن نشاید.

این فاصله در جزئیات زندگی چنان تأثیر عمیقی می‌گذارد که وضعیت جامعه را دگرگون می‌سازد و تفاوت و جدایی کامل میان زندگی و وضعیتی که براساس بینش و برنامه ی اسلام بنیان نهاده شده با زندگی و حالتی که بر غیر آن بناگشته، به وجود می‌آورد، و حتی اگر هردو در یک مکان و یک برهه از زمان وجود داشته باشند، هیچ شباهتی باهم نخواهند داشت.

بدون شک جزئیات شناخت، حرکت، تلاش، اوضاع اقتصادی، سیاسی، حکومت، اخلاق، نحوه‌ی رفتار، ادب، هنر و خلاصه همه جوانب و زوایایِ زندگی تحت تأثیر عمیق و کلی بینش اسلامی یا تفکر جاهلیّت قرار می‌گیرند که بیان آن ها در این مقدّمه مشکل است. بنابراین اهمیّت فراوانی که ما در این بحث به بیان ویژگی های مبانی تفکّر اسلامی می‌دهیم و می‌خواهیم آن را در دل گروهی از مؤمنان زنده کنیم، بدین خاطر است که تغییرات کلی و همه‌جانبه‌ای را در زندگی بشریّت به وجود آوریم و تصورات، ارزش ها، برنامه ها، اوضاع، قانون و ساختارهای او را در زندگی دگرگون سازیم. این دگرگونی باید همراه با تغییرات کلی و فراگیر در اهداف، انگیزه‌ها، عواطف، وسایل و ادوات آن باشد؛ چون باید پیش از ایجاد یک پدیده ی جدید، برجسته، مترقی و تجدیدکننده ی حیات بشری، تفکّر و بینش نوینی را به وجود آورد که این ویژگیها و نشانه‌های خاص را داشته باشد.

ما (مسلمانان) بحمدالله نیازی نداریم که امروزه این نوع بینش را به وجود آوریم؛ زیرا خداوند متعال آن را به وجود آورده است. ولی نیاز ما این است که اصول و مبانی آن را در دل مسلمانان، زنده کرده و آن را به صورت حرکتی پویا و نهضتی مثبت و پیش‌برنده درآوریم، به طوری که این اصول تنها به حالت یک شناخت علمی سرد و بی‌روح و بدون اثر در کنج اذهان، باقی نمانند.

به راستی طبیعت و ذات این دین اجازه نمی‌دهد که معارف و شناخت ها در گوشه ی اذهان به حالت سرد و بی‌روح درآیند ،«معرفت و آگاهی» در این دین بلافاصله خود را به «حرکت» تبدیل کرده و هر معرفتی که دارای چنین ویژگی نباشد هرگز از نوع معارف این دین به شمار نمی آید! وقتی آیاتی از آیات قرآن نازل می‌شد، فورا راهنمایی‌ها و دستورات آن به اجرا درمی‌آمد تا به صورت یک عنصر فعّال در یک جامعه ی آگاه و زنده درآید. بنابراین هر آیه از آیات قرآن پاسخ زنده‌ای به یک حالت موجود یا نیرو و انگیزه ی فعال و متحرکی برای به وجود آوردن یک وضعیت مطلوب بود. به همین دلیل بود که آیات احکام تشریعی کلا در مدینه نازل شدند تا جامعه ی اسلامی را که در آن جا تشکیل شده بود، به حرکت درآورند. حتی برای نمونه یکی از این احکام در مکه نازل نگردید، تا مبادا به صورت یک شناخت محض در ذهن بایگانی شود و تنها هنگامی که وقت اجرای آن در مدینه فرا رسد به اجرا درآید! کسب علم صرفاً برای خود علم، شیوه ی اسلامی نیست. در اسلام علم باید برای عمل ، عقیده و زندگی باشد.

امروزه علمی که بلافاصله تبدیل به یک حرکت نشود، فاقد ارزش است. پژوهش‌ها، بررسی‌ها و تدریس‌هایی که در مراکز اسلامی انجام می‌گیرند و کتابخانه‌هایی که از کتاب های دینی انباشته شده‌اند و مغزهایی که مملو از مضمون این کتاب ها هستند ،فاقد ارزشند و جزو معارف اسلام نبوده و به عنوان علم دینی به شمار نمی‌آیند!

علم دینی آن است که در زندگی به کار رود و در جامعه به اجرا درآید و نیز در شرایط و وضعیّت مردم تاثیری سازنده داشته باشد و به شکل یک نظام، نمودار شود. باید ریاست و زمام امور در این نظام، تنها با اسلام باشد. و اسلام صورت و حالتی جز این ندارد که آن را به رسمیّت بشناسد یا مورد پسند خداوند بلند مرتبه قرار گیرد.

چنان که بارها نیز گفته‌ایم وقتی می‌خواهیم در این بحث، ویژگی ها و مبانی بینش اسلامی را روشن کنیم، هدف این نیست که قالب های سرد و بی‌روح فرهنگ و دانش دینی را افزایش دهیم! ، بلکه هدف این است که تفاوت و فاصله ی بسیار زیادی که به طور کلی جهان‌بینی اسلامی را از سایر جهان‌بینی‌های دیگر جاهلی (مسلّط بر جهان) جدا می‌سازد، نشان دهیم، تا بدین وسیله بتوانیم تفاوت اساسی و فاصله ی زیاد وضعیت و حکومت ایده‌آل اسلامی، با وضع و حکومت موجود

امروزه در سراسر جهان را مشخص نمائیم و با آگاهی کامل، تفکّر و تلاش فراگیر خود را به منظور احیای جامعه ای نمونه و به وجود آوردن حکومت و تمدنی مطلوب، محکم و استوار به کار گیریم. و این در حالی است که وضعیت جهان به همان جاهلیّت تمام عیار هزار و چهارصد سال پیش (کمی قبل از ظهور اسلام) برگشته است!

تاریخ، دوره‌های جاهلی فراوانی را به خود دیده و در مقاطع مختلف با جاهلیّت رو به رو شده است.

خداوند متعال به منظور مبارزه با آن، در هر دوره و زمانی پیامبرانی را پشت سر هم فرستاده است، تا رسالت الهی را به مردم ابلاغ کرده و اسلام را در قالب بندگی و عبادت خداوند یکتا به آنان معرفی نمایند. و در نتیجه گروهی انبوه یا اندک، اسلام را از آنان می‌پذیرفتند و خداوند متعال کسانی راکه با رسالت پیامبران، به مبارزه برخاسته و آنان راتکذیب می‌نمودند، به واسطه ی تکذیب و گناهانی که مرتکب می‌شدند به هلاکت می‌رساند و صحنه ی زمین را از پلیدی وجود آنان پاک می‌کرد. باتوجه به این امر است که خداوند متعال با بیان داستان قوم نوح، قوم هود، قوم صالح، قوم لوط، قوم شعیب، فرعون و درباریانش برای ما می‌فرماید:

﴿ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنۢبِهِۦ ۖ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ ٱلصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ ٱلْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا ۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾ عنکبوت: ۴۰

«ما هریک از این‌ها (عاد، ثمود، قوم نوح، قوم لوط، فرعون و فرعونیان) را به خاطر گناهش گرفتیم و برای بعضی از ایشان طوفان همراه با سنگریزه فرو فرستادیم و بعضی از ایشان را صدای (رعب‌انگیز صاعقه و زمین‌لرزه‌ها) فراگرفت و برخی از ایشان را به زمین فرو بردیم و برخی دیگر را (در آب دریا) غرق کردیم. خداوند هرگز بدیشان ستم نکرده است و آنان خودشان (با ارتکاب کفر و فسق و فجور) به خویشتن ستم کردند (و نتیجه‌ی آن را هم دیدند و چشیدند).»

بعداز این که پیامبران می‌رفتند و مدت زمانی نسبتاً طولانی بر پیروان آنان سپری می‌شد، انحرافات به تدریج در عقیده‌ی خدایی و دین آنان (اسلام) رخنه می‌کرد، این امر باعث می‌شد که نحوه‌ی زندگی و وضعیت حکومت و شئون اجتماعی آنان نیز به انحراف کشیده شود. این انحرافات ادامه می‌یافت، تا دوباره پیامبر دیگری می‌آمد و رسالت جدید اسلامی را با خود می‌آورد؛ ولی

بعداز مدتی جاهلیت دیگری، جایگزین اسلام می‌گردید.[۱] همین وضع ادامه داشت تا آخرین رسالت آسمانی بر خاتم پیامبران، حضرت محمّدﷺ نازل شد. پرچم اسلام در اوج عظمت و اقتدار به مدت هزار و دویست سال به اهتزاز درآمد، نظام و حکومت اسلامی در تمام سرزمین‌های اسلامی حکمفرمایی می‌کرد، در کلیه‌ی شئون و مسائل مربوط به زندگی مردم، تنها به قانون و شریعت الله مراجعه می‌شد، هیچ‌یک از قضات امت اسلام جز به قانون و شریعت الله، حکم و قضاوت نمی‌کرد. در هیچ امری به قانون غیرخدا مراجعه نمی‌شد.

ولی بار دیگر در اثر نقشه‌های پلید ظاهر و پنهانی دین‌ستیزان، جاهلیّت، دوباره خود را نشان داد. این نقشه‌ها به دست عوامل داخلی که خود را جزو جامعه‌ی اسلامی می‌دانستند، اجرا شد؛ به این شیوه که حکم به قانون و شریعت الله را از میان برداشته و حل و فصل امور مردم را به دستورات و قوانین بشری واگذار کردند و کار به جایی رسیده که جاهلیت تمام صفحه‌ی زمین را فراگرفته است. چنان که قبلاً در ادوار مختلف تاریخ، آن را فرا گرفته بود. اکنون که بعداز رسالت محمّد ﷺ رسالتی باقی نیست و بعداز او پیامبری نخواهد آمد! پس چه کسی می‌تواند با چنین جاهلیّتی که امروزه حکمفرماست به مبارزه برخیزد؟ حال چه چیزی می‌تواند جاهلیّتی را از میان ببرد که امروزه در قالب قضاوت و حکم به غیرقانون و شریعت خدا و ساقط کردن شریعت او از حاکمیّت، پدیدار شده است؟ یا جاهلیّتی راکه در قالب به دور ساختن خدا از الوهیّت و حاکمیّت در شئون زندگی مردم و حاکم و ادلّه قرار دادن غیرخدا در این موارد، ظاهر شده، از بین ببرد؟

باید مژده دهیم حرکت‌های اسلامی فراوانی علیه جاهلیّت موجود قد علم کرده‌اند و می‌خواهند عظمت و قدرت دین اسلام را زنده نمایند، و صحنه‌ی گیتی را از توطئه‌های شوم و پلیدی حاصل از جاهلیت قرن بیستم پاکسازی کنند و مبانی تفکّر اسلامی را در قلب گروهی از مؤمنان در زمین احیا نمایند تا براساس آن، تمدن و جامعه‌ی جدید اسلامی، به وجود آید.

شکّی نیست جاهلیّتی که امروزه بر جامعه‌ی بشری مسلّط گشته است، ابتدا بر اثر ایجاد فساد در تفکّر اسلامی به وجود آمد و تمام نیروها و قدرت‌هایی که دشمنِي دیرینه و کینه‌ی ارثی با اسلام دارند اندیشه‌های اسلامی را به بیراهه کشیده‌اند. سپس این انحرافات، موجب انحرافات دیگری گردید که اکنون چون کابوسی هولناک کاملاً بر قلب مردم سنگینی می کند و آن را تحت فشار قرار می‌دهد و تمام رسانه‌ها و دستگاه‌های تبلیغاتی و سیاستگذار جهانی نیز در همین راستا عمل می‌کنند! متأسفانه مردم هم دارای چنان عقیده و ایمان قویی نیستند، تا بتوانند به وسیله‌ی آن این

---

۱. این نظریه کاملاً با نظریه‌ی «تحول عقیده» که تمام مکاتب غربی مطرح می‌کنند، مخالف است. به توضیحاتی که درفصل «الوهیّت و عبودیّت» در این باره خواهیم داد، مراجعه کنید. «مؤلف»

سنگینی و فشار را از دوش خود برداشته و سیاستگذاری‌ها و خط دهی‌های شوم دشمنان را خنثی سازند و دارای چنان ایمان و انگیزه‌ای نبوده تا اگر نمی‌توانند آن را تغییر دهند، دست کم به انکار آن بپردازند. پس در چنین اوضاعی لازم است طلایه‌دارانی وارد صحنه شوند که توان، صبر، فهم، شایستگی، علوّ همّت، مردانگی، پایداری، و شکست‌ناپذیری را در حد اعلای ایمان خویش و اعتماد به این ایمان، دارا باشند تا بتوانند خود را از شرّ این فشار شدید و این تبلیغات و رویه‌های نادرست نجات دهند و آثار ناپسند آن را از سیمای بینش اسلامی بزدایند و به رغم وضعیت اسفبار موجود و این سیاست‌گذاری‌های گمراه‌کننده، بتوانند به طور واضح تفکّر پاک و جدیدی از اسلام ارائه دهند که در سطح اعلا و در نهایت کمال، فعّال و زنده و پویا باشد و بتواند به تمامی از ایدئولوژی‌ها و افکار جاهلی پیشی گیرد و با قدرت‌گیری از این تفکر صحیح و پرتحرک در برابر این پدیده‌ی جاهلی و اندیشه‌های ملازم آن و رهنمودهای گوناگونش، بایستد و درصدد ایجاد یک پدیده‌ی جدید برآید.

گر چه این تلاش، بسیار سخت و طاقت‌فرسا است و نیاز به جانبازی‌ها و فداکاری‌های عظیم دارد؛ اما باز ارزش آن را دارد که هر نوع فداکاری و مشکلاتی را در راه آن تحمل کرد؛ چرا که این تلاش برای دستیابی به چیزی است که بالاتر از تمام خواسته‌ها و هدف‌هایی است که به ذهن انسان خطور کرده و می‌کند و به معنای تولّدی دوباره برای انسان می‌باشد؛ تولدی که او را به چنان مقام والایی می‌رساند که خداوند برایش می‌پسندد و به آن راضی است، و او را از ظلماتی بیرون می‌آورد که مانند هر انسان سرگشته و به دور از شریعت و هدایت خدا، در آن سرنگون شده است. در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ فِىٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَـٰهُ أَسْفَلَ سَـٰفِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ تین: ۶-۴

«ما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم. سپس ما او را پست‌ترین پست‌ها می‌گردانیم. مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند که آنان پاداشی جاودان و بی‌منّت دارند.»

باز خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ لَفِى خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلْحَقِّ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلصَّبْرِ﴾ عصر: ۳-۱

«قسم به زمان (که سرمایه‌ی زندگی انسان و فرصت تلاش او برای نیل به سعادت دو جهان است) انسان‌ها همه زیانبارند. مگر کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام

می‌دهند و همدیگر را به توسل به حق (در باور، گفتار و عمل) سفارش می‌کنند و یکدیگر را به شکیبایی (در تحمّل سختی‌ها، دشواری‌ها و رنج‌ها) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای خدا گردد).»



باتوجه به حجم و گستردگی جاهلیّتی که بشریّت امروزه در آن به سر می‌برد، و باتوجه به اصول وپایه‌های عظیم فکری، دانش و فناوری که این تمدن بر آن‌ها پایه‌گذاری شده است و با در نظر گرفتن فاصله و اختلاف عمیقی که تمدن جاهلی، با جهان بینی اسلامی و تمدن و شیوه‌ی زندگی که از این جهان‌بینی برخاسته است، دارد، در وهله اوّل چنین به نظر می‌رسد که هرگونه تلاش و مبارزه برای احیای دوباره که بینش اسلامی، بی‌فایده خواهد بود و هرگونه جانبازی و فداکاری در این راه به هدر خواهد رفت و نتیجه‌ای دربر نخواهد داشت!

اما قاطعانه باید گفت که هرگز این گونه نیست و این فقط یک پندار است! خوشبختانه، اوضاع موجود بهترین فرصت را برای فعالیّت‌های اسلامی به وجود آورده است؛ چون دعوت جدید اسلامی به قدری تازه و کامل است که - علاوه بر این که لازم می‌نماید مورد توجه قرار گیرد - به راحتی از آن استقبال می‌شود؛ چرا که ساختار فطری نفس بشر به گونه‌ای است که پدیده‌ای نوین را چنان که تازه‌گی‌اش کامل و اعجاب‌برانگیز باشد، به مراتب بیشتر از چیزهای عادی یا نیمه‌عادی و یا با تعدیلات جزئی، می‌پذیرد. بینش اسلامی و وضعیّت مطلوب ناشی از آن، در مقایسه با جاهلیّت‌های قدیم و جدید، یک چیز کاملاً تازه است و با آن اختلاف بنیادین و جوهری دارد! و فاصله‌ی آن‌ها از هم به میزان فاصله‌ی زمین و آسمان است. یا دقیق‌تر بگویم به فاصله‌ی صنعت مخلوق از صنعت خالق می‌باشد.

علاوه بر این، عوامل فساد و ویرانی مانند موریانه، به ریشه‌ی تمدن جاهلی موجود فرو رفته و پایه‌های فکری و ایدئولوژی و ساختار و نظام‌های مبتنی بر آن را در معرض انهدام قرار داده است و حتی بعضی از دانشمندانی که خود در این جاهلیّت غرق هستند، این خطر را احساس کرده‌اند، ولی این قدرت را ندارند که از دیوارهای بلندی که این تمدّن جاهلی به دور عقل و وجدان و نیروهای آن‌ها کشیده است بالا روند و در زندانی گرفتار شده‌اند که ساخته‌ی دست خود آنان است! از دیگرسو سابقه‌ی تاریخی آغشته به خون اروپا و جنگ‌های بیرحمانه‌ای که با کلیسا داشته‌اند، آنان را از بازگشت به سوی خدایی بازمی‌دارد که در پایان هر راهی که می‌خواهند برای خروج از این بن‌بست (و بالا رفتن از این دیوارهای بلند) در پیش گیرند، با او مواجه می‌شوند. اما چون همیشه

خدا را تنها در قالب یک کلیسا تصور کرده‌اند، از ترس این که مبادا دوباره در دام کلیسا گرفتار آیند از خدا روگردان می‌شوند و با حالت ترس از کلیسا به داخل دیوارها بازمی‌گردند! چنانچه این ترس تاریخی از کلیسا نمی‌بود، بسیار ساده به نظر می‌رسید که این دیوارهای خودساخته را خراب کنند و شتابان به سوی خدا برگردند، و خود را از شرّ بدبختی و سرگشتگی‌های تمدّنی نجات دهند که می‌بینند عوامل فساد و انحراف به ریشه‌ی آن نفوذ کرده است و آن را به تباهی و ویرانی می‌کشاند و با پایمال کردن «انسانیّت» آن‌ها به عمد یا غیرعمد آن‌ها را نیز به ورطه‌ی نابودی می‌کشاند. به کسانی که فریفته‌ی ظاهر زیبای این تمدن و اصول و مبانی ضخیم فکری و علمی و... آن گشته‌اند توصیه می‌کنم که هرگز از حقیقتی که بدان اشاره شد غافل نمانند.[1]

گاهی به نظر می‌رسد باتوجه به عظمت و قدرت ظاهری که تمدّن جاهلی فعلی از آن برخوردار بوده باتوجه به این که بر اصول و پایه‌های فکری و علمی پیشرفته‌ای استوار است، بر تفکّر اسلامی و تمدّنی که از آن نشأت می‌گیرد لازم است با این تمدّن نیرومند سازش کند؛ هرچند که از لحاظ ایدئولوژی نمی‌تواند با آن از سر سازش درآید امّا ناچار است تمدّنش را بپذیرد و به این ترتیب در میانه‌ی راه با آن همگام و هم مسیر شود تا بتواند نقشه‌ی راه خود را ترسیم نماید و به حرکت درآید که البته این هم گمانی بیش نیست!

زیرا ممکن نیست اسلام چه در ابتدا و چه در وسط راه با جاهلیّت سازش کند و با آن متحد شود؛ چون طبیعت و ذات آن با طبیعت و ذات جاهلیّت مغایرت دارد. بنابراین، راه آن‌ها هم،با یکدیگر در تضاد است، حتی یک قدم مشترک باهم ندارند، همان‌گونه که یک نقطه‌ی تفکر اشتراکی در بین آن‌ها موجود نیست. پس پیشنهاد چنین سازشی اشتباه است و نمی‌تواند جنبه‌ی عملی داشته باشد. هرچند این سازش، تصوری بیش نیست ولی قبل از هر چیز تهدیدی است که هرگز پیروزی را به دنبال نخواهد داشت و این سازش به معنی شکست و عقب‌نشینی خود ایمان و شکست آن در اطمینان به حقانیت حق و اقتدار آن می‌باشد. سازش یعنی تردید در ایمان به زوال و نابودی باطل، یعنی شکست در درک صحیح از طبیعت و ذات بینش و تفکّر اسلامی و طبیعت و فطرت انسان، همان درک صحیحی که می‌گوید: «مبانی بینش و تفکّر اسلامی در فطرت و طبیعت انسان ریشه دارد، هر اندازه طوفان گمراهی و سرگشتگی بر فطرت انسان طغیان کند؛ این ریشه با قدرت اصلی خود باقی خواهد ماند،[2] از همان روزی که خداوند زمین و آسمان و آنچه در آنهاست، به

۱. به فصل «جدایی شوم»، «نقش نژاد سفید به سر رسید» و فصل «فریادهای خطر» از کتاب «المستقبل لهذا الدین» و نیزفصل‌های «نابودی انسان»، «پریشانی و سرگشتگی» و «راه نجات» از کتاب «الاسلام و مشکلات الحضاره» مراجعه کنید.
۲. به فصل «زمینه فطرت» از کتاب «هذا الدین» مراجعه کنید.

حق آفریده است این ریشه را نیز در تمام نظام هستی به ودیعه گذاشته است.[۱]

بنابراین چنین شکستی که در اولین مرحله آشکار باشد، نمی‌تواند در هیچ‌یک از مراحل بعدی (وسط یا آخر راه) منشأ پیروزی باشد. کسانی که می‌خواهند با تمدّن جاهلی یا مبانی تفکر آن سازش کنند و به خاطر رسیدن به پیروزی در وسط راه با آن متحد شوند، بهتر است، اول خود را تسلیم جاهلیّت نمایند و دست از تلاش در راستای فعالیت‌های اسلامی بردارند و چنان تلاش مذبوحانه و بی‌فرجامی را به حساب اسلام قلمداد نکنند.

بدون شک همسویی با جاهلیّت در هر مرحله‌ای که باشد، اولین معنی آن اقرار و اعتراف به حقانیت و مشروعیت بنیان‌های جاهلیّت است. درحالی که جاهلیّت اساساً چه در مرحله‌ی وجود ابتدائی و چه در مرحله‌ی بقا که باشد، به طورکلی باطل است و حقّ شکل‌گیری و تداوم را ندارد؛ زیرا جاهلیّت در اصل از ادّعای ویژگی‌های الوهیّت توسط بشر نشأت می‌گیرد و مسلماً این ادعا باطل است، پس هر تمدنی که براساس آن پایه‌گذاری گردد، باطل است. این ادعا به معنای غصب صفات اقدس ذات پروردگار است. پس هیچ گاه حقّی بر این غصب مترتب نخواهد شد. کسانی که حاکمیّت و خداوندی «الله» را بر روی زمین و در زندگی مردم نمی‌پذیرند، از دین خدا خارج‌اند و به همین جهت حقّ هیچ‌گونه حاکمیّت و ولایتی را بر مؤمنان ندارند.

تسلیم شدن در برابر جاهلیت و اعتراف به مشروعیت آن در امور بزرگ یا کوچک، فرق نمی‌کند و به معنی اعتراف به مشروعیت آن در همه‌ی احوال است. از لحاظ اعتقادی این امر اعتراف به حاکمیّت و الوهیّت غیرخدا بر جان و مال و زندگی مردم است. در واقع ایمان و تسلیم در برابر خدا و سرکشی و تخطی از فرمان او، هرگز به طور همزمان، در یک قلب جمع نخواهد شد. آن گونه که تسلیم در برابر خدا با سرپیچی از دستورات او و به وسیله‌ی اعتراف به مشروعیت وجودی و قائل شدن به حقّ بقای جاهلیّت، در یک قلب جمع نمی‌شود.

بدین خاطر هیچ‌گاه و هرگز هیچ‌گونه سازش و اتحادی بین اسلام و جاهلیت وجود ندارد، و از ابتدا تا انتها فاصله‌ی بسیار زیاد باهم دارند. فاصله‌ای که هیچ سازش و چشم‌پوشی در آن نیست. در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَا تَخْشَوُا۟ ٱلنَّاسَ وَٱخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِى ثَمَنًا قَلِيلًا ۚ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَـٰفِرُونَ﴾ مائده: ۴۴

---

۳. به فصل «برنامه‌ای منحصر به فرد» از کتاب «هذا الدین» مراجعه کنید.

(«ای علمای یهود و شما ای مؤمنان!) از مردم نهراسید بلکه از من هراس داشته باشید (همچون سلفِ صالح خود از رهروان و پاسداران کتاب خدا و مجریان احکام آسمانی باشید) و آیات مرا به بهای ناچیز (همچو رشوه، جاه و مقام) نفروشید و (بدانید که) هرکس طبق آیاتی که خداوند نازل کرده است حکم نکند (و قانون بشر را بر آیات خدا ترجیح دهد) بی‌گمان کافر است.»

گاهی برای بعضی از مؤمنان، تحت فشار این تمدّن جاهلی و قدرت و شکوه پوشالیِ آن، و تحت فشار تعریف و تمجیدی که از شکوفایی و فواید آن صورت می‌پذیرد، شبهه‌ای حاصل می‌شود که به واسطه‌ی آن نمی‌تواند حق را از باطل تشخیص دهد. این شبهه عبارت است از تنوع و پیشرفتی که در وضعیت زندگی و شیوه‌ی نگرش مردم و به تبع آن تنوع و پیشرفتی که در زمینه‌ی ارزش‌ها و موازین اخلاقی به‌وجود آمده است! مسلّم است که زندگی و تمدن بشری حتی برای یک لحظه هم از تکامل، پیشرفت و پویایی بازنایستاده است. و از زمانی که برای اولین بار با تفکّر اسلامی مواجه شد، در سایه‌ی آن با سرعت بیشتر به پیشرفت خود ادامه داد. به مقتضای پیشرفت و نوگرایی در بینش‌ها، دانش و اندیشه‌های بشری، پیشرفت و تکامل نیز در تمدن و زندگی همواره سریع‌تر می‌شود. هر نوگرایی و پیشرفتی در تمدن مادی و اوضاع سیاسی و اجتماعی و... پیشرفت و تجدد دیگری به دنبال دارد. بنابراین چطور می‌توان بر اوضاع و زندگی انسان که همیشه درحال پیشرفت و تکامل است، یک نوع تفکر ثابت که عمر آن بیش از چهارده قرن است، تحمیل نمود؟ از این مهم‌تر چگونه می‌توان تمدن خاصی را که از این بینش سرچشمه می‌گیرد بر آن تحمیل کرد؟ البته این شبهه به ظاهر مشکل و سخت به نظر می‌رسد، اما در حقیقت گمانی است که از درون جاهلیّت موجود و بینش آن برخاسته است؛ چراکه مردم در این وضعیّت زندگی می‌کنند و فریفته‌ی تفکر و معیارهای مربوط به آن می‌باشند و به ویژگی‌ها و ارزش‌های آن عادت کرده‌اند و با آن سروکار دارند و دستگاه‌های تبلیغاتی جهانی نیز طبق نقشه‌های گسترده و فراگیر به تعریف و تمجید از آن برخاسته‌اند، لذا این نوع گمان‌ها بر افکار و اعصاب مردم تحمیل و تلقین شده‌اند.

امّا موضوع، بسیار ساده‌تر از آن است که که این اوهام‌های ناروا، آن را به تصویر می‌کشند! در این باره حقایقی وجود دارد که بیان و تشریح آن‌ها ضروری می‌نماید که به ترتیب به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱ـ باید دانست به رغم کلیه‌ی اوضاع و اشکال متغیر، در فطرت انسان و زندگی او مبانی و اصول ثابت و تغییرناپذیری وجود دارند. این داستان که «تکامل و تطور بر همه چیز حکمفرماست»، داستانی است جعلی که به منظور تحکیم پایه‌های مذهب و مکتب ویژه‌ای یا اصولاً ایجاد آن

ساخته شده است. برخلاف میل صهیونیست‌ها که دستگاه‌های تبلیغات جهانی را در انحصار دارند و می‌خواهند به مردم بفهمانند که داستان تکامل یک حقیقت علمی است، این مطلب هرگز جزو حقایق علمی نبوده و نیست؛ زیرا نوگرایی و پیشرفت و تغییر و تحوّل و پیچیدگی، تنها شامل اشکال و شیوه‌های زندگی است و اصول فطرت انسانی و سنن حیات بشری را شامل نمی‌شود.[۱] به‌همین جهت عقاید و ایدئولوژی اسلامی دارای اصولی ثابت و تغییرناپذیر است که با فطرت انسانی که دارای اصول ثابت است و با سنن ثابت حیات او هماهنگی دارد. از طرف دیگر همان گونه که بعداً بیان می‌کنیم، پویایی و حرکت و ابزار تحقق آن در طبیعت و ذات تفکر اسلامی قرار داده شده است، لذا اسلام با تجدد و پیشرفت و پویایی که در اشکال و اوضاع زندگی بشری رخ می‌دهد، هماهنگی کامل دارد (و عوامل آن را در فطرت انسان به ودیعه گذاشته است).

۲ـ چون بینش اسلامی از جانب خدا است، به صورت کامل و فراگیر و هماهنگ با فطرت سالم بشری نازل شده و پاسخگوی کلیه‌ی نیازهای حقیقی او است و این پاسخگویی، مقیّد به هیچ زمان و مکان و سطح معینی از پیشرفت یا مرحله‌ای خاص از آن نمی‌باشد؛ بلکه آفریدگار فرزانه و حکیم از همان روزی که این عقیده را نازل فرموده به همه‌ی نیازهای بشری از اوّل تا آخر آگاه بوده است و طبیعت و فطرت او را می‌شناسد و می‌داند به چه چیزهایی نیازمند است و چگونه ممکن است به این نیازهایی که دائماً درحال روزآمد شدن [به روز شدن] است، پاسخ گوید. این نوگرایی براساس سنّت‌هایی ثابت و همیشگی است که مقیّد به زمان و مکان خاصی نبوده و نیست. و خداوند نفرموده که عمل به این سنّت‌ها مثلاً از یک سال معین، هجری یا میلادی، تا زمان مشخص دیگری است و بعداز آن بشر آزاد است قانون و شیوه‌ی دیگر را برای خود به وجود آورد. علم خداوند متعال، دائمی و مطلق است و مسبوق به جهل نبوده و مانند علم بشر نیست که از راه تجربه حاصل شود، تا براساس نتایج حاصل از آن، قانون و سنّت خود را تغییر داده یا اصلاح نماید. هیچ نقطه و گوشه‌ای از خط سیر طولانی بشر از خدا پوشیده نیست تا حساب آن را نکرده باشد و منتظر باشد زمانی که آشکار شد، آنگاه نتایجش را در قانون و روش خود رعایت کند. خلاصه بینش، قانون، سنّت و روش الهی از تمام نواقص و عوارضی که برای قانون و سنّت ساخته شده‌ی بشری حاصل می‌گردد، به دور و مبرّا می‌باشد. این انسان است که هر اندازه فهم و ادراکش پیشرفت نماید و بر تجربیاتش افزوده شود و اوضاع و احوالش دگرگون گردد، ناچار می‌شود تا در اصول و پایه‌های قانونی که به وسیله‌ی او وضع گردیده است، تکامل و پویایی و دگرگونی به وجود آورد.

---

۱. در فصل «حقیقت انسان» در این مورد با تفصیل بیشتر بحث خواهد شد.

۳ـ عقیده و بینش اسلامی از ابتدا بدین خاطر به وجود آمد، تا تمدن تازه‌ای برخلاف تمدن جاهلی که انسان با آن رو به رو بود، به وجود آورد و آنگاه این تمدن تازه را با یک حرکت پیوسته و همیشگی به آخرین مراحل تکامل و پیشرفت برساند. ولی باید این حرکت بر یک محور و در دایره‌ی ثابت و وسیعی باشد که از لحاظ شکل، حجم، کمیّت و کیفیّت، گنجایش زندگی انسانی را داشته باشد و در عین حال انسان را از مفاسد و کژروی‌ها و بدبختی‌های جاهلیّت به هر شکل و شمایلی که باشد محفوظ نگه دارد. موضع‌گیری تفکّر اسلامی دربرابربینش و تمدن جاهلیّت که در عبودیّت و بندگی بشر برای بشر نمایان می‌شود، ثابت و تغییرناپذیر است و هرگز آن رابه رسمیّت نمی‌شناسد و اجازه‌ی وجود آن را نمی‌دهد؛ زیرا ایدئولوژی جاهلی از جانب پروردگار یگانه‌ای که هیچ یک از بندگانش در صفات و خصایص با او شریک نیست، نازل نشده است. علاوه بر این، تفکر و تمدن جاهلی باعث تباهی و از بین رفتن ارزش شهادت «ان لا اله الاّ الله» است که پایه و اساس اسلام، بر آن استوار است و اسلام می‌خواهد بعد از ریشه دواندنِ این شهادت در دل‌ها، آثار آن را در زندگی و رفتار مردم آشکار سازد. باتوجه به این‌که تفکّر اسلامی از جانب پروردگار نازل شده است، عامل زمان و مکان در آن دخالت ندارد و مقید به زمان و مکان خاصی نیست، لذا ثابت و تغییرناپذیر است. این امر جای تعجب ندارد؛ زیرا نظیر این ثبات و تغییرناپذیری را در مقررات و قوانین و سنت‌هایی که نظام هستی بر آن‌ها استوار است، مشاهده می‌کنیم، به خوبی می‌دانیم که آن‌ها دارای قوانین ثابت و پایداری هستند و وظیفه‌ی آن‌ها پاسداری از جهان در برابر عواملی نظیر ناهماهنگی، فساد و نابودی است و اجازه نمی‌دهند کوچک‌ترین خلل و نقصی در خط‌سیر و حرکت جهان پدید آید. از هنگامی که خداوند این جهان را آفریده است، به اراده و خواست خود بدون دخالت هیچ‌گونه عامل مادی و تأثیر گذر زمان، پایه و اساس نظام هستی را بر این قوانین و سنن ثابت، قرار داده است.[1] با وجود تمام تغییرات و تحولاتی که به اراده‌ی خدا در جهان به وقوع می‌پیوندد، قوانین حاکم بر نظام هستی ثابت و تغییرناپذیرند و عامل زمان در آن‌ها دخالت ندارد (بدین معنی که گفته شود باید در برهه‌ای از زمان به گونه‌ای باشد و در برهه‌ی دیگر به گونه‌ای دیگر) مثلاً عامل زمان چه دخالتی در قوانینی که باعث گردش اجرام آسمانی است، دارد؟ یا عامل زمان چه وقت می‌تواند در قوانینی که با ایجاد هماهنگی در میان اجزاء جهان هستی، حیات را پدید می‌آورند و بقا و نمو آن را موجب می‌شوند، تأثیر داشته باشد؟ بنابراین قوانین حاکم بر جهان همواره به حالت ثابت و تغییرناپذیر با کمال قدرت تداوم می‌یابند و با نیازهای همیشگی و درحال نو شدن

---

۱. به فصل «ثبات» از کتاب «خصائص التصور الإسلامی» مراجعه شود.

مواجه می‌شوند و بدان‌ها پاسخ می‌دهد. بدون شک تفکر اسلامی باتوجه به الهی‌بودن آن، از زمره‌ی همین قوانین جهان هستی است و همه‌ی آن‌ها از یک منبع سرچشمه گرفته و هماهنگی کامل باهم دارند و ضامن بقا و رشد حیات و بشری هستند.

۴ـ در جوهر تفکر اسلامی، ابزار و عوامل خاصی، برای هماهنگی و رو به رو شدن با اوضاع و احوال متغیر و دگرگون شونده در تمدن بشری که همیشه درحال پیشرفت است، وجود دارد؛ زیرا این تغییر، تجدد و پیشرفت، خود یکی از سنت‌های الهی است و خداوند متعال آن را در باور و شریعتی که فرستاده، مورد عنایت قرار داده است تا پیشرفت و نوگرایی، بریک محور ثابت و در چارچوبی مشخص ادامه یابد. بین ثبات اصول، پایه‌ها، محورها و چهارچوب‌هایی که همگام با ثبات فطرت بشری، قوانین و سنن ثابت حیات است و بین تجدد اوضاع و احوال براساس این اصول، محورها و در این چهارچوب‌ها هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد؛ زیرا مبانی تفکر اسلامی ذاتاً مستعد و پذیرای این حرکت و دگرگونی است و عامل و ابزار این حرکت در ماهیّت و جوهر آن به ودیعه نهاده شده است و برای پیشرفت و پویایی، نیازی به کمک گرفتن از تمدن جاهلی و بینش آن، چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی ندارد. عقیده و ایدئولوژی اسلامی با برنامه و وسایل خاص خود عمل می‌کند و با عشق و علاقه‌ی کامل به حرکت خود ادامه می‌دهد و به تمام معنی از همه‌ی عوامل و وسایل جاهلی فاصله می‌گیرد. خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ ﴾ آل عمران: ۱۹

«بی‌گمان دین (حق و پسندیده) در پیشگاه خداوند متعال همانا تنها دین اسلام است (که آئین همه‌ی پیغمبران بوده است.)»

﴿ وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينًا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ ﴾ آل عمران: ۸۵

«هرکس به جز اسلام آئین و شریعت دیگری برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود.»

﴿ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴾ مائده:۴۴

«هرکس از شریعت خداوند روی بگرداند، (و به قانون غیرخدا عمل نماید) بیگمان در زمره‌ی کافران جای دارد.»

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ﴾ نساء: ۶۵

«نه!... به پروردگارت سوگند آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا آنگاه که تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری بطلبند.»

﴿ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ ﴾ نساء: ۵۹

(«ای مؤمنان) اگر میان شما در مسئله‌ای اختلاف پیش آمد (با عرضه کردن آن بر قرآن) آن را به خدا و پیغمبر او (با رجوع به سنّت نبوی) برگردانید.»

آیه‌ی اوّل شریعتی را که مورد پسند و رضایت خدا است، مشخص می‌کند که همان دین است. دین عبارت است از مجموعه روش‌هایی که عدّه‌ای از مردم براساس آن‌ها حرکت می‌کنند. هرگاه زندگی و حرکت آنان براساس راه و شریعت الله باشد، مسلماً بر روش دین خدا خواهند بود. اگر حرکت و زندگی آنان مطابق با راه و قانون غیرخدا باشد، بدون شک بر دین غیرخدا هستند.[1]

آیه‌ی دوم اعلام می‌دارد که از هیچ کس، هیچ دینی (یعنی شریعت و قانون زندگی)، به جز اسلام پذیرفته نمی شود، بنابراین هرکس راهی به جز راه خدا، نظامی به جز نظام خدا و شریعتی به جز شریعت خدا را انتخاب کند، از او پذیرفته نمی‌شود و از زمره‌ی مؤمنان به حساب نمی‌آید.

مفهوم جوهری آیه‌های سوم و چهارم همان پیام بنیادین آیه‌های اوّل و دوّم است و لذا کسانی که به شریعت (و دین) خدا عمل نمی‌کنند و به حکم و قضاوت خدا راضی نیستند، بدون شک کافرند و جزو مؤمنان به حساب نمی‌آیند؛ چون حکم خدا، همان دین و راه مورد پسند او برای زندگی است. این راه، تنها اسلام است و بس. خداوند به جز اسلام دین دیگری را از کسی قبول نمی‌کند.

این چهار آیه متضمن چند اصل ثابت بوده که ضامن بقای (و پیشرفت) جاودان زندگی بشر، بر یک محور و در یک چهارچوب ثابت الهی می‌باشند. آیه‌ی پنجم متضمن عامل و ابزاری است که در متن شریعت اسلام قرار دارد. اسلام برای رو به رو شدن با پیشرفت و نوگرایی و پاسخگویی به نیازهای همیشه درحال تجدد بشری، از شایستگی و توان کامل برخوردار است که همان جمله‌ی «فَرُدّوه الی الله والرّسولِ» می‌باشد؛ یعنی اختلاف و مشکلات و مسائل تازه‌ی خودتان را بر عقاید اسلامی و شریعتی که از جانب خدا فرستاده شده و بر آنچه پیامبر اسلام برایتان آورده است، عرضه کنید (قرآن و سنّت را به عنوان مقیاس تشخیص حق از باطل و منبع استخراج و استنباط حکم قرار دهید) و نباید به هیچ اصل و ایدئولوژی و مقیاس دیگری مراجعه کنید؛ زیرا عرضه کردن هر شأن و کاری از شئون و کارهای زندگی انسانی به غیر خدا، به معنی اقرار به الوهیّتِ غیر خداست؛ بدین معنی که غیر خدا حقّ حاکمیّت دارد و می‌تواند مردم را به اجرای قانونی که بدون اجازه‌ی خدا، برای آنان وضع کرده است، وادار نماید.

﴿ أَمْ لَهُمْ شُرَكَـٰٓؤُاْ شَرَعُواْ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ ﴾ شوری:۲۱

---

۱. در این باره به فصل اوّل و دوّم کتاب «آینده در قلمرو اسلام»، تألیف سیّد قطب و فصل «الدین» از کتاب «المصطلحات الأربعه»، تألیف «ابوالأعلی مودودی» مراجعه فرمائید .پاورقی اصل.

(«کسانی که به خدا ایمان ندارند) مگر مشرکان و معبودهایی دارند که این معبودها دین و شریعتی را بدون اجازه‌ی خدا برای ایشان پدید آورده باشند؟!»)

بنابراین تنها در این چهارچوب مشخص و در این محدوده‌ی معین (بازگرداندن امور تازه به خدا و رسول خدا) نقش اجتهادی برای استنباط احکام فرعی که هر روز در زندگی به گونه‌ی تازه‌ای پدید می‌آید، نمایان می‌شود. بدون تردید مسائل و وقایع زندگی بدون وقفه چهره‌ی تازه به خود می‌گیرند، بنابراین لازم است، حکم شرعی هریک از آن‌ها از روی احکا[illegible]ملی و دین خدا شناخته شود. لذا وظیفه‌ی مجتهدین اسلام است تا تمام مسائل جدیدی را که هر روز در زندگی بشر به وجود می‌آیند، به سوی خدا و پیامبرش برگردانند و با تطبیق آن‌ها بر اصول و قواعدی که خداوند برای زندگی بنا نهاده و پیامبر امین، آن‌ها را ابلاغ کرده است، حکم شرعی این مسائل را کشف و اعلام نمایند.

۵- به راستی شریعتی که از لحاظ جوهر و ذاتش و از لحاظ ابزار و وسیله‌اش هماهنگ با تمدن و زندگی انسانی است و زندگی‌ای که سنن و اصول آن ثابت و فروع و جزئیات آن هر دم به شیوه‌ای نمایان می‌گردد، این توانایی و استعداد را دارد که از هرگونه پیشرفت و نوگرایی و دگرگونی‌های زندگی استقبال نماید و براساس مقیاس‌های خاص خود با آن‌ها رو به رو شود و تکلیف آن‌ها را در همان چهارچوب، مشخص و روشن سازد. این شریعت، هرگونه پویایی و پیشرفتی را که هماهنگ با استعدادهای بشری و پاسخگوی به نیازهای فطری او باشد، می‌پذیرد و در عین حال از اصول و ارزش‌های فطرت سالم که باعث ارتقای انسان به مقام والای شرافت و کرامت او می‌گردد، پاسداری می‌نماید و اجازه نمی‌دهد هیچ پویایی و پیشرفتی به بهای از دست دادن این اصول و ارزش‌ها به دست آید؛ زیرا چنان پیشرفت و توسعه‌ای، پیشرفت واقعی نیست و از مسیر اصلی خود منحرف شده است. به علاوه، شریعت اسلام، هیچ نیروی خلّاق و مستعدی را در راستای خدمت واقعی به بندگان خداوند سرکوب نمی‌کند و سد راه آن‌ها نمی‌شود، بلکه آن‌ها را در مسیر صحیح خود تقویت می‌کند و در عین حال با هرگونه پیشرفت و دگرگونی انحرافی و ساختگی به مبارزه برمی‌خیزد و هر چیزی را که باعث تباهی و نابودی یا تضعیف توان عوامل فعال و مثبت باشد، یا یکی از ارزش‌های فطری و شریف انسانی را تهدید کند، باطل می‌داند و علیه آن قیام می‌کند. شریعت اسلام در تمام این موارد، مسائل را با مقیاس و معیار الهی می‌سنجد و براساس دستور و قانون الهی عمل نموده و با اصول و ابزار خاص خود که خداوند آن‌ها را بیان کرده است، با زندگی و پیشرفت آن رو به رو می‌گردد. لذا هرگز هیچ برنامه، اندیشه یا ابزاری را از جاهلیّت که با قانون و اهداف الهی در تعارض باشد، به عاریه نخواهد گرفت.



باتوجه به این حقایق پنجگانه‌ی مهم و اساسی معلوم گردید، اسلام برای بنیانگذاری یک تمدن اسلامی در هیچ مقطعی از تاریخ نیازمند به سازش و همسویی با تمدّن جاهلی نیست و مجبور نیست حتی برای یک لحظه، به مشروعیت وجودی آن به صورت جزئی یا کلی اعتراف کند و آن رابه رسمیت بشناسد. یا ارزش‌ها و معیارهای آن را به عاریه بگیرد. یا از قوانین و وسایل آن بهره جوید. آنچه مورد نیاز اسلام است تنها گروهی از مؤمنان می‌باشد که به مقام والای مسلمان بودن دست یابند، طبیعت و وسایل مطلوب اسلام را بشناسند و به فطرت بشری و نیازهای حقیقی آن در زندگی پیشرفته دگرگون شونده و نوگرا آگاه شوند و بدانند که پویایی و نوگرایی یکی از ویژگی‌های زندگی است و پیشرفت جزو فطرت و طبیعت آن است و یکی از وظایف خلافت در زمین، ایجاد تنوع و پویایی و دگرگونی در زندگی است. البته این آگاهی و شناخت را به تمامی از عقیده و ایدئولوژی اسلامی به دست می‌آورند و با ایمان به این عقیده و ملزومات آن، خود را قوی و توانا می‌بینند و این قدرت را در خود احساس می‌کنند که با عقاید، ارزش‌ها و اوضاع این جاهلیّت جهان‌گستر به مبارزه برخیزند و به طور کلی موجودیت شرعی آن را انکار کنند. آنگاه به بررسی تمدن جاهلی می‌پردازند، و آنچه را که باید از آن حذف و نابود شود، نابودش می‌گردانند و اگر نیاز به افزودن چیز دیگری باشد، براساس عقیده و شریعت اسلام بر آن می‌فزایند.اسلام وقتی که برای اولین بار با تمدن جاهلی عربی و جهانی رو به رو شد، همین شیوه را به کار برد. بدون شک قدرت و توانایی تفکر اسلامی برای رو به رو شدن با جاهلیّت کنونی به هیچ وجه کمتر از توانایی گذشته‌ی آن نیست، و قدرت اسلام به واسطه‌ی الهی بودن آن، قدرتی است مطلق، نه نسبی و قدرت مطلق در هر زمان و مکانی ثابت است.

البته قسمت عمده‌ی این پیشرفت، پویایی و نوگرایی ایجادشده در زندگی انسان، به مقتضای پیشرفت طبیعی و فطری در زندگی و حیات بشری پدید آمده است. بدین خاطر اسلام آن‌ها را می‌پذیرد، و بعداز آن که اصول و پایه‌های جاهلی آن‌ها را دگرگون ساخت و آن‌ها را با اصول و بینش اسلامی درآمیخت، چیزهای مورد نیاز را، بر آن‌ها می‌فزاید.

به طور مثال مهم‌ترین عناصر بقا و پیشرفت در این تمدن جدید، استوار بودن بر پایه‌ی تفکر علمی و روش تجربی است، که این دو اصل ابتدا به یمن گسترش اندیشه و شریعت اسلامی، در مراکز علمی اندلس و مشرق اسلامی پدید آمد. به اعتراف اندیشمندانی چون «دوهرنگ»، «بریفولت»، «دریبر» و «جِب»، پیش از آن‌ها دو دانشمند به نام‌های «راجر بیکن» و «فرانسیس بیکن»، این دو اساس علمی را از مراکز علمی اسلامی، به غرب منتقل ساختند؛ چون پیش از این که اندیشمندان غربی، این دو اصل را از مراکز علمی اندلس و شرق اقتباس کنند، نشانه و اثری از آن‌ها در فلسفه‌ی

ذهنی و تجریدی یونانی و در الهیات مسیحی که به عنوان دو خاستگاه اصیل برای شیوه‌ی زندگی و شیوه‌ی تفکر اروپائیان به حساب می‌آیند، دیده نمی‌شود. مسلّماً پیدایش این رویکرد در مراکز علمی اندلس و مشرق، تنها در اثر «واقع‌نگری» تفکر اسلامی و «مثبت‌گرایی» آن بوده است، که همواره فکر انسان را متوجه ایجاد هماهنگی با سنت‌ها و قوانین مسلّط بر جهانِ هستی می‌نماید، تا براساس این هماهنگی، وظیفه‌ی خلافت در زمین را به نحو احسن انجام دهد. این واقعیتی است که اروپا بعداز جنگ‌های صلیبی برای نوگرایی و پیشرفت علمی خود، این دو اصل را از مراکز علمی اندلس و شرق اسلامی، به عاریه گرفت؛ اما کلیسا با شدت و خشونت هرچه تمام‌تر با این اصول و اندیشمندان اروپایی که به شیوه‌ی اسلامی فکر می‌کردند به مقابله برخاست، ولی با وجود مخالفت کلیسا، این انقلاب علمی و فرهنگی، به حرکت خود ادامه داد تا این که سرانجام اروپا دشمنی با کلیسا و دین کلیسا را به عنوان شعار خود قرار داد. و پس از آن، کار را به جایی رساندکه آن شعار را به دشمنی با همه‌ی ادیان مبدّل ساخت. اما اندیشمندان اروپا، نفهمیدند که ریشه‌های این رویکرد آن‌ها که با مخالفت شدید کلیسا قرار گرفته بود، به یک روش دینی برمی‌گشت! اما این دین، دین کلیسا نیست، بلکه دین اسلام و دین خداست، همان دینی که اروپا با عداوت و خشونت و توحش هر چه تمام، با آن به مقابله برخاست و با لشکرکشی‌های صلیبی و به منظور قلمروگستری به آن هجوم برد، به وسیله‌ی کشتارگاه‌های مخوفِ تفتیش عقاید آن را از اندلس بیرون راند و به دشمنی و مبارزه با آن ادامه داد و اکنون نیز با همان دشمنی و تفکر صلیبی در تمام نقاط جهان به صورت گسترده با این دین خدایی سر ستیز دارد. نهضت علمی اروپا، به پیشرفت خود ادامه داد تا این که در سه قرن اخیر به پیشرفت‌ها و دستاوردهای بسیار مهمّ و درخشانی نایل آمد. ولی اروپا، نه تنها اصل و سرچشمه‌ی علمی خود را فراموش کرد، بلکه به دشمنی با آن پرداخت و جنگ‌های ویرانگری در سطح جهان علیه اسلام و جنبش‌های حیات‌بخشی که از آن می‌جوشید، برپا ساخت که تاکنون نیز ادامه دارد. متأسفانه این درحالی است که جامعه‌ی اسلامی نیز به راحتی روز به روز از آن رویکرد اصیل خود و از حقیقت بینش و «اسلام» خود دورتر می‌شود!

توجه افکار اروپا، به دشمنی با کلیسا، به خاطر جهت‌گیری خصمانه و خشونت‌آمیزی که کلیسا دربرابر روش علمی که از تفکر اسلامی سرچشمه گرفته بود و به واسطه‌ی عوامل فراوان دیگر،[1] موجب شد که سرانجام اندیشه‌ی اروپایی طغیان کرده و به سراغ «مادیگری» برود و تنها به ظواهر و بعد مادی و دنیوی حیات توجه نماید و آن توازن و تعادلی را که عقیده و تصور اسلامی به واسطه‌ی

۱ .به فصل «جدایی شوم» از کتاب «المستقبل لهذا الدین» مراجعه شود.

آن ممتاز گشته است، از دست دهد. تردیدی نیست فساد و انحرافی که به زندگی انسان غربی راه یافته است از این سرکشی فکری ناشی شده است؛ نه از اصل روش و انقلاب علمی آن. لازم است در حالی که ما درصدد ارزشیابی تمدن موجود و روش علمی آن هستیم این دو موضوع را از هم جدا کرده و به این حقیقت آگاه باشیم (که نفوذ فساد در تمدن اروپا بر اثر طغیان و انحراف فکری آن به وجود آمد نه به خاطر انقلاب علمی و پیروی از روش تجربی).

وقتی که اسلام با جاهلیّت موجود در جهان به مبارزه برمی‌خیزد، در واقع می‌خواهد روش علمی را از «طغیان مادیگری» نجات دهد. همان سرکشی منفی و نامطلوبی که در اثر موضع‌گیری‌های خصمانه و بیرحمانه‌ی کلیسا دربرابر آن روش و هم‌چنین در اثر روح ماده‌گرایی یونانی، که اروپا، آن را به ارث برده، پدیدار گشته است.[1] وگرنه آن سرکشی، به طور ذاتی، از روش و پایه‌ی علمی برنخاسته و حقایق علمی هرگز آن را تأیید نمی‌کند و رابطه‌ای با آن ندارد، در واقع گرایش منفی و مذبوحانه‌ای است که دامن حقایق علمی را لکّه‌دار کرده است. به همین جهت اسلام به یاری روش علمی می‌شتابد و جهات مثبت و پیشرفته‌ی این تمدن را که هماهنگ با فطرت انسان و نیازهای طبیعی او است، تأیید می‌کند و آن را به حال خود باقی می‌گذارد؛ زیرا اسلام بر این باور است پیشرفت، پویایی و دگرگونی از ویژگی‌ها طبیعت و فطرت انسانی وجزو ضروریات زندگی او است ولازم است این ویژگی‌ها در حال تعادل و توازن باقی بماند و از آن‌ها پاسداری شود. اسلام با این طغیان انفعالی وناسازگار با فطرت و نیزبا انحرافات بی‌سابقه‌ای که از آن طغیان ناشی شده‌اند، به مبارزه برخاسته و تمدن و زندگی بشر را به طور کلی به راه راست و به یک وضعیت میانه و بینابینی برمی‌گرداند و این هماهنگی و اعتدلال نیز پیشرفت متعادل و متوازن را در همه‌ی جنبه‌های زندگی انسان تضمین می‌کند.

تأثیر، کاربرد و گستره‌ی عمل‌گرایی اندیشه‌ی اسلامی هنگام برخورد با تمدن جاهلی موجود، چنان برجسته و چشمگیر است که در این مقدّمه نمی‌توانیم بیش از این به بیان آن‌ها بپردازیم. این موضوع نیاز به طرح مسائل بنیادین و ویژه‌ای دارد که براساس ویژگی‌ها و اصول عقیده‌ی اسلامی پایه‌گذاری شده باشد. مبانی و اصولی که می‌خواهیم در این کتاب آن‌ها را روشن سازیم و پیام اصلی آن منحصراً در این باره است.[2]

---

۱. به کتاب «الإسلام علی مفترق الطرق» تألیف «محمد اسد» و ترجمه‌ی «عمر فروخ» و کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» تألیف آقای «ابوالحسن الندوی» و نیز به کتاب«المستقبل لهذا الدین» این‌جانب مراجعه نمایید.

۲. می‌توانید به کتاب» الإسلام و مشكلات الحضاره» مراجعه فرمایید.

اکنون با این قصد، بخش دوّم مبحث را تحت عنوان «بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی» تقدیم کرده و بخش نخست آن را نیز تحت عنوان «ویژگی‌های تفکر اسلامی» قبلاً تقدیم کرده‌ایم و تمام این اصول را از سرچشمه‌ی زلال عقیده‌ی اسلامی که قرآن کریم است به الهام گرفته‌ایم، چون سنّت حضرت رسولﷺ هم که بیان‌کننده‌ی مستقیم و بلاواسطه‌ی قرآن است، در حقیقت حکم قرآن را دارد.

در فصل بعدی در بعضی موارد در صورت لزوم، به مقایسه‌ی بین مبانی تفکراسلامی با تفکر جاهلیّت قدیم یاجدید می‌پردازیم، تا پیشرفت و دستاورد عظیمی که به وسیله‌ی بینش اسلامی برای بشریّت حاصل شده است، روشن شود و معلوم گردد این پیشرفت تا چه اندازه با پیشرفت جاهلی فاصله دارد که نه تنها به اندازه‌ی فاصله‌ی زمین از آسمان بلکه به اندازه‌ی فاصله صنعت خدا از صنعت بشر، از هم دورند!!

قبل از این که این مقدّمه را به پایان برسانیم، همان طور که در مقدّمه‌ی بخش اوّل به هنگام بحث درباره‌ی «شیوه‌ی رفتار ما در برابر قرآن» بیان داشتیم[۱]، در این جا نیز لازم است شیوه‌ی رفتار و واکنش خود را در مواجهه با آیات قرآن کریم که اولین خاستگاه و منبع بنیادین برای استنباط ایدئولوژی است، مشخص نماییم.

علت این که ما به خود اجازه می‌دهیم در این باره بحث کنیم، این است که مردم از مواجهه‌ی مستقیم و اخذ مسائل دینی و دنیایی خود از قرآن کریم دور گشته‌اند و متأسفانه آن گونه که مسلمانان صدر اسلام با قرآن رفتار می‌کردند و تمام مسائل دینی و دنیایی خود را از آن می‌گرفتند، رفتار نمی‌کنند. از طرف دیگر از محیط و فضایی که قرآن در آن نازل شده است، دور گشته‌اند و از آن اطلاع کافی ندارند، همان فضایی که دعوت و تبلیغ اسلام در آن آغاز شد و سپس جامعه و دولت اسلامی در آن پدیدار گشت. به همین جهت است که امروزه مردم از درک قرآن و تکیه‌ی مستقیم بر آن، برای دستیابی به حقایق دینی و دنیایی دور گشته و در این باره در بخش اول فصل «شیوه‌ی بحث» مطالبی بیان شده است (بدان مراجعه شود).[۲]

بنابراین مردم به یک نفر نیاز دارند تا برای آن‌ها درباره‌ی «ویژگی‌ها و بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی» با عبارات و کلمات بشری بحث کند و ویژگی‌ها و اصول عقیده‌ی اسلامی را آن گونه که در قرآن کریم آمده است، به ذهن آنان نزدیک سازد.

---

۱ .لازم به یادآوری است این کتاب مشتمل بر دو جزء: اولی خصائص التصور الاسلامی و دومی مقدمات التصورالاسلامی می‌باشد.

۲ .جزء اوّل ص ۱۵-۱۶.

هرچند به طور قاطع و علم‌الیقین و از طریق احساس، می‌دانیم که عبارت و کلام بشری برای بیان حقیقت به هر شیوه و سبکی بیان شود و به هر کیفیتی که باشد، نمی‌تواند به آن مرحله برسد که شیوه و سبک بیان قرآن، بدان دست یافته است.

سبک و سیاق بشری نه تنها نمی‌تواند به آنچه قرآن بدان می‌رسد، دسترسی پیدا کند، بلکه غالباً از حقیقتی که در شیوه‌ی زیبا و منحصر به فرد قرآن وجود دارد، بسیار به دور می‌باشد. هر اندازه نویسنده و گوینده در مقام والایی قرار گیرد و بر اجرای شیوه‌ی قرآنی و درک ویژگی‌های آن مسلّط باشد باز هم در مقایسه با عبارات و شیوه، سبک و بیان قرآن، ضعیف و ناتوان است.

این حقیقتی است که آن را در طول هم‌نشینی با قرآن کریم و ادامه‌ی تماس با تلاش‌های بشری در بیان مطالب و در جریان سروکار داشتن خود با نویسندگی که قسمت طولانی از عمر را فرا می‌گیرد، به دست آورده‌ایم.

علم قطعی، ما را به این حقیقت، وادار و ملزم می‌سازد تا تمام تلاش خود را به کار گیریم تا در حدامکان آیات قرآنی به تنهایی درباره‌ی بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی با ما سخن بگویند. من شخصاً مایل بودم همه‌ی آیات مربوط به این موضوع را جمع کنم و بگذارم قرآن به تنهایی زیباترین و ممتازترین مطلب را برای ما بیان دارد، ولی آن گونه که قبلاً گفتیم، متأسفانه مردم از قرآن و شرایطی که در آن نازل شده است، دور شده‌اند. همان جوّی که حقیقت قرآن جز در جوّ مانند آن، درک نخواهد شد. جوّ حرکت، پویایی و مبارزه برای برپایی تمدن و زندگی براساس اطاعت و تسلیم بودن در برابر خدای یگانه. بنابراین، ضرورت ایجاب می‌کرد که به مردم در راستای درک و دریافت شیوه‌ی قرآنی به وسیله‌ی شرح و بیان و عبارات بشری کمک کنیم.

به خاطر ایجاد هماهنگی بین این گرایش قلبی خود که از ذوق و تجربه و یقین سرچشمه گرفته است و می‌خواهد تنها قرآن درباره‌ی اصول تفکر اسلامی با ما به سخن درآید و بین نیاز شدید مردم به کمک و مساعدت به آنان در ادراک سبک و روش قرآن در بیان حقایق به وسیله‌ی شرح و بیان و عبارات بشری، روش و شیوه‌ی سومی را در این باره انتخاب کردم که تا اندازه‌ای تازه و غریب به نظر می‌رسد، به ویژه برای خوانندگان جوانی که حتی در مسائل دینی محض، وقتی که آیه یا آیاتی را در بعضی از موارد کتاب می‌خوانند، عادت کرده‌اند مشاهده کنند که این آیات تنها به عنوان گواهی و تأیید مطلبی که نویسنده‌ی کتاب درصدد اثبات آن می‌باشد، ذکر شده است و نقش قرآن از حالت استشهاد (بر گفته‌ی بشری) فراتر نمی‌رود.

اما شیوه‌ی انتخابی ما مخالف شیوه‌ی معمول می‌باشد. شیوه‌ای است که آیات قرآن را به عنوان اصل قرار می‌دهیم و حقایق و مضمون بحث را از متن قرآن دریافت می‌نماییم. آنگاه بیان و عبارات

بشری را به عنوان عامل یاری‌دهنده که به فهم و درک بیشتر آیات کمک می‌کند، در نظر می‌گیریم.

ما می‌خواهیم با این روش تازه بین خواننده‌ی این بحث و قرآن، الفت و انس برقرار نماییم. می‌خواهیم خواننده را عادت دهیم که مستقیم وبدون واسطه‌ی دیگران با قرآن سروکار داشته باشد و حقایق را شخصاً از قرآن دریافت کرده و برای شناخت دقیق حکم هریک از مسائل زندگی، به قرآن مراجعه کند. می‌خواهیم آن گونه که ما احساس می‌کنیم، خواننده نیز احساس کند که تمام حقایق اساسی هستی در قرآن موجود است به جز مباحث علمی صرف که علم درباره‌ی جزئیات تجربی و تطبیق عملی آن به بحث می‌پردازد و به علت جزئی بودن آن‌ها در قرآن موجود نیست. اصولاً علم می‌خواهد بعضی از سنن و قواعدی که خداوند آن‌ها را در طبیعت و جهان هستی به ودیعه گذاشته است، شناسایی کند و به کشف نیروها و ذخایر موجود در طبیعت دسترسی پیدا کند، تا انسان به کمک آن‌ها وظیفه‌ی خلافت در زمین را به نحو احسن انجام دهد و این نیروها و ذخایر را در ابتکارها و نوآوری‌های مادی براساس سنت‌های الهی به کار گیرد؛ اما سایر مسائلی که مربوط به تنظیم زندگی انسانی از قبیل عقیده و شریعت، نظام جامعه، تزکیه‌ی نفس، شیوه‌ی تفکر، هنر، سیاست، حکومت، و هر آنچه را مربوط به تنظیم زندگی و شناخت واقعی آن است، حقایق کلی و کامل آن‌ها در قرآن وجود دارد. هم‌چنین شیوه‌ی رفتار و مواجهه‌ی صحیح عقل با سنن و قوانین طبیعت و توان و ذخایر موجود در آن به صورت کامل در قرآن مشخص شده است. آنچه باقی می‌ماند تنها مباحث تجربی و جزئی است که خداوند آن‌ها را به عقل بشری واگذار نموده تا براساس رهنمودهای اسلام در این زمینه اقدام نماید.

بر خوانندگان این کتاب لازم است در آیات قرآنی به عنوان اصل مطلب تأمل نموده، و درباره‌ی آن‌ها بیندیشند و توجه داشته باشند که (آن گونه که قبلاً گفته شد) این آیات به منظور گواه بر مطالب کتاب ذکر نشده‌اند، بلکه ذکر آن‌ها بدین خاطر است که حقیقت را خود آیات قرآنی بیان کنند و عبارات و نوشته‌های ما در این جا به عنوان عنصر فرعی تلقی می‌شود. لازم است که خواننده صبر و شکیبایی داشته باشد و از عجله و فکر زود تمام کردن کتاب پرهیز کند و تمام آیات را کلمه به کلمه مورد مطالعه قرار دهد، حتی کسانی که قرآن را حفظ کرده‌اند نباید از این شیوه سرپیچی کنند؛ زیرا که ذکر آن‌ها در این‌جا مطلب مهمی را نشان داده و اعلام می‌کند که چگونه قرآن، به نحو کامل درباره‌ی موضوعات به شیوه‌ای که خواننده‌ی آن نیازی به چیز اضافی دیگری در این باره نداشته باشد، بحث می‌کند.

تنها خداوند متعال، چراغ هدایت، بهروزی و شادکامی و یاری‌دهنده می‌باشد.

فصل اول

مبانی تفکر اسلامی

مبانی تفکر اسلامی

﴿ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا وَقَالَ إِنَّنِى مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴾
فصلت: ۳۳

«چه نیکوست گفتار کسی که مردم را به دین خدا دعوت کرده و با عمل صالح در اوج سرفرازی اعلام می‌دارد که من از زمره‌ی مسلمانان (و تسلیم‌شدگان در برابر فرمان خداوند) هستم.»

بنیان‌های بینش و اندیشه‌ی اسلامی شامل مجموعه‌ای از حقیقت‌های بنیادین و باورمدار است که نگرش خاص اسلامی را به جهان هستی در عقل و قلب انسان مسلمان ایجاد می‌کنند و به او می‌فهمانند که یک نیروی آفریننده و اراده‌ی مدبّر بر تمام هستی تسلّط دارد و در بین جهان هستی و این اراده‌ی مطلق، رابطه‌ای گسست‌ناپذیر برقرار است. همان طور که قبلاً گفتیم به‌علت ایجاد فاصله بین مردم و قرآن و شرایطی که قرآن در آن بر پیغمبر ﷺ نازل شده است، مردم از دریافت مستقیم مسائل دینی و دنیایی خود از قرآن عاجزند. لذا به منظور تسهیل درک صحیح بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی، پیش از این که درباره‌ی هریک از این اصول به صورت جداگانه بحث کنیم، ناچاریم با سبک و شیوه‌ی بیان بشری خود، اجمالاً بینش اسلامی رابه طور کلی مورد بررسی قرار دهیم.

بینش اسلامی، درباره‌ی ذات و صفات خداوند، ارتباط و علاقه‌ی موجود بین خالق و مخلوق و اعتقاد آن درباره‌ی عالم غیب و شهادت و اشیاء و موجودات زنده‌ی آن که خود انسان نیز یکی از آن‌ها به شمار می‌آید و هم‌چنین نگرش اسلام در باب حوادث جهان، چهره‌های گوناگون آن و اسرار و رازهایی که در آن نهفته است و ارتباط و همبستگی کامل میان تمام موجودات و نظام مسلّط بر عالم هستی، به ویژه آن گاه که قرآن با سبک بسیار شیوا و بلیغ خود، بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی را بیان می‌کند و سیمایی دلنشین در شیوه‌ی تعبیر و ارتباط و هماهنگی کامل بین آن‌ها ترسیم می‌نماید، تصور و بینشی بسیار زیبا، جذاب و گیرا است. عظمت و زیبایی بینش اسلامی، بیش از هر چیز در کمال و تکامل و هماهنگی آن جلوه‌گر می‌شود. بینش اسلامی مجموعه‌ای از آراء و دیدگاه‌های جدا از هم نیست که ارتباطی باهم نداشته باشند؛ بلکه هر حقیقت و اصلی که بینش اسلامی بر آن

استوار است، به عنوان عضو یک مجموعه‌ی کامل و هماهنگ نقش خود را در آن مجموعه به نحو احسن انجام می‌دهد و در صورت جدا شدن از آن، روح و حقیقت خود را از دست می‌دهد؛[1] زیرا این اصول و مبانی اجزائی بی‌ربط و بیگانه باهم نیست تا هریک از آن‌ها جداگانه و بدون توجه به سایر اصول، مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین کسی که یک اصل را جدا از سایر اصول اسلامی در نظر گیرد نه تنها زیبایی و حقیقت آن را از بین می‌برد؛ بلکه زیبایی و حقیقت تمام مجموعه‌ی آن را نیز زیر سوال خواهد برد.

از این‌رو ممکن نیست اصلی از اصول بینش اسلامی به تنهایی و در خارج از مجموعه‌ی خود و بدون در نظر گرفتن ارتباط و همبستگی آن با سایر مبانی و اصول مورد بررسی قرار گیرد، یا با مبنا و اصلی مشابه در بینش و فلسفه‌ی دیگری غیر از اسلام، مقایسه شود؛ زیرا این اصل از مجموعه‌ی خود جدا شده و هویّت و حقیقتی را که در متن رابطه‌ی ارگانیک مجموعه داشته، از دست داده و در این حالت به عنوان مبنای بینش اسلامی محسوب نخواهد شد.

برای روشن شدن این حقیقت مهم ناچاریم این جا مثال‌هایی را ذکر کنیم که هنوز وقت بیان آن نرسیده است. برای نمونه،حقیقت الوهیّت را در نظر می‌گیریم:

وقتی قرآن به سبک خاص خود، حقیقت الوهیّت را بیان می‌کند، آثار سازنده‌ی آن را در جهان هستی برمی‌شمرد و به ما نشان می‌دهد که ایجاد، اداره، تغییر و دگرگونی جهان و هرچه در آن وجود دارد به قدرت و اراده‌ی خداست و شب و روز، خورشید و ماه، ستاره‌ها و آسمان، همه از آثار قدرت او هستند، و به امر او، به حرکت خود ادامه می‌دهند. شب را از روز بیرون می‌آورد و روز را از شب، حیات را از مرگ می‌آفریند و روشنایی را از تاریکی خلق می‌کند، زنده را از مرده خارج می‌کند و مرده را از زنده بیرون می‌سازد. ایجاد مخلوقات ابتدا با دست توانای او بوده و اعاده و بازگشت آن‌ها نیز به اراده‌ی اوست. قبض و بسط، جمع‌آوری و گسترش جهان، زنده شدن و رستاخیز انسان، نعمت و بلا، محاسبه و مجازات، پاداش و ثواب و ... همه به خواست اوست. خلاصه، هر حرکت، تلاش، تغییر و دگرگونی که در عالم غیب و یا در عالم شهادت در این جهان بزرگ پدیدار می‌شود، تحت علم، اراده و فرمان خداوند قرار دارد. سبک و سیاق قرآنی برخلاف علم کلام، فلسفه و لاهوت، به ندرت ذات و صفات خداوند را به صورت تجریدی و بدون در نظر گرفتن ارتباط و

---

۱. برای مثال وجود انسان مجموعه‌ای است زیبا و هماهنگ و مربوط به هم که هریک از اعضای آن به نحو احسن وظایف بسیار مهم خود را انجام می‌دهد و شخصیت زیبا و کامل را به انسان می‌بخشد. اما وقتی که این اعضا به طورانفرادی و در خارج از مجموعه‌ی خود (وجود انسان) مورد توجه قرار گیرد روحِ حقیقت و زیبایی خود را از دست خواهدداد. (مترجم)

تعلق او با مخلوقات مورد بررسی قرار می‌دهد. وقتی که ما درباره‌ی حقیقت الوهیّت به صورت تجریدی بحث کنیم و ارتباط و همبستگی آن را با جهان هستی در نظر بگیریم، هرگز این حقیقت به صورت فعّال و مؤثر و الهام‌بخشی که وجود دارد، آشکار و متجلی نمی‌گردد. و همان حقیقتی نخواهد بود که باورهای اسلامی آن را ترسیم می‌نماید.

به راستی جهان هستی تنها صحنه‌ی زنده‌ای است که حقیقت الوهیّت آن گونه که در بینش اسلامی آمده است، در آن تجلی می‌یابد.

مثال دیگری در این زمینه، حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت (بندگی)، در بینش اسلامی است که آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

چنان که در فصل‌های بعدی به تفصیل بیان خواهد شد، اساس عقیده‌ی اسلامی بر این است که تمام هستی، خداوندی یگانه و بی‌همتای دارد که دارای صفات و ویژگی‌هایی است که هیچ‌کس و هیچ چیزی در این ویژگی‌ها با او شریک نیست. و تمام موجودات اعم از جاندار و بیجان، بنده‌ی او هستند و این بندگی و عبودیّت شامل همه‌ی موجودات می‌باشد و همه از قدرت و مشیّت الهی به وجود آمده‌اند و تنها به خواست و اراده‌ی او پایدارند و به حرکت درمی‌آیند. به گونه‌ای که کسی در این الوهیّت چه از لحاظ حقیقت (ذات و صفات ذاتی) و چه از جنبه‌ی قدرت و تسلط (صفات فعلی) با او شریک نیست. اما آن گاه که در بینش و بررسی‌های خود، بین حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت جدایی و فاصله بیندازیم و آن‌ها را جدا از هم و بدون ارتباط با یکدیگر، در نظر بگیریم، کار بسیار ناقص و نادرستی انجام داده‌ایم. هنگامی که ما در اندیشه‌ها و تأملات خود، میان حقیقت الوهیّت و جهانِ هستی جدایی و فاصله بیندازیم، سپس بخواهیم این مخلوقات و روابط موجود بین اجزاء آن و نیز ساز و کار «حرکات» و نظام و قوانین حکمفرما بر آن‌ها را به صورت تجریدی و بدون توجه به ارتباط آن‌ها با خدا، مورد بررسی و کاوش قرار دهیم، بدون شک نتیجه‌ی مثبت و مؤثری را دریافت نخواهیم کرد.

وقتی دست به چنین کاری بزنیم، چیزی از عالم هستی به نحوی که در بینش اسلامی مشخص شده است، برایمان باقی نخواهد ماند. دیگر نمی‌توانیم هیچ بینش و رهیافت «تفسیر» درستی درباره‌ی جهان و آنچه در آن وجود دارد داشته باشیم؛ زیرا در چنین وضعی ما آن را از حقیقتی که بینش اسلامی برای آن در نظر گرفته است، تهی کرده‌ایم و آن را از حکمت وجودی و عاملی که محرک آن است،جدا ساخته‌ایم.

به‌علاوه، این جدایی باعث می‌شود ضرورت روابط موجود بین آغاز و فرجام؛ زندگی و مرگ، روزی و حرکت و نیز دنیا و آخرت که ناشی از انقیاد تمام بندگان دربرابر خداوند یکتا است، بلاتکلیف و نامعلوم باشند.

جهان هستی، مثال دیگری در این مورد است:

این جهان در بینش اسلامی مشتمل بر عالم غیب و شهادت است و این دو عالم از هم جدایی‌ناپذیرند و ارتباط و پیوستگی محکمی باهم دارند و اثر متقابل برهم می‌گذارند.

برای نمونه هرچه بعداز مرگ و قبل از ولادت برای انسان پدید می‌آید جزو عالم غیب محسوب می‌شود. اسلام معتقد است هر جانداری که متولد می‌شود و هر موجودی که پدیدار می‌گردد، به مقتضی و براساس اراده و سرنوشت غیبی خاص خودش بوده[۱] که قبل از ظهور در عالم شهادت، تمام استعدادهای ذاتی در فطرت آن‌ها به ودیعه گذاشته می‌شود. این‌ها همه جزو مسائل غیبی است که کسی از آن‌ها مطلع نیست و دخل و تصرفی در این امور ندارد. پس از تولد در صحنه‌ی زندگی دنیایی، مورد امتحان قرار می‌گیرند و بعداز مدتی می‌میرند. اما مرگ پایانِ کار نیست و پرونده‌ی انسان‌ها با آن بسته نخواهد شد؛ بلکه بعداز مرگ در دیوان عدل خداوند به آنها رسیدگی می‌شود. انسان‌ها درباره‌ی اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند، مورد بازخواست قرار می‌گیرند و سرانجام مسیرشان به سوی بهشت یا دوزخ خواهد بود. ملاحظه می‌کنیم این حرکت همواره در یک مسیر مستقیم و متصل به هم جریان دارد که قبل از تولد شروع شده و بعد از مرگ هم ادامه دارد. به این ترتیب تقدیری غیبی او را از خلال این تحولات پیش می‌برد و یک عاقبت غیبی نیز در انتظارش خواهد بود.

بنابراین، بینش اسلامی نه تنها از لحاظ تفکر با سایر بینش‌ها تفاوت بارزی دارد، بلکه آثار احساس و اخلاق و ایمانی که این بینش در دل فرد و شیوه‌ی رفتار جامعه و نظام زندگی به وجود می‌آورد از شکوه شگفت‌آوری برخوردار است که هیچ بینشی نمی‌تواند دارای چنین آثاری باشد.

در بینش اسلامی عالم غیب و شهادت دو مسأله‌ی مجزا و دور از هم نبوده تا بتوان هریک را به طور جداگانه مورد بررسی قرار داد. در واقع تمام اصول و پایه‌های بینش اسلامی دارای چنین ویژگی‌ای می‌باشند. پس ما به هیچ وجه نمی‌توانیم جهان‌بینی اسلامی را با سایر جهان‌بینی‌هایی که مبتنی بر عدم ایمان به خداوند هستند یا در ذات و صفات اللهّ، شریک قرار می‌دهند، یا به نحوی با جهان‌بینی اسلامی مغایرت دارند و یا به عالم غیب باور ندارند[۲]، مقایسه کنیم. و هم‌چنین نمی‌توانیم برای درک اصول و مبانی بینش اسلامی از هیچ‌یک از این مکاتب کمک بگیریم!

هر اصل از اصول بینش اسلامی، بخشی جدایی‌ناپذیر از یک مجموعه‌ی تکامل‌یافته و به هم پیوسته است که به تنهایی قابل فهم نخواهد بود، همان طور که سایر اجزای آن بدون رعایت و توجه به آن اصل، مفهوم خود را از دست خواهند داد. هیچ‌یک از اصول عقیده‌ی اسلامی با روش‌ها و

---

۱. بدین معنی که جزئیات امور، تحت اراده‌ی خاص الهی و علم او به وجود می‌آیند و از بین می‌روند .(مترجم)
۲. چنان که «ادریون» و یا «ایده‌آلیست‌های خردگرا» می‌گویند.

بینش‌های غیراسلامی، قابل تعبیر، تفسیر و درک نمی‌باشد. در حقیقت اجزاء، جوانب و تعددی در بینش اسلامی وجود ندارد بلکه یک حقیقت کلّی تفکیک‌ناپذیر است که تمام اجزاء و جوانب، هویّت خود را از این کلیّت می‌گیرند؛ همان گونه که این کلّ نیز هویّت خود را از تکامل و همبستگی اجزاء و ابعاد گوناگون خود به دست می‌آورد.اصول تفکّر اسلامی جزو فراورده‌های عقل بشری نیست و عقل بشری قدرت تولید آن را ندارد. همان گونه که در فصل «ربّانیّت» در قسمت اوّل این بحث (خصائص التصور الإسلامی، ص ۸۴ – ۵۱) بیان کردیم، عقل بشری قادر به دریافت اصول بینش اسلامی، به صورت کامل و جامع، از هیچ منبع و مصدری جز مصدر ربانی و رسالت آسمانی، نبوده و نیست.

عقل بشری که نظام اندیشه و معرفت فلسفی را حول محور خود می‌داند و اصولی را برای آن بنا می‌سازد، فاقد توانایی و شایستگی جهت ایجاد مبانی بینش اسلامی است؛ بلکه تنها وظیفه‌اش این است که به دور از هرگونه پیش‌داوری چه براساس مقولات ذاتی خود و یا عقاید تحریف شده‌ی دیگر، این اصول را از مصدر ربّانی آن‌ها دریافت کند و به طور صحیح درک نموده و در دریافت آن خود را ملزم به رعایت معنای لغوی یا اصطلاحی آیه یا حدیثی بداند که در بیان و اعلام این اصول، نصّ صریح بوده و معنی صریح این متون را به‌عنوان مبنا و پایه‌ی شریعت اسلامی قرار دهد. تا وقتی‌که آیه و حدیث، نصّ صریح باشند، عقل اجازه‌ی تأویل و تفسیر آن‌ها را به میل خود ندارد. وقتی که «نصّ» صریح باشد عقل اجازه ندارد به بهانه‌ی این که معنی آن به نظرش غریب یا تصوّر آن برایش سخت است، یا با منطقش سازگار نیست، آن را تأویل کند؛ زیرا عقل بشری هر اندازه حیرت‌انگیز [شگفت‌آور] باشد باز از محدوده‌ی کوچک قدرت بشری تجاوز نمی‌کند، پس حق ندارد به عنوان داور بر صحت و سقم معنی صریح و متون قدسی آسمانی قضاوت کند. تنها وظیفه‌ی او تلاش در راستای فهم و درک دلالت نصّ آسمانی بر معنی لغوی یا اصطلاحی آن می‌باشد. باید بداند آنچه نصّ صریح آسمانی بر آن دلالت دارد، درست بوده و به منزله‌ی یگانه حقیقت غایی به شمار می‌آید. خواه با مسلمات و نظریه‌هایی که عقل با آن‌ها سازگار است، هماهنگ باشد، یا نباشد. این اصل یک قاعده‌ی کلّی است که رعایت آن در عقیده و شریعت اسلامی ضروری می‌نماید. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُوا۟﴾ حشر: ۷

«هر دستوری که پیامبر اسلام به شما داد، بپذیرید و از هر چیزی شما را برحذر داشت، از آن دوری کنید.»

چه زیباست این فرموده‌ی علی ابن ابی‌طالب، کرّم الله وجهه: «اگر دین بر مبنای رأی و نظر و عقل می‌بود، مسح کردن کف خُف[1]، بهتر از مسح روی آن به نظر می‌رسید.» (روایت از ابوداود)

به خاطر این که حاکمیّت تنها با آیات و احادیث صحیح پیغمبرﷺ می‌باشد، جایز نیست برای اثبات حقانیّت بینش اسلامی و اصول آن از جمله ایمان به غیب که شامل ایمان به فرشتگان، جنّ، قدر، روز رستاخیز، بهشت، دوزخ و... تنها عقل به عنوان داور پذیرفته شود. واگذاری اثبات حقانیّت این اصول به عقل و موازین عقلی از شیوه و روش اسلام خارج است.

باید توجه داشت این بدان معنی نیست که بینش و عقیده‌ی اسلامی با عقل سر تضاد دارد، بلکه مقررات اصول اسلامی به طور کلی دو نوع هستند: در نوع اوّل، عقل به تنهایی قادر به درک و فهم آن می‌باشد و همین که این اصول را از آیات و احادیث دریافت، به خوبی آن را تشخیص می‌دهد. اما نوع دوم والاتر و برتر از محدوده‌ی قدرت عقل بشر بوده، و عقل به ناتوانی خود در این باره اقرار می‌کند: که این نوع مقررات از دایره‌ی فهم آن خارج است و تنها علم و قدرت الهی بر آن اشراف دارد. بنابراین فرموده‌ی خدا و پیامبران او تنها دلیل بر وجود و صحت آن‌ها است. باتوجه به مراتب فوق مادام که عقل از وظایف و محدوده‌ی قدرت خود تجاوز نکند هیچ‌گونه مغایرت و تضادی با بینش اسلامی پیدا نخواهد کرد!

اما وقتی که عقل بشری راهی غیر از راه دریافت عقیده‌ی اسلامی از آیات و احادیث در پیش گیرد و خود را ملزم به رعایت مقرراتی که برای دریافت احکام از آیات بیان کردیم، نداند و به میل خود نصّ صریح آسمانی را تأویل کرده و آن را از معنی لغوی و اصطلاحی دور سازد، بدون شک به حیرانی و سرگشتگی عظیمی دچار می‌شود که هرگز راه را به جایی نمی‌برد.

فرق نمی‌کند که این خبط‌ها از ناحیه‌ی جاهلیّت‌های بت‌پرستی باشد که از دستورات آسمانی پیامبران، منحرف شده‌اند یا به وسیله‌ی جاهلیّت‌های لاهوتی و کلامی که بر اصل بینش اسلامی اضافه شده و تأویلات و افزوده‌هایی هستند که عقل براساس معیارهای خود یا معیارهای برگرفته از فلسفه، آن‌ها را برعقیده‌ی اسلامی وارد کرده است!

چنان چه انسان به بررسی بینش‌های غیراسلامی بپردازد، درخواهد یافت که واقعاً مضحک و خنده آورند! و تنها گوشه‌هایی از حقیقت را مدّنظر قرار داده و همواره با یک نگرش ناقص آن‌ها را به تصویر می‌کشند و لذا حقایقی کوچک در لابلای این بینش‌ها به صورت پراکنده وجود دارد، امّا هرگز تمام حقیقت را دربر ندارند؛ برای نمونه ما وقتی تلاش فراوان فلسفه برای درک حقایق را در

---

۱. پای افزاری چرمین است که بعداز وضو گرفتن، به پا می‌کنند و در وضوهای بعد، البته تا یک مدّت معین، به جای شستن پا به مسح آن اکتفا می‌نمایند .(مترجم)

طول تاریخ و در بین مکاتب گوناگون آن، مورد توجه قرار می‌دهیم به خوبی سرگشتگی و بی‌مایگی آن برایمان آشکار می‌شود که ثابت می‌کند فلسفه قادر نیست حقایق کلی و منسجم را بیان دارد. اما وقتی انسان قرآن را می‌خواند و حقایق عقیده‌ی اسلامی را از آن دریافت می‌کند و بینشی را که به وسیله‌ی این عقیده در دل مسلمان پدیدار می‌شود، مدّنظر قرار می‌دهد و سپس می‌خواهد این حقایق و بینش را از فلسفه دریابد، خود را مانند کسی می‌بیند که از باغ خرّم و باصفا، بیرون می‌آید و به یکی از قلعه‌های ویران قرون وسطی داخل می‌شود که دارای پیچ و خم‌های فراوان و هوای راکد و بی‌در و پنجره است که نمی‌تواند راه به جایی ببرد و جز تباهی و سرگشتگی چیزی در انتظارش نیست.

فلسفه با تمام مذاهب و مکاتبش هیچ گاه نتوانسته به سوی خدای حق و «واجب الوجود» یا «علت العلل» راهنما باشد. آنچه فلسفه به عنوان سبب اوّل بدان دست یافته، هرگز ذات «الله» و خدایی نیست که رسالت‌های آسمانی آن را تعریف و توصیف کرده‌اند. وقتی که فلسفه درباره‌ی خدا سخن می‌گوید از خدایی بحث می‌کند که «ویل دورانت» امریکایی هنگام بررسی موضوعات فلسفه از آن سخن می‌راند. ویل دورانت چنین می‌گوید:

«...بالأخره فلسفه درباره‌ی خدا بحث می‌کند. البته منظور ما از خدا، همان خدایی نیست که معتقدین به عالم لاهوت او را خارج از عالم ماده و طبیعت تصور می‌کنند، بلکه منظور ما خدایی است که فلاسفه به آن اعتقاد دارند، خدایی که عبارت از قانون و هیکل و شکل و حیات و اراده‌ی این عالم ماده است. اگر فرضاً عقلی هم وجود داشته باشد که اداره‌ی این عالم به خواست و اراده‌ی او باشد، فلسفه دوست دارد او را شناسایی کند، تا با احترام با او همفکری کند. اگر عقل مدبّری هم وجود نداشته باشد فلسفه دوست دارد با علم به این موضوع با شهامت و بدون هیچ گونه ترسی (با خدای وهمی) مواجه شود...»

این است خدای فلسفه که (با شک و تردید) درباره‌ی آن به بحث می‌پردازد؛ خدایی که هرگز و در هیچ موضوعی مورد توجه ما قرار نخواهد گرفت؛ چون بحث فلسفه درباره‌ی خدا به این شیوه هیچ گاه به حقیقت نخواهد رسید!

خدای حق تنها ذات الله است؛ ذاتی که به واسطه‌ی اسلام، انسان را به سوی او هدایت می‌کند. همان خدایی که آفریدگار جهان است، نه «شکل و هیکل و حیات و اراده‌ی آن». خدایی است که قرآن درباره‌اش چنین می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ طه: ۵۰

«همانا پروردگار ما کسی است که هر چیزی را وجود بخشیده است و سپس رهنمودش کرده است.»

خدایی است که جهان هستی را اداره می‌کند و آن راطبق تقدیر و تدبیر خود به حرکت درمی‌آورد. هیچ‌کس نمی‌تواند چگونگی و کیفیت تعلّق مشیّت الهی به این جهان را درک نماید؛ زیرا هیچ‌کس از شناخت جوهر و ماهیّت تدبیر خداوند بهره‌مند نیست. بشر تنها می‌تواند آثار خداوند را درک کند.

به همین جهت فلسفه از دستیابی به حقیقت، همبستگی و ارتباط بین خدا و جهان و کیفیت تعلق اراده‌ی خداوند به آنچه در عالم جریان دارد، عاجز مانده است؛ چراکه فلسفه همیشه در تلاش بوده است تا به نحوی ارتباط و پیوستگی موجود بین خدا و عالم هستی را تفسیر کرده یا کیفیت تعلّق اراده‌ی خدا را به آنچه در جهان جریان دارد، به شیوه‌ای تصور کند که عقل به صورت عادی این تفسیر و تصوّر را نسبت به افعال مخلوقات انجام می‌دهد. درحالی که خداوند شبیه هیچ چیز نیست؛ بنابراین کیفیّت و چگونگی افعال او نیز شبیه کیفیت افعال مخلوقات نخواهد بود. بدین علت است که کلیه‌ی تصورات و بینش‌های فلسفه، ناقص و نارسایند؛ زیرا رویکرد، قاعده و اساسی که تصوراتش را بر آن بنا نهاده است، خود مختل و غلط است. فلسفه با نظیر همین عجز و ناتوانی حقیقت افعال انسان، رابطه‌ی بین انسان و جهان را مورد بررسی قرار می‌دهد، بنابراین در مقوله‌ی «جبر و اختیار» دچار سرگشتگی و گمراهی شده است، همان‌گونه که در مقوله‌ی «شناخت»، به چنین وضعیتی دچار گشته و عقل را در مقابل حس و غریزه قرار داده است و عقل و حیات را در جهت مخالف ماده معرفی کرده است. فلسفه، در هر روزگاری و با هر مکتبی تا به امروز، این مسائل را پشت درهای بسته‌ی قلعه‌های ویران و پرپیچ و خم مورد بررسی قرار داده است و بدین جهت تا به حال نتوانسته به هیچ حقیقتی نایل آید!

در مسیر تاریخ اندیشه و باور، گاهی اتفاق افتاده است که بعضی از معتقدین برای تقویت عقیده‌ی خود از فلسفه کمک گرفته‌اند. یا برعکس بعضی از فلاسفه برای تقویت فلسفه‌ی خود از عقیده، یاری جسته‌اند. نتیجه‌ای که از این تعامل باشد و همسویی به دست آمده، همیشه ثابت بوده است. بدین معنی هرگاه فلسفه از عقیده بهره جسته باشد توانسته به بعضی از حقایق دست یابد دست یابد اما هرگاه عقیده از فلسفه یاری جسته دچار خسران شده و انحراف و پیچیدگی در آن پدیدار گشته است!

این امر در مسئله‌ای گنگ و نامفهوم به نام فلسفه‌ی اسلامی (که عبارت است از فلسفه‌ی فارابی و ابن رشد و...) و یا علم کلام یا علم توحید کاملاً آشکار و روشن است و اعتقادی که از آن‌ها به دست می‌آید با حقیقت عقیده‌ی اسلامی و شیوه و روشی آن فاصله‌ی فراوانی دارد؛ زیرا عده‌ای از مسلمانان، افکار اسلامی را با مقولات فلسفی درهم آمیخته‌اند و روش و شیوه‌ی تفکّر اسلامی را با شیوه‌ی فلسفه ربط داده و آن را از شیوایی و دلنشینی دور ساخته و نامفهوم کرده‌اند.

از همه عجیب‌تر این که گاهی در این میان، افرادی هستند که وقتی برخی از حقایق جزئی، ناقص و محدود را به وسیله‌ی عقل از طریق فلسفه کشف می‌کنند بسیار شاد و مغرور گشته و از جاده‌ی مستقیم هدایت ربانی روی‌گردان می‌شوند. در حالی که این حقایق جزئی نسبت به ستون‌های محکم و استواری که جهان‌بینی اسلامی بر آن‌ها استوار است، بسیار ناچیز و کم‌اهمیت است. این اشخاص به کسانی شباهت دارند که وقتی می‌بینند یک ماهواره‌ی کوچک اختراع شده و برای مدتی به دور ماه و زمین می‌چرخد، از فرط شادی و تعجب، دیوانه‌وار می‌خواهند به پرواز درآیند. در حالی که خود همیشه بر روی زمین و خورشید و ماه و تمام کائنات حرکت می‌کنند، ولی در غفلت کامل به سر می‌برند و جز با نگرشی سطحی یا کورکورانه، به منظره‌ی بسیار زیبا و بی‌نظیر و منظم این جهان توجهی ندارند!! از این هم عجیب‌تر این که برخی از شیفتگان فلسفه، مصرانه از ما می‌خواهند تا جهان‌بینی کامل، روشن، ساده و زیبایی را که از نظام باورهای راستین ما نشأت می‌گیرد و خداوند متعال به فضل و رحمت خود آن را به ما ارزانی داشته است، ترک کنیم و به سوی جهان‌بینی ناقص، نارسا و از هم گسیخته‌ای را که از فلسفه به دست می‌آید، روی آوریم! برخی از این شیفتگان درحالی که از ابتدای کار شعار شکست و ناکامی فلسفه را در رسیدن به درک حقیقی سر می‌دهند و می‌گویند: از طریق فلسفه نمی‌توان به حقیقت نایل شد، ولی گمان می‌کنند لذت عقلی که از بررسی حقیقت در مسیر پرپیچ و خم و بن‌بست فلسفه به دست می‌آید، این ارزش را دارد که تمام عمر صرف آن گردد. اما متقابلاً وقتی که بیان حقایق در اوج شکوه، زیبایی و روشنی که از جانب خداوند بلندمرتبه، بدون منّت به ما بخشیده می‌شود، این ارزش را ندارد که با سپاس و تشکر، آن را از پروردگار بپذیریم و در پرتو این حقایقِ روشن، کامل و زیبا به عنوان جانشین خدا بر زمین به سازندگی و خدمت به خلق خدا بپردازیم؟

در میان شیفتگان فلسفه که چنین راهکار ویرانگری را به بشریّت پیشنهاد می‌کنند، «ویل دورانت» فیلسوف معاصر امریکایی را در نظر می‌گیریم: او از فلسفه به عنوان حربه‌ی شدید علیه کلیه‌ی عقاید دینی به خصوص عقیده‌ی اسلامی استفاده می‌کند. بشریت را به دوری و پرهیز از تمام ادیان و روی آوردن به چیزی که آن را گلستان و کاخ‌های فلسفه می‌نامد، دعوت می‌کند، و در عین حال به شکست و ناکامیِ فلسفه در رسیدن به حقیقت، اعتراف می‌کند. او در کتاب خود تحت عنوان «لذّات فلسفه» یا «کاخ‌های فلسفه»[1] چنین می‌گوید:

---

۱. دکتر احمد فؤاد الاهوانی این کتاب را به عربی ترجمه کرده و به وسیله‌ی مؤسسه‌ی انگلو و با همکاری مؤسسه‌ی فرانکلین منتشر شده است[.این کتاب تحت عنوان «لذّات فلسفه» به فارسی با ترجمه‌ی عباس زریاب[انتشارات علمی فرهنگی] نیز ترجمه شده است].(مترجم.)

«ذات و طبیعت این جهان چیست؟ماده و شکل و صورت آن چه می‌باشد؟ از چه به وجود آمده و خمیرمایه‌ی آن چیست؟ مواد اولیّه و قوانین آن چیست؟ کیفیت باطنی و پنهانی ماده و حقیقت و جوهر پیچیده‌ی آن چیست؟ عقل چیست؟ آیا عقل همواره از ماده جدا است و آن را تحت تسلط دارد؟ یا یکی از فرآورده‌های ماده است و ماده به تمامی بر آن سیطره می‌یابد؟

آیا عالم ظاهری که با حس آن را درک می‌کنیم و عالم باطنی که وجدان و شعور ما از آن خبر می‌دهد، هردو برابر قوانین و مقررات حتمی و تعیین شده از قبل بوده و به قول شاعر «آنچه آفریدگار در اوّل روز می‌نویسد ما آن را در آخر روز می‌خوانیم»؟ آیا می‌توان گفت در ماده یا در عقل یا در هر دوی آن‌ها فقط عنصر و عامل تصادف است که موجب پیدایش آن‌ها شده است؟ این‌ها سؤال‌هایی هستند که تعداد کمی از مردم آن‌ها را طرح می‌کنند. اما تمام مردم (هرکس به نحوی) به آن جواب می‌دهند. البته منبع و زیربنای آخرین فلسفه‌ی ما همین سؤال‌ها هستند. همان زیربنایی که سرانجام واجب است تمام مسائل دیگر در یک نظام مرتبط و هماهنگ فکری بر آن پایه‌گذاری شود... مسلّماً ما دادن پاسخ درست به این سؤال‌ها را بر تمام جاذبه‌های زیبا و فریبنده و نیز لذت این دنیا ترجیح می‌دهیم. ولی در عین حال بگذارید یک ناکامی و تنگنای غیرقابل اجتناب را بپذیریم. البته نه فقط بدان جهت که فلسفه برای درک حقایق، نیاز به شناخت کامل ریاضیات، نجوم، علوم طبیعی، شیمی، فیزیک، زیست‌شناسی و روان‌شناسی دارد، بلکه بدین جهت است که اصلاً معقول نیست که ما از جزء (عقل بشری) توقع داشته باشیم تا کل (جهان هستی) را درک نماید. این نگرش کلّی به هنگام تعمّق و تأمّل در مسائل دقیق و باریک فلسفی بسیار به ما کمک می‌کند و دام‌ها را از سر راه فکر ما برمی‌چیند. بنابراین کافی است با کمی تواضع و احتیاط با مسائل فلسفی برخورد کنیم و اعتراف نمائیم که مسائل مربوط به حیات و عالم هستی در نهایت پیچیدگی و ظرافت قرار دارد و عقل محدود و محبوس در کالبد ضعیف جسم بشر قدرت درک این پیچیدگی و دقت را ندارد. به ظنّ راجح، صحیح‌ترین نظریه‌هایی که ما به آن افتخار می‌کنیم، به نزد خدایانی که به همه چیز عالم‌اند، مورد تمسخر و تأسف قرار می‌گیرند.[1]

باتوجه به این واقعیّت، تنها کاری که از دست ما برمی‌آید، افتخار به کشف و شناخت ورطه‌های جهل و گرداب هایل ناآگاهی خودمان می‌باشد! باید اعتراف کرد هر اندازه علم ما پیشرفت نماید به محدودیت شناخت خود بیشتر پی می‌بریم. هر قدمی که به جلو برداشته می‌شود از چیزهای بسیار پیچیده و غامض جدید و شک و تردیدهای تازه خبر می‌دهد. برای نمونه از ذرّه (که گفته می‌شد

---

۱. این کلمات شرک‌آمیز نمونه‌ای است از تعبیرات فراوان و مسخره‌آمیز که در کتاب ویل دورانت وجود دارد و از بقایای جاهلیّت یونانی است که در فکر غربی‌ها دیده می‌شود. «پاورقی اصل»

قابل تجزیه نیست) به اتم پی می‌بریم و اتم از الکترون‌ها و الکترون‌ها از کوانتوم پرده برمی‌دارند و کوانتوم [(Quantum) علم ذرّات بنیادی] نیز با تمام مقولات (Categories) و قوانین ما مقابله می‌کند و تومار همه‌ی آن‌ها را برمی‌چینند. پس ناچاریم که اعتراف کنیم، دریافت و فراگیری جز تجدید و تغییر در افکار و عقاید و پیشرفت در شک و تردید چیز دیگری نیست. از سوی دیگر ابزارهای ما (برای دسترسی به حقایق) مربوط به ماده است و حواس ما تحت تسلّط عقل (جزئی و محدود) قرار دارد... و ما باید همانند برف دانه‌ای در یک هوای مه‌آلود، دریای بیکران را درک نماییم.»[۱]

این اعتراف (که از زبان یکی از شیفتگان فلسفه شنیده می‌شود) نشان‌دهنده‌ی تمامی دستاوردهایی است که فلسفه از تلاش‌های فراوان خود در طول تاریخ و در تمام مذاهب و مکاتبش بدان رسیده است. علّت ناکامی و شکست فلسفه این است که مقولات و مفاهیم بسیار مهمّی را با وسایلی نامناسب بررسی کرده و تنها فکر بشری را (که جزئی و محدود است) وسیله‌ی شناخت و درک حقیقت آن‌ها قرار داده است. در حالی که این مقولات بسیار فراتر از این فکر هستند و هرگز فکر بشر نمی‌تواند به پاسخ درست کوچک‌ترین آن‌ها نایل شود، مگر این پاسخ را از خاستگاه ربّانی آن که قرآن و سنّت پیغمبر است، دریافت دارد. متأسفانه، فکر دریافت این پاسخ‌ها از منبع ربّانی آن، از زمان رنسانس در اروپا به علت نفرت علما از کلیسا و خدای آن، دیگر به کلی به دور انداخته شده است. حتی به خاطر شکنجه‌ها و رنج‌های شدیدی که از کلیسا چشیده‌اند و به خاطر این که خدا و احکام او تنها در انحصار کلیسا قرار گرفته و کلیسا به میل خود در مسائل دینی، دنیایی و علمی تحت لوای مسیحیت و نام خدا، دخل و تصرف می‌کند و چهره‌ی احکام الهی را با گفته‌های بشری زشت و بدمنظر می‌نماید، تنفر مردم روز به روز نسبت به کلیسا و خدای آن بیشتر می‌شود. بنابراین فکر اروپا که در بیابان سرگشتگی، بیهوده در تکاپوی بی‌فرجام است، هرگز قادر نیست به حقیقت برسد. حتی خود نمی‌خواهد که از این سرگشتگی نجات یابد...شاید فکر اروپا در این مورد معذور باشد؛ زیرا نمی‌داند که برای دستیابی به سرچشمه‌ی ربّانی به کجا پناه برد؟! به افکار و بینش کلیسا روی آورد، که از ابتدا تا به حال در انحراف بوده است؟ یا از عقاید و افکار اسلامی یاری جوید، در حالی که از دوران جنگ صلیبی چنان دشمنی و کینه‌ای بین اروپا و عقاید اسلامی ایجاد شده که به صورت سدّ و مانع بزرگی درآمده است که توان و قدرت بالا رفتن از آن را ندارند؟ مزدوران صلیبی و صهیونی اکنون هم با شدّت هرچه تمام‌تر در آتش این کینه و عداوت می‌دمند و چنان موانعی را به وجود می‌آورند که عبور از آن‌ها مشکل می‌باشد، مگر بر کسانی که تحت عنایت و هدایت الهی قرار گرفته و به سرچشمه‌ی اصیل افکار اسلامی دست یافته‌اند.

---

۱. لذّات فلسفه، تألیف ویل دورانت، ترجمه‌ی عباس زریاب، ص ۴۴-۴۳.

متأسفانه هنوز هم مزدوران صلیبی و صهیونی در کشورهایی که زمانی اسلامی بوده‌اند، علیه اسلام طرح توطئه می‌ریزند و جنبش‌های اسلامی را درهم می‌کوبند؛ این جنبش‌ها هدفی جز آشکار ساختن این منبع اصیل ربّانی را ندارند و می‌خواهند جامعه‌ای به وجود آورند که نمونه‌ی زنده‌ای برای تبلور و تجلی بنیان‌ها و اصول عقاید اسلامی باشد. در حقیقت مبانی افکار اسلامی نمی‌تواند جز در یک جامعه‌ی ناب اسلامی، سیمای حقیقی خود را آشکار سازد!



تلاش و اصرار برخی از شیفتگان فلسفه را، برای دور ساختن مردم از عقاید روشن، زیبا و باشکوه اسلامی و روی‌آوری آنان به سوی فلسفه‌ی پیچیده و نامفهوم و ناتوان از درک حقیقت، ملاحظه نمودید. ازطرف دیگر برخی از شیفتگان علم نیز، چنین تلاشی را می‌نمایند. گاهی این تلاش با تواضع همراه است؛ زیرا اعتراف می‌نمایند که اندیشمند به تنهایی نمی‌تواند به حقایق و مبانی فکری‌ای دسترسی پیدا کند که از منبع ربّانی سرچشمه می‌گیرد. ولی برخی اوقات تلاشی است همراه با ادعاهای بسیار عریض و طویل که می‌گویند علم به تنهایی کافی است و با وجود علم، فرد و جامعه از دین بی‌نیاز خواهند شد!

دربین این شیفتگان که صراحتاً با حرمت‌شکنی و عاری از وقاری که از علم ناشی می‌شود و بدون ملاحظه‌ی نتایجی که تاکنون از علم به دست آمده است و تنها دراثر پیروی نادرست از هوس‌ها و تمایلات نفسانی، چنین الحاحی دارند و چنین پیشنهادی می‌نمایند، «ژولیان هاکسلی» رابه عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

او عمدا افکار و عقاید دینی جاهلیّت را که مبتنی بر جهل و خرافات است به بحث کشیده و این خرافات را با علم مقایسه کرده است تا نشان دهد در عصر علم دیگر نیازی به این خرافات نیست!

و با چینن دسیسه و حق‌کشی که با اخلاص علمی (و بی‌طرفی پژوهشگران) مغایرت دارد، می‌خواهد در زیر پوشش حمله به ادیان خرافی و جاهلی کلیه‌ی ادیان را مورد طعن و هجوم قرار دهد و اعلام کند که بی‌نیازی از دین نه تنها امری است ممکن، بلکه واجب و ضروری است.

او در کتاب خود «انسان در عصر جدید»[1] در مقاله‌ای تحت عنوان «دین مسئله‌ای است ساختگی» چنین می‌نویسد:

۱. ترجمه‌ی حسن خطاب، یکی از مجموعه‌ی هزار کتابی است که تحت نظارت وزارت آموزش و پرورش مصر ترجمه واز طرف انتشارات نهضت چاپ شده‌اند.

«آیا علم می‌تواند چالشی را که در حال حاضر دین با آن رو به رو است روشن ساخته و در آینده آن را حل و فصل نماید؟

درحال حاضر وضع خاصی که دین در تمدن غرب با آن مواجه است این است که اعتقاد به وجود خدا وظیفه و نقش خود را انجام داده و هر فایده‌ای که در توان داشته، آشکار ساخته است و دیگر نمی‌تواند بیش از آن فایده‌ی دیگری داشته باشد؛ زیرا انسان ابتدایی، خود به تنهایی قادر به درک همه چیز نبود و نمی‌توانست آفت‌ها و بلایای طبیعی و غیرطبیعی را از خود دور سازد، لذا نیروهای ماوراءِطبیعی و فرامادّی را به‌وجود آورد، تا برای درک مجهولات و حل مشکلات و دفع بلاها و حوادث به آن‌ها پناه برد [توسل جوید]. بدین جهت انسان اولیه به سحر روی آورد و بدان معتقد شد. با گذر زمان به ارواح اعتقاد پیدا کرد وبرای رفع نیازهای خود از ارواح درگذشتگان کمک می‌طلبید. سپس به خدایان فراوان معتقد شد. بعداز سپری شدن این دوران هم، به خدای همه خدایان معتقد گردید و به این ترتیب مراحل تطوّر عقیده به پایان رسید. مرحله‌ی خاصی که در مراحل این تطوّر برای ما مهمّ است، مرحله تعدد خداوندان [خدایگان]است. بدون شک اعتقاد به وجود خدایان متعدد برای تمدن گذشته‌ی ما غربی‌ها، یک فرض ضروری بوده که برای ادامه‌ی حیات و مبارزه با مشکلات، فایده‌ی فراوان داشته است؛ ولی ایمان به وجود خدایان متعدد، جز در یکی از مراحل تطوّر فایده‌ی دیگری دربر نداشته است.

اصولاً برای این که خدایان نزد مردم از ارزش و احترام برخوردار باشند، لازم است سه چیز بر جامعه حکمفرما باشد: اوّل؛ باید بلایا و مصائب جهان خارج، نامفهوم و ناشناخته باقی بمانند به طوری که پیش‌گیری از آن‌ها ممکن نباشد و به نحو بسیار هولناکی خودنمایی کنند. سختی معیشت و فشار زندگی عامه به اوج برسد، به‌گونه‌ای که انسان باور نکند که امکان داشته باشد این زندگی به بهبودی و نیک‌فرجامی روی آورد. در این حالت سرشار از ناامیدی، که کاری از دست حیات اجتماعی برنمی‌آید، به خدا می‌اندیشد تا وسایلی را که باعث اصلاح حال جامعه است فراهم آورد.

دوّم؛ باید اعتقاد به افسون و جادو، بر جامعه مسلّط باشد. هرچند این اعتقاد در شکل مدرن آن خودنمایی کند.

سوّم؛ باید انسان درحال عدم پیشرفت و رشد عقلی قرار گیرد. به‌نحوی که نتواند نیروهای خیالی را، که در ضمیر ناآگاه او پدید می‌آیند، از نیروهای حقیقی تشخیص دهد و آن‌ها را از هم جدا سازد و نتواند تشخیص دهد که این نیروهای خیالی از او دورند و با او ارتباطی ندارند.

اما ما که در این‌عصر به پیشرفت خود در زمینه‌های علوم، منطق و روان‌شناسی ادامه داده‌ایم، به مرحله‌ای از پیشرفت رسیده‌ایم که خدا یک موجود فرضی و بی‌فایده شده است؛ زیرا علوم طبیعی

این خدا را از عقل و فکر ما بیرون رانده است و دیگر به‌عنوان مدبّر جهان مطرح نیست بلکه تنها به عنوان «سبب اولی» یا یک اساس عام و کلّی پیچیده و ناشناخته که هیچ وظیفه‌ی دیگری ندارد، به‌شمار می‌آید. امروزه با پیشرفت علم و معرفت به خوبی معلوم شده است که عقیده به جادو، چیز باطل و خرافاتی بیش نیست. جلوگیری از حوادث و بلایا جز از طریق علم و تطبیق قوانین و مقررات آن در زندگی امکان‌پذیر نخواهد شد. شعارها و مراسم دینی که با قربانی و نماز بخشایش گناه همراه هستند، بی‌فایده و بی‌معنی شده‌اند. باتوجّه به قدرت تحلیل عقل بشر و توانمندی‌هایی که برای ترسیم نقشه‌ها و راهکارها و اشباع تمایلات در خود یافته است و آنچه راکه درباره‌ی عقل باطن و سرکوب آن برملا ساخته است، دیگر جایی برای این باقی نیست که معتقد باشیم، انحراف و سایر مسایل دیگر مربوط به نیروی معنوی خارجی باشد. به هیچ وجه علمی نیست که پیروزی و توفیق در کارها را به هدایت و کمک خدا نسبت دهیم. منطق و افکار خداشناسی سرانجام منجر به اعتقاد به خدای یگانه شده است، ولی یکتاپرستی بی‌معنی است. و حتی بعضی از جهات، ارزش آن عملاً از شرک کم‌تر است!

به فرض قبول خدایی یگانه از هر نوع که باشد نتیجه‌ی منطقی آن فقط این است که به خدایی واحد ایمان داشته باشیم. اما چه ضرورتی ایجاب می‌کند که ما حتماً به خدایی ایمان داشته باشیم؟! ایمان به موجودات فراسوی طبیعت چه ربطی به زندگی و آینده و خواسته‌های انسان دارد؟ اعتقاد به وجود خدا نتیجه‌ی هویّت‌دادن به پدیده‌هایی است که فاقد هویّت هستند و همین هویّت بخشیدن به پدیده‌ها نیز مقدّمه‌ی استدلال بر وجود خدا است. اما این یک استدلال فرضی بیش نیست! این اعتقاد اگر در روزگار آغازین مفید بوده باشد اکنون دیگر فایده‌ای دربر ندارد. علاوه بر این، ایمان به خدای واحد، بیش از آنچه به حل مشکلات بپردازد به ایجاد مشکلات کمک می‌کند. پس برای این که دین به عنوان یک عنصر مهمّ و فعّال در جامعه تداوم داشته باشد بر آن واجب است خود را از فکر و اندیشه‌ی خدا رها کند یا لااقل خدا را در مقام دوّم از اهمیّت قرار دهد چنان که در مورد سحر نیز که در گذشته بر افکار مردم تسلّط داشت، چنین اقدامی به عمل آمد.

بدون شک خدا، خدایان، فرشتگان، جنّ، ارواح و چیزهای غیبی کوچک دیگر (هیچ کدام وجود خارجی ندارند) خود انسان آن‌ها رابه وجود آورده است و از یک نوع جهل و ناآگاهی و عجز و ناتوانی در برابر اوضاع و احوال محیط پیرامون ناشی شده‌اند.

وقتی که علم و معرفت در این زمینه جای جهل و ناآگاهی را بگیرد و انسان به واسطه‌ی اندیشه، تفکر و علم بر محیط پیرامونش تسلّط بیشتری یابد، خود به خود اعتقاد به خدا ضعیف شده و از بین می‌رود، همان‌طور که اعتقاد به وجود شیطان، خدایان دنیای قدیم، دیوها و غول‌های جنگل‌ها و

دریاها و ارواح محلی پیشتر از بین رفته‌اند.» (ص ۲۲۱-۲۲۳) به نقل از ترجمه‌ی عربی کتاب انسان در عصر جدید)

فعلاً به طور موقت به ردّ این ادعاهای بی‌اساس نمی‌پردازیم. در این مورد که نویسنده‌ی کتاب به طور عمد عقاید درست و خرافات و افسانه‌های باطل را باهم در آمیخته است (و حکم یکسانی بر همه‌ی آن‌ها صادر کرده است) یا راجع به داستان تکامل عقاید دینی که آیا این تطور و تکامل مربوط به عقیده‌ی توحیدی آسمانی است یاتطوّر و تکامل تنها ویژه‌ی انحراف و خرافاتی است که در ادوار مختلف تاریخ در عقیده‌ی توحیدی به وجود آمده است؟! بحثی نمی‌کنیم؛ بلکه در فصل بعدی به تفصیل، به بررسی این موارد می‌پردازیم. ما این‌جا تنها این ادعای عریض و طویل او درباره‌ی قدرت علم را بررسی می‌کنیم که می‌گوید: علم جای جهل را پر می‌کند و با وجود آن نیازی به دین و افکار و بینش دینی نخواهیم داشت!

ما خود درباره‌ی این ادعا نسبت به علم، چیزی نمی‌گوییم، بلکه به گفته‌های ویل دورانت فیلسوف آمریکایی در این مورد گوش فرامی‌دهیم.

او به هنگام دفاع از سردرگمی‌های فلسفه و ثابت‌نبودن آن درطول تاریخ بر نگرشی خاص و اختلاف و تضاد موجود بین مذاهب و مکاتب فلسفی و در مقام سخن از «علم» چنین می‌گوید:

«مگر ما حق نداریم بگوئیم: فلسفه با وجود این که مکاتب و مذاهب آن، همواره دگرگون می‌گردد، دائماً خودش را نقض می‌کند؟ و تمام فلاسفه در یک جنگ جنون‌آمیز برادرکشی درگیر شده‌اند؟! و تا وقتی تمام رقبای خود را که مدعی تصرّف اریکه‌ی حقیقت هستند، از میان برندارند، آرام نمی‌گیرند؟ انسانی که با گرفتاری‌های دائمی زندگی دست به گریبان است کی وقت دارد تا به تفسیر و تعبیر این همه تناقضات علمی و فلسفی بپردازد؟! یا به حقایقی دست یابد که بتواند به وسیله‌ی آن‌ها این جنگ فرسایشی و خانمان‌سوز را از بین ببرد.»؟!

عمر خیام را در نظر بگیرید که در تجربیات خود چنین می‌گوید: «من در دوران کودکی همیشه به مجالس پزشکان و علمای دینی می‌رفتم. مناظرات و مباحثات فراوانی راجع به طب و فقه از آنان می‌شنیدم، ولی نتیجه‌ای را از حقیقت امر به دست نمی‌آوردم. متأسفانه از همان دری که داخل می‌شدم خارج شده و چیزی را درک نمی‌کردم.»[1]

ولی به نظر من (ویل دورانت) خیام دچار خیالبافی شده است وگرنه تصور نمی‌کنم از همان دری که داخل شده خارج گردیده باشد. مگر این که عقلش را همراه کفش‌هایش پشت درِ مسجد جا

---

۱. ظاهراً برگردان یک رباعی خیام است که می‌گوید:یک چند به کودکی به استاد شدیم یک چند ز استادی خود شاد شدیم پایان سخن شنو که ما را چه رسد‌از خاک برآمدیم و بر باد شدیم.

گذاشته باشد (و بدون عقل وارد مسجد شده باشد). آن طور که هر انسان مسلمان پارسا و پرهیزکار وقتی که وارد مسجد می‌شود عقلش را پشت درِ آن جا می‌گذارد.[۱]

زیرا کسی را نمی‌بینم که همیشه با بزرگان و فلاسفه بوده باشد، ولی تغییر و افزایشی در عقلش به وجود نیامده باشد! و افق نظر و اندیشه‌هایش نسبت به هزارها مسائل زندگی گسترش پیدا نکرده باشد! پس اگر عقل خیام تطوّر و تکامل پیدا نکرده، چه چیز باعث شده است که ایمان دوران کودکی او عوض گردد؟! و چه عاملی او را به پرستش شکّاکانه‌ی شراب و زیبایی‌پرستی وادار کرده است؟! مگر فلسفه نبود که این عظمت را به رباعیات خیام بخشید؟» ویل دورانت در ادامه‌ی سخنانش چنین می‌گوید:

«اگر ما تاریخ علم را مطالعه کنیم، به تغییرات شگرفی پی می‌بریم و نوسانات و افت و خیزهای [فراز و نشیب‌های] فلسفه در مقایسه با وسعت و عمق اختلاف نظرهای علمی، ناچیز می‌نماید!»

آیا نظریه‌ی مشهور ما که پیدایش جهان را معلول انفجار سحابی‌ها می‌دانست بایستی به چه ستاره‌ای کوچ کرده باشد؟! آیا علم نجوم آن را تأیید می‌کند یا غباری که در زباله‌دان تاریخ بر چهره‌ی آن نشسته است بر او می‌خندد؟[۲] قوانین نیوتن بزرگ کجا رفت؟ آنگاه که اینشتین (Einstein) و مینکوفسکی (Minkowski) با نظریه‌ی نسبیت خود جهان را دگرگون کرده‌اند؟!

---

۱. ویل دورانت بارها با چنین توهین‌های آشکار و دشمنانه به ویژه به اسلام حمله می‌کند .متأسفانه با وجود بطلان این اتهامات، نه دکتری که کتاب ویل دورانت را ترجمه نموده و نه دکتری که بر آن ترجمه مقدمه نوشته است، هیچ کدام جواب ردّی به این توهین‌های مکرر نداده‌اند! بسیار عجیب به نظر می‌رسد این فیلسوفی که حتی از سایه‌ی دین هم وحشت داردو می‌ترسد که مبادا دین در ضمن بحث علمی نیز برای او در کمین نشسته باشد، همان گونه که بعدا به عنوان تهکم واستهزاء به این وحشت اشاره می‌کند، با بی‌پروایی کامل در کتابِ خود به نفع دین یهود و قوم آن شهادت می‌دهد و حقانیت دین یهود را تأیید می‌کند .این شهادت رابا چنان دسیسه و حیله‌ای در اثنای بحث بر زبان یک شخصیت زن یهودی به نام«إستیر» ادا می‌کند که همه متوجه آن نمی‌شوند و بدون هیچ گونه تعقیب و تفسیر توهین‌آمیز با آن رو به رو می‌شود .تا این شهادت به عنوان یک حقیقت مسلّم در ذهن خواننده تثبیت شود .او به «إستیر» به عنوان یک شخصیت و قهرمان بحث،اجازه می‌دهد چنین شهادتی را ادا نماید: «توحید به وسیله‌ی دین یهود به مردم هدیه شده است .و اولین مژده‌دهنده به عدالت اجتماعی دین یهود است.» باز به او اجازه می‌دهد تا درباره‌ی مسیح بگوید: من مسیح را به عنوان یک یهودی عظیم قبول دارم.« وقتی تلاش یهود را برای اجرای نقشه‌ی کینه‌زدایی عالم مسیحیت بر ملت یهود درک کنیم و بدانیم یهودیان چقدر در تلاش‌اند تا کینه‌ای را که به واسطه‌ی دشمنی آنان با حضرت مسیح در بین مسیحی‌ها نسبت به یهودبه‌وجود آمده است، از بین ببرند، آنگاه متوجه می‌شویم که این گونه عبارات و شهادت‌ها چه خدمت بزرگی به یهودمحسوب می‌شود . گفته‌های ویل دورانت نیز در راستای اجرای همین نقشه می‌باشد.(مؤلف)

۲. نظریه‌ی سحابی‌ها که مورد تمسخر ویل دورانت قرار گرفته با نظریه‌ی دیگری باطل شد که آن هم مردود شناخته شده است .همان نظریه‌ای که بعضی از ساده‌لوحان مسلمان می‌خواهند برای اثبات علمی بودن قرآن آیه‌ی «**أَوَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَاهُمَا**» را بر آن حمل کنند .اکثر نظریات علمی دیگر همین طور در حال تغییر و دگرگونی هستند .اما عدّه‌ای به خاطر تعصب ساده‌لوحانه نسبت به اسلام می‌خواهند آیات قرآن را با شواهد علمی تطبیق دهند .و این نظریات علمی غیرثابت را به عنوان اصلی می‌پذیرند که بر قرآن، اشراف و نظارت داشته و به نظر آنان مطابقت قرآن با مفاد آن باعث عظمت بیشتر قرآن خواهد شد.(مؤلف)

نظریه‌ی فناناپذیری ماده و بقای انرژی در فیزیک مدرن و اختلاف و سرگشتگی در این مورد در میان فیزیک‌دانان چه شده و به کجا رفته است؟!

بیچاره اقلیدس که بزرگ‌ترین مؤلف و مرجع علمی به شمار می‌آمد اکنون کجا است تا ببیند ریاضی‌دانان چطور به دلخواه خود ابعاد جدیدی را برای ما ترسیم کرده و بی‌کرانگی‌هایی را اختراع می‌کنند که هریک دیگری را مانند جزیی از خود شامل می‌شود؟ در فیزیک و نیز در سیاست ثابت می‌کنند که خط مستقیم، طولانی‌ترین فاصله‌ی بین دو نقطه است؟!

علم جنین‌شناسی کجا است تا ببیند عامل محیط، عرصه را بر عاملِ وراثت تنگ کرده است، در حالی که پیش‌تر وراثت، خدای علمِ جنین‌شناسی به حساب می‌آمد! «گرَیگوری» و «مِنْدِل» (Mendel) کجا هستند تا انصراف دانشمندان علم ژنتیک را از وحدت صفات مشاهده کنند؟! داروین ویرانگر و تیزبین کجا است تا بداند چطور نظریه‌ی تغییرات جهشی به جای نظریه‌ی «اختلافات ذاتی و همواره درحال تطوّر» خودنمایی می‌کند؟! و این که آیا این جهش‌ها نتیجه‌ی جفت‌گیری انواع مختلف است؟

آیا برای تفسیر خود از تطوّر، ناچاریم به گذشته برگردیم و نظریه‌ی «انتقال صفات اکتسابی» را بپذیریم؟! آیا وقتی که دیگر بار به گذشته‌ی بیش از صد سال برمی‌گردیم خود را دست در گردن زرافه‌ی «لامارک» نمی‌بینیم؟ (و نظریه‌ی مردود او را دوباره نمی‌پذیریم؟)

امروزه با آزمایشگاه پروفسور «وونت» (Wundt) و آزمایش‌های «ستانلی هال» چگونه برخورد کنیم؟ در واقع هیچ‌یک از روانشناسان پیرو مکتب رفتارگرایی نمی‌تواند یک صفحه درباره‌ی روانشناسی جدید بنویسد مگر این که تمام یافته‌ی این علم را از دیرباز تا به اکنون به دور اندازد!

به علم تاریخ جدید توجه کنید که هر یک از مصرشناسان جدید درمورد اقوام و خانواده‌های قدیمی مصر به دلخواه ادعای کشف تازه‌ای می‌کند که با کشفیات دیگر هزاران سال فاصله دارد!

ملاحظه کنید که دانشمندان علم انسان‌شناسی چگونه نظریات «تیلور» و «وستر مارک» و «اسپنسر» (Spencer) را مورد تمسخر قرار داده‌اند؟! نمی‌بینید که «فریزر» دیگر چیزی درباره‌ی دین اولیه نخواهد فهمید؛ چون به جهان دیگر رفته (و فوت کرده است)!

پس دانش و یافته‌های ما (در رشته‌های مختلف) باید به چه بلاها و مصیبت‌هایی دچار شده باشند (که اصالت خود را از دست داده‌اند)، آیا به طور ناگهانی قداست و حقانیّت ازلی خود را از دست داده‌اند؟! یا امکان دارد گفته شود: «قوانین طبیعی چیزی جز یک سلسله فرضیات خیالی انسان، بیش نیستند»؟!

آیا هیچ یقین و ثباتی در علم باقی مانده است؟»[۱]

به نظر من این تحولات و دگرگونی‌هایی که در علوم حاصل شده و خواهد شد و مورد حمله‌ی شدید ویل دورانت قرار گرفته است، هیچ ایراد و اشکالی ندارد به شرط این که از قلمرو و گستره‌ی توانایی خود تجاوز نکند و تنها در تلاش برای رسیدن به همان حقایق جزئی جهان ماده باشد که قابلیت تجربه و آزمایش را دارند. علم امکان آنرا ندارد که از عهده‌ی یک بینش کلّی و تفسیری فراگیر برای هستی (وجود) برآید؛ چون وسیله و امکان دسترسی بدان را ندارد. علم طبیعی سروکارش با جهان بعد از پیدایش آن به‌وجود آمده است و بنابراین نمی‌تواند چیزی را درباره‌ی کیفیت به وجود آمدن آن کشف کند چه رسد به این که ماورای جهان ماده را شناسایی نماید!

همه‌ی علوم جدید باتوجه به روش‌ها و وسائلی که در اختیار دارند، تنها ظواهر و خصوصیات وجود را بررسی می‌کنند نه ماهیت آن را، و فقط می‌توانند مسائلی را که قابل تجربه و آزمایش هستند و در محدوده‌ی وسایل و امکانات آن‌ها قرار گرفته‌اند، ثبت نمایند. پس چطور می‌توانند به سوی ماهیّت و کیفیّت وجود دست یازند؟ وقتی که معلوم شد عملیات و فعّالیّت علم، تنها در محدوده‌ی تنگ جزئیات عالم ماده قابل آزمایش است، به چه حق و قدرتی درصدد تجاوز به مرز عالم غیب برمی‌آید و ادعای کشف آن را می‌کند؟! بدون شک علم، با طبیعت و وسایل و ویژگی‌هایی که دارد، صلاحیت شناخت این نوع مسائل کلی را ندارد. علاوه برا ین، حقیقت دیگری که در تعدیل علم و بازگرداندن آن به راه صواب، از ارزش زیادی برخوردار است و نباید فراموش شود، این است که باید توجه داشت علم جدید در اروپا به‌طورکلی همراه با دشمنی و جبهه‌گیری با دین و به ویژه با روش شناخت آن (به واسطه‌ی جوّ خاصی که حاکم بود) به وجود آمده است، این خصومت اسف‌انگیز و جدایی ناخرسند که میان علم و دین در اروپا به وقوع پیوست، ناشی از عوامل و دسیسه‌هایی بود که می‌خواستند میان خداوند متعال و جهان از راه بینش و تفکّر علم جدید فاصله ایجاد کنند؛ خواه علم جدید به این جدایی اعتراف کند یا نکند. طبیعت رویکردی که از همان آغاز پیدایش در این جوّ جدایی شوم داشته است، از جبهه‌گیری‌های خصمانه و کینه‌های درونی نسبت به دین خبر می‌دهد و تمام آثاری را که بر وجود مؤثر فراسوی [آن سوی] ماده دلالت می‌کنند، نادیده بگیرند. حتی امروزه که پایه‌ی اصالت و بقای ماده به کلی متزلزل شده و طبق نظریات جدید چیزی از آن باقی نمانده تا علما، آن را مورد بحث و بررسی قرار دهند، باز هم علم به موضعگیری خصمانه‌ی خود نسبت به دین ادامه می‌دهد.

---

۱. لذّات فلسفه، ترجمه‌ی عباس زریاب، ص ۱۳-۱۲.

بار دیگر ما خود درباره‌ی علم و ماده سکوت کرده و به دیدگاه ویل دورانت که از شیفتگان فلسفه است، نیم‌نگاهی می‌اندازیم؛

ویل دورانت از خود می‌پرسد، ماده چیست؟ آنگاه به بیان نظریات اندیشمندان در مورد آن پرداخته و می‌گوید: «اولین کشفی که ما در این موضوع به دست آورده‌ایم این است: ماده‌ای که شیمیدانان قرن ۱۹ آن را به عنوان شیئی ثابت و بدون تحرک توصیف می‌کردند، اکنون دیگر وجود ندارد. ماده‌ای که «تندال» و «هاکسلی» می‌گفتند: فسادناپذیر بوده و در هر جایی گذاشته شود بدون حرکت ثابت می‌ماند و به آن کودک چاق در داستان «نامه‌های پیک ویک» شباهت دارد [شبیه است] که هرجا گذاشته می‌شد به خواب می‌رفت.[1]

ماده‌ی مورد نظر آنان با حجم و وزنی که دارد با تمام توان خود دربرابر به حرکت درآوردنش مقاومت می‌کند، یا وقتی که به حرکت درآمد نمی‌خواهد هیچ نیرویی آن را از جهت حرکت خود منحرف سازد.

امّا «برگسون» (Bergson) با صراحت کامل می‌گوید: ماده‌ای که تا این حدّ خاموش و ساکن باشد هرگز نمی‌تواند حرکت را توجیه کند، چه رسد به این که قادر به توجیه حیات و عقل باشد. با این حال، دانشمندان علم فیزیک مانند «برگسون» مفهوم ماده‌ی غیرمتحرک را به تدریج کنار نهاده و در صدد برآمدند که حیات را در آن که تردیدناپذیر است بیابند.

مثلاً به هیچ وجه نمی‌توان الکتریسیته را با مفاهیمی مانند اتم و عدم تحرک تبیین نمود. این نیروی پنهانی و نامرئی که وقتی به جرمی اضافه می‌شود، بدون این که افزایش در ابعاد و حجم و وزن آن پدید آورد، بر قدرت آن می‌افزاید، چیست؟! یا برق چگونه از راه سیم و یا بی‌سیم و در هوا، جریان پیدا می‌کند؟ آیا چیزی است که در داخل سیم و در درون اتم‌های آن حرکت می‌کند؟ در این صورت، باید چیزی کوچک‌تر از اتم‌ها نیز وجود داشته باشد! آن چیزی که در امواج الکتریسیته، حرکت می‌کند و سرعتش به سرعت نور، نزدیک است، چیست؟ آیا اتم است یا «اثیر»، یا هیچ‌کدام؟ یا درباره‌ی اشعه‌ی ایکس که یک جریان الکتریسیته از خلأ فرستنده‌ی آن اشعه می‌گذرد و از جدارهای لوله‌ی مربوطه عبور می‌کند و تغییرات شیمیایی در صفحه‌ی حساس پدید می‌آورد، آن چیزی که از خلاء فرستنده و جداره‌های لوله می‌گذرد، باید چه باشد.

هنگامی که ثابت شده است ماده به انرژی فعّال تبدیل می‌شود مانند رادیوم که ماده‌ی تبدیل شده به انرژی است، هنگامی که ثابت شده ، ذرات و اتمها(یی که قبلا پنداشته می‌شدند غیرقابل تقسیم و

---

۱. داستان مشهوری از «چارلز دیکنز» (Dickens) که آقای «پیک ویک» قهرمان آن داستان است.

تجزیه ناشدنی هستند) تا بی نهایت قابل تقسیم می‌باشند، هنگامی که معلوم شده است که هر ذرّه و اتم دارای منظومه‌ای مانند منظومه‌ی شمسی از بارهای الکتریکی است که خود به دور بار الکتریکی دیگری می‌چرخد، پس معلوم است که ماده حجم، وزن، طول، عرض، عمق ثبات و جاویدانی و سایر ویژگی‌های باارزش خود را که هر متفکر واقع‌نگر با احترام از آن‌ها یاد می‌کرده است، از دست داده است. آیا این بدان معنی نیست که توصیف ماده به سکوت و سکون و خاموشی، افسانه‌ای بیش نبوده است؟ آیا حق نداریم بگوئیم ماده دارای حیات می‌باشد و زنده است؟

البته از قبل هم، دلایل و نشانه‌هایی بر وجود این قدرت و انرژی (حیات)، در ماده به چشم می‌خورد، پیوستگی و آمیزش‌پذیری و رانش ذرّات نسبت به هم، نشانگر این قدرت بود. امروزه این احتمال نیز وجود دارد که این صفات و هم‌چنین الکتریسیته و مغناطیس هم، حالت‌هایی از (انرژی اتم‌ها) باشند که در اثر حرکت سریع و همیشگی الکترون‌ها در درون ذرّات، پدیدار می‌گردند؛ اما الکترون چیست؟ آیا جزئی از اجزاء ماده است و به صورت انرژی خود را نشان می‌دهد؟ یا الکترون خود قسمتی از انرژی و به کلّی جدا و به دور از جوهر مادی است؟ ما نمی‌توانیم این فرض آخر را قبول کنیم!

در این مورد «لوبون» می‌گوید: «قطعاً عقلی برتر و قوی‌تر از عقل ما، می‌تواند انرژی را بدون مادّه تصور کند، ولی این تصور، از قدرت عقل ما خارج است ما آن‌گاه از چیزی می‌توانیم سر دربیاوریم که در چهارچوب عمومی افکار و خرد [عقلانیّت] ما بگنجد، گرچه ماهیت ماده ناشناخته و مجهول است، چاره‌ای نداریم جز این که آن را در قالب مادی فرض کرده و با فکر (مادّی) آن را بررسی نمائیم.»[1]

همان طور که «برگسون» می‌گوید: «ما انسان‌ها طبعاً مادی هستیم و با ماده و امور مکانیکی الفت‌گرفته‌ایم و اگرگاهی از مادّه روی برنتابیم تا در نفس خود بنگریم، همه چیز را مانند دستگاهی مادی تصور خواهیم کرد.» اما «استوالد» (Ostwald) ماده را تنها نوعی انرژی توصیف می‌کند.

«رذرفورد» (Rutherford) می‌گوید: «اتم، غیر از واحدهای الکتریسیته مثبت و منفی چیز دیگری نیست». «لاج» معتقد است که «الکترون مشتمل بر هسته‌ی مرکزی مادی نیست و به جز بار مثبت و منفی آن جزء دیگری وجودندارد». «لوبون» خیلی ساده می‌گوید: «ماده یک شکل دیگر از انرژی

---

۱. البته این مهمّ نیست که ما انسان‌ها نتوانیم اشیاء را جز در چهارچوب عمومی افکار خود تصور کنیم، مهم این است که ما حقیقت و ماهیت فکر خود را نشناسیم (و ندانیم تا چه اندازه ضعیف و ناتوان و بی‌ثبات است.) آنگاه آن را به عنوان معیار اصلی بر اشیاء تحمیل کنیم و بگوئیم، حقیقت تنها این است که ما درک می‌کنیم و حاضر نشویم اعتراف کنیم که غیر از این‌ها، حقایق فراوانی از گستره‌ی کارایی عقل ما پنهان مانده است؟.(مؤلف)

است». «هالدین» می‌گوید: «عده‌ای از بزرگ‌ترین دانشمندان متفکر در جهان امروز، معتقدند که ماده یک نوع خاص از ارتعاشات موجی است». «ادینگتن» (Eddington)می‌گوید: «ماده، مرکب از الکترون‌ها و پروتون‌ها است؛ یعنی امواج و بارهای مثبت و منفی الکتریسیته». و یک صفحه «در حقیقت فضایی خالی است که بارهای مثبت و منفی الکتریسیته در همه جای آن پراکنده‌اند.»

«وایتهد» عقیده دارد: «جرم کم کم این مفهوم ممتاز خود را که مقدار واحدی است که همواره قابل تجزیه است، از دست می‌دهد. و اکنون جرم به مقداری از انرژی باتوجه به بعضی از آثار دینامیکی آن اطلاق می‌گردد». در نتیجه می‌بینیم که ماده‌ی نیرومند اکنون به چنین حال زاری افتاده است و در نهایت امر، به سوی این گفته‌ی نامفهوم «بوسکویچ» (Bascovich) پیرمرد مسیحی[1] برمی‌گردیم که می‌گفت: «این ماده‌ای که مکان را اشغال می‌کند، مرکّب از نقطه‌هایی است که وجود ندارند!»

«نیچه» (Nietzsche) در این باره می‌گوید: «به راستی «بوسکویچ» و «کوپرنیک» (Copernic) تاکنون بزرگ‌ترین و موفق‌ترین دو خصمی بوده‌اند که در بی‌اعتبار ساختن مشاهدات عینی کوشیده‌اند». بنابراین جای تعجب نیست که «دیوئی» چنین استنباط کند و بگوید: «ماده‌ای که امروز پس از پژوهش‌ها و بررسی‌های علمی به ما نشان داده می‌شود، هیچ ارتباط و مناسبتی با ماده‌ی مورد نظر ماتریالیست‌ها ندارد»! «آیا سخنی از این عجیب و غریب‌تر وجود دارد که علمای فیزیک می‌گویند: «ماده، به معنی سابق خود (جوهری که قسمتی از فضا را اشغال می‌کند) دیگر وجود خارجی ندارد»؟ چون آنان می‌گویند: الکترون‌ها دارای هیچ‌یک از ویژگی‌های ماده نمی‌باشند. الکترون‌ها نه جامدند و نه مایع و نه حالت گازی دارند و نه به صورت اجزاء به هم پیوسته هستند، هم‌چنین جرم نیز نبودند و دارای صورت و شکل هم نیستند. تغییر ماده به پرتوهای رادیواکتیویته، مهم‌ترین و باارزش‌ترین عقیده‌ی علم جدید را دستخوش شک و تردید کرده، که همان اعتقاد به بقای ماده و فناناپذیری آن است. بهتر است به نظریه‌ی یکی از فیزیک‌دانان توجه کنیم که می‌گوید: «همانا عناصر ذرات، وقتی که از هم جدا می‌شوند، به کلی نابود شده و تمام صفات و ویژگی‌های ماده را از دست می‌دهند. از جمله ثقل و وزن را که از ویژگی‌های برجسته‌ی ماده است، ندارند؛ چون با ترازو نمی‌توان آن‌ها را سنجید و با هیچ وسیله‌ای امکان برگشت آن‌ها به حالت ماده، موجود نیست و در عظمت اثیر ناپدید می‌شوند. حرارت، الکتریسیته، نور و... مراحلی هستند که ماده قبل از این که در عظمت اثیر، ناپدید شود آن‌ها را طی می‌کند. همین ماده در طی عبور از مراحل و حالات پی در پی، به تدریج ویژگی‌ها و صفات مادیّت را از دست می‌دهد و باز به همان

---

۱. فیلسوف یوگسلاوی از اهالی دالماتیه (Dalmatie) که فلسفه‌ی نیوتن را در کشور خود تبلیغ می‌کرد.

اثیر غیرقابل وزن برمی‌گردد که به نظر می‌رسد از آن نشأت گرفته باشد. در این جا از اثیر بحث به میان آمد، اثیر چیست؟ هیچ‌کس نمی‌داند اثیر چیست! «لُرد سالزبُری» می‌گوید: اثیر فقط نامی برای فعل «تموّج است. و اثیر افسانه‌ای است که برای پوشاندن جهل عالمانه‌ی علم جدید اختراع شده است! و همچون شبح یا روح، مبهم و پیچیده است! اینشتین به‌هنگام تجدیدنظر در تفسیر (جاذبیت) به فرض وجود اثیر متوسل گردید. سپس تصمیم گرفت ضمن تعدیل دیدگاه خود و کاستن از قدرت اثیر، بحث‌از آن رابه زمانی دیگر موکول نماید! متأسفانه امروزه هر وقت یکی از علمای فیزیک دچار سرگشتگی و حیرت شود، به «اثیر» پناه می‌برد! استاد «ادینگتن» به‌عنوان تازه‌ترین دلیل در این باره می‌گوید: تازه‌ترین دلیل و سخن در این باره این است که «اثیر از نوع ماده نیست بلکه غیرمادی است».

این قول بدین معنی است که شیئی غیرمادی به واسطه‌ی پیچ و تاب‌های مرموزی (و به قول کلوین: «گردبادهایی)» به ماده تبدیل می‌شود. شیئی که تاکنون فاقد بُعد و وزن بوده است، به علت اضافه شدن و اتصال بعضی از اجزاء آن با یکدیگر به صورت ماده‌ای درآمده که مکانی را اشغال کرده و امکان وزن و سنجش را پیدا نموده است. آیا (این علم فیزیک جدید)، همان علم کلام قدیم است که دوباره پدیدار گشته است؟ یا علم مسیحی جدیدی است؟ یا بحث از نوعی مسائل فیزیکی است؟!

در حالی که روانشناسی می‌خواهد با تمام قدرت، خود را از قید «شعور» (ادراک غیرحسی) نجات بخشد و عقل را از آثار ماده به حساب آورد، فیزیک با تأسف اعلام می‌دارد که: ماده وجود خارجی ندارد! «نیوتن» (Newton) با تعجب وحیرت می‌گوید: «ای طبیعت! مرا از شرّ مابعدالطبیعه (متافیزیک) محفوظ دار»! و متأسفانه فیزیک جز این، کاری از دستش ساخته نیست!

«برتراند راسل» می‌گوید: «علم طبیعت، کم‌کم به کامل‌ترین مراحل خود نزدیک می‌شود». ولی همه‌ی دلایل برخلاف نظریه‌ی او دلالت می‌نمایند. «هنری پوانکاره» معتقد است دانش فیزیک جدید، در حالت فروپاشی است و می‌خواهد اساس و پایه‌های خود را بازسازی نماید و درست نمی‌داند که به کجا می‌رسد. افکار و نظریه‌های اساسی علم فیزیک درمورد آنچه مربوط به ماده و حرکت است در بیست سال اخیر به کلی دگرگون شده‌اند. تحقیقات «کوری»، «رذرفورد»، «سادی»، «انیشتین» و «مینکوفسکی»، به هیچ‌یک از نظریه‌های قدیم نیوتنی، اجازه نمی‌دهند که بگوید ماده دائمی و فناناپذیر نیست. وقتی «نیوتن» به کشف نظامی واحد برای عالم موفق شد، «لاپلاس» (Laplace) به او حسد برد و غمگین شد که نظام دیگری باقی نمانده تا کشف شود! اما نظریه‌ی نیوتن، امروزه از درجه‌ی اعتبار ساقط شده است. و دیگر سنگین‌بودن و فرودگرایی (Eravitation) مسأله‌ی جاذبیّت (Attraction) نیست.نظریه‌ی نسبیت، قوانین حرکت را از هرسو مورد حمله قرار داده است.

زمانی بود که فلسفه درباره‌ی اشباح و مجردات بحث می‌کرد و علم درباره‌ی ماده و محسوسات و حقایق واقعی به بررسی می‌پرداخت؛ ولی اکنون علم فیزیک عبارت است از مجموعه‌ای مرموز از قوانین مجرد و غیرمادی و فکر ماده به کلی از گستره‌ی علم خارج شده است[۱]. «باید فلسفه به دور انداخته شود (و بعضی از پنجاه سال پیش در انتظار مرگ آن بودند) چون باید علم، مشکلات ما را حل نماید. در حالی که مردم کوچه و بازار انتظار دارند الهام و یقینی که در گذشته از انجیل و کلیسا به دست می‌آورند، امروزه آن را از علما و دانشمندان دریافت کنند، این علما و دانشمندان با تواضع و خونسردی کامل، به ما می‌گویند: «بحث و بررسی‌های علمی قادر به شناخت حقیقت و طبیعت باطنِ اشیاء نمی‌باشد.»[۲]

پس این است موقعیت علم در مقابل مجهولات و حتی محسوسات و در واقع همان موقعیتی است که دانشمندانی همچون ژولیان هاکسلی که به بی‌ارزش بودن بحث از حقیقت افتخار می‌کنند، ما را به سوی آن فرامی‌خوانند.

ما قبلاً موقعیت فلسفه را از زبان ویل دورانت که از شیفتگان آن است شنیدیم. فلسفه همواره یکی از این سه مکتب را بر دو مکتب دیگر ترجیح داده:

۱ـ گاهی مکتب ایده‌آلیسم را ترجیح داده و عقل را به عنوان محور اصلی معرفی کرده و عالم ماده را انکار کرده است. ۲ـ گاهی وجود را تنها در عالم ماده منحصر ساخته و وجود مستقلی برای عقل در نظر نگرفته و مکتب ماتریالیسم را تأیید نموده است. ۳ـ زمانی هم بر این باور بوده که تنها حیات است که قدرت ابداع و ابتکار را در دست دارد و ماده و عقل را به کار می‌گیرد یا آن‌ها را به وجود می‌آورد و با این گفته به ترجیح مکتب «شوپنهاور» و «برگسون» و سایر طرفداران مکتب اصالت حیات می‌پردازد. هرچند فلسفه نظریه‌های فرعی دیگری هم دارد ولی اصولاً بر محور ترجیح یکی از سه مکتب فوق دور می‌زند. اخیرا هم که علم فیزیک آمده است و می‌گوید: ماده به چیزی منتهی می‌شود که شبیه عقل است. ماده ابتدا از عقل نشأت می‌گیرد! در عین حال روان‌شناسی در تلاش است خود را از شعور (احساس وجدان و شعور ناخودآگاه) نجات دهد، حتی می‌خواهد عقل را به سوی ماده برگرداند (و آن را از خواص ماده به حساب آورد)![۳]

در این میان انسان می‌خواهد به حقیقت برسد و براساس قانون و قاعده‌ای ثابت با جهان برخورد نماید. می‌خواهد جایگاه خود را در این عالم پیدا کرده و هدف و غایت وجود انسانی خود را

---

۱. ادینگتن، ص ۳۰۳.
۲. لذات فلسفه، ترجمه‌ی عباس زریاب، ص ۵۱-۴۷.
۳. ادینگتن، ص ۲۷۴.

بشناسد. این انسان سرگشته برای دستیابی به حقیقت و نجات از سردرگمی‌های فلسفه و علوم باید به چه قدرتی توسل جوید؟! مسلّماً فقط دین خدا است که می‌تواند «کلّ» را به انسان بشناساند و اکنون «اسلام» مصداق بارز و نمود واقعی دین خدا است؛ چون یگانه عقیده‌ای الهی است که از کژروی‌ها و اضافات بشری مصون مانده و تنها اسلام است که می‌تواند این هدیه‌ی گرانبهای الهی را به بشریت ارزانی دارد که با هیچ قیمتی قابل سنجش نبوده و فکر بشری تنها از عقیده‌ی اسلامی می‌تواند مبانی یگانه‌ی بینش صحیح یعنی مبانی بینش اسلامی را دریافت کند.



بینش اسلامی از آن‌جا که مبتنی بر حقایقی است که از جانب پروردگار دو عالَم نازل شده و در شعور و ادراک انسان مؤمن جای می‌گیرد، می‌تواند حقیقت را به شیوه‌ای هماهنگ و متناسب و همسو با فطرت بشری نمایان سازد و با تمام گیرنده‌ها و پذیرنده‌های فطرت رابطه برقرار کند و فطرت را با زبانی مخاطب قرار دهد که تمام رمز و اشارات آن را درک می‌کند و به آن‌ها پاسخ مناسب می‌دهد.

البته در بخش اول این کتاب (خصائص التصور الإسلامی) به طور مفصل در مورد «ویژگی‌های جهان‌بینی اسلامی» بحث کردیم. همان ویژگی‌هایی که به طور کلی بینش اسلامی را از هر بینش دیگری که اصول و حقایق آن ازجانب پروردگار نبوده و از سرچشمه‌ی دین (قرآن و سنّت) صادر نشده است، جدا و متمایز می‌نماید. این‌جا ضرورت دارد مطلبی که درباره‌ی ویژگی‌های شیوه و اسلوب قرآن در نحوه‌ی بیان این اصول باقی مانده است را مورد بررسی قرار دهیم، اما قبل از این که به این بحث بپردازیم، اشاره‌ی کوتاهی به آنچه مفصلاً در بخش اوّل در مورد «ویژگی‌های جهان‌بینی اسلامی» بیان گردید، می‌نماییم تا برایمان معلوم شود که ویژگی‌های شیوه‌ی بیان قرآن و ویژگی‌های جهان‌بینی اسلامی تا چه اندازه با هم ارتباط دوسویه دارند.

ثبات، شمول و توازن از بارزترین و آشکارترین ویژگی‌های جهان‌بینی اسلامی به شمار می‌آیند. این ویژگی‌ها به چه کیفیتی در قرآن متجلی و آشکار می‌گردند؟ جهان‌بینی اسلامی به ما اعلام می‌کند که حرکت دائمی و تحولات پیوسته، قانونی ثابت و جاری در سراسر این جهان حادث و فانی و به ویژه قانون و قاعده‌ی حیات است. به همین دلیل است که این حرکت و تحول همیشگی در جهان هستی و حیات جانداران و تغییرات و تطوراتی که در جهان و حیات رخ می‌دهند، همیشه توجه همگان را به سوی خود جلب کرده است، اما عقیده‌ی اسلامی این حرکت و تحولات همیشگی را

امری اجباری و غیرارادی که ناشی از خصوصیات ماده باشد نمی‌داند، بلکه آن را به خواست و اراده‌ی الهی نسبت می‌دهد. باوجود این که این حرکت و تحوّل دارای سنّت و خط‌مشی ثابتی است، اما یکایک این حرکات و تحولات براساس اراده و مشیّت الهی است که در نهایت آزادی و به دور از هرگونه اکراه و اجبار انجام می‌گیرد.[۱]

با این تفسیر، جهان‌بینی اسلامی از تناقضاتی که فلسفه بدان مبتلا است و نمی‌تواند راهکاری برای آن‌ها پیدا کند، به دور می‌ماند. فلسفه که مشیّت الهی را در جهت مخالف قوانین جهان و حیات قرار می‌دهد، مسلماً دچار اشکال و تناقض می‌گردد، یا وقتی که مشیّت و اراده‌ی مطلق الهی را مغایر با اختیار و آزادی بشری می‌داند، با مشکل و تضاد روبروست.[۲]

جهان‌بینی اسلام بر این اساس استوار است که خداوند متعال آفریدگار تمام موجودات جهان هستی است، در ذات و طبیعت هر چیزی قانون ثابتی به ودیعه نهاده است که آن چیز به مقتضای همان قانون، وظیفه‌ای را انجام می‌دهد که به او محول شده است. همان گونه که خداوند وجود و صورت را به هر چیز می‌بخشد، او است که وظیفه‌ی آن را مشخص نموده و سنّت و قانونی در آن به ودیعت می‌گذارد تا براساس آن بتواند به سوی وظیفه‌ی خود هدایت شده و آن را انجام دهد و می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴾ طه: ۵۰

«پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی وجودی خاص بخشیده است سپس (در راستای وظیفه‌ای که به او محول شده است) رهنمودش کرده است.»

﴿ سُنَّةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلُۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبۡدِيلٗا ﴾ فتح: ۲۳

«این سنّت خدا است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنّت الهی تغییر و زوالی نخواهی یافت.»

هرچند قوانین و سنن ثابت طبیعی بر عالم مادی و عالم جانداران حکمفرماست، ولی بینش اسلامی، هر پدیده‌ای را که در این جهان هستی به وجود می‌آید، به خواست و اراده و صلاحدید

---

۱. بنابراین خداوند متعال نظام هستی و حیات را براساس قانون و ناموس حرکت و تحولات قرار داده است، اما هرحرکت و تحولی هم به اراده و علم خاص الهی است؛ یعنی اراده و علم خدا شامل تمام جزئیات است .این است معنی «لاحول ولا قوه الاّ بالله» .اسلام تأثیر حرکت و تحول را نفی نمی‌کند ولی آن را به اراده‌ی خدا و جزو سنّت خدا می‌داند.(مترجم)

۲. اما بینش اسلامی مقتضیات، الزامات و ماهیّت ماده (جبر آلی) را در قوانین جهان و حیات، مخالف اراده‌ی خدا نمی‌داند، بلکه آن را به سنن و اراده‌ی خدا نسبت می‌دهد .هم‌چنین آزادی و اختیار بشر را مخالف با اختیار مطلق الهی نمی‌بیند، برعکس آن را به اجازه و خواست خدا می‌داند. اراده‌ی خدا مطلق بوده و اختیار انسان مقید است و میان مطلق و مقید تضادی نیست .(وما تشاءُون إلاّ ان یَشاءَالله) (مترجم)

خدا برمی‌گرداند. جریان یکایک این سنن و قوانین براساس اراده و صلاحدید تقدیر خاص خداوند است و او است که به وسیله‌ی این سنن و قوانین، اشیاء و حوادث را به وجود می‌آورد. خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴾ قمر: ۴۹

«ما هر چیز را به اندازه‌ی لازم و از روی حساب و نظم آفریده‌ایم...»

﴿ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۶) تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴾ آل عمران: ۲۷-۲۶

«بگو: خداوندا! ای یگانه مالک مقتدر هستی! تو هرکس را بخواهی قدرت و دارایی می‌بخشی. و از هرکس که بخواهی قدرت و دارایی بازپس می‌گیری و هرکس را بخواهی عزّت می‌دهی و هرکس را بخواهی خوار می‌داری، خیر و برکت و خوبی تنها در دست توست و بیگمان تو بر هر چیزی توانایی. (بخشی از) شب را جزو روز می‌گردانی و (بخشی از) روز را جز و شب می‌گردانی، و زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آوری و به هرکس که بخواهی بدون حدّ و حساب روزی می‌بخشی.»

باتوجه به آیات فوق معلوم است که در آفرینش و به وجود آوردن مخلوقات هیچ‌گونه جبر آلی[1] یا اجبار و الزامی ناشی از خصوصیات ماده در بین نیست، هر حرکت و کاری طبق سنّت خدا و به خواست خدا است. سنن و قوانینی که مردم آن را به صورت ثابت و فراگیر در جهان مشاهده می‌کنند[2]، خداوند آن‌ها را برای این نیافریده است تا با اختیار و استقلال تام و به طور حتمی و قطعی (و بدون نیاز به خدا) انجام وظیفه نماید؛ بلکه آن‌ها را آفریده است تا تحت اراده‌ی الهی با ثبات و فراگیری نسبی که خداوند در شأن آن‌ها قرار داده است، به وظیفه‌ی خود عمل کنند. عملیات آن‌ها تنها به خواست خداست، بدون این که جبر و الزام مادی یا اجبار و اکراه و حتمیّتی برای خدا در میان باشد. وقتی این قوانین و ثبات و جریان آن‌ها، فقط براساس مشیت و اراده‌ی الهی باشد، خداوند هرگاه بخواهد اراده‌اش به خلاف یکی از این سنت‌ها تعلق می‌گیرد و اراده‌ی جدید به عنوان

---

۱. جبر آلی آن است که گفته شود: هرچیزی دارای ویژگی‌ها و شرایط و علّت تامه‌ای است، هرگاه این شرایط و علّت تامه تحقق پیدا کرد خواه ناخواه معلول تحقق پیدا می‌نماید. ولی از نظر اسلام شرایط و علت جزو سنن الهی است و علّت تامه تنها ذات الله است و هر چیزی با مشیت الله تحقق می‌پذیرد. (مترجم)

۲. این موضوع را در فصل حقیقت هستی، شرح خواهیم داد. (مؤلف)

سنت جدید به جای سنت قبلی حکمفرما می‌شود. معجزات پیغمبران براساس سنت‌های جدید است که فراتر از سنت‌های ثابت قبلی به شمار می‌روند. برای نمونه خداوند متعال خاصیت احتراق و سوزاندن را در طبیعت وذات آتش قرار داده است، همان گونه که اجسام را به نحوی آفریده است که قابل احتراق و سوختن باشند و هر وقت آتش به آن‌ها برسد، می‌سوزند. اما هر وقت بخواهد، این سنّت‌های ثابت را عوض می‌کند، آتش سوزندگی خود را از دست می‌دهد و اجسام نمی‌سوزند، هم‌چنان که در مسئله‌ی حضرت ابراهیم به خواست خدا چنین شد و می‌فرماید:

﴿ قُلْنَا يَـٰنَارُ كُونِى بَرْدًا وَسَلَـٰمًا عَلَىٰٓ ﴿٦٩﴾ وَأَرَادُوا۟ بِهِۦ كَيْدًا فَجَعَلْنَـٰهُمُ ٱلْأَخْسَرِينَ ﴾

انبیاء ۷۰-۶۹

«گفتیم: ای آتش! سرد و سلامت شو بر ابراهیم.آنان خواستند ابراهیم را با نیرنگِ خطرناکی نابود کنند، ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم قرار دادیم.»

البته مردم حرکات و زندگی خود را با قوانین و سنّتی که از ثبات نسبی برخوردارند، هماهنگ می‌نمایند. مشیت و خواست خدا هم بر این است که آنان قدرت درک برخی از این قوانین و سنن جهان هستی را داشته باشند و بتوانند خود را با آن‌ها تطبیق دهند و با به کارگیری تجربیات به دست آمده، برنامه‌ی زندگی خود را با این سنت‌های ثابت، هماهنگ سازند. بدون این که هیچ الزام و جبریت مادی نسبت به ذات الله یا خود این سنن در میان باشد. ما درباره‌ی الزام و حتمیت و احتمالات به هنگام بحث درباره‌ی «حقیقت هستی»، «حقیقت حیات» و «حقیقت انسان» در فصل‌های بعدی به تفصیل سخن خواهیم گفت.

اسلام بر این باور است در هیچ لحظه و هیچ حالتی، سبب، عادت یا سنن ثابت طبیعی، نمی‌توانند به عنوان سدّ و مانعی در بین انسان و اراده‌ی خدا نسبت به او یا نسبت به تمام آنچه در پیرامون اوست، قرار گیرند.

به عقیده‌ی مسلمان، اراده و مشیت الهی بالاتر از همه‌ی این‌هاست. اما با وجود این اعتقاد راسخ انسان مسلمان خود را با این سنن ثابت، هماهنگ می‌کند و رفتار و حرکات خود را با آن‌ها تطبیق می‌دهد و از اسباب و وسائلی که با این سنن سازگاری دارند، استفاده می‌نماید؛ چون می‌داند پروردگارش به او دستور داده است تا از این اسباب و وسایل استفاده کند و بهره‌گیری از آن‌ها به منزله‌ی عبادت و اطاعت از خداوند به شمار می‌آید. او خود را با سنن الهی هماهنگ می‌سازد؛ زیرا می‌داند سنّت خدا تغییرناپذیر است. البته این تغییرناپذیری به خاطر مجبور بودن ذات الله یا الزام و جبریّت مادی در طبیعت این سنن نیست؛ بلکه این خداوند است که اراده کرده این سنّت‌ها ثابت

باشند و تبدیلی در آن‌ها پدید نیاید. مگر این که خداوند بخواهد آن‌ها را دگرگون سازد. فرد مسلمان ایمان دارد هر پدیده‌ای که به وجود می‌آید به‌واسطه‌ی تعلق اراده و قَدَر خاص الهی بدان به وجود آمده است.[۱] آن‌طور که در بخش اول این کتاب (خصائص التصور الإسلامی) فصل «توازن» گفتیم، عقیده‌ی اسلامی در این باره، با تمام عقاید غیراسلامی کاملاً مخالف و متمایز است، همان‌طور که نقش ملهم از آن با نقش‌های الهامی از سایر عقاید متفاوت است. عقیده‌ی اسلامی هرگز وسایل و اسباب را نادیده نمی‌گیرد، قدرت و نیرو و اسباب را بدون رعایت نظم و قاعده به کار نمی‌گیرد و از تلاش در راستای شناخت سنن هستی و هماهنگی با آن کوتاهی نمی‌کند. در عین حال که برای سنن، شرایط، اسباب و مسببات اهمیت فراوان قایل است، در را بر روی مشیّت و اراده‌ی مطلق و مسلّط پروردگار و قَدَر خاص و جدید او می‌گشاید و اعلام می‌دارد که هیچ‌گونه جبر آلی (اسباب و مسببات) و اجبار و الزام مادی و تاریخی در جهان هستی و نظام آن وجود ندارد.

خداوند می‌فرماید:

﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا﴾ طلاق: ۱

«تو نمی‌دانی شاید خداوند بعد از این حادثه وضع تازه‌ای را به‌وجود آورد.»

به راستی وقتی که انسان در فضای قرآنی و جوّ جامعه‌ی مسلمان صدر اسلام قرار می‌گیرد، نسیم نشاط‌انگیز و دلنواز این بینش خاص و کاملاً ممتاز را احساس نموده و هیچ‌گونه پرده و مانع مادی را میان حیات خود و قدرت پروردگار مشاهده نمی‌کند. جهان و موجودات آن را با چشم دیگری نظاره کرده و قدرت خدا را به شیوه‌ای می‌بیند که بر هر پدیده و هر ضربان قلبی مسلّط است، حتی الکترون‌ها (که دارای بار منفی هستند) وقتی به دور هسته‌ی مرکزی (که دارای بار مثبت است) می‌چرخند و حرکت آن‌ها شبیه ضربان و نبض قلب بشری است[۲]، هر حرکت و نبض آن‌ها در اثر قدر خاص الهی است. آری، وقتی که انسان در فضای قرآن و جامعه‌ی صدر اسلام قرار می‌گیرد، منظره‌ای بسیار زیبا و بی‌نظیر را نظاره می‌کند که تنها بر قلب مسلمان تجلی می‌کند و تنها قلب مسلمان است که به سوی آن روی می‌آورد و بدان زنده و شاد می‌ماند.

---

۱. سیّد- زنده یاد - در اکثر موارد روی این امر که قَدَر خاص الهی شامل تمام جزئیات امور است تأکید می‌کند، بدین معنی که هر حرکتی حتی حرکاتِ هریک از الکترون‌ها با اراده‌ی خاص و علم الهی صورت می‌پذیرد .(إنّا کلَّ شیْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ)و (وَ جَعَلَ اللهُ لِکلِّ شَیْءٍ قَدْرا). (مترجم)

۲. در اوایل قرن بیستم علم متوجه نظریه‌ی احتمالات شد که در فصل «حقیقت کون» درباره‌ی آن بحث خواهیم کرد .این نظریه با تأویلی که ما از حرکت الکترون‌ها و تشبیه آن به ضربان قلب نمودیم سازگار است .(مؤلف)

این ویژگی‌ها، آن گاه به خوبی تجلی می‌یابند که اسلام به تعبیر و توجیه پدیده‌ی اشتراک ماده با جانداران به ویژه انسان از بعضی جهات و اختلاف و جدایی آنها در برخی ویژگی‌ها می‌پردازد. یا درباره‌ی مسأله‌ی «وجود» که عقل اصل است و ماده از آن ناشی شده، یا ماده اصل است و عقل از توابع ماده است و کدام‌یک دارای وجود حقیقی است، خود را نشان می‌دهد. همان مسئله‌ای که گاهی فلسفه و زمانی هم علم درباره‌ی آن به بحث می‌پردازند، و هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌توانند راهکار جامعی برای آن نشان دهند. اما وقتی اسلام به توجیه و تفسیر آن‌ها می‌پردازد، منظره‌ای زیبا، هماهنگ و کامل از آن را ترسیم می‌نماید.

زیست‌شناسان و علمای فیزیولوژی در بعضی ترکیبات، تأثیرات و فعالیت‌های ماده‌ی بی‌جان و جانداران به طور کلی، اشتراک و تشابهی مشاهده می‌کنند. این امر موجب شده تا کسانی که از خدا می‌گریزند، به جای خدا، به مکانیک آلی متوسل شوند (و بگویند: ماده خود به خود و در اثر حرکات پیوسته، به مرحله‌ی جاندار می‌رسد) یا این که وقتی این علما در بین غرایز اساسی جانداران و انسان، مانند تکثیر و جستجوی خوراک، اشتراک و تشابهی می‌بینند، این امر موجب می‌شود کسانی که از خداوند روی‌گردانند، چنین فرض کنند که انسان قبلاً حیوان بوده است!

امّا بینش اسلامی هیچ اشکالی را در این تشابه و اشتراک (که در بین جاندار و ماده یا حیوان و انسان وجود دارد) نمی‌بیند؛ چون آفریننده‌ی همه‌ی آن‌ها پروردگاری است که به هر چیزی وجود خاصی بخشیده و سپس (در راستای وظیفه‌ای که به او محول شده) رهنمودش کرده است:

﴿ ٱلَّذِىٓ أَعْطَىٰ كُلَّ شَىْءٍ خَلْقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴾ طه: ۵۰

«پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی وجودی خاص بخشیده سپس (در راستای وظیفه‌ای که به او محول شده) رهنمودش کرده است.»

﴿ وَمِن كُلِّ شَىْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ ﴾ ذاریات: ۴۹

«از هر چیز جفتی را آفریده‌ایم.»

﴿ وَٱللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٍ مِّن مَّآءٍ فَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَىٰ بَطْنِهِۦ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَىٰٓ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ ﴾ نور: ۴۵

«خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفریده است. گروهی از آن‌ها بر شکم خود راه می‌روند و گروهی بر روی دو پا و گروهی نیز بر چهارپا راه می‌روند. خدا هرچه را بخواهد می‌آفریند، همانا او بر هر چیزی توانا است.»

﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم ﴾ انعام:۳۸

«هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، وجود ندارد؛ مگر این که گروه‌های هستند مثل شما»

وقتی که همه‌ی موجودات، هستی خود را تنها از یک آفریدگار دریافت می‌دارند، پس جای اشکال و تعجب نیست که در بین برخی از حرکات، گرایش‌ها و فعالیت آن‌ها اشتراک و تشابه وجود داشته باشد. اما با وجود همه‌ی تشابه و اشتراکی که خداوند در بعضی موارد میان ماده و جاندار، یا میان جانداران و انسان به ودیعه گذاشته است، قَدر مسلّم این است که انسان را به گونه‌ای ممتاز از هر ماده و جاندارِ دیگری آفریده است و انسان دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که سایر جانداران و غیرجانداران سهمی از آن‌ها ندارند. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴾ اسراء: ۷۰

«ما نوع بشر [انسان] را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتری‌شان داده‌ایم.»

وقتی ایمان داشته باشیم که خداوند متعال، آفریدگار همه‌ی موجودات است، تمام این سرگشتگی‌ها از بین می‌رود، آن‌گاه عقیده‌ای بسیار زیبا، ساده، هماهنگ و فراگیر همه‌ی جهات و حقایق بر فکر و روح انسان مسلّط می‌گردد (به گونه‌ای که دیگر جایی برای بحث از اصالت عقل یا ماده باقی نمی‌ماند و معلوم می‌شود که هر دوی آن‌ها با تناسب و ارتباطی که باهم دارند به خواست خدا به وجود آمده‌اند. انسان و حیوان با وجود اشتراک و تشابهی که باهم دارند هردو مخلوق خدای‌اند). این جا به همین اشارات کوتاه نسبت به طبیعت و ذات بینش اسلامی بسنده می‌کنیم.



اکنون می‌توانیم درباره‌ی شیوه و سبک قرآنی بحث کنیم تا ببینیم چگونه افق مبانی تفکّر اسلامی را در زمینه‌ای بسیار زیبا فراگیر، هماهنگ و دلنشین برای ما ترسیم می‌نماید و می‌توانیم بارزترین ویژگی‌های سبک قرآنی را در نحوه‌ی بیان و جلوه دادن مطالب نشان دهیم. سبک و شیوه‌ی بیان قرآنی از جهات متعدد با سایر سبک‌ها متفاوت است.

اول: سبک قرآنی حقایق را آنچنان که در عالَم واقع وجود دارند عرضه می‌دارد، به شیوه‌ای که تمام جهات و زوایای آن را آشکار نموده و همه‌ی ارتباطات و مقتضیات آن را روشن می‌کند و در

عین حال هیچ‌گونه ابهام، سردرگمی و پیچیدگی در آن باقی نمی‌گذارد و آن را در لفافه نمی‌پیچد! سبک قرآنی با وجود و فطرت انسان در کلیه‌ی مراتب و سطوح آن، سخن می‌گوید (و مخاطب او تنها یک قشر خاص نیست). از آن جایی که لطف و رحمت پروردگار شامل حال همه‌ی بندگان است، خواست او بر این نیست تا تنها کسانی که دارای رتبه‌ی خاصّی از علم و دانش هستند، بتوانند مبانی و اصول تفکّر اسلامی را درک نموده یا این که برای دریافت این اصول تنها علما مورد خطاب قرآن باشند. (بلکه خطاب قرآن در این باره متوجه همه‌ی انسان‌ها است) زیرا مقوله‌ی باور، از نیازهای اولیه‌ی حیات بشری است و فقط آن بینشی که از روی عقیده در عقل و روح انسان به وجود می‌آید، می‌تواند خط سیر و چگونگی برخورد و هماهنگی و واکنش انسان با جهان هستی را مشخص کرده و به او نشان دهد از چه راهی و به چه کیفیتی به دنبال فراگیری علم و کسب معارف باشد. به همین جهت است که خداوند فهم و درک عقیده‌ی اسلامی را متوقف عالِم بودن کسی نکرده است (تا هرکس که عالم نباشد نتواند عقیده‌ی اسلامی را درک کند)، ازطرف دیگر خداوند می‌خواهد تفکر و بینشی که از عقیده‌ی اسلامی به وجود می‌آید به عنوان پایه و اساس معرفت و علم بشری قرار گیرد و براساس این جهان‌بینی، جهان هستی تعبیر و تفسیر شود و با همین جهان‌بینی تمام آنچه در جهان جریان دارد، توجیه شود تا انسان‌ها در پرتو نور آن و براساس همین بینش درست، علم و معرفت خود را تقویت کنند؛ زیرا غیر از عقیده و جهان‌بینی اسلامی مابقی از حقانیت و یقین برخوردار نبوده و هر شناخت و دریافت فکری انسان که از منبع و مصدر غیرخدایی باشد، کلاً شناخت و معرفتی است وهمی [موهوم] و نتایجی است احتمالی که میان چندین احتمال که فاقد قطعیّت هستند، قرار دارد. حتی همین علم تجربی نیز از قطعیت برخوردار نیست؛ زیرا علم تجربی از طریق قیاس به دست می‌آید نه به شیوه‌ی استقراء و استقصاء[1]. مسلّماً امکان ندارد انسان بتواند

شیوه‌ی استقراء را در هریک از تجربیات خود به کار گیرد. به فرض این که قبول کنیم تمام ملاحظات و نتیجه‌گیری‌ها و احکام صادره‌ی بشر در مورد پدیده‌ها درست باشد، آخرین درجه‌ی قدرت علم این است که به میزان معینی تجربه و آزمایش انجام می‌دهد، سپس موارد مشابه را با نتایج به دست آمده، قیاس می‌کند. علم خود موهوم و احتمالی بودنِ نتایجی را که از این قیاس به دست می‌آورد، می‌پذیرد، نه قطعی و یقینی. علاوه بر این حتی نتیجه‌ای که از هر تجربه حاصل می‌شود، مبتنی بر ترجیح یکی از احتمالات است نه بر قطعیت و حتمیت آن. بنابراین در هیچ تجربه‌ای جز ترجیح یکی از احتمالات بر سایرین یقینی وجود ندارد. پس علم حق و یقینی که بشر

۱. بدین معنی که چندین مورد را تجربه و آزمایش می‌کنند، وقتی نتیجه‌ی یکسان از این تجربیات به دست آمد سایرموارد مشابه را با موارد تجربه شده قیاس کرده و حکم .یکسانی برای همه‌ی موارد مشابه صادر می‌کند .لذا از روش استقراء که تمام موارد بدون استثناء، آزمایش و تجربه شود، استفاده نمی‌گردد. (مترجم)

بتواند به آن دسترسی پیدا کند و بدان مطمئن شود، جز علمی که از جانب خداوند علیم و آگاه [فرزانه] به او می‌رسد وجود ندارد. همان خدایی که حقایق را برای بشر روشن می‌سازد و همانا او بهترین جداکننده‌ی حق از باطل است.

دوم: یکی دیگر از ویژگی‌های بارز سبک قرآنی در بیان حقایق این است که از بیگانگی، بی‌ارتباطی و پراکندگی که در بررسی‌های علمی و تفکّرات فلسفی و جلوه‌های هنری وجود دارد، به دور است. سبک قرآنی تنها یک جهت و جنبه‌ی خاص از کلّ حقیقت زیبا، هماهنگ و مرتبط باهم را به طور مستقل و جدا از سایر جوانب آن مورد بررسی قرار نمی‌دهد؛ زیرا این نوع بررسی، خاصِ شیوه‌های بیان بشری است، بلکه سبک قرآنی تمام جوانب و جهات حقیقت را با شیوه‌ای هماهنگ و مرتبط باهم، و با سیاقی پیوسته و جدایی‌ناپذیر از یکدیگر بیان می‌نماید. شیوه‌ای که عالم شهادت (ظاهر) در آن با عالم غیب، پیوند یافته و حقایق جهان، حیات و انسان به حقیقت الوهیت پیوسته است (که جدا کردن آن‌ها از هم، امکان‌پذیر نیست) در این سبک، دنیا، آخرت و حیات انسان در زمین با حیات فرشتگان در ملکوت برین کاملاً باهم هماهنگ و مرتبط بوده و با اسلوبی این حقایق را عرضه می‌دارد که امکان تقلید یا نزدیک شدن به آن وجود ندارد؛ زیرا ثابت شده که هرگاه اسلوب بشری خواسته است در این ویژگی‌ها از اسلوب قرآن تقلید کند به خلط حقایق و پریشانی و پراکندگی آشکار دچار گشته و نتوانسته از زیبایی و هماهنگی‌ای که در سبک قرآن جلوه‌گر است، برخوردار شود.

هنگامی که دریک سیاق قرآنی چندین حقیقت عرضه می‌شود باتوجه به این که هربار یکی از آن‌ها مورد توجه و اهتمام بیشتر قرار گرفته است، شیوه‌ی این ارتباط، هماهنگی و پیوستگی باهم فرق می‌کند؛ ولی اصل ارتباط به طورکلی و همیشه محفوظ و آشکار است؛ مثلاً وقتی که دریک سیاق قرآنی نقطه‌ی مورد توجه، آشنا کردن مردم به پروردگار حقّشان است، می‌بینیم که این حقیقت عظیم در ضمن بیان آثار قدرت مطلق و لایزال الهی و در مشاهده‌ی عالم هستی و خاستگاه حیات، انسان، در عالم غیب و شهادت به شیوه‌ای یکسان تجلی می‌یابد. یا درجایی دیگر و در همین سیاق که نقطه‌ی مورد توجه بیان حقیقت عالم هستی است، می‌بینیم که ارتباط بین حقیقت الوهیت و حقیقت هستی کاملاً روشن است. سیاق قرآنی غالباً به سوی حقیقت حیات و جانداران و سنن خدا در مورد حیات و عالم هستی روی می‌آورد و به بیان آن‌ها می‌پردازد. زمانی که نقطه‌ی مورد اهتمام آن بربیان حقیقت انسان است، متوجه می‌شویم که ارتباط حقیقت انسان با حقیقت الوهیّت و با جهان هستی و حیات و با عالم غیب و شهادت به طور یکسان، کاملاً واضح و نمایان است. یا وقتی که در این سیاق بیان روز رستاخیز، را در کانون توجه‌ی خود قرار می‌دهد، به ذکر همین دنیا نیز می‌پردازد و

هردو دنیا را با خداوند متعال و سایر حقایق مرتبط می‌سازد. هم‌چنین هنگامی که توجه خود را به سوی مسائل زندگی دنیوی معطوف می‌دارد، می‌بینیم که ارتباط و پیوستگی حقایق در اوج خود قرار دارد و به طورکلی، تا پایان سیاق، کمال زیبایی، ارتباط، هماهنگی و همبستگی آشکار و نمایان است.

سوم: یکی دیگر از ویژگی‌های بارز سبک قرآنی در بیان حقایق این است که، با وجود ارتباط، پیوستگی و هماهنگی در بین کلیه‌ی جهات و جوانب حقیقت، سهم هریک از آن‌ها را لحاظ کرده و حقّ هریک را به اندازه‌ای که شایسته و سزاوار آن است و در میزان الهی برایش در نظر گرفته شده است، به آن ارزانی می‌دارد. به همین جهت است که ما در سبک و سیاق قرآنی آشکارا ملاحظه می‌کنیم که بیان «حقیقت الوهیّت» و ویژگی‌های آن و مسئله‌ی «الوهیّت و عبودیّت» بارزترین، مسلّط‌ترین و فراگیرترین حقایقی است که سبک قرآنی به بیان آن‌ها می‌پردازد. تا جایی که به خوبی نمایان است که بیان حقیقت الوهیّت و آشکار ساختن آن، موضوع اساسی قرآن را تشکیل می‌دهد... بعداز «حقیقت الوهیّت» و مسئله‌ی «الوهیّت و عبودیّت» می‌بینیم که بیان حقیقت عالم غیب که شامل قَدَرْ و دنیای آخرت نیز می‌باشد، سهم فراوانی از سیاق قرآنی را به خود اختصاص داده است. بعد از آن‌ها حقیقت انسان، حقیقت عالم هستی و حقیقت حیات هریک به اندازه‌ای لازم، سهم خود را که هماهنگ و متناسب با حقیقت آن‌ها در عالم واقع است، دریافت می‌دارند.

به همین ترتیب در سبک و سیاق قرآنی که حقایق را در منظره‌ی زیبا و کامل عرضه می‌نماید، هیچ حقیقتی به وسیله‌ی حقیقت دیگر پوشانده نمی‌شود یا آثار و نشانه‌های آن تباه نمی‌گردد. آن‌طور که در خود عقیده‌ی اسلامی هم هیچ‌یک از این حقایق، حریم دیگری را مورد تجاوز قرار نداده و بر آن غلبه نمی‌کند و از اهمیت آن نمی‌کاهد. این موضوع را در بخش اوّل (خصائص التصور الإسلامی) در فصل توازن بیان کردیم و گفتیم: در جهان‌بینی اسلامی علم و آگاهی بر عظمت و شگفتی‌های جهان و آشنایی با نظام و سنن دقیق آن و درک ارتباط و هماهنگی و تعادل در بین اجزاء و قوانین آن، موجب نمی‌گردد که این جهان به عنوان خدا رب‌النوع [معبود] مورد پرستش واقع شود، همان‌گونه که در قدیم یا اکنون، عده‌ای جهان مادی را عنوانِ اله و خدا می‌دادند و می‌دهند! هم‌چنین در بینش اسلامی، درک عظمت حیات، هدایت و دستیابی آن به وظایف خود و سازگاری و هماهنگی حیات با نفس خود و محیط پیرامون باعث الوهیّت آن، آن‌گونه که طرفداران مذهب اصالت حیاتِ چنین می‌پندارند، نمی‌شود. یا آگاهی از حقیقت انسان و این که به عنوان یک مخلوق ممتاز و منحصر به فرد از ویژگی‌های برجسته‌ای برخوردار بوده و استعدادهای فراوانی در طبیعت و ذات او نهفته است، این امتیازات در جهان‌بینی اسلامی، موجب نمی‌شود که انسان یا عقل در یکی از مراتب آن به‌عنوان خدا به حساب آیند، چنان که طرفداران ایده‌آلیسم به‌طورعام آن را به‌عنوان اله

معرفی می‌کردند. بالاتر از همه، در بینش اسلامی حتی اجلال و تعظیمی که برای حقیقت الوهیّت لازم است، موجب انکار و نادیده گرفتن جهان مادی یا تحقیر و بی‌اعتنایی بدان یا تحقیر و بی‌اعتنایی به خود انسان نمی‌شود و برخلاف مذاهب بودیسم و مسیحیّت منحرف شده از اصل دین مسیح که اجلال و تعظیم الهی را در تحقیر و بی‌اعتنایی کامل به جهان مادی و انسان می‌بینند، بر ما جلوه‌گر می‌شود.

آری، آن گونه که هماهنگی و اعتدال از ویژگی‌های بارز عقیده‌ی اسلامی است، و نیز از ویژگی‌های آشکار سبک قرآنی برای بیان بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی و حقایقی که تفکر اسلامی بر آن‌ها استوار است می‌باشد. به شیوه‌ای که همه‌ی این حقایق به‌صورت واضح و روشن در منظره‌ی بسیار زیبا و بی‌همتایی که در یک سیاق قرآنی برای همه‌ی آن‌ها ترسیم می‌شود، جلوه‌گر می‌شوند! مسلّماً این سبک بیان از ویژگی‌های قرآن است و سبک‌ها و اسلوب بیان انسانی از پدید آوردن آن عاجزند.

چهارم: چهارمین ویژگی بارز سبک بیان قرآنی، برخورداری آن از روح زنده و پویا، مؤثر و الهام‌بخش و در عین حال همراه با دقّت، تثبیت، تحدید و قاطعیّت مطالب است. و این ویژگی‌ها است که موجب حیات، عینیّت، زیبایی و شیوایی بخشیدن به حقایق می‌شود. اما سبک بیان و اسلوب تعبیر بشری هرگز نمی‌تواند بدان مرتبه و منزلت دست یابد. در عین حال سبک قرآنی از دقّت عجیب و شفافیّت بسیار بهره‌مند است، به نحوی که نه دقّت آن به زنده بودن، زیبایی و شیوایی آن لطمه می‌زند و نه شفافیّت آن به عینیّت و شیوایی آن آسیبی می‌رساند! البتّه ما با بیان بشری خود نمی‌توانیم به تعریف، توصیف سیمای سبک قرآنی بپردازیم و به آن اوجی برسیم که این سبک نشاط‌آور بدان رسیده است، همانطور که نمی‌توانیم با تمام این بحث که درباره‌ی «ویژگی‌ها و مبانی تفکّر اسلامی» انجام می‌دهیم، به کم‌ترین توفیقی برسیم که خود قرآن در این مورد بدان رسیده است. ما که می‌خواهیم در این باره با مردم بحث کنیم، به این خاطر است که مردم به علّت دور شدنشان از زندگی در جوّی که قرآن در آن نازل می‌شد، از خود قرآن نیز دور گشته‌اند و دیگر نمی‌توانند به آن برگردند و با شرایط و اوضاع و احوالی که قرآن در آن نازل می‌شد، سروکار داشته باشند، ازطرف دیگر اهتمام و توجه کسانی را ندارند که قرآن بر آنان نازل می‌شد و در همان حال درصدد به وجود آوردن جامعه‌ی اسلامی بودند تادر برابر معیارها و سازکارهای (جاهلی) موجود حکمفرما شود، همان موضوعی که در بخش اول این کتاب (خصائص‌التصور الإسلامی) در «روش بحث» بدان اشاره نمودیم. به همین جهت است که دیگر مردم قادر به درک خود روش قرآنی نیستند و نمی‌توانند از خصوصیات و ویژگی‌های آن لذّت ببرند و ذوق لازم را به دست آورند و بنیان‌های باور و اندیشه‌ی اسلامی را از سبک منحصر به فرد قرآنی، به طور واضح و روشن دریافت دارند، لذا ترجیح می‌دهیم

پیش از آن که براساس سبک بشری خود به بیان مبانی تفکّر اسلامی بپردازیم، چند نمونه‌ی قرآنی مربوط به اصول عقیده‌ی اسلامی که از کمال ارتباط و زیبایی خاص برخوردارند، بیان نمائیم.



سبک قرآنی به بیان «حقیقت الوهیّت» و خصوصیات آن و جای‌دادن و تأکید و تثبیت آن در ژرفای روح و وجدان بشری، اهمیت فراوانی داده است؛ زیرا می‌خواهد ضرورت و لزوم عبودیّت انسان برای پروردگار یکتا را بر این اساس پایه‌ریزی کند و تمام امور زندگی بشری را بر پایه‌ی وحی و قانون الهی استوار گرداند. وقتی که انسان با این حقیقت عظیم آشنا شد، با سایر حقایق تشکیل دهنده‌ی بینش کامل و صحیح اسلامی و با تمام پیوندهای موجود در میان این حقایق نیز آشنا گشته و می‌داند که همه‌ی آن‌ها از منبع فیاض «حقیقت الوهیّت» سرچشمه گرفته و به آن منتهی می‌شوند. به همین سبب، قسمت اعظم آیات قرآنی که درباره‌ی هدایت و آشنایی مردم به پروردگار حقّشان (همان پروردگار یگانه، ربّ، مربّی، راهنما، حاکم و قانون‌گذار و فرستنده‌ی شریعت) نازل شده است، دربرگیرنده‌ی اکثر حقایق مربوط به عالم هستی، حیات، انسان و سایر حقایق مربوط به عالم غیب و شهادت است. متقابلاً آیاتی که در مورد معرفی همین حقایق نازل گردیده‌اند، آن‌ها را به «حقیقت الوهیّت»، نسبت می‌دهند و اعلام می‌دارند که تنها اراده‌ی خداوند متعال است که سازنده و مسلّط بر تمام کائنات بوده و با اراده‌ی او است که تقدیرش همواره در ایجاد و حرکت موجودات به اجرا درمی‌آید. به این نمونه‌ی قرآنی بی‌نظیر توجه فرمائید:

﴿الٓمٓر ۚ تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ۗ وَٱلَّذِىٓ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ٱلْحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ ٱللَّهُ ٱلَّذِى رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ ۖ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ يُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّكُم بِلِقَآءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى مَدَّ ٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنْهَٰرًا ۖ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ ۖ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَفِى ٱلْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَٰوِرَٰتٌ وَجَنَّٰتٌ مِّنْ أَعْنَٰبٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَآءٍ وَٰحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِى ٱلْأُكُلِ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾ ۞ وَإِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبًا أَءِنَّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ ۗ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِرَبِّهِمْ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ ٱلْأَغْلَٰلُ فِىٓ أَعْنَاقِهِمْ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ

﴿۵﴾ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ ۗ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ ۖ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۶﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ ۗ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ ۖ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿۷﴾ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ ۖ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿۸﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿۹﴾ سَوَاءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿۱۰﴾ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ ۗ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ ۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ ﴿۱۱﴾ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ﴿۱۲﴾ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴿۱۳﴾ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ ۖ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ ۚ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿۱۴﴾ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۩ ﴿۱۵﴾ قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ ۚ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُم مِّن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا ۚ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ ۗ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ ۚ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴾

رعد ۱۶ـ۱

«الف. لام. میم. را. این‌ها آیاتی از قرآن است و آنچه که ازسوی پروردگارت بر تو نازل شده است حق است، ولی اکثر مردم (به دلیل لجاجت) ایمان نمی‌آورند. همانا خدا کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که ببینید برپا داشت، سپس (برای صدور فرمان) بر عرش قرار گرفت و خورشید و ماه را فرمانبردار ساخت. هرکدام تا مدت مشخصی به حرکت خود ادامه می دهند. اداره‌ی تمام امور با او است. آیات و نشانه‌های قدرت را بیان می‌دارد تا یقین حاصل کنید که پروردگارتان را ملاقات خواهید کرد. او کسی است که زمین را گسترانید و در آن کوه‌ها و جویبارها آفریده و از هرگونه‌ی میوه و ثمره‌ای جفت نر و ماده‌ای در آن آفریده است. شب را بر روز می‌پوشاند. بیگمان در این آفرینش نشانه‌های عظیمی است برای آنان که می‌اندیشند. در روی زمین قطعه زمینهایی در کنار هم قرار دارد

و تاکستان‌ها و کشتزارها و نخلستان‌های یک پایه و دوپایه در آن‌ها موجود است که هرچند با یک نوع آب آبیاری می شوند اما برخی را از لحاظ طعم بر برخی برتری می دهیم، بیگمان در این امور نشانه‌هایی است برای کسانی که تعقل می‌ورزند. ای پیغمبر! اگر باید در شگفت بمانی، شگفت انگیز، سخن ایشان است که می گویند: آیا هنگامی که خاک شدیم دوباره آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنیم؟ آنان کسانی هستند که به پروردگارشان ایمان ندارند و زنجیرها در گردن دارند و دوزخی هستند و در آتش، جاودان می‌مانند. ای پیغمبر! از تو می‌خواهند بلایی که آنان را از آن می‌ترسانی زودتر از نعمتی که به ایشان وعده می‌دهی، بدانان برسد، حال آن که عذاب‌های درهم کوبنده و خوارکننده قبل از ایشان بوده و از آن باخبرند. پروردگارت نسبت به مردم با وجود ستم‌هایی که می‌کنند، آمرزنده است و پروردگار تو دارای کیفرِ سخت است. کافران می‌گویند: کاش معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل می‌شد، ولی تو تنها بیم دهنده‌ای و هر ملّتی راهنمایی دارد. خداوند می‌داند که هر مادینه‌ای حملش چیست. و می‌داند رحم‌ها از چه چیزی می‌کاهند و بر چه چیزی می افزایند و هر چیز به نزد او به مقدار و میزان است. خداوند آگاه از جهانِ ظاهر و غایب است و بزرگ و بلندمرتبه‌ی کلّ هستی است. چه آن که از شما که سخن پنهان می‌دارد و چه آن که آشکارا سخن می‌گوید، چه آن که خویشتن را در شب، مخفی کرده، و چه آن که در روز رفت و آمد دارد. خداوند یکسان به همه‌ی آن‌ها آگاه است. برای انسان فرشتگانی تعیین شده است که پیاپی از روبرو و پشتِ سر، به فرمان خدا از او پاسداری می‌کنند. خداوند حال و وضع هیچ ملّتی را تغییر نمی‌دهد مگر این که آنان شیوه‌ی رفتار و پندار خود را تغییر دهند. و هنگامی که خداوند بخواهد بلایی به قومی برساند هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را برگرداند و هیچ کس نمی‌تواند به جز خدا یار و مددکار آنان باشد. اوست که آذرخش آسمان را به شما نشان می‌دهد که هم باعث بیم و هم مایه‌ی امید شما می‌گردد و نیز ابرهای سنگین بار را پدید می آورد. و رعد و فرشتگان از هیبت و عظمت خداوند، حمد و ثنایش را می‌گویند و خدا صاعقه‌ها را روان می سازد و هرکس را که بخواهد بدان‌ها گرفتار می‌کند درحالی که آنان درباره‌ی خدا به مجادله می پردازند و خداوند دارای قدرت بی انتها و کیفری سخت دردناک است. خداست که شایسته‌ی نیایش و دعا است. کسانی که جز او دیگران را به یاری می‌خوانند به هیچ‌وجه نمی توانند دعاهایشان را قبول کنند و کم‌ترین نیازشان را برآورده سازند. آنان به کسی می‌مانند که دست‌هایش را باز و به سوی آب دراز کرده باشد تا آب به دهانش برسد ولی هرگز آب به دهانش نرسد. دعای کافران جز سرگشتگی و بیهوده کاری نیست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است خواه ناخواه خدای را سجده می برد هم‌چنین سایه‌های آن‌ها بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می‌روند. ای محمد! بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌ها و زمین است؟

بگو: الله. بگو آیا جزخدا اولیایی برای خود برگزیده‌اید که برای خود سودی و زیانی ندارند؟ بگو: آیا کور و بینا برابرند؟ یا این که تاریکی‌ها و نور یکسانند؟ یا این که برای خدا شریکانی قائل می‌شوند که آن‌ها همچون خدا دست به آفرینش یازیده‌اند و به خاطر این کار، آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟ بگو: خدا آفریننده‌ی همه چیز است و او یکتا و چیره‌ی مطلق است.»

هرگاه این سیاق واحد قرآنی را مورد توجه قرار دهیم، در وهله‌ی اوّل به نظر می‌رسد (و حقیقت هم همین است) که این سیاق درصدد آشکار ساختن و متجلی نمودن حقیقت الوهیّت است و مردم را با پروردگارشان آشنا می‌سازد، همان پروردگاری که باید همه‌ی آن‌ها او را بندگی کنند. ما در فراسوی این سیاق به چه حقایقی آشنا می‌شویم؟ همانا همه‌ی حقایق عقیده‌ی اسلامی و به عبارت دیگر تمام اصولی را که عقیده‌ی اسلامی بر آن‌ها استوار است، در آن به دست می‌آوریم.

سیاق قرآنی ذاتاً گویا و زودفهم است و به آسانی در ذهن جای می‌گیرد و به آسانی بار دیگر به یاد می‌آید. به عقیده‌ی ما حتی اشخاص عادی هم وقتی که قرآن می‌خوانند، نیز از این مزایا بهره‌مند هستند. ولی ما می‌خواهیم حقایقی که در اثنای این سیاق واحد بیان گردیده است به شیوه‌ای بسیار خلاصه بیان نمائیم. از خداوند می‌خواهیم که توفیق دهند تا این سیاق آراسته و زیبا را با بیان قاصر و ناقص بشری خود آشفته و نابه‌سامان نکنیم.

از خواننده‌ی این بحث تقاضا می‌شود بعداز این که از بیانات ناقص و قاصر بشری ما فارغ شد، مجددا نصّ این آیات زیبا را قرائت کند تا بتواند به کمک نوشته‌های ما، اصل و حقیقت نورانی این آیات را درک کرده و روح آن را احساس نماید.

این سیاق با بیان حقیقت وحی و این که تنها آنچه به وسیله‌ی وحی آمده است حق است، شروع می‌شود. حال و واقعیت اکثر انسان‌ها را دربرخورد با این حق (وحی) بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿الٓمٓرۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِۗ وَٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ ٱلۡحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤۡمِنُونَ﴾ رعد: ۱

سپس به بیان حقیقت الوهیّت می‌پردازد و به توصیف و تعریف پروردگار روی می‌آورد و مردمان را با این حقیقت عظیم آشنا می‌سازد، همان حقیقتی که در آثار آشکار و روشنش در پهنه‌ی هستی تجسّم یافته و سیمای شفاف خود را در قدرت مطلق بر فراز عرش برین که مسلّط بر تمام کائنات است، نشان می‌دهد. در برپایی آسمان‌ها بدون هیچ ستونی و در مسخّر ساختن خورشید و ماه براساس تقدیر محکم و استوار و در گسترانیدن زمین و آرام نگه داشتن آن و جاری نمودن نهرها بر روی آن و آماده ساختن زمین به وسیله‌ی همه‌ی استعدادها و امکانات برای پذیرش و استقبال از

حیات و در به وجود آوردن حیات براساس قاعده و سنّت زوجیت و بقاء و استمرار آن از این طریق و این که ادامه‌ی حیات امری است از روی خواست و اراده‌ی الهی و در توالی شب و روز در زمین و ارتباط آشکار آن با پدیده‌ی حیات و در جلوه‌های متنوع و شاداب زندگی که نشان می‌دهند این تنوع سرشار، محصول قصد و اراده‌ی پروردگارند:

﴿ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۖ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۖ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ۚ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا ۖ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ ۖ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾

رعد: ۴-۲

این بیان روشن حقایقی چند درباره‌ی جهان هستی و پدیده حیات و خود انسان را به ما نشان می‌دهد. همان انسانی که همواره این حقایق را می‌بیند ولی به یقین نمی‌رسد و راه راست در پیش نمی‌گیرد. البته این آیات، اشاره‌ی گذرایی به حقیقت رستاخیز و حقیقت دیدار با خدا بعد از انقضای حیات، نیز دارند.

این سیاق در اثنای بیان این حقایق به بحث درباره‌ی کسانی که به تکذیب آن‌ها می‌پردازند، روی می‌آورد و موضع‌گیری آنان را به ویژه در برابر حقیقت لقاءالله نشان می‌دهد و بیان می‌دارد که چگونه زنده شدن بعداز مرگ را دروغ می‌دانند درحالی که پیدایش حیات را با چشم خود می‌بینند و با وجود همه‌ی دلایل و آثاری که در جهان وجود دارد، نشان دادن معجزات و کارهای خارق‌العاده را درخواست می‌نمایند! سپس حقیقت رسالت و حقیقت رسول را روشن می‌کند و این حقایق را از حقیقت الوهیّت و ویژگی‌های آن جدا کرده و اعلام می‌دارد که الله سبحانه و تعالی است که هر طور بخواهد در امور بندگانش حکم می‌کند ولی رسول از چنین قدرتی برخوردار نیست. وظیفه‌ی او تنها یادآوری و اخطار به مردم است. هر قومی پیامبری داشته و کوشیده آنان را به راه راست هدایت کند و پس از انجام ارشاد و انذار وظیفه‌ی پیامبران به پایان می‌رسد.[1] در این اثنا مردم را به یاد بلاهایی می‌اندازد که قبلاً بر سر کسانی نازل می‌شد که پیغمبران خود را انکار می‌کردند. سپس همگی امور را تحت اراده و فرمان خداوند قرار می‌دهد و می‌فرماید:

---

۱. انذار پیامبران بدین صورت انجام گرفته است که در نهایت اخلاص، خیرخواهی و دلسوزی نسبت به کسانی که از راه حق منحرف گشته هشدار داده‌اند با حکمت و ادب و محبّت آنان ر ابه بازگشت به سوی حق دعوت کرده‌اند. (مترجم)

﴿ وَإِن تَعۡجَبۡ فَعَجَبٞ قَوۡلُهُمۡ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبًا أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدٍۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡأَغۡلَٰلُ فِيٓ أَعۡنَاقِهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ۝٥ وَيَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبۡلَ ٱلۡحَسَنَةِ وَقَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِمُ ٱلۡمَثُلَٰتُۗ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغۡفِرَةٖ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلۡمِهِمۡۖ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ۝٦ وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦٓۗ إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٞۖ وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ ﴾ رعد: ۷-۵

بعداز بیان این حقایق، سیاق قرآنی مجددا به سوی آشنا کردن مردم با حقیقت الوهیّت برمی‌گردد. این بار این حقیقت در علم بی‌کران خداوند که تمام شئون بندگان را فرا می‌گیرد، جلوه‌گر می‌شود، چنان علمی که در همه‌ی احوال ظاهر و پنهان آنان را احاطه کرده و مخلوقات را به شیوه‌ای نشان می‌دهد که همه در قبضه‌ی قدرت الهی قرار گرفته‌اند و جایی برای فرار ندارند و فرشتگانِ محافظ بر آنان گمارده شده‌اند که آنان همه چیز را ثبت و ضبط می‌کنند. سپس اعلام می‌دارد که خداوند واقعیت و شرایط آن‌ها را تغییر نمی‌دهد مگر آن که مردم اوضاع روحی، اخلاقی، عبادت، سلوک، معرفت و نظم خود را تغییر دهند و درون و محیط بیرون خود را تماماً برای خدا خالص سازند (وقتی وضع روحی، اخلاقی و دینی را در جهت نادرست تغییر دادند خداوند نیز آنان را به سوی تباهی می‌کشاند) و یا برعکس، کسانی که در اثر فشار روحی و اخلاقی و ترک عبادت و روی‌گرداندن از علم، معرفت، نظم و مقررات، دچار بدبختی، ذلّت و بردگی می‌شوند، تا زمانی که به اصلاح خود نپردازند در ورطه‌ی بدبختی باقی خواهند ماند. قرآن کریم در کمال زیبایی، طراوت و شیوایی این حقایق را بیان می‌دارد. ولی متأسفانه ما با بیان ناقص خود که چاره‌ای از آن نداریم از جمال و زیبایی آن می‌کاهیم. به این آیات توجه فرمائید:

﴿ وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَةٞ مِّن رَّبِّهِۦٓۗ إِنَّمَآ أَنتَ مُنذِرٞۖ وَلِكُلِّ قَوۡمٍ هَادٍ ۝٧ ٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَحۡمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلۡأَرۡحَامُ وَمَا تَزۡدَادُۖ وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ ۝٨ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ ۝٩ سَوَآءٞ مِّنكُم مَّنۡ أَسَرَّ ٱلۡقَوۡلَ وَمَن جَهَرَ بِهِۦ وَمَنۡ هُوَ مُسۡتَخۡفِۭ بِٱلَّيۡلِ وَسَارِبُۢ بِٱلنَّهَارِ ۝١٠ لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٞ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ سُوٓءٗا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ ﴾

رعد: ۷-۱۱

ما در این سیاق می‌بینیم که در کنارِ بیان حقیقت الوهیّت به بیان رویکرد اسلامی به تاریخ انسان می‌پردازد و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا۟ مَا بِأَنفُسِهِمْ ۗ وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوْمٍ سُوٓءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥ ۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ﴾ رعد: ۱۱

ملاحظه می‌فرمائید که تاریخ و سرنوشت انسان را به قدر الهی و نحوه‌ی عمل و رفتار انسان مربوط می‌کند.

این بار سیاق با بیان حوادث جهان هستی و اشاره به دلایل و آثار طبیعی و تسبیح و تمجید رعد و فرشتگان از پروردگار، دوباره مردم را با حقیقت الوهیّت آشنا کرده و گوشه‌ای از طبیعت و جوهر جهان هستی را نشان می‌دهد که در نهایت ایمان و اطاعت، سرِ تسلیم را در پیشگاه خداوند فرود آورده است و به بیان مقداری از طبیعت و ویژگی‌های فرشتگان نیز می‌پردازد که در بینش اسلامی جزو عالم غیب به حساب می‌آیند و می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِى يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ ﴿١٢﴾ وَيُسَبِّحُ ٱلرَّعْدُ بِحَمْدِهِۦ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِۦ وَيُرْسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَآءُ وَهُمْ يُجَٰدِلُونَ فِى ٱللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ ٱلْمِحَالِ﴾ رعد: ۱۳-۱۲

این‌جا در پرتو حقایقی که در طبیعت و آثار جهان و در عالَم غیب و شهادت خود را نمایان می‌سازند، اعلام می‌دارد که تنها یاری جستن از ذات الله، حق است و چشم یاری داشتن از خداخوانده‌های ناتوان و ساختگی، گمراهی و بدبختی است و می‌فرماید:

﴿لَهُۥ دَعْوَةُ ٱلْحَقِّ ۖ وَٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَىْءٍ إِلَّا كَبَٰسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى ٱلْمَآءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَٰلِغِهِۦ ۚ وَمَا دُعَآءُ ٱلْكَٰفِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَٰلٍ﴾ رعد: ۱۴

سپس حقیقت الوهیّت را در عبادت و ستایش تمام عالم هستی برای پروردگار نشان می‌دهد و حقیقت الوهیّت و حقیقت بندگی را در خلال یک معنی جامع، آشکار می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَٰلُهُم بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْءَاصَالِ﴾

رعد: ۱۵

ابتدای سیاق با نشان دادن حقیقت الوهیّت شروع گردید و آسمان و زمین و آنچه در آن‌ها وجود دارد بر حقانیت آن به گواه گرفته شدند و با بیان همین حقیقت بر زبان حضرت رسول که می‌فرماید: پروردگار کلّ هستی، ذات الله است و خلق و آفرینش تنها از آنِ او است و نفع و ضرر و

عظمت و قدرت بی‌پایان و ایجاد و پرورش همه‌ی مخلوقات ازمختصات الله می‌باشد،به پایان می‌رسد و می‌فرماید:

﴿ قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ قُلِ ٱللَّهُ ۚ قُلْ أَفَٱتَّخَذْتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا ۚ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِى ٱلظُّلُمَٰتُ وَٱلنُّورُ ۗ أَمْ جَعَلُوا۟ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُوا۟ كَخَلْقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلْخَلْقُ عَلَيْهِمْ ۚ قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَىْءٍ وَهُوَ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّٰرُ ﴾ رعد: ۱۶

قرآن درباره‌ی جهان هستی و عالم مادی و منشأ و طبیعت و ذات آن به بحث می‌پردازد و چگونگی پیدایش و ویژگی‌ها و استعدادهای آن برای پذیرش حیات، را بیان می‌دارد تا با روشن شدن این حقایق، بینش و جهان‌بینی درست از این مخلوق عظیم را در ضمن معرفی اصول عقاید اسلامی که کلاً به وسیله‌ی یگانه منبع و سرچشمه‌ی نورانی قرآن بیان می‌شوند، نشان دهد. قرآن در اثنای بحث از عالم هستی، تقریباً از تمام حقایق دیگر نیز بحث می‌کند؛ از قدرت بی‌نظیری که این عالم را به وجود آورده است و از اراده‌ی شکوهمندی که مقدّرات خود را از آغاز پیدایش هستی، در هر حرکت و تلاش و جهشی به اجرا درمی‌آورد و از این که بنای این عالم هستی براساس حق استوار است و حق، عنصر ثابت و همیشگی آن است و از این که این عالم در درون خود از نظم، ارتباط و هماهنگی کامل برخوردار است و در به وجود آمدن آن نقص و خللی بدان راه نیافته است و تضاد و برخوردی میان اجزاء آن نیست و از این که این جهان، سازگار و مستعد برای پذیرش و پیدایش حیات در خود می‌باشد و هم‌چنین درباره‌ی حیات بعداز مرگ و زنده شدن مرده‌ها و... به بحث می‌پردازد و به شیوه‌ای بی‌نظیر حقایق را برای ما روشن می‌سازد و می‌فرماید:

﴿ وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَٰعِبِينَ ﴿١٦﴾ لَوْ أَرَدْنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّٱتَّخَذْنَٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن كُنَّا فَٰعِلِينَ ﴿١٧﴾ بَلْ نَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَى ٱلْبَٰطِلِ فَيَدْمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ۚ وَلَكُمُ ٱلْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾ وَلَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَنْ عِندَهُۥ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾ أَمِ ٱتَّخَذُوٓا۟ ءَالِهَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿٢١﴾ لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾ لَا يُسْـَٔلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ ﴾

انبیاء: ۲۳ـ۱۶

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را در میان آن‌ها است، به عبث و برای بازی نیافریده‌ایم. اگر می‌خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم، چیزی مناسب خود انتخاب می‌کردیم ولی ما هرگز این کار را نخواهیم کرد. بلکه حق را علیه باطل می‌کوبیم تا باطل به زانو درآید و فروپاشد. وای بر شما! (کافران) به سبب توصیفی که می‌کنید! از آنِ او است هرکه و هرچه در آسمان‌ها و زمین است، و کسانی که در پیشگاه او هستند (فرشتگان) از پرستش او سر باز نمی‌زنند و خویشتن را بالاتر از عبادتش نمی‌دانند و خسته نمی‌گردند. شب و روز (هردو) به ستایش و نیایش خدا مشغول‌اند و خسته نمی‌شوند. آیا اینان (کافران) دادخواهی از زمین به فریادرسی گرفته‌اند که (بتوانند) زندگی دوباره، به آنان بخشد؟ اگر در آسمان‌ها و زمین غیر از الله فریادرس دیگری می‌بود، قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردیدند، بنابراین خدای صاحب عرش فرمانروایی جهان، بسی برتر از آن چیزهایی است که ایشان توصیف می‌کنند. خداوند در برابر کارهایی که می‌کند مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد ولی دیگران مورد بازخواست قرار می‌گیرند. آیا آنان غیر از خدا معبودهایی را به دادخواهی گرفته‌اند؟ بگو: دلیل خود را بیان دارید! این قرآن راهنمای کسانی است که با من همراهند و این است کتاب‌هایی که راهنمای کسانی بودند که قبل از من بودند. اغلب آنان اصلاً حق را نمی‌دانند و این است که روی‌گردانند. ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر این که به او وحی کرده‌ایم که معبودی جز من نیست، پس فقط مرا بندگی کنید. برخی از کفار گویند: خداوند رحمان فرزندانی برای خود برگزیده است، خداوند پاک و منزه است. بلکه فرشتگان بندگان پاک و معصومی‌اند که از اطاعت او هرگز سر باز نمی‌زنند. خداوند اعمال گذشته و حال و آینده‌ی آنان را می‌داند. و آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خداوند از او خشنود است و همیشه از خوف خدا ترسان و هراسان‌اند. هرکس از ایشان بگوید که غیر از خدا من هم معبودی هستم، دوزخ را سزاوار او می‌گردانم، سزای ظالمان را بدینسان خواهیم داد. آیا (کافران) نمی‌بینند که آسمان‌ها و زمین به هم متصل بودند، سپس آن‌ها را از هم جدا ساختیم، و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریده‌ایم، آیا ایمان نمی‌آورند. ما در زمین کوه‌های استوار و ریشه‌داری را پدید آورده‌ایم تا زمین انسان‌ها را نلرزاند و توازن آن‌ها را به هم نزند و در لابلای کوه‌ها راه‌های همواری به وجود آورده‌ایم تا این که راهیاب گردند. ما آسمان‌ها را سقف محفوظی قرار دادیم ولی آنان از نشانه‌های آن روی گردانند. خدا است که شب و روز و خورشید و ماه را آفریده است و همه در مداری در حرکت‌اند.»

اگر ما به دقّت سیاق این آیات را ملاحظه کنیم، متوجه می‌شویم که برخی از آن‌ها درباره‌ی پیدایش جهان به طور کلی و پیدایش زمین به صورت خاص و در مورد هماهنگی‌های عالم هستی مخصوصاً زمین برای پذیرش و پیدایش حیات بحث می‌نمایند. ما از این آیات چه حقایقی را درمی‌یابیم؟

این‌جا می‌بینیم که مسئله‌ی «الوهیّت و عبودیّت» اساس این سیاق قرآنی را تشکیل می‌دهد و هم‌چنین از فرشتگان و رسالت پیامبران و خود پیامبران بحث می‌کند و تا اندازه‌ای تاریخ بشری را به شیوه‌ی اسلامی تفسیر می‌کند و نشان می‌دهد که مبارزه‌ی بین حق و باطل همیشه در جریان بوده و خواهد بود. نتیجه‌ی این مبارزه، پیروزی حق بر باطل است و حق در سرشت و طبیعت هستی نهفته است و جهان بر پایه‌ی آن استوار است.

این آیات ابتدا وجود هدف، اراده، قصد و حقانیّت را در آفرینش جهان تأیید کرده و در عین حال حقیقت الوهیّت را عرضه می‌دارند و می‌فرماید:

﴿ وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَٰعِبِينَ ﴿١٦﴾ لَوْ أَرَدْنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّٱتَّخَذْنَٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن كُنَّا فَٰعِلِينَ ﴿١٧﴾ بَلْ نَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَى ٱلْبَٰطِلِ فَيَدْمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ۚ وَلَكُمُ ٱلْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴾ انبیاء ۱۸-۱۶

آیه‌ی اخیر، حاوی بخشی از رویکرد (تفسیر) اسلامی به تاریخ است و اعلام می‌دارد؛ حق، اصیل و ریشه‌دار است و سرانجام، غلبه و پیروزی با آن است و باطل از بین رفتنی است.

سپس سیاق به تأیید و بیان عبودیت و بندگی تمام موجوداتی که در آسمان‌ها و زمین‌اند، برای خداوند یکتا می‌پردازد و به فریادخوانده‌های ضعیف و ناتوانی که مشرکان آن‌ها را شریک الله می‌پندارند، به شدّت مورد انکار و تکذیب قرار می‌دهد؛ چراکه نمی‌توانند مرده‌ای را زنده کنند و آن را به حرکت درآورند و می‌فرماید: تعدد خدایان با نظم و سنن جهان هستی و وحدت آن منافات دارد. زیرا درصورت تعدد خدایان نظام و سنّت جهان هستی نیز متعدد می‌شدند آنگاه میان آن‌ها تضاد و تعارض پدید می‌آمد و سرانجام آسمان‌ها و زمین تماماً به فساد و تباهی می‌گرایید و می‌فرماید:

﴿ وَلَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَنْ عِندَهُۥ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾ أَمِ ٱتَّخَذُوٓا۟ ءَالِهَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿٢١﴾ لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾ لَا يُسْـَٔلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ ﴾ انبیاء ۲۳-۱۹

هم‌چنین، قرآن کریم جنبه‌ای از جنبه‌های عالم هستی را به ما نشان می‌دهد و مشخص می‌سازد که این جهان، مخلوق و آفریده‌ی خدا، و دارای قانون و نظام واحدی است و بدین خاطر است که فساد، تباهی، اختلاف و تفاوت، در آن راه ندارد. آنگاه قرآن از حیات دوباره و رستاخیز در آخرت، به عنوان آثار عظیم دال بر وجود پروردگار یاد می‌کند و در این اثنا بندگی و اطاعت مقربان و فرشتگان برای پروردگار را اعلام می‌دارد. قرآن کریم در مواجهه با مشرکان به بیان حقیقت الوهیت

ادامه می‌دهد که تجلّی آن در توحید و یکتاپرستی‌ای که همه‌ی پیامبران با آن مبعوث و هر کتاب آسمانی بر آن گواه است، و می‌فرماید:

﴿ أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُّعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴾ انبیاء ۲۵-۲۴

قرآن ضمن بیان حقیقت توحید، بطلان [غلط بودن] عقاید مشرکان را درباره‌ی فرشتگان نشان می‌دهد و از این طریق به بیان قسمتی از حقیقت غیب که جزء عقیده‌ی اسلامی است می‌پردازد و می‌فرماید:

﴿ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾ وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴾[1]

انبیاء ۲۹-۲۶

بعداز بیان تمام حقایق مربوط به جهان هستی، دوباره به بحث درباره‌ی حقیقت جهان برمی‌گردد و به صورت سؤال استفهامی اعلام می‌دارد: مگر آسمان‌ها و زمین ابتدا به صورت آمیخته باهم نبودند، سپس خداوند متعال آن‌ها را از هم جدا کرد امکان دارد که خداوند اجزای هریک از زمین و آسمان را نیز از هم جدا کرده باشد، به نحوی که در آسمان هم ستارگانی و زمین‌های دیگری قرار داده باشد.[2] هم‌چنین به حقیقت اصالت آب در رابطه با نشأت و استمرار حیات به وسیله‌ی آن اشاره می‌کند و حقیقت استعداد زمین، برای استقبال و هماهنگی با حیات را روشن کرده و حقیقت آسمان و ذات و طبیعت آن و این که سقفی است محکم و استوار که گرایش‌های شیطانی بندگان نمی‌تواند در آن نفوذ کند و آن را به میل خود به فساد بکشاند، را روشن می‌سازد. سپس حقیقت نشانه‌ها و پدیده‌های جهان هستی را مانند وجود شب و روز در زمین و اجرامی که در ارتباط با زمین و حیات بر روی آن موجودند، بیان می‌دارد و می‌فرماید:

---

۱. ظالم در این آیه به معنی مشرک است .در اغلب تعبیرات قرآنی ظالم مترادف مشرک می‌باشد.«پاورقی‌اصل».

۲. در این باره به هنگام بحث از حقیقت کون به تفصل بیشتر سخن می‌گوییم و این‌جا فقط طریقه‌ی قرآن را بحث می‌نمایم.(مؤلف)

﴿ أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۰﴾ وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۳۱﴾ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿۳۲﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴾ انبیاء : ۳۳-۳۰

❀❀❀

قرآن کریم در ارتباط با الوهیّت و استدلال بر آن از پیدایش حیات و انواع جانداران و سازگاری‌ها و هماهنگی جهان هستی، برای پذیرش پدیده‌ی حیات و استمرار آن در این سیاق که نمونه‌ی آن در قرآن فراوان است، بحث می‌کند و می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿۴۱﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿۴۲﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ﴿۴۳﴾ يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿۴۴﴾ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾
النور: ۴۵-۴۱

«مگر نمی دانی همه‌ی کسان و همه‌ی چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین به سر می‌برند و تمام پرندگان، درحالی که بال گسترده‌اند، سرگرم ستایش او هستند؟ همگی به نماز و روش ارتباط با خدای خود آشنایند، و خداوند دقیقاً آگاه از کارهایی است که انجام می‌دهند. فرمانروایی مطلق آسمان‌ها و زمین از آنِ خداوند است و بازگشت به سوی خدا است. مگر نمی‌دانی که خداوند ابرها را آهسته می راند، سپس آن‌ها را گرد هم می‌آورد، بعد آن‌ها را متراکم و انباشته می‌سازد، آنگاه می‌بینی که باران از لابلای آن‌ها بیرون می‌ریزد و نیز خدا از آسمان از ابرهای کوه مانند آن تگرگ‌های بزرگی را فرو می‌آورد و هرکه راکه بخواهد با آن زیان می‌رساند و هرکس راکه بخواهد از آن به دور می‌دارد. درخشش برق ابرها نزدیک است چشم‌ها را ببرد و برباید! خداوند شب و روز را دگرگون می‌نماید، واقعاً در این امر عبرت بزرگی برای کسانی است که چشم واقع بین دارند. خداوند هر جنبنده‌ای را از

آب آفریده است، گروهی از آن‌ها بر شکم خود راه می روند، و دسته‌ای بر روی چهارپا. خداوند هرچه را بخواهد می‌آفریند و قطعاً او بر همه چیز توانا است.»

هرگاه به این آیات بنگریم در وهله‌ی اوّل به نظر می‌رسد که موضوع بحث آن‌ها تنها پیدایش حیات و تنوع جانداران است، ولی ما تنها مسئله‌ی حیات را در آن نمی‌بینیم؛ چراکه این آیات مسبوق به حقیقت الوهیّت و موضوع بندگی در برابر او بوده . همگی در این سیاق قرار گرفته‌اند و در راستای همین سیاق است که به بیان حقایق جهان هستی به عنوان عوامل یاری‌دهنده‌ی پیدایش حیات می‌پردازند.

باتوجه به این اصل که بندگی و پرستش کاملاً برای خداست، سیاق شروع می‌گردد و اعلام می‌دارد که آنچه در آسمان‌ها و زمین است و همه‌ی پرندگان در حالی که بالهای خود را می‌گسترانند، همه به ستایش خداوند مشغول‌اند و علم پروردگار به تمام حرکات و رفتار آنان احاطه دارد. فرمانروایی مطلق همه‌ی زمین و آسمان‌ها تنها از آنِ او است. سرانجام همه به سوی او برمی‌گردند. می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴾

نور: ۴۱-۴۰

سپس از آثار قدرت الهی متجلّی در پدیده‌های هستی که در ارتباط با حیات و جانداران هستند و هم‌چنین از تقدیر و مشیّت الهی و اداره‌ی همه‌ی این پدیده‌ها براساس تدبیر و خواسته‌ی او بحث می‌کند و می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَن مَّن يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ﴿٤٣﴾ يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴾

نور : ۴۴-۴۳

سرانجام این سیاق به بیان پیدایش حیات و این که حیات از مخلوقات خدا است و تنوع جانداران تنها با قدرت و خواست و تقدیر الهی است، به پایان می‌رسد و می‌فرماید:

﴿ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾

نور : ۴۵



سبک و شیوه‌ی قرآنی حقیقت انسان را و منشأ و سرانجام او و نقشی را که بر این کره‌ی خاکی به عهده دارد و هدف از به وجود آمدنش را و استعدادهایی را که در فطرتش به ودیعه نهاده شده است تا به وسیله‌ی آن‌ها نقش خود را ایفا کند و به هدف وجودی خود برسد، عرضه می‌دارد و به بیان هماهنگی و سازگاری میان انسان و جهان پیرامونش می‌پردازد و نشان می‌دهد که به خواست خدا جهان هستی به تسخیر انسان درآمده است تا با تسلط بر آن بتواند وظیفه‌ای که به عنوان خلیفه‌ی خدا در زمین به عهده گرفته است، به انجام برساند و اطمینان داشته باشد که از جانب پروردگار یاری می‌شود و هماهنگی و سازگاری طبیعت با استعدادهایش به او کمک می‌کند. هم‌چنین قرآن به بیان روابط انسان با مخلوقات خدا در هردو عالم غیب و شهادت، و مبارزه‌ای می‌پردازد که باید با شیطان و نفس خود به عمل آورد و از تلاشی سخن می‌گوید که باید در دنیا و بر روی زمین انجام گیرد تا با تلاش و زحمت بتواند نقش خود را ایفا کرده و در میدان آزمایش با مرگ و حیات، پیروزی خود را نظاره نماید و با دست پر و قلب پر امید به سوی خدا برگردد و مسائل دیگری که به هنگام بحث از حقیقت انسان به تفصیل درباره‌ی آن‌ها بحث خواهیم کرد.

این نمونه‌ای است از نمونه‌های فراوان در سیاق قرآنی. در این نمونه مثل نمونه‌های فراوان دیگر ملاحظه می‌کنیم که قبل از این که سیاق قرآنی درباره‌ی انسان بحث بکند، عرصه و میدانی را که انسان در آن در حرکت و تلاش است و دربرگیرنده‌ی عالم غیب و شهادت (مادی و معنوی) است، مشخص می‌کند. و درباره‌ی جهان طبیعت و امکانات و هماهنگی‌های موجود در آن برای حیات، بقا، حرکت و خواسته‌های انسان سخن می‌گوید. و ما، جهان هستی و همه‌ی جهانیان را در ارتباط با انسان مشاهده می‌کنیم که از آن‌ها بهره می‌گیرد و به آن‌ها بهره می‌رساند و از آن‌ها اثر می‌پذیرد و بر آن‌ها اثر می‌گذارد.

سیاق قرآنی، همه‌ی این هماهنگی و تعادل و سازوکار را در پرتو خواست و تقدیر و تدبیر الهی، به رشته‌ی نظم درمی‌آورد.

لازم است نمونه‌ی زیر به نحو شایسته مورد توجه قرار گیرد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿۱۶﴾ وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ ﴿۱۷﴾ إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ ﴿۱۸﴾ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ ﴿۱۹﴾ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴿۲۰﴾ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿۲۱﴾ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ

لَهُۥ بِخَٰزِنِينَ ﴿٢٢﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِۦ وَنُمِيتُ وَنَحْنُ ٱلْوَٰرِثُونَ ﴿٢٣﴾ وَلَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَـْٔخِرِينَ ﴿٢٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٦﴾ وَٱلْجَآنَّ خَلَقْنَٰهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ ٱلسَّمُومِ ﴿٢٧﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقٌۢ بَشَرًا مِّن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٨﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ﴿٢٩﴾ فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰٓ أَن يَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ يَٰٓإِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ لَمْ أَكُن لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُۥ مِن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٣٣﴾ قَالَ فَٱخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ ٱللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلدِّينِ ﴿٣٥﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِيٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾ قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾ قَالَ هَٰذَا صِرَٰطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَٰنٌ إِلَّا مَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٣﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَٰبٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿٤٤﴾ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ ٱدْخُلُوهَا بِسَلَٰمٍ ءَامِنِينَ ﴿٤٦﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَٰبِلِينَ ﴿٤٧﴾ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٤٨﴾

حجر: ۴۸-۱۶

«همانا ما در آسمان برج‌هایی قرار داده‌ایم و آن را برای نظاره‌گران آراسته‌ایم. و آسمان را از هر اهریمن مطرود و ملعون محفوظ داشته‌ایم. اما هریک از آن‌ها که مخفیانه گوش فرادهد آذرخش روشنی به سراغ او می‌رود. ما زمین را گسترانیده‌ایم و در زمین کوه‌های استوار و پابرجایی را پدید آورده‌ایم و همه چیز را به گونه‌ای سنجیده و هماهنگ در اندازه‌ای متناسب و مشخص در آن ایجاد کرده‌ایم. و آن‌جا اسباب زندگی و مایه‌ی جاودانگی شما و کسانی را آفریده‌ایم که نمی‌توانید روزی‌رسان ایشان باشید و چیزی وجود ندارد مگر این که گنجینه‌های آن نزد ما است و جز به اندازه‌ی مشخص و معین آن را فرو نمی‌فرستیم. و بادها را برای تلقیح ابرها به وزیدن می‌اندازیم و به دنبال آن از آسمان آب نازل می‌کنیم و شما را بدان سیراب می‌کنیم و شما توانایی ذخیره کردن آن را ندارید. و مائیم که زنده می‌گردانیم و می‌میرانیم و وارث جهان می‌باشیم و ما می‌دانیم که گذشتگان و

آیندگان شما، چه کسانی بوده‌اند و چه کرده‌اند و چه کسانی خواهند بود و چه خواهند کرد. بیگمان پروردگار تو آنان را گرد می‌آورد او حکیم و آگاه ست. ما انسان را از گل خشکیده‌ی سفال گونه‌ای فراهم شده از گِل تیره شده‌ی گندیده‌ای بیافریده‌ایم و جنّ را پیش از آن از آتش سراپا شعله بیافریده‌ایم. آن زمان را بیان کن که پروردگارت به فرشتگان گفت: من از گِل خشکیده و سفال‌مانند فراهم آمده از گِل سیاه شده‌ی گندیده‌ای انسانی را می‌آفرینیم. پس آنگاه که او را آراستم و از روح متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش به سجده در آیید. فرشتگان همه سجده کردند مگر اهریمن و شیطان که خودداری کرد از زمره‌ی سجده‌کنندگان باشد. خداوند گفت: ای ابلیس! تو را چه شده است که همراه سجده‌کنندگان سجده نبردی؟ گفت: شایسته‌ی من نیست که برای انسانی سجده برم که او را از گِل خشکیده‌ی سفال‌مانند حاصل از گِل تیره‌ی گندیده آفریده‌ای. خداوند فرمود: پس از بهشت بیرون شو؛ چرا که تو مطرود هستی، تا روز قیامت محکوم به این محرومیّت از رحمت من خواهی بود. گفت: پروردگارا! اکنون که چنین است مرا تا روزی مهلت ده که زنده گردانده می‌شوند. فرمود: هم اینک تو از مهلت‌یافتگانی، تا روزی که زمان آن معلوم است. گفت: پروردگارا! به سبب این که مرا گمراه ساختی، در زمین به آراستن اعمال ناشایست در نظر آن‌ها می‌پردازم و جملگی آنان را گمراه می‌کنم. مگر بندگان برگزیده و پاکیزه‌ی تو از میان ایشان. فرمود: این طریقه‌ی درستی است که دقیقاً به سوی من است. بیگمان تو هیچ‌گونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری مگر آن گمرهانی که به دنبال تو راه بیفتند، حتماً دوزخ میعادگاه جملگی آنان است. دوزخ دارای هفت در است، و از هر درِ آن گروهی از ایشان داخل می‌شوند. بیگمان پرهیزکاران در میان باغ‌ها و چشمه‌ساران به سر می‌برند. با اطمینان خاطر و بدون هیچ‌گونه خوف و هراسی به این باغ‌ها و چشمه‌سارها درآیید. و کینه‌توزی و دشمنی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم و برادرانه بر روی تخت‌هایی روبروی هم می‌نشینند. آن‌جا خستگی و رنج نمی‌شناسند. و از آن‌جا بیرون نمی‌گردند.»

فکر می‌کنیم سبک و منهج قرآنی با بیان نمونه‌هایی که گذشت و تعلیق‌هایی که بر آن‌ها نوشتیم، به اندازه‌ای روشن و شناخته‌شده است که در این نمونه نیاز به تکرار تعلیق بر آن نباشیم. این نمونه از سیاق قرآنی، به سه مقطع اساسی تقسیم می‌شود:

اوّل: از آیه‌ی ۱۶ تا ۲۵ متضمن بحث درباره‌ی طبیعت هستی، سازگاری‌ها، هماهنگی‌ها و امکاناتی است که به منظور پذیرش حیات انسان و بقای آن،به خواست و قدرت الهی در طبیعت، زمین و آسمان به ودیعه قرار داده شده است، تا انسان براساس قَدَر مشخص و مرسوم الهی و علم و حکمت او در آن تصرف کند.

دوّم: از آیه‌ی ۲۶ تا ۲۸ بیانگر دخل و تصرف خداوند در امر حیات و مرگ است و اعلام می‌دارد که وارث کائنات و زمین تنها او است، علمش به تمام گذشتگان و آیندگان محیط است و حقیقت ربوبیّت را نشان می‌دهد که تمام مخلوقات به سوی او برمی‌گردند.

سوّم :از آیه‌ی ۲۹ تا ۴۸ است، در این مقطع داستان آفریده شدن انسان و ارتباط او با عالم غیب از قبیل فرشتگان و جنّ بیان می‌شود و خط‌سیر انسان در مبارزه با شیطان که سرانجام این معرکه با تعیین جایگاه هریک از دوستان خدا و پیروان شیطان در روز رستاخیز، به پایان می‌رسد.

هرچند مقاطع سه‌گانه‌ی فوق دربرگیرنده‌ی حقایق متعددی هستند، با این وجود، هماهنگی و ارتباط میان آن‌ها محفوظ و محسوس است.

سبک و روش قرآنی با علاقه‌ی آشکار و فراوان می‌خواهد حس، شعور و عقل انسان، همیشه به کتاب طبیعت که دربرابر او گشوده شده و به کتاب نفس که نانموده و پنهان است، توجه و علاقه داشته باشد؛ زیرا همواره آثار و نشانه‌های عظیم الهی در این دو کتاب درحال تجلی‌اند، و ابداع‌ها و ریزه‌کاری‌های آفریدگار حکیم در آن‌ها آشکار می‌گردند. این توجه موجب می‌شود تا این جهان، با تمام عظمت و وسعتی که دارد به صورت نیرویی هماهنگ و الهام‌بخش درآید و او را به سوی تدبّر و عبرت‌گیری رهنمون شود، آن‌گاه نفس انسانی با همه‌ی قدرت و ابتکاراتی که در فطرت آن موجود است، خود به صورت مجموعه‌ای از شور و احساس و الهام زنده درمی‌آید و در پرتو آن آفریننده‌ی این قدرت و ابداع را نظاره می‌کند. علاوه بر این علاقه و توجه به ابداع‌های الهی در عالم هستی و تفکر درباره‌ی آن‌ها، لطافت، شفافیت و نازک‌بینی را در احساس به‌وجود می‌آورد، ثبات،ژرف‌نگری،نیک‌اندیشی، نیک‌خواهی و یقین به عقل می‌بخشد، روح و وجدان را در اطمینان، آرامش و آزادی قرار می‌دهد. انسان مسلمان جهان هستی را زیبا و دوست‌داشتنی می‌بیند و با آن مأنوس گشته و محبت می‌ورزد. جهان را زنده، پویا، پرنشاط، هماهنگ و همسو با خود می‌داند[1] و پروردگار آن را پرستش و تعظیم می‌کند و در نهایت ایمان و اخلاص او را دوست می‌دارد و اوامرش را اطاعت می‌کند.

سبک قرآنی در موارد فراوانی به این شیوه‌ی ممتاز و بی‌نظیر بیان می‌شود و می‌فرماید:

---

۱. این است جهان‌بینی اسلامی که بر خلاف بینش‌هایی است که انسان و جهان را در مبارزه و جدال با هم می‌بینند.پیشرفت علمی انسان را به عنوان پیروزی بر طبیعت نام می‌برند و گمان می‌کنند که این جهان هرگز روی خوش به انسان نشان نمی‌دهد و همیشه در پیِ فرصتی است تا به او ضربه‌ای وارد آورد .بنابراین به عقیده‌ی آنان، انسان موجودی است،بدبخت و شکست خورده، که هیچ یار و یاوری ندارد تا او را از چنگال این طبیعت خشن و بی‌رحم نجات دهد.(مؤلف)

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (۴۶) وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷) وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۚ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸) لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا (۴۹) وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۵۰) وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا (۵۱) فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (۵۲) ۞ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا (۵۳) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا ۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (۵۴) وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ ۗ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا (۵۵) وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۵۶) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا (۵۷) وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ ۚ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا (۵۸) الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۚ الرَّحْمَٰنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا (۵۹) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَٰنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ۩ (۶۰) تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا (۶۱) وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴾ فرقان: ۶۲-۴۵

«مگر نمی‌بینی که پروردگارت چگونه سایه را گسترانیده است؟ و اگر خدا می‌خواست سایه را ساکن می‌کرد. و هم‌چنین خورشید را دلیل بر این سایه‌ی گسترده کرده است. سپس ما آن سایه را آسان و آهسته جمع کرده و برمی‌چینیم. این خدا است که برای شما شب را فرصتی برای خواب و آرامش و روز را بیداری و مجالی برای تکاپو به دنبال معیشت نموده است. خدا کسی است که بادها را به عنوان طلایه‌دار باران رحمت خود، وزان می‌کند. و این ما هستیم که از آسمان، آب پاک و گوارایی نازل می‌کنیم تا با آن سرزمین مرده را زنده گردانیم، و آن را برای نوشیدن در اختیار مخلوقاتی که آفریده‌ایم از جمله چهارپایان و مردمان فراوان قرار دهیم. ما آن (قرآن) را به صورت‌های گوناگون در میان مردمان بیان داشته‌ایم، تا آنان آموزه‌های ما را دریابند و پند گیرند. اما بسیاری از مردم جز کفر و ناسپاسی چیزی از خود نشان نمی‌دهند. اگر ما می‌خواستیم در هر شهر و روستایی بیم‌رسانی را می‌انگیختیم. پس از کافران اطاعت مکن. و با قرآن با آنان جهاد بزرگ را آغاز کن. خدا

کسی است که دو دریا را در کنار هم روان می‌سازد.که یکی شیرین است و دیگری شور. خداوند در میان آن دو حجاب و مانعی ایجاد کرده است که آن‌ها را کاملاً از هم جدا ساخته است. خداست که از آب (منی) انسان‌ها را آفریده است و ایشان را به نرینه و مادینه تبدیل کرده و پروردگار تو همانا توانا بوده و هست. مشرکان، معبودهای جز خدا را پرستش می‌کنند که نه سودی به آنان می‌رسانند نه زیانی. کافران همواره در راه سرکشی از پروردگارشان همدیگر را پشتیبانی می‌کنند. ما تو را جز به عنوان بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده نفرستاده‌ایم. بگو: من در برابر ابلاغ این آئین هیچ‌گونه پاداشی از شما نمی‌خواهم، تنها پاداش من این است اگر کسی خواست، راه به سوی پروردگارش پیش گیرد. و در همه‌ی امور بر خداوندی توکل کن که همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد و حمد و ثنای او را به‌جای آور و همین کافی است که خداوند از گناهان بندگانش آگاه است. آن کسی که آسمان‌ها و زمین را و همه‌ی چیزهای میان آن دو را در شش دوره آفریده است و آنگاه (برای صدور فرمان) بر عرش فرمانروایی نشسته است. او دارای رحمت فراوان و فراگیر است. پس در این باره از دانشمندی فرزانه بپرس (تا تو را از واقعیت آن آگاه گرداند) هنگامی‌که به کافران گفته می‌شود برای خداوند رحمان سجده کنید! می‌گویند: رحمان چه کسی است؟ آیا ما برای کسی سجده کنیم که تو به ما دستور می‌دهی و بر نفرت ایشان می‌افزاید. منزه خدایی که منبع همه‌ی خیرها است و در آسمان برج‌هایی را به وجود آورده و در آن چراغ و ماه تابان را ایجاد کرده است. و او همان کسی است که شب و روز را جایگزین یکدیگر می‌سازد، برای عبرت انسانی که بخواهد به یاد او باشد یا بخواهد سجده‌ی شکر به جای آورد.»

ما نمی‌توانیم این نمونه‌های زیاد را از تمام جهات در این‌جا بررسی کنیم، ولی هنگام تحقیق درباره‌ی مبانی تفکّر و جهان‌بینی اسلامی در این کتاب، به تفصیل و به‌طور همه جانبه در این باره بحث خواهیم کرد.

این‌جا تنها می‌گوییم: حقایق اساسی که بدان‌ها اشاره کردیم و حقایقی که به‌صورت اجمالی در نمونه‌های قرآنی آمده است، مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که «بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی» نامیده می‌شود؛ یعنی مجموعه‌ای از حقایق اساسی که بینش خاصی را از کل هستی برای انسان مسلمان به وجود می‌آورد تا براساس آن، برنامه‌ی زندگی خود را تنظیم نموده و با جهانِ هستی برخورد کند و تعبیر دقیق و تفسیر درستی را از کلّ هستی، ازجمله حیات و تاریخ انسانی ارائه کند.

ما در این فصل مقدّمه‌مانند، به این حقایق اساسی تنها اشارات سریع و زودگذری [گذرایی]نمودیم، امیدواریم به یاری خداوند متعال در فصل‌های آینده با تفصیل درباره‌ی آن‌ها به بحث بپردازیم.

کافی است این‌جا بگوییم: قرآن کریم خود این حقایق و اصول را بیان کرده و براساس آن‌ها جهان‌بینی اسلامی را بنا می‌سازد. و تفسیر درستی را از کل هستی نشان می‌دهد و به هر سؤالی (معقول و مفیدی) که درباره‌ی جهان هستی و کلّ وجود به فکر بشر خطور کند، جواب صحیح می‌دهد. هرگونه انحرافی را که در تفکّر بشر در مورد مبانی بینشی پدید آید، مدّنظر قرار داده و به تصحیح آن می‌پردازد. به شیوه‌ای که یک بینش کامل و تعبیر کلّی و فراگیر و تفسیر صحیح از کل هستی از جمله تاریخ بشر، در قلب انسان مسلمان به وجود می‌آورد.

سپاس و ستایش تنها سزاوارِ خدایی است که ما را به این امر مهمّ هدایت فرمود. به هیچ وجه ما نمی‌توانستیم بدان دست یابیم اگر خداوند منّان ما را بدان هدایت نمی‌کرد.

فصل دوم

الوهیت و عبودیت

الوهیت و عبودیت

﴿ إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا ﴾ مریم:۹۳

«تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند همانا بنده‌ی خداوند مهربان (و فرمانبردار او) هستند.»

بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی که در فصل پیش اشاره‌ی سریع و گذرا بدان کردیم در آغاز به گونه‌ای متعدد تقسیم می‌شوند و سپس به هم پیوند می‌یابند و جمع می‌شوند و همه‌ی اجزاء، کل و واحدی را پدید می‌آورند که نمودار بینش اسلامی است و این کل عبارت است از این که بندگی تنها برای خداوند یگانه و بی‌همتا است و فرمانبرداری و اطاعت بلامنازع صرفاً سزاوار اوست. بندگی و اطاعت وظیفه‌ی همه‌ی اشیاء و موجودات زنده در عالم غیب و شهادت، دنیا و آخرت، نظام هستی و زندگی بشری است. الوهیّت با همه‌ی ویژگی‌هایش مختص ذات الله است، سایر موجودات در مقام بندگی قرار دارند و هیچ مخلوقی دارای صفات خدایی نیست. اساس عالم هستی بر این اصل کلّی و تغییرناپذیر استوار است و حقیقتی است که قاعده‌ی اصلی بینش و تفکّر اسلامی را ترسیم کرده و در عین حال یکی از ویژگی‌های ممتاز و منحصر به‌فردی است که موجب جدا شدن تفکّر اسلامی از سایر بینش‌هایی گشته که اساساً یا اسلامی نیستند یعنی مبتنی بر شرک و بت‌پرستی و افسانه بوده و یا بینش‌هایی هستند لاهوتی و کلامی که در اصل آسمانی بوده‌اند ولی بعدها تأویلات دلخواه و تحریفات خودساخته بدان‌ها راه یافته است و یا تصوراتی فلسفی‌اند. البته تصورات فلسفی به طور مطلق اعم از فلسفه‌ی قدیم یا جدید که بعضی از آن‌ها به عنوان فلسفه‌ی اسلامی معروف گشته‌اند، مغایر با تفکّر اسلامی‌اند. بینش اسلامی میان حقیقت الوهیّت (خداوندی) و ماهیت بندگی تفاوت کلی و اساسی قرار می‌دهد و مقام الوهیّت را از مقام عبودیّت کاملاً جدا می‌داند و ویژگی‌های آن‌ها را به کلی از هم تفکیک و متمایز می‌سازد؛ به گونه‌ای که هیچ همانندی و تشابهی بین آن‌ها قایل نیست. بینش اسلامی با بیان قاطع روشن می‌سازد، آن ذاتی که خداوندی تنها از آنِ اوست، کیست و آن‌ها که وظیفه‌شان بندگی است، چه کسانی هستند.

مقام الوهیّت که عبارت است از خداوندی ذات الله جلّ جلاله، از دیدگاه اسلام منحصر به فرد و تعددناپذیر است و سایر موجودات بنده و مخلوق خدا هستند و بندگی شامل همه‌ی آن‌ها است؛ زیرا خود را خلق نکرده و نمی‌توانند بقای خود را تضمین کنند. بلکه همه آفریده شده و آفریدگار همه‌ی آن‌ها خداوند است، نیازمند سرپرست‌اند و سرپرستی آن‌ها با ذات الله است و با تدبیر و قدرت او به حرکت درمی‌آیند و دگرگون می‌شوند.

اسلام در اسلوب خود ـ که قرآن نمودار آن است ـ شدیداً بر تقریر این حقیقت تأکید می‌ورزد و به تعمیق آن در ضمیر انسان‌ها همّت می‌گمارد و از تمام راه‌های انگیزش و تأثیرگذاری و بیان نیز استفاده می‌کند تا این را در دل بشر جای دهد که فقط برای خدای تعالی بندگی و فرمانبرداری شود و هیچ‌کس شریک و منازع او قرار نگیرد؛ زیرا این بندگی و فرمانبرداری مختص به انسان نیست و سرتاسر جهان هستی را دربر می‌گیرد.

قرآن کریم در بیان جهات و جنبه‌های این حقیقت عظیم دادِ سخن داده و به حدّ کافی آن را آشکار ساخته و تلاش کرده است تا این حقیقت را در تمام جوانب وجود انسان و زندگی او دخیل بداند و نیز به شکلی بی‌نظیر، از افق‌هایی که در گستره‌ی جهان هستی اعم از عالم غیب و عالم شهادت درمی‌نوردد و به آن‌ها دسترسی دارد، پرده برداشته است و هم‌چنین به سبک و شیوه‌ی بی‌نظیر خود روشن کرده است که الوهیّت مختص ذات الله است و بندگی و تسلیم سایر موجودات در برابر او، فراتر از زمان‌ها و مکان‌ها و آفاق جهانِ هستی اعم از عالم غیب و شهادت است.

قرآن به شیوه‌ی بسیار مؤثر، الهام‌بخش، عمیق و اطمینان‌دهنده، انسان را با پروردگار خود آشنا می‌کند (که ما در فصل «حقیقت الوهیّت» شیوه‌ی این شناسایی به وسیله‌ی قرآن را بیان می‌کنیم) تا این شناخت، انسان را متوجه وظایف بندگی خود نماید و احساسات و عواطف و انگیزه‌های عبودیّت را در درون خویش بیدار نموده و او را به انجام کارهای نیک وادار سازد.

همه‌ی این‌ها بدین خاطر است که «حقیقت توحید و الوهیّت ذات الله و بندگی سایر موجودات برای او» پایه‌ای است که عقیده‌ی هر مسلمانی بر آن استوار است. و بینش و جهان‌بینی او از این اصل ناشی می‌شود. این اصل آن‌گونه که در ذات خود حق و حقیقت است، در واقعیت امر هم همین‌طور می‌باشد و تأثیر آن بر زندگی انسان از هر جهت واضح و روشن است و با هیچ تأثیر دیگری قابل قبول نیست و اثر قاطعی در ایجاد ثبات و دوام عقیده و پاسداری از آن در برابر هر انحرافی به جای می‌گذارد و فساد و بداندیشی‌هایی را که بر قلب و وجدان بشری راه یافته، می‌زداید و آن را به فطرت اصلی خود بازمی‌گرداند. هنگامی که انسان، افکار و جهان‌بینی‌های باطل و سرگشته در بیابان‌های تاریک اوهام و بدون دلیل و راهنما را ملاحظه می‌نماید که چگونه به دور از علم، آگاهی، هدایت،

دلیل قاطع و کتاب متقن و روش آسمانی درباره‌ی وجود خدا به مجادله می‌پردازند و هر مکتبی به شیوه‌ای آن را به بوته‌ی بحث می‌سپارد، آن‌گاه برایش معلوم می‌شود که این سرگشتگی و گمراهی در طول تاریخ چه در فلسفه و چه در علم کلام و چه در عقاید شرک و بت‌پرستی همیشه ناشی از فقدان عقیده‌ی توحیدی سالم یا ایجاد انحراف و اختلال در آن و یا خارج ساختن آن از حالت سهل و سادگی و رمزگذاری[۱] [Incoding] آن بوده است و علت اساسی همه‌ی سرگشتگی‌های جهان‌بینی‌های غیراسلامی همین بوده است و بس.

نباید فراموش کرد انحراف از توحید، آثار بسیار ویرانگری بر بینش، اخلاق و رفتار انسان باقی می‌گذارد. هیچ بینش و اخلاق و رفتاری نمی‌تواند درست و متعادل باشد، در حالی که این حقیقت سادگی خود را از دست داده و حالت رمز و معماگونگی را به خود گرفته یا دچار انحراف و اختلال گشته، یا اصلاً در قلب‌ها وجود نداشته باشد. در همه‌ی دوره‌ها وقتی عوامل شرّ و فساد، بی‌بند و باری و عدم پایبندی به اخلاق در فرد و جامعه را مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که همه‌ی این مفاسد از این نقطه‌ی تاریک شروع می‌شوند ولی عوامل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی وغیره، آن را تشدید می‌کنند؛ زیرا هنگامی این اصل، سادگی خود را از دست ندهد و خلل و انحرافی در آن پدید نیاید و به صورت واقعی در دل‌ها باقی بماند هرگز عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ممکن نیست ابتدا و یکجا همگی منحرف و باعث شرّ و فساد و بی‌بند و باری گردند. پس اصل «توحید و الوهیت ذات الله و بندگی مخلوقات برای او» قانون و پایه‌ای است که بدون آن حیات بشریت فاقد مفهوم و ارزش واقعی است.

این اصل بر تمام جنبه‌های زندگی انسانی اعم از معیارها، ارزشها، اصول، عادات، سازوکارها و بر همه‌ی نظام‌ها و اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و بر کلیه‌ی سطوح فرهنگی و علمی و هنری و بر تمام فعالیت‌های گوناگون، اثر بسیار قاطع و آشکاری می‌گذارد؛ زیرا فقط این اصل است که می‌تواند به درستی قواعد رفتار و برخورد با آفاق و عوالمی راکه انسان با آن‌ها تعامل دارد، مشخص نماید و او را راهنمایی کند که چگونه با پروردگارش و با جهان پیرامون خود و با تمام جانداران یا با همنوعان خود در تمام روابط و پیوندها، تعامل ورزد. به عبارت دیگر، خاستگاه و زیربنای تمام قواعد تعامل با این آفاق و عوالم، همین قاعده است. وقتی‌که ما انحرافات، اختلافات و تناقضات را در بستر زمان بررسی می‌کنیم و در عین حال سرگشتگی‌ها، بدبختی‌ها و مفاسدی که بشریت شدیدترین رنج و درد را از آن‌ها کشیده و می‌کشد ملاحظه می‌نماییم، به خوبی روشن می‌گردد که

---

۱. رمزگذاری در برابر رمزگشایی.[Decoding]

عامل پیدایش و افزایش این رنج‌ها و بدبختی‌ها خارج شدن این قاعده از حالت سادگی خود و رمزگذاری آن یا به انحراف کشیدن آن و یا تهی شدن قلب‌ها از آن بوده و برایمان معلوم می‌شود که بشریت با انحرافات پیوسته خود از اصل «عبودیّت و بندگی تنها برای خدا و این‌که شریکی ندارد و دین و قانون‌گذاری خاص او است، باید تنها قانون و راه او برای زندگی انتخاب شود و تنها به الوهیّت و حاکمیّت او اعتراف گردد.» چه بهای بسیارسنگینی را از جنبه‌های روحی،جسمی،احساسی، عاطفی، اخلاقی، سعادت و خوشبختی و رزق و روزی، پرداخت کرده و می‌کند.

ما این‌جا سعی داریم تا جزئیات این مطلب را با تفصیل بیشتری بیان نمائیم:

مسلّماً این قضیه که عبودیت و بندگی موجودات تنها سزاوار ذات الله است و این‌که خداوند شریکی ندارد و دین وحاکمیت وقانون‌گذاری خاصّ اوست، در طول تاریخ اوّلین قضیه‌ی اعتقادی و اوّلین حقیقت در تمام رسالت‌های آسمانی بوده است.

همان حقیقتی که خداوند متعال در کتاب کریم خود برای ما بیان می‌فرماید و با وهمیّات و ظنّیات بی‌حساب کسانی که درباره‌ی تاریخ ادیان تحقیق می‌نمایند، مغایرت کامل و فاصله‌ی فراوانی دارد و با گفته‌ی کسانی که به شیوه‌ی قیاسی و تطبیقی، ادیان را شناسایی می‌کنند، یا از این شیوه متأثرند، ازجمله عده‌ای که به حالت انفعالی چیزهایی به عنوان شرح یا دفاع از اسلام می‌نویسند، به کلی مغایر است.

این اصل از زمان‌های خیلی قدیم و ناشناخته‌ی تاریخ وجود داشته است. تاریخ، این طفل نورسته‌ای است که تنها اندکی از تاریخ انسانیّت را به یاد دارد و حتی در مورد این مقدار اندک نیز به یقین نرسیده است و هنوز هم معلوماتش در حدّ ظن و تخمین می‌باشد. ما می‌گوییم از روزگارانی دور که تاریخ از آن بی‌خبر است، پیامبران علیهم‌الصلاه والسلام آمده و رسالتهایی از جانب پروردگار با خود آورده‌اند، تا این حقیقت شکوهمند را به بشریت اعلام کنند و حقیقت توحید و توحید در الوهیّت و اختصاص داشتن الوهیّت و ویژگی‌های آن به ذات الله و توحید در عبادت و بندگی مقرّر نمایند و وجود هرگونه شریک و منازعی را نفی کنند.

توحید در رسالت‌های آسمانی هرگز مرحله‌ای از تطوّر اعتقادی نبوده است بدین‌معنی که گفته شود، اوّل اعتقاد به ارواح و ربّالنوع‌ها و بعداً مرحله‌ی اعتقاد به چندخدایی بوده است و توحید و یکتاپرستی آخرین مرحله‌ی تطوّر اعتقادی است) ـ علمایی که به روش تطبیقی، ادیان را مورد بررسی قرار می‌دهند از لحاظ ترتیب و چگونگی مراحل تطوّر و بیان علت آن باهم اختلاف دارند و هریک برای توجیه نظریه خود، راهی در پیش می‌گیرد، به ویژه نظریه‌ی «تکامل و جهش انواع [گونه‌های زنده]» که تا حدود یک قرن بعداز داروین مسلط بود و تفکر اروپا را آلوده ساخت به

طوری که آن‌ها نظریه‌ی تکامل را بر همه چیز و همه کس در جهان هستی تعمیم دادند.

البته خداوند متعال از سپیده دم پیدایش بشریّت پیامبران خود را همراه با توحید خالص و کامل فرستاده است و فرستادگان او به شیوه‌ی بسیار خالص و کامل آن را معرّفی کرده‌اند و پیروان آنان نیز توحید ناب و کامل را همان‌طور که پیامبران آورده بودند، دریافت کرده و با آن آشنا شده‌اند. اما کسانی که به رسالت پیامبران ایمان نمی‌آوردند در جاهلیّت و گمراهی خود باقی می‌ماندند. ما می‌توانیم درمورد عقاید این غوطه‌وران در گرداب جاهلیّت، نظر علمای دین‌شناس به شیوه‌ی تطبیقی را تأیید کنیم و بگوییم که عقاید این عده همیشه یکی نبوده است؛ بلکه در برخی از مراحل زندگی‌شان با مراحل دیگر متفاوت بوده است. مسلّماً یکی از عوامل مؤثر در ارتقای عقاید جاهلیّت به سوی توحید، اثراتی است که رسالت‌های توحیدی آسمانی بر جاهلیّت گذاشته‌اند. البته در کنار این عامل اساسی، عوامل مؤثر دیگری نیز از قبیل عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که پژوهش‌های دین‌شناسی تطبیقی یادآور شده‌اند، وجود داشته است. با این وصف تطوّر و دگرگونی عقاید مشرکان همیشه بر یک خط مستقیم و به حالت صعودی به سوی توحید نبوده است؛ بلکه برخی اوقات به گونه‌ای معکوس از توحید به شرک گراییده است. آن هنگام که پیروان راستین پیامبران به بالاترین نقطه‌ی عقیده‌ی توحیدی می‌رسیدند سپس عده‌ای به جای آنان می‌نشستند و به‌سوی چندخدایی و خرافات بازمی‌گشتند و افسانه‌هایی پیرامون عقیده‌ی خود به وجود می‌آوردند.

نیازی نیست چندان دور برویم و عقاید قبایل مختلف افریقا و استرالیا و ... را مثال بزنیم. در حالی که اکنون می‌توانیم بین عقاید مسلمانان صدر اسلام و مسلمانانی که بعداز ایشان در نقاط مختلف سرزمین‌هایی که روزی به حقیقت اسلامی بودند، مقایسه کنیم تا برایمان روشن شود، کسانی که به جای مسلمانان اوّل نشسته‌اند چگونه از جهات مختلف از عقیده‌ی توحیدی پیشینیان خود عقب‌نشینی کرده‌اند. به‌خصوص عقب‌نشینی آنان در رابطه با اختصاص حاکمیّت و قانونگذاری به خداوند که از مهم‌ترین ویژگی‌های عقیده‌ی توحیدی است. این انحراف درحالی صورت گرفته است که عقیده توحیدی در صدر اسلام در یک نظام دولتی و در قالب قوانین و شریعت مفصل به مرحله‌ی اجرا درآمده و کارایی خود را نشان داده است و این انحراف درحالی است که تمام اصول عقاید توحید در قرآن کریم ثابت و محفوظ مانده است. همان قرآنی که خداوند متعال آن را از هرگونه تغییر و تحریفی مصون داشته است. متأسفانه مسلمانانی که بعداً آمده‌اند از عقیده‌ی توحیدی منحرف شده و به جاهلیتی برگشته‌اند که با توحید قرآنی مغایرت فراوانی دارد. همان‌گونه که در گذشته، پیغمبران می‌آمدند و می‌رفتند و بعداز مدت زمانی، دوباره جاهلیّت به شیوه‌های شدیدتر خودنمایی می‌کرد و مجدداً خداوند پیغمبر دیگری را همراه با توحید می‌فرستاد.

آنچه که ما در این باره می‌گوئیم، همان حقایقی است که قرآن کریم عیناً آن‌ها را بیان می‌فرماید. سخن قرآن هم با آنچه که علمایِ ادیان تطبیقی و طرفداران آن‌ها می‌گویند، فرق دارد و مسلماً تصدیق و پیروی از قرآن بهتر و مطمئن‌تر از گفته‌ی دیگران است به ویژه سخنان آن عده‌ای که چیزهایی به گونه‌ی تفسیر یا دفاع از اسلام می‌نویسند.

بدین‌خاطر می‌خواهیم بگذاریم تا این جا آیات صریح قرآن، مسایل را در این باره بیان دارند و فرموده‌های خداوند را آشکار و بهترین حقایق را برای ما مشخص سازند. آنگاه از اسلوب قرآنی یک رشته‌ی کامل و پیوسته و هماهنگ از داستان پیامبران را - درود و سلام خداوند بر آنان باد - به دست می‌آوریم. در این رشته به خوبی آشکار می‌گردد که توحید خالص و ناب چگونه همیشه یگانه حقیقتی بوده است که پیامبران علیهم‌السلام در دوره‌های مختلف زمان آن را برای ملّت خود آورده‌اند، متقابلاً جاهلیّت چه واکنشی دربرابر دعوت حقّ آنان از خود نشان داده است.

همان‌طور که در آغاز به هنگام سخن از «محور بحث» گفتیم، هدف ما از بازگویی [آوردن]فرازهای طولانی از آیات قرآن در این‌جا و سایر جاهای این کتاب چند چیز است و دوست داریم که مورد توجه خواننده‌ی محترم باشند و آگاه باشد که نقاط مورد نظر و مدار بحث ما همین چیزها هست.

اوّل: ما معتقدیم که اسلوب و سبک قرآن به هنگام بیان هر حقیقت از حقایقی که شالوده‌ی تفکّر اسلامی است تفاوت کلی با سبک بیان بشری دارد، بدین جهت دوست داریم خود قرآن تا جایی که ما توان فهم آن را داریم حقایق را بر ما عرضه کرده و در ضمن خواننده به سبک و اسلوب بیان قرآن عادت و انس پیدا کند، به گونه‌ای که مستقیماً و بدون واسطه با قرآن سروکار داشته باشد.

دوم: با بررسی و پژوهش‌های طولانی خود به این واقعیت دست یافته‌ایم، حقایقی که اصول عقاید و ایدئولوژی اسلامی بر آن‌ها استوار است به صورت بسیار کامل در قرآن بیان شده است و نیاز ندارد که چیزی از خارج بر آن اضافه شود.[1] بدین خاطر می‌خواهیم کسی که با این بحث سروکار دارد، عادت گیرد و تنها به قرآن روی آورد و همه‌ی حقایق را به روشنی از آن دریابد، بنابراین ما این‌جا آیات قرآنی را به عنوان موضوع اصلی بحث قرار می‌دهیم، بر خلاف اکثر مردم که عادت دارند در خلال مباحث اسلامی، از قرآن به عنوان مثال و امر حاشیه‌ای استفاده می‌کنند. به همین خاطر، بر خواننده لازم است آیات قرآن را موضوع اساسی بحث خود قرار دهد. حق ندارد به آیاتی که پایه و اساس بحث ما بر آن‌ها استوار است، به عنوان موضوع جنبی و کم‌اهمیت و تنها مثال برای

---

۱. چون حدیث پیامبر ﷺ به دستور قرآن واجب‌الاتباع است و می‌فرماید: ﴿**ما آتاکم الرسول فخذوه...**﴾بنابراین حدیث وفرموده‌ی پیغمبرﷺ خارج از[گستره‌ی قرآن]قرآن نیست. (مترجم)

توضیح مطلب بنگرد و بدون توجه و دقت کافی گوشه‌ی چشمی به آن‌ها بیندازد و به سرعت بگذرد.

این‌جا در پرتو همین اسلوب، داستان توحید در رسالت پیامبران (علیهم السلام) را آن‌چنان‌که در قرآن آمده است بازگو می‌کنیم:

آدم، ابوالبشر علیه السلام وقتی که دانست خدای او آفریدگاری است یکتا و بی‌همتا و پروردگار جهانیان است، در برابر یکتائی او تسلیم شد و فهمید که وظیفه‌اش جانشینی او در زمین است، بر او و فرزندانش واجب است که تنها از هدایت و شریعت او پیروی کنند، شرط خلافت و جانشینی ایشان در زمین و فلسفه‌ی وجودی آنان پیروی از هدایت و شریعت خداوند است، کسی که این شرط را نادیده گیرد و از هدایت خداوند روی برتابد و از قانون غیرخدا تبعیت کند، جز بدبختی بزرگ در دنیا و آخرت چیزی دیگر در انتظارش نیست و قدرت و علم او فاقد مشروعیت است و حق ندارد به وضع قانون بپردازد و برخی چیزها را حلال و برخی را حرام کند. این دانش‌ها و بینشهایی که آدم به آن‌ها دست یافت، کلاً حقیقتِ توحید بوده و از مقتضیات آشکار و ثابت آن هستند (به این آیات قرآنی دقیقاً توجه فرمائید).

﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۱۰) وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (۱۱) قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۱۲) قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۱۳) قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (۱۴) قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ (۱۵) قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۶) ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱۷) قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۸) وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۹) فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (۲۰) وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (۲۱) فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۲) قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ

عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ
وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ
التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٢٦﴾ يَا بَنِي آدَمَ لَا
يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا
سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾ وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ
لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ
وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ
تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ
مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾ يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ
مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ
الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ
الْقِيَامَةِ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا
وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَن تَقُولُوا عَلَى
اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا
يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾ يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ
وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٦﴾

اعراف: ۳۶-۱۰

«همانا شما را در زمین جای دادیم و به شما قدرت و نعمتی فراوان ارزانی نمودیم و وسائل زندگی‌تان را در آن مهیّا نمودیم امّا شما بسیار کم سپاسگزاری می‌کنید (آدم، جدّ نخستین) شما را آفریدیم و سپس به شما صورت بخشیدیم، بعد از آن به فرشتگان گفتیم که برای آدم سجده کنید آنگاه همه سجده کردند مگر ابلیس که در زمره‌ی سجده کنندگان قرار نگرفت. خداوند به او فرمود: وقتی به تو دستور دادم سجده کن چه چیزی باعث شد سجده نبری؟ شیطان گفت: من از او بهترم؛ چراکه مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. خداوند فرمود: پس از بهشت فرود آی! تو را نشاید که در این مکان والا تکبرورزی، پس بیرون رو تو دیگر در زمره‌ی مخلوقات پست و حقیر هستی. اهریمن گفت: مرا تا روز قیامت که

مردمان زنده می‌شوند مهلت ده و زنده بدار. خداوند فرمود: از زمره‌ی مهلت‌یافتگانی. شیطان گفت: چون مرا گمراه داشتی، بر سر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم. سپس از پیش و رو و از پشت سر و از راست و چپ به سراغ ایشان می‌روم (و گمراهشان می‌سازم تا جایی‌که) اکثر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت. خداوند فرمود: خوار و ذلیل و رانده از این (جایگاه قدیسان) بیرون شو! سوگند می‌خورم دوزخ را از تو و همه‌ی کسانی که از تو پیروی می‌کنند پر سازم. ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید، از نعمت‌های آن در هرجا که میل دارید بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید وگرنه از زمره‌ی گناه‌کاران خواهید شد. آنگاه شیطان آنان را وسوسه کرد (تا فرمان خدا را فراموش کنند و لباس‌هایشان را از تن‌شان به در آورد) و عورت پنهان از دیده‌ی آنان را بر آنان ظاهر نماید، گفت: پروردگارتان شما را از این درخت بازنداشته است مگر بدان خاطر که دو فرشته می‌شوید و این که از زمره جاودانه‌گان خواهید شد. و برای آنان قسم مؤکد یاد کرد که من خیرخواه شما هستم. آنگاه آرام آرام آنان را با مکر و فریب به سوی نافرمانی خدا کشانید. همین که از آن درخت چشیدند عورتشان برایشان ظاهر شد و برای پوشاندن آن‌ها شروع به جمع‌آوری برگ‌های درختان بهشت کردند و آن‌ها را بر شرمگاه خود می‌نهادند. پروردگارشان به‌عنوان سرزنش فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت منع نکردم وبه شما نگفتم که شیطان دشمن آشکارتان است. (آدم و همسرش به زاری) گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود. (خداوند خطاب به آدم و حوا) فرمود: (از این جایگاه) پائین روید. برخی دشمن برخی دیگر خواهید بود. تا مدتی در زمین مستقر خواهید شد و (از نعمت‌های آن) بهره‌مند می‌گردید. (خداوند) فرمود: در زمین زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن بیرون می‌آئید. ای آدمیزادگان! ما لباسی برای شما درست کرده‌ایم که شرمگاه شما را می‌پوشاند، و جامه‌ی زینتی را (برای شما ساخته‌ایم که خود را بدان می‌آرائید اما بدانید که) لباس تقوا و پروا از خدا بهترین لباس است. این (آفرینش لباس‌های ظاهری و باطنی) از نشانه‌های (رحمت) خداست تا بندگان به خود آیند. ای آدمیزادگان! شیطان شما را نفریبد همان‌گونه که پدر و مادرتان را فریب داد و آنان را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از (تن) بیرون ساخت تا عورتشان را بر آنان ظاهر نمود. شیطان و همدستانش، شما را می‌بینند درصورتی که شما آن‌ها را نمی‌بینید (باید دانست شیاطین بر مؤمنان تسلط ندارند، بلکه) ما آنان را دوستان و یاران کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند (یعنی شیطان تنها بر غیرمؤمنان تسلط دارد). (کافران) هنگامی که کار زشتی (از قبیل شرک وغیره) انجام می‌دهند، می‌گویند: پدران خود را بر این کار دیده‌ایم (ما از ایشان پیروی می‌کنیم) و خدا ما را بدان

دستور داده است! (ای پیغمبر) بگو: خداوند به کار زشت دستور نمی‌دهد. آیا چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که (دلیل صحت آن را) نمی‌دانید. بگو: پروردگارم به دادگری فرمان داده است، دستور او این است که در هر مسجد و در هر عبادتی رو به خدا کنید و مخلصانه از وی اطاعت نمائید و صادقانه او را پرستش کنید. خداوند آن‌طور که شما را در آغاز آفرید به (همان سادگی زنده می‌شوید) و برمی‌گردید (در آن وقت) گروهی را (به سبب پیروی از رهنمودهای پیامبران خداوند) هدایت نموده و گروهی که سزاوار گمراهی‌اَند، سرگشته شده‌اند؛ زیرا به جای خدا، شیاطین را به دوستی و سروری خود گرفته‌اند و خویشتن را رستگار پنداشته‌اند. ای آدمیزادگان! در هر عبادتگاه و پرستشگاهی خود را (با لباس مادی که عورت شما را می‌پوشاند و با لباس معنوی تقوا) بیارائید، بخورید و بنوشید ولی اسراف نکنید چرا که خداوند اسراف‌کاران را دوست ندارد. (ای محمّد! سرانجام بد افترای تحلیل و تحریم را بدیشان خاطرنشان ساز و به آنان) بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و هم‌چنین نعمت‌ها و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده‌است؟ این نعمت‌های پاکیزه برای مؤمنان در جهان آفریده شده است (و حق، آن بود که دیگران از آن‌ها استفاده نکنند ولی در این دنیا براین خوان یغما چه دشمن چه دوست اما) در قیامت این‌ها همه سزاوار مؤمنان است که در اختیار آنان قرار می‌گیرد، آیات را این چنین برای کسانی که می‌فهمند، بیان و تشریح می‌کنیم. بگو: خداوند کارهای ناروا (مثل زنا) را حرام کرده است چه آشکارا و چه پنهان و (هر نوع) بدکاری و ستمگری به هیچ وجه درست نیست، و نباید چیزی را شریک خدا قرار دهید بدون این که دلیل و برهانی ازسوی خدا مبنی بر حقانیت آن چیز در دست باشد و نباید چیزی را به دروغ از زبان خدا بیان دارید که (صحت و سقم) آن را نمی‌دانید. هر گروهی دارای مدت زمان مشخص است و هنگامی که زمان آن به سر رسید نه لحظه‌ای تأخیر خواهند کرد و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرند. ای آدمیزادگان! اگر پیامبرانی از جنس خود شما انسان‌ها به نزدتان بیایند و آیات مرا برای شما بازگو نمایند (شما دو گروه خواهید شد گروهی حق‌پذیر و دیگری ناحق) پس کسانی که پرهیزکاری کنند و به اصلاح بپردازند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌گردند. و کسانی که آیات مرا تکذیب کنند و از (پیروی آیات و رهنمود از آن‌ها) خویشتن را فراترگیرند و سرپیچی کنند، آنان دوزخیان‌اند و جاودانه در آن می‌مانند.»

هرچند سیاق این آیات خطاب به فرزندان آدم است اما عین این شرایط و حقایق در سوره‌های بقره و طه ذکر شده و خود آدم مورد خطاب قرار گرفته است. ما این جا آیات فوق (از سوره‌ی اعراف) را برگزیدیم تا روشن سازیم که آدم به خوبی می‌دانست که امر مربوط به توحید و شرایط و مقتضیاتِ آن به طور یکسان متوجه او و فرزندانش می‌شود.

نوح(ع) که ابوالبشر ثانی لقب دارد، به خوبی خدای خود را می‌شناخت و می‌دانست او یکتا، هدایت‌کننده، مهربان، دانا به عالم ظاهر و پنهان است، غالب است و مسلط بر مخلوقاتش، بازگشت و سرانجام همه به سوی اوست. نوح(ع) یقین حاصل کرد که توحید الله یگانه پیوند محکم خانوادگی اوست چنانچه این پیوند میان او و فرزندانش گسسته شود دیگر این فرزند جزو اهل بیت او محسوب نخواهد شد. کاملاً آگاه بود که خداوند او را همراه توحید به سوی قومش فرستاده است، درگیری و اختلاف او با قومش تنها بر سر مقوله‌ی توحید است و این مسئله بود که باعث بروز طوفان گردید و جز موحدین و یکتاپرستان کسی از آنان (گمراهان) نجات پیدا نکرد. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٢٥﴾ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴿٢٦﴾ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ ﴿٢٨﴾ وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾ وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٠﴾ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٣٣﴾ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٤﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَيَّ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرِمُونَ ﴿٣٥﴾ وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾ وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ﴿٣٧﴾ وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴿٣٩﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا

وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ قُلْنَا ٱحْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ ٱلْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ ۚ وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾ ۞ وَقَالَ ٱرْكَبُوا۟ فِيهَا بِسْمِ ٱللَّهِ مَجْر۪ىٰهَا وَمُرْسَىٰهَآ ۚ إِنَّ رَبِّى لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٤١﴾ وَهِىَ تَجْرِى بِهِمْ فِى مَوْجٍ كَٱلْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبْنَهُۥ وَكَانَ فِى مَعْزِلٍ يَٰبُنَىَّ ٱرْكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ سَـَٔاوِىٓ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِى مِنَ ٱلْمَآءِ ۚ قَالَ لَا عَاصِمَ ٱلْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَ ۚ وَحَالَ بَيْنَهُمَا ٱلْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾ وَقِيلَ يَٰٓأَرْضُ ٱبْلَعِى مَآءَكِ وَيَٰسَمَآءُ أَقْلِعِى وَغِيضَ ٱلْمَآءُ وَقُضِىَ ٱلْأَمْرُ وَٱسْتَوَتْ عَلَى ٱلْجُودِىِّ ۖ وَقِيلَ بُعْدًا لِّلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٤﴾ وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبْنِى مِنْ أَهْلِى وَإِنَّ وَعْدَكَ ٱلْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ ٱلْحَٰكِمِينَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيْرُ صَٰلِحٍ ۖ فَلَا تَسْـَٔلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ ۖ إِنِّىٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿٤٦﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّىٓ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْـَٔلَكَ مَا لَيْسَ لِى بِهِۦ عِلْمٌ ۖ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِى وَتَرْحَمْنِىٓ أَكُن مِّنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٤٧﴾ قِيلَ يَٰنُوحُ ٱهْبِطْ بِسَلَٰمٍ مِّنَّا وَبَرَكَٰتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰٓ أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَكَ ۚ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾

هود: ۴۸ـ۲۵

«همانا نوح را پیش قومش فرستادیم (به آنان گفت:) من بیم‌دهنده‌ی شما و بیانگر راه نجات برای شمایم. نباید جز الله چیزی را پرستش کنید. بیگمان من از عذاب روز رستاخیز بر شما می‌ترسم. اشراف کافر قومش در پاسخ به او گفتند: تو را جز انسانی مثل خود نمی‌بینیم (و به پیغمبری تو ایمان نمی‌آوریم) ما می‌بینیم جز افراد فرومایه و ساده لوح، کسی از ما از تو پیروی نکرده است و شما را از خود برتر نمی‌بینیم؛ بلکه شما را جزو دروغگویان به حساب می‌آوریم. نوح گفت: ای قوم من! به من بگوئید اگر دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم (که من پیامبر خدا هستم) و خداوند از سوی خود رحمتی به من عطا فرموده باشد (که نبوت است) و این رحمت (به سبب غفلت شما از معنویات) بر شما پنهان مانده باشد، آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش آن واداریم درحالی که شما دوستش نمی‌دارید و به مبارزه با آن برخاسته‌اید؟ (دین را به اجبار نمی‌شود به دیگران تحمیل کرد). ای قوم من! من در مقابل تبلیغ این دین چیزی از شما نمی‌خواهم. و پاداش من تنها نزد خداست. و من کسانی را که ایمان آورده‌اند از بیش خود نمی‌رانم، آنان (گرامی‌اند و در روز قیامت) خدای خود را ملاقات می‌کنند. اما من شما را گروهی نادان می‌بینم (چرا که معیار شخصیت را در مال و جاه می‌بینند نه در پیروی از حق). ای قوم من! اگر من مؤمنان را از پیش خود برانم چه

کسی مرا از عذاب خدا نجات می‌دهد؟ و به من کمک می‌رساند؟! من به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های نعمت خدا پیش من است(و به هرکس بخواهم از آن‌ها می‌بخشم) و به شما نمی‌گویم که غیب می‌دانم. و نمی‌گویم که فرشته‌ام. در حقّ کسانی که در نظر شما خوار و بی ارزش‌اند هرگز نمی‌گویم که خداوند هیچ‌گونه نیکی و خوبی نسبت به آنان انجام نمی‌دهد، خدا از چیزهایی که در اندرون دارند از همه آگاه‌تر است. اگر به گفته‌ی شما عمل کنم، از زمره‌ی ستمکاران خواهم بود. گفتند: ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی و آن را به درازا کشاندی (دیگر تاب شنیدن سخنانت را نداریم) اگر راست می‌گویی آنچه که ما را بدان تهدید می‌کنی به ما برسان. نوح گفت این خداست که آن را به شما می‌رساند اگر بخواهد. شما نمی‌توانید بر خدا غلبه کنید و جلو عذابش را بگیرید. اندرز من سودی به شما نمی‌رساند اگر خدا بخواهد شما را گمراه کند. تنها او پروردگار شما است و به سوی او برگردانیده می‌شوید. آیا مشرکان می‌گویند:او خود این دین را ساخته است و به دروغ آن را به خدا نسبت می‌دهد؟ بگو: اگر خود آن را ساخته و به دروغ به خدا نسبتش دهم (جرم بزرگی مرتکب شده‌ام) و گناه من به عهده‌ی من است. و از گناه شما به دورم. به نوح وحی شد به جز آنان که تاکنون ایمان آورده‌اند هیچ کس دیگر از قوم تو ایمان نخواهد آورد، بنابراین از کارهایی که می‌کنند غمگین مباش. به نوح وحی شد کشتی را تحت نظارت و دستور ما بساز (به مشرکان رحم مکن) و با من درباره‌ی عفو ستمگران گفتگو مکن! قطعاً ایشان غرق خواهند شد. نوح شروع به ساختن کشتی کرد هرگاه گروهی از اشراف قومش از کنار او رد می‌شدند او را مسخره می‌کردند (اتهامات فراوان به او می‌زدند) نوح هم در پاسخ می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید ما نیز همان‌گونه شما را مسخره می‌کنیم. خیلی زود خواهید دانست که عذاب خوار کنند بهره‌ی چه کسی و عذاب جاویدان گریبانگیر کدام یک از ما می‌گردد. (نوح کارش را تمام کرد) و آنگاه که فرمان ما در رسید و آب از زمین جوشیدن گرفت، به نوح گفتم: سوار کشتی کن از هر نوع زنده‌ای نر و ماده‌ای را، و خاندان خود را مگر کسانی که فرمان هلاک آنان قبلاً صادر شده است. و کسانی را سوار کن که ایمان آورده‌اند. جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند. نوح گفت: سوار کشتی شوید و (نترسید) حرکت و توقف آن با یاری و عنایت خدا است. بیگمان پروردگار من بسیار آمرزنده و مهربان است. کشتی با سرنشینانش امواج کوه پیکر را می‌شکافت و به پیش می‌رفت و نوح پسرش را درحالی که در گوشه‌ای قرار گرفته بود صدا کرد: فرزند دلبندم! با ما سوار شو و با کافران مباش! (پسرش) گفت: به کوه بزرگی پناه می‌برم که مرا از طوفان محفوظ می‌دارد. نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نمی‌دهد. پناه تنها برای کسی است که مشمول رحم خدا گردد. در این اثنا موج در میان پدر و پسر جدایی

انداخت و پسر در میان غرق شدگان قرار گرفت. (بعداز هلاک کافران) گفته شد: ای زمین! آب خود را فرو خور! و ای آسمان! از باریدن باز ایست! آنگاه آب‌ها از میان برداشته شد و فرمان خدا اجرا گردید و کار به انجام رسید و کشتی بر کوه جودی پهلو گرفت. گفته شد نابود باد ستمکاران. نوح، پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسرم جزو خاندان من است (و تو به من دستور فرمودی: خاندان خود را سوار کشتی کنم) و وعده‌ی تو راست است و تو دادگرترین دادگرانی. خداوند فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست و او فردی ناشایست است. نباید چیزی را از من بخواهی که از آن آگاهی نداری. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی. نوح گفت: پروردگارا! از این‌که چیزی را از تو بخواهم که بدان آگاه نباشم به تو پناه می‌آورم. اگر بر من نبخشایی و به من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود. به او گفته شد: ای نوح! از کشتی پیاده شو (تو و همرهانت) از امنیت ما برخوردارید و از آفت و بلای ما در امانید. و درهای برکت‌های خدا به روی تو و رهروانت گشوده است. و ملّت‌ها و گروه‌های دیگری را از نعمت‌ها و خوشی‌ها برخوردار می‌کنیم. آنگاه عذاب دردناکی ازسوی ما بدانان می‌رسد.»

هود علیه السلام خدای خود را به عنوان آفریدگار و روزی‌دهنده‌ی همه‌ی مخلوقات و بخشنده‌ی قدرت و نیرو به کائنات و دارای تسلط کامل که هر جنبنده‌ای در اختیار او می‌باشد و خدایی است که هرکس را بخواهد به عنوان نماینده در زمین قرار می‌دهد، دقیقاً می‌شناخت. خداوند او را با این توحید خالص به سوی قومش فرستاد و به خاطر توحید جنگ و مبارزه‌ی میان او و قومش درگرفت، آنان برای اثبات توحید درخواست معجزه می‌نمودند. و عاقبتی که دامنگیر آن‌ها شد به خاطر همین موضوع بود و در واقع، قوم هود نوادگان همان موحدان نجات‌یافته‌ی با نوح علیه السلام بودند:

خداوند می‌فرماید :

﴿ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۚ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿٥٠﴾ يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾ وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴿٥٢﴾ قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٣﴾ إِن نَّقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ ۗ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾ مِن دُونِهِ ۖ فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ﴿٥٥﴾ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُم ۚ مَّا مِن

دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذُۢ بِنَاصِيَتِهَآۚ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٥٦﴾ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقَدۡ أَبۡلَغۡتُكُم مَّآ أُرۡسِلۡتُ بِهِۦٓ إِلَيۡكُمۡۚ وَيَسۡتَخۡلِفُ رَبِّي قَوۡمًا غَيۡرَكُمۡ وَلَا تَضُرُّونَهُۥ شَيۡـًٔاۚ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ حَفِيظٞ ﴿٥٧﴾ وَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا هُودٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَنَجَّيۡنَٰهُم مِّنۡ عَذَابٍ غَلِيظٖ ﴿٥٨﴾ وَتِلۡكَ عَادٞۖ جَحَدُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَعَصَوۡاْ رُسُلَهُۥ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَمۡرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٖ ﴿٥٩﴾ وَأُتۡبِعُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا لَعۡنَةٗ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ أَلَآ إِنَّ عَادٗا كَفَرُواْ رَبَّهُمۡۗ أَلَا بُعۡدٗا لِّعَادٖ قَوۡمِ هُودٖ ﴾ هود: ۶۰-۵۰

«هود را به سوی قوم عاد فرستادیم که از خودشان بود. گفت: ای قوم! من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید. شما (که به‌خدایان متعدد باور دارید) دروغگویانی بیش نیستید. ای قوم من! من در برابر آنچه به شما می‌گویم از شما پاداشی نمی‌خواهم. پاداش من تنها پیشِ کسی است که مرا آفریده است. چرا نمی‌فهمید؟ ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید تا آسمان را بر شما سفره‌ی خیر و برکت کند. و نیز بر نیرویتان بیفزاید. بزهکارانه، از حق روی برنتابید. گفتند: ای هود! تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای که بر صحت گفته‌هایت دلالت کند. و ما به خاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی‌کنیم و به تو ایمان نمی‌آوریم (ما یقین داریم) و جز این چیز دیگری نمی‌گوئیم که یکی از خدایان ما بلایی به تو رسانده (و تو را دیوانه کرده است)[1] هود گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید که من از آنچه به جز خداوند می‌پرستید، بیزار و رویگردانم. همگی به نیرنگ با من بپردازید و هیچ مهلت ندهید. من بر خدایی تکیه کرده‌ام که پروردگار من و پروردگار شما است. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این‌که خدا بر او تسلط دارد. و خدای من بر راه راست (عدل و داد) است. اگر از دعوت الهی روی گردان شوید (باکی نیست چون وظیفه‌ی پیامبران همانا ابلاغ است) و من رسالتی را که بدان مأمور بودم به شما رساندم. پروردگارم کسان دیگری را به جای شما می‌نشاند. و شما کم‌ترین زیانی را بدو نمی‌رسانید. بیگمان پروردگار من مراقب و مواظب هر چیز است. هنگامی که فرمان ما فرارسید، هود و آن‌هایی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود نجات دادیم و ایشان را از عذاب سخت و شدید رستگار نمودیم. این هم سرنوشت قوم عاد بود که آیه ها و دلایل پروردگارشان را انکار کردند و از فرمان پیامبران خدا سرپیچی نمودند و از دستور هر سرکشِ عنادپیشه‌ای پیروی کردند. در این دنیا دچار نفرین (مردمان) و طرد (از رحمت

---

۱. و به این ترتیب می‌بینیم چگونه شرک به درون نوادگان که پدران معاصر آن‌ها در زمان حضرت نوح علیه‌السلام مؤمن بوده‌اند، راه یافته است.

یزدان) شدند و در روز قیامت نیز به لعنت و طرد از رحمت خدا گرفتار می‌آیند. هان! عاد به خدای خود کافر شدند. هان! قوم هود نیست و نابود بادا!»

صالح علیه‌السلام خدای خود را کاملاً می‌شناخت که یکتا و آفریدگار، جانشین‌کننده‌ی بندگانش در زمین، نزدیک به بندگانش، جواب‌دهنده به نیاز آفریده‌شدگان، هدایت‌گر، مهربان، قدرتمند، مسلّط است و خدایی است که جز او سرپرست و یاری‌دهنده‌ای وجود ندارد. همان خدایی که به وعده‌ی خود وفا نموده و هرچه را اراده کند انجام می‌دهد. صالح با چنین توحیدی به سوی قومش فرستاده شد و بر سر همین اصل، میان او و قومش جدال درگرفت و سرانجام یکتاپرستان نجات یافتند و مشرکان همه نابود شدند. قوم ثمود که از نوادگان همان یکتاپرستان نجات یافته با نوح بودند و در شمال جزیره‌العرب سکونت داشتند و اجدادشان موحّد و یکتاپرست بودند همان‌گونه که قوم هود در جنوب جزیره، موحّد بودند؛ امّا به مرور زمان از توحید منحرف شدند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا ۚ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ۚ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ﴿٦١﴾ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَا ۖ أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٦٢﴾ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ ۖ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴿٦٣﴾ وَيَا قَوْمِ هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ﴿٦٤﴾ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ۖ ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ﴿٦٥﴾ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ ۗ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿٦٦﴾ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٦٧﴾ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا ۗ أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ ۗ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ﴾

هود:۶۸-۶۱

«به سوی قوم ثمود یکی از خودشان را فرستادیم که صالح نام داشت. به آنان گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما وجود ندارد. اوست که شما را از زمین آفریده و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است. پس از او طلب آمرزش کنید و به سوی او بازگردید. بیگمان پروردگار من به بندگانش نزدیک است و پذیرنده‌ی دعای کسانی است که عاشقانه او را به یاری می‌طلبند. گفتند: ای صالح! تو پیش از این مایه‌ی امید ما بودی. آیا ما را از پرستیدن چیزهایی که پدرانمان آن‌ها را پرستش می‌کردند برحذر می‌داری؟ ما

راجع بدانچه ما را بدان دعوت می‌کنی در شک و حیرت مانده‌ایم. گفت: ای قوم من! به من بگوئید اگر ازسوی خدا دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب خود به من، رحمت نبوت عطا فرموده باشد، با این وجود از فرمان او سرکشی کنم، چه کسی در برابر خشم خدا به من کمک می‌کند؟ مسلّماً شما جز افزودن بر خسران من کاری از دست‌تان برنمی‌آید. ای قوم من! این شتر از معجزات خداست پس آن را رها کنید تا در زمین خدا بخورد و آزاری بدان مرسانید در غیر این‌صورت به زودی به عذاب سختی دچار خواهید شد. اما قومش آن شتر را سر بریدند. صالح بدیشان گفت: سه روز در خانه‌هایتان زندگی کنید پس از آن، عذاب خدا شما را نابود می‌گرداند. این وعده‌ای است که در آن دروغ نیست. هنگامی‌که فرمان ما فرارسید، صالح و پیروانش را در پرتو رحمت خود نجات دادیم و آنان را از خواری و ذلت آن روز رستگار نمودیم، پروردگار تو دانا و توانا است. صدای شدیدی و صیحه‌ای ستمکاران را گرفتار کرد و در خانه‌ی خود خشک شدند و بر روی زمین افتادند چنان که گویی هرگز ساکن آن دیار نبوده‌اند. هان! نابود باد قوم ثمود!».

شعیب علیه السلام هم به تمامی، خدای یکتای خود را شناخته بود و می‌دانست او روزی‌رسان، توفیق‌دهنده، مهربان، بسیار بامحبت، قانونگذار و دستوردهنده است به هر آن‌چه خیر و مصلحت باشد، توکّل و اعتماد تنها بر اوست و بازگشت فقط به سوی اوست. بر تمام بندگانش مسلّط است و بر همه‌ی آنان احاطه دارد. از کسانی که دین خدا را تکذیب می‌کنند، انتقام می‌گیرد. شعیب با این توحید به سوی قومش فرستاده شد. همان قومی که بر سرگذشت قوم عاد و ثمود و لوط در جزیره‌العرب که به آنان نزدیک بودند به خوبی آگاه و آشنا بودند، و قبل از ایشان توحید در جزیره شناخته شده بود. ولی آنان و پدرانشان از توحید منحرف شدند. زندگیشان به تباهی گرایید. به‌واسطه‌ی این انحراف، ظلم و فساد در معاملاتشان رواج یافت و بر سر همین مقوله‌ی توحید، جدال با آن‌ها درگرفت، سرانجام عده‌ای به هلاکت رسیدند و عده‌ای نجات یافتند و توحید را از نوشناختند. در این باره خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ وَلَا تَنقُصُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَۖ إِنِّيٓ أَرَىٰكُم بِخَيۡرٖ وَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ مُّحِيطٖ ٨٤ وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ٨٥ بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ٨٦ قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوۡ أَن نَّفۡعَلَ فِيٓ أَمۡوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ

ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾ قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنۡهُ رِزۡقًا حَسَنٗاۚ وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ أُخَالِفَكُمۡ إِلَىٰ مَآ أَنۡهَىٰكُمۡ عَنۡهُۚ إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾ وَيَٰقَوۡمِ لَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شِقَاقِيٓ أَن يُصِيبَكُم مِّثۡلُ مَآ أَصَابَ قَوۡمَ نُوحٍ أَوۡ قَوۡمَ هُودٍ أَوۡ قَوۡمَ صَٰلِحٖۚ وَمَا قَوۡمُ لُوطٖ مِّنكُم بِبَعِيدٖ ﴿٨٩﴾ وَٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِۚ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٞ وَدُودٞ ﴿٩٠﴾ قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ مَا نَفۡقَهُ كَثِيرٗا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَىٰكَ فِينَا ضَعِيفٗاۖ وَلَوۡلَا رَهۡطُكَ لَرَجَمۡنَٰكَۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡنَا بِعَزِيزٖ ﴿٩١﴾ قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَهۡطِيٓ أَعَزُّ عَلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَٱتَّخَذۡتُمُوهُ وَرَآءَكُمۡ ظِهۡرِيًّاۖ إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ مُحِيطٞ ﴿٩٢﴾ وَيَٰقَوۡمِ ٱعۡمَلُواْ عَلَىٰ مَكَانَتِكُمۡ إِنِّي عَٰمِلٞۖ سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ مَن يَأۡتِيهِ عَذَابٞ يُخۡزِيهِ وَمَنۡ هُوَ كَٰذِبٞۖ وَٱرۡتَقِبُوٓاْ إِنِّي مَعَكُمۡ رَقِيبٞ ﴿٩٣﴾ وَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا شُعَيۡبٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَأَخَذَتِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيۡحَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمۡ جَٰثِمِينَ ﴿٩٤﴾ كَأَن لَّمۡ يَغۡنَوۡاْ فِيهَآۗ أَلَا بُعۡدٗا لِّمَدۡيَنَ كَمَا بَعِدَتۡ ثَمُودُ ﴿٩٥﴾ هود:۹۵-۸۴

«شعیب را به سوی قوم مدین فرستادیم که از خود آن‌ها بود و گفت: ای قوم من! خدا را عبادت کنید که جز او معبودی ندارید و از پیمانه و ترازو نکاهید من وضع شما را خوب و بی‌نیاز می‌بینم و می‌ترسم روزی دچار عذاب فراگیر شوید. ای قوم من! پیمانه و ترازو را از روی عدل و داد به تمام و کمال بسنجید و بپردازید. و از کالاهای مردم نکاهید و در زمین تباهی نکنید. چیزی را که خداوند از مال حلال برایتان باقی می‌گذارد (از هر حرامی) برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید. (من فقط مبلّغ هستم و کنترل‌کننده) و حافظ شما نیستم. گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان از قدیم آن‌ها را پرستیده‌اند؟! و یا ما نتوانیم به دلخواه خویش در اموال خود تصرف کنیم؟! تو که مرد شکیبا و خردمندی هستی. گفت: ای قوم من! به من بگویید اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم، و از جانب او روزی‌ای نیک به من عطا شده باشد، آیا می‌توانم به خلاف فرمان خدا رفتار کنم؟! و قطعاً من نمی‌خواهم شما را از چیزی بازدارم و خود مرتکب آن شوم. و من تا آن‌جا که می‌توانم جز اصلاح چیزی نمی‌خواهم و توفیق من هم جز با خدا نیست. تنها به او توکل می‌کنم و فقط به سوی او بازمی‌گردم. ای قوم من! مخالفت با من شما را وادار نکند که بر عناد با حق و اصرار بر کفر خود بیفزائید و سبب شود همان بلایی به شما برسد که به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید. و قوم لوط

چندان از شما دور نیستند. از پروردگارتان آمرزش بخواهید و به سوی او برگردید. بیگمان پروردگار من بسیار بخشنده و مهربان است. گفتند: ای شعیب! ما بسیاری از حرف‌هایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم، و ما تو را میان خود ضعیف می‌بینیم. اگر به خاطر قبیله‌ی تو نبود ما تو را سنگسار می‌کردیم و تو قدرت آن را نداری که از خویشتن دفاع کنی. شعیب گفت: ای قوم من! آیا عشیره‌ی من به نزد شما گرامی تر از خداست که خدا را فراموش کرده و به او پشت می‌کنید. بیگمان پروردگار من آگاه به هر چیزی است که که آشکار و پنهان انجام می‌دهید. ای قوم من! هر چه در توان دارید انجام دهید و کوتاهی نکنید. من به کار خود مشغولم؛ بالاخره خواهید دانست چه کسی دچار عذابی می‌شود که او را خوار می‌کند و چه کسی دروغگوست. شما منتظر باشید و من هم منتظرم. هنگامی که فرمان ما فرارسید، شعیب و پیروانش را در پرتو مهر خود نجات دادیم و صدای مهیب زلزله، ستمکاران را درنوردید و در خانه‌ی خود به صورت کالبدهای بی‌جان درآمدند. بدان‌گونه که انگار هرگز از ساکنان آن دیار نبوده‌اند. هان! نابود باد قوم مدین همان‌گونه که ثمود نابود شدند.»

ابراهیم علیه السلام که به پدر انبیاء و پدر امّت مسلمان و پدر پیغمبر گرامی اسلام معروف است، خدای خود را به همان کیفیت و صفاتی شناخت که امّت پیامبر اسلام در آخر زمان خدا را بدان شناخته‌اند و خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا ۖ قَالَ سَلَامٌ ۖ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ﴿٦٩﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً ۚ قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾ قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ۖ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ۚ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿٧٥﴾ يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا ۖ إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ ۖ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿٧٦﴾ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ۚ قَالَ يَا قَوْمِ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي ۖ أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ﴿٧٩﴾ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿٨٠﴾ قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا

رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوٓاْ إِلَيۡكَۖ فَأَسۡرِ بِأَهۡلِكَ بِقِطۡعٖ مِّنَ ٱلَّيۡلِ وَلَا يَلۡتَفِتۡ مِنكُمۡ أَحَدٌ إِلَّا ٱمۡرَأَتَكَۖ إِنَّهُۥ مُصِيبُهَا مَآ أَصَابَهُمۡۚ إِنَّ مَوۡعِدَهُمُ ٱلصُّبۡحُۚ أَلَيۡسَ ٱلصُّبۡحُ بِقَرِيبٖ ﴿٨١﴾ فَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا جَعَلۡنَا عَٰلِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهَا حِجَارَةٗ مِّن سِجِّيلٖ مَّنضُودٖ ﴿٨٢﴾ مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَۖ وَمَا هِيَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ بِبَعِيدٖ ﴿٨٣﴾ ۞ وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ وَلَا تَنقُصُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَۖ إِنِّيٓ أَرَىٰكُم بِخَيۡرٖ وَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ مُّحِيطٖ ﴿٨٤﴾ وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ﴿٨٥﴾ بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ﴿٨٦﴾ قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوۡ أَن نَّفۡعَلَ فِيٓ أَمۡوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾ قَالَ يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنۡهُ رِزۡقًا حَسَنٗاۚ وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ أُخَالِفَكُمۡ إِلَىٰ مَآ أَنۡهَىٰكُمۡ عَنۡهُۚ إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾ وَيَٰقَوۡمِ لَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شِقَاقِيٓ أَن يُصِيبَكُم مِّثۡلُ مَآ أَصَابَ قَوۡمَ نُوحٍ أَوۡ قَوۡمَ هُودٍ أَوۡ قَوۡمَ صَٰلِحٖۚ وَمَا قَوۡمُ لُوطٖ مِّنكُم بِبَعِيدٖ ﴾

شعراء: ۸۹-۶۹

«ای پیامبر! سرگذشت ابراهیم را بیان دار. هنگامی که به پدرش و قوم خود گفت: شما چه چیزی را پرستش می‌کنید؟ گفتند: بت‌های بزرگی را می‌پرستیم و بر عبادت آن‌ها ماندگاریم. گفت: آیا هنگامی که آن‌ها را به یاری می‌خوانید صدای شما را می‌شنوند و نیازتان را برآورده می‌کنند؟! یا سودی به شما می‌رسانند و زیانی متوجه شما می‌سازند؟ گفتند: فقط ما پدران و نیاکان خود را دیده‌ایم که این چنین می‌کردند. ابراهیم گفت: آیا می‌دانید شما و نیاکان پیشین‌تان چه چیزی را پرستش می‌کردند؟! همه‌ی این بت‌ها دشمن من هستند به جز پروردگار جهانیان که مرا آفریده است، او مرا راهنمایی می‌کند، و غذا و آب به من می‌دهد. هنگامی که بیمار شوم، اوست که مرا شفا می‌دهد. آن کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند. آن کسی که امیدوارم در روز رستاخیز گناهانم را بیامرزد. ابراهیم گفت: پروردگارا! به من کمال و معرفت ارزانی‌دار و مرا از زمره‌ی شایستگان و نیکوکاران گردان. برایم ذکر خیر و نام نیک در میان آیندگان برجای گذار. و مرا از جمله‌ی کسانی

ساز که بهشت پرنعمت را به ارث می‌برند. پدرم را که از گمرهان است، بیامرز. مرا در روز قیامت ـ آن روزی که مال و اولاد سودی نمی‌دهند مگر کسی که با قلبی پاک و سالم به سوی خدا آمده باشد ـ خوار مدار.»

ابراهیم علیه السلام گلدسته‌ی جاویدان این توحید را در خانه‌ی خدا (بیت‌الله الحرام) بنیاد نهاد و توحید را به پسران و پیروانش آموخت. به همین خاطر دو پسرش، اسماعیل و اسحاق مسلمان و موحّد بودند و برادرزاده‌اش، لوط به او ایمان آورد و در برابر توحید ناب خداوند تسلیم شد و با این توحید به سوی ملتش گسیل شد. نوه‌اش یعقوب که همان اسرائیل است، توحید را شناخت و آن را به پسرانش آموخت، همان‌طور که ابراهیم آن را به پسرانش تعلیم داد. یعقوب در ساعت مرگش و در آخرین وصیتش توحید را به فرزندانش سفارش و توصیه نمود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾ وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿١٢٥﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٢٦﴾ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٢٧﴾ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٨﴾ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾ وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٣٠﴾ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣١﴾ وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٣٢﴾ أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾

بقره: ۱۳۳ـ۱۲۴

«ای محمد! به یاد آور زمانی را که خدای ابراهیم او را با سخنانی بیازمود و او به بهترین وجه از عهده‌ی آن‌ها برآمد. خداوند فرمود: من تو را پیشوای مردم خواهم کرد. ابراهیم گفت: آیا از دودمان من نیز کسانی را پیشوای مردم خواهی کرد؟ خداوند فرمود: پیمان من

شامل مشرکان غیرموحّد نمی‌شود. آن وقت را به خاطر بیاور که کعبه را مایه‌ی منفعت و امنیّت مردم کردیم و بدیشان دستور دادیم که از مقام ابراهیم عبادتگاهی برای خود برگیرید. و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردم که خانه‌ی ما را برای اهل زیارت، عابدان و ساجدان پاکیزه گردانید. و به یاد آور زمانی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! این شهر را امن گردان و از اهل آن، کسانی را که به خدا و روز آخرت ایمان آورده باشند، از میوه‌ها بهره‌مند ساز. خداوند فرمود (دعای تو را پذیرفتم اما در دنیا) کسی را که کفر ورزد برای مدّت کوتاهی بهره‌مند می‌گردانم و سپس او را به عذاب آتش دچار می‌سازم. به راستی سرانجام بسیاری بدی است. و به یادآر وقتی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بالا می‌بردند و می‌گفتند: پروردگارا! این عمل را از ما بپذیر بی‌گمان تو شنوا و دانا هستی. پروردگارا! چنان کن که ما دو نفر در رکاب تو باشیم. و از فرزندان ما ملّتی به وجود آور که تسلیم تو باشند و طرز عبادت خویش را به ما نشان بده و بر ما ببخشای، بی‌گمان تو بس توبه‌پذیر و مهربانی. پروردگارا! درمیان آنان پیامبری را از خودشان برانگیز تا آیات تو را برایشان بازخواند وکتاب وحکمت را بدیشان بیاموزد. و آنان را پاکیزه گرداند. بی‌گمان تو عزیزی و حکیمی. چه کسی از آئین ابراهیم روی گردان خواهد شد مگر آن که خود را خوار و حقیر داشته باشد؟ ما ابراهیم را در این جهان برگزیدیم و به‌راستی او در جهان دیگر از زمره‌ی شایستگان است. آنگاه که پروردگارش بدو گفت: با تمام وجود تسلیم باش گفت: خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم. ابراهیم فرزندان خود را به این آئین سفارش کرد و یعقوب، نوه‌ی ابراهیم نیز؛ چون او به فرزندانش گفت: ای فرزندان من! خداوند دین اسلام را برای شما برگزیده است. نمیرید جز این که مسلمان باشید. آیا شما ای یهود و نصارا که محمّد را تکذیب می‌کنید، در هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید حاضر بودید؟! آن هنگامی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیزی را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که یگانه خداست. و ما تنها تسلیم او هستیم؟»

یکی از کسانی که وصیّت یعقوب را در ساعت مرگ شنید که از پسرانش خواسته بود. فقط خدا را عبادت کنند و تنها فرمانبردار او باشند، یوسف(ع) بود. یوسف به توحیدی که پدرش او را به آن سفارش کرده بود ایمان آورد و با همین توحید به سوی ملت مصر به عنوان پیامبر فرستاده شد. امکان ندارد یوسف به عنوان پیامبر و حاکم مُدبِّر و کاردان و موحّد در میان ملّت مصر اقامت نموده باشد، ولی دیانت توحید و یکتاپرستی میان آنان فراگیر نشده باشد. هرچند که بعداً فرعون و درباریانش در زمان موسی به سوی شرک و جاهلیّت برگشته بودند. بعداز توحیدی که یوسف، مصریان را به آن دعوت کرده و آن‌ها را با یکتاپرستی آشنا کرده بود، فرعون و فرعونیان از آن توحید منحرف شده وبه عبادت‌های نادرست خود روی آوردند. در این باره قرآن می‌فرماید:

﴿ قَالَ رَبِّ ٱلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِيٓ إِلَيْهِ ۖ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿٣٣﴾ فَٱسْتَجَابَ لَهُۥ رَبُّهُۥ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّنۢ بَعْدِ مَا رَأَوُا۟ ٱلْءَايَٰتِ لَيَسْجُنُنَّهُۥ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٣٥﴾ وَدَخَلَ مَعَهُ ٱلسِّجْنَ فَتَيَانِ ۖ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَعْصِرُ خَمْرًا ۖ وَقَالَ ٱلْءَاخَرُ إِنِّيٓ أَرَىٰنِيٓ أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ ٱلطَّيْرُ مِنْهُ ۖ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِۦٓ ۖ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِۦٓ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِۦ قَبْلَ أَن يَأْتِيَكُمَا ۚ ذَٰلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّيٓ ۚ إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَهُم بِٱلْءَاخِرَةِ هُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٣٧﴾ وَٱتَّبَعْتُ مِلَّةَ ءَابَآءِيٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۚ مَا كَانَ لَنَآ أَن نُّشْرِكَ بِٱللَّهِ مِن شَيْءٍ ۚ ذَٰلِكَ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾ يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسْمَآءً سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَٰنٍ ۚ إِنِ ٱلْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۚ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّآ إِيَّاهُ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ یوسف: ۴۰-۳۳

«...یوسف گفت: پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرا می‌خوانند. اگر نیرنگ ایشان را از من بازنداری بدانان می‌گرایم و در زمره‌ی جاهلان درمی‌آیم. پروردگارش دعای او را اجابت کرد و فریب و مکرشان را از او دور ساخت، تنها خدا شنوا و آگاه است. بعداز آن‌که نشانه‌هایی از صداقت و پاکی یوسف دیدند، تصمیم گرفتند تا مدتی او را زندانی کنند. دو جوان هم با یوسف زندانی شدند یکی از آنان گفت: من در خواب دیدم که (انگور برای) شراب می‌فشارم. و دیگری گفت من در خواب دیدم که سفره‌ی نان بر سر دارم و پرندگان از آن می‌خورند. ما را از تعبیر آن آگاه کن؛ چون تو را از زمره‌ی نیکان می‌بینیم. یوسف گفت: پیش از آن که جیره‌ی غذایی شما به شما برسد شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت.آن چه که به شما می‌گویم از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است؛ چراکه من از کیش گروهی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند، دست کشیده‌ام. و از آئین پدران خود، ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی می‌کنم. ما (پیامبران) را نشاید که چیزی را شریک و انباز خداوند قرار دهیم. این ایمان به توحید، لطف خدا در حق ماست و در حقّ همه‌ی مسلمانان. اما بیشتر مردمان سپاسگزار نیستند. ای دوستان زندانی من! آیا خدایان متعدد و پراکنده بهترند یا خدای یکتا و مسلّط بر همه‌ی کائنات؟ این معبودهای ناحق غیرخدا که می‌پرستید چیزی جز اسم‌های بی‌مسمی

نیستند که شما و پدرانتان آن‌ها را خدا نامیده‌اید و خداوند دلیل و برهانی بر صحت آن‌ها نفرستاده است. فرمانروایی فقط سزاوار خداوند است. همان‌که دستور داده که جز او کسی را پرستش نکنید و دین استوار همین است.»

موسی علیه‌السلام هم که از نسل یعقوب(اسرائیل) بود، با همین توحید خالص به سوی بنی‌اسرائیل فرستاده شد و جدال و مبارزه‌اش با بنی‌اسرائیل تنها بر سر موضوع توحید بود که سرانجام خداوند مؤمنان موحّد را رستگار و سعادتمند نمود و کسانی راکه با زور مردم را به عبادت برای خود نه برای خدا وادار کرده و به حقوق خداوند سبحان تجاوز نموده بودند، غرق ساخت. درحالی که فرعون و فرعونیان قبلاً با توحید از طریق رسالت یوسف آشنا شده بودند، تا زمان موسی علیه‌السلام هنوز عده‌ای بر توحید باقی مانده بودند همان‌گونه که در دفاع یکی از بزرگان دربار فرعون از موسی به هنگام تصمیم درباریان به قتل موسی، این توحید آشکار می‌شود و قرآن کریم در سوره‌ی غافر به وسیله‌ی این آیات داستان را چنین بیان می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُم بِالْبَيِّنَاتِ مِن رَّبِّكُمْ وَإِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿۲۸﴾ يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَن يَنصُرُنَا مِن بَأْسِ اللَّهِ إِن جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿۲۹﴾ وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُم مِّثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿۳۰﴾ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ ﴿۳۱﴾ وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿۳۲﴾ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿۳۳﴾ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءَكُم بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ ﴿۳۴﴾ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿۳۵﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿۳۶﴾ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ﴿۳۷﴾ وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ

ٱلرَّشَادِ ﴿٣٨﴾ يَٰقَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا مَتَٰعٌ وَإِنَّ ٱلْءَاخِرَةَ هِىَ دَارُ ٱلْقَرَارِ ﴿٣٩﴾ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰٓ إِلَّا مِثْلَهَا ۖ وَمَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُو۟لَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾ ۞ وَيَٰقَوْمِ مَا لِىٓ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلنَّجَوٰةِ وَتَدْعُونَنِىٓ إِلَى ٱلنَّارِ ﴿٤١﴾ تَدْعُونَنِى لِأَكْفُرَ بِٱللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِۦ مَا لَيْسَ لِى بِهِۦ عِلْمٌ وَأَنَا۠ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلْغَفَّٰرِ ﴿٤٢﴾ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِىٓ إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُۥ دَعْوَةٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَلَا فِى ٱلْءَاخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَآ إِلَى ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱلْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ﴿٤٣﴾ فَسَتَذْكُرُونَ مَآ أَقُولُ لَكُمْ ۚ وَأُفَوِّضُ أَمْرِىٓ إِلَى ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرٌۢ بِٱلْعِبَادِ ﴿٤٤﴾ فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِ مَا مَكَرُوا۟ ۖ وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرْعَوْنَ سُوٓءُ ٱلْعَذَابِ ﴿٤٥﴾ ٱلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا ۖ وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدْخِلُوٓا۟ ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ ٱلْعَذَابِ ﴾ غافر: ۴۶ـ ۲۸

«مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت گفت: آیا مردی را بدان خاطر خواهید کشت که می‌گوید: پروردگار من الله است درحالی که دلایلی روشن و معجزات آشکاری از جانب پروردگارتان برایتان آورده است؟ اگر او دروغگو باشد دروغگویی‌اش دامنگیر خود او خواهد شد و اگر راستگو باشد برخی از عذاب‌هایی که شما را از آن می‌ترساند گریبانگیرتان خواهد گشت. قطعاً خداوند کسی را که تجاوزکار و دروغگو باشد رهنمون نمی‌سازد. ای قوم من! امروز حکومت در دست شماست و در این سرزمین، قدرتمند و پیروزید، امّا اگر عذاب سخت الهی دامنگیرتان شود چه کسی می‌تواند به ما کمک کند و برای رستگاری‌مان تلاش کند؟! فرعون گفت: من جز آنچه خودم صلاح دیده‌ام به صلاح شما نمی‌بینم و جز راه هدایت و منتهی به سعادت را به شما پیشنهاد نمی‌کنم. آن مرد باایمان گفت: ای قوم من! می‌ترسم همان بلایی به شما برسد که در گذشته به گروه‌ها و دسته‌های سرکش رسیده است. از سزای عادت بدی همچون عادت قوم نوح، عاد، ثمود و کسانی که بعداز آنان بوده‌اند (بر شما می‌ترسم) خداوند نمی‌خواهد به بندگان خود ستم کند. ای قوم من! بر شما از روز تناد (روز فراخوان) می‌ترسم. آن روزی که پشت می‌کنید و فرار می‌کنید. اما جز خدا هیچ پناهی ندارید! زیرا کسی که خدا او را گمراه کند، هیچ راهنما و رهبری نخواهد داشت. پیش از این یوسف آیه‌های روشن و دلایل آشکاری را برای شما آورده بود اما شما همواره درباره‌ی آنچه او آورده و ارائه داده بود، شک و تردید می‌کردید و به سخنانش ایمان نمی‌آوردید تا این که از دنیا رفت، آنگاه گفتید: خداوند بعداز او دیگر پیامبری برنخواهد انگیخت. این چنین خداوند اشخاص متجاوز و متمرّد را

گمراه می‌کند. آنان کسانی‌اند که بی‌هیچ دلیلی در برابر آیات الهی به ستیز و جدال می‌پردازند. این جدال موجب خشم خدا و کسانی خواهد شد که ایمان آورده‌اند. آری، این گونه خداوند بر هر دلی که خودبزرگ بین و زورگو باشد مُهر می‌زند. فرعون گفت: ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز تا شاید به وسائلی دست یابم و به وسیله‌ی آن‌ها به سوی خدای موسی بالا بروم تا به خدای موسی بنگرم و از او آگاه شوم،هرچند گمانم بر این است که موسی دروغگوست. این چنین کارهای بد فرعون در نظرش آراسته گشته بود و او را از راه حق بازمی‌داشت. هرکس عمل بدی انجام دهد جز همسان آن کیفر داده نمی‌شود ولی هر کس کار خوبی انجام دهد خواه مرد باشد یا زن به شرط این که مؤمن باشد چنین کسانی به بهشت می‌روند و آن جا نعمت و روزی بدون حساب و کتاب به آنان عطا می‌گردد. ای قوم من! مگر چه خبر است؟ من شما را به سوی نجات و رستگاری دعوت می‌کنم، ولی شما مرا به سوی آتش و دوزخ می‌خوانید؟ مرا فرا می‌خوانید تا به خدا باور نداشته باشم و کورکورانه و ناآگاهانه برای او شریک قرار دهم درحالی که من شما را به سوی ایمان به خدایی دعوت می‌کنم که دارای عزّت و مغفرت است. قطعاً چیزهایی که مرا به سوی آن‌ها فرامی‌خوانید نه در دنیا ارزشی دارند و نه در آخرت. همانا بازگشت ما در آخرت به سوی خداست. در حقیقت اسرافکاران، دوزخی و همدم آتش‌اند. به زودی آنچه من به شما می‌گویم خواهید دید. من کار و امور خود را به خدا وامی‌گذارم. خداوند بندگان را می‌بیند. خداوند این مرد مؤمن را از شرّ توطئه‌ها و نیرنگ‌های ایشان محفوظ و مصون داشت ولی عذاب سختی خاندان فرعون را دربر گرفت! عذابی از آتش دوزخ که بامدادان و شامگاهان، آنان را فرامی‌گیرد. و اما روزی که قیامت برپا می‌شود (دستور داده می‌شود) که خاندان فرعون را به شدیدترین عذاب دچار سازید.»

راجع به توحیدی که موسی آن را با خود آورد، دوست داریم که بگذاریم تا قرآن باسبک خود، آن را برایمان بیان دارد و صورت و محتوای آن رابرایمان روشن سازد. «مکتب شناخت ادیان از طریق تطبیق و مقارنه‌ی آن‌ها»، توحید نابی را که موسی علیه‌السلام آن را از جانب خدا با خود آورده است با نوع توحیدی که اخناتون[1] در سرزمین مصر بدان دست یافته بود، اشتباه می‌گیرد و آن دو را یکی می‌داند

۱. اخناتون (آمن هُتپ ۴) فرزند فرعون آمن هتپ ۳ در سال ۱۳۸۵ قبل از میلاد در شهر تبت به دنیا آمد و در سال ۱۳۵۰ قبل از میلاد بر تخت سلطنت نشست و ده سال حکومت کرد، اخناتون معتقد به خدا خورشید یا آتن بود، به منظور پرهیزاز پرستش خدایان متعدد غیرآتن شهر جدیدی را به نام «آرمانا» در طول چهارسال در مرکز مصر بنا نهاد و پایتخت خود را از تبت بدان جا انتقال داد، آن گاه مردم را به پرستش خدای خورشید، آتن و دوری از پرستش سایر خداخوانده‌ها وادارمی‌ساخت، چون خورشید را بزرگترین مظهر خدا می‌دانست خورشید را هم پرستش می‌کرد .توحید آمیخته به شرک اخناتون بسیار شبیه به عقیده دو خدایی و سه خدایی امروزه‌ی یهود و نصاری بود.

درحالی که توحید اخناتون با شرک و پرستش خورشید و به بندگی کشانیدن مردم در زمین برای فرعون، ازطرف چنین خدایی، آمیخته بود!!! شاید این نوع توحید اخناتون برِ اثر موجی از موج‌های توحیدی که در رسالت‌های آسمانی باقی مانده بود به وجود آمده باشد اما بعدا انحرافات و تحریفاتی بر آن افزوده شده بود که دین خدا از آن‌ها مبرّاست. متأسفانه «پیروان روش تطبیقی» همین‌طور توحید ناب را با انحرافات و سرگشتگی‌های گوناگونی که بعداز ابراهیم ﷺ در عقاید عبری‌ها به وجود آمده است، یکی می‌دانند و آن‌ها را درهم می‌آمیزند. و توحید ناب را با عقاید انحرافی که بنی‌اسرائیل بعداز یعقوب و نوادگان او و موسی به دست آورده‌اند به هم می‌آمیزند و میان آن‌ها فرق نمی‌گذارند؛ درحالی که عقاید خرافی و انحرافی آنان به هیچ‌وجه با توحید خالص که در رسالت‌های آسمانی می‌درخشد و ابراهیم آن را با خود آورد و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف آن را از او به ارث گرفتند، شباهتی ندارد و هم‌چنین این عقاید خرافی با توحید و عقیده‌ای که بعدا در رسالت موسی ﷺ ابلاغ گردید، شبیه نیست. امکان ندارد که گفته شود: دین خدا همین عقاید خرافی است که تطور یافته و به مرحله‌ی توحید رسیده است. آنچه خداوند متعال در این مورد می‌فرماید این است که پیامبران خود را همراه توحید به‌سوی مردم فرستاده است؛ ولی عبری‌ها بعداز ابراهیم از توحید منحرف شدند. بنی‌اسرائیل نیز قبل و بعداز موسی از توحید خالص الهی روی گردانیدند. خداوند، حق را بیان کرده و او بهترین جداکننده‌ی حق از باطل است.این است توحید خالصی که موسی ﷺ آن را با خود آورد و عده‌ای از ساحران و بنی‌اسرائیل بدان ایمان آوردند و حقیقتی است که درجریان داستان موسی در سیاق قرآنی متجلی می‌گردد. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱئْتِ ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٠﴾ قَوْمَ فِرْعَوْنَ ۚ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّىٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾ وَيَضِيقُ صَدْرِى وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِى فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَـٰرُونَ ﴿١٣﴾ وَلَهُمْ عَلَىَّ ذَنۢبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾ قَالَ كَلَّا ۖ فَٱذْهَبَا بِـَٔايَـٰتِنَآ ۖ إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿١٦﴾ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿١٧﴾ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ ٱلَّتِى فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿١٩﴾ قَالَ فَعَلْتُهَآ إِذًا وَأَنَا۠ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٢٠﴾ فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِى رَبِّى حُكْمًا وَجَعَلَنِى مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَىَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٢٢﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ ۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُۥٓ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِىٓ أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾ قَالَ رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَآ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ
﴿٣٠﴾ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ﴿٣٢﴾
وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ﴿٣٣﴾ قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ يُرِيدُ أَنْ
يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي
الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٣٦﴾ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ
مَعْلُومٍ ﴿٣٨﴾ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ
﴿٤٠﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ
وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ
وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾ فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ
مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ
﴿٤٨﴾ قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا
مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾ ۞ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ
مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ ﴿٥٢﴾ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ
لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ ﴿٥٥﴾ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ﴿٥٦﴾ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ ﴿٥٧﴾ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾ كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾ فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ
﴿٦٠﴾ فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ
﴿٦٢﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ
﴿٦٣﴾ وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ ﴿٦٤﴾ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴿٦٦﴾
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴾

شعراء:۶۸ـ۱۰

(«ای محمد! برای قومت بیان کن) آن هنگام که پروردگارت موسی را (نزدیک کوه طور) ندا داد که به سوی آن قوم ستمکار برو. آیا (قوم فرعون) از خشم خدا نمی‌پرهیزند؟ موسی گفت: پروردگارا! می‌ترسم که مرا تکذیب کنند و سینه‌ام تنگ شود و زبانم بند آید، پس (جبرئیل را برای اعلام رسالت) به نزد هارون بفرست تا مرا یاری دهد. آنان گناهی از من دیده‌اند، می‌ترسم مرا بکشند. خداوند فرمود: این چنین نیست شما دو تایی با معجزات ما

به سوی آنان بروید و ما هم با شما هستیم و به گفتگوهای شما گوش فرامی‌دهیم. به سراغ فرعون بروید و بگوئید: ما فرستاده‌ی پروردگار جهانیانیم. باید بنی اسرائیل را با ما همراه سازی. فرعون گفت: مگر ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟ و سالهای متمادی از عمرت را میان ما نبودی و کردی آن کار بدی که کردی و اکنون کفران نعمت‌های ما می‌کنی.[۱] *موسی گفت: من در حین انجام این کار از گمرهان بودم. آن‌گاه که از شما ترسیدم از دست شما گریختم و خداوند به من علم و دانش بخشید و مرا از زمره‌ی پیامبران خود قرار داد. آیا به خاطر این که بنی‌اسرائیل را بنده‌ی خود ساخته‌ای، بر من منّت می‌گذاری؟! فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست؟! موسی گفت: اگر می‌خواهید از اهلِ یقین باشید بدانید که او پروردگار آسمان‌ها و زمین و هر موجودی که میان آن‌ها است. فرعون به اطرافیان خود گفت: آیا نمی‌شنوید (که چه سخنان عجیبی می‌گوید)؟! موسی گفت: او پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شما نیز هست. فرعون گفت: پیامبری که به سوی شما فرستاده شده قطعاً دیوانه است. موسی گفت: او پروردگار مشرق و مغرب است و آنچه در میان آن دو قرار گرفته، اگر می‌خواهید از عاقلان باشید. فرعون گفت: اگر خدایی جز من برگزینی تو را از زمره‌ی زندانیان قرار می‌دهم. موسی گفت: اگر معجزه‌ی روشنی هم به تو نشان دهم باز هم مرا زندانی می‌کنی؟ فرعون گفت: آن را نشان ده اگر از زمره‌ی راستگویان هستی؟! آنگاه موسی، عصای خود را انداخت و عصا بلافاصله به صورت اژدهای حقیقی و بزرگی درآمد و دست خود را که از بغل بیرون آورد فوراً همانند نوری در ملاء عام درخشید. فرعون به اشرافیانی که در کنارش بودند گفت: این جادوگری است آزموده و آگاه. می‌خواهد با جادوی خود شما را از سرزمین خود و نیاکانتان بیرون راند، حال نظرتان چیست؟ گفتند: موسی و برادرش را مهلت ده و مأمور بفرست تا مردم تمام شهرها بسیج شوند و همه‌ی جادوگران کارکشته را به نزد تو آورند. سرانجام جادوگران در روز موعود گرد آورده شدند. به مردم گفته شد: آیا شما نیز گرد می‌آئید؟ تا در صورت پیروزی جادوگران از آنان پیروی کنیم. هنگامی که جادوگران آمدند به فرعون گفتند: آیا به ما پاداش بزرگی می‌دهی اگر ما پیروز شویم؟ فرعون گفت: بلی، علاوه بر آن شما جزو مقرّبان بارگاه خواهید بود. موسی به جادوگران گفت: آنچه می‌خواهید بیافکنید هرچه زودتر بیافکنید! آنگاه جادوگران طناب‌ها و عصاهای خود را انداختند و گفتند: سوگند به عزّت و عظمت فرعون قطعاً پیروزی از آنِ ماست. پس از آن، موسی عصای خود را انداخت، فوراً (به صورت اژدهایی درآمد و به سرعت) شروع به بلعیدن ابزارهای دروغین*

۱. به قتل رسانیدن آن فرد قبطی را به یاد او می‌اندازد که با یک نفر از بنی‌اسرائیل به ستیز پرداخته بود.(مؤلف)

جادوگران کرد. جادوگران با مشاهده‌ی این حقیقت سجده‌کنان بر زمین فرو افتادند. گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم؛ به پروردگار موسی و هارون. فرعون گفت: آیا پیش از این که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! حتماً او استاد و بزرگِ شماست و او جادوگری را به شما آموخته است. بعداً خواهید فهمید که با شما چه خواهم کرد. قطعاً دست‌ها و پاهای شما را عکس یکدیگر می‌برّم و همگی شما را به دار می‌آویزم. جادوگران گفتند: ضرر نمی‌کنیم؛ چون به سوی پروردگارمان برمی‌گردیم و امیدواریم پروردگارمان گناهان ما را ببخشاید؛ چراکه ما نخستین ایمان آورندگانیم. ما به موسی وحی کردیم شب هنگام بندگان مرا کوچ بده؛ چون تحت تعقیب هستید. فرعون مأمور فرستاد تا مردم شهرها جمع شوند. گفت: بگوئید این‌ها عده‌ی کمی هستند، آن‌ها ما را بر سرِ خشم آورده‌اند. و ما جماعتی دوراندیش و هوشیاریم. (امّا بالأخره ما) فرعون و فرعونیان را از میان باغها و چشمه ساران و از گنج‌ها و کاخ‌های مجلل بیرون راندیم. و بدین ترتیب آن‌ها را ارث بنی‌اسرائیل ساختیم. فرعون و فرعونیان بنی‌اسرائیل را بامدادان تعقیب کردند و هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، پیروان موسی گفتند: ما دیگر گرفتار شده‌ایم. موسی گفت: هرگز چنین نیست. پروردگارم قطعاً با من است و مرا رهنمونی خواهد کرد. آنگاه به موسی پیغام دادیم که عصایت را به دریا بزن. دریا از هم شکافته شد و هر بخش آن مانند کوهی بزرگ برآمد. در آن‌جا گروه مقابل را به موسی و پیروانش نزدیک گردانیدیم. موسی و جملگی همرهان او را نجات دادیم ولیکن دیگران (فرعونیان) را غرق کردیم. بیگمان در این (ماجرا) درس عبرت بزرگی وجود دارد، ولی اکثر آنان ایمان نیاوردند. بیگمان پروردگار تو با عزت و توانا، و با محبت و مهربان است.»

این است توحیدی که موسی بدان مبعوث گشته و کسانی که به او ایمان آورده‌اند، آن را دریافته‌اند. اگرچه بنی‌اسرائیل بعداز موسی به سوی جاهلیّت و شرک برگشتند قبل از او هم در جاهلیت سرنگون شده و در اسفار عهد قدیم (تورات) بت‌پرستی‌هایی درج کرده‌اند که دست کمی از بت‌پرستی یونانی‌ها و رومی‌ها ندارد. هرچند آنان می‌گفتند که خدا، تنها خدای ایشان است و پروردگار جهانیان نیست و خدا را به صفات افسانه‌ای بت‌پرستان توصیف می‌کردند و به دروغ چیزهایی به او نسبت می‌دادند و می‌گفتند: «عزیر پسر خدا است» و می‌گفتند: «خدا محتاج است و ما بی‌نیاز و غنی هستیم.» و یا می‌گفتند: «دست خدا بسته است و انتظار بخشش از او نمی‌رود!» و خداوند در پاسخ ایشان می‌فرماید: «دست آنان بسته شود و مورد لعن و نفرین واقع شوند به خاطر گفته‌های ناروایی که می‌گویند! هرگز آن‌طور نیست که آنان می‌گویند؛ بلکه دست خدا گشاده و (و خزاین همه چیز در دست اوست) بخشنده است هر گونه که بخواهد.» ولی هیچ‌یک از این اعمال و

سخنان بنی‌اسرائیل هیچ‌گاه به عنوان مرحله‌ای از مراحل عقیده‌ی آسمانی که به‌وسیله‌ی انبیاء بنی‌اسرائیل برای ایشان آورده شده است، به حساب نمی‌آید. و توحید ثمره‌ی تطوّر عقاید انحرافی بنی‌اسرائیل نیست که در آخرین منزلگاه پدید آمده باشد؛ بلکه این‌ها مجموعه‌ای از انحرافات و ارتجاع‌ها و نوسان‌های صعودی و نزولی در خط سیر فکری بوده‌اند.

عیسی علیه‌السلام هم دین توحید اختیار کرد و با پیام توحید به سوی بنی‌اسرائیل فرستاده شد و آخرین فرستاده‌ی بنی‌اسرائیل بود، هرچند ملّت یهود به او ایمان نیاوردند و حتی تصمیم به قتل و به‌دار آویختن او گرفتند که موجب نفرین خدا و فرشتگان و همه‌ی مردم بر آنان گردید. از آن جایی که تولد عیسی به گونه‌ای معجزه‌آسا بدون پدر رخ داد و سرانجام خاص خودش را داشت، این‌ها موجب گردید تا بسیاری از کسانی که به دین مسیحیّت درآمده بودند، در اثر تحریف‌های ایجاد شده توسط «پولس» و متعاقباً مجامع کلیسایی، مشرک شوند. آری، پس از عیسی مسیحیّت آلوده‌ی به شرک شد، امّا عیسی علیه‌السلام از آن شرک، مبرّی است.

عیسی علیه‌السلام توحید ناب را با خود آورد. همان‌طور که پیامبران پیشین بنی‌اسرائیل نیز با توحید خالص می‌آمدند. نقش عیسی این بود که روحی تازه در کالبد تازه‌ای در عقیده‌ی توحید بدمد؛ زیرا یهودیان، دین را دچار جمود ساخته و آن را در قالب شعارهای خشک و توخالی و فاقد معنویّت ریخته بودند که این شعارها قدرت نیرو بخشیدن به قلب‌ها و به حرکت درآوردن آن‌ها را نداشتند.

عیسی آمد، مهر و محبت و گذشت، آزادی از بند مادیات و پرواز به سوی ملکوت و روح و معنویت را اعلان نمود و البته همه‌ی اینها در رسالت عیسی علیه‌السلام بر پایه‌ی توحید خالص بنا می‌شوند، به گونه‌ای که هیچ‌یک از انحرافهایی که اکنون در مسئله‌ی توحید دامنگیر پیروانش گشته، در رسالت آسمانی او وجود نداشته است. قرآن کریم اکثر مسایلی که مسیحیان بعداز عیسی درباره‌ی آن‌ها باهم به اختلاف پرداخته‌اند برایشان بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿ إِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾ وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِى ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٤٦﴾ قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِى وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِى بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكِ ٱللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ إِذَا قَضَىٰٓ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾ وَيُعَلِّمُهُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ ﴿٤٨﴾ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَنِّى قَدْ جِئْتُكُم بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّىٓ أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيْـَٔةِ ٱلطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًۢا بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَأُبْرِئُ ٱلْأَكْمَهَ وَٱلْأَبْرَصَ وَأُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِى

بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۴۹﴾ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿۵۰﴾ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿۵۱﴾ فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۵۲﴾ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۵۳﴾ وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿۵۴﴾ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿۵۵﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴿۵۶﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿۵۷﴾ ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿۵۸﴾ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴾

آل‌عمران: ۵۹ ـ ۴۵

(«ای محمد! تو حضور نداشتی) آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ی خود که نامش مسیح عیسی پسر مریم است ـ مژده می‌دهد. و او در این جهان و آن جهان بلندمرتبه و بزرگوار و از زمره‌ی مقرّبان است و در گهواره و در خردسالی با مردم سخن خواهد گفت و از زمره‌ی صالحان است. مریم با تعجب گفت: پروردگارا! چگونه مرا فرزندی خواهد بود درحالی که انسانی با من آمیزش نکرده است؟ فرمود: بدین ترتیب هرچه را بخواهد می‌آفریند و هنگامی که چیزی را اراده کند بدان می‌گوید: پدید آی و آن چیز فورا پدید می‌آید. به او خط و کتاب (سواد) و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد. و او را به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل روانه می‌دارد (به آنان می‌گوید) من از سوی پروردگارتان نشانه و معجزه‌ی بزرگی برایتان آورده‌ام و آن این که من از گِل و لای چیزی را به شکل پرنده می‌سازم سپس در آن می‌دمم آنگاه به خواست خدا به صورت پرنده‌ای درمی‌آید. کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را شفا می‌دهم و مرده را به اذن خدا زنده می‌گردانم. از آنچه می‌خورید و از آنچه در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم. بیگمان در این کارها معجزات و دلایل روشن بر صداقت من وجود دارد، اگر می‌خواهید ایمان آورید. من تصدیق‌کننده‌ی آن چیزی هستم که از تورات در دست دارم.

آمده‌ام تا پاره‌ای از چیزهایی را که بر شما حرام شده است، حلال کنم و دلایل و معجزاتی را از جانبِ پروردگارتان برایتان آورده‌ام. بنابراین از خشم خداوند بهراسید و از من پیروی نمائید. بیگمان خداوند پروردگارِ من و شما است. پس او را بپرستید! این است راه راست. ولی هنگامی که عیسی احساس کفر از ایشان کرد، گفت: چه کسی یاریگر من در راه خدا است؟ حواریون گفتند: ما یاوران راه خداییم. به او ایمان آورده‌ایم و تو هم گواه باش که ما در رکاب او هستیم. پروردگارا! ما بدانچه نازل فرموده‌ای ایمان آورده‌ایم و از پیغمبر تو پیروی نموده‌ایم؛ پس ما را از زمره‌ی گوهان بنویس. (دشمنان عیسی برای نابودی او و آئین آسمانی‌اش) نقشه کشیدند. خداوند هم (برای حفظ او و دین آسمانی خود) تدبیری اندیشید. همانا خداوند بهترینِ تدبیرگران است. (به یاد آورید) آن‌گاه که خدا به عیسی فرمود: (من تو را با مرگ طبیعی و در زمان معین) می‌میرانم و به سوی خویش بازمی‌گردانم و تو را از کافران می‌رهانم و کسانی را که از تو پیروی می‌کنند تا روز رستاخیز، برتر از کسانی خواهم ساخت که کفر می‌ورزند؛ سپس بازگشت شما به سوی من خواهد بود. در بین شما نسبت به آنچه که اختلاف دارید داوری خواهم کرد. اما کافران را در دنیا و آخرت به عذاب سختی مجازات خواهم کرد و هرگز کسی آنان را یاری نخواهد کرد. و امّا کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، خداوند پاداش آنان را به‌طور کامل خواهد داد. و خداوند ستمکاران را هرگز دوست نمی‌دارد (ای محمد! گزارشی که) بر تو می‌خوانم از آیات (قرآنی) و تذکرات حکیمانه‌ی مشتمل بر منافع فراوان است. همانا موضوع آفرینش عیسی نزد خدا مانند آفرینش آدم به نزد اوست که آدم را از خاک آفرید. سپس بدو گفت: پدید آی و فوراً پدید آمد.»

ملاحظه خواهید فرمود که عیسی توحید ناب و خالص و مبرّا از هرگونه شرکی را با خود آورد. بنابراین هرگونه انحراف و کژاندیشی که بعداز او در باور مسیحیّت پدیدار گشته، فاقد ارزش و اعتبار است و هیچ‌گونه ارتباطی با صراط مستقیمی که در رسالت‌های آسمانی ترسیم شده است، ندارد.

خداوند متعال به آخرین پیامبرش، حضرت محمّد ﷺ دستور داده است تا مردم را به سوی همین توحید ناب دعوت نماید و به او می‌فرماید:

﴿قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ تَعَالَوْا۟ إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَآءٍۭ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِۦ شَيْـًٔا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ۚ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَقُولُوا۟ ٱشْهَدُوا۟ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ آل عمران: ۶۴

«(ای محمد!) بگو: ای اهل کتاب! به سوی سخنی بشتابید که در میان ما و شما مشترک است. بیائید تا همه بدان عمل کنیم و آن این است که جز خدای یگانه را نپرستیم و هیچ

چیزی و هیچ کسی را شریک او قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند به خدایی نپذیرد. پس هرگاه از این دعوت روی برتافتند، بگوئید: گواه باشید که ما تسلیم فرمان خدائیم.»

و خداوند در این باره به اهل کتاب می‌فرماید:

﴿ لَن يَسْتَنكِفَ ٱلْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ٱلْمُقَرَّبُونَ ۚ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴾ نساء: ۱۷۲

«هرگزمسیح ابائی از این ندارد که بنده‌ای برای خدا باشد و فرشتگان مقرب نیز ابائی از آن ندارند. کسی که از عبادت خدا سر باز زند و خود را فراتر از آن پندارد که به عبادت خدا بپردازد (باید بداند که به عذاب سختی گرفتار می‌آید) چون همگان به سوی او برمی‌گردند و در پیشگاه او حاضر می‌شوند.»

تمام جاهلیّت‌های زمین در برابر توحیدی که محمّد ﷺ آن ر ابا خود آورده بود به پاخاست،و با آن به نبرد و رویارویی پرداخت. مشرکان مکه از فرزندان اسماعیل، پسر ابراهیم بودند و ابراهیم بود که توحید ناب را با خود آورد و مردم را بدان دعوت کرد و درحالی که کعبه را بنا می‌کرد از خداوند خواست که از میان فرزندانش گروهی را به عنوان ملّت مسلمان و مطیع و فرمانبردار خداوند قرار دهد. بعداز توحید ابراهیم و اسماعیل نسل‌های بعدی به سوی شرک روی آوردند. آنگاه مشرکان در نهایت خشونت و عداوت در برابر دعوت محمّدﷺ به یکتاپرستی، خصمانه به مبارزه برخاستند، تا جایی که توحید و یکتاپرستی را از عجایب روزگار به حساب می‌آوردند. از دعوت به توحید در شگفت بودند و علیه آن به تبلیغ می‌پرداختند. قرآن کریم گفته‌های مشرکان را نقل می‌کند و می‌فرماید:

﴿ وَعَجِبُوٓا۟ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ ۖ وَقَالَ ٱلْكَٰفِرُونَ هَٰذَا سَٰحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾ أَجَعَلَ ٱلْءَالِهَةَ إِلَٰهًا وَٰحِدًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ عُجَابٌ ﴿٥﴾ وَٱنطَلَقَ ٱلْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ ٱمْشُوا۟ وَٱصْبِرُوا۟ عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمْ ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَىْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِى ٱلْمِلَّةِ ٱلْءَاخِرَةِ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا ٱخْتِلَٰقٌ ﴾ ص: ۷۴

«در شگفتند از این که بیم دهنده‌ای از تبار آنان به سویشان آمده است و کافران می‌گویند: این جادوگری بسیار دروغگو است. آیا او به جای این همه خدایان، تنها به یک خدا معتقد است؟! واقعاً این چیز شگفتی است. سران مشرکان راه افتادند و به هم گفتند: بروید بر عبادت و پرستش خدایان خود ثابت و پایدار بمانید. این دعوت جدید توطئه‌ای است طراحی شده که ما آن را در آئین دیگری نشنیده‌ایم و جز دروغی ساختگی چیز دیگری نیست.»

منظور مشرکان از ملّت دیگری که توحید را از آنان نشنیده‌اند اهل کتاب جزیره‌العرب بود که با مشرکان آن‌جا اختلاط داشتند و به اندازه‌ای عقاید آنان با شرک آمیخته شده بود که توحید اصلی از آن شناخته نمی‌شد.

هرچند عرب‌های مشرک به طور قطعی منکر وجود خدا نبودند و باور داشتند که تنها ذات الله خالق و آفریننده است و فقط اوست که به جانداران روزی می‌رساند و او بسیار توانا و مسلّط است و به هرکس که بخواهد پناه می‌دهد و هیچ‌کس نمی‌تواند از تسلّط و قدرت او خارج شود، ولی می‌گفتند: بدین خاطر ما این بت‌ها را پرستش می‌کنیم تا آن‌ها ما را به خداوند نزدیک نمایند و در پیشگاه خدا برایمان شفاعت کنند (که این موضوع در پاراگراف‌های بعدی به تفصیل بیان می‌شود) مع‌الوصف با تعجب و انکار شدید به مقابله با دعوت توحیدی برخاستند. به این ترتیب، قرآن کریم با سبک زیبای خود داستان توحید را در مسیر تاریخ بشریّت، کاملا برای ما روشن می‌کند که چگونه توحید در طی روزگاران دور پایه و اساس دین بوده است. از آیات فراوانی که عمدا در این باره ذکر کردیم، چند امر مهم به شرح زیر برای ما روشن می‌شود:

۱ـ اهمیت اصل توحید؛ زیرا همان‌طور که در ابتدای این فصل بیان کردیم پایه و اساس تصور و تفکّر اسلامی بر آن استوار است.

۲ـ اشتباه «مکتب شناخت ادیان به سبک تطبیقی و قیاسی» که می‌پندارد، توحید از راه تطوّر و تکامل از شرک پدید آمده است. بدون این که رسالت‌های آسمانی را از این نظریه‌ی خود استثنا کند[۱] بلکه عمداً این حقیقت را نادیده گرفته است که توحید در رسالت‌های آسمانی به طورکلی از عقاید وهمی و خیالی که ساخته‌ی ذهن بشری است، جدا و متفاوت است. بنابراین توحیدی را که به‌وسیله‌ی پیامبران آمده است، به عنوان نتیجه‌ی محض تطور و پیشرفت تلاش‌های انسانی در زمینه‌ی اعتقادی به حساب آورده است.

۳ـ خطری که این مکتب برای عقیده‌ی ناب توحیدی دربر دارد. از آن‌رو که این روش با قرآن در تضاد است و با فرموده‌ی خداوند در این باره مغایرت دارد، این خطر وجود دارد که بعضی از کسانی که درباره‌ی اسلام به تحقیق یا دفاع می‌پردازند در گردابی سقوط کنند که داروینیست‌ها و مکاتب اروپایی دور شده از کلیسا، برایشان فراهم کرده‌اند. از این خطرناک‌تر هم این است کسانی که به اسلام رغبت دارند تألیفات این گونه گمرهان مؤمن نما را مطالعه نمایند و به خیال این که آنان از طرفداران اسلام هستند، گفته‌هایشان را تصدیق کنند و سرانجام مثل خود آنان در چاه گمراهی

---

۱. چون همان طور که در آیات قبل ملاحظه فرمودید توحید در رسالت‌های آسمانی از آدم تا به خاتم یکی بوده وتطوری در آن به وجود نیامده است. (مترجم)

سقوط نمایند و در مسیری گام بردارند که با قرآن در تضاد باشد. موضوع بسیار جدی است و مربوط به عقیده است. کسی که عقیده‌اش درست نیست نمی‌تواند به خدا ایمان داشته باشد. کسی که راهی غیر از راه قرآن را در پیش گیرد هرگز به قرآن ایمان نخواهد داشت!

همیشه و در همه‌ی رسالت‌های آسمانی و در تمام دوره‌ها و زمان‌ها موضوع وحدانیت خداوند متعال و این که فرمانروا و حاکم تنها او است و عبادت و پرستش خاص او می‌باشد و شریکی ندارد و دین را تنها باید از او گرفت، اولین عقیده و حقیقت به‌شمار آمده است. بدون شک عقیده‌ی توحیدی در همه دوره‌ها هدیه‌ای خالص و ناب بوده که از جانب پروردگار به بشریت عطا شده است و مردم از طریق پیامبران با آن آشنا گشته‌اند. پس عقیده‌ی توحید ساخته و پرداخته‌ی فکر بشری نیست. و ضمناً آنگونه که انسان به تدریج در پی کشف علوم و صنایع برآمده و به پیشرفت زیادی دست یافته است، هیچ‌گاه برای رسیدن به توحید چنین تلاشی را نکرده است تا گفته شود توحید ثمره‌ی فعالیت‌های اوست. بنابراین توحید به صورت کامل و قطعی از سپیده‌دم پیدایش انسان، به وسیله‌ی پیامبران برای او فرستاده شده است. می‌توان گفت که انسان به تدریج عقیده‌ی توحیدی را از پیامبران خدا که یکی بعداز دیگری می‌آمدند، پذیرفته است، هر رسالت آسمانی که آمده ذهن او را برای پذیرش آن مستعدتر و آماده‌تر کرده است. هر اندازه شناخت و تجربه و رشد اجتماعی و سیاسی او پیشرفت بیشتری کرده، آمادگی و استعدادش برای پذیرش عقیده‌ی توحیدی بیشتر و کامل‌تر شده است، هر قدر بر تعداد پیروان پیامبران افزوده شده، دایره‌ی توحید گسترش بیشتری یافته و آثار آن در زندگی واقعی انسان ملموس‌تر گشته است، و به همان اندازه آثار آن در ضمیر باطن و اخلاق او آشکارتر و نمایان‌تر شده است.

چنان که قبلاً گفتیم، الزاماً این طور نبوده است که مسیر توحید همیشه امتداد یافته یا سیر صعودی داشته باشد، بلکه همواره دچار انحراف‌ها، بریدگی‌ها و واپس‌گرایی‌ها می‌شده. با احتیاط می‌توان گفت: این مسیر در دوره‌ی ظهور هر رسالت، سیر صعودی داشته است، اما بعداز گذشت زمان و دور شدن مردم از دوره‌ی رسالت، سیر نزولی را در پیش گرفته است.

دلیل ما بر این مدّعا وضع نسل کنونی امت اسلام و دورنمای توحید در عرصه‌های مختلف زندگی آنان است. مسلّماً میان این توحید و توحیدی که مسلمانان صدر اسلام داشتند فاصله‌ی بسیار زیادی وجود دارد، فاصله‌ای که مسلمانان صدر اسلام را بر یک دین و جانشینان امروزی آنان را بر دین دیگر نشان می‌دهد که جز در اسم و ظاهر باهم اشتراکی ندارند و هریک از آن‌ها دارای آیین و دین ویژه‌ی خود هستند!

به هرحال اگر بگویم با آمدن پیامبران یکی بعداز دیگری استعداد بشر برای قبول توحید پیشرفت کرده و مسیر توحید به هنگام وجود رسالت، سیر صعودی را طی کرده و با گذر زمان، سیر نزولی را پیموده است، سخنی بر خلاف آیات قرآن نگفته‌ایم.

اما آنچه غیرمجاز و خلاف قرآن است این است که گفته شود: زمانی بشریّت با عقیده‌ی توحید آشنا گشت که در این راه تحوّلات و پیشرفت‌هایی را پشت سر نهاد؛ گویی که عقیده‌ی توحیدی فرآورده‌ی ذهن بشری است درحالی‌که توحید هدیه‌ای الهی است و انگار عقایدی که پیامبران با خود آورده‌اند صرفاً برآیندی از پیشرفت عقاید بشری بوده است که آن‌ها در قالبی نوین عرضه کرده‌اند نه این که وحی آسمانی باشد که خداوند آن رافرستاده باشد. یا مثل این که خداوند ابتدا عقیده به ارواح، سپس عقیده به «توتم»[۱] بعداً عقیده به خدایان متعدد را بر پیامبران پیشین نازل نموده سپس تنها به آن عده از پیامبرانی که در دوره‌های اخیر آمده‌اند دستور داده که به خدای یگانه ایمان داشته باشند! آنگاه در توجیه این نظریه گفته شود که با استعداد بشر در دوره‌های مختلف برای درک گونه‌ای از گونه‌های اعتقاد کاملا همنواست.

ولی به هیچ وجه این سخن درست نیست و هرگز عقیده‌ی توحیدی در مسیر تطور قرار نگرفته است؛ بلکه عقیده‌ی توحیدی و دین یکی بوده است و پایه و اساس دین خدا توحید الوهیّت و مختص دانستن الوهیّت، به ذات الله و دعوت کردن مردم به عبودیّت خدای یگانه است و اصل عقیده‌ی توحیدی ذاتاً ثابت و تغییرناپذیر است و جز با توحید، اعتقاد به خدا ممکن نیست. البته می‌توان گفت که شرایع و احکام به تدریج تحول و توسعه یافته‌اند تا این که نهایتاً در آخرین رسالت الهی رسالت محمّدﷺ به کمال رسیده‌اند.



به حقیقت داستان توحید که خداوند متعال آن را برای پیامبر اسلامﷺ و امتش بیان کرده است یکی از کارهای بسیار عظیم و مهمّی است که قرآن برای تبیین و تفهیم زیربنای عقیدتی به آن پرداخته و برای آن است که آن را در ژرفای جان انسان‌ها و در متن زندگی آن‌ها جایگزین سازد و تعمیق بخشد. قرآن همیشه به بیان، تثبیت و ریشه‌دار کردن آن اهتمام فراوان ورزیده است، همان‌گونه که قبلاً گفتیم کیان و ساختار [پیکره‌ی] عقیده را کلاً بر پایه‌ی توحید بنا می‌کند.

---

۱. توتم (Totem): درخت یا حیوانی را گویند که اقوام و طوایف قدیم به آن احترام می‌گذاشته‌اند و آن را حافظ وحامی روحانی قوم و قبیله‌ی خود تلقی می‌کرده‌اند.از شکار، ذبح و اذیت حیوان‌ها و بریدن یا سوزاندن گیاه یا درخت موردنظر خودداری می‌کردند و آن‌ها را مقدّس می‌دانستند و مورد پرستش قرار می‌دادند. این نوع حیوان یا درخت مقدس را «توتم» می‌گویند.

قبل از این که به بیان این مبارزه طولانی با جاهلیت ادامه دهیم خواه این مبارزه با مشرکان جزیرهالعرب باشد ویا با منحرفین اهل کتاب یا با هر نوع بت‌پرستی دیگر، می‌خواهیم حقیقتی را بیان نمائیم که در آشکار ساختن دیدگاه اساسی اسلام به ما کمک می‌کند و نقش مهمّی را در شناسایی وظیفه و فلسفه‌ی این دین ایفا کرده و موضع‌گیری و نگرش آن را نسبت به سایر عقاید و بینش‌ها در حال و آینده روشن می‌سازد.

مسأله‌ی «وجود» خدا هرگز در تاریخ بشر، جزو مقولات جدّی عقیدتی نبوده است، بلکه قضیّه‌ی جدّی همیشه همان تصور حقیقت الوهیّت و به‌ویژه توحید الوهیّتی بوده است که تمام دین‌های خدا برای احیاء آن ظهور یافته‌اند و مبارزه‌ی جدّی نیز دائماً در بین عقیده‌ی حقّ و عقاید باطل صورت گرفته است و آن‌گونه که با حیله‌گری در عصر حاضر ابراز می‌دارند این مبارزه در میان «ایمان» مطلق و «الحاد» مطلق نبوده است. و لذا هیچ‌گاه موضع اسلام نیز صرفاً یک موضع عاطفی نسبت به «ایمان» یا «دینداری» محض تلقّی نمی‌گردد، بی آن که اهمیّت بدهد که آن ایمان و تدیّن دارای چه شکل منحط و منحرفی است.بلکه تمام درگیری‌ها و مبارزاتش با «عقاید» باطل و انحرافی بوده است؛ زیرا برپایه‌ی توحید مطلق استوار نبوده‌اند؛ همان توحیدی که اسلام به خاطر تبیین، تثبیت، تحکیم و ریشه‌دار کردن آن آمده است و زندگی انسان را از همه‌ی جهات بر پایه‌ی آن شکل می‌دهد به گونه‌ای که عقیده و تفکرش، احساس و عبادتش، حکومت و نظامش کلاً باید از اصل توحید پیروی کند و باید به خاطر حفظ و گسترش آن به مبارزه‌ی اساسی و خستگی‌ناپذیر خود با نظام باورهای باطل و انحرافی ادامه دهد.

مسلماً انکار وجود خدا و به طور مطلق انکار عقاید دینی یک آلایش نوظهور و پدیده‌ای است استثنایی که فاقد ریشه در وجدان و فطرت بشری است و هیچ همسویی‌ای با سرشت انسانی ندارد. نه در فطرت و نه در واقعیّت زندگی انسان انگیزه و عاملی نیست که موجب بقا و دوام این پدیده باشد. پیدایش این پدیده‌ی استثنایی، ابتدا از تحریف مسیحیّت در اروپا نشأت گرفت؛ زیرا مسیحیّت را به گونه‌ای تحریف کرده بودند که دیگر آن مسیحیّتی که عیسی عليه‌السلام از جانب خدا با خود آورده بود، به حساب نمی‌آمد و حاوی آن گوهر اصیل و راستینی نبود که فطرت آن را در دین خدا باز می‌شناسد. یکی دیگر از عوامل پیدایش این کژروی، برخورد شدید و دشمنانه‌ای بود که میان کلیسا (با آن عقاید انحرافی و رفتار ناشایستی که داشت) با نهضت و جنبش علمی (رنسانس (نوزایی)) در اروپا به وقوع پیوست. و متعاقباً امتداد امواج آن فلسفه‌های عصر روشنگری (Inlightment) را در بر گرفت و سپس در مکاتب «پوزیتویستی مادّی» و «داروینیسم» قدیم و جدید نمود یافت و این امواج اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اروپا را نیز فرا گرفت، قومیّت‌ها و ملیّت‌های رهاشده از سلطه‌ی

کلیسای روم (کاتولیک) در اروپا به پا خاستند تا کلیساهای قومی خود را که در جریان حرکت‌های اصلاح دینی به وجود آمده بودند، رونق بخشند، باید یادآور شد انگیزه‌ی این حرکت‌های اصلاحی صرفاً انگیزه‌های دینی نبود، بلکه انگیزه‌ی قومی و ملّی برای استقلال و رهایی از نفوذ کلیسای روم و پاپ‌های حاکم بر آن نیز تأثیر به سزایی داشت تا سرانجام کلیه‌ی این عوامل دست به دست هم داد و این آلایش را که به‌صورت الحاد مطلق و انکار وجود خدا به طور کلی، نمودار می‌شود به وجود آوردند، همان لکه‌ی ننگی که صدایش از حجمش و هیاهویش از حقیقتش بزرگ‌تر می‌نماید!

الحاد و عدم اعتقاد به وجود خدا پدیده‌ای استثنایی است که با فطرت بشری مغایرت و منافات دارد، به گونه‌ای که هنوز قرن بیستم شروع نشده بود که یک موج جدید در خود اروپا به حرکت درآمد و به بحث و بررسی درباره‌ی خدا پرداخت. درحالی که اروپا از خدا می‌گریخت، در پایان هر راهکاری که برای گریز پیش می‌گرفت با خدا و آثار قدرتش رو به رو می‌گردید!

علی‌رغم تلاش‌های مذبوحانه‌ای که کلیسا برای تجدید حیات و بازگرداندن قدرت از دست رفته‌ی خود به عمل می‌آورد، این بار موج خداشناسی از کلیسا نشأت نگرفت؛ بلکه از آزمایشگاه‌های دانشمندان در علوم جدید سر بیرون آورد و در مقابل میکروسکوپ‌ها و تلکسوپ‌هایی به حرکت درآمد که مسایل فراوانی را در زمینه‌ی سلول (یاخته)[1]، موجودات زنده، اتم و نجوم، شناسایی کردند که هزاران علامت سؤال به جای می‌گذارند که پاسخ به هیچ‌یک از آن‌ها جز با قبول اعتقاد به خدا ممکن نیست.[2] البته تنها این علامت‌های سؤال نبود که دوباره دانشمندان را به سوی خدا بازگرداند؛ بلکه در ورای آن فطرت پاک انسان قرار داشت که نمی‌تواند در مقابل نیاز و عطشی که به ایمان و اعتقاد به خدا دارد صبر و تحمل نشان دهد،مگر در آن حدی که یک موجود زنده طاقت می‌آورد در برابر نیاز به آب و غذا خوددار و شکیبا باشد!

بر ما لازم است تحت تأثیر هیاهوی الحاد و ملحدین قرار نگیریم. خیال نکنیم که این هیاهو موجی است فراگیر که همه چیز را در خود فرو می‌برد و جبهه‌ی ملحدین محکم و تعدادشان فراوان است. این پدیده‌ی استثنایی در خلال مدت یک قرن در چند نقطه‌ی پراکنده از زمین و در بین انسان‌های معدودی ظاهر گردید و اشخاص معدودی بدان فریفته شدند. اما توده‌های میلیونی مردم

---

۱. یاخته معادل فارسی سلول است.
۲. درا ین مورد به این کتاب‌ها مراجعه شود:«حدود علم»، «العلم یدعو الی الایمان»، «الله ینجلی فی عصرالعلم». مطالب این کتاب نمونه‌هایی از این موج تازه‌ی خداشناسی هستند، ولی باید هوشیار بود تا از بقایای جاهلیتی که در طرز تفکر و تعبیر این دانشمندان کمین کرده است دوری به عمل آید .مخصوصاً از ته‌مانده‌ی فلسفه‌ی بت‌پرستی یونانی اجتناب شود.(پاورقی اصل)

در همان جاهایی که پرچم الحاد برافراشته شده بود، بر اصل ایمان به خدا ثابت مانده و از آن تجاوز نکرده بودند.

در مورد همین روسیه که رسماً به عنوان دژ محکم الحاد خود را معرفی می‌کند و از انواع وسایل شکنجه و زندان‌های جهنمی و عوامل پلیسی و امنیّتی و اطلاعاتی برخوردار است، کسی نمی‌تواند ادعا کند که ملّت روسیه کلاً ملحد و منکر وجود خدا هستند. خود این همه زندان‌ها و دستگاه‌های شکنجه، سیستم‌های پلیسی و جاسوسی دلیل بر صدق ادعای ما است. او همه‌ی این عوامل را به‌کار می‌گیرد تا از الحاد و کفر رسمی که از نظریه‌ی ملحدین نشأت گرفته است دفاع کند و آن را بر زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، خانوادگی و نظام اخلاقی تحمیل نماید و در مقابل امواج سهمناک عقیده که از فطرت میلیون‌ها انسان سرچشمه می‌گیرد، ایستادگی کند. دلیل صدق گفته‌ی ما باز این است وقتی که هنگامه‌ی خطر فرارسید و به جز عقیده همه‌ی عوامل نقش خود را از دست داده بودند و دستگاه‌های پلیسی مخوف و نظریه‌ها و هیاهو و جنجال‌های فراوان قادر نبودند ملّت روسیه را به ایستادگی در مقابل هجوم هیتلر وادار سازند، ناچار همه‌ی این عوامل در مقابل عقیده سرِ تعظیم فرود آوردند و الحاد رسمی و دولت ملحد روسیه چاره‌ای نداشتندجز این که به دین پناه ببرند، سر به زیر و گردن کج به سوی کلیساها بشتابند تا از پدران روحانی کمک بخواهند!

دین یکی از نیازهای ضروری فطرت انسانی است، همان‌گونه که نیاز به آب و غذا برای حفظ جان و نیاز به تناسل برای حفظ نوع بشر ضروری است، احتیاج به دین یک نیاز فطری است که خداوند آن را در ژرفای وجدان و درون انسان به ودیعه نهاده است.

هنگامی که انسان مشمول عنایت پروردگار واقع می‌شود و به اراده‌ی او پا بر صحنه‌ی وجود می‌گذارد، گرچه انسان در این جهان سرسام‌آور هیچ قدرتی ندارد و به صورت ذرّه‌ی سرگردانی است که نمی‌تواند با جهان هستی هیچ ارتباطی برقرار کند و با خاستگاه و پناهگاه و پیوندهای آن آشنا نیست، امّا از طریق استعدادهای فطری که در نهاد او به ودیعه گذاشته شده است، به سیستم ارتباطی با جهان هستی و آفریدگار جهان مجهز گشته و پا به عرصه‌ی حیات می‌گذارد. این استعدادهای فطری است که زندگی او را از خطر نابودی نجات می‌بخشند.

قرآن کریم پیوندها و ارتباط‌هایی که میان انسان و جهانِ هستی و آفریدگار آن وجود دارد به تصویر می‌کشد و آن را به طور جذاب نشان می‌دهد و بسیار واضح و روشن، این پیوندها را مشخص و بیان می‌دارد که به هنگام بحث از «حقیقت انسان» به تفصیل در این باره به بررسی می‌پردازیم.

بنابراین موجودی (انسان) که از سیستم و دستگاه ارتباط فطری خود برای پیوند و اتصال با عالم هستی و آفریننده‌ی آن استفاده نکند ـ در حالی که او در این عالم زندگی می‌کند و در آن به فعالیت

می‌پردازد و تقدیر آفریدگار جهان، بر او و همه چیز و هر موجود زنده‌ای احاطه دارد - باید بداند که او به حالت استثنایی و مسخ شده و ناقص‌الخلقه درآمده است و مسلّماً چنین موجودی نمی‌تواند مدتی طولانی زندگی کند. آن‌گونه که هر نوزاد استثنایی و مسخ‌شده‌ای از ادامه‌ی حیات محروم است. به همین خاطر پیدایش انسان‌هایی که به وجود خدا عقیده ندارند و جزو پدیده‌های استثنایی به حساب می‌آیند اهمیت چندانی ندارند. آینده و سرنوشت آنان از پیش معلوم است، آن‌گونه که سرنوشت هر نوزاد استثنایی و مسخ‌شده‌ای معلوم است. از جهت دیگر مشخص است کسانی که از بهره‌برداری از ضروریات زندگی مانند آب و غذا روی برمی‌گردانند سرنوشت قطعی‌شان مرگ و نابودی است یا کسانی که از ازدواج دوری می‌جویند، نسلشان محکوم به فناست. و نیز کسانی که از اعتقاد به خدا که یک نیاز ضروری فطری است روی برمی‌گردانند محکوم به زوال و نابودی هستند. البته آثار پرهیز از خوردن آب و غذا و ازدواج در زندگی همان شخص پدید می‌آید که از آن‌ها خودداری می‌کند. درحالی که آثار دوری از اعتقاد به خدا،در حیات جامعه و در حیات تفکّری پدیدار می‌شود که جامعه آن را به عنوان جایگزینی برای اعتقاد به خدا انتخاب کرده و فرجام آن همانند فرجام هر موجود دیگری که از ضروریات حیاتی خود سرباز می‌زند، آشکار و از پیش تعیین شده است و در واقع دست به انتحار و خودکشی می‌زند!

آن‌گونه که قبلاً گفتیم، مبارزه‌ی واقعی هرگز میان اعتقاد به وجود خدا و الحاد نبوده و نخواهد بود؛ زیرا الحاد به دست خود، خود را نابود می‌کند. الحاد عملی انتحاری است که مغایر با فطرت بوده و در این مبارزه پیروزی از آنِ فطرت خواهد بود. اما مبارزه‌ی اصلی همیشه در میان عقیده‌ی حق و دیانت‌های باطل و میان توحید الوهیّت و پذیرش معبودهای متعدد جریان داشته است و پرستش و عبادت برای خدای یگانه و این که دین تنها برای اوست و هیچ منازع ندارد، هیچ‌گاه با اعتقاد به تقسیم و توزیع ویژگی و صفات الله بر خدایان متعدد و ارباب متفرق که مستلزم پرستش آن‌ها می‌گردد، سرِ سازش نداشته و نخواهد داشت.

شاید به خاطر وضوح این حقیقت است که اعتقاد به خدا، نیازی فطری و ضروری است و همیشه فطرت بر الحاد مطلق غلبه می‌یابد، چنان که دستگاه‌های تبلیغات صهیونی و صلیبی موجود در قلمرو اسلامی یا دقیق‌تر بگوییم: سرزمین‌هایی که یک زمان اسلامی بوده‌اند، از تبلیغات علیه اصل دین منصرف شده‌اند؛ زیرا شکست آن را در ترکیه وقتی که از کمال آتاترک قهرمان پوشالی ساختند و او را به لقب فخیم قهرمانی آراستند تا بتواند نقشی که برایش تعیین شده بود، ایفا نماید و خلافت اسلامی را ملغی و به جای آن حکومت لائیک اعلام کند، تجربه کردند. این بار به تجربه‌ی دیگری روی آوردند و قهرمان‌نماهای دیگری را برای اجرای آن در نظر گرفتند. در این دسیسه‌ی

اخیر نمی‌خواستند مانند آتاترک علیه دین آشکارا اعلان جنگ کنند، بلکه تلاش‌شان این بود که به جای عقیده‌ی صحیح و درست اسلامی عقیده‌ی نادرست و ساختگی تازه‌ای حکمفرما سازند و اسلام واقعی را از بین ببرند و آن را به جایش رواج دهند!

نظر به این که نمی‌توانستند یک‌باره عقیده‌ی خالص اسلامی را از بین ببرند و عقیده‌ی جدید و ساختگی خود را به جای آن قرار دهند ناچار به نیرنگ گفتند: این عقیده‌ی جدید ما به صورت اجمال (بدون مشخص کردن آن به اسم اسلام) به دین اعتراف می‌کند پس اصل دین امری است لازم. اما هیچ ضرورتی وجود ندارد که این دین حتماً دین اسلام باشد! حتی گفتند: باید وجود و مشروعیت اصل دین به تأیید عقیده‌ی جدید ما برسد و با اصول و ارکان آن سازگار و هماهنگ باشد!

و به این ترتیب به جای آن که فقط اسلام حاکم بر زندگی باشد و تنها عبادت وپرستش ذات الله پایه و اساس آن قرار گیرد، اسلام به صورت یک تابع و پیرو ضعیف و ناتوان به دنبال عقیده‌ی جدید به حرکت درمی‌آید و در همان حال که دین خدا است، می‌گویند: باید مشروعیّت وجودی خود را در قلمرو اسلامی از اراده و افکار ساختگی انسان‌ها دریافت دارد. این‌ها دسیسه‌هایی هستند پنهانی که دستگاه‌های تبلیغاتی صهیونی و صلیبی در منطقه گمان می‌برند در عین حال که پنهانی هستند با موفقیت فراوان پیش می‌روند؛ ولی ما به آنان اطمینان می‌دهیم که تمام نقشه‌های خائنانه‌ی آن‌ها با شکست و رسوایی مواجه می‌شود. اسلام بسیار فراتر، قوی‌تر و ریشه‌دارتر از این دسیسه‌ها است و برنامه و دستور خدا خیلی محکم‌تر از مکر و حیله‌ی آنان است «کافران برای نابودی اسلام نقشه می‌کشند خداوند هم برای ابطال نقشه‌ی آنان چاره‌جویی می‌کند و خداوند بهترین چاره‌جویان است.»

تفکر اسلامی مبتنی بر این است که فطرت انسانی تنها نیازمند تدیّن خشک و خالی و یک اعتقاد صرف به الوهیّت نیست، بلکه فطرتش اقتضا می‌کند خدای او حتماً یکتا و بی‌شریک باشد و عبادت و پرستش خالص را تنها شایسته‌ی او بداند؛ زیرا فطرت انسان براساس عقیده‌ی توحیدی آفریده شده است. درا ین مورد خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِىٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا۟ بَلَىٰ شَهِدْنَآ أَن تَقُولُوا۟ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ﴿۱۷۲﴾ أَوْ تَقُولُوٓا۟ إِنَّمَآ أَشْرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنۢ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴾

اعراف: ۱۷۳-۱۷۲

(«ای محمد! بیان کن برای مردم) هنگامی که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان پدیدار کرد (عقل را بدانان داد تا از روی عجایب و دلایل موجود در جهان هستی خدای خود را بشناسد) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است و (خطاب به ایشان فرموده است:) آیا من

پروردگار شما نیستم؟ آنان هم در پاسخ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم که تو پروردگار مایی، تا در روز قیامت نگوئید ما از این امر غافل و بی‌خبر بودیم. یا این که نگوئید نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند، ما هم فرزندان آنان بودیم و از ایشان پیروی کردیم لذا خویشتن را بی‌گناه می‌دانیم. آیا به سبب کاری که گمراهان کرده‌اند، ما را نابود می‌گردانی.»

اما باید دانست که فطرت انسانی تحت شرایط و عوامل مختلف به انحراف و گمراهی کشیده می‌شود؛ چراکه ذاتاً هم برای پذیرش هدایت و استقامت بر راه راست و هم برای گمراهی از جاده‌ی حق، استعداد و آمادگی دارد و همین استعداد دوجانبه است که مبنای حساب و ثواب و عقاب در روز قیامت می‌شود. در این باره خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَٰهُ سَمِيعًۢا بَصِيرًا ۝٢ إِنَّا هَدَيْنَٰهُ ٱلسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ۝٣ إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِينَ سَلَٰسِلَا۟ وَأَغْلَٰلًا وَسَعِيرًا ۝٤ إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾ انسان: ۵-۲

«ما انسان را از نطفه‌ای(منی) آمیخته (از اسپرم و اوول) آفریده‌ایم، چون او را می‌آزمائیم او را شنوا و بینایش گردانیده‌ایم. ما راه راست را بدو نشان داده‌ایم یا راه راست را در پیش می‌گیرد و خدا را شکر می‌نماید، یا راه انحراف را انتخاب کرده و ناسپاس می‌شود. ما برای کافران زنجیرها و غل‌های آتش سوزان دوزخ را آماده کرده‌ایم. همانا نیکوکاران جام‌های شرابی را سر می‌کشند که آمیخته به کافور است.»

اما فطرت برای همیشه در انحراف باقی نمی‌ماند و بالأخره به حرکت در می‌آید و گرد و غبار گمراهی را از چهره‌ی خویش می‌زداید. در موارد و نقاط حساسی که مشکلات و ناراحتی شدت می‌یابد، یا عظمت و زیبایی آثار قدرت الهی، به اوج خود می‌رسد، فطرت بیدار می‌شود، به خدای یکتا پناه می‌برد، همان ذات یگانه‌ای که ایمان به او در ژرفای وجودش به ودیعه نهاده شده است و با انگیزه‌ای که از نهادش برمی‌خیزد، عبادت و پرستش خود را سزاوار ذات الله می‌گرداند. آری، در چنین موارد حساسی است که فطرت‌های منحرف، به سوی هدایت و راه راست برمی‌گردند و به حالت شور و شوق و هلهله درمی‌آیند.

قرآن کریم نفس منحرف گشته‌ی بشری را هنگامی که در برابر هول و هراس‌های طاقت‌فرسا قرار می‌گیرد و پرده از رخساره‌ی فطرت آن کنار زده می‌شود و ژرفای درون او را به جنب و جوش می‌اندازد و توده‌های متراکم گرد و غبار عاطل ماندن را از آن می‌زداید و به سرعت به‌سوی دانش و بینش درست و استقامت بر آن روی می‌آورد، در این آیات به تصویر می‌کشد و می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِي يُسَيِّرُكُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۖ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمۡ فِي ٱلۡفُلۡكِ وَجَرَيۡنَ بِهِم بِرِيحٖ طَيِّبَةٖ وَفَرِحُواْ بِهَا جَآءَتۡهَا رِيحٌ عَاصِفٞ وَجَآءَهُمُ ٱلۡمَوۡجُ مِن كُلِّ مَكَانٖ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ أُحِيطَ بِهِمۡ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنۡ أَنجَيۡتَنَا مِنۡ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٢٢﴾ فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمۡ إِذَا هُمۡ يَبۡغُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۗ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغۡيُكُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۖ مَّتَٰعَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ ثُمَّ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُكُمۡ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴾ یونس: ۲۳-۲۲

«او است که شما را در خشکی و دریا به حرکت درمی‌آورد. چه بسا اتفاق می‌افتد که در کشتی‌ها قرار می‌گیرید کشتی‌ها هم با باد موافق مسیر را طی می‌کنند و سرنشینان آن‌ها بدان شاد و مسرورند، به ناگاه بادِ سختی وزیدن می‌گیرد و از هر سو موج به سویشان روی می‌آورد، می‌پندارند که با مرگ محاصره شده‌اند، دیگر راه گریزی نیست، در چنین تنگنایی خدا را به یاری می‌طلبند، طاعت و عبادت و فرمانبرداری را تنها از آنِ او می‌دانند (و همه‌ی معبودهای دیگرشان را به فراموشی می‌سپارند) و اعلام می‌دارند: اگر ما را از این بلا نجات دهی و از این حال برهانی از زمره‌ی سپاسگزاران خواهیم بود؛ اما هنگامی که خداوند آنان را نجات می‌دهد، ناگهان به ناحق در زمین شروع به ظلم و فساد می‌کنند.»

﴿ وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتۡبَعَهُمۡ فِرۡعَوۡنُ وَجُنُودُهُۥ بَغۡيٗا وَعَدۡوًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَدۡرَكَهُ ٱلۡغَرَقُ قَالَ ءَامَنتُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱلَّذِيٓ ءَامَنَتۡ بِهِۦ بَنُوٓاْ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَأَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ﴿٩٠﴾ ءَآلۡـَٰٔنَ وَقَدۡ عَصَيۡتَ قَبۡلُ وَكُنتَ مِنَ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ﴾ یونس: ۹۱-۹۰

«بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم. فرعون و لشکریانش به خاطر ظلم و تعدّی آنان را دنبال کردند و در پی ایشان راه افتادند تا بدان‌جا که گرداب هایل فرعون را در خود پیچید، آن گاه گفت: ایمان دارم که خدایی وجود ندارد مگر آن خدایی که بنی‌اسرائیل بدان ایمان آورده‌اند و من از زمره‌ی ایمان داران هستم. بدو گفته شد: الآن که می‌دانی مرگ فرارسیده است ایمان می‌آوری درحالی‌که قبلاً سرکشی می‌کردی و از زمره‌ی تباهکاران بودی؟!»

این دو نمونه از آیات قرآنی به صورت بسیار روشن چهره‌ی نفس منحرف بشری را به هنگام برخورد با خطرات ترسیم می‌کند و نشان می‌دهند که چگونه پرده‌ی انحراف در این موارد حساس از روی آن برداشته می‌شود.

باز قرآن کریم سیمای نَفْس پاک و راستین را هنگامی که با آثار عظمت و زیبایی و قدرت الهی که در نظام هستی وجود دارد مواجه می‌شود، به تصویر می‌کشد که چگونه فطرتش از طریق حقیقت نهفته‌ی در آن مخاطب قرار می‌گیرد و در این آیات چنین می‌فرماید:

﴿ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿١٩٢﴾ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا ۚ رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١٩٣﴾ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴾ آل‌عمران:۱۹۴ـ۱۹۰

«مسلّماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز دلایل آشکار بر وجود آفریدگار برای خردمندان موجود است. همان کسانی که خدا را به حالت‌های ایستاده و نشسته و بر پهلویشان افتاده یاد می‌کنند و درباره‌ی آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند: پروردگارا! این جهان شکوهمند را بیهوده و عبث نیافریده‌ای، تو منزّه و پاکی. پس ما را از عذاب آتش رستگار کن. پروردگارا! تو هرکه را به آتش درآری، به راستی خوار و زبونش کرده‌ای و برای ستمکاران هیچ یاوری نیست. پروردگارا! ما از منادی (توحید محمد پسر عبدالله) شنیدیم که مردم را به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهانمان را بیامرز و بدی‌هایمان را بپوشان و ما را با نیکان محشور کن. پروردگارا! آنچه را که به وسیله‌ی پیامبران خود به ما وعده داده‌ای، به ما عطا کن و در روز رستاخیز ما را خوار و زبون مگردان، بیگمان تو خلاف وعده نمی‌کنی.»

این آیه‌ها با سبک زیبای خود سیمای زنده‌ای را از گرایش ذاتی فطرت سالم ترسیم می‌کنند که چگونه هنگامی که فطرت به زیبایی و عظمت و عوامل و عجایبات این جهان پی می‌برد، تحت تأثیر قرار می‌گیرد و از صمیم قلب به وحدانیّت ذات الله، اعتراف کرده و چگونه در اثر مشاهده‌ی نشانه‌های قدرت الهی که شب و روز در برابر دید و افکار او قرار گرفته‌اند، عاشقانه به پروردگارش روی می‌آورد و رسیدن به خواسته‌ها و نیازهایش را تنها از او درخواست می‌کند.

این آیات به شیوه‌ی بسیار جالب و دقیق، گام‌های حرکات روان انسان را که در اثر توجه به منظره‌ی آسمان‌ها و زمین و دگرگونی شب و روز، در مشاعر و احساسات به وجود می‌آید، به تصویر کشیده‌اند. این تصویر در عین حال که یک تصویر مثبت و سازنده است، دل‌ها را به راه راست و شیوه‌ی درست در برخورد با جهان، رهنمون شده و به آن‌ها یاد می‌دهد که چگونه با زبان جهان هستی، آشنا شوند و آن را درک کنند و چگونه فطرت و حقیقت خود را بشناسند و هماهنگ با

سازوکار و خواسته‌های آن عمل کنند و از کتاب همیشه گشوده‌ی جهان هستی و آنچه به دست قدرت الله به نحوی بی‌نظیر به وجود آمده است، کتابی از معرفت و دانش برای خود بسازند که انسان مؤمن را به سوی پروردگار هدایت می‌کند. به راستی این تصویر لحظه‌ای است که صفای قلب و شفافیت روح در آن به اوج خود می‌رسد؛ همان لحظه‌ای که قدرت ادراک و استعداد نفس برای پذیرش حقایق تحقّق می‌یابد. تصویر لحظه‌ای است که ایمان بر نفس مسلّط می‌شود و مطیع و فرمانبردارانه سرِ تسلیم دربرابر خداوند یکتا فرود می‌آورد.

آری، چنین لحظه‌ای، لحظه‌ی عبادت، لحظه‌ی پیوستن و لحظه‌ی استقبال از فرمان پروردگار است. جای تعجب نیست که در چنین لحظاتی استعداد برای درک آیات جهان بیرون به اوج خود برسد و به مجرد تفکّر در پیدایش آسمان‌ها و زمین و اختلاف و دگرگونی شب و روز، حقیقتی که در آن‌ها نهفته است، به نفس الهام گردد و انسان به تمامی دریابد که این دستگاه عظیم، عبث و باطل آفریده نشده است.[1]

به این آیات توجه فرمائید:

﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ ءَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّيٓ أَرَىٰكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٧٤﴾ وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبْرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱلَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلْأٓفِلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَءَا ٱلْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَآ أَكْبَرُ فَلَمَّآ أَفَلَتْ قَالَ يَٰقَوْمِ إِنِّي بَرِيٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾ وَحَآجَّهُۥ قَوْمُهُۥ قَالَ أَتُحَٰٓجُّوٓنِّي فِي ٱللَّهِ وَقَدْ هَدَىٰنِ وَلَآ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّي شَيْـًٔا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَآ أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِٱللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ عَلَيْكُمْ سُلْطَٰنًا فَأَيُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِٱلْأَمْنِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَلَمْ يَلْبِسُوٓا۟ إِيمَٰنَهُم بِظُلْمٍ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَآ ءَاتَيْنَٰهَآ إِبْرَٰهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ نَرْفَعُ دَرَجَٰتٍ مَّن نَّشَآءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴾ انعام: ۸۳-۷۴

---

۱. اینها چندجمله برگزیده بودند ازتفسیر«فی ظلال القرآن» ج۱ ص ۵۴۶-۵۴۴ طبع دارالشرق.

«هنگامی که ابراهیم به پدر خود، آزر گفت: چطور بت‌ها را به خدایی قبول می‌کنی؟! به حقیقت من، تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم. بدین ترتیب ملک و دستگاه باعظمت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از زمره‌ی باورمندان راستین باشد. هنگامی که شب بر او تاریک شد، ستاره‌ی (درخشان زهره) را دید گفت: این پروردگارِ من است، اما هنگامی که غروب کرد گفت: من هرچه راغروب کند و زوال نماید دوست ندارم. هنگامی که ماه را درحال طلوع دید گفت: پروردگار من این است، ولی هنگامی که ماه نیز غروب کرد گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند بدون تردید جزو گمرهان خواهم بود. هنگامی که خورشید را درحال طلوع دید گفت: این پروردگار من است؛ چراکه این بزرگ‌تر است، اما هنگامی که آن هم غروب کرد، گفت: ای قوم من! بیگمان من بیزارم از هر چیزی که به عنوان شریک برای خدا قرار می‌دهید. به حقیقت من توجه و روی خود را به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من از زمره‌ی مشرکان، بیزارم. قوم ابراهیم با او به ستیزه پرداختند، گفت: مگر سزاوار است که شما با من بستیزید، و حال آنکه خداوند مرا هدایت کرده است؟ من از آن چیزهایی که شریک خدا قرار می دهید بیمی ندارم (و نمی‌توانند هیچ زیانی به من برسانند) مگر خدا بخواهد. علم پروردگارم همه چیز را فراگرفته است، آیا متوجه نمی‌شوید؟ چگونه من از چیزی بی قدرت و بیجان که آن را شریک خدا می‌سازید، بترسم. درحالی که شما نمی‌ترسید که برای خداوند چیزهایی را شریک قرار می‌دهید که پرودگار، دلیلی بر حقانیّت آن‌ها برای شما نفرستاده است؟ پس کدام یک از این دو گروه شایسته‌ی امن و امان است، اگر واقعاً اهل فهم و دانش هستید؟ کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را با شرک، آمیخته و آلوده نساخته‌اند، امن و آرامش خاص، سزاوار ایشان است و آنان راه یافته و هدایت شونده می‌باشند. این‌ها دلایل ما بود که آن‌ها را به ابراهیم عطاکردیم تا در برابر قومش به آن‌ها استدلال کند. هرکس را که بخواهیم درجاتی رفعت می‌بخشیم. به حقیقت پروردگارت دارای حکمت و علم فراوان است.»

از ابتدای این داستان (که مربوط به ابراهیم است)، روشن و نمایان می‌شود که فطرت سالم قبل از هر چیز با دیانت باطل، به مخالفت برمی‌خیزد، به محض روبرو شدن با این صورت انحراف یافته‌ی عقیده، به جستجوی دین حق می‌پردازد. و در طی آن، الهامات و انگیزه‌های فطری‌اش برای رسیدن به هدایت، شکوفا می‌شوند، ادراک ذاتی‌اش برای فهم حقیقت الوهیّت و نفی صفت ربوبیّت و معبودیّت از همه موجوداتی که به فنا می‌روند و تغییر می‌یابند، روشن و آشکار می‌گردد. فطرت از طریق ادراکات و الهامات ذاتی خود، به مغایرت و جدایی میان ربوبیّت حقّه‌ی خداوندی با سایر

موجوداتی که فناپذیرند نایل می‌شود و هیچ‌گونه تناسب و هماهنگی بین آن‌ها مشاهده نمی‌شود. پس از طی این مراحل سرانجام فطرت به «رؤیت داخلی و کشف درونی» می‌رسد و به هدایتی دست می‌یابد که از هماهنگی و تطابق میان حقیقتی که در ذاتش به ودیعه گذاشته شده با حقیقت الوهیت راستین به دست می‌آید. مسلّماً کشف و رؤیتی که از این طریق حاصل می‌شود با احساس و شعور واضح و کامل همراه است. همان کشف و هماهنگی کاملی که در گفته ابراهیم آشکار می‌شود. آنجا که می‌فرماید: «ای قومِ من! به حقیقت من از هر چیزی که شما آن را به عنوان شریک خداوند قرار می‌دهید دوری و بیزاری می‌جویم و توجه خود را به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و از زمره‌ی مشرکان نیستم.» سپس ابراهیم با ایمان و اطمینان کاملی که به دلیل و برهان درونی خود داشت و آن را در اعماق درونش لمس می‌کرد، به قومش گفت: «آیا سزاوار است با من به احتجاج بپردازید درحالی که خداوند مرا هدایت کرده است؟...» ابراهیم آشکارا در ژرفای قلبش و از سراپای وجودش، پیام و اشاره و هدایتی را لمس و ادراک می‌کند که از جانب پروردگارش به او رسیده است و او را با این پیام و هدایت آشنا کرده است و به خوبی آن را در وجود خود درمی‌یابد. با این پیام است که آرامش و اطمینان کامل بر او مسلّط شده است؛ زیرا میان فطرت خود و حقیقتی که بدان دست یافته است هماهنگی و همسویِ کاملی مشاهده می‌کند. به اندازه‌ای بدان اطمینان و یقین دارد که دستِ پرقدرت خداوند متعال را می‌بیند، حتی آن را لمس کرده و هر بار که فطرتش هوشیار و آگاه می‌شود و منظره‌ی عجیب این جهان هستی را مورد بررسی قرار می‌دهد و پیام‌های آن را دریافت می‌کند، چنین حالتی از اطمینان، آرامش، کشف و یقین برایش حاصل می‌گردد.

آری، این‌ها یک تجربه‌ی کامل ایمانی هستند که از طریق کشف و شعور قلبی به‌وجود می‌آیند و ابتدا در اثر اصطکاک و برخورد حق نهفته در فطرت، با عقاید باطله آغاز گشته و در مظاهر و صحنه‌های گوناگون عالم هستی به جستجوی این حق می‌پردازد و سرانجام درمی‌یابد و می‌فهمد که هیچ‌گونه هماهنگی و هم‌گرایی‌ای میان نتایج حاصله از تحقیقات و بررسی‌های انجام‌گرفته و عقاید و تفکرات باطله‌ای که در نظام جاهلیّت خودنمایی می‌کند وجود ندارد [چون هرکس مظاهر و دستگاه باعظمت جهان هستی را به دقت بررسی نماید به هیچ وجه این عقاید نادرست را باور نخواهد کرد] آنگاه کشف روشن و تردیدناپذیری برای وجدان و قلب او حاصل می‌شود و خالق یکتای خود را به خوبی شناسایی می‌کند و از افکار و عقاید نادرست دوری می‌جوید و به دنبال حقّی که از ژرفای قلب و فطرتش برخاسته، روان می‌شود!

باید دانست نظام جاهلیّت عربی که اسلام برای اولین بار در جزیره‌العرب با آن روبه رو شد، به طور کلّی منکر وجود خداوند نبود و از خالق، روزی‌رسان و قوی بودن خدا و این که خدا به هرکه

بخواهد پناه می‌دهد و هیچ‌کس نمی‌تواند از قبضه‌ی قدرت او بگریزد و به دیگری پناه بَرَد، ناآگاه نبودند. بدین خاطر پیامبر اسلام ﷺ جاهلیّت عرب را به اصل ایمان به وجود خدا دعوت نکرد، بلکه آنان را به توحید و یکتاپرستی فراخواند. آنان را دعوت کرد تا اعتقاد داشته باشند که معبود و آفریدگار و مسلّط بر همه‌ی امور تنها ذات الله است. آنان را دعوت کرد تا تنها ذات الله را بندگی کنند و نذور و قربانی و شعایر دینی را تنها به پیشگاه او تقدیم کنند. تنها قانون و شریعت الله را بپذیرند و صدور حکم را به این قانون ارجاع دهند و ایمان داشته باشند که عبودیت و پرستش، خاص ذات الله است. این دعوت با این مضمون کامل، عین معنی «اشهد أن لا إله إلاّ الله» است و اسلام عبارت از این شهادت می‌باشد.

قرآن کریم در جابه‌جای [لابه‌لای] بیانات خود داستان‌هایی نقل می‌کند که جاهلیّت عربی به وجود خداوند متعال، خالقیّت، رازقیّت، قدرت و قهر پروردگار ایمان داشت و می‌فرماید:

﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ۚ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴾ عنکبوت: ۶۳-۶۱

«هرگاه از مشرکان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است و خورشید و ماه را مسخّرکرده است؟ قطعاً درجواب می‌گویند: خدا. پس چگونه منحرف می‌گردند! خداوند رزق و روزی هرکس از بندگانش را که بخواهد فراوان و گسترده می‌کند، یا کم و محدود می‌گرداند. خداوند آگاه به هر چیز است. اگر از مشرکان بپرسی چه کسی از آسمان باران را نازل می‌کند و زمین را بعداز مردنش بدان زنده می‌کند؟ قطعاً خواهند گفت: خدا. بگو: همه‌ی ستایش سزاوار خداست اما بیشتر آنان نمی‌فهمند.»

﴿ قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾ قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ ﴾

مؤمنون: ۸۹-۸۴

«بگو: زمین و کسانی که بر رویش هستند از آنِ چه کسی است؟ اگر واقعاً دانا و فرزانه‌اید. مسلّماً خواهند گفت: همه از آنِ خدایند. بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و متوجه نمی‌شوید؟

بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است؟ خواهند گفت: از آنِ خداست. بگو: پس چرا پرهیزکاری را پیش نمی‌گیرید؟ بگو: زمان امور تمام کائنات در دست چه کسی است؟ او کسی است که پناه می‌دهد درحالی که نمی‌توان کسی را از عذاب او پناه داد، اگر واقعاً فهمیده و آگاه هستید؟ خواهند گفت: از آنِ خدا است. بگو: پس چگونه فریب هوی و هوس و وسوسه‌ی شیاطین می‌خورید؟»

انحراف در اعتقاد جاهلیت عربی در نفس ایمان به وجود خدا نبود، بلکه در این بود که فریادرسان و شرکاء کوچکی مانند فرشتگان، جن، ستاره‌ها یا بت‌هایی که به عنوان رمز فرشته یا نیاکان خود قرار می‌دادند و می‌پنداشتند این شرکاء کوچک دارای مقام عظیم شفاعت‌اند و شفاعت آن‌ها در نزد خدا، قابل اجابت است. انحرافشان در این بود که بعضی از این فریادرسان را (مانند فرشتگان)، دختر خدا می‌دانستند که این هم خود یکی از انحرافهایی است که معمولاً با گذر زمان اندکی در برابر توحید خالصی که به وسیله‌ی رسالت‌های آسمانی ابلاغ می‌شد، به وجود می‌آیند و در جاهلیّت‌های گوناگون جای گرفته و خود را نشان می‌دهند. به همین جهت جاهلیّت عربی مانند جاهلیّت‌های پیشین و جاهلیّت‌های همجوار خود، می‌پنداشت این به فریادخوانده‌ها با داشتن مقام شفاعت و تقرّبی که به خداوند دارند، می‌توانند در اراده و خواست او تأثیر بگذارند و شرایط و اسباب عالم هستی را به نفع آن‌ها تغییر دهند؛ گمان می‌کردند این معبودان ساختگی قادرند به آن‌ها کمک برسانند و آنان را از هرگونه بلایی محفوظ دارند و مشکلات و ضرر و زیان را از آنان دور ساخته و آنچه خیر و برکت است برایشان به ارمغان آورند. خلاصه معتقد بودند که این شریک‌ها می‌توانند در همه‌ی امور و کارهایی که تنها تحت سیطره و مالکیت پروردگار است دخالت کنند. صفاتی را که مختص ذات الله است و قرآن کریم به‌دقت و به شیوه‌های متعدد، به بیان و تصحیح آن‌ها پرداخته است، برای این معبودها نیز قائل می‌شدند. ما کمی بعد، این موضوع را به تفصیل از زبان قرآن می‌شنویم و در این‌جا تنها به چند نمونه اکتفا می‌نمائیم. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُواْ لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾ كَلَّاۚ سَيَكۡفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمۡ وَيَكُونُونَ عَلَيۡهِمۡ ضِدًّا ﴾ مریم: ۸۲-۸۱

«به جز خدا معبودهایی برای خود برگزیده‌اند تا این که مایه‌ی عزّت و سعادتشان شوند. اشتباه می‌کنند چنین نیست این معبودها بعداً عبادت آنان را انکار می‌کنند و دشمن آنان خواهند شد.»

﴿ وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ ﴾ یس: ۷۵ـ۷۴

«آنان گذشته از خدا معبودهایی برای خود برگزیده‌اند، بدین امید که به وسیله‌ی آن‌ها یاری شوند. این معبودهای ساختگی نمی‌توانند به پیروان خود یاری برسانند. بلکه این پیروانند که به صورت سپاهیان درحال آماده باش برای معبودهای ناحق و ناتوان درآمده‌اند.»

﴿ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِّنَ ٱلْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا ٱلْآيَٰتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾ فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ قُرْبَانًا ءَالِهَةًۢ بَلْ ضَلُّواْ عَنْهُمْ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُواْ يَفْتَرُونَ ﴾ احقاف:۲۸ـ۲۷

«ای اهل مکّه! ما برخی از اقوام را که در اطراف شما زندگی می‌کردند به هلاکت رساندیم، و آیات خود را به شیوه‌های گوناگون برایشان بیان داشتیم، تا شاید از شرک برگردند. پس چرا معبودهایی که سوای الله هستند و برای نزدیکی به الله به خدایی گرفته بودند، به ایشان کمک نکردند؟! بلکه پیروان خود راگم کردند، این بلایی که بر سرشان آمد، نتیجه‌ی دروغ و افترای آنان بود.»

﴿ ذَٰلِكَ مِنْ أَنۢبَآءِ ٱلْقُرَىٰ نَقُصُّهُۥ عَلَيْكَ مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ ﴿١٠٠﴾ وَمَا ظَلَمْنَٰهُمْ وَلَٰكِن ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ فَمَآ أَغْنَتْ عَنْهُمْ ءَالِهَتُهُمُ ٱلَّتِى يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ لَّمَّا جَآءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ﴾ هود:۱۰۱ـ۱۰۰

«این از اخبار روستاها و شهرهایی است که ما برای تو بازگو می‌کنیم. که برخی از آن‌ها هنوز پابرجایند و برخی دیگر به کلی از بین رفته و تباه شده‌اند. ما به ایشان ظلم نکردیم، ولی آنان خود بر خویشتن ستم روا داشتند. و معبودهایی راکه به غیر از خدا می پرستیدند و به فریاد می‌خواندند، کمترین سودی بدانان نرسانیدند و نتوانستند هیچ کمکی به آنان بکنند. در آن هنگام که فرمان خدا مبنی بر نابودی آن‌ها صادر شد جز بر زیانباریشان نیفزودند.»

عرب جاهلی نه تنها از جنبه‌ی عقیدتی از توحید منحرف شده بودند؛ بلکه از لحاظ به حاکمیت شناختن ذات الله و حاکمیت شریعت او که این موضوع هم به عقیده مربوط شده و اسلام آن را مظهر توحید و نشانه‌ی اسلامیّت محسوب می‌دارد، در انحراف بودند. برای حلّ اختلاف و منازعات خود، به عرف و عادت جاهلیت که از فتواهای کاهنان و بزرگان قبایل و رؤسای مشرکان و وصایای آباء و اجداد گذشته تشکیل می‌شد مراجعه می‌کردند و آنها را به داوری فرامی‌خواندند. با کمال

تعجب این عرف و عادت جاهلی را به عنوان «شریعت خدا» و دینی که ابراهیم علیه السلام آن را با خود آورده بود به حساب می‌آوردند. درحالی که اسلام آمده بود تا همگی امور را به سوی شریعت و قانون خدا بازگرداند و همه چیز را به قدرت و خواسته‌ی خداوند منحصر گرداند و معنی واقعی و عملی شهادت «لا إله إلاّ الله» را بر اصل حاکمیت الله قرار دهد، به گونه‌ای که هرگاه این شهادت همراه با به رسمیّت شناختن طاغوت و پذیرش حکم آن باشد، این شهادت ارزش و اعتبار خود را از دست می‌دهد؛ زیرا هر قانونی که از جانب خدا نباشد، طاغوت است. ما بعدا به تفصیل در این مورد بحث می‌کنیم. این‌جا فقط به جوهر و ویژگی‌های دین باطلی که اسلام به مبارزه با آن برخاسته است اشاره می‌نمائیم.

به راستی تمام این انحراف‌ها بعداز ظهور عقاید توحیدی خالص به وجود آمده‌اند؛ همان توحیدی که تنها الله را به عنوان فرمانروا می‌شناسد و عبادت را تنها سزاوار خدای یکتا و بدون شریک می‌داند و اعلام می‌کند که دین، قانون و شرع مختص او می‌باشد و اصل و پایه و اساس عقیده‌ی توحیدی همین است. بنابراین تمام جدال و مبارزاتی که رسالت‌های آسمانی ازجمله دین اسلام با کفر و جاهلیت داشته‌اند، همه به خاطر تحکیم عقیده‌ی توحیدی با این اصالت و نفی اعتقاد به معبودهای بی‌شمار و گوناگون بوده است و هیچ‌گاه این مبارزه صِرفاً بر سرِ داشتن عقیده یا عدم آن نبوده است!

بدین علت شگفت‌انگیز است که می‌بینیم قرآن کریم تقریباً نسبت به اصل اعتقاد به وجود خدا چندان سخن نمی‌گوید و تمام سخنانش متوجه توحید خداوند متعال و تعریف و توصیف او به صفات راستین او است؛ زیرا قضیه‌ی وجود خدا همان‌گونه که قبلاً در این فصل بیان کردیم هرگز به صورت امری جدّی از مقولات عقیدتی مطرح نبوده و نخواهد بود؛ زیرا فطرت بشری حتی در حالت‌های انحراف و در اوج جاهلیّت خود در اعتقاد به وجود خدا دچار تردید نشده و به پدیده استثنایی الحاد روی نیاورده است آن‌گونه که در سه قرن اخیر تعدادی از رمیدگان از کلیسا به خاطر دشمنی با آن و رهایی از استبدادی که به نام خدا از کلیسا می‌دیدند، به الحاد گراییده‌اند. قبلاً هم گفتم هیاهو و جنجالی را که پیرامون «الحاد مطلق» (عدم اعتقاد به وجود خدا به طور کلی) برپا ساخته‌اند، از حقیقت آن به مراتب بزرگ‌تر و ارزش آن از پیکره‌ی غول‌آسا و هیولایی که برایش ترسیم می‌کنند، به مراتب کمتر است.

به جرات می‌توان گفت فطرت حتی در جاهلیّت‌های فرورفته در تاریکی‌های زمان به مراتب پاک‌تر، درست‌تر و هدایت یافته‌تر از فطرت این عده اشخاص به اصطلاح مترقی، متجدد و عالم‌نما بوده و سیستم فعالیّت آن در وجدان اهل جاهلیت بسیار قوی‌تر و ریشه‌دارتر و بیدارتر و ادراک و

شعور آنان نسبت به حقیقت وجود به مراتب قوی‌تر و پیشرفته‌تر بوده است. بنابراین ما به کسانی که اسلام را فرامی‌خوانند تا با جبهه‌ی معتقد به ادیان، هر دینی که باشد، به همکاری بپردازند و همه باهم در مقابل الحاد و منکران خدا، سدّ محکمی را تشکیل دهند، اعلام می‌کنیم که فراخوانی‌ها، ناشی از عدم شناخت و ناآگاهی به ماهیّت و روش و هدف اسلام است. چنین مبارزه‌ای خارج از میدانی است که اسلام می‌خواهد حقیقت مورد نظرش را که استقرار بخشیدن به «توحید» در همان شکل الهی آن و مبارزه با هر نوع انحراف از این حقیقت است به کرسی بنشاند. دلیل ما برای اثبات این امر، مبارزه‌ی اسلام با یهودیّت و مسیحیّت تحریف شده‌ای است که این مبارزه هیچ دست کمی از مبارزه با جاهلیّت عربی و سایر جاهلیّت‌های بت‌پرست ندارد. با وجود این‌که جاهلیت عربی هرگز منکر وجود خدا نبوده است، ولی اسلام به هیچ وجه معتقدات آن را مورد تأیید قرار نداده، سرِ سازش با آن نداشته و همه‌ی معتقداتش را باطل اعلام کرده است؛ زیرا اسلام جز حق و جز دین ناب خدا دین دیگری را نمی‌پذیرد و لذا هیچ‌گاه معتقدات یهود و نصارا را قبول نکرده است، هرچند آنان منکر وجود خدا نبوده‌اند اما چون از اصل معتقدات آسمانی خود منحرف شده‌اند، عقاید آنان را باطل اعلام می‌کند، زیرا اسلام جز حق به چیز دیگری اعتراف نمی‌کند. پس همان‌گونه که نمی‌تواند با معتقدات جاهلیت همکاری کند، نمی‌تواند با معتقدات یهود و نصارا به همکاری بپردازد. یا آن‌ها را تأیید نماید یا دربرابر آن‌ها ساکت بماند.

ما آیات فراوانی را در قرآن کریم مشاهده می‌کنیم که به بیان مبارزه‌ی شدید میان عقیده‌ی صحیح اسلام وعقاید باطله و تحریف‌شده‌ی یهود ونصارا می‌پردازند و آنان را به توحید کامل و خالص فرامی‌خواند. به این آیات توجه فرمائید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ۚ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ آل‌عمران:۶۴

«بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سخن حقّی که میان ما و شما مشترک است، عمل کنیم و آن این است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم، و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیریم. پس هرگاه از این دعوت سر بتابند، بگویید: گواه باشید که ما تسلیم امر خدا هستیم.»

این‌جاست که قرآن اهل کتاب را به واسطه‌ی معتقدات منحرف‌شده‌ای که دارند تهدید کرده و آن را کفر و شرک می‌نامد و فرق نمی‌کند که انحراف آنان دراصل عقیده و ایمان باشد یا بدین خاطر که

پرهیزکاران و پارسایان را در منصب قدرت و قانون‌گذاری شریک خداوند قرار داده باشند وحق قانون‌گذاری وحاکمیت را برای آنان پذیرفته باشند. قرآن اعلام نموده که دین حق تنها آن دینی است که آمده تا خداوند آن را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند. و می‌فرماید:

﴿ وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَـٰرَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللَّهِ ۖ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَٰهِهِمْ ۖ يُضَـٰهِـُٔونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَبْلُ ۚ قَـٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ ۚ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٣٠﴾ ٱتَّخَذُوٓا۟ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَـٰنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓا۟ إِلَّا لِيَعْبُدُوٓا۟ إِلَـٰهًا وَٰحِدًا ۖ لَّآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحَـٰنَهُۥ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾ يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَـٰفِرُونَ ﴿٣٢﴾ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلْهُدَىٰ وَدِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ ﴾ توبه:۳۳ـ۳۰

«یهودیان می‌گویند: عُزَیر پسرخداست، و مسیحیان می‌گویند: مسیح پسر خداست، این سخنی است که آنان به زبان می‌گویند و ادعایی بیش نیست و به گفتار کافرانی می‌مانَد که پیش از ایشان چنین چیزی می‌گفتند. خداوند کافران را نابود کند! چگونه از حق به دور می‌گردند. یهودیان و نصارا غیر از خدا، علمای دینی و راهبان خود را هم به خدایی پذیرفته‌اند، مسیح، پسر مریم را نیز خدا می‌دانند. درصورتی که به ایشان دستوری داده نشده است جز این که تنها خدای یگانه را بندگی کنند و بس. چراکه جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شریک و چیزهایی است که ایشان آن‌ها را شریک خدا قرار می‌دهند. آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با گفته‌های بی‌اساس خود خاموش کنند، ولی خداوند جز این که نور خود را کامل کند چیزی را نمی‌پذیرد؛ هرچند که کافران خوشنود نباشند. تنها خداست که پیغمبر خود را همراه با هدایت و دین راستین می‌فرستند تا آن را بر همه‌ی دین‌ها پیروز گرداند، هرچند که خوشایند مشرکان نباشد.»

﴿ وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغْلُولَةٌ ۚ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا۟ بِمَا قَالُوا۟ ۘ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَآءُ ۚ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَـٰنًا وَكُفْرًا ۚ وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ ٱلْعَدَٰوَةَ وَٱلْبَغْضَآءَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۚ كُلَّمَآ أَوْقَدُوا۟ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا ٱللَّهُ ۚ وَيَسْعَوْنَ فِى ٱلْأَرْضِ فَسَادًا ۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴾ مائده:۶۴

«برخی از یهودیان می‌گویند: خدا بخیل است و دستش از بخشش بازمانده است. دست‌های آنان فروبسته باد! با این افترایی که بر خداوند می‌بندند نفرینشان باد! خدا بخیل نیست و دستانِ کَرَمِ او گشاده است به هر نحوی که بخواهد، می‌بخشد. آنچه بر تو نازل می‌شد برای اکثر آنان که به آن ایمان ندارند موجب کفر و سرکشی بیشتر می‌شود. ما میان آنان به خاطر انحراف از دینِ حق تا روز قیامت دشمنی و کینه‌توزی افکنده‌ایم. هرگاه آتش، جنگی برافروزند، خداوند آن را خاموش می‌سازد. آنان برای ترویج فساد در زمین تلاش می‌کنند. درحالی که خداوند تباهکاران و مفسدان را دوست ندارد.»

﴿ لَقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ ۖ وَقَالَ ٱلْمَسِيحُ يَٰبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّى وَرَبَّكُمْ ۖ إِنَّهُۥ مَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ ٱلْجَنَّةَ وَمَأْوَىٰهُ ٱلنَّارُ ۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ﴿٧٢﴾ لَّقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٍ ۘ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ ۚ وَإِن لَّمْ يَنتَهُواْ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ مائده: ۷۳-۷۲

«قطعاً کسانی که می‌گویند: خدا همان مسیح، پسر مریم است، کافرند. درصورتی که خود عیسی گفته است: ای بنی‌اسرائیل! خدای یگانه‌ای را بپرستید که پروردگارِ من و پروردگارِ شماست. بیگمان هرکس شریکی برای خدا قرار دهد خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند و جایگاه او آتش است. ظالمان و ستمکاران یار و یاوری ندارند. بیگمان کسانی که می‌گویند: خداوند یکی از معبودهای سه گانه است کافرند! درحالی که معبودی جز خدای یگانه وجود ندارد. اگر به آنچه می‌گویند خاتمه ندهند، کسانی از آنان راکه به چنین کفری دست می‌زنند، دچار عذاب شدید و دردناکی می‌سازیم.»

آخرین آیاتی که درباره‌ی اهل کتاب در سوره‌ی برائت نازل شده این است که می‌فرماید:

﴿ قَٰتِلُواْ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلْحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعْطُواْ ٱلْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَٰغِرُونَ ﴿٢٩﴾ ﴾ توبه: ۲۹

«باکسانی از اهل کتاب که نه به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، و نه چیزی راکه خداوند و پیامبرش تحریم کرده‌اند، حرام می‌دانند و نه آئین و دین حق را می‌پذیرند، بجنگید و پیکار نمائید تا زمانی که متواضعانه جزیه را پرداخت نمایند.»

شاید تصادفی نباشد که اسلام کمتر از یک نصف قرن از جاهلیّت عرب، رنج و ناراحتی دید، درحالی که چهارده قرن است که از جاهلیّت اهل کتاب رنج و زحمت می‌بینند. چنان آسیب

وحشیانه‌ای از آن‌ها می‌بیند که هرگز آن‌ها را از جاهلیّت عرب ندیده است و ضربات وحشیانه و نبردی که از اهل کتاب متحمّل می‌گردد از آن تاریخ تا به امروز، فروکش نکرده است! بنابراین اسلام تنها به خاطر صرف اعتقاد و صرف دین داشتن مبارزه نمی‌کند؛ بلکه مبارزه‌اش به خاطر تثبیت و رواج یگانه اعتقاد صحیحی است که عبارت از دین اسلام است. خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلْإِسْلَٰمُ ﴾ آل عمران: ۱۹

«همانا دین حق در پیشگاه خداوند، تنها اسلام است و بس.»

﴿ وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَٰمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ ﴾ آل عمران: ۸۵

«کسی که جز اسلام، آئینی را برگزیند از او پذیرفته نمی شود.»

جا دارد این‌جا به رفع شبهه‌هایی بپردازیم که نسبت به برخورد و جبهه‌گیری اسلام از لحاظ عقیدتی با اهل کتاب اعم از یهود و نصارا، مطرح شده‌اند. قبلاً ملاحظه کردیم که اسلام هرگز عقاید تحریف‌شده‌ی آنان را تأیید نکرده است؛ بلکه در تمام مبارزه‌ی طولانی خود با آن‌ها به تصحیح عقایدشان پرداخته و انحرافات و فسادهای واردشده بر آن‌ها را بیان و روشن ساخته و آنان را به پذیرش اسلام دعوت کرده است. اسلام عقاید اهل کتاب را به عنوان کفر و شرک معرفی می‌کند. سرانجام آخرین آیه‌ی نازل شده در قرآن درباره‌ی اهل کتاب چنین دستور می‌دهد: «با آنان بجنگید تا زمانی که دین حق را می‌پذیرند یا تسلیم حکومت اسلام می‌شوند و با حالت فروتنی و اطاعت، جزیه و مالیات را به اسلام پرداخت می‌نمایند.»

امّا در عین حال، از لحاظ ساماندهی اجتماع، نحوه‌ی رفتار و برخورد اسلام با اهل کتاب، متفاوت از نحوه‌ی برخورد آن با مشرکان است؛ زیرا غذای اهل کتاب را برای مسلمانان حلال کرده است درحالی که غذای مشرکان را بر آنان حرام می‌دارد. به مسلمانان اجازه داده است زنان پاکدامن اهل کتاب رابه همسری انتخاب کنند درحالی که زنان مشرک را بر آنان حرام نموده است. جزیه را از اهل کتاب می‌پذیرد و آن را از مشرکان قبول ندارد، همین‌که اهل کتاب تسلیم مسلمانان بشوند و جزیه را پرداخت نمایند، آن‌ها را به عنوان اهل ذمّه‌ی به حساب می‌آورد [یعنی در ذمّه خدا و پیغمبر ﷺ قرار می‌گیرند و حقوق آنان تضمین می‌شود و مسلمان ملزم به رعایت آن هستند] ولی مشرکین از این امتیازات محروم‌اند. واسلام به مسلمانان سفارش کرده است که در این حالت با اهل ذمه به نیکی رفتار نمایند و تمام حقوق مدنی و تکالیف اجتماعی که در «دارالاسلام» برای مسلمانان مطرح است، برای آن‌ها نیز مطرح است. در حالی که به چنین امتیازی برای مشرکان قائل نیست.

به راستی چرا این‌گونه است؟ [چرا برخورد اسلام با اهل کتاب از لحاظ عقیدتی مغایر با برخورد آن از جنبه‌ی اجتماعی است؟ ظاهرا این دو نوع برخورد باهم متضادند، درحالی که]هیچ‌یک از قوانین و احکام الهی باهم تضادی ندارند، هیچ آیه‌ای از آیه‌های قرآنی باهم متناقض نیستند؟ برای روشن شدن موضوع باید گفت: (اسلام میان اصول دین و مسائل اجتماعی تفاوت قائل است) وقتی که درصدد بیان عقیده‌ی صحیح و درست، برمی‌آید، اعلام می‌دارد که عقیده‌ی اسلام برپایه‌ی توحید خداوند سبحان استوار است، و با اعتقاد به الوهیّت او، الوهیّت، ربوبیّت، قوامیّت و حاکمیّت را به خدا اختصاص می‌دهد و نذر و قربانی و عبادت و انجام کلیه‌ی شعایر را مختص به ذات خدا می‌داند. باید تنها به حاکمیت او اعتراف شود. و به قانون و شریعت او عمل گردد. و تنها قانون و شریعت او به داوری فراخوانده شود، باید سایر قانون‌ها را به دور انداخت و مجموع همه‌ی این‌ها دین خدا به حساب می‌آید و هرگز خداوند غیر آن را از کسی نمی‌پذیرد. هرچه مخالف با این حقایق باشد باطل؛ شرک و کفر به حساب می‌آید. مسلّماً عقاید اهل کتاب این اباطیل است؛ زیرا اولاد را به خدا نسبت می‌دهند و عُزیر و عیسی را پسر خدا می‌دانند و عیسی را به عنوان خدا و شریک او قرار می‌دهند و به جای شریعت الله از قوانین و شریعت راهبان و از راهبان دینی خود پیروی می‌کنند. اسلام با نصوص آشکار و صریح در این مورد قاطعانه حکم صادر نموده و آن‌ها را باطل و به عنوان کفر و شرک معرفی می‌کند؛ زیرا اسلام در این‌مورد درصدد پاکسازی عقیده برآمده و عقیده چیزی نیست که در برابر آن تسامح و مدارا نمود.

اما هنگامی که اسلام می‌خواهد در جامعه‌ی اسلامی با اهل کتاب رابطه‌ی اجتماعی برقرار کند و با آنان زندگی نماید، چنان گذشت و رعایت و عدالتی را در حقّ آنان روا می‌دارد که هیچ‌یک از قوانین و نظام‌های بشری تا به حال نسبت به مخالفین عقیدتی، مسلکی و مذهبی خود چنین گذشت و عدالتی را به خود ندیده است.

اسلام با اصل کلّی «لا إکْراهَ فی الدّین» [هیچ اجباری در پذیرش دین نیست] با اهل کتاب رو به رو شد، پس از آن‌که انحراف‌های عقیدتی آنان را برایشان روشن ساخت و برایشان آشکار ساخت که این انحرافات، عقیده‌ی آن‌ها را از توحید خارج و به شرک دچار کرده است، آنان را آزاد گذاشت تا به میل خود مسلمان شوند یا بر دین اصلی خود باقی بمانند.

اما چنانچه پس از این روشنگری از پذیرفتن اسلام خودداری نمایند، باید جزیه و مالیات را به اسلام پرداخت کنند. مفهوم و معنی پرداخت جزیه از لحاظ واقع و نفس‌الامر این است که اهل کتاب با این عمل خود اعلام می‌کنند که دربرابر دعوت و تبلیغات اسلامی ممانعت و مقاومت به عمل نمی‌آورند و کسانی که به دین اسلام بگروند خواه از اهل کتاب یا از مشرکان باشند به زور از

اسلام برنمی‌گردانند و تسلیم حکومت اسلامی می‌شوند و می‌پذیرند که حاکمیت تنها از آنِ خداست و هیچ فردی از افراد بشر حقّ حاکمیت ندارد. با این کیفیّت، دین همواره از آنِ خدا خواهد شد. این است معنای(و **یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لله**) با این وصف، اهل کتاب قوانین عمومی اسلامی را می‌پذیرند. اما در مسائل خصوصی و احوال شخصی (مانند ارث، نکاح، طلاق، اعیاد، عبادت و انجام شعایر) براساس دین و شریعت خود عمل می‌کنند. این امر که با اهل ذمه در مسائل عام و کلّی و اجتماعی برابر قوانین کلّی اسلامی و در مسائل شخصی و خصوصی براساس شریعت خود با آنان رفتار خواهد شد، بدین معنی است که همانند مسلمانان حدود سیاسی و اجتماعی در مورد آن‌ها نیز به اجرا در آید و لذا حدود دزدی، زنا و... در حقّ آنان به اجرا درمی‌آید و از ارتکاب فحشاء و قمار و سایر جرم‌هایی که باعث به‌هم زدن نظام کلّی جامعه‌ی اسلامی شود، منع می‌گردند. هم‌چنین به اهل ذمّه اجازه داده نمی‌شود که با دشمنان سوگند خورده‌ی جنگی اسلام پیمان‌ها و معاهداتی ببندند. این‌ها نمونه‌هایی بودند از رعایت حقوق اهل کتاب ذمّی در اسلام که به عنوان مثال در این‌جا ذکر نمودیم و در فقه اسلامی به تفصیل بیان شده است.

این‌جا نکته‌ی جالب توجه این است که اسلام در مقابل جزیه‌ای که از اهل ذمه دریافت می‌کند، حفاظت و حمایت از آنان را تضمین کرده است، و در مقابل هرگونه تجاوز و تعدی خارجی به دفاع از اهل ذمه می‌پردازد و تمام حقوقی که در جامعه‌ی اسلامی دارند برایشان تضمین کرده و از جان و عرض و مالشان حفاظت می‌کند و برای زندگی آنان هنگام از کار افتادگی و فقر مانند مسلمانان بیمه‌ی اجتماعی وضع می‌نماید و مقرره‌ی ماهانه برایشان معین می‌کند. اسلام با اجازه دادن به مسلمانانی که می‌توانند با زنان اهل کتاب ازدواج نمایند و رابطه‌ی خویشاوندی را با آنان تحکیم بخشند و از غذا و طعام آنان بخورند، کمال حسن رفتار خود را به آنان نشان داده است. پیغمبرخدا ﷺ و خلفاء راشدین عليهم السلام سفارش‌های فراوانی نسبت به حسن معامله با اهل ذمه به مسلمانان کرده‌اند. و تاریخ نمونه‌هایی از عدالت، پاکی، حسن رفتار و رعایت حقوق انسانی و گذشت اسلام را در برخورد با اهل کتاب به یاد دارد که در عالی‌ترین سطح خود قرار دارند.

متقابلاً تاریخ وقایع فراوان دیگری را چه در زمان حیات رسول خدا ﷺ و چه بعد از آن حتی در عصر حاضر از رفتار اهل کتاب با مسلمانان ثبت و ضبط کرده است که نشان می‌دهند اهل کتاب چگونه حسن رفتار و عدالت و نیکی مسلمانان را به بدترین و زشت‌ترین شیوه پاسخ گفته‌اند. از هنگامی که اسلام داخل مدینه‌ی منوّره شده است ملّت یهود از بدترین دشمنان توطئه‌گر اسلام بوده‌اند و اکنون هم درحال نیرنگ و فریب علیه اسلام می‌باشند. واقعیّت تاریخی نشان می‌دهد، نصارا که در شرق اسلام تحت ذمه‌ی اسلام قرار می‌گرفتند رفتارشان با رفتار یهودی‌ها فرق داشت.

در اکثر موارد در جامعه‌ی اسلامی در امن و آرامش با مسلمانان به سر می‌بردند و مسلمانان به اندازه‌ای حق آنان را رعایت می‌کردند که رومی‌های همکیش و برادر خود این حقوق را برای آنان در نظر نمی‌گرفتند؛ ولی دولت روم و ملت‌های اروپایی که وارث امپراطور روم قدیم هستند و ملت آمریکا که از مهاجرین اروپایی به وجود آمده است، از هنگام جنگ «یرموک» تا به امروز با اسلام وارد یک جنگ بسیار شدید و طولانی شده‌اند و تمام نقشه‌های خود را با نقشه‌های یهود و صهیونیسم جهانی هماهنگ ساخته و با نیرنگ‌های پنهانی و جنگ علنی علیه اسلام و دین خدا قیام کرده‌اند. به نحوی که جنگ‌های صلیبی و قتل عام وحشیانه‌ی اندلس و استعمار جدید تماماً موج‌های سرکش و طغیان‌گر از اقیانوس نبرد همه جانبه‌ای هستند که اهل کتاب علیه اسلام و مسلمانان به راه انداخته‌اند و اولین و آشکارترین هدف آن‌ها ریشه‌کن ساختن اسلام و محو و نابود کردن مسلمانان و برگردانیدن آنان از دینشان است. حتی فاجعه‌ی مغول در تهاجم به بغداد و از بین بردن مرکز خلافت، ناشی از دسیسه‌ی یهودی‌ها و نصرانی‌هایی بود که در جامعه‌ی اسلامی از تمام حقوق و ضمانت‌ها بهره‌مند بودند. البته بلاهای وارده بر مسلمانان از ناحیه‌ی اهل کتاب نتیجه‌ی فوری و ناشناخته نبود؛ زیرا خداوند، نیرنگ اهل کتاب نسبت به مسلمانان را در قرآنی که امت اسلام از لابلای صفحات آن آموزه‌هایی جاودان آموخته، بیان داشته است؛ همان قرآنی که مسلمانان علم خود را از آن گرفتند و به نیروی آن به حرکت درآمدند و زندگی خود را براساس قوانین آن پایه‌ریزی کردند، اما هنگامی که از آن روی برتافتند ملت‌ها علیه آنان قیام کردند و آنان را نابود کردند.

خداوند متعال در قرآن کریم به پیغمبرش ﷺ و مسلمانان چنین می‌فرماید:

﴿وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ ٱلْيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَـٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ قُلْ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلْهُدَىٰ ۗ وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم بَعْدَ ٱلَّذِى جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ ۙ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾

بقره: ۱۲۰

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین آنان پیروی کنی. بگو: هدایت واقعی تنها هدایت خداست. اگر بعد از کسب آگاهی از جانب خدا، از خواسته های آنان پیروی کنی، هیچ سرپرست و یاوری از جانب خدا برای تو نخواهد بود.»

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعْدِ إِيمَـٰنِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْحَقُّ ۖ فَٱعْفُوا۟ وَٱصْفَحُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ﴾ بقره: ۱۰۹

«بسیاری از اهل کتاب به علت حسادتی که می‌ورزند دوست دارند، اگر برایشان مقدور باشد شما را بعد از پذیرش ایمان از آن منصرف گردانند. با این که حقانیّت اسلام برایشان روشن شده است. پس گذشت و صرف نظر کنید تا فرمان خدا فرا می‌رسد. بیگمان خداوند بر هر چیزی توانا است.»

خداوند متعال در مورد مشرکین به پیغمبر ﷺ وبه مسلمانان چنین می‌فرماید:

﴿ وَلَا يَزَالُونَ يُقَٰتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَٰعُوا۟ ﴾ بقره:۲۱۷

«مشرکان [با تیر زهرآلود خود شما را نشانه می‌روند تغییر عقیده نخواهند داد] و با شما می‌جنگند تا زمانی که شما را از دینتان برگردانند، اگر بتوانند.»

خداوند متعال به پیامبر و مسلمانان اعلام می‌فرماید که مشرکان و اهل کتاب اعم از یهود و نصارا یک هدف مشترک دارند که جنگ و پیکار بیرحمانه و دائمی علیه اسلام و مسلمانان است. واقعیت تاریخ و گذشت زمان صداقت و درستی این هشدار و اعلان خدایی را هم چنان که انتظار می‌رود به اثبات رسانیده است، و عین فرموده‌ی خدا به وقوع پیوسته است.

سرانجام دستور آسمانی نازل شد تا در مسائل واقعی مانند امور عقیدتی به کلّی در بین حق و باطل فیصله داده شود. آخرین آیه‌ی سوره‌ی توبه که درباره‌ی اهل کتاب نازل شده است چنین می‌فرماید:

﴿ قَٰتِلُوا۟ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلْحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعْطُوا۟ ٱلْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَٰغِرُونَ ﴾ توبه:۲۹

«بجنگید با کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند. و حرام نمی‌دانند آنچه را که خدا و پیغمبر خدا حرامش کرده‌اند و به دین حق گردن نمی‌گذارند. این افراد جزو کسانی هستند که اهل کتاب‌اند و از جانب خدا کتاب به آنان داده شده است. با ایشان به ستیز ادامه دهید تا زمانی که (تحت فرمان حکومت اسلام درمی‌آیند و) با خواری و ناچاری جزیه را پرداخت می‌کنند.»

با وجود این، اسلام در مسائل اجتماعی تا آنجایی که مقدور است نسبت به آنان گذشت و رعایت حقوق انسانی و عدالت را تأمین و تضمین کرده است، مادام که آنان با مسلمانان سازش نمایند و در ذمه‌ی اسلام قرار گیرند. امّا متأسفانه آنان از زمان جنگ یرموک با اسلام صلح و سازش نکرده‌اند و اروپا و آمریکایی که از مهاجرین اروپا به وجود آمده است همیشه در یک جبهه‌گیری دشمنانه و نامعقول در برابر اسلام و مسلمانان قرار گرفته‌اند. وضعیتی که ما امروزه در آن قرار

گرفته‌ایم تداوم همان جنگ علنی و تمام عیاری است که از جنگ یرموک تا به حال لحظه‌ای فروکش نکرده است!

باز لازم است شبهه‌ی دیگری را که به ذهن بعضی از مسلمانان می‌رسد که به حقیقت و تاریخ دین خودآگاهی ندارند، روشن کنیم.

البته این شبهه بدین خاطر به وجود آمده است که این عده، میان گذشت، رأفت و عدالت اسلامی با اهل کتاب که در ذمه‌ی اسلام زندگی می‌کنند و میان امکان همکاری مسلمانان با اهل کتاب در مبارزه با الحاد یا هر موضوع دیگری که مربوط به عقیده می‌شود فرقی نگذاشته‌اند و این دو موضوع متفاوت را با هم درآمیخته‌اند.

اما باید توجه کرد که خداوند متعال جنبه‌ی اعتقادی را از جنبه‌ی اجتماعی جدا نموده و براساس آیات صریح دستور داده است که از لحاظ اجتماعی نسبت به اهل کتاب ذمّی گذشت و یاری و عدالت را رعایت کنیم؛ اما از جهت دین و عقیده، باتوجه به این که دین و عقیده زیربنای سرتاسر زندگی انسان مسلمان است، نیز آیات قاطعی از همکاری مسلمانان با اهل کتاب به شدت نهی و ممانعت می‌کند و می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلْيَهُودَ وَٱلنَّصَـٰرَىٰٓ أَوْلِيَآءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُۥ مِنْهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴾ مائده: ۵۱

«ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به عنوان سرور و مهتر قبول نکنید و تحت ولایت و سرپرستی آنان قرار نگیرید. برخی از ایشان بر برخی دیگرشان سرپرست و ولی امر می‌شوند (نه بر مسلمانان) هرکس از شما خود را تسلیم آنان کند و تحت ولایت آنان قرار گیرد بیگمان از زمره‌ی ایشان به شمار می‌آید. مسلّماً خداوند افراد ظالم و کافر را هدایت نمی‌کند.»

نهی از ولایت کافران (در این آیه‌ی مبارکه) شامل همکاری و هم‌پیمانی با آنان است چون همکاری و هم‌پیمانی نظامی در زندگی انسان مسلمان در مرحله‌ی اوّل باید به منظور تثبیت و گسترش عقیده‌ی اسلام بر روی زمین و تحکیم قانون و شریعت آن در تمام شئون زندگی صورت پذیرد و بی گمان، دوستی و همکاری و هم‌پیمانی نظامی مسلمان با غیر مسلمان به هیچ وجه نمی‌تواند چنین هدفی را تحقّق بخشد. زندگی واقعی متشکل از ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی، علمی و فنی همگی مصداق عملی عقیده در اسلام هستند و لذا هرگز میان جزئی از اجزاء این مجموعه، با عقیده‌ی اسلامی تضادی وجود ندارد و نمی‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد. بنابراین همکاری و دوستی و هم‌پیمانی مسلمان با غیر مسلمان در هیچ شأن از شئون این مجموعه چگونه امکان‌پذیر است؟

همانا اسلام حمایت و رعایت و سرپرستی و گذشت خود را نسبت به اهل ذمه‌ی مملکت خود گسترش می‌دهد، مشروط به این که فقط اسلام با قانون و شریعتی که از جانب خدا آورده است بر سرنوشت بشر حکمفرمایی کند، و دین بر روی زمین همگی از آن خدا باشد، همان گونه که در آسمان تنها از آن اوست. این موضوع با تفصیل بیشتر در بخش‌های باقی مانده‌ی این فصل و سایر فصل‌های بعدی این کتاب بیان خواهد شد.

اسلام در طول تاریخ خود آن تعصّب ناپسندیده‌ای که صلیبی‌ها، صهیونیست‌ها و بت‌پرستان و کمونیست‌ها در نقاط مختلف جهان علیه اسلام و مسلمانان به کار می‌گیرند، هرگز به خود ندیده است. هیچ گاه نبوده است که اسلام پیروان ادیان غیر اسلامی را به پذیرش دین خود مجبور کند. ولی در عین حال باورهای آنان را به رسمیت نمی‌شناسد و هرگز درستی و صحت آن‌ها را تأیید نمی‌کند؛ زیرا آن‌ها یا اساساً باطل‌اند یا از آن حالت پاکی و اصالتی که خداوند بر پیامبران خود نازل فرموده است به کژ راهه رفته‌اند. باز اسلام هرگز نسبت به مخالفین عقیدتی خود که با او تحت لوای اسلام و در مملکت اسلامی که قانون اسلام بر آن تسلّط دارد زندگی می‌کنند، فشار و ظلم روا نداشته است، بلکه آنان را در حقوق اجتماعی و اقتصادی با مسلمان در یک سطح قرار داده است و کمک و یاری به آنان و تأمین حقوق اجتماعی آنا را تضمین کرده است؛ امّا با این وصف، در هیچ بعدی از ابعاد عقیدتی با آنان همکاری نمی‌کند؛ زیرا در مسائل عقیدتی مورد و موضوعی، برای این همکاری وجود ندارد. آری، اسلام هیچ گاه کشتارهای وحشیانه‌ای که دادگاه‌های تفتیش عقاید در اندلس، صلیبی‌ها در بیت‌المقدس، حبشی‌ها در حبشه و ارتیره و سومالی، فرانسوی‌ها در الجزایر، روسیه و چین در ترکمنستان و کِریمه و ازبکستان و...، یوگسلاوی در ایالت‌های مسلمان نشین، و هندوها در مناطق مسلمان‌نشین، علیه مسلمانان روا داشته‌اند و ده‌ها میلیون از پیروان دین اسلام را بیرحمانه سر بریده‌اند، به خود ندیده است؛ بلکه این اسلام بود که اهل مصر و شامِ مسیحی را از کشتارگاه‌های برادران روم مسیحی‌شان نجات داد و حمایت کرد؛ اما با وجود این، اسلام هیچ پنهان‌کاری و رفتار منافقانه ندارد، عقیده‌ی خالص خود را به هیچ‌وجه آلوده نمی‌سازد و در نهایت درستی و عدم اختلاط با سایر عقاید آن را محفوظ نگاه می‌دارد و جامعه‌ای بر اساس پیوند عقیدتی می‌سازد. بنابراین تنها کسانی را که بر عقیده‌ی توحید خالص با هم جمع شده و همکاری می‌کنند به عنوان امت اسلام به حساب می‌آورد. و ملت اسلام هم با کسانی که به صورت ذمّی در مملکت اسلامی زندگی می‌کنند، به شیوه‌ی شرافتمندانه، عادلانه و جوانمردانه‌ای که متناسب با ذمّه‌ی خدا است رفتار می‌نمایند. این است شیوه‌ی اسلام برای بیان حقایق که هیچ نوع پنهان‌کاری و انحراف و رفتار مزورانه‌ای در آن مشاهده نمی‌گردد.



پس از بیانات فوق اکنون می‌توانیم در پرتو نور قرآن حرکت کنیم و ببینیم به چه شیوه‌ای «قضیه‌ی مهم» الوهیّت (حاکمیّت الله) و عبودیّت (بندگی) را به طور کلی و از جمیع جهات، روشن و بیان می‌کند و چگونه به شیوه‌های مختلف و از جهات گوناگون این حقیقت را به نفس بشری القا می‌کند، و به چه کیفیتی توحید الهی را در «اعتقاد» و «عبادت» و «حکومت» و در تمام ارکان نفس و حیات انسان، اصل قرار داده است.

آری، اسلام قضیه‌ی توحید را به عنوان اوّلین و بزرگ‌ترین قضیه‌ی خود مطرح کرده است. بدین معنی که الوهیت فقط از آنِ خدای یکتا است و صفات و ویژگی‌های الهی مختص ذات اوست و هیچ موجودی در الوهیّت و صفات الوهیّت شریک و ذی سهم با خداوند نیست. و هر مخلوقی اعم از جان‌دار و بی‌جان در مرتبه‌ی بندگی قرار دارند و صفت بندگی فراگیر و مسلّط بر همه‌ی مخلوقات است. همه‌ی مخلوقات و بندگان خدا از ویژگی‌های الوهیّت و صفات او محروم و بی‌نصیب‌اند.

بنابراین توحید در این سطح گسترده و فراگیر، اولین رکن و پایه‌ی اصلی اسلام است، همان‌گونه که یکی از ویژگی‌ها و صفات متمایز آن، از سایر ادیان و مکاتب است؛ زیرا ما قبلاً اشاره کردیم ادیان آسمانی پیشین از جمله یهودیّت و نصرانیّت که هنوز باقی مانده‌اند، تحریف شده‌اند، و شائبه‌ی شرک و بت‌پرستی در اصول و متون مقدس آن‌ها رخنه کرده است، و به واسطه‌ی چیزهایی که بر آن‌ها افزوده شده و تأویل‌های بشری که از آن‌ها به عمل آمده است، آن‌ها را از توحید خالص خارج ساخته‌اند. تنها اسلام است که اصول و متون آسمانی آن، محفوظ باقی مانده و توحید، صفت برجسته و ممتاز آن شده است.

اسلام به هر شیوه و از هر راهی می‌خواهد حقیقت بزرگ توحید را در ژرفای قلب انسان جای دهد و از جهات گوناگون نفس را با آن مأنوس و آشنا کند. آن را زیربنای اعتقاد، عبادت، اخلاق، رفتار، حکومت، نظام و فعالیّت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی، فنی و عملی‌اش و پاداش و جزا در دنیا و قیامت قرار دهد و براساس توحید، حکم به کفر و ایمان اشخاص، صادر کند. به گونه‌ای که اقرار عملی و مثبت به توحید در تمام این حالت‌ها و عرصه‌ها را اسلام می‌نامد، و نادیده گرفتن توحید را در هریک از ابعاد مزبور، کفر و شرک به شمار می‌آورد، همان کفری که ایمان و اسلام با آن سازش نمی‌کند و اصولاً قابل جمع نیستند. کفر ارزش اعمال انسان را در دنیا و آخرت از بین می‌برد و اسلام رفتار، عبادت، قضاوت و نظام کافر را به رسمیت نمی‌شناسد. فرق نمی‌کند که این کفر به گونه‌ای باشد که شخص در درون خود به هیچ خدایی معتقد نباشد، یا معتقد باشد که خدا خوانده‌هایی با ذات الله شریک هستند یا بگوید: خداوند دارای فرزندان و قوم و خویش است، یا گمان کند که این سنگ یا درخت یا ماه و یا ستاره روزی‌رسان و فریادرس او هستند. باز از نظر

اسلام فرق نمی‌کند که این کفر به شیوه‌ای از شیوه‌های مزبور باشد یا بدین گونه که شخص شعایر دینی خود را برای غیر خدا انجام دهد و یا کسی را در این امر با او شریک سازد یا به غیر شریعت و قانون خدا حکم و قضاوت کند. یا حکم و قانون را از غیر خدا بپذیرد یا کسی را در قانون‌گذاری شریک خدا قرار دهد. یا برای دادخواهی به غیر شریعت و قانون خدا روی آورد، مگر این که در حالت اجبار قرار گیرد و چاره‌ای جز انزجار و تنفر از آن با قلب یا زبان نداشته باشد که در چنین تنگنایی پذیرش قانون غیر خدا کفر محسوب نمی‌شود. به جز این مورد همه‌ی موارد کفری که به آن‌ها اشاره کردیم به طور یکسان صفت ایمان را از انسان سلب می‌کنند و بر اساس نصّ قاطع و روشن و غیر قابل تأویل و طبق احکامی که از بدیهیّات و ضروریات دین شناخته شده‌اند، انسان در چنین حالاتی از اسلام خارج شده و در اردوگاه کفر قرار می‌گیرد.

پس باید نگاه کنیم که اولاً قرآن کریم چگونه حقیقت ایمان و کفر را در مسائل عقیدتی و عبادتی روشن و مشخص کرده است، و ثانیاً چگونه این حقیقت را در رابطه با حاکمیت، قانون و اجرای آن بیان و آشکار ساخته است:

در گذشته عرب و غیر عرب، در حالی که در جاهلیّت خود غرق بودند گمان می‌بردند با پرستش معبودهای ساختگی خود که بعضی از آن‌ها را فرزندان خدا می‌خواندند، به خداوند متعال نزدیک می‌شوند. بدین‌خاطر با انجام شعایری برای این گونه معبودها به آن‌ها نزدیکی می‌جستند، و نذرها و قربانی‌هایی برای آن‌ها انجام می‌دادند و سهمی از محصولات زراعی [کشاورزی] یا اغنام و احشام خود را به آن‌ها اختصاص می‌دادند و حتی گاهی فرزندان خود را برای آن‌ها قربانی می‌کردند.

قرآن به عده‌ای کاهن (غیبگو) و احبار (علمای ادیان قبلی) اشاره می‌کند و آنان را از زمره‌ی معبودهای ساختگی محسوب می‌کند؛ زیرا خود را سخنگوی خدایان معرفی می‌کردند و از قول آن‌ها برای پیروانشان به قانون‌گذاری و تحلیل و تحریم می‌پرداختند، در حالی که قانون‌گذاری از مختصات ذات پروردگار است. هم‌چنین قرآن کریم حکّام و فرمانروایانی را که از خود برای مردم قانون وضع می‌کنند بدون این که دلیلی از خدا داشته باشند، به عنوان معبود ساختگی به شمار می‌آورد. درباره کسانی که شریعت این دروغگویان را پذیرفته و از آنان اطاعت نموده و از تعلیمات ایشان پیروی می‌کنند، هنگام بحث از «حاکمیت و فرمانروای» به تفصیل سخن خواهیم گفت.

قرآن کریم این حقایق را با اسلوب زیبا و مؤثر خود برای ما بیان می‌دارد و داستان پیامبران گذشته را برایشان نقل می‌کند و توحید خالصی را که خداوند از طریق پیامبران فرو فرستاده است بیان می‌دارد، برخورد و جهت‌گیری جاهلیت‌ها را در برابر رسالت‌های آسمانی مشخص می‌سازد، سنت خدا را در رابطه با به هلاک رسانیدن کافران و تکذیب‌کنندگان پیامبران خدا (به شیوه‌ای که

در اوایل این فصل بیان شد) آشکار می‌دارد. و گمان آنان که این معبودها، ایشان را به پروردگار نزدیک می‌سازند و در پیشگاه او برایشان شفاعت می‌کنند و از این طریق به آنان عزّت و یاری یا نفع و ضرر می‌رسانند، اعلان و باطل می‌سازد، و صفات و ویژگی‌های اله و معبود راستین را معین می‌دارد، طبیعت و ذات و خصوصیات اله و معبود یکتا را معرفی می‌کند، همان طبیعت و مختصاتی که محال است با وجود آن‌ها، این بت‌ها، اله و معبود باشند. قرآن قلب و عقل انسان را متوجه کتاب باز شده‌ی آفرینش می‌کند که گواه بزرگی است بر صفت خداوند یگانه و بی‌همتا، و فطرت انسان را تحریک و بیدار می‌سازد و لحظات سخت و حساس زندگی را به یاد آن می‌آورد که چگونه در این لحظات خطرناک تنها از ذات الله فریاد و کمک می‌طلبد، فطرت را دعوت می‌نماید تا خود را از آتش دوزخ برحذر دارد و به امید نجات از آن تلاش کند. به شیوه‌ی منحصر به فرد این آیات توجه فرمائید:

﴿تَنزِيلُ ٱلْكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿١﴾ إِنَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ فَٱعْبُدِ ٱللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ ٱلدِّينَ ﴿٢﴾ أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلْخَالِصُ ۚ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلْفَىٰٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِى مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى مَنْ هُوَ كَٰذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٣﴾ لَّوْ أَرَادَ ٱللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا لَّٱصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ ۖ هُوَ ٱللَّهُ ٱلْوَٰحِدُ ٱلْقَهَّارُ ﴿٤﴾ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ ۖ يُكَوِّرُ ٱلَّيْلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيْلِ ۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ ۖ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفَّٰرُ ﴿٥﴾ خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلْأَنْعَٰمِ ثَمَٰنِيَةَ أَزْوَٰجٍ ۚ يَخْلُقُكُمْ فِى بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْ خَلْقًا مِّنۢ بَعْدِ خَلْقٍ فِى ظُلُمَٰتٍ ثَلَٰثٍ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ ٱلْمُلْكُ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٦﴾ إِن تَكْفُرُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ عَنكُمْ ۖ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ ٱلْكُفْرَ ۖ وَإِن تَشْكُرُوا۟ يَرْضَهُ لَكُمْ ۗ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٧﴾ ۞ وَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَٰنَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُۥ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِىَ مَا كَانَ يَدْعُوٓا۟ إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِۦ ۚ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا ۖ إِنَّكَ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلنَّارِ ﴿٨﴾ أَمَّنْ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ سَاجِدًا وَقَآئِمًا يَحْذَرُ ٱلْءَاخِرَةَ وَيَرْجُوا۟ رَحْمَةَ رَبِّهِۦ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿٩﴾ قُلْ يَٰعِبَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟

رَبَّكُمْۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا۟ فِى هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا حَسَنَةٌۗ وَأَرْضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةٌۗ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٠﴾ قُلْ إِنِّىٓ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ ٱلدِّينَ ﴿١١﴾ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٢﴾ قُلْ إِنِّىٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣﴾ قُلِ ٱللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَّهُۥ دِينِى ﴿١٤﴾ فَٱعْبُدُوا۟ مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِۦۗ قُلْ إِنَّ ٱلْخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِۗ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٥﴾ لَهُم مِّن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ ٱلنَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌۚ ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ ٱللَّهُ بِهِۦ عِبَادَهُۥۚ يَٰعِبَادِ فَٱتَّقُونِ ﴿١٦﴾ وَٱلَّذِينَ ٱجْتَنَبُوا۟ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰۚ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُۥٓۚ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمْ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴾ زمر:۱۸-۱

«نزول قرآن ازسوی خداوند باعزّت و حکمت انجام گرفته است. (ای محمد!) ما این کتاب را که دربرگیرنده‌ی حق و حقیقت است بر تو فرو فرستاده‌ایم بنابراین خدا را با خالص گردانیدن دین برای او، بندگی کن. هان! عبادت و طاعت خالصانه تنها برای خدا است و بس. کسانی که جز خدا سرپرستان و ولی امر دیگری برمی‌گیرند و می‌گویند: ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدین خاطر که بیشتر ما را به خداوند نزدیک گردانند، خداوند در روز قیامت میان ایشان درباره‌ی چیزی که در آن اختلاف دارند داوری می‌کند. خداوند هرگز دروغگوی کفرپیشه را هدایت نخواهد کرد. اگر خداوند می‌خواست فرزندی را انتخاب کند میان مخلوقات خود، هر چیزی را که اراده می‌کرد برمی‌گزید. (ولی داشتن فرزند دلیل نیازمندی است درحالیکه خداوند منزّه از هر نقص و نیازی است)، تنها او خدای یگانه و همیشه مسلط است. خداوند، آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است، شب را بر روز و روز را بر شب می‌پیچد. خورشید و ماه را فرمانبردار خود کرده است، هریک از آن‌ها تا مدت تعیین شده در حرکت خواهند بود. هان! خداوند بسیار قدرتمند و بخشنده است. خداوند همه‌ی شما را از یک نَفْس (که آدم است) بیافرید. سپس از جنس او همسرش را به‌وجود آورد. و برای شما هشت جفت حیوان (پر منفعت) آفرید. او شما را در شکم‌های مادرانتان در تاریکی‌های سه گانه، آفرینش‌های گوناگون و پی در پی می‌بخشد. کسی که دارای این همه نعمت و قدرت است، الله است که پروردگار شما است، حکومت و مالکیت سراسر هستی از آنِ اوست و هیچ معبود حق وجود ندارد جز ذات الله. پس با وجود این همه دلایل و برهان چرا از حق منحرف می‌شوید؟ اگر کافر شوید بیگمان خداوند از شما بی‌نیاز است و به هیچ‌وجه کفر رابرای بندگان خود نمی‌پسندد. اگر با ایمان و بندگی، خدا را سپاسگزاری کنید از این کارتان راضی و خوشنود می‌گردد و هیچ‌کس بار

گناه کس دیگری را به دوش نمی‌کشد. در نهایت امر، بازگشت همه‌ی شما به سوی خداست، آن‌گاه از چیزهایی که انجام داده‌اید آگاهتان خواهد کرد؛ زیرا او آگاه به اسرار و افکار پنهان در سینه‌ها است. هنگامی که گزندی متوجه انسان می‌گردد، پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و تضرع‌کنان به درگاه او روی می‌آورد. اما هنگامی که نعمت بزرگی از جانب خدا او را دربر گرفت، خدا را که قبلاً فرا می‌خواند فراموش می‌کند و معبودهایی را در برابر خدا قرار می‌دهد و به‌وسیله‌ی آن‌ها از راه خدا منحرف می‌شود. بگو: اندک زمانی با کفری که داری کامروایی کن، ولی بیگمان تو از دوزخیان هستی (که در آن جاویدان می مانی) (آیا این مشرکان بهترند) یا کسی که در اثنای شب درحالت سجده و ایستاده به عبادت مشغول است و از عذاب آخرت خود را برحذر می‌دارد و به رحمت خدا امید دارد؟ (ای محمد!) بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، یکسانند؟! تنها کسانی که اهل درکند عبرت می‌پذیرند و اندرز می‌گیرند. (ای پیامبر! از سوی من) بگو: ای بندگان من! که ایمان دارید از عذاب پروردگارتان بپرهیزید. کسانی که در این دنیا نیکی پیشه کنند، پاداش بسیار نیکی دارند و (برای کسانی که در مراکز فساد زندگی می‌کنند) زمین خدا گشاد و وسیع است. بدون شک شکیبایان کامل و بدون حساب پاداشِ خود را دریافت می‌دارند. بگو: به من امر شده است که خدا را پرستش کنم و عبادت را تنها برای او انجام دهم و به من دستور داده شده که نخستین فرد از افراد فرمانبردار و تسلیم شده‌ی امر خدا باشم. بگو: اگر من از فرمانِ پروردگار سرپیچی کنم از عذاب روزی بسیار بزرگ و خطرناک می‌ترسم. بگو: تنها خدا را می‌پرستم و عبادت و طاعتم را تنها سزاوار او می‌دانم. اما شما هرچه و هرکه را جز او می‌خواهید بندگی کنید. بگو: زیانکاران واقعی کسانی هستند که عمر و جان خود و وابستگانشان را در روز قیامت دچار زیان کنند. هان! خسارت و زیان آشکار همین است و بس. بر بالای سرشان و در زیر پاهایشان سایه‌بان‌هایی از آتش وجود دارد. این چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان می‌ترساند، پس ای بندگان من! از عذابم بپرهیزید. کسانی که از عبادت طاغوت دوری می‌کنند و به‌سوی خدا بازمی‌گردند بشارتشان باد! و به بندگانم مژده بده؛ آن‌کسانی که به همه سخنان گوش فرامی‌دهند و از نکوترین و بهترینِ آن‌ها پیروی می‌کنند. آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است و ایشان واقعاً اهل درک و خرد می‌باشند.»

این فراز قرآنی با بیان منشأ و مبدأ قرآن کریم شروع می‌شود و اعلام می‌کند که قرآن از جانب ذات‌الله که دارای عزت و حکمت فراوان است، فرستاده شده است. البته عرب در حالت جاهلیتشان نیز خدای عزیز و حکیم را می‌شناختند. تنها به این باور نداشتند که قرآن از جانب خدا فرستاده

شده است. هرچند در اعماق درون خود می‌دانستند که این قرآن ساخته‌ی ذهن بشر نیست و آنان دارای چنان فصاحت و ذوق ادبی بودند که هرگز امکان ندارد با وجود آن چنین حقیقتی از ایشان پنهان بماند، همان‌گونه که هرگز این امر بر کسانی که با فنون سخن و ادبیات سر و کار دارند پوشیده نمانده و نخواهد ماند و می‌دانند که قدرت و توان بشر در این میدان محدود است و این کلام با فصاحت و بلاغت و زیبایی نامحدودش، امکان ندارد که کلام غیر خدا باشد. سپس طبیعت و مضمون قرآن و اوّلین هدف از فرستاده شدن آن را بیان می‌کند و می‌گوید: خداوند آن را به حق فرستاده است، تا قبل از همه توحید را در قلب پیامبری که قرآن بر او نازل شده است و در عبادتش و در همه‌ی ابعاد زندگی‌اش جای دهد: «همانا این کتاب را به حق بر تو نازل کرده‌ایم، بنابراین، تو نیز تنها خدا را بندگی کن و دین را سزاوار او بدان.» چراکه طاعت و عبادت جز برای خدای یکتا جایز نیست. این حق همان است که قرآن به خالص‌ترین و پاک‌ترین وجه بدان نازل شده است که می‌فرماید: «آگاه باش دین ناب، همانا سزاوار ذات‌الله است و بس!.»

سپس قرآن به مقابله با کسانی می‌پردازد که می‌پندارند به وسیله‌ی این معبودهای ساختگی که به زعم آنان دوستان پروردگارند، به پروردگار نزدیک می‌شوند و اعلام می‌دارد که خداوند متعال از این دروغ و کفر بیزار است. چگونه با توسل به شریکی که خداوند از آن بیزار است. تقرب به او حاصل می‌شود و می‌فرماید: «کسانی که به جز خدا سرپرستان و معبودهایی اتّخاذ نمایند و می‌گویند: ما این خدایان را تنها بدین‌خاطر بندگی می‌کنیم که ما را به خوبی به پروردگار نزدیک نمایند، بدون شک خداوند در مسائلی که مورد اختلاف آنان است، در بین ایشان به داوری می‌پردازد. مسلّماً خداوند کسانی را که دروغ‌پیشه و کافرند هدایت نمی‌کند.»

آنگاه به ابطال ادعای مشرکان می‌پردازد که به رغم بطلان باورهای خود بعضی از این فریاد رسان و معبودهای ساختگی را اولاد خدا می‌دانستند. در این باره قرآن اصل ادعای آن‌ها را مردود و باطل می‌کند و می‌گوید: چه عاملی باعث آن است، تا خداوند متعال وادار شود پسرانی را برای خود برگزیند، در حالی که او آفریننده‌ی همه‌ی اشیاء و همه‌ی انسان‌هاست. و او در بین مخلوقات خود هر کسی را بخواهد برمی‌گزیند و او را به آنچه که مایل باشد ملزم و مکلّف می‌سازد، و در بین برگزیدگانش هرکه را بخواهد به خود نزدیک می‌کند. پس پسر داشتن برای ذاتی که هرچه را بخواهد می‌آفریند، و هرکسی را بخواهد در میان بندگانش برمی‌گزیند، چه نقش و فایده‌ای دربردارد؟ از این رو می‌فرماید: «پاک و منزه است خداوند از داشتن اولاد و تنها او است خداوند یکتا و صاحب قهر و سیطره.»

آنگاه این فراز قرآنی، آثار و جلوگاه قدرت الهی در ایجاد مخلوقات، تسلّط کامل بر آن‌ها، دخالت و تصرف و اراده‌ی خدا را در این جهانی که در منظر دید همگان نمایان است، به تماشای مشرکان می‌گذارد و می‌فرماید: «خدا، آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است. شب را بر روز و روز را بر شب می‌پیچاند. خورشید و ماه را رام و مطیع خود ساخته است. هریک به حرکت منظم خود تا موعدی که برایشان تعیین شده است، ادامه می‌دهند. باید هوشیار باشید که تنها او است خدای عزیز و آمرزنده.»

مجدداً آثار و جلوه‌گاه قدرت خداوند را در آفرینش خود انسان به او نشان می‌دهد که چگونه حیات و زندگی‌اش با آفرینش همگام و هماهنگ بوده و می‌فرماید: «همه‌ی شما را از یک نفس تنها (که آدم است) به وجود آورده است و زوج و همسر آن نفس را نیز از جنس خود آن نفس (که خاک است) آفریده است.» خداوند در این اثنا به ذکر اغنام و احشام می‌پردازد؛ زیرا همان‌گونه که بعداً به هنگام بحث از انجام عبادت و شعایر مشرکان می‌بینیم، مشرکان سهمی از این حیوانات را به معبودهایشان اختصاص می‌دادند. این‌جا قرآن مشاعر و احساسات مشرکان را آرام اما به شیوه‌ی عمیق و الهام‌بخش، تحریک و بیدار می‌کند و چگونگی پیدایش و رشد آنان در شکم مادرانشان را بدیشان نشان می‌دهد و می‌فرماید: «او شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی‌های سه‌گانه مرحله به مرحله می‌آفریند.»؛ زیرا جنین در پرده‌های تو در تو در این تاریکی‌ها قرار می‌گیرد، موضوعی که در آن زمان به کلّی برای علم ناشناخته بود، از جانب خداوند برای انسان بیان می‌شود. قرآن کریم با این عوامل مؤثر و محرک و الهام‌بخش، حقیقت الوهیت خداوند و قدرت او را بیان می‌کند و می‌فرماید: «این آفریننده‌ی قدرتمند و صاحب نعمت‌های فراوان تنها ذات الله است که ملک و قدرت همه از آنِ او است. هیچ معبود حقی، جز او وجود ندارد. پس چگونه از حق منحرف می‌گردید؟»

وقتی که قرآن احساسات مشرکان را کاملاً تحریک می‌کند و به هیجان درمی‌آورد و مسائل را کاملاً برای آنان روشن و آشکار می‌سازد، به تهدید و تشویق آنان می‌پردازد، امید آنان را نفی می‌کند که می‌گویند: این معبودها گناهان ما را به دوش می‌گیرند و در پیشگاه خدا برای ما شفاعت می‌کنند و می‌فرماید: هرگز این طور نیست و هیچ کاری از دستشان برنمی‌آید: «اگر شما کفر ورزید (تنها به زیان خودتان است)؛ چرا که خداوند از شما و ایمان شما بی‌نیاز است و او هرگز کفر را از بندگان خود نمی‌پذیرد. اما اگر سپاسگزاری کنید خداوند به آن خشنود است، هیچ‌کس بار گناه کس دیگری را به‌دوش نمی‌گیرد. سرانجام، بازگشت شما به سوی پروردگارتان است. و شما را از هرچه انجام داده‌اید باخبر می‌کند؛ زیرا او آگاه بر تمام افکار و اسرار نهفته در درونِ شما است.»

این بار قرآن از زاویه‌ی دیگر با مشرکان روبه‌رو می‌شود و آنان را در برابر فطرت و وجدانشان قرار می‌دهد که در اصل توجه فطرت تنها به سوی خدای یکتا است و در لحظات شدت و خطر، تنها خدا را به یاری می‌طلبد. هنگامی که خطر و شدّت بر فطرت چیره می‌شود، همان اصلی را که در نهاد و طبیعتش به ودیعه نهاده شده است، گواهی می‌دهد. اعلام می‌دارد که مشرکان در لحظات حساس و خطرناک که هیچ پناهی نمی‌یابند، به خدای یگانه روی می‌آورند. اما همین که در رفاه و شادی قرار گرفتند، به سوی شرک برمی‌گردند. و به جای سپاسگزاری خدای یکتا و صبر و استقامت بر توحید، برای خدا شریک قرار می‌دهند. و می‌فرماید: «هرگاه گزند و خطری متوجه انسان می‌شود، پروردگارش را به فریاد می‌خواند و به سوی او برمی‌گردد و همین که نعمت بزرگی بدو روی آورد، فراموش می‌کند آن خدای یکتایی را که قبلاً او را به یاری می‌خواند و معبودهای ساختگی را شریک او قرار می‌دهد. نتیجه‌ی این شرک و ناسپاسی این است که از راه راست خدا منحرف می‌شود.» قرآن با اسلوب بی‌نظیر خود در این لحظه‌ی حساس تهدید را از جای مناسب شروع می‌کند و می‌فرماید: «ای محمد! به آن مشرک بگو: با کفری که داری چند روز کمی استفاده کن و به خوشی به سر ببر. امّا بدان تو قطعاً از ساکنان دیار دوزخی [دوزخیانی]».

در این سبک قرآنی صحنه‌ی دیگری به ما نشان داده می‌شود که در آن انسان مؤمن و اهل عبادت شبانگاه را به حالت بیداری در سجده به‌سر می‌برد و با امید و بیم به سوی خدا بازمی‌گردد. تا این صحنه را با صحنه‌ی قبلی که انسان‌هایِ گمراه و گمراه‌کننده‌ای در آن هستند و بعد از بازگشت به سوی خدا در لحظات حساس، مجددا منکر نعمت‌های الهی می‌گردند و شریک برای او قرار می‌دهند، با هم مقایسه نماییم و قضاوت کنیم کدام یک بهترند، و می‌فرماید: «آیا این مشرکان ناسپاس‌بهترند یا مؤمنی که در اثنای شب به حالت سجده و به پا خاسته خدا را عبادت می‌کند، از عذاب روز قیامت بیمناک است و به امید رحمت و برکت پروردگارش، چشم به ملکوت او دوخته است؟». «به آنان بگو: آیا کسانی که اهل علم و دانش‌اند با کسانی که جاهل و نادان‌اند یکسان‌اند؟» مسلّماً علم حق و واقعی، انسان را به چنین صحنه شفاف و زیبایی هدایت و رهبری می‌کند؛ اما جهالت و گمراهی انسان را دچار شرک و بدبختی می‌سازد، می‌فرماید: «تنها کسانی که دارای معرفتند این حقایق را درک می‌کنند.» به‌دنبال نشان دادن این دو صحنه و تفسیری که درباره‌ی آن‌ها به عمل آمد، بندگان مؤمن دعوت می‌شوند تا در سرزمین گسترده‌ی خدا پراکنده شوند و با ایمان و عقیده‌شان هجرت کنند، و همراه با دین خود به سوی خدا بشتابند، ثروت و اموال و چیزهایی که در مکه بدان دلبستگی دارند، از خود به جای گذارند، و به خاطر این عقیده از همه چیز بگذرند و خویشتن را برهانند؛ چرا که تجرد از تمام علایق و خواسته‌ها و نیازها و منافع جزو حقیقت توحید و لازمه‌ی

آن است. به مؤمنان تسلّی داده می‌شود که بر روی زمین خداگشایش و آرامش فراوان برایشان موجود است و خداوند به مهاجرین اجر و پاداش عطا می‌فرماید، با صبر و شکیبایی که از خود نشان می‌دهند پشتوانه‌ی معنوی و ذخیره‌ی بسیاری از اجر و پاداش به دست می‌آورند، می‌فرماید: «ای پیامبر! بگو: ای بندگانی که ایمان دارید! از پروردگار خود بهراسید و از گناه بپرهیزید. به کسانی که نیکوکارند در همین دنیا پاداش خوب داده می‌شود و سرزمین خدا وسیع و گسترده است (باید به خاطر حق و دفاع از آن مهاجرت نمود و در برابر مشکلات صبر و شکیبایی به عمل آورد) مسلماً کسانی که شکیبایی و صبر دارند، پاداش و اجر خود را بالاتر از حدّ شمار دریافت می‌کنند.»

در این اثنا سبک قرآنی به بیان عقیده‌ی توحید الوهیّت روی می‌آورد و اعلام می‌دارد که دینداری تنها سزاوار ذات الله است و هیچ شریک و انبازی ندارد و عبودیّت و تسلیم شدن تنها برای او است و جز او کسی سزاوار پرستش نیست و نباید در برابر کسی سر تسلیم را به‌عنوان پرستش و تعظیم فرود آورد، پیغمبر ﷺ را مکلف می‌سازد، که با صدای رسا اعلام کند و تکلیف خود را با مردم روشن سازد. دستور بسیار جدّی است، انجام ندادن آن گناهی است بس بزرگ که رستگاری به دنبال ندارد و هیچ خواهش و شفاعتی در مقابل آن پذیرفته نیست. زیان و ضرر در این‌باره، زیان و خسارت واقعی است. و می‌فرماید: «ای پیامبر! به مردم بگو: دستور اکید به من داده شده است که خدا را بندگی کنم و دین را تنها سزاوار او بدانم و کسی را شریک او قرار ندهم، و به من دستور اکید داده شده است تا اولین مسلمان باشم و بگو: اگر من نافرمانی پروردگارم کنم، بسیار از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. بگو: تنها خدا را می‌پرستم و دین خود را خالص برای او قرار می‌دهم. (راه من این است و بس) شما هم به جز خدا هرچیزی را می‌خواهید پرستش کنید. بگو: زیانکاران واقعی کسانی هستند که جان خود و بستگانشان را در روز قیامت دچار زیان و عذاب می‌کنند، باید بدانید خسارت و زیان آشکار همین است و بس.»

آیات قرآن این بار صحنه‌ی بسیار مخوف و ترسناکی از صحنه‌های روز قیامت را به تصویر می‌کشاند که عاقبت و سرانجام این خسارت آشکار را نمایان می‌سازد و می‌فرماید: «در بالای سر و در زیر پایِ مشرکان سایبان‌ها و لایه‌های ضخیم و متراکم از آتش قرار گرفته است. این عذابی است که خداوند بندگانش را بدان می‌ترساند. بنابراین ای بندگان من! از عذابم بپرهیزید.» بنا به شیوه و روش بیان قرآن در این جا صحنه عوض می‌شود و صحنه‌ی دیگری که نمایانگر انسان‌های رستگار و درستکار در روز قیامت است ظاهر می‌گردد و انسان‌هایی را نشان می‌دهد که از عبادت و پرستش طاغوت دوری جسته و تنها تسلیم خدای یکتا شده و فقط او را پرستش نموده و دین خود را خالصاً برای او قرار داده‌اند و می‌فرماید: «کسانی که از پرستش طاغوت دوری جسته‌اند و به سوی خدا روی

آورده‌اند برای آنان مژده‌ی بزرگی است. ای محمد! به بندگان یکتاپرست و موحد من مژده‌ی نجات بده. آنان کسانی هستند که به همه‌ی سخنان گوش فرا می‌دهند (و با دقت، خوب و بد آن‌ها را از هم تشخیص می‌دهند) آنگاه از بهترین آن‌ها پیروی می‌نمایند. به راستی آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است و آنان‌اند خردمند واقعی.» صحنه‌ی اخیر تصویری را نشان می‌دهد بسیار آرام، زیبا، روشن و شفاف.

تمام سوره (زمر) تا آخر به همین نسق و شیوه‌ی منحصر به فرد، ادامه دارد. ولی ما حتی نمی‌توانیم که همه‌ی مطالب آن را در یک کتاب به تصویر بکشیم. ناچار چند مقطعی را شتاب‌زده و به اجمال به این شیوه نشان دادیم. لازم است کسانی که قلبشان به نور این قرآن روشن و منبسط می‌گردد به سوره‌ی زمر مراجعه نمایند.

ما در ادامه‌ی این موضوع، تنها به ذکر بعضی آیات اکتفا می‌کنیم که قرآن به‌وسیله‌ی آن‌ها به مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر با عقاید مشرکانی برخاسته است که فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند. یا فرشتگان و یا سایر معبودهای ساختگی را شفیع خود در پیشگاه خدا قرار می‌دادند. ما در این باره جز آیات روشن و قاطع چیز دیگری ذکر نمی‌کنیم. خداوند می‌فرماید:

﴿ أَفَرَءَيْتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلْأُخْرَىٰٓ ﴿٢٠﴾ أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلْأُنثَىٰ ﴿٢١﴾ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰٓ ﴿٢٢﴾ إِنْ هِىَ إِلَّآ أَسْمَآءٌ سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَٰنٍ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهْوَى ٱلْأَنفُسُ ۖ وَلَقَدْ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلْهُدَىٰٓ ﴿٢٣﴾ أَمْ لِلْإِنسَٰنِ مَا تَمَنَّىٰ ﴿٢٤﴾ فَلِلَّهِ ٱلْءَاخِرَةُ وَٱلْأُولَىٰ ﴿٢٥﴾ ۞ وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغْنِى شَفَٰعَتُهُمْ شَيْـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعْدِ أَن يَأْذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرْضَىٰٓ ﴿٢٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ تَسْمِيَةَ ٱلْأُنثَىٰ ﴿٢٧﴾ وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ ۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِى مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا ﴿٢٨﴾ فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٢٩﴾ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱهْتَدَىٰ ﴿٣٠﴾ وَلِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ لِيَجْزِىَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔوا۟ بِمَا عَمِلُوا۟ وَيَجْزِىَ ٱلَّذِينَ أَحْسَنُوا۟ بِٱلْحُسْنَى ﴾ نجم: ۳۱-۱۹

«آیا چنین معتقدید که لات و عزّی و منات، بت سوم دیگر (معبود شما و دختران خدایند) آیا پسر مال شما و دختر مال خداست؟ (درحالی که به زعم شما دختران کم ارزشتر از پسرانند) در این صورت این یک باور ظالمانه است. این‌ها فقط اسم‌هایی است که شما و

پدرانتان، روی آن‌ها گذاشته‌اید. هرگز خداوند دلیل و حجّتی بر صحت آن‌ها نازل نکرده است. آنان جز از گمان‌های بی‌اساس و هواهای نفس پیروی نمی‌کنند، درحالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برایشان آمده است. مگر هرچه انسان آرزو کند بدان می‌رسد؟! چراکه دنیا و آخرت از آنِ خداست. چه بسیار فرشتگانی در آسمان‌ها هستند (که با وجود تقرّبشان در پیشگاه خدا) شفاعتشان سودی نمی‌بخشد و کاری نمی‌سازد مگر بعد از آن‌که خدا (به شفیع) اجازه دهد و از (شفاعت‌خواه) راضی و خشنود گردد. کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را به نام‌های موئث وصف و نام‌گذاری می‌کنند (و ایشان را دختران خدا می‌پندارند) ایشان در این مورد علم و اطلاعی نداشته و جز از وهم و گمان پیروی نمی‌کنند. درحالی که ظنّ و گمان (در مسائل اعتقادی به کسی سودی نمی‌رساند و انسان را) از حق بی نیاز نمی‌گرداند. (ای پیامبر!) از کسی روی بگردان که از قرآن ما روی می‌گرداند و جز زندگی دنیوی چیزی نمی‌خواهد. منتهای فهم و دانش ایشان همین است. پروردگار تو کسی را که از راه او منحرف شده و نیز کسی را که راه هدایت یافته به خوبی می‌شناسد. هر آنچه در آسمان‌ها و هرچه در زمین است متعلق به خداست و سرانجام خداوند، بدکاران را در برابر هر کار بدی که می‌کنند، کیفر می‌دهد و نیکوکاران را در مقابل کارهایی که انجام می‌دهند به بهترین وجه، پاداش عطا می‌کند.»

﴿ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ أَتُنَبِّـُٔونَ ٱللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِى ٱلْأَرْضِ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ یونس: ۱۸

«اینان غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رسانند و نه نفعی عایدشان می‌سازند و می‌گویند: این بت‌ها واسطه‌ها و شافعان ما در نزد خدا هستند. (به آنان) بگو: آیا خدا را از وجود چیزهایی (به نام بتان) باخبر می‌سازید که خداوند در آسمانها و زمین خبری از آن‌ها ندارد؟ (مگر ممکن است خدا نماینده‌ای داشته باشد و از آن بی اطلاع باشد؟!) خداوند منزّه و فراتر از آن چیزهایی است که مشرکان آن‌ها را شریک او قرار می‌دهند.»

﴿ أَمِ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَ ۚ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا۟ لَا يَمْلِكُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾ قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعًا ۖ لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٤٤﴾ وَإِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَحْدَهُ ٱشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَإِذَا ذُكِرَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦٓ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾ قُلِ ٱللَّهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ عَٰلِمَ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ أَنتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِى مَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴾ زمر: ۴۶-۴۳

«بلکه آنان بدون اجازه‌ی خداوند بتان را شفیع قرار می‌دهند. بگو: آیا اگر هیچ کاری از دستشان برنیاید و فهم و شعوری هم نداشته باشند؟! (باز آن‌ها را شفیع می‌دانید)؟ بگو: چنان شفاعتی در اختیار خدا و به اجازه‌ی اوست، مالکیت و حاکمیّت آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست و همه به سوی خداوند برگردانده می‌شوند. هنگامی که خداوند به عنوان یگانه و بی همتا یاد می‌شود کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان می‌گیرد و بیزار می‌گردند؛ اما همین که از معبودهای ناحق سخن به میان آمد شاد و خوشحال می‌شوند. بگو: خداوندا! ای هستی بخش آسمان‌ها و زمین و ای آگاه از نهان و آشکار! این تویی که میان بندگانت، راجع بدانچه در آن اختلاف دارند، داوری می‌کنی.»

قرآن کریم تنها به این اکتفا نکرده است که بگوید معبودهای مشرکان، قادر نیستند در دنیا به آنان کمک کنند و نفع و ضرری به ایشان برسانند و یا آنان را صاحب عزّت و مقام نمایند، بلکه صحنه‌ی روز آخرت را به آنان نشان می‌دهد که چگونه این معبودها در آن روز ذلیل و ناتوان‌اند و به جای این که به پیروان خود کمک کنند از آنان دوری و بیزاری می‌جویند و از رفتار و گفتار مشرکان اظهار بی‌اطلاعی می‌نمایند. فرق نمی‌کند این معبودهای ناحق معبودهایی باشند که برای عبادت و پرستش برگزیده باشند، یا کسانی باشند که به عنوان ارباب و فرمانروایان بشری پذیرفته شوند و به جای دریافت شریعت حکم از خدا و پیامبرخدا، از آنان شریعت و حکم بگیرند و از رفتار و کردار آنان تقلید نمایند. باز فرق نمی‌کند که این ارباب‌ها زنده باشند یا مرده؛ مادام که مردگان قانونی را برایشان وضع کرده باشند که از جانب آن‌ها تبعیّت شود. قرآن کریم این حقایق را در اثنای معرفی پروردگار حق و بیان ویژگی‌های خدایی و صفات درست و صحیح او، ذکر می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابٗا فَسُقۡنَٰهُ إِلَىٰ بَلَدٖ مَّيِّتٖ فَأَحۡيَيۡنَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَاۚ كَذَٰلِكَ ٱلنُّشُورُ ٩ مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعِزَّةَ فَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ جَمِيعًاۚ إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥۚ وَٱلَّذِينَ يَمۡكُرُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۖ وَمَكۡرُ أُوْلَٰٓئِكَ هُوَ يَبُورُ ١٠ وَٱللَّهُ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ جَعَلَكُمۡ أَزۡوَٰجٗاۚ وَمَا تَحۡمِلُ مِنۡ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلۡمِهِۦۚ وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٖ وَلَا يُنقَصُ مِنۡ عُمُرِهِۦٓ إِلَّا فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ١١ وَمَا يَسۡتَوِي ٱلۡبَحۡرَانِ هَٰذَا عَذۡبٞ فُرَاتٞ سَآئِغٞ شَرَابُهُۥ وَهَٰذَا مِلۡحٌ أُجَاجٞۖ وَمِن كُلّٖ تَأۡكُلُونَ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُونَ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَاۖ وَتَرَى ٱلۡفُلۡكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ١٢ يُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ كُلّٞ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمّٗىۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ لَهُ ٱلۡمُلۡكُۚ

وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ﴿١٣﴾ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ﴾ فاطر: ۱۴ـ۹

«خداوند ذاتی است که بادها را روان می‌دارد و آنگاه بادها ابرها را برمی‌انگیزند و ابرها را به سوی سرزمین‌های بی‌حاصل می‌رانیم و آن سرزمین‌های مرده را زنده می‌نمائیم. زنده گردانیدن (مردگان) نیز به همین منوال است. هر که عزت می‌خواهد (باید آن را از خدا بخواهد؛ زیرا) تمام عزّت و قدرت از آنِ خدا است (که به وسیله‌ی کردار و گفتار نیک به دست می‌آید) گفتار نیک به سوی خدا اوج می‌گیرد. و خداوند عمل صالح را به سوی خود بالا می‌برد. کسانی که نقشه‌های سوء و نیرنگ‌ها به راه می‌اندازند، عذاب سختی دارند و نیرنگ‌هایشان نقش بر آب و تباه می‌شود. خداوند (اصل) شما (آدم) را از خاک آفرید، سپس شما را از نطفه خلق کرد، آنگاه شما را به صورت جفت‌های (نر و ماده) درآورد و هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر به علم و اراده‌ی خدا و هیچ پیری عمر درازی بدو داده نمی‌شود و هیچ کسی از عمرش کاسته نمی‌شود مگر این که در کتاب (لوح المحفوظ) ثبت و ضبط است. این امر برای خدا ساده و آسان است. دو دریا یکسان نیستند؛ این یکی شیرین و گوارا و برای نوشیدن خوشگوار است و آن دیگری شور و تلخ، از هردوی آن‌ها گوشت تازه می‌خورید و از هردوی آن‌ها وسایل زینت برای آراستن خویش بیرون می‌آورید. می‌بینید کشتی‌ها، دریاها را می‌شکافند و پیش می‌روند تا از فضل خدا بهره گیرید و شکرگزار باشید. خداوند شب و روز را به هم درمی‌آمیزد و خورشید و ماه را مسخّر کرده است به گونه‌ای که هریک از آن‌ها، تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می‌دهند. آن ذات الله است که پروردگار شما است و مالکیّت و حاکمیّت تنها از آنِ اوست. و غیر از او کسانی که به فریاد می‌خوانید حتی مالکیّت و حاکمیّت بر پوسته نازک روی هسته‌ی خرمایی را ندارند. اگر آن‌ها را به فریاد بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند اگر به فرض هم بشنوند توانایی پاسخگویی به شما را ندارند. در روز رستاخیز این که شما آن‌ها را شریک خدا قرار داده‌اید رد می‌کنند و هیچ کس چون خدا از روی علم و یقین شما را از احوال آخرت آگاه نمی‌کند.»

و می‌فرماید:

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ وَلَوۡ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذۡ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ أَنَّ ٱلۡقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعَذَابِ

﴿۱۶۵﴾ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿۱۶۶﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴾ بقره: ۱۶۷- ۱۶۵

«هستند مردمانی که غیر از خداوند چیزهای دیگری را به عنوان شریک خدا برمی‌گزینند و آن‌ها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما کسانی که ایمان دارند خدا را از همه چیز دوست‌تر دارند. آنان که ستم می‌کنند و کافرند اگر می‌توانستند عذابی را مشاهده نمایند که خداوند برایشان مهیا کرده است (کافر نمی‌شدند و می‌فهمیدند) که عظمت و قدرت همه‌ی هستی از آنِ خداست. خدا دارای سخت‌ترین عذاب است. در آن هنگام که رستاخیز فرامی‌رسد، رهبران کفر و فساد از پیروان خود بیزاری می‌جویند، و عذاب را مشاهده می‌نمایند و روابط گسیخته می‌گردد و پیروان می‌گویند: کاش بازگشتی می‌داشتیم تا از این رهبران ناحق بیزاری می‌جستیم همان‌گونه که آنان از ما بیزاری می‌جویند. (آری) این چنین خداوند اعمالشان را به گونه‌ی حسرت زا و اندوهبار به آنان نشان می‌دهد. و آنان هرگز از آتش دوزخ بیرون نخواهند آمد.»

باز قرآن کریم مبارزه‌طلبی با مشرکان را از سر می‌گیرد و آنان را مورد سؤال قرار می‌دهد که معبودهایشان چه سهمی از آفرینش و ایجاد مخلوقات داشته‌اند؟ و یا سهم آن‌ها در رزق و روزی انسان‌ها یا تأثیرشان در قوانین جهان و زندگی انسان به هر شکل ممکن چه بوده است؟ قرآن این گونه باورها را به هر شیوه و شکلی که باشند انکار می‌کند و آن‌ها را دروغ محض می‌خواند. وقتی که ثابت شد که هیچ‌یک از این بندگان نقشی در ایجاد کائنات یا تعیین روزی و تأثیر در نظام و مقررات جهان و زندگی انسان به طور کلی ندارند و وقتی که مشخص شد که هیچ‌کدام از آن‌ها چه در دنیا و چه در قیامت دارای مقام شفاعت نیستند و شفاعت آن‌ها قبول نیست، به‌خوبی جهالت و نادانی کسانی که آن‌ها را معبود می‌خوانند و شعایر و نذر و قربانی به آن‌ها تقدیم می‌دارند یا قانون و شریعت و حکم آن‌ها را قبول می‌نمایند، روشن و آشکار می‌شود. و آیات زیر نمونه‌ای از این مبارزه می‌باشد که می‌فرماید:

﴿ قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَٰذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴﴾ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿۵﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴾ احقاف: ۶-۴

«بگو: آیا دقت کرده‌اید درباره چیزهایی که غیر از خدا به فریاد می‌خوانید و می‌پرستید؟ به من نشان دهید چه چیزی را از زمین آفریده‌اند؟ یا هیچ دخالتی در آفرینش آسمان‌ها داشته‌اند؟ (اگر راست می‌گوئید برای سند) کتابی(از کتاب‌های آسمانی) پیش از این کتاب(قرآن) یا یک اثر علمی از علمای گذشته برای من بیاورید اگر راست می‌گویید.چه کسی گمراه‌تر از کسی است که افرادی را به فریاد بخواند و پرستش کند که تا روز قیامت پاسخش نمی‌گویند؟ اصلاً آنان از پرستش کنندگان و فریادکنندگان غافل و بی‌خبرند. زمانی که مردمان در روز قیامت گردآورده می‌شوند، این رهبران، دشمن پیروانشان می‌گردند و عبادت آنان را نفی می‌کنند.»

و می‌فرماید:

﴿ أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ ۗ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ۗ إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٨﴾ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿١٩﴾ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ ۖ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٢١﴾ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۚ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ ﴾

نحل: ۲۲-۱۷

«آیا کسی که همه چیز می‌آفریند، همچون کسی است که هیچ چیز نمی‌آفریند؟! آیا متوجه نمی‌شوید؟!(نعمت‌های خدا بر شما به قدری فراوان است) که اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید، نمی‌توانید آن‌ها را شمارش کنید. بی‌گمان خداوند دارای مغفرت و رحمت فراوان است. خداوند آگاه است از آنچه پنهان می‌دارید و آشکار می‌سازید. کسانی که به جز خدا به فریاد خوانده می‌شوند و پرستش می‌گردند، آنان قادر نیستند چیزی را بیافرینند بلکه خود آفریده شده هستند. (بت‌ها) جمادند و بی‌جان و نمی‌دانند چه وقتی برانگیخته می‌شوند. پروردگار شما پروردگاری است یکتا. آنان که ایمان به آخرت ندارند دل‌هایشان منکر و خویشتن را بزرگ می‌پندارند.»

﴿ قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾ فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ ۖ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ ۖ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾ كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾ قُلْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۚ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٣٤﴾ قُلْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَهْدِي إِلَى

ٱلْحَقِّ قُلِ ٱللَّهُ يَهْدِى لِلْحَقِّ أَفَمَن يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّىٓ إِلَّآ أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾ یونس: ۳۵ـ۳۱

«بگو: چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی مالک دیدگان و گوش‌ها است؟ یا چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ یا چه کسی امور جهان را می‌گرداند؟ (در پاسخ) خواهند گفت: الله! پس به آنان بگو: آیا (در این‌صورت) از خدا نمی‌ترسید و پرهیزگاری پیشه نمی‌کنید؟ آن خداست که پروردگار بر حق شما است. آیا سوای حق جز گمراهی چیز دیگری هست؟! پس شما چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟ بدین ترتیب فرمان پروردگار تو درباره‌ی کسانی که سرپیچی می‌کنند، صادر شده است که آنان ایمان نمی‌آورند. بگو: آیا میان این معبودهای شما، کسی هست که چیزی را از نیستی به هستی درآورد، و بار دیگر آن آفرینش را ا ز سر گیرد؟ بگو: تنها الله آفرینش را آغاز می‌کند و سپس بار دیگر آن را از سر می‌گیرد. پس چگونه منحرف می‌شوید؟! بگو: آیا در بین چیزهایی که به عنوان شریک خدا قرار داده‌اید کسی هست که به راه راست هدایت نماید؟ بگو: تنها خدا راه حق را نشان می‌دهد، آیا کسی که راه حق را نشان می‌دهد سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی راکه راهی نمی‌نماید، بلکه باید خود راهنمایی گردد؟ پس این چه حکمی است که می‌کنید؟!»

اسلام تنها به روشن ساختن و بیان موضوع شرک و توحید در عقاید مشرکان عرب و سایر مشرکان و بت‌پرستان اکتفا نکرده است، بلکه به همین گستردگی و تفصیل، آن را در عقاید و افکار اهل کتابی که از توحید خالص منحرف شده‌اند، آشکار و مشخص ساخته است، تمام آنچه بعداز پیامبران داخل عقاید اهل کتاب شده است اعم از اضافات و تفسیرهای بشری که از آن‌ها به عمل آمده و شرک و بت‌پرستی‌ها و فلسفه‌هایی که در آن‌ها نفوذ کرده است، بیان می‌دارد، آیات روشن در مورد مبارزه و جدال قرآن با اهل کتاب فراوان است که برخی از آن‌ها را قبلاً ذکر کردیم و این‌جا نیز آیات دیگری را در این باره ذکر می‌کنیم. این آیات خود به خود طبیعت و ذات عقاید باطل و تحریف‌شده‌ی اهل کتاب را نشان می‌دهند. ضمناً عقیده‌ی اصلی آنان راکه به وسیله‌ی قرآن تصحیح شده است به تصویر می‌کشد و می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ لَا تَغْلُوا۟ فِى دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ ۚ إِنَّمَا ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلْقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ ۖ فَـَٔامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ ۖ وَلَا تَقُولُوا۟ ثَلَـٰثَةٌ ۚ ٱنتَهُوا۟ خَيْرًا لَّكُمْ ۚ إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَـٰهٌ وَٰحِدٌ ۖ سُبْحَـٰنَهُۥٓ أَن يَكُونَ لَهُۥ وَلَدٌ ۘ لَّهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ﴿١٧١﴾ لَّن

يَسْتَنكِفَ ٱلْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ ٱلْمُقَرَّبُونَ ۚ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِۦ ۖ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسْتَنكَفُوا۟ وَٱسْتَكْبَرُوا۟ فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴾ نساء: ۱۷۳ـ۱۷۱

«ای اهل کتاب! در دین خدا غلو مکنید و درباره‌ی خدا جز حق مگویید، بی‌گمان عیسی مسیح، پسر مریم فرستاده‌ی خداست و او در اثر فرمانی به وجود آمد که خدا آن را به مریم رساند و او روحی است که ازسوی خدا (به کالبدش دمیده است) پس به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید و مگویید که خدا سه تا است. از این گفته‌های باطل دست بردارید، به نفع شما است. خدا یکی بیش نیست، او هم ذات الله است. معاذالله که فرزندی داشته باشد. از آنِ او است، آنچه در آسمان‌ها و زمین است و این کافی است که خدا مدبّر و اداره‌کننده‌ی همه‌ی موجودات است. هرگز مسیح ابایی ندارد که بنده‌ی خالص برای خدا باشد، فرشتگان مقرّب در بارگاه الهی نیز از بندگی پروردگار سر باز نمی‌زنند. هرکس از عبادت و بندگی خداوند سر باز زند و خویشتن را بزرگ‌تر از آن بداند (خداوند عذاب سختی برای او مهیا کرده است در آن موقع که) همه را در پیشگاه خود جمع می‌نماید. اما کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته‌ای انجام دهند، خداوند پاداش آنان را به تمام و کمال خواهد داد و از فضل و کرم خود بر پاداش آنان خواهد افزود. اما کسانی که سر باز زنند و خود را بزرگ ببینند، خداوند آنان را مجازات دردناکی خواهد کرد و به جز خدا سرپرست و یاوری نخواهند یافت.»

﴿ لَّقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓا۟ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ أَن يُهْلِكَ ٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ وَٱلنَّصَـٰرَىٰ نَحْنُ أَبْنَـٰٓؤُا۟ ٱللَّهِ وَأَحِبَّـٰٓؤُهُۥ ۚ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم ۖ بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٨﴾ يَـٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَـٰبِ قَدْ جَآءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ ٱلرُّسُلِ أَن تَقُولُوا۟ مَا جَآءَنَا مِنۢ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ ۖ فَقَدْ جَآءَكُم بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴾ مائده: ۱۹ـ۱۷

«به طور مسلّم کسانی که می‌گویند: مسیح، پسر مریم، خدا است، کافرند. بگو: اگر خداوند بخواهد مسیح، پسر مریم و مادرِ او و همه‌ی کسانی که در روی زمین هستند هلاک کند چه کسی می‌تواند کاری بکند؟ از آنِ خدا است آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است. هرچه بخواهد می‌آفریند، و خدا بر هر چیزی تواناست. یهودیان و مسیحیان می‌گویند که ما پسران و عزیزان خداییم! بگو: پس چرا شما را دربرابر گناهتان عذاب می‌دهد؟ بلکه شما انسان‌هایی هستید مثل سایر انسان که خداوند آنان را آفریده است. خداوند هرکه را بخواهد می‌بخشد و هرکه را بخواهد عذاب می‌دهد و سلطنت آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است متعلق به خدا است و برگشت همگان به سوی او است. ای اهل کتاب! پیامبر ما(محمّد) به سوی شما آمده است. بعداز مدتی که از آمدن پیامبران پیشین سپری شده (دین خدا) برای شما بیان می‌کند تا (در روز قیامت) نگویید: مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای به سوی ما نیامده است. اینک مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای (به نام محمّد) به سوی شما آمده است. و خداوند بر همه چیز توانا است.»

﴿مَّا ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ وَأُمُّهُۥ صِدِّيقَةٌ ۖ كَانَا يَأْكُلَانِ ٱلطَّعَامَ ۗ ٱنظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ ٱلْءَايَٰتِ ثُمَّ ٱنظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ۚ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾ قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا تَغْلُوا۟ فِى دِينِكُمْ غَيْرَ ٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓا۟ أَهْوَآءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا۟ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّوا۟ كَثِيرًا وَضَلُّوا۟ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ﴿٧٧﴾ لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا۟ وَّكَانُوا۟ يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾ كَانُوا۟ لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ ۚ لَبِئْسَ مَا كَانُوا۟ يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾ تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۚ لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِى ٱلْعَذَابِ هُمْ خَٰلِدُونَ ﴿٨٠﴾ وَلَوْ كَانُوا۟ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلنَّبِىِّ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا ٱتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَآءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ﴾ مائده:۸۱ـ۷۵

«مسیح، پسر مریم صرفاً پیامبر بوده است که پیش از او نیز پیامبرانی آمده و رفته‌اند، مادرش نیز زن بسیار پاکدامن و راستگویی بود. او و مادرش (به خاطر انسان بودنشان) غذا می‌خوردند. بنگر که چگونه آیات را برای آنان روشن می‌نمائیم؟ دوباره بنگر که چگونه ایشان از حق منحرف می‌شوند. بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دین خود راه افراط و تفریط نپیمایید. از نفس و امیال گروهی که پیش از شما گمراه شده‌اند و بسیاری را نیز

گمراه کرده و از راه حق منحرف گشته‌اند پیروی ننمائید. کافران بنی‌اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند، این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند و از حدود الهی در می‌گذشتند... آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند، دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از بدکاری‌ها منع نمی‌کردند و پند نمی‌دادند. بدترین کار را می‌کردند. بسیاری از آنان را می‌بینی که کافران را به دوستی می‌پذیرند (با این کار) چه توشه‌ی بدی برای خود می‌اندوزند! که موجب خشم خدا و جاوید ماندن‌شان در عذاب دوزخ خواهد شد. اگر آنان به خدا و پیغمبر و آنچه بر او نازل شده است، ایمان می‌آوردند، هرگز کافران را به سرپرستی و سروری خود قبول نمی‌کردند. اما بسیاری از آنان فاسق و از دین خارجند...»

ما در سه آیه‌ی اخیر از این مجموعه آیات، آثار انحراف عقیدتی در سلوک عملی، سیاست و اجتماع اهل کتاب را ملاحظه می‌نماییم، به ویژه فسادعمومی که ابتدا به واسطه‌ی انحراف آنان از عقیده و دین صحیح خدا به وجود آمده است. که بعداً در این باره بحث خواهد شد و این‌جا نیز به ذکر آیات روشنی که به تصحیح اصلاح عقیده‌ی آنان درباره‌ی الله می‌پردازند اکتفا می‌کنیم.



بعداز آن‌که قرآن مردم را به صفات حق خداوند متعال آشنا ساخت؛ همان خداوندی که تنها او شایستگی آن را دارد که پروردگار عالمیان و تمام جهان هستی باشد و بعداز آن‌که برای مشرکان مشخص کرد که تمام معبودهای آنان فاقد این صفات و ویژگی‌ها هستند و درحقیقت محروم از کلیه‌ی صفات پروردگارند، به خوبی روشن گردید که عبادت و بندگی باید تنها برای خداوند متعال باشد و نباید شریک و انبازی برای او قرار داده شود. قلمرو و محدوده‌ی دین و عبادت بدون هیچ رقیبی در دست توانای او می‌باشد. با وجود این قرآن کریم، با نصّ آیات صریح، یکایک این صفات را برای ذات الله ثابت می‌نماید و آن‌ها را از غیر خدا سلب می‌کند، هرگونه شبهه و وسوسه‌ای را در این زمینه دنبال کرده و با برهان و دلیل قاطع آن را روشن می‌سازد و جایی برای سؤال در آن باقی نمی‌گذارد.

درباره‌ی وحدانیّت خداوند از هر جهت اعم از وحدت ذات، صفات، ویژگی‌ها، قدرت، و سلب این وحدانیّت همه‌جانبه از سایر معبودها، آیات روشن و صریح، فراوان است که برای نمونه این‌جا چند آیه ذکر می‌شود:

﴿قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ﴾ اخلاص: ۴ـ۱

«بگو: تنها ذات الله یکتا و یگانه است. خدا آن ذات برتری است که به هیچ چیز نیاز ندارد و همه‌ی نیازها را برطرف می‌کند. اولادی از او به وجود نیامده و از کسی زاییده نشده است، و کسی همسان و همگون او نیست.»

﴿ وَقَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓاْ إِلَٰهَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ﴿٥١﴾ وَلَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًاۚ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ ﴿٥٢﴾ وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيۡهِ تَجۡـَٔرُونَ ﴿٥٣﴾ ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنكُم بِرَبِّهِمۡ يُشۡرِكُونَ ﴿٥٤﴾ لِيَكۡفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡۚ فَتَمَتَّعُواْ فَسَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ﴾ نحل: ۵۵ـ۵۱

«خداوند دستور داده است که دو معبود برای خود برنگزینید، بی‌گمان ذات الله معبودی است یگانه و باید تنها از من بترسید و بس. آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ او است، دینداری و قانون‌گذاری، حقّ او و اطاعت از وی واجب است. پس چطور از غیر خدا می‌ترسید؟! آنچه از نعمت‌ها دارید ازسوی خدا است، به علاوه هرگاه زیان و بلایی به شما برسد با ناله و زاری تنها خدا را به فریاد می‌خوانید. همین که خدا زیان و بلا را از شما دور کرد، گروهی از شما به پروردگار خود شرک می‌ورزند. بگذار نعمت‌هایی راکه به آنان داده‌ایم ناسپاسی کنند. ای مشرکان! چند روزی از متاع دنیا بهره‌مند شوید سپس خواهید فهمید (که به چه عذابی دچار خواهید شد).»

﴿ وَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۘ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ لَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴾ قصص: ۸۸

«غیر از خدا معبود دیگری را به فریاد مخوان. جز او هیچ معبود دیگری وجود ندارد، همه چیز جز ذات او، فانی و نابود می‌شود. فرمانروایی از آنِ او است و بس. همگی به سوی او برگردانیده می‌شوید.»

﴿ أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ هُمۡ يُنشِرُونَ ﴿٢١﴾ لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾ لَا يُسۡـَٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡـَٔلُونَ ﴾

انبیاء:۲۳ـ۲۱

«آیا خداخوانده‌های زمین را معبود و به سرپرستی پذیرفته‌اند که می‌توانند زندگی دوباره را به مردم بخشند؟ اگر در آسمان‌ها و زمین غیر از ذات الله فرمانرواهای دیگری می‌بودند قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌شدند. لذا خداوند صاحب سلطنت جهان، به مراتب برتر از آن چیزهایی است که آنان بر زبان می‌رانند. خداوند در برابر کارهایی که انجام می‌دهد مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد، ولی دیگران مورد بازخواست قرار می‌گیرند.»

﴿ فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١٤﴾ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿١٥﴾ يَوْمَ هُم بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴾ غافر:۱۶-۱۴

«اکنون که چنین است، خدا را به فریاد بخوانید و عبادت و طاعت را تنها سزاوار او بدانید هرچند که کافران را ناخوش آید. خداوند دارای مقامات والا و کمالات بالا و در اوج اقتدار است. او وحی را به فرمان خود برای هرکس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند تا مردم را از روز رستاخیز بترساند؛ همان روزی که مردم ظاهر و آشکار می‌شوند و هیچ چیزی از ایشان از خداوند پنهان نمی‌ماند (فریاد برمی‌آید) امروز ملک و حکومت از آنِ کیست؟! (پاسخ داده می‌شود) از آنِ خدای یکتای چیره و تواناست.»

گذشته از این چند نمونه‌ای که ذکر شد تعداد فراوانی آیات نصّ و صریح در قرآن کریم وجود دارد که بر وحدت الوهیّت خداوند در عالم وجود اعم از عالم غیب و شهادت، ظاهر و باطن، دنیا و آخرت، نظام هستی و حیات انسانی دلالت دارند و آن را ثابت و محقّق می‌سازند.

آنگاه قرآن کریم قاطعانه اعلام می‌دارد که بندگی و عبودیّت برای خدا هر موجود جاندار و بیجان را شامل می‌گردد و عبادت و بندگی خداوند، وظیفه‌ی کلیه‌ی مخلوقات است و هیچ موجودی اعم از جاندار یا بیجان، وظیفه و قدرت ندارد که سر از اطاعت و پرستش الله برتابد و خود را بالاتر از آن قرار دهد. هیچ موجودی، کوچک‌ترین سهم و بهره‌ای از صفات و ویژگی‌های خدایی ندارد و مقام و رتبه‌ی همه‌ی مخلوقات دربرابر مقام شامخ پروردگار یگانه و یکتا، مقام و مرتبه‌ی بندگی و ستایشگری است.

این آیات عبودیت و بندگی جهان مادی را در قالب اجرام فلکی عظیم و گسترده‌ی آن اعلام کرده و می‌فرمایند:

﴿ قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴾ فصلت:۱۲-۹

«بگو: آیا به آن که زمین را در دو روز آفرید ایمان ندارید و برای او شریک قرار می‌دهید؟ و او همانا آفریدگار همه‌ی جهانیان است. او کوه‌های استواری بر روی زمین قرار داد، و

خیرات و برکات فراوانی در آن آفرید و مواد غذایی زمین را به اندازه‌ی لازم مقدّر و مشخص کرد. همه‌ی این کارها روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد بدان‌گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی‌خواهان را برآورده کند. سپس اراده کرد آسمان را که توده‌ای عظیم از دود غلیظ بود بیافریند و به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آیید، گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم، آنگاه آن‌ها را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند و در هر آسمانی فرمان لازم را صادر نمود. آسمان دنیا را به چراغ‌های بزرگ بیاراستیم و آن را کاملاً محفوظ داشتیم. این است برنامه و تدبیر خداوندی که بسیار توانا و آگاه است.»

آیه‌های زیر، بندگی و عبودیّت ستاره‌ها و سیّاره‌ها و تمام چیزهای جاندار و بیجان در عالم هستی را اعم از آنچه به چشم دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شود، بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِّلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٨﴾ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِن دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾ يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴾ نحل: ۵۰ ـ ۴۸

«آیا آنان به چیزهایی که خداوند آفریده است نمی‌نگرند و درباره‌ی آن‌ها نمی‌اندیشند که چگونه سایه‌هایشان از راست و چپ منتقل گشته و فروتنانه خدا را سجده می‌برند. هر جنبنده‌ای که در آسمان‌ها و زمین وجود دارد، خدای را سجده می‌برد فرشتگان نیز خدای را سجده می‌برند، و تکبّر نمی‌ورزند. فرشتگان از خدای خود که حاکم بر آنان است می‌ترسند و آنچه بدانان دستور داده شود انجام می‌دهند.»

آیه‌های زیر، بندگی و تکلیف همه‌ی مخلوقات عاقل و مکلّف در جهان را اثبات می‌کند و می‌فرماید:

﴿ إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾ لَّقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴾ مریم:۹۴ـ۹۳

«تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند بنده‌ی خداوند مهربان هستند، او همه‌ی آنان را سرشماری کرده است و دقیقاً تعدادشان را می‌داند و همه‌ی آنان در روز رستاخیز تنها و بی‌کس در محضر او حاضر می‌شوند.»

و آیه‌های بعدی بالاخص بندگی فرشتگان را اعلام می‌کند و می‌فرماید:

﴿ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا ۗ سُبْحَانَهُ ۚ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ

إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ ﴿٢٨﴾ ۞ وَمَن يَقُلۡ مِنۡهُمۡ إِنِّيٓ إِلَٰهٞ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجۡزِيهِ جَهَنَّمَۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ انبیاء: ۲۹-۲۶

«می‌گویند: خداوند رحمان برای خود فرزندانی برگزیده است. اما خداوند پاک و منزّه است (از هر عیب و نقصی و فرشتگان فرزندان او نیستند) بلکه بندگان گرامی و محترمی هستند. آنان در سخن گفتن هرگز بر او سبقت نمی‌گیرند، تنها به فرمان او کار می‌کنند. خداوند اعمال گذشته و حال و آینده‌ی آنان را می‌داند و ایشان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای آن کسی که خداوند از او خشنود باشد، آنان همیشه از خداوند ترسان و بیمناک هستند. چنانچه یکی از آنان بگوید: غیر از خدا من هم معبودی هستم، سزای او را دوزخ قرار می‌دهیم. سزای ظالمان همین خواهد بود.»

آیه‌های زیر بندگی جنّ و انس را به طور کلّی ثابت می‌نماید:

﴿ وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ﴿٥٧﴾ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ﴾ ذّاریات: ۵۸-۵۶

«جن و انس را جز برای بندگی خود نیافریده‌ام. نه از آنان درخواست رزق و روزی می‌کنم و نه می‌خواهم که مرا غذا و خوراک دهند. تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرو است.»

این آیات عبودیّت و بندگی پیامبران و انبیاء را اعلام می‌کنند و می‌فرمایند:

﴿ ذُرِّيَّةَ مَنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٍۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَبۡدٗا شَكُورٗا ﴾ اسراء: ۳

«ای نوادگان آن‌ها که با نوح بر کشتی سوارشان کردیم، نوح بنده‌ی بسیار سپاسگزاری بود.»

﴿ وَٱذۡكُرۡ عِبَٰدَنَآ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ أُوْلِي ٱلۡأَيۡدِي وَٱلۡأَبۡصَٰرِ ﴾ ص: ۴۵

«از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب سخن بگو (که دارای قدرت و بینش بودند.»

﴿ سَلَٰمٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ﴿١٢٠﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١٢١﴾ إِنَّهُمَا مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾ صافات: ۱۲۲-۱۲۰

«درود بر موسی و هارون! ما این گونه، نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. موسی و هارون از بندگان مؤمن ما بودند.»

﴿ وَٱذۡكُرۡ عَبۡدَنَآ أَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِنُصۡبٖ وَعَذَابٍ ﴾ ص: ۴۱

«ای محمد! بیان کن سرگذشت بنده‌ی ما، ایوب را بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: شیطان، مرا دچار رنج و عذاب کرده است.»

﴿ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ۝٢ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ﴾ مریم:۳-۲

«این یادی است از مرحمت پروردگارت نسبت به بنده‌ی خود، زکریا در آن هنگام که پروردگارش را پنهانی ندا داد.»

﴿ لَن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ۚ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴾ نساء:۱۷۲

«هرگز مسیح ابایی از این ندارد که بنده‌ی متواضعی برای خدا باشد و فرشتگان مقرب نیز از بندگیِ خداوند ابایی ندارند.»

﴿ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾ اسراء:۱

«تسبیح و تقدیس خدای را سزا است که بنده‌ی خود (محمّد، پسر عبدالله) را در شبی از مسجدالحرام به مسجدالأقصی برد؛ همان جایی که اطرافش را پربرکت ساخته‌ایم.»

آیه‌های زیر بندگی بندگان درستکار و صالح را بیان می‌نماید و می‌فرماید:

﴿ ... فَبَشِّرْ عِبَادِ ۝١٧ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۚ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴾ زمر:۱۸-۱۷

«به بندگانِ من مژده بده، آن کسانی که به همه‌ی سخنان گوش فرامی‌دهند. و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها پیروی می‌کنند. آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و به حقیقت خردمندند.»

آیه‌ی زیر مربوط به بندگی انسان‌های گناهکار است:

﴿ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾ زمر:۵۳

«بگو: ای بندگان خدا که به نفس خود اسراف کرده‌اید! از رحمت خدا مأیوس نباشید؛ زیرا در حقیقت خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد و او آمرزنده‌ی مهربان است.»

آیه‌های زیر، بندگی همه‌ی معبودهای ناحق را اثبات می‌کنند و اعلام می‌دارند هر چیزی و هرکسی که گمان برده می‌شود معبود است، خدا نیست بلکه بنده و عبد پروردگار است و برای نجات خود از خدا تمنّای نجات و رستگاری می‌کند و خود را از ادعای خدایی و به بندگی گرفتن مردم و از عبادت و پرستش آنان برای خود تبرئه می‌کند.

﴿ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾ ﴾ اسراء:۵۷

«کسانی را که به فریاد می‌خوانند (هیچ کدام کاری از دستشان برنمی‌آید) و هرکدام که به خدا نزدیک‌تر باشند، برای تقرب به پروردگارشان وسیله می‌جویند، و به رحمت خدا امیدوارند و از عذابش هراسانند؛ چرا که عذاب پروردگارت (به اندازه‌ای شدید است) که باید خویشتن را از آن برحذر داشت.»

﴿ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ ۖ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ ۖ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴾ سباء:۴۱ـ۴۰

(«و یادآور شو) روزی را که خداوند جملگی آنان را گرد می‌آورد و سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا اینان شما را عبادت می‌کرده‌اند؟ می‌گویند: تو منزّهی (از هر نسبت ناروایی) و تنها تو یار و یاور ما بوده‌ای نه آنان، بلکه این‌ها جنیان را می‌پرستیده‌اند و اکثر اینها به آنان ایمان داشته‌اند.»

﴿ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ۚ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۚ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ ۖ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۚ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۖ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ مائده:۱۱۸– ۱۱۶

(«به یادآور زمانی را) که خداوند می‌گوید: ای عیسی، پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که به جز الله، من و مادرم را هم دو معبود دیگر بدانید. عیسی می‌گوید: تو را منزّه از آن می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی. مرا نشاید چیزی را بگویم که حق من نیست. اگر آن را گفته باشم بی‌گمان تو از آن آگاهی. تو از راز درون من باخبری، ولی من از آنچه بر من پنهان می‌داری بی‌خبرم؛ زیرا تو داننده‌ی رازهای نهان و اسرار جاودانی. من به آنان چیزی نگفته‌ام مگر آنچه که مرا بدان فرمان داده‌ای من تا آن زمان که در میان آنان بودم از وضع ایشان اطلاع داشتم و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده‌ای و تو بر همه چیز مطلّع هستی. اگر آنان را مجازات کنی بندگان تو هستند و اگر از ایشان گذشت کنی در حقیقت تو چیره و توانا و حکیمی.»

﴿ وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ ﴿٤٧﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴾ غافر:۴۸ـ۴۷

(«به یاد آور) زمانی که کافران در آتش دوزخ باهم به مجادله می‌پردازند و ضعفاء به مستکبرین می‌گویند: ما تابع و پیرو شما بودیم. آیا امروز بخشی از آتش را از ما کم می‌کنید؟ مستکبرین در جواب می‌گویند: ما و شما همگی در این آتش دوزخیم و خداوند در بینِ بندگان داوری کرده است.»

﴿ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ ابراهیم:۲۲

«اهریمن هنگامی که کار به پایان رسید می‌گوید: خداوند به شما وعده‌ی راستین داد و من هم به شما وعده دادم و با شما خلافِ وعده کردم. من بر شما هیچ تسلطی نداشتم جز این که شما را دعوت کردم و شما هم دعوتم را پذیرفتید. پس مرا سرزنش مکنید، بلکه خویشتن را سرزنش کنید. نه من به فریاد شما می‌رسم و نه شما به فریاد من خواهید رسید. من امروز از این که قبلاً مرا شریک خدا قرار داده‌اید تبری می‌جویم. بی‌گمان کافران عذاب دردناکی دارند.»

هیچ تردیدی نیست که عبودیت و بندگی فراگیر همه‌ی مخلوقات، در پیشگاه خداوند یگانه و بی‌همتا، اساس تفکّر و عقیده‌ی اسلامی را تشکیل می‌دهد و به‌عنوان محور اصلی و ویژگی بارز و برجسته‌ی آن تلقی گشته و اسلام برمبنای آن از سایر مکاتب و بینش‌ها جدا می‌شود. به همین خاطر است که خداوند متعال چنین اهمیت و عنایت عظیم و فوق‌العاده‌ای را بدان بخشیده است. و به این سبک ممتاز و بی‌نظیر قرآنی، بندگی یکایک مخلوقات را شمارش و با نصّ صریح اثبات می‌دارد و می‌فرماید: عبودیّت و بندگی همگانی و فراگیر، چه از لحاظ وجودی (و پیدایش) و چه از جنبه‌ی اداره و سرپرستی، کلاً وابسته و مرتبط به الوهیّت یگانه‌ی خداوند است. (خداوند همه را به وجود آورده و اداره و سرپرستی آن‌ها با عنایتِ او است) رابطه‌ی موجود در بین خدای یکتا و همه‌ی بندگان، رابطه‌ی خالقیّت و مخلوقیّت، مالک و مملوک بودن، رازق و مرزوقیّت، فرمانروا و

فرمانبربودن است. آری، خداوند یکتا قیّوم همه‌ی مخلوقات است؛ قیّومیّت تمام عیار که شامل همه‌ی وظایف و اختیارات آن می‌گردد و می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ اعراف:۵۴

«پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس بر عرش [فرماندهی جهان هستی] تکیه داد. با پرده‌ی تاریک شب، روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و دارای خیر فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.»

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا ۚ وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ ۚ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ فاطر:۴۱

«خداوند آسمان‌ها و زمین را از انحراف [از مدارشان] حفظ می‌کند و چنانچه منحرف شوند، جز خدا کسی نمی‌تواند آن‌ها را نگاه دارد و محفوظ نماید.»

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا ۚ كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ هود:۶

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این‌که روزی آن برعهده‌ی خداست و محل زندگی و دفن آن رامی‌داند. همه‌ی این‌ها در یک کتاب روشن، ثبت شده‌اند.»

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ الرّحمن:۲۹

«همه‌ی چیزها و همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند از خدا درخواست می‌کنند و او همواره دست‌اندرکار [اداره‌ی مخلوقات] است.»

با چنین بیان فراگیر، تابناک و روشنی‌بخش، به خوبی معلوم می‌شود که شریک قرار دادن معبودهای ناحق در پرستش و عبادت با خداوند متعال، انجام نذورات و قربانی برای آن‌ها، شریک دانستن آن‌ها در اموال و اولاد، یاوه‌ی بی‌ارزشی است که حتی متعصب‌ترین طرفداران این طرز تفکر نمی‌توانند به دفاع از این عقیده‌ی باطل بپردازند. بدین‌جهت قرآن کریم این شعایر و مناسک کورکورانه‌ی دوران جاهلیّت را به شدّت مورد حمله قرار می‌دهد و با شیوه‌ی تحقیرآمیز، آن‌ها را به بادِ انتقاد گرفته، به کلّی آن‌ها را درهم می‌شکند و می‌فرماید:

۱ ـ ﴿ وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا ۖ فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ ۖ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ ۗ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾ وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ ۖ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ ۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٧﴾ وَقَالُوا هَٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ ۚ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٨﴾ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا ۖ وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ ۚ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ ۚ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٣٩﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ ۚ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴾ أنعام: ۱۴۰ـ۱۳۶

«مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی که خداوند آن‌ها را آفریده است، برای خدا قرار می‌دهند و به گمان خود می‌گویند: این برای خدا است، و این سهم نیز برای شرکای ما است. اما آنچه به شرکای آنان تعلق می‌گیرد به خدا نمی‌رسد و آنچه به خدا تعلق می‌گیرد به شرکایشان می‌رسد. چه بد داوری می‌کنند! به همین ترتیب معبودهایشان برای اکثر مشرکان، کشتن فرزندان آنان را زیبا جلوه می‌دادند تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه گردانند. اگر خداوند می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند. پس بگذار آنان دروغ بر خدا و پیغمبر خدا ببندند. (از جمله‌ی افتراها) می‌گویند: این چهارپایان و این زرع، ممنوعه هستند (و ویژه‌ی بت‌ها است) و جز کسانی که ما می‌خواهیم از آن نمی‌خورند. و این گمان ایشان است (نه دستور خدا و هم‌چنین می‌گفتند: این‌ها) حیواناتی هستند که سوارشدن بر آن‌ها حرام است و به‌هنگام ذبح نام خدا بر آن‌ها برده نمی‌شود. مشرکان بر خدا افترا می‌بندند و ما کیفر افتراهای آنان را خواهیم داد. (یکی دیگر از کارهای بد ایشان این است که) می‌گویند: جنینی که در شکم این حیوانات است ویژه مردان ما است و بر زنان ما حرام است(اگر زنده متولد شوند، زنان حقّ خوردن گوشت آن‌ها را ندارند) و اگر جنین مرده متولد شود همه در آن شریک هستند. (مردان و زنان می‌توانند از گوشت آن استفاده کنند) هرچه زودتر خداوند کیفر این توصیف (تحریم و

تحلیل ناروای) ایشان را می‌دهد؛ زیرا او حکیم و آگاه است. مسلّماً زیانکارند کسانی که از روی سفاهت و نادانی فرزندان خود را می‌کشند و چیزی را که خداوند به آنان عطا کرده است با دروغ بستن برخدا بر خویشتن حرام می‌کنند. بی‌گمان این افراد گمراه‌اند و هدایت نخواهند یافت.»

۲ - ﴿ وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَٰهُمْ ۗ تَٱللَّهِ لَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ ﴾

نحل: ۵۶

«مشرکان برای بتهایی که چیزی نمی‌فهمند سهمی از حیوانات و زراعتی که ما به ایشان بعنوان روزی بخشیده‌ایم قرار می‌دهند، قسم به خدا! به‌خاطر افتراهایی که بر خدا بسته‌اید، مورد بازخواست قرار می‌گیرید.»

۳ - ﴿ مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٍ وَلَا سَآئِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ ۙ وَلَٰكِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ ۖ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا۟ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ قَالُوا۟ حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ ۚ أَوَلَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴾

مائده: ۱۰۴-۱۰۳

«خداوند حیواناتی را به اسم بحیره، سائبه، وصیله و حامی، مشروع قرار نداده است؛ اما کافران بر خدا افترا می‌بندند. و بیشتر آنان تعقّل نمی‌کنند. هنگامی‌که به آنان گفته شود: بیائید به سوی آنچه خداوند نازل کرده است و به آنچه پیغمبر بیان می‌کند ایمان داشته باشید، می‌گویند: آنچه پدران و نیاکان خویش را بدان یافتیم برای ما کافی است. آیا اگر پدران و نیاکانشان چیزی را ندانسته و از روی جهل و به راه حق دست نیافته باشند، باز از آنان پیروی می‌کنند؟!»

۴ - ﴿ يَٰبَنِىٓ ءَادَمَ خُذُوا۟ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا۟ وَٱشْرَبُوا۟ وَلَا تُسْرِفُوٓا۟ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِىٓ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزْقِ ۚ قُلْ هِىَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّىَ ٱلْفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلْإِثْمَ وَٱلْبَغْىَ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَأَن تُشْرِكُوا۟ بِٱللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ سُلْطَٰنًا وَأَن تَقُولُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾

اعراف: ۳۳-۳۱

«ای فرزندان آدم! در هر عبادتگاه و مسجدی خود را (به جامه‌ی تقوا و لباس پاکیزه‌ی مادی) بیارایید. بخورید و بنوشید و اسراف نکنید؛ چون خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد. (ای محمد!) بگو: چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگانش آفریده است و

همچنین روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است (ولی به لطف خدا دیگران هم از آن‌ها استفاده می‌نمایند) اما در روز قیامت این‌ها به تمامی در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرند. این‌گونه آیات خود را برای کسانی که آگاه‌اند بیان می‌نمائیم. بگو: خداوند حرام کرده است کارهای زشت و نابهنجار را، خواه به صورت آشکار یا پنهان انجام گیرند فرق نمی‌کند، حرام است و هم‌چنین بزه‌کاری و ستمگری به هیچ شیوه جایز نیست. و نباید چیزی را شریک خدا قرار دهید که هیچ دلیل و برهانی بر حقانیّت آن وجود ندارد. و نباید به دروغ چیزی را از زبان خدا بیان نمایید.»

این‌جا ما با مرحله‌ی تازه‌ای از جاهلیّت روبه‌رو می‌شویم که اعتقاد جاهلی گمراه، با شعایر جاهلی سرگشته و حاکمیّت و قدرت جاهلی کور، دست به دست هم داده و قانون و دینی را به وجود آورده‌اند که کاملا جاهلی و گمراه‌کننده است دین به معنی جامع خود دربرگیرنده‌ی سه اصل: اعتقاد، شعایر و عبادت، حکم و نظام زندگی است و از ارتباط و همبستگی میان این سه رکن، دین به وجود می‌آید. واضح است که هر دینی مشتمل بر این سه اصل است؛ زیرا هروقت بینش اعتقادی پدید آمد، موجب پدیدآمدن شعایر خاصّ تعبّدی گشته و هم‌چنین براساس این تصور اعتقادی نظامی ویژه برای ادامه‌ی حیات و راه و روشی معیّن برای حکومت وضع می‌شود. با مجموع این سه امر (نه فقط یکی از آن‌ها)، مصداق بارز و معنی جامع و کامل دین شکل می‌گیرد. مردم جاهلی، همان‌گونه که قرآن آنان را در این‌جا برای ما توصیف می‌کند، معبودهایی را شریک خدا قرار می‌دادند و معتقد بودندکه شفاعت آن‌ها در پیشگاه خدا پذیرفته می‌شود. به همین‌خاطر به وسیله‌ی شعایر تعبّدی، نذر و قربانی به آن‌ها، تقرّب و نزدیکی می‌جستند. بنابراین مقداری از محصولات زراعتی و چهارپایان را که خداوند به ایشان بخشیده بود برای تقرّب به خدا، به او اختصاص می‌دادند و مقدار دیگر را برای شرکا در نظر می‌گرفتند!

ازجمله شعایری که برای معبودها انجام می‌دادند یکی این بود، که انسان‌ها را برای آن‌ها ذبح و قربانی می‌نمودند. داستان عبدالمطلب (جدّ پیغمبر ﷺ) در زمان جاهلیّت که نذر کرد اگر خداوند ده پسر مدافع را به او ببخشد یکی از آنان را برای بت‌ها قربانی کند، مشهور است. مردم جاهلی به اقتضای عرف خودساخته‌ی جاهلیّت، دخترهایشان را زنده به گور می‌کردند. البته کسانی که بیانگر اراده‌ی معبودها بودند و به اصطلاح به عنوان سخنگوی آنان به‌شمار می‌آمدند، افرادی از بشر (کاهنان یا شیوخ) بودند.

تنها این‌عده حق داشتند از زبان بت‌ها سخن بگویند. تنها ایشان حقّ قانون‌گذاری در این شئون را داشتند و قانون‌گذاری در انحصار آنان بود. بنابراین به تدریج حقّ «حاکمیّت» پیدا می‌کردند و به همین جهت است که خداوند آن‌ها را شرکاء (معبودها) توصیف می‌کند؛ زیرا که از نظر اسلام حقّ حاکمیّت و قانون‌گذاری و ملزم ساختن مردم به پیروی از شرع و قانون خود از ویژگی‌های خداوند متعال است. کسی که بدون داشتن دلیل و برهانی از جانب خدا ادعای چنین حقّی نماید، مسلّماً ادعای خدایی برای خود می‌کند، بدون شک کسانی که این مدعیان ناحق را تأیید کنند، در حقیقت ادعای الوهیّت و خدایی آنان را تأیید نموده‌اند.

هم‌چنین مردم جاهلیّت از سوار شدن بر حیوان‌هایی که آن‌ها را بحیره یا سائبه یا وصیله یا حامی می‌نامیدند پرهیز می‌کردند و آن‌ها را حرام می‌دانستند که در آیه‌های دسته‌ی اوّل و سوّم بحث قبلی این موضوع ذکر شده است.

مشرکان از ذکر اسم خدا بر ذبح بعضی حیواناتی که از طریق بخت‌آزمایی گوشت آن‌ها را بین مردم تقسیم می‌کردند، خودداری می‌نمودند و هم‌چنین اکثر جنین‌هایی که هنوز در شکم حیوان‌ها بودند برای مردان قرار می‌دادند و قسمت کمی را هم برای زنانشان در نظر می‌گرفتند. هرگاه همین جنین، مرده به دنیا می‌آمد، مرد و زن هردو در آن شریک بودند و گوشت آن را می‌خوردند؛ زیرا آنان مرده‌خواری می‌کردند تا این که اسلام آمد و آن را تحریم نمود. همان‌طور که مجموعه‌ی آیات دسته‌ی چهار بدان اشاره کرد، مردم عصر جاهلیّت هنگام مناسک حج بعضی از لباس‌ها را تحریم می‌کردند. به این ترتیب که قبیله‌ی قریش از جانب خود قانونی ابداع کرده بودند که هر غیرقریشی که می‌خواست مراسم حج را انجام دهد لازم بود لباس‌هایی را بپوشد که از قوم قریش خریداری کرده است، همین‌که مراسم حج را با آن لباس‌ها انجام می‌داد، دیگر بعداز مراسم پوشیدن این لباس بر او حرام می‌شد و می‌بایست آن را برای قوم قریش به جا می‌گذاشت؛ اما کسانی‌که لباس را از قریش خریداری نمی‌کردند مجبور بودند به حالت لخت و عریان کعبه را طواف کنند. طبعاً این قانون‌گذاری‌ها و فتواها را کاهنان و شیوخ به نام معبودهایشان صادر می‌کردند! به این ترتیب کاهنان قدرت و حقّ حاکمیّت و قانون‌گذاری را در اختیار خود گرفته بودند. همان حقّی که مختص به ذات الله است! بدین‌جهت وقتی که اسلام آمد و آنان را به قبول حاکمیّت خدا و قانون خدا در تمام این امور دعوت کرد، از قبول دعوت اسلام روی برتافته و آن را رد کردند. در این مورد قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ قَالُواْ حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ أَوَلَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ مائده: ۱۰۴

«هرگاه به آنان گفته شود: ایمان بیاورید به آنچه خداوند نازل کرده است و به سنّت پیامبر عمل نمایید، در پاسخ می‌گویند: قانون و شریعتی که پدرانِ خود را بر آن یافته‌ایم، برای ما کافی است.»

قرآن به حالت تحکّم و استهزاء پاسخ آنان را رد کرده و می‌فرماید:

﴿أَوَلَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ مائده: ۱۰۴

«آیا با آن‌که پدرانشان هیچ چیزی را درک نکرده و راه حق را نیافته باشند (باز از آنان پیروی می‌کنند؟)»

در این فراز نمی‌توانیم بیشتر از این در این باره بحث کنیم. جای بحث آن فراز بعدی است که در همین فصل می‌آید. ما امروزه وارد مبارزه‌ی حقیقی و تمام عیار شده‌ایم؛ همان مبارزه‌ای که موضوع اصلی آن اختلاف و جدال میان اسلام و جاهلیّت به تمام ابعاد و اشکالش بوده و فرق نمی‌کند که مربوط به جاهلیّت قبل از اسلام باشد یا جاهلیّتی که بشریت بعداز اسلام از جهات گوناگون در آن غرق شده است.



درِ حقیقت جدال طولانی و اصلی عقیده بر سرِ قدرت و حاکمیّت و بر سر به بندگی گرفتن انسان برای انسان، به طورکلّی بستگی به پاسخ به این سؤال‌ها داشته و دارد:

الوهیّت، ربوبیّت، قوامیّت و حاکمیّت در نظام زمین و زندگی بشری، حقّ چه کسی است؟ آیا تنها حقّ خدا است؟ یا حقّ معبودها و ارباب‌های گوناگون دیگر نیز هست؟ البته پیروان قانون جاهلی و غیرخدایی در هر زمان و مکانی ازجمله زمانی که ما اکنون در آن قرار گرفته‌ایم، غالباً برای اعتراف به الوهیّت، ربوبیّت، قوامیّت و سلطنت ذات الله در نظام هستی و پذیرش عالم آخرت آمادگی داشته‌اند. حتی مارکسیست‌های لنینیستی که ملحدند و وجود خدا را انکار می‌کنند به هنگام اوج شدتِ جنگ جهانی دوم به مردم اجازه دادند هر طور که دلشان می‌خواهد به خدا عقیده داشته باشند و برای نزدیکی به خدا به کلیساها بروند!(پس جنگ حقیقی بین اسلام و جاهلیّت بر سر وجود یا عدم وجود ذات الله نیست) بلکه جنگ حقیقی اسلام با جاهلیّت قدیم و جدید چه در گذشته و چه در زمان حال تنها بر سر الوهیّت و ربوبیّت و قوامیّت و سلطنت خداوند در نظام‌های زمین و زندگی بشر بوده است؛ بر سر این بوده که حاکمیت در زمین حقّ کیست؟ به بندگی گرفتن مردم حقّ چه کسی است؟ اصول و قوانین اساسی باید به وسیله‌ی چه کسی وضع شود؟ بالاترین قدرتی

که مردم در زندگی دنیا و نظام اجتماعی و در شکل حکومت خود بدان مراجعه می‌نمایند، کدام است؟ و چه کسی از آن برخوردار است؟

به خاطر این که این موضوع بزرگ‌ترین موضوع و حقیقی‌ترین مسأله در میدانِ جنگ عقیده به شمار می‌آید، قرآن کریم عنایت و توجه قابل ملاحظه‌ای بدان داشته است. قرآن چه به هنگام بیان داستان این جدال در رسالت پیغمبران پیشین و چه در خلال شکل‌گیری زندگی امّت اسلام به بیان آن می‌پردازد و به شیوه‌های گوناگون این مسأله را مشخص کرده و در قالب‌های مختلف آن را نشان می‌دهد. و این جدال را در تمام مجاری و گوشه‌ها و زوایای نفس بشری و زندگی واقعی انسانی به طور یکسان پی‌گیری می‌کند.

بنابراین هیچ‌گاه بینش و تفکّر اسلامی از ابتدای پیدایش خود و در تمام رسالت‌های آسمانی، صرفاً یک بینش اعتقادی یا شعابر تعبّدی محض نبوده است؛ بدین معنی اگر کسی ایمان و عقیده داشته و عبادت انجام دهد، کار تمام است و دین کامل می‌گردد! بلکه بینش اسلام یک مسأله‌ی واقعی است که در متن زندگی به طور فعّال جریان دارد. و همیشه این سؤال مطرح بوده است: «ملک و قدرت در زمین از آنِ کیست؟ و حاکمیّت در حیات بشری سزاوار چه کسی است؟ قدرتی که مردم را به بندگی می‌گیرد از آنِ کیست؟»

مبارزه‌ی اسلام و جاهلیّت حول محور این سؤال‌ها و پاسخ آن‌ها، بوده است. این جدال ابتدا در درون و سپس در متن زندگی خودنمایی می‌کند. کسانی که در پاسخ می‌گویند: ملک و قدرت در زمین تنها از آنِ خداوند یکتا است. همان‌گونه که در نظام کون و پیدایش عالم هستی و عالم اسباب از آنِ او بوده است، حکم و حاکمیّت در زندگی بشری تنها از آنِ پروردگارِ بی‌همتا است و قدرتی که مردم را به بندگی خود می‌کشاند، سزاوار اوست و فقط کتاب و شریعت او باید به عنوان قانون شناخته شود و لاغیر. مؤمنان واقعی در هر عصری، آنان هستند و بس؛ چرا که مدار و ملاک اسلام و تسلیم دربرابر پروردگار همین پاسخ‌ها هست و این پاسخ‌ها مصداق و معنی مستقیم شهادت دادن به «لا إله إلاّ الله» را تشکیل می‌دهند. اما کسانی که در پاسخ می‌گویند: همه‌ی این ویژگی‌ها یا بعضی از آن‌ها حقّ بشر است نه خدا، و سلطه‌ی خدا تنها محدود به آسمان‌ها و روز آخرت است و خدا و دین خدا هیچ حقّی ندارند که در نظام زمین و زندگی بشری و اوضاع اجتماعی دخالت کنند و آن‌ها را تحت تسلّط خود قرار دهند و این حقّ ما است که شخصاً یا به وسیله‌ی تشکیلات بشری خود بر نظام زمین و زندگی بشر و اوضاع اجتماعی، مسلّط و حکمرانی نمائیم و ما با میل خود و بدون رعایت قوانین و دستوراتی که از جانب خدا در این موارد آمده است عمل می‌کنیم و برای تعیین تکلیف خود نیاز به مراجعه و حَکَم قراردادن کتاب خدا نداریم، مسلّماً این افراد «کافر»اند؛ چون

این پاسخ‌ها متضمن انکار الوهیّت، ربوبیّت، قوامیّت و سلطنت خدا در زمین است، هرچند به وجود خدا و تسلّط او بر نظام جهان هستی و حیات آخرت ایمان هم داشته باشند؛ زیرا شهادت دادن «لا إله إلاّ الله»، معنایش این است که خداوند متعال در آسمان‌ها و زمین اله می‌باشد. و اله بدین معنی است که تنها ذات الله است که دارای ربوبیّت، قوامیّت و سلطنت در نظام زمین و در زندگی مردم است، همان‌گونه که در نظام این عالم و جهان آخرت نیز دارای همه‌ی این صفات و ویژگی‌هاست.

با وجود این که ما اکثر تفصیلات این مبارزه را در رسالت‌های پیشین نمی‌دانیم و جز آنچه قرآن کریم در این مورد برای ما بیان کرده است چیز دیگری به‌طور یقین نمی‌شناسیم، اما اشاراتی که در داستان‌های پیامبران پیشین ﷺ راجع به این مبارزه وارد شده است، برای شناسایی و به تصویر کشیدن این حقیقت کفایت می‌کنند.

آنگاه که ما باور کردیم دین خدا تماماً توحید است و همه‌ی پیغمبران همراه با اسلام و تسلیم دربرابر خداوند یکتا آمده‌اند و قرآن کریم این حقیقت را کاملاً بیان و تصدیق کرده و قرآن در این مورد کاملاً با فرضیات و اوهام و خیالاتی که دانشمندان ادیان تطبیقی در آن‌ها سردرگم مانده‌اند مخالف است، می‌توانیم بگوئیم که مبارزه بر سر این قضیه در رسالت نهایی (رسالت محمّد) عیناً همانند همه‌ی رسالت‌های دیگر است با این تفاوت که دامنه‌ی این مبارزه در آخرین رسالت آسمانی، بسیار گسترده‌تر از رسالت‌های پیشین است و هدف رسالتهای پیشین نیز همچون هدف آخرین رسالت خداوندی است. همگی می‌خواهند الوهیّت، ربوبیّت، قوامیّت و سلطنت خداوند یکتا را (چه در نظام هستی، چه در آخرت و چه در نظام زمین و زندگی انسانی) برای مردم ثابت و روشن سازند، و به مردم اعلام نمایند که هیچ‌یک از بندگان خدا دارای چنین صفات کمالی نیست و این صفات از ویژگی‌های ذات پروردگار است.

ما این‌جا می‌خواهیم ابتدا اشارات مربوط به این مبارزه میان اسلام و جاهلیت در رسالت‌های قبل از رسالت محمّدی را مطرح نمائیم. به همین علت به آیات صریح قرآنی گوش فرا می‌دهیم، تا خود قرآن درباره‌ی این موضوع به شیوه‌ای که در تمام این بحث بیان کردیم برایمان سخن بگوید.

اوّل: در مورد داستان آدم ﷺ می‌بینیم که شرط اساسی برای جانشین شدن آدم و فرزندانش در زمین کاملاً مشخص و روشن بوده که عبارت است از «اتّباع» و پیروی از هدایتی که از جانب پروردگار به سوی او و فرزندانش نازل می‌شود. می‌بینیم که خداوند، آدم را از عواقب وخیم دنیوی و اخروی عدم پیروی از این هدایت، برحذر می‌دارد و می‌فرماید:

﴿ قَالَ ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢاۖ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ ﴿١٢٣﴾ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ ﴿١٢٤﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرۡتَنِيٓ أَعۡمَىٰ وَقَدۡ كُنتُ بَصِيرٗا ﴿١٢٥﴾ قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتۡكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَاۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمَ تُنسَىٰ ﴿١٢٦﴾ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي مَنۡ أَسۡرَفَ وَلَمۡ يُؤۡمِنۢ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦۚ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبۡقَىٰٓ ﴾ طه:۱۲۷-۱۲۳

«خداوند به هر دو دستور داد: همگی شما از بهشت فرو آئید، برخی از شما دشمن برخی دیگر خواهند شد. هرگاه هدایت من به سوی شما آمد هرکه از هدایت من پیروی کند گمراه و بدبخت نخواهد شد. هرکس از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت، در روز قیامت او را نابینا زنده و حشر می‌نمائیم. می‌گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا به عرصه‌ی حشر گسیل داشته‌ای من که در دنیا بینا بودم؟ خداوند می‌فرماید: این عذاب را بچش! آیات و کتاب من به تو رسید و تو آن‌ها را نادیده گرفتی لذا تو هم امروز نادیده گرفته می‌شوی. ما بدین گونه سزا می‌دهیم کسی را که افراط و تفریط پیش می‌گیرد و به آیات پروردگارش ایمان نمی‌آورد. مسلّماً عذاب آخرت بسیار سخت‌تر و ماندگارتر است.»

می‌بینیم خداوند متعال شرطی که برای آن‌ها می‌گذارد، اتّباع و پیروی از فرمان خدا، نقطه‌ی مقابل این اِتّباع را «عدم ایمان» مقرّر می‌فرماید. بنابراین، پیروی از هدایت خداوند از مقتضای بندگی و نشانه‌ی ایمان است و هرکس پیروی نکند، عبودیّت را انکار کرده و متعاقباً از صفت ایمان نیز تهی می‌گردد و ترک پیروی، مخالفت با شرط جانشینی است. این‌گونه است که چنین دیدگاهی باعث نفی ایمان گشته و موجب باطل شدن و غیرمشروع‌بودن همه‌ی رفتارها خواهد شد. با وجود عدم پیروی از هدایت خدا، هیچ عملی ارزش ندارد و در پیشگاه الله پذیرفته نیست و هیچ مسلمانی هم حق ندارد عمل او را تأیید و به مشروعیت آن اعتراف کند (البته تفصیل این موضوع در جای خود خواهد آمد و این‌جا این اشارات کافی است).

دوم: در داستان نوح عليه السلام آیاتی وجود دارند که دلالت بر این دارند که قومش منکر وجود خداوند متعال نبودند، ولی آنان حاضر نبودند قبول کنند که فرمانروایی و سلطنت بر زندگی‌شان تنها سزاوار خدا باشد. علاوه بر این در اعتقاد و عبادت، برای خدا شریک قایل بودند. بنابراین وقتی که نوح قومش را به عبادت خدای یگانه دعوت کرد، قومش در ردّ دعوت او نگفتند که هیچ خدایی وجود ندارد. یا نگفتند که الله معبود و اله ما نیست، بلکه او را از این جهت تکذب کردند که او فرستاده‌ی خدا به سوی آنان نیست؛ چون آنان گمان می‌کردند: اگر خدا می‌خواست فرستاده‌ای را به سویشان روانه کند، از جنس بشر نمی‌بود، بلکه آن را میان فرشتگان انتخاب می‌کرد. و می‌فرماید:

﴿ فَقَالَ الْمَلَؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴾ مؤمنون:۲۵-۲۴

«سران و اشراف کافر قوم او گفتند: این مرد جز انسانی مثل شما نیست. ولی او می‌خواهد (با ادّعای پیغمبری) بر شما برتری پیدا کند. اگر خدا می‌خواست پیغمبری بفرستد حتماً فرشتگانی را می‌فرستاد، ما چنین چیزی را از نیاکان پیشین خود نشنیده‌ایم. او صرفاً یک مرد مبتلا به جنون است و باید مدتی صبر کنید (تا سرنوشتش روشن شود).»

گزارشی که نوح در پایان تلاش‌هایش به عنوان شکایت از قومش به پیشگاه پروردگارش تقدیم می‌نماید متضمن این است که قومش از پیروی دستوراتی که او از جانب خداوند برایشان آورده است، خودداری می‌کنند و از رؤسا و بزرگان قوم خود تبعیت و پیروی می‌نمایند، و آن‌ها هستند که به این جنگ دامن می‌زنند تا تسلّط و قدرت و حاکمیّت خود را محفوظ نگه دارند. و می‌فرماید:

﴿ قَالَ نُوحٌ رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا ﴿٢١﴾ وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا ﴾ نوح:۲۲-۲۱

«نوح (بعد از نومیدی از قومش) گفت: پروردگارا! آنان از من اطاعت نکردند و از کسانی پیروی نموده‌اند که اموال و اولادشان جز زیان و خسران بر آنان نیفزوده است. آنان نیرنگ بزرگی به کار گرفتند.»

معلوم است که نیروی «تبعیّت شده»، عامل و مدار جنگ بوده است و صاحبان مال و اولاد، همان رؤسا و اشخاص بانفوذ بودند که مبارزه را رهبری می‌کردند و قومشان نیز از آنان تبعیت می‌نمودند.

سوم: در داستان هود علیه‌السلام هم عین همین اشاره وجود دارد که می فرماید:

﴿ وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴾ هود:۵۹

«این هم قوم عاد بود که آیه‌ها و دلایل پروردگارشان را انکار کردند و از فرمان فرستادگان خدا سرکشی نمودند و به پیروی از هر سرکش و عنادپیشه‌ای پرداختند.»

چهارم: به همین ترتیب در داستان قوم صالح علیه‌السلام روشن گشته که او قومش را به سوی طاعت و عبادت خالصانه برای خداوند یکتا دعوت می‌کرد و از آنان می‌خواست تا از زیر سلطه‌ی طاغوتیان خارج شوند. صالح به قومش چنین می‌گوید:

﴿ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ۝١٥٠ وَلَا تُطِيعُوٓاْ أَمۡرَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ۝١٥١ ٱلَّذِينَ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ ﴾ شعراء:۱۵۲ـ۱۵۰

«از خدا بترسید و از من پیروی کنید. از دستور اسراف‌کنندگانی که در زمین به فساد و تباهی می‌پردازند و اصلاح نمی‌کنند تبعیت مکنید.»

پنجم: در داستان شعیب عليه السلام چنین به نظر می‌رسد که این قضیّه کاملاً آشکار و جدّی است. جریان معرکه و جنگ به تبعیت از این که شعیب آنان را به توحید دعوت می‌نمود بر مدار قانون گذاری برای معاملات اقتصادی و سیاسی دور می‌زد. قوم شعیب تعجب می‌کردند که چگونه او می‌خواهد در این مورد آنان را به قانون خدا بازگرداند و چه ارتباطی بین قانون‌گذاری اقتصادی و سیاسی و بین ایمان به خدای یکتا و انجام نماز وجود دارد؟! (دین حق ندارد در نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دخالت کند) همان سخنی را می‌گفتند که امروزه عدّه‌ای از مردم می‌گویند و گمان می‌کنند که مسلمان هم هستند و مسلمان نام دارند و به مسجد هم می‌روند و نماز هم می‌خوانند! امّا می‌گویند: دین چه ارتباطی با نظام اجتماعی دارد و چه حقی دارد که برای زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم قانون‌گذاری نماید؟ چرا باید دین را در قانون و سیاست و زندگی دنیایی دخالت داد؟! درحالی که دین مختص به مسائل (شخصی) عقیدتی و عبادت و قیامت است؟ این عده تنها وقتی به دین اجازه‌ی وجود می‌دهند که عقیده‌ای پنهان در دل‌ها باشد، یا عبادتی باشد که به وسیله‌ی شعایر (نماز، روزه، حج، نذر و قربانی و ...) انجام می‌گیرد. وگرنه هیچ حقّ دیگری ندارد. به نظر این عده سهم خدا در عالِم حیات در این دو امر (عقیده و شعایر) محصور می‌باشد و حدود و اختیارات خدا از مرزهای این دو مقوله تجاوز نمی‌کند و به رغم این گمان می‌برند که مسلمان هم هستند؛ ولی اشتباه می‌کنند به هیچ‌وجه مسلمان نبوده؛ زیرا در این مورد خداوند می‌فرماید:

﴿ وَإِلَىٰ مَدۡيَنَ أَخَاهُمۡ شُعَيۡبٗاۚ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ وَلَا تَنقُصُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَۖ إِنِّيٓ أَرَىٰكُم بِخَيۡرٖ وَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ مُّحِيطٖ ۝٨٤ وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا تَبۡخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ۝٨٥ بَقِيَّتُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَۚ وَمَآ أَنَا۠ عَلَيۡكُم بِحَفِيظٖ ۝٨٦ قَالُواْ يَٰشُعَيۡبُ أَصَلَوٰتُكَ تَأۡمُرُكَ أَن نَّتۡرُكَ مَا يَعۡبُدُ ءَابَآؤُنَآ أَوۡ أَن نَّفۡعَلَ فِيٓ أَمۡوَٰلِنَا مَا نَشَٰٓؤُاْۖ إِنَّكَ لَأَنتَ ٱلۡحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ ﴾ هود:۸۷ـ۸۴

«شعیب را به سوی قوم مدین فرستادیم که از خود آنان بود، به آنان گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید؛ زیرا جز او معبود حقّی برای شما نیست. از پیمانه و ترازو کم مکنید. من شما را ثروتمند و بی‌نیاز می‌بینم (نباید به این کار نادرست دست بزنید) من از عذاب روز رستاخیز برای شما می‌ترسم. ای قوم من! پیمانه و ترازو را به تمامی و از روی عدالت بسنجید و وزن کنید، از کالاهای مردم نکاهید و در زمین فساد برپا نکنید. ای قوم من! مال حلالی که خداوند برایتان باقی می‌گذارد بهتر است (از مال حرامی که به وسیله‌ی خیانت به دست می‌آورید) اگر واقعاً ایمان دارید! من حافظ و ضامن (رفتار و گفتار) شما نیستم. گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو چنین دستور می‌دهد که ما چیزی را ترک کنیم که پدران ما از قدیم آن را پرستیده‌اند؟! یا (نمازهایت به تو دستور می‌دهد) که ما نتوانیم (در اموال خود آزاد باشیم و) آنچه دلمان می‌خواهد انجام دهیم؟! تو که مرد وارسته و فهمیده‌ای هستی!!!»

ششم: این موضوع در موضع‌گیری ابراهیم ﷷ دربرابر پادشاه قومش کاملاً آشکار است و آیات صریح قرآنی چنین می‌فرمایند:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِى حَآجَّ إِبْرَٰهِـۧمَ فِى رَبِّهِۦٓ أَنْ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّىَ ٱلَّذِى يُحْىِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحْىِۦ وَأُمِيتُ ۖ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِى بِٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ ٱلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِى كَفَرَ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴾

بقره:۲۵۸

«مگر نمی‌بینی آن کسی را که از ابراهیم درباره‌ی پروردگارش دلیل و برهان خواست، از آن رو که خداوند بدو حکومت و پادشاهی داده بود؟ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند (مرگ و زندگی در دست او است) او هم گفت: من هم (با دستور عفو یا مرگ) زنده می‌گردانم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: همانا خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور! آنگاه آن مرد کافر در اوج درماندگی مبهوت شد. به راستی خداوند مردم ستم‌پیشه و ظالم را هدایت نمی‌کند.»

ابراهیم ﷷ آشکارا به پادشاه می‌گوید: قدرت و حاکمیت در شئون زندگی انسان تماماً از آنِ خدا است و آن را جز برای خداوند متعال برای کسی قرار نمی‌دهد. پادشاه هم در این موضوع با ابراهیم به مجادله می‌پردازد و به او می‌گوید: من پادشاه این سرزمین هستم و لذا حکمرانی بر مردم آن، حقّ من است و ربوبیّت که به معنی قوامیّت و حاکمیت است در این مملکت مختص به من بوده و کسی حقّ دخالت در آن را ندارد؛ چون پادشاهم. اما ابراهیم ﷷ در جوابش می‌گوید: پروردگاری که حقّ قوامیّت و حاکمیت بر مردم را دارد، فقط آن ذاتی است که زنده می‌گرداند و

می‌میراند؛ یعنی حیات را در ایشان پدید می‌آورد و آنان را می‌میراند. پادشاه در پاسخ ابراهیم می‌گوید: این کار برای من خیلی آسان است؛ من هم می‌توانم هرکه را بخواهم زنده بگذارم و هر که را مایل باشم بکشم. دستور من بلافاصله اجرا می‌شود و قابل برگشت نیست! پادشاه می‌خواست به قدرتی که در دست دارد اشاره کند و گمان می‌کرد که حق دارد به هر کیفیتی که دلش بخواهد می‌تواند آن رابه کار گیرد و نیازی ندارد برای استفاده از آن به قانون و شریعت الله مراجعه نماید. در چنین حالتی ابراهیم ﷺ خواست به او نشان دهد، آن کسی که حقّ حیات و مرگ بخشیدن دارد، همان ذاتی است که قدرت مطلق در نظم جهان هستی و اداره‌ی آن بوده و تنها او حق شرعی و قانونی دارد که بر زندگی بشر حکم براند. کسی که پادشاه است و قدرت خود را در زندگی دوباره بخشیدن به عده‌ای و کشتن عده‌ی دیگر به کار می‌گیرد امّا نمی‌تواند در نظام کائنات [نظم کیهانی] و پیدایش و اداره‌ی آن کوچک‌ترین قدرتی داشته باشد، پس باید بداند قدرت مطلق از آنِ خدا است و هرکس بر خلاف شرع و قانون خدا آن را به کار گیرد، از وظیفه‌ی خود خارج و به عنوان یک بنده‌ی ناچیز به حقّ خدا تجاوز نموده است. و به صفات و ویژگی‌های خدا، تعدی و دست‌درازی کرده است. لذا ابراهیم به پادشاه می‌گوید:

(قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللهَ يَأْتِى بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِى كَفَرَ)

(همانا خداوند خورشید را از مشرق (به سوی مغرب) می‌آورد تو آن را از مغرب (به مشرق) بیاور! آن گاه آن کافر ساکت و بی‌پاسخ شد)

پادشاه بدین‌خاطر، مبهوت شد که نمی‌توانست ادعا کند در پیدایش و اداره‌ی آن دارای سهمی است. باز نمی‌توانست دلیل و برهان ابراهیم را رد نماید که می‌فرمود: آن‌کسی که این کائنات را به وجود آورده است و بر آن‌ها سلطه دارد، تنها او صاحب حقّ شرعی و حاکمیت در شئون زندگی و مرگ و زوایای دیگر بشری است و لذا تنها آن کسی حقّ حاکمیّت در زندگی مردم را دارد که بتواند تمام جهان را با قدرت خویش، تصرّف نماید و اداره کند؛ چون حیات انسان‌ها هم به صورت کلّی و هم در جزئیات آن به تحولات و جریانات جهان هستی کاملاً وابسته است. (این موضوع در فراز دیگری از این فصل خواهد آمد) هدف اساسی ما در این فراز آن است که نشان دهیم جنگ و مبارزه میان همه‌ی رسالت‌های آسمانی با جاهلیّت زمان خود بدین جهت بوده است که پیغمبران ﷺ گفته‌اند: که حاکمیت، قدرت و قانون در زمین تنها از آنِ خداوند متعال و از مختصات او است.

هفتم: آری، وضع موسی ﷺ با فرعون ظالم و متجاوز به حق و مختصات ذات خداوند متعال، مانند سایر پیامبران پیشین بود. ما در رابطه با این موضوع می‌خواهیم آموزه و نوشته‌ی بزرگمرد مسلمان، آقای ابوالاعلی مودودی (رئیس جماعت اسلامی در پاکستان) را با کمی اختصار نقل کنیم که

در کتاب باارزش خود به نام «المصطلحات الاربعه فی القرآن»[1] نوشته است، به حقیقت نوشته‌ی او کافی‌ترین و دقیق‌ترین چیزی است که در این باره نوشته شده است. او بعداز بیان چندین آیه‌ی قاطع و نص از قرآن کریم و ذکر دلایل محکم از تاریخ می‌گوید: «فرعون ادعا نمی‌کرد که او اله است، بدین معنی که پدیدآورنده‌ی جهان هستی است و در قوانین نظام آن حاکمیت دارد، در عین حال نه فرعون و نه قومش به طور کلّی منکر وجود خدا نبودند؛ زیرا دیانت و شریعت یوسف ؑ در مصر برای مردم شناخته شده و هنوز آثار آن باقی بود و آن مرد مؤمن از درباریان فرعون در سخنرانی دفاعیه‌ی خود از موسی در حضور فرعون و نزدیکانش به شریعت یوسف استدلال و استناد می‌کرد.

پس از روشن شدن حقیقت فوق بحث و بررسی ما درباره‌ی این که منشأ اختلاف موسی ؑ با فرعون چه بوده است؟ گمراهی فرعون و قومش در چیست و کلمه‌ی ربّ چه معنی دارد که فرعون الوهیّت و ربوبیّت را برای خود ادعا می‌کرد؟ آسان خواهد بود. پس شما هم بیائید برای دریافت جواب این سؤال‌ها در این آیاتی که می‌آیند به دقت تأمل کنید.

افرادی که از مقرّبان دربار فرعون‌اند با پافشاری و اصرار از او می‌خواهند تا دعوت موسی ؑ را در خاک مصر ریشه‌کن سازد. به مناسباتی با فرعون صحبت می‌کنند و از او چنین سؤال می‌نمایند:

﴿ وَقَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُۥ لِيُفْسِدُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ ۚ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَآءَهُمْ وَنَسْتَحْىِۦ نِسَآءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَٰهِرُونَ ﴾ اعراف:۱۲۷

«آیا موسی و پیروانش را همین‌طور آزاد می‌گذاری تا در زمین [قلمرو تو] به فساد بپردازند، و تو و معبودهایت را رها کنند؟!»

اما متقابلاً مردی که به موسی ایمان آورده است بر سر نزدیکان فرعون داد می‌کشد و بدیشان می‌گوید:

﴿ تَدْعُونَنِى لِأَكْفُرَ بِٱللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِۦ مَا لَيْسَ لِى بِهِۦ عِلْمٌ وَأَنَا۠ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلْغَفَّٰرِ ﴾ غافر:۴۲

«مرا دعوت می‌کنید تا به خداوند کفر بورزم، و شریک و انبازی برای او قرار دهم که علم و آگاهی از آن ندارم؟»

هرگاه ما به این دو آیه به دقت بنگریم و معلومات را که اخیراً از دانش باستان‌شناسی راجع به مردم مصر در زمان فرعون به دست آورده‌ایم به آن اضافه کنیم، برایمان روشن می‌شود که فرعون و آل فرعون باتوجه به معنی اوّل و دوم کلمه‌ی «ربّ»، مشرک بوده‌اند. و بت‌هایی را شریک خدا قرار

۱. اصطلاحات چهارگانه در قرآن که تاکنون دو ترجمه از آن به زبان فارسی چاپ شده است.

می‌دادند و به عبادت آن‌ها می‌پرداختند. بدیهی است چنانچه فرعون ادعای ربوبیّت و قدرت حاکمیت مافوق عالم طبیعی را برای خود می‌کرد، بدین معنی که ادعا کند بر نظام و قانون اسباب و مسببات در این عالم چیره و مسلّط است و این عالم به قدرت او در حرکت است و جز او هیچ خدا و پروردگاری در آسمان‌ها و زمین وجود ندارد، هرگز حاضر نمی‌شد که معبودهای دیگر را بپذیرد.

اما در مورد کلماتی که از زبان فرعون در قرآن آمده است:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِى ﴾ قصص:۳۸

(«فرعون گفت) ای درباریان و اشراف! من جز خودم اله (فرمانروا و فریادرس) دیگری برای شما سراغ ندارم»

﴿ لَئِنِ ٱتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِى لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ ٱلْمَسْجُونِينَ ﴾ شعراء:۲۹

(«فرعون از موسی عصبانی شد و) گفت: اگر جز من خدا و حاکم دیگری بپذیری قطعاً تو را از زمره‌ی زندانیان قرار می‌دهم»

باید گفت منظور فرعون از این کلمات این نیست که جز او خدای دیگری وجود ندارد، بلکه تنها هدف او این است که دعوت موسی را ردّ و باطل نماید؛ چون وقتی موسی ؑ مردم را به سوی ایمان به خدا دعوت می‌کرد به آنان می‌گفت: قدرت و و ربوبیّت خدا تنها منحصر به عالم مافوق طبیعت نیست بلکه همان‌گونه که بر نظام هستی و عالم ملکوتی حکمفرما و مسلّط است در عالم طبیعت و زندگی انسانی هم تنها او دارای امر و نهی، قدرت و قوه و تسلّط فوق‌العاده در عرصه‌ی سیاسی و مدنی می‌باشد و فرعون در مقابل به قومش گفت: من همچون خدایی که موسی می‌گوید جز خودم کسی را برای شما سراغ ندارم. آنگاه به تهدید موسی پرداخت که اگر جز فرعون خدای دیگری را برگزیند، قطعاً موسی را به زندان می‌اندازد.

«...ادعای اصلی فرعون هیچ‌گاه این نبوده است که بگوید: او خدایی است مسلّط که می‌تواند در نظام هستی و سنن طبیعت دخالت نماید. ادعای اصلی او، الوهیّت سیاسی بود؛ زیرا فرعون گمان می‌کرد دارای مقام ربوبیّت اعلی بر سرزمین مصر و مردم آن با معنی سوّم و چهارم و پنجم کلمه‌ی رب، است.[۱] می‌گفت من مالک مملکت مصر و تمام دارایی و ثروت آن هستم، تنها من حقّ مالکیت مطلق بر آن را دارم، شخصیت خودمحور من، مبنای تمدّن مصر و جامعه‌ی آن است،

---

۱. همان‌گونه که مؤلف در کتاب خود درباره‌ی شرح معانی کلمه‌ی «ربّ» در قرآن، بیان کرده است .این کلمه دارای پنج معنی می‌باشد:۱. تربیت، انشاء و رشد دادن. ۲. جمع‌نمودن و فراهم‌کردن و مهیّاساختن. ۳. تعهد، مصلحت‌جویی، رعایت و کفالت. ۴. بزرگی، برتری،ریاست، تنفیذ امر و تصرف. ۵. تملک.»

بنابراین نباید جز قانون و شریعت و دستورات من در آن اجرا شود. اساس ادعای فرعون به تعبیر قرآن این‌گونه است:

﴿ وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِۦ قَالَ يَٰقَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَٰذِهِ ٱلْأَنْهَٰرُ تَجْرِي مِن تَحْتِيٓ ۖ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾ زخرف:۵۱

«فرعون در میان قومش بانگ برآورد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت و مملکت مصر و این رودبارهایی که در زیر قصرهای من جاری است از آنِ من نیست؟ مگر شما به چشم خود این واقعیت را نمی‌بینید؟»

نمرود نیز که ادعای ربوبیّت می‌کرد ادعایش بر همین اساس قرار داشت:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبْرَٰهِـۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ أَنْ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ ﴾ بقره: ۲۵۸

«مگر ندیدی آن فرد را که با تکیه بر قدرت و سلطنتی که ما به او داده بودیم با ابراهیم به مجادله پرداخت؟»

باز این همان اساسی است که فرعون معاصر یوسف؈ ربوبیّت خود را بر اهل مملکتش، بر آن بنیان نهاده بود.

«اما دعوت موسی ؈ که سبب اختلاف او با فرعون و اطرافیانش گردید در حقیقت این بود که می‌گفت: هیچ اله و ربّ (براساس معانی پنجگانه‌ی آن)، وجود ندارد جز ذات الله، و رب‌العالمین [خداوند جهانیان] تنها اوست. در عالم غیب و فوق‌طبیعت، اله و ربّ، تنها ذات الله است همان‌گونه که در عرصه‌ی سیاست و اجتماع نیز جز ذات الله، کسی إله و ربّ نیست و به همین جهت واجب است که عبادت جز برای او انجام نگیرد و اطاعت و بندگی سزاوار او گردد و در تمام شئون زندگی باید فقط از قانون و شریعت الله پیروی شود.

علاوه بر این موسی ؈ همراه با دلایل و آیات روشن از جانب پروردگارش مبعوث شد و خداوند متعال، امر و نهی خود را برای بندگانش به وسیله‌ی وحی بر او نازل می‌کرد(تا آن‌ها را به مردم ابلاغ نماید) و لذا می‌بایست زمام امور مردم در دستِ خدای مردم باشد نه در دست فرعون. به همین دلیل بود که فرعون و سران حکومتش پشت سرهم فریاد برمی‌آوردند که موسی و هارون علیهم السلام آمده‌اند تا سرزمین مصر را به زور از چنگ ما بیرون آورند. می‌خواهند نظام دینی و اجتماعی ما را از بین ببرند و قانون و نظم دیگری که خود در نظر دارند، جایگزین آن‌ها نمایند:

﴿ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٩٦﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱتَّبَعُوٓا۟ أَمْرَ فِرْعَوْنَ ۖ وَمَآ أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴾ هود: ۹۷ - ۹۶

«ما موسی را با آیات خود و معجزه‌ای روشن فرستادیم. او را به سوی فرعون ودرباریانش روانه کردیم. درباریان و اشراف از دستور فرعون پیروی کردند، درحالی که دستور فرعون متضمن هدایت و رشد و شعور نبود.»

﴿ وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَآءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾ أَنْ أَدُّوٓاْ إِلَيَّ عِبَادَ ٱللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾ وَأَن لَّا تَعْلُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِنِّيٓ ءَاتِيكُم بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴾

دخان:۱۹ـ۱۷

«ما قبل از آن‌ها قوم فرعون را آزموده‌ایم. پیغمبر شریف و بزرگواری به سویشان آمد،(موسی به فرعون و درباریانش) گفت: بندگان خدا را به من بسپارید؛ زیرا من فرستاده و پیغمبر درستکاری برای شما هستم. خود را در مقابل خدا، بزرگ مپندارید به راستی من با دلیل و برهان آشکار و یقینی خدشه‌ناپذیر به سوی شما آمده‌ام.»

﴿ إِنَّآ أَرْسَلْنَآ إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَٰهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَآ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ ٱلرَّسُولَ فَأَخَذْنَٰهُ أَخْذًا وَبِيلًا ﴾

مزمل:۱۶–۱۵

(«ای اهل مکه!) ما پیغمبری را به سوی شما فرستاده‌ایم که شاهد و ناظر بر اعمال شما است. همان‌گونه که پیغمبری را به سوی فرعون فرستاده بودیم. فرعون با آن پیغمبرﷺ به مخالفت برخاست، ما هم به سختی او را مورد بازخواست قرار دادیم.»

﴿ قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ ﴿٤٩﴾ قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴾

طه: ۵۰ـ۴۹

«فرعون گفت: ای موسی! پروردگار شما دو نفر کیست؟ موسی گفت: پروردگار ما کسی است که همه‌ی موجودات را به‌وجود آورده و به آن‌ها گوهر هدایت بخشیده است.»

﴿ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُۥٓ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِيٓ أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾ قَالَ رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ ٱلْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾ ﴾

شعراء:۲۹ـ۲۳

«فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست؟ موسی گفت: او همانا کسی است که پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر شما اهل یقین هستید. فرعون به اطرافیانش گفت: مگر نمی‌شنوید (که این مرد چه می‌گوید) موسی گفت: او پروردگار شما و پروردگار

نیاکان پیشین شما است. فرعون گفت: پیغمبری که به سوی شما آمده است قطعاً دیوانه است. موسی گفت: او پروردگار مشرق و مغرب است و آنچه میان آن دو است، اگر عقلتان را به کار بیندازید. فرعون گفت: اگر جز من کس دیگری را به معبودی و حاکمیت برگزینی قطعاً تو را زندانی می‌کنم.»

﴿ قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَـٰمُوسَىٰ ﴾ طه:۵۷

«فرعون گفت: ای موسی! پیش ما آمده‌ای تا به وسیله‌ی سحر و نیرنگ ما را از سرزمینمان بیرون برانی؟»

﴿ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِيٓ أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُۥٓ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ فِي ٱلْأَرْضِ ٱلْفَسَادَ ﴾ غافر:۲۶

«فرعون به اطرافیانش گفت: بگذارید موسی را بکشم، و او پروردگارش را به فریاد بخواند. من از این می‌ترسم که او دین شما را تغییر دهد. یا این که به اشاعه‌ی فساد در زمین بپردازد.»

﴿ قَالُوٓاْ إِنْ هَـٰذَٰنِ لَسَـٰحِرَٰنِ يُرِيدَانِ أَن يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلْمُثْلَىٰ ﴾ طه:۶۳

(«جادوگران بعداز رایزنی باهم) گفتند: این دو نفر قطعاً جادوگرند، می‌خواهند با جادوی خود شما را از سرزمین‌تان بیرون کنند و آیین نمونه‌ی شما را از بین ببرند.»

با دقت در این آیات به ترتیبی که بیان کرده‌ایم آشکار می‌شود، گمراهی و سرگشتگی که ملّت‌های مختلف از قدیم‌ترین دوران، پشت سرهم در آن گرفتار شده بودند عین همان گمراهی بود که غبار و تاریکی‌های آن درّه‌ی نیل را پوشانده بود و دعوتی که همه‌ی پیغمبران از روز اول بدان مبعوث شده‌اند عین همان دعوتی است که موسی و هارون علیهما السلام بدان فرستاده شده‌اند...[۱]

امّا درباره یهود و نصارا، قرآن کریم به هنگام بیان انحراف آنان از توحید و بازگشت‌شان به شرک می‌فرماید: انحراف آنان در دو امر خلاصه می‌شود: اوّل؛ این که یهود عقیده داشتند که عزیر پسر خدا است. و نصارا معتقد بودند که مسیح پسر خدا است و او را به عنوان ربّ به معنی معبود و فرمانروا پذیرفته بودند. دومین انحرافشان این بود که آنان احبار و راهبان (علما و پارسایان) را به عنوان ارباب قبول داشتند؛ بدین معنی که قانون و قواعدی که از جانب خودِ آنان وضع می‌شد به

---

۱ .گزیده‌هایی از صفحات ۶۶ تا۷۵ کتاب بود که چاپخانه‌ی (الهاشمیه) آن را چاپ کرده و دفتر انتشارات (الفتح) دمشق آن را منتشر و توزیع کرده است و استاد محمد کاظم سباق آن را به عربی ترجمه کرده و استاد محمد عاصم الحداد برایش مقدّمه نوشته است. (مؤلف)

عنوان شرع می‌پذیرفتند. پیغمبر ﷺ در این آیه‌ها که می‌آیند معنی عبادت برای احبار و راهبان را، به قبول شرع و قانون وضع شده به وسیله‌ی آنان تفسیر کرده است:

﴿ وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَٰهِهِمْ يُضَٰهِـُٔونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَبْلُ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۝٣٠ ٱتَّخَذُوٓا۟ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَٰنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓا۟ إِلَّا لِيَعْبُدُوٓا۟ إِلَٰهًا وَٰحِدًا لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝٣١ يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴾ توبه: ۳۲-۳۰

«یهودیان می‌گویند: عُزَیر پسر خدا است. مسیحیان و ترسایان می‌گویند: مسیح پسر خدا است. این سخنی است که آنان بر زبان می‌رانند (این گفته‌ها بدون دلیل و برهان است و به وسیله‌ی هیچ کتاب آسمانی تأیید نشده بلکه) به گفته‌ی کافرانی می‌ماند که قبل از آنان بودند. خداوند این مشرکان و کافران را نابود کند! چه هنگام دست از دروغگویی برمی‌دارند؛ یهودیان و ترسایان به جای خدا، علما و راهبان خود را (در امر تحلیل و تحریم) معبود قرار داده‌اند و مسیح، پسر مریم را نیز خدا می‌دانند. درحالی که به ایشان دستور داده نشده جز به این که تنها خدای یکتا را پرستش کنند که خدایی است بی‌همتا و منزّه و پاک‌تر از آن است شریکی برای او قرار دهند. آنان می‌خواهند با این (گفته‌های باطل و) اغواگرانه‌ی خود، دین و نور خدا را خاموش سازند، ولی خداوند اجازه نمی‌دهد جز نور خود را به کمال برساند؛ هرچند کافران از این امر ناراحت باشند.»

خداوند متعال، این گفته‌ی یهود و نصارا که می‌گویند: عُزَیر و عیسی پسران خدا هستند، مساوی با قبول کردن شریعت و قانون وضع شده به وسیله‌ی احبار و رهبان قرار داده است و این دو موضوع را به عنوان شریک قرار دادن برای خدا دانسته است. هریک از این دو امر، انسان را از توحید و یکتاپرستی خارج می‌سازد؛ چون موضوع اول شرک در اعتقاد و موضوع دوم شرک در حاکمیت الله به‌حساب می‌آید. موضوع دوم هم مانند موضوعِ اوّل بدون هیچ فرقی شرک محسوب می‌شود. درباره‌ی این آیه‌ها و نظایر آن‌ها در فرازی که بعدا در این فصل می‌آید به تفصیل بحث خواهیم کرد.

در مورد بیان قضیه‌ی حاکمیت در عقیده‌ی ربّانی که همه‌ی رسالت‌های آسمانی با آن مبعوث شده‌اند، به همین آیات روشن و قاطعی که ذکر کردیم اکتفا می‌کنیم.

در رابطه با جدال و مبارزه‌ای که به خاطر این قضیه‌ی مهم و اساسی در عقیده‌ی اسلامی وجود دارد و ما قبلاً وعده داده بودیم به تفصیل در این باره به بحث بپردازیم، اکنون وقت آن رسیده است که به عهد خود وفا نمائیم.



سلب هر سلطه‌ای بر نظام جهان و هر تأثیری در زندگی انسان‌ها از شرکایِ مختلف و ارجاع دادن تمام افعال و تأثیرات به خدای یکتا و اعلان عبودیّت همه چیز و هر موجود زنده‌ای در این جهان هستی بدون قائل شدن به شریک برای خدا که مسلّماً در واقع نیز چنین است و بی‌ارزش بودن هر بینشی که مبتنی بر قایل‌شدن مقام شفاعت قطعی برای یک شیء یا یک موجود زنده باشد و نیز بی‌ارزش بودن کلیه‌ی اوهام و خرافات و افسانه‌هایی که در عقاید جاهلیّت و عقاید اهل کتاب منحرف شده از رسالت‌های آسمانی و عقاید هر امّت دیگری که در جاهلیّت‌های گوناگون چه در زمان رسالتهای پیشین و چه در دوران اسلام که قرآن به ابطال و بی‌اعتبار ساختن آن‌ها همت گمارده است، کلیه‌ی این حقایق مقدمه یا پایه‌ای است که اسلام ناتوانی و بی‌قدرتی همه‌ی شریکان را بر آن بنا نهاده است که مسلّماً شریکان بشری از قبیل حاکمان و کاهنان را نیز شامل می‌گردد. هیچ یک از آن‌ها کوچک‌ترین سرپرستی و حاکمیت و تسلّطی در هیچ یک از شئون زندگی و تنظیم چگونگی زندگی بشری به‌طور جزیی یا کلی را ندارند. همگی این امور از حقوق مسلّم ذات الله و مختصات خداوند یکتا است و هیچ شریک و منازعی در آن‌ها ندارد؛ چون فقط خداوند متعال خالق، رازق، مالک، متکفّل، مسلط و انجام‌دهنده‌ی هرچه که بخواهد، است. این مختصات برای ذات الله هم در نظام جهانِ هستی و هم در زندگی بشری، به طور یکسان ثابت و لاینفک بوده و او هیچ رقیب و شریک و انبازی ندارد. هرچند سبک قرآنی در آیات روشنی که قبلاً ذکر شد به اندازه‌ی کافی نسبت به این قضیه‌ی مهم و اساسی اهمیّت لازم را مبذول داشت و به شیوه‌ی واضح و روشن حق را از ناحق جدا نمود. ولی خواستیم چند آیه‌ی دیگری با تفصیلات بیشتری بدان اضافه کنیم:

مسلّماً تدبیر و اداره‌ی زندگی یک جماعت، یا حتی یک فرد، بلکه اداره‌ی تنها جنبه‌ای از جنبه‌های متعدد زندگی یک انسان مانند تهیه‌ی غذا، آب و لباس چه رسد به مسأله‌ی آفریدن و پدیدآوردن، کاری است فوق‌العاده مشکل و هولناک؛ زیرا این کار نیاز به حرکت درآوردن تمام نیروها و انرژی‌های موجود در اجرام و افلاک و عوامل طبیعی به هم پیوسته داردکه نه تنها یک انسان بلکه همه‌ی انسان‌ها قادر به‌حرکت درآوردن آن‌ها نیستند چه رسد به این که بتوانند آن‌ها را بیافرینند و آن‌ها را از عدم به‌وجود آورند و براساس این حرکت هماهنگ و منظم، امکان تهیه و

تدبیر امر لباس یا خوراک یا آب گروهی یا فردی از افراد انسان یا جانداری از جانداران دنیا را، بر روی زمین فراهم آورند! مگر به امر خداوند توانا و مسلّط که آفریننده‌ی تمام این نیروها و انرژی‌ها و اجرام و افلاک است. همان خداوندی که همه‌ی این عوامل و انرژی، اطاعت و بندگی او را می‌پذیرند و سرِ تسلیم در برابر قوانین و دستورات او فرود می‌آورند و به خواست و اراده‌ی او به حرکت درمی‌آیند و طبق نقشه و تقدیر او عمل می‌کنند.

بی‌گمان آفریدن این جهان هستی با همه‌ی ویژگی‌ها و هماهنگی‌های بی‌شمارش که گرد هم آمدن آن‌ها به این شکل، به پیدایش و نمو حیات که تنها به همین صورت امکان نمو داشته منتهی گشته است و احتیاج به این دارد که خورشید و ماه و زمین و باد و صدها عوامل دیگر براساس تدبیر از پیش اندیشیده‌ای که هزاران هماهنگی در آن رعایت شده است، به حرکت درآیند. حرکت آن‌ها به اندازه‌ای منظم و هماهنگ است که محال است آن را در اثر اتفاق و تصادف دانست؛ زیرا همان‌طور که معلوم است، اتفاق و تصادف هم دارای قانون مشخصی است که اجازه نمی‌دهد این همه عوامل هماهنگ در اثر اتفاق پدید آیند و یکجا باهم جمع شوند. (البته خود تصادف هم که آن راقانون نامیده‌اند قطعاً نمی‌پذیرد که تمام این هماهنگی‌ها خود به خود فراهم آمده باشند) و در واقع و از دیدگاه جهان‌بینی اسلام نیز تصادفی در کار نیست و هرچه هست براساس نظام‌مندی و برنامه‌ی مشخص و تدبیر روشنی به وجود آمده است، فرق نمی‌کند که بشر به این برنامه و تدبیر آشنا شده باشد یا خیر.

اگر ما از موضوع رزق و چیزهای اولیه و ضروری برای زندگی که بسیار ساده و ابتدایی هستند، بگذریم و مسائل مهم‌تر و ارکان اساسی حیات را در نظر بگیریم مانند: ازدواج، زناشویی، خواب، بیداری، ملکه‌های نفسی، انرژی‌ها و سایر استعدادهایی که انسان به وسیله‌ی آن‌ها با جهان هستی روبرو می‌شود و با آن‌ها هماهنگی و همکاری می‌نماید و تمام نیروها و انرژی‌ها و پتانسیل آن را در راستای مصالح خویش به خدمت می‌گیرد تا بدین وسیله به وظیفه‌ی خلافت خود در این جهان پهناور عمل نماید و نیز با عالَم‌های مختلف دیگر رابطه داشته باشد و نهایتاً با خدای متعال یعنی خالق این عالم‌ها ارتباط برقرار کند. آنگاه برایمان آشکار می‌گردد که ما قدرت دسترسی به هیچ‌یک از این عوامل، مسائل و شرایط را جز به اراده، تدبیر، تقدیر، علم، حکمت، فضیلت و رحمت ذات‌الله نداریم.

قرآن کریم این حقایق را دربرابر فطرت و وجدان بشری به معرض تماشا می‌گذارد، چشم سر و چشم دل انسان و وجدان و اندیشه‌ی او را به شیوه خاص آسمانی خود مخاطب قرار می‌دهد. پس لازم است ما سکوت اختیار کنیم و به طنین دل‌انگیز قرآن کریم گوش فرادهیم که می‌فرماید:

﴿ أَمَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنۢبِتُوا۟ شَجَرَهَآ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾ أَمَّن جَعَلَ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنْهَٰرًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِىَ وَجَعَلَ بَيْنَ ٱلْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ ٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِۦٓ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾ أَمَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٦٤﴾ قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ ۚ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴾ نمل:۶۵ـ۶۰

(«آیا این بت‌ها بهترند) یا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و برای شما از آسمان آب نازل می‌کند که به وسیله‌ی آن باغ‌هایی را که دارای زینت و زیبایی و شادکننده است رویانیده‌ایم، باغ‌هایی که هرگز شما قدرت و توانایی رویانیدن درخت‌های آن‌ها را ندارید. آیا (با وجود این همه دلایل بر وحدانیت خدا باز می‌گویید) خدای دیگری جز الله وجود دارد؟! اصلاً ایشان قومی منحرف و متجاوز از حق هستند. آیا (بت‌های شما بهترند یا) کسی که زمین را به عنوان محل سکونت و استقرار قرار داده است و بر روی آن رودخانه‌هایی جاری ساخته و کوه‌های محکم و استوار بر روی زمین آفریده است و میان دو بحر، مانع و پرده‌ای ایجاد کرده است [که درهم نیامیزند].(با وجود این همه دلایل بر وحدانیّت الله باز می‌گوئید) خدای دیگری جز ذات الله وجود دارد؟! به راستی اکثر آنان نادان‌اند. آیا (بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد درماندگان می‌رسد و بلاها و گرفتاری‌ها را برطرف کرده و شما را در زمین به عنوان جانشین قرار می‌دهد؟ آیا (باز می‌گویید) خدای دیگری جز ذات الله وجود دارد؟! به راستی بسیار کم درک می‌کنید. آیا (بت‌های شما بهترند) یا کسی که در تاریکی‌های خشکی و دریا، شما را گوهر هدایت می‌بخشد؟ یا کسی که بادها را به عنون مژده‌رسان رحمتش پیشاپیش روانه می‌سازد. آیا معبودی جز خدای یکتا وجود دارد؟ خداوند برتر و فراتر از چیزهایی است که به عنوان شریک برای او قرار دهند. (آیا بت‌های شما بهترند) یا کسی که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را برگشت می‌دهد و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می‌رساند. آیا (با وجود این همه دلایل قطعی باز معتقدید) خدای دیگری جز ذات الله وجود دارد؟ بگو: دلیل و برهان خود را

بیاورید اگر راست می‌گویید. بگو: جز ذات الله هیچ یک از مخلوقات آسمان‌ها و زمین، غیب نمی‌دانند[۱] و نمی‌دانند که چه وقت برانگیخته می‌شوند.»

﴿ وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴿٧٨﴾ أَلَمۡ يَرَوۡاْ إِلَى ٱلطَّيۡرِ مُسَخَّرَٰتٖ فِي جَوِّ ٱلسَّمَآءِ مَا يُمۡسِكُهُنَّ إِلَّا ٱللَّهُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ﴿٧٩﴾ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ بُيُوتٗا تَسۡتَخِفُّونَهَا يَوۡمَ ظَعۡنِكُمۡ وَيَوۡمَ إِقَامَتِكُمۡ وَمِنۡ أَصۡوَافِهَا وَأَوۡبَارِهَا وَأَشۡعَارِهَآ أَثَٰثٗا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٖ ﴿٨٠﴾ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَٰلٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡجِبَالِ أَكۡنَٰنٗا وَجَعَلَ لَكُمۡ سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلۡحَرَّ وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأۡسَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تُسۡلِمُونَ ﴿٨١﴾ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ ﴿٨٢﴾ يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴾ نحل:۸۳ ـ ۷۸

«خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد درحالی که چیزی نمی‌دانستید و او به شما گوش و چشم و دل داد تا او را سپاسگزاری کنید. مگر پرندگان را نمی‌بینید که در فضای آسمان، رام گشته‌اند و مشغول انجام وظیفه‌اند و کسی جز الله آن‌ها را نگاه نمی‌دارد واقعاً (در وجود و ماهیّت آن‌ها) نشانه‌هایی (بر شکوه و قدرت خدا) برای کسانی است که ایمان دارند. خدا است (که قدرت خانه‌سازی را به شما داده است و) خانه‌هایتان را محل آسایش‌تان قرارداده، و از پوست چهارپایان چادرهایی برایتان ساخته است که در سفر و حضر خود به آسانی آن‌ها راجابجا می‌کنید و سبک می‌یابید. و از پشم و کرک و موی چهارپایان، وسایل منزل و موجبات رفاه و آسایش شما را فراهم کرده است تا مدتی از آن‌ها استفاده کنید. خداوند سایه‌هایی برایتان از چیزهایی که آفریده است پدید آورده است و پناهگاه‌هایی از کوه‌ها برایتان ساخته است و جامه‌هایی برایتان تهیه دیده است که شما را از گرما و جنگ محفوظ می‌دارد، بدین‌گونه خداوند نعمت‌های خود را بر شما کامل می‌کند. تا این که مخلص و مطیع او گردید. با این همه اگر آنان روی برتابند (تو مقصر

۱. چنان‌که می‌بینید بسیاری از این عوامل و پدیده‌ها جزو غیبیاتی هستند که هیچ‌کس نمی‌داند این رویدادها چگونه درآن‌ها انجام می‌پذیرند .مثلا آفرینش آسمان‌ها و زمین، غیبی است که هیچ‌کس کیفیت شکل‌گیری آن‌ها را نمی‌داند .آغازخلقت نیز از غیبیاتی است که کسی کیفیت آن را نمی‌داند و تمام چیزهایی که درباره‌ی آن می‌گویند، فرضیه‌هایی است که مبتنی بر گمانه‌زنی بوده و با گمانه‌زنی‌های دیگر در تعارض هستند .این مقوله در مورد سایر سؤالات مطرح‌شده نیز صادق است. (مؤلف)

نیستی چون) وظیفه‌ی تو تنها تبلیغ آشکار و درست است. (کافران کوردل و لجوج‌اند هرچند) نعمت خداوند را می‌شناسند اما آن را انکار می‌کنند و اکثرشان کافرند.»

﴿ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ﴿٦﴾ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾ وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ﴿١٣﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾ وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا ﴾ نبأ: ۱۶ـ۶

«آیا ما زمین را به عنوان جایگاه آماده برای شما قرار نداده‌ایم؟ آیا کوه‌ها را به صورت میخ (برای استحکام زمین) در نیاورده‌ایم؟ آیا شما را به صورت جفت‌های (نر و ماده) نیافریده‌ایم؟ آیا خوابتان را مایه‌ی آسایش و آرامش ننموده‌ایم؟ آیا شب را پوشش و جامه‌ی شما نکرده‌ایم؟ و روز را به عنوان وقت تلاش و کوشش زندگی تعیین نکرده‌ایم؟ آیا در بالای سر شما هفت آسمان استوار نساخته‌ایم؟ آیا (خورشید را به عنوان) چراغ درخشان و فروزان نیافریده‌ایم؟ آیا از ابرهای متراکم فشارنده، آب فراوانِ ریزنده را فرو نفرستاده‌ایم؟ تا به وسیله‌ی این آب، دانه‌ها و گیاهان را برویانیم. و باغ‌های انبوه و پردرخت را به وجود بیاوریم.»

﴿ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾ فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴾ یونس ۳۲ـ۳۱

«بگو: چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی بر گوش و چشم‌ها مسلط و تواناست؟ یا چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی امور (جهان هستی) را اداره می‌کند؟(در پاسخ) خواهند گفت: (تمام این کارها با) خداست! بگو: پس چرا از خدا پروا ندارید و پرهیزگار نیستید؟ این خدا است که پروردگارِ حقّ شما است. آیا در ورای حق جز رسوایی و گمراهی چیز دیگری هست؟ پس چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟!»

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴾ فاطر: ۳

«ای مردم! نعمتی را که خدا به شما داده است، به یاد آورید. آیا جز الله آفریننده‌ای وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی برساند؟ جز او خدایی وجود ندارد. پس با این حال چگونه منحرف می‌شوید؟!»

علاوه بر این که تنها خداوند متعال بر نظام جهان هستی مسلّط بوده و خالق و پدیدآورنده‌ی تمام اسباب و عوامل و بخشنده‌ی روزی‌ها است، همه‌ی نعمت‌ها از آن او است، تنها او بر بندگان خویش تسلّط دارد و می‌تواند در عالم واقع در تمام کارهای آن‌ها تصرّف نماید و آن‌ها چه بخواهند و چه نخواهند و چه ایمان بیاورند و چه کافر شوند دربرابر قدرت و عظمت الله سرِ تسلیم را فرود آورده‌اند. هیچ موجودی نمی‌تواند در برابر قوانین و مقررات عالم هستی که بر زندگی همه‌ی موجودات حکمفرما است و به اراده‌ی خدا پدید آمده است روی برتابد و تسلیم نشود. خداوند در سلول‌های زنده‌ی انسان و در دستگاه فکر و اراده‌ی او دخالت می‌کند همان‌گونه که در حرکات و تصرّفات جهانی که پیرامون او را فراگرفته است دخالت می‌نماید. تمام هستی در همه‌ی اوضاع و احوال در قبضه‌ی قدرت او قرار دارد و هیچ چیزی حتی برای یک لحظه هم امکان خارج شدن از قبضه‌ی قدرت او را ندارد. بگذاریم قرآن کریم به شیوه‌ی ممتاز خود درباره‌ی کلیه‌ی این مطالب برای ما بحث کند:

﴿ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ ٱللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَٰرَكُمْ وَخَتَمَ عَلَىٰ قُلُوبِكُم مَّنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِهِ ٱنظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ ٱلْءَايَٰتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾ قُلْ أَرَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴾ انعام:۴۷-۴۶

«بگو: آیا می‌دانید اگر خداوند گوش و چشمان‌تان را از شما بگیرد و بر دل‌هایتان مُهر نهد به جز خدای متعال خدای دیگری هست که آن‌ها را به شما برگرداند؟ بنگر که ما چگونه دلائل و براهین را به گونه‌های مختلف ذکر می‌کنیم اما آنان بعدا روی می‌گردانند! بگو: آیا می‌دانید اگر عذاب خدا ناگهان و یا به طور آشکار به شما برسد، مگر جز گروه ستمکاران چه کسانی به هلاکت می‌رسند؟»

﴿ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَآءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلنَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾
قصص:۷۲-۷۱

«بگو: آیا می‌دانید اگر خداوند شب را تا روز قیامت جاودانه کند، به جز خدا کدام معبودی است که بتواند برای شما روشنایی بیاورد تا در آن به تلاش بپردازید؟ مگر گوش شنوا ندارید؟ بگو: آیا می‌دانید اگر خداوند روز را تا قیامت همیشه ماندگار سازد به جز الله چه معبود دیگری می‌تواند شبی را برای شما بیاورد تا در آن آرام گیرید؟ چرا چشم خود را بر حقیقت بسته‌اید؟»

﴿ أَفَأَمِنَ أَهْلُ ٱلْقُرَىٰٓ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَٰتًا وَهُمْ نَآئِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوَأَمِنَ أَهْلُ ٱلْقُرَىٰٓ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا۟ مَكْرَ ٱللَّهِ ۚ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴾ اعراف: ۹۹-۹۷

«آیا مردمان این شهرها و آبادی‌ها اطمینان یافته‌اند که عذاب ما شب‌هنگام درحالی که غرق خوابند به سوی آنان نخواهد رفت؟! یا این که مردمان این شهرها و آبادی‌ها اطمینان دارند که عذاب ما سپیده‌دمان درحالی که سرگرم لهو و لعب‌اند به سراغشان نخواهد رفت؟ آیا آنان از چاره‌ی نهایی و مجازات ناگهانی خدا ایمن شده‌اند. درحالی که جز زیانکاران از عذاب ناگهانی خدا خاطرجمع نیستند.»

﴿ لِّلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ ﴿٤٩﴾ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَٰثًا ۖ وَيَجْعَلُ مَن يَشَآءُ عَقِيمًا ۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴾ شوری: ۵۰-۴۹

«مالکیت و حاکیمت آسمان‌ها و زمین از آنِ خدا است. هرچه بخواهد می‌آفریند، به هرکس که بخواهد دخترانی می‌بخشد و به هرکس که بخواهد پسرانی عطا می‌فرماید یا این که هم پسران و هم دختران می‌دهد و خداوند هرکس را که بخواهد نازا و عقیم می‌کند. او بس آگاه و توانا است.»

﴿ ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَٱلَّتِى لَمْ تَمُتْ فِى مَنَامِهَا ۖ فَيُمْسِكُ ٱلَّتِى قَضَىٰ عَلَيْهَا ٱلْمَوْتَ وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾ زمر: ۴۲

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها و به هنگام خواب ایشان برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگشان را صادر کرده است نگاه می‌دارد (و می‌میراند) و ارواح دیگری را (که اجلشن فرانرسیده است) بازمی‌گرداند تا زمان مرگش فرارسد. در این امر نشانه‌های بزرگی برای کسانی که اهل فکر و اندیشه‌اند وجود دارد.»

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱسْتَجِيبُوا۟ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ۖ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَقَلْبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴾ انفال: ۲۴

«بدانید که خداوند میان انسان و خواسته‌های قلبی او مانع ایجاد می‌کند و همه در پیشگاه او گرد آورده می‌شوید.»

چون اداره و تدبیر امور حیاتی انسان و امرار معاش او اقتضا می‌کند که همه‌ی این نیروها، انرژیها، اجرام و افلاک به حرکت درآیند و به حرکت در آوردن آن‌ها با این شیوه‌ی منظم و

هماهنگ خارج از همه‌ی قدرت‌ها جز قدرت ذات الله بوده و حتی کسانی که در زمره‌ی کافران به شمار می‌آیند، گمان نمی‌کنند و جرات ندارند که ادعای به حرکت درآوردن این دستگاه بس شکوهمند را داشته باشند! یا نقشی در به حرکت انداختن آن‌ها برای خود ادعا نمایند. چه رسد به این که بتوانند ادعای آفریدن و ایجاد آن را داشته باشند! بنابراین حیات بشری از هر لحاظ در قبضه‌ی قدرت و تسلّط ذات الله است و مانند سایر مخلوقات دیگر، تنها تحت تصرف او است.

لذا افزون‌طلبی، بی‌پروایی و خودخواهی نامعقولی است اگر انسانی یا یکی از بندگان، به خود اجازه دهد، ادعا کند و گمان برد که دارای حقّ حاکمیّت بر جماعتی از مردم بوده و می‌تواند براساس خواست و اراده‌ی خود در زندگی آنان بر روی زمین دخل و تصرف نماید. درحالی که حیات همه‌ی بشر بر روی زمین در گرو شرایط و اوضاعی است که همه‌ی آن‌ها در اختیار خداوند است. کسی که مدّعی این حق که فقط حقّ خداوند است ـ می‌شود، اصولاً قادر به آفریدن آن مردم نیست و نمی‌تواند پسر و دختر به آنان عطا کند و گوش و چشم و ادراک را به آنان ببخشد یا نیروها، انرژی‌ها، قدرت‌ها و استعدادهای فراوان دیگر را در نهاد بشر ابداع نماید تا به وسیله‌ی آن‌ها با نظام هستی همکاری و هماهنگی ایجاد کند. و چنانچه مردم این نعمت‌ها را از دست دهند، او نمی‌تواند، آن‌ها را به ایشان برگرداند. چنین مدعی‌ای که از انجام همه‌ی این کارها عاجز است همانگونه که از تسخیر و رام کردن قدرت و نیروهای عالم هستی و اجرام و افلاک آن عاجز است، به هیچ وجه قادر نیست که برای افراد زیردست خود مایحتاج ضروری حیاتشان را تأمین نماید، مگر براساس تدبیر و تقدیری که خداوند اراده فرموده و آن را به بشر یاد داده است. بنابراین ادعای کسی که مدعی حقّ دخالت و تصرف حتی در یک جنبه از جنبه‌های زندگی بشری است، باطل و بی‌ارزش و بدون اعتبار است؛ چرا که چنین مدعی‌ای بر هیچ امری از امور انسان‌ها و نظام هستی مالکیت و تسلّط ندارد. پس به چه حقّی چنین ادعایی را می‌نماید؟!

به راستی چنین ادعایی، پررویی بسیار وقیحانه‌ای است و تجاوز به حریم قدسیِ خداوند است، ادعای یکی از شئون الوهیّت یعنی حاکمیت و سرپرستی و تسلّط در زندگی بشری است و علاوه بر این، باعث فساد در زمین و به فساد کشانیدن زندگی انسان‌ها گشته و نوعی خارج شدن از نظام هستی محسوب می‌گردد و نادیده گرفتن مفهوم اسلام بوده که به معنی تسلیم در برابر الله است. هم چنان که خارج شدن از «دین خداوند» به شمار می‌آید بدین اعتبار که دین عبارت از همان نظام حکمفرمایی است که مردم دربرابر قوانین آن تسلیم می‌شوند. همان‌گونه که قرآن می‌فرماید:

﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ آل عمران:۸۳

«آیا به جز دین خدا (که نظام اسلام است نظام دیگری) می‌جویند درحالی آنان که در آسمان‌ها و زمین‌اند از روی اختیار یا اجبار در برابر (قدرت و عظمت) او تسلیم‌اند و به سوی او بازگردانده می‌شوند.»

منظور از دین در این آیه نظام حاکمی است که مردم در برابر آن تسلیم می‌شوند، خداوند متعال کسانی را که برای داوری و محاکمه به غیرشریعت و قانون او متوسل می‌شوند مورد نکوهش قرار داده و آنان را خارج از دین و نظام و سنّت حاکم بر تمام ساکنان زمین و آسمان‌ها به حساب آورده است. براساس این حقیقت است که اسلام اعلام می‌کند که تسلط، قدرت، حاکمیّت و قانون‌گذاری در حیات بشری از اساس جز برای‌خدا برای‌کس دیگری نبوده و این امر جزو ویژگی‌های ذات الله است. مسلّماً کسی که ادعای چنین حقّی برای خود نماید و برای دستیابی بدان تلاش کند، ادعای چیزی می‌کند که ملک خاصّ خدا است، هرکسی که چنین مدعی‌ای را بر چنین ادعایی تأیید کند و چنین حق و دخالتی را برای او به رسمیت بشناسد و به قانونی که این مدعی از جانب خود وضع نموده است عمل کند و نظام، اوضاع، ارزش‌ها و مقرراتی را بپذیرد که دلیلی بر حقانیت آن از جانب خدا وجود ندارد، به حقیقت این مدعی را بر ادعای قسمتی از فرمانروایی و شرکت در حاکمیتی که از اولین مختصات الهی است، تأیید می‌نماید. لذا هم آن مدعی و هم آن کسی که او را بر این ادعا تأیید می‌کند هیچ‌کدام شهادت دادن «لا اله إلاّ الله» را ادا نکرده‌اند؛ چون اگر مدعی، شهادت «لا اله إلاّ الله» را به حقیقت ادا می‌کرد هرگز ادعای اولین خصیصه از خصایص الوهیّت را نمی‌کرد و در آن دخل و تصرف نمی‌نمود.

تأییدکننده‌ی او نیز اگر این شهادت را به حقیقت ادا می‌کرد، حقانیت مدعی را در این بخش از مختصات ذات الله، تأیید نمی‌کرد، چه رسد به این که به قانون، شریعت، نظام، ارزش و مقررات او که بدون اجازه خدا وضع شده‌اند عمل کند و آن‌ها را حاکم بر سرنوشت خود بداند.

البته این سخن نظریه‌ای نیست که ما از جانب خود آن را ابراز کنیم، همان‌گونه که رأی هیچ‌یک از افراد بشر نیز نبوده و اصولاً این مطلب جایی برای نگرش و دیدگاه هیچ عالم و مفسر و مجتهد فقیه ندارد، بلکه یک نصّ صریح قرآنی است که تأویل‌پذیر نیست و این حکم (کفر مدعی حاکمیت و تأییدکننده‌ی آن) حکمی است آشکار و روشن و از ضروریات دین بوده و جایی در آن برای رای و اجتهاد وجود ندارد؛ زیرا رای و اجتهاد در صورت وجود نصّ، باطل و بی‌ارزش است. امّا ما

می‌خواهیم اصل این حکم را در باور و بینش اسلامی و روش قرآنی روشن سازیم و جای این حکم را در آیاتی که بدان نازل شده‌اند معلوم کنیم.

بدون شک کلمات «الوهیّت»، «ربوبیّت»، «عبادت» و «دین» هم به هنگام بیان «عقیده» و هم به هنگام بیان «شعایر» و «حاکمیّت» به طور یکسان در قرآن ذکر می‌شوند[۱]: توحید خداوند و به اصطلاح علمای فقه، گفتن شهادت «لا إله إلاّ الله» که انسان به وسیله‌ی آن در زمره‌ی مسلمانان محسوب می‌شود و لقب مسلمان و صفت اسلام را کسب نموده و جان و مالش را در اسلام به وسیله‌ی این شهادت حفظ می‌نماید، به این معنی است که الوهیّت، ربوبیّت، عبادت و دین همگی از مختصات خدا است و این شهادت تحقّق پیدا نمی‌کند مگر آن‌که گوینده‌اش ایمان و یقین داشته باشد که الوهیّت و خدایی و حاکمیت تنها از آن الله است و باید همه‌ی شعایر و عبادت تنها برای او انجام شود. حاکمیت بر زندگی انسان‌ها از آنِ او است. تنها او است که براساس قانون و شریعت خود، زندگی انسانی را تنظیم می‌نماید. یکایک این معانی و مصداق‌ها مثل هم در تحقّق بخشیدن به معنی شهادت «لا إله إلاّ الله» مؤثر و دارای نقش هستند و لذا این شهادت پس از رعایت این معانی، مطرح می‌شود و گوینده‌ی آن را به اسلام، داخل می‌سازد و به او صفت مسلمان بودن می‌دهد و مال و جانش به وسیله‌ی آن در امان خواهد بود. این شهادت هیچ‌گاه تحقّق پیدا نمی‌کند و به عنوان شهادت شرعی، قابل اعتبار نیست مگر این که گوینده‌ی آن به همه‌ی معانی و مصداق‌هایی که ذکر شد، ایمان داشته باشد. اگر به بعضی از این معانی ایمان داشته باشد و به بعضی دیگر معتقد نباشد یا معتقد باشد که مقصود از شهادت دادن (لا اله الاّ الله) بعضی از مفاهیم و معانی ذکرشده است نه همه‌ی آن‌ها، مسلماً چنین شهادتی (لا اله الاّ الله) که از او صادر شده است، به عنوان شهادت حقیقی محسوب نمی‌شود و ارزش و اعتبار ندارد؛ زیرا شهادت واقعی تحقق پیدا نمی‌کند مگر این که همه‌ی این مدلولات در آن جمع شده باشد و گوینده‌ی آن به هنگام گفتن شهادت، تمام این معانی و مصداق را قصد کرده باشد و با قلب و زبان به آن‌ها اقرار و اعتراف نماید و براساس همین شهادت عمل کند.

حتی منافقاتی که به زبان شهادت «لا اله الاّ الله» سر می‌دادند و برخلاف آنچه به زبان اظهار نموده چیزهای دیگری در دل پنهان می‌کردند، به‌خوبی و بدون هیچ شبهه‌ای می‌دانستند که معنی شهادت دادن «لا إله إلاّ الله» یعنی تمام این مدلولات و معانی (الوهیّت، ربوبیّت، عبادت و دین) تنها از آنِ خداوند است. و ربوبیّت به معنی حاکمیّت و تسلّط خداست. مسلمانانی که این شهادت را از منافقین می‌شنیدند، می‌فهمیدند که آنان می‌خواهند به تمام مدلولات آن اعتراف نمایند. رفتار و

---

۱. با دقت و فراغت بیشتر به کتاب «المصطلحات الاربعه فی القرآن» تألیف ابوالأعلی مودودی، رئیس جماعت اسلامی پاکستان مراجعه فرمائید. (پاورقی اصلی)

برخورد منافقان با جماعت اسلام و حاکم آن چه در زمان پیغمبر ﷺ و چه در دوران خلفا و چه بعد از آن براساس این شهادت و معانی آن بود، منافقان برای دادخواهی تنها به شریعت خدا مراجعه می‌کردند. هیچ‌گاه برای داوری به شریعت غیر خدا روی نمی‌آوردند چرا که اگر به شریعت غیرخدا متوسل می‌شدند، به عنوان مرتد به شمار می‌آمدند نه منافق. و در آن صورت اجازه‌ی باقی ماندن در جامعه‌ی اسلامی بدانان داده نمی‌شد، مگر این که توبه کنند و به سوی اقرار به حاکمیت مطلق الله برگردند. امّا نیت باطن آنان هرچه بود مردم بدان کاری نداشتند؛ چرا که تنها ذات الله است که به حساب نیت انسان‌ها می‌رسد. مادام که اقرار منافقان به شهادت «لا إله إلاّ الله» با رعایت همه مدلولات این شهادت باشد و رفتارشان با آن مطابقت نماید، کسی حق ندارد مزاحم آنان شود. دلیل این که اقرارکننده به این شهادت باید همه‌ی این معانی و مدلولات را در ذهن و نیت داشته باشد، این است که الوهیت مورد اقرار او مختصّ خداست و غیر خدا حقّ ادعا و شرکت در هیچ‌یک از ویژگی‌های خدا را ندارد. به طورکلی حاکمیت و فرمانروایی فقط از آنِ خدا است و این حاکمیت و تسلّط خدا تنها مربوط به نظام جهان و ایجاد آن نیست بلکه شامل حاکمیت بر زندگی بشر نیز می‌شود. و ربوبیّت نیز در کلّ به معنی قوامیّت است و این سلطنت و قوامیّت خداوند بر انسان‌ها از مقتضیات الوهیّت و ربوبیّت او بر تمام عالم است؛ چرا که حیات بشری بخشی از کل عالم است و به نظام کلّ عالم وابسته است. بنابراین همان‌طور که قبلاً گفتیم کسی که اعتراف می‌کند یا شهادت می‌دهد که تسلّط، سرپرستی و حاکمیّت در نظام هستی خاصّ خدا است، اما به حاکمیّت، تسلّط و سرپرستی او در حیات بشری اعتراف نمی‌کند یا وجوب و حتمیّت این اعتراف را لازم نمی‌داند و این حق را برای غیرخدا مانند حاکمی یا کاهنی نیز به رسمیّت می‌شناسد و تأیید می‌نماید، و این حاکم و کاهن را آزاد می‌گذارد تا به میل خود حکومت را در دست گیرد و از حکومت آن‌ها راضی است و از آن تبعیّت نموده یا اصلاً موضوع را نمی‌فهمد، در هیچ‌یک از این صورت‌ها نمی‌توان گفت: چنین انسانی شهادت «لا اله إلاّ الله» داده است؛ زیرا او شهادت را تنها به زبان ادا کرده و مجموع معانی و مصداق آن را به جای نیاورده است. این شهادت نیز مانند هر واژه و گزاره‌ای که به لفظ جاری می‌گردد ولی معنی واقعی آن قصد نمی‌شود یا معنی دیگری از آن قصد شده است، دارای ارزش و اعتبار نیست و به چنین شهادت‌دهنده‌ای «مسلم» یعنی تسلیم شده دربرابر فرمان خدا گفته نمی‌شود؛ چون او الوهیّت، ربوبیت، سرپرستی و حاکمیت ذات الله را در بخشی از جهان هستی (مانند حیات بشری) نادیده می‌گیرد و یا آن‌ها را مختص به ذات الله نمی‌داند. حال اگر کسی این حق را برای خود قایل شود و آن را به کار گیرد، حکم او کاملاً روشن است!! و فرق نمی‌کند که این ادعا همراه با انکار مالکیّت این حق برای ذات الله باشد و یا از این ناشی شده باشد که نداند این صفات از ویژگی‌های

خداوند است. اصولاً مردم در دوران جاهلیتی که اسلام با آن‌ها روبه رو شد، دو دسته بودند: دسته‌ای می‌دانستند که این حق تنها برای خدا است امّا آن را قبول نمی‌کردند و حاضر نبودند از قدرت، احترام و منافع خود کوتاه بیایند. دسته‌ی دوم نمی‌دانستند که این حق فقط از آنِ خدای متعال است. اسلام هیچ‌یک از این دو دسته را جزو مسلمان به حساب نیاورد. قرآن کریم آنچه را که در این موضوع حق است برای هردو دسته بیان و روشن کرد و آنان را به دقّت نمودن در واژگانی زبان خود و اصطلاحات شرعی قرآن فراخواند زیرا هردو دسته به خاطر این که عرب زبان بودند و قرآن به زبان عربی و برابر لغت و اصطلاح آنان نازل شده بود،به خوبی معانی و مدلولات کلمه‌ی «إله» را می‌دانستند. کسی که در میان آنان شهادت «لا إله إلاّ الله» را می‌داد در همان حال که شهادت می‌داد، به خوبی معنی و مدلولات آن را می‌دانست و براساس این شهادت با گروه مسلمانان و رهبر آنان رفتار می‌کرد و با جبهه‌ی مشرکان نیز براساس معانی واضح و روشنی که از این شهادت می‌فهمید، برخورد می‌نمود. متقابلاً کسانی که از ادای شهادت پرهیز می‌کردند، به خوبی آگاه بودند که از چه چیزی خودداری می‌کنند و از پذیرفتن کدام‌یک از معانی آن امتناع می‌ورزند. در حقیقت آن قسمت از معانی شهادت که حاضر به پذیرش آن نمی‌شدند این بود که قبول نداشتند، ربوبیّت، قوامیّت، قدرت، حقّ قانون‌گذاری و حاکمیت بر زندگی انسان صرفاً مختص به ذات الله باشد به نحوی که هیچ‌یک از افراد بشر مدّعی این حق نباشند و آن را به کار نبرند.

معنی کلمات «ربّ»،«عبادت» و «دین» در مواردی که برای «اعتقاد به الوهیّت»، «توجه به شعایر» و «اقرار به حاکمیّت» به کار برده می‌شوند، در اصطلاح لغوی و شرعی همسان هستند و مغایرتی در بین معنی لغوی و اصطلاحی ندارند. برای روشن شدن این مسأله به این آیات توجه فرمائید.

یوسف عليه السلام به ساقی پادشاه می‌گوید:

﴿ قَالَ ٱرۡجِعۡ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسۡـَٔلۡهُ مَا بَالُ ٱلنِّسۡوَةِ ٱلَّٰتِي قَطَّعۡنَ أَيۡدِيَهُنَّۚ إِنَّ رَبِّي بِكَيۡدِهِنَّ عَلِيمٞ ﴾ یوسف: ۵۰

«گفت: به سوی ارباب خودت بازگرد و از او بپرس ماجرای زنانی که دست‌های خود را بریده‌اند چه بوده است؟ بی‌گمان پروردگار من از نیرنگ ایشان به خوبی آگاه است.»

معنی کلمه‌ی «ربّ» اوّلی، حاکمی است که مردم را مطیع قانون، نظام، حاکمیت و قدرت خود ساخته است. و منظور از کلمه‌ی «ربّ» دومی خدایی است که ایمان به خدایی او لازم است و پرستش می‌شود و حقّ حاکمیت تنها سزاوار اوست.

درحالی که فرعون و درباریانش دعوت موسی و هارون را ردّ می‌کنند، قرآن کریم به نقل از آنان چنین می‌فرماید:

﴿ فَقَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لِبَشَرَيۡنِ مِثۡلِنَا وَقَوۡمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ ﴾ مؤمنون: ۴۷

(«فرعون و فرعونیان) گفتند: چطور به دو انسان مثل خود ایمان بیاوریم درحالیکه قوم آن دو، عبادتگران ما هستند؟»

منظور این آیه (از عبادت قوم موسی و هارون) برای فرعون و فرعونیان این است که این قوم تسلیم نظام، حکم، شریعت و قانون این گروه هستند. منظورشان این نیست که قوم بنی‌اسرائیل،فرعون و فرعونیان را به خدایی پذیرفته‌اند و برای آنان عبادت می‌کنند و شعایر تعبّدی انجام می‌دهند. بنابراین جای تردید باقی نیست که مقصود آن‌ها از کلمه‌ی «عابدون» همین تسلیم بوده است؛ زیرا الوهیتی که فرعون مدّعی آن بود معنی کلمه‌ی «عابدون» را مشخص می‌سازد. قبلاً گفتیم الوهیّتی که فرعون آن را ادعا می‌کرد، حاکمیت مطلق بر سرزمین مصر و زندگی ساکنان آن بود. به‌علاوه اگر فرعون مدّعی الوهیّت با معنای دیگر می‌بود،فرعونیان که سران و اشراف و نزدیکان او بودند نمی‌توانستند چنین ادعایی نمایند و بگویند: «لنا عابدون»: «بنی‌اسرائیل برای ما عبادت می‌کنند»؛ چون در آن موقع فرعون این ادعا را از درباریان خود قبول نمی‌کرد و گردن آنان را می‌زد که به چه حقّی خود را در خدایی او شریک می‌دانند! ازطرف دیگر بنی‌اسرائیل هرگز فرعون و فرعونیان را به این معنی عبادت نمی‌کردند بلکه مطیع و تسلیم فرمان آن‌ها بودند. خداوند متعال به پیغمبرش ﷺ دستور می‌دهد که عبادت و بندگی خود را تنها برای خداوند متعال اعلام کند:

﴿ قُلِ ٱللَّهَ أَعۡبُدُ مُخۡلِصٗا لَّهُۥ دِينِي ١٤ فَٱعۡبُدُواْ مَا شِئۡتُم مِّن دُونِهِۦۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَأَهۡلِيهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ﴾ زمر:۱۵-۱۴

«بگو: تنها خدا را می‌پرستم و عبادت و طاعتم را شایسته‌ی او می‌دانم. اما شما هرچه را و هرکه را جز او می‌خواهید عبادت کنید.»

عبادت در این آیه به معنی اعتقاد به الوهیّت، تنها برای خداوند است و به معنی انجام شعایر و عبادت فقط برای پروردگار و ایمان به حاکمیت انحصاری او است.

البته کلمه‌ی «دین» نیز به معنی اعتقاد به الوهیّت خدا و عبادت او و نیز به معنی حاکمیت و شریعت و نظام الله هردو به کار گرفته می‌شود همان‌طور که خداوند آن را از قول پیغمبرش ﷺ در آیه‌ی فوق به همین معنی دوم به کار برده است.

در بعضی مواضع کلمه‌ی «دین» کلاً به معنی نظام حکومت و قانون آن به طور مطلق است اعم از این که این نظام از جانب خدا باشد یا از جانب غیرخدا باشد. همان‌گونه که در این آیه می‌فرماید:

﴿ كَذَٰلِكَ كِدۡنَا لِيُوسُفَۖ مَا كَانَ لِيَأۡخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ ٱلۡمَلِكِ ﴾ یوسف:۷۶

«ما این‌گونه برای یوسف چاره‌سازی کردیم؛ زیرا یوسف براساس آئین پادشاه مصر نمی‌توانست برادرش را بگیرد.»

یعنی به این شیوه، یوسف را در قضیّه‌ی به گروگان گرفتن برادرش راهنمایی کردیم؛ زیرا اگر یوسف براساس قانون و نظام پادشاه مصر با برادرش رفتار می‌کرد نمی‌توانست برادرش را در مقابل پیمانه‌ی پادشاه که در محموله‌ی برادرش پیدا شده بود، به گروگان بگیرد. بلکه برابر راهنمایی الهی، براساس قانون و شریعت قوم خود که عبری بودند برادر کوچکش را به گرو گرفت؛ چون شریعت و قانون قومش حکم می‌کرد هرکس که مال به سرقت رفته‌ای نزد او پیدا شود، به جرم دزدی به بردگی محکوم می‌گردد!

باتوجه به مراتبی که بیان شد، معلوم می‌شود که اعتراف به ربوبیّت، عبودیّت و فرمانبرداری خاص خداوند است که مجموعاً به معنی اختصاص دادن الوهیّت به خدا محسوب گشته و به عبارت دیگر معنی اصطلاحی شهادت دادن به (لا اله إلاّ الله) این‌ها هستند. و این سه مدلول: اعتقاد به ربوبیّت و الوهیّت ذات الله، اختصاص دادن عبادت به او و اعتراف به حاکمیّت او و اِرجاع دادن احکام به شریعت او، هرسه به صورت مساوی و یکسان ارکان سه گانه‌ی معنی شهادت «ان لا إله إلاّ الله» را تشکیل می‌دهند. کسی که اعتراف به حاکمیت و قانون و نظام غیرخدا می‌نماید، بدون شک به ربوبیّت، عبادت و دین برای او اعتراف می‌کند. بنابراین نمی‌توان به چنین فردی گفت: شهادت‌دهنده‌ی «لا إله إلا الله» است. مسلّماً کسی که حق حاکمیت و وضع قوانین و نظام را برای خود ادعا می‌کند و بدون دلیل و برهانی از جانب خدا عملاً بدان اقدام می‌نماید، اصلاً روا نیست که گفته شود او «لا إله إلاّ الله» را شهادت می‌دهد! این امر یکی از اصول عام و کلّی است که جزء ضروریات و بدیهیات دین به حساب می‌آید و براساس همین اصل می‌توان حکم کافربودن کسی را صادر کرد که همه‌ی مختصات و ویژگی‌های الوهیّت را یکجا تنها برای خداوند متعال قرار نمی‌دهد. این مختصات عبارت است از اعتقاد قلبی به الوهیّت خداوند و روی‌آوردن به او با انجام شعایر تعبّدی و متدیّن‌بودن به حاکمیّت او که در فرمانبرداری از شریعت او نمودار می‌شود.اما خداوند متعال، این حکم را که از ضروریات بدیهی دین محسوب می‌شود، تنها براساس اصل کلّی و عامی که بیان کردیم قرار نداده است بلکه برای این که مردم در این مورد دچار تردید نشوند آن را با آیات صریح و نصّ قاطع اثبات می‌نماید. بحث و جدل در مورد صحت این حکم و تطبیق آن بر هر گروهی از مردم در حالت‌هایی که قابل انطباق با آن‌ها است، جز بی‌توجهی و جدی نگرفتن کلام خدا چیز دیگری نیست. البته این مؤدبانه‌ترین سخنی است که ما می‌توانیم به این مجادلین بگوییم!

خداوند متعال نه فقط با مفهوم ضمنی واضح آیات بلکه با منطوق (صراحت) نصّ قطعی آن‌ها میان کفر کسانی که ادعای حقّ حاکمیّت می‌کنند و عملاً به آن اقدام می‌نمایند، و کفر کسانی که این ادعا را از چنین مدعیان می‌پذیرند و به هنگام دادخواهی به قانونی که بدون اجازه‌ی خدا به وسیله‌ی این مدعیان وضع شده، مراجعه می‌نمایند، و کفر کسانی که گمان می‌کنند شریکانی برای خدا وجود دارد و به پرستش و عبادت آن‌ها می‌پردازند، هیچ فرقی نمی‌گذارد و همه‌ی این کفرها را به طور مساوی در یک سطح همسان قرار می‌دهد.

بهتر است این‌جا در پرتو آیات قرآنی حرکت کنیم؛ خواه نصّی باشد که برحسب مفهوم آن بر حکم خداوند و نظر دین اسلام در این مورد دلالت می‌کند یا این که آیه و نصّ قاطعی باشد که جایی برای مجادله در تعبیر این آیات روشن باقی نمی‌گذارد. البتّه عرضه داشتن این آیات منصوص و غیرمنصوص نه تنها بدین خاطر ضروری است که حرف آخر را درباره‌ی حکم قطعی کفر مدّعیان حقّ حاکمیّت و قانون‌گذاری و کفر کسانی که این مدّعیان را تأیید می‌کنند، می‌زنند، بلکه از این لحاظ هم ضرورت دارد که میان خواننده‌ی این بحث و شیوه‌ی بیان قرآنی الفت و انس برقرار می‌کند و خواننده به اسلوب و طریق بیان قرآنی آشنا می‌شود که این امر به تنهایی و در حد ذات خود دارای اهمیّت فراوان است و توفیق تنها در دستِ خدا است.



لازم است در سبک و شیوه‌ی بیان آیات زیر دقت نماییم و قدم به قدم به دنبال آن‌ها حرکت کنیم تا ببینیم چگونه موضوع وحی، رسالت، شرع و دین را عرضه می‌دارند و آن‌ها را به قضیه‌ی الوهیّت، آفرینش، تسلط بر نظام هستی، توزیع ارزاق، میراندن، زنده کردن و به قضیه‌ی شرک و ایمان در حیات بشری و به اعتقاد به روز آخرت و حساب و جزای اعمال و به قضیه‌ی رسالت‌ها و نبوت‌ها و پیوند آن‌ها با حیات بشری و وارد کردن انسان به دین و نظام و قانون خدا، ربط می‌دهند. این مطالب کلاً در یک سیاق واحد قرآنی با هماهنگی و ارتباط کامل بیان شده است و می‌فرماید:

﴿ كَذَٰلِكَ يُوحِيٓ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ ٱللَّهُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٣﴾ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ﴿٤﴾ تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِن فَوۡقِهِنَّۚ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِمَن فِي ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥﴾ وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيۡهِمۡ وَمَآ أَنتَ عَلَيۡهِم بِوَكِيلٖ ﴿٦﴾ وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ قُرۡءَانًا عَرَبِيّٗا لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلۡقُرَىٰ وَمَنۡ حَوۡلَهَا وَتُنذِرَ يَوۡمَ ٱلۡجَمۡعِ لَا

رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي ٱلْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي ٱلسَّعِيرِ ﴿٧﴾ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَٰكِن
يُدْخِلُ مَن يَشَآءُ فِي رَحْمَتِهِۦ ۚ وَٱلظَّٰلِمُونَ مَا لَهُم مِّن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٨﴾ أَمِ ٱتَّخَذُوا۟ مِن
دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءَ ۖ فَٱللَّهُ هُوَ ٱلْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٩﴾ وَمَا ٱخْتَلَفْتُمْ
فِيهِ مِن شَىْءٍ فَحُكْمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبِّى عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿١٠﴾
فَاطِرُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا وَمِنَ ٱلْأَنْعَٰمِ أَزْوَٰجًا ۖ
يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ ۚ لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ ۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿١١﴾ لَهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ
وَٱلْأَرْضِ ۖ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾ ۞ شَرَعَ لَكُم
مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِۦٓ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ
وَعِيسَىٰٓ ۖ أَنْ أَقِيمُوا۟ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا۟ فِيهِ ۚ كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ۚ ٱللَّهُ
يَجْتَبِىٓ إِلَيْهِ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِىٓ إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ ﴿١٣﴾ وَمَا تَفَرَّقُوٓا۟ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا
جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَّقُضِىَ بَيْنَهُمْ ۚ
وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُورِثُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ مِنۢ بَعْدِهِمْ لَفِى شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ ﴿١٤﴾ فَلِذَٰلِكَ فَٱدْعُ ۖ
وَٱسْتَقِمْ كَمَآ أُمِرْتَ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ ۖ وَقُلْ ءَامَنتُ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِن كِتَٰبٍ ۖ
وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ ۖ ٱللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ ۖ لَنَآ أَعْمَٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَٰلُكُمْ ۖ لَا حُجَّةَ
بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ۖ ٱللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٥﴾ وَٱلَّذِينَ يُحَآجُّونَ فِى ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ
مَا ٱسْتُجِيبَ لَهُۥ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ
﴿١٦﴾ ٱللَّهُ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ وَٱلْمِيزَانَ ۗ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿١٧﴾
يَسْتَعْجِلُ بِهَا ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا
ٱلْحَقُّ ۗ أَلَآ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُمَارُونَ فِى ٱلسَّاعَةِ لَفِى ضَلَٰلٍۭ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾ ٱللَّهُ لَطِيفٌۢ بِعِبَادِهِۦ
يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ ۖ وَهُوَ ٱلْقَوِىُّ ٱلْعَزِيزُ ﴿١٩﴾ مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ ٱلْءَاخِرَةِ نَزِدْ لَهُۥ فِى
حَرْثِهِۦ ۖ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ ٱلدُّنْيَا نُؤْتِهِۦ مِنْهَا وَمَا لَهُۥ فِى ٱلْءَاخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ ﴿٢٠﴾
أَمْ لَهُمْ شُرَكَٰٓؤُا۟ شَرَعُوا۟ لَهُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنۢ بِهِ ٱللَّهُ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةُ
ٱلْفَصْلِ لَقُضِىَ بَيْنَهُمْ ۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ شوری: ۲۱–۳

«خدای نیرومند فرزانه به تو و کسانی که پیش از تو بوده‌اند این چنین وحی می‌کند. آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ خداست و بلندمرتبه و بزرگ است. آسمان‌ها (با

عظمتی‌که دارند) نزدیک است (دربرابر جلال و قدرت خداوند) از بالا شکاف بردارند و فرشتگان به تسبیح و تقدیس پروردگارشان مشغول‌اند و برای کسانی که در زمین هستند درخواست آمرزش می‌کنند. هان! به راستی خداوند، آمرزگار و مهربان است. کسانی که جز خدا را اولیاء و یار و یاور می‌گیرند خداوند برایشان مراقب و مسلّط است، و تو مسئول حسابرسی و نظارت بر کار آنان نیستی. آری، این چنین قرآنی راکه به زبان عربی است به تو وحی می‌کنیم تا اهل مکه و پیرامون آن را (از خشم خدا) بترسانی و آنان را بترسانی از روز رستاخیز که شک و تردیدی در فرارسیدن آن نیست. (در آن روز) گروهی در بهشت به سر می‌برند و دسته‌ی دیگر در آتش سوزان دوزخ... اگر خدا می‌خواست همه‌ی مردمان را یک امّت واحد می‌آفرید اما خداوند (اختیار انتخاب راه درست یا نادرست را به انسان بخشیده است) هرکه را بخواهد غرق رحمت خود می‌کند (اما) ظالمان و کافران (در قیامت) نه دوستی دارند و نه فریادرس و یاوری. آیا آنان به جای خدا ولی و سرپرست دیگری پذیرفته‌اند؟! درحالی که ولی و سرپرست تنها ذات الله است. و او است مرده‌ها را زنده می‌کند و او است بر همه‌ی اشیاء مسلّط و تواناست. در هر مسأله‌ای که اختلاف پیدا کردید، داوری و بیان حکم آن تنها با خدا است. این حاکم و داور، ذات الله و پروردگار من است و تنها به او متوسل و متکی می‌شوم و به سوی او برمی‌گردم. او آفریدگار ازلی آسمان‌ها و زمین است و شما را به صورت مرد و زن، و چهارپایان را به حالت نر و ماده درآورده است و بدین وسیله بر آفرینش شما می‌افزاید. هیچ چیزی شبیه و مانند خدا نیست و او شنوا و بیناست. کلیدهای (خیر وبرکت) آسمان‌ها و زمین در دست او است، برای هرکس که بخواهد روزی فراوان ارزانی می‌دارد و هرکه را بخواهد روزی‌اش راکاسته و او بر همه چیز آگاه است. خداوند بخش‌هایی از دین خویش را برای شما تشریع فرموده است که آن را به نوح نیز توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم. دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید و اختلاف نورزید و این چیزی است که شما مشرکان را بدان دعوت می‌کنید اما این دعوت بر مشرکان سخت است. خداوند هرکه را بخواهد برای این دین برمی‌گزیند و هرکه به سوی آن برگردد بدان رهنمودش می‌گرداند (پیروان پیامبران پیشین) گروه گروه و دسته دسته نشده‌اند مگر بعداز علم و آگاهی (از دین خود) و این تفرقه‌جویی تنها به خاطر ستمگری و کجروی در میان خود آنان بوده است. اگر فرمانی از سوی پروردگارت صادر نشده بود که آنان تا زمان معینی بمانند، حکمشان صادر می‌گردید. و آنان که کتاب‌های آسمانی بعداز گذشتگان به دستشان رسیده است درباره‌ی آن دچار شک و گمان توام با بدبینی و سوءظن شده‌اند. تو نیز مردمان را به سوی آن دعوت کن و آن‌گونه که به تو فرمان داده شده است پایداری کن.

از خواسته‌های نفسی و هوس‌های ایشان پیروی مکن و بگو: من به هر کتابی که از جانبِ خدا نازل شده باشد ایمان دارم و به من دستور داده شده است که در میان شما دادگری کنم. خداوند پروردگار ما و پروردگار شما است. اعمال ما از آنِ ما و اعمال شما از آنِ شما است؛ میان ما و شما خصومت و مجادله‌ای نیست، سرانجام خداوند ما را باهم جمع خواهد کرد و بازگشت همه به سوی او است. کسانی که درباره‌ی دین خدا به احتجاج می‌پردازند بعد از این که این دین از سوی مردم پذیرفته شد، احتجاج آنان بیهوده و دلایل و براهین ایشان در پیشگاه پروردگارشان باطل و ناپذیرفتنی است، و خشم خداوند گریبانگیرشان گشته و عذاب سختی خواهند داشت. خداست که قرآن را نازل کرده است که مشتمل بر حق و حقیقت و نیز معیار و میزان است. تو چه می‌دانی، شاید قیامت نزدیک باشد. کسانی که به قیامت ایمان ندارند در فرارسیدن آن شتاب می‌ورزند. اما کسانی که ایمان دارند از آن در خوف و هراسند و می‌دانند که قیامت حق است. هان! کسانی که نسبت به قیامت شک و تردید دارند، به هرکس که بخواهد روزی می‌رساند، او توانا و چیره است. هرکس که کشت آخرت را بخواهد به کشت او فزونی و برکت می‌دهیم. و هرکس که کشت دنیا را بخواهد مقداری از موهبت‌های دنیا به او می‌دهیم. امّا در قیامت کم‌ترین بهره‌ای ندارد. مگر آنان شریک‌ها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را برساخته‌اند که خداوند بدان اجازه نداده است و راضی نیست. اگر این سخن قاطعانه و داورانه نبود میانشان قضاوت و داوری می‌شد (و حکم خدا صادر می‌گشت). قطعاً برای ظالمان و کافران عذاب سختی وجود دارد. موهبت‌های دنیا به او می‌دهیم. امّا در قیامت کم‌ترین بهره‌ای ندارد. مگر آنان شریک‌ها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را برساخته‌اند که خداوند بدان اجازه نداده است و راضی نیست. اگر این سخن قاطعانه و داورانه نبود میانشان قضاوت و داوری می‌شد (و حکم خدا صادر می‌گشت). قطعاً برای ظالمان و کافران عذاب سختی وجود دارد.»

بعداز بیان مطالب فوق به اصل موضوع برمی‌گردیم و می‌گوئیم: این سوره‌ی مکی از آن جهت به بیان قاعده‌ی حاکمیت و حقّ قانون‌گذاری برای بشر پرداخته است که این مهم، یکی از اصول عقاید بوده و بنابراین این سوره و تمام سوره‌های مکی به بیان عقاید کلّی پرداخته و موضوع اصلی آن‌ها عقیده است. این سوره در خلال بیان اصول عقیده به بیان اصل و قاعده‌ی حاکمیت نیز می‌پردازد. از وحی و الهی بودن وحی سخن می‌گوید. گوهر توحید را بیان می‌نماید و هر شریک، یاور و سرپرستی را جز ذات الله نفی می‌کند.می‌فرماید خداوند هیچ شبیه و نظیری ندارد. روز قیامت و رستاخیز حتمی است. باید عقیده داشت که خداوند آفریننده و مالک جهان است و هیچ چیز مثل و مانند او

نیست. کلید آسمان‌ها و زمین تنها در دستِ او است. او یگانه روزی‌رسانی است که افزودن و کاستن روزی به خواست اوست. به تمام اشیاء آگاه و مسلّط است... خلاصه مسائل مربوط به «عقیده»ی محض را بیان می‌کند. آنگاه با توجه به این که حاکمیت و حقّ تشریع و قانون‌گذاری برای زندگی مردم یکی از این اصول عقیدتی است و مانند آن‌ها از ارزش و اعتبار خاص عقیدتی برخوردار است، لذا این اصل هم در سیاق مربوط به بیان عقاید با همان شیوه‌ی خاص، همراه سایر اصول عقیدتی ذکر شده است. (بنابراین مسلّم و آشکار است که حاکمیّت و قانون‌گذاری از اصول عقاید اسلامی است) سعی می‌کنیم قدم به قدم با سیاق قرآنی و حرکات آن همراه باشیم؛ زیرا ما با سبک و شیوه‌ی ناتوان بشری خود قدرت توصیف و تجسم این موضوع را نداریم و نمی‌توانیم به کم‌ترین چیزی که قرآن بدان نایل شده است دست یابیم.

وقتی که در پرتو سبک و سیاق ممتاز قرآن حرکت می‌کنیم، می‌بینیم که ابتدا با قضیه‌ی آمدن وحی به سوی پیغمبر ﷺ شروع می‌شود و اعلام می‌دارد که این وحی براساس سنتی است که خداوند متعال با قدرت و حکمت فراوان خود آن را به سوی پیغمبرانش ـ علیهم الصلاه والسلام ـ می‌فرستد و می‌فرماید: «به همین ترتیب خداوند به سوی شما و پیغمبرانی که قبل از شما بودند وحی می‌کند؛ قطعاً پروردگارت بسیار قدرتمند و درستکار است.» سپس به اثبات مالکیت خداوند متعال بر آسمان‌ها و زمین و اثبات بندگی آسمان‌ها و فرشتگان برای پروردگار پرداخته و اعلام می‌دارد آسمان‌ها از شریک قرار دادن برای خدا که بعضی از مردم در زمین به چنین خطایی دست می‌زنند، می‌ترسند چنان که نزدیک است از بالا شکافته شوند و می‌فرماید: «مالکیت آسمان‌ها و زمین از آنِ الله است، او والا و بس شکوهمند است. نزدیک است آسمان‌ها در برابر جلال و عظمت او از بالا شکافته شوند. فرشتگان به تقدیس و تسبیح پروردگارشان مشغول‌اند و برای کسانی که در زمین‌اند طلب مغفرت می‌کنند. هان! به حقیقت ذات الله است که آمرزنده و مهربان است.» سپس اعلام می‌دارد این مشرکانی که به جز خدا اولیاء و سرپرستان دیگری برای خود قرار می‌دهند باید بدانند که خود این سرپرستان همیشه در قبضه‌ی قدرت و تحت تسلّط پروردگارند و حافظ آنان هم تنها خداست و پیامبر ﷺ از پیامد شرک ورزیدن ایشان مبرّا بوده و در قبال آنان مسئولیّتی ندارد. می‌فرماید: «کسانی که به جز خداوند سرپرست دیگری می‌پذیرند (باید بدانند این سرپرستان کاری از دستشان برنمی‌آید) تنها حافظ و نگهدارنده ایشان ذات الله است و تو (ای محمد!) مسئول کارهای ایشان نیستی.»

آنگاه سیاق قرآنی به بیان وظیفه‌ی پیغمبر ﷺ می‌پردازد که از نزول قرآن بر او، نشأت گرفته و عبارت است از اعلام خطر و ترسانیدن مردم از روز قیامت و روشن ساختن سرانجام مؤمنان و

بی‌باوران. آنگاه اعلام می‌دارد که خداوند متعال می‌تواند همه‌ی مردمان را به هدایت و ایمان مجبور سازد؛ زیرا انسان چه مؤمن باشد یا کافر، در قبضه و تسلّط او است؛ ولی خداوند آنان را آزاد گذاشته است، تا هرکس به میزان استعداد و اختیارات خود هدایت یا گمراهی را انتخاب کند و بعداز آگاهی از اعلام خطر به وسیله‌ی پیغمبران با تلاش و کوشش خود، راه راست را در پیش گیرند. قرآن تأکید می‌نماید که هیچ‌یک از این شرکا و سرپرستانی که به جز خدا انتخاب می‌شوند نمی‌توانند مشرکان را از عذاب و قهر الهی محفوظ دارند؛ چون تنها خداوند است که زنده می‌کند و می‌میراند، و تنها او سرپرست است و او است که بر تمام اشیاء مسلّط و صاحب قدرت است. می‌فرماید: «بدین ترتیب قرآنی که به زبان عربی است به تو وحی کردیم تا اهالی مکه و پیرامون آن را از عواقب شرک و کفر بترسانی و مردم را از روزی که همه در آن جمع می‌شوند و تردیدی در آمدن آن نیست، بترسانی. در آن روز عده‌ای به بهشت می‌روند و برخی هم داخل دوزخ می‌شوند. اگر خداوند می‌خواست، همه‌ی مردمان را بر یک دین جمع می‌کرد، ولی خداوند هرکه را بخواهد غرق رحمت خود می‌کند. در مقابل، ظالمان[1] هیچ یار و یاوری ندارند. آیا آنان به جز خدا چیز دیگری را به ولی و سرپرست خود می‌پذیرند درحالی که تنها خدا سرپرست همه است و او زنده می‌کند و می‌میراند و اوست که بر هر چیزی مسلّط است.» بعد از این که سیاق تا این اندازه به بیان حقیقت وحی، وظیفه‌ی پیامبر، حقیقت سلطنت و قدرت خداوند می‌پردازد و حقیقت عجز و ناتوانی شرکاء و سرپرستان را آشکار می‌سازد و اعلان می‌دارد که ولایت تنها از آنِ خداست و قدرت بر زنده نمودن و بر همه‌ی اشیاء به‌طور مطلق از مختصات ذات الله است، در این هنگام می‌فرماید: حاکم و سرپرست بر زندگی و حیات بشر تنها خدا و قانون خدا است و مردم موظف‌اند در تمام مسائل مورد اختلاف زندگی خود به خدا و قانون خدا مراجعه نمایند، همراه با بیان این حقیقت در یک آیه‌ی واحده به بیان وحدت «ربوبیت» برای خداوند متعال می‌پردازد؛ چراکه «ربّ» کسی است که حکومت می‌کند و به هنگام بروز اختلاف به عنوان مرجع حل اختلاف به او مراجعه می‌کنند، تنها بر او تکیه و اعتماد و توکل می‌شود، بازگشت و پشیمانی تنها به سوی او است. چنین می‌فرماید: «هر اختلافی درباره‌ی هر چیزی که داشتید مرجع حل آن خدا است تنها خداست که رب و حاکم من است. توکل و اعتمادم تنها بر او است و ندامت [پشیمانی] و توبه‌ام تنها به سوی اوست.»

در پی اثبات حاکمیت خداوند بر زندگی بشر می‌فرماید که پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین فقط او است و آفریننده‌ی مذکر و مؤنث در انسان و حیوان، جز خدا کسی نیست و صنعت یگانه‌ی او در

۱. «ظالمان» این‌جا مانند بیشتر موارد دیگر در قرآن به معنی «مشرکان» می‌باشد. (مؤلف)

خلقت، بر وحدانیّت و یگانگی ذات او دلالت دارد و او که پاک و مبرّا از هر عیبی است، بی‌نظیر و همتاست. در آسمان‌ها و زمین قدرت مطلق از آنِ او است و به اراده‌ی خود در روزی بخشیدن به بندگانش دخل و تصرف می‌کند و بر همه‌ی اشیاء آگاهی و علم کامل دارد. به همین جهت، حاکمیت در زندگی همه‌ی بندگان از آنِ او است؛ هیچ‌کس حق حاکمیّت در زندگی انسان‌ها را ندارد مگر کسی که بر تمام عالم هستی حاکمیت دارد و او آفریننده، مالک و روزی‌بخش بندگانش است. می‌فرماید: «پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین فقط ذات الله است. او همسر شما را از جنس خودتان قرار داده است و حیوانات را به صورت نر و ماده آفریده است و به وسیله‌ی جفتگیری، شما و حیوانات را افزایش می‌دهد، شبیه و نظیری ندارد. او همه صداها را می‌شنود، همه چیز را می‌بیند، کلیدهای آسمان و زمین در دستِ اوست، رزق هرکس راکه بخواهد کم و زیاد می‌کند و به حقیقت او بر تمام اشیاء آگاه و مسلّط است.»

خداوند متعال با چنین شأن و خصوصیات و قدرتی که دارد از زمان فرستادن نوح عليه‌السلام هر شرع و قانونی که برای زندگی انسانی لازم بوده، فرستاده است، تنها شرع و دین خود را به عنوان راه راست و راه مورد رضایتش معرفی کرده است، تمام ادیان آسمانی در اساس و اصول یکی بوده‌اند، همه‌ی آن‌ها بر اصل توحید استوار بوده و همه‌ی پیامبران مردمان را به سوی توحید دعوت کرده‌اند. خداوند متعال عین این راه و برنامه را به عنوان راه و برنامه‌ی زندگی امّت اسلام در آخر زمان قرار داده است تا دین و قانون خدا را به اجرا درآورند و در زندگی به آن تجسم عینی ببخشند، نه این که تنها به صورت عقیده در دل پنهان بماند، یا در لباس شعایر دینی مردم آن را بپذیرند. بلکه باید وجود خارجی و واقعی خود را در عمل نشان دهند.

این همان اصولی است که مشرکان از پذیرفتن آن‌ها خودداری کرده و پذیرفتن آن‌ها را برای خود بس سنگین و دشوار می‌دانستند. و این‌همان موضوعی است که پیروان ادیان الهی بر سر آن باهم به اختلاف برخاستند، از آن پس دیگر روی اجماع و اتّفاق ندیدند و یقین گم‌شده‌ی خویش را بازنیافتند. می‌فرماید: «همان دینی را برای شما تشریع فرموده است که قبلاً آن را به نوح سفارش کرده بود. و آن را به تو نیز وحی کرده‌ایم و به ابراهیم، موسی و عیسی نیز سفارش نمودیم. اکنون این دین را به‌طور کامل اجرا نمایید و در آن اختلاف نورزید. بس سنگین است بر مشرکان آنچه تو آنان را بدان دعوت می‌کنی. خداوند هرکه را بخواهد برای این دین برمی‌گزیند و هرکه به سوی آن برگردد، بدان رهنمودش می‌کند. اهل کتاب گروه،گروه نشدند و تفرقه پیدا نکردند مگر بعداز علم و آگاهی. مسلّماً این تفرقه‌جویی تنها به خاطر کجروی و ستمگری در میان خود آنان بوده است. اگر فرمانی ازسوی پروردگارت صادر نشده بود که آنان تا زمان معینی زنده بمانند، کارشان را یکسره می‌کردیم.

کسانی که کتاب‌های آسمانی را از گذشتگان خود به ارث برده‌اند، درباره‌ی آن دچار شک و گمان همراه با سوءظن شده‌اند.»

تا این‌جا مقرّر گردید که دین خدا یکی است و براساس وحدانیّت خدا و اجرای کامل شریعت و برنامه‌ی او در زمین، تحقّق پیدا می‌کند. اعلام می‌دارد که مشرکان اقدام به این کار را بسیار سخت و سنگین می‌دانند و از آن می‌ترسند و کسانی که کتاب‌های آسمانی را از گذشتگان خود به ارث برده‌اند، بعداز علم و آگاهی به اختلاف و دودستگی مبتلا گشته‌اند، اختلافشان به خاطر ظلم و ستمگری با همدیگر بوده است. به علّت همین چنددستگی و حزب‌گرایی‌ها نتوانستند بر یک امر حق و معیّن به توافق برسند. در این اثنا به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد تا مردم را به‌سوی آئین یگانه‌ی الهی دعوت کند و آن‌گونه که خداوند به اوامر کرده است، آن را به اجرا درآورد و بر آن پایداری ورزد. در این امر نباید به هیچ‌وجه از هوی و امیال بشری پیروی کنند؛ زیرا دو راه بیشتر وجود ندارد: یا باید به شریعت الله عمل شود یا به شریعت غیر الله. به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد تا زمام حکومت بر روی زمین را در دست گیرد و عدالت را میان همگان عهده‌دار گشته و در میان تمام ملّت‌ها و ادیان گسترش دهد. ربوبیّت و حاکمیت خداوند یکتا را اعلان نماید.در این هنگام است که اتمام حجت می‌شود و راه حق و ناحق از هم جدا و مشخص می‌گردد. اما در قیامت بازگشت همه به سوی ذات خداوند است، همه در پیشگاه او جمع می‌شوند، کسانی را که درباره‌ی وحدانیّت ذات الله به مبارزه و مجادله پرداخته و از شریعت و دین خدا که مطابق با فطرت سالم است، پیروی نمی‌کنند، شدیدا مجازات می‌کند. می‌فرماید: «تو نیز مردمان را به سوی دین و شریعت واحد الهی دعوت کن و آن‌گونه که به تو فرمان رسیده است بر راهی که برگزیده‌ای پایدار باش! و از خواسته و هوس‌های ایشان پیروی مکن! بگو: من به هر کتابی که از سوی خدا نازل آمده باشد، ایمان دارم. به من دستور رسیده است که میان شما دادگری کنم، خداوند پروردگار ما و پروردگار شما است، اعمال ما از آن خود ما و اعمال شما از آنِ خود شما است. اتمام حجت شده است و دیگر میان ما خصومت و مجادله‌ای وجود ندارد. خداوند همه‌ی ما را (در قیامت) جمع خواهد کرد، بازگشت همه به سوی اوست. کسانی که درباره‌ی دین خدا به مجادله برمی‌خیزند درحالی که مردم براساس فطرت سالم بدان پاسخ مثبت داده‌اند، دلیل و حجت آنان باطل و بی‌اساس است، خشم شدیدی گریبانگیرشان گشته و عذاب سختی پیش رو خواهند داشت.»

باتوجه به این که این سوره «مکّی» است و پیامبر ﷺ هیچ حکمی را به شیوه‌ی عملی جز در مدینه به اجرا درنیاورده است؛ چون او درحالی که در مکه بود قانون و احکام مفصل و روشنی نداشت، تا براساس آن‌ها قضاوت نماید. پس آمدن این آیات صریح در سوره‌ای از سوره‌های مکی

معنی خاص خود را دارد که عبارت است از ضرورت بیان اصلی از اصول عقاید ـ حاکمیت پیامبر ﷺ براساس کتاب خدا ـ زیرا موضوع مورد بحث سوره‌های مکّی بیان عقاید بوده (هرچند این اصل تنها در مدینه موردنیاز بود) اما چون می‌بایست عقاید در مکه تکمیل شود، و تأخیر بیان آن تا بعد از هجرت موجب عدم تکمیل و باقی ماندن بیان عقاید به طور ناقص می‌شد، لذا این اصل هم در کنار سایر اصول عقاید در سوره‌های مکی قرار گرفت. بنابراین بیان آیات مربوط به حاکمیّت در سوره‌های مکی از ارزش خاصی برخوردار است و نشان می‌دهد مسأله‌ی حاکمیّت قبل از این که موضوعی مربوط به نظام و حکومت باشد مسأله‌ای عقیدتی است. بدون شک باید همین‌طور هم باشد؛ زیرا مدار حساب و جزاء انسان در قیامت براساس رفتار و حرکات او در این جهان است. حیات و زندگی انسان در دنیا با زندگی او در قیامت به‌هم پیوسته و متصل است و یک واحد تفکیک‌ناپذیر است. پس ناگزیر باید بازگشت تمام امور در همه‌ی دوران‌های زندگی (اعم از دینی و دنیایی) همه به‌سوی الله باشد. لازم است زندگی بشر در حیات دنیا از شریعت خدا تبعیّت نماید.

از این مطلب و بنا بر بحثی که پیشتر درباره‌ی ارتباط عملی زندگی بشر و سرتاسر نظام جهان که خداوند آن را اداره می‌کند ارائه شد، به طور قطعی ایجاب می‌نماید که مسأله‌ی حاکمیت در زندگی بشری قبل از این که مسأله‌ای مربوط به نظام و حکومت باشد مسأله‌ای عقیدتی است. لذا در همان جای مناسبی که می‌بایستی ذکر شود که [سوره‌های مکی]، بیان شده است. آن‌گونه که سایر اصول عقاید در آن ذکر شده‌اند و ضرورت ایجاب نموده است قبل از این که هنگام بیان شریعت و قانون و نظام (در سوره‌های مدنی فرا رسد) در سوره‌های مکّی بیان گردد.

این سیاق بعد از این که این اصل عقیدتی را بیان می‌دارد، مجدداً به بیان وظیفه‌ی کتابی که از جانب الله نازل شده است می‌پردازد و می‌فرماید: وظیفه‌اش این است که بر زندگی انسان حاکم باشد تا حق و عدالت را میان مردم به اجرا درآورد. خداوند قرآن رابه حق بر پیامبر ﷺ نازل کرده است تا در این زندگی دنیا احقاق حق نماید و عدالت را برقرار سازد.

همان‌گونه که خداوند در قیامت نیز حق و عدالت را تحقّق می‌بخشد. این دو مطلب این‌جا در یک آیه ذکر شده‌اند، تا نشان دهد که عدالت الهی واحد و یکسان است و براساس کتاب و شریعتش آن را در دنیا محقق می‌سازد و براساس حکم و جزای خود آن را در قیامت به اجرا درمی‌آورد. هم‌چنین نشان می‌دهد که موضوع حاکمیت کتاب خدا در دنیا از جنبه‌ی عقیدتی، اهمیتش به اندازه‌ی ایمان و اعتقاد به حاکمیّت خدا و حسابرسی او در قیامت می‌باشد و این هردو در زمره‌ی مسائل اعتقادی بوده و از اهمیت خاصی برخوردارند.

آنگاه سیاق به تهدید کسانی می‌پردازد که برای فرارسیدن قیامت شتاب می‌ورزند. درحالی‌که مؤمنان از آن در هراس‌اند. این امر نشانه‌ی بی‌توجهی و بی‌باکی کافران و پرهیز و تقوای مؤمنان

است. می‌فرماید: «خدا است که قرآن را نازل کرده است که مشتمل بر حق و میزان است، تو چه می‌دانی شاید فرارسیدن قیامت نزدیک باشد. کسانی که ایمان ندارند در فرارسیدن آن شتاب می‌ورزند؛ اما کسانی که ایمان آورده‌اند از آن در خوف و هراس‌اند و می‌دانند که قیامت حق است. هان! کسانی که نسبت به قیامت شک و تردید دارند و به جدال و ستیز می‌پردازند، بی‌گمان در گمراهی سخت و ژرفی غوطه‌ورند.».

وظیفه‌ی همه کتاب‌های نازل شده بر پیغمبران پیشین که یکی بعداز دیگری می‌آمدند، همین بوده است، همه به این خاطر نازل شده‌اند تا به طور کلّی در مسائل اختلافی در بین مردم قضاوت کنند. این مسائل چه مربوط به امور اعتقادی و عبادتی و شعایر و چه مربوط به امور زندگی اجتماعی و اقتصادی باشد، فرق نمی‌کند.

سرانجام دستور حکم کردن براساس کتاب خدا به امت اسلام سپرده شد و به تفصیل در سوره‌ای مدنی مطرح گردید. این که خداوند نسبت به نازل کردن اصول این موضوع در سوره‌های مکی تعجیل فرموده است، نشانه‌ی خاص و دلیل واضح بر این است که حکم به کتاب خدا در زمره‌ی اصول اعتقادی است و تنها مسأله‌ای فرعی مربوط به مسائل نظام اجتماعی نیست که بعداز مدت زمانی به تفصیل در سوره‌های مدنی بیان گشته‌اند. آیه‌ی ۲۱۳ سوره‌ی بقره به این موضوع اشاره می‌کند و می‌فرماید: «مردم همه یک امّت واحده بودند، آنگاه خداوند پیامبران را روانه کرد تا به نیکوکاران بشارت دهند و بدکاران را بترسانند و کتابی که مشتمل بر حق بود، بر آنان نازل کرد تا میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می‌ورزند به داوری بپردازند، تنها کسانی در مورد این کتاب آسمانی اختلاف ورزیدند که این کتاب فراروِی آنان بود. با وجود این که دلایلی روشن بر حقانیّت قرآن وجود داشت اما از روی ستمگری و کینه‌توزی اختلاف نمودند. سرانجام خداوند کسانی را که ایمان آورده بودند، به اراده‌ی خویش به آنچه که حق بود و در آن اختلاف ورزیده بودند هدایت فرمود و خداوند هرکسی را که بخواهد به راه راست راهنمایی می‌کند.»

برمی‌گردیم به سیاق آیات مکی (سوره‌ی شوریٰ) می‌بینیم که بار دیگر به مناسبت بحث درباره‌ی قیامت و حساب و جزایی که در آن وجود دارد، درباره‌ی رزق و روزی و قدرت و عزتِ خداوند متعال سخن می‌گوید. مسلّماً رزق و روزی قیامت نیز همانند رزق و روزی دنیا تنها از جانب خداست و بیان می‌دارد که قیامت نیز مانند دنیا دارای کشت و زرع ویژه است. کسانی که قیامت را می‌خواهند قبلاً در دنیا نیکی و احسانی بدان‌جا می‌فرستند، در قیامت از فواید آن بهره‌مند می‌شوند. اما کسانی که به فکر قیامت نیستند، و تمام کانون توجه و تلاش خود را معطوف به دنیا می‌سازند، خداوند ثمره‌ی زحمات و تلاش دنیایی آنان را به هدر نمی‌دهد و آن را در دنیا به ایشان عطا می‌کند

ولی از کشت و ثمر آخرت، محروم می‌شوند؛ زیرا اگر می‌خواستند می‌توانستند به وسیله‌ی نعمت و ثمره‌ی دنیوی که در اختیار داشتند به نعمت و بهره‌ی قیامت نیز برسند. اگر نعمت خدا را در راه او خرج می‌کردند و تلاش و کوشش دنیوی خود را براساس قانون الهی و به خاطر الله به کار می‌گرفتند، در دنیا مانند دیگران بهره‌ی فراوانی دریافت کرده و در قیامت نیز چندین برابر پاداش آن را به دست می‌آوردند و در هردو دنیا چیزی را از دست نمی‌دادند. می‌فرماید: «خداوند نسبت به بندگانش بسیار با لطف و محبّت است.روزی می‌رساند به هرکسی که مایل باشد و او نیرومند و چیره است. هرکس که کشت آخرت را بخواهد به کشت او فزونی و برکت می‌دهیم و هرکس که کشت دنیا را بخواهد، از دنیا بهره‌اش را به او می‌دهیم. اما در آخرت کم‌ترین بهره‌ای ندارد.»

بعداز بحث از رزق در دنیا و آخرت سیاق قرآنی به بیان قانون‌گذاری و مشخص نمودن کسی که این حق را دارد، می‌پردازد، تا ثابت کند همان کسی که رازق و روزی‌دهنده‌ی بندگان است، حق دارد برای آنان در زندگی دنیوی قانون وضع کند و جز او هیچ‌کس چنین حقّی را ندارد. قرآن انحراف از این اصل را مورد حمله قرار داده و اعلام می‌دارد انحراف از آن، کاری است بس بزرگ و خطرناک. و کسانی که دست به چنین کاری بزنند، عذاب نابودکننده‌ی خدا در مورد آنان به تأخیر نمی‌افتد. مگر به خاطر این وعده‌ی الهی که عذاب آنان را به روزی واگذار فرموده است که حق و باطل در آن از هم شناخته می‌شود. می‌فرماید: انحراف از این اصل شرک است وبرای هر مشرکی عذاب سختی وجود دارد: «شاید مشرکان، معبودهایی برای خود داشته باشند که این معبودها برای آنان دینی را برساخته‌اند که خداوند بدان اجازه نداده است. اگر سخن قاطعانه و داورانه‌ی خدا (مبنی بر تأخیر انداختن عذابشان به روز قیامت) نبود حکم خود را در مورد آن‌ها صادر می‌کردیم. به حقیقت برای ستمکاران و مشرکان عذاب سخت و دردناکی وجود دارد.»

این سیاق طولانی از یک سوره‌ی مکّی (شوری) بود و می‌دانیم که سوره‌های مکّی مسائل عقیدتی را بیان و تشریح می‌نمایند. باتوجه به این که در این سیاق مسائل اعتقادی مطرح شده است، قضیه‌ی حاکمیت، شریعت و قانون نیز از آن جهت که مفاهیم عقیدتی هستند بیان شده‌اند. این موضوع یکی از مدارهای شرک یا توحید به حساب می‌آید و اقامه و تثبیت دین خدا یا زوال و نابودی آن بسته به این است و ایمان به این اصل کاملاً به ایمان به وحدانیّت خداوند متعال در ذات، صفات، ویژگی‌ها، تسلّط و قدرت او بر تمام جهان هستی بستگی دارد. لذا چنانچه مردم از قرآن و زندگی در پرتو آن دور نمی‌شدند، ما نیازی به تعلیق و تفسیر این سیاق نداشتیم؛ چراکه خود این سیاق بسیار صریح و روشن، احکام و دستورات خدا را به شیوه‌ی آشکار و گویا، بیان می‌دارد؛ اما متأسفانه ناچار بودیم این توضیحات را ارائه دهیم.

از این نمونه‌ی مکّی به نمونه‌ی دیگر از آن روی می‌آوریم. امّا این نمونه‌ی جدید با تفصیلات بیشتری وارد قضیه‌ی حاکمیّت و قانون‌گذاری شده است؛ زیرا این نمونه مربوط به تشریعات جاهلیّت درباره‌ی قربانی‌ها، نذورات، تحلیل و تحریم محصولات کشاورزی، حیوانات، اولاد، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها می‌شود. قرآن کریم اجازه نمی‌دهد این احکام از غیر خدا و بدون اجازه‌ی او صادر شوند؛ چرا که حقّ حاکمیّت و قانون‌گذاری جز برای خدا برای کس دیگری نیست. در حقیقت مسأله‌ی سخت و مشکل در رویارویی با جاهلیّت همین قضیه بود. اگر اسلام تنها به توحید در اعتقاد و انجام شعایر دینی از آنان راضی می‌شد و از سران قوم و حکام و کاهنان، سلب قدرت نمی‌کرد و حاکمیّت، تسلّط و قانون‌گذاری را مخصوص ذات‌الله قرار نمی‌داد، هرگز جاهلیّت تا این اندازه در برابر اسلام عناد و دشمنی و سرسختی نشان نمی‌داد.

به این سیاق جدید توجه فرمائید:

﴿وَجَعَلُوا۟ لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ ٱلْحَرْثِ وَٱلْأَنْعَـٰمِ نَصِيبًا فَقَالُوا۟ هَـٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَـٰذَا لِشُرَكَآئِنَا ۖ فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى ٱللَّهِ ۖ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَآئِهِمْ ۗ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾ وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَـٰدِهِمْ شُرَكَآؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا۟ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ ۖ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا فَعَلُوهُ ۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٧﴾ وَقَالُوا۟ هَـٰذِهِۦٓ أَنْعَـٰمٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَّا يَطْعَمُهَآ إِلَّا مَن نَّشَآءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَـٰمٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَـٰمٌ لَّا يَذْكُرُونَ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَيْهَا ٱفْتِرَآءً عَلَيْهِ ۚ سَيَجْزِيهِم بِمَا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿١٣٨﴾ وَقَالُوا۟ مَا فِى بُطُونِ هَـٰذِهِ ٱلْأَنْعَـٰمِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰٓ أَزْوَٰجِنَا ۖ وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَآءُ ۚ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ ۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٣٩﴾ قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ قَتَلُوٓا۟ أَوْلَـٰدَهُمْ سَفَهًۢا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا۟ مَا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ٱفْتِرَآءً عَلَى ٱللَّهِ ۚ قَدْ ضَلُّوا۟ وَمَا كَانُوا۟ مُهْتَدِينَ ﴿١٤٠﴾ ۞ وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَ جَنَّـٰتٍ مَّعْرُوشَـٰتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَـٰتٍ وَٱلنَّخْلَ وَٱلزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُۥ وَٱلزَّيْتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُتَشَـٰبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَـٰبِهٍ ۚ كُلُوا۟ مِن ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثْمَرَ وَءَاتُوا۟ حَقَّهُۥ يَوْمَ حَصَادِهِۦ ۖ وَلَا تُسْرِفُوٓا۟ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿١٤١﴾ وَمِنَ ٱلْأَنْعَـٰمِ حَمُولَةً وَفَرْشًا ۚ كُلُوا۟ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا۟ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَـٰنِ ۚ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٤٢﴾ ثَمَـٰنِيَةَ أَزْوَٰجٍ ۖ مِّنَ ٱلضَّأْنِ ٱثْنَيْنِ وَمِنَ ٱلْمَعْزِ

ٱثۡنَيۡنِۖ قُلۡ ءَآلذَّكَرَيۡنِ حَرَّمَ أَمِ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ أَمَّا ٱشۡتَمَلَتۡ عَلَيۡهِ أَرۡحَامُ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۖ نَبِّـُٔونِي
بِعِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿١٤٣﴾ وَمِنَ ٱلۡإِبِلِ ٱثۡنَيۡنِ وَمِنَ ٱلۡبَقَرِ ٱثۡنَيۡنِۗ قُلۡ ءَآلذَّكَرَيۡنِ
حَرَّمَ أَمِ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ أَمَّا ٱشۡتَمَلَتۡ عَلَيۡهِ أَرۡحَامُ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۖ أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ
وَصَّىٰكُمُ ٱللَّهُ بِهَٰذَاۚ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ
عِلۡمٍۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٤٤﴾ قُل لَّآ أَجِدُ فِي مَآ أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ
طَاعِمٖ يَطۡعَمُهُۥٓ إِلَّآ أَن يَكُونَ مَيۡتَةً أَوۡ دَمٗا مَّسۡفُوحًا أَوۡ لَحۡمَ خِنزِيرٖ فَإِنَّهُۥ رِجۡسٌ أَوۡ
فِسۡقًا أُهِلَّ لِغَيۡرِ ٱللَّهِ بِهِۦۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿١٤٥﴾
وَعَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٖۖ وَمِنَ ٱلۡبَقَرِ وَٱلۡغَنَمِ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ
شُحُومَهُمَآ إِلَّا مَا حَمَلَتۡ ظُهُورُهُمَآ أَوِ ٱلۡحَوَايَآ أَوۡ مَا ٱخۡتَلَطَ بِعَظۡمٖۚ ذَٰلِكَ جَزَيۡنَٰهُم
بِبَغۡيِهِمۡۖ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿١٤٦﴾ فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل رَّبُّكُمۡ ذُو رَحۡمَةٖ وَٰسِعَةٖ وَلَا يُرَدُّ
بَأۡسُهُۥ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿١٤٧﴾ سَيَقُولُ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكۡنَا وَلَآ
ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن شَيۡءٖۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ حَتَّىٰ ذَاقُواْ بَأۡسَنَاۗ قُلۡ
هَلۡ عِندَكُم مِّنۡ عِلۡمٖ فَتُخۡرِجُوهُ لَنَآۖ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا تَخۡرُصُونَ ﴿١٤٨﴾
قُلۡ فَلِلَّهِ ٱلۡحُجَّةُ ٱلۡبَٰلِغَةُۖ فَلَوۡ شَآءَ لَهَدَىٰكُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴿١٤٩﴾ قُلۡ هَلُمَّ شُهَدَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ
يَشۡهَدُونَ أَنَّ ٱللَّهَ حَرَّمَ هَٰذَاۖ فَإِن شَهِدُواْ فَلَا تَشۡهَدۡ مَعَهُمۡۚ وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ
كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ ﴿١٥٠﴾ ۞ قُلۡ تَعَالَوۡاْ
أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗاۖ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ
أَوۡلَٰدَكُم مِّنۡ إِمۡلَٰقٖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكُمۡ وَإِيَّاهُمۡۖ وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ
مِنۡهَا وَمَا بَطَنَۖ وَلَا تَقۡتُلُواْ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ
لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥۖ وَأَوۡفُواْ
ٱلۡكَيۡلَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ لَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۖ وَإِذَا قُلۡتُمۡ فَٱعۡدِلُواْ وَلَوۡ
كَانَ ذَا قُرۡبَىٰۖ وَبِعَهۡدِ ٱللَّهِ أَوۡفُواْۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾ وَأَنَّ
هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ
وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ﴾ انعام: ۱۵۳ـ۱۳۶

«مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خداوند آن‌ها را آفریده است برای خدا قرار می‌دهند و به زعم خود می‌گویند این برای خدا است. و این سهم (هم) برای شریک‌هایی

است که ما برای خدا قرار داده‌ایم. اما آنچه به شریکان ایشان تعلق می‌گیرد به خدا نمی‌رسد و آنچه متعلق به خداست به شریکان ایشان می‌رسد. به راستی داوری بدی انجام می‌دهند. هم‌چنین شرکاء مشرکان در نظر اکثر مشرکان کشتن و قربانی کردن فرزندانشان را خوب و زیبا جلوه داده‌اند تا سرانجام آنان را به هلاکت برسانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند. اگر خداوند می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند پس بگذار این افتراها را بر خدا ببندند (قطعاً خداوند کیفرشان می‌رساند) و می‌گویند: این قسمت از چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (بر دیگران و مخصوص بت‌ها است) جز کسانی (از خدمه‌ی بت‌ها) که ما بخواهیم، کس دیگر نباید از آن بخورد. این گفته تنها ناشی از گمان ایشان است (از دستور خدا به دور است) باز حیواناتی هستند که سوار شدن بر آن‌ها حرام شده است. یا حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آن‌ها ذکر نمی‌کنند (و اسم بت‌ها را بر آن‌ها ذکر می‌کنند و این را دستور خدا می‌پندارند و) بر خدا دروغ می‌بندند، هرچه زودتر کیفر افتراهای آنان راخواهیم داد. (از افتراهای دیگر آنان این است) که می‌گویند: جنینی که در شکم این حیوانات است ویژه و مخصوص مردان ما است و بر زنان ما حرام است (پس اگر زنده متولد شد، زنان نباید از آن بخورند) اگر جنین مرده متولد شد همه (زن و مرد) در آن شریک‌اند. هرچه زودتر خداوند کیفر این رفتار و گفتارهای دروغین آنان را خواهد داد؛ زیرا او حکیم و آگاه است. به راستی زیانکارند کسانی که فرزندان خود را از روی نادانی می‌کشند و چیزی را که خداوند بدیشان به عنوان روزی می‌رساند با دروغ بستن بر خدا بر خویشتن حرام می‌کنند. بی‌گمان آنان گمراه‌اند و هدایت‌پذیر نیستند. تنها ذات الله است، باغهایی که برپایه متکی می‌شوند و باغ‌هایی که چنین نیستند آفریده است، درختان خرما و کشتزارها را آفریده است که ثمره‌ی آن‌ها به هنگام خوردن، گوناگون است و درخت انار و زیتون را نیز آفریده است که (در برخی صفات) همگون‌اند و (در برخی صفات) متفاوت‌اند، هنگامی که به بار آمدند از میوه‌ی آن‌ها بخورید و به هنگام رسیدن و چیدن و دروکردن‌شان حق و زکات آن‌ها را بدهید. (در خوردن یا بخشیدن) آن‌ها اسراف نکنید؛ زیرا خداوند اسراف‌کنندگان را دوست نمی‌دارد. از چهارپایان حیواناتی باربر و از پشم و موی آنان فرش‌هایی برای شما به وجود آورده است از آنچه خداوند نصیب شما گردانیده است بخورید و از گام‌های شیطان پیروی مکنید. بی‌گمان شیطان دشمن آشکار شما است؛ هشت جفت (حیوان) را آفریده است؛ از گوسفند دو زوج از بز دو زوج. بگو: آیا خداوند نرهای آن‌ها را حرام کرده است یا ماده‌های آن‌ها را. یا این که آنچه ماده‌ها در شکم دارند اگر راست می‌گوئید مرا از روی علم و دانش آگاه کنید. از شتر، نر و ماده و از گاو، نر و ماده را (آفریده‌ایم) بگو: آیا خداوند دو نر را حرام کرده است یا دو ماده را؟ یا این

که آنچه ماده‌ها در شکم دارند؟ آیا شما شاهد بودید در آن هنگام که خداوند آنان را به شما سفارش کرد؟ چه کسی ظالم‌تر از کسی است که بر خدا دروغ بندد تا مردمان را از روی جهل، گمراه سازد. خداوند هیچ‌گاه مشرکان را هدایت نخواهد کرد. (ای محمد!) بگو: در آنچه به من وحی شده است چیزی را بر غذاخورنده‌ای حرام نمی‌بینم مگر مردار یا خون مایع یا گوشت خوک که همه‌ی آن‌ها ناپاک هستند یا گوشت حیواناتی که (به هنگام ذبح) به نامی جز نام خدا ذبح شده باشند. ولی اگر کسی مجبور اما قلباً بدان علاقمند نباشد و از حدّ نیاز (که سدّ جوع است) تجاوز نکند (گناهی بر او نیست) چون پروردگار تو بس آمرزنده و مهربان است. و بر یهودیان هر حیوان ناخن‌داری را حرام کرده‌ایم و هم‌چنین از گاو و گوسفند پیه‌ها و چربی‌های آن‌ها را حرام کرده بودیم. مگر پیه‌ها و چربی‌هایی که بر پشت آن‌ها یا در لابلای احشاء و امعاء قرار دارد. و یا پیه‌ها و چربی‌هایی که آمیزه‌ی استخوان گردیده است. این هم کیفر ایشان در برابر ستمگریشان بود که بدانان دادیم و ما به حقیقت راستگو هستیم. اگر تو را تکذیب کردند بدیشان بگو: پروردگار شما دارای رحمت گسترده و مهر فراوان است. هیچ چیز نمی‌تواند عذاب خدا را از بدکاران بازدارد. مشرکان می‌گویند: اگر خداوند می‌خواست ما و پدران ما به او شرک نمی‌ورزیدیم و چیزی را از جانب خود حرام نمی‌کردیم. کسانی که پیش از آنان بودند نیز همین گونه تکذیب می‌کردند تا این که عذاب ما را چشیدند. بگو: آیا دلیل قاطعی دارید تا آن را به ما نشان دهید؟! شما تنها از گمان‌های بی‌اساس پیروی می‌کنید (کارهایتان براساس علم و یقین نیست) بلکه از روی شک و حدسیّات است. ای پیغمبر! بگو: دلیل قاطع و روشن تنها از آنِ خداست، اگر خداوند می‌خواست همه‌ی شما را هدایت می‌نمود. بگو: گواهان خود را بیاورید که شهادت دهند بر این که خداوند این چیزها را حرام کرده است. اگر گواهی دادند تو با آنان گواهی مده و از هوی و هوس کسانی پیروی مکن که آیات ما را تکذیب نموده و به روز آخرت ایمان ندارند و برای پروردگار خود همتا و شریک قرار می‌دهند. بگو: بیائید چیزهایی را برای شما بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام کرده است. این که هیچ چیزی شریک خدا نکنید و به پدر و مادر خود نیکی و احسان نمایید. و فرزندان‌تان را از ترس فقر و تنگدستی مکشید. ما به شما و ایشان روزی می‌دهیم. به گناهان کبیره، آشکار یا پنهان نزدیک مشوید، و کسی رابه ناحق مکشید که خداوند کشتن آن‌ها را حرام کرده است. اینها اموری هستند که خداوند به‌گونه‌ی موکّد شما را بدانها سفارش و توصیه می‌کند تا آن‌ها را بفهمید و خردمندانه بدان‌ها عمل کنید. به مال یتیم جز به نحو احسن نزدیک مشوید تا این که به رشد کامل می‌رسد، سنجش پیمانه و ترازو را به تمام و کمال به شیوه‌ی دادگرانه مراعات دارید. ما هیچ کسی را جز به اندازه‌ی توانایی‌اش به انجام امری ملزم و موظف

نمی‌سازیم. هنگامی که سخن می‌گویید عدالت و دادگری را (در گفته‌هایتان) رعایت کنید. هرچند (کسی که سخن به نفع یا زیان او گفته می‌شود) از خویشاوندان شما باشد. به عهد و پیمان خدا وفا کنید. این‌ها چیزهایی هستند که خداوند شما را به رعایت آن‌ها توصیه و سفارش می‌کند تا این که متذکر شوید و پند گیرید. این راه، راه مستقیم من است تا از آن پیروی کنید و از راه‌هایی پیروی مکنید که شما را از راه خدا منحرف و دور می‌سازد. این‌ها چیزهایی است که خداوند شما را به آن‌ها سفارش می‌کندتا پرهیزگار شوید.»

این سیاق طولانی را در یک سوره‌ی مکی مانند سیاق پیشین مورد بررسی قرار می‌دهیم تا شیوه و روش طبیعی قرآن را در بیان حقایقی که زیربنای جهان‌بینی اسلام هستند، نشان دهیم.این مجموعه آیات مکی را مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ زیرا مانند سبک قبلی بر قضیه‌ی حاکمیّت و قانون‌گذاری در تمام جزئیات زندگی اعم از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، تقسیم اموال در بین زن و مرد در خانواده، مراسم نذور، قربانی‌ها و ذبح حیوانات، دلالت کرده و همه‌ی این مسائل را به مهم‌ترین موضوع اعتقادی که مسأله‌ی شرک و توحید است ربط می‌دهد و اعلام می‌دارد که توحید یگانه راه و روش الهی است که انسان را به خدا می‌رساند و سایر راه‌ها، کژراهه [بیراهه] هستند و به خدا نمی‌رسند. باز این سیاق را بدین خاطر بیان می‌نمائیم؛ چون اوهام و عقاید جاهلیت را به تصویر می‌کشد و عقاید و تصورات گوناگون آن‌ها را در خود جمع کرده است. افترای قانون‌گذاران و تشریع‌کنندگان جاهلیّت بر خداوند را نشان می‌دهد که بدون دلیل و مدرکی از جانب خدا، قانون و شریعت خود را به خدا نسبت می‌دهند. هرگاه می‌خواهند امری نامعقول تقلیدی را مشروع می‌سازند و قانونی را وضع می‌نمایند! این قوانین و تقالید رابه خدا نسبت می‌دهند تا مبادا به ایشان گفته شود: چرا به خلاف امر خدا قانون وضع می‌کنید؟ چیزهایی از قول خدا می‌گویند که هرگز خداوند آن را نگفته و مشروع قرار نداده و هیچ‌گاه آن را اراده نکرده است. دینی را از جانب خود می‌سازند که خداوند آن را وضع نکرده است. آنان قوانین خود را به خدا نسبت می‌دهند؛ یعنی همان کاری را می‌کنند که در تمام جاهلیّت‌ها و حتی در جاهلیّت امروز نیز رخ می‌دهد و هرچه دلشان بخواهد به عنوان قانون و شرع از جانب خود می‌سازند، سپس به دروغ می‌گویند: این دین و شریعت خدا است. در این سیاق قرآنی خداوند توجه آنان را به سوی دلیل و برهان قاطعی معطوف می‌دارد و می‌فرماید: این دین را کجای کتاب خدا یافته‌اید؟ و چه کسی شهادت و گواهی می‌دهد که این شریعت و قانونی که شما آورده‌اید، از جانب خداوند نازل شده است؟ قطعاً هیچ انسانی حق ندارد بگوید: خدا این را می‌خواهد یا خدا به این چیز امر می‌کند و یا از فلان چیز نهی می‌نماید، مگر این که دلیل و آیه‌ی روشنی از کتاب خدا در دست داشته باشد. ما امروزه مردمی را مشاهده می‌کنیم که در کتاب خدای

متعال می‌خوانند: «آن‌ها که به غیر شریعت خدا حکم نمایند، کافرند.» و «کسانی که برای دادخواهی به غیر شریعت خدا پناه ببرند، ایمان ندارند.». ولی علی‌رغم این می‌گویند: آن‌هایی که به غیر قانون خدا حکم نموده و برای دادخواهی به غیرقانون خدا پناه می‌برند، مسلمان هستند! برخلاف همه‌ی این آیات، تسلیم قانون غیرخدا می‌شوند. یا عده‌ای را می‌بینیم در قرآن آیاتی را می‌خوانند که دلالت قطعی بر این دارند که خداوند متعال تعدادی را به آتش دوزخ عذاب می‌دهد و عده‌ی دیگری را به نعمت بهشت پاداش می‌رساند و با وجود این می‌گویند: آیا معقول است که خداوند بندگانش را به آتش عذاب دهد؟ آیا معقول است آنچه خداوند در کتابش گفته است در بهشت وجود داشته باشد؟! نه، برادر! اینها معقول نیستند و جالب این‌جا است که گمان می‌برند مسلمان هم هستند!! همان‌گونه که گروهی وجود دارند که درباره‌ی زنان این آیه را در قرآن قرائت می‌نمایند: «نباید خودنمایی کنید و زینت خود را نشان دهید همان‌گونه که در جاهلیّت نخست زنان خودنمایی می‌کردند و زینت خود را نشان می‌دادند»[1] و این حدیث را از پیغمبر ﷺ می‌شنوند و پیغمبر کسی است که هیچ سخنی را از روی هوس نمی‌گوید بلکه هرچه می‌گوید الهامی است که از جانب خداوند بر او نازل شده است: «برای هیچ زنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد حلال نیست که به مسافرت سه روزه برود مگر این که مرد محرمی همراه او باشد.»[2]

با وجود این نصّهای صریح، می‌گویند: منظور خدا معنی ظاهر و منصوص آن نیست؛ چرا که این معنی با مقتضیات تمدن و پیشرفت زندگی جدید و تولید، هماهنگ نیست! عجیب این است این اشخاص ادعای اسلامیت هم نموده و گمان می‌کنند که مسلمان هستند! باز ما امروزه انسان‌هایی را مشاهده می‌کنیم از روی هوس و آرزوهای نفس، برای مردم قانون وضع می‌کنند و اعلام می‌دارند که این قانون خدا است!! در عین حال خود را مسلمان به حساب می‌آورند و برخی از مردم نیز آنان را مسلمان می‌دانند!! اما باید بدانیم که این اوضاع، جاهلیتی است مانند جاهلیت همان مشرک‌هایی که قرآن، سرگشتگی و افترا و شرک آنان را در این سیاق بیان می‌دارد. پس بیایید با دقت، نظری به این سیاق بی‌نظیر قرآنی بیندازیم:

قرآن برای ما نقل می‌کند که مشرکان جزیره‌العرب قسمتی از محصولات کشاورزی و حیوانات خود را برای خدا قرار می‌دادند و برای بت‌ها و معبودهای مورد ادّعایشان نیز سهمی را در نظر می‌گرفتند، درحالی که تمام نعمت‌هایی که داشتند کلاً از جانب خدا به آنان رسیده بود و این بتها و

---

۱. «ولا تبرجن تبرج الجاهلیه الأولی.» (احزاب : ۳۳)

۲. مسلم در صحیح خود آورده است.

معبودها هیچ نعمتی به آنان نبخشیده بودند. با وجود این سهمی را که برای خدا تعیین کرده بودند به آن معبودها می‌دادند. به این ترتیب که کاهنان هم سهم خدا و هم سهم معبودهای دیگر را برمی‌داشتند! و هیچ چیزی از آن به خدا نمی‌رسید و اصولاً فقط آن چیزی به خدا می‌رسید که تنها در راه خدا و بدون قرار دادن شریک برای او، انفاق شود. و معلوم است این کاهنان بودند که چنین قانونی را به نفع خود وضع می‌کردند؛ زیرا سرپرست بت‌ها بودند و سهم بت‌ها به آنان می‌سید! ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم از اساس با همه‌ی این تقسیمات مخالف است و آن‌ها را مردود می‌داند و می‌فرماید: «آنان از آنچه که می‌کاشتند و از حیواناتی که داشتند سهمی را برای خداوند قرار می‌دادند. و به زعم خود می‌گفتند: این سهم مخصوص خداست و این سهم هم برای شرکای ما است. اما آنچه برای شرکایشان مشخص شده بود به خدا نمی‌رسید. ولی آنچه برای خدا تعیین کرده بودند به شرکا می‌رسید، به راستی تقسیم و قضاوت بسیار بدی انجام می‌دهند!»

هم‌چنین عرف و عادت جاهلیّت را که ساخته‌ی عدّه‌ای از انسان‌ها بود و خداوند آن را تشریع نفرموده بود این قانون برای آن‌ها مقرّر کرده بود که به هنگام نذر می‌توانند فرزندان خود را قربانی کنند. روایت شده که عبدالمطلب (جدّ پیامبرﷺ) نذر کرد هرگاه خداوند ده پسر به او بدهد یکی از آن‌ها را قربانی کند، وقتی که خداوند ده تا پسر به او داد خود را ملزم به انجام نذرش دانست و قرعه‌ی نذر به نام عبدالله (پدر پیامبرﷺ) درآمد که بعداً با فدیه دادن صد شتر به بت‌ها عبدالله را آزاد کرد! یا مشرکان عادت داشتند اکثر دخترها را زنده به گور می‌کردند، این کار به وسیله‌ی شرکا (کاهنان) برایشان تجویز و به منزله‌ی امر نیک جلوه‌گر شده بود. این شرکا همان‌گونه که قرآن می‌فرماید عده‌ای از انسانها بوده‌اند و قرآن از آن‌ها به عنوان معبودهای مردم (الهه) نام می‌برد و از آن‌جا که به قانون‌گذاری (که از مختصات خداوند است) دست می‌زدند وبا وضع این قوانین خودساخته مردم را به گمراهی می‌کشاندند و دین خدا را از مردم پنهان می‌داشتند، اجازه نمی‌دادند مردم به دین حق راه یابند و نمی‌گذاشتند مردم در قوانین و عادات زندگی فقط به شریعت خدا مراجعه نمایند.

هرچند اگر خدا می‌خواست، به طریق قهر و اجبار آنان را بر هدایت و راه راست می‌آفرید. امّا خداوند متعال مقدّر کرده است، بشر مورد ابتلا و آزمایش قرار گیرد. فطرت، بصیرت، عقل و رسالت را به آن‌ها بخشیده است تا آزادانه راه مورد پسند خود را انتخاب و بر آن حرکت کنند. در این مورد خداوند می‌فرماید: «بدین صورت از جانب شرکاء (کاهنان) کشتن و قربانی کردن فرزندان برای اکثر مشرکان به عنوان عمل زیبا و خوب جلوه‌گر شده است تا بدین جهت آنان را گمراه سازند و دین حق را از آنان پنهان نمایند. اگر خدا می‌خواست، نمی‌توانستند بدین کار دست یازند؛ ولی آنان را با

افتراهایی که می‌بندند به حال خود بگذارید.» پیروان جاهلیّت جزیرةالعرب عادت داشتند که بعضی از محصولات کشاورزی و برخی حیوانات را بر خود حرام می‌کردند و از آن‌ها نمی‌خوردند و می‌گفتند: این‌ها ممنوع هستند و جز کسانی که خدا می‌خواهد نباید کسی از آن‌ها استفاده کند و پیش خود چنین خیال می‌کردند! طبعاً تعیین کسانی که خدا می‌خواست از آن موارد ممنوعه استفاده بکنند یا نکنند، با کاهنان و حاکمان بود! باز جاهلیّت جزیرةالعرب سوارشدن بر بعضی حیوانات که آن‌ها را به اسم‌های «بحیره، سائبه، وصیله و حامی» نام می‌نهادند حرام و ممنوع می‌دانست. هم‌چنین از ذکر اسم خدا بر برخی از حیوانات ذبح شده خودداری می‌کردند؛ مانند حیوانی که در قمار براساس تیرهای قرعه تقسیم می‌کردند که قرآن در این مورد می‌فرماید: «مشرکان می‌گفتند: این حیوانات و محصولات کشاورزی ممنوع است مگر بر کسانی که ما می‌خواهیم، این تنها به زعم آنان بود (نه از جانب خدا) و سوارشدن بر برخی از چهارپایان نیز ممنوع و حرام گردیده بود و بر بعضی از حیوان‌ها به هنگام ذبح، اسم خدا برده نمی‌شد و بر خدا افترا می‌بستند و این اعمال را به عنوان شریعت خدا معرفی می‌کردند. بدون شک خداوند متعال آنان را به خاطر این افتراها به کیفر می‌رساند.» از همه عجیب‌تر این بود که مشرکان گمان می‌بردند که همه این تحریمها، مورد پسند و خواسته‌ی خداست! باز مشرکان براساس عرف و عادت جاهلی که به وسیله‌ی عده‌ای از اشخاص برایشان مرسوم شده بود، در بین زن و مرد در بعضی احکام جدایی می‌افکندند و زنان را از بسیاری از چیزهایی که مردان از آن‌ها استفاده می‌کردند محروم می‌ساختند و زنان را از ارث و غیره، بی‌نصیب می‌کردند؛ مثلاً می‌گفتند: بچه‌ای که در شکم این حیوانات است مختص مردان بوده و بر زن‌ها حرام است. هرگاه بچه‌ی این حیوانات زنده به دنیا می‌آمد به مردها اختصاص داشت و اگر مرده به دنیا می‌آمد زن‌ها نیز در آن شریک بودند و از گوشت آن می‌خوردند؛ چون در دوران جاهلی مرده‌خواری می‌کردند. مشرکان این عرف و عادت ظالمانه را به خدا نسبت می‌دادند. خداوند در این باره می‌فرماید: «مشرکان می‌گویند: بچه‌ای که در شکم‌های این حیوانات است مخصوص مردهای ماست و بر زنان ما حرام است. اما هر گاه بچه‌ی آن حیوانات، مرده به دنیا می‌آمد زن‌ها هم در آن شریک بودند! قطعاً خداوند آنان را در مقابل این توصیف ناروا به کیفر می‌رساند. همانا خداوند بسیار حکیم و فرزانه است.».

این نصّ آسمانی همه‌ی آن عرف و عادات و قوانین دوران جاهلی را که به دروغ به خدا نسبت داده شده‌اند و در کتاب خدا نامی از آن‌ها نیست، نفی می‌کند و هم قانون مربوط به کشتن فرزندان و هم قانون مربوط به محروم ساختن زنان از جنین شکم چهارپایان را مردود اعلام می‌فرماید: «به راستی زیانبارند کسانی که از روی جهل و نادانی فرزندانشان را (به عنوان نذر برای بت‌ها) می‌کشند،

چیزی را که خداوند به‌عنوان رزق و روزی آنان قرار داده است تحریم می‌نمایند و این تحریم را به‌صورت افترا به خدا نسبت می‌دهند. بدون شک آنان گمراه شده‌اند و هرگز راه راست را نمی‌یابند.»

آنگاه سیاق قرآنی مشرکان را متوجه حقیقتی می‌کند که همیشه با آن در تماس هستند و می‌فرماید: تنها خدا است که محصولات کشاورزی و حیوانی را نصیب آنان کرده است، این شرکاء گوناگون و از جمله افرادی که با وضع قانون بر مردم خدایی می‌کردند، هیچ چیزی را از قبیل محصولات کشاورزی و میوه‌جات و حیوانات اهلی به آن‌ها نبخشیده بودند. پس چرا در رزقی که تنها خداوند نصیب آنان کرده است کسانی را شریک خدا قرار می‌دهند که توان بخشیدن رزق و روزی به آنان ندارند؟!

بار دیگر می‌بینیم که قرآن، در بین آفریدن، رزق و حاکمیّت و قانون‌گذاری ارتباط برقرار کرده و می‌فرماید: «تنها خدا است که باغ‌های متکی بر داربست و غیرمتکی بر داربست، درخت خرما، محصولات کشاورزی‌ای که دارای مزّه‌های گوناگون هستند، زیتون، انار که همگون و ناهمگون‌اند به وجود آورده است. از ثمره‌ی این محصولات وقتی که به ثمر رسید بخورید و زکات آن را در روز چیدن، بپردازید و در بخشیدن، اسراف نکنید؛ زیرا خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد، از حیوانات استفاده‌ی باربری و فرش‌بافی کنید. از آنچه خداوند روزی شما ساخته است بخورید. از گام‌های شیطان پیروی ننمایید (چیزهایی که خداوند حلال کرده است به گفته‌ی شیطان بر خود حرام نکنید) همانا شیطان دشمن آشکار شماست.»

آیه‌ی اوّل از دو آیه‌ی فوق اشاره به اصل فریضه‌ی زکات است که می‌فرماید: «در روز چیدن محصولات، حقّ آن را بپردازید.» هرچند زکات رکنی از ارکان اسلام است امّا این‌جا که موضوع اصلی، بیان مسائل عقیدتی است به صورت اجمالی ذکر شده است. تفصیلات، تعیین حدنصاب و مقدار آن مشخص نمی‌شود مگر در مدینه، زمانی که دولت اسلامی به وجود می‌آید و قانون و شریعت خدا را به اجرا درمی‌آورد و دارالاسلام (قلمرو حکمفرمایی قانون خدا) شکل می‌گیرد و پیشوای مسلمانان قدرت را به دست می‌گیرد و آنگاه امام مسلمانان براساس قوانینی که آن را در قلمرو اسلامی به اجرا درمی‌آورد، زکات را جمع‌آوری می‌کند. در آن هنگام است که بیان میزان و حدنصاب آن ضرورت پیدا می‌کند تا جنبه‌ی عملی آن به عنوان یکی از وظایف نظام به وجود آمده، تحقّق پیدا کند.

سپس سیاق قرآنی از چهار نوع حیوان به عنوان نعمت برای انسان‌ها یاد می‌کند که عبارتند از: گوسفند، بز، شتر و گاو. این چهار نوع حیوان به این اعتبار که هریک ازمشتمل بر نر و ماده هستند در حقیقت هشت نوع‌اند. خداوند از مشرکان می‌پرسد خداوند کدام‌یک از این نوع‌ها را بر زنان

حرام کرده است؟! آیا نوع نر آن‌ها را برایشان حرام کرده است یا نوع ماده‌ی آن‌ها را؟ یا جنینی که در شکم ماده‌ها است؟! و چه دلیلی بر این تحریم از جانب خدا دارند؟ از کجا این تحریم را آورده‌اند درحالی که کتاب خدا در این باره بحثی نکرده است، پس باید از کجا آن را به دست آورده باشند؟ آیا شاهدانی دارند که شهادت دهند: این تحریم از جانب خداوند است؟ سپس سیاق به تهدید کسانی می‌پردازد که چنین افترایی را به خداوند نسبت می‌دهند که هیچ سند و مدرک و شاهدی ندارند و می‌فرماید: «هشت جفت (حیوان) از گوسفند دو تا (یکی نر و دیگری ماده) از بز دو تا. ای پیغمبرﷺ از ایشان بپرس آیا خداوند نرها را (بر زنان) حرام کرده است یا ماده‌ها، یا جنین‌هایی که در شکم ماده‌ها هست؟ پاسخی از روی علم و آگاهی به من بدهید اگر واقعاً راستگو هستید. از شترها دو تا و از گاوها نیز دو تا (به شما داده‌ایم) از ایشان بپرس خداوند نوع نرها را (بر زنان) حرام کرده است یا نوع ماده‌ها را، یا جنین‌هایی که در شکم مادرانشان‌اند؟! یا شما خود (به ناحق) بر این امر شهادت می‌دهید که خداوند شما را بدین امر سفارش کرده است؟! به راستی چه کسی ظالم‌تر از آن کسی است که بر خدا افترا می‌بندد و مردم را بدون علم و آگاهی گمراه می‌کند، همانا خداوند به هیچ وجه قوم و مردمان ظالم را هدایت و ارشاد نخواهد کرد.»

آنگاه خداوند به پیغمبرشﷺ دستور می‌دهد، تا چیزهایی از این حیوانات که حقیقتاً بر مشرکان حرام کرده است ولی ایشان آن را برای خود حلال می‌دانند بیان کند! و چیزهایی را که تنها بر قوم یهود حرام نموده است و مسلمانان مشمول این تحریم نمی‌شوند، روشن سازد. و اعلام کند که این تحریم‌ها مخصوص قوم یهود بوده و تنها به خاطر تنبیه و مجازات آنان است و در آیین ابراهیم نیز که مسلمانان دنباله‌رو آن هستند بر پدر یهودیان یعنی «اسرائیل» (یعقوب) حرام نبوده است. اما یهودیان در زمان موسی ؈ به خاطر گناهی که مرتکب شدند بدین تحریمات مجازات گردیدند. خداوند، مشرکان را تهدید می‌نماید اگر به تکذیب پیغمبر ﷺ بپردازند عذاب شدیدی در انتظارشان است. می‌فرماید: «ای محمد ﷺ (به مشرکان) بگو: در کتابی که به من وحی می‌شود هیچ طعامی را بر کسی حرام نمی‌بینم، مگر گوشت مردار، یا خون مایع، (نه خون جامد مانند جگر و شش) یا گوشت خوک که هریک از این‌ها نجس و ناپاک است یا این که این طعام، گوشت حیوانی باشد که به هنگام ذبح، اسم غیر خدا بر آن ذکر شده باشد (و برای غیرخدا قربانی گردد. این چهار نوع طعام برای همیشه از جانب خداوند حرام می‌باشد درحالی که مشرکان با پیروی از عرف و عادات خود آن‌ها را حلال می‌دانستند) و اما کسی که در حالت اضطرار قرار گیرد و ناچار باشد و قصد بی‌اعتنایی به دستورات خدا را نداشته باشد و از اندازه‌ی سدّ رمق و نیاز ضروری تجاوز نکند (در چنین شرایطی خوردن از این خوراکی‌های حرام برایش گناه نیست) همانا پروردگار تو آمرزگار و مهربان

است. بر یهودیان هر پرنده‌ی چنگال‌دار و هر حیوان درّنده‌ای را حرام کرده بودیم. از گاو و گوسفند، تنها پیه‌ها و چربی‌های آن‌ها را بر آنان حرام کرده بودیم. جز چربی‌هایی که بر پشت این‌ها یا در شکم‌شان به لایه‌های امعاء و احشاءشان چسبیده است یا چربی‌هایی که با استخوان آمیخته است (صرفاً این چربی‌های جزئی برایشان حرام نشده بود) این سختگیری بر یهودیان کیفری بود که دربرابر ستمگریشان بدانان دادیم. همانا ما راستگوییم. اگر مشرکان تو را تکذیب کردند، بگو: پروردگار شما دارای رحمت گسترده و مهر فراوان است (اما کیفر کافران و ظالمان حتمی است) هیچ چیزی قادر به جلوگیری از عذاب خدا برقوم و ملّت کافر و فاسق نخواهد بود.»

پس سبک قرآنی به بیان کینه‌توزی‌ها و شبهه‌انگیزی‌های جاهلیّت می‌پردازد که مشرکان می‌خواستند با توسل بدان‌ها خود را از جرم اقدام به شرکی نجات دهند که از طریق قانون‌گذاری خودسرانه برای زندگی انسان‌ها به وجود آورده بودند یا به‌وسیله‌ی قبول قانون از کاهنان و حاکمان به این شرک دست یازیده بودند (درحالی که قانون‌گذار تنها ذات الله است). مشرکان گناه این شرک خود را برعهده‌ی تقدیر الهی می‌گذاشتند! گمان می‌بردند خداوند خواسته است که آنان بدین شرک روی آورند و آنان برابر مشیّت خدا عمل کرده‌اند؛ چون اگر خدا نمی‌خواست آنان به هیچ‌یک از این کارها، روی نمی‌آوردند. بنابراین آنان در کارهایی که طبق خواسته‌ی خدا انجام داده‌اند گناهی ندارند! آری، اگر خدا بخواهد چیزی نباشد، هرگز نخواهد شد و هیچ چیزی در جهان هستی وجود ندارد مگر این که خدا خواسته باشد. اگر خدا می‌خواست تمام مردم را بر راه راست و هدایت شده می‌آفرید (و قدرت و استعداد انتخاب راه دیگر را از آنان سلب می‌کرد) در آن موقع دیگر جایی برای آزمایش (خوب و بد) وجود نداشت (چون همه مجبور به تبعیت از راه راست بودند) اما خداوند متعال، مشیّت و اراده‌اش بر این بوده است که استعداد دوبُعدی برای پیروی از هدایت یا گمراهی در طبیعت و فطرت انسان به ودیعه بگذارد. لذا بصیرتی قلبی را به او بخشیده است تا به وسیله‌ی آن اشیاء را درک کند. عقل را به انسان عطا کرده است، تا به کمک آن حق و ناحق و زیبا و زشت را تشخیص دهد، پیامبران را به سوی او فرستاده است، تا حقایق را برایش روشن کنند. پس از برخورداری انسان از این نعمت‌ها و استعدادها، آزاد است که یکی از دو راه هدایت و گمراهی را انتخاب کند، و به خاطر برخورداری از این استعدادهاست که مورد آزمایش قرار می‌گیرد. هرگاه به اختیار خود راه هدایت را انتخاب کند، خداوند متعال نیز او را در این امر کمک می‌کند و مشیت خداوند تحقق می‌یابد (چون مشیت خدا بر این است که بشر به اختیار خود یکی از دو راه هدایت و ضلالت را انتخاب کند و هرکدام از آن را انتخاب کند طبق مشیت خدا است) و هرگاه انسان به میل خود راه انحراف را پیش گیرد، خداوند او را در این گمراهی باقی می‌گذارد، در این صورت نیز

مشیت و خواست خدا تحقق می‌یابد؛ زیرا مشیت در آغاز این بوده است که انسان به میل خود یکی از دو راه هدایت و ضلالت را انتخاب کند. تمام جاهلیّت‌ها این شبهه را تکرار کرده و آن را دستاویز قرار می‌دهند. جاهلیّت‌های پیش از جاهلیّت عرب نیز این شبهه را تکرار می‌کردند، هم‌چنان‌که جاهلیّت معاصر نیز بدان‌ها روی آورده است و جاهلیّت فردا هم همین شیوه را ادامه خواهد داد. و به وسیله‌ی این شبهه عده‌ی فراوانی که از شبهات پیروی می‌کنند، به گمراهی کشیده می‌شوند و در اشاره به همین موضوع می‌فرماید: «مشرکان (برای پوزش از کفر و گناهی که انجام می‌دهند). همیشه می‌گویند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما شرک نمی‌ورزیدیم و هیچ چیزی را از جانب خود حرام نمی‌کردیم. مشرکانی که قبل از اینان بودند به همین دروغ متوسل می‌شدند، تاعذاب و خشم ما را چشیدند. ای محمد ﷺ به آنان بگو: آیا علم و سندی بر این گفته‌های خود دارید تا آن را به ما نشان دهید؟! شما تنها از گمان‌های بی‌پایه پیروی می‌کنید، شما جز یاوه‌گویان و دروغگویان نیستید. به آنان بگو: برهان روشن و قاطع تنها از آنِ خدا است. مسلّماً اگر خدا می‌خواست همگی شما را (اجباراً) هدایت می‌کرد. باز به مشرکان بگو: شاهدان خود را حاضر کنید تا شهادت دهند خداوند این چیزها را حرام کرده است. در صورتی که حاضر شدند و چنین شهادت نادرستی را دادند تو با آنان گواهی مده (و در این شهادت ناروا شریک مشو) و از هوا و تمایلات نفسانی کسانی پیروی مکن، که آیات و دستورات ما را تکذیب کرده و به روز قیامت ایمان ندارند و برای پروردگار خود شریک قایل می‌شوند.»

این‌جا ما می‌بینیم که سیاق قرآنی موضوع قانون‌گذاری در امر تحریم و تحلیل را با عقیده به روز قیامت و با عقیده‌ی توحید و ربوبیت خدا در یک سطح قرار می‌دهد؛ زیرا می‌فرماید: کسانی که چنین شرع و قانونی را وضع می‌کنند به روز قیامت ایمان ندارند و به پروردگار خود شرک می‌ورزند و همسان و همتایانی برای او قرار می‌دهند که حق ویژه‌ی خدا را در امر تحلیل و تحریم عهده‌دار می‌شوند.

به این خاطر است که پیامبر ﷺ به دستور پروردگارش مشرکان را دعوت می‌نماید تا آنچه را به حقیقت از جانب خدا حرام یا حلال شده است، برایشان روشن سازد. اولین چیزی که از جانب خدا حرام شده است، شریک قرار دادن برای او است، و اولین دستوری که می‌دهد این است که در حق مادر و پدر به نحو احسن رفتار شود و از کشتن فرزندان خویش خودداری گردد. عرب عصر جاهلیّت عادت داشتند از ترس فقر دخترهای خود را زنده به گور کنند. خداوند خطاب به آنان می‌فرماید: آنان نمی‌توانند نه به خود و نه به فرزندانشان روزی برسانند. این تنها خداوند است که روزی آنان و فرزندانشان را به طور یکسان می‌دهد. هم‌چنین خداوند تمام فواحش را که همان گناهان کبیره هستند و از حد، تجاوز کرده‌اند چه به صورت آشکار و چه به صورت نهانی حرام

فرموده است. و هم‌چنین کشتن هر انسانی را حرام ساخته است مگر این که در مقابل حق باشد. از خوردن مال یتیمان نهی می‌کند و قرآن این نهی را به صورت نهی از [حتیٰ]نزدیک شدن به آن، بیان کرده است! این بدین معنی است که باید نسبت به مال یتیم نهایت احتیاط را در نظر گرفت، نباید به آن نزدیک شد مگر به بهترین وجهی که به سود یتیم است، باید مال یتیم تا زمانی که به حد رشد می‌رسد برایش نگه‌داری شود. باز در این سیاق خداوند دستور می‌دهد تا در امر پیمانه و ترازو در محدوده‌ی توانایی و به اندازه‌ی توان از رعایت عدالت کوتاهی نشود، خداوند به رعایت عدالت در امر شهادت، قضاوت و حکم، امر می‌کند. هرچند یکی از دو نفری که باهم دعوا دارند، از نزدیکان شاهد یا قاضی یا حاکم باشد. قرآن به طور کلّی دستور می‌دهد که به همه‌ی عهد و پیمان‌هایی که با خدا منعقد شده است، وفا شود و می‌فرماید: «ای پیامبر ﷺ را به مشرکان بگو: بیایید تا آنچه که خداوند در حقیقت بر شما حرام کرده است، برایتان بیان نمایم. پیش از هر چیز نباید هیچ چیزی را شریک او قرار دهید. و باید با مادر و پدر خود به نیکی رفتار کنید. از ترس فقر، فرزندان خود را نکشید؛ زیرا تنها ما هستیم که شما و فرزندان‌تان را روزی می‌دهیم. به فحشا و گناهان بزرگ چه به صورت آشکار و چه به صورت نهانی نزدیک نشوید. نفسی را که خداوند آن را حرام کرده است نکشید، مگر به حق. این دستوراتی است که خداوند شما را به پیروی از آن‌ها سفارش می‌کند، امید است آن‌ها را با عقل بپذیرید. نباید جز به شیوه و طریق احسن به مال یتیمان نزدیک شوید، تا زمانی که به حد رشد می‌رسند. باید پیمانه و ترازو را به نحو احسن و عادلانه در دادوستد به کار گیرید! خداوند هیچ نفسی را جز به اندازه‌ای که در توان دارد مکلف نمی‌سازد. هرگاه چیزی گفتید در آن عدالت را رعایت کنید هرچند (شهادت و قضاوت شما) مربوط به یکی از نزدیکان‌تان باشد. به هر عهدی که با خدا بسته‌اید وفا کنید. این‌ها دستوراتی هستند که خداوند شما را به پیروی از آن‌ها سفارش می‌کند، امید است که شما آن‌ها را یادآور شوید.»

این‌جا به ویژه بر فرموده‌ی خداوند متعال «به عهدی که با خداوند بسته‌اید، وفا کنید.» مقداری توقف می‌کنیم، این آیه خطاب به مشرکانی است که هنوز ایمان نیاورده بودند و تعهدی در قبال ایمان به خدا، با پیامبر ﷺ نداشتند. اصلاً در آن هنگام هیچ تعهد و پیمانی میان مشرکان و پیامبر ﷺ وجود نداشت تا به آنان دستور داده شود که آن را رعایت کنند. بنابراین ذهن متوجه عهدی می‌گردد که خداوند آن را در فطرت بشری قرار داده است تا او را به عنوان پروردگار یکتا و بی‌همتا بشناسد. این همان پیمان و تعهدی است که قبلاً بدان اشاره شد. در این آیه که خداوند می‌فرماید: («ای پیغمبر! برای مردم بیان کن) هنگامی را که خداوند از فرزندان آدم آن‌گاه که هنوز در نطفه‌ی پدرانشان بودند عهد و پیمان خواست و آنان را بر خود گواه گرفت و فرمود: آیا من پروردگارِ شما

نیستم؟ همه براساس فطرت گفتند: آری، تو پروردگار مایی و ما بر این امر شاهدیم.» به آنان گفته شد: گرفتن این پیمان فطری از شما بدین خاطر است: «مبادا بگویید ما از این امر (که تو پروردگار مایی) غافل و بی‌اطلاع بودیم.». «یا مبادا بگویید نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیدند و ما هم فرزندان ایشان بعداز آنان آمدیم (و راه آنان را ادامه دادیم. اگر نیاکان ما شرک نمی‌ورزیدند ما هم دچار شرک نمی‌شدیم) آیا به سبب کاری که باطل‌گرایان کرده‌اند ما را نابود می‌گردانی؟»

بدون تردید رسالت‌های آسمانی کارشان فقط متذکرشدن فطرت انسان‌ها براساس عهد و پیمانی بوده است که با خدا بسته‌اند. و در واقع، خداوند خواسته است به بندگان خود رحمت نماید و همه چیز را به عقل آن‌ها موکول نسازد و ذاکره‌ی فطری آن‌ها را نیز به حال خود وانگذاشته است؛ چون این ذاکره گهگاه دچار غفلت و فراموشی می‌شود! یکی از مقتضیات و لوازم این پیمان فطری این است که هیچ شریک و همتایی برای خدا قرار داده نشود، بدین خاطر است که انسان اجازه ندارد هیچ قانون و شیوه‌ای را برای زندگی خود از کسی جز ذات الله بپذیرد. به همین علت است که خداوند این سیاق را که بر محور تحریم بعضی خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و بر بیان برخی عادت‌ها و تقلیدهای جاهلی و چیزهای دیگری مانند اله قراردادن بعضی از انسان‌ها و دریافت قوانین و تقالید از آنان دور می‌زند با یک اعلان قاطع و آشکار به پایان می‌رساند، با وضوح و قاطعیت در بین یگانه راه خدا و راه‌های دیگری که از خداوند دورند و هرگز به هم نمی‌رسند، جدایی می‌اندازد و می‌فرماید: «همانا راه راست من همین است. پس از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید که شما را از راه خدا جدا و به دور می‌اندازد. این است دستوراتی که خداوند، شما را به پیروی از آن‌ها سفارش کرده است. امید است تقوا و پرهیزکاری را پیشه کنید.» هرکس آزاد است هر راهی را انتخاب کند. اما راه خدا یگانه راه نجات است و بسیار روشن است. کسی که بخواهد بدان برسد، بدان می‌رسد و هرگز آن را گم نخواهد کرد.

از این سیاق به یک سیاق سوم قرآنی در سوره‌ای مدنی که سوره‌ی توبه است و از آخرین آیات نازل شده‌ی قرآن به شمار می‌آید، روی می‌آوریم. این سیاق درباره‌ی کفر یهود و نصارا بحث می‌کند که به خاطر واردکردن پاره‌ای از تصورات ناروا در عقیده‌ی خویش از قبیل نسبت دادن اولاد به خدا، پذیرش قانون و شریعت از کاهنان و راهبان برای اداره‌ی زندگی خود، به شرک و کفر روی آورده‌اند. نصارا مسیح را به عنوان ربّ قبول دارند. یهود و نصارا کلاً کاهنان و راهبان را به ارباب خود پذیرفته‌اند. نصارا که مسیح را ربّ خود می‌دانند بدین معنی است که او را به عنوان اله و خدا و معبود قرار داده‌اند. ارباب قرار دادن کاهنان و راهبان بدین معنی است که یهود و نصارا، یکی از ویژگی‌های بارز حاکمیّت را که قانون‌گذاری است به کاهنان و راهبان واگذار می‌کردند، قرآن کریم

این دو نوع از شرک و کفر را در یک سطح قرار می‌دهد: کسانی که به الوهیّت عیسی معتقدند با کسانی که حقّ قانون‌گذاری و وضع شریعت برای کاهنان و راهبان یا یک انسان دیگر قایل‌اند در سطحی از شرک و کفر قرار دارند. هرچند نصارا هرگز منکر الوهیت خدا نبوده‌اند؛ اما شرک و کفری که دارند به جهت قرار دادن عیسی به عنوان اله و قبول شریعت از راهبان و کاهنان است. به این نصّ قاطع قرآنی توجه فرمائید:

﴿ وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللَّهِ ۖ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَٰهِهِمْ ۖ يُضَٰهِـُٔونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَبْلُ ۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ ۚ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٣٠﴾ ٱتَّخَذُوٓا۟ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَٰنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓا۟ إِلَّا لِيَعْبُدُوٓا۟ إِلَٰهًا وَٰحِدًا ۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾ يُرِيدُونَ أَن يُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَيَأْبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴾

توبه: ۳۲ـ۳۰

«یهودیان می‌گویند: عُزَیر پسر خدا است. مسیحیان و ترسایان می‌گویند: مسیح پسر خدا است. این سخنی است که آنان بر زبان می‌رانند (این گفته‌ها بدون دلیل و برهان است و به وسیله‌ی هیچ کتاب آسمانی تأیید نشده بلکه) به گفته‌ی کافرانی می‌ماند که قبل از آنان بودند. خداوند این مشرکان و کافران را نابود کند چه زمان از یاوه‌گویی روی برمی‌تابند؟ یهودیان و ترسایان به جای خدا، علما و پارسایان خود را (در امر تحلیل و تحریم) به عنوان معبود پذیرفته‌اند و مسیح، پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. درحالی که به ایشان دستور داده نشده جز به این که تنها خدای یکتا را پرستش کنند که خدایی است بی‌همتا و منزّه و پاک‌تر از آن است شریکی برای او قرار دهند. آنان می‌خواهند با این (گفته‌های باطل و بیهوده‌ی خود، نور خدا را خاموش سازند، ولی خداوند اجازه نمی‌دهد جز به این که نور خود را به کمال برساند. هرچند کافران از این امر ناراحت باشند.»

قبل از این که به بیان دلالت این آیه‌های صریح و نصوص قاطع بر این که قبول شریعت و قانون از غیرخدا شرک و کفر است بپردازیم و بگوییم که این نوع شرک همانند قائل شدن فرزند برای خدا و پذیرفتن غیرخدا به عنوان معبود از جهت اعتقاد به الوهیّت او و انجام دادن شعایر تعبّدی برای او است، دوست داریم ثابت نماییم که معبود قراردادن احبار و رهبان از سوی یهود و نصاری به خاطر اعتقاد به الوهیّت آن‌ها و به معنای انجام دادن شعایر تعبّدی برای آن‌ها نبوده است؛ بلکه یهود و نصارا که احبار و رهبان خود را ارباب می‌دانستند تنها بدین معنی بود که قانون و شریعت را از آنان

می‌پذیرفتند. ما این مطلب را به استناد حدیث رسول‌خدا ﷺ و تفسیری که آن حضرت از معنی ربوبیّت احبار و رهبان به نزد یهود و نصارا بیان کرده است، ذکر می‌کنیم. بدون شک پس از آنکه رسول خدا ﷺ آیه‌ای از آیه‌های قرآن را تفسیر کرده باشد دیگر جایی برای گفته‌ی دیگران باقی نخواهد ماند.

«ترمذی در تفسیر این حدیث، روایتی دارد که سند آن را «حسن» دانسته است و از عدی پسر حاتم بازگو می‌کند که او به خدمت پیامبر ﷺ رسید، درحالی که علامت صلیب نقره‌ای به گردن داشت پیامبر ﷺ آیه‌ی (**اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّٰهَ**) را می‌خواند. عدی گوید به پیامبر ﷺ گفتم: یهود و نصارا، احبار و رهبان خود را پرستش نمی‌کنند. پیامبر ﷺ فرمود: آری، آنان را نمی‌پرستند. اما احبار و رهبان چیزهای حلال را برایشان حرام کرده و چیزهای حرام را برایشان حلال می‌کنند. یهود و نصارا نیز این قانون‌گذاری را از آن‌ها قبول کرده و از ایشان پیروی می‌نمایند. و این پیروی به معنی پرستش و عبادت یهود و نصارا برای احبار و رهبانشان است.»

این حدیث نصّ صریح است و دلالت قاطع بر این دارد که پذیرش قانون و شریعت از احبار و رهبان یا هر انسان دیگری غیر از خدا و رسول خدا مادام که قانونش از جانب خودش باشد نه از جانب خدا و رسول خدا به عنوان عبادت برای قانون‌گذاران و قبول آنان به عنوان اربابی که غیرخداست، محسوب گشته و کفر و شرکی که در این امر وجود دارد با شرک و کفر قرار دادن عیسی به عنوان ربّ به معنی اعتقاد به الوهیّت و انجام شعایر تعبّدی برای او هیچ فرقی ندارد.

می‌توان قضیه‌ای را که در این سه آیه بیان شده است در یک معادله و قیاس منطقی دقیق به شرح زیر نمایش دهیم: قبول شرایع و احکامی که احبار و رهبان یا هر کاهن و حاکمی از جانب خود وضع می‌کند، (پذیرش عیسی از جانب نصارا به عنوان رب و اله و قبول عُزیر از جانب یهود به عنوان پسر خدا یا قبول عیسی از جانب نصارا به عنوان پسر خدا،) کفر مشرکان پیشین که می‌گفتند: فرشتگان دختران خدا هستند) کفر و شرک و خارج شدن از دستوری که خداوند به توحید داده است و تلاش برای خاموش ساختن نور خدا با حرف‌هایی که پوچ و بی‌مایه است. (نتیجه می‌گیریم قبول شریعت و احکام از غیر خدا و رسول خدا کفر و شرک است و خارج‌شدن است از توحید و تلاشی برای خاموش ساختن نور خداست).

این قول صریح و درستی است که جز انسان‌های واقعیت ستیز و حق گریز، هیچ‌کس دیگری درباره‌ی آن مجادله نخواهد کرد.

باز از این سیاق و نمونه‌ی قرآنی به یک نمونه‌ی دیگر قرآنی آن‌هم از سوره‌ی مدنی در سوره‌ی نساء روی می‌آوریم تا ببینیم خداوند متعال چه می‌فرماید؟

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ﴿٥٩﴾ أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦۖ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ﴿٦٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيۡتَ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودٗا ﴿٦١﴾ فَكَيۡفَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ ثُمَّ جَآءُوكَ يَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنۡ أَرَدۡنَآ إِلَّآ إِحۡسَٰنٗا وَتَوۡفِيقًا ﴿٦٢﴾ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَعِظۡهُمۡ وَقُل لَّهُمۡ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَوۡلَۢا بَلِيغٗا ﴿٦٣﴾ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ﴿٦٤﴾ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ﴾ نساء:۶۵-۵۹

«ای کسانی که ایمان دارید! از خدا و پیغمبر خدا و از صاحبان امر و سران ملّت مسلمان پیروی کنید. اگر در چیزی باهم نزاع پیدا کردید آن را به خدا و پیغمبر خدا ارجاع دهید. اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید؛ زیرا برای شما بهتر و خوش‌فرجام‌تر است. ای پیغمبر! مگر تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند: بدانچه که بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند، ولی با این وجود، می‌خواهند قضاوت و داوری را به پیش طاغوت ببرند. حال آنکه به آنان دستور رسیده است که به طاغوت ایمان نداشته باشند. شیطان می‌خواهد آنان را به شدت سرگشته و گمراه نماید. زمانی که به آنان گفته شود: به سوی چیزی بیائید که خداوند آن را نازل کرده است و به سوی پیغمبر بیائید، منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‌کنند. اما چگونه است وقتی به سبب اعمالشان بلایی بدانان رسد، به پیش تو می‌آیند و به خدا سوگند می‌خورند که ما مقصودی جز خیرخواهی و اتحاد نداریم. آنان کسانی هستند که خداوند می‌داند که در دل‌هایشان چیست. پس از ایشان کناره‌گیری کن و اندرزشان بده و با گفتار رسایی که به (اعماق) درونشان رسوخ کند با آنان سخن بگوی. هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود. اگر آنان بدان هنگام (که با نفاق و کفر) به خود ستم می‌کردند به نزد تو می‌آمدند و از خداوند طلب آمرزش می‌کردند و پیغمبر هم برای آنان درخواست بخشش

می‌نمود، بی‌گمان خدا را بس توبه‌پذیر می‌یافتند. اما نه، به پروردگارت قسم! آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا آنگاه که حاضر شوند تو را در اختلافات و درگیری‌های میان خود به داوری بطلبند و پس از آن هم ملال و اعتراضی در قلب خود نسبت به داوری و قضاوت تو در دل نداشته باشند و کاملاً در مقابل قضاوت تو تسلیم باشند.»

ما اکنون در جامعه‌ی اسلامی و در دارالإسلام با گروهی رو به رو هستیم که به زعم خود می‌پندارند به آنچه بر پیامبر ﷺ و سایر پیامبران پیشین صلی‌الله‌علیهم‌وسلم نازل شده است ایمان دارند؛ زیرا می‌گویند: «ما شهادت می‌دهیم هیچ معبود حق، جز ذات الله وجود ندارد، محمّد رسول خدا است، همه‌ی رسالت‌های آسمانی حق هستند، قانون و شریعت‌های آن‌ها حق بوده، فرشتگان حق هستند، روز قیامت حق است، قدر، خیر خدا و شرّ او حق است؛ چون ایمان به این شش اصل، ایمان است به آنچه که خداوند به‌سوی پیامبر ﷺ و سایر پیامبران پیشین نازل کرده است و ما هم به همه‌ی آن‌ها ایمان داریم، پس ما مؤمنان واقعی هستیم.»

امّا خداوند متعال این گمان را از آنان نمی‌پذیرد، و این ادعا را از آن‌ها قبول نمی‌کند؛ بلکه از وضع آنان و این که گمان می‌کنند مؤمن‌اند تعجب می‌کند!

چرا خداوند ادعای ایمان و اقرار به کلمه‌ی شهادتین را از آنان قبول نمی‌کند و آن را بی‌اعتبار می‌داند؟!

چون این گروه، همواره درحالی که ادعای ایمان دارند و کلمه‌ی شهادتین را بر زبان می‌رانند در همان حال می‌خواهند برای دادخواهی و اجرای حکم، به جای شریعت خدا، به طاغوت و شریعت او روی آورند و در مسائل مورد اختلاف میان خود به خدا و پیامبر ﷺ مراجعه نمی‌کنند و معنی طاغوت، آن‌گونه که امام ابن‌جریر طبری آن را تفسیر کرده است: «عبارت است از هر طغیان‌کننده‌ای بر ذات الله که به جای خدا، عبادت گردد و فرق نمی‌کند که دیگران را به زور به عبادت خود وادار کند و یا مردم به میل خود به عبادت او بپردازند. باز فرقی ندارد که طاغوت و معبود، انسان باشد یا شیطان یا بت، یا هر چیز دیگری.» این گروه که خداوند از ادعای ایمان آنان تعجب می‌کند، می‌خواهند برای دادخواهی به یکی از قوانین طاغوت متوسل شوند و به شریعت خدا مراجعه نکنند. بدین جهت است که خداوند آنان رابه عنوان اهل گمان نام می‌برد،صادق و راستگوی‌شان نمی‌داند. این درحالی است که این عده می‌گفتند:آنچه بر پیامبر ﷺ و پیامبران پیشین نازل شده است ایمان داریم.

این امر دلالت قطعی دارد که تنها گفتن زبانی کلمه‌ی شهادتین، اقرار لفظی به حقانیت پیامبران، اعتراف زبانی به حقانیت فرشتگان و روز قیامت و قدر خیر و شر خدا، قابل قبول نیست. این گواهی لفظی همان شهادت «اشهد أن لا إله إلاّ الله و أشهد أنّ محمّداً رسول الله»یی نیست که

گوینده‌ی خود را داخل بهشت می‌کند و صفت و لقب مسلمان‌بودن را به او می‌بخشد و جان و مالش را از طریق این مسلمان‌بودن در امنیّت کامل قرار می‌دهد؛ زیرا تا زمانی بخواهد دادخواهی خود را نزد قانون و شریعت غیرخدا ببرد و در مسائل مورد اختلاف با دیگران و یا در هر شأنی از شئون زندگی،به خدا مراجعه نکند، مسلمان نیست و خداوند ادعای او رانمی‌پذیرد.

لازم است همین سیاق قرآنی راکه در نصوص خود با صراحت و قاطعیت به بیان این حقیقت بزرگ می‌پردازد پی‌گیری کنیم. سیاق به ندا و فراخواندن مؤمنان و امر به اطاعت از خدا، اطاعت از پیامبرﷺ و فرمانبرداری از مسئولین نظام (ولی‌الامر) به شرط این که (منکم) باشند؛ یعنی این مسئولین از مؤمنان باشند، شروع می‌شود. از سبک این آیات به خوبی فهمیده می‌شود، آنان‌که در زمره‌ی مؤمنان‌اند و آنان که از دایره‌ی شمول ایمان خارج‌اند، چه کسانی هستند. می‌فرماید: «ای کسانی که مؤمن هستید! از خدا، از رسول خدا و کسانی که مسئول پاسداری از سرزمین شما و از خود شما (مؤمنان) هستند، اطاعت کنید.»

نظر به این که در زندگی انسانی مسائل جزئی و فرعی تازه و فراوانی وجود دارد که به مقتضای تجدید و ادامه‌ی حیات وبرحسب نوع زندگی و اوضاع و احوال و پیشرفت جامعه، به وجود می‌آیند، معمولاً حکم شرعی و فرعی در این مسائل تازه به وجود آمده، جزو موضوعاتی است که مورد اختلاف واقع می‌شوند.

ازطرف دیگر ضرورت دارد مسائل زندگی به صورت جزئی و کلی به برنامه و شاهراه الهی ارجاع داده شود و مسلمان حق ندارد برای کارهای بزرگ یاکوچک خود راهی جز راه خدا و قانونی جز قانون او برگزیند؛ چون تسلیم بودن آن‌ها دربرابر خدا و عبودیّت و فرمانبرداری آن‌ها از الوهیّت و شهریاری او همین را اقتضا می‌نماید و معیار و مبنای حساب و جزایشان در آخرت نیز همین است و به این جهت، خداوند متعال، مرجع و اصلی که باید مؤمنان هنگام اختلاف در مسائل جزئی روزمره بدان مراجعه کنند، معین و مشخص فرموده است تا این مرجع میان آنان حکم و قضاوت نموده و اختلافات ایشان را حل کند.

البته، این اصل و مرجع «رای و هوای نفس» نیست و تنها «عقل بشری» هم نیست که قاعده و ضابطه‌ای نداشته باشد (تا هرکس بدون داشتن اصل مسلّمی به عقل خود قضاوت کند) هم‌چنان که مصلحت‌گرایی مطلق که تابع هیچ اصلی از اصول دین خدا نباشد، هم نیست. یا آن‌طور که بعضی گمان می‌برند اعتبارات و ارزش‌های «وطنی»، «ملی»، «انسانی»، «اقتصادی» و «اجتماعی» هم نیست. خلاصه این اصل و مرجع هیچ یک از اعتبارات و ارزش‌های زمینی رایج در جاهلیّت‌های بشری نیست! بلکه تنها اصل و مرجع «خدا و رسول خدا» است. صرفاً آیاتی که پیامبرﷺ از جانب

پروردگارش با خود آورده است به عنوان قواعد کلی زیربنای جهان‌بینی اسلامی شناخته می‌شوند. اولین اصلی که جهان‌بینی اسلامی بر آن استوار است، بندگی و تسلیم همه‌ی انسان‌ها دربرابر ذات الله و ارجاع تمام امور زندگی خود به سوی او است، به شیوه‌ای که هیچ‌کس آزاد و مستقل نیست در هیچ‌یک از امور زندگی برحسب هوا و میل نفسانی خود عمل کند. یکی دیگر از اصول جهان‌بینی اسلامی، وجود مبادی عام و اصول کلی در دین خدا است (که مسائل جزئی براساس آن‌ها ارزیابی می‌شوند) از جمله‌ی این مبادی عام، حفظ انسانیت انسان و پاکی او و تمیز نگاه داشتن زندگی او به تمام معنی و از همه‌ی جهات و تنها براساس قانون و مقررات خداست. تأمین احتیاجات و نیازهای ضروری نیز از دیگر مبادی و اصول کلی اسلام است. تجاوز از حد کفایت و پیشرفت به سوی یک زندگی زینتی و مدرن که بالاتر و مترقی‌تر از حدّ تأمین احتیاجات و نیازهای ضروری است و مشروط بر این که خللی به پاکی انسان و نظافت و تمیزی زندگی او وارد ننماید، یکی دیگر از آن مبانی عام است. یکی دیگر از اصول کلی اسلام، دوری و پرهیز از گناهان بزرگ و مقدّمات آن‌ها طبق تعریف و تشخیص شریعت خداست. از دیگر مبانی عام دین اسلام انجام وظیفه‌ی نمایندگی و ایفای نقش خلافت انسان بر روی زمین طبق برنامه‌ی خدا که در شریعت او تجسّم یافته است و به‌کارگیری تمام نیروها و استعدادها و امکانات و ذخایری است که به اجازه‌ی خدا مسخّر او گشته‌اند و البته باید همواره در قبال تسخیر آن‌ها شکرگزار خدا نیز باشد. مبادی و اصول عام فراوان دیگری نیز وجود دارد که حدّ و مرز اجتهاد مجتهدین را در ارجاع مسائل مورد اختلاف به سوی خدا و رسول خدا محدود و مشخص می‌سازند. این اصول اجازه نمی‌دهند حتی یک قانون جزئی برخلاف قانون و روش خدا برای ادامه‌ی زندگی وضع شود. و راه زندگی انسان باید همان راهی باشد که خداوند آن را در کتاب خود، معلوم ساخته و قانون غیرخدا تحت هر اسم و رسم و اعتباری از اعتبارهای بشری و جاهلی که باشد، قابل قبول نیست. این حد و مرز و شرط ایمان است و چنانچه این حدّ و شرط تحقق نیابد، مردم، اهل ایمان به شمار نمی‌روند؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «اگر در چیزی اختلاف پیدا کردید آن را به‌سوی خدا و پیامبر ﷺ (و اصولی که خدا و پیغمبر در قرآن وحدیث تعیین فرموده‌اند) برگردانید، اگر شما به راستی به خدا و روز آخرت ایمان دارید.» خیر و خوشبختی و مصلحت و حُسن عاقبت در این است نه در پیروی از نظریه‌های بشری‌ای که از هوا و تمایلات نفسانی و افکار ضعیف و نادرست انسانی ناشی می‌شوند. بدین خاطر است که می‌فرماید: «مراجعه به خدا و رسول بهتر و دارای عاقبت نیکوتر و زیباتر است.» بنابراین کسانی که به این شرط عمل کنند وبرای حلّ اختلاف و مسائل زندگی خود به خدا ، پیامبرﷺ، قرآن و حدیث مراجعه می‌کنند این اشخاص «مِنكُمْ»اند، یعنی از شما مؤمنان حقیقی هستند؛ امّا کسانی که این شرط را

رعایت نمی‌کنند «مِنْكُمْ» نیستند یعنی در زمره‌ی مؤمنان نبوده و مشمول دستور و امری نیستند که این آیه متضمن آن است و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از اطاعت خدا و رسول خدا و برگزیدگانی که از شما هستنند، اطاعت کنید.» در این مقام که خداوند با تعبیر دقیق و حساب شده‌ی قرآنی به بیان حکم وجود ایمان و عدم آن می‌پردازد ویکی از اصول و مبادی عام از اصول تشریع و قانون‌گذاری اسلامی را وضع و بیان می‌نماید، مسلّماً قید «منکم» بی‌فایده و بیهوده ذکر نشده است.پس از آن‌که قرآن کریم شرط ایمان (مراجعه به خدا و رسول خدا) را بیان می‌نماید، از کسانی شگفت زده می‌شود که گمان می‌برند به آنچه بر پیامبر ﷺ و پیامبران پیشین علیهم السلام نازل شده است ایمان دارند، چگونه چنین ادعایی را دارند درحالی که آنان می‌خواهند برای دادخواهی به طاغوت مراجعه کنند. قراردادن طاغوت در این آیات در مقابل شریعت خدا، معنای دقیق طاغوت را مشخص می‌کند و معلوم می‌شود که طاغوت هر آن چیزی است که خداوند، تشریع نفرموده باشد «و مأمور شده باشند، که به آن کافر شوند». نهی کردن از دادخواهی بردن به نزد غیرخدا و تعبیرکردن از این نهی با تکفیر طاغوت، در بیان قرآن کریم مفهوم و دلالت خاص خود را دارد. باید توجه کرد که این‌جا موضوع عقیدتی است و مربوط به کفر و ایمان و یا ایمان به خدا و طاغوت است. این دو امر هرگز باهم در دل یک انسان جمع نمی‌شوند. به همین جهت است که سیاق قرآنی، از شیطانی نام می‌برد که تعهّد کرده است همیشه بنی‌آدم را گمراه سازد. و مگر در ورای حق جز گمراهی چیز دیگری وجود دارد؟ در این باره خداوند می‌فرماید: «آیا نمی‌بینی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه بر تو و بر پیامبران پیشین نازل شده، ایمان دارند، (درحالی که) می‌خواهند برای دادخواهی به طاغوت (شریعت غیرخدا) مراجعه کرده و (در عین حال) به آنان دستور رسیده است که به طاغوت کفر ورزند. شیطان می‌خواهد آنان را شدیداً گمراه کند.»

قرآن به صراحت اعلام می‌دارد، چنین انسان‌هایی که ادعا می‌کنند: به آنچه بر پیامبر ﷺ و پیامبران پیشین علیهم السلام نازل گشته ایمان دارند، دروغگو هستند؛ «چرا که آنان می‌خواهند برای دادخواهی به طاغوت روی آورند درحالی که به آن‌ها دستور رسیده است به طاغوت کفر ورزند.» لذا این تمایل و این رویکرد به طاغوت، ادعای لفظی آنان را (که می‌گویند مؤمن هستیم)، تکذیب، باطل و بی‌ارزش می‌سازد (رفتارشان گفتارشان را تکذیب می‌نماید). سپس این سیاق قرآنی این اشخاص را به نفاق متصف می‌کند؛ چون نفاق به معنای مخالفت رفتار انسان با گفتار او است؛ همان‌گونه که تعارض [ناسازگاری] گفتار با نیت از مهم‌ترین مصداق‌های نفاق محسوب می‌شود. نفاق این‌جا تناقض رفتار با گفتار است. نشانه‌ی نفاق این افراد این است که هرگاه برای دادخواهی و مراجعه به شریعت خدا دعوت شوند، مقاومت می‌کنند و روی برمی‌تابند، هرچند به زبان ادعا

می‌کنند که اعتقاد و ایمان دارند. در این مورد قرآن می‌فرماید: «هرگاه به آنان گفته شود: بیایید به سوی آنچه که خدا نازل کرده است و به سوی پیغمبر (و دستورات او)، ای محمد! منافقان را می‌بینی که به شدت از تو روی‌گردان می‌شوند.» این امر دلیل نفاق آنان است همان‌گونه که باعث تکذیب‌شان در ادعای ایمان می‌شود؛ زیرا با روی‌آوری به سوی تحاکم و دادخواهی از غیرشریعت خدا و اعراض و پشت‌کردن به شریعت و قانون خدا، ایمانی وجود ندارد. این همان حکمی است که کمی بعد به صراحت خواهد آمد (آن‌جا که می‌فرماید: به پروردگارت سوگند! آنان ایمان ندارند...) و قبلاً به عنوان شرط ایمان آن را ملاحظه فرمودید (هنگام بحث از قید منکم) و این حکم تمام اوضاع و احوال مشابه را دربر می‌گیرد. (تنها ویژه‌ی زمان پیامبر ﷺ نیست).

این سیاق که یکی از احوال منافقان را در زمان پیامبر ﷺ به معرض تماشا می‌گذارد، در حقیقت حال عده‌ی فراوانی از مردم دوران‌های مختلف را نشان می‌دهدکه از دادخواهی و مراجعه به شریعت خدا و حکم رسول خدا روی می‌گردانند و به آن راضی نیستند. تا این که در اثر این اعراض و روی‌گردانی به مصیبت و بلایی دچار می‌شوند، کارشان به فساد و تباهی می‌انجامد. آنگاه برمی‌گردند و برای روگردانی خود بهانه می‌آورند و در توجیه مراجعه به طاغوت می‌گویند که با هدف اصلاح و ایجاد هماهنگی به آن مراجعه کرده‌ایم! ما خواسته‌ایم مصلحت را رعایت کرده و میان مسائل متضاد و ناسازگار هماهنگی و سازش ایجاد کنیم! گویی طاغوت است که خیر و مصلحت را به‌وجود می‌آورد و میان مسائل متناقض و متضاد توافق پدید می‌آورد، امّا شریعت خدا از چیزی که در توان طاغوت است عاجز است! در اشاره به این مطلب است که می‌فرماید: «چگونه آنگاه که به دلیل روگردانی از خدا و رسول خدا که به میل خود انجام داده‌اند، دچار بلا و مصیبتی می‌شوند، آنگاه به سوی شما می‌آیند و به خدا سوگند می‌خورند که از این روی‌گردانی هدفی جز خیر و مصلحت نداشته‌ایم.»

در این سیاق خداوند متعال به پیامبرش ﷺ دستور می‌دهد تا از این عده اعراض نماید، بدین معنی که آنان را نزد بی‌ارزش جلوه دهد و در عین حال به ارشاد و وعظ و راهنمایی ایشان ادامه دهد و به نحوی آنان را نصیحت کند که این نصایح در اعماق قلبشان نفوذ کند. در چنین حالتی با جنگ و خصومت با شریعت خدا رو به رو نمی‌شوند، و در جامعه‌ی اسلامی، دولت اسلامی و نیز در دارالإسلام از قدرت و توانی برخوردار نمی‌شوند؛ بلکه آنان در این حالت به صورت افراد و دسته‌هایی درمی‌آیند که در برابر حکومت اسلامی که پیامبر ﷺ در راس آن قرار دارد مطیع‌اند و سر از اطاعت برنمی‌تابند و اظهار قدرت ننموده و جز دسیسه و نفاق، کاری از دستشان برنخواهد آمد. در این مورد خداوند می‌فرماید: «این منافقان کسانی هستند که خداوند آگاه است بر آنچه که

در قلبشان پنهان می‌دارند. به آنان توجه مکن و اهمیت مده ولی اندرزشان بده، به نحوی آنان را نصیحت کن که تا ژرفای دلشان نفوذ کند.»

سپس سیاق به بیان قاعده‌ی اساسی برای فرستادن پیامبران علیهم السلام می‌پردازد، وظیفه و نقش شریعتی را که با خود آورده‌اند مشخص می‌سازد آن‌گونه که آیه‌ی سوره‌ی بقره که پیش‌تر به آن اشاره کردیم مشخص کرده است پیغمبران علیهم السلام تنها برای وعظ و تبلیغ و ارشاد محض نیامده‌اند، بلکه حکم و قدرت اجرای آن را هم با خود آورده‌اند. فرستاده شده‌اند تا به اراده و قدرت الهی از آنان اطاعت و پیروی شود؛ زیرا پیروی و اطاعت از آنان پیروی و اطاعت از خداست. می‌فرماید: «هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم مگر برای آن‌که به اراده و قدرت خدا، مردم از آنان پیروی کنند.» پیامبری که تنها یک واعظ و مرشد است و دینی که تنها عقیده و شعایر محض باشد (و قدرت و حاکمیّت نداشته باشد) صورت‌هایی هستند که اسلام با آن‌ها آشنایی ندارد و تفکّر اسلامی آن‌ها را نمی‌پذیرد و هیچ‌گاه هدف خداوند از فرستادن پیامبران نبوده است.

آخرین آیه در این سیاق نصّی است قاطع و صریح که شرط ایمان و حدود آن را با نوعی تأکید شدید بیان می‌کند و می‌فرماید:

«نه، به پروردگارت سوگند! آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند، تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی از داوری تو در دل نداشته و کاملاً تسلیم قضاوت تو گردند.»

این آیه، نصّ صریح و قاطعی است که جایی برای مجادله و لجاجت در آن نیست و با وجود این نصّ قاطع، دیگر کسی حقّ اظهارنظر ندارد؛ زیرا این آیه نصّی است محکم و مسلّماً در مقابل نص، اجتهاد جایز نیست. مفاد آیه این است: کسانی که گمان می‌برند به آنچه بر پیامبرﷺ و پیامبران پیشین نازل شده است ایمان دارند و می‌گویند: ما شهادت می‌دهیم که «لا إله إلاّ الله و محمّد رسول الله» و به حقانیت همه‌ی پیامبران، کتاب‌های آسمانی، فرشتگان، روز آخرت و قدر خیر و شرّ الهی ایمان داریم، چنین افرادی هرگاه بخواهند برای دادخواهی و قضاوت به غیر شریعت خدا مراجعه نمایند، یا حتی اگر به شریعت خدا هم مراجعه کنند ولی قلباً در برابر آن تسلیم نبوده و رضایت قلبی نداشته باشند، این گونه شهادت و اعتراف ارزش ندارد و نزد خداوند معتبر نیست. گویندگان آن در زمره‌ی مؤمنان محسوب نخواهند شد و نمی‌توانند صفت ایمان را داشته باشند؛ زیرا تکلم و تلفظ به شهادتین و اعتراف به اصول ایمان وقتی معتبر و دارای ارزش است که همراه با روی آوردن به سوی طاغوت و دادخواهی از غیرشریعت خدا نباشد؛ بلکه باید گوینده‌ی آن با طیب خاطر دربرابر حکم خدا و رسول خدا راضی و تسلیم شود.

آری، مسلمانان صدر اسلام - خدا از آنان خشنود باد - موضوع کفر و ایمان را این‌گونه فهمیده بودند. یک عرب بدوی پیش عمرﷺ آمد، بر او سلام کرد، او را درباره موضوعی به قضاوت و داوری فراخواند. همین که عمر ﷺ دریافت که پیامبرﷺ قبل از او در این باره برایش قضاوت کرده است ولی قضاوت پیامبر ﷺآن شخص را راضیِ نکرده است، عمر از آن شخص خواست تا بر در منزل او توقف کند و خود به منزل رفت، بعدا با شمشیر برهنه بیرون آمد و خواست آن مرد را بکشد و چنانچه آن مرد فرار نمی‌کرد حتماً کشته می‌شد؛ چراکه عمر او را مرتد می‌دانست، در واقع آن عرب بادیه‌نشین قلباً به قضاوت رسول خداﷺ راضی نشده بود! مسلماً این مرد جزو کسانی بوده که کلمه‌ی شهادتین را اداکرده و به اصول ایمان اعتراف کرده است وگرنه او به نزد عمر سزاوار مجازات مرگ نمی‌شد؛ زیراکشتن برای کسی است که ایمان بیاورد بعداً مرتد شود، اماکسی که در اصل ایمان نیاورده باشد به سبب عدم رضایت به قضاوت پیامبر ﷺمستحق قتل نمی‌شود. به راستی عمر حقیقت دین خود و حکم پروردگارش را می‌شناخت؛ چون او این حکم و این حقیقت را از قرآن، بر می‌گرفت و کلام خدا و حکم او را با جدّیتی شایان شکوه و جلال خداوندی و همانند یک مؤمن واقعی فرا می‌گرفت.

اکنون به بیان آخرین سیاق قرآنی در این فراز می‌پردازیم. این سیاق نیز به‌صورت نصّ صریح و دلالت قاطع حکم خداوند را در این قضیه آشکار و مشخص می‌سازد. حکمی است بسیار روشن و محکم و ثابت و غیرمنسوخ که هیچ نیازی به استنباط ندارد و قابل تأویل نیست و جایی برای رای و اجتهاد هیچ‌کس باقی نمی‌گذارد. لذا به این سیاق که در سوره‌ی «المائده» قرار دارد و جزو آخرین آیات نازل شده بر پیامبر ﷺ است، توجه فرمائید:

﴿ إِنَّآ أَنزَلْنَا ٱلتَّوْرَىٰةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ ۚ يَحْكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسْلَمُوا۟ لِلَّذِينَ هَادُوا۟ وَٱلرَّبَّـٰنِيُّونَ وَٱلْأَحْبَارُ بِمَا ٱسْتُحْفِظُوا۟ مِن كِتَـٰبِ ٱللَّهِ وَكَانُوا۟ عَلَيْهِ شُهَدَآءَ ۚ فَلَا تَخْشَوُا۟ ٱلنَّاسَ وَٱخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِى ثَمَنًا قَلِيلًا ۚ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَـٰفِرُونَ ﴿٤٤﴾ وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَآ أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِٱلنَّفْسِ وَٱلْعَيْنَ بِٱلْعَيْنِ وَٱلْأَنفَ بِٱلْأَنفِ وَٱلْأُذُنَ بِٱلْأُذُنِ وَٱلسِّنَّ بِٱلسِّنِّ وَٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ ۚ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِۦ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُۥ ۚ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ ﴿٤٥﴾ وَقَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَـٰرِهِم بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ ۖ وَءَاتَيْنَـٰهُ ٱلْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ ٱلْإِنجِيلِ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فِيهِ ۚ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَآ أَنزَلَ

اللَّهُ فَأُولَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَـٰسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ بِٱلْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلْكِتَـٰبِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ ۖ فَٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ عَمَّا جَآءَكَ مِنَ ٱلْحَقِّ ۚ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَـٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِى مَآ ءَاتَىٰكُمْ ۖ فَٱسْتَبِقُوا۟ ٱلْخَيْرَٰتِ ۚ إِلَى ٱللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾ وَأَنِ ٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ وَٱحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنۢ بَعْضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيْكَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَٱعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَـٰسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكْمَ ٱلْجَـٰهِلِيَّةِ يَبْغُونَ ۚ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾ مائده: ۵۰-۴۴

«ما تورات را نازل کردیم که در آن رهنمود و نوری بود، پیغمبرانی که تسلیم امر خدا بودند بدان برای یهودیان حکم می‌کردند و نیز خداپرستان و دانشمندانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند. پس از مردم نهراسید بکله از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید. هرکس براساس آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است (که در غیر این‌صورت) او و امثال او بی‌گمان کافرند. در آن کتاب بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می‌شود) و چشم در برابر چشم (کور می‌گردد) و بینی در برابر بینی (قطع می‌شود) و گوش در برابر گوش (بریده می‌شود) و دندان در برابر دندان (شکسته می‌شود) و جراحت‌ها و زخم‌ها قصاص دارند و اگر کسی آن را ببخشد، این کار باعث بخشوده شدن گناه متجاوز می‌گردد. هرکس بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند او و امثال او ستمگر و ظالم هستند. به‌دنبال آنان عیسی، پسر مریم را بر راه و روش آنان فرستادیم که تصدیق‌کننده‌ی توراتی بود که پیش از او فرستاده شده بود. و برای او انجیل نازل کردیم که در آن رهنمود و نور بود و تورات را تصدیق می‌کرد که پیش از او فرستاده شده بود و برای پرهیزگاران راهنما و پنددهنده بود. باید پیروان انجیل به چیزی حکم کنند که خداوند آن را در انجیل نازل کرده است، کسی به آنچه خداوند در انجیل نازل کرده است حکم نکند او و امثال او دین باخته و فاسق‌اند. و بر تو ای پیامبر! قرآن نازل کرده‌ایم که ملازم حق و تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های پیشین و شاهد و حافظ آن‌ها است، پس میان آنان براساس چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است. و به خاطر پیروی از آرزوهای آنان از حق و حقیقتی که برای تو آمده است، روی مگردان. برای هر ملّتی از شما راهی و برنامه‌ای قرار داده‌ایم. اگر خدا می‌خواست همه‌ی شما را ملّت واحدی می‌کرد؛ اما خداوند چنین نکرد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس به سوی نیکی‌ها

بشتابید، بازگشت همه‌ی شما به سوی خدا خواهد بود و آنگاه از آنچه در آن اختلاف پیدا کرده‌اید آگاهتان خواهد کرد. میان آنان طبق چیزی حکم کن که خداوند بر تو نازل کرده است. از امیال و هواهای نفسی آنان پیروی مکن و از آنان برحذر باش که تو را از برخی چیزهایی که خداوند بر تو نازل کرده است منحرف و به دور نکنند. آنگاه اگر روی‌گردان شدند، بدان که خداوند خواسته به سبب پاره‌ای از گناهان‌شان آنان را دچار بلا و مصیبت سازد. بی‌گمان بسیاری از مردم سرپیچی و تمرد می‌کنند. آیا فاسقان و مشرکان جویای حکم جاهلیّت و غیرخدایی هستند؟ مگر چه کسی بهتر از خداوند برای اشخاص نیکوکار و پرهیزگار حکم می‌کند؟»

ما این آیات را از یک سیاق طولانی سوره‌ی مائده انتخاب نموده‌ایم. البتّه نتوانستیم تمام سیاق را مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم؛ زیرا اگر این کار را می‌کردیم این فصل بسیار طولانی می‌شد. اما باید دانست که کل سیاق به یک موضوع واحد اشاره دارد. ما از خواننده تقاضا داریم دست کم از اوّل آیه‌ی ۳۲ دوباره آن را مورد بررسی و دقّت قرار دهد. این سیاق درباره‌ی قانون و شریعت قصاص در تورات، ارتباط آن با دو پسر آدم و کشته شدن یکی از آنان به دست دیگری بحث می‌کند.

بعضی از حدودات اسلامی را مشخص می‌کند؛ مانند حدّ «حرابت» که عبارت است از قیام با قدرت و اسلحه علیه امام مسلمانی که در دارالإسلام طبق شریعت خدا حکومت می‌نماید. و اصولاً دارالإسلام نیز تنها سرزمینی است که مطابق شریعت خدا اداره می‌شود. هم‌چنین سیاق قرآنی، حد سرقت را هم مشخص می‌کند؛ یعنی بین این حقیقت که تنها خدا مشرّع و قانون‌گذار است و این حقیقت که: ملک آسمان‌ها و زمین تنها از آنِ خدا است، عذاب می‌دهد هرکه را بخواهد، عفو می‌کند کسی را که مایل باشد و خداوند بر تمام اشیاء قدرت و توانایی دارد، ارتباط برقرار می‌سازد. همانگونه که سیاق قبلی هنگام بحث از قضیه‌ی تشریع و قانون‌گذاری چنین ارتباطی را برقرار ساخت. سپس به بحث درباره‌ی نیرنگ‌ها و دسیسه‌های یهود در مورد شریعت تورات و قرآن می‌پردازد، به نحوی که کسی را نزد پیامبرﷺ می‌فرستند تا درباره‌ی حکم یک حدّ از او سؤال کند، بدین امید که حکم سهل‌تر از حکم تورات را از او دریافت دارند و در پیشگاه خداوند بدان استناد کنند که این حکم را از یکی از پیامبران دریافت داشته‌ایم! در عین حال یهودی‌ها به یکدیگر توصیه می‌کنند اگر محمّد درباره‌ی موضوعی که از او سؤال کرده‌اند حکم سهل‌تر از حکم تورات را صادر کرد، از موضوعی که برایشان پیش آمده، افراد مرتبط با خود را خبر دهند و آن را آشکار سازند. اما اگر دیدند که حکم محمّدﷺ با حکم تورات مطابقت دارد، از افشا و آشکار ساختن قضیه و اطلاع دادن به کسانی که با آن در ارتباط‌اند خودداری کنند. تا حکم خدا درباره‌ی اشخاص مربوطه به اجرا

درنیاید! خداوند متعال پیامبرش را از دسیسه‌های آنان آگاه می‌سازد و او را باخبر می‌سازد که اگر یهودیان به نزد تو آمدند و حکم قضیه‌ی مربوط به اشخاص مورد نظر را از تو خواستند یا حکم قضیه را صادر کن و یا از آن‌ها روی بگردان؛ زیرا یهودی‌ها در آن موقع از جامعه‌ی مسلمانان خارج بودند و جزو جامعه‌ی اسلامی محسوب نبودند. لذا تطبیق و اجرای شریعت اسلام در مورد آنان واجب نبود. سپس خداوند از رفتار یهودیان تعجب می‌کند که چگونه پیامبر را حَکَم قرار می‌دهند، درحالی که حکم او مطابق با حکم خدا در تورات است و فرقی بین حکم خدا وجود ندارد. وقتی که یهودیان این دو حکم را باهم مطابق دیدند به حکم پیامبر ﷺ عمل نکردند و آن را به اجرا درنیاوردند، بدان جهت خداوند می‌فرماید که این نیرنگبازان به هیچ‌وجه ایمان ندارند: «وَما اُولئِکَ بِالْمُؤمِنینَ».

سپس سیاق با ذکر آیات دیگر، درباره‌ی طبیعت و حقیقت همه‌ی ادیان الهی به بحث پرداخته و وظیفه‌ی کتاب‌های خدا را به طور کلی که در قرآن و انجیل و تورات مجسّم می‌شوند، مشخص می‌سازد، تا اعلام دارد بدون استثنا تنها دین خدا راه راست و شیوه‌ی کامل برای زندگی است. تنها در دین خدا قانون در کنار عقیده و عبادت باهم جمع شده‌اند و تنها در دین خدا هدایت و حکومت باهم همسو و همراه‌اند. هیچ‌گاه هیچ‌یک از ادیان الهی تنها به صورت عقیده‌ی مجرد (که جنبه‌ی عملی و آثار خارجی نداشته باشد) در کنج دل‌ها و مجموعه‌ای از شعایر تعبّدی خشک و خالی نبوده‌اند که انجام پذیرند. باز اعلام می‌دارد که حکمرانی بر اساس قانون خدا (امر جدیدی نیست)، همیشه وجود داشته است، در تمام ادیان و زمان‌های گذشته به عنوان محور و مدار ایمان و اسلام به حساب آمده است و بنابراین ایمان و اسلام از کسانی که به قانون و شریعت خدا حکم نمی‌کنند نفی می‌گردد. مادام به تمام شریعت خدا (نه بعضی یا قسمت اکثر آن) حکم نشود، هرگونه ادعای ایمان و اسلام بدون اعتبار و ارزش است. حکم کفر چنین اشخاصی نزد مسلمانان امری است آشکار و بدیهی؛ چون براساس دستور صریح و قاطع خداوند صادر شده و جایی برای شک و تردید و مجادله در آن باقی نمانده است و هیچ مجتهد و فقیهی اجازه‌ی اظهارنظر درباره‌ی آن را ندارد؛ زیرا با وجود نصّ صریح و محکم، حق رای و اجتهاد برای کسی نیست.

سیاق قرآنی ابتدا درباره‌ی تورات بحث می‌کند و می‌فرماید: «به حقیقت ما تورات را نازل کرده‌ایم که در آن هدایت و نور وجود دارد.»؛ یعنی تورات حاوی عنصر هدایت به سوی حق و نور، و طریق بندگی است و مقرر می‌دارد که تورات تنها برای هدایت به جانب عقیده و شعایر محض نازل نشده؛ بلکه برای حکم راندن براساس آن نیز نازل گشته است. باید پیامبرانی که یکی از صفات برجسته‌ی آن‌ها تسلیم‌بودن در برابر خداست، بدان حکم نمایند. چنان که مردان خدا و علمای دینی یهود نیز باید براساس شریعت و احکام دین یهود حکم نمایند نه براساس آنچه که خود تشریع

می‌نمایند چون آن‌ها امین و حافظ یهودیت و شاهد الهی بودن دین یهود بوده‌اند. نظر به این که یهودیان تحت تأثیر اوضاع و احوال زندگی به خاطر خوشایند مردم در احکام دین خود تغییرات و تحریفاتی به وجود می‌آوردند، خداوند به همه‌ی مسلمانان می‌فرماید: «از مردم نترسید،تنها از من ترس داشته باشید، آیات و دستورات مرا به قیمت ناچیز مفروشید.»

آنگاه حکم قاطع و جامعی را در مورد همه‌ی کسانی که به شریعت و قانون خدا حکم و قضاوت نمی‌نمایند صادر می‌کند. این حکم را به صیغه‌ی شرط و جواب که کلّی بودن و شمول را می‌رساند، ادا می‌کند و می‌فرماید: «هرکس به آنچه که خداوند نازل کرده حکم و قضاوت نکند، قطعاً کافر است.» مسلّماً یهودیانی که به قانون و شریعت تورات قضاوت و حکم نکرده‌اند داخل این آیه‌ی صریح و نص کلّی می‌شوند. طبعاً این حکم مربوط به وقتی است که هنوز شریعت اسلام و آخرین رسالتهای آسمانی نیامده بود؛ همان رسالتی که تصدیق‌کننده‌ی تورات است و بر آن و سایر کتابهای آسمانی اشراف و تسلط و نظارت دارد و آخرین مرجع برای تمام دین و شریعت خدا به شمار می‌آید.

سپس سیاق به بیان بعضی از احکام فرعی که در تورات به عنوان شریعت و قانون بیان شده است و قرآن در مورد قصاص آن را تأیید می‌کند، پرداخته و در دنباله‌ی آن با یک حکم منصوص، قاطع، فراگیر و کلی، ایمان و اسلام را از کسانی که به «ما أنزل‌الله» و قانون و شریعت خدا حکم و قضاوت نمی‌کنند، سلب می‌کند. می‌فرماید: «کسانی که به آنچه خداوند نازل نموده است، قضاوت و حکم نمی‌کنند آنان به طور قطعی ظالم‌اند.»

این عین همان حکمی است که آیه‌ی قبلی آن را دربر داشت، این‌جا به شیوه ویژه ذکر شده؛ زیرا کفر و شرک و ظلم در تعبیر و بیان قرآنی برای یک معنی استعمال می‌شوند و الفاظ مترادفه می‌باشند. بیان و تفسیر کفر و شرک به کلمه‌ی ظلم در قرآن فراوان است. در نمونه‌های قرآنی که قبلاً ذکر شد مثال‌های فراوانی وجود دارد که در جای خود به این امر اشاره کردیم و نیاز بیشتری به توضیح و بیان ندارد. اما بحث و بررسی راجع به این موضوع را به آخر این فراز واگذار می‌کنیم.

این بار سیاق بعداز بیان حقیقت تورات به توصیف انجیل روی می‌آورد. طبیعت و ماهیت آن را مشخص می‌سازد که نور و هدایت است و به بیان موضع‌گیری انجیل از تورات می‌پردازد و می‌فرماید: تصدیق‌کننده تورات است: «به دنبال آنان عیسی، پسر مریم را فرستادیم که تأیید و تصدیق‌کننده‌ی تورات است، انجیل را به او بخشیدیم که در آن هدایت و نور هست. انجیل تأیید و تصدیق‌کننده‌ی کتابی است که با آن رو به رو است که تورات بوده و انجیل هدایت و موعظه است برای پرهیزکاران.»

آری، انجیل از لحاظ عقیده، شریعت و قانون، تصدیق و تأییدکننده‌ی تورات است. پیروان عیسی و انجیل قبل از اسلام مکلّف به پیروی از احکامی بودند که خداوند آن‌ها را در انجیل ذکر کرده و ایمان به شریعت تورات نیز در زمره‌ی احکامی بود که خداوند آن را در انجیل بیان فرموده بود (پس پیروان انجیل ملزم به رعایت شریعت تورات نیز بودند.» خداوند می‌فرماید: «باید اهل و پیروان انجیل به آنچه خداوند در آن نازل کرده است حکم کنند.» سپس به دنبال این دستور، حکمی قاطع و روشن می‌آید که به صراحت ایمان و اسلام را از کسانی که به «ما أنزل الله» حکم نمی‌کنند سلب می‌نماید و می‌فرماید:

«کسانی که حکم نمی‌کنند به آنچه خداوند نازل نموده است، بی‌گمان آنان فاسق‌اند.»

تعبیر از کفر با لفظ فسق نیز در قرآن فراوان است، لذا در این آیه حکم تازه‌ای نیست بلکه تعبیر دیگری است که متضمن یک نکته‌ی بیانی ویژه است.

آنگاه سیاق به بحث درباره‌ی قرآن و بیان طبیعت و ماهیت و موضع‌گیری آن در مسائل عقیدتی و شریعتی و در برابر کتاب‌های پیشین آسمانی می‌پردازد و خاتمه می‌یابد. می‌فرماید: «ما این کتاب (قرآن) را به حق به سوی تو نازل کرده‌ایم، تأیید و تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌هایی (آسمانی) است که با آن‌ها روبه‌رو بوده و مسلّط و حاکم آن‌هاست.»

قرآن ماهیت و قاعده و اصول دین اسلام را آشکار و روشن ساخته و می‌فرماید: «حق» است باز اعلان می‌دارد که تمام ادیان الهی به اسلام منتهی می‌شوند، قرآن بر همه‌ی آن‌ها مسلّط و حکمفرما است، حکم و قضاوت درباره‌ی مردم تنها در صلاحیت این آخرین کتاب آسمانی (قرآن) است؛ بنابراین به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که براساس آنچه خداوند برایش نازل فرموده است، حکم نماید و او را از تبعیّت از خواسته‌ها و تمایلات نفسانی دیگران برحذر می‌دارد، چرا که هرچه مخالف احکام قرآن باشد، هوای نفس محسوب می‌شود. در این مورد می‌فرماید:

«حکم کن به آنچه خداوند در قرآن نازل کرده است و در باب شریعتی که از سوی حق برای تو آمده است، تابع هواها و هوس‌های مردم نباش.»

این‌جا یک توجّه نفسی عمیق و باارزش فراوان ظاهر می‌شود [صورت می‌گیرد] که مغایر با تصوراتی است که در ذهن انسان پدید می‌آید، تصوری که با حرص و جوش می‌خواهد به وسیله‌ی مدارا و گذشت و نادیده گرفتن احکام الهی و پذیرفتن بعضی از خواسته‌ها و تمایلات نفسی پیروان ملت‌ها و مکتب‌های دیگر، آنان را به سوی اسلام جذب نماید؛ ولی این تصور باطل است و به هیچ وجه درست نیست. بدون شک خداوند برای هر ملت و مکتبی راهی ویژه و وجهه‌ی نظر خاصی قرار داده است. اگر خداوند می‌خواست، تمام انسان‌ها را یک امّت می‌ساخت و با قدرت و اراده‌ی

مطلق خود آنان را بر هدایت قرار می‌داد؛ اما خداوند متعال، به خاطر حکمت و فلسفه‌ی امتحان و آزمایش انسان‌ها نسبت به راهی که انتخاب می‌کنند، این امر را نخواسته است. مسلماً اختیار انسان‌ها چه در حالت مثبت یا منفی همان‌طور که پیشتر هم بیان کردیم، تنها در دایره‌ی مشیّت خداوند می‌تواند تحقّق پذیرد.

بنابراین مشیّت قطعی خدا، حکم به همه‌ی «ما انزل الله»، عدم پیروی از تمایلات نفس، برحذر بودن از تفریط و عمل نکردنِ به قسمتی از شریعت خدا است. در این‌باره می‌فرماید: «باید بین آن‌ها به «ما أنزل الله» قضاوت و حکم کنی. و نباید از تمایلات و خواسته‌های نفسانی آنان پیروی نمایی. هوشیار و برحذر باش که آنان تو را از احکامی که خداوند به سوی شما نازل کرده است منحرف نسازند.» از لحاظ اصولی و اعتقادی، جزء با کلّ فرق ندارد (کسی که به یک اصل معتقد نباشد مثل این است که به همه‌ی اصول معتقد نیست) انحراف در جزئیات، انحراف در کلیّات محسوب می‌شود. این کل عبارت است از توحید ذات الله که با پیروی از تمام احکام و شریعت او، شریک قرار ندادن هیچ چیز و هیچ‌کس در قدرت و حاکمیّت با او به وجود می‌آید، پیروی از هر حکم غیرخدایی از هر لحاظ به عنوان شریک قایل شدن برای الله به شمار می‌رود. اما کسانی که از پذیرش حکم خدا به تمامی اعم از کلی و جزئی روی برمی‌تابند خداوند به آنان اخطار می‌کند که مقدّر کرده است ایشان را به خاطر بعضی از گناهان‌شان بازخواست کرده و معمولاً انسان‌های فاسق از پیروی کامل حکم خداوند روی‌گردانند. خداوند در این باره می‌فرماید:

«اگر از پیروی حکم خدا روی برتافتند، بدان که خداوند می‌خواهد آنان را به خاطر بعضی از گناهان‌شان دچار عذاب کند. به راستی اکثر این افراد فاسق‌اند.»

سرانجام سیاق با کشیدن خط فاصله میان جاهلیّت و اسلام به پایان می‌رسد؛ یعنی میان شرک و اسلام جدایی می‌اندازد، آن دو را از هم متمایز می‌سازد. می‌فرماید (دو راه بیش نیست) یا پیروی از حکم خدا یا حکم جاهلیّت؛ به عبارت دیگر فقط اسلام و ایمان وگرنه هر چیز دیگری کفر است و ظلم و فسق. و حدی وسطی بین ایمان با کفر و ظلم و فسق وجود ندارد و هرگز این دو راه در هیچ نقطه‌ای به هم نمی‌رسند و اشتراکی باهم ندارند. (نسبت میان آنان تضاد کلّی است) خداوند می‌فرماید: «آیا حکم جاهلیت را انتخاب می‌کنند؟ حکم چه کسی نیکوتر و زیباتر از حکم خدا برای کسانی است که یقین دارند؟» بنابراین ایمان و کفر دو راه جدا و مشخص از همدیگر هستند که به هیچ‌وجه به هم نمی‌رسند و نقطه‌ی مشترکی باهم ندارند، هرکس آزاد است هرکدام از آن دو را انتخاب کند!!

قبل از این که این فراز را به آخر برسانیم به این سه تعبیر قرآنی توجه کنیم که می‌فرماید:

«کسانی که حکم نکنند به آنچه خداوند نازل کرده است آنان قطعاً کافراند.»
«کسانی که حکم نکنند به آنچه خداوند نازل کرده است قطعاً آنان ظالم‌اند.»
«کسانی که حکم نکنند به آنچه خداوند نازل کرده است قطعاً آنان فاسق‌اند.»
آیا این سه تعبیر یک حکم را می‌رسانند یا هر تعبیر یک حکم مختلف و مستقل دارد؟

کسانی که با تعبیرات قرآنی آشنایی و سروکار دارند این سؤال برایشان پیش نمی‌آید، حتی کسانی که به تعبیرات زبان عربی آشنایی دارند از این سؤال به دورند. انسان تعجب می‌کند که چرا این سؤال پیش آمده است؟! پدیدار شدن آن به خاطر این است که مردم با قرآن سروکار ندارند، از جوّ قرآن چه از جهت احکام و چه از جنبه‌ی اسلوب و تعبیر آن فاصله گرفته‌اند.

در این سه تعبیر یک فعل در جمله‌ی شرطیه‌ی (من لم یحکم بما انزل الله) وجود دارد که عبارت است از حکم نکردن به «ما أنزل الله» و به تعبیر علم بیان، این فعل (که در هر سه جمله وجود دارد) موضوع نام دارد. طبق قاعده‌ی علم بیان صفت این فعل نمی‌تواند در جواب شرط که در تعبیر علم بیان محمول گفته می‌شود با حقیقت آن یعنی حکم شرعی مغایر باشد. این‌جا حکم شرعی را یک‌بار به لفظ «کفر»، بار دیگر به لفظ «ظلم» و آخرین بار به لفظ «فسق» بیان کرده است. براساس قاعده‌ی مقرر در علم بیان مادام مراد از این سه لفظ یکی نباشد که کفر است، ثبوت این محمول برای موضوع مذکور جایز نیست. علاوه بر این قاعده‌ی بیانی، در واقع و نفس‌الامر هم این سه کلمه این‌جا دارای یک معنی هستند؛ زیرا کفر ظلم است از حق، ظلم است از نفس و ظلم است از مردم. باز کفر، فسق و خارج شدن است از راه راست، خارج شدن از روش و دینی است که جز آن دین دیگری از مردم پذیرفته نمی‌شود. به همین جهت این‌جا الفاظ مختلف، ولی معنی هر سه کلمه یکی است و یک حکم بر کسی که به «ما انزل الله» حکم نکند صادر شده است که عبارت از کفر و خروج از ایمان و اسلام است.

البته ما این‌جا تنها براساس قانون و اسلوب علم لغت قضاوت نمی‌کنیم هرچند این قانون به تنهایی برای اثبات مطلب کافی است، بلکه اصطلاح خود قرآن را به داوری می‌طلبیم که چگونه در اغلب موارد این کلمات (کفر و ظلم و فسق) را به یک معنی به کار گرفته است.

به حقیقت تعبیر از شرک و کفر و تکذیب به لفظ «ظلم» یا تعبیر از کافرین و یا مشرکین یا مکذبین آیات خدا، به لفظ ظالمین، در قرآن بسیار شایع و فراوان است، و در سیاق‌هایی که در این کتاب ذکر شده‌اند این نوع کاربُرد بسیار دیده می‌شود. و این هم چند مثال دیگر برای اثبات موضوع:

﴿ وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾
لقمان:۱۳

«آن‌گاه که لقمان پسرش را اندرز می‌داد بدو گفت: ای پسر عزیزم! شریک برای خدا قائل مشو، به راستی شرک ظلمی است بسیار عظیم.»

(این‌جا شرک و کفر به لفظ ظلم بیان شده است و هرسه یکی هستند.)

﴿ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۸۱) الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴾ انعام:۸۲ـ۸۱

«چگونه من از چیزی که شما آن را شریک خدا قرار می‌دهید بترسم درحالی‌که شما از این که چیزی را برای خدا شریک قرار می‌دهید نمی‌ترسید آن هم در حالی‌که هیچ دلیل و برهانی از جانب خدا بر این کار ندارید؟ کدام‌یک از این دو دسته (موحد و مشرک) مستحق امن و آرامش‌اند اگر شما اهل علم و شعور هستید؟ به راستی کسانی که ایمان آورده و ایمانشان را به ظلم (شرک) آلوده نساخته‌اند در حقیقت آنان برخوردار از امنیت و راه یافته‌اند.»

(در این آیه هم به جای کلمه‌ی کفر و شرک، کلمه‌ی ظلم به کار رفته است.)

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾
بقره:۲۵۸

«آیا آگاه هستی از کسی که با ابراهیم درباره‌ی خدای‌اش به جدال و ستیز پرداخت؟ ابراهیم گفت: پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق به سوی مغرب می‌راند تو آن را از مغرب به سوی مشرق بیاور. آنگاه خاموش و محکوم شد کسی که کافر بود، به راستی خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند.»

(در این آیه از قوم کافر به لفظ ظالمین تعبیر شده است.)

﴿ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵) كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾ آل‌عمران: ۸۶ـ۸۵

«هرکس به جز دین اسلام دین دیگری برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در قیامت در زمره‌ی زیانکاران است. چگونه خداوند هدایت می‌کند قومی را که کافر شدند بعداز این که ایمان آوردند و شهادت دادند که پیغمبر حق است و دلایل آشکار و روشن به سویشان آمد؟ به راستی خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند.»

(این‌جا نیز از قوم کافر به ظالم تعبیر شده است.)

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴾ بقره:۲۵۴

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! انفاق کنید از آنچه ما روزی شما کرده‌ایم قبل از این که روزی فرارسد که هیچ معامله و دوستی و شفاعتی در آن روز وجود ندارد. کافران به راستی ظالمان‌اند.»

(این‌جا نیز کافران و ظالمان یکی هستند.)

به همین منوال تعبیر از کفر و شرک به لفظ فسق و از کافران و مشرکان با لفظ فاسقین در قرآن فراوان است؛ حتی از شنیع‌ترین اقسام کفر به لفظ فسق تعبیر شده است. این هم مثال‌هایی در این مورد:

﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡـٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴾ نور:۵۵

«وعده داده است خداوند کسانی که میان شما ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام می‌دهند که آنان را در زمین خلیفه و جانشین خود قرار دهد آن‌گونه که گذشتگان را پیش از اینان خلیفه قرار داده است. و دینی را که برای آنان می‌پسندد، حتماً به قدرت برساند و ترس وخوف آنان را به امن مبدل سازد تا به عبادت من بپردازند و هیچ چیزی را شریک من قرار ندهند. کسانی که به این امر کفر ورزند به راستی فاسق و خارج از راه حق هستند.»

(این‌جا از کافران به لفظ فاسقین تعبیر شده است.)

﴿ وَمَا نُرۡسِلُ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَۖ فَمَنۡ ءَامَنَ وَأَصۡلَحَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٤٨﴾ وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَمَسُّهُمُ ٱلۡعَذَابُ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ﴾

انعام:۴۹ـ۴۸

«ما هیچ پیامبری را نمی‌فرستیم مگر این که بشارت‌دهنده و هشدار دهنده است، پس از آن هرکس ایمان آورد و درستکار شد، ترس وحزنی بر او نیست. کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند عذاب شدیدی دامنگیرشان خواهد شد به واسطه‌ی فسقی که انجام داده‌اند.»

(این‌جا از تکذیب آیات خدا که عین کفر است به فسق تعبیر شده است.)

﴿ تِلْكَ ٱلْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآئِهَا ۚ وَلَقَدْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَمَا كَانُوا۟ لِيُؤْمِنُوا۟ بِمَا كَذَّبُوا۟ مِن قَبْلُ ۚ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ ۖ وَإِن وَجَدْنَآ أَكْثَرَهُمْ لَفَٰسِقِينَ ﴾ اعراف: ۱۰۲ـ۱۰۱

«این‌ها شهرهایی بودند که داستان آن‌ها را برای شما نقل می‌کنیم. پیامبران‌شان با دلایل و نشانه‌های روشن به سوی آنان آمدند، اما آن‌ها حاضر نبودند که ایمان بیاورند به آنچه که قبلاً تکذیب کرده بودند. آری، این گونه مُهر می‌گذارد خداوند بر دل‌های کافران. ما در اکثر آن‌ها وفای به عهد نیافتیم؛ بلکه اکثر آنان را فاسق و خارج از راه حق دیدیم.»

(این‌جا نیز کافران و فاسقان یکی هستند.)

﴿ فَٱسْتَخَفَّ قَوْمَهُۥ فَأَطَاعُوهُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ﴾ زخرف: ۵۴

«فرعون قوم خود را ذلیل و فرومایه بار آورد و لذا آنان از او اطاعت کردند، به‌راستی قومی فاسق بودند.»

(این جا نیز از قوم کافرین به لفظ فاسقین تعبیر شده است.)

﴿ وَإِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّۦنَ لَمَآ ءَاتَيْتُكُم مِّن كِتَٰبٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥ ۚ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِى ۖ قَالُوٓا۟ أَقْرَرْنَا ۚ قَالَ فَٱشْهَدُوا۟ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿٨١﴾ فَمَن تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴾ آل عمران: ۸۲ـ۸۱

«هنگامی که خداوند از پیامبران تعهد گرفت آنگاه که به شما کتاب و حکمت دادم و بعداز آن رسولی به نزد شما آمد که تأیید و تصدیق‌کننده‌ی چیزی است که شما با خود آورده‌اید، باید به او ایمان داشته باشید و او را به خوبی یاری دهید و بعد از اخذ این پیمان گفت: آیا اقرار دارید و پیمان مرا بر این پذیرفته‌اید؟ گفتند: اقرار داریم، گفت: گواه باشید و من هم با شما از زمره‌ی گواهانم. پس هرکه بعداز این پیمان از من روی برتابد همانا در زمره‌ی فاسقان به شمار آید.»

(در این‌جا نیز فاسقون به معنی کافرون است.)

دیگر نیازی به مثال‌ها و نمونه‌های دیگر نداریم. کاربرد ظلم و فسق به جای کفر استعمالی است شایع و فراوان در قرآن که نیاز به بیان بیشتر ندارد. به اصل موضوع برمی‌گردیم که اصل حاکمیّت و حقّ به بندگی گرفتن مردم و قانون و شریعت‌گذاری برای آن‌هاست که از ویژگی‌های اولیه و آشکار

خداوند می‌باشد؛ خصوصیاتی که هرکس به خداوند ایمان داشته باشد به هیچ‌وجه آن را برای خود ادعا نکرده و حاضر نیست این حق را برای هیچ فرد دیگری هم تأیید کند. بدون شک کسی که ادعای حاکمیت دارد و مدعی به بندگی گرفتن و ملزم ساختن مردم به پذیرفتن قانون و شریعت خودساخته‌اش می‌شود، مدّعی حقّ الوهیّت است. و هرکس این مدّعی را بر این ادعای شرک، تأیید کند یا قانون خودساخته‌ی او را بپذیرد مسلّماً این تأیید و پذیرش به معنی تأیید او در ادعای داشتن صفت الوهیت و خدایی اوست، مگر این که این پذیرش به صورت اکراه و اجبار باشد و او با دست یا زبان یا قلب از آن بیزاری جوید و متنفر باشد.

کسانی که حاکمیّت شریعت خدا را در هر یک از شئون زندگی انکار می‌کنند، در حقیقت، حاکمیت و خدایی خداوند را انکار کرده‌اند، هرچند این انکار تنها در جزئی از اجزاء جهان یعنی در حیات بشری باشد. و هرکس او را بر این انکار تأیید نماید، با او در انکار الوهیّت الله در این قسمت شریک است. تردیدی نیست کسی که الوهیّت خداوند را نپذیرد امکان ندارد به او گفته شود که مسلمان و تسلیم امر خدا است. هرچند به زبان هم بگوید که تسلیم امر خدا است. و مادام ادعای ایمان و تسلیم همراه با رفتاری باشد که مغایر آن است هیچ فایده‌ای ندارد. وقتی اراده‌ی ارجاع دادن حکم به طاغوت و عدم مراجعه برای داوری به قانون خدا کفر باشد، حکم به طاغوت و ترک قانون خدا، به طریق اولی کفر و ظلم محسوب می‌شود؛ چون حکم به ما انزل الله جز با حکم به نصّ شریعت الله تحقق‌پذیر نیست. در مسائل مختلف فیه (که نصّی وجود ندارد) باید برای به دست آوردن حکم آن از مبادی عام و متون قُدسی اسلامی استفاده شود نه چیز دیگر.

با مراجعه به این اصولی که آیات صریح قرآن نه مفهومات استنباطی از آن‌ها مقرر می‌نمایند، دیگر نیازی برای بسط و بیان بیشتر وجود ندارد و جایی برای بحث و مجادله باقی نمانده است. و هرچه برخلاف آن‌ها گفته شد جدال و نزاع بی‌فایده‌ای است که ارزش ندارد؛ ﴿**وَللهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ**﴾: «دلیل قاطع و قوی تنها از آنِ خدا است.» ما نیز از این رو خدا را سپاس می‌گوییم، به راستی موضوع حاکمیت، شریعت و قانون‌گذاری در دین اسلام موضوعی است عقیدتی و دینی (و مسأله‌ای فرعی نیست) پیش از این که به عنوان مسأله‌ی مربوط به حکم و ایجاد نظام باشد، مسأله‌ی ایمان یا کفر به خدا محسوب می‌شود، پیش از این که مسأله‌ی مربوط به نوعی از انواع حکم یا نظامی از نظام‌های اجتماعی باشد، مسأله‌ای است مربوط به وجود این دین بر روی زمین یا محو آن.

رسول خدا ﷺ درحالی که به خوبی ماهیت و حقیقت این دین را می‌شناخت و با روح تابناکش آینده‌ی آن را می‌دید می‌فرماید:

(يَنْقُضُ هذا الدِّينُ عُرْوَةً عروةً، فَأَوَّلُها الْحُكْمُ وَ آخِرُهَا الصَّلاةُ)

«رشته‌های این دین یکی بعداز دیگری گسیخته می‌گردد، اولین تارش که از بین می‌رود حکم است و آخرینش نماز است.»

به راستی رشته‌های این دین یکی بعداز دیگری از بین رفته است. کسانی که ادعای مسلمانی دارند باید دقّت کنند در چه موقعیت و کجای این دین قرار گرفته‌اند. و گروهی که واقعاً مؤمن‌اند باید بدانند برای برپایی دوباره‌ی این دین از کجا باید شروع کنند!



وقتی انسان با گستردگی عظیم موضوع «الوهیّت» و «عبودیّت» در قرآن کریم روبه رو می‌شود و هنگامی که حقیقت و اهمیت آن را در بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی درمی‌یابد و مسلماً آنچه که ما در این چند صفحه‌ای که درباره‌ی آن نوشته‌ایم، اشارات و نمونه‌هایی بیش نیست و به پیکان‌هایی می‌مانند که جهت‌ها و افق‌ها را نشان می‌دهند ولی هرگز به کُنه آن نمی‌رسند، بنابراین نوشته‌های ما توان بیان شکوه الوهیّت این حقیقت را نه در قرآن کریم و نه در سنت پیامبرﷺ ندارد. پس انسان در این حالت بالاجبار این سؤال از درونش برمی‌خیزد: چرا این قضیه تا این اندازه مورد توجه و عنایت قرآن کریم است؟ چرا تا این اندازه حضرت رسولﷺ این همه تلاش و کوشش را در راه تثبیت آن به عمل آورده است، تا آن را در ژرفای قلب مسلمانان قرار دهد و آن را به صورت یک واقعیت حیاتی در زندگی آنان حکمفرما سازد؟ چرا این قضیه در این بُعد وسیع در تمام قرآن ذکر شده است و در همه جا از آن بحث شده است؟ برای چه به هنگام بیان مسائل اعتقادی، عبادتی و بیان حکم چه در آیات مکی و چه در آیات مدنی به طور یکسان این قضیه مورد بحث قرار گرفته است؟

چرا این قضیه با تمام معنی و مصداق‌های‌اش، مبنا و پایه‌ی تصور و تفکّر اسلامی و نقطه‌ی التقاء و پیوستگی بلکه خاستگاه سایر مبانی تفکّر اسلامی شده است؟ برای چه خداوند متعال این حقیقت را به عنوان یکی از ویژگی‌های این تفکر قرار داده و سرانجام این تفکر را به گوهر این حقیقت جاودان سرشته است؟

خدای متعال خود می‌دانسته و به پیامبر خویشﷺ نیز آموخته است که این حقیقت خط فاصل بین صلاح و فساد بر روی زمین که در درون انسان‌ها و زندگی‌است، بنابراین ضرورت ایجاب کرده که این خط فاصل از جانب خداوند متعال و پیامبر گرامی‌اش کاملا روشن و آشکار گردد.

ممکن نیست «انسان» بتواند در «زیباترین و والاترین مقام انسانی که پروردگارش در شأنش قرار داده است جای گیرد و به مرتبه‌ی پست‌تر از مرتبه‌ی حیوانی سقوط نکند و امکان ندارد که زندگی،

شرایط و اوضاعش بر روال صحیح قرار گیرد و انسان، وجدان آرام و اخلاق سالم و پسندیده‌ای داشته باشد و رفتار و واکنش درست و پاکی از خود نشان دهد و با جهان هستی، قوانین و استعدادها و امکانات موجود در آن و با سایر جاندارانی که مانند او آفریده‌ی خدا هستند و بعضی از آن‌ها در اختیار و مسخّر او هستند، ارتباط مناسب و برخورد خوبی داشته باشد و با همنوعان خود رابطه‌ی درستی براساس عدالت و برابری و احترام ایجاد کند و راه را بر فزونخواهی [افزون‌طلبی] جلو متجاوزان بگیرد و در راه کمک به بیچارگان و مستمندان قدم بردارد و به‌طور خلاصه به شرافت و کرامتی دست یابد که خداوند متعال در شأن و فطرت او به ودیعه گذاشته است، مگر زمانی که مقام «الوهیّت»، «ربوبیّت» و «حاکمیّت» را تنها برای ذات الله قرار دهد و کسی را در این مقام شریک پروردگار نداند و همه‌ی مخلوقات و بندگان را، فروتر از رسیدن به این مقام قرار دهد.[۱] در غیر این صورت حدّ و مرزی برای غرور، ظلم، فساد و خونخواری انسانی که خود را در مقام حاکمیّت مطلق و الوهیّت می‌بیند وجود ندارد. متقابلاً حدّ و مرزی برای ذلّت و خواری کسی که انسان مانند خود را به عنوان حاکم مطلق می‌پذیرد و بی‌چون و چرا تسلیم او می‌شود متصور نیست.

به حقیقت رسالت اسلام در جهان همین بوده است و اسلام به وسیله‌ی آن تولّد تازه‌ای را برای انسان رقم می‌زند؛ «انسانی آزاد شده و پاک که کرامت و شرافت ویژه‌ای دارد. همان انسانی که ایمان دارد جز خداوند خدایی ندارد، به جز خدا معبود دیگری نمی‌پذیرد. غیر از خدا حاکمی را قبول نمی‌کند. این همان رسالتی است که «ربعی بن عامر» فرستاده‌ی فرمانده‌ی لشکر مسلمانان به سوی رستم، فرمانده‌ی لشکر ایران، با سادگی عجیب آن را برای رستم تعریف می‌کند، وقتی رستم از او می‌پرسد برای چه شما به سرزمین ما آمده‌اید؟ او هم فورا با سادگی جامع در پاسخش می‌گوید: «خداوند ما را فرستاده است تا کسانی را که خدا می‌خواهد، از عبادت و پرستش بندگان بیرون آوریم و آنان را به عبادت خداوند یگانه هدایت کنیم.»

این حقیقت عظیم و والا، به صورت امری و جاافتاده و عمیق و در عین حال ساده در ژرفای درون مسلمانان جای گرفته بود، به‌طوری که هریک از افراد عامه‌ی مسلمانان بدون تفکر و تأمل با سادگی تمام آن را تعریف و بیان می‌کرد، با چند کلمه‌ی معدود، بزرگ‌ترین حقیقتی که بشریت به شناخت آن دست یافته است معرفی می‌کرد؛ همان حقیقتی را که بزرگ‌ترین حادثه‌ای است که در تاریخ طولانی بشریت به وقوع پیوسته است:

(اللهُ انْبَعَثَنا لِنُخْرِجَ مَنْ شاء مِنْ عِبادَةِ الْعِبادِ إِلىٰ عِبادَةِ اللهَ وَحْدَهُ...)

---

۱. مسلم در صحیح خود آورده است.

عبودیّت و بندگی غیرخدا مفهومی است عام و کلی که دربرگیرنده‌ی همه‌ی بت‌پرستی‌ها و جاهلیت‌هایی است که بشریت تا به حال بدان‌ها آشنا شده یا در آینده تا روز قیامت با آن‌ها آشنا خواهد شد؛ مانند پرستش ارواح یا «توتم» یا فرشتگان و جنّ یا پرستش بت‌ها، ستاره‌ها، افلاک، آباء، اجداد، یا پرستش حاکمان، کاهنان، علما، پارسایان یا پرستش تمایلات و شهوات یا پرستش هر نوع بتی که در هر قالب و لباسی خودنمایی کند و یا تحت عناوین «طبیعت»، «انسان»، «زندگی»، «اقتصاد»، «نژاد»، «ملیّت»، «وطن»، «رهبر» و سایر اسم و رسم‌های دیگر ظاهر می‌شوند!

تمام نظام‌ها، اوضاع، مکاتب و نظریاتی که منجر به تسلّط و حکمفرمایی شریعت غیرخدایی بر حیات و زندگی مردم، سیاست‌شان، اقتصادشان، اجتماعشان، ارزش‌ها و معیارهایشان، عادت‌ها و تقلیدهایشان می‌شود تحت عنوان بندگی غیرخدا قرار می‌گیرند. تنها شریعت خداست که یگانه راه سعادت بوده و از این عنوان و مفهوم خارج است.

عبادت و پرستش بندگان اقسام گوناگون دارد که یکی از آن‌ها عبارت است از قرار دادن بنده‌ای از بندگان به عنوان خدا و اعتقاد به این که این بنده دارای قدرت فوق‌العاده‌ی معنوی و ماورای طبیعی است که می‌تواند به وسیله‌ی این قدرت غیبی خارج از نظام اسباب و مسببات کاری را انجام دهد. یا معتقد باشد این بنده به نزد خدا دارای مقام شفاعتی است که به هیچ وجه در پیشگاه خداوند مردود نمی‌شود و با توسل به این قدرت و شفاعت می‌تواند پیروز و سرفراز گردد.

یکی دیگر از اشکال عبادت برای بندگان به شکل انجام شعایر، تقدیم نذر و قربانی، دعا و نماز، فدا کردن میوه‌جات، حیوانات و حتی انسان‌ها و خلاصه انجام هرگونه مراسم و شعایر دینی برای غیر خدا که باتوجه به تغییر زمان، اوضاع و احوال این مراسم و شعایر نیز عوض می‌شوند، کفر و شرک به شمار می‌آید.

شکل دیگر از اشکال عبادت برای غیر خدا، به شیوه‌ی اطاعت، تسلیم، پیروی، اذعان، قبول حاکمیّت، قانون، نظام اجتماعی، اوضاع زندگی، ارزش‌ها، معیارها و سایر چیزهایی است که زندگی انسان را تشکیل داده و به وسیله‌ی بندگان بدون توجه به قانون خدا وضع شده‌اند.

این‌ها کلاً از عبادت و پرستش بندگان برای بندگان محسوب می‌شود، هرچند اشکال و مراسم برخی از این عبادت‌ها با بعضی دیگر اختلاف دارند و معبودها و بندگان در این عبادت‌ها یکی نیستند، امّا همه‌ی آن‌ها در صفت پرستش و عبودیت بنده برای بنده و صفت جاهلیّت خوارکننده و تحقیر [کسر شأن] شخصیت و کرامت انسانی، به هم می‌رسند و باهم شریک‌اند. بعداز آن که خداوند بشریت را از پرستش غیرخدا و جاهلیت نجات بخشیده است اگر به سوی آن برگردد، به راستی این یک رجعت و عقب‌نشینی بسیار شرم‌آور، ننگین و خوارکننده خواهد بود.

میزان و معیاری که در ارزیابی «انسانیت انسان» به خطا نمی‌رود و هر اندازه بشریت پیشرفت نماید و تمدن و فرهنگش ترقی کند، باز تغییری در آن معیار به وجود نخواهد آمد، این است که انسان از پرستش و عبادت برای بندگان به هر شیوه و شکلی که باشد ازجمله پرستش هوا و نفس بیرون آید. مسلّماً انسان کاملا از پرستش غیرخدا رستگار نمی‌شود مگر این که تنها خدا را پرستش کند؛ زیرا فطرت انسانی چنین است که خدایی را پرستش کند. وقتی که فطرتش نیاز دارد خدایی را پرستش کند، مسلماً با پرستش خداوند متعال این نیاز فطری آن تأمین می‌شود، و از پرستش غیرخدا نیز محفوظ می‌ماند، اگر عبادت انسان برای خدا نباشد؛ چون نیاز فطری به عبادت دارد، حتماً این عبادت برای غیرخدا خواهد بود، این واقعیتی است که در طول تاریخ بشری آن را مشاهده می‌کنیم، حتی در تمام دوران‌ها روزی را نمی‌بینیم که معبودی غیر از خدای یگانه در آن پرستش نشده باشد. این معبودها یا خداوند متعال یا یکی از بندگان خدا بوده است، حتی کسانی که امروزه منکر وجود خدایند، طبیعت، انسانیت، زندگی، اقتصاد، ملیت، هوا و هوس یا مارکس و لنین یا... پرستش می‌کنند و با تمام وجود از ژرفای درون رو به سوی این معبودهای ضعیف و ناتوان می‌آورند و به آن‌ها متکی می‌گردند و از صمیم قلب در مقابل آن‌ها تسلیم و مطیع و گوش به فرمان و حاضربه اجرای دستورات آن‌ها هستند.

همه‌ی این‌ها بت محسوب می‌شوند و با بت‌های دوران جاهلیّت جز در اسم و صورت ظاهری، فرق دیگری با هم ندارند!!

بنابراین همان‌طور که قبلاً گفتیم اسلام صرفاً به خاطر وجود عقیده و تدین مبارزه نمی‌کند؛ زیرا داشتن صِرف عقیده و دین امری است فطری و ضروری و مذهبی، الحاد و بی‌دینی مطلق پدیده‌ای است استثنایی و نامتناسب که ناشی از دگرگونی و انحراف فطرت از مسیر اعتقاد راست و درست به سوی بی‌دینی و سرگردانی و گمراهی است. مبارزه‌ی اسلام به‌خاطر تصحیح و بازسازی عقیده و دین است، اسلام به خاطر توحید مطلق و همه‌جانبه با تمام معنایی که دارد می‌رزمد و می‌خواهد توحید را در تمام مسائل عقیدتی و درونی و نیز در تمام جنبه‌های زندگی تثبیت و حکمفرما نماید.

اسلام با پرستش بت، خورشید، ماه، روح و توتم، همان‌گونه به مبارزه برمی‌خیزد که با پرستش شیطان یا فرشته، یا پیامبری، یا انسان صالحی، یا حاکمی که به غیر ما أنزل الله حکم می‌کند، برخاسته است.

عقیده‌ی منحرف هرچند از یک اصل و اساس آسمانی ناشی شده باشد، باز عقیده‌ی انحرافی است. اسلام هرگز حاضر نیست دستِ دوستی به سوی آن دراز کند و با کمک آن به مبارزه‌ی الحاد و بی‌دینی بپردازد؛ زیرا میان اسلام و عقیده‌ی انحرافی امکان سازش و دوستی وجود ندارد. عقیده‌ی

منحرف و الحاد در این که هردو متضاد و مغایر با عقیده‌ی توحیدی‌ای هستند که مورد نظر اسلام است، باهم شریک و یکسان‌اند و شرّ و فسادی که به وسیله‌ی عقاید انحرافی یا الحادی در درون انسان‌ها و اخلاق ور فتار و قضاوت و اوضاعشان پدید می‌آید، شبیه هم بوده و باهم نزدیک و یکسان‌اند. نظام زندگی که براساس حاکمیت مطلق خداوند متعال استوار نباشد و قانون غیر خدا نیز در آن به اجرا درآید، نظامی است فاسد و باطل و مغایر با دین خدا؛ بنابراین اسلام هرگز به خاطر اینکه نظامی علناً ابراز الحاد نمی‌کند، ولی نظامی منحرف است، دست تعاون و همکاری را به سوی آن دراز نمی‌کند. زیرا هر نظامی که از دین خدا منحرف شده باشد عین الحاد است و از جنبه‌ی عقیدتی در این امر که هردو منکر الوهیّت و حاکمیّت خدا در زمین و زندگی انسانی هستند یکسان‌اند، نتایج و آثار شرّ و فسادی که از نظام منحرف و نظام الحادی در عقیده، اخلاق، وجدان و شیوه‌ی قضاوت و رفتار انسان پدید می‌آید شبیه هم است.

اسلام برای این آمده است که خصائص و ویژگی‌های ذات الله را از تمام جنبه‌های عقیدتی، عبادتی و حاکمیت به سوی او برگرداند و دست متجاوزین به این ویژگی‌ها را کوتاه کند؛ همان متجاوزانی که درحالی که بنده‌ای بیش نیستند ادعای الوهیّت و خدایی دارند. اسلام برای این آمده است تا تمام افکار منحرفی را که به پرستش غیرخدا منتهی می‌شود، به راه راست برگرداند و درون‌ها و قلب‌ها را از آن‌ها پاکسازی نماید. فرق نمی‌کند که این افکار منحرف مربوط به بت‌پرستی خالص باشند یا مربوط به دینی که از اصل آسمانی خود منحرف شده است و یا حاوی الحاد لجام گسیخته باشند. یامربوط به نظمی از نظام‌هایی باشد که خدایی به جز الله بر آنان حکمفرمایی می‌کند و این هنگامی است که شریعت و قانونی به جز شریعت خدا بر مردم حکمفرما شود.

خداوند خود می‌داند که تمام شرّها چه در زمین و چه در زندگی انسان و در شکل‌های مختلف آن همگی از انحراف از اختصاص دادن الوهیّت و همه‌ی ویژگی‌های آن به خدای متعال ناشی می‌شوند یا از این راه که به یکی از بندگان اجازه داده شود به نحوی از انحاء به ادعای یکی از خصوصیات و ویژگی‌های خداوند متعال بپردازد. در چنین اوضاعی اصلاح جامعه و استقامت و پایداری برای تحقّق آن ممکن نخواهد بود. مگر این که حرکت‌های اسلامی تلاش خود را از این اصل آغاز کنند و بر پایه‌ی این اصل قرار دهند، در غیر این صورت همه‌ی تلاش‌ها بی‌فایده و به هدر رفته خواهد بود.

خداوند متعال پیامبر خود، حضرت محمدﷺ را درحالی برانگیخت که جزیره‌العرب به صورت خوان یغما در بین روم در شمال و فارس در جنوب تقسیم شده بود و حاصل‌خیزترین نقطه‌ی این جزیره و سواحل دریاها و منابع درآمد و تجاری آن را تحت تسلّط خود درآورده بودند.

آن بزرگوار درحالی مبعوث شد که اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه در قالب بردگی با همه‌ی خصوصیاتش خودنمایی می‌کرد.

آری، آن حضرت درحالی مبعوث گردید که اخلاق مردم نسبت به شراب، قمار، شرّ، فساد و زن‌بارگی و سایر کارهای ناروا، همان اخلاق جاهلیت بود. اما پیامبر ﷺ ابتدا به هیچ‌یک از این مسائل توجه نکرد و خداوند به او دستور نداد که دعوت خویش را از این موارد شروع کند هرچند پیغمبرﷺ می‌توانست قبل از هر چیز ملت عرب را به وحدت ملّی دعوت کند، تا روم و فارس را از حاصل‌خیزترین مناطق جزیره‌العرب بیرون رانند و خوی جنگجویی و خونخواری موجود در آنان را متوجه دشمنان قومی عرب‌ها سازد، تا بدین وسیله مردم تسلیم رهبری و فرمانروایی او شوند، دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌های داخلی را فراموش کنند و زندگی منحط و سراپا عشرت‌طلبی خود را تا اندازه‌ای بهبود و ترقی بخشند و به تدریج بعداز این‌که این ملّت را از یک پیروزی به پیروزی دیگر رساند، آنان را به اسلام و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی دعوت کند و اختلاف بسیار شدید طبقاتی را از میان بردارد.

باز پیامبرﷺ می‌توانست در آغاز امر یک نظام مفصل اجتماعی را به ملت عرب ارائه کند و قانون‌های مشخص و روشنی را درباره‌ی مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی با خود بیاورد، آنگاه به ملّت عرب بگوید: ملاحظه کنید قوانینی که من آورده‌ام از آنچه که پیشِ شما است بسیار بهتر است، بنابراین از من پیروی کنید و بیایید این نظام و قوانین که من آورده‌ام به اجرا درآورید! امّا در این حالتها پیروی مردم از پیامبرﷺ به عنوان اعتراف و ایمان آنان به بندگی برای خداوند و این که دین خاص خدا است، محسوب نمی‌شد؛ بلکه این پیروزی تنها به معنی خوب دانستن و پسندیدن نظام اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی‌ای بود که پیامبرﷺ با خود آورده است، الزامی در پذیرفتن آن برایشان وجود نداشت؛ بلکه مردم خود آزاد و مختار بودند که این نظام الهی را خوب یا بد تشخیص دهند آن را بپذیرند یا مردود نمایند. اگر پیامبرﷺ قبل از هر چیز دست به چنین کارهایی می‌زد، وضع دگرگون می‌شد؛ به جای این که ایمان آنان به صورت رضا و تسلیم و بندگی برای پروردگار یکتا باشد، در مقام حَکَم و صاحب اختیاری قرار می‌گیرند که از حقّ قبول یا ردّ حکم خدا برخوردارند؛ اما خداوند متعال می‌دانست و پیامبر خود را آگاه و متوجه ساخت که روش و اساس کار این نیست. اساس این است که مردم باید پروردگار حقّ خود را بشناسند، ایمان و عبادتشان تنها برای او باشد، از پرستش و عبادت بندگان (غیرخدا) دوری جویند، آنچه از جانب خداوند برایشان نازل می‌شود بدین خاطر که از جانب خدا است، با رضایت و تسلیم کامل بپذیرند؛ چون اسلام عبارت است از تسلیم در برابر خدا و راضی بودن بدانچه خداوند به آن راضی است. بدین

جهت است که خداوند متعال وجود ایمان را منوط به این کرده که مردم به قضاوت پیامبرﷺ کاملاً راضی باشند و هیچ ناراحتی و نارضایتی از قضاوتش در دل نداشته باشند؛ بلکه قلباً به آن راضی و تسلیم شوند. خداوند متعال که به همه‌ی اشیاء آگاه است، پیامبرش را نیز آگاه می‌کرد که جلوگیری از تجاوز به قدرت خدا، که بعضی از بندگان مدعی آن هستند و جلوگیری از طغیان بر جلال و شوکت الهی که بعضی از بندگان به آن تعدی می‌کنند، قبل از جلوگیری از تجاوز دشمنان به جزیره‌العرب و قبل از جلوگیری از تجاوز بعضی به بعضی دیگر در داخل جزیره‌العرب، انجام پذیرد؛ زیرا مردم هرگز نمی‌توانند از حقّ خود به دفاع بپردازند درحالی که راضی به تجاوز به حقّ خداوند هستند، در چنین حالتی اگر از چنگال متجاوزین بیگانه هم رهایی یابند، باز به زیر سلطه‌ی متجاوزین داخلی و به‌صورت برده‌ی آنان یا برده‌ی نفس و تمایلات شهوانی خود درمی‌آیند. فرق نمی‌کند همه‌ی این‌ها شکلی از بندگی به شمار می‌آیند، بندگی به هر شیوه و شکلی که ظهور کند، همه‌اش یکی است. بنابراین واجب است که انسان‌ها قبل از هر چیز از پرستش همه‌ی بندگان رستگار شوند. بعداز به دست آوردن آزادی کامل، به صورت انسان‌های آزاد و و آزادخواه بر روی زمین منتشر می‌شوند تا کسانی را که خدا می‌خواهد از عبادت و پرستش بندگان بیرون آورند و آنان را به سوی عبودیت خدای یکتا راهنمایی کنند. این همان راهی است که پیامبرﷺ آن را در پیش گرفت و راه خدا هم تنها همین است، هیچ مسلمانی حقّ انتخاب راه دیگری را ندارد.

اسلام برای این که انسان را از هر جهت آزاد سازد، هیچ نوع از عبودیت‌های غیر خدا را مستثنی نکرده است.

در حالی که قرآن کریم جاهلیّت پرستش بت، خورشید، ماه، جنّ، فرشتگان، ارواح و توتم را باطل و تهدید می‌کند و آن‌ها را به باد تمسخر می‌گیرد. در همین حال جاهلیّت دیانت‌های آسمانی منحرف شده را نیز تهدید کرده و مورد انتقاد قرار می‌دهد. هم‌چنین جاهلیّتی که بشر در آن به جای خدا حکم می‌کند و جاهلیّتی که در آن هوس‌ها به عنوان خدا اطاعت و بندگی می‌شوند، همه را یکسان می‌داند و می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَٰهِهِمْ يُضَٰهِـُٔونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَبْلُ قَـٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ﴾ توبه: ۳۰

«یهودیان می‌گویند: عُزَیر پسر خدا است. ترسایان گویند: مسیح پسر خدا است. این گفته‌ی بی‌اساس و بدون سند آنان است و به گفته‌ی بی‌سند کسانی می‌ماند که قبل از آنان کافر بودند. خدا نابودشان کند! تا چه اندازه افترا می‌بندند؟»

﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴾ توبه:۳۱

«یهود و نصاری، علما و پارسایان دینی خود را علاوه بر خدا به عنوان ارباب و پروردگار خود پذیرفته‌اند و مسیح، پسر مریم را به عنوان ربّ قبول دارند. درحالی که به آنان دستور داده نشد جز خدای یکتا چیزی را پرستش کنند. خداوند پاک و منزّه از آن است که شریک برای او قرار داده شود.»

﴿ وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ﴿٦٧﴾ رَبَّنَآ ءَاتِهِمۡ ضِعۡفَيۡنِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ وَٱلۡعَنۡهُمۡ لَعۡنٗا كَبِيرٗا ﴾ احزاب: ۶۸-۶۷

«می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پیروی کرده‌ایم و آنان ما را از راه راست به بیراهه برده‌اند. پروردگارا! عذاب آنان را دوچندان کن و آنان را از رحمت خود کاملاً بی‌نصیب کن!»

﴿ أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمۡعِهِۦ وَقَلۡبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةٗ فَمَن يَهۡدِيهِ مِنۢ بَعۡدِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴾ جاثیه:۲۳

«هیچ دیده‌ای کسی را که هوی و هوس خود را به عنوان خدای خود پذیرفته و با وجود آگاهی از حق و باطل، خداوند او را گمراه ساخته است. و بر گوش و دل او مهر گذاشته و بر چشمش پرده‌ای انداخته است. پس چه کسی جز الله می‌تواند او را هدایت کند؟ آیا پند نمی‌پذیرید و بیدار نمی‌شوید؟»

تمام این شیوه‌های عبودیّت، انحراف از تنها راه راستی است که به خدا منتهی می‌گشته و همه‌ی این شیوه‌ها ناشی از فساد در عقیده و فکر است که جز ایجاد شرّ و فساد در قلب و اخلاق انسان نتیجه‌ای نخواهد داشت و همه‌ی نظام‌ها و اوضاع انسانی را به فساد می‌کشاند. بنابراین اسلام آمده است تا انحرافات موجود در اندیشه‌ها و دل‌ها را اصلاح نموده و آن‌ها را به راه راست هدایت کند و با تمام قدرت به مبارزه با هرگونه شرّ و فسادی بپردازد. بدین خاطر است که اسلام به هیچ وجه با انحراف همکاری نمی‌کند و دربرابر فساد هیچ گذشتی ندارد.

به راستی فاصله‌ی میان زندگی انسانی که براساس پرستش و عبادت تنها برای خدای یگانه استوار باشد با زندگی دیگری که برمبنای پرستش بندگان و غیر خدا است، بسیار فراوان است، هم‌چنین فاصله‌ی بین زندگی‌ای که برپایه‌ی یگانگی قدرت قرار دارد؛ همان قدرتی که انسان در افکار و

رفتارش، آشکار و پنهانش، در دنیا و آخرتش با او سروکار دارد با زندگی‌ای که بر پراکندگی و از هم گسیختگی قدرتها نهاده شده بسیار زیاد است؛ همان پراکندگی‌ای که در اثر برخورد با قدرت‌ها و ارباب‌های گوناگون و واکنش‌های مختلف در برابر آن‌ها، در نفس و زندگی انسان پدید می‌آید. بدون شک افق‌های اندیشه‌ای اعتقادی که بیانگر حقیقت ارتباط و علاقه‌ی میان انسان و پروردگارش و این جهان هستی است و ارتباط انسان را با تمام آنچه در این جهان هستی است تفسیر می‌نماید با نگرش اعتقادی دیگر که آن‌ها را به قوای مختلف نسبت می‌دهد، تفاوت جوهری دارد.

هم‌چنین فاصله‌ی فراوانی میان احساس و اخلاق و انگیزه‌هایی که از تفکری تراوش می‌کنند که الوهیّت و حاکمیّت در آن تنها از آنِ خدا است با افکار گوناگونی که اشیاء، اشخاص و بت‌های فراوانی را تحت نام‌های مختلف به خدایی می‌پذیرد، وجود دارد.

به همین ترتیب زندگی انسانی که براساس نگرشی باشد که حاکمیت و الوهیت در آن تنها از آنِ خدا است با زندگی دیگری که برپایه‌ی افکار مختلف قرار دارد و به خدایانی اعتقاد دارد که فاقد قدرت و حق حاکمیت‌اَند، و این خدایان قلابی مردم را مسخّر قانون و نظام و اوضاع و احوال و احکام خود ساخته‌ی خود می‌سازند، در چنین نظامی که انسان به بندگی انسان می‌پردازد، انسان به منحط‌ترین و پایین‌ترین مرحله‌ی ممکن سقوط می‌کند، تفاوتی فاحش وجود دارد.

کسانی که از شرافت و کرامت انسانی، یا از حقوق بشر، یا از آزادی انسان‌ها، یا از انسانیت انسان زیر لوای نظامی از نظام‌های ساخته شده‌ی بشری دم می‌زنند که در آن نظام، انسان به عبادت و پرستش انسان می‌پردازد، باید بدانند از چیزی بیهوده دم می‌زنند و می‌خواهند خود یا دیگران را گول بزنند و چنین وانمود کنند که دارای کرامت و شرف انسانی و رعایت حقوق بشری و آزادی و انسانیت انسان می‌باشند!

مسلّماً خود ذات انسان در نظام‌های ساخته‌ی فکر بشر که بنده در آن به پرستش بنده می‌پردازد، نمی‌تواند تبلور پیدا کند. بلکه وجود انسان در نظامی تحقق پیدا می‌کند که انسان‌ها همه تنها خدا را پرستش کنند و راه و شیوه‌ی زندگی خود را تنها از خدا دریافت کرده و دین و عبادت بعضی از آنان به‌هیچ شیوه‌ای و در هیچ شرایط و احوالی برای بعضی دیگر جایز نباشد. مسلّم است کرامت، حقوق، آزادی و انسانیت انسان وجود نخواهند داشت مگر روزی که خود انسان وجود د اشته باشد. (درحالی که در نظام جاهلیت خود انسان به مثابه امری جوهری زیر سؤال رفته است) باید دانست تمام مقیاس‌ها و معیارهایی که ترقی، تمدن و پیشرفت را بدان‌ها اندازه‌گیری می‌نمایند همه معیارهای سطحی و جزئی و فریبنده هستند؛ چون پیشرفت در ابزار، کالاها و تمدّن بندگان را مقیاس ترقی و پیشرفت قرار می‌دهند!

انسانی که ترقی و پیشرفتش با مقیاس‌های انسان سنجش شود در این زمین وجود نخواهد داشت مگر در پرتو نظامی و آن روزی که انسان از بندگی غیرخدا آزاد شود و همه به سوی پرستش خداوند روی آورند، از لحاظ عقیده و عبادت و حاکمیت تنها به خدا متکی باشند. و این نظم و وضع مخصوص وقتی به خوبی تحقّق پیدا می‌کند که انسان تحت هیچ قدرتی جز قدرت خدا قرار نگیرد و هیچ‌کسی بر کس دیگر ادعای الوهیت و حاکمیت نداشته باشد؛ زیرا حاکمیت به تمامی از آنِ خدا است و روزی ترقی انسان تحقق می‌پذیرد که حاکمیت دین در دنیا و آخرت به طور یکسان بر همه‌ی بندگان تنها برای خداوند متعال باشد.

وقتی که چنین نظم و وضعی تحقق پیدا کرد و تنها در چنین حالتی امکان دارد که پیشرفت‌های علمی و تسهیلات صنعتی و زیبایی‌های هنری و فنّی و نوآوری‌های عجیب در عالم ماده را به حساب کسب و حرکت انسان محسوب کرد؛ چون در چنین حالتی است که انسان در مقام کریم و شریف خود قرار می‌گیرد که مرتبه‌ی خلافت و جانشینی او در مقام خلیفه الله در زمین باشد. تنها خدا را بندگی می‌کند، از عبادت غیرخدا دوری می‌نماید. به جز سلطه‌ی خدا تحت سلطه‌ی کسی یا نفس خود هم قرار ندارد! بدین خاطر ما به خوبی متوجه می‌شویم چرا مسأله‌ی الوهیّت و حاکمیّت و عبودیّت تا این اندازه در سبک و تعبیر قرآن کریم از عنایت و اهمیت فراوان برخوردار است؟ چرا در برنامه‌ی پیامبر ﷺ نیز بر همه‌ی اصلاحات و تنظیمات اولویت و تقدم دارد؟ و می‌فهمیم چرا این حقیقت به عنوان پایه و اصول تفکّر و بینش اسلامی درآمده است؟ و چرا به عنوان مدار و مرز میان کفر و اسلام در این دین به حساب می‌آید؟

به راستی این امر یک خواست و تقدیر الهی است و تقدیر او هرگز به خطا نمی‌رود و مقیاس و میزانش به انحراف نمی‌گراید.

به حقیقت رسول خدا راست می‌فرماید:

(بَدَأَ الإسْلامُ غَریباً وَ سَیَعُودُ غَریباً کما بَدَأَ فَطُوبیٰ لِلْغُرَباءِ)

آری، وقتی که اسلام با توحید خالص با جاهلیّت فراگیرِ شرک روبه‌رو شد، غریب و ناشناخته بود و اکنون هم این دین به حالت غربت اولیه‌اش برگشته است، و امروزه هم اسلام با توحید خالص با جاهلیّت فراگیر شرک روبه‌رو است، اما در شکل و ساختاری جدید. امّا شگفتا آن غریبان چه کسانی هستند؟ سعادتمندانی که پیامبر خدا ﷺ برایشان دعای خوشبختی می‌کند؟ آن کسانی که پرچم توحید خالص را در برابر شرک فراگیر از نو به اهتزاز در می‌آورند؟ و به این ترتیب می‌خواهند همان‌گونه که اصحاب پیامبر خدا ﷺ نوبت نخست را آغازیدند، اینان نیز نوبت دوم را شروع کنند؟ تا بدین شیوه کسانی را که خدا اراده می‌فرماید از پرستش بندگان برهانند و به سوی عبادت او

برگردانند. پرچم توحید منتظر به وجود آمدن این گروه غریب مؤمن است. و قرآن کریم (مانند زمان پیغمبرﷺ) در میان ما حاضر است. بوی بهشت (برای مدافعان توحید) از دور به مشام می‌رسد... نه... بهتر آن که بگوییم از نزدیک عطرافشانی می‌کند.

فصل سوم

حقیقت الوهیت

حقیقت الوهیت

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَيْءٌۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ﴾ شوری: ۱۱

«همانا او یگانه و بی‌مانند است؛ خدایی که داناست و شنوا بر هر چیزی»

اولین، برترین، سازنده‌ترین، کارآمد، و عمیق‌ترین حقیقت، در بینش و اندیشه‌ی اسلامی، حقیقت الوهیّت است. باتوجه به‌این حقیقت ذاتاً کلی، مطلق، ازلی و ابدی تا فراتر از آن است که در محدوده ادراک و شعور بشری که ذاتاً جزئی، محدود، حادث و فناپذیر است، جای گیرد. (لذا بشر با ضعف و جهل و نقص ذاتی که دارد قادر به فهم و ادراک ماهیت و طبیعت کلی، مطلق، ازلی و ابدی ذات الله نیست). اما شناخت از آن حقیقت به مقداری که انسان بتواند در پرتو آن، تصوّر و بینش خود را به شیوه‌ی صحیح پایه‌ریزی کند، افکار خود را پاک و منزه سازد، وجدان خود را اصلاح نماید، زندگی خویش را نظم بخشد، جایگاه خود را در نظام هستی بشناسد، محدوده‌ی قدرت و تسلّط خود را مشخص کند و مقتضیّات بندگی‌اش را برای این الوهیّت دریابد، کافی است که انسان بتواند در این حد به ادراک آن حقیقت کلی مطلق ازلی و ابدی نایل شود و دست‌یابی به این مقدار شناخت بسیار ضروری است زیرا بینش و تصور انسان، شکل نمی‌گیرد، تفکرش استوار نمی‌شود، وجدانش اصلاح و آرام نمی‌گردد. زندگی‌اش منظم نمی‌شود، اهداف و دیدگاهش مشخص نخواهد شد، تلاش‌هایش به نتیجه نخواهد رسید و هیچ کاری از او پذیرفته نخواهد شد، مگر هنگامی که به ادراک صحیح و درستی از این مقدار شناخت ضروری از حقیقت الوهیّت دست یابد. البته منظور ادراکی نیست که تنها جنبه‌ی نظری و فلسفی محض داشته و فاقد تحرک و پویایی و خاصیت عملی باشد، بلکه باید ادراکی باشد عقیدتی، با آن حیاتمندی و تحرّک آفرینی‌اش. آری، هیچ‌یک از جنبه‌های فکری و عملی انسان به سامان نخواهد رسید مگر زمانی که اخلاق، رفتار، زندگی، شرایط و اوضاع خود را براساس این بینش و ادراک پایه‌ریزی کند و شریعت و قانونش را از این عقیده دریافت دارد و ارزش‌ها، معیارها و مقیاس‌هایش را براساس این ادراک نظم بخشد. به طورکلی باید تمام تلاش‌هایش در سراسر زندگی‌اش در راستای این عقیده و بینش صورت پذیرد.

به راستی انسان نمی‌تواند بر روی زمین یا جهان هستی اعم از عالم غیب و شهادت به عنوان موجودی به حساب آید یا دارای نیروی فعّال و سازنده‌ای باشد و نقش مثبتی را به عهده گیرد و وظیفه‌ی انسانی خود را آن چنان که خداوند برای او مشخص کرده است به انجام برساند،مگر این که احساس، وجدان،قلب، عقل و به‌طور کلی سراپای وجود خود را سرشار و مملو از حقیقت الوهیت کند و هم‌چنین موقعیت دقیق و کیفیت ارتباط خود را نسبت به آن به خوبی بشناسد (و بداند که مخلوقی است حادث و فناپذیر و بنده‌ی خداوندی است آفریننده و ازلی و ابدی) و موقعیت دقیق سایر بندگان خدا را نیز نسبت به آن درک نماید (و بداند تمام موجودات اعم از جاندار و بیجان همگی بنده و مخلوق خداوند هستند) آنگاه ضرورت دارد که موقعیت خود را نسبت به سایر بندگان خدا که برادران او هستند، دریابد و بداند تمام انسان‌ها در سطح بندگی همسان باهم قرار دارند، هیچ‌یک از آنان حق ندارد به بهانه‌ی قدرت، علم، تقوا، تبار و خانواده و... ادعای برتری بر دیگری داشته و او را مسخّر خود نماید.[۱]

مسلمان به اعتبار انسان بودنش، مکلّف است خلافت زمین را براساس پیمان و شرط فطری‌ای که با خداوند دارد، به عهده گیرد و باتوجه به صفت اسلامی‌اش ملزم است اوضاع و احوال جدیدی را بر روی زمین به وجود آورد که مغایر با اوضاع و احوال جاهلیّت باشد. مکلف است تولّد دوباره‌ای برای انسان به ارمغان آورد که با تولد او در دوران جاهلیت مغایرت داشته است. اوضاعی را پدید آورد که برپایه‌ی عهد و شرط خداوند استوار گردد و تنها شریعت و فرمان خدا در آن فرمانروایی کند. چنان تولدی که انسان به وسیله‌ی آن از بندگی بندگان رهایی یابد و با سایر بندگان به‌طور یکسان حرکت نماید. انسان مکلّف و مسلمان در مسیر خود با موانع سخت واقع جاهلی روبه‌رو می‌شود و با قربانی‌های ناگوار و دردهای جانگداز و مشقت‌های بزرگ در طول راه مواجه می‌گردد. مسلّماً مادام نتواند احساس، وجدان، قلب، عقل و سراپای وجودش را از حقیقت الوهیّت لبریز سازد و مادام شناختش از این حقیقت به مرحله‌ی یقین و کاملاً روشن نرسد و با تصمیم و اراده‌ی قاطعی همراه نباشد که ارتباطش با این حقیقت اقتضا می‌نماید، نمی‌تواند به مبارزه و پایداری بپردازد، یا قدمی را در این میدان پرمخاطره به جلو بردارد، نخواهد توانست، اوضاع تازه‌ای را پدید آورد و تولّد دوباره‌ای را در نفس خود و دیگران مشاهده کند.

---

۱. در مورد معنی بندگان در تفکّر اسلامی به فصل سابق این کتاب (الوهیت و عبودیت) و کتاب المصطلحات الأربعه فی القرآن، تألیف آقای ابوالاعلی مودودی مراجعه کنید. (مؤلف)

انسان مسلمان مسئولیّت دارد تا چهره‌ی جهان را دگرگون سازد، دنیای دیگری را به‌وجود بیاورد که تنها قدرت و حاکمیت الله در آن حکمفرما باشد و قدرت و حاکمیت طاغوت‌ها (غیرخدا)[۱] در آن باطل گردد. دنیایی باشد که تنها خدا در آن عبادت - با آن معنای فراگیرش -[۲] شود. همان دنیایی که کسانی که خدا می‌خواهد، بتوانند در آن از بندگی بندگان به سوی بندگی خالص الله خارج شوند. همان حقیقتی که «ربعی بن عامر» فرستاده‌ی فرمانده‌ی لشکر مسلمانان، آن را به رستم، فرمانده مشهور لشکر ایران اعلام کرد. آری، مسلمان مسئول است در مقابل ظلم و ستم و فساد ایستادگی کند،و باورها، اوضاع، ارزش‌ها و موازین، شرایع و قوانین را دگرگون سازد و خود را آماده‌ی رویارویی با مشکلات، رنج‌ها، غربت، اذیت و آزار نماید. مسلمان نمی‌تواند بر تمام این گرفتاری‌ها فایق آید مگر هنگامی که تمام وجود خود را مملو از ایمان به حقیقت الوهیّت و ذات الله کند؛ به گونه‌ای که این ایمان در شعور و احساس او از هر چیز دیگری برتر و بالاتر باشد و احساس و ضمیر و قلب و عقل و سراپای هستی و حیات خود را از «وجود» و «حضور» خدای متعال آکنده سازد.

سبک قرآنی به نحو بی‌نظیری حقیقت الوهیت را به شعور و ادراک انسانی القا و سرازیر می‌نماید و از همه‌ی جهات این حقیقت رابه نفس تلقین می‌کند. و با بحث درباره‌ی ذات و صفات خدای متعال و آثار قدرت و نوآفرینی‌های او، آن حقیقت را در درون انسان مجسّم می‌سازد؛ همان حقیقت و ذاتی که آفریننده‌ی همه‌ی اشیاء است، مالک همه‌ی موجودات است، بر تمام هستی چیره و مسلّط است؛ در تمام اشیاء مدبّر و مؤثر تنها او است. و تمام مشاعر، احساس، وجدان، عقل، به‌طور کلّی ماهیت و طبیعت انسان را به این حقیقت و ویژگی آن، مانند قدرت، قوت، رحمت، عنایت، جلال، شوکت، مهابت، انس، نزدیکی و قربت، مشغول می‌شود چنان که این حقیقت (ذات الله) در تمام اوضاع و احوال و لحظات بر تمام جهان هستی و انسان‌ها آگاه و مسلّط می‌نماید. او در نتیجه، حقیقت امر را درمی‌یابد و می‌فهمد که راه فرار و پناهگاهی از خدا جز بازگشت به سوی خدا و توسل به او وجود ندارد. جز ذات الله هیچ یار و یاوری نیست، هیچ چیزی مستقل و بی‌نیاز و پابرجا نیست، جز خداوند متعال که سرپرستی و اداره‌ی تمام موجودات حادث و فناپذیر به اراده و مشیّت اوست.

---

۱. در مورد معنی «طاغوت» در تفسیر امام ابن جریر طبری به فصل قبلی این کتاب (الوهیت و عبودیت) مراجعه نمایید. (مؤلف)

۲. در مورد معنای بندگی و عبادت فراگیر به کتاب المصطلحات الأربعه، تألیف مسلمان والامقام، آقای ابوالاعلی مودودی مراجعه کنید. (مؤلف)

وقتی که انسان از تلاوت قرآن فارغ گشته با این احساس قوی و عمیق و زنده و پویا، روبه رو می‌شود. وجود و حضور خداوند متعال را احساس می‌کند؛ وجودی که با هیچ وجود دیگری اعم از جاندار و بیجان شباهت و تناسبی ندارد. حضوری را لمس می‌نماید که در شب و روز و در تمام اوضاع و احوال برای یک لحظه هم از او جدا نخواهد شد.

سبک قرآن در مورد تعریف و بیان حقیقت الوهیّت، سبکی است زیبا و منحصر به فرد. که تارهای همه‌ی انسان را به صدا در می‌آورد و از تمام منافذ در آن نفوذ می‌نماید. قرآن تارهای خوف، احتیاط، امید، اطمینان، هیبت، شوکت، انس و محبت، قهر، جبروت، رافت، رحمت، بلا، عذاب، نعمت و بخشش، مغایرت کامل میان الوهیّت و عبودیّت در عین حال که رابطه‌ی انس و قرب میان خدا و بندگانش برقرار است را جملگی می‌نوازد.

سبک قرآنی با وجدان و احساس زیبایی‌شناسی به گفتگو می‌پردازد، انواع و اقسام زیبایی‌های موجود در جهان هستی و خود نفس را به آن نشان می‌دهد. هم‌چنین احساس حقیقت‌جوی او را با غیب و تقدیرهای پشت پرده‌ی الهی، مخاطب قرار می‌دهد. سبک قرآنی همان‌طوری که بر تارهای مختلف نفس بشری تأثیر می‌گذارد. گاهی تأثیرات متعددی را بر یکی از تارها نیز فرود می‌آورد. و یک گوشه یا یک مقطع و یا یک صحنه را در پرتوهای متفاوت و از زوایای مختلف و در وضعیت‌های گوناگون نمایش می‌دهد.

قرآن با این سبک متنوع و فراگیر و بی‌همتای خود، کاملا با فطرت و طبیعت بشری به گفتگو می‌پردازد، این حقیقت عظمی (ذات الله) را به آن معرفی می‌کند. این سبک عالی قرآنی خود بر خود گواه است که ساخته‌ی طبع بشری نیست و قرآن کلام خدا است و جز خدا هیچ‌کسی قادر به بیان این سبک نیست.

کسی که در آیات آن به تدبّر و تفکّر می‌پردازد می‌فهمد که قرآن سراسر از ذات الله بحث می‌کند. هدفش معرفی درست اوست، هر آیه‌ای، هر سیاقی هر توجیه و تعلیمی... که در آن وجود دارد، در حقیقت جنبه‌ای از جنبه‌های معرفی ذات الله می‌باشد و می‌خواهد مردم را به این حقیقت بزرگ و حقیقت صفات آن تا جایی که خداوند قدرت درک آن‌ها را در دایره‌ی امکان بشر قرار داده است، آشنا سازد. سبک قرآنی در موارد کمی تنها به آشکار ساختن حقیقت الوهیّت از جنبه‌ی ذاتی (بدون توجه به صفات فعلی او) می‌پردازد؛ بلکه بیشتر این حقیقت را در ضمن بیان آثار و قدرت آن در جهان هستی نشان می‌دهد، سراسر هستی اعم از جاندار و بیجان به عنوان صحنه‌ی نمایش آثار این قدرت به نظر می‌آید و به کتاب گشوده‌ای می‌ماند، که آیات و نشانه‌های شکوهمند و روشنش به خوبی خوانده می‌شود، در ضمن نوآوری‌های بی‌نظیرش بر صحنه‌ی جهان هستی و پدیده‌ی مرموز

حیات و در سیمای خود انسان که موجودی است عجیب و ناشناخته، آشکارا می‌درخشد.مواردی که در قرآن به صورت تجریدی این حقیقت بزرگ را معرفی کرده است ـ در مقایسه با مواردی که خداوند به‌عنوان ابداع‌گر آفرینش معرفی شده است ـ بسیار اندک است. سبک قرآنی در مقام بیان شناساندن آن حقیقت بزرگ با مفاهیم تجریدی فلسفه که فلسفه‌ی موسوم به «فلسفه‌ی اسلامی»! از آن نشأت گرفته است و با مجادلات ذهنی منطق که آبشخور «علم کلام» بوده‌اند از هم دور هستند.

قرآن حقیقت الوهیّت را از طریق معرفی آثار فاعلیّت آن که بر جهان هستی و بر سیمای حیات و تسلّط بر مقدّرات بندگان می‌درخشد، به خوبی برای مردم روشن می‌سازد، صحنه‌هایی را از آثار این حقیقت در رابطه با آفاق و انفس به شیوه‌ی چنان جذابی نشان می‌دهد که فطرت و سراپای وجود انسان، مملو از احساس، هیبت، شوکت، محبت، خشوع، خوف، تقوا، امید، اعتماد، الفت، نزدیکی، هوشیاری، آگاهی و حضور همیشگی نسبت به ذات الله می‌شود، به نحوی که قلب انسان مؤمن قادر نیست حتی برای یک لحظه از وجود و حضور دائمی او غافل بماند.

آری، «شهادت» ان لا إله إلاّ الله ایجاب می‌کند، احساس به وجود خداوند متعال و یگانگی او، به مرحله‌ای از یقین برسد که از رؤیت و مشاهده، ناشی می‌شود. «شهادت» به معنی رؤیت و مشاهده‌ی آثار این حقیقت، در اعماق درون شهادت‌دهنده و بر صفحات گشوده‌ی جهان هستی است، رؤیت و مشاهده‌ای است واضح و یقینی که شهادت براساس آن ادا می‌شود.

قرآن کریم با این سبک خود، احساس به وجود الله را که در فطرت بشری وجود دارد، همیشه زنده نگه می‌دارد، این احساس به اندازه‌ای زنده و فعّال است که قلب انسان آن را با یقین مشاهده می‌کند و بر آن شهادت می‌دهد. و «شهادت» [به لا إله الاّ الله]را نیز براساس آن شهادت بنا می‌نهد. سبک قرآن در بیان این حقیقت به جایی رسیده است که دیگر دست درازی بدان ممکن نیست. همین سبک بود که عده‌ای از افراد مؤمن و نمونه را به وجود آورد که همه‌ی آنان حقیقت الوهیّت را به صورت یقین ناشی از رای‌العین و مشاهده احساس می‌کردند، و همراه با این احساس یقین‌گرا می‌زیستند و در هر زمان و مکانی با شعور و احساس لطیف و خیلی عجیب، آن را لمس می‌کردند.

به راستی هرگاه به تاریخ و شرح حال مسلمانان صدر اسلام (اصحاب کرام رضی‌الله‌عنهم) مراجعه می‌کردم در برابر شعور و احساس ایشان نسبت به وجود و حضور ذات الله در قلب و تمام زندگی‌شان، به حال تعجب، توقف می‌کردم، نمی‌دانستم این شعور یقینی و فراگیر چگونه برای این گروه به وجود آمده و به این مرحله از کمال رسیده است؟! و نمی‌دانستم چطور حقیقت الوهیّت به این شیوه‌ی عجیب، سراسر وجود و زندگی آنان را فراگرفته و در تمام لحظات آن حضور داشته است؟ به چه شیوه‌ای فطرت، طبیعت، وجدان و دلشان را به این حقیقت مملو ساخته‌اند؟ این

حقیقت به چه کیفیتی همه‌ی راه‌ها، نگرش‌ها و دیدگاه‌های آنان را تحت تسلط و پوشش خود قرار داده است، به گونه‌ای که به هر جایی روی می‌آوردند با آن مواجه می‌شدند، و در هر جایی و هر شرایطی این حقیقت با ایشان بود و از آنان جدا نمی‌شد؟

آری، من طبیعت و کیفیت وجود و حضور ذات الله را در دل و زندگی اصحاب به خوبی درک می‌کردم. ولی نمی‌دانستم چگونه به این مرحله از کمال رسیده است؟! تا این که مجددا به قرائت قرآن پرداختم و در پرتو نور آن به بررسی موضوع اصلی قرآن که معرفی حقیقت الوهیّت به انسان‌ها و به دنبال شناخت خدا عبودیّت توحیدی‌برای خدا است، مشغول شدم. تنها آن وقت بود که فهمیدم چطور اصحاب در درک این حقیقت به این درجه از عظمت و کمال رسیده‌اند! آری، می‌گویم: فهمیدم و نمی‌گویم: به راز این امر آگاه شدم. فهمیدم که این جماعت بی‌نظیر و ممتاز در تاریخ بشریت، چگونه و از کجا ساخته و پرداخته شده‌اند؟ آنان ساخته و پرداخته‌ی همین قرآن و همین سبک بیان آشکار و بی‌نظیر آن و حقیقتی هستند که از این سبک می‌درخشد. حقیقتی که محیط و فراگیرنده‌ی تمام اشیاء و موجودات است، همه‌ی موجودات از او پدید می‌آیند، همه با او مرتبط هستند و بر ذات و عظمت و وحدانیتش دلالت دارند.

این حقیقت به گونه‌ای در درون و حیات اصحاب پدیدار گشت که هرگز پیش‌تر در درون و حیات انسان‌ها پدیدار نشده بود. این حقیقت با تمام مبانی، الهامات و تأثیرات کاملاً زنده، اثرگذار و فراگیر در دل‌ها و زندگی‌اشان جای گرفت و با انسان‌ها همانند سرتاسر هستی به تعامل می‌پرداخت و انسان‌ها نیز همانند همه‌ی جهان هستی با آن تعامل داشتند.

تنها الله، اول است و آخر، ظاهر است و باطن، خالق است و رازق، مسلّط است و مدبّر، ترفیع‌دهنده است و تحقیرکننده، عزت‌دهنده است و ذلیل‌کننده، کم‌کننده است و گسترش‌دهنده، زنده‌کننده است و میراننده، نفع‌دهنده است و زیان‌رسان، انتقام‌گیرنده است و جبّار، آمرزنده است و مهربان، والا است و بزرگوار، نزدیک است و فریادرس و هم او است که در بین انسان و قلبش فاصله می‌اندازد،[۱] به فریاد نیازمندان، آن‌گاه که او را به یاری می‌طلبند می‌رسد و بلا را از میان بر می‌دارد، به اسرار پنهان در سینه‌ها آگاه است، با بندگانش هر جایی که هستند همراه است. کلید گنجینه‌های غیب، تنها پیش او است. جز او کسی از رمز و کلیدهای غیب او اطلاعی ندارد. تنها او است در آن هنگام که مردم مأیوس می‌شوند، باران را می‌فرستد و رحمت خود را می‌گستراند. او است شب را به داخل روز و روز را به درون شب وارد می‌کند. زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد.

---

۱. یحول بین المرء و قلبه: یعنی چنانچه انسان اهل عصیان و گناه گردد، خدا نیز در بین او و قلبش (قلب: نیروی فهم وشعور درونی) فاصله می‌اندازد و درنتیجه انسان فهم و شعورش را از دست می‌دهد؛ «و لهم قلوب لایفقهون بها.»

هیچ راه فرار و پناهی از او جز به سوی او نیست. خداوند ولی و سرپرست همه‌ی بندگان است (معنای دوگانه). همه‌ی انسان‌ها در روز قیامت یکی یکی به سوی او برمی‌گردند.

بدین ترتیب وجود و حضور ذات الله با همه‌ی مختصاتش زندگی اصحاب را پر کرده بود و از هرسو با آنان مواجه می‌گشت و در هر جهت و صحنه‌ای خود را به آنان نشان می‌داد، احساسات، انگیزه‌ها، تصور و تفکّرشان را تحت سیطره و تسلط خود درمی‌آورد. شب و روز، صبح و شام، آن گاه که لباس‌هایشان را برسر می‌کشیدند و آن زمان که سخنان‌شان را به صورت سرّی و نجوا بیان می‌کردند و در آن موقعی که از مردم خود را پنهان می‌کردند حتی در آن وقت که خود را از خویشتن مخفی می‌ساختند،حقیقت الوهیّت، درون‌شان را یکپارچه فرامی‌گرفت و با آن‌ها مونس و همنشین می‌شد!

به وسیله‌ی این حقیقت شکوهمند با همه‌ی مختصاتش بود که حقیقت دیگری (غیر از جاهلیّت موجود) برروی زمین و در دنیای انسان‌ها به وجود آمد. حقیقت «ربانیّت» که در سیمای تعدادی از انسان‌ها خود را نشان داد، انسانهایی خدایی و «ربانیّون» را به وجود آورد که در همه‌ی احوال با خدا بودند، با خدا و برای خدا می‌زیستند، در دل و زندگیشان جز خدا چیز دیگری نبود، تا جایی که قلب‌شان از سهم نفس‌شان فارغ شده بود (و خود را در راه خدا به فراموشی سپرده بودند) و هیچ سهم و نصیبی جز در راه خدا و برای خدا برایشان ارزش نداشت.

آری، این حقیقت «ربانیّت» زمانی در سیمای این عده پدیدار گشت که حقیقت الوهیّت نیز به این شکل در دنیای آنان پدید آمد. آنگاه که با چنان قدرت، وضوح، عمق، فراگیری و سیطره‌ایی پدیدار شد که به هیچ وجود دیگری اجازه‌ی حضور نمی‌داد و هر مؤثر دیگری را نادیده می‌گرفت و همه چیز را همان‌طور که می‌بایست به خداوند ارجاع می‌داد.

هنگامی که حقیقت «ربانی» به این شیوه در دنیای انسان‌ها به وجود آمد و افراد خدایی «ربّانیون» که تجلی [نماد] زنده‌ی این حقیقت‌اند تحقّق پیدا کردند، در چنین حالتی پرده‌ها و موانع زمینی و غیرخدایی و مقررات و عادت‌های انسانی برچیده شدند، حقیقت بر روی زمین منتشر گردید؛ رهیده از تمام موانع و مقررات و عادت‌ها. و آنچه خداوند می‌خواست در حیات و زندگی این گروه مؤمن پدید آمد، همان گروهی که مظهر حقیقت ربانی به شمار می‌آمدند که جز به این حقیقت و آنچه بدان مربوط می‌شد فکر نمی‌کردند و تنها از آن یاری می‌جستند. بدین‌خاطر به عنوان موجود مفید و مؤثری بر روی زمین ظاهر شدند.

در آن هنگام بود موانعی که معمولاً مردم با آن‌ها مواجه می‌شوند و تلاش و کوشش آنان را بی‌نتیجه و کم‌اثر می‌سازند برطرف گشتند، مقیاس‌هایی که عادتاً مردم، رویدادها و مسائل را با آن‌ها می‌سنجیدند باطل و بی‌ارزش شدند، مقرراتی که برحسب عرف حاکم بر اوضاع مردم بود و به

هنگام حوادث به واسطه‌ی آن‌ها قضاوت می‌شد از بین رفت و به جای آن‌ها این حقیقت ربّانی جدید، ارزشمند و استوار حکمفرما شد؛ زیرا تنها حقیقت ربانی دارای حقیقت برتر و ارزشمند است! بدین ترتیب یک ارزش و واقعیتی نوین نمایان شد و همراه با ظهور آن، انسان حقیقی و جدیدی تولّد یافت!



به راستی هیچ‌گاه نوشته یا گفته‌ی انسان در بیان حقیقت الوهیت و تجلی آن در وجدان، نمی‌تواند به مرحله‌ای از کمال برسد که قرآن کریم با سبک ممتاز و بی‌نظیرش و اسلوب نورانی و نوظهورش بدان رسیده است.

البته در این بحث که می‌خواهیم «ویژگی‌ها و اصول و بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی» را از آیات صریحی که از سیاق زنده‌ی قرآنی انتخاب شده‌اند، به دست آوریم هرگز درصدد این نیستیم که به کوچک‌ترین درجه‌ای برسیم که کل قرآن به شیوه‌ی منحصر به فرد خود بدان رسیده است. همان‌طور که بارها اعلام کرده‌ایم بیان و تلاش ما نیازی است ضروری که چاره‌ای جز انجام آن نداریم. نیاز نسلی است که با تمام احساس، ذوق، مشاعر، تصورات و اوضاع و احوال زندگی‌شان از سرچشمه‌ی دین خود و منبع اصلی آن که قرآن است دور افتاده‌اند؛ درحالی که هیچ چیز نمی‌تواند جای آن را پر کند. بدین‌خاطر ترجیح می‌دهیم قبل از این که وارد بررسی جنبه‌های متعدد این حقیقت برتر شویم، نمونه‌هایی از سیاق ممتاز و بی‌نظیر قرآنی را در رابطه با معرفی حقیقت الوهیّت به مردم و این که سراسر وجود و زندگی آن همراه با وجود و حضور الهی است، بیان داریم.

بار دیگر از خواننده‌ی عزیز تقاضا دارم با صبر و دقّت سیاق‌های قرآنی را بخواند. سعی کند به خوبی آن‌ها را فهم و درک کند و میان خود و این سرچشمه‌ی زلال (قرآن) که هیچ منبعی نمی‌تواند مسلمانان را از آن بی‌نیاز کند، الفت و انس و علاقه برقرار سازد. حتی کسانی که قرآن را قبلاً حفظ کرده‌اند نیز به این انس و الفت و دقت جدید نیاز مبرم دارند. مسلماً حقایقی از خداوند متعال می‌شنوند، که هیچ‌کس دیگر قادر به گفتن نیست. و می‌فرماید:

﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَ ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١﴾ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُۥ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ ٱللَّهُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِى ٱلْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣﴾ وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا۟ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ

كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنبَاؤُا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾ وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿١١﴾ قُل لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُل لِّلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣﴾ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ مَّن يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١٨﴾ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُل لَّا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴾ انعام: ۱۹ـ۱

«ستایش و حمد خدایی را سزاست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، تاریکی‌ها و روشنی‌ها را به وجود آورده است. ولی کسانی که به پروردگار خویش کفر می‌ورزند، معبودهای دیگر را با خدا برابر قرار می‌دهند. پروردگار، آن ذاتی است که شما را از گِل آفریده است. سپس برای هر چیزی مدّتی را تعیین کرده است، و زمان معین (و فرارسیدن قیامت) پیش خدا است با این حال، شما (مشرکان) درباره‌ی این پروردگار شک و تردید می‌ورزید. در آسمان‌ها و زمین تنها او خدا است، پنهان و آشکار شما را می‌داند و از عمل‌هایی که انجام می‌دهید آگاه است، هیچ دلیلی از دلایل پروردگارشان به آنان نمی‌رسد مگر آن که از آن روی می‌گردانند. و هنگامی که قرآن به آن‌ها رسید، آن را تکذیب

کردند، پس اخبار آن چیزی که به مسخره‌اش گرفته‌اند، به سراغشان خواهد آمد و دامنگیرشان خواهد شد. آیا ندیده‌اند که پیش از ایشان چقدر از ملت‌ها را هلاک کرده‌ایم. ملتهایی که در زمین چنان نعمت و قدرتی بدیشان داده بودیم که آن را به شما نداده‌ایم، بارانهای پیاپی برای آنان باراندیم، رودبارها را زیر (کاخ‌های) ایشان روان کردیم. اما به جزای گناهان‌شان آنان را نابود ساختیم. پس از ایشان اقوام دیگری پدیدار کردیم. اگر کتابی را که بر کاغذ نوشته شده باشد بر تو (ای پیامبر!) نازل کنیم و آن را با دست‌های خود لمس کنند، باز هم کافران می‌گویند: این چیزی جز جادوی آشکار نیست. می‌گویند: چرا فرشته‌ای، آشکارا به نزد او نازل نمی‌گردد (تا بدو ایمان بیاوریم بگو:) اگر فرشته‌ای به نزد او بفرستیم (باز ایمان نمی‌آورند، آنگاه طبق سنّت خدا نابود می‌شوند و) کار تمام گشته [کار از کار گذشته] و دیگر مهلت داده نمی‌شوند. اگر فرشته را (برای تأیید پیامبر) می‌فرستادیم باز او را به شکل انسان درمی‌آوردیم (تا بتوانند او را ببینند و با او سخن بگویند در این صورت باز اشکالشان برطرف نمی‌شد) و آنان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند. بی‌گمان پیامبران پیش از تو مورد استهزاء قرار گرفته‌اند. سرانجام همان چیزی که پیامبران را بدان مسخره می‌کردند دامنگیر خودشان گردید. بگو: در زمین بگردید، سپس دقت کنید سرانجام کسانی که پیامبران را تکذیب می‌کردند چه بوده است؟! بگو آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ کیست؟ بگو: از آنِ خداست که نسبت (به همه) رحمت را به عهده گرفته است. بدون شک شما را در روز قیامت گرد می‌آورد که در فرارسیدن آن روز تردیدی نیست. کسانی که روانشان را باخته‌اند، آنان ایمان نمی‌آورند. از آنِ او است آنچه در شب و روز آرمیده است، او شنوا و آگاه به همه‌ی اشیاء است. بگو: آیا غیر از خدا کسی را می‌توانم به ارباب و یاور خود بگیرم؟! درحالی که او آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است، او روزی به همه می‌رساند، کسی به او روزی نمی‌دهد (و به کسی نیاز ندارد) بگو: به من دستور رسیده است نخستین کسی باشم که مخلصانه مسلمان شود و به هیچ وجه نباید از مشرکان باشی! بگو: من اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. هرکس از این عذاب در آن روز دور نگه داشته شود به حقیقت، خداوند به او رحم کرده است و این رستگاری آشکاری است. اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچ‌کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد. اگر خیری به تو برساند کسی قادر به جلوگیری از آن نیست؛ زیرا او بر همه‌ی کارها تواناست. او بر همه‌ی بندگان خود مسلط است. او بسیار حکیم و آگاه است (ای پیامبر! به کسانی که بر رسالت تو گواهی می‌خواهند) بگو: بالاترین گواهی، گواهی کیست؟ بگو: خداوند میان من و شما (بهترین) گواه است این قرآن به من وحی می‌شود تا شما و تمام کسانی که این قرآن

به آنان می‌رسد (از مخالفت با امر خدا) اخطار دهم. آیا به راستی شما گواهی می‌دهید که معبودهای دیگری با خدا هستند؟! بگو: من گواهی نمی‌دهم. بگو: او خدای یگانه‌ی یکتاست. من از معبودهای دیگری که به عنوان شریک برای خدا قرار می‌دهید بیزارم.»

﴿قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۚ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ ۙ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ ۚ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ ۚ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۖ يَقُصُّ الْحَقَّ ۖ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۗ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾ ۞ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ۚ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ۚ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٥٩﴾ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۖ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ ۚ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿٦٢﴾ قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٣﴾ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ۗ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾ انعام:۶۵- ۵۶

«بگو: من نهی شده‌ام از این که پرستش کنم آن‌هایی را که غیر از خدا به فریاد می‌خوانید. بگو: من از هوی و هوس‌های شما پیروی نمی‌کنم؛ زیرا در آن وقت گمراه می‌شوم و از زمره‌ی رستگاران نخواهم بود. بگو: من بر شریعت واضحی هستم که ازسوی پروردگارم نازل شده است و شما آن را تکذیب می‌کنید. (بدانید عذابی که برای وقوع آن) عجله می‌کنید در قدرت من نیست. حکم جز در دست خدا نیست. حق را پی می‌گیرد و او بهترین جداکننده‌ی حق از باطل است. بگو: اگر آنچه در وقوع آن شتاب می‌ورزید در اختیارِ من بود، کار من با شما یکسره می‌شد. اما (همه‌ی کارها در دست خداست) و او از همه به ظالمان آگاه‌تر است. گنجینه‌های غیب و کلید آن‌ها پیش خدا است، جز او کسی به آن‌ها آگاهی ندارد. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر این که از آن باخبر است. هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، هیچ چیزِ تر و

خشکی نیست مگر این که در لوحِ محفوظ ثبت است. خداوند است که جان‌تان را در شب می‌گیرد و در روز شما را برمی‌انگیزاند، می‌داند در روز چه کار می‌کنید و چه فراچنگ می‌آورید. تا مهلت معین (عمر) به سر می‌آید سپس به سوی خداوند برمی‌گردید، آنگاه شما را از کارهایی که در دنیا می‌کردید باخبر می‌سازد. خداوند بر بندگان خود کاملاً مسلّط است. او مراقبانی (از فرشتگان برای شمارش اعمال) بر شما گمارده است. همین که مرگ یکی از شما فرارسید فرستادگان ما جان او را می‌گیرند. آنان هرگز از وظیفه‌ی خود کوتاهی نمی‌کنند. سپس (همه‌ی مردم در قیامت) به سوی خدا که ارباب حقیقی ایشان است برگردانده می‌شوند. (آگاه باشید در چنین روزی) حکم و داوری تنها از آنِ خدا است و او سریع‌ترین حسابرسان است. بگو: چه کسی شما را از ظلمات خشکی و دریا می‌رهاند در آن حال که فروتنانه، علنی و پنهان او را به فریاد می‌خوانید. (می‌گویید) اگر خدا ما را از این خطرها نجات دهد، سوگند می‌خوریم که از سپاسگزاران (نعمت او) باشیم. بگو: خدا شما را از این خطرها و از هر گرفتاری دیگر نجات می‌بخشد، سپس شما (به جای سپاسگزاری برای او) شریک می‌سازید! بگو: خداوند می‌تواند عذاب بزرگی را از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان بر شما بگمارد یا این که کار را بر شما به هم آمیزد، شما را به گروه‌های مختلف تقسیم و پراکنده کند تا به بعضی از شما جنگ و عذاب بعضی دیگر را بچشاند. بنگر چگونه آیات خود را بیان و روشن می‌داریم. شاید به خود آیند و بفهمند.»

﴿إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلْحَبِّ وَٱلنَّوَىٰ ۖ يُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ ٱلْمَيِّتِ مِنَ ٱلْحَيِّ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٩٥﴾ فَالِقُ ٱلْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ ٱلَّيْلَ سَكَنًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ حُسْبَانًا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴿٩٦﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا۟ بِهَا فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٩٧﴾ وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٩٨﴾ وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ نَبَاتَ كُلِّ شَىْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّتَرَاكِبًا وَمِنَ ٱلنَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّٰتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَٱلزَّيْتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَٰبِهٍ ۗ ٱنظُرُوٓا۟ إِلَىٰ ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثْمَرَ وَيَنْعِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكُمْ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾ وَجَعَلُوا۟ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ ۖ وَخَرَقُوا۟ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتٍۭ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٠٠﴾ بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٌ ۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَىْءٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ خَٰلِقُ كُلِّ شَىْءٍ

فَٱعۡبُدُوهُۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ﴿١٠٢﴾ لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَۖ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ﴾ انعام:۱۰۳-۹۵

«این خداست که شکافنده‌ی دانه و هسته است، زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. خدای شما، تنها اوست پس چگونه منحرف می‌شوید؟ اوست که [برای پدیدار ساختن]سپیده‌ی صبح پرده‌ی شب را می‌شکافد، شب را مایه‌ی راحتی و آرامش و خورشید و ماه را وسیله‌ی حساب، قرار داده است. این امور از جانب پروردگار بسیار غالب و حکیم، مقدّر شده است. خداوند کسی است که ستارگان را به خاطر شما آفریده است. تا در تاریکی‌های خشکی و دریا با آن‌ها مسیرتان را پیدا کنید. ما آیات خود را برای کسانی که می‌دانند بیان داشتیم. خداوند ذاتی است که شما را از یک شخص آفریده است که (آدم است و او هم از خاک است. زمین در مدّت حیات) محل استقرار و (پس از مرگ) محلّ تسلیم (به خاک شما) است. ما آیات خود را برای کسانی که می‌فهمند بیان کرده‌ایم. او کسی است که از ابر آسمان، آب فرو می‌فرستد، و ما به وسیله‌ی آن همه‌ی رُستنی‌ها را می‌رویانیم. از رُستنی‌ها سبزینه بیرون می‌آوریم، از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس، باغ‌های انگور، زیتون و انار پدید می‌آوریم که همگون یا غیرهمگون‌اند. بنگرید به میوه‌ی نارس و رسیده‌ی آن‌ها آنگاه که میوه دارند. بی‌گمان در این امور نشانه‌ها و دلائل (خداشناسی) برای کسانی که ایمان دارند وجود دارد. (کافران) فرشتگان و اهریمنان را شریکان خدا می‌سازند درحالی که خداوند آنان، فرشتگان و شیاطین را آفریده است. کافران از روی نادانی، پسران و دخترانی برای خدا جعل می‌کنند. خداوند منزه و فراتر از این صفاتی است که او را بدان‌ها توصیف می‌کنند. خداوند ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را از نیستی به هستی آورده است. چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد درحالی که او همسر ندارد. او همه چیز را آفریده است و آگاه از همه چیز است. پروردگار شما این است جز او خدایی نیست، او آفریننده‌ی همه چیز است پس باید وی را بپرستید. حافظ و مدبّر همه‌ی اشیاء تنها او است. چشم‌ها او را درنمی‌یابند و او چشم‌ها را درمی‌یابد. او دقیق و بر همه چیز آگاه است.»

﴿ ٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَحۡمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلۡأَرۡحَامُ وَمَا تَزۡدَادُۖ وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ ﴿٨﴾ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ ﴿٩﴾ سَوَآءٞ مِّنكُم مَّنۡ أَسَرَّ ٱلۡقَوۡلَ وَمَن جَهَرَ بِهِۦ وَمَنۡ هُوَ مُسۡتَخۡفِۢ بِٱلَّيۡلِ وَسَارِبُۢ بِٱلنَّهَارِ ﴿١٠﴾ لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٞ مِّنۢ بَيۡنِ

يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ ﴿۱۱﴾ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ﴿۱۲﴾ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴿۱۳﴾ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿۱۴﴾ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۩ ﴿۱۵﴾ قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُم مِّن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴾ رعد: ۱۶-۸

«خدا می‌داند که هر زنی (در شکم خود) چه حمل می‌کند. می‌داند رحم‌ها از چه چیز می‌کاهند و بر چه چیز می‌افزایند (فعل و انفعالات دوران عادی، قاعدگی و حاملگی آن‌ها رامی‌داند) هرچیزی به نزد او براساس نظم و میزان است. خداوند آگاه از جهان پنهان و جهان آشکار است، بزرگوار و والاست. از میان شما کسی که سخنش را به پنهانی یا آشکارا می‌گوید، کسی که خود را در شب پنهان می‌سازد و آنکه در روز (به دنبال کار) روان می‌گردد برای خدا همه یکسان‌اند. (خداوند به همه‌ی آن‌ها در تمام احوال آگاه است) فرشتگانی بر انسان گمارده شده است که از پیش و پس، بر او نظارت می‌کنند. به فرمان خدا از او مراقبت می‌کنند. خداوند حال و اوضاع هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد (و آنان را از خوشبختی به بدبختی و بالعکس نمی‌کشاند) مگر این که آنان شرایط خود را تغییر دهند. هنگامی که خداوند بخواهد بلایی به قومی برساند هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را برگرداند. نیست برای آنان جز خدا یار و یاوری. اوست که درخشش آسمان را به شما می‌نماید که هم باعث ترس و هم مایه‌ی امید است. از ابرهای سنگین ،باران را پدید می‌آورد. رعد و فرشتگان از هیبت و عظمت خداوند او را حمد و ثنا می‌گویند. صاعقه‌ها را روان می‌سازد. هرکس راکه بخواهد بدان‌ها گرفتار می‌کند. درحالی که آنان درباره‌ی خدا به مجادله می‌پردازند. خداوند دارای قدرت بی‌انتها و کیفری سخت دردناک است. تنها خدا سزاوار دعا و به فریادخواندن است. کسانی که غیر خدا را به یاری و فریاد می‌خوانند به هیچ‌وجه به فریادشان نمی‌رسند وکوچک‌ترین نیازشان را برآورده نمی‌کنند. آنان به کسی می‌مانند که دست‌هایش را به سوی آب دراز کرده تا آب را به دهانش برساند، اما هرگز به

دهانش نرسد. دعای کافران جز سرگشتگی نیست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است خواه ناخواه، خدای را سجده می‌برد و همچنین سایه‌های بامدادان و شامگاهان دربرابرش به سجده درمی‌آیند. بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌ها و زمین است؟ بگو: الله! بگو: آیا جز خدا اربابی برای خود برگزیده‌اید که برای خود سود و زیانی ندارند؟ بگو: آیا کور و بینا برابرند؟ تاریکی‌ها و روشنی یکسانند؟ یا این که برای خدا انبازهایی قرار می‌دهند که (به گمان آنان) آن‌ها هم مانند خدا دست به آفرینش یازیده‌اند و در اثر این کار آفرینش بر آنان مشتبه گشته است؟ بگو: خداوند آفریننده‌ی همه چیز است و او یگانه و تواناست.»

﴿ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١﴾ لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾ هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْـَٔاخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۚ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۖ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾ لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٥﴾ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ ۚ وَهُوَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾ حدید: ۶-۱

«هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است خدای را تسبیح و تقدیس می‌کنند، تنها او بسیار چیره و حکیم است. مالکیت آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست. زنده می‌گرداند و می‌میراند، و او بر هر چیزی توانا است. اوّل (بی‌ابتدا)، آخر (بی‌انتها)، آشکار و پنهان، تنها اوست. اوست که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره آفرید. سپس بر عرش مسلّط شد. او می‌داند چه چیزی به زمین نازل گشته و چه چیزی از آن خارج می‌شود، چه چیزی از آسمان پایین می‌آید و بدان بالا می‌رود. او با شما است هرجا که باشید و خدا می‌بیند هرچه راکه انجام می‌دهید. مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست، همه‌ی کارها به او برگردانده می‌شود. او شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌گرداند. او از انسان‌ها و رازهای سینه‌ها مطلع و باخبر است.»

در این چند نمونه از آیات قرآنی، به طور خلاصه سیمای وجود الله، حضور همیشگی و قدرت او و آثار این قدرت چه بر صفحات عالم هستی، چه در اعماق نفس و چه در حوادث گوناگون زندگی نمایان می‌شود. تسلط همگانی او در سراسر جهان هستی اعم از دنیا و آخرت به تمامی روشن و متجلی می‌گردد به نحوی که قلب انسان احساس می‌کند که خداوند متعال با او و بر او شاهد و ناظر است و تمام پنهان و آشکارش را می‌داند. احساس می‌کند که همیشه همراه با آثار قدرت و بدایع صنعت و اسرار خلقت و تدبیر او چه در آسمان‌ها و زمین، چه در دنیا و آخرت، چه در

اعماق درونش بلکه در سراسر زندگی‌اش سیر می‌کند و با او در تماس و ارتباط است. لحظات عمرش را با ذاتی سپری می‌کند که اول است و آخر، ظاهر است و باطن. آری، این احساس برای کسی به وجود می‌آید که به دقت به این آیات الهام‌بخش، مؤثر و بی‌نظیر توجه کند.

به راستی در همان حال که این نمونه‌های نورانی و آشکار قرآن را بیان می‌کردم، از این می‌ترسیدم مبادا با تعلیق و شرح و تفسیری که از آن‌ها به عمل می‌آورم، به لطافت و زیبایی و صراحت آن‌ها لطمه‌ای وارد کنم، یا میان نمونه‌ها با مقدار شرحی که انجام می‌دهم فاصله‌ای بیندازم. دوست داشتم همراه خوانندگان چند لحظه‌ای در این فضای نورانی و الهام‌بخش قرآنی بدون این که با اسلوب و کلمات بشری و فناپذیر خود نور آن رامکدّر کنم به سر بریم. نمی‌دانم آیا خواننده توانسته است به دنبال این نور فیاض و الهام‌بخش حرکت کند و قدم به قدم این سیاق دقیق و عمیق که حقیقت الوهیّت را معرفی می‌کند، پی‌گیری نماید؟ قطعاً به صلاح و صرفه‌ی اوست، قبل از این که به حرکت خود به دنبال سبک و بیان مفصل قرآن نسبت به معرفی این حقیقت ادامه دهد، به بازخوانی دقیق و تکرار این چند نمونه‌ای که ذکر شد بپردازد.



اکنون جا دارد نخستین قدم را در مورد معرّفی و شناسایی حقیقت الوهیّت در سبک قرآنی برداریم: آشنایی با خداوند متعال در سبک قرآنی ابتدا با کنار گذاشتن تمام آنچه به «فکر بشر» خطور می‌کند و یا بشر از جانب خود تصورش را می‌کند، شروع می‌شود، زیرا درک ذات، ویژگی‌ها، صفات، افعال، کیفیت تعلّق افعال و کیفیّت تعلق مشیت خداوند به حوادث، فراتر از توان بشری است.

در عقیده و تصور اسلامی، ذات الله ساخته و پرداخته‌ی فکر بشری نیست. برخلاف آن عده از مادی‌گرایان و پیروان داروین، یا بعضی از علمای دین‌شناسی از طریق مقایسه، یا عده‌ای از جامعه‌شناسان، یا برخی از روانشناسان، یا تعدادی از فلاسفه که گمان می‌کنند، خداوند ساخته‌ی افکار بشری است و در اثر شرایط اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، پندارهای ناشی از ترکیب روانی آن‌ها، جهالت، بدویّت و عاجز بودن بشر از مواجهه و رویارویی با پدیده‌های طبیعت و یا عجزشان از تفسیر، انسان خدا را به وجود آورده است!

البته [همان‌طور که قبلاً در جواب گفته‌های ویل دورانت پاسخ دادیم] این شرایط و اوضاع همگی می‌توانند معبودهای ساختگی را در جاهلیّت‌های گوناگون ازجمله جاهلیّت متمدنی که تمدن جدید با آن رو به رو است، به شیوه‌ای که «ویل دورانت» آن رابیان کرده، به وجود آورد. اما این شرایط هرگز نتوانسته است ذات «الله» راکه در عقیده‌ی اسلامی تنها او معبود و اله است به وجود

آورد. بدین جهت یکسان دانستن و فرق قایل نبودن میان باورهای ناب اسلامی با عقاید جاهلی ناشی از انحراف از عقیده‌ای است که پیامبران آن‌ها را با خود آورده‌اند، دسیسه و نقشه‌ای است عمدی و گمراه‌کننده و نیرنگی است حساب شده که دشمنان اسلام می‌خواهند با این نیرنگ‌ها، ایرادها و طعنه‌هایی که بر افکار و ادیان جاهلیت وارد است، بر عقیده‌ی اسلامی نیز وارد نمایند! درحالی که دین اسلام چه از لحاظ مبدا و منشأ و چه از نظر طبیعت و ماهیت، با ادیان بدوی و جاهلی، هیچ شباهت و تناسبی ندارد.

آری، شناسایی ذات الله که از هر عیبی منزّه است در بینش و باور اسلامی ابتدا با به دور انداختن تمام تصورات و اوهام بشری درباره‌ی ذات و صفات او شروع می‌شود. تا بدین شیوه معرفی ذات و صفات پروردگار به بندگانش بلاواسطه و به طور مستقیم از جانب خداوند صورت گیرد و شناخت ویژگی‌ها و افعال و کیفیت افعال خداوند تنها از مصدر الهی دریافت شود و هیچ منبع و مصدر دیگری در آن دخالت نداشته باشد؛ زیرا که در میان معلومات بشری، چیزی شبیه و نظیر خدا وجود ندارد تا بتواند خداوند را به‌وسیله‌ی آن شناسایی کند و یا خدا را بر آن قیاس نماید، یا افعال و کیفیت افعال خدا را با افعال و کیفیت آن بسنجند. معلوم است که فکر بشری تنها بر آنچه که می‌داند اتکاء و اعتماد دارد. بنابراین مادام این شناخت عظیم تنها از سرچشمه و منبع خدایی نباشد، در معرض اختلاط با شائبه‌های اشیاء و احوالی قرار می‌گیرد که به وسیله‌ی ذهن بشر به تصور کشیده می‌شوند. و خداوند متعال برتر و فراتر از آن است که به هیچ چیزی شباهت داشته باشد. خیال بشری هر اندازه که تلاش کند باز یارای این را ندارد، حتی به تصادف به چیزی دست یابد که در ذات یا صفات با خداوند شبیه باشد. و می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ﴾ شوری: ۱۱

«هیچ چیزی مانند او نیست.»

﴿وَلِلَّهِ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾ نحل: ۶۰

«خدا دارای صفات عالیه است.»

﴿فَلَا تَضْرِبُوا۟ لِلَّهِ ٱلْأَمْثَالَ إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ نحل: ۷۴

«پس برای خدا شبیه و نظیر قرار ندهید.»

﴿وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَٱدْعُوهُ بِهَا ۖ وَذَرُوا۟ ٱلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِىٓ أَسْمَٰٓئِهِۦ﴾
اعراف: ۱۸۰

«خداوند دارای زیباترین نام‌ها است، پس (به‌هنگام ستایش و درخواست) او را بدان نام‌ها بخوانید و ترک کنید کسانی را که در نام‌های خداوند به تحریف می‌پردازند.»

باتوجه به معنای این آیات صریح و نصّهای قاطع، تمام پندارهای ناشی از بت‌پرستی‌ها و فلسفه‌ها از جمله فلسفه‌ی که به نام «فلسفه‌ی اسلامی» معروف است و آنچه در علم کلام وجود دارد یا چیزهایی که بعضی از ملحدین یا غیرملحدین به اسم علم درباره‌ی خدا می‌گویند و اصلاً ارتباطی به عقیده ندارد، کاملاً باطل و بی‌اساس است. هم‌چنین همه‌ی تلاش‌هایی که برای شناخت خداوند به‌عمل می‌آید ولی با آنچه خداوند در قرآن (که تنها منبع و مرجع صحیح بر روی زمین است) خود را بدان توصیف کرده است، مطابق نباشد، به کلی باطل، دروغ و افترا است که خداوند هرگز بدان‌ها راضی نیست.

ما می‌توانستیم راجع به بت‌پرستی‌ها، جاهلیّت‌ها، فلسفه‌ها و مسایل کلامی در دوران‌های مختلف، به بحث بپردازیم تا میزان بطالت و تناقض و ناسازه‌گی آن‌ها را روشن سازیم. و در پیش‌درآمد این فصل هم همین راه را انتخاب نمودیم، امّا سرانجام تصمیم گرفتیم که از ارائه‌ی آن‌ها به طورکلّی خودداری کنیم و همه‌ی این گمراهی‌ها را به دور بیندازیم. این‌جا لازم بود تنها به بیان حقیقت ذات الله به شیوه‌ای که تنها قرآن به بیان آن پرداخته است بپردازیم و آن را منحصرا از مصدر و منبع ربّانی دریافت داریم؛ زیرا فقط مصدر ربّانی است که می‌توان این حقیقت عظمی را از آن دریافت داشت.

در بخش اوّل این کتاب که به بحث درباره‌ی ویژگی‌های تصور اسلامی می‌پردازد، اشاره کردیم و نمونه‌هایی را از گمراهی در عقاید، افکار و فلسفه‌ها بیان داشتیم که در تمام دوران‌های جاهلیّت جز سرگردانی و تاریکی چیزی به دنبال نداشته‌اند. افکار فلسفی اعم از قدیم و جدید بدون استثناء در سرگشتگی و تناقض کامل به سر می‌برند. اما در مورد «علم» باید گفت: به طورکلّی مغیبات، به ویژه بحث از ذات الله از قلمرو و دایره‌ی عملکرد آن خارج است. کسانی که خود را زیر چتر علم قرار می‌دهند و به اسم علم وارد بحث در این حقیقت عظیم می‌شوند هم بر خداوند متعال و هم بر علم، افترا می‌بندند و علم را خارج از محدوده‌ی آن به کار می‌گیرند و گاهی خود به این به کارگیری نابجا، اعتراف می‌نمایند.

اسلام، معرفت و شناخت «الله» را از سیاه‌چال‌های تنگ و تاریک و پرپیچ و خمی که فلسفه در آن به سر می‌برد بیرون آورده است، آن را در گلستان گسترده و زیبا و نورانی در معرض دید همگان به نمایش گذاشته است، به نحوی که هر چشم با بصیرتی از مشاهده‌ی آن روشنی می‌یابد و هر قلب با اندیشه‌ای از درک آن مسرور می‌گردد. شناختی دریافت می‌دارد که به شیوه‌ی بسیار واضح و ساده

و در عین حال دقیق و عمیق با طبیعت، سرشت، احساسات، مشاعر و عواطف بشری به گفتگو می‌پردازد و آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

بدین وسیله مباحث دینی و عقیدتی، از رسوبات باقی‌مانده‌ی بت‌پرستی‌های قدیم و افسانه‌ها نجات می‌یابد آن‌گونه که از افسانه‌ی «علم» نیز رهایی می‌یابد؛ زیرا وقتی که علم می‌خواهد درمسائل عقیدتی وارد شود از حالت علم خارج و به صورت افسانه‌ای باورناپذیر درمی‌آید؛ زیرا میدان عمل و فعالیت آن تنها این جهان مادی است که براساس شرایط و قوانین ماده عمل می‌کند. بنابراین علم چه از لحاظ دایره‌ی عمل و کاربرد و چه از جهت شرایط و قوانین و وسایل قادر نیست از محدوده‌ی جهان مادی و قوانین آن تجاوز کند و از حریم ذات الله که پدیدآورنده‌ی این جهان و شرایط حاکم بر آن است، فراتر رود. بنابراین دخالت در امر غیرمادی به‌طور کلی از قدرت و ویژگی‌های علم به دور است.



به حقیقت سبک و شیوه‌ی قرآنی در معرفی کردن ذات الله، طوری است که جهان هستی و صحنه‌ی زندگی را به جلوه‌آگاه بسیار زیبایی مبدّل می‌سازد که ذات الله در آن تجلّی می‌یابد و با آثار سازنده و فعّال خود در آن نمایان می‌گردد، با مشاهده‌ی آن سرشت و هستی و احساس انسان سرشار از وجود الله می‌شود.

در سبک بیان قرآنی، «وجود الله» مورد جدال با مخالفین نیست؛ زیرا اصل وجود الهی چه از طریق رؤیت آیات قرآنی و چه از جهت مشاهده‌ی جهان هستی و آثار قدرت خداوند، قلب و سرشت بشری را چنان تحت تسلط و تأثیر قرار می‌دهد که دیگر جایی برای شک و تردید و مجادله درباره‌ی این اصل باقی نمی‌ماند. سبک قرآنی به طور مستقیم بحث از آثار قدرت الهی در جهان هستی را مورد توجه قرار داده است و درباره‌ی مقتضیات و تأثیر این آثار در وجدان و زندگی انسان به بحث می‌پردازد. در انتخاب و پیش گرفتن این شیوه‌ی بیان، تنها بر حقیقت اساسی و سرشت و فطرت موجود در ذات انسان تکیه می‌کند؛ زیرا تنها خدا است که انسان را آفریده است و تنها او از همه آگاه‌تر به چیزی است که خود آفریننده‌ی آن است و می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥۖ﴾ ق:۱۶

«همانا ما انسان را آفریده‌ایم و به آنچه که نفسش به او وسوسه می‌کند، آگاهیم».

فطرت بشری آن‌گونه که قبلاً در یکی از فرازهای فصل پیش درباره‌ی آن سخن گفتیم، ذاتاً نیازمند دین و اعتقاد به وجود یک معبود است، مادام فطرت، سالم و از انحراف به دور باشد در ژرفا و اعماق خود احساس نیاز به خدای واحد را درمی‌یابد و به شدت وجود خدای یکتا را احساس

می‌کند. بنابراین وظیفه‌ی یک عقیده و دین صحیح این نیست که درباره‌ی پدید آوردن احساس نیاز به خدا و روی‌آوردن به سوی او تلاش کند؛ زیرا این احساس در فطرت انسان به ودیعه نهاده شده است. بلکه وظیفه‌ی عقیده‌ی صحیح این است که تصور انسان را در مورد خدایی که بدان ایمان دارد اصلاح و راهنمایی کند و خدای حقّی را به او معرفی نماید که جز او خدای دیگری نیست. وظیفه‌اش این است طبیعت، ذات و صفات خدای حق را به او معرفی کند، نه این‌که به اثبات وجود خدا و بیان مقتضیات آن در زندگی بشری بپردازد؛ زیرا شک و تردید درباره‌ی اصل وجود خدا، یا انکار آن، خود به خود دلیل قاطع بر انحراف و اختلال در سرشت بشری است و نشانه‌ی این است که سیستم گیرایی و پاسخگویی فطرت،در انسان‌های ملحد و منکر از کار افتاده است. در چنین شرایطی روش درمانی از کار افتادگی این سیستم، جدل نیست و جدل درباره‌ی اصل وجود الله با مرددین و منکرین، راه علاج و صواب به شمار نمی‌آید. این جهان هستی آن‌گونه که در فصل آینده «حقیقت کون» به تفصیل بیان خواهد شد جهانی است مؤمن و مسلمان که پدیدآورنده‌ی خود را می‌شناسد و دربرابر آن تسلیم و فرمانبردار است، هر شیئی و هر جانداری که در آن هست به جز عده‌ای از انسان‌ها، همگی به تسبیح و حمد و ثنای پروردگارشان مشغول‌اند.

انسان در دنیایی به سر می‌برد که تمام جهات و جنبه‌های آن با صدای بلند به ندای ایمان و اسلام و تسبیح و حمد و ثنای پروردگار لبیک می‌گوید و با آن هماهنگی دارد. ذرات و سلول‌های وجودش نیز همین لبیک را سر می‌دهند و در همه‌ی حرکات و فعالیت‌های خود مطیع قوانین و سنّت‌هایی هستند که خداوند متعال برای آن‌ها مشخص فرموده است. موجودی که فطرتش هیچ‌یک از این صداها را احساس نکند، به وجود نظم و قانونی که خداوند در ذات او آفریده است آگاه نباشد، سیستم و رادار فطرتش امواج این صداهای عالم خلقت را دریافت نکند و گفت و شنودهایی که در بین جهان و فطرت بشری است ضبط ننماید، بدون شک چنین موجودی آن‌گونه که قبلاً گفتیم موجودی است مسخ شده! که سیستم گیرنده و پاسخ‌دهنده‌ی آن از کار افتاده است. در چنین حالی راه یافتن به قلب و عقل وی با جدل ممکن نیست. بلکه تنها راه چاره، تلاش برای به کار انداختن دوباره‌ی دستگاه گیرنده و پاسخ‌دهنده در فطرتش است. راه علاج این است انگیزه‌ها و احساسات و عواطف و سایر نیروهای نهانی موجود در فطرت را، در خود فطرت به جوش و هیجان درآورد، تا مجددا شروع به کار نمایند.

قرآن کریم اختلال و از کار افتادن سیستم گیرنده و فرستنده‌ی فطرت و مرگ دل‌ها و کوری این مخلوقات را به شیوه‌ی بسیار واقعی و صادق که در عین حال بسیار الهام‌بخش و زیبا است، در امثال این آیات به تصویر می‌کشاند. می‌فرماید:

﴿ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدْ مَكَّنَّٰكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَٰيِشَ ۗ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿١٠﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَٰكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَٰكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿١١﴾ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ ۖ قَالَ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِى مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُۥ مِن طِينٍ ﴿١٢﴾ قَالَ فَٱهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ﴿١٣﴾ قَالَ أَنظِرْنِىٓ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾ قَالَ فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِى لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَٰطَكَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَءَاتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَٰنِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ ۖ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَٰكِرِينَ ﴾ اعراف:۱۷-۹

«ما بسیاری از جن و انسان را (به علت انحرافشان) برای دوزخ آفریده‌ایم؛ زیرا آنان دل‌هایی دارند که بدان‌ها نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند با آن‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان (به علت انحرافشان از دین خدا) مانند چهارپایانند، بلکه سرگشته‌ترند. اینان به راستی (از هر اصلاحی) غافل‌اند.»

﴿ أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَآ أَوْ ءَاذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا ۖ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى ٱلْأَبْصَٰرُ وَلَٰكِن تَعْمَى ٱلْقُلُوبُ ٱلَّتِى فِى ٱلصُّدُورِ ﴾ حج:۴۶

«آیا در زمین به سیر و سفر نپرداخته‌اند تا (از دیدن آثار گذشتگان عبرت گیرند و) قلب‌هایی به دست آورند که بدانها فهم کنند یا گوش‌هایی داشته باشند که با آن‌ها بشنوند؟ چرا که این چشم‌ها نیست که کور می‌شوند بلکه این دل‌های درون سینه‌ها است که نابینا می‌گردند.»

﴿ وَمَا يَسْتَوِى ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ ﴿١٩﴾ وَلَا ٱلظُّلُمَٰتُ وَلَا ٱلنُّورُ ﴿٢٠﴾ وَلَا ٱلظِّلُّ وَلَا ٱلْحَرُورُ ﴿٢١﴾ وَمَا يَسْتَوِى ٱلْأَحْيَآءُ وَلَا ٱلْأَمْوَٰتُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَآءُ ۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِى ٱلْقُبُورِ ﴿٢٢﴾ إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴾ فاطر ۲۳-۱۹

«نابینا و بینا یکسان نیستند. تاریکی‌ها و نور همسان جلوه نمی‌کنند. سایه و گرمای سوزان یکی نیست. زندگان و مردگان هم مساوی نیستند. خداوند هرکسی را که بخواهد شنوا می‌گرداند. تو نمی‌توانی مردگان آرامیده در گورها را شنوا گردانی. تو تنها اخطاردهنده‌ای.»

﴿ فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ ٱلْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوْاْ مُدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِ ٱلْعُمْىِ عَن ضَلَٰلَتِهِمْ ۖ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ ﴾ روم: ۵۳-۵۲

(«ای پیامبر!) تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی. و نمی‌توانی صدا را به گوش ناشنوایان برسانی هنگامی که روی برمی‌تابند و می‌روند. همچنین تو نمی‌توانی

کوردلان را از گمراهی‌شان به سوی حق راهنمایی کنی. تو تنها می‌توانی حق را به گوش کسانی برسانی که آیات ما را باور دارند؛ زیرا تسلیم حق هستند.»

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾ ۞ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ ۖ وَإِن يَقُولُوا۟ تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ۖ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ ۖ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ ۚ هُمُ ٱلْعَدُوُّ فَٱحْذَرْهُمْ ۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ ۖ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴾ منافقون:۴-۳

«این (نفاق) بدان خاطر است که نخست با زبان ایمان آوردند سپس کافر شدند. بدین جهت بر دل‌هایشان مُهر نهاده شد و ایشان دیگر نمی‌فهمند. هنگامی که ایشان را می‌بینی پیکر و سیمایشان تو را می‌گیرد و به شگفتی وامی‌دارد. هنگامی که به سخن درمی‌آیند به سخنانشان گوش فرامی‌دهی (و مجذوبشان می‌شوی) آنان انگار چوب‌های تکیه داده شده [بر دیوار]هستند.»

بدین خاطر است که سبک قرآنی ابتدا شروع به درمان چنین فطرت منحرف و ازکار افتاده‌ای می‌کند، و با به هیجان درآوردن و زنده ساختن و تحرک بخشیدن به قابلیت‌هایی که در نهاد آن وجود دارد، به علاجش می‌پردازد. از اعماق درونش آن را ندا می‌دهد، تا به گوش آید، نگاه کند، ببیند، متأثر و دگرگون گردد و پاسخ درست به ندای آسمانی دهد. شاید بدین وسیله به وظایف خود برگردد و مانند هر فطرت سالم دیگری انجام وظیفه کند. اگر فطرت برای یک لحظه هم بیدار شود، قابلیت‌های موجود در آن به حرکت درمی‌آیند. مجدداً سیستم گیرنده و پاسخ دهنده‌ی آن شروع به کار می‌کند، در همان لحظه با خدایی که آثار او در سراسر هستی می‌درخشد، رو به رو می‌شود. این سنّتی است الهی، هرگاه فطرت زنده‌ی بشری با آثار قدرت الهی در جهان هستی روبه‌رو گردد، فوراً به وجود پروردگار اعتراف خواهد کرد.

سبک قرآنی برای به حرکت درآوردن و احیای فطرت از شیوه‌های گوناگون استفاده می‌کند و از راه‌های مختلف وارد می‌شود که ما این‌جا نمی‌توانیم همه‌ی این شیوه‌ها و راه‌ها را بیان نماییم. در این مورد تنها به بیان یکی از این شیوه‌ها بسنده می‌کنیم که چگونه فطرت را بیدار می‌سازد و آن را متوجه دو عرصه‌ی عالم هستی و زندگی و صحنه‌های مختلف موجود در آن نموده و چگونگی دلالت آن‌ها بر قدرت الهی را به او نشان می‌دهد.

این سبک، نفس‌های غافل را ندا می‌دهد که:

﴿ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِٱللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَٰتًا فَأَحْيَٰكُمْ ۖ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ لَكُم مَّا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَسَوَّىٰهُنَّ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ ۚ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴾ بقره:۲۹-۲۸

«چگونه نسبت به خداوند کفر می‌ورزید؟ درحالی که شما بیجان و مردگانی بودید که شما را بیافرید و جان بخشید. سپس شما را می‌میراند، بعداز آن زنده‌اتان می‌گرداند، آنگاه به سوی او برگردانده می‌شوید. خداوند آن ذاتی است که همه‌ی موجودات و پدیده‌های روی زمین را برای شما آفریده است، آنگاه به آسمان پرداخت، از آن هفت آسمان منظم ترتیب داد. او به تمام اشیاء آگاه است.»

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلْفُلْكِ ٱلَّتِي تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ لَأٓيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ بقره:۱۶۴

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا در حرکت‌اند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده است و با آن زمین را پس از مرگ زنده کرده و انواع جنبندگان را در آن گسترانده است و در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان آسمان و زمین معلق می‌باشند، بی‌گمان نشانه‌هایی (برای پی بردن به ذات خداوند یکتا و پروردگار و مسلّط) است برای کسانی که فهم دارند.»

﴿وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلْأَرْضُ ٱلْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَٰهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّٰتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَٰبٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ ٱلْعُيُونِ ﴿٣٤﴾ لِيَأْكُلُوا۟ مِن ثَمَرِهِۦ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾ سُبْحَٰنَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ ٱلنَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾ وَٱلشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَٱلْقَمَرَ قَدَّرْنَٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾ لَا ٱلشَّمْسُ يَنۢبَغِي لَهَآ أَن تُدْرِكَ ٱلْقَمَرَ وَلَا ٱلَّيْلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِ ۚ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ یس: ۴۰-۳۳

«نشانه‌ای از قدرت خدا بر رستاخیز برای آن‌ها، زمین مرده است که آن را حیات بخشیده‌ایم و از آن دانه‌هایی بیرون آورده‌ایم که آنان از آن تغذیه می‌کنند. در زمین باغ‌های خرما و انگور پدیدار کرده‌ایم، چشمه‌سارانی از آن بیرون آورده‌ایم تا از میوه‌های آن درختان که دست انسان در ساختن آن‌ها دخالتی ندارد، تناول کنند. آیا انسان‌ها (در مقابل این همه نعمت‌ها) سپاسگزاری نخواهند کرد؟ تسبیح و تقدیس خداوندی را سزاست که همه نر و ماده‌ها را آفریده است اعم از آنچه در زمین می‌رویند و از خود انسان و از چیزهایی که ایشان نمی‌دانند. نشانه‌ی بزرگ دیگر (بر قدرت ما) برای انسان، شب است؛ ما

روز را از آن جدا می‌کنیم ناگهان تاریکی آنان را فرامی‌گیرد. (نشانه‌ای دیگر) خورشید است که به سوی قرارگاه خود در حرکت است. این سنجش و اندازه‌گیری فقط از آنِ خدای بس چیره و توانا و دانا است. برای ماه نیز منزلگاه‌هایی تعیین کرده‌ایم تا پس از طی کردن آن‌ها به صورت ته‌مانده‌ی قوسی شکل و زرد رنگ کهنه (خوشه‌ی خرما بر درخت) درمی‌آید. نه خورشید را سزد که با سرعت بیشتر به ماه برسد و نه شب اجازه دارد از روز پیشی گیرد، هریک در مداری شناورند.»

﴿ أَفَلَمْ يَنظُرُوٓا۟ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَـٰهَا وَزَيَّنَّـٰهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ ﴿٦﴾ وَٱلْأَرْضَ مَدَدْنَـٰهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ ﴿٧﴾ تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿٨﴾ وَنَزَّلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً مُّبَـٰرَكًا فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ جَنَّـٰتٍ وَحَبَّ ٱلْحَصِيدِ ﴿٩﴾ وَٱلنَّخْلَ بَاسِقَـٰتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ ﴿١٠﴾ رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ ۖ وَأَحْيَيْنَا بِهِۦ بَلْدَةً مَّيْتًا ۚ كَذَٰلِكَ ٱلْخُرُوجُ ﴾

ق:۱۱-۶

«آیا آنان به آسمان ننگریسته‌اند (تا ببینند) چگونه ما آن را بنا کرده‌ایم و آراسته‌ایم و هیچ‌گونه خلل و شکافی در آن نیست؟ زمین را گسترانیده‌ایم و در آن کوه‌های محکم و پابرجایی را فروافکنده‌ایم. از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز و مسرت‌بخش در آن رویانده‌ایم. همه‌ی این‌ها به منظور بینش و بیداری بخشیدن به جملگی بندگان توبه‌کار است. از آسمان آب پربرکتی را نازل کرده‌ایم که بدان‌ها باغ‌ها رویانده‌ایم و دانه‌های کشتزارهایی را پدید آورده‌ایم که درو می‌گردد. درخت‌های خرمای بلندی را که دارای شکوفه‌های متراکم و چین چین هستند، آفریده‌ایم. (همه‌ی این‌ها) به منظور روزی بخشیدن به بندگان است. ما به وسیله‌ی باران زمینِ مرده را زنده گردانیده‌ایم (آری، زنده شدن مردگان و) بیرون آمدن آنان از گورهایشان نیز همین‌گونه است.»

﴿ أَلَمْ يَرَوْا۟ إِلَى ٱلطَّيْرِ مُسَخَّرَٰتٍ فِى جَوِّ ٱلسَّمَآءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا ٱللَّهُ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾

نحل:۷۹

«مگر پرندگان را نمی‌بینند که در فضای آسمان رام‌اند و جز خدا کسی آن‌ها را نگاه نمی‌دارد. واقعاً در این کار بسیار مهم نشانه‌هایی بزرگ است بر قدرت خداوند برای کسانی که ایمان دارند.»

﴿ ۞ إِنَّ ٱللَّهَ يُمْسِكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ أَن تَزُولَا ۚ وَلَئِن زَالَتَآ إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنۢ بَعْدِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤١﴾ ﴾

فاطر:۴۱

«خداوند آسمان‌ها و زمین را پابرجا می‌دارد و نمی‌گذارد از مدار خود خارج و نابود شوند. هرگاه از مدار خود خارج شوند جز خدا کسی نمی‌تواند آن‌ها را در مسیر خود نگاه دارد و از آن‌ها پاسداری کند.»

﴿ فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ ﴿٢٤﴾ أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾ فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ﴿٢٨﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٩﴾ وَحَدَآئِقَ غُلْبًا ﴿٣٠﴾ وَفَٰكِهَةً وَأَبًّا ﴿٣١﴾ مَّتَٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَٰمِكُمْ ﴾ عبس: ۳۲-۲۴

«انسان باید به غذای خویش دقت کند و درباره‌ی آن بیندیشد (که چگونه ما آن را برایش آماده کرده‌ایم) ما آب را به گونه‌ی شگفتی می‌بارانیم. سپس زمین را می‌شکافیم و آن‌گاه در آن دانه‌ها می‌رویانیم و درخت انگور و گیاهان خوردنی را پدید می‌آوریم. درختان زیتون و خرما را سبز می‌نماییم، باغ‌های پردرخت و انبوه را به وجود می‌آوریم. میوه‌ها و چراگاه‌ها را برای استفاده‌ی شما و چهارپایان شما آفریده‌ایم.»

﴿ فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِن مَّآءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ يَخْرُجُ مِنۢ بَيْنِ ٱلصُّلْبِ وَٱلتَّرَآئِبِ ﴿٧﴾ إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجْعِهِۦ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾ يَوْمَ تُبْلَى ٱلسَّرَآئِرُ ﴿٩﴾ فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴾ طارق: ۱۰-۵

«باید انسان دقت کند از چه چیزی آفریده شده است؟ او از آب جهنده‌ی ناچیزی آفریده شده است؛ آبی که از میان استخوان‌های پشت و استخوان‌های سینه بیرون می‌آید. بی‌گمان خداوند قادر است انسان را (پس از مرگ) به حالت حیات بازگرداند. همان روزی که رازها آشکار می‌گردند و در آن هنگام برای انسان هیچ قدرت و یاوری نیست.»

با وجود این که این آیات و امثال فراوان آن‌ها در جاهای خود در سیاق قرآنی ذکر گردیده‌اند امّا ملاحظه می‌کنیم که این آیات مستقیماً برای اثبات «وجود الهی» بیان نشده‌اند، بلکه آوردن و ذکر آن‌ها برای معرفی و شناسایی معبود حق و صفات او و آثار قدرتش در صحنه‌ی وجود و حیات و حضور بخشیدن به حقیقت الهی در قلب بشری به منظور به حرکت درآوردن آن به سوی «توحید» و «عبودیّت» خدای راستین یکتا و بی‌همتاست. در عین حال این آیات متضمن مبارزه با هر نوع انکار وجود الهی نیز هستند، این مبارزه به شیوه‌ای است برجسته که تنها تصور و عقیده‌ی اسلامی از آن بهره‌مند است؛ زیرا تنها سبک بیان عقیده‌ی اسلامی است که هرگونه فساد و انحراف و اختلال و ازکارافتادگی سیستم پذیرش و دریافت فطرت را به بهترین وجه علاج می‌کند.

این آیات (مجموعه‌ی آیات ۱، ۲، ۳، ۵، ۷) با بیان آثار وجود الهی، به مبارزه با کسانی که منکر وجود خدا هستند، می‌پردازند؛ به این ترتیب که آثار وجود الهی را در آفرینش این جهان با این هیئت و عظمتی که دارد و با ویژگی‌هایی که بر آن آفریده شده است و تمام اجزاء و اجرام آن باهم

مربوط و هماهنگ شده‌اند و نظم و قانونی واحد بر آن‌ها حکمفرمایی می‌کند، به نمایش می‌گذارند.

همچنین این آیات (مجموعه‌ی آیات ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۷) متضمن و نشان‌دهنده‌ی ارتباط و هماهنگی‌های فراوانی است که این عالم براساس آن‌ها به وجود آمده و آفریننده‌ی آن، این هماهنگی‌ها را از ابتدا مورد توجه قرار داده است هماهنگی‌هایی که امکان ندارد با این گستردگی همه‌جانبه که امکان به‌وجود آمدن آن‌ها از طریق تصادف اتفاق را از بین می‌برد و با قانون احتمالات در تضاد است و اجازه نمی‌دهند که حیات با این همه اسرار و ویژگی‌هایش در قسمتی از عالم هستی خود به خود به وجود آمده باشد.

از طرف دیگر این آیات (مجموعه آیات ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰) آثار وجود الهی را در پیدایش بالفعل حیات و به گونه‌ای که هست، خاطرنشان کرده‌اند و وسایل و مستلزمات منظور شده در نهاد حیات را بر شمرده‌اند و ضمانت‌های تجدید و تکثیر حیات را از طریق زوجیت و تناسل مورد اشاره قرار داده‌اند.

آنگاه این آیات (مجموعه‌ی آیات ۴، ۵، ۸) به بیان توافق‌ها و هماهنگی‌های موجود در بین عالم حیوانات و نباتات می‌پردازد که چگونه هریک نیاز دیگری را برطرف می‌کند و این دو باهم نیاز همه‌جانبه‌ی حیات را با همه‌ی ویژگی‌هایش تأمین می‌کنند.

سپس این آیات (مجموعه‌ی آیات ۱، ۵، ۱۰) تنها به صِرف بیان وجود الهی به شیوه‌ی صحیح و آثار مثبت و مفید آن در جهان و حیات، بسنده نمی‌کنند و این وجود و این تدبیر محکم و هدفدار را در خلقت عالم مقتضی ضرورت زنده گردانیدن انسان پس از مرگ می‌دانند.

این آیات فطرت و نیروهای نهفته در ذات بشری را با صحنه‌ها و مناظری از آثار قدرت الهی، رو به رو می‌سازند و عقل بشری را با دلایل قاطع و قانع‌کننده‌ای مواجه می‌نمایند؛ زیرا این آیات دربرگیرنده‌ی منطق و استدلال صادق و مطابق با واقعیت می‌باشند. اما در عین حال طریق مجادله‌ی ذهنی و منطق صوری رادر پیش نمی‌گیرند.

این آیات به اقناع عقل بشری بسنده نمی‌کنند؛ بلکه می‌خواهند فطرت را به حرکت و فعالیت وادار سازند تا فطرت با این آثار روبرو گشته و به انتخاب بپردازد و متأثر شود و به ندای الهی که در ماهیت آن به ودیعه گذاشته شده است پاسخ گوید؛ زیرا بدون زنده ساختن فطرت و به هیجان درآوردن آن برای تلاش و فعالیت، بیان دلایل عقلی بی‌فایده و بدون تأثیر خواهد بود. حتی دلایل حسی و مشاهدات عینی نیز تأثیری نخواهند داشت. بعضی از نمونه‌های قرآن کریم، اوضاع انسان‌هایی راکه فطرتشان از کار افتاده و وجدانشان کور و کر شده است چنین به تصویر می‌کشانند:

﴿ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَٰبًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴾
انعام:۷

«اگر کتاب نوشته شده بر کاغذ را از آسمان بر تو نازل می‌کردیم (و کافران) با دست خود آن را لمس می‌کردند (باز ایمان نمی‌آوردند) و می‌گفتند: این کتاب جز یک سحر آشکار چیز دیگری نیست.»

﴿ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَظَلُّواْ فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾ لَقَالُوٓاْ إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَٰرُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ ﴾
حجر: ۱۵-۱۴

«اگر دری از آسمان به روی آنان (کافران) بگشاییم و شروع به بالا رفتن از آن کنند (باز ایمان نمی‌آورند) و بی‌گمان خواهند گفت: ما را چشم‌بندی کرده‌اند، بلکه ما مورد جادو قرار گرفته‌ایم.»

فرق اساسی سبک بیان قرآنی با سبک‌های فلسفی و کلامی در این است که قرآن تمام ابعاد وجود انسان را مخاطب قرار می‌دهد و سیستم‌های از کار افتاده و فلج شده‌ی پذیرش و دریافت فطرت را احیا می‌سازد و به تحرّک وا می‌دارد. اما فلسفه و کلام با تصورات تجریدی (انتزاعی) یا جدال‌های سرد و بی‌تحرک به بحث می‌پردازند. مسلّماً این سبک هرگز قادر نیست دل‌ها و عقل‌ها را به شیوه‌ی مؤثر و الهام‌بخش، زنده و فعال سازد.

سبک قرآنی در آن نمونه‌های قرآنی که ذکر کردیم و در نمونه‌های مشابه فراوان دیگر با نظم و هدف خاصی از طریق برهان خلق و آفرینش، ابعاد وجودی انسان را مخاطب قرار می‌دهد. تردیدی نیست وجود این جهان با این همه نظم و هماهنگی و پدیده‌ی حیات با همه‌ی ویژگی‌ها و تضمین‌هایی که در ذات خود و در جهان پیرامونش دارد، این دو پدیده با تأثیرهای فراوان و الهام‌های مثبت و اشارات تأییدی چنان قوی و نیرومندی، با فطرت مواجه می‌شوند که راهی برای جلوگیری از تأثیر آن‌ها وجود ندارد. ضمناً فطرت بشری خود جزئی از اجزاء عالم است، نمی‌تواند از آن جدا شود و با آن هم‌آوا و هماهنگ نباشد. آری، سبک قرآنی با بیان موجز و اعجاب‌انگیز خود علامت سئوال‌های فراوانی در مقابل فطرت انسان قرار می‌دهد که جز مکتب و مذهب و نظریه‌ای که براساس ایمان به خدای قادر، بااراده، مختار، فعّال مایشاء، آفریننده، مدبّر، مسلّط، قوی، عالم و حکیم، بنا گردیده است، هیچ مکتب دیگری نمی‌تواند جواب درست و صحیح به آن‌ها بدهد. و می‌فرماید:

﴿ أَمْ خُلِقُواْ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ ٱلْخَٰلِقُونَ ﴿٣٥﴾ أَمْ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بَل لَّا يُوقِنُونَ ﴾
طور: ۳۶-۳۵

«آیا آنان بدون خالق آفریده شده‌اند؟ یا این که خود آفریننده‌اند؟ یا آن‌ها آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟ بلکه آنان در پی رسیدن به یقین نیستند.»

به راستی انسان وقتی به نظریه‌های تکلّف‌بار «ماتریالیست‌ها»، «داروینیست‌ها» و امثال آن‌ها مراجعه می‌کند که کوشیده‌اند وجود جهان و حیات و پیدایش و حرکت آن را تفسیر نمایند، دچار دهشت می‌شود و تعجب می‌کند از این که چه عاملی باعث شده است تا این مردم به این نظریه‌های تکلفی و بی‌اساس متوسل شوند، که در تمام گام‌ها با بن‌بست روبه‌رو می‌شوند و بر زمین می‌خورند و نمی‌توانند حتی یک دلیل و برهان قطعی را ارائه نمایند جز آن که به پدیده‌ی تحول و تطور پناه ببرند؟!

هیچ دلیلی برای قبول این همه تکلّفات وجود ندارد، جز این که فاجعه‌ی برخورد کلیسا در اروپا با علم بشری را به یاد بیاوریم و بگوییم این بدرفتاری‌ها باعث شد مردم از کلیسا و خدای کلیسا که به نام او بر مردم ستم می‌شد، برمند و درصدد برآیند که به هر شکل و شیوه‌ی ممکن این «خدا» را از صحنه، حذف نمایند و برایشان مهمّ نبود که دلیل قانع‌کننده‌ای برای انکار آن داشته باشند و یا مستبدانه و با خیره‌سری سخن بگویند! ولی در این باره به هیچ وجه توفیق به دست نیاوردند و از همان درهایی که بیرون رفته بودند، دوباره با خوف و ترس بازگشتند؛ زیرا در همان حال که از خدا فرار می‌کردند با خدا رو به رو می‌شدند.[1]

امید است در فصل‌های بعدی به هنگام سخن از «حقیقت عالم»، «حقیقت حیات» و «حقیقت انسان» با تفصیل بیشتری در این مورد به بحث بپردازیم که چگونه این حقایق، برِ «حقیقت الوهیّت» و ویژگی‌های آن گواهی می‌دهند و باطل بودن مکاتبی را نشان می‌دهند که تعمدا از راه راست مورد پسند فطرت به هنگام روبه‌رو شدن با بدایع صنعت و دلایل قدرت الهی منحرف گشته‌اند و می‌خواهند وجود جهان و حیات را به‌گونه‌ای تفسیر کنند که مبتنی بر وجود خدا نباشند.

اکنون در این فصل گام دیگری برای بیان سبک خاص قرآن در معرفی «حقیقت الوهیّت» بر می‌داریم.



سبک قرآنی برای معرفی و نشان دادن حقیقت الوهیّت، تمام وجود را به عنوان یک صحنه‌ی زیبا و اعجاب‌انگیز که این حقیقت در آن متجلّی می‌گردد، قرار داده است. و همان‌طور که قبلاً گفتیم، این حقیقت گاهی در آثار اراده و مشیت ابداعی او در جهان هستی و پدیده‌ی حیات به طور عموم خود را نشان می‌دهد و در تمام مخلوقات و حرکات و حالات بر وحدانیت، فاعلیت، علم،

۱. به فصل «الفصام النکد» از کتاب «المستقبل لهذا الدین» مراجعه شود.

حکمت، تدبیر، احاطه، شکوه، سرپرستی و تقدیر خداوند گواهی می‌دهند. و در برخی از موارد نیز رویدادها و مراحل حیات انسانی و به‌ویژه در پیدایش انسان و در برخوردار شدن او و از ویژگی‌ها و استعدادهایش و در نعمت‌ها و فضیلت‌هایی که خداوند به او ارزانی داشته است و در اعتلا و نابودی ملّت‌ها و در تسلط و قدرت و علم خداوند بر انسان‌ها در تمامی احوال و در مبارزه‌ی میان حق و باطل در گذشت زمان، این حقیقت به تصویر کشیده می‌شود.

آن‌گونه که این حقیقت از طریق آثار شگفت‌انگیز خود درا ین عالم و پدیده‌ی حیات و نفس انسانی و دگرگونی‌های حاصله در اوضاع و احوال مردم در دنیا خود را نشان می‌دهد و آشکار و متجلی می‌شود، و همان‌طور که همه‌ی مردم در دنیا با سنت و ناموس و قوانین الله مواجه هستند و به اراده و قدر او به حرکت درمی‌آیند، در «روز رستاخیز» نیز سیمای پرجلال و شوکت و عظمت و کبریایی خود را متجلی می‌سازد، و شهریاری و حکومت در روز قیامت به او اختصاص می‌یابد، به گونه‌ای که همه‌ی گمرهان، فریب‌خوردگان، مستکبران و مستضعفان می‌فهمند این همان حقیقت برتری است که آن را در حیات دنیا گم کرده و از دست داده بودند. بنابراین حقیقت الهی، چه در کتاب باز تکوینی و چه در کتاب مکنون و نهانی نفس و چه در سنن و قوانین جاری در عالم جانداران و بی‌جان‌ها و چه در سیمای حوادث و اوضاع و احوال برای هر چشم بینا و هر قلب به حقیقت آشنایی، آشکار و روشن است.در سبک قرآنی علاوه بر این که حقیقت الوهیّت از طریق نمایش دادن آن معرفی می‌گردد، در نفوس اولیاء خدا شامل فرشتگان، پیامبران، صدّیقان، شهدا و صالحان و در نحوه‌ی احساسی که آن‌ها از این حقیقت دارند و رفتاری که در برخورد با آن از خود نشان می‌دهند، نیز متجلی می‌گردد. منظره‌ی این حقیقت بر صحنه‌ی نفس این جماعت پاک و برگزیده از بندگان خدا منظره‌ای است بسیار زیبا، اعجاب‌انگیز و روشن که حقیقت الهی چهره‌ی خود را در پاک‌ترین، صادق‌ترین و اصیل‌ترین صورت به معرض تماشا می‌گذارد.ولی سبک قرآنی این منظره‌ها را از هم جدا نکرده و جدا از هم آن‌ها را نشان نمی‌دهد، بلکه در یک سیاق قرآنی واحد، همه‌ی این جلوه‌گاه‌ها یا اکثر آن‌ها را مشاهده می‌کنیم که این حقیقت در بهترین و زیباترین صورت و بلکه در یگانه‌ترین صورت کامل و زیبایش خودنمایی می‌کند. مشکل اساسی که پیش می‌آید ناشی از تلاش بشری ما است که برای جدایی میان این جلوه‌گاه‌ها به کار می‌بریم و می‌خواهیم این حقیقت را در هریک از آن مجال‌ها به‌طور جداگانه نشان دهیم، تا یکایک آن‌ها را مستقلاً مشخص سازیم!

نمونه‌ی آیاتی که در اوّل این فصل و در فصل «بنیان‌های اندیشه‌ی اسلامی» بیان کردیم، به خوبی ماهیّت و حقیقت سبک قرآنی را دربیان حقیقت الهی به تصویر می‌کشد.

لازم است یکی از این نمونه‌ها را دوباره این‌جا ذکر کرده و آن را مورد بررسی قرار دهیم تا برایمان روشن شود که این نمونه مشتمل بر همه‌ی مناظر و جلوه‌گاه‌هایی است که روش قرآنی «حقیقت الوهیّت» را در آن‌ها به تماشا می‌گذارد:

۱- ﴿ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَ ۖ ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴾ انعام:۱

«همه‌ی سپاس و ستایش‌ها سزاوار خدایی است که آسمانها و زمین را آفریده و تاریکی‌ها و نور را پدیدار ساخته است. با وجود این همه عظمت و قدرت، کسانی که کافرند برای او شریک و همتا قرار می‌دهند.»

۲- ﴿ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلًا ۖ وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُۥ ۖ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ ﴾ انعام:۲

«خداوند ذاتی است که شما را از گل آفریده است. سپس اجل و زمان معینی را (برای زندگی) تعیین کرده است. علم به اجل تعیین شده نیز نزد خدا است. با این وجود، شما (از ایمان به چنین خدایی) شک می‌کنید.»

۳- ﴿ وَهُوَ ٱللَّهُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِى ٱلْأَرْضِ ۖ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴾ انعام:۳

«در آسمان‌ها و زمین تنها او الله است. به تمام راز و اسرارتان و ظاهر و آشکارتان آگاه است و به اعمالی که انجام می‌دهید، آگاه است.»

۴- ﴿ وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا۟ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا۟ بِٱلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنۢبَٰٓؤُا۟ مَا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ يَرَوْا۟ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّٰهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا ٱلسَّمَآءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا ٱلْأَنْهَٰرَ تَجْرِى مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَٰهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ ﴿٦﴾ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَٰبًا فِى قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾ وَقَالُوا۟ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ ۖ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِىَ ٱلْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾ وَلَوْ جَعَلْنَٰهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَٰهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدِ ٱسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُوا۟ مِنْهُم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ

﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ ٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ١٠﴾

انعام:۱۱-۴

«هیچ دلیلی از دلایل پروردگارشان به آنان نمی‌رسد مگر آن که از آن روی می‌گردانند. هنگامی که قرآن به آنان رسید آن را تکذیب کردند، پس اخبار و مجازات آن چیزی که به مسخره‌اش گرفته‌اند به سراغشان خواهد آمد و دامنگیرشان خواهد شد. آیا نمی‌دانید پیش از ایشان چه ملّت‌هایی را به هلاک رسانده‌ایم؟ آن ملّت‌هایی که در زمین قدرت و نعمتی بدیشان داده بودیم که آن را به شما نداده‌ایم و باران‌های پیاپی را برای آن‌ها باراندیم، رودبارها را در سرزمین آنان روان کردیم؛ اما شکر نعمت را به جای نیاوردند و به سزای گناهانشان، آنان را نابود ساختیم و ملّت‌های دیگری را پس از آنان پدیدار کردیم. (ای پیامبر!) اگر کتابی مکتوب بر صفحه‌ی کاغذ بر تو نازل می‌کردیم و آنان با دست‌های خود آن را لمس می‌کردند، بازهم کافران می‌گفتند: این چیزی جز یک جادوی آشکار نیست. می‌گویند: چه می‌شد؛ فرشته‌ای (برای تأیید محمد) نازل می‌شد اما باید بدانند اگر فرشته‌ای را نزد او بفرستیم، اتمام حجت می‌شود و نزول غضب الهی حتمی گشته و دیگر هیچ مهلتی داده نمی‌شود. اگر فرشته‌ای را (برای تأیید پیامبر) می‌فرستادیم باز او را به شکل بشر درمی‌آوردیم، و آنان را دچار همان اشتباهی می‌کردیم که قبلاً در آن بودند. بی‌گمان پیش از تو پیغمبرانی مورد استهزاء قرار گرفته‌اند، همان چیزی که پیامبران را بدان مسخره می‌کردند به خود مسخره‌کنندگان برگشت و آنان را فراگرفت. بگو: در زمین به سیر و سفر بپردازید، دقت کنید که سرانجام کسانی که پیامبران را تکذیب می‌کردند چه بوده است.»

۵- ﴿قُل لِّمَن مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ قُل لِّلَّهِۚ كَتَبَ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَۚ لَيَجۡمَعَنَّكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا رَيۡبَ فِيهِۚ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ١٢ ۞وَلَهُۥ مَا سَكَنَ فِي ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ انعام ۱۳-۱۲

«بگو: آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ کیست؟ بگو: از آنِ خدا است که (از روی بزرگواری) رحمت را برعهده گرفته است. بدون هیچ شکی شما را در روز قیامت که تردیدی در آن نیست گرد می‌آورد. کسانی که انسانیّت خود را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند. از آنِ او است آنچه در شب و روز قرار دارد. او بسیار شنوا و آگاه است.»

۶ - ﴿قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيّٗا فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَهُوَ يُطۡعِمُ وَلَا يُطۡعَمُۗ قُلۡ إِنِّيٓ أُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ أَوَّلَ مَنۡ أَسۡلَمَۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٤ قُلۡ إِنِّيٓ أَخَافُ إِنۡ عَصَيۡتُ

رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ مَّن يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴾

الانعام: ۱۶-۱۴

«بگو: آیا رواست که جز خدا ارباب و یاوری برای خود برگزینم درحالی که او آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است. تنها او روزی می‌دهد و کسی به او روزی نمی‌رساند (و نیازمند کسی نیست). بگو: به من دستور رسیده است که اولین کسی باشم که مسلمان و تسلیم فرمان خداست و از زمره‌ی مشرکان مباش. بگو: اگر نافرمانی پروردگار کنم از عذاب روز رستاخیز می‌ترسم. کسی که در آن روز این عذاب از او دور باشد به حقیقت، خداوند به او رحم کرده است و این پیروزی آشکاری است.»

۷ - ﴿ وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴾ انعام: ۱۸-۱۷

«اگر خداوند زیانی به تو برساند، جز او کسی نمی‌تواند آن را برطرف سازد، اگر خیری به تو برساند (کسی قادر به جلوگیری از آن نیست)؛ زیرا تنها او بر همه‌ی اشیاء مسلّط و صاحب قدرت است. تنها خداوند بر تمام بندگانش چیره و غالب است. تنها او حکیم و آگاه است.»

۸ - ﴿ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُل لَّا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴾ انعام: ۱۹

«بگو: بالاترین و معتبرترین گواهی، گواهی کیست؟ بگو: خداوند میان من و شما گواه است. این قرآن بر من وحی شده است تا به شما و تمام کسانی که این قرآن بدانان می‌رسد اخطار کنم (از شرک و کفر دست بردارید) آیا به راستی شما گواهی می‌دهید که معبودان دیگری باخدایند؟! بگو: او خدای یگانه و یکتا است، من از بت‌هایی که به عنوان شریک خدا قرار می‌دهید، بیزارم.»

این مجموعه‌ی آیات (آیه‌ی ۱ تا ۱۹ سوره‌ی انعام) کلاً از یک سیاق هستند و مجموعه‌ی کوچکی از یک سوره‌ی کامل (که همان سوره‌ی انعام است) را تشکیل می‌دهند، که همه به بیان حقیقت الوهیّت و متجلّی ساختن آن پرداخته و موضوع اصلی آن همین است.[۱] این سیاق مثل باقیمانده‌ی آیه‌های آن سوره به روشن ساختن حقیقت الهی در جلوه‌گاههای گوناگون به ترتیب زیر اهتمام می‌ورزد:

---

۱. برای آشنایی با سوره‌ی انعام و تفسیر آن در فی ظلال القرآن ص ۱۰۰۴ ص ۱۰۲۹ از جلد دوم چاپ دارالشروق مراجعه فرمائید.

۱- در قسمت اوّل (از قسمت‌های هشتگانه‌ی این سیاق) بعداز حمد و ثنا و ستایش ذات الله به خاطر صنایع بدیع و اعجاب‌انگیزش که در طول سیاق بیان می‌شوند، حقیقت الوهیّت در افق آفرینش آسمان‌ها و زمین طلوع می‌کند و عظمت خود را در ایجاد دو پدیده‌ی بسیار مهمّ هستی «نور و ظلمت» متجلی می‌سازد. به علاوه، بیان این دو پدیده اشاره‌ای لطیف و پنهانی به تاریکی‌ها و نوری دارد که در دل‌ها و عقل‌ها و افکار و عقاید انسان‌ها به وجود می‌آیند. کلمه‌ی «ظلمات» (که به صورت جمع ذکر شده است) اشاره بدین دارد که تاریکی‌های حسی و معنوی دارای انواع متعددی بوده و کلمه‌ی «نور» (که به صورت مفرد بیان شده است) دلالت بر این دارد که نور حسی و معنوی یکی است. و آن‌جا که به بیان شهادت خلق بر وحدانیت خالق می‌پردازد، کافران را مورد اعتراض و تهدید قرار می‌دهد که چرا از کفر و شرک دست برنمی دارد؟ معبودهای ساختگی را می‌پرستند و آن‌ها را مثل خدا می‌پندارند؟ درحالی که خدا پاک و والاتر از آن است که شریکی داشته باشد و این معبودها نمی‌توانند چیزی بیافرینند بلکه خود آفریده شده‌اند. تنها آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین و تاریکی‌ها و نور، ذات الله است!

۲- قسمت دوّم، حقیقت الوهیّت را در عرصه‌ی آفرینش انسان از گِل و تعیین اجل انسان‌ها در دنیا و در تعیین اجل و زمان موعود در پیشگاه خدا برای زنده‌کردن مردگان، به تماشا می‌گذارد. آنگاه از تردید و شک کسانی که این حقایق را مشاهده می‌کنند و باز ایمان نمی‌آورند تعجب می‌نماید که چگونه به‌رغم مشاهده‌ی برهان خلق در صحنه‌ی جهان و پدیده‌ی حیات و نفس خویش هنوز هم پروردگارشان را به صورت یقینی نمی‌شناسند!

۳- قسمت سوّم، حقیقت الوهیّت را با این بیان که معبود حق در آسمان‌ها و زمین تنها ذات الله است، به ما نشان می‌دهد، همان ذاتی که علم او بر تمام مسائل پنهان، آشکار، انجام کارهای نیک و بد، چیره و مسلّط است. این علم کامل و فراگیر از مقتضیات و ضروریات الوهیّت ذات یکتا و بلامنازع و یگانه‌ی بی‌اهمتای الله در آسمان‌ها و زمین است.

۴- قسمت چهارم، حقیقت الوهیت را در جدال و مبارزه‌ی حق و باطل نمایش می‌گذارد آن‌جا که خداوند بی‌باوران را پس از به قدرت رسانیدن‌شان در زمین و ارسال خیر و برکت و بارانیدن باران بر آن‌ها، جاری ساختن نهرها در سرزمین آن‌ها و تسخیر این انرژی‌ها و توانمندی‌های عالم برای ایشان، گرفتار می‌کند در عین حال توجه کافران و تکذیب‌کنندگان را به سوی آثار قدرت الهی در نابودی ملّت‌های پیشین جلب کرده و آنان را به تدبّر و اندیشه درباره‌ی سنت خدا در اعتلا و نابودی ملّت‌ها و تدبّر در اسباب اقتدار و هلاکت دعوت می‌کند.

۵ ـ قسمت پنجم، حقیقت الوهیّت را ضمن مالکیّت مطلق ذات الله بر تمام آسمان‌ها و زمین و در قدرت آشکار او بر گردآوری همه‌ی انسان‌ها در روز رستاخیز و در رحمت نمایان او در مهلت دادن به مردم تا روز موعود و در اجرای عدالت در بین مردم در آن روز، ظاهر و متجلّی می‌سازد. باز این حقیقت را در ضمن مالکیت خداوند بر تمام آنچه در شب و روز آرام می‌گیرد، اعم از جاندار و بی‌جان، به تصویر می‌کشد. سپس دو صفت دانایی و شنوایی را برای ذات الله ثابت می‌کند؛ زیرا این دو صفت رابطه‌ی محکمی با مالکیّت و نظارت و جمع‌آوری انسان‌ها در قیامت و جزا و سزا دادن دارد.

۶ ـ قسمت ششم، این حقیقت برتر را در قلب و روح پیغمبر ﷺ متجلی می‌سازد تا با نیروی آن با مشرکان مواجه شود، و به او اخطار می‌کند تا از اتخاذ هر ولیّ و سرپرستی به جز خدایی که پدیدآورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است و کفیل همه‌ی کسانی است که در جهان وجود دارند و از تمام مخلوقات بی‌نیاز است و به همه روزی می‌رساند و روزی‌خوار هیچ‌کس نیست، شدیداً دوری جوید. به پیغمبر ﷺ دستور می‌دهد تا اعلان کند او جز ذات الله هیچ چیز و هیچ‌کسی را ولی و سرپرست قرار نمی‌دهد و قرار دادن غیر خدا به سرپرست، مغایر با دستوری است که به او داده رسیده که اوّلین کسی باشد که تسلیم و مطیع خداوند یکتا شود. نباید هیچ‌یک از مخلوقات را شریک او قرار دهد و اگر از فرمان خدا روی برتابد باید از عذاب روز رستاخیز بیمناک باشد که اگر این عذاب در آن روز از هرکس دور شود، بدون شک مورد رحم خداوند واقع شده و این خود رستگاری و پیروزی آشکاری است.

۷- قسمت هفتم، حقیقت الوهیّت را ضمن قدرت مطلق ذات الله در نفع و ضرررسانی به بندگان و این که هیچ‌کس قادر نیست از بلا و زیانی که خداوند بر بندگانش فرو می‌فرستد، یا از خیر و نفعی که می‌خواهد در حقّ آنان انجام دهد، جلوگیری کند. آشکارا اعلام می‌دارد و مقرّر می‌نماید که ذات الله بر هر چیزی توانا و قادر است و بندگانش هیچ قدرتی ندارند. او دارای قهر و غلبه‌ی کامل بر آنان است. او حکیم، درستکار، خبیر و آگاه به همه‌ی امور است، حکمت و کاردانی او در مقدّر ساختن خیر و شرّ نمایان است و آگاهی و فرزانگی او در هر فعل و امری متجلّی می‌شود.

۸- قسمت هشتم، حقیقت الوهیت را در احساس، تصوّر و باور پیغمبر ﷺ و در اعلان نمودن توحید مطلق از سوی او و دربرابر مشرکانی که شهادت می‌دهند معبودهای دیگری جز الله وجود دارد به معرض تماشا می‌گذارد. این حقیقت در حالتی متجلی می‌شود که پیغمبر ﷺ از مشرکان و از شرک آنان تبری می‌جوید، در امور عقیدتی از آنان فاصله می‌گیرد و خداوند را بر آنان گواه می‌گیرد که وظیفه و رسالتی را که به عهده داشته به آنان ابلاغ کرده و وظیفه‌ی خود را انجام داده است و به این

دستور قرآنی عمل کرده است که می‌فرماید: «این قرآن به محمّد وحی شده است تا مشرکان عرب و هرکس که بدان دست می‌یابد به وسیله‌ی این قرآن از عواقب کفر و شرک‌شان آگاه و پرهیزگار شوند.»

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنید که تنها یک سیاق قرآنی این همه جلوه‌گاه‌های متعدد را دربر می‌گیرد تا حقیقت الهی را به نحو احسن آشکار و متجلی سازد و به‌اخوبی برای ما روشن می‌شود که ویژگی‌های سبک قرآنی منحصر به فرد و بی‌نظیر است و هیچ‌گاه سبک بشری قدرت و توان آن را ندارد که در اشباع ابعاد وجودی بشر، به طور همه جانبه، به سبک قرآنی نزدیک شود و در یک سیاق همه‌ی ابعاد وجودی او را با این حقیقت بزرگ و در تمام عرصه‌های بی‌کران و سهمگین آن، روبه رو سازد.

اما با این وجود، ما تلاش می‌کنیم تا مناظر و تجلی‌گاه‌های گوناگون را به‌صورت انفرادی در نمونه‌های مختلفی که انتخاب می‌کنیم آشکار سازیم. دوباره تکرار می‌کنیم که این تلاش‌های بشری ما به هیچ وجه نمی‌تواند مانند سبک قرآنی، انسان را از هر جهت بهره‌مند و بی‌نیاز کند. ولی این فایده را دارد که به دریافت هرچه بیشتر و فهم سیاق قرآنی کمک می‌کند.



حقیقت الوهیت در سرتاسر عالم هستی و حیات به اعتبار این‌که هر صنعتی بر صانع خویش دلالت می‌کند، متجلی گشته و بنابراین قرآن نیز وجدان بشری را در ارتباط با عظمت، جمال، کمال و هماهنگی صنعت الهی در این جهان قابل رؤیت، مخاطب خود قرار می‌دهد.

آری، این جهان دهشت‌انگیز و زیبا و منظم اعم از آسمان‌ها و زمین، خورشید و ماه و شب و روزش، آنچه در آسمان‌ها و زمین وجود دارد و همه‌ی امّت‌ها، قوانین و سنّت‌ها، پرندگان، حیوانات و گیاهان، همه‌ی آن‌ها براساس برنامه و سنتی که خداوند برای‌تنظیم فرموده است، در جوش و خروش و حرکت‌اند.

به راستی این شبی که دامن سیاه و تاریک خود را می‌گستراند و همه چیز را در سیاه‌چادر خود می‌پوشاند و جز نفوذ رؤیاها و اشباح چیزی آرامش آن را بر هم نمی‌زند. این طلوع فجری که مانند لبخند نوزاد خرسند و آرمیده از میان تاریکی شب و شکفته می‌شود. این حرکتی که سپیده‌ی صبح با آن تنفس می‌کند و به جان و جانداران نشاط و نیرو می‌بخشد، این سایه‌ی متحرکی که مسیر خود را به آرامی می‌پیماید و بیننده، آن را ساکن و بی‌حرکت می‌پندارد، این پرنده‌ای که می‌آید و می‌رود و اوج می‌گیرد و بر می‌جهد و در هوا به پرواز درمی‌آید، این گیاهی که شکوفه می‌دهد و شروع به نشأ و نما و پیشرفت و حیات می‌نماید، این همه مخلوقات و موجوداتی که درحال رفت و آمد و انگیزش و روان شدن به سر می‌برند، این همه انسان‌هایی که زاده می‌شوند، این همه گورهایی که

اجساد را می‌بلعند و با وجود همه‌ی این‌ها پیوسته پدیده حیات آن‌گونه که خواست خداست در مسیر خود به حرکت ادامه می‌دهد.

این همه مظاهر، جلوه‌گاه‌ها، اشکال، حرکات، اوضاع و شرایط، رفت و برگشت، نو شدن و نابودی، حرکت دائم در این جهان شگفت‌انگیز و منظّم که حتی در شب و روز لحظه‌ای توقف ندارد و خستگی‌پذیر نیست...

سبک قرآنی از مجموع این مظاهر و جلوه‌گاه‌ها صحنه‌ای به وجود می‌آورد، زنده و زیبا و روشن که به خوبی حقیقت الوهیّت در آن متجلّی می‌شود. در رابطه با این مظاهر و جلوه‌گاه‌ها به این نمونه‌ها از سبک قرآنی توجه فرمائید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا ۚ إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۚ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ اعراف: ۵۷ـ۵۴

«پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره بیافرید. سپس بر عرش مسلط شد (و به اداره‌ی جهان پرداخت) با شب روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز، روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است، جملگی مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید، آفرینش و فرمان تنها از آنِ اوست. خداوند دارای خیر و برکت فراوان و پروردگارِ جهانیان است. پروردگار خود را متواضعانه و پنهانی به کمک بخوانید، او تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. در زمین بعداز اصلاح آن (توسط پیامبران) به فساد و تباهی مپردازید خدا را از روی بیم و ترس به فریاد بخوانید. بی‌گمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است. او کسی است که بادها رابه عنوان مژده‌رسان‌های رحمت خود پیشاپیش می‌فرستد. تا زمانی که ابرهای سنگین و پر آب را برمی‌دارد، آن‌ها را به خاطر آبیاری زمین مرده (به سوی آن می‌راند) آب را آن‌جا فرود می‌آوریم، با آن هر میوه و محصولی را از خاک پدید می‌آوریم. به همین شیوه، مردگان را از گورهای‌شان خارج می‌کنیم (درباره‌ی این مثال که نمونه‌ی معاد است دقت کنید) شاید عبرت بگیرید.»

﴿ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۖ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۖ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ۚ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا ۖ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ ۖ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾

رعد: ۴-۲

«خداوند همان ذاتی است که آسمان‌ها را چنان که می‌بینید بدون ستون برپا داشته است، سپس بر عرش مسلّط گردید. خورشید و ماه را رام و فرمانبردار خویش ساخت. هرکدام تا مدّت معینی به حرکت خود ادامه می‌دهند. امور جهان را با تدبیر انجام می‌دهد. او آیه‌ها(ی قرآنی) را بیان می‌دارد تا این که یقین حاصل کنید که پروردگارتان را ملاقات خواهید کرد. او ذاتی است که زمین را گسترانیده است و در آن کوه‌ها و جویبارها را قرار داده است و از هرگونه ثمره و میوه‌ای، جفتِ نر و ماده‌ای در آن آفریده است. شب را بر روز می‌پوشاند. بی‌گمان در این (کارهای شگفت‌انگیز) نشانه‌های (واضح بر قدرت خدا) برای کسانی که می‌اندیشند وجود دارد. در روی زمین قطعه زمین‌هایی در کنار هم قرار دارند، تاکستان‌ها، کشتزارها و نخل‌های یک پایه و دوپایه در آن موجود است، که همگی با یک آب، آبیاری می‌شوند. اما برخی از آن‌ها را از لحاظ غذایی بر برخی دیگر فزونی می‌بخشیم. بی‌گمان در این کار (شگفت‌انگیز) نشانه‌های بزرگی است برای کسانی که عقل دارند.»

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٤٧﴾ وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۚ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾ لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ﴾

فرقان: ۴۹-۴۵

«مگر نمی‌بینی پروردگارت چگونه سایه را گسترانیده است، اگر خدا می‌خواست آن را ساکن و بی‌حرکت می‌کرد. آنگاه خورشید را دال بر آن سایه قرار داده‌ایم. سپس ما این سایه را به تدریج برمی‌چینیم و محو می‌کنیم. خداست که شب را برای شما پوشش، خواب را مایه‌ی آسایش و آرامش کرده و روز را هنگام بیداری مقرّر کرده است. و اوست که

بادها را به عنوان مژده‌رسان‌های پیش قراول باران رحمت خود وزان می‌کند و این ما هستیم که از آسمان‌ها آب پاک‌کننده فرو می‌فرستیم تا با آن سرزمین مرده را زنده گردانیم، آن را برای نوشیدن در اختیار مخلوقاتی که آفریده‌ایم ازجمله چهارپایان و انسان‌های فراوان قرار دهیم.»

﴿ أَفَلَمْ يَنظُرُوٓاْ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَٰهَا وَزَيَّنَّٰهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ ۝٦ وَٱلْأَرْضَ مَدَدْنَٰهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ ۝٧ تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ۝٨ وَنَزَّلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً مُّبَٰرَكًا فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ جَنَّٰتٍ وَحَبَّ ٱلْحَصِيدِ ۝٩ وَٱلنَّخْلَ بَاسِقَٰتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِيدٌ ۝١٠ رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ ۖ وَأَحْيَيْنَا بِهِۦ بَلْدَةً مَّيْتًا ۚ كَذَٰلِكَ ٱلْخُرُوجُ ﴾

ق:۱۱-۶

«آیا آنان تاکنون به آسمان که در بالای سرشان قرار دارد ننگریسته‌اند (تا بفهمند) ما چگونه آن را بنا کرده و برافراشته‌ایم که هیچ خلل و شکافی در آن نیست؟ و زمین را گسترانیده‌ایم و در آن کوه‌های محکم و استواری فروافکنده‌ایم. از هر نوع گیاه مسرت‌انگیز در آن رویانده‌ایم. همه‌ی این‌ها را به‌خاطر بینش و بیداریِ بندگان توبه‌کننده آفریده‌ایم. آب پربرکتی را از آسمان فرو فرستاده‌ایم و به وسیله‌ی آن باغ‌ها و دانه‌های به درو رسیده را رویانیده‌ایم. درختان خرمای بلندی را که دارای شکوفه‌های چین چین هستند آفریده‌ایم. همه‌ی این‌ها اسباب روزی بندگان هستند. ما به وسیله‌ی آب باران، سرزمین مرده را زنده کرده‌ایم. زنده شدن و بیرون آمدن مرده‌ها از گور نیز به همین‌گونه است.»

آری، حقیقت الوهیّت به شیوه‌های مختلف خود را در ضمن آثارش در صحنه‌ی عالم و در پدیده‌ی حیات متجلّی کرده و سبک قرآنی در جلوه‌گاه‌های بسیار زنده‌آن را نشان می‌دهد. این سبک بر سیستم فطرت در تمام انسان‌ها اگرچه علم و آگاهی آنان به ویژگی‌های عالم و حیات فراوان یا ناچیز باشد، تکیه می‌کند. مسلّماً هر اندازه علم پیشرفت کند و شناخت انسان‌ها بیشتر شود، حقیقت الوهیت نیز بیشتر متجلّی گشته، و دایره‌ی بینش و تدبر [نگرش و تأمل] در آن گسترده‌تر خواهد شد.



بر این اساس سبک قرآنی حقیقت الوهیّت را ضمن حیات انسانی و مراحل تطوّر آن و وقایع و رخدادهایش را، به شیوه‌ی بسیار مؤثر، سازنده و پویا در همه‌ی اوضاع و احوال نشان می‌دهد، به نحوی که قلب بشری دست خداوند متعال را در آفریدن هر حادثه‌ای مشاهده می‌کند و همه‌ی‌حرکات را به اراده و تدبیر او می‌داند. قدرت خدا را می‌بینند که به همه‌ی امور آشکار و نهان،

در عالم حیات تعلق دارد، و این تعلق را به هر چیز و هر حرکتی که در این جهان بی‌کران، به رای‌العین مشاهده می‌کند.

حقیقت الوهیّت ابتدا در به وجود آمدن انسان اوّل، سپس در ادامه‌ی انسان‌ها که بر قانون تناسل و زوجیّت برقرار است و براساس این قانون، وجود انسانی ادامه می‌یابد ـ متجلی می‌شود. این قانون دارای چنان نظم محکم و روشنی است که تقدیر و تدبیر خداوند به خوبی در آن نمایان است. (که این موضوع را با تفصیل بیشتر هنگام بحث از «حقیقت حیات» و «حقیقت انسان» بیان خواهیم کرد).

﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿۱۲﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿۱۴﴾ ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿۱۶﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿۱۷﴾ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ ﴾ مؤمنون: ۱۸ـ۱۲

«ما انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریده‌ایم. سپس آن را به صورت نطفه درآورده و در قرارگاه (استوار رحم) جای می‌دهیم. سپس نطفه را به صورت آویزه‌ای (به جدار رحم) در می‌آوریم. این آویزه را به صورت قطعه گوشت و این قطعه گوشت را نیز تبدیل به استخوان می‌کنیم، بعد بر آن استخوان گوشت می‌پوشانیم و (با دمیدن روح) سپس آفرینش تازه‌ای به او می‌دهیم. بلندمرتبه است خداوندی که بهترین آفریدگار هرچه هستی است. شما بعداز آن خواهید مُرد. سپس شما در روز قیامت دوباره زنده خواهید شد.»

﴿ نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿۵۷﴾ أَفَرَأَيْتُم مَّا تُمْنُونَ ﴿۵۸﴾ أَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿۵۹﴾ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿۶۰﴾ عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴾ واقعه: ۶۲ـ۵۷

«ما شما را خلقت بخشیده‌ایم، پس چرا نباید تصدیق کنید؟ آیا شما درباره‌ی نطفه‌ای که در رحم می‌کارید [می‌افشانید] اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌آفرینید یا ما؟ ما میان شما مرگ را مقدّر ساخته‌ایم و در این که دوباره شما را مثل خودتان بگردانیم و در شرایطی که شما از آن آگاهی ندارید حیات دوباره بدهیم، هیچ کس بر ما سبقت نگرفته است. شما که پیدایش نخستین را می‌دانید پس چرا یادآور نمی‌شوید (آفرینش آخرت را بر آن قیاس نمی‌کنید؟»

﴿ أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَٰنُ أَن يُتْرَكَ سُدًى (۳۶) أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ (۳۷) ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰٓ (۳۹) أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحْـِۧىَ ٱلْمَوْتَىٰ ﴾ قیامه: ۴۰ـ۳۶

«آیا انسان می‌پندارد که او بیهوده به حال خود رها شود (حساب و کتابی نداشته باشد) مگر او نطفه‌ی ناچیزی از منی افشانده در رحم مادر نیست؟ سپس به‌صورت آویزه‌ای (به جدار رحم) درآمده است، آنگاه خداوند او را هم‌چنان خلقت بخشیده و (با طرح موجود در علم خویش) برابر گردانیده است. دو جفت نر و ماده را از او به وجود آورده است. مگر چنین خدایی نمی‌تواند مردگان را زنده کند؟»

﴿ لِّلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ (۴۹) أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَٰثًا ۖ وَيَجْعَلُ مَن يَشَآءُ عَقِيمًا ۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴾
شوری: ۵۰ـ۴۹

«مالکیت آسمان‌ها و زمین از آنِ خدا است. هرچه بخواهد می‌آفریند، به هرکس که بخواهد دخترانی می‌بخشد و به هرکه بخواهد پسرانی عطا می‌کند. یا این که هم پسران و هم دختران را می‌بخشد و هرکه را بخواهد نازا می‌کند. او بسیار دانا و توانا است.»

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُۥ نَسَبًا وَصِهْرًا ۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴾ فرقان:۵۴

«خدا است که انسان‌ها را از آب آفریده است و آنان را به ذکور و اناث تبدیل کرده است، پروردگار تو همانا توانا بوده و هست.»

آنگاه حقیقت الوهیّت در اعطای ویژگی‌ها و صفاتی به انسان که او را از سایر حیوان‌ها جدا می‌سازد، متجلّی می‌گردد و اگرچه در اصل خلقت به هم می‌رسند امّا انسان دارای صفاتی است که او را از همه‌ی حیوانات متمایز می‌گرداند؛ زیرا وظیفه‌ای که در مسیر زندگی به عهده دارد چنین امتیازی را ایجاب می‌کند. مسلّماً این ویژگی‌ها و امتیازهای انسانی نشانه و دلیل آشکار بر تدبیر الهی در آفرینش و تقدیر مخلوقات است و تمام امور براساس اراده‌ی خدا طبق مقادیر و برنامه‌ها جریان می‌یابد. (ما این‌جا تنها به ذکر آیات صریح و اشاره‌های سریع کوتاه بر دلالت آن‌ها اکتفا می‌کنیم، ولی در فصل‌های بعدی به تفصیل در این مورد بحث خواهیم کرد) خداوند می‌فرماید:

﴿ وَٱللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٍ مِّن مَّآءٍ ۖ فَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَىٰ بَطْنِهِۦ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَىٰٓ أَرْبَعٍ ۚ يَخْلُقُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴾ نور:۴۵

«خداوند تمام جنبندگان را از آب آفریده است، برخی از آنان بر شکمشان می‌خزند، برخی دیگر بر دو پا حرکت می‌کنند، برخی بر چهارپا می‌روند، خداوند می‌آفریند آنچه را که بخواهد. همانا خداوند بر همه چیز تسلّط و قدرت دارد.»

﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُمۚ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يُحۡشَرُونَ ﴾ انعام: ۳۸

«هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بالش پرواز می‌کند، نیست مگر این که امّت‌هایی هستند مثل شما.»

﴿ فَاطِرُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ جَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَمِنَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ أَزۡوَٰجٗا يَذۡرَؤُكُمۡ فِيهِۚ لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ﴾ شوری: ۱۱

«آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است. همسرانی برای شما از جنس خودتان آفریده است. باز به خاطر شما حیوان‌های چهارپا را به صورت نر و ماده برای شما آفریده است.»

﴿ وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا ﴾ اسراء: ۷۰

«ما بنی آدم را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه بدیشان داده‌ایم و آنان را نسبت به بسیاری از آفریدگان خود برتری داده‌ایم.»

﴿ وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴿۳۰﴾ وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمۡ عَلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِي بِأَسۡمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿۳۱﴾ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ لَا عِلۡمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿۳۲﴾ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡۖ ... ﴾ بقره: ۳۳ـ۳۰

«زمانی را یادآوری شو پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار می‌دهم، فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را به وجود می‌آوری که فساد می‌کند و خون‌ها را خواهد ریخت، حال آن که ما همواره به حمد و ستایش و تقدیس تو مشغولیم؟ خداوند گفت: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. سپس به آدم نام‌های (اشیاء و خواص و اسرار چیزها) همه را آموخت، آنگاه آن‌ها را بر فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گوئید، اسامی (و خواص و اسرار) این‌ها را برشمارید. فرشتگان گفتند: تنها تو منزّه هستی، ما چیزی جز آنچه تو به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم. به راستی تنها تو بسیار دانا و با حکمت و درستکار هستی. فرمود: ای آدم! آنان را از اسامی و خواص پدیده‌ها آگاه کن.»

این بار حقیقت الوهیّت ضمن نعمت‌های بیکران الله در حقّ انسانی که به این خصوصیات ممتاز گردیده است متجلی می‌شود، که برخورداری از این ویژگی‌ها یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی

است. این همه نعمت‌های بزرگ و بیشمار، تنها از روی کرم و عظمت خداوند بر انسان نازل می‌شود و تلاش و تشکر انسان هرگز نمی‌تواند با آن همه نعمت، برابری کند. چنانچه خداوند انسان را بر شکر و سپاسگزاری محاسبه می‌نمود و در مقابل آن، به او از موهبت خویش می‌بخشید، بایسته نبود هیچ نعمتی به او داده شود. اما فضل و کرم خدا فراگیر است. هم‌چنین اگر خداوند انسان‌ها را به خاطر انکار و کفرشان در دنیا مورد محاسبه قرار می‌داد، نمی‌بایست جنبنده‌ای بر روی زمین باقی می‌ماند. ولی گذشت و رحم خداوند فراوان است. در چنین حالتی سبک قرآنی با قلب و وجدان بشری به گفتگو می‌پردازد و نعمت و منّت عظیم خداوند را به آن تذکر می‌دهد، آن‌گونه که قبلاً عظمت آفرینش و صنعت الهی را به او یادآور شده است. و بدین شیوه، عاطفه و احساس دوستی و محبت با خدا را در وجدان بشری به هیجان و فوران درمی‌آورد، همان‌طور که احساس عظمت و شوکت و هیبت را نیز در آن برانگیخته بود.

نعمت‌های خدا ابتدا، در بخشیدن وجود، بخشیدن هیأت و شکل زیبا و منظم و بخشیدن قدرت راهیابی به غایت هستی متجلّی می‌شود. می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴾ انفطار: ۸ـ۶

«ای انسان! چه چیزی تو را در گزینش [بندگی برای] پروردگار بزرگوارت، گول داده و از راه خارج کرده است؟ پروردگاری که تو را آفریده و سر و سامانت داده و بعد تو را معتدل و متناسب کرده است. آنگاه به هر شکل و شیوه‌ای که خواسته، تو را درآورده و ترکیب بسته است.»

﴿ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴾ تین: ۴

«همانا انسان را در بهترین شکل (از هر لحاظ) آفریده‌ایم...»

﴿ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴾ علق: ۵ـ۳

«(ای محمد!) بخوان! پروردگارت بزرگوارتر و بخشنده‌تر است؛ همان خدایی که به وسیله‌ی قلم چیزهایی را به انسان یاد داد که نمی‌دانست.»

﴿ الرَّحْمَٰنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿٢﴾ خَلَقَ الْإِنسَانَ ﴿٣﴾ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴾

رحمن: ۴ـ۱

«خداوند مهربان قرآن را یاد داد، انسان را بیافرید و به او قدرت بیان آموخت...»

﴿ وَٱللَّهُ أَخۡرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴾ نحل:۷۸

«خداوند شما را از شکم‌های مادران‌تان درحالی بیرون می‌آورد که هیچ چیزی نمی‌دانید، گوش و چشمها و دل‌ها را (که وسیله‌ی دانستن می‌باشند) به شما بخشیده است، بلکه سپاسگزار نعمت او باشید.»

هم‌چنین نعمت‌های الهی در مُسخّر نمودن نیروها و امکانات و روزی‌ها و نیازهای انسانی نمایان می‌شود؛ نعمت‌های فراوانی که هرگز پایان‌پذیر نیست و بشر از بیان و شمارش آن‌ها عاجز و ناتوان است چه رسد به این که بتواند بر همه آن‌ها شکر و سپاسگزاری کند. نعمت‌های فراوان الهی تنها در حدّ ضرورت و نیاز، محدود و محصور نیست بلکه از مرز نیاز بالاتر و فراتر می‌رود و نعمت‌های تزئینی و تجملاتی را نیز دربر می‌گیرد. می‌فرماید:

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ لِتَجۡرِيَ فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡأَنۡهَٰرَ ﴿۳۲﴾ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ دَآئِبَيۡنِۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ ﴿۳۳﴾ وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلۡتُمُوهُۚ وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآۗ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَظَلُومٞ كَفَّارٞ ﴾ ابراهیم:۳۴-۳۲

«خداوند کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، از آسمان آب را فرو فرستاده است، و با آن میوه‌ها و دانه‌ها را پدیدار کرده و روزی شما گردانیده است. کشتی‌ها را مسخّر شما ساخته است تا در دریاها به اجازه و اراده‌ی او حرکت کنند، رودبارها را برای شما مسخّر نموده، خورشید و ماه را برای شما رام نموده تا به برنامه‌ی (نورافشانی) خود ادامه دهند. شب و روز را برای شما رام نموده است، به شما داده است هرآنچه که از او خواسته باشید. اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید، نمی‌توانید آن‌ها را شمارش کنید، واقعاً انسانی، ستمگر و ناسپاس است.»

﴿ وَٱلۡأَرۡضَ وَضَعَهَا لِلۡأَنَامِ ﴿۱۰﴾ فِيهَا فَٰكِهَةٞ وَٱلنَّخۡلُ ذَاتُ ٱلۡأَكۡمَامِ ﴿۱۱﴾ وَٱلۡحَبُّ ذُو ٱلۡعَصۡفِ وَٱلرَّيۡحَانُ ﴿۱۲﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴾ رحمن:۱۳-۱۰

«خداوند زمین را به خاطر انسان آفریده است. در زمین میوه‌های فراوان و درخت خرما که دارای غلاف‌ها است قرار دارد. در زمین گیاهان خوشبو وجود دارد و هم‌چنین دانه‌هایی

است که در میان پوسته قرار دارند. (ای گروه‌های پری و انسان!) کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟»

﴿ وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلْأَرْضُ ٱلْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَٰهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّٰتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَٰبٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ ٱلْعُيُونِ ﴿٣٤﴾ لِيَأْكُلُوا۟ مِن ثَمَرِهِۦ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴾ یس: ۳۵-۳۳

«برای آنان نشانه‌ی بزرگی است (بر زنده شدن مردگان) این زمین مرده که به آن حیات بخشیده‌ایم، از آن دانه‌هایی را بیرون آورده‌ایم که آنان از آن تغذیه می‌کنند. در زمین باغ‌های خرما و انگور پدیدار کرده و چشمه‌سارانی از آن بیرون آورده‌ایم تا از میوه‌های آن درختان که دست آنان در ساختن آن‌ها کمترین دخالتی نداشته است، بخورند. آیا (با وجود این همه نعمت الهی باز) انسان‌ها شکرگزاری نخواهند کرد؟»

﴿ وَٱلْأَنْعَٰمَ خَلَقَهَا ۗ لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَٰفِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا۟ بَٰلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ ٱلْأَنفُسِ ۚ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾ وَٱلْخَيْلَ وَٱلْبِغَالَ وَٱلْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً ۚ وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴾ نحل: ۸ - ۵

«و چهارپایان (شتر، گاو، گوسفند و بز) را آفریده است که در آن‌ها برای شما وسیله‌ی گرما و منافع متعدد نهفته است و از گوشت آن‌ها می‌خورید. برای شما منظره‌ی زیبایی است وقتی شبانگاه آن‌ها را (از چرا) بازمی‌آورید و وقتی که صبحگاهان آن‌ها را به چرا می‌برید. آن‌ها بارهای سنگین شما را به جاهای دور حمل می‌کنند که جز با رنج فراوان، خود بدان نمی‌رسیدید. بی‌گمان پروردگارتان دارای رحمت فراوان است. خداوند اسب‌ها و استرها و الاغ‌ها را آفریده است تا بر آن‌ها سوار شوید و زینتی باشند برای شما. خداوند چیزهایی را می‌آفریند که بدانها علم ندارید.»

﴿ أَمَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنۢبِتُوا۟ شَجَرَهَآ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴾
نمل: ۶۰

«(آیا بت‌هایی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و بارانی از آسمان برای شما فرستاده است که با آن باغ‌های زیبا و فرح‌انگیز را رویانده‌ایم که شما قدرت رویاندن درخت‌های آن‌ها را ندارید؟ آیا (با وجود این همه دلایل بر وحدانیّت

خدا) باز معبود دیگری غیر از خدا هست؟! هرگز این‌طور نیست. اما مشرکان از حق تجاوز می‌کنند.»

آنگاه نعمت الهی در حقّ انسان در ضمن رحمتش نسبت به او و بخشش و گذشتش از گناه‌ها و لغزش‌هایش به هنگامی که به سوی خدا برمی‌گردد و توبه می‌کند، آشکار می‌شود، و در ضمن نعمت هدایت و ارشادش در ضمن مهلت دادن به او و مورد بازخواست قرار ندادن فوری به واسطه‌ی گناه و کفرش معلوم می‌شود. در ضمن به فریاد رسیدنش به وقت فریادخواهی و اظهار تضرّعش و چند برابر نمودن پاداش نیکی‌هایش معلوم می‌شود. در مجازات گناه، تنها با مجازاتی همسنگ آن و یا درگذشتن و بخشیدن آن و یا مبدّل ساختن سیّئه‌ی او به حسنه درصورتی که صادقانه توبه نماید و نیک‌رفتاری پیشه کند،معلوم و مشخص می‌شود. می‌فرماید:

﴿ وَرَبُّكَ ٱلْغَفُورُ ذُو ٱلرَّحْمَةِ ۖ لَوْ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُواْ لَعَجَّلَ لَهُمُ ٱلْعَذَابَ ۚ بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ لَّن يَجِدُواْ مِن دُونِهِۦ مَوْئِلًا ﴾ کهف:۵۸

«پروردگار تو بس آمرزنده و مهربان است. اگر آنان را به کیفر اعمالشان مجازات می‌کرد، هرچه زودتر عذاب را گریبانگیرشان می‌نمود؛ ولی موعدی دارند که با فرارسیدن آن دیگر پناهگاه و راه نجاتی در مقابلش نمی‌یابند.»

﴿ إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا ﴾ نساء:۳۱

«اگر از گناهان کبیره‌ای که از آن‌ها منع شده‌اید دوری کنید، گناهان (صغیره) را از شما می‌زدائیم و شما را به جایگاه بزرگوارانه وارد می‌کنیم.»

﴿ يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾ وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيْلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ ۚ وَخُلِقَ ٱلْإِنسَٰنُ ضَعِيفًا ﴾ نساء:۲۸-۲۶

«خداوند می‌خواهد حقیقت را برای شما روشن کند، شما را به راه کسانی رهنمود کند که قبل از شما بوده‌اند، و توبه‌ی شما را بپذیرد. خداوند بس آگاه و با حکمت است. خداوند می‌خواهد، توبه‌ی شما را بپذیرد. اما کسانی که پیرو هوی و شهوات هستند، می‌خواهند به کلی منحرف شوید. خداوند می‌خواهد کار شما را بر شما آسان کند و انسان ضعیف آفریده شده است.»

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴾ أنبیاء:۱۰۷

«ما تو را نفرستاده‌ایم جز به عنوان رحمت برای همه عالمیان.»

﴿ مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ عَشۡرُ أَمۡثَالِهَاۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجۡزَىٰٓ إِلَّا مِثۡلَهَا وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ﴾ انعام:۱۶۰

«کسی که یک نیکی و احسان انجام دهد خداوند ده برابر آن، به او پاداش می‌دهد امّا کسی که گناهی مرتکب شود تنها به اندازه‌ی گناهش مجازات می‌گردد و آنان مورد ظلم قرار نمی‌گیرند.»

﴿ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ﴾ فرقان:۷۰

«(کافران و مشرکان کیفر کفرشان را خواهند دید) مگر کسانی که توبه می‌کنند و ایمان می‌آورند و عمل صالح انجام می‌دهند. این توبه‌کنندگان، خداوند گناه‌هایشان را به نیکی‌ها و حسنات تبدیل می‌کند. همانا الله بسیار آمرزنده و مهربان است.»

﴿ قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴾ زمر:۵۳

«(ای پیامبر! از قول من) بگو: ای بندگانم! ای آنان که در گناه زیاده‌روی کرده‌اید! از لطف و رحمت خداوند ناامید مشوید (به سوی او برگردید چنان که توبه کنید) همانا خداوند همه‌ی گناهان را می‌آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزگار و بس مهربان است.»

﴿ إِنَّمَا ٱلتَّوۡبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٖ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ﴾ نساء:۱۷

«پذیرفتن توبه از جانب خداوند تنها برای کسانی است که از روی نادانی و جهالت به کار زشت دست می‌یازند، سپس در اولین فرصت برمی‌گردند. خداوند توبه و برگشت آنان را می‌پذیرد؛ زیرا خداوند بس آگاه و باحکمت است.»

﴿ أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجۡعَلُكُمۡ خُلَفَآءَ ٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴾ نمل:۶۲

«(آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد هرگاه که او را به فریاد بخواند، و بلا و گرفتاری را برطرف می‌سازد و شما را در زمین به عنوان خلیفه و جانشین قرار

می‌دهد؟ آیا معبود و فریادرس دیگری غیر از خدا وجود دارد؟! به حقیقت شما بسیار کم، عبرت می‌پذیرید.»

﴿ مَن ذَا ٱلَّذِی یُقۡرِضُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًا فَیُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥ وَلَهُۥٓ أَجۡرٌ كَرِیمٌ ﴾ حدید:۱۱

«کیست که به خدا قرض نیکو می‌دهد تا آن را برای او چندین برابر کند و پاداش باارزشی به او رساند؟»

ما نمی‌توانیم بیش از این به بیان نمونه‌هایی بپردازیم که سبک قرآنی، حقیقت الوهیت را در جلوه‌گاه نعمت و موهبت الهی نسبت به انسان آشکار و متجلی می‌سازد؛ زیرا این نمونه‌ها به اندازه‌ای فراوان و متنوع هستند که جز با مراجعه به تمام قرآن نمی‌توان بر آن‌ها مطلع گشت.

هم‌چنین حقیقت الوهیّت از خلال رویدادهای حیات انسانی نیز متجلی می‌گردد؛ از جمله در پیدایش و انقراض ملّت‌ها که براساس سنّت خداوند و به مقتضای تقدیر او حادث می‌شوند و نیز در به قدرت رسیدن در زمین و ویران کردن آن و در گستردگی و کاستی دامنه‌ای قدرت و حرمان و برخورداری از آن و در فراوانی و کمبود رزق و روزی و در تعیین و تقدیر اجل نمودار می‌شود. به گونه‌ای که تقدیر و تدبیر الهی در پیدایش و نابودی و در خاستگاه و فرجام انسان‌ها و در تحولات امور آن‌ها کاملاً خودنمایی می‌کند.

﴿ وَلَقَدۡ أَهۡلَكۡنَا ٱلۡقُرُونَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَآءَتۡهُمۡ رُسُلُهُم بِٱلۡبَیِّنَٰتِ وَمَا كَانُواْ لِیُؤۡمِنُواْۚ كَذَٰلِكَ نَجۡزِی ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡمُجۡرِمِینَ ﴿١٣﴾ ثُمَّ جَعَلۡنَٰكُمۡ خَلَٰٓئِفَ فِی ٱلۡأَرۡضِ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ لِنَنظُرَ كَیۡفَ تَعۡمَلُونَ ﴾ یونس:۱۴-۱۳

«ما گروه‌هایی را هلاک کرده‌ایم که قبل از شما بوده‌اند. به آنگاه که ستم روا داشته‌اند، پیامبرانشان برای آنان دلایل روشن و آشکار آورده‌اند ولی آنان جزو کسانی نبودند که ایمان بیاورند. آری، این چنین بزهکاران را سزا می‌دهیم. سپس شما را جانشین آنان کرده‌ایم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.»

﴿ وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا قَرۡیَةً كَانَتۡ ءَامِنَةً مُّطۡمَئِنَّةً یَأۡتِیهَا رِزۡقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتۡ بِأَنۡعُمِ ٱللَّهِ فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلۡجُوعِ وَٱلۡخَوۡفِ بِمَا كَانُواْ یَصۡنَعُونَ ﴾ نحل:۱۱۲

«خداوند (برای آنان که کفران نعمت می‌کنند داستان) مردمان شهری را مَثَل می‌زند که در امن و امان به سر می‌بردند و از هرسو روزی به سویشان سرازیر می‌شد؛ امّا آنان کفران نعمت خدا کردند و خداوند نیز به‌خاطر کاری که انجام دادند گرسنگی و هراس را به آنان چشانید.»

﴿ وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴾

انبیاء:۱۱

چقدر فراوان، مردمان شهرهایی را که ظالم و ستمکار بودند نابود کردیم، و قوم‌های دیگری را بعد از آنان پدید آوردیم.»

﴿ بَلْ مَتَّعْنَا هَٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ ۗ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ۚ أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴾ انبیاء:۴۴

«بلکه ما اینان و پدرانشان را از انواع نعمت‌ها بهره‌مند ساخته‌ایم، چه بسا عمر طولانی هم داشته‌اند. مگر آنان نمی‌بینند که (هیچ نعمتی پایدار نیست) ما از زمین (اینان) می‌کاهیم (و بر زمین عده‌ی دیگر می‌افزائیم) آیا (با این حال ما غالب هستیم یا) ایشان غالب‌اند؟!»

﴿ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ ۖ بِيَدِكَ الْخَيْرُ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ آل عمران:۲۶

«بگو: خداوندا! ای مالک و صاحب تمام املاک! به هرکه بخواهی ملک می‌بخشی، از هرکه بخواهی ملک می‌گیری، عزّت و شرافت می‌دهی به هرکس که اراده کنی و ذلیل و خوار می‌گردانی کسی را که بخواهی. خیر وبرکت تنها در دستِ توست. تو بر هر چیزی توانایی و تسلّط داری.»

سپس حقیقت الهی در ضمن احاطه بر همه‌ی مردم در همه‌ی احوال اعم از حرکت و سکونشان، آشکار و پنهانشان، بیداری و خوابشان، زندگی و مرگشان و هر شأنی از شئونات‌شان متجلّی می‌شود. در ضمن علم، تدبیر، رعایت و قهر و غلبه‌ی محیطش... که هیچ موجودی قادر به ردّ امر او نیست و شریکی ندارد، نمایان می‌گردد. به آیات زیر توجه فرمائید:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ۖ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾ مجادله:۷

«(ای پیامبر!) مگر نمی‌بینی که خداوند آگاه است به تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است، هیچ سه نفری نیست که با همدیگر به رازگویی بپردازند مگر این که خداوند چهارمین ایشان است، هر پنج نفری که به رازگویی مشغول‌اند خداوند ششمین آنان است نه کمتر نه بیشتر مگر این که خداوند با آنان بوده هرجا که باشند. سپس خداوند متعال در روز قیامت آنان را از کاری که انجام داده‌اند باخبر می‌سازد. همانا خداوند به همه چیز آگاه و باخبر است.»

﴿ وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِن قُرْءَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ ۚ وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴾ یونس:۶۱

(«ای پیامبر!) تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن تلاوت نمی‌کنی و (شما ای مؤمنان!) هیچ کاری نمی‌کنید مگر این که ما ناظر بر شما هستیم، در آن حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن هستید، و چیزی حتی به وزن یک ذره هم در زمین و آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند، چه کوچک‌تر و بزرگ‌تر از آن همه‌ی این‌ها در کتاب واضح و روشنی ثبت و ضبط می‌گردد.»

﴿ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ ۖ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾ سَوَاءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿١٠﴾ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ ۗ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ ۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ ﴾ رعد:۱۱-۸

«خدا می‌داند هر زنی چه چیزی (در شکم) حمل می‌کند و می‌داند رحم‌ها از چه چیزی می‌کاهند و بر چه چیزی می‌افزایند (و سازوکار رحم در حالت‌های مختلف چگونه است) و هر چیز در نزد او به مقدار و میزان (مشخصی) است. خداوند آگاه به جهان غیب و پنهان و ظاهر و آشکار است، او بزرگوار و والاست. کسی از شما که سخن را پنهان یا آشکار می‌سازد، کسی که خویشتن را در شب پنهان می‌کند یا در روز به دنبال کار روان می‌گردد در علم خداوند همه یکسان‌اند و خداوند به همه‌ی احوال شما آگاه است. برای انسان فرشتگانی تعیین شده است که از رو به رو، پشت سر و در همه‌ی احوال از او مراقبت کرده و به امر خدا از او پاسداری می‌کنند. خداوند حال و وضع هیچ ملّتی را تغییر نمی‌دهد مگر این که آنان درون خویش را تغییر دهند. هنگامی‌که خداوند بخواهد بلایی را به قومی برساند هیچ‌کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را برگرداند. و کسی به جز خدا نمی‌تواند یار و مددکار آنان شود.»

﴿ رَّبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ ۚ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ ۖ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ ۚ وَكَانَ الْإِنسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾ أَفَأَمِنتُمْ أَن يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا

﴿ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ﴿٦٨﴾ أَمْ أَمِنتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا﴾

اسراء: ۶۹-۶۶

«پروردگارتان آن کسی است که کشتی‌ها را در دریا به حرکت درمی‌آورد تا جویای رزق او گردید. خداوند همیشه نسبت به شما مهربان بوده است. هنگامی که در دریا با خطر روبه‌رو می‌شوید (و دچار امواج می‌شوید) جز خدا همه‌ی کسانی که در احوال عادی آنان را به فریاد می‌خوانید، از یادتان می‌رود و آنان را فراموش می‌کنید. اما همین که خداوند شما را نجات داد و به خشکی رسانید، (از یکتاپرستی) روی برمی‌گردانید. اصولاً انسان بسیار ناسپاس است، آیا شما ایمن از این هستید که خداوند گوشه‌ای از زمین را بشکافد و شما را در آن فرو برد. یا این که طوفانی به سویتان روان دارد، آن وقت یار و محافظی برای خود پیدا نمی‌کنید. یا این که ایمن هستید از خداوند بار دیگر شما را به دریا برگرداند و تندباد درهم شکننده‌ای به سویتان گسیل دارد تا شما را به سبب ناسپاسی خودتان غرق کند و از آن به بعد، کسی را نیابید که خون‌بهای شما را از ما بخواهد.»

﴿وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ۚ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ۚ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٥٩﴾ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۖ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ ۚ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿٦٢﴾ قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٣﴾ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ ۗ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾ انعام: ۶۵-۵۹

«گنجینه‌های غیب و کلیدهای آن‌ها نزدِ خدا است، کسی جز او از آن‌ها آگاه نیست. خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر اینکه از آن خبر دارد. هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب روشنی (لوح المحفوظ) ثبت شده است. خداوند است که در شب جانتان را می‌گیرد.

او می‌داند در روز چه می‌کنید و چه چیزی فراچنگ می‌آورید. تا مدت معین به سر آید، سپس به سوی خدا برمی‌گردید. آنگاه شما را به اعمالی که انجام داده‌اید باخبر می‌گرداند. خداوند بر بندگان خود کاملاً مسلّط است، او فرشتگانی به عنوان مراقب بر شما می‌گمارد. وقتی مرگ یکی از شما فرارسید فرستادگان ما جانش را می‌گیرند و در انجام مأموریت خود کوتاهی نمی‌کنند. سپس به سوی خداوند که سرور حقیقی و ارباب واقعی آنان است برگردانده می‌شوند. هان! فرمان و داوری تنها از آنِ خداوند است. و او سریع‌ترین حسابگران است. بگو: چه کسی شما را از گرفتاری و رنج خشکی و دریا نجات می‌بخشد، در آن حال که آشکارا و پنهان با کمال فروتنی تنها او را به فریاد می‌خوانید؟ می‌گوئید: اگر خداوند ما را از این خطر برهاند، سوگند می‌خوریم که از شکرگزاران باشیم؟ بگو: تنها خدا شما را از این خطر و از هر بلای دیگری رهایی می‌بخشد. اما شما همین که نجات پیدا کردید، شریک و انباز برای خداوند قرار می‌دهید. بگو: خداوند قدرت این را دارد که عذاب شدید از زمین و آسمان بر شما بفرستد. یا این که عرصه را بر شما تنگ کند و حقیقت بر شما مشتبه شود لذا به دسته‌ها و گروه‌های پراکنده تقسیم شوید و بعضی از شما را به دست بعضی دیگر عذاب دهد. بنگر چگونه آیات را روشن بیان می‌داریم تا بلکه به خود آیند و بفهمند.»

آن‌گونه که حقیقت الوهیّت در حیات انسانی به طور کلی تجلی می‌یابد، به‌طور خاص در صحنه‌ی مبارزه‌ی حق و باطل، در بین اهل اسلام و اهل جاهلیّت که در مسیر قرن‌ها و نسل‌ها ادامه داشته و خواهد داشت نیز ظاهر می‌شود. این ذات الله است که این جدال را اداره می‌کند و سرانجام آن را رقم می‌زند و این امر از اوّل تا به آخر آن به تدبیر او است؛ حتی کارها و حوادثی که به‌حسب ظاهر در اثر عوامل و اسباب ظاهری به وجود آمده‌اند، سبک قرآنی آن‌ها را اسباب ظاهری و صوری به حساب می‌آورد و نشان می‌دهد که در ورای این اسباب و علل ظاهری، اراده‌ای مدبّر و تقدیری نافذ و الوهیّتی که دارای اراده و تدبیر و تقدیر نافذ است وجود دارد. بنابراین می‌فرماید:

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ﴿٩﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴿١٠﴾ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ﴿١١﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٢﴾ وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ ﴿١٣﴾ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ ﴿١٤﴾ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴿١٥﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ﴾ قمر ۱۶ – ۹

«پیش از آنان قوم نوح به تکذیب پرداخته و بنده‌ی ما (نوح) را تکذیب کردند. و گفتند: دیوانه‌ای است که از میان مردم رانده شده است. نوح پروردگار خود را به فریاد خواند. گفت: پروردگارا! من شکست خورده هستم، پس مرا در این راه یاری کن! آنگاه درهای

آسمان را همراه با آب تند ریزان و فراوانی از هم گشودیم، از زمین چشمه‌ساران زیادی برجوشاندیم. آب‌ها برای اجرای فرمانی که مقدّر شده بود به هم آمیختند. نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخ‌ها سوار کردیم. این کشتی تحت مراقبت ما حرکت می‌کرد، برای پاداش دادن به کسانی که به او ایمان آورده بودند. ما این داستان را به عنوان معجزه‌ای جاویدان گذاشتیم اما آیا کسی عبرت می‌گیرد؟ آیا عذاب و عقاب و بیم‌دادن‌ها و برحذر داشتنی‌های من چگونه بوده است؟»

﴿ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿١٨﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾ تَنزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنقَعِرٍ ﴿٢٠﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴾ قمر: ۲۱-۱۸

«قوم عاد (پیامبر خود را) تکذیب کردند. آیا عذاب و بیم‌دادن‌های من چگونه بوده است؟ ما باد سردی را در روزی شوم که (هفت روز) به طول کشید، بر آن‌ها روانه کردیم. بادی که مردمان را از جای خود برمی‌داشت انگار تنه‌ی درخت خرمایی از جا کنده می‌شود. آیا عذاب و بیم‌دادن‌های من چگونه و به چه منوالی بوده است؟»

﴿ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿٢٣﴾ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَّفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿٢٤﴾ أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ﴿٢٥﴾ سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَّنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ ﴿٢٦﴾ إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ ﴿٢٨﴾ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ ﴿٢٩﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٠﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ﴾ قمر: ۳۱-۲۳

«ثمود نیز اخطارهای ما را تکذیب کردند. گفتند: آیا سزاوار است از انسانی که از خودمان است، پیروی کنیم؟ در صورت پیروی از او، ما گمراه و دیوانه خواهیم بود. آیا میان همه‌ی ما تنها به او وحی شده است؟! این گونه نیست بلکه او بسیار دروغگو و خودخواه است. فردا می‌فهمند دروغگو و مغرور کیست؟! ما شتر ماده‌ای به عنوان امتحان برایشان می‌فرستیم بنگر و ببین که چه می‌کنند و چه بر سرشان می‌آید. به ایشان بگو: که آب میان آنان و شتر تقسیم شده است. نوبت هرکدام باشد بر سرِ آب حاضر می‌شود. قوم ثمود، دوست خود را صدا زدند او هم بی‌باکانه دست به کار شد و شتر را مُثله کرد. آیا عذاب و اخطارهای ما چگونه بوده است؟ ما بر آنان صدایی مهیب سر دادیم همگی به صورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان آن را از زیر پای آن‌ها در آغل جمع می‌کنند.»

﴿ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ﴿٣٣﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُم بِسَحَرٍ ﴿٣٤﴾ نِّعْمَةً مِّنْ عِندِنَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي مَن شَكَرَ ﴿٣٥﴾ وَلَقَدْ أَنذَرَهُم بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ﴿٣٦﴾ وَلَقَدْ

رَٰوَدُوهُ عَن ضَيۡفِهِۦ فَطَمَسۡنَآ أَعۡيُنَهُمۡ فَذُوقُواْ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٧﴾ وَلَقَدۡ صَبَّحَهُم بُكۡرَةً عَذَابٞ مُّسۡتَقِرّٞ ﴿٣٨﴾ فَذُوقُواْ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴾ قمر:۳۹-۳۳

«قوم لوط نیز اخطارها(ی ما) را تکذیب کردند. ما هم تندبادی که ریگ‌ها را به حرکت درمی‌آورد بر آنان فروفرستادیم، همه به هلاکت رسیدند، جز خاندان و پیروان لوط که ما سحرگاهان آنان را نجات دادیم. این نعمتی بود از جانب ما، این‌گونه پاداش می‌دهیم کسی را که شکرگزار باشد. لوط آنان را از عذاب حتمیِ ما برحذر داشت؛ ولی آنان نسبت به این اخطارها تردید کردند. و با لوط درباره‌ی مهمانانش به بحث پرداختند، ما چشمان‌شان را کور کردیم. به آنان گفتیم: بچشید عذاب و اخطارهای ما را. بامدادان عذاب پیاپی و کوبنده به سراغشان آمد. خطاب به آنان گفتیم: عذاب و نتیجه‌ی اخطارهای ما را بچشید.»

﴿ قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ ﴿٦٩﴾ وَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَخۡسَرِينَ ﴿٧٠﴾ وَنَجَّيۡنَٰهُ وَلُوطًا إِلَى ٱلۡأَرۡضِ ٱلَّتِي بَٰرَكۡنَا فِيهَا لِلۡعَٰلَمِينَ ﴿٧١﴾ وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ نَافِلَةٗۖ وَكُلّٗا جَعَلۡنَا صَٰلِحِينَ ﴿٧٢﴾ وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ ﴾ انبیاء:۷۳-۶۸

«گفتند: اگر می‌خواهید کاری را انجام دهید، ابراهیم را سخت بسوزانید و به خدایان خود کمک برسانید. (آن‌گاه که ابراهیم را در آتش انداختند) ما به آتش دستور دادیم: ای آتش! سرد شو بر ابراهیم. آنان خواستند ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند. ولی ما آنان را زیانبارترین مردم نمودیم. او و لوط را نجات دادیم و به سرزمینی روانه کردیم که آن را برای جهانیان پر از خیر و برکت ساخته‌ایم. ما اسحاق و یعقوب را به عنوان ارمغان ارزنده‌ای به ابراهیم عطا کردیم و همه‌ی آنان را مردان شایسته و بایسته نمودیم. ما آنان را پیشوایانی نمودیم که براساس دستور ما مردم را هدایت می‌کردند. انجام خوبی‌ها، اقامه‌ی نماز و دادن زکات را به آنان وحی کردیم. آنان تنها ما را پرستش می‌کردند.»

﴿ وَلَمَّا جَآءَ أَمۡرُنَا نَجَّيۡنَا شُعَيۡبٗا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ بِرَحۡمَةٖ مِّنَّا وَأَخَذَتِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلصَّيۡحَةُ فَأَصۡبَحُواْ فِي دِيَٰرِهِمۡ جَٰثِمِينَ ﴿٩٤﴾ كَأَن لَّمۡ يَغۡنَوۡاْ فِيهَآۗ أَلَا بُعۡدٗا لِّمَدۡيَنَ كَمَا بَعِدَتۡ ثَمُودُ ﴾ هود:۹۵-۹۴

«هنگامی که فرمان ما دررسید شعیب و مؤمنان همراهش را در پرتو محبت خود از عذاب نجات دادیم. آن صدای وحشتناک ستمکاران را درنوردید و در خانه و کاشانه خود، کالبد بی‌جان گشتند، به گونه‌ای که انگار هرگز از ساکنان آن دیار نبوده‌اند، هان!! نابود باد قوم «مدین»! همان‌گونه که قوم ثمود نابود شدند.»

﴿ فَلَمَّا تَرَآءَا ٱلْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّآ ۖ إِنَّ مَعِىَ رَبِّى سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾ فَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْبَحْرَ ۖ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَٱلطَّوْدِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾ وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ ٱلْءَاخَرِينَ ﴿٦٤﴾ وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْءَاخَرِينَ ﴿٦٦﴾ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴾ شعراء:۶۷ـ۶۱

«هنگامی‌که هردو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما گرفتار می‌شویم. موسی گفت: هرگز این‌گونه نیست، پروردگارم با من است. آنگاه به موسی پیام دادیم که عصایت را به دریا بزن. وقتی عصا را به دریا زد، دریا از هم شکافته شد، هر شکافی مثل کوه بزرگی گردید. آن‌جا دشمنان را به موسی نزدیک کرده، موسی و پیروانش را همگی نجات دادیم و دیگران را غرق کردیم. بی‌گمان در این امر درس عبرت بزرگی است؛ ولی اکثر آنان (عبرت نگرفتند و) ایمان نیاوردند.»

﴿ فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ ٱلْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِىٓ إِلَى ٱللَّهِ ۖ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٥٢﴾ رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلْتَ وَٱتَّبَعْنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿٥٣﴾ وَمَكَرُوا۟ وَمَكَرَ ٱللَّهُ ۖ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَٰكِرِينَ ﴿٥٤﴾ إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّى مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَىَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَجَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوْقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ ۖ ثُمَّ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴾ آل عمران: ۵۵ـ۵۲

«هنگامی‌که عیسی احساس کرد، آنان کفر می‌ورزند، گفت: کیست که یاور من به‌سوی خدا گردد؟ حواریون گفتند: ما یاوران خداییم. به او ایمان آورده‌ایم، گواه باش که ما مخلص و تسلیم او هستیم. پروردگارا! ما به آنچه که نازل فرموده‌ای ایمان آورده‌ایم. از پیامبر پیروی نموده‌ایم پس ما را از زمره‌ی گواهان (بر تبلیغ پیامبر و انکار بنی‌اسرائیل) قرار ده! یهودیان دسیسه کردند خداوند دسیسه‌ی آنان را باطل کرد. به راستی خداوند بهترین چاره‌کننده است. به یاد آور هنگامی را که خداوند به عیسی فرمود: من تو را می‌میرانم (و مقام تو را بالا می‌برم و بعداز مرگ تو را) به‌سوی خویش فرا می‌برم و تو را از دستِ کافران می‌رهانم. کسانی را که از تو پیروی می‌کنند تا روز رستاخیز برتر از کسانی خواهم کرد که کفر می‌ورزند. سپس بازگشتِ همه‌ی شما به سوی من خواهد بود و میان شما درباره‌ی آنچه که اختلاف دارید داوری خواهم کرد.»

﴿ إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ ٱللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ثَانِىَ ٱثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِى ٱلْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحْزَنْ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا ۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُۥ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلسُّفْلَىٰ ۗ وَكَلِمَةُ ٱللَّهِ هِىَ ٱلْعُلْيَا ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾

توبه: ۴۰

«اگر پیامبر را یاری نکنید، خداوند او را یاری می‌کند آن‌گونه که قبلاً او را یاری کرد، بدانگاه که کافران او را از مکّه بیرون کردند. درحالی که (دو نفر بیشتر نبودند و) در آن هنگام که در غار بودند او دوّمین نفر بود و به یار خویش می‌گفت: نگران نباش قطعاً خدا با ما است. آنگاه خداوند آرامش خویش را بر آنان فرو ریخت و او را با سپاهیانی (از فرشتگان) یاری داد که شما آنان را نمی‌دیدید. سرانجام سخن کافران را فرو نشاند و سخن الهی همواره برتر بوده است و خداوند باعزّت و حکیم است.»

﴿ وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ ۖ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَن يَكْفِيَكُمْ أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُم بِثَلَٰثَةِ ءَالَٰفٍ مِّنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ مُنزَلِينَ ﴿١٢٤﴾ بَلَىٰٓ ۚ إِن تَصْبِرُوا۟ وَتَتَّقُوا۟ وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ ءَالَٰفٍ مِّنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿١٢٥﴾ وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِۦ ۗ وَمَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴾

آل عمران: ۱۲۶ـ۱۲۳

«خداوند شما را در بدر پیروز گردانید و حال آن‌که نسبت به کافران ضعیف بودید. پس، از خدا بترسید بلکه بتوانید شکر نعمت او را به جای آورید. آن‌گاه که تو خطاب به مؤمنان می‌گفتی: آیا برای شما کافی نیست که پروردگارتان با سه هزار فرشته فرستاده شده به یاریتان آمد؟ آری این برای شما کافی است علاوه بر آن اگر بردباری داشته باشید و پرهیزکاری کنید و آنان هم بر شما حمله آورند و بتازند باز پروردگارتان، با پنج هزار فرشته نشاندار شما را یاری می‌کند. خداوند آن یاری از طرف فرشتگان را جز مژده‌ای برای شما نساخت و برای آن بود که دلهای شما بدان آرام گیرد. پیروزی جز از جانب خداوند توانا و دانا نیست.»

﴿ وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥٓ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِۦ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَٰزَعْتُمْ فِى ٱلْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّنۢ بَعْدِ مَآ أَرَىٰكُم مَّا تُحِبُّونَ ۚ مِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلْءَاخِرَةَ ۚ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ۖ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ ۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾

آل عمران: ۱۵۲

«در آن هنگام (جنگ احد) که آنان را به یاری خداوند از پای درمی‌آوردید، خداوند به وعده‌ی خود با شما وفا کرد. تا هنگامی که سستی کردید، و در امر (ماندن یا نماندن در سنگر) به کشمکش پرداختید و اختلاف ورزیدید. پس از آن که آنچه را دوست داشتید به شما نشان داد، نافرمانی کردید. دسته‌ای از شما خواهان کالای دنیا گردید، دسته‌ای هم خواهان آخرت و رضای خدا شد. سپس شما را از آنان بازداشت و منصرفتان گردانید تا شما را بیازماید. هنگامی که پشیمان شدید شما را بخشید. خداوند دارای نعمت و منّت بر مسلمانان است.»

﴿ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ۚ مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُوا ۖ وَظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ۖ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ۚ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ﴾

حشر: ۲

«او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین مشورت [رایزنی] (و لشکرکشی مسلمانان به سوی آنان) از سرزمین‌شان بیرون راند که شما گمان نمی‌بردید که آنان بیرون روند. ایشان هم گمان می‌بردند که دژهایشان آنان را از عذاب خدا به دور می‌دارد. اما خداوند از جهتی به سراغشان رفت که فکرش را نمی‌کردند. به‌گونه‌ای به دل‌هایشان هراس انداخت که با دست‌های خود همراه با دست‌های مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند. ای خردمندان! عبرت بگیرید.»

﴿ وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿۲۰﴾ وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴾

فتح: ۲۱-۲۰

«خداوند غنیمت‌های فراوانی به شما وعده داده است که آن‌ها را به دست می‌آورید. ولی این یکی را (که غنائم خیبر است) زودتر برایتان فراهم ساخت و دست تعدّی مردمان را از شما باز داشت تا نشانه‌ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست رهنمود کند. غنیمت‌های دیگری که شما قدرت بر آن نداشته و ندارید؛ ولی قدرت خداوند بر آن احاطه دارد و او بر هر چیز توانا است.»

﴿ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ۚ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۷﴾ ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ﴾

انفال: ۱۸-۱۷

«ای مؤمنان! شما (با نیروی خودتان) کافران را در میدان نبرد نکشتید، بلکه خداوند آنان را کشت. ای پیامبر! بدانگاه که مشتی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشم آنان فرو رفت در اصل تو نبودی که خاک را پرتاب کردی بلکه خداوند آن را پرتاب کرد. تا بدین‌وسیله مؤمنان را خوب بیازماید. بی‌گمان خداوند شنوای آگاه است. این پیروزی مؤمنان و شکست کافران امری است حق. خداوند دسیسه و مکر کافران را باطل و بی‌اثر می‌سازد.»

آیه‌های دیگر در این مورد فراوان است.

آن گونه که همه‌ی اشیاء به قدرت الهی به وجود می‌آیند همه‌ی حوادث نیز به امر و مشیّت او روی می‌دهند. این مشیّت خدا است که تمام امور و کارهای مردم را در زندگی اداره می‌کند. حقیقت الهی به وسیله‌ی آثار خود در تمام حیات و زندگی انسانی از جزئی تا به کلی خود را نشان می‌دهد. به شیوه‌ای که سبک بی‌نظیر قرآنی با سهل و سادگی فراوان و در عین حال با تأکید محکم و سترگ در نهایت تسلّط و فراگیری آن را عرضه می‌کند.



آری، آن‌گونه که سبک قرآنی حقیقت الوهیّت را ضمن آثار اعجاب‌انگیزش در جهان، عالم نفس، پدیده‌ی حیات، تاریخ، دگرگونی اوضاع و احوال مردم، براساس سنت و تقدیر الهی،و این که همگی در این دنیا به خواست و قدرت و قدر الهی در حرکت هستند، نمایان می‌سازد، این حقیقت را در بیان و توصیف روز قیامت نیز آشکار می‌کند که در آن روز مالک و حاکم مطلق، تنها ذات او است.

این جلوه‌گاه از وسیع‌ترین جلوه‌گاه‌های تجلّی ذات الله در روش و سبک قرآنی به شمار می‌آید. سبک قرآنی، می‌خواهد عقیده‌ی درست و صحیح را در روح‌ها و وجدان‌ها پایه‌ریزی کند و تفکر درست را در دل‌ها و عقل‌ها پدید آورد و حقیقت الهی را به شیوه‌ی بسیار پرتحرک متجلی سازد به نحوی که احساس‌های متقابل بیم با امید، ترس و هیبت و شوکت با نزدیکی و عشق و الفت همه باهم آمیخته و به هم پیوسته شوند، به طوری که هرگز بیان بشری و اسلوب گفتار انسانی، نمی‌تواند به این‌صورت آن‌ها را عرضه کند!

ما این‌جا جلوه‌گاه، مناظر و صحنه‌های روز قیامت را در قرآن به بحث نمی‌کشیم، درباره‌ی ماهیّت و حقیقت آن روز، در تفکّر اسلامی سخن نمی‌گوئیم؛ زیرا که این موضوع جای خود دارد.[1] این‌جا فقط درباره‌ی تجلی حقیقت الوهیّت در روز قیامت به بحث می‌پردازیم که چگونه در آن روز ربوبیّت، مالکیت، قدرت و تسلّط تنها مختص ذات خداوند متعال است.

---

۱. کسی که می‌خواهد در این باره معلومات بیشتری کسب کند، به کتاب «مشاهد القیامه فی القرآن» مراجعه نماید.

بنا به شیوه‌ی بحثی که این‌جا انتخاب کرده‌ایم که آیات صریح قرآن به عنوان اصل و متن این کتاب قرار گیرند و خود آیات روشن و صریح مسائل را برای ما بیان و آشکار نمایند. لذا ما این جا چند نمونه‌ی قرآنی را می‌آوریم و گوش فرامی‌دهیم تا آن‌ها خود حقیقت الوهیت را در روز آخرت برای ما روشن سازند:

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ۗ وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ إِذْ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُوا۟ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا۟ وَرَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ ٱلْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا۟ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا۟ مِنَّا ۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَٰلَهُمْ حَسَرَٰتٍ عَلَيْهِمْ ۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ﴾ بقره:۱۶۷-۱۶۵

«برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداخوانده‌هایی برمی‌گزینند و آنان را مانند خدا دوست می‌دارند؛ اما کسانی که ایمان دارند بیش از هرکس و هرچیز، خدا را دوست می‌دارند. آنان که کفر می‌ورزند اگر عذابی را که در روزِ قیامت به آن دچار می‌شوند، در دنیا می‌دیدند، می‌دانستند که قدرت و عظمت به تمامی از آنِ خداست و خداوند دارای عذابِ سختی است. آن هنگام که رهبران از پیروانِ خود بیزاری می‌جویند و عذاب را مشاهده می‌کنند و روابط گسیخته می‌شود. در این موقع، پیروان ناحق هم می‌گویند: کاش بازگشتی (به دنیا می‌داشتیم) تا از رهبران خود بیزاری جوئیم همان‌گونه که آنان از ما بیزاری جستند. این چنین خداوند کردارهایشان را به گونه‌ای حسرت‌زا و اندوهباری به آنان نشان می‌دهد و آنان هرگز از آتش بیرون نخواهند آمد.»

﴿ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ وُقِفُوا۟ عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُوا۟ يَٰلَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِـَٔايَٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾ بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُوا۟ يُخْفُونَ مِن قَبْلُ ۖ وَلَوْ رُدُّوا۟ لَعَادُوا۟ لِمَا نُهُوا۟ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿٢٨﴾ وَقَالُوٓا۟ إِنْ هِىَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ وُقِفُوا۟ عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۚ قَالَ أَلَيْسَ هَٰذَا بِٱلْحَقِّ ۚ قَالُوا۟ بَلَىٰ وَرَبِّنَا ۚ قَالَ فَذُوقُوا۟ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٠﴾ قَدْ خَسِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِلِقَآءِ ٱللَّهِ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَتْهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا۟ يَٰحَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ ۚ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ ﴾ انعام ۳۱-۲۷

«اگر تو آنان را بدانگاه که در آتش دوزخ به سر می‌برند، می‌دیدی که می‌گویند: ای کاش! به دنیا برمی‌گشتیم و آن‌جا آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمره‌ی مؤمنان می‌شدیم. بلکه کارهای بدی که به پنهانی انجام می‌دادند برایشان آشکار گشته است اگر به

دنیا هم برگردانیده شوند باز به سوی کارهایی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. به راستی آنان دروغگویند. می‌گویند: زندگی، تنها همین زندگی دنیایی ما است. ما هرگز زنده نمی‌شویم. اگر آن‌ها را می‌دیدی بدان هنگام که در پیشگاه پروردگارشان نگاه داشته شده‌اند. خداوند به آنان می‌گوید: آیا این حق نیست؟! می‌گویند: آری، به پروردگارمان سوگند (حق است) خداوند به آنان می‌گوید: پس به سبب کفری که می‌ورزیدید عذاب را بچشید. آنان که ملاقات با خدا را دروغ می‌پندارند و به کفر خود ادامه می‌دهند تا آنگاه که ناگهان قیامت فرامی‌رسد، زیان می‌بینند و می‌گویند: ای دریغا! در دنیا کوتاهی کردیم و اکنون بارِ گناهان را بر دوش خود می‌کشند. هان! چه بد چیزی بر دوش می‌کشند!»

﴿ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾ فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ﴿٢٩﴾ هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴾ یونس: ۳۰ـ ۲۸

«روزی که جملگی کافران ومؤمنان را گرد می‌آوریم سپس به آنان‌که شرک ورزیده‌اند می‌گوئیم: شما و معبودهایتان در جای خود بایستید. بعد آن‌ها را از هم جدا می‌سازیم. آنگاه معبودهایشان می‌گویند: شما ما را پرستش نکرده‌اید. همین بس که خداوند میان ما وشما گواه است که ما بدون شک از عبادت شما بی‌خبر بودیم. آن‌جا هرکسی کارهایی را که قبلاً کرده است می‌آزماید، جملگی مردم به‌سوی اربابِ حقیقی خود برگردانیده می‌شوند و خداخوانده‌های دروغین بلافاصله ناپدید می‌شوند.»

﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ ﴿٦٨﴾ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٩﴾ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٧٠﴾ وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧١﴾ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ

إِلَى ٱلۡجَنَّةِ زُمَرًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا وَفُتِحَتۡ أَبۡوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمۡ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡ طِبۡتُمۡ فَٱدۡخُلُوهَا خَٰلِدِينَ ﴿۷۳﴾ وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعۡدَهُۥ وَأَوۡرَثَنَا ٱلۡأَرۡضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلۡجَنَّةِ حَيۡثُ نَشَآءُۖ فَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ﴾ زمر: ۷۴-۶۷

«آنان آن گونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند. در روز قیامت سراسرِ زمین یکباره در مشیّت او قرار دارد و آسمان ها با دست قدرت او درهم پیچیده می‌شوند. خدا برتر و فراتر از چیزهایی است که به عنوان شریک قرار می‌دهند. و در صور دمیده خواهد شد و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد. سپس بار دیگر در صور دمیده می‌شود. به ناگاه همگی به پا می‌خیزند و می‌نگرند. زمین با نور پروردگارش روشن می‌شود. کتاب گذاشته می‌شود، پیامبران و گواهان آورده می‌شوند. به درستی در بین مردم داوری می‌شود. اصلاً هیچ‌گونه ستمی بر آنان نمی‌رود. به تمام و کمال سزا و جزای هر کاری که انسان کرده است به ا و داده می‌شود. خداوند بهتر می‌داند که چه کارهایی می‌کرده‌اند. کافران، گروه گروه به سوی دوزخ رانده می‌شوند، هنگامی که به آنجا رسیدند، درهای آن بر رویشان گشوده می‌شود و نگهبانان دوزخ بدیشان می‌گویند: آیا پیامبرانی از جنس خودتان پیش شما نیامده‌اند تا آیه‌های پروردگارتان را برایتان بخوانند و شما را از رویارویی با چنین روزی بترسانند؟ می‌گویند: آری، پیامبران آمدند؛ لیکن فرمان عذاب بر کافران قطعی است. به آنان گفته می‌شود: از درهای دوزخ داخل شوید و جاودانه در آن می‌مانید. جای متکبران چه بد جایگاهی است! کسانی که از پروردگارشان پروا و بیم داشته‌اند به سوی بهشت رهنمود می‌شوند تا آنگاه که به بهشت می‌رسند؛ بهشتی که درهای آن باز است. آن هنگام نگهبانان بهشت به آنان می‌گویند: درودتان باد! خوب بوده‌اید و به نیکی زیسته‌اید پس خوش باشید و داخلِ بهشت شوید و جاودانه در آن بمانید! می‌گویند: سپاس و ستایش خداوندی را سزاست که با ما به وعده‌ی خود وفا کرد. سرزمین بهشت را از آنِ ما نموده است تا از هر جایی در بهشت بخواهیم منزل برگزینیم. پاداشِ نیکوکاران چه خوب و پسندیده است! آن روز فرشتگان را خواهی دید که گرداگرد عرش خدا حلقه زده‌اند و به سپاس و ستایش پروردگار خود مشغول‌اند. میان بندگان به حق داوری می‌شود: گفته می‌شود سپاس خدای را سزاست [که انسان‌های فاسد را ریشه‌کن ساخت.]

﴿ فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿۱۴﴾ رَفِيعُ ٱلدَّرَجَٰتِ ذُو ٱلۡعَرۡشِ يُلۡقِي ٱلرُّوحَ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ لِيُنذِرَ يَوۡمَ ٱلتَّلَاقِ ﴿۱۵﴾ يَوۡمَ هُم بَٰرِزُونَۖ لَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِنۡهُمۡ شَيۡءٞۚ لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَۖ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ﴿۱۶﴾ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡۚ لَا ظُلۡمَ ٱلۡيَوۡمَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ﴾ غافر: ۱۷-۱۴

«پس خدا را به فریاد بخوانید و عبادت و طاعت را سزاوار او بدانید، هرچند که کافران دوست نداشته باشند خداوند دارای مقامات والا و کمالات برتر و مقام شهریاری است. او وحی را برای هرکس از بندگانش بخواهد نازل می‌کند. تا مردم را از روز رویارویی (ایشان با خداوند برای حساب) بترساند. آن روزی است که مردمان ظاهر و آشکار می‌شوند. هیچ کاری از ایشان بر خدا پنهان نمی‌ماند (آن روز با صدای بلند سؤال می‌شود:) ملک و حکومت امروز از آنِ کیست؟ (پاسخ داده می‌شود) از آنِ خداوند یکتای چیره است. امروزه هرکس در مقابل هر کاری که انجام داده است سزا داده می‌شود. هیچ ظلمی در این روز نیست. همانا خداوند سریع‌الحساب است.»

به همین چند نمونه درباره‌ی تجلّی حقیقت الوهیّت در صحنه‌ی قیامت به وسیله‌ی سبک قرآنی اکتفا می‌نمائیم.



در پایان به صحنه‌ی شگرف و پرشکوهی می‌رسیم که در آن، «حقیقت الوهیّت» در نفوس اولیاء خدا یعنی ملائکه، پیامبران، صدّیقان، شهدا و صالحان متجلّی می‌گردد. و این شگفت‌انگیزترین صحنه‌ای است که حقیقت الوهیّت در آن جلوه‌گر می‌شود. در این صحنه، می‌توان دید که الوهیّت چگونه در دل‌های برگزیده‌ی باایمان ظاهر می‌گردد.

حقیقت الهی به هنگام ارتباط و تماس لدّنی‌ای که از جانب الهی با دل‌های اولیایی خدا حاصل می‌شود و به هنگام استقبالی‌که این دل‌های پیراسته از آلودگی‌های شرک، از آن ارتباط و تماس مستقیم به عمل می‌آورند و در بینش صادقانه و روشنی که این دل‌ها از پروردگارشان داشته و همزمان با احساس و شعوری که از حقیقت الوهیت دارند و ادراکی که به وسیله‌ی این ارتباط و اشراق از جلال، شوکت و هیبت الهی در این دل‌ها به وجود می‌آید که در عین حال همراه با احساس الفت و انس و محبت نیز توأم است، ظاهر می‌شود. سبک قرآنی ضمن تعبیر از همه‌ی این مظاهر، حقیقت الوهیّت را در جلوه‌گاه نفوس اولیای خدا متجلّی می‌گرداند.

هرگاه به تأمل و نظاره می‌نشینم و جمال حقیقت الوهیّت را در قلوب بندگان برگزیده‌ی خدا و اولیاءالله مشاهده می‌نمایم احساس و لذّتی بر من چیره می‌شود که در هیچ‌یک از مظاهر و جلوه‌گاه‌های دیگر این لذّت را احساس نمی‌کنم. این حقیقت در نفوس اولیای خدا در کمال جمال و جلال، زیبایی و لطافت و الفت و عظمت می‌درخشد و شعور عظیم اولیاء به این حقیقت و تعبیر عظیم از آن، خود زیباترین جلوه‌گاه است. بهتر است این‌جا نیز از رویه‌ی خود دور نشویم، ما خود چیزی در این باره نگوییم. بگذاریم، سیاق قرآنی، محتویات خود را برای ما بیان کند.

اولین بار تجلی این حقیقت را در والدین بشر یعنی آدم(ع) و همسرش بعد از این که مورد امتحان و آزمایش قرار گرفتند و بعداز نسیان و خطایی که انجام دادند)، مشاهده می‌کنیم:

﴿ وَيَـٰٓـَٔادَمُ ٱسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ ٱلْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَـٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٩﴾ فَوَسْوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيْطَـٰنُ لِيُبْدِىَ لَهُمَا مَا وُۥرِىَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَٰتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَـٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ ٱلْخَـٰلِدِينَ ﴿٢٠﴾ وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّى لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّـٰصِحِينَ ﴿٢١﴾ فَدَلَّىٰهُمَا بِغُرُورٍ ۚ فَلَمَّا ذَاقَا ٱلشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ ٱلْجَنَّةِ ۖ وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ ٱلشَّيْطَـٰنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٢٢﴾ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَـٰسِرِينَ ﴾ اعراف:۲۳ـ۱۹

«ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید، هرکجا که خواستید بخورید. ولی به این درخت نزدیک نشوید اگر نزدیک شوید از زمره‌ی ستمکاران خواهید شد. سپس اهریمن آنان را وسوسه کرد (تا با مخالفت با فرمان خدا) لباس‌هایشان را از تن به در آورد و شرمگاه نهان از دیدِ آنان را بدیشان بنماید. گفت: پروردگارتان شما را از این درخت بازنداشته است مگر بدان خاطر (اگر از این درخت بخورید) دو فرشته می‌شوید و یا این که از زمره‌ی جاویدانان خواهید شد. بارها برای آنان قسم خورد که من خیرخواه شما هستم. آرام آرام آنان را به مکر و فریب به سوی نافرمانی خدا کشید. هنگامی که از آن درخت چشیدند عورت خود را بدیدند. شروع به جمع‌آوری برگ‌های درختان بهشت کردند و آن‌ها را بر خود افکندند. پروردگارشان بر آنان نهیب زد: مگر شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن دشمن آشکارتان است. آدم و حوّا گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.»

به راستی این آیات صحنه‌ی توبه و پشیمانی کامل آدم و حوّا را به سوی پروردگارشان نشان می‌دهد که اعتراف می‌کنند که با مخالفت کردن با فرمان خداوند، به نفس خود ظلم کرده‌اند و بزرگ‌ترین زیان و خسارت‌شان این است که از اطاعت خدا خارج گشته‌اند و یقین دارند هیچ پناهی جز توسّل به رحمت خداوند ندارند و هیچ‌کس نمی‌تواند ایشان را از ظلمی که نسبت به خود روا داشته‌اند نجات دهد مگر آن که آمرزش خداوند شامل حالشان گشته و تسلیمی که از معرفت آشکار و یقین عمیق به حقیقت الوهیّت حاصل می‌شود، بر آنان مسلّط شده است. و بنابراین پناه دیگری را جز ذات الله نمی‌شناسند.

این بار حقیقت الوهیّت را درحالی نظاره می‌کنم که بر نفس نوح علیه السلام تجلی می‌یابد و در دعوتی که او از قوم خود به عمل می‌آورد، نمایان است:

﴿أَن لَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّا ٱللَّهَ ۖ إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾ هود: ۲۶

«به جز الله چیز دیگری را نپرستید. بی‌گمان من از عذاب روز پررنج از شما می‌ترسم.»

قوم نوح رسالت او را تکذیب می‌کنند، کسانی را که به او ایمان آورده‌اند، افراد پست و رذیل و نادان، به حساب می‌آورند. در پاسخ دعوت نوح، به او می‌گویند: اگر واقعاً راستگو هستی عذاب و طوفانی که ما را بدان تهدید می‌کنی بر ما فرو فرست. نوح در مقابل تکذیب و توهین قومش، با حقیقتی که از پروردگار بزرگش در قلبش درخشیده است، به ردّ تکذیب و توهین آنان می‌پردازد و اعلام می‌دارد تنها از او بیمناک است و توکل و اتکایش فقط بر او است و شخصاً هیچ ادعایی ندارد و همه‌ی امور را به سوی خدا ارجاع می‌دهد و به او اطمینان کامل دارد و به قدرت و توانایی و تسلّط الله احساس عزت و پیروزی می‌کند و می‌فرماید:

﴿قَالَ يَـٰقَوْمِ أَرَءَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّى وَءَاتَىٰنِى رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِۦ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَـٰرِهُونَ ﴿۲۸﴾ وَيَـٰقَوْمِ لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ ۚ وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ ۚ إِنَّهُم مُّلَـٰقُوا۟ رَبِّهِمْ وَلَـٰكِنِّىٓ أَرَىٰكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿۲۹﴾ وَيَـٰقَوْمِ مَن يَنصُرُنِى مِنَ ٱللَّهِ إِن طَرَدتُّهُمْ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۳۰﴾ وَلَآ أَقُولُ لَكُمْ عِندِى خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ وَلَآ أَقُولُ إِنِّى مَلَكٌ وَلَآ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِىٓ أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ ٱللَّهُ خَيْرًا ۖ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِىٓ أَنفُسِهِمْ ۖ إِنِّىٓ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿۳۱﴾ قَالُوا۟ يَـٰنُوحُ قَدْ جَـٰدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَٰلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ ﴿۳۲﴾ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ ٱللَّهُ إِن شَآءَ وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ﴿۳۳﴾ وَلَا يَنفَعُكُمْ نُصْحِىٓ إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ ٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ ۚ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ هود: ۳۴-۲۸

«ای قوم من! به من بگوئید اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم و خداوند ازسوی خود رحمتی به من عطا فرموده باشد و این رحمت بر شما پوشیده مانده باشد، آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش آن مجبور کنیم درحالی که شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن هستید؟! ای قوم من! من در برابر تبلیغ رسالت پروردگارم چیزی از شما درخواست نمی‌کنم؛ زیرا پاداش من جز برعهده‌ی خدا نیست. من کسانی را که ایمان آورده‌اند از خود نمی‌رانم. آنان در روز قیامت خدای خود را ملاقات خواهند کرد. اما من شما را گروهی نادان می‌دانم. ای قوم من! اگر من مؤمنان را از پیشِ خود برانم، چه کسی مرا در برابر الله یاری

می‌دهد؟ آیا یادآور نمی‌شوید؟ من به شما نمی‌گویم: گنجینه‌های خدا پیشِ من است و به شما نمی‌گویم که غیب می‌دانم و نمی‌گویم که فرشته‌ام و هرگز به آنان که در نظر شما خوار می‌آیند، نمی‌گویم: خداوند هیچ‌گونه خوبی و نیکی بهره‌ی ایشان نمی‌سازد. خداوند نسبت به چیزهایی که در درون دارند از همه آگاه‌تر است. (اگر آنچه شما دوست دارید بگویم) در این‌صورت من از زمره‌ی ستمکاران خواهم بود. گفتند: ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی و آن را به درازا کشاندی. اگر راست می‌گویی آنچه که ما را بدان می‌ترسانی به ما برسان! گفت: این خدا است که آن را به شما می‌رساند اگر بخواهد. شما نمی‌توانید خدا را درمانده کنید. هرگاه خدا بخواهد، شما را گمراه و هلاک می‌کند هرچند که بخواهم شما را اندرز دهم اندرز من سودی به شما نمی‌رساند. خداوند پروردگارِ شما است و به سوی او برگردانیده می‌شوید.»

این بار نوح قومش را به مبارزه می‌خوانَد و به آنان می‌گوید که فکر خود را بکنند و همه باهم متحد شوند و درحالی که تنها پروردگارش با او است با او به مبارزه برخیزند. در این موقعیت حساس با اطمینان کامل به قدرت بی‌پایان الهی به پیروزی حق یقین دارد. می‌فرماید:

﴿ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُم مَّقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿۷۱﴾ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾ یونس: ۷۲-۷۱

«(ای پیامبر! برای دلداری مؤمنان) سرگذشت نوح را برای آنان بخوان وقتی که او به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندنم و پنددادنم با آیات خدا برایتان سخت و غیرقابل تحمّل است من (خسته نشده‌ام و پایدار مانده‌ام) و بر خدا تکیه دارم. پس همراه با خداخوانده‌هایتان قاطعانه تصمیم بگیرید (و هرچه از دست‌تان برمی‌آید، بکنید) تا (بعداً اندوه و افسوس نخورید) پس از آن نسبت به من هرچه می‌خواهید بکنید و مرا مهلت ندهید. اگر از دعوتِ من روی گردانید، به من زیانی نمی‌رسد؛ زیرا من کم‌ترین پاداشی از شما نمی‌خواهم. پاداشِ من جز بر خدا نیست. به من دستور داده شده است از زمره‌ی تسلیم‌شدگان باشم.»

پس نوح به پناهگاهی پناه می‌برد که می‌داند استوار و محکم است، آن‌جا با پروردگارش به راز و نیاز می‌پردازد و اعلام می‌دارد که مغلوب قومش شده است و از او می‌خواهد که اجازه‌ی درخواست نصرت را به او بدهد و اطمینان دارد که خواسته‌اش مورد قبول پروردگارش واقع می‌شود. می‌فرماید:

﴿ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ﴿٩﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴿١٠﴾ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ﴿١١﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٢﴾ وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ ﴿١٣﴾ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ ﴾
قمر:۱۴ـ۹

«پیش از ایشان قوم نوح، بنده‌ی ما، نوح را تکذیب کردند. گفتند: دیوانه‌ای است رانده شده در میان مردم. تا آن‌جا که نوح پروردگار خود را به یاری خواند: پروردگارا! من شکست خورده‌ام پس مرا یاری کن! آنگاه درهای آسمان را با آب ریزان و فراوانی گشودیم، از زمین چشمه‌سارانی زیاد برجوشاندیم و آب‌ها به هم پیوستند برای اجرای امری که مقدّر شده بود. نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخ‌ها سوار کردیم کشتی تحت مراقبت ما برای پاداش دادن به کسی که به او ایمان نیاورده بود، به حرکت درآمد.»

سپس نوح درحالی که طوفان به طغیان سر برافراشته است، فرزندش را صدا می‌کند، می‌خواهد حقیقتی را که از پروردگارش می‌شناسد و بدان آگاهی دارد به قلب کافر و تاریک فرزندش القا نماید. می‌فرماید:

﴿ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ ۚ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ ۚ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴾
هود:۴۳ـ۴۲

«کشتی با سرنشینانش امواج کوه پیکر دریا را می‌شکافت و به پیش می‌رفت، نوح پسرش را که در گوشه‌ای قرار گرفته بود فریاد زد: ای فرزندِ دلبندم! با ما سوار شو و با کافران مباش. (پسر لجوج و مغرور نوح) گفت: به کوه بزرگی می‌روم و مأوی می‌گزینم که مرا از طوفان محفوظ می‌دارد. نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابرِ فرمانِ خدا توانِ پناه دادن ندارد. مگر کسی که مشمولِ رحمت خدا گردد و بس. موج میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در زمره‌ی غرق‌شدگان قرارگرفت.»

نوح در این حالت از خداوند تقاضا دارد تا وعده‌ای را که به او داده است که اهل او را نجات دهد، تحقّق بخشد؛ زیرا نوح تصور می‌کرد پسرش باید جزو اهل او محسوب گردد و طبق وعده‌ی خدا که هرگز تخلف ندارد، نباید اهلش غرق شوند. وقتی که نوح از جانب خدا درمی‌یابد، چون پسرش کافر است از اهل او نیست، با حالت آکنده از خوف و لرز و توبه و طلب مغفرت، دستور و تعلیم پروردگارش را دریافت می‌کند. می‌فرماید:

﴿ وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبْنِى مِنْ أَهْلِى وَإِنَّ وَعْدَكَ ٱلْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ ٱلْحَٰكِمِينَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيْرُ صَٰلِحٍ ۖ فَلَا تَسْـَٔلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ ۖ إِنِّىٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿٤٦﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّىٓ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْـَٔلَكَ مَا لَيْسَ لِى بِهِۦ عِلْمٌ ۖ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِى وَتَرْحَمْنِىٓ أَكُن مِّنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴾ هود: ۴۷-۴۵

«نوح پروردگار خود را به یاری خواند و گفت: پروردگارا! پسرم از خاندانِ من است، (تو وعده‌ی حفظ خاندان مرا داده‌ای) و وعده‌ی تو راست است، تو داورترین داوران و دادگرترین دادگرانی. خداوند فرمود: ای نوح! پسرت از خاندانِ تو نیست؛ زیرا او به صورت مجسمه‌ای از کارهای زشت درآمده است لذا چیزی راکه بدان آگاه نیستی از من مخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از جاهلان نباشی. نوح گفت: پروردگارا! از این که چیزی را از تو بخواهم که بدان آگاه نباشم، به تو پناه می‌آورم. اگر بر من نبخشایی و به من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود.»

این بار وقفه‌ای کوتاه با حضرت هود علیه السلام داریم. او قومش را به‌سوی این حقیقت برتر که آن را در نفس خود درمی‌یابد و بدان ایمان دارد، دعوت می‌نماید و با آنان درباره‌ی تأثیر این حقیقت در سراسر زندگی آنان و تمام جهان هستی به بحث پرداخته و سرانجام در کمال قدرت، ایمان و اطمینان آنان را به مبارزه می‌طلبد. هرچند او به تنهایی در میدان مبارزه باقومش ایستاده است، اما از جانب پروردگارش تنها گذاشته نشده است. می‌فرماید:

﴿ وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۚ قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ۖ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿٥٠﴾ يَٰقَوْمِ لَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى ٱلَّذِى فَطَرَنِىٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾ وَيَٰقَوْمِ ٱسْتَغْفِرُوا۟ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوٓا۟ إِلَيْهِ يُرْسِلِ ٱلسَّمَآءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا۟ مُجْرِمِينَ ﴿٥٢﴾ قَالُوا۟ يَٰهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِىٓ ءَالِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٣﴾ إِن نَّقُولُ إِلَّا ٱعْتَرَىٰكَ بَعْضُ ءَالِهَتِنَا بِسُوٓءٍ ۗ قَالَ إِنِّىٓ أُشْهِدُ ٱللَّهَ وَٱشْهَدُوٓا۟ أَنِّى بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾ مِن دُونِهِۦ ۖ فَكِيدُونِى جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ﴿٥٥﴾ إِنِّى تَوَكَّلْتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّى وَرَبِّكُم ۚ مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌۢ بِنَاصِيَتِهَآ ۚ إِنَّ رَبِّى عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَقَدْ أَبْلَغْتُكُم مَّآ أُرْسِلْتُ بِهِۦٓ إِلَيْكُمْ ۚ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّى قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُۥ شَيْـًٔا ۚ إِنَّ رَبِّى عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ حَفِيظٌ ﴾ هود ۵۷-۵۰

«هود را به سوی قوم عاد فرستادیم که از خودشان بود، گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید، شما در ادعای خود جز دروغگویانی نیستید. ای قوم من! در برابرِ تبلیغ رسالتم من از شما پاداشی نمی‌خواهم، پاداش من تنها بر آن کسی است که مرا آفریده است. آیا نمی‌فهمید؟ ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بطلبید و به سوی او برگردید تا آسمان را بر شما ریزنده و بارنده کند و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید. بزهکارانه روی برنتابید (بر گناهانتان اصرار نورزید). گفتند: ای هود! تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای و ما تنها به خاطر گفته‌ی تو خدایان خود را ترک نمی‌کنیم و به تو ایمان نمی‌آوریم. چیزی جز این نمی‌گوئیم: که یکی از خدایان ما بلایی به تو رسانده (و تو را دیوانه کرده است). هود گفت: من خدا را گواه می‌گیرم شما هم گواهی دهید، من از چیزهایی که (به جز خدا) می‌پرستید، بیزار و متنفرم. به جز خدا همگی به نیرنگ و مقابله با من بپردازید، مهلتم هم ندهید، من بر خدا تکیه کرده‌ام که پروردگارِ من و پروردگار شما است هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که خدا بر او تسلّط دارد. بی‌گمان روش خدایِ من بر صراط مستقیم و راه راست قرار دارد. اگر روی بگردانید (بر من باکی نیست؛ زیرا که) من رسالتی که بدان مأمورم به شما رسانده‌ام. پروردگارم کسان دیگری را به جای شما می‌نشاند. شما کم‌ترین زیانی به او نمی‌رسانید. بی‌گمان پروردگارِ من مراقب و مواظبِ هر چیزی است.»

این‌جا چند لحظه‌ای هم با حضرت صالح علیه السلام به سر می‌بریم، تا ببینیم چگونه قلبش به دلیل و برهان پروردگارش مطمئن و آرام است و با علمی که از تقدیر او دارد و هراسی که به رغم نزدیک بودن با او و از وی در دل دارد، چگونه به معرفی پروردگارش می‌پردازد:

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا ۚ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ۚ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ﴿٦١﴾ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَٰذَا ۖ أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٦٢﴾ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ ۖ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ﴾ هود: ۶۳-۶۱

«به سوی قوم ثمود یکی از خودشان را فرستادیم که صالح نام داشت. به آنان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید؛ چون به جز او معبودی برای شما وجود ندارد. او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است. پس، از او طلبِ آمرزش گناهان بنمایید و به سوی او برگردید. بی‌گمان خداوند نزدیک و پذیرنده‌ی (دعای کسانی) است که او را مخلصانه می‌خوانند. گفتند: ای صالح! پیش از این مایه‌ی امیدِ ما بودی. آیا ما

را از پرستش چیزهایی که پدرانمان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ ما راجع بدانچه ما را بدان دعوت می‌کنی، شک و تردید داریم. گفت: ای قوم من! به من بگویید: اگر من از سوی خداوند دلیل روشنی داشته باشم و او از جانب خود به من رحمت (نبوّت) داده باشد، حال اگر از فرمانِ او سرکشی کنم چه کسی مرا در برابر (خشم) خدا یاری می‌دهد؟ شما که جز بر زیان و هلاک من نمی‌افزائید.»

این بار شعیب علیه السلام را در نظر می‌گیریم. قومش را به آنچه درباره‌ی وحدانیّت، عزّت، قوّت، رحمت، عشق و محبّت پروردگارش می‌داند، دعوت می‌کند و در عوض، قومش او را به قتل تهدید می‌کنند و به او می‌گویند: اگر به‌خاطر ترس از قوم و طایفه‌ات نبوبد، قطعاً تو را می‌کشتیم. امّا شعیب از این که دارای طایفه‌ی قوی و بزرگی است و قومش به خاطر ترس از طایفه‌اش او را نمی‌کشند، شاد و مسرور نمی‌شود بلکه خوشحالی او در این بود: کاش که قومش از خدا می‌ترسیدند.و قدرت‌نمایی و عذاب خدا را درک می‌کردند و آن را براساس معیارهای آگاهانه ارزیابی می‌نمودند. نزد شعیب، پروردگارش عزیزتر و محبوب‌تر از قوم و طایفه‌اش می‌باشد. و می‌فرماید:

﴿ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۚ قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ وَلَا تَنقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ ۚ إِنِّي أَرَاكُم بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ ﴿٨٤﴾ وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ۖ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٨٥﴾ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۚ وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ ﴿٨٦﴾ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَن نَّتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ ۖ إِنَّكَ لَأَنتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا ۚ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ ۚ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ ۚ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ ۚ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾ وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَن يُصِيبَكُم مِّثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ ۚ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنكُم بِبَعِيدٍ ﴿٨٩﴾ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ۚ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿٩٠﴾ قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا ۖ وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ ۖ وَمَا أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ﴿٩١﴾ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُم مِّنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا ۖ إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٩٢﴾ وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا

عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ﴾ هود: ۹۳-۸۴

«شعیب را به سوی قوم مدین فرستادیم که از خودِ آنان بود، گفت: ای قومِ من! خدا را بپرستید، جز او معبودی ندارید، از پیمانه و ترازو مکاهید، من شما را خوب و بی‌نیاز می‌بینم، من بر شما از عذاب روز رستاخیز می‌ترسم. ای قومِ من! پیمانه و ترازو را از روی عدل و داد به تمام و کمال بسنجید و بپردازید. از چیزهای مردم نکاهید و در زمین تباهکارانه تباهی نکنید. (ای قومِ من) چیزی که خداوند برایتان باقی می‌گذارد بهتر است، اگر مؤمن باشید. من (تنها رسولم نمی‌توانم ضامن و) محافظ (کارها) باشم. گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان آن‌ها را پرستیده‌اند؟ (یا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که) ما به دلخواه خود در اموال خویش تصرف نکنیم؟! تو که مردِ شکیبا و خردمندی هستی! گفت: ای قوم من! اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و روزی خوبی به من عطا فرموده باشد، به من بگوئید: (آیا می‌توانم برخلافِ فرمان خدا رفتار نموده و شما را از بت‌پرستی و بزهکاری نهی نمایم؟) من نمی‌خواهم شما را از چیزی بازدارم و خودم مرتکبِ آن شوم. من تا آن‌جا که می‌توانم جز اصلاح چیزی نمی‌خواهم، توفیق من هم جز با خدا نیست، تنها بر او توکل می‌کنم و فقط به سوی او برمی‌گردم. ای قومِ من! مخالفت و دشمنی شما با من شما را بر آن ندارد که بر عناد با حق و اصرار بر کفر خود بیفزایید و سبب شود همان بلایی به شما برسد که به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید و قوم لوط هم [از جهت زمانی و مکانی] چندان از شما دور نیست. از پروردگارتان آمرزش بخواهید و بعد به سوی او برگردید، بی‌گمان پروردگارِ من بسیار مهربان و آمرزنده است. گفتند: ای شعیب! بسیاری از چیزهایی که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در بین خود ضعیف می‌بینیم. اگر به خاطر قبیله‌ی کوچکِ تو نبود، ما تو را سنگباران می‌کردیم، تو در پیشِ ما قدر و ارزشی نداری. شعیب گفت: ای قوم من! آیا قبیله و عشیره‌ی من در نزدِ شما از خداوند، گرامی‌تر و مهم‌تر است؟ خدا را فراموش می‌کنید و پشتِ سر می‌اندازید؟ بی‌گمان پروردگارم به آنچه که انجام می‌دهید مسلط و آگاه است. ای قوم من! هرچه در قدرت دارید انجام دهید و کوتاهی نکنید من هم به کارِ خود مشغولم، بالاَخره می‌دانید چه کسی دچار عذابی می‌شود که او را خوار می‌کند و چه کسی دروغگو است. شما منتظر باشید من هم در انتظارم.»

این بار به سوی ابراهیم علیه السلام روی می‌آوریم. البته مواردی که به بیان رابطه‌ی ابراهیم با پروردگارش می‌پردازند، فراوان و متنوع‌اند و حقیقت الوهیّت در آن‌ها به شیوه‌ی زیبا و روشن

متجلّی می‌گردد که ما نمی‌توانیم تمام مواردی که در این باره در قرآن کریم وجود دارد بیان نماییم. ناچاریم به چند نمونه از آن‌ها اکتفا کنیم.

اوّل: جلوه‌گاهی است که برای اوّلین بار حقیقت پروردگار برای ابراهیم علیه السلام روشن می‌شود؛ همان حقیقتی که پرس و جوی ابراهیم درباره‌ی آن به درازا کشیده بود، سپس این حقیقت در افق بسیار نزدیک و اعجاب‌انگیز بر او متجلّی می‌گردد. آری، در آن لحظات حساسی که ارتباط و تماس مستقیم و بلاواسطه و لدنی از جانب پروردگار با او برقرار شده بود و دست پرمهر و هدایت‌دهنده‌ی خداوندی را لمس می‌کرد این حقیقت در افق قلبش طلوع می‌کند و شروع به نورافشانی می‌نماید. می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَآ أَكْبَرُ ۖ فَلَمَّآ أَفَلَتْ قَالَ يَٰقَوْمِ إِنِّي بَرِيٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ حَنِيفًا ۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾ وَحَآجَّهُۥ قَوْمُهُۥ ۚ قَالَ أَتُحَٰٓجُّوٓنِّي فِي ٱللَّهِ وَقَدْ هَدَىٰنِ ۚ وَلَآ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَشَآءَ رَبِّي شَيْـًٔا ۗ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَآ أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِٱللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ عَلَيْكُمْ سُلْطَٰنًا ۚ فَأَيُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِٱلْأَمْنِ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ انعام: ۸۱-۷۸

«هنگامی که خورشید را درحالِ طلوع دید، گفت: این پروردگارِ من است، این بزرگ‌تر (از ستاره و ماه) است اما هنگامی که غروب کرد گفت: ای قوم من! من از آنچه شما انباز خدا قرار می‌دهید، بیزارم. بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و از هر انحرافی به دورم و از زمره‌ی مشرکان نیستم. قوم ابراهیم با او به ستیز پرداختند، گفت: آیا شما را سزد که درباره‌ی خداوند با من به ستیز بپردازید، حال آن که او مرا هدایت کرده است؟ من از آن چیزهایی که شریک خدا قرار می‌دهید نمی‌ترسم (زیرا از جانبِ کسی به من زیان نمی‌رسد) اما اگر خداوند بخواهد به شما ضرر و زیان خواهد رسید. علم و دانش پروردگارم همه چیز را دربرگرفته است؛ مگر متوجه نمی‌شوید؟! چگونه من از بتهایی که انباز خدا قرار داده‌اید می‌ترسم؟ حال آنکه شما نمی‌ترسید ازچیزهایی به‌عنوان شریکِ خداوند قرار می‌دهید که هیچ دلیلی بر حقانیّت آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدام‌یک از دو گروه (بت‌پرست و موحّد) بیشتر سزاوارِ امن و امان هستند اگر می‌دانید؟»

آن‌گاه می‌بینیم ابراهیم بعد از اینکه حقیقت الله را در قلب خود و دنیای پیرامونش مشاهده می‌نماید، مشتاق و آرزومند است که قدرت خداوند را در حین عمل و فعالیت در این عالم لمس کند و با حس و چشم ظاهر نیز آن را مشاهده کند. تا بعداز این که ایمان به غیب و ادراک قلبی برایش حاصل شده است، به‌وسیله‌ی این مشاهده و ادراک قلب خود را اطمینان بیشتر بخشد. می‌فرماید:

﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ ٱلطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ٱدْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَٱعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ بقره: ۲۶۰

«به یاد آر هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی. گفت: مگر ایمان نداری؟! گفت چرا، ولی می‌خواهم اطمینان قلبی پیدا کنم. فرمود: پس چهار تا از پرندگان را بگیر، آن‌ها را به خود نزدیک گردان (پس از شناخت مشخصات هریک، آن‌ها را ذبح کن و باهم مخلوط نما) سپس بر سرِ کوهی قسمتی از آن‌ها رابگذار بعد آن‌ها رابخوان، به سرعت به سوی تو خواهند آمد. بدان که خداوند چیره و باحکمت است.»

ابراهیم این کار راکرد و قلبش آرام گرفت و اطمینان پیداکرد. در آن حال که جریان قدرت الهی را به چشم مشاهده می‌کرد، اطمینان و یقین حضوری و عینی نیز برایش حاصل شد.

آنگاه می‌بینم که ابراهیم از یک‌سو با قومش و پدرش که بر حالت کفر سخت ایستاده‌اند مواجه می‌شود و ازسوی دیگر، حقیقت الهی را در کمال زیبایی لطافت و پاکی در صحنه وجود و قلب خود نظاره می‌کند. می‌فرماید:

﴿ وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَٰهِيمَ ﴿٦٩﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا۟ نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ ﴿٧١﴾ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾ أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾ قَالُوا۟ بَلْ وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾ قَالَ أَفَرَءَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُمُ ٱلْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيٓ إِلَّا رَبَّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٧٧﴾ ٱلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾ وَٱلَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَٱلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾ وَٱلَّذِيٓ أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيٓـَٔتِي يَوْمَ ٱلدِّينِ ﴿٨٢﴾ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٨٣﴾ وَٱجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي ٱلْـَٔاخِرِينَ ﴿٨٤﴾ وَٱجْعَلْنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٨٥﴾ وَٱغْفِرْ لِأَبِيٓ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٨٦﴾ وَلَا تُخْزِنِي

﴿يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿٨٧﴾ يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾

شعراء: ۸۹-۶۹

«ای پیامبر! سرگذشت ابراهیم را برای کافران بیان دار، هنگامی که به پدر و قومش گفت: چه چیزی را پرستش می‌کنید؟ گفتند: بت‌های بزرگی را می‌پرستیم و بر عبادتشان ماندگار می‌شویم. گفت: هنگامی که آن‌ها را به یاری فرامی‌خوانید صدای شما را می‌شنوند؟ و نیازتان را برآورده می‌سازند؟ یا سود و زیانی متوجه شما می‌سازند؟ گفتند: (چیزی نمی‌توانند بکنند) فقط پدران خود را دیده‌ایم که چنین می‌کردند. گفت: آیا می‌دانید چه چیزی را پرستش می‌کنید؟ همه‌ی معبودهایتان جز پروردگار جهانیان را دشمن می‌دانم.[1] آن پروردگاری که مرا آفریده است و هم او مرا راهنمائی می‌کند. او کسی است که آب و غذای من می‌دهد. هنگامی‌که بیمار شوم تنها او مرا شفا می‌دهد. آن کسی که مرا می‌میراند و سپس مرا زنده می‌گرداند. آن کسی است که امیدوارم در روزِ جزا گناهم را ببخشد. (ابراهیم گفت:) پروردگارا! به من کمال و معرفت مرحمت فرما (تا حق را از باطل جدا سازم) و مرا از زمره شایستگان و بایستگان گردان. برای من ذکر خیر و نام نیک در میان آیندگان برجا دار. مرا از زمره کسانی ساز که بهشتِ پرنعمت را فراچنگ می‌آورند. پدرم را که از گمرهان است بیامرز. مرا خوار و رسوا مدار در روزی که مردمان در آن برانگیخته می‌شوند.»

این بار ابراهیم را در رویارویی با پادشاهی مشاهده می‌کنیم که می‌خواهد به او بفهماند که ملک و حکم از آن کیست، یا ربوبیّت و سرپرستی که او ادعای آن را می‌نماید و با ادعای حقّ حاکمیّت می‌خواهد آن را برای خود تثبیت کند، حق چه کسی است؟ ابراهیم می‌خواهد به او بگوید که حق حاکمیّت در امور بندگان جز برای کسی که حقّ حاکمیّت بر تمام جهان را دارد و اداره‌ی آن تنها به قدرت اوست، وجود ندارد. در این جلوه‌گاه حقیقت الوهیّت را در نفس ابراهیم آشکارا می‌بینیم. می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

بقره: ۲۵۸

---

۱. توجه فرمایید که «ربّ العالمین» نیز یکی از معبودهای مشرکان است و به این جهت حضرت ابراهیم علیه‌السلام او را استثناء می‌کند (إلا ربّ العالمین). (مترجم)

«توجه کرده‌ای به کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش به احتجاج پرداخت، آنگاه که خداوند به او حکومت و پادشاهی بخشیده بود؟ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند. او گفت: من هم (با عفو و کشتن) زنده می‌گردانم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب برآور! پس آن مردِ کافر، وامانده و مبهوت گردید. و به این ترتیب خداوند قوم ستمکار و کافر را هدایت نمی‌کند.»

بار دیگر در موقعیتی با ابراهیم قرار می‌گیریم که جگرگوشه‌ی خود را در جوار بیت‌الله در آغوش عنایت و حمایت پروردگارش به جای می‌گذارد و با این مناجات لطیف با پروردگارش به راز و نیاز می‌پردازد. می‌فرماید:

﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَٰذَا ٱلْبَلَدَ ءَامِنًا وَٱجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ ٱلْأَصْنَامَ ﴿٣٥﴾ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِ ۖ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّي ۖ وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٦﴾ رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ ٱلْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجْعَلْ أَفْـِٔدَةً مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهْوِىٓ إِلَيْهِمْ وَٱرْزُقْهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾ رَبَّنَآ إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ ۗ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ﴿٣٨﴾ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى ٱلْكِبَرِ إِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ ۚ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ﴿٣٩﴾ رَبِّ ٱجْعَلْنِي مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِي ۚ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ ﴿٤٠﴾ رَبَّنَا ٱغْفِرْ لِي وَلِوَٰلِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ ٱلْحِسَابُ ﴾ ابراهیم:۴۱-۳۵

(«ای پیامبر! بیان کن) آن وقت را که ابراهیم گفت: پروردگارا! این شهر (مکّه) را محل امن و امانی گردان، مرا و فرزندانم را از پرستش بت‌ها به دور نگه دار. پروردگارا! این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند. پس هرکس از من پیروی کند همانا او در زمره‌ی پیروان راستین من است، هرکه از من نافرمانی کند (تو خود دانی) تو که بخشاینده و مهربانی. پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی‌حاصلی در کنار بارگاه ملکوتی سکونت داده‌ام، خداوندا! تا این که نماز را برپا دارند. پس چنان کن که دلهای گروهی از مردمان متوجه آنان گردد، ایشان را از میوه‌ها بهره‌مند فرما. شاید سپاسگزاری کنند. پروردگارا! تو آگاهی از آنچه پنهان می‌داریم و از آنچه آشکار می‌سازیم. هیچ چیزی در زمین و آسمان بر خداوند پنهان نمی‌ماند. سپاس خدایی را که با وجودِ پیری و سن زیاد،

اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. پروردگارم دعا و نیایش را می‌شنود. پروردگارا! مرا و کسانی را از فرزندان من توفیق اقامه‌ی نماز بده. پروردگارا! دعا و نیایش مرا بپذیر. پروردگارا! من، پدر و مادرم و مؤمنان را بیامرز و ببخشای. در آن روزی که حساب برپا می‌شود.»

در جلوه‌گاه دیگر، ابراهیم را با اسماعیل علیه‌السلام، در موقعیت منحصر به فردی ملاحظه می‌کنیم که حقیقت الوهیّت در قلب هردوی ایشان در نهایت زیبایی و روشنی متجلّی می‌گردد و پرتو تابناکش نورافشانی می‌نماید به گونه‌ای که جز حقیقت الوهیّت چیز دیگری باقی نیست و جز آن هیچ حقیقت دیگری نمود ندارد... از ابراهیم شروع می‌کنیم که کلمه‌ی حق را در مقابل پدرش و قومش و پادشاه آنان که از روی غرور درباره‌ی پروردگار با او به مجادله پرداخت با کمال صراحت و شهامت اعلان نمود؛ بت‌های آنان را شکسته و به آن‌ها توهین کرده است. متقابلاً قومش به اتفاق آراء تصمیم به کشتن او گرفتند و او را به آتش انداختند؛ امّا خداوند او را نجات بخشید. پس ابراهیم قومش را ترک کرده و دست به مهاجرت می‌زند و از آنان دوری می‌جوید و به تنهایی به دیار غربت رهسپار می‌شود. سرانجام پروردگارش با بخشیدن پسری فرزانه،غربت و تنهایی‌اش را جبران می‌کند. ابراهیم با پسرش علاقه و الفت پیدا می‌کند تا زمانی که پسرش به سنی می‌رسد که به پدرش در امور زندگی کمک می‌کند. در این اثنا ابراهیم در خواب می‌بیند که پروردگارش از او می‌خواهد پسرش را قربانی کند!... در این لحظات حساس است که حقیقت الوهیّت در نهایت اعجاب‌انگیزی، زیبایی و عظمت در قلب ابراهیم و اسماعیل متجلّی و آشکار می‌گردد و می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِۦ لَإِبۡرَٰهِيمَ ﴿٨٣﴾ إِذۡ جَآءَ رَبَّهُۥ بِقَلۡبٖ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَاذَا تَعۡبُدُونَ ﴿٨٥﴾ أَئِفۡكًا ءَالِهَةٗ دُونَ ٱللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿٨٦﴾ فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٨٧﴾ فَنَظَرَ نَظۡرَةٗ فِي ٱلنُّجُومِ ﴿٨٨﴾ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٞ ﴿٨٩﴾ فَتَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ مُدۡبِرِينَ ﴿٩٠﴾ فَرَاغَ إِلَىٰٓ ءَالِهَتِهِمۡ فَقَالَ أَلَا تَأۡكُلُونَ ﴿٩١﴾ مَا لَكُمۡ لَا تَنطِقُونَ ﴿٩٢﴾ فَرَاغَ عَلَيۡهِمۡ ضَرۡبَۢا بِٱلۡيَمِينِ ﴿٩٣﴾ فَأَقۡبَلُوٓاْ إِلَيۡهِ يَزِفُّونَ ﴿٩٤﴾ قَالَ أَتَعۡبُدُونَ مَا تَنۡحِتُونَ ﴿٩٥﴾ وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ ﴿٩٦﴾ قَالُواْ ٱبۡنُواْ لَهُۥ بُنۡيَٰنٗا فَأَلۡقُوهُ فِي ٱلۡجَحِيمِ ﴿٩٧﴾ فَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدٗا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَسۡفَلِينَ ﴿٩٨﴾ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهۡدِينِ ﴿٩٩﴾ رَبِّ هَبۡ لِي مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٠٠﴾ فَبَشَّرۡنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٖ ﴿١٠١﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعۡيَ قَالَ يَٰبُنَيَّ إِنِّيٓ أَرَىٰ فِي ٱلۡمَنَامِ أَنِّيٓ أَذۡبَحُكَ فَٱنظُرۡ مَاذَا تَرَىٰۚ قَالَ يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿١٠٢﴾ فَلَمَّآ أَسۡلَمَا وَتَلَّهُۥ لِلۡجَبِينِ ﴿١٠٣﴾ وَنَٰدَيۡنَٰهُ أَن يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ ﴿١٠٤﴾ قَدۡ صَدَّقۡتَ ٱلرُّءۡيَآۚ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ

﴿١٠٥﴾ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلْبَلَٰٓؤُا۟ ٱلْمُبِينُ ﴿١٠٦﴾ وَفَدَيْنَٰهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٧﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِى ٱلْءَاخِرِينَ ﴿١٠٨﴾ سَلَٰمٌ عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ ﴿١٠٩﴾ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾ إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ صافات: ۱۱۱-۸۳

«...از زمره‌ی پیروان نوح، ابراهیم است که با قلب سالم به پروردگارش روی آورد و به پدرش و قومش گفت: چه چیزی را پرستش می‌کنید؟ آیا به جز خدا خواستار معبودهایی دروغین هستید؟ آخر شما درباره‌ی پروردگار جهانیان چگونه می‌اندیشید؟ سپس نگاهی به ستارگان انداخت. گفت: من مریضم. قومش او را رها کردند و رفتند. ابراهیم در نهان با سرعت به سوی بت‌های آنان رفت. (با تمسخر به آنان) گفت: چرا چیزی نمی‌خورید؟! چرا حرفی نمی‌زنید؟ با قدرت هرچه بیشتر ضربه‌های پیاپی با دست راست بر آن‌ها فرود آورد. قومش با عجله و شتاب به سوی ابراهیم آمدند. ابراهیم بدیشان گفت: آیا چیزهایی را می‌پرستید که خود آن‌ها را ساخته‌اید؟! خداوند هم شما و هم بت‌هایی را که می‌سازید، آفریده است. (مشرکان) گفتند: برای او چهاردیوار بزرگی بسازید (در میان آن آتش بیفروزید)، او را به میان آتش فروزان و شعله‌ور بیفکنید. برای نابودی ابراهیم دسیسه چیدند و نیرنگ اندیشیدند؛ ولی ما آنان را تحقیر و مغلوب نمودیم. ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم می‌روم او مرا رهنمود می‌کند. پروردگارا! فرزندان درستکاری را به من عطا فرما! ما او را به پسر بردبار و خردمندی مژده دادیم. وقتی به سنی رسید که بتواند با او به تلاش بپردازد، ابراهیم به او گفت: فرزندم من در خواب چنان می‌بینم که باید تو را سر ببرم. بنگر نظرت چیست؟ گفت: ای پدر! کاری که به تو دستور داده می‌شود انجام بده، به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت. هنگامی که هردو تسلیم (فرمان خدا) شدند، ابراهیم رخساره‌ی فرزندش را [برای ذبح‌کردن] بر خاک انداخت. بر او نهیب زدیم: ای ابراهیم! تو خواب را به تحقق رساندی (در امتحان پیروز شدی) ما این‌گونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم. مسلماً این آزمایش بزرگی است (که در آن پیروز شدی) بنابراین ما قربانی بزرگ و ارزشمندی را فدای او کردیم. نام نیک او را در میان ملّت‌های بعدی باقی گذاردیم درود بر ابراهیم! ما این گونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم؛ زیرا ابراهیم از بندگان باایمان ما بود.»

تجلّی گاه‌هایی که ابراهیم در آن‌ها درحال قرب و وصال با پروردگارش قرار می‌گیرد، حقیقت الوهیّت بر قلبش ظاهر می‌شود. به این جلوه‌گاه که ابراهیم و اسماعیل باهم بنای کعبه را برپا می‌سازند و این نیایش و دعای عمیق را از ژرفای درون به پیشگاه پروردگار خود تقدیم می‌دارند، به آخر می‌رسانیم. می‌فرماید:

﴿ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَٰهِـۧمُ ٱلْقَوَاعِدَ مِنَ ٱلْبَيْتِ وَإِسْمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١٢٧﴾ رَبَّنَا وَٱجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٢٨﴾ رَبَّنَا وَٱبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴾ بقره:۱۲۹-۱۲۷

(«به یاد آور) آنگاه که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه‌ی کعبه را بالا می‌بردند (و می‌گفتند): پروردگار ما! این عمل را از ما بپذیر همانا تو شنوا و دانایی. پروردگارا! چنان کن که ما دو نفر مخلص و در رکاب تو باشیم. از فرزندان ما ملّت و جماعتی پدید آور که تسلیم تو باشند. شیوه‌ی عبادت خودت رابه ما نشان بده و بر ما ببخشای. بی‌گمان تو بس توبه‌پذیر و مهربانی. پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برایشان فرو خواند، و کتاب و حکمت را بدیشان بیاموزد وتزکیه‌شان گرداند. بی‌گمان تو عزیزی و حکیمی.»

﴿ إِذْ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٣١﴾ وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبْرَٰهِـۧمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴾

بقره:۱۳۲-۱۳۱

«آنگاه که پروردگار ابراهیم به او گفت: تسلیم فرمانِ خدا شو و او فوری گفت: خالصانه تسلیم خداوند جهانیان شدم. و ابراهیم فرزندان خود را به این آیین سفارش کرد و یعقوب نیز چنین کرد. گفت: ای فرزندان من! خداوند آئین اسلام را برای شما برگزیده است. نمیرید جز این که مسلمان باشید.»

﴿ وَجَعَلَهَا كَلِمَةًۢ بَاقِيَةً فِى عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾ زخرف:۲۸

«ابراهیم توحید را به عنوان شعار یکتاپرستی در میان قوم خود باقی گذاشت تا این که ایشان برگردند.»

اکنون با خداحافظی از ابراهیم و پسرانش: اسماعیل و اسحاق به سوی نوه‌اش، یعقوب روی می‌آوریم. آخرین وصیّت یعقوب به فرزندانش مانند آخرین وصیت جدش، ابراهیم به پسرانش بود که بدانان سفارش می‌کند تا حقیقت الهی را در کمال زیبایی و در نهایت روشنی در قلب خود نگه دارند. همان آیه‌های ۱۳۱- ۱۳۲ سوره‌ی بقره که اکنون بیان گردید.

یعقوب در تمام زندگی‌اش، در تمام لحظاتی که با دلی آکنده از اندوه، با رنج‌ها و مصایب مواجه می‌شود و در هر لحظه‌ای که الهام و خبری برای او تحقّق می‌یابد و هرگاه گشایشی برایش حاصل

می‌گردد و هر وقت خداوند نعمتی به او و به فرزندانش عطا می‌کند، حقیقت الهی در قلبش آشکار و روشن، و در نهایت عظمت به طور دائمی و زوال‌ناپذیر می‌درخشد و پرتوافشانی می‌کند.

او نعمت پروردگارش را نسبت به خود و پدرانش به هنگامی که یوسف خواب مژده‌بخش خود را درحالی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود،برایش نقل کرد، بازمی‌شناسد و آن را یادآور می‌شود، شکرگزاری‌اش را به جا می‌آورد:

﴿ وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾ یوسف:۶

«به این ترتیب پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تعبیر خواب‌ها را به تو می‌آموزد، بر تو و بر خاندان یعقوب نعمت خود را کامل می‌کند، آن‌گونه که قبلاً بر پدرانت ابراهیم و اسحاق کامل کرد. بی‌گمان پروردگارت بسیار دانا و حکیم است.»

یعقوب درحالی که فرزند عزیز و دلبندش (یوسف) را از دست داده است، به‌سوی خداوند روی می‌آورد. می‌فرماید:

﴿ وَجَاءُوا عَلَىٰ قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴾ یوسف:۱۸

«(پسران یعقوب که) پیراهن آلوده به خون دروغین را به پدرشان نشان دادند، (پدر) گفت: چنین نیست بلکه نفس اماره‌اتان کار زشتی را در نظرتان آراسته جلوه داده است. پس صبری زیبا پیشه می‌سازم و تنها خدا است که باید دربرابر چیزهایی که می‌گویید از او یاری خواست.»

یعقوب، دومین فرزند محبوبش را که بعداز یوسف برایش باقی مانده است به دیگر پسرانش می‌سپارد. درحالی که به خوبی می‌داند برادران ناتنی یوسف قبلاً بدو خیانت ورزیده‌اند، امّا این پسر را هم بدانان تحویل می‌دهد و او را به خدا می‌سپارد. او درباره‌ی یوسف از چیزهایی آگاه است که خداوند به او اطلاع داده است، می‌فرماید:

﴿ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴾ یوسف:۶۴

«(یعقوب در مورد پسر کوچکش به پسرهای دیگرش) گفت: آیا من درباره‌ی او به شما همان‌گونه اطمینان کنم که قبلاً درباره‌ی برادرش به شما اطمینان کردم؟ خداوند بهترین حافظ و تنها او از همه مهربان‌تر است.»

یعقوب خدا را بر فرزندانش گواه قرار می‌دهد و عهد و پیمان خدایی از آنان می‌گیرد، می‌فرماید:

﴿ قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴾ یوسف:۶۶

«(یعقوب به فرزندان بزرگش) گفت: پسر کوچکم را با شما نمی‌فرستم مگر این که عهد و پیمان مؤکد به سوگند با خدا با من منعقد نمایید که او را به من برگردانید مگر قدرت نداشته باشید. وقتی به پدرشان چنین تعهدی سپردند یعقوب گفت: خدا بر پیمان ما گواه است.»

یعقوب به پسرانش توصیه می‌کند تا از یک در، وارد نشوند و تمام امور مربوط به خود و پسرانش را به پروردگارش وامی‌گذارد و به خوبی می‌داند، این وسایل و اسباب ظاهری نیست که نتایج را رقم می‌زنند بلکه تنها مشیت الهی و تقدیر اوست که در عالم به اجرا درمی‌آید. می‌فرماید:

﴿ وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنكُم مِّنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴾

یوسف:۶۷

«یعقوب گفت: ای فرزندان عزیزم! از یک در داخل مصر نشوید، از درهای مختلف وارد شوید من نمی‌توانم چیزی را که خداوند مقدّر کرده باشد، از شما به دور سازم. حکم و فرمان تنها از آنِ یزدان است. بر او توکل می‌کنم و باید تمام توکل‌کنندگان نیز بر او توکّل نمایند.»

یعقوب با گرفتار شدن دومین فرزند محبوبش، دوّمین صدمه‌ی شدید را پذیرا می‌شود، اما در این حالت نیز به صبر و امیدواری به خدایش متوسل می‌شود؛ زیرا خدایش را حیّ و حاضر و غایب‌نشدنی می‌داند و می‌فرماید:

﴿ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴾ یوسف:۸۳

«یعقوب گفت: نفستان کار زشتی را در نظرتان خوب جلوه داده است. من صبری زیبا را پیشه می‌سازم و امید است که خداوند همه‌ی آنان را برگرداند. به راستی خداوند بس علیم و حکیم است.»

درحالی که یعقوب به خاطر حزن و ناراحتی شدیدش برای یوسف، مورد سرزنش سایر فرزندانش واقع شده بود، و به او می‌گفتند: چرا بعد از این همه انتظار و گذشت زمان، باز برای او غمگین است؟! با اشاره‌ی دور به آنان می‌گوید: کاری به کارش نداشته باشند و او را با پروردگارش تنها بگذارند؛ زیرا او چیزهایی درباره‌ی پروردگارش می‌داند که آنان نمی‌دانند، می‌فرماید:

﴿ قَالُواْ تَٱللَّهِ تَفۡتَؤُاْ تَذۡكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوۡ تَكُونَ مِنَ ٱلۡهَٰلِكِينَ ﴿٨٥﴾ قَالَ إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَأَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴾ یوسف: ۸۶-۸۵

«گفتند: قسم به خدا آن قدر یاد یوسف می‌کنی که رو به مرگ می‌روی و یا در شمار مردگان قرار می‌گیری. یعقوب گفت: شکایت پریشان‌حالی و اندوه خود را تنها پیشِ خدا می‌برم. من از سوی خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

با همه‌ی مشکلات و ناراحتیها، یعقوب از مهر و رحمت خدا مأیوس نمی‌شود. به پسرهایش توصیه می‌کند مأیوس نشوند. می‌فرماید:

﴿ يَٰبَنِيَّ ٱذۡهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَاْيۡـَٔسُواْ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴾ یوسف: ۸۷

«یعقوب گفت: ای پسرانم! بروید درباره‌ی یوسف و برادرش به جستجو بپردازید. از رحمت خدا مأیوس نشوید؛ زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می‌گردند.»

سرانجام یعقوب پاداش صبر و شکیبایی، وابستگی و امید فراوان به پروردگارش را می‌گیرد؛ مژده‌ی یوسف و برادرش به او می‌رسد و به محض رسیدن این مژده، بینایی از دست داده‌ی خود را دوباره بازمی‌یابد، می‌فرماید:

﴿ فَلَمَّآ أَن جَآءَ ٱلۡبَشِيرُ أَلۡقَىٰهُ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ فَٱرۡتَدَّ بَصِيرٗاۖ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴾ یوسف: ۹۶

«آنگاه که مژده‌رسان بیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند چشمانش بینا گشت و گفت: مگر به شما نگفتم: من ازسوی خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

آری، یعقوب یقین و اطمینان کامل به پروردگارش داشت.

اکنون با یعقوب خداحافظی می‌کنیم و به سوی یوسف﷣ روی می‌آوریم تا بدانیم هنگامی که همسر عزیز مصر از او می‌خواهد با او رابطه‌ی نامشروع برقرار کند، چگونه حقیقت الوهیّت بر قلبش تجلّی می‌یابد. می‌فرماید:

﴿ وَرَٰوَدَتۡهُ ٱلَّتِي هُوَ فِي بَيۡتِهَا عَن نَّفۡسِهِۦ وَغَلَّقَتِ ٱلۡأَبۡوَٰبَ وَقَالَتۡ هَيۡتَ لَكَۚ قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِۖ إِنَّهُۥ رَبِّيٓ أَحۡسَنَ مَثۡوَايَۖ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴾ یوسف: ۲۳

«زنی که یوسف در منزل او بود درصدد برآمد که با او درآمیزد بنابراین درها را بست و گفت: بیا جلو، در اختیار توام! یوسف گفت: به خدا پناه می‌برم او پروردگارِ من است مرا گرامی داشته. بی‌گمان ستمکاران رستکار نخواهند شد.»

زنان برایش توطئه می‌چینند و او ضعف خود را احساس می‌کند و خویشتن را به خدا، نیازمند می‌بیند و لذا به خداوند پناه می‌برد و زندان را بر نافرمانی و بی‌امری او ترجیح می‌دهد. می‌فرماید:

﴿ قَالَ رَبِّ ٱلسِّجۡنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدۡعُونَنِيٓ إِلَيۡهِۖ وَإِلَّا تَصۡرِفۡ عَنِّي كَيۡدَهُنَّ أَصۡبُ إِلَيۡهِنَّ وَأَكُن مِّنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ﴿٣٣﴾ فَٱسۡتَجَابَ لَهُۥ رَبُّهُۥ فَصَرَفَ عَنۡهُ كَيۡدَهُنَّۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴾
یوسف: ۳۴_۳۳

«یوسف گفت: پروردگارا! زندان برایم خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان می‌خوانند. اگر نیرنگ آنان را از من بازنداری و یاری تو از من سلب شود به سوی آنان می‌گرایم و در زمره‌ی نادانان جای می‌گیرم. پروردگارش دعای او را اجابت کرد و کید و مکر زنان را از او بازداشت. تنها خداوند بس شنوا و آگاه است.»

دعوت مردم را به همان حقیقتی‌که درقلبش جای‌گرفته است،ادامه می‌دهد:

﴿ يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۚ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾
یوسف: ۴۰_۳۹

«یوسف گفت: ای دوستانِ زندانی من! آیا خدایان گوناگون بهترند یا خدای یگانه و بی‌مانند؟! این خداخوانده‌هایی که به جای خدا می‌پرستید، چیزی جز اسم‌های بی‌مسمّی نیستند که شما و پدرانتان آن‌ها راخدا نامیده‌اید و دلیلی بر حقانیت آن‌ها برای شما فرستاده نشده است. شهریاری تنها از آنِ خدا است خدایی که دستور داده است جز او را نپرستید. این است دین راست و ثابت، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

پس از آن که خداوند یوسف را در زمین به قدرت رسانید و در دوّمین سفر برادرانش به مصر، خود را بر آنان، آشکار کرد، می‌بینیم که به نعمت خداوند اعتراف می‌کند و آن را بر زبان می‌راند و او را سپاسگزاری می‌کند و حقیقت پروردگارش را می‌شناسد و درباره‌ی آن سخن می‌راند:

﴿ قَالُوٓاْ أَءِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُۖ قَالَ أَنَا۠ يُوسُفُ وَهَٰذَآ أَخِيۖ قَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَآۖ إِنَّهُۥ مَن يَتَّقِ وَيَصۡبِرۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴾
یوسف: ۹۰

«(برادران یوسف به او) گفتند: آیا واقعاً تو یوسف هستی؟! گفت: واقعاً من یوسفم، این هم برادرم (بنیامین) است، همانا خداوند بر ما منّت گذاشته است؛ زیرا هرکس تقوا و صبر پیشه کند، خداوند هرگز اجر او را ضایع نمی‌گرداند.»

آخرین بار یوسف را در یک صحنه‌ی شگرف و دل‌انگیز مشاهده می‌کنیم: درحالی‌که در اوج ابهت و عظمت پادشاهی قرار گرفته است و سرور و شادی ناشی از تحقّق پیدا کردن رؤیایش و تجدید دیدار با پدر و مادر و خانواده‌اش بر او مسلّط شده است. حقیقت الوهیّت در چنین موقعیتی با کمال عظمت بر قلبش متجلی می‌شود؛ امّا او همه‌ی این‌ها را به کناری می‌نهد و با همه‌ی وجودش به‌سوی پروردگارش روی می‌آورد، به شکرگزاری او می‌پردازد، از او می‌خواهد تا او را به حالت مسلمانی بمیراند و او را به صالحان و نیکوکاران ملحق سازد. به راستی این صحنه‌ی شگرف و دل‌انگیزی است که حقیقت الوهیّت در آن متجلّی می‌گردد:

﴿ فَلَمَّا دَخَلُوا۟ عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ٱدْخُلُوا۟ مِصْرَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَخَرُّوا۟ لَهُۥ سُجَّدًا ۖ وَقَالَ يَـٰٓأَبَتِ هَـٰذَا تَأْوِيلُ رُءْيَـٰىَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّى حَقًّا ۖ وَقَدْ أَحْسَنَ بِىٓ إِذْ أَخْرَجَنِى مِنَ ٱلسِّجْنِ وَجَآءَ بِكُم مِّنَ ٱلْبَدْوِ مِنۢ بَعْدِ أَن نَّزَغَ ٱلشَّيْطَـٰنُ بَيْنِى وَبَيْنَ إِخْوَتِىٓ ۚ إِنَّ رَبِّى لَطِيفٌ لِّمَا يَشَآءُ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾ ۞ رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِى مِنَ ٱلْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِى مِن تَأْوِيلِ ٱلْأَحَادِيثِ ۚ فَاطِرَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَنتَ وَلِىِّۦ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۖ تَوَفَّنِى مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِى بِٱلصَّـٰلِحِينَ ﴾ یوسف:۱۰۱-۹۹

(«یعقوب و خانواده‌اش رهسپار مصر شدند. یوسف تا دروازه‌ی مصر به استقبال آنان شتافت) هنگامی که پیش یوسف رسیدند پدر ومادرش را در آغوش گرفت و گفت: داخل سرزمین مصر شوید که به خواست خدا در امن و امان خواهید بود. یوسف پدر و مادرش را بر تخت نشاند. در برابرش ادای احترام کردند. یوسف گفت پدرا! این تعبیر خواب گذشته‌ی من است که پروردگارم آن را به تحقّق رسانده است. به راستی خداوند در حقّ من نیکی‌ها کرده است؛ زیرا از زندان رهایم کرده است و بعد از آن‌که اهریمن در میان من و برادرانم جدایی انداخت، شما را از بادیه‌ی شام به مصر آورده است. به حقیقت پروردگارم هرچه بخواهد دقیق و سنجیده انجام می‌دهد. بی‌گمان او بسیار آگاه و دارای حکمت است. پروردگارا! بهره‌ای از حکومت به من داده‌ای و از تعبیر خواب‌ها آگاهم ساخته‌ای. ای آفریدگار آسمانها و زمین! تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی. مرا به حالت مسلمانی بمیران و به صالحان ملحقم گردان.»

از یوسف علیه‌السلام خداحافظی می‌کنیم و در مقابل صحنه‌هایی که این حقیقت‌عظمی درقلب موسی‌علیه‌السلام متجلی می‌شوند،توقفهای کوتاهی می‌کنیم. البته داستان مربوط به موسی درقرآن از سایرداستانها بیشتر است وما در این‌جا ناگزیریم فقط چند مقطع - و نه تمام - آن را انتخاب کنیم و به سرعت از آن‌ها بگذریم:

هم‌اکنون موسی با ترس و احتیاط، از مصر خارج شده و مرد مؤمنی از درباریان فرعون به او اطلاع داده است که درباریان توطئه چیده‌اند که او را به قتل برسانند. امّا موسی در تمام لحظات و همه‌ی حرکاتش به خدا پناه می‌برد، همیشه او را در قلب خود حاضر می‌بیند. می‌فرماید:

﴿ وَجَآءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا ٱلْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّ ٱلْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَٱخْرُجْ إِنِّى لَكَ مِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ ﴿٢٠﴾ فَخَرَجَ مِنْهَا خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ ۖ قَالَ رَبِّ نَجِّنِى مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٢١﴾ وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَآءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّىٓ أَن يَهْدِيَنِى سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿٢٢﴾ وَلَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ ۖ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا ۖ قَالَتَا لَا نَسْقِى حَتَّىٰ يُصْدِرَ ٱلرِّعَآءُ ۖ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾ فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰٓ إِلَى ٱلظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّى لِمَآ أَنزَلْتَ إِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴾ قصص:۲۴ـ۲۰

«مردی از نقطه‌ی دوردست شهر شتابان آمد و گفت ای موسی! درباریان و بزرگان قوم برای کشتن تو به کمینِ توطئه نشسته‌اند. پس بیرون برو، مسلّماً من از خیرخواهان و دلسوزان تو هستم. موسی از شهر خارج شد درحالی که ترسان و چشم به راه بود. گفت: پروردگارا! مرا از مردمان ستمگر رهایی بخش! هنگامی که رو به جانب مدین کرد، گفت: امید است پروردگارم مرا به راه هموار رهنمون سازد. هنگامی که به چشمه‌ی آب مدین رسید، مردمان زیادی را دید که بر آن گرد آمده‌اند و اغنام خود را آب می‌دهند. در آن سوی دیگر دو زن را دید که گوسفندان خویش را می‌پایند (و نمی‌گذارند به چاه نزدیک شوند) گفت: شما دو نفر چه کار می‌کنید (چرا نمی‌گذارید گوسفندان‌تان به چاه نزدیک شود؟) گفتند: پدر ما پیرمردی است سالخورده و ما گوسفندانمان را آب نمی‌دهیم تا چوپانان، گوسفندان خود را برمی‌گردانند. موسی گوسفندان آنان را سیراب کرد. سپس به زیرِ سایه‌ای رفت، گفت: پروردگارا! من نیازمندِ هر آن چیزی هستم که برایم حواله فرمایی.»

اکنون موسی بعداز ده سال، درحال بازگشت به مصر است، خانواده‌اش را به همراه دارد و در اثنای این سفر با پروردگارش ملاقات می‌کند. خداوند متعال! از این دیدار ناگهانی شگفت‌برانگیز! سهمناکِ باشکوه می‌فرماید:

﴿ وَهَلْ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ ﴿٩﴾ إِذْ رَءَا نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓا۟ إِنِّىٓ ءَانَسْتُ نَارًا لَّعَلِّىٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾ فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِىَ يَٰمُوسَىٰٓ ﴿١١﴾ إِنِّىٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخْلَعْ نَعْلَيْكَ ۖ إِنَّكَ بِٱلْوَادِ ٱلْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾ وَأَنَا ٱخْتَرْتُكَ فَٱسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰٓ

﴿۱۳﴾ إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ ﴿۱۴﴾ إِنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكَادُ أُخۡفِيهَا لِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا تَسۡعَىٰ ﴿۱۵﴾ فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنۡهَا مَن لَّا يُؤۡمِنُ بِهَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ فَتَرۡدَىٰ ﴿۱۶﴾ وَمَا تِلۡكَ بِيَمِينِكَ يَٰمُوسَىٰ ﴿۱۷﴾ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيۡهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَـَٔارِبُ أُخۡرَىٰ ﴿۱۸﴾ قَالَ أَلۡقِهَا يَٰمُوسَىٰ ﴿۱۹﴾ فَأَلۡقَىٰهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٞ تَسۡعَىٰ ﴿۲۰﴾ قَالَ خُذۡهَا وَلَا تَخَفۡۖ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلۡأُولَىٰ ﴿۲۱﴾ وَٱضۡمُمۡ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخۡرُجۡ بَيۡضَآءَ مِنۡ غَيۡرِ سُوٓءٍ ءَايَةً أُخۡرَىٰ ﴿۲۲﴾ لِنُرِيَكَ مِنۡ ءَايَٰتِنَا ٱلۡكُبۡرَى ﴿۲۳﴾ ٱذۡهَبۡ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ ﴿۲۴﴾ قَالَ رَبِّ ٱشۡرَحۡ لِي صَدۡرِي ﴿۲۵﴾ وَيَسِّرۡ لِيٓ أَمۡرِي ﴾ طه:۲۶ـ۹

«آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ وقتی که موسی آتشی را دید به خانواده‌ی خود گفت: اندکی توقف کنید من آتشی را دیده‌ام، امید دارم از آن شعله‌ای برایتان بیاورم، یا این که پیرامون آتش، گوهر هدایتی بیابم. هنگامی که به کنار آتش رسید، ندا داده شد: ای موسی! بدون شک من پروردگار توام. کفش‌هایت را از پا بیرون بیاور؛ زیرا تو در سرزمین پاک و مبارک «طُوی» (طور) هستی. من تو را برگزیده‌ام، پس گوش فرا ده به آن چه بر تو وحی می‌شود: من الله هستم معبودی جز من نیست پس تنها مرا عبادت کن و نماز را بخوان تا به یاد من باشی. رستاخیز به طور قطع خواهد آمد. من می‌خواهم آن را از بندگان پنهان دارم تا هرکس به جزا و سزای اعمالش برسد. ای موسی! نباید کسی تو را از قیامت بازدارد. کسی که بدان باور نداشته باشد و از هوی و هوس خویش پیروی نماید به هلاکت خواهد رسید. ای موسی! چیست در دست راستت؟ موسی گفت: این عصایِ من است، بر آن تکیه کرده و با آن گوسفندانم را می‌رانم و برای آن‌ها با آن برگ می‌ریزم و نیازهای دیگری به آن دارم. خداوند فرمود: ای موسی! آن را دور بینداز! موسی آن رادور انداخت، ناگهان مار بزرگی شد و به سرعت می‌رفت. خداوند فرمود: آن را برگیر و نترس؛ آن را به حالت اولی خود برمی‌گردانیم. دست خود را به گریبان خود فرو ببر تا سفید و درخشان بدون آن که دچار عیبی شده باشد بیرون آید. این هم یک معجزه‌ی دیگر برای تو باشد تا به تو نشان دهیم از معجزه‌های بزرگِ خود. ای موسی! به سوی فرعون برو؛ زیرا او از فرمان خدا رو برتافته و سر به طغیان برداشته است. موسی گفت: پروردگارا! سینه‌ای گشاده به من عطا کن و کار مرا بر من آسان کن و گره از زبانم بگشای! تا این که سخنان مرا بفهمند. یاوری از خانواده‌ام که برادرم، هارون است برایم قرار بده، و به وسیله‌ی او مرا پشتیبانی کن و او را در کارِ من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گفته و بسیار تقدیس کنیم و تو رابسیار ذکر گوییم و

همواره به یاد تو باشیم؛ زیرا تو همیشه از حالِ ما آگاهی. خداوند فرمود: ای موسی! خواسته‌ی تو اجابت می‌شود.»

بار دیگر موسی را با برادرش، هارون می‌بینیم که همراه با حقیقتی که قلب و عقل و حیات و سراسر زندگی‌اش را (اعمّ از گذشته، حال و آینده) پر کرده است با فرعون رو به رو می‌شوند. می‌فرماید:

﴿ فَأْتِيَاهُ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَٰكَ بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلْهُدَىٰٓ ﴿٤٧﴾ إِنَّا قَدْ أُوحِىَ إِلَيْنَآ أَنَّ ٱلْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٤٨﴾ قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ ﴿٤٩﴾ قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِىٓ أَعْطَىٰ كُلَّ شَىْءٍ خَلْقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾ قَالَ فَمَا بَالُ ٱلْقُرُونِ ٱلْأُولَىٰ ﴿٥١﴾ قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّى فِى كِتَٰبٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّى وَلَا يَنسَى ﴾ طه:۵۲ـ۴۷

«به فرعون بگویید: که ما فرستاده: پروردگار تو هستیم. بنی اسرائیل را آزاد کن تا با ما باشند. آنان را اذیّت مکن. ما معجزه‌ای از پروردگارت برایت آورده‌ایم. و بدان‌که رهایی از عذاب او تنها سزاوار کسی است که راه هدایت پیش گیرد. به ما وحی شده است که عذاب دامنگیر او کسی است که حق را تکذیب کرده و از آن روی برمی تابد. فرعون گفت: ای موسی! پروردگار شما دو نفر کیست؟ موسی گفت: پروردگار من کسی است که هر چیزی را وجود بخشیده و سپس هدایتش کرده است. فرعون گفت: پس حال اقوام گذشته چیست؟ موسی گفت: علم آن‌ها در کتاب عظیمی است پیش پروردگارم و او هرگز به خطا نمی‌رود و چیزی را فراموش نمی‌کند.»

بار دیگر موسی را می‌بینیم که به مجادله با فرعون و درباریانش پرداخته و پرده از حقیقتی برمی‌دارد که سراسر جان و زندگی و جهان پیرامونش را فراگرفته است. می‌فرماید:

﴿ قَالَ فَعَلْتُهَآ إِذًا وَأَنَا۠ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٢٠﴾ فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِى رَبِّى حُكْمًا وَجَعَلَنِى مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَىَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٢٢﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُۥٓ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِىٓ أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾ قَالَ رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴾

شعراء:۲۸ـ۲۰

«فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست؟ موسی گفت: پروردگارِ آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن‌ها است اگر می‌خواهید به یقین برسید. فرعون به اطرافیانش گفت: مگر نمی‌شنوید (موسی چه می‌گوید)؟ باز موسی گفت: پروردگار شما و پدران و اجداد اولیه‌ی

شما است. فرعون به اطرافیانش گفت: این پیامبر شما که به‌سوی شما فرستاده شده است حتماً دیوانه است. موسی گفت: پروردگارم پروردگارِ مشرق و مغرب و آنچه میان آن‌ها است، اگر اهل درک و فهم باشید.»

درخشش این حقیقت برتر و پرتو نور آن که قلب و روح موسی عليه‌السلام را تابناک نموده است، اکنون چشم ما را خیره می‌سازد؛ زیرا موسی و بنی‌اسرائیل در موقعیت چنان حساس و خطرناکی قرار گرفته‌اند که چشم‌ها را خیره می‌سازد و دل‌ها به لرزه درمی‌آیند. دریا فرا روی‌شان قرار گرفته و راه را بر آنان مسدود کرده است و از پشت سر به وسیله‌ی فرعون و لشکریانش تعقیب می‌شوند. هیچ راه نجات و روزنه‌ی امیدی به نظر نمی‌رسد؛ امّا در چنین تنگنای شدید و هولناکی، قلب موسی با پروردگارش در ارتباط بوده و آرام و آسوده است و با اطمینان کامل به پروردگارش باور و اعتماد دارد. می‌فرماید:

﴿ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِىٓ إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ﴿٥٢﴾ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِى ٱلْمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ﴿٥٣﴾ إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَآئِظُونَ ﴿٥٥﴾ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَٰذِرُونَ ﴾

شعراء: ۵۶-۵۲

«ما به موسی وحی کردیم شبانگاه بندگان ما را بکوچان. شما حتماً (از جانب فرعون) تعقیب می‌شوید. فرعون دستور داد تا لشکر در تمام شهرها جمع شوند [و اظهار داشت:] این‌ها گروه کوچکی هستند که ما را بر خشم آورده‌اند و ما گروهی هستیم محتاط.»

﴿ فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّآ ۖ إِنَّ مَعِىَ رَبِّى سَيَهْدِينِ ﴾

شعراء: ۶۲-۶۰

«فرعون و اطرافیانش موسی و بنی‌اسرائیل را بامدادن تعقیب کردند. وقتی دو گروه برای همدیگر نمایان و آشکار شدند، همراهان موسی گفتند: ما دیگر گرفتار شده‌ایم. موسی با اطمینان گفت: مسلماً این‌گونه نیست. زیرا پروردگارم با من است و قطعاً راه نجات را به من نشان می‌دهد.»

در این موقعیت حساس چرا موسی از خود نپرسید چگونه نجات می‌یابد؟ چون موسی یقین داشت، پروردگارش با او است و می‌دانست، او را به راه نجات هدایت خواهد کرد و از شرّ فرعون و فرعونیان محفوظ و مصونش می‌دارد. هرچند موسی راه نجات و شیوه‌ی نجات یافتن را نمی‌دانست اما چه اهمیتی دارد! مادام که او در مصاحبت خدای خویش است و به حقانیّت او یقین دارد، چه فرقی می‌کند! این‌جا است که پروردگارش وفای به عهد می‌کند و موسی و بنی‌اسرائیل را به شیوه‌ای نجات می‌دهد که اصلاً به فکر موسی خطور نکرده بود. می‌فرماید:

﴿ فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡبَحۡرَۖ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرۡقٖ كَٱلطَّوۡدِ ٱلۡعَظِيمِ (۶۳) وَأَزۡلَفۡنَا ثَمَّ ٱلۡأٓخَرِينَ (۶۴) وَأَنجَيۡنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجۡمَعِينَ (۶۵) ثُمَّ أَغۡرَقۡنَا ٱلۡأٓخَرِينَ ﴾
شعراء: ۶۶-۶۳

«ما به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن! آنگاه که عصایش را به دریا زد دریا شکافت و هر بخشی مانند کوه عظیمی شد. دشمنان را بدان (به داخل دریا) نزدیک کردیم و موسی و پیروانش را همگی نجات دادیم. سپس دیگران را غرق کردیم.»

به این چندمورد از جلوه‌گاه تجلّی حقیقت الهی درقلب موسی علیه‌السلام اکتفا می‌کنیم؛ امّا قبل از این که از مجال بحث درباره‌ی موسی دور شویم، یک توقف کوتاه امّا دهشت‌زا و شگفت‌انگیز و بسیار زیبا و با عظمت، در برابر منظره‌ی تجلّی حقیقت الوهیّت در دل‌های ساحران، می‌کنیم که چگونه این حقیقت به طور ناگهانی با این دل‌ها تماس حاصل کرد و به چه نحوی آن‌ها را به تکان درآورد که بلافاصله آن‌ها را تبدیل به موجود تازه‌ای می‌کند و حرکت، نشأت و شخصیت شگفت‌انگیزی پیدا می‌کنند؛

فرعون ساحران را به منظور مقابله با موسی جمع کرده است، ساحران به امید این‌که نعمت و جاه و مقامی از فرعون دریافت دارند به مبارزه با موسی برخاسته‌اند. در این اثنا این حقیقت عظمی به طور ناگهانی قلبشان را یک باره لمس می‌کند! و بلافاصله تبدیل به انسان‌هایی دیگر می‌شوند که در کمال قدرت، ایمان، کرامت و شرافت دربرابر فرعون طغیانگر و ظالم، می‌ایستند؛ همان فرعونی که در اوج عظمت و قدرت خود قرار دارد، و مقتدرانه میان گروه انبوهی از درباریان نشسته است. ساحران آشکارا کلمه‌ی حق را بر زبان می‌رانند، از قدرت و غضب و تهدید فرعون نمی‌ترسند و به سلطنت و طاغوت‌منشی او اعتنایی نمی‌کنند. به حقیقت منظره‌ی بسیار زیبا و شکوهمندی است. حقیقت الهی در دل این عده از مؤمنان متجلّی می‌شود و این یک معجزه‌ی درخشان ایمان است که در صحنه‌ای پدیدار می‌شود که جز سبک قرآنی هیچ سبک دیگری قادر به، به تصویر کشیدن و نمایش آن نیست. می‌فرماید:

﴿ فَجُمِعَ ٱلسَّحَرَةُ لِمِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ (۳۸) وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلۡ أَنتُم مُّجۡتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ ٱلسَّحَرَةَ إِن كَانُواْ هُمُ ٱلۡغَٰلِبِينَ (۴۰) فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالُواْ لِفِرۡعَوۡنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجۡرًا إِن كُنَّا نَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبِينَ (۴۱) قَالَ نَعَمۡ وَإِنَّكُمۡ إِذٗا لَّمِنَ ٱلۡمُقَرَّبِينَ (۴۲) قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلۡقُواْ مَآ أَنتُم مُّلۡقُونَ (۴۳) فَأَلۡقَوۡاْ حِبَالَهُمۡ وَعِصِيَّهُمۡ وَقَالُواْ بِعِزَّةِ فِرۡعَوۡنَ إِنَّا لَنَحۡنُ ٱلۡغَٰلِبُونَ (۴۴) فَأَلۡقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلۡقَفُ مَا يَأۡفِكُونَ (۴۵) فَأُلۡقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ (۴۶) قَالُوٓاْ

ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ﴿٤٨﴾ قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُۥ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ ۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِى عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۚ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾ قَالُوا۟ لَا ضَيْرَ ۖ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَٰيَٰنَآ أَن كُنَّآ أَوَّلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾ شعراء: ۵۱ - ۳۸

«سرانجام ساحران در روز موعود گرد آورده شدند. به مردم هم گفته شد: آیا شما گرد می‌آیید؟ تا اگر جادوگران پیروز شدند ما از آنان پیروی کنیم. هنگامی که جادوگران آمدند به فرعون گفتند: آیا ما پاداش بزرگی خواهیم گرفت اگر پیروز شویم؟ فرعون (که سخت به وحشت افتاده بود) گفت: بلی هرچه بخواهید می‌دهم) به علاوه شما در این‌صورت از مقرّبان دربار خواهید بود. موسی به جادوگران گفت: بیفکنید آنچه راکه می‌خواهید بیفکنید! جادوگران طناب‌ها و عصاهای خود را انداختند و گفتند: به عزت فرعون سوگند، ما قطعاً پیروزیم. موسی هم عصای خود را افکند ناگهان (عصایش تبدیل به مادربزرگ شد و) شروع به بلعیدن ابزارهای دروغین آنان کرد. جادوگران فورا به سجده درافتادند. گفتند: ایمان آوردیم به پروردگار موسی و هارون. فرعون (در نهایت خشم) گفت: آیا به او ایمان آوردید، قبل از این که به شما اجازه دهم؟! حتماً او بزرگ شما و استاد شما است که سحر را به شما آموخته است. خواهید دانست چه بلایی بر سرتان می‌آورم. دست‌ها و پاهای شما را عکس یکدیگر قطع می‌کنم. سپس همه‌ی شما را به دار می‌آویزم. جادوگران گفتند: هیچ ضرری ندارد. ما به سوی پروردگار خود برمی‌گردیم. ما امیدواریم پروردگارمان گناهان ما را ببخشد؛ زیرا ما اوّلین ایمان‌آورندگان بوده‌ایم.»

آری، باوجود این‌خیر و برکت‌عظیمی‌که به‌طورناگهانی نصیب این‌عده از مؤمنان گردیده است، دیگر هیچ‌چیزی نمی‌تواند برای ایشان زیان‌آور باشد.

در سیاق دیگر قرآنی سخنان این عده از مؤمنان شریف با تفصیل بیشتر آمده است و آن‌ها مقام فرعون را به شدت ناچیز انگاشته و فرصت و موقعیت راه یافتن به دربار او را در قیاس با آنچه از پی بردن به حقیقت و قدرت خدای متعال به دست آورده‌اند، بی‌ارزش می‌دانند:

﴿ فَأُلْقِىَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ ﴿٧٠﴾ قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُۥ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ ۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِى عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ ۖ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِى جُذُوعِ ٱلنَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ ﴿٧١﴾ قَالُوا۟ لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِى فَطَرَنَا ۖ فَٱقْضِ مَآ أَنتَ قَاضٍ ۖ إِنَّمَا تَقْضِى هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَآ ﴿٧٢﴾ إِنَّآ ءَامَنَّا

بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَٰيَٰنَا وَمَآ أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ ٱلسِّحْرِ ۗ وَٱللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ﴿٧٣﴾ إِنَّهُۥ مَن يَأْتِ رَبَّهُۥ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُۥ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿٧٤﴾ وَمَن يَأْتِهِۦ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلْعُلَىٰ ﴿٧٥﴾ جَنَّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ ﴿٧٦﴾ طه:۷۶ـ۷۰

«به دنبال آن فورا جادوگران به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم. فرعون گفت: چگونه قبل از این که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ بدون شک او بزرگ شما و استادی است که به شما فنون [شگرد] جادوگری آموخته است. قطعاً دست‌ها و پاهای شما را در جهت خلاف هم قطع می‌کنم، و شما را برفراز شاخه‌های درختان خرما به دار می‌آویزم. آنگاه می‌دانید کدام‌یک از ما دارای عذاب شدیدتر و پایدارتر است. جادوگران گفتند: ما هرگز تو را بر دلایل روشنی که برایمان آمده است و بر پروردگاری که ما را آفریده است برنمی‌گزینیم و مقدّم نمی‌داریم. پس هر فرمانی که می‌خواهی صادر کن، تو تنها می‌توانی در زندگی دنیا فرمان بدهی. ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا پروردگارمان از گناهان ما و جادوگری‌هایی که تو ما را به انجام آن مجبور کرده‌ای، درگذرد. همانا خداوند از هرکس بهتر و پایدارتر است. به راستی هرکس، گناهکار (و کافر) به نزد پروردگارش آید، دوزخ از آنِ او است و در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند. هرکه با ایمان و عمل صالح به پیشِ پروردگارش رود، چنین کسانی دارای مراتب والا و منازل بالا هستند که نهرها و جویبارها از پای درختانش جریان دارند و در این منازل جاودانه می‌مانند. این است پاداش کسی که [نفس] خویشتن را تزکیه می‌بخشد.»

آری، به هیچ وجه ما (مؤمنان فعلی و ساحران قبلی) تو را بر معجزات و حقیقت‌های آشکاری که به ما رسیده و خدایی که ما را آفریده است، ترجیح نمی‌دهیم. هرچه از دستت برمی‌آید دریغ مکن! از دست تو چه برمی‌آید؟ میدان تسلّط و قدرت تو از محدوده‌ی زندگی دنیا فراتر نمی‌رود، درحالی که دنیا در مقابل آنچه که ما در قبال عمل خویش از پروردگارمان انتظار داریم بسیار ناچیز و بی‌ارزش است: «ما به پروردگارمان ایمان آورده‌ایم تا گناهان و خطاهای ما را ببخشد و از جرم اقدام به سحری که تو ما را مجبور به انجام آن کردی، درگذرد.» «خدا از هر چیز بهتر و پاینده‌تر است.» پس دستور تو و دنیای تو و بخشش و عذاب تو نسبت به ما چه ارزشی دارد؟ وعده‌های تو در مقابل عذاب الهی به چه می‌ارزد؟! «به راستی کسی همراه جرم و گناه با پروردگارش رو به رو شود، سزای او دوزخ است که نه یک باره می‌میرد [که راحت شود] و نه می‌گذارند که به زندگیِ آن‌جا ادامه دهد.پس بخشش‌های تو در برابر آنچه نزد خدا یافت می‌شود، چه می‌تواند باشد؟! «کسانی که

با ایمان و باور راستین به حضور پروردگارشان می‌رسند و کارهای نیک انجام داده‌اند برای آنان مقامات والا و شکوهمندی آماده است: باغ‌هایی است دائمی که از پای درختانش آن‌ها جویبارها جریان دارد، در آن باغ‌ها جاودان خواهند ماند. این است پاداش کسانی که به تزکیه‌ی نفس می‌پردازند.» به راستی این یک رؤیت و مشاهده‌ی آشکار و تمام عیاری است از حقیقت اعجاب‌انگیز، زیبا و پرشکوه که در رویارویی [مواجهه‌ی] مستقیم و ناگهانی برای این دسته از مؤمنان حاصل شده است.

این بار با عیسی علیه السلام که قلبش سرشار از حقیقت الوهیّت است، توقف کوتاهی در روز عظیم و مشهود (رستاخیز) داریم، می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ ۚ إِن كُنتُ قُلْتُهُۥ فَقَدْ عَلِمْتَهُۥ ۚ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَآ أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَآ أَمَرْتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ۚ وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ۖ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾ إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ۖ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾ مائده:۱۱۸-۱۱۶

«به یاد آر آن گاه که خداوند گفت: ای عیسی، پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که من و مادرم را به عنوان دو خدای غیر از خدا بپذیرید؟ عیسی گفت: تو را منزّه از آن می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی. مرا نشاید چیزی را بگویم که حقّ من نیست. اگر آن را گفته باشم بی‌گمان تو از آن آگاهی. تو از راز درون من خبر داری ولی من از آنچه تو بر من پنهان می‌داری، بی‌خبرم؛ زیرا تو داننده‌ی رازها و نهانی‌هایی. من به آنان چیزی جز آنچه تو به من فرمان داده‌ای نگفته‌ام؛ این که جز خداوند را بندگی نکنید که پروردگارِ من و پروردگارِ شماست. من تا زمانی که میان آنان بودم از وضع آنان باخبر بودم، هنگامی که مرا میراندی تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده‌ای و تو بر هر چیزی مطلع هستی. اگر آنان را مجازات کنی بندگان تو هستند و اگر از ایشان گذشت کنی، تو توانا و چیره و حکیم هستی.»

بالأخره از تجلّی این حقیقت بر نفس محمّد، خاتم پیامبران صلی الله علیه و سلم که سراسر زندگیش جلوه‌گاه صادقانه و روشنی برای دریافت حقیقتِ لایزال است، اکتفا می‌کنیم:

صحنه‌ای از تجلّی این حقیقت در این نفس پاک و مزکّی انتخاب می‌کنیم آن‌گاه که رسول خدا صلی الله علیه و سلم درحال بازگشت از طائف است. به آنجا رفته است تا همیاریِ طایفه‌ی ثقیف را به سوی دین خدا

جلب کند؛ زیرا بعداز فوت عمویش، ابوطالب و همسرش، خدیجه و تشدید اذیّت و افزایش ناراحتی از جانب قریش بر مسلمانان در مکه، احساس نیاز به کمک می‌کند؛ اما با جواب ردّ و واکنش ناشایستِ ثقیف رو به رو می‌شود. جاهلان و نادانان را علیه آن حضرت می‌شورانند و بچه‌ها به سوی او سنگ می‌اندازند تا جایی که هردو پای مبارکش را زخمی و آغشته به خون می‌کنند. در چنین موقعیت حساس و رقّت‌انگیزی حضرت محمّد ﷺ با این تمجید و تعظیم دل‌انگیز، عمیق و مؤدبانه از صمیم قلب به سوی پروردگارش روی می‌آورد و می‌فرماید:

(اللّهُمَّ اِلَیکَ أَشْکُو ضَعْفَ قُوَّتِی وَقِلَّهَ حِیلَتی وَهَوانی عَلی النّاسِ. یا أَرْحَمَ الرّاحِمینَ اَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفینَ وَاَنْتَ رَبّی. اِلی مَنْ تکِلُنی اِلی بعیدٍ یتجهَّمُنی اَمْ اِلی عَدُوٍ مَلّکتَهُ أَمْری؟ اِنْ لَمْ یَکُنْ بِکَ غَضَ عَلَیَّ غضبٍ فَلا اُبالِی. وَلٰکنْ عافِیَتُکَ أَوْ سَعُ لِی أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذی أَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُماتُ وَصَلَحَ عَلَیْهِ أَمْرُ الدُّنْیا وَالاخِرَهِ مِنْ أَنْ تَنْزِل بی غَضَبُکَ أَوْ یَحِلَّ عَلَیَّ سَخَطُکَ لَکَ الْعُتْبی حَتّی تَرضی وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّهَ اِلاّ بِکَ)

«خدایا! از ضعیفی و ناتوانی خود از بیچارگی و بی‌احترامی نزد مردم، تنها به‌سوی تو شکایت می‌آورم. ای از همه با محبت و مهربان‌تر! تنها تو پروردگارِ مظلومان و پروردگار منی! مرا به چه کسی می‌سپاری؟ مرا به بیگانه‌ای می‌سپاری که با روی عبوس با من رو به رو می‌شود یا مرا به نزدِ دشمنی می‌فرستی که او را حاکم بر امور من ساخته‌ای؟ اگر تو از من خشمگین نباشی به هیچ چیزی اهمیت نمی‌دهم. اما رحمت تو برای من از هر چیز گسترده‌تر است. به نور ذاتت که تاریکی‌ها بدان تابناک شده و تمام کارهای دنیا و قیامت براساس آن اصلاح گشته است به تو پناه می‌برم تا مرا از غضب و خشم خود به دور داری. در راه بازگشت به سوی تو و پذیرای اطاعت و فرمان توام، تا از من راضی شوی. دوری از خطا و قدرت بر نیکی نیست مگر به خواست تو.»



نمی‌توانیم در مناظر و تجلّی‌گاه‌های تابناک حقیقت الوهیت در قلب و نفس اولیاءالله، این گروه برگزیده از بندگان خدا اعم از فرشتگان، پیامبران، صدیقین، شهداء و صالحین می‌تابد، بیش از این به گشت و گذار ادامه دهیم. درحالی که آیات قرآن سرشار از این تجلی‌گاه‌ها هستند. ما این‌جا به بیان صحنه‌هایی که حقیقت الهی بر نفس فرشتگان، شهداء و اکثر صدّیقین و صالحین تجلّی می‌یابد و قرآن کریم سرشار از آن‌هاست، نپرداخته‌ایم. امّا در نمونه‌هایی که نشان دادیم به سایر نمونه‌ها نیز اشاره رفته و برای این جا که درصدد بحثی تخصصی نیستیم، کافی می‌نماید.به راستی قرآن کریم حقیقت الوهیّت را در دل این گروه ممتاز و برگزیده، به واضح‌ترین و پیراسته‌ترین صورت آن در کنار مناظر و جلوه‌گاه‌های آن در جهان هستی، در نفس انسانی، صحنه‌ی زندگی، تاریخ، عالم غیب،

در عالم شهود، عرضه می‌دارد و به شیوه‌ی منحصر به فرد مردم را با پروردگار خود آشنا می‌کند. از این راه و از این دانشگاه بزرگ ربّانی بود که آن گروه مؤمن و مسلمان به وجود آمدند و چهره‌ی تاریخ را دگرگون ساختند. همان جماعتی که خداوند به وسیله‌ی آنان کارهایی را بر روی زمین انجام می‌دهد که می‌خواست آن‌ها را به انجام برساند. آن گروهی که پرده‌ی نمایشی برای تقدیر الهی و مظهری برای قدرت او به حساب می‌آمدند. همان گروهی که توانستند موانع و مشکلات عظیمی را که دیگران در مقابل آن‌ها عاجز بودند، به آسانی از میان بردارند و معیارها و مقیاس‌هایی که مردم معمولاً رویدادها و چیزها را براساس‌ارزشیابی می‌کردند، باطل کرده و بر تمام قوانین و مقرراتی که مردم آن‌ها را در اوضاع و احوال، وقایع زندگی خود به عنوان حاکم قرار داده بودند و براساس‌قضاوت می‌کردند، بکشند. آری، از این راه و از این دانشگاه ربّانی عظیم انسان جدید متولّد شد؛ انسانی که تنها خداوند را بندگی می‌کند و از همه‌ی مظاهر بندگی برای بندگان (غیرخدا) آزاد می‌شود. از همین راه و از طریق این حقیقت برتر بود که انسان جدید متولّد گشت، نه راه‌های دیگری مثل تکامل و تحولات ماده و عوامل جبری تاریخ که مطرح می‌کنند![1]



نتیجه و فرجامی که در پایان عرضه‌ی آیات قرآن از حقیقت الوهیت در بینش اسلامی حاصل می‌شود، چیست؟

آن گونه که بارها گفته‌ایم این حقیقت برتر هرگز در گفته‌ی کسی مانند سبک بیان قرآنی آشکار و متجلّی نخواهد شد. اما این جا قبل از این که درصدد خلاصه‌کردن این حقیقت برآییم پیش از هر چیز لازم است بگوییم: کسی که می‌خواهد به‌طور کامل این حقیقت برایش روشن شود، هیچ چاره‌ای ندارد جز این که قرآن را بخواند؛ چون تنها در این مصدر است که این حقیقت با جمال تابناک و کمال دل‌انگیز و نورانیت و شکوه و فراگیری‌اش تجلی می‌یابد.

ما در این باره نمونه‌هایی را از سبک بیان قرآنی نشان دادیم که این حقیقت را در صحنه‌ها و تجلّی‌گاه‌هایش به نمایش می‌گذارد؛ امّا باید دانست آنچه ما تا به حال در این مورد بیان کرده‌ایم «نمونه»یی بیش نیستند؛ زیرا امکان ندارد آنچه را که قرآن بیان کرده است ما در یک کتاب بیان کنیم، تنها چیزی که ما می‌توانیم این است: از شیفتگان این حقیقت مصرّانه بخواهیم که آن را در سرتاسر قرآن جستجو کنند.



۱ .قبل از شروع به فراز بعدی به صفحه‌های اوّل این فصل مراجعه فرمائید.

خلاصه و فرجامی که از نشان دادن سبک بیان قرآنی دربارهٔ معرفی و شناساندن حقیقت الوهیّت به دست می‌آید این است که «وجود الهی» نقطه‌ی مرکزی و هدف اصلی سبک قرآنی نیست؛ زیرا «وجود الله» از بدیهیات فطرت است (هیچ نیازی به دلیل و برهان ندارد) احساس و ایمان به وجود خدا در فطرت و ماهیت بشری محو نمی‌شود، مگر زمانی که این فطرت به کلی فاسد شود تا جایی که دلیل و برهان خارجی (خارج از فطرت) به آن فایده نبخشد. و این هنگامی است که سیستم پذیرش و گیرندگی در فطرت به کلی از کار افتاده باشد. در چنین حالتی فطرت نیاز به بازسازی دارد که بدون خواست و اراده‌ای خداوند امکان‌پذیر نیست. بعضی آیات صریح به این حالت اشاره دارند. می‌فرماید:

﴿ وَمَا يَسْتَوِي ٱلْأَحْيَآءُ وَلَا ٱلْأَمْوَٰتُ إِنَّ ٱللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَآءُ وَمَآ أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي ٱلْقُبُورِ ﴿٢٢﴾ إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴾ فاطر:۲۳ـ۲۲

«زندگان و مردگان با هم برابر نیستند. خداوند هرکس را که بخواهد شنوا می‌کند. تو نمی‌توانی مرده‌های آرمیده در گورها را شنوا گردانی. تو فقط اخطار دهنده‌ای.»

﴿ فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ ٱلْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوْاْ مُدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِ ٱلْعُمْيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ ﴾ روم۵۳ـ۵۲

«تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان و ناشنوایان برسانی هنگامی که پشت می‌کنند و روگردان می‌شوند. و نیز نمی‌توانی نابینایان کوردل را از گمراهیشان برهانی. تو تنها می‌توانی حق را به گوش کسانی برسانی که به آیات ما ایمان دارند و تسلیم حق‌اند.»

﴿ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ أَوْ تَهْدِى ٱلْعُمْىَ وَمَن كَانَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴾

زخرف: ۴۰

«آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش ناشنوایان برسانی؟ یا این که کور(دلان) و کسانی که در گمراهی آشکار قرار دارند، هدایت کنی؟»

﴿ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَظَلُّواْ فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾ لَقَالُوٓاْ إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَٰرُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ ﴾ حجر:۱۵ـ۱۴

«اگر دری از آسمان بر روی ایشان بگشایم و شروع به بالا رفتن از آن کنند (باز باور نمی‌کنند) می‌گویند: ما چشمبندی شده‌ایم (و این واقعیت ندارد) بلکه ما قومی طلسم [افسون] شده‌ایم.»

﴿ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَٰبًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴾ انعام:۷

«اگر کتاب نوشته شده در کاغذ برایت می‌فرستادیم و آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند (باز ایمان نمی‌آوردند) کافران می‌گفتند: این جز یک جادوی آشکار چیز دیگری نیست.»

حالت از کارافتادگی سیستم پذیرش و گیرندگی در وجود و فطرت بشری یا به تعبیر قرآنی حالت مرگ(معنوی)، کری و کوری (بصیرت) همان حالتی است که امروزه منکرین وجود الهی در عصر جدید پیدا کرده و می‌توان موضع‌گیری‌های «مادی‌گرایان» را به رغم اختلاف مکاتب و نظریاتشان با آن تفسیر کرد و مسلماً این حالت به نسبت سرشت و خلقت بشر نامتعادل و غیرطبیعی است و همانند هر پدیده‌ای غیرطبیعی دیگر محکوم به فنا و نابودی بوده و نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد، چنان که قبلاً هم به تفصیل در این باره بحث کردیم.

بنابراین در سبک قرآنی بر اثبات وجود خدا تأکید نمی‌شود، بلکه آنچه مورد نظر است، توصیف ذات الله به صفات حقیقی او و تعریف، توصیف و شناساندن این حقیقت به مردم و تصحیح افکار مردم از انحرافات و خرافات و سردرگمی‌هایی است که بر این حقیقت افزوده شده است؛ چون فطرت بشری برابر بدیهیات خود از آغاز به وجود خداوند اعتراف کرده و نیاز به این نیست که اثبات وجود خدا به عنوان هدف اصلی در سبک قرآنی در نظر گرفته شود. در صورتی که افکار بشری در شناخت حقیقت ذات الله، صفاتش و چگونگی ارتباط ذات الله با انسان و با کل هستی همواره دچار اشتباه و انحراف می‌شود.

چیزی که بسیار شگفت‌انگیز به نظر می‌آید این است که این پاکسازی و تصحیح تنها شامل انحرافات و اوهام و گمراهی‌هایی نیست که افکار بشری قبل از نزول قرآن به آن‌ها مبتلا و آلوده شده است؛ بلکه تمام انحرافات و اوهام و گمراهی‌هایی را که بعداز نزول قرآن در دوران‌های بعدی و از جمله عصر حاضر (درباره‌ی حقیقت الوهیّت) بر افکار بشری وارد شده است، دربر می‌گیرد و قرآن کریم با اشاره‌ی سریع و نه با تمرکز کردن و محور قرار دادن آن اوهام مادیگران منکر وجود خدا را علی‌الإطلاق پاسخ می‌گوید.

پاکسازی و تصحیحی که قرآن انجام می‌دهد، چندگانه‌پرستی، دوگانه‌پرستی، الوهیّت دادن به ستارگان و سیّارات و پدیده‌های کیهانی و ارواح نیک و بد و سایر تفکّرات حاکم در جزیره‌العرب آن زمان و مناطق اطرافش را شامل می‌شود؛ هم‌چنان که اعتقاد به تعدد زمان و جهان هندوها و

«سلبی‌گری»[۱] ارسطو و افلوطین[۲] و «مُثُل» افلاطونی و امتداد آن را در عصر جدید در فلسفه‌ی «شوپنهاور»[۳] و «وسائط» افلوطین و امتداد آن در نظریاتی که ابن رشد و فارابی به اشتباه آن را «فلسفه‌ی اسلامی» نامیده‌اند و «پوچ‌گرایی» اگزیستانسیالیسم جدید و «دوگانه‌گرایی»[۴] دکارت[۵] و «حیاتیگری»[۶] برگسون[۷] و مادیگرایی قدیم پرا[۸] میندس و مادیگرایی جدید کارل مارکس را نیز در بر می‌گیرد... بعدا به تفصیل به بیان این مطلب خواهیم پرداخت.



در سبک قرآنی، قبل از هرچیز بر «توحید» یعنی توحید ذات الهی تأکید شده است نه وجود خدا؛ چون خدای سبحانه و تعالی ذات یگانه و تنهایی است که تجزیه‌ناپذیر است و به هیچ‌وجه با ذاتهای دیگر نیامیخته، و در هیچ شکل و صورت و هیأتی با آن‌ها جمع نشده و مشابهت پیدا نمی‌کند، این ذات یکتا دارای صفات ویژه‌ای است که در ماهیّت و کیفیّت با صفات غیرخدا مغایرت کامل دارند. کسی در این صفات شریک او نبوده و نخواهد بود. از وحدانیّت ذات الله و منحصر به فرد بودنش در این صفات، برمی‌آید که پدیدآورنده، فعّال مایشاء و مؤثر حقیقی در این جهان و در آنچه که بر روی آن قرار دارد، تنها ذات الله است، آفریدگار تنها اوست. اوست که جهان و جهانیان را پرورش و به سوی تکامل سوق می‌دهد. مالک، رازق، آگاه، ناظر، سرپرست و تدبیرکننده‌ی همه موجودات فقط و فقط ذات الله است. قدرت، تسلّط و شهریاری در دنیا و آخرت به‌طور یکسان از آنِ اوست. سبک بیان قرآنی در تعریف و توصیف ذات الله به این شیوه از دقت و روشنی به جایی می‌رسد که هیچ سبک دیگری به هیچ وجه با آن قابل قیاس نیست.

---

۱ .اعتقاد به این که خداوند را فقط باید با صفات سلبی توصیف کرد و توصیف او با صفات ثبوتی، تشبیه کردن او به مخلوقات و در نتیجه، محدود کردن او است!

۲ .افلوطین (Plotin 204-270) م در مصر تولّد یافته و از افکار افلاطون متأثر گشته است .بانی مکتب نوافلاطونی می‌باشد. او کوشید میان فلسفه‌ی یونانی و اعتقادات دینی شرق و از جمله مسیحیت توافقی ایجاد کند.

۳ .آرتور شوپنهاور(Shopenhauer 1788 1860) فیلسوف آلمانی.

۴.Dualism .

۵ .رنه دکارت (Descartes (1596-1650 فیلسوف فرانسوی.

۶Vitalism.

۷ .هانری برگسون (1491 9581)م فیلسوف انگلیسی.

۸ .پرامیندس، از فلاسفه‌ی یونان قدیم که به عقیده‌ی او تمام صفات اشیاء جز صفت وجود «اتر» در معرض تغییر ونابودی هستند و لذا باید این وجود دایم را اصل همه‌ی موجودات به شمار آورد!

آری، ذات الله سبحانه و تعالی یگانه و تنها و بی‌نظیر و بی‌مثال است و صفاتش منحصر به فرد است، نه در ذات و نه در صفات، کسی با او شریک و شبیه نیست. می‌فرماید:

﴿ قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ۝١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ۝٢ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝٣ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ ﴾ اخلاص: ۴-۱

«بگو: خدا یکتا و یگانه است. خداوند سرور والا و برآورنده‌ی امیدها و برطرف‌کننده‌ی نیازمندی‌ها است.نزاده است و زاده نشده است.کسی همتا و همگون او نیست.»

﴿ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْـَٔاخِرَةِ مَثَلُ ٱلسَّوْءِ ۖ وَلِلَّهِ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴾ نحل: ۶۰

«بالاترین مثل از آنِ خدا است (در تمام صفات، کامل و در نهایت درجه قرار دارد) تنها او بسیار غالب و حکیم است.»

﴿ فَلَا تَضْرِبُوا۟ لِلَّهِ ٱلْأَمْثَالَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ نحل:۷۴

«برای خدا شبیه و نظیر قرار ندهید بیگمان خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.»

﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ ۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴾ شوری:۱۱

«نظیر و مانندی برای خدا وجود ندارد و تنها او بس شنوا و بینا است.»

﴿ رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَٱعْبُدْهُ وَٱصْطَبِرْ لِعِبَٰدَتِهِۦ ۚ هَلْ تَعْلَمُ لَهُۥ سَمِيًّا ﴾ مریم:۶۵

«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان این دو است. پس تنها او را پرستش کن و بر عبادت او پایدار باش.مگر نظیر و مانندی برای خدا می‌توانی پیداکنی؟!»

ذات پروردگار تجزیه‌ناپذیر است. با هیچ چیزی درنیامیخته و به‌هیچ چیزی در شکل و صورت شبیه نیست. می‌فرماید:

﴿ وَقَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓا۟ إِلَٰهَيْنِ ٱثْنَيْنِ ۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ ۖ فَإِيَّٰىَ فَٱرْهَبُونِ ﴾ نحل:۵۱

«خداوند می‌فرماید: دو معبود رابرنگزینید؛ زیرا او معبود واحدی است و بنابراین تنها از من ترس و پروا داشته باشید.»

﴿ لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴾ انبیاء:۲۲

«اگر در آسمان‌ها و زمین به جز ذات الله، معبود و پروردگاران دیگری نیز می‌بودند قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌شدند. خداوندی که صاحب شهریاری جهان است بسی بالاتر و منزّه‌تر از آن چیزهایی است که می‌گویند.»

﴿ قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَّٱبْتَغَوْا۟ إِلَىٰ ذِى ٱلْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤٣﴾ تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبْعُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ ۚ وَإِن مِّن شَىْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۗ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴾ اسراء:۴۴-۴۲

«بگو: اگر با خداوند جهان چنان که می‌پندارید، معبودان دیگری می‌بودند، در این‌صورت قطعاً درصدد برآمده که بر صاحبِ تخت و پروردگارِ عالمیان چیره شوند. خداوند از آنچه آنان می‌گویند بسیار والاتر و بالاتر است. آسمان‌های هفتگانه و زمین و آنچه میان آن‌ها است همگی تسبیح خداوند می‌گویند؛ بلکه چیزی نیست مگر این‌که حمد و ثنای او می‌گویند؛ ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید. همانا خداوند بس شکیبا و بخشنده است.»

﴿ لَّقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓا۟ إِنَّ ٱللَّهَ ثَالِثُ ثَلَٰثَةٍ ۘ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ ۚ وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا۟ عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾

مائده:۷۳

«بدون شک کافر شده‌اند کسانی که می‌گویند: خداوند سوّمین خدا از بین سه تا خدا است؛ زیرا جز خداوند متعال معبود دیگری وجود ندارد.»

﴿ لَّقَدْ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓا۟ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ أَن يُهْلِكَ ٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ ﴾ مائده:۱۷

«بدون شک کافر شده‌اند کسانی که می‌گویند: خداوند، مسیح پسر مریم است. بگو: اگر خداوند بخواهد مسیح، پسر مریم و مادر او و همه‌ی کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند، چه کسی می‌تواند کاری بکند؟»

همان‌گونه که خدا یگانه «فرمانروا و فریادرس» (إله) است، یگانه زنده‌ای نیز هست که فنا و خواب در او راه نمی‌یابد:

﴿ هُوَ ٱلْحَىُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ۗ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾ غافر:۶۵

«او ذات زنده‌ای است که هیچ معبودی جز او وجود ندارد. او را در حالی که دین را برایش خالص کرده‌اند، فراخوانید. سپاس و ستایش سزاوار الله، پروردگارِ جهانیان است.»

﴿ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۚ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ﴾ بقره:۲۵۵

«خداست که معبودی جز او وجود ندارد و او زنده‌ی جاودان و نگه‌دارنده‌ی جهانیان است و چرت زدن و خواب بر او مسلط نمی‌گردد.»

﴿ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ ۚ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴾ فرقان:۵۸

«توکل و اتکایت را تنها بر ذات الهی کن که هرگز نمی‌میرد و با سپاس و ستایش با او نیایش کن.»

﴿ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ۚ ﴾ قصص:۸۸

«هیچ معبود حقّی نیست جز ذات الله، همه چیز جز ذات او نابودشدنی است.»

﴿ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴾ رحمن:۲۷-۲۶

«تمام آنچه بر زمین قرار دارد به هلاکت می‌رسد. تنها ذات الله که دارای جلال و اکرام است، باقی می‌ماند.»

فقط او «عالم» است و علم مطلق در اختیار او می‌باشد:

﴿ وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ۚ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ۚ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴾ انعام:۵۹

«کلیدهای غیب در اختیار خداست. جز خداوند کسی از آن‌ها آگاه نیست. خداوند از آنچه در خشکی و دریاست آگاه است و هیچ برگی فرو نمی‌ریزد مگر این که از آن باخبر است. و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ آب یا خشکی‌ای نیست مگر این که در کتابی روشن ضبط و ثبت است.»

﴿ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴾ جنّ:۲۶

«خداوند داننده‌ی تمام غیب است و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد.»

﴿ قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ ۚ ﴾ نمل:۶۵

«بگو: کسانی که در آسمان‌ها و زمین قرار دارند جز ذات الله هیچ کدام غیب نمی‌دانند.»

﴿ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ بقره:۲۱۶

«شاید شما از چیزی خوشتان نیاید اما در حقیقت به نفع شماست و شاید از چیزی خوشتان بیاید ولی در حقیقت به زیانِ شما است. تنها ذات الله آگاه و دانا است و شما بی‌آگاه و بی‌اطلاع هستید.»

﴿قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ بقره: ۳۰

«(خداوندبه فرشتگان) گفت: من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید.»

هم چنان که تنها او «قادر» است و بر تمام بندگانش تسلّط و غلبه دارد هرکاری را که بخواهد انجام می‌دهد، اراده و خواسته‌اش محدود به حدود و قیود و شروطی‌نیست،حاکمیّت مطلق در آسمان‌ها و زمین و دنیا وآخرت از آنِ او است ولاغیر. هیچ شریکی ندارد و کسی قادر به تأخیر انداختن حکم او نیست. می‌فرماید:

﴿قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾ انعام:۱۸ـ۱۴

«بگو: آیا غیر خدا را معبود و یاور خود بگیرم در صورتی که او آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است و او روزی می‌دهد و به او روزی داده نمی‌شود. بگو: به من دستور رسیده است که نخستین کسی باشم که (میان قوم خویش) اسلام را پذیرفته است و از زمره‌ی مشرکان مباش. بگو: اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذابِ روزِ رستاخیز می‌ترسم. کسی که این عذاب در آن روز از او به دور باشد به راستی مشمول رحمت خداوند است و این پیروزی آشکاری است. اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچ‌کسی جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو برساند (هیچ‌کس قادر به جلوگیری از آن نیست)؛ زیرا او بر هر چیزی تسلّط و قدرت دارد. به راستی او بر تمام بندگان خود مسلّط بوده و او بس حکیم و آگاه است.»

﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ﴾ مؤمنون:۸۹ـ۸۸

«بگو: مگر چه کسی فرماندهی بزرگ همه‌ی چیزها را در دست دارد؟ او کسی است که پناه می‌دهد کسی را نمی‌توان از عذابِ او پناه داد اگر می‌دانید. خواهند گفت (همه‌ی اینها) از آنِ خداوند است. بگو: پس چگونه فریب داده می شوید؟»

﴿ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ۚ وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ ۚ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾ رعد:۴۱

«مگر نمی‌دانند که ما سراغ زمین می‌آییم و از اطراف، آن را کاهش می‌دهیم و خداوند حکم می‌کند. هیچ مانعی برای فرمان و حکم او وجود ندارد. او حسابش بسیار سریع است.»

﴿ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿۱۵﴾ يَوْمَ هُم بَارِزُونَ ۖ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ ۚ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ۖ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿۱۶﴾ الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ۚ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ۚ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۱۷﴾ وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ ۚ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿۱۸﴾ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿۱۹﴾ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ ۖ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ ۗ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾

غافر: ۲۰ـ ۱۵

«خداوند دارای مقامات والا و کمالات بالا و اریکه‌ی شهریاری است. او وحی را به فرمان خود برای هرکس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند تا مردمان را از روز رویارویی (با خدا) بترساند. روز رویارویی وقتی است که واقعیت همه‌ی مردمان برملا گشته و هیچ‌کسی و هیچ چیزی از خدا پوشیده نمی‌ماند (تا در می‌رسد) ملک و حکومت امروز از آن کیست؟ پاسخ داده می‌شود: از آنِ خداوند یکتای چیره است. امروز هرکسی در برابر کاری که کرده است، سزا داده می‌شود. هیچ‌گونه ستمی امروز وجود نخواهد داشت. بی‌گمان خداوند سریع‌الحساب است. (ای محمد!) آنان را از روز نزدیک بترسان؛ آن‌گاه که دل‌ها به گلوگاه می‌رسند. تمام وجودشان مملو از خشم و اندوه می‌شود. ستمگران و کافران دوست صمیمی و شفاعت‌گری ندارند که اطاعت شود [و شفاعتش پذیرفته گردد] خداوند از چشم‌های خائن و آن رازهایی که در سینه‌ها پنهان است آگاه است. تنها خداوند به حق و عدالت داوری می‌کند و کسانی را که به جای او به یاری می‌خوانید،کمترین داوری از ایشان ساخته نیست. تنها خداوند شنوا و بیناست.»

﴿ قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ ۖ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴾ آل عمران:۴۷

(«جبرئیل علیه السلام به مریم) گفت: آری، خداوند به این ترتیب (بدون وجود پدر) می‌آفریند هرچه را که بخواهد. وقتی بخواهد امری انجام دهد تنها می‌فرماید: «بشو» سپس فورا می‌شود و به وجود می‌آید.»



بدین ترتیب سبک بیان قرآنی به توحید ذات الهی ادامه می‌دهد و او را به صفات منحصر به فردش برجسته می‌کند. سراسر قرآن جلوه‌گاهی برای این توحید و یگانگی است و ما نمی‌توانیم برای هریک از صفات الهی این‌جا به بیان استشهادهای قرآنی بپردازیم. ناچار به بیان مواردی که سبک قرآنی آن‌ها را کانون اصلی توجه خود قرار داده است، اکتفا می‌کنیم. دقیقاً همان ویژگی‌هایی که مورد تأکید قرار گرفته‌اند و خدای متعال خواسته است در خلال معرفی ذات و صفات خود به بندگانش آن‌ها را برجسته نماید؛ زیرا چنین شناخت دقیق، آشکار، روشن و مؤکّدی از آن ذات در دنیا و آخرت، به مصلحت مردم است.

در قرآن اهتمام و تأکید و تکیه واضح و برجسته‌ای بر ویژگی‌های آفرینش آفریدن، زنده کردن، رزق دادن، سرپرستی کردن، تدبیر، اداره کردن، علم، احاطه کردن، هیبت، قدرت، جزا دادن و ... شده است. آنگاه تأکید بر این می‌نماید که الوهیّت و ربوبیّت بدون شریک فقط و فقط از آنِ صاحب این ویژگی‌ها است.

اشاره به یگانگی خداوند در صفت خلق و احیاء در قرآن به نحو قابل ملاحظه‌ای مورد توجه قرار گرفته و در موارد بسیاری تکرار شده است، ولی بر خلاف لاهوت مسیحی و علم کلام اسلامی و بعضی دیگر از فلسفه و مذاهب، اثبات و تکرار آن‌ها به منظور اثبات وجود ذات الله نیست. اما آن‌گونه که قبلاً بیان کردیم وجود الهی در سبک قرآنی یکی از بدیهیّات فطرت به شمار می‌آید. وقتی به یگانگی خدا در آفریدن و زندگی دادن اشاره‌ای می‌شود، در مقام تخصیص الوهیّت و ربوبیّت به او است و به عبارت دیگر، مادام که او یگانه خالق آفرینش و یگانه حیات دهنده‌ی صحنه‌ی حیات و یگانه رازق و متکفل رزق و کفالت و یگانه قیم و مدبر در تدبیر و قوامیت می‌باشد، لازم است هم او تنها «فرمانروا و فریادرسی» باشد که با عبودیت و عبادت رو به سویش ببرند و تنها «معبودی» باشد که بندگانش از طریق اطاعت و پیروی حکم و شرع او متوجه او شوند. به‌راستی سبک بیان قرآنی در این مورد هم چه از لحاظ طبیعت و ماهیت و چه از لحاظ رویکردش بی‌نظیر است.

و از همین جا معلوم می‌شود که علم توحید یا علم کلام اسلامی و آنچه که فلسفه‌ی اسلامی نام گرفته است، تا چه اندازه با سبک صحیح اسلامی قرآن بیگانه است و بیشتر از آن که از سبک قرآنی متأثر باشد، از منطق ارسطو و جدل لاهوت و انتزاع فلسفی متأثر شده است.

مسلّماً خداوند متعال آفریدگار این جهان و چیزها و کسانی است که در آن قرار دارند و او جهان را بعد از نبودن به وجود آورده و هم او است که حیات و جانداران را آفریده است. حیات را به بی‌جانها بخشیده است. تنها او است که تغییرات، دگرگونی‌ها، تحولات و تعدیلات را در تمام موجودات و جانداران به وجود می‌آورد. او است که این جهان را بر جای می‌دارد و حفظ می‌کند، تمام جانداران را روزی می‌رساند و سرپرستی می‌کند و تمام امور را براساس مشیّت و اراده‌ی مطلق خود و از طریق سنن و قوانینی که برای آن‌ها قرار داده است، اداره می‌نماید. او است که می‌میراند و به هلاکت می‌رساند، زنده می‌گرداند و برمی‌انگیزاند. هریک از حوادث و رویدادهای فراوان جهان که به وقوع می‌پیوندد، براساس قدر و اراده‌ی خاصی است که به یکایک آن‌ها تعلق می‌گیرد. و مطابق با مشیّت مطلقه‌ی خویش است که سنت‌های حاکم بر جهان و جانداران و اشیاء درون جهان را به وجود می‌آورد اما این سنت‌ها نمی‌توانند مشیّت الهی را در چهارچوب خود محبوس و مقیّد نموده و هرگز سنن و قوانین موجود در نظام هستی، خود به خود باعث حتمیّت و قطعیّت اسباب و عوالم نمی‌شود (تاگفته شود هرگاه عامل یا سبب پدید آمد، به وجود آمدن معلول و مسبب حتمی و قطعی است و نیاز به اراده‌ی الله ندارد)؛ زیرا به وجود آمدن هر چیزی، در هر بار، با اراده و قدر خاص الهی است و براساس علم محیط و فراگیرنده و حکمت ویژه‌ای که برای آن بار، در نظر گرفته شده است، جریان می‌یابد. این خلاصه‌ای از رابطه‌ی جهان هستی با خدای متعال بود که سبک قرآنی آن را به تصویر کشیده و نقش مشیّت و قدر الهی را در آن به نمایش می‌گذارد. خلاصه‌ای که جز سبک قرآنی هیچ سبک دیگری قادر به بیان آن نیست و نمی‌تواند این حقیقت بزرگ را به تصویر بکشد، حتی تلاش‌های بشری نمی‌تواند به مرز و گستره‌ی آن نزدیک شود. بدین جهت است که می‌خواهیم آیات صریح قرآنی مستقلا به‌نحو بی‌نظیر و ممتاز خود به بیان این حقیقت برتر بپردازند، البته گاهی بعضی از این آیات این جا برای استشهاد بر چند موضوع آورده می‌شوند و تکرار می‌گردند، این امر بدین خاطر است که نصوص قرآنی دارای دلالت‌های متعدد و متنوع بوده و این چند بُعدی بودن یکی از ویژگی‌های آشکار همه‌ی آیات قرآنی است، به نحوی که در همه‌ی موارد گوناگونی که مورد استشهاد قرار داده می‌شوند اصیل و بکر می‌نمایند:

﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَ ۖ ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١﴾ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰٓ أَجَلًا ۖ وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُۥ ۖ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ ٱللَّهُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِى ٱلْأَرْضِ ۖ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣﴾ وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَٰتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا۟ عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ

كَذَّبُوا۟ بِٱلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُمْ ۖ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنۢبَٰٓؤُا۟ مَا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ يَرَوْا۟ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّٰهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ وَأَرْسَلْنَا ٱلسَّمَآءَ عَلَيْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا ٱلْأَنْهَٰرَ تَجْرِى مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَٰهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ ﴾

انعام: ۶-۱

«ستایش خداوندی را سزاست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و تاریکی‌ها و نور را ایجاد کرده است ولی با این وصف کسانی که منکر وجود پروردگار خویشند برای او انباز قرار می‌دهند. خداوند آن ذاتی است که شما را از گِل آفریده است سپس اجل و زمان معیّنی را تعیین کرده است و آن اجل را تنها خدا می‌داند و از آنچه به دست می‌آورید، آگاه است. هیچ دلیلی از دلایل پروردگارشان به آنان نمی‌رسد مگر آن که از آن روی می‌گردانند. هنگامی که این حق (قرآن) به آنان رسید آن را تکذیب کردند. پس اخبار آن چیزی که به مسخره‌اش گرفته‌اند به سراغشان خواهد آمد و دامنگیرشان خواهد شد. آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چقدر از اقوام و ملّت‌ها را هلاک کرده‌ایم؟ اقوام و ملّت‌هایی که در زمین به آنان قدرت و نعمت داده بودیم؛ قدرت و نعمتی که مانند آن را به شما نداده‌ایم. باران‌های پیاپی برای آنان باراندیم و رودبارها را زیر پایشان روان کردیم. اما به دلیل گناهانشان آنان رانابود ساختیم و اقوام و ملّت‌های دیگری را پس از آنان پدیدار کردیم.»

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلْحَبِّ وَٱلنَّوَىٰ ۖ يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ ٱلْمَيِّتِ مِنَ ٱلْحَىِّ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٩٥﴾ فَالِقُ ٱلْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ ٱلَّيْلَ سَكَنًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ حُسْبَانًا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴿٩٦﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا۟ بِهَا فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٩٧﴾ وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٩٨﴾ وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦ نَبَاتَ كُلِّ شَىْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّتَرَاكِبًا وَمِنَ ٱلنَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّٰتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَٱلزَّيْتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَٰبِهٍ ۗ ٱنظُرُوٓا۟ إِلَىٰ ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثْمَرَ وَيَنْعِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكُمْ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾ وَجَعَلُوا۟ لِلَّهِ شُرَكَآءَ ٱلْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ ۖ وَخَرَقُوا۟ لَهُۥ بَنِينَ وَبَنَٰتٍۭ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٠٠﴾ بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُۥ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُن لَّهُۥ صَٰحِبَةٌ ۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَىْءٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ ۖ لَآ

إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ خَٰلِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَٱعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾ لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَٰرُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَٰرَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ ﴾ انعام:۱۰۳ـ۹۵

«این خداست که دانه و هسته را می‌شکافد، زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. این است خدای شما. پس چگونه از دستور او منحرف می‌شوید؟ اوست که صبح را پدیدار ساخته است و شب را مایه‌ی آرامش و خورشید و ماه را وسیله‌ی حساب کرده است. این سنجش دقیق و تدبیر محکم خداوند غالب و آگاه است. او کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا در تاریکی‌های خشکی و دریا بدان‌ها رهنمود شوید. ما آیات خود را برای کسانی بیان کرده‌ایم که می‌دانند. او کسی است که شما را از یک نَفَس آفریده است (که آدم است آدم را نیز از خاک زمین خلق کرده است) که زمین محلّ استقرار و محلّ تسلیم است. ما آیات و نشانه‌هایی را برای کسانی بیان کرده‌ایم که می‌فهمند. او کسی است که از ابرِ آسمان آبِ باران فرومی‌فرستد، به وسیله‌ی آن تمام رستنی‌ها را می‌رویانیم و از رستنی‌ها سبزینه بیرون می‌آوریم و از آن سبزینه، دانه‌هایی در کنار هم و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس، و باغ‌های انگور و زیتون و انار پدیدار می‌سازیم که همگون یا غیرهمگون‌اند. بنگرید به میوه‌های نارس و رسیده‌ی یکایک آن‌ها، آنگاه که میوه دادند. بی‌گمان در این گوناگونی، نشانه‌ها و دلایل بزرگی است برای کسانی که ایمان می‌آورند. کافران، جن را شریکان خدا می‌سازند درحالی که خداوند همه‌ی آن‌ها را آفریده است. کافران از روی نادانی پسران و دخترانی برای خدا قرار می‌دهند. خداوند منزّه و به دور از صفاتی است که او را بدان‌ها توصیف می‌کنند. خداوند کسی است که آسمان‌ها و زمین را از نیستی به هستی آورده است چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد درحالی که او همسری ندارد. همه‌ی اشیاء را آفریده است و به همه‌ی اشیاء آگاه است. این چنین است پروردگار شما، هیچ معبودی جز او وجود ندارد و آفریننده‌ی همه‌ی اشیاء است. پس تنها او را بندگی کنید. خداوند بر هر چیزی مسلّط است. چشم‌ها او را درنمی‌یابند و او چشم‌ها را درمی‌یابد. او بسیار دقیق و ریزبین و بر همه‌ی اشیاء آگاه است.»

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِي رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ يُفَصِّلُ ٱلْآيَٰتِ لَعَلَّكُم بِلِقَآءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ ٱلَّذِي مَدَّ ٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِيَ وَأَنْهَٰرًا وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ يُغْشِي ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَفِي ٱلْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَٰوِرَٰتٌ وَجَنَّٰتٌ مِّنْ

أَعْنَٰبٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَآءٍ وَٰحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي ٱلْأُكُلِ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾ رعد: ۴- ۲

«خداوند همان ذاتی است که آسمان‌ها را چنان که می‌بینید، بدون ستون برپا داشته است. سپس به فرمانروایی جهان هستی پرداخت و خورشید و ماه را فرمانبردار ساخت. هرکدام تا مدّت مشخصی به حرکت خود ادامه می‌دهند. خداوند سازوکار [امور] جهان را می‌گرداند و آیه‌ها را بیان می‌کند تا این که یقین حاصل کنید که پروردگارتان را ملاقات خواهید کرد. او ذاتی است که زمین را گسترانیده و در آن کوه‌های محکم و جویبارهای روان قرار داده است. و از هرگونه میوه‌ای جفت نر و ماده در آن آفریده است. شب را بر روز می‌پوشاند. بی‌گمان در این نشانه‌هایی است برای آنان که می‌اندیشند. در روی زمین قطعه زمین‌هایی در کنار هم قرار دارد. و تاکستان‌ها و کشتزارها و نخلستان‌های یک پایه و دوپایه در آن موجود است، که همه با یک آب آبیاری می‌شوند. اما برخی را از لحاظ طعم بر برخی دیگر فزونی می‌دهیم. بی‌گمان در این (اختلاف استعدادهای خاک) نشانه‌هایی بر قدرت خداوند برای خردورزان است.»

﴿ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَىٰٓ ۗ ءَآللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾ أَمَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنۢبِتُوا۟ شَجَرَهَآ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾ أَمَّن جَعَلَ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنْهَٰرًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِىَ وَجَعَلَ بَيْنَ ٱلْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ ٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِۦٓ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾ أَمَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴾ نمل: ۶۴-۵۹

«بگو: خدای را سپاس می‌گویم (که تباهکاران را نابود ساخت) بر بندگان برگزیده‌اش سلام می‌فرستم. آیا خداوند (که دارای همه‌ی قدرت و نعمت است) بهتر است (برای پرستش) یا چیزهایی که شریک خدا می‌سازید. (بت‌هایی که معبود شما است بهتر است) یا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است وبرای شما از آسمان آبی بارانده است. که با آن باغ‌های زیبا و روح‌افزا رویانده‌ایم؟ باغ‌هایی که شما نمی‌توانستید درخت‌های آن‌ها را برویانید. آیا

(باتوجه به آفرینش آسمان‌ها و زمین) معبود دیگری با خدا است؟! اصلاً ایشان قومی هستند که از حق تجاوز می‌نمایند. (آیا بت‌ها بهترند) یاکسی که زمین را منزلگاه انسان ساخته و در لابلای آن، نهرها را جاری کرده و کوه‌ها را پدید آورده و میان دو دریا مانعی ایجاد کرده است (تا آمیزه‌ی یکدیگر نگردند)؟ آیا معبود دیگری با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادان‌اند. (آیا بت‌ها بهترند) یاکسی که به فریاد درمانده می‌رسد، و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند هرگاه او را به کمک طلبد و شما را جانشین (یکدیگر در) زمین می‌سازد؟ آیا معبودی دیگر با خدا است؟! واقعاً شما بسیار کم عبرت می‌گیرید. (آیا بت‌ها بهترند) یاکسی که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا رهنمود می‌کند وکسی که بادها را به عنوان بشارت‌دهندگان، پیشاپیش نزول رحمتش وزان می‌سازد. آیا معبود دیگری با خدا است؟! خداوند بزرگ‌تر و منزّه‌تر از چیزهایی است که شریک او قرار می‌دهید (آیا بت‌ها بهترند) یاکسی که آفرینش را می‌آغازد سپس آن را برگشت می‌دهد؟ و چه کسی است که برای شما از آسمان و زمین روزی می‌رساند؟ آیا معبود دیگری با خدا است. بگو: دلیل و برهان خود را بیان کنید اگر راست می‌گویید.»

﴿ فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾ وَلَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾ يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَيُحْىِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا لِّتَسْكُنُوٓا۟ إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَٰنِكُمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّلْعَٰلِمِينَ ﴿٢٢﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبْتِغَآؤُكُم مِّن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَيُحْىِۦ بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ بِأَمْرِهِۦ ۚ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ إِذَآ أَنتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٢٥﴾ وَلَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ كُلٌّ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ﴿٢٦﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ۚ وَلَهُ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴾ روم: ۲۷-۱۷

«پس به ستایش و منزه دانستنِ خدا از هر نقصی در سحرگاهان و شامگاهان بپردازید. سپاس و ستایش در آسمان‌ها و زمین و عصرگاهان و به هنگام ظهر فقط سزاوار خداوند است (لازم است در این اوقات به عبادت و نماز بپردازید) خداوند همواره زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد، زمینِ مرده را حیات می‌بخشد و به همین سادگی زنده می‌شوید. یکی از نشانه‌های دال بر عظمت خداوند این است که شما را از خاک آفریده است. سپس شما بر روی زمین پراکنده شده‌اید. یکی دیگر از نشانه‌های قدرت الهی این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آن‌ها بیارامید و میان شما و آنان مهر و محبت انداخت. مسلّماً در این امور، نشانه‌ها و دلایلی نهفته است (بر عظمت الهی) برای کسانی که می‌اندیشند، از زمره‌ی نشانه‌ها(ی دال بر قدرت الهی) آفرینش آسمان‌ها و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شماست. بی‌گمان در این، دلایلی است برای فرزانگان و خردورزان. از نشانه‌ها (ی قدرت الهی) خواب شما در شب و روز و تلاش و کوشش‌تان برای بهره‌مندی از فضلِ خدا است. قطعاً در این امور دلایلی است برای کسانی که گوشِ شنوا دارند. از زمره‌ی نشانه‌های (دال بر قدرت و عظمت) خدا یکی این است که خداوند برق را که هم باعث ترس است و هم مایه‌ی امید به شما می‌نمایاند و از آسمان آب مهمّی را می‌باراند و زمین را بعداز مرگش به وسیله‌ی آن زنده می‌کند. بی‌گمان در این دلایلی است برای خردمندان و فهمیدگان. ازجمله دلایل و نشانه‌های (قدرت و عظمت الهی) یکی هم این است که آسمان و زمین ساخته و پرداخته‌ی او و به فرمان وی برپا است. سپس هرگاه بخواهد شما را از زمین با ندا فرامی‌خواند و شما را فورا (زنده) بیرون می‌آورد. هرکه و هرچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ خداست و جملگی فرمانبردار او هستند. اوست که آفرینش را آغاز کرده است. سپس آن را (بعداز مرگ) بازمی‌گرداند و این امر برای او آسان‌تر است. بالاترین مثل و نمونه (در پاکی و بزرگواری) در آسمان‌ها و زمین از آنِ خدا است. او بس غالب و مسلّط و حکیم است.»

﴿ يَٰحَسْرَةً عَلَى ٱلْعِبَادِ ۚ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٣٠﴾ أَلَمْ يَرَوْا۟ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ ٱلْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾ وَإِن كُلٌّ لَّمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾ وَءَايَةٌ لَّهُمُ ٱلْأَرْضُ ٱلْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَٰهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّٰتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَٰبٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ ٱلْعُيُونِ ﴿٣٤﴾ لِيَأْكُلُوا۟ مِن ثَمَرِهِۦ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾ سُبْحَٰنَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَزْوَٰجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَءَايَةٌ

لَهُمُ ٱلَّيۡلُ نَسۡلَخُ مِنۡهُ ٱلنَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظۡلِمُونَ ﴿٣٧﴾ وَٱلشَّمۡسُ تَجۡرِي لِمُسۡتَقَرّٖ لَّهَاۚ ذَٰلِكَ تَقۡدِيرُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡعَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَٱلۡقَمَرَ قَدَّرۡنَٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلۡعُرۡجُونِ ٱلۡقَدِيمِ ﴿٣٩﴾ لَا ٱلشَّمۡسُ يَنۢبَغِي لَهَآ أَن تُدۡرِكَ ٱلۡقَمَرَ وَلَا ٱلَّيۡلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِۚ وَكُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ﴿٤٠﴾ وَءَايَةٞ لَّهُمۡ أَنَّا حَمَلۡنَا ذُرِّيَّتَهُمۡ فِي ٱلۡفُلۡكِ ٱلۡمَشۡحُونِ ﴿٤١﴾ وَخَلَقۡنَا لَهُم مِّن مِّثۡلِهِۦ مَا يَرۡكَبُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِن نَّشَأۡ نُغۡرِقۡهُمۡ فَلَا صَرِيخَ لَهُمۡ وَلَا هُمۡ يُنقَذُونَ ﴿٤٣﴾ إِلَّا رَحۡمَةٗ مِّنَّا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٖ ﴾ یس:۴۴ـ۳۰

«دریغ و افسوس برای بندگان، هیچ پیامبری به سوی ایشان نمی‌آید مگر این که او را مسخره می‌کنند و به باد استهزاء می‌گیرند. مگر نمی‌دانند که در روزگاران پیشین چه ملّت‌های فراوانی را نابود کرده‌ایم که هرگز به سویشان بازنمی‌گردند؟ بدون تردید همه‌ی آنان نزد ما گرد می‌آیند و در قیامت جمع می‌شوند. نشانه‌ای (دال بر زنده شدن آنان) برای ایشان زمینِ مرده است که آن را حیات بخشیده‌ایم و از آن دانه‌ها را بیرون می‌آوریم که ایشان از آن تغذیه می‌کنند. در زمین باغ‌های خرما و انگور پدیدار کرده‌ایم و چشمه‌سارانی از آن بیرون آورده‌ایم، تا از میوه‌های آن درختان که دست انسان‌ها در پدید آوردن آن‌ها هیچ دخالتی نداشته است، تناول کنند. آیا انسان‌ها سپاسگزاری نخواهند کرد؟ تسبیح و تقدیس خداوندی را سزاست که همه‌ی نر و ماده‌ها را آفریده است اعم از آنچه از زمین می‌روید و از خود انسانها و از چیزهایی که ایشان نمی‌دانند.نشانه‌ی (دال بر قدرت خدا) شب است ما روز را از آن برمی‌گیریم. ناگهان تاریکی آنان را فرامی‌گیرد وخورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است. این محاسبه و اندازه‌گیری و تعیین از سوی خدای بس چیره و توانا و آگاه و دانا است. برای ماه نیز منزلگاه‌هایی تعیین کرده‌ایم که (پس از طی کردن آن‌ها) به صورت ته مانده‌ی خشک خوشه‌ی خرما درآید. نه خورشید را سزد به ماه رسد و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد؛ هرکدام در یک مدار شناورند. نشانه‌ی دیگری از قدرت ما این است که ما آدمیزادگان را در کشتی‌های مملو از بار حمل می‌کنیم. برای آنان همسان کشتی چیزهایی ساخته‌ایم که بر آن‌ها سوار می‌شوند. اگر بخواهیم آنان را به گونه‌ای غرق می‌کنیم که هیچ فریادرسی نداشته و اصلاً نجات داده نشوند. مگر این که رحمت ما همراه آنان باشد و تا زمانی معین آنان را زنده نگه داریم.»

﴿ نَحۡنُ خَلَقۡنَٰكُمۡ فَلَوۡلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾ أَفَرَءَيۡتُم مَّا تُمۡنُونَ ﴿٥٨﴾ ءَأَنتُمۡ تَخۡلُقُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ﴿٥٩﴾ نَحۡنُ قَدَّرۡنَا بَيۡنَكُمُ ٱلۡمَوۡتَ وَمَا نَحۡنُ بِمَسۡبُوقِينَ ﴿٦٠﴾ عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ أَمۡثَٰلَكُمۡ وَنُنشِئَكُمۡ فِي مَا لَا تَعۡلَمُونَ ﴿٦١﴾ وَلَقَدۡ عَلِمۡتُمُ ٱلنَّشۡأَةَ ٱلۡأُولَىٰ فَلَوۡلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَفَرَءَيۡتُم

مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ﴿٦٤﴾ لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَٰهُ حُطَٰمًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴿٦٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾ لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَٰهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى تُورُونَ ﴿٧١﴾ ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنشِـُٔونَ ﴿٧٢﴾ نَحْنُ جَعَلْنَٰهَا تَذْكِرَةً وَمَتَٰعًا لِّلْمُقْوِينَ ﴿٧٣﴾ فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴾

واقعه:۷۴-۵۷

«ما شما را خلقت بخشیدیم پس چرا نباید تصدیق و باور کنید؟ آیا درباره‌ی نطفه‌ای که (به رحم زنان) وارد می‌کنید، اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌آفرینید، یا ما آن را می‌آفرینیم؟ ما در میان شما مرگ را مقدّر ساخته‌ایم و هرگز کسی نمی‌تواند از ما سبقت بگیرد. هدف این است که گروهی از شما را برداریم و گروه دیگری را جای آنان بیاوریم و شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه‌ای بخشیم. شما که پیدایش نخستین این جهان را دیده و لمس کرده‌اید، پس چرا عبرت نمی‌گیرید؟ آیا هیچ درباره‌ی آنچه کشت می‌کنید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما؟ اگر بخواهیم کشتزار را به گیاه خشک و پرپرشده‌ای تبدیل می‌کنیم به گونه‌ای که شما از آن در شگفت بمانید (با تعجب بگویید) واقعاً ما زیانمندیم. بلکه ما به کلی بی‌نصیب و بی‌بهره شده‌ایم. آیا هیچ درباره‌ی آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آب را از ابر پایین می‌آورید یا ما؟ اگر بخواهیم این آب را تلخ و شور می‌گردانیم. پس چرا سپاسگزاری نمی‌کنید؟ آیا هیچ درباره‌ی آتشی که برمی‌افروزید، اندیشیده‌اید؟! آیا شما درخت و چوب آن را پدیدار کرده‌اید یا ما؟ ما آن را وسیله‌ی یادآوری و وسیله‌ی زندگی همه قرار داده‌ایم. حال که چنین است همیشه تسبیح نام پروردگار بزرگوار خود کن.»

﴿ وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِى ٱلسَّمَآءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّٰهَا لِلنَّٰظِرِينَ ﴿١٦﴾ وَحَفِظْنَٰهَا مِن كُلِّ شَيْطَٰنٍ رَّجِيمٍ ﴿١٧﴾ إِلَّا مَنِ ٱسْتَرَقَ ٱلسَّمْعَ فَأَتْبَعَهُۥ شِهَابٌ مُّبِينٌ ﴿١٨﴾ وَٱلْأَرْضَ مَدَدْنَٰهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَىْءٍ مَّوْزُونٍ ﴿١٩﴾ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَٰيِشَ وَمَن لَّسْتُمْ لَهُۥ بِرَٰزِقِينَ ﴿٢٠﴾ وَإِن مِّن شَىْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَآئِنُهُۥ وَمَا نُنَزِّلُهُۥٓ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿٢١﴾ وَأَرْسَلْنَا ٱلرِّيَٰحَ لَوَٰقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَسْقَيْنَٰكُمُوهُ وَمَآ أَنتُمْ لَهُۥ بِخَٰزِنِينَ ﴿٢٢﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْىِۦ وَنُمِيتُ وَنَحْنُ ٱلْوَٰرِثُونَ ﴿٢٣﴾ وَلَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا ٱلْمُسْتَـْٔخِرِينَ ﴿٢٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن صَلْصَٰلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٦﴾ وَٱلْجَآنَّ خَلَقْنَٰهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ

ٱلسَّمُومِ ﴿٢٧﴾ وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَـٰٓئِكَةِ إِنِّي خَـٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن صَلۡصَـٰلٖ مِّنۡ حَمَإٖ مَّسۡنُونٖ ﴿٢٨﴾ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَـٰجِدِينَ ﴾ حجر: ۲۹-۱۶

«ما در آسمان برج‌های نجومی پدید آورده‌ایم و آن را برای کسانی که می‌بینند، آراسته‌ایم. آسمان را از هر اهریمن ملعون و مطرودی محفوظ و مصون داشته‌ایم. مگر آن که کسی از آن‌ها مخفیانه گوش فرا دهد که در این صورت آذرخش روشنی به سراغ او می‌رود. ما زمین را گسترانیده‌ایم. و در زمین کوه‌های استوار و پابرجایی پدید آورده‌ایم و همه چیز را به گونه‌ای سنجیده و هماهنگ و در اندازه‌های متناسب و مشخص در آن رویانده‌ایم. در آن اسباب زندگی و مایه‌ی ماندگاری شما و کسانی را آفریده‌ایم که نمی‌توانید روزی‌رسان آنان باشید. چیزی وجود ندارد مگر این که گنجینه‌های آن در پیشِ ما است و جز به اندازه‌ی معین و مشخص آن را فرونمی‌فرستیم. بادها را برای تلقیح‌وزان کرده و به دنبال آن از آسمان آب می‌بارانیم و شما را بدان سیراب می‌کنیم. شما توانایی اندوختن آن را ندارید. این ماییم که زنده می‌گردانیم و می‌میرانیم و وارث جهان هستیم. ما هم بر پیشینیان شما و هم بر کسانی که بعد از شما می‌آیند، آگاهیم که چه کسانی بوده‌اند و چه کرده‌اند. بی‌گمان پروردگار تو آنان را گرد می‌آورد. او بس حکیم و آگاه است. ما انسان را از گِل خشکیده‌ی فراهم شده از گل تیره‌ی گندیده‌ای بیافریده‌ایم. جن را پیش از آن از آتش سراپا شعله بیافریده‌ایم (ای پیامبر! بیان کن) آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من از گِل خشکیده‌ی فراهم آمده از گِل سیاه شدیداً گندیده‌ای انسانی را می‌آفرینم. پس آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش به سجده درافتید.»

﴿ مَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَأَجَلٖ مُّسَمّٗىۚ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ عَمَّآ أُنذِرُواْ مُعۡرِضُونَ ﴿٣﴾ قُلۡ أَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَـٰوَٰتِۖ ٱئۡتُونِي بِكِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ هَـٰذَآ أَوۡ أَثَٰرَةٖ مِّنۡ عِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَـٰدِقِينَ ﴿٤﴾ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ ٱلنَّاسُ كَانُواْ لَهُمۡ أَعۡدَآءٗ وَكَانُواْ بِعِبَادَتِهِمۡ كَـٰفِرِينَ ﴾ احقاف: ۶-۳

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه میان این دو است جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریده‌ایم، اما کافران از آنچه بدان بیم داده می‌شوند، روی می‌گردانند. بگو: آیا فرصت دارید درباره‌ی چیزهایی که به جز خدا به فریاد می‌خوانید و می‌پرستید بیندیشید؟ به من نشان دهید چه چیزهایی از زمین آفریده‌اند؟ یا اصلاً در آفرینش آسمان‌ها مشارکتی

داشته‌اند؟ کتابی یا اثر علمی از جانب گذشتگان دال بر این امر برای من بیاورید اگر راست می‌گویید. چه کسی گمراه‌تر از کسی است که افرادی را به یاری بخواند و آنان را پرستش کند که تا روز قیامت پاسخش نمی‌گویند. اصلاً آنان از پرستش‌کنندگان و از کسانی که آنان را به یاری می‌خوانند غافل‌اند. زمانی که مردمان در قیامت گرد آورده می‌شوند، این معبودان، دشمن عبادت‌کنندگان می‌شوند و عبادتِ آنان را نمی‌پذیرند.»

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖۚ وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوۡجٖ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾ هَٰذَا خَلۡقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦۚ بَلِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴾

لقمان: ۱۱-۱۰

«خداوند آسمان‌ها و زمین را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفریده است. در زمین کوه‌های استواری را برپا داشته تا زمین شما را نلرزاند و سراسیمه نگرداند. در زمین انواع جنبده‌ها را پخش و پراکنده کرده است و از آسمان آب فروفرستاده‌ایم و با آن انواع گوناگونی از گیاهان پرارزش رویانده‌ایم. این‌ها آفریده‌های خدایند. شما به من نشان دهید کسانی که جز خدایند چه چیزی را آفریده‌اند؟ بلکه ستمگران در گمراهی آشکاری هستند.»

به این ده نمونه از سبک بیانی قرآنی اکتفا می‌کنیم و سعی خواهیم کرد تا نشان دهیم که قرآن چگونه به تصحیح مجموعه‌ی افکار و عقایدی که از حقیقت الوهیّت و علاقه‌ی جهان هستی به آن منحرف شده‌اند و چه در شکل‌های قدیم آن‌ها و چه در شکل‌های جدید می‌پردازد:

آن‌گونه که این آیات صریح اعلام می‌دارند، تنها خداوند متعال است که این جهان و آنچه را در آن وجود دارد، آفریده است و همه را چه ماده‌ی اولیه‌ی آن‌ها و چه صورت‌ها و اشکالی که دارند او از نیستی به هستی آورده و لذا این جهان خود به خود به وجود نیامده است آن چنان که بت‌پرستان مصر و یونان باستان و سایر سرزمین‌ها می‌پنداشته‌اند. و مکاتب مادیگرای جدید نیز در حقیقت پیرو بت‌پرستی‌ها و تصورات آن‌ها گشته و هیچ کدام اساس و مبنای علمی ندارند! این تصوّر که جهان هستی خود به خود به وجود آمده است علاوه بر این که هیچ سند علمی ندارد، عقل بشری نیز به مقتضی منطق ذاتی خود، حکم به بطلان آن می‌کند؛ چون منطق ذاتی عقل بر این اساس استوار است که این جهان با نظم و هماهنگی و ارتباط عمیقی که میان تمام اجزاء آن وجود دارد، اقتضا می‌کند به وجود آورنده‌ای درمیان باشد که صاحب اختیار و اِراده است و به اراده و خواست او این جهان این‌گونه به وجود آمده باشد؛ زیرا معلوم است، این جهان خود اراده‌ای از خود ندارد، پس لازم

است به وجودآورنده‌ی آن دارای اراده باشد. این امری است که منطق ذاتی عقل بشری آن را پذیرفته و آیات روشن قرآن آن را بیان کرده و سبک قرآنی نیز بر آن تکیه می‌کند.

آری، خداوند متعال به اراده و مشیّت خود این جهان را این گونه آفریده و سخن ارسطو در این باره به هیچ وجه صحیح نیست که می‌گوید: «این جهان به اراده‌ی خداوند به وجود نیامده است؛ زیرا خداوند ذاتاً بی‌نیاز است و نیازی ندارد چیزی را بیافریند که مورد نیازش نیست و آفریدن جهان بر کمال ذات الله چیزی نخواهد افزود وگرنه لازم است: کمال خداوند قبل از خلق جهان ناقص بوده و با آفریدن آن، این نقص را برطرف کرده باشد. مسلماً قول به نقص کمال خداوند باطل بوده پس قول به این که آفریدن جهان بر کمال خداوند می‌افزاید نیز باطل است. ازطرف دیگر اگر خلق جهان بر کمال الهی چیزی نیفزاید در این‌صورت آفریدن آن عبث و کار لغو خواهد بود!و لذا این جهان ممکن‌الوجود است و در اثر شوق و عشقی که در جهان وجود داشت به سوی واجب‌الوجود که ذات الله است به حرکت درآمد و آنگاه از مرتبه‌ی وجود بالقوه به مرتبه‌ی وجود بالفعل رسید»!

نظریه‌ی ارسطو، بزرگ‌ترین فیلسوف جهان، در مورد پیدایش هستی بر این باور بود که، جز تصورات و خیالات ناشی از فکر و اندیشه‌ی بشری چیز دیگری نیست، و هیچ اساس و مبنای درستی ندارد. ارسطو خداوند متعال و تصرفات او را، بر انسان و تصرفات انسان، قیاس می‌کند (و این قیاس به کلّی باطل است)؛ زیرا لازم نیست آفرینش جهان به اراده‌ی خداوند متعال، حتماً به‌خاطر رفع نقص در کمال او باشد تا ارسطو آن را از خدا سلب کند. هم‌چنین لازم نیست آن گونه که ارسطو می‌گوید: «اگر آفرینش جهان برای رفع نقص در کمال الهی نباشد، خلق موجودات بی‌فایده و عبث خواهد بود»؛ زیرا تنها ذات الله است که حکمت و فایده‌ی آفرینش را می‌داند و مقدّر می‌کند. ازطرف دیگر باید به ارسطو گفته شود: شما که می‌گویی این جهان قبل از وجود بالفعلش موجود نبوده است، پس چگونه از مرتبه امکان به مرتبه‌ی وجود بالفعل رسیده است؟ و در حالی که بالفعل وجود نداشته است، چه چیزی در آن به حرکت درآمده است؟ و این شوقی که او را به سوی واجب الوجود به حرکت در آورده است، مقرّ و جایگاهش در کجای یک چیز غیرموجود، بوده است؟! تازه چه کسی درون چیزی که وجود نداشته است، آن شوق را قرار داده است؟!به راستی این گونه نظریه‌ها و تصورات درباره‌ی پیدایش جهان پندارهایی بی ارزش بوده که انسان تعجب می‌کند که چگونه از ذهن بزرگ‌ترین فیلسوف جهان تراوش کرده است! ولی نباید فراموش کنیم وقتی که ذهن انسانی در غیرمحدوده‌ی خود فعالیت می‌کند آن‌گونه که فلسفه به طور کلی به چنین دخالت ناروایی دست می‌زند و درباره‌ی ذات الله و صفات و افعال او بدون دلیل و برهان به بحث می‌پردازد، امکان ندارد نظریه‌ی بهتری از این تصورات و خیالات بی‌اساس ارائه دهد!

بنابراین خدای متعال است که به مخلوقات بی جان، حیات داده و زندگان را از مردگان بر آورده است و لذا حیات، حالت یا خاصیتی نیست که ملازم ماده یا به‌طور طبیعی نهفته در نهاد ماده باشد و چنان که مکاتب مادی و از جمله مکتب داروین به رغم ناهمگونی گرایش‌هایشان حتی بدون ارائه‌ی یک دلیل مورد قبول عقل بشری پنداشته‌اند، نیست.

وگرنه چطور ممکن است حالت و ویژگی‌هایی در ماده (مانند حیات) میلیون‌ها سال طبق نظر این‌مکاتب‌که می‌گویند ماده قدیم است و بالذات (بدون نیاز به خدا) همیشه بوده است، در ماده‌ی جهان‌جای گرفته باشد و در این مدت هیچ تحرکی برای نشان دادن خود انجام نداده باشد ولی در حدود چند میلیون سال پیش، بنا به تخمین آنان، این حالت و ویژگی در ماده شروع به ظهور کرده باشد. بدون این که اراده و قصدی در پنهان نگه داشتن این خاصیت در ماده یا ظاهر ساختن آن وجود داشته باشد؟!به حقیقت عقل بشری براساس منطق ذاتی خود این تصوّر را نمی‌پذیرد.

داروین که به وجود عامل غیبی در پدید آمدن حیات معتقد نیست، هیچ‌گونه دلیل و برهان علمی را بر این ادعای خود ندارد؛ بلکه از محدوده و فرض و بحثی که نظریه‌ی مربوط به تکامل جانداران را بر آن بنا نهاده، خارج شده است؛ زیرا محدوده‌ی بحث او از زمان بعداز پیدایش حیات شروع می‌شود (چگونگی پیدایش حیات را شامل نیست) پس عدم اعتقاد به قدرت غیبی در ایجاد حیات به چه دلیل و برهانی متکی است؟ و چه چیزی او را به خارج از محدوده‌ی بحث و علمش کشانده است؟! جز این که بگوییم تنها شدت علاقه به فرار از کلیسا و قدرت ظالمانه و بیرحمانه‌ی کلیسا است که او را به فرار از ذات الله نیز وارد کرده است!

کارل مارکس نیز برای این که به مکتب اقتصادی خود مشروعیت علمی بدهد و آن را به یک قانون طبیعی مستند سازد، به انکار وجود قدرت غیبی در پدیدآوردن حیات پرداخته است، وگرنه چطور قابل تصور است بدون وجود هیچ عاملی و بدون هیچ اراده و قصدی و بدون قدرت غیبی در ماوراء ماده و حیات، خود به خود حیات پدید آمده باشد؟!

باتوجه به بی‌اساس و بی‌پایه بودن نظریه‌ی مادی‌گرایان که داروین و مارکس از مهره‌های مهم این مکتب [نگرش] به شمار می‌آیند و باتوجه به بی‌پایگی دلیلی که برای توجیه پیدایش حیات در ماده بیان می‌دارند، «ویل دورانت» فیلسوف‌انمای معاصر آمریکایی درصدد برآمده است که حیات را از ابتدا برای ماده ثابت کند. او نوسان‌های الکترون‌های موجود در اتم را نوعی از حیات دانسته و فعل و انفعالات برخی از الکترولیت‌ها را نیز حرکت قلمداد کرده است و از آن حرکت، حیات عالیه‌ی انسانی را نتیجه گرفته است!... امّا علامت سؤالی که خود حیات آن را ترسیم می‌کند، علاوه بر علامت سؤال اول که خود وجود و عظمت جهان هستی آن را ترسیم می‌نمود هم‌چنان در جای خود

ثابت و بدون پاسخ می‌ماند اگر حیات از ویژگی‌های جدایی‌ناپذیر ماده است، چطور حیات بدون هیچ‌گونه اراده و قصد آگاهانه‌ای که در ورای آن باشد، به این مراتب و درجات و انواع مختلف (از حیات الکترون‌ها تا حیات انسان) تقسیم شده است؟!

برای چه حیات در اتم، تنها به صورت نوسان الکترون‌ها می‌باشد؟! چرا در بعضی از املاح حرکت وجود دارد و در بعضی دیگر موجود نیست؟! چرا حیات در آمیب‌ها [موجودات تک سلولی (یاخته‌ای)] به صورت ساده و بسیط است؟ چرا حیات در انسان به صورت پیچیده و مرکب است؟ چه چیز و چه کسی است که حیات را به این شیوه، مرتب و درجه‌بندی می‌کند و آن را بر اجزاء ماده تقسیم می‌نماید؟! مسلماً فرض را بر این گذاشته‌اند که این‌ها همه از ویژگی‌های ماده است و ماده هم از خود اراده و قصدی ندارد و به گمان آن‌ها هیچ قصدی غیبی در ماوراء ماده وجود ندارد!

بنابراین خود حیات نمی‌تواند دارای اراده تلقی گردد آن چنان که «برگسن» فیلسوف مکتب اصالت حیات تصور می‌کند و دشمنان مادیگرا هم به‌عنوان یک فیلسوف روح‌گرا برایش هورا می‌کشند! و حتی برخی از مسلمانان نیز به منظور جلوگیری از پیشروی جریان مادی‌گرایی به مدح و تمجید او می‌پردازند درحالی که او حیات را به عنوان خدای آفریدگار معرفی می‌کند!!!

برگسن هنگامی که درباره‌ی حیات، حرکت هموارهِ‌ی آن، جهش‌های نوآورانه‌ی آن و دین سکون و دین حرکت یا اخلاق سکون و اخلاق حرکت بحث می‌کند در خیالات و تصورات تکلّف‌آمیزی که مبتنی بر هیچ دلیل علمی عقلی، و یا فطری نیست، سرگشته می‌شود.

در خلال تصورات برگسن حیات همانند موجودی ازلی، ابدی، قادر و با اراده به نظر می‌رسد. و این حیات در ماده به ابداع می‌پردازد. ابتدا در موجودات غریزی نمایان می‌شود، در مورچه و زنبورعسل به آخرین درجه‌ی کمال خود می‌رسد. وقتی که به این مرحله رسید، غریزه با بن‌بست رو به رو گشته و بالاتر از آن برای موجودی که بخواهد به کمال غریزی خود ادامه دهد، کمالی وجود ندارد. این‌جا حیات به هنگام رو به رو شدن با این بن‌بست نمی‌تواند آن طور که داروین می‌گوید به حرکت تکاملی خود ادامه دهد؛ چون به نظر برگسن حیات در بن‌بست قرار گرفته است و مجالی برای ادامه‌ی تکامل ندارد، لذا در این حالت یک جهش ابتداعی از خود نشان می‌دهد و به مرتبه‌ی بالاتر از حیات غریزی منتقل می‌شود، که شامپانزه‌ها آخرین مرتبه‌ی این جهش ابداعی به هنگام تجلّی حیات در مهره‌داران به شمار می‌آیند. حیات در این مرحله نیز با بن‌بست مواجه می‌شود و نمی‌تواند به حرکت تکاملی خود ادامه دهد و مجدداً به جهش ابداعی دیگری می‌پردازد و در مرتبه‌ی انسان، نمایان می‌شود. سپس به حرکت کمالی خود در انسان ادامه می‌دهد؛ اما این حرکت در ترکیب جسمانی انسان نیست (بدین معنی که انسان از لحاظ قیافه و شکل تغییری نمی‌کند) بلکه

حرکت در راستایِ ترکیب روحی اوست. حیات، ابتدا انسان را به دست غریزه سپرده است تا براساس آن از حیات و هستی خود محافظت کند. آنگاه این غریزه، روابط و علاقه‌های اجتماعی را در انسان پدید آورده است که به فعالیّت‌های غریزی و اخلاق متناسب با آن کمک می‌کنند. اما حیات بدون در نظر گرفتن نتایج بعدی یا بدون علم به این نتایج عقل را به انسان بخشید تا به عنوان یک عامل، انسان را به وسیله‌ی آن به کمال برساند. اما عقل بنا به طبیعت آزاد تجریدی‌اش به‌تدریج به صورت خطر جدی برای وجود خود انسان درآمد؛ چون شروع به طرحِ پرسش‌های دشواری کرد که باعث تضعیف قدرت غریزه می‌شد. از جمله می‌پرسید وقتی که ما می‌میریم فایده و ارزش حیات چیست؟ مادام که هر موجود زنده‌ای می‌میرد ادامه‌ی نسل چه ضرورتی دارد؟ بدین ترتیب عقل شروع به نابودیِ روابط و انگیزه‌ها و علاقه‌های اجتماعی کرد که غریزه آن‌ها را صِرفاً برای حفاظت از وجود انسان پدید آورده بود. در این مرحله، حیات احساس کرد عقلی راکه به انسان بخشیده است تا به وسیله‌ی آن به کمال برسد، خطری است بسیار جدی تاجایی که وجود انسان را از اساس تهدید می‌کند. ناچار با یک چرخش، خواست این خطر را با درآوردن عقل در قالب و رنگ دین و اخلاق غریزی، برطرف سازد! (اما دیر شده بود) و انسان به وسیله‌ی عقل پیشرفت چشمگیری نمود و دیگر او با منطق غریزه قانع نمی‌شد. حیات چاره‌ای نداشت جز این‌که دین و اخلاق را به رنگی درآورد که با طبیعت عقل همسو باشد و این دین و اخلاق غریزی تحریف شده، مقبول انسان واقع شود! اما حیات بنابه طبیعت و ماهیتی که دارد هرگز حاضر نیست پشت درهای بسته و در بن‌بست‌ها باقی بماند. بنابراین جهشی ابداعی را به آن سوی غریزه، عقل، دین سکون و اخلاق سکون و بی حرکتی انجام داد و در دین حرکت و اخلاق حرکت، به‌شکل عیسی مسیح و انسان‌های صادق و صوفی مسلک پس از او، متجلی و نمایان گردید!

نباید فراموش کنیم همان‌طور که برگسن می‌گوید:مسیح پیامبری اسرائیلی است و برگسن هم یهودی است! بدین‌ترتیب می‌بینیم که برگسن در یک تبلیغات علمی به ظاهر کاملاً بی‌طرفانه فلسفه را در خدمت قوم یهود قرارمی‌دهد تاجایی که بعضی دعوتگران حرکت اسلامی، به گفته‌های او فریب می‌خورند و او را به‌عنوان یک فیلسوف روحی و ضدمادی‌گرایان مورد ستایش قرار می‌دهند!

بد نیست این‌جا به حیاتی که برگسن فلسفه‌ی خود را بر آن بنا نهاده است نظری بیندازیم؟ این حیات چیست که خود ذاتاً می‌تواند در عالم ماده به ابداع و خلاقیت بپردازد؟! و در این صورت‌هایی که دارد متجلی و نمایان شود؟ بعضی اوقات در یک دایره‌ی بسته به حرکت درمی‌آید و سپس به آن سوی مدار بسته جهش پیدا می‌کند؟... این حیات چیست؟ قبل از این که به این خلاقیت‌ها و ابداعات در عالم ماده بپردازد کجا بوده است؟ قبل از این که در مراحل ساکن (غریزی)

و مراحل متحرک (به شکل مسیح و افراد صادق متصوفه‌ی بعداز او) متجلّی گشته و خود را نشان دهد در چه جایی پنهان شده بود؟

این‌ها پرسش‌هایی هستند که جواب آن‌ها نزد برگسن یا هیچ انسان دیگری وجود ندارد؛ زیرا این گفته‌ها جز خیالات بدون دلیل و برهان، چیز دیگری نیستند و به فرموده‌ی قرآن:

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ أنعام:۱۱۶

«آنان جز از پندارها، پیروی نمی‌کنند و جز دروغ چیزی نمی‌گویند.»



بدون شک این ذات الله است که همه‌ی اشیاء و موجودات زنده را به اراده‌ی خود آفریده و قدر الهی مطابق خواسته و مشیّت او نسبت به خلق اشیاء و جانداران بدون نیاز به هیچ واسطه و کمکی به اجرا درآمده است و تمام مخلوقات مستقیماً به امر او آفریده شده‌اند:

﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَىْءٍ إِذَآ أَرَدْنَٰهُ أَن نَّقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾ نحل:۴۰

«آنگاه که چیزی را اراده کنیم دستور ما بدان این است که می‌گوییم: باش! و او فورا پدید می‌آید.»

«افلوطین» به غلط گمان برده است که خدا، عقل را آفریده و عقل نیز نفس، و نفس نیز ماده (هیولی) را آفریده است و کسانی هم که به اشتباه «فلاسفه‌ی اسلام» نام گرفته‌اند، با پیروی از او نکاتی به این واسطه‌ها افزوده و می‌گویند: عقل پس از آفریده شدن، نفس کلّی را آفرید و این نفس کلّی هم نفوس فردی را ایجاد کرد. تا آن جا که به آخرین مرحله‌ی تصوراتشان درباره‌ی نفس جدا از جسم و نفس همراه با جسم می‌رسد!

خداوند متعال در خلق و آفریدن مخلوقاتش کمک و یاوری ندارد و در آفرینش و فرمانروایی خویش نیز دارای شریک نبوده است:

﴿مَّآ أَشْهَدتُّهُمْ خَلْقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾ کهف:۵۱

«من آنان را نه بر آفرینش آسمانها و زمین و نه بر آفرینش نفس خودشان گواه و ناظر قرار نداده‌ام.»

﴿ قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ﴾

سبأ: ۲۲

«بگو: کسانی را به یاری بخوانید که به جز خدا معبودشان می‌پندارید. آن‌ها به اندازه‌ی ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین دارای مقام و قدرتی نیستند و در آسمان‌ها و زمین کم‌ترین حقّ مشارکتی نداشته و خداوند میان آنان، یار و یاوری ندارد.»

خداوند متعال همه‌ی اشیاء و جانداران را با اراده‌ی خویش در شکل و صورت و هیئتی که مقدّر فرموده، آفریده است.

نظریه‌ی افلاطون نیز درباره‌ی پیدایش عالم درست نیست که می‌گوید: چون ماده (هیولا) نمی‌تواند خواست خداوند را آن‌چنان که اراده می‌کند منعکس کند، بنابراین صورت‌هایی که بر ماده وارد می‌شوند و به اجرا درمی‌آیند نسبت به صورت‌های اصلی‌ای که مورد خواسته‌ی الهی است ناقص‌اند. لذا در عالم هستی دو چیز وجود دارد: یکی (مُثل) کامل دومی (صور) ناقص. این نظریه‌ی افلوطین نیز باطل است که می‌گوید[1]: دو قدرت وجود دارد: یکی خیر مطلق که مربوط به واجب‌الوجود است و دیگری شرّ مطلق که در ماده (هیولا) قرار دارد. بنابراین بعضی از موجودات که دارای خیراند این خیر از جانب خدا است و هر شرّ و فسادی ناشی از ماده (هیولا) است. نظریه‌ی شوپنهاور نیز که جهان را مرکّب از «تفکّر» و «اراده» و یا به عبارت دیگر تفکر کامل و اراده ناقص می‌داند، مردود است! ماده یا هیولا نیز در زمره‌ی مخلوقات پروردگار است و صورتی که در آن ظاهر می‌گردد نیز مخلوق خدا است و هر دوی آن‌ها تابع اراده‌ی او هستند و وجود ماده طبق تقدیر خداوند و براساس اراده و مشیّت او جامه‌ی تحقّق می‌پوشد:

﴿ قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ ۝٤٩ قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴾

طه ۵۰-۴۹

«فرعون گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟ موسی گفت: پروردگار ما کسی است که هر چیز را وجود بخشیده و سپس رهنمودش کرده است.»

﴿ سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ۝١ ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ۝٢ وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ﴾ اعلی: ۳-۱

---

۱ .افلوطین فیلسوف مکتب نوافلاطونیان در خانواده‌ای رومی متولّد شد و در مصر اقامت گزید .فلسفه‌ی او وحدت وجودی است و درسال ۲۷۰ قبل از میلاد در رم درگذشت .برای اطلاع بیشتر به فرهنگ معین جلد ۶ ص ۱۳۷۷ مراجعه شود. (مترجم.)

«تسبیح و تقدیس کن نام پروردگار والامقام خود را؛ همان خداوندی که می‌آفریند و سپس آن را متناسب و برابر (با طرح پیشین موجود در علم خود) در می‌آورد و بدان اندازه‌ی مناسب می‌دهد و مسیرش را تعیین می‌کند.»

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْإِنسَـٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلْكَرِيمِ ﴿٦﴾ ٱلَّذِى خَلَقَكَ فَسَوَّىٰكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِىٓ أَىِّ صُورَةٍ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ ﴾ انفطار:۸ـ۶

«ای انسان! چه چیزی تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور کرده و در حقّ او فریبت داده است؟ پروردگاری که تو را آفریده و برابر (با طرح موجود ر در علم خویش) ساخته و سپس معتدل و متناسب کرده است. آنگاه به هر شکل و صورتی که خواسته است تو را درآورده است.»

﴿ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخْتَارُ ﴾ قصص:۶۸

«پروردگارت هرچه را بخواهد، می‌آفریند و انتخاب می‌کند.»

﴿ إِنَّهُۥ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ ﴿١٣﴾ وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلْوَدُودُ ﴿١٤﴾ ذُو ٱلْعَرْشِ ٱلْمَجِيدُ ﴾ بروج:۱۵ـ۱۳

«به راستی تنها خداوند است که آفرینش را آغاز کرده و تنها او است که بعد از نابودی آن را برمی‌گرداند. خداوند آمرزنده و مهربان و دارای تخت شهریاری و فرّ و شکوهمندی است.»

خداوند همه‌ی اشیاء و جانداران را از روی قصد و اراده آفریده و وجود هر موجودی به قدر ویژه‌ی الهی تحقق پیدا کرده است، پس در آفرینش جهان جایی برای تصادف کور و کر و حتمیّت و اجبار اسباب و عوامل وجود ندارد. آری، جایی برای تصادف و اتفاق نیست؛ چون هر حادثه‌ای که رخ می‌دهد، طبق تقدیر خاص الهی آن به انجام می‌رسد:

﴿ إِنَّا كُلَّ شَىْءٍ خَلَقْنَـٰهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾ وَمَآ أَمْرُنَآ إِلَّا وَٰحِدَةٌ كَلَمْحٍۭ بِٱلْبَصَرِ ﴾

قمر: ۵۰ـ۴۹

«ما هر چیزی را به اندازه‌ی لازم و از روی نظم آفریده‌ایم. فرمان ما یکی بیش نیست و در یک چشم به هم زدن انجام می‌گیرد.»

﴿ مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَـٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴾ حدید:۲۲

«هیچ رویدادی در زمین یا میان شما رخ نمی‌دهد مگر این‌که پیش از آفرینش زمین و خود شما در کتاب بزرگ و مهمّی بوده است.»

﴿ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ ۚ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ﴾ یس:۱۲

«تمام چیزها را در کتابِ روشنی حساب و ثبت و ضبط کرده‌ایم.»

﴿ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا ﴾ توبه:۵۱

«ای پیامبر! بگو: جز آنچه خداوند برای ما مقدّر کرده است چیزی به ما نمی‌رسد.»

﴿ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾ تغابن:۱۱

«هیچ مصیبتی به شما نمی‌رسد مگر به اجازه‌ی خداوند.»

باتوجه به نصّهای صریح فوق همه‌ی گفته‌های فلسفی و علمی که مثلاً گمان می‌برند زمین به صورت اتفاق و تصادفی پدید آمده و حیات نیز به شیوه‌ی تصادفی به وقوع پیوسته است و حیات به عنوان یک موجود بیگانه و بی‌ارتباط با جهان است که هیچ حسابی در تصمیم کون برای پیدایش آن در نظر گرفته نشده است(که ما بعداً در فصل حقیقت کون و حقیقت حیات به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت) و یا گمان می‌برند، حیات وقتی که ظاهر شد به صورت سرگردان به‌حرکت درآمد و در مسیر حرکت خود دچار اشتباهات، لغزش‌ها و افراط‌های فراوان شد، همه‌ی این گفته‌ها باطل و بی اعتبار می‌شوند. هم‌چنین همه‌ی تفکراتی که آثار تصادفات زندگی بشر را به نیروها و موجوداتی غیر از تقدیر و اراده‌ی خدا نسبت می‌دهند، بی‌اعتبار گشته و بنابراین هیچ حادثه‌ای در این جهان جز با اراده و تقدیر خداوند رخ نمی‌دهد. باید توجه شود چنان که گفتیم: در پیدایش جهان هستی جایی برای اتفاق و تصادف کور و بی‌حساب وجود ندارد و اسباب و عوامل نیز تأثیر حتمی و جبری ندارند. این امر هم باید دانسته شود که خداوند متعال سنت‌ها، نظام‌ها و مقرراتی را در ماهیت و ترکیب این جهان قرار داده است تا براساس این سنّت‌های الهی حرکت کند. اما این سنّت‌ها ـ که آن‌ها را قوانین طبیعی و فیزیکی گویند ـ خود به خود به وجود نمی‌آیند و تحقّق آن‌ها هر بار به اراده و قدر خاص الهی مربوط به آن بار است. زمانی که خداوند سنن و قوانین طبیعت را تغییر نمی‌دهد و آن‌ها را ثابت نگه می‌دارد بدین خاطر است که این عدم تغییر خواست الهی است. ولی هیچ‌گاه اراده‌ی خدا به این سنّت‌ها مقید نگشته و هرگاه خداوند به خاطر حکمتی ویژه بخواهد این سنّت‌ها را متوقف کند آن‌ها را از کار می‌اندازد و سنت‌های دیگری را جایگزین آن‌ها می‌نماید. معجزات کلاً بیانگر این حقیقت بوده. و در روز قیامت نیز تمام این سنت‌ها و قوانین از کار می‌افتند و قوانین دیگر جایگزین آن‌ها می‌شوند، آن‌طور که قرآن می‌فرماید:

﴿إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتْ﴾ تکویر: ۲-۱

«آنگاه که خورشید درهم پیچیده و ستاره‌ها تیره و تار گشتند.»

از این رو همه‌ی نظریه‌هایی را که مستقیماً آثار و مسببات را به خود سبب نسبت می‌دهند نه به اراده و مشیّت و قدر الهی، باطل می‌سازند. بنابراین سوزانیدن به وسیله‌ی خود آتش نیست بلکه به واسطه‌ی اراده‌ی خداوند است که خواسته است آتش سوزان شود. و به خاطر جریان تقدیر او است که در هر بار این سنّت می‌تواند اثر و خاصیت سوزانندگی را داشته باشد. هنگامی که می‌خواهد این سنت اثر خود را نداشته باشد، آتش، ابراهیم را نمی‌سوزاند. تمام سنّت‌ها و قوانین جهان هستی تأثیرشان در جهان و انسان به اراده و تقدیر خاص الهی است.

این رحمت و کرم الهی در حقّ انسان است که قوانین و نظم‌های ثابت و دائمی را برای جهان قرار داده است تا مردم بتوانند نسبت به کشف و درک آن‌ها تلاش کنند و به مقتضای آن‌ها به زندگی خود ادامه دهند. باز از رحم و لطف الهی نسبت به انسان است که او را برده‌ی جبر آلی و حتمیّت اسبابی که در نظام جهان وجود دارد، قرار نداده است،بلکه قلب انسان‌ها را مستقیماً به اراده و تقدیر خویش وابسته و مرتبط ساخته است. خداوند به کَرَم خود روح انسان‌ها را از بندگی برای غیرخدا آزاد می‌سازد؛ هرچند این غیر، سنت‌ها و نظام‌های هستی باشد که مخلوق خدا است. کسانی که معتقد به جبر آلی نظام جهان، نظام حیات و در نظام اجتماعی هستند، بدون این که بگویند در ورای این جبر و حتمیت آلی خدایی وجود دارد، باید چه حالی داشته باشد؟! آنان انسان را تسلیم پست‌ترین و بی‌ارزش‌ترین نوع بردگی که فراتر از تصور ماست، می‌نمایند!

علم جدید در اوایل قرن بیستم خواست خود را از تفکر «جبر آلی» در نظام جهان و از اندیشه‌ی «اتفاق و تصادف» همزمان نجات بخشد؛ چون به تدریج برای خودِ تحقیقات علمی هم روشن می‌شد که در جهان حالت‌های فراوانی وجود دارد که از جبر آلی و حتمیّت آن پیروی نمی‌کنند و هم‌چنین خود تصادف نیز قانون دارد. در این باره به کتاب «جهان مرموز» نوشته‌ی «سرجمیز جنز» و کتاب «علم، انسان را به ایمان دعوت می‌کند»[1] نوشته‌ی «کرسی موریسون» مراجعه فرمایید. اما کسانی که تحتِ لوای «علم» در شرق عربی (و سایر کشورهای اسلامی) هنوز از سفره‌ی قرن هیجدهم و نوزدهم ریزه‌خواری می‌کنند، آنان به اسم علم و به اسم تفکّر علمی و ادعای روشن‌فکری، منکر «غیب» بوده و تقدیر الهی را که جزو غیب است به مسخره می‌گیرند!

۱. این کتاب تحت عنوان «راز آفرینش انسان» به فارسی ترجمه شده است.

به راستی عقیده و تفکّر اسلامی که سبک قرآنی آن را در ذهن و شعور انسان مسلمان قرار می‌دهد، تفکّری است که علاوه بر صحیح بودن، بسیار زیبا و جذاب نیز هست؛ زیرا انسان می‌فهمد هر حادثه‌ای که در این عالم به وقوع می‌پیوندد امری است جدید که براساس تقدیری خاص تحقق می‌پذیرد. جهالت و سرگشتگی ناشی از پذیرش جبر اسباب را از انسان به دور می‌سازد و او را از بردگی غیرالله نجات بخشیده و از وابستگی به غیرمشیّت خداوند متعال آزاد می‌کند.

خورشید نسبت به سالکان زمین از شرق، طلوع و در مغرب، غروب می‌کند؛ چرا که خداوند متعال جهان را طوری آفریده است که این پدیده به عنوان یکی از سنت‌های او شناخته شود. اما طلوع و غروب خورشید از شرق و غرب، به واسطه‌ی جبر آلی نیست، بلکه طلوع و غروب آن هر بار طبق تقدیر الهی مختص به آن بار صورت می‌پذیرد؛ زیرا هرگاه اراده فرماید و تقدیر خود را تغییر دهد، خورشید طبق این سنت طلوع و غروب نخواهد کرد. به راستی این تصوّر و تفکری است بسیار زیبا و جذاب، بسیار تازه و آزادانه! که انسان را وادار می‌سازد هر روز با شوق و علاقه‌ی فراوان از پدیده‌ی طلوع و غروب خورشید استقبال کرده و پیوند معنوی را با پروردگار توانا، مستحکم‌تر سازد و هر بار که خورشید طلوع و غروب می‌کند، قدرت، عظمت و حکمت پروردگار را به یاد آورد. نه تنها خورشید بلکه تمام پدیده‌های جهان همین حالت را دارند.

ایجاد مخلوقات و تداوم پدیده‌ها در هر مرتبه طبق اراده و قدر خاص الهی به معنی بی‌نظمی و سردرگمی در نظام جهان و به معنی خودداری از کشف قوانین و سنّت‌های الهی در جهان و تنظیم برنامه‌ی زندگی براساس آن‌ها و بهره‌برداری از این قوانین طبیعی و جهانی برای شکوفایی زندگی و پیشرفت آن، نیست؛ زیرا تفکّر اسلامی در عین حال بر این اساس استوار است که خداوند متعال سنّت‌ها و قوانین و مقررات دائمی و ثابتی را در جهان هستی و خود حیات به‌ودیعه گذاشته و زندگی بر مدار آن‌ها می‌چرخد. اما با یادآوری اراده و قدر الهی در هر لحظه، روح انسان از جهالت ثابت پنداری قوانین و بندگی جبر اسباب رهایی می‌یابد و دو طرف قضیه (جنبه‌ی اعتقادی و مادی) به نفع انسان تمام می‌شود بدون این که چیزی را از دست داده باشد. بدین ترتیب سبک قرآن در تمام پدیده‌ها و حوادث جهان، مشیّت و تقدیر خداوند را برجسته نموده وتأثیر اسباب و آلات ظاهری را نفی کرده و آن را موکول به مشیّت و قدرالهی می‌سازد.می‌فرماید:

﴿ أَفَرَءَيْتُم مَّا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾ ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلْخَٰلِقُونَ ﴿٥٩﴾ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ ٱلْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾ عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَٰلَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِى مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَفَرَءَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلزَّٰرِعُونَ

﴿٦٤﴾ لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَٰهُ حُطَٰمًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴿٦٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾ لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَٰهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى تُورُونَ ﴿٧١﴾ ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنشِـُٔونَ ﴿٧٢﴾ نَحْنُ جَعَلْنَٰهَا تَذْكِرَةً وَمَتَٰعًا لِّلْمُقْوِينَ ﴿٧٣﴾ فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ ﴾

واقعه: ۷۴ـ ۵۸

«آیا درباره‌ی نطفه‌ای که (به رحم زنان) می‌اندازید، اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌آفرینید، یا ما؟ ما میان شما مرگ را مقدّر ساخته‌ایم و هرگز هیچ‌کس نتوانسته است بر ما سبقت بگیرد. هدف این است که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را به جای آنان بیاوریم و شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه‌ای ببخشیم. شما که پیدایش نخستین را می‌دانید و لمس می‌کنید پس چرا عبرت نمی‌گیرید؟ آیا هیچ درباره‌ی آنچه کشت می‌کنید، دقت کرده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما؟ اگر بخواهیم کشتزار را به گیاه خشک و پرپرشده‌ای تبدیل می‌کنیم به گونه‌ای که شما از آن در شگفت بمانید و بگویید واقعاً ما زیانمندیم، بلکه ما به کلّی بی‌بهره هستیم. آیا هیچ درباره‌ی آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر پایین فرو می‌چکانید یا ما؟ ما اگر بخواهیم این آب را تلخ و شور می‌گردانیم. پس چرا نباید سپاسگزاری کنید؟ آیا هیچ درباره‌ی آتشی که برمی‌افروزید اندیشیده‌اید؟! آیا شما آن را پدید آورده‌اید یا ما پدیدآورندگان درخت آن هستیم؟ ما آن را وسیله‌ی زندگی همه قرار داده‌ایم. پس همیشه به تسبیح و تقدیس پروردگار عظیمت بپرداز.»

﴿ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ ۚ وَلِيُبْلِىَ ٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَآءً حَسَنًا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾ انفال: ۱۷

«شما کافران را با نیروی خود در جنگ بدر نکشتید؛ بلکه خدا آنان را کُشت و این تو نبودی که خاک را به سوی آنان پرتاب کردی بلکه خداوند پرتاب کرد تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید. بی‌گمان خداوند بس شنوا و آگاه است.»

﴿ إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُۥنَ عَلَىٰٓ أَحَدٍ وَٱلرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِىٓ أُخْرَىٰكُمْ فَأَثَٰبَكُمْ غَمًّۢا بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَآ أَصَٰبَكُمْ ۗ وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٥٣﴾ ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنۢ بَعْدِ ٱلْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَآئِفَةً مِّنكُمْ ۖ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيْرَ ٱلْحَقِّ ظَنَّ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ ۖ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلْأَمْرِ مِن شَىْءٍ ۗ قُلْ إِنَّ ٱلْأَمْرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِ

یُخْفُونَ فِیٓ أَنفُسِهِم مَّا لَا یُبْدُونَ لَکَ ۖ یَقُولُونَ لَوْ کَانَ لَنَا مِنَ ٱلْأَمْرِ شَیْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَٰهُنَا ۗ قُل لَّوْ کُنتُمْ فِی بُیُوتِکُمْ لَبَرَزَ ٱلَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ ٱلْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ۖ وَلِیَبْتَلِیَ ٱللَّهُ مَا فِی صُدُورِکُمْ وَلِیُمَحِّصَ مَا فِی قُلُوبِکُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِیمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾

آل عمران:۱۵۴ـ۱۵۳

(«ای مؤمنان! به یاد آورید) آنگاه که در زمین پراکنده می‌شدید و می‌گریختید و دور می‌شدید و در فکر کسی نبودید و پیغمبرﷺ از پشتِ سر شما را صدا می‌زد. پس در برابر آن، غمی را به شما چشاند. این بدان خاطر بود که دیگر برای آنچه (از غنیمت) از دست داده‌اید و بر آنچه (از هزیمت) به شما رسیده است غمگین نشوید، و خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی در قالب خوابی سبک را بر شما چیره کرد که گروهی از شما را فراگرفت و گروه دیگری که تنها در فکر خود بودند و درباره‌ی خدا پندارهای نادرستی چون پندارهای زمان جاهلیّت داشتند، می‌گفتند: آیا چیزی از کار (پیروزی که پیغمبر وعده داده بود) به ما می‌رسد؟ بگو: همه‌ی کارها در دست خدا است. آنان در دل خود چیزهایی را پنهان می‌کردند که برای تو آشکار نمی‌سازند. می‌گویند: اگر کار در دست ما می‌بود، این‌جا کشته نمی‌شدیم. بگو: اگر در خانه‌های خود بودید، آنان که کشته شدن در سرنوشت‌شان بود، به قتلگاه خود می‌آمدند. خداوند آنچه را در سینه‌های شما است آزمایش می‌کند و آنچه را به دلها دارید، خالص و سره می‌گرداند و خداوند به رازی در سینه‌هاست بس آگاه است.»

﴿ قُل لَّن یُصِیبَنَآ إِلَّا مَا کَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَىٰنَا ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴾ توبه:۵۱

«بگو: به ما هیچ بلایی نمی‌رسد جز آنچه که خداوند مقدّر کرده است. تنها او سرورِ ماست، مؤمنان باید تنها بر او توکل نمایند.»

﴿ وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن یَشَآءَ ٱللَّهُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ کَانَ عَلِیمًا حَکِیمًا ﴾ انسان:۳۰

«شما نمی‌توانید خواسته‌های خود را انجام دهید مگر خدا بخواهد. همانا خداوند بس آگاه و حکیم است.»

به راستی هر ستاره‌ای که طلوع یا غروب می‌کند و هر جوانه‌ای که شکفته می‌شود یا خشک می‌شود، هر برگی که باز می‌شود یا سقوط می‌کند، هر چشمه‌ای که فوران دارد یا می‌خشکد و هر زنده‌ای که به دنیا می‌آید یا می‌میرد...

یا هر تپش قلبی، هر حرکت چشمی، هر لبخندی و هر کلمه‌ای که بر زبان می‌آید و هر بالی که به وسیله‌ی پرنده‌ای به هم زده می‌شود و هر صدایی که از وزیدن باد شنیده می‌شود و هر روشنی‌ای که از برق می‌درخشد و هر صدایی که از امواج، بلند می‌گردد و هر بارانی که از ابرها می‌آید...

و یا هر تمایلی که از سینه‌ها می‌جوشد،هر قصد و نیّتی که در نهان خانه‌ی دل‌ها است، هر قدمی که بر زمین حرکت می‌کند و هر دستی که به سوی خوشه‌ای دراز می‌گردد...

خلاصه هر حرکت و صدایی که در این جهان عظیم به‌طور دائمی جریان دارد، همگی به قدرت خداوند بستگی دارد و به اراده و قدرت او به وجود می‌آید. اگر قدرت خدا نمی‌بود هیچ چیزی وجود نمی‌داشت و به وقوع نمی‌پیوست.

چه آزادی و عروج روحی عجیبی و چه زیبایی و جذابیّت شگفت‌انگیز و مایه‌ی سربلندی و شادابی عظیمی است! که همگی به وسیله‌ی این تصوّر و احساس و عقیده‌ی اسلامی در قلب انسان مؤمن به وجود می‌آید.

آری، عظیم‌ترین تقوا و پارسایی، دوستی و شادمانی، رضایت و اطمینان به واسطه‌ی این عقیده و تفکر در قلب انسان مؤمن جای می‌گیرد. مشاهده‌ی دائمی دست قدرت الهی در پدید آوردن هر حادثه و حرکتی و انس و الفت همیشگی با تقدیر الهی، علاوه بردرک و تصویری است صحیح و درست، نعمتی است با ارزش و زیبا و جذاب! و صدق‌الله العظیم:

﴿ وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۙ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّـٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴾ اسراء:۸۲

«آیه‌هایی از قرآن نازل می‌کنیم که موجب شفا و آرامش قلب و رحمت برای مؤمنان است، ولی جز زیان و بدبختی برای کافران ستمکار دربر ندارد.»



خداوند متعال جهان، جان و جانداران را نیافریده است تا بعداً آن‌ها را به‌حال خود رها کند (بلکه ادامه‌ی هستی و حیات هر جانداری تحت قدرت و اراده و قدر او است) برخلاف «ارسطو» که فرض می‌کند جهان به‌وسیله‌ی عشقی که در آن پنهان بوده به سوی واجب‌الوجود به حرکت درآمده است. با این حرکت از مرتبه‌ی ممکن‌الوجود یا وجود حکمی و بالقوه به مرتبه‌ی وجود حقیقی یا وجود بالفعل رسیده است. واجب‌الوجود تنها درباره‌ی شریف‌ترین‌موجود فکر می‌کند و چون شریف‌ترین موجود ذات خود اوست، بنابراین تنها نسبت به خود می‌اندیشد و هیچ‌گونه توجه و

عنایتی به جهان و آنچه در آن وجود دارد نمی‌کند! ارسطو معتقد است عدم تفکّر خدا درباره‌ی غیر خودش، کمالی است شایسته و سزاوار به ذات واجب‌الوجود.

«افلوطین» هم در این گفته از ارسطو پیروی کرده و به گمان خود در تنزیه واجب‌الوجود یکتا، غرق می‌شود و او را از جمیع صفات به جز صفت خیر تجرید کرده و به این اعتبار که این واجب‌الوجود یکتا، ذاتش خیر مطلق است بنابراین به‌گمان افلوطین این ذات تنها متوجه خودش است و چیزی را جز خود نمی‌بیند و هیچ چیزی را به جز خود احساس نمی‌کند و به غیر خودش اهمیّت و اعتنایی ندارد!

ولی خداوند متعال چه در باب آفرینش این جهان از عدم و چه در باب گستردن حیات در آن و ادامه‌ی جهان و پی‌گیری حرکت جهان و کارگردانی و تدبیر امر تمام حوادث بزرگ و کوچک جهان و رویدادهای مربوط به اشیاء و اشخاص موجود در جهان، خویشتن را به صفات فاعلیت و تأثیر توصیف می‌کند :**(وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَدیثاً)** «چه کسی از خدا راستگوتر است؟» (ارسطو و افلوطین یا خداوند متعال؟!) خالق و نگه دارنده و حافظ همه‌ی اشیاء است، هر جانداری را آفریده و سرپرست و روزی‌رسان آن است. انسان را به وجود آورده و از او مراقبت می‌کند و با علم، حفاظت و رعایت، فضل و رحمت، نیکی و قدرت و قهر خویش او را تحت نظر دارد. ببینیم چگونه سبک قرآنی به شیوه‌ی بی‌نظیر و یگانه‌ی خود این حقیقت را برایمان بیان می‌دارد. می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُمْسِكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ أَن تَزُولَاۚ وَلَئِن زَالَتَآ إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنۢ بَعْدِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴾ فاطر:۴۱

«خداوند متعال آسمان‌ها و زمین را محفوظ نگه می‌دارد، اجازه نمی‌دهد که از بین بروند. اگر از بین بروند هیچ‌کسی جز خداوند نمی‌تواند آن‌ها را حفظ کند. به راستی خداوند بس شکیبا و آمرزنده است.»

﴿ أَلَمْ يَرَوْاْ إِلَى ٱلطَّيْرِ مُسَخَّرَٰتٍ فِى جَوِّ ٱلسَّمَآءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا ٱللَّهُۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾ نحل:۷۹

«مگر پرندگان را نمی‌بینید که در فضای آسمان مسخّر گشته‌اند و جز خداوند کسی آن‌ها را نگه نمی‌دارد؟ در این امر نشانه‌های بزرگی برای اهل ایمان بر قدرت خداوند وجود دارد.»

﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِى ٱلْأَرْضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَاۚ كُلٌّ فِى كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴾ هود:۶

«هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین نیست مگر این که روزی آن بر خداست (و خداوند آن را تضمین نموده)، و محل زندگی و محل دفن آن را می‌داند. همه این‌ها در کتاب روشنی ثبت و ضبط است.»

﴿ وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا ٱللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ ۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴾ عنکبوت:۶۰

«چه بسیارند جنبندگانی که نمی‌توانند روزی خود را بردارند (و ذخیره کنند) تنها خداوند روزی‌رسان آن‌ها و شما است و او بس شنوا و آگاه است.»

﴿ وَلَا تَقْتُلُوٓا۟ أَوْلَٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَٰقٍ ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۚ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْـًٔا كَبِيرًا ﴾ اسراء:۳۱

«فرزندان خود را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. تنها ما آنان و شما را روزی می‌دهیم؛ زیرا کشتن آنان گناهی است بس بزرگ.»

عنایت و مراقبت الهی همیشه همراه مخلوقاتش است. هر حادثه‌ای چنان که قبلاً گفتیم طبق تقدیر خاص الهی آن به وقوع می‌پیوندد. بنابراین هیچ شیئی و جانداری نیست که در اثر «تصادف کور» یا «جبر آلی» یا به نفس و اراده‌ی خود، واگذار شده باشد.



سبک قرآنی مسائلی مربوط به انسان را به طور اخص مورد توجه قرار می‌دهد و درباره‌ی رزق، سرپرستی، احاطه‌ی علم خداوند و تسلّط پروردگار بر او به شیوه‌ی بی‌نظیری حقیقت را عرضه می‌دارد که لازم است هریک از این مسائل را در این سبک با یک مقدار تفصیل دنبال کنیم:

روزیِ انسان مانند روزیِ هر جاندار دیگری تنها از جانب خدا است و تنها ذات پروردگار است که اسباب روزی را فراهم می‌کند. تنها او است روزی را می‌افزاید و مانعِ آن می‌شود و یا درهایش را می‌گشاید. می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ أَوْرَثْنَا ٱلْكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ۖ فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِۦ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌۢ بِٱلْخَيْرَٰتِ بِإِذْنِ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْكَبِيرُ ﴾ فاطر:۳۲

«درِ رحمتی که خداوند برای مردم بگشاید کسی نمی‌تواند آن را ببندد. خداوند هر چیزی را که بازدارد و از آن جلوگیری کند کسی جز او نمی‌تواند آن را ببخشد و روانه کند. او توانا و بس حکیم است. ای مردم! نعمتی را که خداوند به شما عطا فرموده است به یاد بیاورید. آیا

جز الله آفریننده‌ای وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی برساند؟ جز او خدایی وجود ندارد. پس با این حال چگونه منحرف می‌شوید؟»

﴿ أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ ۚ بَل لَّجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ﴾ ملک:۲۱

«یا این که چه کسانی هستند که اگر خداوند روزی خود را بازدارد بتوانند به شما روزی برسانند اصلاً کافران در سرکشی و گریز پافشاری می‌کنند.»

﴿ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾ شوری:۱۲

«کلید گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین در دست او است. و روزی هرکه را بخواهد، افزایش و کاهش می‌دهد؛ زیرا به هر چیزی بس آگاه است.»

کلمه‌ی رزق معنایش بسیار وسیع‌تر، کاربردش لطیف‌تر و دلالتش دقیق‌تر از معنی ظاهری آن است که به هنگام ذکر آن به اذهان مردم عادی القا و متبادر می‌شود. رزق تنها منحصر به مال، طعام، نوشیدنی، لباس، مسکن و متاعهای مادی نمی‌شود، بلکه شامل همه‌ی آن چیزهایی است که نصیب انسان می‌شود؛ از قبیل تندرستی، شادی، اولاد، توفیق بر انجام نیکی و خیر در دنیا یا آخرت به وسیله‌ی نیّت پاک یا انجام کاری یا عبادتی یا عکس همه‌ی آن‌ها (به هنگام بدبختی)! همین‌طور رزق منحصر به رزق فردی نیست که سرانجام به یک نفر خاص می‌رسد؛ بلکه از این دایره‌ی کوچک، بسیار فراتر می‌رود و به اصل رزق عام و کلّی برمی‌گردد که از منابع و مصادر طبیعی حاصل می‌شود و انسان هیچ‌گونه تسلّطی بر این منابع ندارد؛ مگر این که خداوند آن‌ها را برایش مسخّر کند و به او یاد دهد چگونه با کشف قوانین و مقررات طبیعی این منابع را مورد بهره‌برداری قرار دهد.

به راستی سبک قرآنی وقتی درباره‌ی رزق بحث می‌کند، اشاره‌های فراوانی به منابع و مصادر آن و اسباب و عوامل طبیعی آن دارد. این منابع و اسباب شامل آفرینش آسمان‌ها و زمین به نحوی که خداوند متعال آن‌ها را آفریده است، آفرینش انسان با همه‌ی ویژگی‌ها و امکانات و استعدادهایی که خداوند به او بخشیده است، مسخّر و رام شدن اسباب و وسایل طبیعی و سهل‌الوصول بودن این اسباب برای انسان را نیز شامل می‌شود. سبک قرآنی همه‌ی این‌ها را قبل از این که به بیان ارزاق فردی که ناشی از توزیع ارزاق عام طبیعی است، بیان می‌کند.در واقع، سبز شدن تنها یک دانه گندم نیازمند این است که جهان به شیوه‌ای که هست آفریده شود، این دانه نیاز دارد تا خاک و زمین به حدّ کافی در اختیار داشته باشد تا بر آن سبز شود، به اندازه‌ی نیاز، آب بدان برسد تا به وسیله‌ی آن سبز و زنده بماند، اکسیژن و نیتروژن لازم را دریافت کند، هم‌چنین ضرورت دارد در میزان مشخص از سردی و گرمی خورشید قرار گیرد و لازم است استراحت مناسب و کافی در تاریکی شب به آن

برسد!... خلاصه وجود ده‌ها و صدها عوامل و هماهنگی که در ترکیب جهان و سایر پدیده‌های طبیعی قرار داده شده است، برای سبز شدن این دانه گندم ضروری است. این موضوع را به طور خلاصه در فصل «الوهیت و عبودیّت» بیان کردیم و با تفصیل بیشتر در فصل «حقیقت جهان» و «حقیقت حیات» آن را بیان خواهیم کرد.

سبک قرآنی به هنگام بحث از رزق و روزی بندگان و تضمین روزی آنان هردو، به این اسباب و عوامل و هماهنگی‌هایی که در آفرینش جهان و انسان وجود دارند، اشاره می‌نماید. می‌فرماید:

﴿ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ﴿۳۲﴾ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ﴿۳۳﴾ وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴾ ابراهیم:۳۴ـ۳۲

«خداوند ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده و از آسمان آب را فرود آورده و به وسیله‌ی آن میوه‌ها را پدیدار کرده و روزی شما گردانیده است. او کشتی‌ها را مسخّر شما نموده است تا در دریا با اجازه و اراده‌ی او حرکت کنند و رودخانه‌ها را در اختیارِ شما قرار داده است. خورشید و ماه را مسخّر شما کرده است، دائماً به برنامه‌ی خود ادامه می‌دهند. و شب را برای استراحت و روز را (برای تلاش) شما مسخّر ساخته و به شما داده است هر آنچه خواسته باشید. اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید نمی‌توانید آن‌ها را شمارش کنید. واقعاً انسان ستمگر و ناسپاس است.»

﴿ أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿۶۰﴾ أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿۶۲﴾ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۶۳﴾ أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾ نمل:۶۴ـ۶۰

(«آیا بت‌هایی که می‌پرستید بهترند) یا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده و از آسمان آب را فرو فرستاده تا به وسیله‌ی آن باغچه‌های زیبا و باطراوت رویانده‌ایم. که شما شایستگی آن را ندارید که درختان آن را برویانید. آیا با وجود این دلایل محکم بر وحدانیت خداوند بازمی‌گویید اله دیگری با خداوند وجود دارد؟! بلکه آنان گروهی هستند که برای خداوند، همتا قرار می‌دهند. (آیا بت‌های مورد ستایش شما بهتر است) یا کسی که زمین را به عنوان محل آرامش قرار داده است و میان آن جویبارها و رودهایی پدید آورده و کوه‌های استواری در آن به وجود آورده است و در میان دو دریای تلخ و شیرین پرده‌ای انداخته (تا آمیخته‌ی هم نشوند) آیا با وجود این دلیل محکم، بازمی‌پندارید اله دیگری با خدا هست؟! بلکه اکثر کافران نمی‌دانند.(آیا بت‌های شما بهترند) یا کسی که به فریادِ درماندگان می‌رسد هرگاه او را به فریاد بخوانند و مشکلات و رنج‌ها را برطرف می‌سازد و شما را خلیفه و جانشین خود در زمین قرار می‌دهد. آیا با وجود این دلایل روشن بر وحدانیت خداوند باز (می‌پندارید) حاکم و معبود دیگری با خداوند هست؟ اما بسیار کم متوجه می‌شوید. (آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا رهنمود می‌سازد؟ و کسی که باد را به عنوان مژده‌رسان پیشاپیش باران رحمتش می‌فرستد. آیا باز می‌پندارید اله دیگری با خداوند وجود دارد؟ خداوند والاتر و برتر از آن است که برایش شریک قرار دهید. (آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که آفرینش را آغاز کرده است، سپس بعداز مرگ دوباره آن را برمی‌گرداند؟ و کسی که شما را از زمین و آسمان روزی می‌رساند. آیا باز گمان می‌برید خدای دیگری با خداست؟ بگو: اگر واقعاً راستگو هستید، دلیل و برهان خود را ارائه کنید.»

﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ۝٣ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٖ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٞ مُّبِينٞ ۝٤ وَٱلۡأَنۡعَٰمَ خَلَقَهَاۗ لَكُمۡ فِيهَا دِفۡءٞ وَمَنَٰفِعُ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ ۝٥ وَلَكُمۡ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسۡرَحُونَ ۝٦ وَتَحۡمِلُ أَثۡقَالَكُمۡ إِلَىٰ بَلَدٖ لَّمۡ تَكُونُواْ بَٰلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ ٱلۡأَنفُسِۚ إِنَّ رَبَّكُمۡ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ۝٧ وَٱلۡخَيۡلَ وَٱلۡبِغَالَ وَٱلۡحَمِيرَ لِتَرۡكَبُوهَا وَزِينَةٗۚ وَيَخۡلُقُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ۝٨ وَعَلَى ٱللَّهِ قَصۡدُ ٱلسَّبِيلِ وَمِنۡهَا جَآئِرٞۚ وَلَوۡ شَآءَ لَهَدَىٰكُمۡ أَجۡمَعِينَ ۝٩ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗۖ لَّكُم مِّنۡهُ شَرَابٞ وَمِنۡهُ شَجَرٞ فِيهِ تُسِيمُونَ ۝١٠ يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ۝١١ وَسَخَّرَ لَكُمُ

ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ﴿١٢﴾ وَمَا ذَرَأَ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهُۥٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾ وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ لِتَأۡكُلُواْ مِنۡهُ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُواْ مِنۡهُ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَاۖ وَتَرَى ٱلۡفُلۡكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴿١٤﴾ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَأَنۡهَٰرٗا وَسُبُلٗا لَّعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ﴿١٥﴾ وَعَلَٰمَٰتٖۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ ﴿١٦﴾ أَفَمَن يَخۡلُقُ كَمَن لَّا يَخۡلُقُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾ وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴾ نحل:۱۸-۳

«خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است و خداوند برتر از آن است که برایش شریک قرار دهید. خداوند انسان را از نطفه‌ی ناچیزی آفریده است درحالی که او دشمن آشکار پروردگار است. چهارپایان (گاو، گوسفند، بز و شتر) را برای شما آفریده است که در آن برای شما گرمی و منافع وجود دارد و از گوشت آن‌ها می‌خورید و برایتان در آن‌ها زیبایی است بدانگاه که آن‌ها را از چرا بازمی‌آورید و آنگاه که آن‌ها را به چرا می‌برید. آن‌ها بارهای سنگین شما را به سرزمین و دیاری حمل می‌کنند که جز با رنج دادن خود به آنجا نمی‌رسیدید. بی‌گمان پروردگارتان دارای رافت و رحمت زیادی است. اسب‌ها و استرها و الاغ‌ها را [آفریده است] تا بر آن‌ها سوار شوید و زینتی باشند. چیزهایی را می‌آفریند که نمی‌دانید. هدایت مردم به راه راست بر خدا است و برخی از راه‌ها منحرف و بیراهه است. و اگر خدا می‌خواست همه‌ی شما را هدایت می‌کرد. او کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاده است و شما از آن می‌نوشید و به سبب آن گیاهان و درختان می‌رویند و شما حیوانات خود را در میان آن‌ها می‌چرانید. خداوند به‌وسیله‌ی آن زراعت و درختان زیتون، خرما و انگور و همه‌ی میوه‌ها را برای شما می‌رویاند. بی‌گمان در مخلوقات خداوند، نشانه‌های روشنی است برای کسانی که بیندیشند. خداوند شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخّر کرده است و ستارگان به فرمان او مسخّر هستند. مسلماً در این امور، دلایل روشن و نشانه‌های بزرگی است برای کسانی که خرد می‌ورزند. چیزهایی را مسخّر شما کرده است که در زمین برای شما به رنگهای مختلف و در انواع گوناگون آفریده است. مسلماً در این امر، دلیل واضح و نشانه‌ی روشنی بر قدرت خدا هست برای مردمی که عبرت می‌گیرند. اوست که دریا را مسخّر برای شما ساخته است تا این که از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می‌پوشید. و کشتی‌ها را

می‌بینید که سینه‌ی دریا را می‌شکافند. تا شما فضل و نعمت او را بجویید و سپاسگزاری کنید. و در زمین کوه‌های استوار و پابرجایی را قرار داده است تا این که شما را نلرزاند و تکان ندهد و رودبارها و راه‌هایی را پدید آورده است تا اینکه رهسپار شوید. و نشانه‌های گوناگون را برای راهیابی مردمان قرار داده است و به‌وسیله‌ی ستارگان رهنمون می‌شوید. پس کسی که این همه شگفتی‌ها را می‌آفریند مانند کسی است که نمی‌تواند چیزی را بیافریند؟! چرا متوجه نمی‌شوید؟ اگر بخواهید نعمت‌های بیکران خداوند را شمارش کنید قدرت شمارش آن‌ها را ندارید. همانا خداوند بس آمرزنده و مهربان است.»

﴿ هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولًا فَٱمْشُوا۟ فِى مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا۟ مِن رِّزْقِهِۦ ۖ وَإِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ ﴿١٥﴾ ءَأَمِنتُم مَّن فِى ٱلسَّمَآءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا هِىَ تَمُورُ ﴿١٦﴾ أَمْ أَمِنتُم مَّن فِى ٱلسَّمَآءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ۖ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿١٧﴾ وَلَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿١٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا۟ إِلَى ٱلطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَٰٓفَّٰتٍ وَيَقْبِضْنَ ۚ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا ٱلرَّحْمَٰنُ ۚ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍۭ بَصِيرٌ ﴿١٩﴾ أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِى هُوَ جُندٌ لَّكُمْ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ ٱلرَّحْمَٰنِ ۚ إِنِ ٱلْكَٰفِرُونَ إِلَّا فِى غُرُورٍ ﴿٢٠﴾ أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِى يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُۥ ۚ بَل لَّجُّوا۟ فِى عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ﴿٢١﴾ أَفَمَن يَمْشِى مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِۦٓ أَهْدَىٰٓ أَمَّن يَمْشِى سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢٢﴾ قُلْ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۖ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ هُوَ ٱلَّذِى ذَرَأَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴾ ملک:۲۴ـ۱۵

«خداوند ذاتی است که زمین را برای شما ذلیل و رام کرده است. پس بر روی آن به‌تلاش و حرکت بپردازید و از روزی‌های آن بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است. آیا از کسی که در آسمان است خود را در امان می‌دانید که دستور بدهد زمین را بشکافد و شما را فرو ببرد و آنگاه بلرزد و بجنبد و حرکت بکند؟ یا این که از کسی که در آسمان است خود را در امان می‌دانید که طوفان شن بر شما نازل کند؟ آنگاه خواهید دانست که تهدید من چگونه است. کسانی که پیش از اینان بوده‌اند تکذیب کرده‌اند. ببین که خشم و کینه‌ی من بر سر ایشان چه آورده و چه کرده است. آیا پرندگانی را ندیده‌اند که بالای سرِ آنان در پروازند و گاهی بال‌های خود را گسترده و گاهی جمع می‌کنند؟! جز خداوند مهربان کسی آن‌ها را نگاه نمی‌دارد؛ زیرا او هر چیزی را می‌بیند. مگر کدام اشخاص و افرادند که لشکر شمایند و جدای از خداوند مهربان به شما کمک می‌کنند و از شما مواظبت می‌نمایند؟! کافران گرفتار غرورند و بس. یا این که چه کسانی هستند که بتوانند به شما روزی برسانند اگر خداوند روزی خود را از شما بازدارد؟ آیا کسی که نگونسار و بر رخساره راه می‌رود،

راهیاب‌تر است یا کسی که برپا ایستاده و درست در راه راست گام برمی‌دارد؟ خدا کسی است که شما را از عدم آفریده و برای شما گوش و چشم و دل خلق کرده است (ولی شما) کم‌تر سپاسگزاری می‌کنید. بگو: او کسی است که شما را در زمین، تولید، تکثیر، پخش و پراکنده کرده است. و نزد [در حضور او] او گرد آورده می‌شوید.»

﴿ ٱلرَّحۡمَٰنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ ﴿٢﴾ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ ﴿٣﴾ عَلَّمَهُ ٱلۡبَيَانَ ﴿٤﴾ ٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ بِحُسۡبَانٖ ﴿٥﴾ وَٱلنَّجۡمُ وَٱلشَّجَرُ يَسۡجُدَانِ ﴿٦﴾ وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ ﴿٧﴾ أَلَّا تَطۡغَوۡاْ فِي ٱلۡمِيزَانِ ﴿٨﴾ وَأَقِيمُواْ ٱلۡوَزۡنَ بِٱلۡقِسۡطِ وَلَا تُخۡسِرُواْ ٱلۡمِيزَانَ ﴿٩﴾ وَٱلۡأَرۡضَ وَضَعَهَا لِلۡأَنَامِ ﴿١٠﴾ فِيهَا فَٰكِهَةٞ وَٱلنَّخۡلُ ذَاتُ ٱلۡأَكۡمَامِ ﴿١١﴾ وَٱلۡحَبُّ ذُو ٱلۡعَصۡفِ وَٱلرَّيۡحَانُ ﴿١٢﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ كَٱلۡفَخَّارِ ﴿١٤﴾ وَخَلَقَ ٱلۡجَآنَّ مِن مَّارِجٖ مِّن نَّارٖ ﴿١٥﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٦﴾ رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقَيۡنِ وَرَبُّ ٱلۡمَغۡرِبَيۡنِ ﴿١٧﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٨﴾ مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيۡنَهُمَا بَرۡزَخٞ لَّا يَبۡغِيَانِ ﴿٢٠﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢١﴾ يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ﴿٢٢﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٣﴾ وَلَهُ ٱلۡجَوَارِ ٱلۡمُنشَـَٔاتُ فِي ٱلۡبَحۡرِ كَٱلۡأَعۡلَٰمِ ﴿٢٤﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٥﴾ كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ﴿٢٦﴾ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ﴿٢٧﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٨﴾ يَسۡـَٔلُهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ ﴿٢٩﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴾ الرحمن: ۳۰-۱

«خداوند مهربان، قرآن را یاد داد به انسان، به او بیان آموخت. خورشید و ماه برابر حساب هستند. گیاهان و درختان برای خدا سجده می‌کنند و کرنش می‌برند. آسمان را برافراشت و قوانین و ضوابطی را گذاشت. هدف این است که شما هم از قوانین و ضوابط تجاوز نکنید. در وزن کردن و سنجش اشیاء دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید. خداوند زمین را برای انسان‌ها آفریده است. در زمین میوه‌های فراوان ازجمله خرما است که دارای غلاف است. و در زمین گیاهان خوشبو وجود دارد و هم‌چنین دانه‌هایی است که میان پوسته قرار دارند (ای گروه‌های انسان و پری!) کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ خداوند انسان را از گِل خشکیده‌ی همچو سفال آفریده است. جن را از زبانه‌ی شعله‌ورشده‌ی آتش خلق نموده است (ای گروه‌های پری و انسان!) کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟! او پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها است. پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟! دو دریا را در کنار هم

روان کرده و مجاور هم قرار داده است. اما میان آن دو حجاب و مانعی است که نمی‌گذارد یکی با دیگری بیامیزد و سرکشی کند. پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! از آن دو مروارید و مرجان بیرون می‌آید. پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ خداوند کشتی‌هایی ساخته و پرداخته در دریاها دارد که همسان کوه‌ها هستند. پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ همه‌ی چیزها و همه‌ی کسانی که بر روی زمین هستند، دستخوش فنا می‌شوند. تنها ذات پروردگار با عظمت تو باقی می‌ماند و بس. پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ همه‌ی چیزها و همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند (روزی خود را) از خداوند درخواست می‌کنند. او همواره دست‌اندرکار امور آفرینش است. پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟!»

آنگاه مردم در رزق و روزی دنیایی به وسیله‌ی اسباب خوب و مشروع در جامعه‌های نیکو و خیرخواه برهم برتری می‌یابند و در جامعه‌های فاسد نیز به وسیله‌ی اسباب شرّ و نامشروع نسبت به هم تفاوت پیدا خواهند کرد. امّا منشأ اختلاف مردم در رزق و روزی همیشه از یک قانون و سنّت ثابت پیروی نمی‌کند؛ زیرا خداوند انسان‌ها را با استعداد و بینش‌ها، دیدگاه‌ها و وظیفه‌ها و شغل‌های متفاوت آفریده است، بعضی از انسان‌ها در به دست آوردن مال و افزایش آن استعداد دارند، بعضی دیگر هستند که در جهت‌های غیرمالی استعدادشان فراوان بوده و اصولاً به مال و جمع‌آوری آن توجه چندانی ندارند. هرگاه جامعه از هدایت و دستور پروردگار پیروی کرد، هریک از افراد جامعه به تناسب اهتمام و تلاشی که انجام می‌دهد، سهم خود را از رزق دریافت می‌کند. ولی وقتی که جامعه به فساد گرایید و به جای پیروی از خدا، از هوس اطاعت گردید، نظام توزیع سهم افراد از هر نوع روزی‌ای مختل می‌شود و اختلاف طبقاتی در تمام زمینه‌ها به وجود خواهد آمد. سرانجام و عاقبت همه‌ی امور به قدر الهی برمی‌گردد که به وسیله‌ی آن حوادث و کارها تحقّق پذیرفته و بازگشت توزیع ارزاق و ثروت نیز مطابق با حکمت پروردگار است. می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ۚ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا ۗ وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾ وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ﴾ زخرف:۳۳ـ۳۱

«گفتند: چرا این قرآن بر دو مرد بزرگی از یکی از دو شهر (مکه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟! آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند؟ این ما هستیم که معیشت آنان را در زندگی دنیا میان ایشان تقسیم کرده‌ایم و برخی را بر برخی دیگر فزونی داده‌ایم. تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به کار گیرند. رحمت پروردگارت بهتر است از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند.»

﴿ وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلرِّزۡقِۚ ﴾ نحل: ۷۱

«خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر در روزی برتری داده است...»

﴿ قُلۡ إِنَّ رَبِّي يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥۚ ﴾ سبأ: ۳۹

«بگو: همانا پروردگارِ من فراوان می‌کند روزی هریک از بندگانش را که بخواهد و یا از آن می‌کاهد.»

هم‌چنین حکمت الهی راجع به افزایش روزی یا کم کردن آن، متفاوت و متنوع است؛ زیرا بعضی اوقات انسان‌های صالح و نیکوکار را روزی فراوان می‌بخشد تا خداوند را سپاسگزار باشند و بعضی اوقات آنان را فقیر می‌نماید تا به وسیله‌ی صبر به سعادت، نایل شوند. امّا بعضی اوقات که ظالمان و بدکاران را ثروتمند می‌سازد بیشتر خودباخته و مغرور می‌شوند و بعضی اوقات که ظالمان را فقیر می‌نماید یا عبرت می‌گیرند و یا کافر می‌شوند. خلاصه این افزایش و کمی در رزق آزمایش و امتحان و اخطار است و همه‌ی این امور در محدوده و محیط مشیت و تقدیر الهی انجام می‌گیرد و در دایره‌ی تسخیر و تدبیر او صورت می‌گیرد. می‌فرماید:

﴿ مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلۡنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصۡلَىٰهَا مَذۡمُومٗا مَّدۡحُورٗا ﴿١٨﴾ وَمَنۡ أَرَادَ ٱلۡأٓخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعۡيَهَا وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ كَانَ سَعۡيُهُم مَّشۡكُورٗا ﴿١٩﴾ كُلّٗا نُّمِدُّ هَٰٓؤُلَآءِ وَهَٰٓؤُلَآءِ مِنۡ عَطَآءِ رَبِّكَۚ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحۡظُورًا ﴿٢٠﴾ ٱنظُرۡ كَيۡفَ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ وَلَلۡأٓخِرَةُ أَكۡبَرُ دَرَجَٰتٖ وَأَكۡبَرُ تَفۡضِيلٗا ﴾ اسراء: ۲۱-۱۸

«هرکسی دنیای زودگذر را بخواهد آن اندازه که خود می‌خواهیم و به هرکس صلاح می‌دانیم، هرچه زودتر در دنیا به او عطا خواهیم کرد. به دنبال آن دوزخ را بهره و نصیب او می‌کنیم که به آن می‌سوزد درحالی که مورد سرزنش بوده و از همه جا رانده و مانده است. هرکسی که آخرت را بخواهد و برای آن تلاش لازم را از خود نشان دهد درحالی که مؤمن باشد چنین اشخاصی تلاششان بی‌ثمر [جواب] نمی‌ماند. ما هریک از آخرت‌طلبان و دنیاطلبان را از بخشایش پروردگارت بهره‌مند می‌کنیم و آنان را یاری می‌رسانیم؛ زیرا

بخشایش پروردگارت از کسی ممنوع نشده است. دقت کنید چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر (در همین زندگی دنیا) برتری داده‌ایم. بدون شک درجات آخرت بزرگ‌تر و مهم‌تر است.»

﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِۗ وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةًۖ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴾
انبیاء:۳۵

«هرکسی مزه‌ی مرگ را می‌چشد، ما شما را با سود و زیان، با خوبی‌ها و بدی‌ها آزمایش می‌کنیم، سپس به سوی ما برگردانیده می‌شوید.»

﴿ وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿١٥٥﴾ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ ﴿١٥٦﴾ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَٰتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُهْتَدُونَ ﴾ بقره: ۱۵۷-۱۵۵

«قطعاً شما را با انواع چیزها از قبیل ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم. مژده بدهید به بردباران؛ آنانی که وقتی بلایی به آنان می‌رسد می‌گویند: ما از آنِ خداییم و به سوی او برمی‌گردیم. آنان مشمول الطاف، رحمت، احسان و مغفرت خدایشان می‌شوند و مسلماً در زمره‌ی راه‌یافتگان هستند.»

﴿ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰٓ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَٰهُم بِٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾ فَلَوْلَآ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَٰبَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ أُوتُوٓاْ أَخَذْنَٰهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾ فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْۚ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾ انعام:۴۵-۴۲

«ما (پیامبران فراوانی) به سوی ملت‌هایی که پیش از تو بودند فرستاده‌ایم (هنگامی که سر به طغیان برافراشته‌اند) آنان رابه سختی‌ها و زیان‌ها گرفتار کرده و به شداید و بلایا دچار ساخته‌ایم تا شاید خشوع و خضوع نمایند (و به سوی خدا برگردند) آنان چرا نباید هنگامی که به عذاب گرفتار می‌آیند خشوع و خضوع کنند (و چرا نباید بیدار شوند و به سوی پروردگار برگردند) ولی دل‌هایشان سخت شده است. علاوه بر این شیطان اعمالی را که انجام می‌دهند برایشان آراسته و زیبا جلوه می‌دهد. هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را بدانان سفارش شده بود، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را بر رویشان گشودیم تا (آنگاه که کاملاً در وفور نعمت قرار گرفتند) و از آنچه به آنان داده شده بود، شاد و مسرور

گشتند. ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. (بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه‌کن شد. ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است.»

﴿ وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا ﴿١٦﴾ لِّنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ﴾ جن:۱۷-۱۶

«اگر (آدمیان و پریان) بر راه راست پایدار و ماندگار بمانند ما (از نعمت‌های فراوان ازجمله) آب گوارا آنان را بهره‌مند می‌سازیم. هدف این است که ما آنان را با این نعمت‌ها بیازماییم. هرکس از ذکر و یاد پروردگارش روی برتابد، او را به عذابِ سخت و طاقت‌فرسایی دچار خواهد کرد.»

امّا باید دانست که برکت همیشه چه در حالت ثروت و چه در حالت فقر با صلاحیت و پاکی و درستکاری همراه است. برکت چیزی است غیر از کثرت و فراوانی که گاهی در قلیل و کم نیز وجود دارد و بعضی اوقات مال فراوان برکت ندارد. برکت عبارت است از بهره‌برداری درست از رزق و روزی و برخورداری از اطمینان، راحتی، گشایش، پاکی و صلاحیت در زندگی:

﴿ وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴾ هود:۳

«از پروردگارتان طلبِ گذشت و آمرزش کنید و به سوی او برگردید. خداوند تا دمِ مرگ به طرز نیکویی شما را (از نعمت‌های خود) بهره‌مند می‌سازد. به هر صاحب فضیلت و احسانی پاداش نیکی و احسانش را می‌دهد.»

﴿ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾ اعراف:۹۶

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیز می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم اما آنان به تکذیب (پیامبران) پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم.»

﴿ قُل لَّا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾ ﴾ مائده:۱۰۰

«(ای پیامبر!) بگو: پاک و ناپاک (حلال و حرام) برابر نیست، هرچند فراوانی ناپاک شما را به شگفت اندازد. پس ای خردمندان! خویشتن را (از خشم خدا) برحذر دارید تا این که رستگار شوید.»

﴿ فَلَا تُعۡجِبۡكَ أَمۡوَٰلُهُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُهُمۡۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَتَزۡهَقَ أَنفُسُهُمۡ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ﴾ توبه:۵۵

(«ای پیامبر!) فزونی مال و اولاد آنان تو را شگفت‌زده نکند؛ زیرا خداوند می‌خواهد آنان را در زندگی دنیا بدین وسیله معذب گرداند (و با اتکا به دنیا و فراموشی آخرت) درحال کفر جان دهند.»

به همین جهت مسأله به صورت یکی از حقایق عقیده‌ی اسلامی درآمده و در ذهن و تفکّر مؤمن، تصوّری خاص به وجود می‌آورد که قلب و روح و عقل او را آرام و مطمئن می‌سازد و به وسیله‌ی این تفکّر با خدای خود پیوند می‌یابد. تصوّری است که به هنگام دست‌یابی به نعمت یا دچار شدن به ضرر و زیان و به هنگام افزایش رزق و روزی از جانب خدا یا کمبود و کاهش آن، فرد با ایمان را به خاطر تحقق اراده‌ی خداوند به شکرگزاری و ذکر خدا وامی‌دارد و به اندازه‌ای بر روزی خود مطمئن می‌گردد که از کسی باک قطع کردن آن را ندارد. درعین‌حال انسان مؤمن آگاه و هوشیار است تا به وسیله‌ی نعمت الهی، خودباخته و مغرور نشود.

سبک قرآنی آن‌گونه که درباره‌ی روزی به تفصیل حقایق را معرفی می‌کند درمورد احاطه و فراگیری علم و مراقبت ذات الله بر انسان و جهان به حد کافی حقیقت را روشن کرده و بیان می‌دارد که قدرت و تسلّط او انسان و جمیع موجودات را فراگرفته است. خداوند متعال مراقب انسان و بر امور پنهان و آشکار او مطلع است، هرجا که باشد و به هرجا که برود خداوند با او است. پس ما چه حقّی داریم با اسلوب و سبک ناقص بشری خود درباره‌ی این حقیقت بحث کنیم و چرا نگذاریم قرآن‌کریم با سبک بی‌نظیری و معجزه‌آسای خود در این باره به کشف حقیقت بپردازد؟! خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمَا تَكُونُ فِي شَأۡنٖ وَمَا تَتۡلُواْ مِنۡهُ مِن قُرۡءَانٖ وَلَا تَعۡمَلُونَ مِنۡ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيۡكُمۡ شُهُودًا إِذۡ تُفِيضُونَ فِيهِۚ وَمَا يَعۡزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثۡقَالِ ذَرَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَآ أَصۡغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرَ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ ﴾ یونس:۶۱

«تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی (و شما مؤمنان) هیچ کاری نمی‌کنید، مگر این که ما ناظر بر شما هستیم در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن هستید. و هیچ چیزی در زمین و آسمان از پروردگارت پنهان نمی‌ماند چه ذره‌ای باشد چه کوچک‌تر و چه بزرگ‌تر از آن (همه) در کتاب روشنی ضبط و ثبت است.»

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۖ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا۟ ۖ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا۟ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴾ مجادله:۷

«ای پیامبر! مگر نمی‌بینی که خداوند آگاه است به تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است. هیچ سه نفری نیست که با همدیگر به رازگویی بپردازند مگر این که خداوند چهارمین ایشان است و هر پنج نفری که به رازگویی مشغولند خداوند ششمین آنان است نه کم‌تر، نه بیشتر از آن مگر این که خداوند با آنان باشد در هرجا که باشند. سپس خداوند متعال در روز قیامت آنان را از کاری که انجام داده‌اند باخبر می‌سازد. همانا خداوند به تمام اشیاء آگاه و باخبر است.»

﴿ هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْءَاخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۚ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۖ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾ لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٥﴾ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ ۚ وَهُوَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾ حدید:۶۳

«خداوند اوّل است و آخر، ظاهر است و باطن و او آگاه به همه چیز است. او است آسمان‌ها و زمین را در شش دوره آفریده است. سپس بر تخت (فرمانروایی) قرار گرفت. او می‌داند چه چیزی به زمین نازل می‌شود و چه چیزی از آن خارج گشته و چه چیزی از آسمان پایین می‌آید و بدان بالا می‌رود. او هرکجا که باشید با شما است. و خدا می‌بیند هر چیزی را که انجام می‌دهید، مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آنِ او است. همه‌ی کارها به او برگردانده می‌شود. شب را در روز و روز را در شب داخل می‌گرداند. او از انسان‌ها و رازهایی که در سینه‌ها پنهان است آگاه است.»

﴿ أَلَآ إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا۟ مِنْهُ ۚ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾ هود:۵

«هان! آنان کینه و دشمنی را به دل می‌گیرند و می‌کوشند تا آن را از خداوند پنهان دارند. هان! آنان هنگامی که با جامه‌ها، خویشتن را می‌پوشانند، خداوند از آنچه که پنهان می‌دارند و آنچه که آشکار می‌سازند بااطلاع است.»

آن‌گونه که خداوند متعال مراقب، عالم و مطلع است، صاحب قهر، خشم، قدرت، تسلّط و احاطه در دنیا و آخرت نیز می‌باشد، نه در دنیا و نه در آخرت کسی قادر به فرار و خارج شدن از حیطه‌ی قدرت او نیست. می‌فرماید:

﴿ قُلْ أَغَيْرَ ٱللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ ۗ قُلْ إِنِّىٓ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ ۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾ قُلْ إِنِّىٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ مَّن يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُۥ ۚ وَذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَإِن يَمْسَسْكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ ۖ وَإِن يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴾

انعام:۱۸ـ۱۴

«بگو: آیا غیر خدا را به عنوان معبود و یاور خود بگیرم؟! درصورتی که او آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است. او روزی همه را می‌دهد و کسی به او روزی نمی‌دهد (و نیاز به کسی ندارد). بگو: به من دستور رسیده است نخستین کسی باشم که مسلمان و تسلیم فرمان الله است و این که هرگز از زمره‌ی مشرکان نباشم. بگو: من اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز رستاخیز می‌ترسم. کسی که چنین عذابی در آن روز از او به دور باشد، قطعاً مورد ترحم خداوند قرار گرفته و این همانا رستگاری آشکار است. و اگر خداوند، ضرری به تو برساند، هیچ‌کس نمی‌تواند مانع از آن شود و چنانچه خیری به تو برساند، [باز هم کسی قادر به منع آن نخواهد بود] و لذا او بر هر چیزی تواناست و او بر بندگان خویش کاملاً تسلّط دارد و او خدایی کاردان و بسیار آگاه است.»

﴿ وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَآ إِلَّا هُوَ ۚ وَيَعْلَمُ مَا فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۚ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴿٥٩﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰٓ أَجَلٌ مُّسَمًّى ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾ وَهُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِۦ ۖ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾ ثُمَّ رُدُّوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ ٱلْحَقِّ ۚ أَلَا لَهُ ٱلْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ ٱلْحَٰسِبِينَ ﴿٦٢﴾ قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ تَدْعُونَهُۥ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَىٰنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٦٣﴾ قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ

﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ ۗ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٤﴾﴾

انعام:۶۵ـ۵۹

«گنجینه‌های غیب و کلید آن‌ها در دست خداست و کسی جز او از آن‌ها آگاه نیست. خداوند از آنچه در خشکی و دریاست آگاه است و هیچ برگی فرو نمی‌ریزد مگر این که از آن باخبر است و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ چیز تر یا خشکی نیست مگر این که در کتاب روشنی ثبت و ضبط است. خداست که شبانگاهان جانتان را می‌گیرد و روزهنگام شما را برمی‌انگیزاند و می‌داند در روز چه کاری می‌کنید و چه فراچنگ می‌آورید. تا مهلتی که تعیین شده است به سر می‌رسد. آنگاه به سوی او برمی‌گردید و شما را به آن‌چه در دنیا انجام داده‌اید، باخبر می‌کند. خداوند بر تمام بندگانش مسلّط است. فرشتگانی را به عنوان محافظ و مراقب بر شما می‌گمارد. چون مرگ یکی از شما فرارسید، فرشتگان ما جان او را می‌گیرند و هرگز از وظیفه‌ی خود کوتاهی نمی‌کنند. سپس (همه‌ی مردگان) به سوی سرور والا و حقّ خویش برمی‌گردند. هان! شهریاری تنها از آنِ خداوند است و او از تمام حسابرسان سریع‌الحساب‌تر است. بگو: چه کسی شما را از احوال و شداید خشکی و دریا نجات می‌بخشد آنگاه که (در اثر فشار) فروتنانه آشکار و پنهان او را به فریاد می‌خوانید. می‌گویید: اگر این بار ما را از این احوال نجات دهی قطعاً جزو مؤمنان و سپاسگزاران خواهیم بود. بگو: خداوند شما را از آن سختی‌ها و مشکلات و از هر غم و اندوهی می‌رهاند؛ اما شما بعداز آن برای او شریک و انباز قرار می‌دهید. بگو: خداوند قادر است که عذاب عظیم و هولناکی از بالا و پایین (از آسمان و زمین) بر شما مسلّط گرداند یا (این که شما را به عذاب دسته‌جمعی [گروهی] دچار سازد) شما را به گروه‌های مختلف و متضاد باهم دسته کند تا بعضی از شما از جانب بعضی دیگر از خودتان بلا و مصیبت بچشید. بنگر چگونه آیات (قرآنی) را بیان می‌داریم شاید حقیقت را درک کنند.»

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ ۖ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾ سَوَاءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿١٠﴾ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ ۗ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ ۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ ﴿١١﴾ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ

﴿١٢﴾ وَيُسَبِّحُ ٱلرَّعۡدُ بِحَمۡدِهِۦ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ مِنۡ خِيفَتِهِۦ وَيُرۡسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَآءُ وَهُمۡ يُجَٰدِلُونَ فِي ٱللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ ٱلۡمِحَالِ ﴾ رعد۱۳ـ ۸

«خدا می‌داند هر زنی (در شکم) چه چیزی حمل می‌کند (حملش چیست و در چه وضعیت و شرایطی است) و رحم‌ها از چه چیز می‌کاهند و بر چه چیز می‌فزایند. (از سازوکار دوران زایمان، حاملگی و قاعدگی باخبرا ست) و هرچیز نزد او براساس میزان و از روی اندازه‌گیری است. آگاه به جهان غیب و شهادت (پنهان و آشکار) است. بزرگوار و والا است. کسی که سخن را پنهان یا آشکار کرده یا شب مخفی و در روز روان می‌گردد، (برای خدا) یکسان است. فرشتگانی به عنوان مراقب برای انسان وجود دارد که به امر خداوند از او مراقبت می‌کنند. بدون شک خداوند حال و وضع هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر این که آنان دل‌هایشان را تغییر دهند. هرگاه خداوند بخواهد بلایی به قومی برساند، هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آن رابرگرداند و هیچ کس غیر خدا نمی‌تواند یاور و مددکار آنان شود. او است که آذرخش آسمان را به شما می‌نمایاند که هم باعث بیم و هم مایه‌ی امید شما می‌شود و نیز ابرهای سنگین بار را پدید می‌آورد. رعد و فرشتگان از هیبت و عظمت خداوند حمد و ثنایش را می‌گویند. خداوند صاعقه‌ها را روان می‌سازد. هرکس را که بخواهد به آن‌ها گرفتار می‌کند درحالی که (کافران این همه دلایل روشن را بر وحدانیت ذات الله مشاهده می‌کنند بازهم) آنان درباره‌ی خدا و وحدانیّت او به مجادله می‌پردازند. خداوند دارای قدرت بی‌پایان و کیفر سخت دردناک است.»

﴿ قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿٢٦﴾ تُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَتُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِۖ وَتُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَتُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّۖ وَتَرۡزُقُ مَن تَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ﴾ آل عمران:۲۷ـ۲۶

«بگو: پروردگارا! ای مالک و حاکم همه چیز و همه چیز از آنِ تو! تو هرکه را بخواهی جاه و جلال [سر و سامان] می‌بخشی و از هرکه بخواهی جاه و جلالش را بازپس می‌گیری، هرکه را بخواهی عزّت و قدرت می‌دهی و هرکس را بخواهی خوار می‌داری. خیر و برکت تنها در دستِ توست و بی‌گمان تو بر هر چیز توانایی. قسمتی از شب را جزو روز می‌گردانی و بخشی از روز را جزو شب می‌کنی. زنده را از مرده پدید می‌آوری و مرده را از زنده به وجود می‌آوری، به هرکس که بخواهی بدون حساب روزی می‌بخشی.»

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ وَلَوۡ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذۡ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ أَنَّ ٱلۡقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا وَأَنَّ ٱللَّهَ

شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُوا۟ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا۟ وَرَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ ٱلْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا۟ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا۟ مِنَّا ۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَٰلَهُمْ حَسَرَٰتٍ عَلَيْهِمْ ۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ﴾

بقره:۱۶۷ـ ۱۶۵

«کسانی که ستمکارند اگر می‌شد عذابی را مشاهده نمایند که هنگام رستاخیز آن را می‌بینند، درمی‌یافتند که قدرت و عظمت، همگی از آنِ خدا است. خداوند دارای عذاب شدید و سختی است. آن هنگام که (رستاخیز فرامی‌رسد) رهبران کفر از پیروان خود بیزاری جُسته و عذاب را مشاهده می‌کنند و اسباب و پیوند دوستی میان آنان گسیخته می‌شود. در این موقعیت حساس پیروان کفر هم می‌گویند: کاش بازگشتی می‌داشتیم تا ما هم از آنان بیزاری جوییم همان‌گونه که آنان از ما بیزاری جستند. این چنین خداوند کردارهایشان را به گونه‌ای حسرت‌زا و اندوهبار به آن‌ها نشان می‌دهد. و آنان هرگز از آتش بیرون نمی‌آیند.»

﴿ وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذْ فَزِعُوا۟ فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا۟ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾ وَقَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِهِۦ وَأَنَّىٰ لَهُمُ ٱلتَّنَاوُشُ مِن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾ وَقَدْ كَفَرُوا۟ بِهِۦ مِن قَبْلُ ۖ وَيَقْذِفُونَ بِٱلْغَيْبِ مِن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ فِى شَكٍّ مُّرِيبٍۭ ﴾ سبأ:۵۴ ـ۵۱

«اگر کافران را در آن دم می‌دیدی که به وحشت می‌افتند و راه گریزی ندارند، اصلاً مهلتی به آنان داده نمی‌شود. و از جای نزدیکی دچار گرفتاری می‌شوند. آنگاه می‌گویند: به حق ایمان داریم. آنان دیگر چگونه می‌توانند از فاصله‌ی دور (از دنیایی که محل پشیمانی و انجام اعمال بود) سهل و ساده حق را فراچنگ آورند. حال این که قبلاً (در دنیا) حق را نپذیرفته‌اند. بلکه دورادور نسبت‌های ناروایی به‌جهان غیب می‌دادند. میان آنان و آنچه آرزو دارند، جدایی افکنده می‌شود. همان‌گونه که با گروه‌های همسان و همکیش آنان چنین برخورد شده است؛ زیرا آنان سراپا غرق شک و تردید بوده‌اند.»

برای به تصویر کشیدن احاطه‌ی علم و قهر الهی بر بندگان از خلال بیان حقیقت متابعت، قوامیت، رزق، کفالت، شکوه و احاطه‌ی خداوند بر همه چیز و همه جای عالم وجود و برای تصحیح تمام تفکرات انحراف یافته از حقیقت الوهیت در این قضیّه و ارتباط آن با جهان هستی، به ذکر همین آیات قرآن اکتفا می‌نماییم.



خداوند است که هر چیزی را آفریده و هر موجود زنده‌ای را تا زمان معینی جان بخشیده و هیچ چیزی و هیچ موجود زنده‌ای از مخلوقات، ابدی و دائمی نبوده و هیچ چیزی و هیچ جانداری از مخلوقات ازلی و قدیم نیست. ازلی و ابدی نبودن مخلوقات یکی از حقایق عقیده‌ی اسلامی به شمار می‌آید و یکی از اصول و ارکان و مبانی تفکر اسلامی است؛ همان تفکری که از حقایق عقیده‌ی اسلامی در ذهن بشری شکل می‌گیرد:

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قصص:۸۸

«همه‌ی اشیاء به تباهی و نابودی می‌گراید به جز ذات الله.»

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ رحمن:۲۷ـ۲۶

«همه‌ی آنچه بر زمین قرار دارد به تباهی و نابودی می‌گراید. تنها ذات پروردگارت که دارای عظمت و شرافت است، باقی می‌ماند.»

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ﴿٣٤﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾﴾ انبياء:۳۵ـ۳۴

«ما برای هیچ‌کس قبل از تو زندگی جاودان قرار نداده‌ایم، آیا اگر تو بمیری آنان جاودان خواهند ماند (کسی در دنیا جاودان نخواهد شد) همه مزه‌ی مرگ را می‌چشند.»

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾

اعراف:۳۴

«هر ملت و قومی دارای اجل معینی است. هرگاه اجلشان فرا رسد، لحظه‌ای پس و پیش نخواهد کرد.»

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾

ابراهیم:۴۸

«در آن روزی که زمین به زمین دیگری و آسمان‌ها به آسمان‌های دیگری تبدیل می‌شوند و همه در پیشگاه خداوند یگانه‌ی مسلّط حضور به هم می‌رسانند.»

﴿إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿٤﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ﴾ انفطار:۵ـ۱

«هنگامی که آسمان از هم می‌شکافد. هنگامی که ستاره‌ها از هم می‌پاشند و پراکنده می‌شوند و هنگامی که دریاها منفجر و شکافته می‌گردند و هنگامی که گورها زیر و رو می‌شوند؛ آنگاه هرکس می‌داند چه چیزی را پیشاپیش فرستاده و چه چیزهایی را برجای گذاشته است.»

﴿ یَوْمَ تَکُونُ السَّمَاءُ کَالْمُهْلِ ﴿۸﴾ وَتَکُونُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ ﴿۹﴾ وَلَا یَسْأَلُ حَمِیمٌ حَمِیمًا ﴾
معارج: ۱۰-۸

(«روز قیامت) روزی است که آسمان به سان ته ماندهی روغن سوخته درمیآید و کوهها مانند پنبهی حلاجی شده از هم میشکافند و هیچ دوست صمیمی قادر به احوالپرسی از دوست صمیمی خود نیست.»

﴿ وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفًا ﴿۱۰۵﴾ فَیَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿۱۰۶﴾ لَّا تَرَىٰ فِیهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴾
طه: ۱۰۷-۱۰۵

(«ای پیامبر!) دربارهی کوهها (در روز قیامت) از تو میپرسند (در جواب آنان) بگو: پروردگارم آنها را به شدت از هم میشکافد و آنها را به صورت برهوت بیحاصل همواری درمیآورد که هیچ ناهمواری در آن دیده نمیشود.»

﴿ وَیَوْمَ نُسَیِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴾ کهف: ۴۷

«در آن روز ما کوهها را به حرکت درمیآوریم (و آنها را از هم فرو میپاشیم) به گونهای که زمین را به صورت هموار و نمایان مشاهده مینمایید. در آن روز آنها را گرد میآوریم و به کسی ظلم نخواهیم کرد.»

﴿ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿۷﴾ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ﴿۸﴾ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿۹﴾ یَقُولُ الْإِنسَانُ یَوْمَئِذٍ أَیْنَ الْمَفَرُّ ﴾
قیامه: ۱۰-۷

«هنگامی که چشمها از هول و هراس برمیآشوبند و ماه بینور گشته و خورشید و ماه جمعآوری میگردد، انسان میگوید: راه گریز کجا است؟»

﴿ إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ ﴿۱﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انکَدَرَتْ ﴿۲﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ سُیِّرَتْ ﴿۳﴾ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿۴﴾ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿۵﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿۶﴾ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿۷﴾ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿۸﴾ بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ ﴿۹﴾ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿۱۰﴾ وَإِذَا السَّمَاءُ کُشِطَتْ ﴿۱۱﴾ وَإِذَا الْجَحِیمُ سُعِّرَتْ ﴿۱۲﴾ وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿۱۳﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ ﴾
تکویر: ۱۴-۱

«هنگامی که خورشید درهم پیچیده میشود و ستارگان تیره و تار گشته و فرو میفتند و کوهها از جای خود ریشه کن میشوند و هنگامی که شتران ده ماه آبستن به فراموشی سپرده میشوند و هنگامی که درندگان و جانداران گردآوری میشوند و هنگامی که دریاها برمیافروزند و هنگامی که دوباره جانها به کالبدها درآورده میشوند و هنگامی که از

دختران زنده به گور شده سؤال می‌شود: به چه گناهی به قتل رسیده‌اند و هنگامی که نامه‌های اعمال پخش و گشوده می‌شوند و هنگامی که آسمان (همچو پوست حیوان) برکنده می‌شود و هنگامی که دوزخ کاملاً برافروخته و شعله‌ور می‌گردد و هنگامی که بهشت به (نیکوکاران) نزدیک می‌شود، هرکس می‌داند چه چیزی را آماده کرده است.»

هر چیزی که دگرگون، متغیّر و یا هلاک می‌شود و هر انسانی که می‌میرد یا زنده می‌گردد همه به اراده و تقدیر خداوند است. و چنان نیست که عقاید هندوهای بت‌پرست گمان برده‌اند دوره‌های حیات و مرگ به وسیله‌ی دهرها و دوران‌ها انجام می‌گیرد. آنان می‌پندارند ظرف چند دوره‌ی (دهر) معدود، تمام هستی و معبودهای آنان به وسیله‌ی «دهر» یا به وسیله‌ی معبودی به نام «کارما» به هلاکت می‌رسند. سپس در دوره‌ی جدید، حیات مجددا شروع می‌شود. این هلاک و تجدید حیات به وسیله‌ی دهر یا «کارما» از ازل تا ابد ادامه دارد. «کارما» به عقیده‌ی هندوها دارای عقل و اراده نیست ولی می‌گویند: «چیزی است که وجودش ضروری است»!

شاید آن عده از مشرکان عرب که قرآن گفته‌ی آنان رانقل می‌کند که می‌گویند:

﴿ وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ ﴾ جاثیه:۲۴

«منکران می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیایی نیست، گروهی از ما می‌میرند و گروه دیگر جای آنان را می‌گیرند. جز طبیعت و روزگار کس دیگری ما را به هلاکت نمی‌رساند.»

همان کسانی باشند که به هنگام سفر تجارتی به سواحل هندوستان، مقداری از افکار و عقاید هندو را می‌پذیرفتند و با خود به شبه‌جزیره‌ی عربستان می‌آوردند!

آری، تنها خداوند است که آفرینش را آغاز کرده و آن را در زمان معینی براساس حکمت مورد نظرش تجدید می‌نماید. حکمت و راز آفرینش انسان را با نصّ صریح قرآنی معین ساخته و آن را به عنوان آزمایش و امتحان معرفی می‌کند که براساس این آزمایش محاسبه گشته و جزا داده می‌شود. بنابراین حیات دنیایی آزمایش و امتحان است و حیات اخروی رسیدن به جزای اعمال. مرگ عبارت است از به پایان رسیدن وقت تعیین شده، و هلاک، عذاب و عقابی است زودرس. و هریک از آن‌ها طبق تقدیر خاص الهی است... می‌فرماید:

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ﴾ ملک:۲-۱

«مبارک خدایی است آن که مالکیّت و حاکمیّت مطلق از آنِ او است و او بر هر چیز مسلّط و توانا است. پروردگاری است که مرگ و زندگی را آفریده است تا شما را آزمایش کند و مشخص گردد کدام‌یک از شما نیکوکارتر است و او بسیار چیره و آمرزنده است.»

﴿ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴾ یونس:۴

«بازگشت همه‌ی شما به سوی او است این وعده‌ی راستین خداوند است. خداوند است که از ابتدا موجودات را آفریده است و او است که مردگان را زنده می‌کند. تا دادگرانه پاداش کسانی را بدهد که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند. اما کسانی که راه کفر را پوییده‌اند از آب‌های سوزان و داغ می‌نوشند و دارای عذاب بس سخت و دردناکی هستند، به سبب کفری که ورزیده‌اند.»

﴿ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴾ عنکبوت:۲۲-۱۹

«آیا ندیده‌اند که چگونه خداوند آفرینش را آغاز نموده و سپس آن را اعاده می‌کند؟ (بعداز نابودی از نو آن را پدیدار می‌کند) این کاری است بسیار سهل و آسان برای خداوند. بگو: در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه در آغاز موجودات را پدید آورده و سپس جهان دیگری را هم پدیدار می‌کند؛ زیرا خداوند بر هر چیزی توانا و مسلّط است. هرکس را بخواهد عذاب می‌رساند و هرکس را بخواهد مورد مهر و محبت قرار می‌دهد و همه به سوی او برمی‌گردند. شما نمی‌توانید چه در زمین و چه در آسمان بر خداوند غلبه نمایید و او را عاجز و درمانده کنید. نیست برای شما هیچ یار و یاوری به جز الله.»

﴿ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٣﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴾ یونس:۱۴-۱۳

«ما گروه‌ها و نسل‌های زیادی را به هلاکت رسانده‌ایم که قبل از شما بوده‌اند. چون کفر و ستم ورزیده‌اند با وجود این که پیامبرانشان برای آنان دلایل و معجزات روشن و آشکاری آوردند ولی آنان جزو کسانی نشدند که ایمان آوردند. این گونه گروه بزهکاران را سزا می‌دهیم. سپس شما را به جای آنان گماردیم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.»

﴿ وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴾ اسراء:۵۸

«هر شهر و دیاری را (که اهل آن ستمکار باشند) پیش از روز قیامت نابود می‌کنیم یا اهل آن را به عذاب سختی گرفتار می‌نماییم. این مجازات دنیوی در کتاب (الهی) ثبت و ضبط است.»

باتوجه به آیات بیان شده این احساس در ذهن انسان مؤمن جای می‌گیرد که او عبث و بی‌فایده آفریده نشده است تا بدون هیچ مسئولیتی به حال خود رها شده باشد. او یقین حاصل می‌کند که هر شیئی و هر جانداری به خاطر حکمت خاص آفریده می‌شود و به خاطر حکمت ویژه‌ای هم می‌میرد و وجود و نابودی‌اش براساس تقدیر الهی است و اراده و حکمت و قدر الهی نیز بر هر چیزی که به‌وجود می‌آید یا نابود می‌شود مسلّط است.



بشر در زندگی دنیوی آمادگی برای رؤیت ذات الله را ندارد. و نیز نمی‌تواند حقیقت و کیفیت افعال او را درک کند؛ زیرا بشر تنها توانایی درک چیزهایی را دارد که قابل رؤیت باشند یا بتواند آن‌ها را بر چیزهای قابل رؤیت قیاس کند، و از سوی دیگر می‌دانیم که پروردگار هیچ شبیه و نظیری ندارد (تا از طریق قیاس شناخته شود) پس ادراک ذات و کیفیت افعال او جزو چیزهایی نیست که بشر قادر به درک آن‌ها باشد:

﴿ لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴾ انعام:۱۰۳

«چشم‌ها او را درنمی‌یابند ولی او چشم‌ها را درمی‌یابد و او بسیار ریزبین و آگاه است.»

﴿ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴾ شوری:۵۱

«هیچ انسانی را نشاید که خدا با او سخن بگوید مگر از طریق وحی. یا از پسِ پرده‌ای یا این که خداوند رسولی را (به نام جبرئیل) بفرستد و او به فرمان پروردگار آنچه را که خدا می‌خواهد وحی کند او خداوند بسیار برتر و کاردان است.»

﴿ وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ قَالَ رَبِّ أَرِنِىٓ أَنظُرْ إِلَيْكَ ۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِى وَلَٰكِنِ ٱنظُرْ إِلَى ٱلْجَبَلِ فَإِنِ ٱسْتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوْفَ تَرَىٰنِى ۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ۚ فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبْحَٰنَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴾ اعراف:۱۴۳

«هنگامی که موسی به میعادگاه آمد و پروردگارش با او سخن گفت. عرض کرد: پروردگارا! خود را به من بنمای تا تو را ببینم. خداوند فرمود: تو (به این کیفیت و بنیه‌ی مادی) هرگز مرا نمی‌بینی. اما (برای اطمینان خاطر از عدم توان دیدن من) به کوه بنگر اگر (در برابر تجلّی من) توانست برجای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید. اما هنگامی که پروردگارش خویشتن را به کوه نمود، آن را درهم کوبید و موسی بیهوش و نقش بر زمین گردید. وقتی که به هوش آمد گفت: پروردگارا تو منزّهی (از آن که با چشمان مادّی رؤیت شوی) به سوی تو می‌آیم و من از نخستین مؤمنانم.»

﴿ وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْنَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا ۗ لَقَدِ ٱسْتَكْبَرُوا۟ فِىٓ أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿٢١﴾ يَوْمَ يَرَوْنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴾ فرقان ۲۲ـ۲۱

«آنان که امیدی به ملاقات ما ندارند می‌گویند: چرا فرشتگان نزد ما نمی‌آیند؟ یا چرا پروردگار خود را نمی‌بینیم؟ واقعاً آنان خود را بسیار بزرگ پنداشته‌اند و در ظلم و طغیان، سخت سرکشی نموده‌اند. روزی فرشتگان را می‌بینند و آن روز مژده‌ای برای بزهکاران در میان نخواهد بود. (فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پناه!! امان!!»

وقتی که بعداز معراج، از پیغمبر ﷺ پرسیده شد: آیا پروردگارت را دیدی؟ فرمود: «او پرتو روشنایی است، مرا هرگز یارای دیدن او نیست؟»

اما بشر به مقتضای فطرت و براساس ترکیب و خلقت ذاتی‌ای که خداوند به او بخشیده است، این استعداد و آمادگی و امکان را دارد تا وجود خدا را درک و شناسایی کرده و ربوبیّت او را نسبت به خویش بشناسد. هم‌چنین به وسیله‌ی استعدادهای هوشمندانه‌ای که خداوند به او عطا فرموده است وجود و ربوبیّت خدا را از راه آثار افعالش در جهان هستی و در نفس انسان‌ها در می‌یابد.

هیچ انسانی از این ادراک فطری و بینش ذاتی محروم نیست مگربه واسطه پیروی از عوامل گمراه‌کننده و انحرافی. هم‌چنین هیچ انسانی به مرحله‌ی انکار وجود الهی نمی‌رسد مگر وقتی که طبیعت و فطرتش به فساد گراید و سیستم ارتباطی و دریافت و پاسخگویی فطرت در وجود او از کار افتاده باشد.

قرآن کریم در این گونه آیات به بیان ادراک و فطری می‌پردازد و می‌فرماید:

﴿ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِىٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُوا۟ بَلَىٰ ۛ شَهِدْنَآ ۛ أَن تَقُولُوا۟ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَـٰذَا غَـٰفِلِينَ ﴿١٧٢﴾ أَوْ تَقُولُوٓا۟ إِنَّمَآ أَشْرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنۢ بَعْدِهِمْ ۖ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴾ اعراف:۱۷۳-۱۷۲

(«ای پیامبر! بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را مخاطب قرار داد و آنان را بر خودشان گواه گرفت، (بدانان فرمود:) آیا من پروردگارِ شما نیستم؟ آنان (هم در پاسخ) گفتند: آری، گواهی می‌دهیم (تو پروردگارِ مایی) تا روز قیامت نگویید ما (از خداشناسی و یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم. یا این که نگویید نیاکان ما پیش از ما شرک ورزیده‌اند و ما هم فرزندان آنان بودیم (چون دلیلی نداشتیم ناچار از آنان پیروی کردیم) آیا به سبب کاری که باطل‌گرایان انجام داده‌اند، ما را به نابودی و تباهی می‌کشانی؟!»

﴿ وَإِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا۟ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾ لِيَكْفُرُوا۟ بِمَآ ءَاتَيْنَـٰهُمْ ۚ فَتَمَتَّعُوا۟ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴾

روم: ۳۴-۳۳

«هرگاه گزندی متوجه مردم می‌شود، پروردگار خود را به فریاد می‌خوانند و به سوی او برمی‌گردند. همین که خداوند رحمت خود را به آنان بخشید، فورا عده‌ای از آنان برای پروردگارشان شریک قرار می‌دهند، تا نعمتی را که به آنان بخشیده‌ایم نادیده بگیرند و کفران کنند. پس از نعمت خدا استفاده کنند اما بعدا (به سزای آن) آگاه می‌شوند.»

﴿ وَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَـٰنَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُۥ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِىَ مَا كَانَ يَدْعُوٓا۟ إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِۦ ۚ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا ۖ إِنَّكَ مِنْ أَصْحَـٰبِ ٱلنَّارِ ﴿٨﴾ أَمَّنْ هُوَ قَـٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ سَاجِدًا وَقَآئِمًا يَحْذَرُ ٱلْـَٔاخِرَةَ وَيَرْجُوا۟ رَحْمَةَ رَبِّهِۦ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَـٰبِ ﴾

زمر ۹-۸

«آنگاه که گزندی متوجه انسان می‌شود، پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و تضرع‌کنان به درگاه او روی می‌آورد. سپس هنگامی که نعمت بزرگی از جانب خدا به او داده شد، خدا را که قبلاً به فریاد می‌خواند، فراموش می‌کند و خداخوانده‌هایی را انباز خدا قرار می‌دهد. تا

دیگران را از راه خدا دور کرده و آنان را گمراه سازد. بگو: اندک زمانی از کفر خود استفاده کن (اما بدان) که تو قطعاً از دوزخیانی (آیا چنین مشرکی بهتر است) یا کسی که شب‌هنگام (در پیشگاه خداوند) ایستاده و به طاعت و عبادت مشغول است و خویشتن را از عذاب آخرت برحذر می‌دارد و خواستار رحمت پروردگارش است؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابر و یکسان‌اند (نه، هرگز) تنها خردمندان پند و اندرز می‌گیرند.»

﴿ رَّبُّكُمُ ٱلَّذِي يُزْجِي لَكُمُ ٱلْفُلْكَ فِي ٱلْبَحْرِ لِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦٓ إِنَّهُۥ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمْ إِلَى ٱلْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾ أَفَأَمِنتُمْ أَن يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ ٱلْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمْ وَكِيلًا ﴿٦٨﴾ أَمْ أَمِنتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ ٱلرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِۦ تَبِيعًا ﴾ اسراء: ۶۹-۶۶

«پروردگارتان آن کسی است که کشتی‌ها را در دریا به حرکت درمی‌آورد تا جویای روزی او شوید. خداوند همیشه در حق شما مهربان بوده است. هنگامی که سختی‌هایی در دریا به شما می‌رسد، جز خدا همه‌ی کسانی که به فریاد می‌خواندید از نظرتان ناپدید می‌شوند. اما زمانی که خداوند شما را نجات داد و به خشکی رساند (از یکتاپرستی) روی برمی‌تابید. اصولاً انسان بسیار ناسپاس است. آیا شما ایمن از این هستید که خدا گوشه‌ای از خشکی را بشکافد و شما را در آن فرو برد؟ یا این که طوفانی به سویتان روانه دارد که سنگ را بر شما بباراند و آن‌گاه حافظ و نگهبانی برای خود پیدا نکنید؟ یا این که ایمن هستید بار دیگر شما را به دریا برگرداند و تندباد درهم شکننده‌ای به سویتان گسیل دارد، تا شما را به سبب ناسپاسی و کفرتان غرق گرداند؟ و از آن پس کسی را نیابید خون‌بهای شما را از ما بخواهد و ما را مورد بازخواست قرار دهد.»

﴿ هُوَ ٱلَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمْ فِي ٱلْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُواْ بِهَا جَآءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَآءَهُمُ ٱلْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٢٢﴾ فَلَمَّآ أَنجَىٰهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰٓ

أَنفُسِكُم مَّتَٰعَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ إِلَيۡنَا مَرۡجِعُكُمۡ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴾

یونس۲۳_۲۲

«او است که شما را در خشکی و دریا راه می‌برد. چه بسا هنگامی که در کشتی‌ها قرار می‌گیرید و کشتی‌ها با باد موافق سرنشینان خود را حرکت می‌دهند و سرنشینان به آن شاد می‌گردند، به ناگاه باد سختی وزیدن می‌گیرد و از هر سو موج به سویشان می‌دود و می‌پندارند که احاطه شده‌اند. خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و دین را تنها از آنِ او می‌دانند، عهد می‌کنند: اگر ما را از این حال برهانی از زمره‌ی سپاسگزاران خواهیم بود؛ اما هنگامی که خداوند آنان را نجات داد، ناگهان به ناحق در زمین شروع به فساد می‌کنند (عهد خود را فراموش می‌کنند) ای مردم! ظلم و ستمی که مرتکب می‌شوید، وبال آن متوجه خودتان می‌شود. چند روزی از متاع دنیا بهره‌مند می‌شوید. پس از آن بازگشت شما به سوی ما است آنگاه ما شما را از کارهایی که انجام داده‌اید باخبر می‌کنیم.»

در نمونه‌ی اوّل از این آیات قرآنی می‌توان دریافت که چنانچه فطرت بر طبیعت ساده و سالم خود باقی مانده و از هیچ عامل مؤثری از عوامل زندگی روزمرّه متأثر نشده باشد، حتماً به ربوبیّت خدای یگانه و بی شریک اعتراف می‌کند.

در نمونه‌های دوم و سوم نیز روشن می‌شود وقتی که انسان با مشکلات و مخاطرات جدّی رو به رو می‌شود فطرتش تمام عوامل انحراف و گمراهی را که مانع از بازگشت به سوی خدا بوده‌اند، به دور می‌اندازد و به سوی خدا برگشته و به ربوبیّت خدای یگانه اعتراف می‌کند. ولی بعد از نجات از مخاطرات به وسیله‌ی همین عوامل گمراه‌کننده به سوی شرک و انحراف باز می‌گردد.

نمونه‌های چهارم و پنجم هم مانند نمونه‌های دو و سه عیناً بیانگر این حقیقت‌اند که وقتی آن ضرر و خطر پیش می‌آید، فطرت از تمام خدعه‌ها و ضلالت‌ها و عوامل مؤثر خارجی پیراسته می‌گردد؛ اما پس از نجات از آن ضرر و خطر مجدداً به سوی ضلالت و گمراهی می‌رود مگر کسی که از اخلاص و توبه بهره‌مند باشد و در واقع چنین کسی است که عالِم است؛ چون علم واقعی، انسان را به سوی نظر مخلصانه و به دور از شائبه‌ها و عوامل گمراه‌کننده هدایت می‌کند.

نمونه‌ای از فطرت تلاش و جستجوی فراوان برای رسیدن به حق است و از پرستش سایر معبودها و ارباب‌ها بیزار و ناراحت است و میان آنچه که به مقتضای طبیعت و استعداد ذاتی خود از حقیقت الوهیّت درک می‌کند، با اباطیلی که به عنوان این حقیقت میان مردم یک جامعه متداول است متحیّر و سرگشته است. سپس این فطرت با حقیقت الوهیت، ارتباط و تماس حاصل می‌کند و به محض حصول این تماس، نور تابناکی در درونش می‌تابد که در پرتو آن حقیقتی را می‌بینند که در

جستجویش بوده است، و نهایتاً فطرت به این حقیقت مطمئن گشته و آرام می‌گیرد و هر چیزی جز آن حقیقت را دور می‌اندازد و هر قدرتی جز قدرت آن حقیقت را ناچیز و بی ارزش می‌یابد. قرآن کریم به عنوان نمونه‌ای از این تجربه‌ی قاطع، ابراهیم را مثال می‌زند:

﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً ۖ إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٧٤﴾ وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ ۖ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا ۖ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ ۚ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ ۚ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا ۗ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا ۚ فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ ۖ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ ۚ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ ۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴾ انعام ۸۳-۷۴

«(ای پیامبر! برای مردمان بیان کن چیزهایی را که رخ داده) آنگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: چرا بت‌هایی را به عنوان معبود و اله می‌گیری؟! به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم. همان‌گونه (که گمراهی قوم ابراهیم را بر او آشکار کردیم) ملک عظیم آسمان‌ها و زمین را به او نشان دادیم. تا از زمره‌ی باورمندان راستین شود. (از جمله) هنگامی که شب او را دربر گرفت، ستاره (درخشان مشتری یا زهره) را دید گفت: این پروردگارِ من است، اما هنگامی که غروب کرد، گفت: من آنچه را غروب کند (و ناپایدار باشد) دوست ندارم. هنگامی که ماه را درحال طلوع دید، باز گفت: این پروردگارِ من است ولی وقتی که غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره‌ی قوم گمراه خواهم بود. هنگامی که خورشید را درحال طلوع دید گفت: این پروردگارِ من است، این بزرگ‌تر است. هنگامی که غروب کرد، گفت ای قوم من! بی‌گمان از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم. بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمان‌ها و زمین

را آفریده است و از هر کفری به دورم و از زمره‌ی مشرکان نیستم. قوم ابراهیم با او به احتجاج پرداختند. (وی را از خشم خداخوانده‌های خود برحذر داشتند. ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که درباره‌ی خداوند با من احتجاج نمایید و حال آن که مرا هدایت بخشیده است؟ من از آن چیزهایی که شریک خدا قرار می‌دهید نمی‌ترسم (می‌دانم نمی‌توانند به کسی زیانی برسانند) مگر پروردگارم بخواهد و مسلماً علم پروردگارم همه چیز را فراگرفته است. آیا متوجه نمی‌شوید و نمی‌دانید؟ چگونه از چیزی بی‌ارزش که شریک خدا قرار داده‌اید من بترسم؟ حال آن‌که شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند چیزی را شریک قرار می‌دهید که خداوند دلیلی بر حقانیت آن برای شما نفرستاده است؟ پس کدام یک از این دو گروه (بت‌پرستان و خداپرستان) شایسته‌تر به امن و امان هستند اگر می‌دانید؟ کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را با شرک نیامیخته‌اند، در ایمن بوده و آنان راه‌یافتگان هستند. این‌ها دلایل ما بود که آن‌ها را به ابراهیم عطا نمودیم تا در برابرِ قوم خود به کارشان گیرد. درجات هرکسی را بخواهیم بالا می‌بریم. همانا پروردگارت بس حکیم و آگاه است.»

آری، فطرت ابراهیم از همان آغاز هرگز به پرستش بت‌ها آرام نمی‌گیرد و با وجود این‌که در دامن بت‌پرستی و عبادت برای ستاره‌ها و سیّاره‌ها بزرگ شده بود، از آن‌ها متنفر بود و آن‌ها را به عنوان اله دوست نمی‌داشت. سرانجام به عبادت چیزهای دیگری که به حکم عادت محیط پرستش می‌شدند، روی آورد. ولی با گذشتن هر شبی و به دست آوردن هر تجربه‌ای به عبادت کردن برای سیارات و ستارگان افول کننده هم قانع و آسوده خاطر نگشت؛ چرا که درک فطری او از خدای حق و متعال، با زوال و غیب و ناپدیدشدن او منافات داشت و قبول نمی‌کرد که خداوند متعال قابل تغییر و تبدیل باشد! لذا همین که خورشید که بزرگ‌ترین آن‌ها در برابر چشم ابراهیم بود، افول کرد، آن تماس داخلی میان فطرت پاک او و حقیقت برتر الهی رخ داد و لذا گفت: «ای قوم من! به راستی من از آنچه شما شریک خداوند قرار می‌دهید بیزارم. من با تمام وجودم به سوی آن کس روی آورده‌ام که آسمان‌ها و زمین را از عدم آفریده است و من از شرک دورم و هرگز از مشرکان نخواهم بود.» وقتی که قومش با او به مجادله پرداختند، دلیل قطعی او همان برهان قاطع درونی بود که با فطرتش تماس حاصل کرده بود: «چرا درباره‌ی ذات الله با من مجادله می‌کنید درحالی که او به حقیقت مرا گوهر هدایت بخشیده است؟» این ارتباط و تماس الهی با فطرت و وجدان ابراهیم حقیقتی است انکارناپذیر که ابراهیم نمی‌تواند آن را احساس و لمس نکند. حقیقتی است آشکار، محکم و روشن که در طبیعت و ژرفای درونش پدید آمده است و با نیروی آن همچون حقیقتی قابل لمس و رؤیت

با قومش به مبارزه و مجادله می‌پردازد! وقتی که قومش او را از عواقب سوء نافرمانی از بت‌ها می‌ترسانند، ابراهیم با نیروی این حقیقت مسلّم با آنان به مبارزه‌طلبی می‌پردازد: «چگونه من از آنچه شما شریک و انباز خداوند متعال قرار داده‌اید و هیچ دلیل حقّی از جانب خدا بر این شرک فرو نیامده است بترسم؟ درحالی که شما از این که بدون دلیلی ازجانب خدا بدو شرک ورزیده‌اید، نمی‌ترسید؟! کدام یک از دو طرف (ابراهیم یا قومش) بیشتر سزاوار امن و آرامش هستند اگر واقعاً اهل علم و فهم هستید؟» به راستی همین که حقیقت الهی فطرت ابراهیم را لمس کرد فورا نوری از آن درخشید که در پرتو آن، حقیقت الوهیّت را در نهایت جذابیّت و زیبایی مشاهده کرد. این نمونه‌ای است جالب و زیبا از پیوند و اتصال فطرت با پروردگار حقّ خود که تمام موانع و عوامل انحرافی را کنار می‌زند و در کمال زیبایی و روشنی متجلّی می‌گردد!

سبک قرآنی با درک عمیق و آگاهانه، این حقیقت را موکول به تأمل دقیق در آثار قدرت الهی در آفاق وانفس و رؤیت برهان ناطق در آن آثار، می‌کند:

﴿ وَفِي ٱلْأَرْضِ ءَايَٰتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَفِيٓ أَنفُسِكُمْ ۚ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾ ذاریات ۲۱-۲۰

«در زمین نشانه‌های عظیم (بر قدرت خداوند) برای کسانی که به دنبال یقین هستند وجود دارد و در وجودِ خود شما (انسان‌ها دلایل روشن برای پی بردن به قدرت خدا و شناخت او) وجود دارد مگر نمی‌بینید؟»

﴿ قُلِ ٱنظُرُوا۟ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَا تُغْنِي ٱلْءَايَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴾ یونس:۱۰۱

«بگو: بنگرید در آسمان‌ها و زمین چه چیزهایی است؟ اما آیات و معجزات و بیان دلایل و وجود بیم‌دهندگان برای کسانی که نمی‌خواهند ایمان بیاورند و به حق برسند، فایده‌ای نخواهد داشت.»

﴿ إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلْفُلْكِ ٱلَّتِي تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ۗ وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ إِذْ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُوا۟ مِنَ

ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ ٱلْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ ٱلْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُواْ مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَٰلَهُمْ حَسَرَٰتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ﴾ بقره:۱۶۷ـ۱۶۴

«پروردگار شما معبودی است یکتا و یگانه. هیچ خدایی جز او که رحمان و رحیم است وجود ندارد. مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا حرکت می‌کنند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده است و با آن زمین را پس از مرگش زنده ساخته و انواع جنبندگان را در آن گسترده و در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان آسمان و زمین معلّق هستند، بی‌گمان نشانه‌هایی است برای کسانی که خرد ورزند.»

﴿ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا لِّتَسْكُنُوٓاْ إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَٰنِكُمْ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّلْعَٰلِمِينَ ﴿٢٢﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبْتِغَآؤُكُم مِّن فَضْلِهِۦٓ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَيُحْىِۦ بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾

روم:۲۴ـ۲۰

«یکی از نشانه‌های دالّ بر قدرت خدا این است که (نیای) شما را از خاک آفریده و سپس شما انسان‌ها در روی زمین پراکنده گشتید. و یکی از نشانه‌های (دیگر) این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفریده است تا در کنار آنان بیارامید و میان شما و آنان مهر و محبت ایجاد کرده است. مسلّماً در این امور نشانه‌ها و دلایل عظیمی است برای افرادی که می‌اندیشند. از نشانه‌های دال بر قدرت الله آفرینش آسمان ها و زمین و مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شما است. بی‌گمان در این امور دلایلی است برای فرزانگان و دانشوران. از نشانه‌های عظیمت الهی خواب شما در شب و روز است و تلاشتان برای بهره‌مندی از فضل و نعمت خدا است. قطعاً در این امور دلایل بزرگی است برای کسانی که گوش شنوا دارند. از نشانه‌های دالّ بر قدرت و عظمت الهی نیز این است که خداوند برق را به‌عنوان مایه‌ی ترس و باعث امید به شما نشان می‌دهد و از آسمان آب فراوانی را نازل

می‌کند و زمین را بعداز مرگش به وسیله‌ی آن زنده می‌گرداند. بی‌گمان در این امور دلایلی است برای اهل درک و خردمندان.»

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِى رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ ۖ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ يُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّكُم بِلِقَآءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى مَدَّ ٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنْهَٰرًا ۖ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ ۖ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَفِى ٱلْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَٰوِرَٰتٌ وَجَنَّٰتٌ مِّنْ أَعْنَٰبٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَآءٍ وَٰحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِى ٱلْأُكُلِ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾

رعد:۲- ۴

«خداوند همان ذاتی است که آسمان‌ها را چنان که می‌بینید بدون ستون برپا داشت. سپس به فرمانروائی جهان هستی پرداخت و خورشید و ماه را رام و فرمانبردار کرد، هرکدام تا مدت معینی به حرکت خود ادامه می‌دهند. خداوند سازوکار جهان را (زیرنظر دارد و با حساب دقیقی) می‌گرداند. او آیه‌ی تکوینی و تدوینی را بیان می‌دارد تا این که یقین حاصل کنید که پروردگارتان را ملاقات خواهید کرد. خداوند است که زمین را گسترانیده و در آن کوه‌های استوار و جویبارهایی روان قرار داده است. از هرگونه میوه‌ای جفت نر و ماده‌ای در آن آفریده است. شب را بر روز می‌پوشاند و بیگمان در این امور دلایل عظیمی (بر قدرت خداوند) برای کسانی که می‌اندیشند، نهفته است. در روی زمین قطعه زمین‌هایی در کنار هم قرار دارند و تاکستان‌ها و کشتزارها و نخلستان‌های یک‌پایه و دوپایه در آن وجود دارند که هرچند با یک نوع آب آبیاری می‌شوند، اما برخی را از لحاظ طعم بر برخی دیگر برتری داده‌ایم. بی‌گمان در این امور دلایل بس عظیمی (بر قدرت الله) برای مردمانی که تعقل می‌ورزند، وجود دارد.»

نظیر این‌گونه توجیهات در سبک قرآنی برای بیداریِ کامل سیستم دریافت و فراگیری در طبیعت و سرشت انسانی فراوان است؛ تا انسان به دقّت و تدبّر در آثار قدرت الهی در نظام هستی و عالم نفسی بپردازد و شهادت و برهان علمی و ادراکی، در کنار شهادت و برهان فطرت قرار گیرد. نفس انسانی می‌تواند با این دو دلیل قاطع و محکم در برابر عوامل گمراه‌کننده که درطول تاریخ انسانی هر بار محیط‌ها و گروه‌هایی را به انحراف می‌کشانند، مقاومت کند وبه مبارزه بپردازد.

با وجود دلایل واضح و برهان محکم و شهادت فطرت سالم بر شناخت و پیروی از فرمان پروردگار، خداوند متعال از روی لطف و کرم به بندگانش نخواسته است در این مورد آنان را تنها به

دست دلایل فطری یا استعدادهای ذاتی، یا دلایل موجود در نظام هستی که با فطرت و وجدان آگاه ایشان به بحث می‌پردازد، بسپارد وحساب ثواب و عقاب آنان را براساس پیروی از این دلایل یا انحراف از آن‌ها قرار دهد؛ بلکه پیامبرانی را به سوی بندگان خود فرستاده که آنان را هوشیار می‌سازند، فطرتشان را بیدار نموده و استعدادهای آنان را فعّال می‌سازند، تا این همه دلایل و براهین و نشانه‌های گسترده در سطح جهان و در عالم نفس را به دقت بنگرند و آفریدگار یکتای خود را به خوبی بشناسند و پرستش کنند؛ زیرا خداوند متعال آگاه به این است که فطرت انسانی برخی از اوقات تحت تأثیر عوامل انحراف کننده قرار می‌گیرد و عقل انسان در اثر انگیزه‌ها و هیجان‌ها و ابلاغ حقایق به وسیله‌ی ایشان به بندگان بر آنان اتمام حجّت می‌شود. می‌فرماید:

﴿ رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةٌۢ بَعْدَ ٱلرُّسُلِ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴾ نساء:۱۶۵

«ما پیامبرانی را روانه کرده‌ایم تا برای مؤمنان مژده‌رسان و برای کافران بیم‌دهنده باشند و بعداز پیامبران دلیل و حجّتی بر خدا برای مردمان باقی نباشد. خداوند بس چیره و حکیم است.»

﴿ مَّنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا ﴾ اسراء:۱۵

«هرکس راه راست را در پیش گیرد به سوی خود، راه می‌یابد. هرکس از راه راست منحرف شد، انحرافش به زیان خودش است. هیچ‌کسی بار گناه کس دیگری را به دوش نمی‌کشد. ما هیچ‌کسی و هیچ قومی را مجازات نمی‌کنیم مگر این که پیامبری را برای آنان روانه سازیم.»

﴿ وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ ٱلْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِۦ جَهَنَّمَ وَسَآءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِۦ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًۢا بَعِيدًا ﴾ نساء:۱۱۶-۱۱۵

«کسی که با پیامبر دشمنی کند بعد از آن که راه هدایت از باطل مشخص و آشکار شده است و راه غیر راه مؤمنان در پیش گیرد او را به همان جنبی که (به دوزخ منتهی می‌شود و خود) دوستش داشته است، رهنمود کرده و به دوزخش می‌فرستیم. دوزخ چه بد جایگاهی است! بی‌گمان خداوند شریک قرار دادن برای خود را، از کسی نمی‌پذیرد. به جز شرک هر گناهی را از هرکسی که بخواهد می‌بخشد. هرکه برای خدا شریک قرار دهد به راستی بسی گمراه گشته است.»

﴿ وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِيٓ أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِنَاۚ وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي ٱلْقُرَىٰٓ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَٰلِمُونَ ﴾ قصص:۵۹

«پروردگار تو هرگز شهر و دیاری را ویران نمی‌سازد مگر این که در کانون و مرکز آن جا پیامبری را برانگیزد تا آیات ما را بر اهالی آن دیار بخواند. ما شهر و دیاری نابود نکرده و نخواهیم کرد مگر این که ساکنان آن کافر و ستمکار باشند.»

خداوند متعال هدایت کسی را که از روی عشق برای رسیدن به هدایت تلاش می‌کند، تضمین کرده و نیز هیچ قومی را بعداز این که به هدایت رسیده‌اند، گمراه نمی‌سازد تا چیزهایی را که باید از آن‌ها بپرهیزند، روشن و آشکار برایشان بیان کند:

﴿ وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴾ عنکبوت:۶۹

«کسانی که برای رضایت ما بکوشند، ما آنان را در راه‌های منتهی به خود، رهنمود نموده و قطعاً خدا با نیکوکاران است.»

﴿ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًۢا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾ توبه:۱۱۵

«خداوند هرگز قومی را که هدایت بخشیده است، گمراه نمی‌سازد تا زمانی که تمام چیزهایی که باید از آن‌ها دوری جویند، برایشان روشن نماید. خداوند بر همه چیز آگاه است.»

بالاتر از این عدالت و بالاتر از این رحمت الهی در حقّ بندگان، عدالت و رحمتی تصور نمی‌شود.این حقیقت که خداوند متعال برای هدایت انسان تنها به دلایل و برهان عقلی و اتکا بر شهادت فطرت سالم اکتفا نفرموده بلکه با ارسال پیامبران بر آنان اتمام حجت کرده است، می‌تواند باعث هوشیاری و نجات از گمراهی کسانی باشد که عقل را حاکم بر آیات و نصوص دینی قرار می‌دهند و داوری نهایی در دین و شریعت را به آن می‌سپارند. درحالی که جایز نیست عقل به عنوان داور و حاکم و إله شناخته شود؛ زیرا گاهی به خطا می‌رود و دیگر گاه دچار گمراهی گشته و تحت تأثیر عوامل و انگیزه‌ها و فشارهای گوناگون واقع می‌شود. لذا ضرورت دارد نصوص دینی داور و حَکَم باشند نه عقل. و باید کارکرد عقل در فهم نصوص و تقیّد به آن‌ها محدود شود. عقل حق ندارد درباره صحت و سقم نصوص، قضاوت کند یا به قبول یا ردّ و تعدیل آن‌ها بپردازد؛ چون قبول یا رد یا تعدیل آن‌ها خاص خداست و هیچ مخلوقی از چنین حقی برخوردار نیست! عقل هم یکی از مخلوقات است!



باتوجه به حقایق بیان شده معلوم می‌گردد، دلایل ذهنی تجریدی که علمایِ توحید (کلامی) به پیروی از منطق ذهنی ارسطو برای اثبات وجود خداوند به آن‌ها متوسل می‌شوند و دلایلی که تنها بر مقولات عقلی متکی هستند، از سبک بیان قرآنی و روش اسلامی دور شده‌اند؛ زیرا دلایل ذهنی در این مورد از ضعیف‌ترین دلیل‌ها به شمار آمده، و بزرگ‌ترین عامل برای ادامه‌ی بحث و جدل هستند.

معتزله که بخاطر عدم تعدد قدما صفات الهی را نفی می‌کنند، می‌گویند: «اگر خداوند دارای صفات باشد لازم است این صفات نیز مانند ذات الله قدیم باشند. آنگاه تعدد قدما پیش می‌آید و آن هم جایز نیست. پس خداوند دارای صفاتی اضافه برذاتش نیست.» مسلماً به اشتباه رفته‌اند و از حقیقت دور گشته‌اند. این نظریه‌ی آنان یک قیاس ذهنی محض است که با واقعیت و با سبک قرآنی سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند متعال خود را به صفات متعدد توصیف کرده است و صفاتی مانند وحدانیت، ازلیت، ابدیت و احاطه بر همه‌ی اشیاء و سایر اسماء حسنی را برای خود ثابت می‌کند. می‌فرماید:

﴿ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١﴾ لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يُحْيِۦ وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾ هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْءَاخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾ حدید:۳-۱

«تسبیح و تقدیس خداوند می‌کند آنچه در آسمان‌ها و زمین است و خداوند بس مسلّط و حکیم است. مالکیّت و حاکمیّت آسمان‌ها و زمین از آنِ او است و او زنده می‌گرداند و می‌میراند. او بر تمام اشیاء توانا است. او، اول است و آخر، ظاهر است و باطن و به همه‌ی اشیاء آگاهی کامل دارد.»

﴿ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْمَلِكُ ٱلْقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلْمُؤْمِنُ ٱلْمُهَيْمِنُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْجَبَّارُ ٱلْمُتَكَبِّرُ سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾ هُوَ ٱللَّهُ ٱلْخَٰلِقُ ٱلْبَارِئُ ٱلْمُصَوِّرُ لَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴾ حشر:۲۴-۲۲

«او خدایی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. آگاه از جهان پنهان و آشکار و دارای رحمت عام و خاص است. ذاتی است که جز او فریادرس و فرمانروایی نیست. او پادشاه، منزّه، بی‌عیب، امان‌دهنده و امنیت‌بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمندِ چیره، بزرگوار و شکوهمند و والامقام فرازمند است. خداوند پاک و والاتر از آن است که شریکی برای او قرار داده شود. او خداوندی است، طراح هستی آفریدگان از نیستی و

صورتگر جهان است، دارای نام‌های نیک و زیبا است. همه چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند و او چیره و بسیار حکیم است.»

معتزله از منطق ذهنی ارسطو و تجریدات خیالی «افلوطین» پیروی کرده و تابع سبک قرآنی که تنها سبک اسلامی اصیل است، نشده‌اند. در مورد مسأله‌ای که در تاریخ اندیشه‌ی اسلامی به عنوان «فتنه‌ی خلق قرآن» معروف است نیز از این سبک غیراسلامی پیروی کردند تا به خیال خود قرآن قدیم نباشد و تعدد قدما به وجود نیاید. بدون شک این بحث کاملاً از سبک اسلامی و فکر اسلامی بیگانه است. تنها قرآن وحی و کلام خدا است و هیچ نیازی به مصادر غیرقرآنی نیست.

مسلّماً خداوند متعال دارای صفات ویژه یا به عبارت دیگر اسماء حسنی است، ولی بشر قادر نیست کیفیت صفات خداوند را درک کند. به‌هرحال خداوند شنونده است و می‌شنود؛ بیننده است و می‌بیند، عالم است و می‌داند. اما وقتی که این صفات برای ذات الله به عنوان صفت قرار داده می‌شوند بشر نمی‌تواند کیفیت و چگونگی هیچ‌یک از آن‌ها را درک کند؛ زیرا هیچ نظیر و شبیه و مانندی برای ذات الله وجود ندارد لذا امکان درک کیفیت صفات و کیفیت افعال او برای انسان وجود ندارد. بنابراین کسی حق ندارد هیچ‌یک از آن‌ها را بر چیزهایی که در مورد خویشتن و یا سایر مخلوقات خداوند می‌دانند، قیاس کند. (چرا که مشابهت و مناسبتی بین مقیس و مقیس‌علیه وجود ندارد).

به همین جهت، هرکسی که درباره‌ی کیفیت افعال الهی سؤال می‌کند جواب خداوند به او این است :﴿**كَذٰلِكَ اللهُ يَفْعَلُ ما يَشاءُ**﴾ «خداوند هر طوری که بخواهد عمل می‌کند.» خداوند متعال کیفیت اعمال و افعال خود را برای پرسشگران بیان نمی‌فرماید؛ زیرا می‌داند ساختمان فکری و طبیعت و سرشت بشری به گونه‌ای نیست که قدرت ادراک این کیفیت را داشته باشد. می‌فرماید:

﴿ هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥ ۖ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ﴿٣٨﴾ فَنَادَتْهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّي فِي ٱلْمِحْرَابِ أَنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًۢا بِكَلِمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٣٩﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ ٱلْكِبَرُ وَٱمْرَأَتِي عَاقِرٌ ۖ قَالَ كَذَٰلِكَ ٱللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ﴾

آل‌عمران: ۴۰ـ ۳۸

«بدان هنگام زکریا پروردگار خود را به فریاد خواند، گفت: پروردگارا! فرزند شایسته‌ای از جانب خویش به من عطا فرما! بی‌گمان تو شنونده‌ی دعایی. درحالی که در عبادتگاه به نیایش ایستاده بود، فرشتگان او را ندا دردادند که خداوند تو را به یحیی مژده می‌دهد، او تصدیق کننده‌ی کلمه‌ی خدا(یعنی عیسی) و پیشوا و برکنار از هوس‌های سرکش و پیغمبری

از تبار صالحان خواهد بود. (با تعجب و شادی فراوان) گفت: پروردگارا! چگونه مرا فرزندی خواهد بود، درحالی‌که پیری بر من مسلط شده و همسرم نازا است؟! خداوند فرمود: همین‌طور است خداوند هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد. دستور می‌دهد بشو! فورا خواهد شد.»

﴿ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾ قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴾ آل‌عمران: ۴۷ـ ۴۵

«آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ی خود که نامش مسیح عیسی، پسر مریم است مژده می‌دهد و او در این جهان و آن جهان بلندمرتبه و بزرگوار و از زمره‌ی مقرّبان است. و در گهواره و در کهولت با مردم سخن خواهد گفت و از زمره‌ی صالحان به شمار می‌آید. مریم گفت: پروردگارا! چگونه مرا فرزندی خواهد بود درحالی‌که انسانی با من نزدیکی نکرده است؟ فرمود: این گونه هرچه را بخواهد می‌آفریند. هنگامی که اراده‌ی چیزی کند بدان می‌گوید: سپس پدید آی، پدید می‌آید.»

﴿ إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴾
آل‌عمران: ۵۹

«مسأله‌ی آفرینش عیسی برای خدا همانند مسأله‌ی (آفرینش) آدم است که او را از خاک پدید آورد. سپس بدو فرمود: پدید آی، و (بی‌درنگ) پدید آمد.»

﴿ أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾
بقره: ۲۵۹

«یا (آگاهی از) همچون کسی که از کنار دهکده‌ای گذر می‌کرد درحالی‌که سقف خانه‌ها درهم تپیده بود و دیوارهای آن‌ها بر روی سقف‌ها فرو ریخته بود؟ گفت: چگونه خدا این (اجساد فرسوده و از هم پاشیده‌ی مردمان این‌جا) را پس از مرگ زنده می‌کند؟ آنگاه

خداوند او را به مدت صد سال میراند و سپس زنده‌اش گرداند و بدو گفت: چه مدّت درنگ کرده‌ای؟ گفت: (شاید) روزی یا قسمتی از یک روز. فرمود (نه) بلکه صد سال درنگ کرده‌ای. به خوردنی و نوشیدنی خود (که همراه داشتی) نگاه کن (ببین با گذشت این مدت به خواست خدا هنوز) تغییر نیافته است. به الاغ خود بنگر (که چگونه از هم متلاشی شده است. ما چنین کردیم) تا نشانه (گویایی از رستاخیز) برای مردمان قرار دهیم. اکنون به استخوان‌ها بنگر که چگونه آن‌ها را برمی‌داریم و به هم پیوند می‌دهیم، سپس بر آن‌ها گوشت می‌پوشانیم. هنگامی که این حقایق برای او آشکار شد، گفت: می‌دانم خداوند بر هر چیز توانا است.»

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ بقره: ۲۶۰

(«به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی. فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا، ولی می‌خواهم اطمینان قلب پیدا کنم. فرمود: پس چهار تا از پرندگان را بگیر و آن‌ها را به خود نزدیک کن (تا آن‌ها را به خوبی شناسایی کنی، سپس آن‌ها را ذبح کن) آنگاه هر قسمت از آن ها را بر سرِ کوهی بگذار! بعدا آن‌ها را به اسم خود بخوان! به سرعت به سوی تو خواهند آمد. بدان خداوند بس چیره و باحکمت است.»

مسلّم است نه ابراهیم(ع) و نه کسی که بر آن قریه گذر کرد، هیچکدام کیفیت فعل خداوند را در زنده نمودن مرده‌ها درک نکردند. آنان نمونه‌ی روشن و آشکاری از زنده شدن مرده‌ها را دیدند ولی نفهمیدند این زنده شدن به چه کیفیتی انجام گرفته است؛ زیرا آنان بشر بودند و به طور کلی هیچ یک از افراد بشر قدرت درک این کیفیت را ندارد.

به همین دلیل است که هرگونه تلاشی برای درک کیفیت افعال خداوند از طریق قیاس آن‌ها بر کیفیت افعال مخلوق یا براساس تصورات ذهنی، با شکست مواجه شده است و کسانی که دست به چنین کاری زده‌اند، بالاجبار دچار خبط و سرگشتگی شده و هیچ دلیل و مدرکی ندارند.

قرآن کریم با قاطعیت این موضوع را اعلام کرده و می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾ نحل: ۴۰

«هرگاه به چیزی اراده کردیم به او می‌گوییم: به وجود بیا، فوری به وجود می‌آید.»

و برهان خلق را به عنوان دلیلی بر امکان زنده شدن انسان‌ها پس از مرگ، مطرح می‌نماید:

﴿ أَوَلَمْ يَرَ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٧٧﴾ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ ﴿٨٠﴾ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾

یس ۸۳-۷۷

«آیا انسان (با چشم عقل) ندیده است که ما او را از نطفه‌ی ناچیزی آفریده‌ایم، درحالی که او پرخاشگری است که آشکارا به پرخاش برمی‌خیزد؟ و برای ما مثالی می‌زند و آفرینش خود را فراموش می‌کند می‌گوید: چه کسی می‌تواند این استخوان‌هایی را که پوسیده‌اند، زنده کند؟ بگو: کسی آن‌ها را زنده می‌کند که نخستین بار آن‌ها را از نیستی به هستی درآورده و او بس آگاه به احوال آفریده‌شدگان است. آن ذاتی که از درخت سبز برای شما آتش بیافریده و شما با آن آتش روشن می‌کنید. آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد (استخوانهای پوسیده را) به گونه‌ی خودشان بیافریند؟ آری، می‌تواند زیرا او آفریدگار بس آگاه و دانا است. هرگاه بخواهد چیزی به وجود آید کار او تنها این است که خطاب بدان می‌گوید: پدید آی! و ناگهان پدید می‌آید. عظمت و بی‌نقصی سزاوار کسی است که حاکمیت هر چیزی در دستِ او است و همه چیز به سوی او برمی‌گردد.»



سبک قرآن در مقابل تأیید عجز و ناتوانی بشر از درک ذات الله و درک کیفیت افعال او که در جهان هستی و نفس بشر نمایان گشته، اعلام می‌دارد که ذات الله به انسان نزدیک است، گفته‌های آنان را می‌شنود و به خواسته و نیازها و دادخواهی‌های آنان پاسخ می‌دهد، به ایشان مهر و مودّت می‌ورزد و هرگز این عجز باعث نمی‌شود که آنان از ارتباط کامل با پروردگارشان محروم گشته و خداوند خود عهده‌دار ارتباط و اتصال بندگان با خویش است. بندگان، پروردگار خود را در فطرت خویش می‌یابند، و آثار قدرت او را در جهان هستی و نفس خود مشاهده می‌کنند. ازطرف دیگر خداوند نیز بندگان خود را ترک و فراموش نمی‌کند.

برای اثبات ارتباط و اتصال میان پروردگار و بندگانش، نیاز به این اوهام و خیالاتی که مسیحیت کلیسا از اتصال ناسوت به لاهوت از طریق نبوّت عیسی علیه السلام مطرح ساخته‌اند، نیست. هم‌چنین نیاز

به توسل به اوهام جاهلیّت عربی نیست که فرشتگان را دختر خدا می‌دانستند و می‌پنداشتند این فرشتگان نزد پدرشان برای ایشان شفاعت می‌کنند. حقیقت از همه‌ی این اوهام و خیالات بالاتر و سهل و ساده و روشن‌تر است. می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴾ بقره:۱۸۶

«ای پیامبر! هرگاه بندگان من وضع مرا از تو پرسیدند، بدانند: که من (به همه‌ی آنان) نزدیکم، هرکس هر وقت مرا به فریاد بخواند، به فریاد و دعایش جواب می‌دهم. پس بر آنان هم واجب است که دعوت مرا (به وسیله‌ی ایمان) بپذیرند و به من ایمان آورند تا به راه راست دست یابند.»

﴿ وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴾ غافر:۶۰

«پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد بخوانید، تا بپذیرم. کسانی که خود را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که مرا به فریاد بخوانند، خوار و پست داخل دوزخ می‌شوند.»

﴿ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴾ نمل:۶۲

(«آیا بت‌ها بهترند) یا کسی که به فریاد درماندگان می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند هرگاه او را به کمک طلبد و شما را در زمین جانشین کرده است؟ آیا معبود (دیگری) با خدا است؟! واقعاً شما کم اندرز و عبرت می‌گیرید.»

﴿ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴾ هود:۹۰

«از پروردگارتان درخواستِ گذشت و آمرزش کنید، آنگاه مخلصانه به سوی او برگردید. به راستی پروردگارم بسیار مهربان و با محبت است.»

﴿ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ﴿٦١﴾ ﴾ هود:۶۱

«به سوی قوم ثمود، صالح را فرستادیم که از خودشان بود. گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که معبودی جز او برای شما وجود ندارد. او است که شما را از زمین آفریده، و آبادانی آن را به شما واگذار کرده است؟ پس، از او طلبِ آمرزش کنید و به سوی او برگردید. بی‌گمان پروردگارم نزدیک و پاسخگوی [دعای] شما است.»

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا﴾ مریم:۹۶

«بی‌گمان کسانی که ایمان دارند و کارهای نیک انجام می‌دهند، خداوندِ مهربان آنان را دوست می‌دارد و محبت ایشان را به دل‌ها می‌افکند.»

﴿وَأَيُّوبَ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرۡحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ فَكَشَفۡنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرّٖۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ أَهۡلَهُۥ وَمِثۡلَهُم مَّعَهُمۡ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَذِكۡرَىٰ لِلۡعَٰبِدِينَ﴾ انبیاء:۸۴ـ۸۳

«ایوب را یاد کن بدانگاه (که گرفتاری بر او غلبه کرده بود) پروردگار خود را به فریاد خواند، (گفت: پروردگارا!) بیماری به من روی آورده است تو مهربان‌ترینِ مهربانان هستی. دعای او را پذیرفتیم و بیماری او را شفا دادیم، به جای خانواده‌ی از دست رفته‌اش، دوچندان بدو دادیم. این امر محض رحمت و محبت ازجانب ما (در حقّ او بود) و تذکار و عبرتی برای خداپرستان بود.»

﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٨٧﴾ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُـۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿٨٨﴾ وَزَكَرِيَّآ إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرۡنِي فَرۡدٗا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلۡوَٰرِثِينَ ﴿٨٩﴾ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَوَهَبۡنَا لَهُۥ يَحۡيَىٰ وَأَصۡلَحۡنَا لَهُۥ زَوۡجَهُۥٓۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ﴾ انبیاء: ۹۰ـ۸۷

«(یاد کن داستان یونس ملقّب به) ذالنون را در آن هنگام که خشمناک (از میان قومش) بیرون رفت، گمان برد که (با زندانی کردن و دیگر سختی‌ها) بر او سخت نمی‌گیریم (سوار کشتی شد و کشتی دچار تلاطم شد و به قید قرعه او را به دریا انداختند و نهنگی او را بلعید) میان تاریکی‌ها (سه گانه، شب، دریا و شکم نهنگ) فریاد برآورد (کریما! رحیما!) پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی و من از ستمکارن شده‌ام. دعای او را پذیرفتیم و وی را از غم رها کردیم و ما همین‌گونه موؤمنان را نجات می‌دهیم. و زکریا را یاد کن آن هنگام که پروردگار خود را به فریاد خواند (گفت:) پروردگارا! مرا تنها مگذار (و فرزندی به من عطا کن تا وارثم باشد هرچند) تو بهترین وارثانی. ما دعای او را برآورده ساختیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسر او را شایسته (برای زاد و ولد) کردیم. آنان در

انجام کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند. درحالی که مشتاقانه و ترسان ما را به فریاد می‌خواندند و همواره خاشع و خاضع ما بودند.»

جز این‌ها آیات فراوان دیگری هستند که قلب مؤمنان را آرام و مطمئن می‌سازند و آن را با رابطه‌ی مهر و محبت و رعایت و قرب و مودت و استجابت دعا، از ساده‌ترین و سهل‌ترین طریقه به پروردگارشان پیوند می‌دهند بدون این که نیازی به ارتکاب کفر و اوهام شرک‌آمیز باشد.



از آن‌جا که آفریدگار و روزی‌رسان تنها ذات الله است و تنها او کفیل و عهده‌دار زندگی جانداران است و تدبیرکننده و عالِم و محیط بر همه‌ی اشیاء تنها او بوده و فقط او قادر و توانا و دارای قهر و جبروت است. و آفرینش را آغاز کرده و آن را ادامه می‌دهد و بندگان را به محاسبه و مجازات می‌کشاند؛ پس واجب است تنها او اله و حاکم و فرمانروا و قانون‌گذار باشد، تنها او را ربّ و پروردگار و مالک و فرمانده قرار داد و ایمان و بندگی خاص او گردد و شریکی در آن‌ها برای پروردگار چه در عالم وجدان و درون و چه در عالم واقعیت و بیرون قرار داده نشود. این بزرگ‌ترین مقوله‌ای است که سبک بیان قرآنی با بیان و ذکر تمام آیاتی که قبلاً ذکر شد آن را مورد توجه و هدف اصلی خود قرار داده است.

البته خداوند متعال از همه‌ی جهان و جهانیان بی‌نیاز است و این که بشر او را تنها إله و ربّ قرار دهد و دین و عبادت و پرستش را شایسته‌ی او بداند، چیزی بر قدرت و ملک او افزوده نمی‌شود. هم‌چنین اگر تمام بشر به الوهیت او کفر ورزند و معبودهایی را شریک او قرار دهند یا به رؤسا و فرمانروایان و ارباب‌های گوناگون دنیا ایمان بیاورند، ذره‌ای از ملک و قدرت خداوند کم نخواهد شد؛ بلکه این خود انسان است که وجدان سالم و اخلاق درستی نخواهد داشت و زندگی‌اش اصلاح نمی‌شود مگر وقتی که تنها خداوند متعال را به اله و حاکم و ربّ قبول کند و دین و بندگی را خاص او گرداند. این یک رحمت و موهبت بزرگ الهی نسبت به بندگان است که سبک بیان قرآنی آنان را به سوی اله واحد و ربّ واحد، راهنمایی و ارشاد می‌کند. و با این شیوه‌ی بی‌نظیر، حقیقت الوهیّت و ربوبیّت را برای آنان روشن می‌سازد تا در پرتو آن، ذات الله را بشناسند؛ همان خدایی که فقط او شایستگی «رب» و «إله» بودن را دارد.

تنها ذات الله، الهی است که لازم است بندگان به الوهیّت او معتقد باشند و نذورات و شعایر و قربانی را به او تقدیم دارند و تنها او را به فریاد بطلبند و امید و بیم خود را تنها از او داشته باشند و تنها او را به دوستی بگیرند و فقط از او بیمناک باشند و بازگشت و پناه بردن‌شان تنها به سوی او

باشد. خداوند «إله» واحد است و این که عقاید ایران باستان می‌گوید دو تا اله وجود دارد: یکی «اهورامزدا» که اله خیر و نور بوده و دیگری «اهریمن» که اله و فرمانروای شر و تاریکی است و یا عقاید مصر باستان که «اوزریس» را اله خیر و «سیت» را اله شرّ قرار می‌دهد، حقیقت ندارد:

﴿وَقَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓاْ إِلَٰهَيْنِ ٱثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ فَإِيَّٰىَ فَٱرْهَبُونِ﴾ نحل:۵۱

«دو تا معبود و پروردگار را نپذیرید. اله و معبود حقیقی تنها یکی است و بس. بنابراین تنها از عذاب من بترسید.»

خداوند معبودی یکتا است و اگر کلیساهای مسیحیّت صرف نظر از اختلاف‌هایی که در تفصیل امر باهم دارند معتقد به سه اقنوم (اله و فرمانروا) شده‌اند و بعضی از آن‌ها به الوهیّت مسیح معتقدند و بعضی دیگر مریم را نیز اله می‌دانند و قسمتی دیگر روح‌القدس را به عنوان اله می‌شناسند، به بیراهه رفته‌اند و باید دانست که نه مسیح آن‌طور که مسیحی‌ها معتقدند و نه عُزیر آن‌طور که بعضی از یهودیان گمان می‌برده‌اند، پسر خدا هستند و نه فرشتگان آن چنان که مشرکان عرب گمان می‌کردند، دختران خدایند. می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا تَغْلُواْ فِى دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلْحَقَّ إِنَّمَا ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ أَلْقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌ ٱنتَهُواْ خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ سُبْحَٰنَهُۥٓ أَن يَكُونَ لَهُۥ وَلَدٌ لَّهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا (۱۷۱) لَّن يَسْتَنكِفَ ٱلْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ٱلْمُقَرَّبُونَ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (۱۷۲) فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِۦ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسْتَنكَفُواْ وَٱسْتَكْبَرُواْ فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ نساء:۱۷۳-۱۷۱

«ای اهل کتاب! در دین خود غلوّ مکنید (دربارهٔ‌ی عیسی راه افراط و تفریط مپویید) و دربارهٔ‌ی خدا جز حق مگویید. بی‌گمان عیسی مسیح، پسر مریم، و فرستادهٔ‌ی خدا است، او واژه و کلمهٔ‌ی خدا (یعنی پدیدهٔ‌ی فرمان: کن) است که خداوند آن را به مریم رساند. او دارای روحی است ازسوی خدا (به کالبدش دمیده شده است). پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و مگویید که خدا سه تا است. (از شرک) دست بردارید که به سود شما است. خدا یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد درحالی که از آنِ

او است آنچه در آسمان‌ها و زمین است و کافی است که خداوند تنها وکیل و مدبّر مخلوقات است. هرگز مسیح ابایی ندارد که بنده‌ای از بندگانِ خدا باشد و فرشتگان مقرب نیز (از بندگی او ابایی ندارند).کسی از عبادت خداوند سر باز زند و خویشتن را بزرگ‌تر از آن به حساب آورد (که به عبادت پروردگار بپردازد، باید بداند) که همگان را در پیشگاه خود جمع می‌آورد. اما کسانی که ایمان بیاورند و عمل نیک انجام دهند خداوند پاداش ایشان را به تمامی خواهد داد و از فضل خود بر پاداش آنان خواهد افزود. اما کسانی که سر باز زنند و تکّبر ورزند، خداوند آنان را مجازات دردناکی خواهد کرد و به جز خدا سرپرست و یاوری نخواهند یافت.»

﴿ وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَـٰرَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَٰهِهِمْ يُضَـٰهِـُٔونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَبْلُ قَـٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴾ توبه: ۳۰

«یهودیان می‌گویند: عُزَیر پسر خدا است و ترسایان می‌گویند: مسیح پسر خدا است. این سخنی است که آنان به زبان می‌گویند (و ادعایی بیش نیست، این گفتار) آنان به گفتار کافرانی می‌ماند که پیش از آنان چنین می‌گفتند: خداوند کافران را نفرین و نابود نماید! چگونه (دروغ می‌گویند و چگونه از حق) بازداشته می‌شوند؟!»

تمام مشرکان و بت‌پرستان جاهلیّت ازجمله جاهلیّت عربی که معتقد به تعدد الهه بودند و این تعدّد را در ستاره‌ها و سیّاره‌ها یا در ارواح غیرمرئی ازقبیل فرشتگان و شیاطین یا ارواح مردگان تجسّم بخشیده و این اشیاء را به‌عنوان آلهه‌ی خود قرار می‌دادند یا آن‌ها را شفیع خود به نزد خداوند می‌دانستند و برایشان عبادت و بندگی کرده تا رضایت آنان را کسب کنند و بهتر برایشان شفاعت نمایند. برخلاف همه‌ی این عقاید باطل، سبک قرآنی تعداد آلهه را مردود دانسته و تنها ذات الله را به عنوان اله و حکمروای یگانه معرفی می‌کند. می‌فرماید:

﴿ وَمِنْ ءَايَـٰتِهِ ٱلَّيْلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا۟ لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَٱسْجُدُوا۟ لِلَّهِ ٱلَّذِى خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾ فَإِنِ ٱسْتَكْبَرُوا۟ فَٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُۥ بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْـَٔمُونَ ﴾ فصّلت: ۳۸-۳۷

«از نشانه‌های قدرت خدا شب و روز و خورشید و ماه است. برای خورشید و ماه سجده نکنید! برای خدایی که آن‌ها را آفریده است، سجده ببرید. اگر واقعاً او را عبادت و پرستش می‌کنید. اگر مشرکان خود را بزرگ‌تر (از بندگی خدا دیدند باکی نیست؛ زیرا) آنان که در

پیشگاه پروردگار منزلت و مقام دارند (که فرشتگان مقرّبند) شب و روز به تسبیح و تقدیس او سرگرم‌اند و به هیچ وجه خسته و درمانده نمی‌شوند.»

﴿ إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ ﴿٢﴾ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ۚ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٣﴾ لَّوْ أَرَادَ اللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا لَّاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ سُبْحَانَهُ ۖ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٤﴾ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ۖ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ ۖ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۖ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴿٥﴾ خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ ۚ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ۚ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ ۖ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٦﴾ إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ ۖ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ۖ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ ۗ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴾ زمر: ۷-۲

«(ای پیامبر!) ما این کتاب را که دربرگیرنده‌ی حق و حقیقت است، بر تو فرستاده‌ایم پس تو نیز با خالص کردن برنامه‌ی زندگی برای خدا، او را بندگی کن! هان! تنها عبادت و دینِ خالص برای خدا است و بس. کسانی که به جز خدا، سرپرستان و یاوران دیگری برمی‌گیرند (و می‌گویند) ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خدا نزدیک کنند، خداوند روز قیامت میان آنان درباره چیزی که در آن اختلاف دارند داوری خواهد کرد. خداوند دروغگوی کفرپیشه را به سوی حق رهنمون نمی‌کند. اگر خداوند می‌خواست فرزندی داشته باشد، می‌بایست از میان چیزهایی که خود می‌آفریند، کسی یا چیزی را برگزیند. خداوند پاک و منزّه از هر نقصی است او خداوند یگانه و پیروزمند است. آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است. شب را بر روز و روز را بر شب می‌پیچاند و خورشید و ماه را فرمانبردار کرده است. هریک از آن‌ها تا مدّت معین و مشخصی در حرکت خواهد بود. هان! خداوند بسیار مقتدر و بخشنده است. خداوند شما را از یک تن (به نام آدم) بیافرید سپس از جنس او، همسرش را (به نام حوّاء) خلق کرد برای شما هشت جفت حیوان (چهارپا) آفرید. او شما را در شکم‌های مادرانتان میان تاریکی‌های سه‌گانه،

آفرینش‌های گوناگون و پیاپی می‌بخشد. کسی که چنین می‌کند، الله است که پروردگار شما است و حکومت و مملکت از آنِ او است. پس چگونه از پرستش خدا برگردانده می‌شوید؟ اگر کافر گردید خدا از شما بی‌نیاز است، اما کفر را از بندگان خود نمی‌پسندد. اگر سپاسگزاری کنید، از این کارتان خشنود می‌شود. هیچ‌کس بارِ گناه کس دیگری را بر دوش نمی‌کشد. سرانجام و بازگشت همه‌ی شما به سوی پروردگارتان خواهد بود و از کارهایی که انجام داده‌اید، با خبر می‌شوید؛ زیرا او آگاه به اسرار و افکار نهفته در سینه‌هاست.»

﴿ فَٱسۡتَفۡتِهِمۡ أَلِرَبِّكَ ٱلۡبَنَاتُ وَلَهُمُ ٱلۡبَنُونَ ﴿١٤٩﴾ أَمۡ خَلَقۡنَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ إِنَٰثٗا وَهُمۡ شَٰهِدُونَ ﴿١٥٠﴾ أَلَآ إِنَّهُم مِّنۡ إِفۡكِهِمۡ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَدَ ٱللَّهُ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ﴿١٥٢﴾ أَصۡطَفَى ٱلۡبَنَاتِ عَلَى ٱلۡبَنِينَ ﴿١٥٣﴾ مَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ ﴿١٥٤﴾ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾ أَمۡ لَكُمۡ سُلۡطَٰنٞ مُّبِينٞ ﴿١٥٦﴾ فَأۡتُواْ بِكِتَٰبِكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿١٥٧﴾ وَجَعَلُواْ بَيۡنَهُۥ وَبَيۡنَ ٱلۡجِنَّةِ نَسَبٗاۚ وَلَقَدۡ عَلِمَتِ ٱلۡجِنَّةُ إِنَّهُمۡ لَمُحۡضَرُونَ ﴿١٥٨﴾ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴾ صافات: ۱۵۹-۱۴۹

«از آنان (که معتقدند فرشتگان دختران خدایند) بپرس آیا دختران از آنِ پروردگار تو باشند و پسران از آن خودشان؟! یا این که آیا هنگامی که فرشتگان را به صورت ماده می‌آفریدیم، ایشان ناظر بر خلقت فرشتگان بودند؟! هان! آنان تنها از روی دروغ‌ها و تهمت‌های به هم بافته‌ی خود می‌گویند: خداوند فرزند زاده است. قطعاً ایشان دروغگویند. آیا خداوند دختران را بر پسران ترجیح داده است؟! شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟ آیا یادآور نمی‌شوید؟ یا این که شما دلیل واضح و روشنی دارید؟ اگر راست می‌گویید کتاب خود را بیاورید و نشان دهید. آنان در میان خداوند و جنّیان رابطه‌ی نسب و خویشاوندی قرار داده‌اند. درحالی که جنّیان می‌دانند که همگی در پیشگاه خداوند حاضر و گردآورده می‌شوند. خداوند پاک و منزّه است از شرکی که برایش قایل می‌شوند.»

﴿ وَيَوۡمَ يَحۡشُرُهُمۡ جَمِيعٗا ثُمَّ يَقُولُ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِمۖ بَلۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ٱلۡجِنَّۖ أَكۡثَرُهُم بِهِم مُّؤۡمِنُونَ ﴿٤١﴾ فَٱلۡيَوۡمَ لَا يَمۡلِكُ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٖ نَّفۡعٗا وَلَا ضَرّٗا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّتِي كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴾ سبأ: ۴۲-۴۰

(«یادآور شو) روزی را که خداوند جملگی آنان را گرد می‌آورد، سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا اینان شما را پرستش می‌کرده‌اند؟ می‌گویند: تو منزّهی، تنها تو یار و یاور ما بوده‌ای نه آنان؛ بلکه اینان جنیان را می‌پرستیده‌اند و اکثر آنان به آنان ایمان داشته‌اند. در

آن روز هیچ‌یک از شما نمی‌تواند برای دیگری سود و زیانی داشته باشد. به کافران می‌گوییم عذاب آتشی را بچشید که آن را دروغ می‌دانستید.»

﴿ وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَنْ عِندَهُۥ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾ أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿٢١﴾ لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾ لَا يُسْـَٔلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ ﴿٢٣﴾ أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً ۖ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَٰنَكُمْ ۖ هَٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِىَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِى ۗ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٱلْحَقَّ ۖ فَهُم مُّعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾ وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِىٓ إِلَيْهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾ وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَلَدًا ۗ سُبْحَٰنَهُۥ ۚ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾ لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِٱلْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِۦ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾ ۞ وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّىٓ إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ الانبياء: ۲۹-۱۹

«از آنِ او است هرکه و هرچه در آسمان‌ها و زمین است، کسانی که در پیشگاه او هستند از پرستش او سر باز نمی‌زنند و خویشتن را مغرور نمی‌بینند و از بندگی خداوند خسته و هراسان نمی‌شوند. شب و روز دائماً مشغول تسبیح و تقدیس خدایند و خسته و دلگیر نمی‌شوند. آیا (این مشرکان) خداخوانده‌هایی از مخلوقات زمینی به عنوان الله و پروردگار پذیرفته‌اند که (انکار می‌توانند مردگان را) زندگی دوباره بخشند؟! اگر در آسمان‌ها و زمین غیر از الله معبودهایی می‌بودند قطعاً آسمانها و زمین تباه می‌شدند، بنابراین خداوند صاحب عرش، بسی برتر از گفته‌هایی است که آنان درباره‌اش می‌گویند. خداوند دربرابر کارهایش مورد بازخواست کسی قرار نمی‌گیرد ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند. آیا آنان غیر از خدا معبودهایی را پذیرفته‌اند؟! بگو: دلیل و مدرک خود را بیان دارید. این قرآن است که راهنمای کسانی است که با من همراهند (و این هم تورات و انجیل و دیگر کتاب‌های آسمانی که) راهنمای کسانی بوده که قبل از من می‌زیسته‌اند. اصلاً اغلب آنان حق را نمی‌شناسند و این است که روی‌گردانند. ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم مگر این که به او وحی کرده‌ایم که معبودی جز من نیست پس فقط مرا بندگی کنید. (بعضی از کفّار عرب) می‌گویند: خداوند رحمان برای خود فرزندانی برگزیده است. خداوند پاک و منزّه از هر نقصی است (فرشتگان فرزندان خداوند نیستند) بلکه بندگان گرامی و محترمی

هستند. آنان در سخن گفتن بر او پیشی نمی‌گیرند و تنها به فرمان او کار می‌کنند. خداوند اعمال گذشته، حال و آینده‌ی آنان را می‌داند و آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که بدانند خداوند از او راضی است و به شفاعت او خشنود است. آنان همیشه از هیبت و عظمت خدا ترسان و هراسان‌اند. هرکس از آنان (که فرشتگان و مأموران اجرای فرمان خدایند) بگویند به جز خدا من هم معبودی هستم، سزای او را دوزخ می‌گردانیم. سزای کافران را بدین شیوه خواهیم داد.»

﴿ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡـًٔا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ﴿٢٠﴾ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ﴾ نحل: ۲۱ـ۲۰

«کسانی غیر از خدا که به فریاد خوانده و پرستش می‌شوند، نمی‌توانند چیزی را بیافرینند بلکه خودشان آفریده می‌شوند. مردگانی بی‌جان هستند که نمی‌دانند چه وقت برانگیخته می‌شوند.»

تمام اشیاء و اشخاصی که بشر در جاهلیّت‌های خود آن‌ها را به عنوان «اله» پذیرفته است هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌تواند چیزی را بیافریند یا به جانداری روزی برساند یا به کسی نفع یا ضرری وارد آورد. این اله خوانده‌ها هرگز قادر نیستند به کسانی که برایشان عبادت و بندگی انجام می‌دهند، یاری و کمک کنند و حتی توان کمک به نفس خود را هم ندارند، مرده‌ای را زنده نمی‌کنند و زنده‌ای را نمی‌میرانند و قادر به حشر و نشر و حساب و جزا در قیامت نیستند؛ چون از انجام این کارها عاجزند، نباید اله باشند؛ زیرا اله ذاتی است که می‌آفریند، روزی می‌دهد، نفع و ضرر می‌رساند، زنده می‌کند، می‌میراند و در آخرت مرده‌ها را زنده می‌کند و پاداش اعمال خیر یا سزای اعمال شر را به آنان می‌رساند. وجود این ویژگی‌ها برای «اله» دلیل بزرگی است علیه مشرکان. همین حجّت و دلیل قاطع است که قرآن هنگام اثبات توحید در الوهیت بر آن تکیه می‌کند. عین همین حجّت و برهان است که سبک قرآنی هنگام بیان توحید در ربوبیّت بر آن تکیه کرده و آن را تکرار می‌نماید. نشان می‌دهد خدایی که می‌آفریند و روزی می‌رساند، حفاظت و عهده‌داری امور انسان‌ها با او است، صاحب نفع و ضرر است، زنده می‌کند و می‌میراند و مرده‌ها را برمی‌نگیزد و پاداش و سزای اعمالشان را می‌دهد و با قدرت و تقدیر خود بر نظام هستی و پیدایش حیات حکم می‌کند، آن ذاتی است که ربوبیت تنها از آن او است و سرپرستی بر حیات بشر، نظام آن و قانون جامعه و ارزش‌ها و اخلاق بشری تنها حق او است و تنها او بر عادت‌ها و مناسبات بشری تسلّط دارد بنابراین ضرورت دارد که فقط قانون این اله و این ربّ، در همه‌ی این موارد مرجع و حاکم باشد، دراین‌صورت است که انسان‌ها در الوهیّت و ربوبیّت، موحد شناخته می‌شوند و دینشان خالصاً برای خداوند خواهد بود و ایمان و عبادت خود را سزاوار پروردگار خود می‌دانند. در غیر این‌صورت آنان

غیر از خدا، ارباب‌های مختلف را به عنوان ربّ و اله خود برمی‌گزینند و آن‌ها را در حکومت و فرمانروایی و سرپرستی، شریک خداوند قرار می‌دهند.

باتوجه به این که در سبک قرآنی و در حقیقت واقع، الوهیّت و ربوبیّت با صفات: آفریدن (خلق)، روزی دادن، تدبیر، تصرّف، مالکیت، تسلّط، نفع و ضرر رساندن، میراندن، زنده گردانیدن، برانگیختن مردگان در قیامت و پاداش و جزا دادن به آنان، در ارتباط تنگاتنگ بوده، لذا بحث از آن در قرآن در یک سیاق واحد از آیات غالباً در ارتباط با همین ویژگی‌ها مطرح می‌شود:

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱) الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا (۲) وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ﴾

فرقان: ۳-۱

«مبارک است خدایی که قرآن را بر بنده‌ی خود نازل کرده است تا این که جهانیان را بیم دهد. کسی که مالکیت آسمان‌ها و زمین از آنِ او است. فرزندی برای خود برنگزیده است و در حکومت و مالکیت انبازی نداشته و همه چیز را آفریده است و آن را اندازه‌گیری و برآورد دقیق کرده است. (مشرکان) علاوه بر خدا معبودهایی را پذیرفته‌اند که چیزی را نمی‌آفرینند؛ بلکه خودشان آفریده شده هستند. مالک سود و زیانی برای خود نبوده و بر مرگ و زندگی و رستاخیز، هیچ اختیار و توانی ندارند.»

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا (۴۵) ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا (۴۶) وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا (۴۷) وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۚ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۴۸) لِّنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا (۴۹) وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۵۰) وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَّذِيرًا (۵۱) فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُم بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا (۵۲) ۞ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا (۵۳) وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا

فَجَعَلَهُۥ نَسَبًا وَصِهْرًا ۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ ۗ وَكَانَ ٱلْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِۦ ظَهِيرًا ﴾ فرقان:۵۵ـ ۴۵

«مگر نمی‌بینی که پروردگارت چگونه سایه را گسترانیده است؟ اگر خدا می‌خواست آن را ساکن و بی‌حرکت می‌کرد. آنگاه خداوند خورشید را نشانه و دلیل بر این سایه‌ی گسترده کرده است. سپس ما آن سایه را آهسته جمع کرده و برمی‌چینیم. این خداوند است که برای شما شب را پوشش، خواب را وسیله‌ی آرامش و روز را موقع پویایی و فعالیت قرار داده است. خداوند است که بادها را به عنوان مژده‌رسان‌های پیش‌قراول باران رحمت خود وزان می‌کند. این ما هستیم که از آسمان آب پاک و پاک کننده را نازل می‌کنیم تا با آن سرزمین مرده را زنده کرده و برای نوشیدن در اختیار مخلوقاتی که آفریده‌ایم ازجمله چهارپایان زیاد و مردمان فراوان قرار دهیم. ما قرآن را به شیوه‌های مختلف در میان مردمان بیان داشته‌ایم تا آنان بیاموزند و پند گیرند اما بسیاری از مردم جز کفر و ناسپاسی چیزی نمی‌پذیرند. اگر ما می‌خواستیم در هر شهر و روستایی پیامبری را برمی‌انگیختیم. پس، از کافران پیروی مکن و با اسلحه‌ی قرآن با آنان جهادِ بزرگی را شروع کن. خداوند است که دو دریا را در کنار هم روان می‌سازد. این یکی شیرینِ شیرین است و آ ن دیگری شورِ شور! خداوند در میان آن دو حایل و مانعی ایجاد کرده است. خدا که از آب (منی) انسان‌ها را آفریده است، و ایشان را به (دو گروه) نرینه و مادینه تبدیل کرده است و پروردگار تو بر همه چیز توانا بوده و هست. مشرکان معبودهایی غیر از خدا را پرستش می‌کنند که نه سودی به آنان می‌رسانند و نه زیانی. کافران همواره در راه سرکشی از پروردگارشان همدیگر را پشتیبانی می‌کنند.»

﴿ وَٱللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّىٰكُمْ ۚ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ لِكَىْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْـًٔا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٧٠﴾ وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِى ٱلرِّزْقِ ۚ فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُوا۟ بِرَآدِّى رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَآءٌ ۚ أَفَبِنِعْمَةِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٧١﴾ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَـٰتِ ۚ أَفَبِٱلْبَـٰطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ ٱللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿٧٢﴾ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾ فَلَا تَضْرِبُوا۟ لِلَّهِ ٱلْأَمْثَالَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ نحل:۷۴ـ۷۰

«خداوند شما را آفریده است. سپس شما را نیز می‌میراند. برخی از شما را به سنین بالای عمر می‌رساند که چنان (به تحلیل می‌روند) که بعد از [سپری کردن دوره‌ی] علم و آگاهی

(و تجربیات زندگی) چیزی نخواهند دانست. بی‌گمان خداوند بر هر چیز آگاه و توانا است. خداوند برخی از شما را بر برخی دیگر از نظر روزی فزونی داده است آنان که روزی فراوانی نصیبشان گشته حاضر نیستند که روزی (و ثروت) خود را به بردگان خود داده و آنان را با خود در ثروت شریک و مساوی گردانند. آیا نعمت خدا را انکار می‌کنند؟ خداوند از جنس خودتان همسرانی برای شما قرار داده است. از همسرانتان پسران و نوادگانی به شما داده و چیزهای پاکیزه‌ای به شما عطا کرده است. آیا (بازهم) کافران به معبودهای باطل ایمان می‌آورند، و نعمت خدا را (با شرک ورزیدن) ناسپاسی می‌گویند؟ چیزهایی را بجز خداوند بندگی می‌کنند که مالک کم‌ترین روزی در آسمان‌ها و زمین برای آنان نیستند. اصولاً ناتوانند؛ پس برای خدا، شبیه و نظیر قرار ندهید. بی‌گمان خداوند بس دانا و آگاه است و شما ناآگاه و بی‌اطلاع هستید.»

﴿ قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَمَن يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾ فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلْحَقُّ ۖ فَمَاذَا بَعْدَ ٱلْحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُ ۖ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾ كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ فَسَقُوٓا۟ أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾ قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ۚ قُلِ ٱللَّهُ يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٣٤﴾ قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ ۚ قُلِ ٱللَّهُ يَهْدِى لِلْحَقِّ ۗ أَفَمَن يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّىٓ إِلَّآ أَن يُهْدَىٰ ۖ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾ وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا ۚ إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِى مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴾ یونس: ۳۶-۳۱

«بگو: چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی بر گوش و چشم‌ها تسلّط دارد؟ یا چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده، بیرون می‌آورد؟ یا چه کسی تمام امور را می‌گرداند؟ پاسخ خواهند گفت: آن کس خدا است. پس بگو: چرا نمی‌ترسید و پاکی و تقوا را پیشه نمی‌کنید؟ آن خداست که پروردگار حقّ شما است. آیا در ورای حق جز گمراهی هست؟ پس چگونه از راه حق منحرف می‌شوید؟ بدین جهت فرمان پروردگار تو درباره‌ی کسانی که سرپیچی می‌کنند صادر شده است که ایمان نیاورند. بگو: آیا در میان این شریک‌های شما کسی هست که بتواند چیزی را بیافریند و بعداز نابودی آن دوباره آن را زنده کند؟ بگو: تنها ذات الله است که آفرینش را آغاز کرده و سپس دوباره آن را از سر می‌گیرد. پس چگونه منحرف می‌شوید؟! بگو: آیا در میان این شریک‌های شما کسی هست که به سوی حق راه نماید؟ بگو: تنها خداوند راه حق را می‌نماید پس آیا کسی که به سوی

حق هدایت می‌کند، به پیروی بر حق‌تر است یا کسی که هدایت نمی‌کند و باید خودش راهنمایی شود؟ شما را چه شده و چه بلایی بر سرتان آمده است؟ این چه حکمی است که می‌کنید؟ اکثر مشرکان غیر از شک و گمان از چیز دیگری پیروی نمی‌کنند. بی‌گمان شک و تردید انسان را از حق و حقیقت بی‌نیاز نمی‌سازد. خداوند به تمام کارهایی که انجام می‌دهید آگاه است.»

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا ۚ إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۚ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ ۖ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا ۚ كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ اعراف: ۵۹-۵۴

«پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس بر عرش قرار گرفت. با شب روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز، روان است، خورشید و ماه و ستارگان جملگی فرمانبر و مسخّر او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار، جاودان و دارای خیرات فراوان خداوندی است که پروردگارِ جهانیان است. فروتنانه و پنهانی او را به فریاد بخوانید. او تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. در زمین بعداز اصلاح آن فساد و تباهی مکنید، خداوند را از روی ترس و امید به فریاد بخوانید. بی‌گمان رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است. او کسی است که بادها را به عنوان مژده‌رسان‌های رحمت خود پیشاپیش می‌فرستد. هنگامی که بادها ابرهای سنگین را برداشتند آن‌ها را به خاطر آبیاری زمین مرده می‌رانیم و آب را آن‌جا فرود می‌آوریم و با آن هر میوه و محصولی را پدید می‌آوریم، همان‌گونه مردگان را نیز از خاک بیرون می‌آوریم تا شما بیاموزید و عبرت پذیرید. زمین خوب به فرمان پروردگار، گیاهش می‌روید و رشد می‌کند امّا زمین بد از آن جز گیاه ناچیز و کم سود چیزی نمی‌روید.

ما برای شکرگزاران این چنین آیات را بیان می‌کنیم. ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم او به آنان گفت: ای قوم من! تنها خدا را پرستش کنید! برای شما معبودی جز او نیست. می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید.»

هنگامی که پادشاه درباره‌ی پروردگار با ابراهیم به مجادله پرداخت و ادعا کرد او همان ربّی است که حکم به حیات و زنده ماندن یا مرگ و به قتل رسیدن هرکسی که بخواهد، می‌کند، ابراهیم در ردّ ادعای او گفت: کسی که مالک، مدبّر و اداره‌کننده‌ی نظام هستی است تنها او سزاوار اداره‌ی امور بندگان است. تنها آن ذات، رَبّ است هم چنان که تنها او إله می‌باشد. می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِى حَآجَّ إِبْرَٰهِـۧمَ فِى رَبِّهِۦٓ أَنْ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّىَ ٱلَّذِى يُحْىِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحْىِۦ وَأُمِيتُ ۖ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِى بِٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ ٱلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِى كَفَرَ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾

بقره:۲۵۸

«آیا درباره‌ی کسی که درباره‌ی الوهیت و یگانگی خدا با ابراهیم به احتجاج برخاست، آگاهی داری بدان خاطر که خداوند به او حکومت و شاهی داده بود؟ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند او هم گفت من نیز (با عفو و کشتن) زنده می‌گردانم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: پروردگار من خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب برآور. آنگاه آن مرد کافر، مانده و مبهوت گردید. خداوند مردمان کافر را هدایت نمی‌کند.»

وقتی که فرعون با موسی درباره‌ی پروردگارش به مجادله پرداخت، موسی دعوای فرعون را با عین همین برهان و حجّت رد کرد و گفت: کسی دارای حقّ ربوبیّت و حاکمیّت بر زندگی بندگان است که آفریننده است، دارای ملک آسمان‌ها و زمین است و مالکیت مشرق و مغرب از آنِ او است. چون فرعون در برابر موسی دلیل وبرهانی نداشت، به تهدید متوسل شد. می‌فرماید:

﴿ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ ۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُۥٓ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِىٓ أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾ قَالَ رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَآ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴾

شعراء:۲۸-۲۳

«فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست؟ موسی گفت: پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر شما راه یقین می‌پویید. فرعون به اطرافیان خود گفت: آیا نمی‌شنوید؟

(که چه حرف‌های عجیبی می‌گوید) موسی گفت: پروردگار شما و نیاکان پیشین شما است. فرعون گفت: پیامبری که به سوی شما آمده است قطعاً دیوانه است. موسی (بازهم به نشانه‌های گسترده در پهنه‌ی آفرینش اشاره کرد و) گفت: او پروردگار طلوع و غروب و همه‌ی چیزهایی است که در میان آن دو قرار دارد. اگر شما عاقل می‌بودید (می‌فهمیدید) (فرعون سخت برآشفت) گفت: اگر جز مرا به الوهیت برگزینی تو را از زمره‌ی زندانیان خواهم کرد.»

هنگامی که یوسف خواست به دو رفیق زندانی خود بگوید: عبودیت و اطاعت و پیروی، از حقوق ویژه‌ی خداوند بر بندگانش بوده و مردم مصر با ایمان آوردن و عبادت کردن و پیروی نمودن از غیر خدا، غیر خدا را به ارباب گرفته‌اند، به آنان گفت: به راستی خداوند بر حقّانیّت این ارباب‌ها، دلیل و حجّتی نازل نکرده و آنان دلیلی همراه ندارند و بدون شک حاکمیت و قضاوت تنها از آنِ خداوند است؛ زیرا پرستش و عبادت جز برای او برای کسی نیست. می‌فرماید:

﴿ يَٰصَٰحِبَيِ ٱلسِّجۡنِ ءَأَرۡبَابٞ مُّتَفَرِّقُونَ خَيۡرٌ أَمِ ٱللَّهُ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّارُ ٣٩ مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِۚ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ﴾ یوسف: ۴۰-۳۹

«یوسف گفت: ای دو رفیق زندانی من! آیا ارباب‌های مختلف و متعدد بهترند یا خدای یگانه‌ی چیره؟ این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید چیزی جز اسم‌های (بی‌مسمی) نیستند که شما و پدرانتان آن‌ها را خدا می‌خوانید. خداوند متعال هیچ دلیل و برهانی بر حقانیّت آن‌ها قرار نداده است. فرمانروایی از آنِ خدا است و بس. خداوند دستور داده است که جز او را نپرستید. این است دین راستین ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

زمانی که قرآن خطاب به مردم عرب گفت: باید در همه‌ی امور به سوی حکم و شریعت و قانون خدا برگردید، از آنچه از پدران خود به ارث برده‌اید دوری جویید، چیزهایی که به عنوان عرف و عادت در میان شما، قضاوت می‌کنند ترک کنند، آنان را خاطرنشان ساخت که تنها الله خالق و رازق و اداره‌کننده‌ی جهانِ هستی است و کلیدهای ذخایر آسمان‌ها و زمین تنها در دستِ اوست:

﴿ وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبِّي عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ ١٠ فَاطِرُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ جَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَمِنَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ أَزۡوَٰجٗا يَذۡرَؤُكُمۡ فِيهِۚ لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١ لَهُۥ

مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾
شوری:۱۲ـ۱۰

«در هر چیزی که اختلاف داشته باشید، داوری آن به خدا واگذار می‌گردد. چنین داوری، خدا است که پروردگارِ من است و من به او توکل و اتکا می‌نمایم و برای هر امری به سوی او روی می‌آورم. آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین است. او همسران شما را به خاطر شما از جنس خودتان آفریده و چهارپایان را به شکل نر و ماده درآورده است. بدین وسیله بر آفرینش شما (انسان‌ها و تولید و تکثیر نسل حیوانات) می‌فزاید. هیچ چیزی به خدا شبیه و مانند نیست. او شنوا و بینا است. کلید گنجینه‌ی آسمان‌ها و زمین در دستِ او است. برای هرکس که بخواهد روزی را فراوان یا کم می‌کند. او از همه چیز کاملاً آگاه است.»

وقتی که خداوند متعال به عرب دستور داد که نباید جز آنچه که خداوند حلال کرده است حلال کنند و جز آنچه خداوند حرام کرده است، حرام نمایند و در این باره نباید از شرع و قانون کسی جز قانون الله پیروی کنند، آنان را خاطرنشان ساخت که تنها او إله، حاکم، آفریدگار، مدبّر و اداره‌کننده‌ی جهان هستی است و صاحب سلطان و قدرت در آخرت فقط اوست و کسی نمی‌تواند از حیطه‌ی حکم او در قیامت فرار کند. می‌فرماید:

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ إِذْ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُوا۟ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا۟ وَرَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ ٱلْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا۟ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا۟ مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَٰلَهُمْ حَسَرَٰتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ﴿١٦٧﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُوا۟ مِمَّا فِى ٱلْأَرْضِ حَلَٰلًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا۟ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَٰنِ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٦٨﴾ إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِٱلسُّوٓءِ وَٱلْفَحْشَآءِ وَأَن تَقُولُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُوا۟ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُوا۟ بَلْ نَتَّبِعُ مَآ أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ أَوَلَوْ كَانَ ءَابَآؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْـًٔا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧٠﴾ وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ كَمَثَلِ ٱلَّذِى يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَآءً وَنِدَآءً صُمٌّۢ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٧١﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُلُوا۟ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقْنَٰكُمْ وَٱشْكُرُوا۟ لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحْمَ ٱلْخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ

لِغَيْرِ ٱللَّهِ ۖ فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٧٣﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَيَشْتَرُونَ بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلًا ۙ أُو۟لَٰٓئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ إِلَّا ٱلنَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٤﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشْتَرَوُا۟ ٱلضَّلَٰلَةَ بِٱلْهُدَىٰ وَٱلْعَذَابَ بِٱلْمَغْفِرَةِ ۚ فَمَآ أَصْبَرَهُمْ عَلَى ٱلنَّارِ ﴿١٧٥﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ نَزَّلَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ ۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا۟ فِى ٱلْكِتَٰبِ لَفِى شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴾ بقره: ۱۷۶-۱۶۵

«معبود شما معبودی است یکتا و یگانه و هیچ معبودی جز او نیست. او رحمان و رحیم است. مسلّماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا حرکت می‌کنند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را بعداز مرگش زنده ساخته و انواع جنبندگان را در آن گسترده است و در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که در میان آسمان و زمین معلّق‌اند، بی‌گمان نشانه‌هایی است (برای پی بردن به ذات پاکِ پروردگار و یگانگی او) برای آنان که می‌اندیشند. برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداخوانده‌هایی برمی‌گزینند و آنان را مانند خداوند دوست می‌دارند، کسانی که ایمان دارند خدا را از هر چیزی بیشتر دوست دارند. آنان که کفر می‌ورزند، اگر می‌شد عذابی را مشاهده نمایند که هنگام رستاخیز می‌بینند (می‌فهمیدند) که قدرت و عظمت همه از آنِ خدا است و خداوند دارای عذاب سختی است. در آن هنگام که رهبران از پیروان خود بیزاری می‌جویند و عذاب را مشاهده می‌نمایند، و روابط گسیخته می‌گردد، و پیروان می‌گویند: کاش بازگشتی می‌داشتیم تا از آنان بیزاری جوییم همان‌گونه که آنان از ما بیزار هستند. این چنین خداوند کردارهایشان را به گونه‌ای حسرت‌زا و اندوهبار به آن‌ها نشان می‌دهد. و آنان هرگز از آتش بیرون نخواهند آمد. ای مردم! از آنچه در زمین است و حلال و پاکیزه است بخورید و از اهریمن پیروی نکنید. بی‌گمان او دشمن آشکار شما است. او شما را تنها به سوی زشتکاری و گناهکاری فرمان می‌دهد و شما را وامی‌دارد که آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت دهید. هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه که خدا فرو فرستاده است، پیروی کنید. می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم. حال اگر پدرانشان چیزی نفهمیده و هدایت نیافته باشند، [باز تابع آن‌ها خواهند بود؟] مثل و نمونه‌ی کسی که کافران را به سوی حق دعوت می‌کند، مثل کسی است (که چوپان گوسفندانی باشد و) آن‌ها را صدا بزند ولی آن‌ها چیزی جز سروصدا نشنوند. کران و لالان و کوران‌اند، لذا آنان از روی خرد عمل نمی‌کنند و نمی‌فهمند. ای کسانی که ایمان

آورده‌اید! از چیزهای پاکیزه‌ای بخورید که روزی شما ساخته‌ایم و سپاس خدایی را به جای آورید اگر او را پرستش می‌کنید تنها مردار، خون، گوشت خوک و آنچه نام غیرخدا بر آن گفته شده باشد، بر شما حرام کرده است ولی آن کس که مجبور شود در صورتی‌که از روی لذت‌جویی و بیش از حدّ نیاز نباشد گناهی بر او نیست و بی‌گمان خداوند بخشنده و مهربان است.»

بنابراین چه در سبک قرآنی و چه در واقع امر، ارتباط بسیار محکمی میان الوهیّت و ربوبیّت با صفات خلق، رازقیت، مالکیت، تسلّط، تصرّف، تدبیر و برانگیختن مردگان و جزا وجود دارد،به همین جهت است که سبک قرآنی ارتباط بسیار محکمی میان آن‌ها برقرار می‌کند و به‌وسیله‌ی آن‌ها مردم را به پروردگار حق آشنا می‌سازد، همان پروردگاری که واجب است مردم تنها به او ایمان داشته باشند و بندگی و پرستش و اطاعت و پیروی را سزاوار ذات او بدانند. قرآن که مردم را به حقیقت الوهیّت آشنا می‌سازد به‌خاطر این است که وجدان و روح و اخلاق آن‌ها راست و درست شود و واقعیت زندگی آنان را اصلاح کند. وگرنه خداوند از تمام عالمیان بی‌نیاز است.

(تفصیل این بحث را در فصل قبلی «الوهیّت و عبودیّت» پی بگیرید).



البته ما در تلاش برای نزدیک ساختن حقیقت الوهیت به شیوه ای که سبک قرآنی آن را به تصویر می‌کشد، هستیم، اما این تلاشی است که به‌صورت یک کوشش ناقص بشری باقی می‌ماند و نمی‌تواند مانند سبک قرآنی این حقیقت را کامل نشان دهد و مثل آن انسان را بی‌نیاز کند. با وجود این که ما آیات قرآنی فراوانی را در این مورد ذکر کردیم، تا خود قرآن درباره‌ی این حقیقت برای ما سخن بگوید اما هنوز فاصله‌ی طولانی میان تلاش بشری ما و سیمای واقعی این حقیقت که به وسیله‌ی قرآن کریم نشان داده می‌شود، وجود دارد. این فاصله‌ی طولانی در مرحله‌ی اوّل ناشی از این است که ما نتوانسته‌ایم تمام آیاتی را بیان داریم که حقیقت الوهیّت را به تصویر می‌کشند؛ زیرا ممکن نیست تمام این آیات ذکر شوند، آیات مربوط به بیان حقیقت الوهیت به اندازه‌ای فراوان است که امکان ذکر همه‌ی آن‌ها در یک کتاب موجود نیست. (تا جایی که به فکرم رسید، همه این آیات را در یک دفتر تحت عنوان: «مع‌الحقیقه الإلهیّه فی القرآن» گردآوری کنم) اما هنوز اشکالی باقی می‌ماند و آن این که جمع‌آوری این آیات هم نمی‌توانست مانند سبک قرآنی حقیقت مطلب را ادا نماید؛ چون جدا ساختن این آیات از سیاق خود و قطع رابطه‌ی آن‌ها با ماقبل و مابعدشان در سیاق آن‌ها که ارتباطی است بسیار محکم و زیبا باعث می‌شود این آیات دلالت‌ها و زیبایی‌های

فراوانی را از دست بدهند و از شدت تأثیری که بر نفس دارند، کاسته شود. بنابراین ضرورت دارد این حقیقت برتر را چنان‌که در سیاق قرآنی آمده است، مشاهده کرد!

علی‌رغم نارسا بودن این تلاش به خاطر آن دو سببی که ذکر کردم به نظر می‌رسد به حقیقت الوهیّت، اشاره‌ای می‌نماید و عطری از فضای قرآنی در آن استشمام می‌گردد به نحوی که مطالعه کننده‌ی آن می‌تواند در خلال این اشاره‌ها کمال این حقیقت و جمال آن را مشاهده و نسیم عنبرشمیم فضای ملکوتی و ربّانی قرآن را درک کند. این امر مهم‌ترین عاملی بود که مرا واداشت تا به ذکر آیات فراوان در این بحث بپردازم.

بحث درباره‌ی حقیقت الوهیّت تکمیل نمی‌شود، مگر این‌که به مزایا و ارزش‌های بیان آن به شیوه‌ای که قرآن آن را به تصویر کشیده است، اشاره کنیم. این مزایا عبارتند از: (۱) ارزش عقلی. (۲) ارزش روحی. (۳) ارزش اخلاقی. آری، تا تأثیر بیان این حقیقت بر عقل، نفس، اخلاق و بر واقعیت زندگی انسان‌ها را بیان نکنیم به هدف اصلی خود نمی‌رسیم. به همین جهت است که خداوند متعال از روی مهر و محبت به بندگان خود این ارزش‌ها را بیان فرموده است و این لطف بی‌انتها است؛ زیرا خداوند از تمام عالمیان بی‌نیاز بوده و هست.

(۱) ارزش عقلی

به راستی شناخت حقیقت الوهیّت در این سیمای زیبا، بی‌عیب، واضح و دقیق، اثراتی بسیار قوی و محکم در معتدل ساختن عقل بشری دارد و آن را از زیر لایه‌های متراکم اوهام و خرافاتی که در انواع جاهلیّت‌ها و بت‌پرستی‌ها روی هم انباشته شده است، نجات می‌بخشد و آن را از سردرگمی‌هایی که فلسفه‌های قدیم و یا جدید در آن راه گم کرده‌اند، بیرون می‌آورد. فلسفه در تاریکی‌های اوهام، بدون دلیل و راهنما، سرگردان مانده است و تنها دلیلی که انسان را به حقیقت الوهیّت هدایت و آشنا می‌سازد و عبارت از وحی الهی است، رها کرده است. آن هم در بیابانی که راهنمایی جز وحی الهی برای آن نیست! و به همین جهت نظریه‌های نادرستی با خود آورده است که به قسمتی از آن قبلاً اشاره کردیم. این نظریه‌ها کارکرد درست عقل را از بین برده و آن را به حالت سرگشته در تاریکی و سرگردانی بدون راهنما رها می‌سازند.

این‌گونه نیست که طرفداران فلسفه تصور می‌کنند که فلسفه عقل را آزاد، روشن، قوی و آماده سیر و سفر در آفاق هستی می‌سازد؛ چون کسانی که به تاریخ و خط‌سیر تاریخی فلسفه مراجعه نمایند، می‌دانند اولین سرگشتگی فکری که از زمان افلاطون و ارسطو شروع شد، در برابر خود عقل، موانع فراوانی را ایجاد کرد؛ چون فلسفه درباره‌ی حقیقت الوهیّت، فرضیه‌ها و تصورات متعددی

ساخت و راه و روشی برای اندیشیدن در این قضیه ابداع کرد که انسان در دوره‌ها و عصرهای پیاپی فلسفه، آثار لغزش‌هایش را ملاحظه کرده و انحرافات فکری عجیبی در طی خط سیر طولانی فلسفه، می‌بیند! و اگر فلسفه‌ای که پایه‌اش در این مورد بر توهمات است، نمی‌بود، چنین انحرافات فکری آشکاری به وجود نمی‌آمد. البته پی‌گیری خط فلسفه و نشان دادن اشتباهات آن که از گذشتگان به ارث مانده است و تأثیرات موجود در آن موضوع مورد بحث ما این‌جا نیست. و البته این موضوع ارزش آن را دارد که به عنوان یک موضوع خاص مطرح گردد. این‌جا کافی است، اشاره‌ای به ارزش سبک قرآنی در تمام تصورات و نظریات، اعم از قدیم و جدید درباره‌ی «حقیقت الوهیّت» بکنیم. تا روشن گردد که سبک قرآنی با تصحیح صورت این حقیقت و تصحیح شیوه‌ی مورد بحث قرار دادن آن، ارزش عقلی‌اش چه‌قدر است.

سبک قرآنی پیروی از ظنّ و گمان را در این قضیه مورد انتقاد قرار می‌دهد؛ چون هرچه عقل بشری درباره‌ی حقیقت الوهیّت از خود می‌گوید، جز ظن و تخمین چیزی نیست؛ زیرا این عقل خدا را ندیده است و هرگز در زندگی دنیایی او را نخواهد دید؛ به این دلیل که این حقیقت بزرگ‌تر از عقل بشری و عالم هستی است و راهی برای شناخت آن جز راهی که صاحب این حقیقت به ما نشان می‌دهد و در محدوده‌ای که او می‌داند بشر در آن محدوده قادر است این حقیقت عظیمی را تصور و درک کند، وجود ندارد. مسلماً ظن به هیچ وجه انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند. می‌فرماید:

﴿ أَفَرَءَيْتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلْأُخْرَىٰٓ ﴿٢٠﴾ أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلْأُنثَىٰ ﴿٢١﴾ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰٓ ﴿٢٢﴾ إِنْ هِىَ إِلَّآ أَسْمَآءٌ سَمَّيْتُمُوهَآ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَٰنٍ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهْوَى ٱلْأَنفُسُ ۖ وَلَقَدْ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلْهُدَىٰٓ ﴿٢٣﴾ أَمْ لِلْإِنسَٰنِ مَا تَمَنَّىٰ ﴿٢٤﴾ فَلِلَّهِ ٱلْءَاخِرَةُ وَٱلْأُولَىٰ ﴿٢٥﴾ ۞ وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغْنِى شَفَٰعَتُهُمْ شَيْـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعْدِ أَن يَأْذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرْضَىٰٓ ﴿٢٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ تَسْمِيَةَ ٱلْأُنثَىٰ ﴿٢٧﴾ وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ ۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِى مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا ﴾ نجم:۲۸ـ۱۹

«آیا لات و عزّی، و منات سومین (بت) دیگر را چگونه می‌بینید؟ آیا پسران مال شما باشند و دختران مال خدا؟ در این صورت این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه است. این‌ها همه (نام‌های بی‌محتوی و اسم‌هایی بی‌مسمّی) است که شما و پدرانتان بر آن‌ها گذاشته‌اید. هرگز خداوند دلیل و برهانی بر حقانیّت آن‌ها قرار نداده است. آنان جز از گمان‌های بی‌اساس و از هواهای نفس پیروی نمی‌کنند درحالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگار برایشان

آمده است. مگر هرچه انسان بخواهد و آرزو کند به او خواهد رسید؟ (و هر چیز به میل او است؟ خیر، این گونه نیست؛ زیرا) دنیا و آخرت از آنِ خدا است و چه بسا فرشتگانی که در آسمان‌ها وجود دارند که (با وجود تقرّبشان در پیشگاه خدا) شفاعت ایشان هیچ سودی ندارد مگر بعد از آن‌که خدا اجازه دهد و راضی و خشنود گردد. کسانی که به آخرت ایمان ندارند فرشتگان را با نام‌های مونّث، نام‌گذاری می‌کنند. آنان در این باب چیزی نمی‌دانند و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند. ظن و گمان هم نمی‌تواند انسان را از حق بی‌نیاز کند.»

﴿ وَمَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَـٰعِبِينَ ﴿١٦﴾ لَوْ أَرَدْنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّٱتَّخَذْنَـٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن كُنَّا فَـٰعِلِينَ ﴿١٧﴾ بَلْ نَقْذِفُ بِٱلْحَقِّ عَلَى ٱلْبَـٰطِلِ فَيَدْمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ۚ وَلَكُمُ ٱلْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾ وَلَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَنْ عِندَهُۥ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾ أَمِ ٱتَّخَذُوٓا۟ ءَالِهَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿٢١﴾ لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾ لَا يُسْـَٔلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْـَٔلُونَ ﴿٢٣﴾ أَمِ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً ۖ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَـٰنَكُمْ ۖ هَـٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِىَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِى ۗ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٱلْحَقَّ ۖ فَهُم مُّعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾ وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِىٓ إِلَيْهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾ وَقَالُوا۟ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَـٰنُ وَلَدًا ۗ سُبْحَـٰنَهُۥ ۚ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾ لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِٱلْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِۦ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾ ۞ وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّىٓ إِلَـٰهٌ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴾ انبیاء: ۲۹-۱۶

«ما که آسمان و زمین و آنچه را در میان آن‌ها است برای بازی و شوخی نیافریده‌ایم (تمام امور کائنات از روی جدیت و هدف آفریده شده است) اگر می‌خواستیم سرگرمی را انتخاب کنیم چیزی مناسب خود برمی‌گزیدیم (بلکه، چنین کاری نخواهیم کرد و) حق را علیه باطل می‌شورانیم. حق، مغز سرِ باطل را از هم می‌پاشد و باطل هرچه زودتر محو و نابود می‌شود. وای بر شما! به سبب افترایی که می‌بندید. از آنِ او است هرچه و هرکه در آسمان‌ها و زمین است و کسانی که در پیشگاه وی هستند از پرستش او سر باز نمی‌زنند و خویشتن را مغرور و متکبر نمی‌بینند. شب و روز سرگرم تسبیح و تقدیس خدایند و سستی

به خود راه نمی‌دهند. آیا (مشرکان) خدایانی از (سنگ، چوب و...) زمین را به خدایی قبول کرده‌اند که (انگار بتوانند مردگان را) زندگی دوباره بخشند اگر در آسمان‌ها و زمین غیر از خدا معبودها و خدایانی می‌بودند، قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌شدند. بنابراین خدای صاحب شهریاری جهان بسی برتر از افتراهایی است که آنان بر زبان می‌رانند. خداوند دربرابر کارهایش مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد ولی دیگران درمورد هر کار خود مورد بازخواست قرار خواهند گرفت. آیا غیر از خدا معبودهای دیگری قبول کرده‌اند؟ به آنان بگو: دلیلتان را بیاورید. این قرآن است که راهنمای کسانی است که با من همراهند. این (هم تورات و انجیل و دیگر کتاب‌های آسمانی که) راهنمای کسانی بوده‌اند که قبل از من می‌زیسته‌اند. اصلاً اکثرشان حق را نمی‌فهمند و از حق روگردانند. هیچ پیامبری را قبل از تو نفرستاده‌ایم مگر این که به او وحی کرده‌ایم که هیچ معبودی جز من وجود ندارد پس مرا پرستش کنید. (برخی از مشرکان عرب) می‌گفتند: خداوند رحمان (فرشتگان را به‌عنوان) فرزند پذیرفته است. خداوند از این تهمت‌ها پاک است بلکه (فرشتگان) بندگان محترم خداوند هستند و در سخن از او پیشی نمی‌گیرند و تنها به فرمان او کار می‌کنند. خداوند به گذشته، حال و آینده‌ی آنان آگاه است. آنان هرگز برای کسی شفاعت نمی‌کنند مگر خداوند از او خشنود باشد و اجازه‌ی شفاعت برای او را داده باشد. هریک از فرشتگان بگوید: من هم به جز خدا معبودی هستم، جزای او دوزخ است و ما جزای کافران ستم‌پیشه را چنین می‌دهیم.»

مادام که تمام اوهام و تصورات جاهلیّت درباره‌ی حقیقت الهی جز ظنی که دلیل و برهانی بر آن وجود ندارد چیز دیگری نیست، باید بدون تردید و قاطعانه توهمات افلاطون، ارسطو، افلوطین، فارابی، ابن رشد، برگسن و دکارت... و تمام کسانی را که در این وادی ضلالت سرگشته مانده‌اند، از نوع آن‌ها به شمار آورد!

قرآن در همان حال که صورت حقیقت الوهیّت در عقل بشر را تصحیح می‌کند، شیوه‌ی تفکر عقلی را نیز به طور کلی تصحیح می‌نماید و به انسان یاد می‌دهد که چگونه درست فکر کند و صرفاً در مسائلی که در محدوده‌ی قدرت عقل است بر آن تکیه و اعتماد نماید و در مقولاتی که عقل توان درک آن را ندارد، از دلیل وحی پیروی کند تا عقل به وسیله‌ی این دلیل قطعی، هدایت شود و از سرگشتگی و درهم آمیختن مسائل محفوظ بماند و در این قضیه‌ی بزرگ بر ظن تکیه نکند. می‌فرماید:

﴿ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي ﴾ انبیاء:۲۴

«بگو: دلیل خود را (بر این شرک) بیان دارید این (قرآن است که) راهنمای کسانی است که با من همراهند و این (هم تورات و انجیل و دیگر کتاب‌های آسمانی که) راهنمای کسانی

بوده‌اند که قبل از من می‌زیسته‌اند (هیچ‌کدام شرک را جایز نمی‌دانند بلکه مردم را به توحید دعوت می‌کنند).»

﴿ قُلۡ أَرَءَيۡتُم مَّا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُواْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ لَهُمۡ شِرۡكٞ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِۖ ٱئۡتُونِي بِكِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ هَٰذَآ أَوۡ أَثَٰرَةٖ مِّنۡ عِلۡمٍ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴾ احقاف:۴

«بگو: آیا به معبودهایی که جز خدا به دعا می‌خوانید، اندیشیده‌اید؟ به من نشان دهید که چه چیزی از موجودات روی زمین را آفریده‌اند؟ یا آن‌ها در آفرینش آسمان‌ها سهیم بوده‌اند؟! اگر راست می‌گویید کتابی که پیش از قرآن بوده (و مطلبی که شما مدعی آن هستید در آن هست) برایم بیاورید یا دلایل و نشانه‌های علمی ارائه دهید.»

﴿ أَلَآ إِنَّهُم مِّنۡ إِفۡكِهِمۡ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَدَ ٱللَّهُ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ﴿١٥٢﴾ أَصۡطَفَى ٱلۡبَنَاتِ عَلَى ٱلۡبَنِينَ ﴿١٥٣﴾ مَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ ﴿١٥٤﴾ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾ أَمۡ لَكُمۡ سُلۡطَٰنٞ مُّبِينٞ ﴿١٥٦﴾ فَأۡتُواْ بِكِتَٰبِكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴾ صافات:۱۵۷-۱۵۱

«هان! آنان تنها از روی دروغ‌ها و تهمت‌های به هم بافته‌ی خود می‌گویند: خداوند فرزند زاده است. قطعاً ایشان دروغگویند. آیا خداوند دختران را بر پسران ترجیح داده است؟! شما را چه شده است چگونه داوری می‌کنید؟ آیا یادآور نمی‌شوید؟ یاشما دلیل واضح و روشنی دارید؟ اگر راست می‌گویید کتاب خود را بیاورید و نشان دهید.»

تنها دلیل هدایت‌بخش در مقوله‌ی الوهیّت، وحی آسمانی است و مادام که عقل در این قضیه از وحی پیروی نکند، با اوهام و خرافات و درهم آمیختن صحیح و باطل، روبه رو می‌شود؛ به نحوی که خود، خود را به فساد می‌کشاند و خود را از حرکت بر راه راست منحرف می‌سازد.

(۲) ارزش روحی

لازم به یادآوری است که ارزش روحی درک صحیح حقیقت الهی به هیچ وجه کم‌تر از ارزش عقلی آن نیست. مشاهده‌ی حقیقت الهی در سیمای کامل، زیبا، جذاب و آرام‌بخشی که سبک قرآنی آن را به تصویر می‌کشد، اطمینان و آرامش به آن را در قلب به وجود می‌آورد، به نحوی که قلب به آن انس و الفت می‌گیرد، هدف انسان را مشخص و روشن می‌سازد و استقامت و پایداری بر آن را تحکیم می‌نماید. نفس را از سرگشتگی میان الهه و ارباب گوناگون و خواسته‌ها و دیدگاه‌های مختلف آنان نجات می‌دهد، انسان را از تلاش و زحمتی که برای جلب رضایت هر اله و ربّی به صورت جداگانه و پرهیز از شرّ و خشم یکایک آن‌ها، رها می‌سازد و از انجام تکلیفات خسته‌کننده‌ای که هریک از آن‌ها به میل خود وضع می‌کنند، رستگار می‌گرداند! انسان در عقیده‌ی اسلامی تنها دارای

یک حاکم و فرمانروا است و تنها به او روی می‌آورد و از دستور، شریعت و قانون او پیروی می‌کند و از آنچه که او نهی فرموده است، خودداری کرده و با این پیروی، رضایت او را به دست می‌آورد و از خشمش محفوظ می‌ماند. انسان به خوبی می‌داند که این حاکم نسبت به بندگانش بسیار عادل، مهربان، بخشنده و صاحب لطف است. می‌داند او دارای قدرت و قهر است و هرچه اراده کند انجام خواهد داد. کلید برکت تمام اشیاء در دستِ او است. او به هرکس که بخواهد پناه می‌دهد و کسی نمی‌تواند به دشمنان او پناه دهد و هرگاه او را راضی کند، تمام موجودات راضی خواهند شد. مسلّماً این عقیده و تصور، اطمینان و اعتماد و ثبات نفس و آرامش قلبی را به وجود می‌آورد هم‌چنان که تمام نیروها و استعدادها را در یک مسیر معیّن، مشخص و دقیق به کار می‌اندازد. هرگز بنده‌ای که به ارباب و مهتر خود خدمت می‌کند و منظورش تنها رضایت او است و از او پیروی می‌کند، مانند بنده‌ای نیست که چندین ارباب و مهتر داشته باشد، هم‌چنین جهانی که پروردگار واحد آن را اداره می‌کند مثل جهانی نیست که صاحبان متعددی بر سر آن با یکدیگر به نزاع بپردازند. قرآن کریم بر این معنی تکیه و تأکید کرده و در مواردی به شیوه‌های گوناگون آن را تکرار می‌کند. می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٢٨﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۚ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾

زمر: ۲۹-۲۷

«ما در این قرآن برای مؤمنان هر نوع مَثَلی را بیان کرده‌ایم باشد که آنان پند گیرند و هوشیار شوند. قرآن فصیحی که به زبان عربی است و خالی از هرگونه کژی و نادرستی است. شاید ایشان پرهیزکاری پیشه کنند خداوند مثالِ فردی را که بنده‌ی چند شریک است آورده است که همواره درباره‌ی او به منازعه و مشاجره مشغول‌اند. و مثال مرد دیگری را می‌آورد که تنها بنده و تسلیم یک نفر است. آیا این دو (که یکی نمونه‌ی مشرک و دیگری نمونه‌ی موحّد است) یکسان‌اند؟ سپاس سزاوار خدا است، حال آنکه اکثر آنان نمی‌فهمند.»

﴿ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ ۚ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۚ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾ ﴾

یوسف: ۴۰-۳۹

«ای دوستانِ زندانیِ من! آیا معبودها و ارباب‌های مختلف بهتر است یا پروردگار یکتا و چیره؟ این معبودهایی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز اسم‌هایی (بی‌مسمّی) نیستند که شما و پدرانتان آن‌ها را خدا نامیده‌اید. خداوند دلیل و برهانی بر حقانیّت‌نازل نکرده است. فرمانروایی فقط سزاوار خدا است. خدا دستور داده است جز او کسی را نپرستید. این است دین راست و ثابت. حال آنکه اکثر مردم حقیقت را نمی‌دانند.»

﴿ قُل لِّمَنِ ٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبْعِ وَرَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾ قُلْ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾ بَلْ أَتَيْنَٰهُم بِٱلْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿٩٠﴾ مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنْ إِلَٰهٍ ۚ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٩١﴾ عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾ مؤمنون:۹۲-۸۴

«بگو: زمین و کسانی که در زمین هستند از آنِ کیست اگر دانا و فرزانه‌اید؟ خواهند گفت: از آنِ خدایند. بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و یادآور نمی‌شوید؟ بگو: چه کسی صاحبِ آسمانهای هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ خواهند گفت: از آنِ خدا است. بگو: پس چرا پرهیزگار نمی‌شوید؟ بگو: آیا چه کسی فرماندهی همه چیز را در دست دارد و او کسی است که پناه می‌دهد و کسی را نمی‌توان از عذاب او پناه داد اگر فهمیده و آگاهید؟ خواهند گفت: از آنِ خدا است. بگو: پس چگونه گول می‌خورید و افسون می‌شوید؟ (چنین نیست که می‌گویند) بلکه برای ایشان حق را آورده‌ایم و آنان همانا دروغگویند. خداوند نه فرزندی برای خود برگرفته است و نه خدایی با او بوده است؛ زیرا اگر خدایی با او می‌بود هر خدایی به آفریدگان خود می‌پرداخت و هریک از آنان بر دیگری برتری می‌یافت. خدا والاتر و بالاتر از آن چیزها است که آنان می‌گویند. به چیزهای آشکار و پنهان آگاه است. پس او پاک و بالاتر از آن چیزهایی است که آنان شریک او قرار می‌دهند.»

﴿ لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴾
انبیاء:۲۲

«اگر در زمین و آسمان چند الله و حاکم بر جهان وجود می‌داشت، آسمان و زمین تباه می‌شدند. پس خداوند صاحبِ حکومت، بالاتر از افتراهایی است که مشرکان بر زبان می‌رانند.»

چنانچه نفس بشر احساس کند در این جهان خدایی وجود ندارد، هرگز راحت و آسوده نیست! حتی بدبختی ناشی از نفی وجود «خدا» در جهان، بسیار بیشتر از مشکلات اعتقاد به خداوندان [الهه‌های] متعدد و ارباب‌های مختلف است؛ زیرا انسان هر اندازه که قوی باشد در مقابل نیروهای این جهان، ناتوان و ضعیف است و هر اندازه علم و نیروی او پیشرفت کند، باز بر حالت ضعف و ناتوانی باقی می‌ماند. انسان در برابر قدرت زلزله، آتشفشان، طوفان و صاعقه که گاه و بیگاه همه چیز را به نابودی می‌کشانند، چه قدرتی باید داشته باشد؟! باید با چه مجهولات عظیمی رو به رو باشد که نمی‌داند حتی یک لحظه بعد چه اتفاقی برایش پیش می‌آید! مادیگرایان منکر وجود خدا، ایمان و دین انسان را ناشی از ضعف او در برابر پدیده‌های طبیعی یا نیروهای ناشناخته می‌دانند! گمان می‌برند چون انسان از این دو ضعف نجات پیدا کرده است، (و پدیدهای طبیعی را مهار ساخته و بر نیروهای ناشناخته فایق آمده است) لذا دیگر نیازی به وجود دین ندارد و نقشی برای خدا در جهان هستی و زندگی انسانی باقی نمانده است! این چیزی است که آن‌ها می‌گویند و یک ادعای توخالی بیشتر نیست! انسان با همه‌ی پیشرفت‌های علمی و مسلّط شدن بر نیروهای جهان و به کارگیری آن‌ها، هنوز در مقابل پدیدهای طبیعی نیروهای ناشناخته در ضعف و ناتوانی به سر می‌برد! آنان که گمان می‌کنند، انسان را زیر بار سلطه‌ی «الله» بیرون می‌آورند و او را آزاد می‌سازند، پس از آن او را به چیز دیگری می‌سپارند؟! مگر غیر این است که او را به دست جبر و حتمیّت آلی طبیعت می‌سپارند و او را اسیر جبر اقتصادی حاکم بر تاریخ جامعه‌ی انسانی ساخته‌اند (به نحوی که هیچ انسانی به زعم آنان قدرت سرپیچی از این دو جبر را ندارد) و جبر و حتمیّتی هستند که انسان جز پیروی و بندگی و تسلیم دربرابر آن‌ها، هیچ چاره‌ای ندارد؟! خداوند پاک و منزه است:

﴿ءَآللَّهُ خَيۡرٌ أَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾

نمل:۵۹

«آیا خدا بهتر است یا چیزهایی که شریک او قرار می‌دهند؟»

به راستی اطمینان و اعتماد به ذات الله بعداز شناختن او به صفاتی که قرآن آن‌ها را بیان کرده است، اطمینان و آرامشی است که هیچ اطمینان و آرامشی با آن برابری نمی‌کند و هیچ چیز در این دنیا نمی‌تواند جایش را پر کند. آری، حوادث و لحظاتی در طول زندگی برای انسان پیش می‌آیند که در آن‌ها ارزش واقعی این اعتماد و اطمینان به وجود خداوند را به نحو کامل و آشکار و عمیق درک خواهد کرد. ولی گاهی انسان این ارزش را فراموش می‌کند تا بار دیگر این لحظات و حوادث دوباره و را به یاد آن می‌اندازد!

بدون شک، رضایت، احساس دوستی، شادی، توجه قلبی، اطمینان، اعتماد و آرامشی که به وسیله‌ی معرفت ذات الله بر نفس بشری مسلّط می‌گردد و تمام احساسات و ادراکات و انگیزه‌های او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و با تمام وجود او آمیخته می‌شود، چیزی است که حس و درک می‌شود ولی به قالب تعریف و توصیف درنمی‌آید. بهترین و نزدیک‌ترین تصویر از این حالت آن است که سبک قرآنی آن را در امثال این اشارات به تصویر می‌کشد:

﴿ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَطۡمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكۡرِ ٱللَّهِۗ أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَّهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ ﴾
رعد:۲۸

«کسانی که ایمان دارند، قلبشان با ذکر خدا آرام می‌گیرد. هان! تنها به ذکر خدا قلب‌ها آرام می‌گیرند.»

﴿ فَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ غُرُوبِهَاۖ وَمِنۡ ءَانَآيِٕ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡ وَأَطۡرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرۡضَىٰ ﴿١٣٠﴾ ﴾
طه: ۱۳۰

«پس ای پیامبر! در برابر چیزهایی که می‌گویند شکیبایی کن و پیش از طلوع آفتاب و غروب آن و در اثناء شب و در بخش‌هایی از روز بر پرستش و ستایش پروردگارت مشغول شو تا راضی و خشنود شوی.»

﴿ إِنَّمَا يُؤۡمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِهَا خَرُّواْۤ سُجَّدٗا وَسَبَّحُواْ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ۩ ﴿١٥﴾ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾ فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴾
سجده:۱۷-۱۵

«تنها کسانی به آیات ما ایمان دارند که هر وقت پند داده شوند، به سجده می‌افتند، و ستایشگرانه به تسبیح پروردگارشان می‌پردازند و تکبّر نمی‌ورزند. پهلوهایشان از بسترها دور می‌شود و پروردگار خود را با بیم و امید، به یاری می‌خوانند و از چیزهایی که به آنان داده‌ایم می‌بخشند. هیچ‌کس نمی‌داند در برابر کارهایی که (مؤمنان) انجام می‌دهند چه چیزهای شادی‌آفرینی برای آنان نهفته است.»

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴾
انفال:۲

«مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌هایشان از هیبت او هراسان می‌شود و هنگامی که آیات خدا بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید و بر پروردگارشان توکل می‌کنند.»

به راستی ایمان به خدا و شناخت حقیقت الهی باعث بی‌نیازی و سرمایه‌ی سعادت و عامل اطمینان و اعتماد و امنیت است. احساس دوستی و نزدیکی و محبت و عشق و شادی است و مایه‌ی شرافت و عزت، سربلندی و آزادی و رهایی از بردگی و بندگی برای غیرخداست. به حقیقت شرافت و بزرگواری و عظمتی که از این ایمان و آزادی به دست می‌آید بسیار حیرت‌انگیز است. به فصل «الوهیت و عبودیت» که به تفصیل در این باره بحث شد، مراجعه شود.

(۳) ارزش اخلاقی

آنچه که باقی مانده است بیان ارزش اخلاقی ناشی از مشاهده‌ی حقیقت الهی طبق عقیده‌ی اسلامی است به شیوه‌ای که سبک قرآنی آن را عرضه می‌دارد. قبل از این که درباره‌ی ناشی شدن ارزش اخلاقی از حقیقت الوهیّت از دیدگاه اسلام به بحث بپردازیم، می‌خواهیم اشاره مختصری به معنی اصطلاحی «اخلاق» در اسلام بنماییم. این معنی بسیار وسیع‌تر و جامع‌تر و دقیق‌تر از معنی متداول آن نزد علمای اخلاق است.

اخلاق از دیدگاه اسلام تنها چند صفات خوب و پسندیده نیست که ارتباطی باهم نداشته باشند؛ مانند: صداقت، امانت، عفّت، وفای به عهد و... بلکه اخلاق از نظر اسلام یک نظام و سیستم بسیار کامل و گسترده برای زندگی همه‌جانبه‌ی فردی و اجتماعی است. نظام و سیستمی است که تمام فعالیت‌ها و تلاش‌های انسانی را در ابعاد مختلف زندگی جهت می‌دهد و کنترل می‌کند. هر تلاش سازنده و خیرخواهانه و هدف‌داری، تلاش اخلاقی است و عامل و رکن اصلی در ارزشیابی هر تلاشی، نیّت است.

صداقت بدون شک فضیلت اخلاقی است هم‌چنان که جهاد در راه خدا برای آزاد ساختن انسان‌ها از بندگی غیرخدا نیز یک فضیلت اخلاقی است. امانت هم جزو اخلاق است همان‌طور که آباد ساختن زمین، بالا بردن سطح زندگی و پیشرفت آن در حدودی که خداوند اجازه داده است به منظور جلب رضایت الهی نیز جزو فضایل اخلاقی است و همان‌گونه که عفت و پاکدامنی اخلاق حمیده است، پاکسازی عقل و افکار مردم از اوهام و خرافات و گمراهی نیز اخلاق حمیده محسوب می‌شود. وفای به عهد در زمره‌ی اخلاق نیکو و پسندیده است چنان که استقامت بر دستورات الهی و اجرای حدودات او، مفید بودن انسان و بی‌ضرر بودن او در زندگی اجتماعی هم از اخلاق فاضله به

شمار می‌آید. بنابراین معلوم می‌شود که دایره‌ی معنی «اخلاق» در اسلام تا چه اندازه وسیع و فراگیر است تا جایی که هر کار و فعالیتی را در زندگی دربر می‌گیرد.

اسلام با اهتمام فراوان می‌خواهد، معنی و مدلول اخلاق را طوری به تصویر بکشاند که تمام افراد و جزئیات آن را شامل گردد و گسیختگی و بیگانگی میان جزئیات آن احساس نشود. اخلاق اسلامی کامل و هماهنگ و تقویت‌کننده‌ی همدیگر هستند. مجموعاً یک نظام و سیستم کاملی را برای تمام جوانب زندگی به وجود می‌آورد و به آن جهت می‌دهد و تمام فعالیت‌های ظاهر و باطن انسان را کنترل می‌کند و بدین جهت است که اخلاق نقش بسیار مهم و مفیدی را در زندگی انسانی ایفا می‌کند. اخلاق ارتباط فرد را به پروردگارش، به نفس خودش، به همسر و به فرزندانش، به قوم و خانواده‌اش، به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، ارتباط ملّت با دولت، ارتباط دولت با ملّت، ارتباط یک ملّت با ملّت‌های دیگر، ارتباط انسان با سایر جانداران، با تمام هستی و ارتباط انسان با آفریدگار جهان و جانداران را هدفمند می‌سازد و مشخص و کنترل می‌کند.

وقتی از حضرت عایشه رضی‌الله‌عنها درباره‌ی اخلاق پیغمبرﷺ سؤال شد، در جواب فرمود: «کان خُلقه القرآن» [اخلاق پیغمبر ﷺ قرآن بود] معلوم است که قرآن هرگز فضایل متفرقه و بدون ارتباط را نشان نمی‌دهد، بلکه همیشه یک نظام کامل و فراگیر و کلّی را برای حیات و زندگی بشری ارائه می‌کند و همان‌طور که روابط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و دولتی را دربر می‌گیرد، برنامه‌ریزی زندگی فردی اعم از نفسی، عقلی، جسمی را براساس قانون الهی نیز شامل می‌شود. به‌طور خلاصه این بود معنی اصطلاحی «اخلاق» در اسلام.

بعداز بیان معنی اخلاق از دیدگاه اسلام باید توجه کرد که اخلاق دارای انگیزه‌ها و موانع کنترل‌کننده است. به هنگام ذکر کلمه‌ی «اخلاق» چنین به ذهن می‌رسد که اخلاق صرفاً نیرویی است کنترل‌کننده وسرکوب‌گر که اجازه نمی‌دهد بعضی از استعدادها رشد کنند (و موجب عقب‌ماندگی است) ولی هرگز این‌طور نیست، بلکه اخلاق شامل انگیزه‌هایی است که انسان را به سوی پیشرفت و ترقّی و سعادت در زندگی دنیایی ارشاد و تشویق می‌نماید چنان که شامل عوامل بازدارنده‌ای نیز هست که انسان را از شرّ و فساد و ویرانگریی که مانع خوشبختی و پیشرفت در زندگی هستند، منع می‌کنند. اخلاق تنها یک سِری احساسات منفی درونی یا یک شیوه‌ی رفتار فردی زیبا نیست. درست است که اخلاق عبارت است از شیوه رفتار زیبا، امّا نه تنها در سطح فردی، بلکه در سطحی که شامل تمام ارتباطهای بشری در تمام ابعاد فردی و اجتماعی و ظاهری و پنهانی است.

اخلاق در اسلام به کلی متکی بر حرکات و رفتارهایی است که خداوند به آنها خشنود و راضی است و بر خلاف نظر ارسطو یا معتزله از متفکرین اسلامی که می‌گویند: اخلاق تنها مربوط به

اختیار عقل بشری و انتخاب آن است (بدین معنی که هرچه عقل آن را بپذیرد، خوب و هرچه عقل آن را نپذیرد، بد است) باز اخلاق آن طور نیست که طرفداران «عقل جمعی» در راس آن‌ها دورکهایم یا طرفداران «روانکاوی» و در راس آن‌ها «فروید» می‌گویند: اخلاق تنها مربوط به چیزهایی است که جامعه بر حُسن‌اتفاق پیدا می‌کند و در برابر آن‌ها تسلیم می‌شود. سپس رعایت آن‌ها را بر افراد خودش واجب می‌گرداند. یا آن طور نیست که «بنتام»[1] می‌گوید:

اخلاق آن است که براساس منفعت باشد، به خلاف عقیده‌ی روّاقیان نیز اخلاق تنها مبتنی بر لذّت نیست و آن‌طور هم که «مارکسیست‌ها» گفته‌اند، اخلاق تنها به نفع یک طبقه‌ی خاص نیست.

بدون شک اخلاق بر این پایه‌ها و معیارهای لرزان و متغیّری که به مقتضای تمایلات و تفکرات شخصی یا گروهی دگرگون می‌شوند متکی نیست، بلکه بر یک معیار ثابت و مشخص استوار است که با تغییر اوضاع و احوال، زمان و مکان، فرمانروایان و افراد تغییر پیدا نمی‌کند. اخلاق، معیاری است خدایی و ارزش‌های اخلاق اسلامی نیز به همین جهت، ارزشهای ثابتی هستند؛ چرا که نمایانگر اراده‌ای هستند که تغییر و تأثیرناپذیر است. همچنین هدف از اخلاق در اسلام تثبیت و دوام همین ارزش‌ها در زندگی واقعی و روزمره‌ی بشری است به نحوی که از هرگونه تأثیرپذیری و تزلزل ناشی از تمایلات و شهوات و خواسته‌های نفسانی محفوظ و مصون بمانند. این ارزشهای اخلاقی که از جانب خدا آموخته شده‌اند، ارزش‌هایی هستند که زندگی انسانی در هیچ زمان و مکانی بدون آن‌ها اصلاح نخواهد شد.



این ارزش‌های اخلاقی به شیوه‌ای که بیان شد همان‌طور که گفتیم کلاً بر آنچه که خداوند بدان خشنود و راضی است متکی هستند. بنابراین ارزش شناخت حقیقت الوهیّت به شیوه‌ای که سبک قرآنی آن را بیان می‌کند، در تثبیت الزام‌آوری مثبت و فعال بودن ارزش‌های اخلاقی به خوبی مشخص است. اخلاق اسلامی در گرو گفتار، رفتار و صفاتی است که موجب خشنودی و رضایت خداوند متعال است و لاغیر؛ همان خدایی که تنها او إله، ربّ، آفریننده، رزق‌دهنده، مدبّر و عهده‌دار جهان، آگاه و عالم بر همه آشکار و پنهان و مطلع بر ظاهر و باطن است و با انسان، رؤوف و مهربان است، همان خدایی که جز به نیکی دستور نمی‌دهد و جز از شرّ و فساد نهی نمی‌کند و در عین حال دارای قدرت و قهر و تسلّط و احاطه است، هرچه بخواهد به آسانی انجام می‌دهد، کسی

---

۱. جرمی بنتام (۱۷۴۸-۱۸۳۲) از اقتصاددانان و فلاسفه‌ی سیاسی انگلیس که در اندیشه‌ی او اصالت به سودمندی داده شده

قدرت مردود شمردن حکم و دستور او را ندارد و کسی نمی‌تواند قضاوت و احکامی را که از جانب او صادر می‌گردد به تأخیر اندازد، کسی نمی‌تواند از دستش فرار کند، در دنیا و قیامت هیچ چیزی نمی‌تواند از محدوده‌ی قدرتش خارج شود، او است بر کارهای نیک و بد پاداش و سزا می‌دهد و انسان را بیهوده نیافریده و او را به حال خود رها نکرده است. براساس این حقیقت بزرگ است که اخلاق در اسلام، التزام عقیدتی در دل و التزام عملی در رفتار را می‌طلبد. ثبات و عدم خضوع اخلاق اسلامی نیز به همان جهت است که از حقیقت الهی نشأت گرفته است و به همین دلایل است که در جریان فعالیت‌های زندگی، بیشترین نقش مثبت را ایفا می‌نماید.

پایبندی اخلاقی در اسلام به واسطه‌ی تعهد و پایبندی قلب انسان مسلمان به چیزهایی است که خداوند را خشنود و راضی می‌سازد. و این التزام و پایبندی قلبی نیز از بینش و تصور انسان مسلمان از حقیقت الوهیّت ناشی می‌گردد؛ بینشی که در سبک بی‌نظیر قرآنی، به اوج کمال و روشنی می‌رسد. به نحوی که هیچ سبک دیگری قادر به نشان دادن آن به این روشنی و کمال و جمال و با این همه نقش سازنده و مؤثر در واقعیت زندگی نیست.

مسلّماً خداوند متعال آفریننده، روزی‌رسان، سرپرست و عهده‌دار موجودات، حفظ‌کننده، صاحب نعمت، بخشنده و نزدیک به مخلوقات است و به خواسته‌هایشان پاسخ می‌دهد و نسبت به آن‌ها، مهربان و بامحبت است. وجدان و قلب مسلمان هم به خاطر شرم و حیا از او و اعتراف به بزرگواری و بخشندگی‌اش و به پاسِ نعمت‌هایی که به او عطا کرده است خود را متعهد و ملزم به چیزهایی می‌بیند که باعث خشنودی و رضایت او است.

همانا خداوند صاحب جلال، بزرگواری، عظمت و مقام والا است و لذا قلب مسلمان به‌خاطر احترام به جلال و شوکتش و خشوع در برابر عظمتش و بازگشت و توبه به درگاه او،خود را ملتزم به چیزهایی می‌بیند که خداوند بدان‌ها خشنود و راضی است.

خدای متعال آگاه و مسلّط و مطّلع بر رازها و نجواهای بندگان است و ظواهر و نهان‌هایشان را می‌داند و در تمام پندارها و کردارهای آن‌ها حاضر و ناظر است و در عین حال، قادر قاهر و مقتدر نیرومندی است که هیچ‌کس نمی‌تواند از وی بگریزد و یا از قلمرو قدرت او خارج گردد و یا کسی را در برابر او پناه دهد و یا حکم او را مردود سازد. هم چنین او حسابرس همگان است و بدی را با عدالت و نیکی را با فضیلت، جزا می‌دهد. بنابراین ترس از قدرت و جبروت او و امید به پاداش او و بیم از عقاب و عذاب او، ضمیر و درون انسان مسلمان را وادار می‌سازد که درپی کسب محبت و رضایت او برآید. بدین خاطر است بعضی از قلب‌ها وقتی که فهمیدند که پروردگار خالق و رازق،

کفیل و حافظ، منعم و صاحب فضل، مجیب و رحیم و مهربان، کار ناروایی از آنان دیده است از شدت حیا و شرم و خجلت ذوب می‌شوند و به سوی خدا برمی‌گردند.

بعضی از دل‌ها به احترام و تعظیم خداوند جلیل، کبیر و متعال از گناه دوری می‌جویند تا کاری که خداوند بدان خشنود و راضی نیست از آنان مشاهده نشود.

برخی از قلب‌ها نیز به خاطر ترس از عذاب و امید به ثواب، به کاری که موجب ناخشنودی و نارضایتی خداوند است، روی نمی‌آورند.

البته همه‌ی این وجدان‌ها و دل‌ها که خود را ملزم و متعهد می‌بینند، در نتیجه‌ی ادراک و شناخت درست از حقیقت الوهیّت است، به ویژه هنگامی که این شناخت و معرفت از سرچشمه‌ی پاک و زلال سبک قرآنی جوشیده باشد.

کسانی که انسان را به قوانینی که مردم برای مردم وضع می‌کنند می‌سپارند، درواقع، التزام اخلاقی را در زندگی انسان‌ها به نابودی می‌کشانند. تعهد و التزامی که قلبها در مقابل اخلاق نشان می‌دهند هرگز نسبت به قوانین وضعی و بشری نشان نمی‌دهند. قوانین بشری نمی‌تواند جز قسمت کوچک و ناچیزی از زندگی را اداره کند. حتی این قسمت کوچک که به وسیله‌ی قانون اداره می‌شود، مردم با انواع حیله‌ها می‌خواهند آن را نادیده بگیرند و از آن سر باز زنند؛ چون قانون بشری تحت نظارت و حاکمیت انسانی که اطلاع و تسلّطش بسیار ناچیز است، اجرا می‌شود. معلوم است قانون بشری نمی‌تواند بر وجدان و قلب بشری حکومت کند و محدوده و قلمرو آن تنها ظواهر و رفتارهای آشکار او به شمار می‌آید. ازطرف دیگر مجریان قانون بشری، نسبت به انسان‌ها ولی‌نعمت و بخشنده نیستند، از اطلاع و علم ناچیزی برخوردارند و عدالتشان هرگز به پای کمال عدل الهی نمی‌رسد، حتی عدالت آنان در بهترین شرایط بر ظواهر امر و قراینی متکی است که احتمال خطا و صواب در آن‌ها وجود دارد. علاوه بر این عدالت مزبور تنها مربوط به دنیا است و شامل آخرت نمی‌شود. بدین جهت است که امکان ندارد این التزام اخلاقی از قوانین و شرایع بشری، نشأت بگیرد. افراد دیگری که انسان را به دست «ماده» می‌سپارند که به توصیف آن‌ها ازلی و ابدی است و جبر آلی بر آن حکم می‌راند، به راستی تعهّد و التزام اخلاقی را به کلّی نابود کرده و اساساً منکر آن هستند؛ زیرا در دنیایی که یک جبر آلی بر آن حکمفرما است، امکانی برای ماندگاریِ اخلاق وجود ندارد. چون جبر آلی ناشی از طبیعت و ویژگی‌های ماده است و هدف و فایده‌ای در آن نهفته نیست و فاقد شعور و وجدان و قلب بوده و هیچ نظارت و حسابی، یا ثواب و عقابی در آن متصور نیست! بدین جهت است که مادیگرایان حتی این مقدار اندک از التزام اخلاقی را که باقی مانده است و زندگی انسانی حتی در جامعه‌ی کمونیستی بدون آن ممکن نیست، توجیه می‌کنند و می‌گویند: اخلاق

از مقتضیات و لوازم تطور و دگرگونی اجتماعی است که هر جامعه‌ای در خلال مراحل تحولش آن را با خود دارد. به همین خاطر، آنان به طور مطلق ثبات و دوام ارزش اخلاقی را به شدت رد می‌کنند و مثلاً می‌گویند: عفت و پاکدامنی، اخلاق طبقه «بورژوا» است؛ چون در طبقه‌ی بورژوا ریاست خانواده با مرد بوده و او عهده‌دار هزینه خانواده می‌باشد. اما در جامعه‌ی کمونیستی و به قول خودشان اشتراکی! چون مرد و زن باهم مساوی هستند و هردو باهم هزینه‌ی خانواده را تأمین می‌کنند، اصلاً نیازی به وجود عفت و پاکدامنی وجود ندارد. با چنین توجیه و تحلیلی «عفت» به عنوان یک اخلاق که رعایت آن الزامی است، از بین می‌رود. آنطور که اکثر اخلاق‌های دیگر از بین خواهد رفت. اما در اسلام «عفت»، اخلاقی است که موجب خشنودی و رضای خدا است، هیچ ارتباطی به تطور و دگرگونی‌هایی که در جامعه آن‌ها را طی می‌کند، ندارد. ارتباطی با ریاست مرد در خانواده و تأمین زندگی به وسیله‌ی او ندارد. لذا بر مرد و زن هردو واجب است نسبت به رعایت عفت، تعهد و التزام داشته باشند. این تعهّد و التزام «انسانی» است نه «مردانه» یا «زنانه» و اصلاً یک پدیده‌ی «طبقاتی» هم نیست!

کسانی که اخلاق را مربوط به قراردادهای اجتماعی می‌پندارند، اخلاق را به‌عنوان یک عنصر بیگانه و ناآشنا با فطرت و طبیعت فرد تصور می‌کنند. حتی آن را به عنوان یک زنجیر که دست و پای فرد را از حرکت بازمی‌دارد، به حساب می‌آورند. به همین خاطر است که مذاهب فراوانی نشأت می‌گیرد.

ازجمله مذهب «عقل جمعی» به رهبری «درکیم»، مذهب «عقده‌های روانی» به رهبری «فروید»، مذهب «اگزیستانسیالیسم» به رهبری «سارتر». همه‌ی این مذاهب در این امر که استعداد و اراده‌ی فرد تحت فشار قراردادهای اجتماعی (اخلاق) به تمامی سرکوب و نابود می‌شود، متفق‌القول و هم داستان بوده و جامعه را به عنوان غولی تصور می‌کنند که وجود فردی انسان را به نابودی می‌کشاند!

هیچ‌یک از این نظریه‌ها از جنبه‌ی علمی و واقعی و نفس‌الامر درست نیستند امّا جزو مسائل مورد بحث ما در این جا نیز نمی‌باشند. ولی می‌توانید برای مطالعه‌ی مفصل در این‌باره به فصل «آن سه یهودی» از کتاب «تطوّر و ثبات در زندگی انسان» تألیف محمد قطب مراجعه فرمایید.

ما این جا،ابتدا به‌طور خلاصه به فساد این مذاهب اشاره می‌کنیم ولی آنچه برای ما مهم است این است که براساس آن‌ها اخلاق به‌طور کلی به نگرش محدود و نارسای جامعه‌ای بشری موکول می‌گردد که‌نگرش و عمر محدود دارد و تصورات و بینش‌های آن با تغییر اوضاع و احوال، تغییر کرده و این دیدگاه‌ها هرچند از لحاظ منشأ و منبع با نظر مادی‌گرایان مغایرت دارد ولی از لحاظ نتیجه خیلی به آن نزدیک است.

کسانی که اخلاق را موکول به «مصلحت» می‌کنند آن را به یک معیار متغیّر و غیرمشخص، مربوط می‌سازند. مشخص نیست که منظور مصلحت فرد است یاجامعه؟ مصلحت چه طبقه‌ای از طبقات جامعه است؟ مصلحت کدام ملت از ملتهاست؟ زیرا مصالح هریک از آن‌ها با دیگری در تعارض و تضاد است. مصلحت فرد دربرابر مصلحت جامعه قرار می‌گیرد ومصلحت طبقه‌ای با طبقه‌ی دیگری در تضاد خواهد بود یا مصلحت ملّتی با مصلحت ملّت‌های دیگر رودرروی هم قرار می‌گیرند. علاوه بر این، تشخیص مصلحت برای انسانی که علمش بسیار محدود است، کار چندان سهل و ساده‌ای نیست، «مصلحت» اولاً معیاری است غیرمشخص، ثانیاً برپایه‌ی دقیق علمی قرار ندارد؛ اما اخلاق در اسلام موکول و مبتنی بر موجبات خشنودی و رضایت خدا است. این معیاری است دقیق، چون هر آنچه موجب رضایت و خشنودی خدا است در اسلام کاملاً معلوم و معین است (به‌نحوی که هر مسلمانی آن‌ها را می‌شناسد) علاوه بر این در اخلاق اسلامی تضاد منافع و مصالح برای کسی پیش نمی‌آید؛ چون همان پروردگاری که انسان‌ها را آفریده است و به عوامل تحقّق مصالحشان آگاهی کامل دارد، مصالح آن‌ها را مقرر فرموده و پسندیده است.

کسانی که اخلاق را به «عقل» موکول می‌سازند، مسلّماً آن را به عامل مهم و باارزشی مربوط ساخته‌اند. آری، اما این عامل از یک جهت دارای دید محدود و کوتاه است و از جهت دیگر در برابر عوالم مختلف فشار، قابل انعطاف و تأثیرپذیری است. گذشته از این عقل جز در تعدادی از افراد نادر فوق‌العاده، «الزام‌آور» نیست و اخلاق خود نظام و سیستمی است که بر تمام زندگی، حکم می‌راند و باید برای استقرار و فاعلیت و پویایی آن، صفت الزام و ایجاب را برای همه‌ی انسان‌ها دربر داشته و این الزام جز این که از جانب خداوند متعال و ایمان به حقیقت الهی به شیوه‌ای که سبک قرآنی آن را بیان می‌دارد، امکان‌پذیر نیست.

اما آنان که اخلاق را به «لذت» تعبیر [تاویل] می‌کنند، فیلسوفانی هستند که عقل را حاکم بر اخلاق می‌دانند. این فلاسفه چنین می‌پندارند [می‌انگارند] که انسان به درجه‌ای از صفا، پاکی و بزرگواری می‌رسد که اخلاق به نزد او به عنوان «لذت» و حتی بزرگ‌ترین لذّت، پدیدار می‌شود. البته این یک رؤیای زیبا و جذاب است ولی زندگی انسان نمی‌تواند بر رؤیا و تخیّل پایه‌گذاری شود.



بنابراین ضرورت دارد عقیده‌ی دینی درستی وجود داشته باشد تا «التزام اخلاقی» حفظ شود و لازم است اخلاق براساس عقیده‌ی توحیدی ثابت و متین قرار گیرد (و بدون وجود چنین عقیده‌ای، الزام اخلاقی ممکن نیست).

البته برای التزام اخلاقی، عقیده‌ی دینی به طور مطلق (اعم از صحیح و ناصحیح) کافی نیست، بلکه بعضی عقاید دینی باعث از بین رفتن این التزام می‌شود و آن را به «محسوبیت» در نزدخدا واگذار می‌کند (بدین‌معنی که می‌گوید هرچه نزد خدا حساب شده باشد تنها آن می‌شود؛ لذا التزام و پایبندی به اخلاق براساس آن چندان مهم نیست) یا اخلاق را به شفاعت یکی از شفاعت‌کنندگان مربوط می‌سازند (بدین معنی که هر گناهی با شفاعت شافع بخشوده می‌شود) پس این‌گونه عقاید بزرگ‌ترین خطر برای نابودی اخلاقی به‌حساب می‌آیند.

عقاید جاهلیت که گمان می‌بردند، فرشتگان دختران خدایند و آن‌ها را به قصد تقرب به خدا و شفیع شدن نزد او عبادت می‌کردند، مسلّماً این عقاید اخلاق را از ریشه نابود می‌کرد؛ زیرا رضایت خدا را موکول به رضایت دخترانش (به زعم آنان) می‌کند. رضایت دختران خدا (پناه برخدا) را هم به وسیله‌ی انجام عبادت، مناسک، قربانی و نذورات مادی ازجمله محصولات کشاورزی، حیوانات و در بعضی موارد قربانی نمودن فرزندان، موکول می‌ساخت. درحالی که قرآن کریم به شدت این گمانها را مردود شمرده و با تأکید تکذیب می‌کند که فرشتگان دختر خدا باشند و شفاعت فرشتگان را آن طور که مشرکان گمان می‌برند آشکارا ردّ کرده و موضوع ثواب و عقاب را تنها مربوط به درستکاری، عدالت، رعایت حق، نیّت پاک و عمل صالح یا عکس‌می‌سازد و به هیچ وجه این‌گونه اوهامات را نمی‌پذیرد:

﴿ وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ﴿٢٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ لَيُسَمُّونَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ تَسۡمِيَةَ ٱلۡأُنثَىٰ ﴿٢٧﴾ وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـًٔا ﴿٢٨﴾ فَأَعۡرِضۡ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكۡرِنَا وَلَمۡ يُرِدۡ إِلَّا ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ﴿٢٩﴾ ذَٰلِكَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱهۡتَدَىٰ ﴿٣٠﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔواْ بِمَا عَمِلُواْ وَيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ بِٱلۡحُسۡنَى ﴿٣١﴾ ٱلَّذِينَ يَجۡتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡفَوَٰحِشَ إِلَّا ٱللَّمَمَۚ إِنَّ رَبَّكَ وَٰسِعُ ٱلۡمَغۡفِرَةِۚ هُوَ أَعۡلَمُ بِكُمۡ إِذۡ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَإِذۡ أَنتُمۡ أَجِنَّةٞ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡۖ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ﴾ نجم:۳۲-۲۶

«چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها وجود دارند و شفاعت آنان سودی نمی‌بخشد و کاری از پیش نمی‌برد، مگر بعد از آن‌که خدا اجازه دهد و از کسی که برایش شفاعت می‌شود، راضی و خشنود گردد. کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را با نام‌های مؤنث نام‌گذاری می‌کنند. آنان در این باب چیزی نمی‌دانند و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند

درحالی که ظن و گمان، انسان را بی‌نیاز از حق نمی‌کند. از کسی روی بگردان که از قرآن روی می‌گرداند و جز زندگی دنیوی چیزی نمی‌خواهد. منتهای دانش ایشان همین است. پروردگار تو کسی را که از راه خدا منحرف شده باشد و هم‌چنین کسی را که هدایت شده باشد، به خوبی می‌شناسد. هرچه در آسمان‌ها و زمین است متعلق به خداست، سرانجام خداوند بدکاران را دربرابر کارهایی که می‌کنند مجازات می‌کند و به نیکوکاران پاداشِ نیکو ارزانی می‌دارد. همان کسی که از گناهان کبیره و بدکاری‌ها کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سر زند، تنها صغیره است؛ زیرا پروردگار تو دارای آمرزش گسترده و فراخ است. خداوند از همان زمان که شما را از زمین آفریده است، و از آن روز که شما به صورت جنین‌های ناچیزی در درون شکم‌های مادرانتان بوده‌اید، از شما کاملاً آگاه بوده و هست. بنابراین از پاک بودن خود سخن مگویید؛ زیرا او پرهیزگاران را بهتر می‌شناسد.»

عقاید تحریف شده‌ی اهل کتاب در این مورد همسنگ عقاید جاهلی است، همانند عقیده‌ی یهودیان که گمان می‌کنند آنان ملّت مختار و ممتاز خدا هستند و بدین جهت مورد محاسبه و مجازات قرار نمی‌گیرند به ویژه در مقابل ملّت‌های غیریهودی هیچ مسئولیت و مجازاتی ندارند. اگر به گناهی که در حقّ هم انجام می‌دهند محاسبه و مجازات شوند، محاسبه بسیار ساده و کوتاه‌مدت خواهد بود و جز چند روز معدود طول نخواهد کشید. نصارا هم همین گمان را دارند. خداوند متعال این گمان‌های یهود و نصارا را ردّ کرده و به رسول خود، حضرت محمّدﷺ دستور می‌دهد با آن‌ها به مبارزه برخیزد و با حقیقت درخشان الوهیت چنان که خداوند آن را در کتابش بیان فرموده است، با آنان به مجادله بپردازد:

﴿ وَقَالُواْ لَن يَدْخُلَ ٱلْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَـٰرَىٰ ۗ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ ۗ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَـٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿١١١﴾ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُۥٓ أَجْرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾

بقره:۱۱۲ـ۱۱۱

(«اهل کتاب) گویند: جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد، هیچ‌کس به بهشت وارد نمی‌شود. این آرزوی خیالی ایشان است (و به دور از حقیقت است) بگو: اگر راست می‌گویید دلیل خودتان را بیاورید. آری، هرکسی خالصانه رو به خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او پیشِ پروردگارش محفوظ است نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.»

﴿ وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامًا مَّعْدُودَةً ۚ قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِندَ ٱللَّهِ عَهْدًا فَلَن يُخْلِفَ ٱللَّهُ عَهْدَهُۥٓ ۖ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾ بَلَىٰ مَن كَسَبَ

سَيِّئَةً وَأَحَٰطَتۡ بِهِۦ خَطِيٓـَٔتُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٨١﴾ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴾

بقره: ۸۲ـ۸۰

«می‌گویند: جز چند روز معدودی آتش دوزخ گریبانگیرمان نمی‌شود. بگو: آیا از جانب خدا عهد و پیمان گرفته‌اید و چون خدا هرگز خلاف وعده‌اش عمل نمی‌نماید (اطمینان یافته‌اید)؟! یا این که چیزی را به خدا نسبت می‌دهید که از آن بی‌خبرید؟ آری، هرکس مرتکب گناه شود و گناه او را احاطه کند چنین افرادی یاران آتش بوده و در آن جاودانه‌اند. کسانی که ایمان دارند و کارهای نیک انجام می‌دهند، آنان یاران بهشت هستند و در آن جاودان خواهند ماند.»

﴿ وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ وَٱلنَّصَٰرَىٰ نَحۡنُ أَبۡنَٰٓؤُاْ ٱللَّهِ وَأَحِبَّٰٓؤُهُۥۚ قُلۡ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمۖ بَلۡ أَنتُم بَشَرٞ مِّمَّنۡ خَلَقَۚ يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۚ وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَاۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ﴾ مائده: ۱۸

«یهود و مسیحیان می‌گویند: ما فرزندان خدا و محبوب او هستیم. بگو: پس چرا شما را دربرابر گناهانتان عذاب می‌دهد؟ بلکه شما انسان‌هایی مانند سایر انسان‌ها هستید که خداوند آنان را آفریده است. خداوند هرکه را بخواهد می‌بخشد و هرکه را بخواهد عذاب می‌دهد. و سلطنت آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دو است متعلق به خدا است و بازگشت همگان به سوی او است.»

﴿ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مَنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِقِنطَارٖ يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِدِينَارٖ لَّا يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ إِلَّا مَا دُمۡتَ عَلَيۡهِ قَآئِمٗاۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَيۡسَ عَلَيۡنَا فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ سَبِيلٞ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ﴿٧٥﴾ بَلَىٰۚ مَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ وَٱتَّقَىٰ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ لَا خَلَٰقَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيۡهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴾ آل‌عمران ۷۷ـ۷۵

«در میان اهل کتاب کسانی هستند که اگر دارایی فراوانی به رسم امانت به آنان بسپاری، آن را به تو بازپس می‌دهند و در میان آنان کسان دیگری هستند که اگر دیناری به امانت به آنان بسپاری، آن را به تو پس نمی‌دهند مگر آن که بر آنان مسلّط باشی (و با قدرت از آنان بگیری) این بدان خاطر است که آنان می‌گویند: ما در برابر امی‌ها (و کسانی که کتاب الهی

ندارند) مسئول نبوده و بازخواستی نداریم، و بر خدا دروغ می‌بندند حال آن‌که خود این را می‌دانند. آری، کسی که به عهد خدا وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، خداوند از او راضی می‌شود؛ زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد. کسانی که پیمان و عهد خود با خدا را به بهای کمی بفروشند، بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت و خداوند در آخرت با آنان حرف نمی‌زند و با نظر محبت به آنان نمی‌نگرد و آنان را از گناه پاک نمی‌گرداند و برای آنان عذاب دردناکی وجود دارد.»

اعتقاد نصارا به این که عیسی پسر خداست، موجب گشته تا حق مغفرت و بخشیدن گناه را برای او قایل شوند و متعاقباً این حق برای کلیسای مسیح نیز در نظر گرفته شده است. در نتیجه این امر باعث پیدایش مسأله‌ی مبتذل «صکوک الغفران» شده است (صکوک جمع صک به معنی اقرارنامه است. صکوک‌الغفران یعنی اعتراف‌نامه‌ی گناهان و بخشیدن آن‌ها. نصارا به کلیسا می‌روند، پیش کشیش به گناهان خود اعتراف می‌کنند، با جلب رضایت او «امان‌نامه» یا «صَک الغفران» دریافت می‌دارند) این امر به کلّی مغایر با دین خدا و حقیقت دین مسیح علیه السلام است و سرانجام التزام و پایبندی اخلاقی را نابود می‌کند؛ زیرا به‌نظر آنان مایه‌ی امید برای رسیدن و وارد شدن به ملکوت پروردگار، تنها جلب رضایت کلیسا به هر شکل ممکن است. برای اثبات این موضوع کافی است به متن یکی از این امان‌نامه‌ها که از طرف کلیسا صادر شده و به شرح زیر است توجه کنید:

«ای فلانی! ربّ ما «یسوع مسیح» که با تحمّل رنج‌ها به قداست کامل رسیده است تو را می‌بخشد. من هم در مقام حکومت رسولی که به من داده شده است تو را از همه‌ی قصاص‌ها و احکام و تعزیراتی که کلیسا در حق تو صادر کرده است، مورد عفو قرار می‌دهم. هم چنین تو را از تمام کوتاهی‌ها و اشتباهات و گناهانی که مرتکب شده‌ای هر اندازه بزرگ و ناروا هم باشند، پاک می‌سازم، تو را از هر بیماری نجات می‌بخشم. هرچند که این گذشت‌ها حقّ محفوظی است برای پدر مقدس ما «پاپ» و برای «کرسی رسولی» تمام آثار بد گناهان و همه‌ی نشانه‌های طعن و لوم که در این مدت بر نفس خود وارد کرده‌ای، محو و نابود می‌کنم و از تمام قصاص‌هایی که در «مطهر» باید تحمل نمایی، چشم می‌پوشم. تو را مجددا به شرکت در اسرار کلیسا بازمی‌گردانم و با شرکت در مجالس قدیسان تو را در ردیف آنان جای می‌دهم و تو را بار دوم به همان پاکی و قداستی که قبلاً هنگام «غسل تعمید» داشته‌ای، برمی‌گردانم. به هنگام مرگ دری که گناهکاران از آن وارد دوزخ می‌شوند بر روی تو بسته می‌شود و دری که به بهشت منتهی می‌شود برایت باز می‌شود و اگر سال‌های طولانی هم به زندگی ادامه دهی باز از این نعمت (تطهیر و پاک شدن از گناهان و رسیدن به مقام

قدسیت) بهره‌مند هستی و هیچ تغییری در آن پدید نمی‌آید. تا آن هنگام که لحظه‌ی آخر عمرت با نام پدر، پسر و روح القدس فرامی‌رسد.»[۱]

البتّه آنچه که اهل کتاب در قدیم می‌گفتند، امروزه عده‌ای که خود را مسلمان می‌دانند آن را تکرار می‌کنند! این عده می‌گویند: چون ما مسلمان هستیم، اگر به هیچ‌یک از تعالیم اسلام عمل هم نکنیم اشکالی ندارد؛ زیرا در قیامت به خاطر مسلمان بودن برای ما شفاعت می‌شود و جز چند روز معدودی در عذاب نخواهیم ماند! اما خداوند در تکذیب اهل کتاب و این عده از مسلمان مآب‌ها می‌فرماید:

﴿ لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ ۗ مَن يَعْمَلْ سُوٓءًا يُجْزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدْ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٢٣﴾ وَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُو۟لَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴾

نساء:۱۲۴ـ۱۲۳

«نه به آرزوی شما است و نه به آرزوی اهل کتاب، هرکس گناهی انجام دهد، بدان مجازات می‌شود و جز خدا دوست و یاوری نخواهد یافت. هرکس کار نیک انجام دهد فرق نمی‌کند مرد باشد یا زن مادام که به خدا ایمان دارد، این‌گونه افراد نیکوکار و مؤمن وارد بهشت می‌شوند و کوچک‌ترین ظلمی به آنان نمی‌شود.»

لذا باید عقیده‌ی صحیحی وجود داشته باشد که بتواند زیربنای التزام اخلاقی صحیح باشد و مسلّماً این عقیده‌ی صحیح هم عقیده‌ی اسلام است که التزام اخلاقی را منوط به خشنودی و رضایت خداوند کرده و آن را براساس درک درست و دقیق از حقیقت الهی که بر هر مسلمان واجب است و عدول از آن امکان‌پذیر نیست، قرار می‌دهد. همان عقیده‌ای که «حق» را به عنوان صفت الله قرار می‌دهد و بر اساس این حق است که «آفرینش» صورت گرفته و جزای اعمال نیز به آن بستگی دارد. عقیده‌ی اسلامی تنها ذات الله را به عنوان حق مطلق می‌شناسد و به جز او در زمین و آسمان‌ها حقّ دیگری را قبول ندارد:

﴿ ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِىَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ

۱. مَطْهَر: از دیدگاه کاتولیک‌ها مکانی است که در آن جا روح پس از مرگ با تحمل یک عذاب کوتاه‌مدت، پاک می‌گردد. رسول: شاگردان مسیح علیه السلام که به انجیل بشارت داده‌اند. برگرفته از کتاب «محاضرات فی النصرانیه»، تألیف استاد محمّد ابوزهره، ص ۲۴۰ چاپ سوم.

ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ ﴿٦١﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ﴾ حج:۶۲ـ۶۰

«کسی که حقّ خود را از متجاوز به اندازه‌ی تجاوزش بگیرد، آنگاه متجاوز (به خاطر این که طرف، حق خود را از او گرفته است) برطرف خود طغیان کند و به او ستم نماید، خداوند طرف مظلوم را یاری می‌دهد. و خداوند بس عفوکننده و بخشنده است. آری، خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می‌گرداند، بی‌گمان او شنوا و بینا و دانا است؛ چون خداوند حق است و آنچه غیر از خدا به فریاد خوانده می‌شود، باطل است. و خداوند بسیار والا و بزرگوار است.»

﴿ أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءٗ مَّحۡيَاهُمۡ وَمَمَاتُهُمۡۚ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ﴿٢١﴾ وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ وَلِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ﴾ جاثیه:۲۲ـ۲۱

«آیا کسانی که دست به گناهان یازیده‌اند و گناهکاری را پیشه کرده‌اند، می‌پندارند آنان را در مقام نیکوکاران قرار می‌دهیم و زندگی و مرگشان یکسان است؟! به‌راستی قضاوت بدی می‌کنند. خداوند، آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است تا هرکسی در برابر کارهایی که انجام می‌دهد اجر و سزا داده شود و به آنان هیچ ستمی نشود.»

﴿ إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ جَمِيعٗاۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقًّاۚ إِنَّهُۥ يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ لِيَجۡزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ بِٱلۡقِسۡطِۚ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَهُمۡ شَرَابٞ مِّنۡ حَمِيمٖ وَعَذَابٌ أَلِيمُۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡفُرُونَ ﴾ یونس:۴

«بازگشت همه‌ی شما به سوی خداوند است و این وعده‌ی حق الهی است. خداوند آفرینش را آغاز کرده است سپس آن را برمی‌گرداند(مرده‌ها را زنده می‌کند) تا پاداش کسانی را که ایمان آورده و نیکوکار بوده‌اند عادلانه به آنان برساند. کسانی که کفر ورزیده‌اند به خاطر کفرشان از آب سوزان می‌نوشند و دارای عذاب دردناکی هستند.»

﴿ فَٱدۡعُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿١٤﴾ رَفِيعُ ٱلدَّرَجَٰتِ ذُو ٱلۡعَرۡشِ يُلۡقِي ٱلرُّوحَ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ لِيُنذِرَ يَوۡمَ ٱلتَّلَاقِ ﴿١٥﴾ يَوۡمَ هُم بَٰرِزُونَۖ لَا يَخۡفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِنۡهُمۡ شَيۡءٞۚ لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَۖ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ﴿١٦﴾ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡۚ لَا ظُلۡمَ ٱلۡيَوۡمَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ﴿١٧﴾ وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡأٓزِفَةِ إِذِ ٱلۡقُلُوبُ لَدَى ٱلۡحَنَاجِرِ كَٰظِمِينَۚ مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ يُطَاعُ

﴿۱۸﴾ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿۱۹﴾ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾ غافر: ۲۰-۱۴

«پس تنها خدا را به فریاد بخوانید، عبادت و طاعت را فقط سزاوار او بدانید هرچند کافران دوست نداشته باشند. خداوند دارای مقامات بالا و کمالات والا و صاحب عرش است، او وحی را به امر خود برای هرکس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند تا (مردمان را) از روز رویارویی بترساند. در آن روز مردمان ظاهر و آشکار می‌شوند و چیزی از آنان بر خدا پنهان نمی‌ماند (فریاد خوفناکی را می‌شنوند که می‌گوید:) ملک و حکومت امروز از آنِ کیست؟ (پاسخ داده می‌شود) از آنِ خداوندِ یکتای چیره و تواناست. امروز هرکسی دربرابر کاری که انجام داده است جزا و سزا داده می‌شود. هیچ گونه ستمی امروزه وجود ندارد. بی‌گمان خداوند سریع‌الحساب است. (ای پیامبر!) آنان را از روزی که نزدیک است بترسان؛ آن زمانی که دل‌ها (از وحشت) به گلوگاه می‌رسند و تمام وجودشان مملو از غم و اندوه می‌شود. کافران ستم‌پیشه در آن روز نه دارای دوست دلسوزند و نه شفاعتگری [شفاعت‌گری] کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود. خداوند از نگاه‌های مخفیانه‌ی چشم و رازهای پنهان در سینه آگاه است. خداوند به حق داوری می‌کند. کسانی را که به‌جای او به فریاد می‌خوانید کمترین داوری از دستشان ساخته نیست. همانا خداوند شنوا و بینا است.»

﴿ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ﴿۲۷﴾ وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۸﴾ هَٰذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ جاثیه: ۲۹-۲۷

«مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آنِ خدا است. روزی که قیامت برپا می‌شود، باطلگرایان زیانمند می‌شوند و هر ملّتی را می‌بینی که بر سر زانوها نشسته است. هر ملتی به سوی نامه‌ی اعمالش فراخوانده می‌شود. امروز جزا و سزای کارهایی که می‌کرده‌اید به شما داده می‌شود. (این نامه‌ی اعمالی که دریافت می‌دارید) کتاب ما است و اعمال شما را صادقانه بازگو می‌کند. ما (از فرشتگان خود) خواسته بودیم که تمام کارهایی که شما در دنیا انجام می‌دادید بنویسند و یادداشت نمایند.»

التزام اخلاقی در اسلام بر روی این مبنای ثابت، واضح و مستقیم، استوار گشته و از این منبع مشخص و بی‌آلایش و روشن سرچشمه می‌گیرد و انگیزه و پشتوانه و توانمندی‌اش را از «حقیقت الوهیّت» به دست می‌آورد. بدین جهت است که سبک قرآنی همیشه التزام اخلاقی را به آنچه که موجب خشنودی و رضایت الهی است موکول می‌سازد. بعد از این که حقیقت الهی را بیان می‌کند و

به‌ذکر خداوند می‌پردازد، این التزام را بر خشنودی و رضایت خدا [بیان می‌نهد] و اکثراً در یک سیاق میان یکتایی ذات الله و مجموعه‌ای از توجیهات و ارشادات اخلاقی ارتباط برقرار می‌سازد و در هر مورد هم به خشنودی و رضایت خداوند یا به ترس و پروا و تقوا از او اشاره می‌کند. حال مجموعه‌ای از توجیهات و راهنمایی‌های اخلاقی را می‌آوریم که همه با توحید ذات الله شروع گشته و پایان می‌یابند و در لابلای آن‌ها به ذکر خداوند پرداخته می‌شوند و آگاهی خداوند از رازها و نهانی‌ها مطرح می‌گردد و به موجبات خشنودی و ناخشنودی خداوند اشاره می‌شود:

﴿لَّا تَجْعَلْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا ﴿٢٢﴾ ۞ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًا ۚ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾ وَٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِى صَغِيرًا ﴿٢٤﴾ رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِى نُفُوسِكُمْ ۚ إِن تَكُونُواْ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلْأَوَّٰبِينَ غَفُورًا ﴿٢٥﴾ وَءَاتِ ذَا ٱلْقُرْبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلْمِسْكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ﴿٢٦﴾ إِنَّ ٱلْمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخْوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِ ۖ وَكَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورًا ﴿٢٧﴾ وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ٱبْتِغَآءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴿٢٨﴾ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ ٱلْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿٢٩﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا ﴿٣٠﴾ وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَوْلَٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَٰقٍ ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۚ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْـًٔا كَبِيرًا ﴿٣١﴾ وَلَا تَقْرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾ وَلَا تَقْتُلُواْ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ۗ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورًا ﴿٣٣﴾ وَلَا تَقْرَبُواْ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥ ۚ وَأَوْفُواْ بِٱلْعَهْدِ ۖ إِنَّ ٱلْعَهْدَ كَانَ مَسْـُٔولًا ﴿٣٤﴾ وَأَوْفُواْ ٱلْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُواْ بِٱلْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ ۚ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا ﴿٣٦﴾ وَلَا تَمْشِ فِى ٱلْأَرْضِ مَرَحًا ۖ إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ ٱلْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ ٱلْجِبَالَ طُولًا ﴿٣٧﴾ كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾ ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوْحَىٰٓ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلْحِكْمَةِ ۗ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلْقَىٰ فِى جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾ اسراء: ۳۹-۲۲

«ای انسان! معبود دیگری را با خداوند قرار مده که سرانجام نکوهیده و زیانمند شوی. پروردگارت فرمان داده است جز او کسی را نپرستید، و به پدر و مادر خود نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هردو ایشان نزد تو به سن پیری برسند (کم‌ترین اهانتی بدیشان مکن حتی) اف به آنان مگو و بر سر ایشان فریاد مزن و با سخنان مؤدبانه و زیبا با آنان سخن بگو و بال تواضع و مهربانی را برایشان فرود آور! و بگو: پروردگارا! بدیشان مرحمت فرما همان‌گونه که آنان در کودکی مرا تربیت و بزرگ نموده‌اند. پروردگارتان (از خودتان) آگاه‌تر بدان چیزهایی است که در درونتان می‌گذرد. اگر انسانِ شایسته و درستکاری باشید، بی‌گمان خداوند برای توبه‌کنندگان بس آمرزنده است. حقّ خویشان و حقّ مستمند و وامانده در راه را اداکن اما هیچ‌وقت اسراف مکن! بی‌گمان تبذیرکنندگان برادران شیطان‌اند و شیطان در برابر پروردگار خویش روی‌گردان و بسیار ناسپاس بوده است. اگر از آنان (یعنی خویشاوندان، مستمندان و واماندگان در راه به سبب نبودن امکانات و) به‌خاطر انتظار رحمت پروردگارت که امید بدان داری روی بگردانی، با ایشان محترمانه سخن بگو. دست خود را بر گردن خویش بسته مدار و آن را فوق‌العاده گشاده مساز که سبب شود از کار بمانی و مورد ملامت قرار گیری و غمناک شوی. بی‌گمان پروردگارت روزی هرکس را که بخواهد افزون کرده و روزی هرکه را بخواهد کاهش می‌دهد؛ زیرا خداوند به همه چیز آگاه و بینا است. فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی مکشید ما آنان و شما را روزی می‌دهیم بی‌گمان کشتن ایشان گناه بزرگی است. و به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار بزرگ و بدترین راه وشیوه است و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را جز به حق حرام کرده است. هرکس مظلومانه کشته شود به صاحب خون او قدرت داده‌ایم (تا طبق دستور شرع قصاص بگیرد) ولی نباید او هم در قصاص اسراف کند بیگمان صاحب حق (هرکسی باشد) یاری‌شونده است. در مال یتیم تصرف مکنید جز به بهترین شیوه تا زمانی که یتیم به سن بلوغ می‌رسد. و به عهد و پیمان خود وفا کنید که از عهد و پیمان پرسیده می‌شود. هنگامی که چیزی را به پیمانه می‌زنید آن را به تمامی پیمانه کنید و با ترازوی درست اشیاء را بکشید که این کار سرانجام نیکوتری دارد. از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی؛ چون بی‌گمان چشم و گوش و دل (عقل) همه مورد پرس و جو قرار می‌گیرند. در روی زمین، متکبرانه و مغرورانه راه مرو؛ چراکه تو نمی‌توانی زمین را بشکافی و به بلندای کوه‌ها برسی. همه‌ی آن بدی‌هایش نزدِ پروردگار، زشت به شمار می‌آید. این‌ها از امور حکمت‌آمیزی است که پروردگارت به تو وحی کرده است. و هرگز با خداوند، معبود دیگری را شریک مکن که به (در آن صورت) دوزخ افکنده می‌شوی و مورد سرزنش قرار می‌گیری و مطرود می‌مانی.»

این هم مجموعه‌ای است از آیات کریمه در ارتباط با وحدانیّت و صاحب نعمت بودن خدا و بخشندگی و مهربانی و علم و آگاهی مطلق خداوند از زبان لقمان که پسرش را با آن‌ها اندرز می‌دهد، برای ما نقل می‌کند:

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَٰنَ ٱلْحِكْمَةَ أَنِ ٱشْكُرْ لِلَّهِ ۚ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ حَمِيدٌ ﴿١٢﴾ وَإِذْ قَالَ لُقْمَٰنُ لِٱبْنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَىَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ ۖ إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾ وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَٰلُهُۥ فِى عَامَيْنِ أَنِ ٱشْكُرْ لِى وَلِوَٰلِدَيْكَ إِلَىَّ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٤﴾ وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ۖ وَصَاحِبْهُمَا فِى ٱلدُّنْيَا مَعْرُوفًا ۖ وَٱتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَىَّ ۚ ثُمَّ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ يَٰبُنَىَّ إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِى صَخْرَةٍ أَوْ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوْ فِى ٱلْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا ٱللَّهُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾ يَٰبُنَىَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأْمُرْ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱنْهَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَ ۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ ﴿١٧﴾ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِى ٱلْأَرْضِ مَرَحًا ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾ وَٱقْصِدْ فِى مَشْيِكَ وَٱغْضُضْ مِن صَوْتِكَ ۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلْأَصْوَٰتِ لَصَوْتُ ٱلْحَمِيرِ ﴿١٩﴾ أَلَمْ تَرَوْا۟ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةً وَبَاطِنَةً ۗ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِى ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَٰبٍ مُّنِيرٍ﴾ لقمان: ۲۰-۱۲

«ما به لقمان حکمت بخشیدیم و (بدو دستور دادیم) خدا را سپاسگزاری کن و هرکس سپاسگزاری کند، به سود خویش سپاسگزاری می‌کند و کسی که ناسپاسی کند (به خودش زیان می‌رساند) چراکه خدا بی‌نیاز و ستوده است (یادآور شو) زمانی راکه لقمان به پسرش گفت در آن حال که او را پند می‌داد: پسر عزیزم! چیزی را شریک خدا قرار مده، که واقعاً شرک، ستم بزرگی است. ما به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم، مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است، پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است. هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش. هرگاه آن دو تلاش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کم‌ترین آگاهی از آن نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن (در عین حال) با ایشان در دنیا همیشه به طرز شایسته رفتار کن و راه کسانی را در پیش گیر که به سوی من روی آورده‌اند. سپس همه به سوی من برمی‌گردند

و من شما را از آنچه انجام داده‌اید آگاه می‌سازم. پسر عزیزم! اگر به اندازه‌ی سنگینی دانه‌ی خردلی (عمل نیک یا بد انجام گرفته باشد) و در دل سنگی یا در آسمان‌ها و یا این که میان زمین باشد، خداوند آن را حاضر می‌کند. خداوند بسیار ریزبین و باخبر است. ای پسر عزیزم! نماز را به نحو احسن بخوان به کار نیک دستور بده و از بدی نهی کن. در برابر ناراحتی‌هایی که به تو می‌رسد، شکیبا باش! این‌ها از کارهای نیکی است که باید بر آن‌ها عزم خود را راسخ و استوار کنید. با تکبر و بی‌اعتنایی روی از مردم مگردان! و مغرورانه بر زمین راه مرو؛ زیرا خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد. در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن و از صدای خود بکاه؛ زیرا زشت‌ترین صدها صدای الاغ‌ها است. آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، رام و مسخّر شما کرده و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما گسترده و افزون ساخته است؟ برخی از مردم بدون هیچ‌گونه دانش و هدایت و کتاب روشن و روشنگری درباره خدا راه ستیز و جدال را در پیش می‌گیرند.»

مجموعه‌ی سوّم آیاتی هستند که از یک‌سو بر تقوای الهی تکیه می‌کنند و از دیگر سو مهر و محبت او را به یاد می‌آورند:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّۖ وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِۖ بِئۡسَ ٱلِٱسۡمُ ٱلۡفُسُوقُ بَعۡدَ ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن لَّمۡ يَتُبۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿١١﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ وَلَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًاۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا فَكَرِهۡتُمُوهُۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٞ رَّحِيمٞ ﴾ حجرات:۱۲-۱۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را مسخره کنند شاید آنان (که مورد استهزاء قرار می‌گیرند) بهتر از اینان (که استهزاء می‌کنند) باشند. و نباید زنانی زنان دیگری را مسخره کنند، چه بسا آنان از اینان بهتر باشند. و همدیگر را طعن نزنید و مورد عیبجویی قرار ندهید و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید. برای مسلمانان چه بد است بعد از ایمان، بر زبان‌آوردن سخنان ناگوار و گناه آلود. کسانی که از چنین اعمال و گفتارهایی دست برندارند و توبه نکنند به راستی ایشان ستمگرند. ای مؤمنان! از بسیاری از گمانها بپرهیزید زیرا بعضی از گمان‌ها گناه است. و جاسوسی و پرده‌دری مکنید و غیبت یکدیگر را منمایید، آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادرِ مرده‌ی خود را بخورد؟ یقیناً همه‌ی شما از مرده‌خواری بدتان می‌آید. از خدا پروا داشته باشید. بی‌گمان خداوند بس توبه‌پذیر و مهربان است.»

فضایل و سجایایِ اخلاقی که محبوب و پسندیده‌ی خداوند هستند، روشن و واضح‌اند؛ زیرا خداوند نیکی و صلاح و خوبی را دوست دارد، از شرّ و فساد چه به صورت جزئی و چه به صورت کلّی بیزار است. چکیده‌ی همه‌ی خوبی و صلاح این است که انسان‌ها خود را تسلیم فرمان، شرع و قانون خدا کنند. خلاصه تمام شرّ و فساد هم در این است که انسان‌ها پیمان بندگی با الله را نقض نموده و به جز خدا ربّ دیگری بپذیرند و برده و بنده‌ی آن غیر شوند و امورات خود را به طور مستقل و بی‌نیاز از خدا انجام دهند و از ربوبیّت، سرپرستی، شرع و حکمت خداوندی دوری جویند و در این راستا از شیاطین جن و انس و از هوای نفس پیروی کنند:

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعۡجِبُكَ قَوۡلُهُۥ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيُشۡهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلۡبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلۡخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ لِيُفۡسِدَ فِيهَا وَيُهۡلِكَ ٱلۡحَرۡثَ وَٱلنَّسۡلَۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ ﴿٢٠٥﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللَّهَ أَخَذَتۡهُ ٱلۡعِزَّةُ بِٱلۡإِثۡمِۚ فَحَسۡبُهُۥ جَهَنَّمُۖ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ﴿٢٠٨﴾ فَإِن زَلَلۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡكُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾

بقره: ۲۰۹-۲۰۴

«بعضی از مردم هستند که سخنان آنان درباره‌ی زندگی دنیا شما را به شگفت می‌اندازد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد حال آن که او سرسخت‌ترین دشمنان است. هنگامی که به قدرت رسید در دنیا تلاش می‌کند تا در آن به تباهی و فساد اقدام نماید و کشتزار و نسل مردم را به هلاکت برساند. بدون شک خداوند تباهکاری و فساد را دوست ندارد. هرگاه به او گفته شود در زمین تباهکاری و فساد مکنید عظمت او را فرا می‌گیرد و غرور گناه (او را به بزهکاری وادار) می‌کند. پس دوزخ او را بسنده است و چه بد جایگاهی است! و در میان مردم کسی یافت می‌شود که جان خود را در برابر خوشنودی خدا و به دست آوردن آن می‌فروشد. خداوند نسبت به بندگان بس مهربان است. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی به صلح و آشتی درآیید و از گام‌ها و وسوسه‌های شیطان پیروی نکنید بی‌گمان او دشمن آشکارِ شما است. اگر بعداز آمدن دلائل واضح منحرف شدید بدانید (از دست عدالت الهی فرار نتوانید کرد) بی‌گمان خداوند توانا و حکیم است.»

﴿ أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ٱلْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰٓ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿١٩﴾ ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ ٱللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ ٱلْمِيثَٰقَ ﴿٢٠﴾ وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلْحِسَابِ ﴿٢١﴾ وَٱلَّذِينَ صَبَرُواْ ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِٱلْحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمْ عُقْبَى ٱلدَّارِ ﴿٢٢﴾ جَنَّٰتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَن صَلَحَ مِنْ ءَابَآئِهِمْ وَأَزْوَٰجِهِمْ وَذُرِّيَّٰتِهِمْ ۖ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾ سَلَٰمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ ۚ فَنِعْمَ عُقْبَى ٱلدَّارِ ﴿٢٤﴾ وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ ۙ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ﴾ رعد:۲۵ـ۱۹

«آیا کسانی که می‌دانند آنچه ازطرف پروردگارت بر تو نازل شده، حق است، همانند کسی خواهد بود (که به سبب انحراف از حق) نابینا است؟ تنها خردمندان متوجه می‌شوند؛ همان کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند. و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خداوند به حفظ آن‌ها دستور داده است. از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه‌ی ناگوار قیامت در هراسند. و کسانی که به خاطر پروردگارشان شکیبایی می‌ورزند و نماز را به نحو احسن می‌خوانند و از چیزهایی که به آنان داده‌ایم، به گونه‌ی آشکار و پنهان می‌بخشند و با انجام کارهای نیک بدی‌ها را از میان برمی‌دارند. عاقبت نیک دنیا (که بهشت است) از آنِ آنان است (این عاقبت) باغ‌های انبوه بهشت است که جای ماندگاری است، و آنان همراه پدران و فرزندان و همسران صالح خود بدانجا وارد می‌شوند. فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌آیند (بدانان می‌گویند) درود بر شما باد به سبب شکیبایی و استقامتی که داشتید. چه نیک فرجام گشته‌اید! اما کسانی که پیمانِ خدا را می‌شکنند که این پیمان را با ایشان بسته است و پیوندی را می‌گسلانند که خداوند به حفظ و تحکیم آن دستور داده است و در زمین به فساد و تباهی می‌پردازند، نفرین بهره‌ی آنان است و پایانِ بدِ جهان (که دوزخ است) از آنِ آنان است.»

سایر فضایل دیگر هم از این فضیلت بزرگ فضیلت وفای به عهد انسان‌ها با خدایشان که بندگان مطیع او باشند و او فرمانروای مورد اطاعتشان باشد سرچشمه می‌گیرند. بنابراین اخلاق اسلامی از الوهیّت و ربوبیّت ذات الله نیرو می‌گیرد و قدرت و التزام خود را از آن‌ها دریافت می‌کند؛ زیرا وفای به عهد و پیمان مردم فرع و ناشی از وفای به‌عهد و پیمان خداوند است و جایز نیست که «مصلحت» موجب نقض عهد و پیمان با مردم شود:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ وَٱلْإِحْسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ وَٱلْبَغْىِ ۚ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾ وَأَوْفُوا۟ بِعَهْدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمْ وَلَا تَنقُضُوا۟ ٱلْأَيْمَٰنَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ ٱللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾ وَلَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّتِى نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنۢ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَٰنَكُمْ دَخَلًۢا بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِىَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ ۚ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ ٱللَّهُ بِهِۦ ۚ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٩٢﴾ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُ ۚ وَلَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾ وَلَا تَتَّخِذُوٓا۟ أَيْمَٰنَكُمْ دَخَلًۢا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌۢ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا۟ ٱلسُّوٓءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٩٤﴾ وَلَا تَشْتَرُوا۟ بِعَهْدِ ٱللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۚ إِنَّمَا عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩٥﴾ مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ ۖ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٍ ۗ وَلَنَجْزِيَنَّ ٱلَّذِينَ صَبَرُوٓا۟ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴾

نحل: ۹۶-۹۰

«خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد و از ارتکاب گناهان بزرگ و انجام کارهای ناشایست و دست درازی و ستمگری نهی می‌کند. خداوند شما را پند می‌دهد تا اندرز گیرید. به پیمان خدا وفا کنید هرگاه که با او پیمان بستید و سوگندها را پس از تأکید (به نام خدا) نشکنید، درحالی که خدا را گواه خود گرفته‌اید. بی‌گمان خدا می‌داند آنچه را که انجام می‌دهید. شما مانند آن زنی نباشید که رشته‌ی خود را بعداز تابیدن از هم وامی‌کرد. شما نباید به خاطر این که گروهی جمعیت‌شان از گروهی بیشتر است سوگندهای خود را (بشکنید و آن را) وسیله‌ی خیانت قرار دهید. خداوند با دستور به وفای به عهد، شما را آزمایش می‌کند. و آنچه که درباره‌اش اختلاف می‌ورزیده‌اید، در روز قیامت برای شما آشکار می‌سازد. اگر خداوند می‌خواست شما را ملّت واحدی می‌کرد. لیکن هرکه را بخواهد، گمراه نموده و هرکه را بخواهد، رهنمود می‌کند. به طور قطع در برابر کارهایی که می‌کنید از شما بازخواست می‌شود. سوگند و پیمان‌هایتان را میان خود وسیله‌ی نیرنگ قرار ندهید، آنگاه قدم‌های ثابت از جای بلغزد و به سبب کژروی از راه خدا، دچار بلا و ناراحتی بشوید و در آخرت عذاب بزرگی داشته باشید. پیمان خدا را به بهای اندک نفروشید، بی‌گمان آنچه به نزدِ خدا برای شما است بهتر است اگر به حقیقت آگاه باشید. آنچه نزد شما است ناپایدار و فانی است و آنچه نزدِ خدا است پایدار و باقی است. ما

پاداشِ کسانی را (که دربرابر اذیت مشرکان و تکلیفات دینی) صبر و شکیبایی نموده‌اند به شیوه‌ی بهتر از اعمالی که انجام داده‌اند می‌دهیم.»

حتی مصلحت دولت و ملت هم نمی‌تواند بهانه‌ای برای نقض عهد و پیمان‌شکنی شود؛ چون خداوند متعال تضمین‌کننده و سرپرست عهد است، به همین جهت است که در آیه‌های فوق می‌فرماید:

«نباید عهد و پیمانی که باهم بسته‌اید بدین خاطر که افراد جنگی طرفی از طرف دیگر بیشتر است بهانه‌ای برای خیانت و پیمان‌شکنی قرار دهید.»

خداوند عدالت و امانت را دوست داشته و از خیانت و تجاوز به حق بیزار است. بنابراین بر امت اسلام واجب است حتی با دشمنان خود با امانت و عدالت رفتار کنند. می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا ﴾ نساء:۵۸

«بی‌گمان خداوند به شما مؤمنان دستور می‌دهد، امانت‌ها را به دست صاحبانِ امانت برسانید. هنگامی که میان مردم به داوری نشستید، دادگرانه داوری کنید. خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد. همانا خداوند شنوا و بینا است.»

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴾ مائده:۸

«ای مؤمنان! بر ادای واجبات و کارهایی که موجب رضایت خداست پایبند باشید و از روی دادگری گواهی دهید. دشمنی با قومی شما را وادار نکند که با آنان دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری، نزدیک‌تر است. پرهیزگاری کنید و از خدا پروا داشته باشید! خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»

﴿ إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا ﴿١٠٥﴾ وَٱسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ﴿١٠٦﴾ وَلَا تُجَٰدِلۡ عَنِ ٱلَّذِينَ يَخۡتَانُونَ أَنفُسَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمٗا ﴿١٠٧﴾ يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾ هَٰٓأَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ جَٰدَلۡتُمۡ عَنۡهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا فَمَن يُجَٰدِلُ ٱللَّهَ عَنۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيۡهِمۡ

وَكِيلًا ﴿١٠٩﴾ وَمَن يَعْمَلْ سُوٓءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُۥ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١١٠﴾ وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُۥ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴾

نساء: ۱۱۱ـ ۱۰۵

«ما قرآن را به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا میان مردمان طبق آنچه خدا در قرآن به تو نشان داده است، داوری کنی و مدافع خائنان مباش. از خداوند آمرزش بخواه بی‌گمان خداوند بس آمرزنده و مهربان است. و از کسانی که به خود خیانت می‌ورزند دفاع مکن؛ زیرا خداوند خیانت‌کنندگان گناه‌پیشه را دوست ندارد. آنان می‌توانند خیانت خود را از مردم پنهان دارند اما نمی‌توانند آن را از خداوند پنهان کنند که همیشه با آنان است. بدانگاه که شب‌هنگام بر سخنی که خداوند بدان خشنود نیست، متفق و همدست می‌گردند. و خداوند از آنچه می‌کنند آگاه است. هان! گیرم که شما در دنیا از آنان دفاع کردید، اما در آخرت چه کسی در برابر خدا از آنان دفاع می‌کند؟ یا چه کسی حافظ و یاور ایشان خواهد شد؟ هرکس که کار بدی بکند یا بر خود ستم روا دارد سپس از خدا آمرزش بطلبد، خدا را بخشنده و مهربان خواهد یافت. هرکس گناهی بکند تنها آن را به زیان خود می‌کند. خداوند آگاه و حکیم است. هرکس دچارِ گناهی شود سپس آن را به بی‌گناهی نسبت دهد به راستی بهتان و گناه آشکاری مرتکب شده است.»

به راستی تا سبب نزول این چند آیه معلوم نشود ارزش ارشادی و توجیهات عظیمی که دربر دارند به خوبی برای خوانندگان آشکار نمی‌شود. این آیه‌ها به منظور تبرئه‌ی یک یهودی که به ناحق از سوی تعدادی مسلمان به دزدیدن یک زره متهم شده بود، نازل شده‌اند. آن‌ها خواسته بودند با این کار یکی از افراد خود را که دزدی کرده بود، تبرئه نمایند به همین جهت نزد پیغمبر ﷺ علیه آن یهودی شهادت دادند و نزدیک بود که پیغمبر ﷺ علیه آن یهودی حکم صادر فرماید که فوراً خداوند متعال این آیات را در تبرئه‌ی آن یهودی نازل فرمود و ناخشنودی خود را از توطئه‌کنندگان خائن اعلام کرد که چرا بر شهادتی که خداوند بدان راضی نیست اتفاق می‌کنند. نزول این آیات درحالی بود که حیله و دسیسه‌ی یهودی‌ها علیه پیغمبر ﷺ و مسلمانان به اوج خود رسیده بود. اما عدالت، عدالت است در هر شرایطی باید به اجرا درآید. عدالت، اخلاقی است که خداوند آن را از مؤمنان می‌پسندد و بدان راضی است. امانت، امانت است در هرحالی باید رعایت شود و اخلاقی است که خداوند دوست دارد مسلمانان بدان متّصف شوند. به هیچ‌وجه خداوند دوست ندارد گناهان بزرگ در میان مؤمنان شیوع پیدا کند و دوست ندارد سخنان و گفته‌های ناشایسته و دروغ آشکار شوند. او انسان‌های متکبر و مغرور را دوست ندارد. از خودبزرگ‌بینی و برتری‌جویی بر دیگران بر

روی زمین دوری می‌جوید و بدان خشنود نیست. از توطئه‌ها و دسیسه‌های خائنانه و تجاوز به حق، بیزار است. از دروغ، ناراحت و ناراضی است. صداقت در کردار و رفتار را دوست می‌دارد. همان‌گونه که تسلّط و انتقام از متجاوز را دوست می‌دارد. از گذشت و صرف‌نظر از گناهکاران نیز راضی و شاد است. توبه و بازگشت از گناه و پاکی را می‌پسندد. خلاصه از انجام هر اخلاقی که برای مؤمنان مشخص و روشن ساخته است، خوشحال است:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلْفَٰحِشَةُ فِى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾ نور:۱۹

«بی‌گمان کسانی که دوست می‌دارند گناهان بزرگی میان مؤمنان پخش گردد، آنان در دنیا و آخرت، شکنجه و عذاب دردناکی دارند. خداوند تمام امور را می‌داند ولی شما بی‌علم و اطلاع هستید.»

﴿ ۞ لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴾ نساء:۱۴۸

«بی‌گمان خداوند دوست ندارد که زبان به بدگویی گشوده شود، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد. همانا خداوند بس شنوا و دانا است.»

﴿ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴾ نساء:۳۶

«بی‌گمان خداوند دوست ندارد کسی را که خودخواه و خودستا باشد.»

﴿ تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْءَاخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ۚ وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾ قصص:۸۳

«این بهشت را که منزل (دائمی) در قیامت است برای کسانی قرار می‌دهیم که در دنیا به خودخواهی و غرور و تباهکاری و فساد نمی‌پردازند. مسلّماً آینده‌ی خوب برای پرهیزکاران است.»

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا تَنَٰجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَٰجَوْا۟ بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَمَعْصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَتَنَٰجَوْا۟ بِٱلْبِرِّ وَٱلتَّقْوَىٰ ۖ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴾ مجادله:۹

«ای مؤمنان! هنگامی که به نجوا پرداختید، برای انجام گناه و دشمنی و نافرمانی از پیغمبر به نجوا نپردازید بلکه درباره‌ی نیکی و پرهیزکاری نجوا کنید. از خدایی بترسید که در پیشگاه او گرد آورده می‌شوید.»

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَكُونُوا۟ مَعَ ٱلصَّـٰدِقِينَ ﴾ توبه:۱۱۹

«ای کسانی که ایمان دارید! به پرهیزکاری و تقوای خدا بپردازید و با راستان باشید.»

﴿ إِنَّمَا يَفْتَرِى ٱلْكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَـٰذِبُونَ ﴾ نحل:۱۰۵

«تنها کسانی بر زبان خدا دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان نداشته باشند. به حقیقت دروغگویان واقعی آنان‌اند.»

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُوا۟ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِهِۦ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَـٰنٌ مَّرْصُوصٌ ﴾ صف:۴-۲

«ای کسانی که ایمان دارید! چرا چیزهایی می‌گویید که بدان عمل نمی‌کنید. باعث خشم عظیم در پیشگاه خدا است که چیزی بگویید بدان عمل نکنید. بی‌گمان خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متّحد و یکپارچه در خط و صف واحد می‌رزمند. انگار دیوار سربی عظیمی هستند.»

﴿ وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَابَهُمُ ٱلْبَغْىُ هُمْ يَنتَصِرُونَ ﴾ شوری:۳۹

(«مؤمنان) کسانی‌اند که اگر ستمی بدیشان شد خویشتن را یاری می‌دهند (و زیرِ بارِ ظلم نمی‌روند).»

﴿ وَأَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٣٢﴾ ۞ وَسَارِعُوٓا۟ إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا ٱلسَّمَـٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِى ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلْكَـٰظِمِينَ ٱلْغَيْظَ وَٱلْعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ ۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴾ آل عمران: ۱۳۴ـ۱۳۲

«به سوی بخششی از پروردگارتان و بهشتی بشتابید که وسعت آن به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است که برای پرهیزکاران آماده شده است، همان کسانی که پنهانی و آشکارا بخشش می‌کنند و خشم خود را کنترل می‌کنند و از لغزش‌های مردم صرفنظر می‌کنند (آنان نیکوکارند و) خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ ﴾ بقره:۲۲۲

«خداوند توبه‌کنندگان را دوست می‌دارد. دوست دارد کسانی را که خود را از کفر و گناه پاکیزه نگه می‌دارند.»

به نمونه‌ها و مثال‌های قرآنی فوق اکتفا می‌کنیم و نمی‌خواهیم در مورد «اخلاق در اسلام» به بحث بپردازیم؛ زیرا که ما این‌جا فقط می‌خواستیم نحوه‌ی ارتباط و التزام اخلاق در اسلام را با ایمان به حقیقت الوهیت بیان کنیم و این مقدار آیه‌ها برای بیان این هدف کفایت می‌کند.



قبل از این که این فصل را به آخر برسانیم ضرورت دارد در مقابل آیات قرآنی که حقیقت «الوهیت» را به تصویر می‌کشانند و در این فصل تنها به ذکر آن‌ها اکتفا کردیم و تفسیر و تعبیری از آن‌ها به عمل نیاوردیم، توقف و بررسی کوتاه و سریعی داشته باشیم؛ زیرا این آیات چنان زیبا و جذاب و آشکار این حقیقت را به تصویر می‌کشند که ناچار به چنین توقفی هستیم.

البته لازم بود نسبت به تمام آیاتی که این‌جا ذکر کرده‌ایم این کار را انجام دهیم، اما اگر به تعبیر و تفسیر همه‌ی آن‌ها می‌پرداختیم، بحث ما از حقیقت و موضوع مورد نظر خارج می‌گشت، به صورت تفسیر آیات قرآنی درمی‌آمد و کتاب به اندازه‌ای حجم پیدا می‌کرد که با آنچه مورد نظر ما است، بسیار متفاوت می‌شد. بنابراین همان طور که گفتیم توقف‌های سریعی تنها دربرابر بعضی از نمونه‌های قرآنی ذکرشده به عمل می‌آوردیم(می‌توانید برای اطلاع از تفسیر سایر آیات و نمونه‌های قرآنی به تفسیر فی ظلال القرآن مراجعه فرمایید).

﴿ وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَآ إِلَّا هُوَ ۚ وَيَعْلَمُ مَا فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۚ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴿٥٩﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰٓ أَجَلٌ مُّسَمًّى ۖ ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾ وَهُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِۦ ۖ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾ ثُمَّ رُدُّوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ مَوْلَىٰهُمُ ٱلْحَقِّ ۚ أَلَا لَهُ ٱلْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ ٱلْحَٰسِبِينَ ﴿٦٢﴾ قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ تَدْعُونَهُۥ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَىٰنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٦٣﴾ قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾ قُلْ هُوَ ٱلْقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ

شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ ۗ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴾

انعام:۵۹ـ۶۵

«کلید گنجینه‌های غیب در دست خداوند است و کسی جز او از آن‌ها آگاه نیست. خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر این‌که از آن خبردار است و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ چیز تر یا خشکی نیست مگر این که در کتابی واضح، ثبت و ضبط است. خداوند است که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را برمی‌انگیزاند و او می‌داند که در روز چه می‌کنید و چه چیز فراچنگ می‌آورید تا مدت تعیین شده به سر می‌آید سپس به‌سوی او باز می‌گردید. آنگاه شما را از آنچه در دنیا انجام داده‌اید، باخبر می‌سازد. او مسلّط است بر بندگانش (فرشتگانی) به‌عنوان محافظ و مراقب (بر اعمال شما) بر شما می‌گمارد. چون مرگ یکی از شما فرا رسید فرستادگان ما به سراغ او می‌آیند جان او را می‌گیرند. آنان در انجام مأموریت خود کوتاهی نمی‌کنند. سپس به سوی خدا، سرور حقیقی خودشان برگردانیده می‌شوند. هان! فرمان و داوری تنها از آنِ خدا است و او سریع‌ترین حسابگران است. بگو: چه کسی شما را از اهوال و شداید خشکی و دریا نجات می‌بخشد؟ در آن حال (که گرفتارید) فروتنانه آشکارا و پنهان او را به فریاد می‌خوانید. می‌گویید :اگر خدا ما را از این اهوال برهاند، سوگند می‌خوریم از سپاسگزاران باشیم. بگو: خدا شما را از آن شداید و از هر غمی می‌رهاند اما شما بعداً شرک می‌ورزید. بگو: خدا می‌تواند از زمین و آسمان بر شما عذاب بفرستد یا شما را دچار تفرقه و اختلاف کند بعضی از شما از دست بعضی دیگر عذاب بچشید. بنگر چگونه آیات را روشن بیان می‌کنیم تا بلکه بفهمند.»

آیه‌ی اوّل از این آیه‌ها، احاطه‌ی «علم الهی» را به آنچه که در جهان هستی می‌گذرد به شیوه‌ای به تصویر می‌کشد که باتوجه به ماهیت و طبیعت آن، امکان خطورش بر قلب انسان موجود نیست. و خود همین تصویر مصدر و منشأ قرآن را هم مشخص می‌سازد. این آیه تصویری است که خداوند از علم خود ارائه می‌دهد و در سطح و مقامی قرار دارد که خیال بشر وقتی درصدد برآید احاطه‌ی علم الهی را به تصویر بکشد حتی قدرت تصوّر آن را هم ندارد. این حقیقت وقتی به خوبی متجلّی می‌شود که دایره‌ی وسیع علم الهی را در این تصویر به دقت ملاحظه کنیم. می‌فرماید:

﴿ وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ﴾ انعام: ۵۹

تصویر این آیه بدین گونه که غیب دارای کلیدهای فراوانی است و همه‌ی آن‌ها نزد خداوند است و تنها او است که از پشت پرده‌های غیب آگاهی دارد. این تصویر از عالم غیب میان تمام تعبیرهای

بشری دربارهی عالم ناشناختهی غیب، بینظیر و بیسابقه است. نور و اشراقی است که میدانها و افقها و دنیاهای بسیار گسترده و ژرفی را دربرابر تفکر انسانی مجسم میسازد و نشان میدهد مجهولات بشری تا چه اندازه فراوان است که نزدیکترین مجهول به او همان لحظهای است که دارد میآید و با آن روبهرو میشود ولی معلوم نیست که چه پیش میآید؛ زیرا با پردهی غیب پوشیده شده است و کسی نمیداند یک لحظه بعد چه اتفاقی رخ میدهد.

سپس بندهای بعدی آیه، مظاهر علم الهی را اندکی تفصیل میدهند:

﴿وَيَعْلَمُ مَا فِي ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۚ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ﴾ انعام: ۵۹

به راستی تصور و خیال بشری باتوجه به ساختار و ویژگیهایی که دارد نمیتواند برای تصور علم محیط و گستردهی ذات الله متوجه این نقطهی مهم و حساس شود، گوید: هر برگی که از درختهای زمین فرو میریزد و هر دانهای که در تاریکیهای آن پنهان میشود، هر تر و خشکی که در دریا و خشکی وجود دارد... فقط اندیشیدن در صحنههای هر برگی که فرو میریزد و هر دانهای را که در دل زمین پنهان میشود و هر تر و خشکی که در بحر و بر وجود دارد و مجسّم ساختن آنها در خیال، باعث عجز و ناتوانی خیال میشود! کسی که میخواهد موضوع را تجربه کند اشکالی ندارد، چشمانش را برهم بگذارد، تمام برگهای درختان روی زمین که فرومیریزند و تمام دانههایی را که در سطح کرهی زمین و در دلِ آن جای دارند، تمام اشیاء تر و خشک راکه در دریاها و خشکیها و هوا وجود دارند همهی آنها را در یک لحظه تصوّر نماید و آنگاه به نظر آورد که علم خداوند در هر لحظه به هریک از این جزئیات که عقل انسان از تصور آنها عاجز است، محیط میباشد! وقتی که متوجه میشود منظور از برگهای فروریخته تمام برگهایی است که از همهی درختان و گیاهان روی زمین فرو میریزد و منظور از دانهها همهی دانههایی است که در تمام نقاط زمین قرار میگیرد و منظور از زمین یک قطعه و یک منطقه نیست بلکه شامل کلیهی نقاط آن است و منظور از تر و خشک، همهی موجودات است که در دریاها و خشکی و هوا قرار دارند. آیا تصور این همه موجودات در این زمینههای متعدد با چنین گستردگی و تصوّر این که خداوند متعال در هر آن از احوال و اوضاع یکایک آنها آگاه است، واقعاً خیال را سراسیمه و عاجز و ناتوان نمیسازد؟! سیاق قرآنی پس از برشمردن تمام غیبهای نهانی و همهی برگهایی که ریزش میکنند و تمام دانههایی که در سطح زمین پنهان میگردند و هر تر و خشکی که وجود دارد، پس از بیان احاطهی علم خداوند بر همگی آنها، به بیان احاطهی علم الهی بر انسان میپردازد که هر انسانی در هر زمان و مکان و شرایط و اوضاعی که باشد خداوند به پنهان و آشکار، به گذشته و حال و آیندهی او عالم و آگاه است:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّىٰكُم بِٱلَّيۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا جَرَحۡتُم بِٱلنَّهَارِ ثُمَّ يَبۡعَثُكُمۡ فِيهِ لِيُقۡضَىٰٓ أَجَلٞ مُّسَمّٗىۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ مَرۡجِعُكُمۡ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ﴾

انعام: ۶۰

اعلام می‌دارد که همه‌ی انسان‌ها در قبضه‌ی قدرت خداوند قرار دارند، آنان را در شب جمع می‌کند و به وسیله‌ی خواب جانشان را می‌گیرد. آری، خواب انسان را درهم می‌پیچد و در قبضه‌ی قدرت الهی قرار می‌دهد. سپس خداوند به هنگام روز آنان را از خواب برمی‌انگیزاند و جانشان را به ایشان بازمی‌گرداند تا مدتی که برای آنان تعیین شده است به پایان می‌رسد. ولی آنان همین‌طور به حال خود رها نمی‌شوند، بلکه علم خداوند آنان را دنبال کرده و هر کاری را که بدان دست می‌زنند، می‌داند. حتی کوچک‌ترین نگاه و چشم به هم‌زدنی در زیر ذرّه‌بین این علم محیط قرار دارد و همین که اجلشان فرارسید آنان را به سوی خود بازمی‌گرداند و دیگر مثل صبح‌های قبل از خواب بیدار نمی‌شوید! تا آنگاه که وقت مقرر بعدی فرامی‌رسد. در آن وقت تمام انسانها از گورهای خود که مدت‌های مدید در آن‌ها آرمیده‌اند، زنده می‌شوند و بیرون می‌آیند، تا خداوند آنان را از کارهایی که در دنیا انجام داده‌اند آگاه سازد و براساس این کارها پاداش و جزایشان بدهد. وقتی که قلب به آرامی درباره‌ی این حقایق به دقت و تأمل می‌پردازد، باید چه احساس عظیمی او را دربرگیرد. هنگامی که قلب یقین حاصل می‌کند تمام انسان‌ها اعم از بزرگ و کوچک، پیر و جوان، مرد و زن، از هر رنگ و نژادی که باشند و در هر نقطه‌ای که زندگی کنند، خداوند آنان را به وسیله‌ی خواب، بی‌اختیار می‌سازد و در قبضه‌ی قدرت خود قرار می‌دهد و وقتی از خواب بیدارشان می‌کند، هم‌چنان آنان را در خلوت تحت کنترل و نظارت دارد و هنگامی که مدت عمرشان پایان یابد، خوابی طولانی فرایشان می‌گیرد و چون وقت مقرر قیامت برسد، دوباره آن‌ها را برای حسابرسی و جزا دادن، زنده می‌گرداند، باید در این حالت چه احساس پر از وحشت و عظمت و در عین حال اعجاب‌انگیز و زیبا و روشن بر انسان غالب آید؟!

این تصویری است حق و علاوه بر آن، ابداع است و نوآوری و اعجاب!!

سپس سیاق قرآنی چگونگی مراقبت و تسلّط ذات الله بر بندگانش و عظمت و قهر او را به تفصیل بیان می‌کند و کاملاً روشن می‌سازد که چگونه می‌میرند و سرانجام به سوی او برمی‌گردند:

﴿وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۖ وَيُرۡسِلُ عَلَيۡكُمۡ حَفَظَةً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ تَوَفَّتۡهُ رُسُلُنَا وَهُمۡ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾ ثُمَّ رُدُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ مَوۡلَىٰهُمُ ٱلۡحَقِّۚ أَلَا لَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَهُوَ أَسۡرَعُ ٱلۡحَٰسِبِينَ﴾

انعام: ۶۱-۶۲

اعلام می‌دارد که تنها خداوند متعال صاحب قهر و غلبه بر همه‌ی بندگانش بوده و تمام بندگان اعم از قوی و ضعیف، کوچک و بزرگ، مستضعف و مستکبر، بالادست و زیردست، غالب و مغلوب، هریک از آنان به طور یکسان تحت تسلّط و قدرت و قهر الهی قرار دارند. مراقبین و مأمورین آگاه الهی آنان را مراقبت و دنبال می‌کنند. هر نَفَسی که می‌کشند برایشان به حساب می‌آید. هرگاه که اجل فرا رسید و قضای الهی قطعی شد، مأمورین و مراقبین الهی جانشان را می‌گیرند و این مراقبین با کمال دقت و جدیت، وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهند و هیچ نَفْس و نَفَسی را فرو نمی‌گذارند. همه‌ی انسان‌ها به سوی حاکم و سرپرست حق و پروردگار واقعی و تنها سرور خود که حکم، قدرت، غلبه، جزا و حساب تنها از آنِ او است، و «سریع‌ترین حسابرس به شمار می‌آید»، برمی‌گردند. باتوجه به این تسلّط و قهر فراگیر خداوند نسبت به بندگانش، معلوم می‌شود که همه‌ی انسان‌ها در مقابل قدرت و قهر الهی ضعیف، ناتوان، بنده و نیازمندند.

قدرت ظاهری انسان، تسلّط بعضی از آنان بر بعضی دیگر، مبارزه و اختلافشان باهم، بسیار ناچیز و بی‌ارزش و کوچک است. وقتی انسان متوجه این حقیقت گشت از خودنمایی و تکبر بر روی زمین پشیمان می‌شود، مستکبران و ظالمان از استکبار و ظلم، دست می‌کشند و می‌فهمند که آنان هم مانند مستضعفان، زیردست، بنده و نوکرند و سرور و سرپرست ایشان هم مانند دیگران ذات الله است که عظمت، قدرت، قهر و جبروت تنها از آن او است. و همه‌ی آن‌ها به سوی او برمی‌گردند و در پیشگاه او بازخواست می‌شوند. مستکبران متوجه می‌شوند که کم‌تر از آن‌اند بتوانند حتی یک نفس اضافی بکشند و یا نَفَسی را از دیگران بگیرند؛ زیرا در نظام هستی، اجل در دست خداوند است؛ همان خدایی که مسلط بر بندگانش بوده و مأمورین و مراقبین او هرگز غافل نشده، قصور نمی‌کنند و از فرمان پروردگار خارج نمی‌شوند.

وقتی این کلمات قاطع با قلب انسان‌های بانفوذ و مستکبر و خودبزرگ‌بین برخورد می‌کند باید چه احساسی از تواضع و خوف تقوی در برابر ذات الله داشته باشند؟

باید چه احساسی از عزّت، آرامش، اعتماد و اطمینان، هنگام شنیدن این جملات در دل مظلومان و مستضعفان پدید آید؟! چه احساسی از مساوات و برابری در بندگی برای یگانه‌ی قدرتمند، مسلّط و صاحب قهر برای هردو گروه یکسان حاصل شود؟! آنگاه سیاق قرآنی منطق سرشتی و فطری انسان را به او یادآور می‌شود، زمانی را به یادش می‌آورد که با شداید و خطرات جدی رو به رو می‌شود و فطرت او بیدار گشته و انحرافات را از خود دور می‌کند و در برابر برهان و منطق بسیار قوی قرار می‌گیرد؛ هرچند این برهان بسیار آشنا نیست ولی در سرشت و فطرت اصیل او جای دارد و می‌فرماید:

﴿ قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ تَدْعُونَهُۥ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَىٰنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿٦٣﴾ قُلِ ٱللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ ﴾

انعام:۶۴-۶۳

این یک تجربه‌ی واقعی است که اکثر انسان‌ها آن را در مسیر زندگی خود مشاهده می‌کنند. انسان در معرض خطر دریا و تاریکی‌های برّ و بحر قرار می‌گیرد. تاریکی‌ها نیز بسیارند: تاریکی‌های مادی، تاریکی‌های حوادث و احساسات درونی که به هنگام تنگناهای زندگی و حالت‌های سخت و پیشامدهای ناگوار، برای هر انسانی پیش می‌آید. در چنین موقعیت‌های حساس، فطرت بشری از زیر پرده‌هایی که آن را پوشانیده است بیرون می‌آید و افکار و اوهام باطل و گمراهی‌ها را از خود دور می‌سازد، در آن هنگام احساس می‌کند و می‌فهمد بلکه در ژرفای درون یقین پیدا می‌کند که جز ذات الله پناهی ندارد و به جز خدا فریادرس و یاوری به فریادش نمی‌رسد. در این تنگنا، تنها به او پناه می‌برد [توسل می‌جوید]، از هر عامل و سبب دیگری روی برمی‌تابد «خداوند را به حالت زاری و بیم به فریاد می‌طلبد و می‌گوید: اگر مرا از این تنگنا نجات دهی، برای همیشه از سپاسگزاران تو خواهم بود.»

این تجربه‌ای است که حتماً در برهه‌ای از زمان برای هر انسانی پیش آمده است، این بازگشت فطرت به سوی خدا، شهادتی است از جانب آن، بر معرفتی که از حقیقت الهی دارد. اما پرده‌هایی از گمراهی و انحراف، فطرت انسان‌ها را درپوشیده و صدای آن را خاموش می‌سازند و انحرافات بر آن چیره می‌شوند: «بگو: این خدا است که شما را از این مشکل و سایر رنج‌ها و مشکلات رهایی می‌بخشد. ولی بعدا شما نسبت به او شریک می‌ورزید.»

بعضی از انسان‌ها شرک آشکار و علنی می‌ورزند؛ مانند مشرکان دوره‌ی اول جاهلیّت که بت‌ها را شریک پروردگار قرار می‌دادند و بعضی دیگر شرک پنهانی و خفی و نامشخص برای پروردگار قرار می‌دهند به شیوه‌ای که قدرت و تسلّط مردم نزد آنان از قدرت و تسلّط ذات الله مهم‌تر و بااهمیت‌تر تلقی می‌شود. به خاطر زندگی و معاش و مقام و مـ ـعنان از مردم می‌ترسند، از فرمان و دستور نادرست آنان پیروی می‌کنند، درحالی که ذات الله سزاوارتر از هرکسی به اطاعت و خوف و پرواست! مگر این که انسان‌ها با این قرآن زندگی کنند و بر اساس آن زندگی را سامان دهند در این صورت قرآن، فطرتشان را بی‌پرده می‌نمایاند و بیدار می‌سازد و حقیقت الوهیّت را به او یادآور می‌شود چنان که با نسل نخست مسلمانان نیز چنین کرد؛ همان نسلی که با قرآن زیستند و براساس این قرآن زندگی کردند!

این سیاق در پایان، افرادی را که پس از زوال خطر به سوی شرک برمی‌گردند و منطق فطری را که در اثنای خطر بدان تسلیم می‌شدند فراموش می‌کنند، با حقیقت ثابت و قطعی تغییرناپذیر روبه رو می‌سازد که عبارت از این است که آنان باید بدانند چه در حال خطر و چه به هنگام برطرف شدن آن، همیشه در قبضه‌ی قدرت الهی قرار گرفته‌اند و نجاتشان از خطر برای یک بار به معنی خارج شدن آنان از قبضه‌ی قدرت الهی نیست:

﴿ قُلْ هُوَ ٱلْقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ ۗ ٱنظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴾ انعام:۶۵

نجات از خطر در تاریکی‌های خشکی و دریا نباید باعث شود مردم فراموش کنند، کسی که آنان را از این خطر نجات بخشیده است، می‌تواند دوباره آنان را بدان دچار سازد و از زمین و آسمان خطر و بلا بر آنان نازل کند. این آیه تهدید به عذابی است که خداوند آن را بیان نکرده و نوع آن را مشخص نفرموده است، تا به حالت ابهام باقی بماند و هیبت و تأثیر و غامض بودنش به حال خود ثابت باشد و ندانند چه نوع عذابی است و از کجا می‌آید و مدت آن چه‌قدر است. شاید فطرتشان هوشیار و آگاه شود و درحال انتظار چشم به راه آن باشد و از عذاب خدا بیمناک و به لطف و رحمتش امیدوار شود و از خشم الهی پرهیز کند و رضایت او را به‌دست آورد... اعلام می‌دارد که خداوند نه تنها می‌تواند که انواع عذاب را از زمین و آسمان بر شما فرو فرستد؛ بلکه قادر است عذابی را از نفس خودتان برجوشاند و شما را به تمامی دربرگیرد! درحالی که همه باهم در ارتباط و اختلاط هستید، بعضی از شما را بر بعضی دیگر مسلّط گرداند و نتوانید حق را تشخیص دهید و باطل این امکان را پیدا کند که بعضی، بعضی را بخورند و با یکدیگر به نزاع و مبارزه بپردازید و به جان هم بیفتید و خداوند به خاطر کفرتان شما را رها می‌کند تا در بدبختی‌ها و اختلافات قومی و خانوادگی، شدیدترین عذاب را بچشید و در نزاعی که دوطرف آن بر راه باطل هستند همدیگر را در اضطراب و نگرانی و ناراحتی‌های فوق‌العاده‌ی مادی و معنوی قرار دهید. آیا این عذاب شدیدترین عذاب نیست و دامنه‌ی ابتلا به آن از زمان دچار شدن به عذاب صاعقه و زیروروشدن زمین، طوفان و سیل و... خیلی طولانی‌تر نیست؟

آیا این عذاب یک قتل‌عام بشری نیست که بعضی در حقّ بعضی دیگر انجام می‌دهند؟ بدون شک این نوع عذاب شدیدترین عذابی است که بشریت بارها آن را تجربه کرده و اکنون هم درحال تجربه‌ی شدیدترین نوع این عذاب به سر می‌برد!!! بایستی این جملات چه تصور عظیمی از حقیقت الهی در دل مؤمنان به وجود بیاورد؟ و چه کنجکاوی و تحرکی در احساس او به وجود بیاورد؟!

این تصور علاوه بر صحیح بودن و زیبایی و دل‌انگیزی‌اش، زنده و مؤثر و فعال و محرک نیز هست!



(نمونه دوم):

﴿ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿٩﴾ سَوَاءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿١٠﴾ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ ﴿١١﴾ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ﴿١٢﴾ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴾ رعد: ۱۳-۸

«خدا می‌داند که هر زنی (در شکم خود) چه چیزی حمل می‌کند و می‌داند که رحم‌ها از چه چیز می‌کاهند و بر چه چیز می‌افزایند و هر چیز نزدِ او به مقدار و میزان است. خداوند آگاه از جهان پنهان (از دید و دانش مردمان) و آگاه از جهان دیدنی (و آشکار در برابر چشم و علم ایشان) است و بزرگوار و والا است. کسی که از شما سخن پنهان می‌دارد و کسی که سخن را آشکار می‌سازد و آن که خویشتن را در شب مخفی می‌نماید و آن که در روز (به دنبال کار خود) روان می‌گردد، یکسان هستند. فرشتگانی بر انسان گمارده شده‌اند که پیاپی از روبرو و از پشتِ سر (و از هر جهت) به‌فرمان خدا از او مراقبت می‌نمایند. خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد (از خوشبختی به بدبختی و بالعکس) مگر آنان دل و درون خود را تغییر دهند. و هنگامی که خداوند بلایی به قومی برساند هیچ کس و هیچ چیز نمی‌تواند آن را برگرداند و هیچ کس غیرخدا نمی‌تواند یار و مددکار آنان شود. (قدرت خدا آشکار است) او است که آذرخش آسمان را به شما می‌نمایاند که هم باعث بیم و هم مایه‌ی امید شما می‌گردد و نیز ابرهای سنگین بار را پدیدار می‌آورد و رعد (مانند همه چیز فرمانبردار خداوند است) خداوند را با ستودنش تسبیح می‌گوید و فرشتگان نیز از او در هراس‌اند. و خداوند صاعقه‌ها روان می‌سازد و

هر کس را که بخواهد بدان‌ها گرفتار می‌کند درحالی که آنان (کافران) درباره‌ی خدا (و توانایی او) به مجادله می‌پردازند. خداوند دارای قدرت بی‌انتها و سخت دردناک است.»

این هم نصّ دیگری از متون قرآنی است که «حقیقت الوهیّت» را به تصویر می‌کشد و علم گسترده، دقیق و فراگیر و نیز نظارت گسترده و فراگیر خداوند بر همه‌ی اشیاء را نشان می‌دهد. قهر، قدرت و هیبت او را در صحنه‌ی عالم هستی که دربرگیرنده‌ی انسان، فرشتگان، زمین و آسمان است در معرض تماشا قرار می‌دهد و تصویری آراسته به حق، صدق، زیبایی و شفافیت را از این حقیقت ترسیم می‌کند. صحنه‌ای که در این نصّ برای نشان دادن گستردگی و فراگیری علم الهی به کار گرفته شده است، صحنه‌ای است که تاکنون در تعبیرات بشر از شمولیت علم، هیچ‌گاه به ذهن کسی خطور نکرده و همین ویژگی خدایی بودن مصدر این قرآن را نشان می‌دهد:

﴿ ٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَحۡمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلۡأَرۡحَامُ وَمَا تَزۡدَادُۖ وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ ﴿٨﴾ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ ﴿٩﴾ سَوَآءٞ مِّنكُم مَّنۡ أَسَرَّ ٱلۡقَوۡلَ وَمَن جَهَرَ بِهِۦ وَمَنۡ هُوَ مُسۡتَخۡفِۭ بِٱلَّيۡلِ وَسَارِبُۢ بِٱلنَّهَارِ ﴾

رعد ۱۰-۸

این رویکرد در تصور شمولیّت علم نمی‌تواند یک رویکرد بشری باشد. ذهن بشر نمی‌تواند در تصور شمولیّت علم به «آنچه همه‌ی ماده‌ها حمل می‌کنند و رحم‌ها می‌کاهند و می‌افزایند» توجه کند. ذهن بشر به چنین چیزهایی روی نمی‌آورد تعبیرهای بشری قبل و بعد از قرآن را در دسترس داریم و در هیچ‌یک از آن‌ها چنین رویکردی را مشاهده نمی‌کنیم. مگر این که در این مورد از سبک و قول ربّانی متأثر و پیروی کرده باشند.

یک بررسی کوتاه، اما همراه با تدبیر و تأمل در کلمات و مفردات این تصویر روشن و قرار گرفتن هریک از آن‌ها در محل بسیار عالی و مناسب، قلب را سرشار از خوف و دهشت و اعجاب می‌کند.

«هر چیزی که هر ماده‌ای حمل می‌کند...» ماده‌ها چقدرند؟ ماده‌ها در عالم انسان، در عالم حیوان، در عالم پرندگان و در عالم حشرات باید چند تا باشند؟ باید تعداد ماده‌ها از این جانداران در خشکی و دریا و هوا به چه تعداد برسد؟ که هریک از آن‌ها یک نوع حمل برمی‌دارند و این اشاره‌ی مختصر امّا بسیار شامل و فراگیر و دامنه‌دار یکایک افراد این ماده‌های متنوع را دربرمی‌گیرد و علم الهی را بر آن‌ها محیط و مسلّط می‌کند.

به این جمله که می‌فرماید: «ما تغیض الأرحام وتزداد» [هر چیزی که رحم‌ها از آن‌ها می‌کاهند و چیزی که رحم‌ها بر آن می‌فزایند] توجه فرمایید! تعداد رحم در رحم‌داران، میزان نقصان و

افزایش در آن‌ها و مقدار کم شدن خون و فیضان آن در ارحام و نقصان و فیضان در نسل و در تخم باید چه قدر باشد؟

هان! این‌ها چیزهایی است که به هنگام تخیّل و دنبال گرفتن و شنیدن آن‌ها از دیگران، انسان را دچار حیرت و سرگیجه می‌کنند! این‌ها کلاً در محدوده‌ی قلمرو علم الهی قرار دارند. البته این اطلاع و آگاهی به صورت فی‌الجمله و در کل نیست، بلکه به شیوه‌ی «كُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ» می‌باشد. جزئیات هر چیز به نزد خداوند براساس میزان و مقیاس ویژه‌ای است؛ هر قطره خونی که از هر رحمی از رحمها می‌چکد یا بدان افزوده می‌شود، هر حملی که به وجود می‌آید و رشد می‌کند و متولد می‌گردد یا دچار نقص و تأخیر می‌شود و سقط می‌گردد، هر حملی که در این ارحام به صورت نر یا ماده درمی‌آید، یکایک این حالت‌ها دقیقاً حساب شده و هریک از آن‌ها به میزان و قدر ویژه است؛ «بمقدار»!

واقعاً جلال خدا بسیار عظیم و جلیل است! واقعاً علم خدا بسیار عظیم و گسترده و محیط است! هان! فرموده‌ی خدا بسیار باعظمت و ارزنده است.

«عالم‌الغیب والشهاده الکبیر المتعال» (آگاه به هرچه پنهان و آشکار است. بسیار بزرگوار و والا است) دنیای پنهان و آشکار...تمام آنچه در پاراگراف پیش درباره‌ی چیزهایی که هر ماده‌ای حمل می‌کند و آنچه در ارحام به نقصان یا فیضان درمی‌آید، در مقابل عظمت عالم و دنیای غیب و شهادت، گوشه‌ی کوچکی بیش نیست. دنیای پنهان و آشکار دارای جنبه‌ها و صحنه‌های بسیار فراوان و گسترده‌ی دیگر در زمین و آسمان، گذشته و زمان حال و آینده، به طور یکسان می‌باشند.

واقعاً عظمت سزاوار ذات الله است، بزرگوار و والامقام است، عظیم‌الشأن و یکتا است. هرکه و هرچه غیر از خدا، ضعیف و کوچک است، بزرگوارِ قوی تنها او است هرکه و هرچه هست غیر از خدا محکوم و تسلیم و تحت تسلّط اوست. بشر به طور کلّی آشکارشان، پنهان‌شان، ساکن‌شان، پویا و متحرّک‌شان، رازشان و آشکارشان همگی در پیشگاه الهی آشکار و مشهود و معلوم است. می‌فرماید:

﴿ سَوَاءٌ مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴾ رعد: ۱۰

چنانچه انسان بداند وقتی رازی را به دل راه می‌دهد قبل از آن که خودش با گوش‌هایش بشنود و یا بر زبانش بیاورد حتماً خداوند آن سخن نهانی را می‌شنود و همانند سخنان آشکار او بر این راز درونی هم مطلّع است، چه حالی و چه احساسی به او دست می‌دهد؟وقتی کلمه‌ای که بر قلب خطور

می‌کند، خدشه و ننگ‌آور باشد، باید چه شرم و خجالتی انسان را دربرگیرد، یا وقتی این کلمه بد و باعث ناخشنودی الله است، باید چه خوف و دهشتی بر او چیره شود؟!

شب‌هنگام که انسان از چشم‌هایی که تاریکی بر آن‌ها سایه افکنده است مخفی و پنهان می‌ماند ولی می‌داند که چشم خدا در این تاریکی او را نظاره می‌کند و نهان و آشکارش درست مثل هنگام روز برای او ظاهر و برملا است، باید در چنین موقعیتی چه احساس و تصوری بر او مستولی گردد؟ باید این کلمات چه ادب و شخصیت عظیمی در نفس کسانی که به آن‌ها ایمان دارند به وجود آورند؟ چه حیا و شرم و ورع و تقوایی ایجاد کنند؟ باید این ایمان تا چه اندازه در پاکی و لطافت نیّت و عمل انسان تأثیر داشته باشد؟!

سپس سیاق قرآنی برای مردم روشن می‌سازد که به چه شیوه‌ای در تمام جهات و در هر شرایط و زمان تحت مراقبت و نظارت قرار گرفته‌اند:

﴿لَهُۥ مُعَقِّبَٰتٌ مِّنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَمِنۡ خَلۡفِهِۦ يَحۡفَظُونَهُۥ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۗ﴾ رعد: ۱۱

اعلام می‌کند: کسانی از مأمورین الهی هستند که همیشه انسان را از پیش و پس تحت مراقبت قرار می‌دهند و تمام رفتار و گفتار و پندار او را حساب و ثبت می‌کنند، هر فکری که به قلبشان راه می‌یابد و هر کاری که از دستشان برمی‌آید، هر حرکت آشکار و پنهانی که انجام می‌دهند ضبط می‌شود. این مراقبین مأمور خداوندند و به امر و اجازه‌ی خداوند او را تعقیب می‌کنند. هیچ چیزی از کوچک و بزرگ از آنان پوشیده نیست. خداوند این مأمورین را بر انسان مسلّط ساخته و شب و روز او را به آنان سپرده است.

چه بیداری و آگاهی عظیمی به وسیله‌ی تصوری که از این جملات پدید می‌آید، در قلب انسان مؤمن حاصل می‌شود؟ به راستی چه هوشیاری از این بزرگتر است وقتی انسان مؤمن می‌فهمد هر حرکتی که از او صادر می‌شود و هر خیال و خاطره‌ای که بر قلبش خطور می‌کند، در پیشگاه خداوند روشن و آشکار است و باید چه استقامت و ثبات عظیمی در بینش، اخلاق و رفتار انسان به وسیله‌ی این تصویر زنده و گویا و مؤثر در دل او پدید آید. آنگاه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡۗ وَإِذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ سُوٓءٗا فَلَا مَرَدَّ لَهُۥۚ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَالٍ﴾ رعد: ۱۱

رفتار خداوند متعال با انسان براساس نیّت و حالتی است که آنان در نَفْس خود دارند؛ اگر نیت و حرکاتشان درست باشد، خداوند هم براساس آن خیر و برکت در زندگی آنان قرار می‌دهد. اما اگر غیر از این باشد، خداوند به خاطر نیّات و رفتارهای بدشان آنان را به بلا دچار می‌سازد که هیچ کس

قادر به جلوگیری و دفع آن نخواهد بود و جز خداوند فریادرس و سرپرست و دوستی ندارند.

باید چه احساس مسئولیتی در قلب انسان پدید آید وقتی که می‌فهمد این خود او است که ـ با اذن و قدر الهی ـ خود را مستوجب غضب یا رحمت و رضایت الهی قرار داده است و بلا و بدبختی یا خیر و برکت را در زندگی خود ایجاد کرده است. و خوشبختی یا بدبختی تغییر نمی‌کنند تا این که وسایل و سبب آن‌ها که در نفس خود او است، تغییر می‌یابد؟!

وقتی که حقیقت ارتباط مردم با پروردگارشان، ارتباط رفتار خداوند با آنان و ارتباط رفتار خودشان با خودشان به این شیوه آشکار گردید، باید چه اراده و استقامت و پایمردی‌ای در درون انسان حاصل شود؟! البتّه این یکی از فواید و مزایای آشکارشدن حقیقت الهی در نفس انسان است تا انسان بداند موجب بدبختی و خوشبختی او تنها نیّت و رفتار خود اوست.

آنگاه سیاق قرآنی مردم را متوجه اطراف و اکناف خود می‌سازد تا با دقّت در مشاهده‌ی پدیده‌های جهان هستی که همیشه با آن‌ها سروکار دارند، بدانند چگونه دست پرقدرت الهی و اراده و تقدیر او در پدیده‌های جهان، متجلّی است، تا با مشاهده‌ی این دلایل و براهین، آشکار و معلوم گردد که مجادله و تردید آنان درباره‌ی خدا تا چه اندازه عجیب و غریب و بی‌ارزش است:

﴿هُوَ ٱلَّذِی یُرِیکُمُ ٱلۡبَرۡقَ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَیُنشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ ﴿١٢﴾ وَیُسَبِّحُ ٱلرَّعۡدُ بِحَمۡدِهِۦ وَٱلۡمَلَـٰٓئِكَةُ مِنۡ خِیفَتِهِۦ وَیُرۡسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ فَیُصِیبُ بِهَا مَن یَشَآءُ وَهُمۡ یُجَـٰدِلُونَ فِی ٱللَّهِ وَهُوَ شَدِیدُ ٱلۡمِحَالِ ﴿١٣﴾﴾ رعد: ۱۳-۱۲

شکی نیست که رعد و برق و صاعقه از پدیده‌های آشکار جهان هستی به شمار می‌آیند که هر انسانی آن‌ها را مشاهده می‌کند. حتی بعضی از مردم در جاهلیّت خود، آن‌ها را پرستش می‌کردند و هنوز عده‌ای بر این جاهلیّت باقی مانده‌اند؛ چون این بندگان جاهل تصور می‌کردند در ماورای این پدیده‌ها نیرویی وجود دارد که باید از آن، ترسید. امّا در تعریف و بیان حقیقت آن و چگونگی ارتباط و علاقه‌ی متقابل این نیرو با آنان اشتباه می‌کردند. سبک قرآنی روشن می‌سازد که این پدیده‌ها از آثار و افعال ذات الله است که آفریننده‌ی تمام جهان هستی و به وجودآورنده‌ی همه‌ی پدیده‌ها است. این خداوند است که چشم و گوش و شعور را به آنان بخشیده است و به وسیله‌ی آن‌ها این پدیده‌ها را به ایشان نشان می‌دهد وگرنه ممکن بود همه‌ی این پدیده‌ها ظاهر و واقع شوند بدون این که مردم آن‌ها را ببینند یا بشنوند و دریابند. هم چنان که چیزهای قابل رؤیت فراوانی وجود دارد که چشم انسان قادربه دیدن آن‌ها نیست و اصوات و صداهای فراوانی موجود است که گوش انسان قدرت شنیدن آن‌ها را ندارد و اسرار و رازهای بسیاری موجودات که عقل بشری قدرت

درک آن‌ها راندارد و جهان مملو از آن‌ها است اما چشم انسان محدود است و نمی‌تواند جز مقدار کمی از آن‌ها را مشاهده کند. گوش بشر دارای نیروی محدودی است که تنها در سطح معینی قدرت شنیدن را دارد. عقل و ادراک انسان ضعیف و جزئی و محدود است و تنها از عهده برخی از چیزهای قابل درک و کشف برخی از مجهولات و رازها برمی‌آید. در ماورا و بالای این محسوسات و مسموعات و معقولات، چیزهای فراوانی هستند که انسان نمی‌تواند به هیچ وجه آن‌ها را بشنود یا ببیند یا درک کند.

انسان که برق را مشاهده می‌کند احساس ترس و دهشت بر او غالب می‌آید که مبادا صاعقه و سیل و بارانهای زیانباری به دنبال داشته باشد، چرا که در بعضی موارد دچار این بلاها شده است. ازطرف دیگر نمایان شدن برق این امید را در درون او به وجود می‌آورد که شاید باران مفیدی به دنبال داشته باشد و زمین را زنده نماید و باعث خیر و برکت شود. همچنانکه در موارد فراوان این‌گونه صحنه‌هایی در زندگی انسان مشاهده می‌گردد. خدا است که ابر سنگین شده به آب باران، یا به بارهای الکتریسیته را به وجود می‌آورد! ابر یک پدیده آشکار است که اتصال و ارتباط و پیوستگی بسیار محکمی با پدیده‌های برق، رعد و صاعقه‌ای که در این سیاق ذکر شده‌اند، دارد. مسلّماً ظهور این پدیده‌های آسمانی در اثر جبر آلی در ترکیب و ساخت جهان هستی نیست. هرچند ظهور آن‌ها هماهنگ و موافق با طبیعت و ساخت و ترکیب جهان هستی است. سبک قرآنی بسیار حرص و تأکید بر این دارد که احساس اسلامی را از زیر فشار تصور «جبر آلی» نجات بخشد، و این احساس را مستقیماً به قدرت و اراده و تقدیر الهی متصل و مرتبط کند. به نحوی که دستِ قدرت الهی را در ایجاد تمام پدیده‌های جهان هستی مشاهده کند و هر حادثه‌ای از حوادث جزئی و فردی را ناشی از دست توانای او بداند. تا هرگاه چشم یا گوش یا عقل مسلمان با پدیده‌ای از پدیده‌هایی که در زندگی به وجود می‌آیند رو به رو گردید، فورا خداوند را به یاد آورد و به رحمتش امیدوار گردد و از عذابش بیمناک شود. بدین‌جهت است که در بیان این مطلب چنین می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِی یُرِیکُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَیُنشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ﴾

رعد: ۱۲

این تعبیر واضح و شفاف بدین خاطر است تا این حقیقت: «همه چیز به اراده و علم و قدر الهی انجام می‌گیرد.» در احساس انسان مسلمان جای گیرد و برجسته و نمایان گردد. صاعقه هم مانند برق است، جبر آلی در آن هیچ‌گونه تأثیری ندارد و هیچ‌کسی را بی‌حساب و کورکورانه مورد اصابت قرار نمی‌دهد. بلکه پدید آمدن و اصابت کردنش براساس قدرت و مشیّت و تقدیر الهی است. در این

مطلب هیچ تعارض و تناقضی وجود ندارد بلکه با حقیقت دیگری هماهنگ و مکمل هم هستند که می‌گوید: «خداوند جهان را به نحوی آفریده است که این پدیده‌ها به شیوه‌ی هماهنگ و طبیعی، با همبستگی کامل با طبیعت و سرشت آفرینش و ترکیب جهان ظاهر و واقع شوند.» کسانی که تصور می‌کنند، میان این عقیده که جهان دارای قواعد و سنّت‌ها و قانونمندی‌های ثابت است و عقیده به آن که تنها اراده و خواست الهی است که این قوانین و سنن را به تقدیر خود در هر بار تجدید می‌کند، تناقض وجود دارد، به حقیقت این‌گونه اشخاص کسانی هستند که حقیقت را درک نمی‌کنند و به جای هماهنگی و ارتباط، تعارض و تضاد را می‌بینند. امّا کسانی که دارای احساس سالم‌اند و قلبشان با پرده‌های انحراف و گمراهی پوشیده نیست، جز هماهنگی و ارتباط و همبستگی میان اجزاء این حقیقت شکوهمند، چیزی را نمی‌بینند.

سپس خداوند مردم را از ویژگی‌هایی که خود بدان‌ها آگاه است و آن‌ها را در طبیعت جهان قرار داده است، آگاه می‌سازد که چگونه این جهان با خالق خود و نگه دارنده و اداره‌کننده‌ی خود پیوند و ارتباط دارد. جهانی است عبادتگر و تسبیح‌کننده برای پروردگارش، مانند فرشتگان که از بیم جبروت خداوند او را تسبیح و سپاس می‌گویند:

﴿ وَيُسَبِّحُ ٱلرَّعْدُ بِحَمْدِهِۦ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ مِنْ ﴾ رعد: ۱۳

این حقیقتی است که وجدان انسان مؤمن از آن به لرزه درمی‌آید و ژرفای درون او را مرتعش می‌کند. و شعور به این که این جهان به ظاهر جامد و بی جان در حقیقت به عبادت و تسبیح پروردگارش مشغول است و مانند فرشتگان از خوف خدا به حمد و ثنای او می‌پردازد، در چنین موقعیتی احساس انسان نسبت به جهان سرشار از عشق و علاقه و الفت و عطوفت می‌شود و در تسبیح و تمجید الهی با آن هماهنگ گشته و با شور و هیجان کامل، خود را آماده می‌سازد تا در محراب عبادت و بندگی برای ذات الله با جهان و پدیده‌های آن باهم همراه و آشنا شوند. ازطرف دیگر درک این حقیقت که فرشتگان با وجود پاک بودن و معصومیت، پروردگار خود را به حال خوف و خشوع تسبیح می‌گویند، باعث به هیجان درآمدن احساس بشر که طبعاً استعداد اشتباه و گناه دارد می‌گردد و او را به تقوا و خوف از خداوند و توبه و استغفار وادار می‌سازد. باتوجه به عظمت این پدیده‌ها و احساس‌های پاک ناشی از پرتو آن‌ها هرگونه جدال و انکار درباره‌ی ذات الله به هر شیوه‌ای که باشد، بسیار عجیب و غریب و شرم‌آور به شمار می‌آید و هیچ عقل و وجدانی حاضر به پذیرفتن آن نیست.

این تأثیرات قرآنی در امثال این آیات به گونه‌ای است که هیچ قلب و وجدان زنده‌ای توان آن را ندارد دربرابرشان مقاومت کند و تحت تأثیر آن‌ها قرار نگیرد. خداوند چه درست فرموده است:

﴿ لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ﴾ حشر: ۲۱

«اگر ما این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم کوه را کرنش‌کنان و درهم شکافته از خوف خدا می‌دیدی!»



﴿ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳) هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴) لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۵) يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۶) ﴾ حدید: ۱-۶

«هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است خدای را تسبیح و تقدیس می‌کنند و خداوند چیره‌ای کاردان است. مالکیت آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست و او زنده می‌گرداند و می‌میراند و او بر هر چیز توانا است. او اول و آخر و پیدا و ناپیدا است و آگاه از همه چیز است. اوست که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره آفرید سپس بر تخت شهریاری قرار گرفت. و او می‌داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج می‌شود و چه چیز از آسمان پایین می‌آید و بدان بالا می‌رود. او در هرکجا که باشید با شما است و خدا می‌بیند هر چیزی را که انجام می‌دهید. مالکیت و حاکمیت زمین از ان اوست و همه‌ی کارها به او برگردانده می‌شود. او شب را در روز و روز را در شب داخل می‌کند. و او از انسان‌ها و رازهای نهفته مطلع و باخبر است.»

لازم است توقف و تأمل کوتاهی که آخرین توقف ما درا ین باره است دربرابر این نص سوم بنماییم، شاید بتوانیم مقداری از تأثیرات همه‌جانبه و فراوان ناشی از شناخت «حقیقت الوهیت» بر نفس انسانی را آشکار و روشن سازیم. هرچند تغییر و شرح بعضی از این جنبه‌ها بیشتر از آنچه که خود الفاظ و کلمات قرآنی آن را بیان و القا می‌کنند، یا بسیار مشکل یا اصلاً محال است. پس به یاری و توفیق خدا درصدد بیان نکاتی برمی‌آییم که توان بیان آن‌ها را داریم.

اوّلین تأثیرپذیری نفس از این آیات از استقبال تمام موجودات جهان از تسبیح ذات الله ناشی می‌شود که می‌فرماید:

﴿ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴾ حشر: ۱

به راستی وقتی که قلب انسانی این جملات قرآنی را می‌خواند و به دقّت به آنها می‌نگرد، منظره‌ی بسیار پرتأثیر و گیرا و محرکی را مشاهده می‌کند، در آن هنگام که می‌خواهد، تمام اشیاء را اعم از جاندار و بی‌جان، ستاره و سیاره، درختان و سنگ‌ها، جنّ و انسان و فرشتگان، حیوان، پرنده و دونده و خزنده، در خشکی، دریا و هوا، در آسمان‌ها و زمین و... تصوّر کند، متوجه می‌شود همه‌ی آن‌ها درحال تسبیح خداوند صاحب عزت و حکمت. به سر می‌برند چه منظره‌ای از این منظره مؤثرتر و محرک‌تر و گیراتر است؟

مشاهده می‌کنید این جهان، جهانی است مؤمن، جهانی است مسلمان، جهانی است عبادت‌کننده، جهانی است سپاسگزار... هرچند موجودات جهان از لحاظ انواع، اجناس، ملت‌ها، افراد جاندار، بی‌جان، ظاهر، پنهان، معلوم، مجهول و صدادار و بی‌صدا، باهم اختلاف دارند، اما همه‌ی آن‌ها در محراب الله درحال تسبیح و عبادت و سپاسگزاری خداوند به هم می‌رسند و باهم جمع می‌شوند. این است ارتباط جهان با پروردگار صاحب عزّت و حکیم که همان ارتباط سپاسگزاری و عبادت و تسلیم در برابر خداوند است.

جهان، حقیقت پروردگار خود را می‌شناسد و در بارگاه باعظمتش سرِ تسلیم فرود می‌آورد؛ زیرا جهان قسمتی است از ملک خداوند:

﴿ لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾

این دومین تأثیر اعجاب‌انگیز در این سیاق قرآنی است.

چه تأثیر و هیجان و تحریکی از این عظیم‌تر است زمانی که قلب بشری متوجه می‌شود، همه‌ی موجودات به تسبیح و تنزیه خداوند مشغول‌اند؛ چون همه‌ی آن‌ها ملک او می‌باشند و در برابر قدرت او تسلیم‌اند و در زمره‌ِی ملکوت او هستند و تنها اوست که حیات و مرگ را در زنده‌ها و مردگان به وجود می‌آورد. او جامد بی‌جان را پدید می‌آورد هم چنان که ایجاد حیات در موجودات بی جان نیز با دست قدرت او صورت می‌پذیرد و هرگاه بخواهد، این حیات را از آن‌ها باز پس می‌گیرد. این‌ها همه در زمره‌ِی مظاهر قدرت الهی هستند. تنها او است که بر همه‌ی اشیاء تسلّط و قدرت دارد. درحالی که مرگ و حیات تنها دو پدیده و دو چیز جزئی از تمام پدیده‌ها و چیزهای

مخلوق هستند و قدرت خداوند خیلی وسیع‌تر و گسترده‌تر از ایجاد مرگ و حیات است و دایره‌ی آن خیلی بزرگ‌تر از محدوده‌ی آن‌ها است.

سومین تأثیر و تحریک فراگیر و گسترده‌ی این آیات بر نفس آدمی از عبارت زیر حاصل می‌آید:

﴿ هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَٱلْآخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾ حدید: ۳

«خداوند ازلی و ابدی و قدیم است و هیچ چیزی پیش از او نبوده است، ابتدایی برای وجودش نیست، به خلاف همه‌ی مخلوقات است که همه‌ی بعداز عدم به وجود آمده‌اند.»

خداوند آخر و ابدی و دائمی است که انتهایی برای وجودش نیست، برخلاف همه‌ی مخلوقات که وجودشان دارای نهایت است.

خداوند به حدّی آشکار است که ظاهرتر از او چیزی وجود ندارد.

خداوند باطنی است که جز او هیچ چیزی وجود ندارد.

خداوند متعال، موجود حقّی است که برای وجودش ابتدایی نیست و انتها و قبل وبعدی ندارد، و فراتر و فراسوی او هیچ چیزی وجود ندارد. آیا توانسته‌ام با ذکر مطالب فوق حقیقتی را تفسیر و تعبیر و روشن کنم؟ یا (با بیان آن‌ها توانسته‌ام) حقیقتی را به تصویر بکشم و مطالبی را به شیوه‌ی دقیق نشان دهم؟ باید بگویم: خیر! زیرا بیان صفات الهی جزو مسائلی است که شرح و تفسیر آن‌ها بالاتر از آنچه از کلمات و جملات قرآنی استفاده می‌شود، بربیان بشری متعذر و غیرممکن می‌باشد، این جملات و کلمات، تصوّر عظیمی را در احساس و درون من به وجود آورده است، ولی نمی‌توانم با لفظ و کلمات آن را بیان کنم. از طرف دیگر نمی‌خواهم با تعبیرهای گنگ خود معماهایی به وجود آورم. بنابراین به اشاراتی که گذشت اکتفا می‌نمایم:

﴿ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾ حدید: ۳

مسلّماً ذاتی که دارای صفات اوّل، آخر، ظاهر و باطن است، باید علمش به همه‌ی موجودات محیط باشد.

آنگاه خداوند متعال مقداری از علم و قدرت و احاطه‌ی علمش را نسبت به آفاق و انفس بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾ حدید:۴

«خداوند است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریده است، سپس بر عرش قرار گرفت. او است که به هرچه درون زمین فرو می‌رود و هرچه از آن خارج می‌شود آگاه است و به آنچه از آسمان فرود می‌آید و آنچه به آسمان بالا می‌رود عالم و آگاه است. او با شما است هرجا که باشید، خداوند هر کاری را که انجام می‌دهید می‌بیند.»

البته این مطلب که خداوند آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریده است در قرآن چندین بار تکرار شده است و ممکن نیست که مقصود از شش روز همان شش روز معمولی کره‌ی زمین یا ایام رایج در هیچ ستاره و سیاره‌ی دیگری باشد هرچند طول روز بعضی از ستاره‌ها معادل هزاران سال کره‌ی زمین است یا روز بعضی از ستاره‌ها کوتاه‌تر از روز کره‌ی زمین است. روز کره‌ی زمین و روز ستاره‌ها و سیّاره‌ها همه از آثار آفرینش الهی هستند و وجود آن‌ها تابع آفرینش آن‌ها از جانب خدا است. بنابراین لازم است از تفسیر این روزها خودداری کنیم. و علم آن را به خداوند واگذار نماییم. ممکن است مقصود از شش روز شش دوره‌ای باشد که بر آسمان‌ها و زمین گذشته است، تا به این مرحله اخیر رسیده‌اند. یا مقصود شش روز از روزهای خدا باشد که تنها خودش اندازه آن‌ها را می‌داند. یا مقصود معنی دیگری مغایر با شش روز از روزهای کره‌ی زمین یا ستاره‌ها و سیّاره‌ها باشد. البته استوا و قرار گرفتن ذات الله بر عرش هم همین‌طور است و هر بحثی درباره‌ی این که عرش چیست و منظور از استوا و قرار گرفتن بر عرش چیست، وارد شدن در تاریکی بدون دلیل و چراغ و راهنماست. ضرورت دارد تنها به الفاظ اکتفا کنیم که بر عظمت، تسلّط، قدرت، قهر، علم و احاطه‌ی ذات الله بر شئون و امورات آسمان‌ها و زمین دلالت دارند. این شیوه سالم‌ترین شیوه‌ی برخورد با صفات و کیفیاتی است که قدرت درک آن‌ها به بشر عطا نگشته است. مسلّماً اگر خداوند می‌دانست ادراک آن‌ها برای بشر فایده و نفعی دارد، حتماً قدرت این ادراک را به آنان می‌بخشید.

این جا به سوی حقیقت علم الهی روی می‌آوریم که تمام ملکی را که خداوند بر تخت سلطنت آن نشسته است، دربر می‌گیرد و بر آن احاطه دارد و می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۖ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ حدید:۴

بار دیگر خود را دربرابر منظره و تصویری می‌بینیم که به شیوه‌ی بی‌نظیر از جانب پروردگار از علم محیط و فراگیر او کشیده شده است؛ تصویری که قبلاً درباره‌ی نمونه‌های مشابه آن گفتیم: معمولاً این نوع تصویرها بر قلب بشری خطور نمی‌کند و در تعبیراتی که آن‌ها از شمول و فراگیری علم به عمل می‌آورند، مأنوس و متداول نیست و هیچ‌وقت کسی در این مورد این تعبیر را به کار

نبرده است :(**یَعْلَمُ ما یَلِجَ فِي الأرض وَما یَخْرُجُ مِنها**) آنچه وارد زمین می‌شود و آنچه از آن خارج می‌گردد در یک لحظه از زمان، چیزی است که بشر قادر به آمارگیری از آن نیست چه رسد به این که بخواهد به بررسی آن‌ها بپردازد. اصلاً نمی‌تواند حتی نوع‌های آن‌ها را شمارش کند. ملاحظه کنید، چه مقدار دانه و انواع آن در زمین فرو می‌رود؟ و چند نوع گیاه سبز از آن‌ها سر بیرون می‌آورند؟ و چه تعداد کرم زمین را حفر می‌کنند و در آن پنهان می‌شوند؟ و چه تعداد حشرات زمین را می‌شکافند و می‌روند؟ و چه قبرهای فراوانی که لاشه‌ها را می‌بلعند؟ و چه گورهایی که استخوان‌های پوسیده را پراکنده می‌سازند؟ چه قطره‌های فراوان آب در دلِ زمین فرو می‌روند؟ و چه چشمه‌هایی از آن می‌جوشند؟ چه ریشه‌های گیاه، در زمین قرار می‌گیرند و چه ساقه‌هایی در هوا سربلند می‌نمایند؟ و چه... و چه... از تمام آنچه در زمین وارد گشته و از آن خارج می‌شود اعم از آنچه به چشم دیده می‌شود یا چشم قادر به دیدن آن‌ها نیست؟ آنچه از آسمان نازل می‌شود و به سوی آن بالا می‌رود، چنان توده‌ی عظیمی است که تصور آن به صورت اجمال نیز انسان را سراسیمه می‌کند، چه رسد به این که به تفصیل شمارش شود یا یکایک آن‌ها شناخته شوند.

ملاحظه کنید چند قطره از آسمان نازل می‌شود و چند قطره به صورت بخار به‌سوی آسمان بالا می‌رود؟ چه تعداد فراوانی شهاب سقوط می‌نماید و چه مقدار ذرات غبار به آسمان بلند می‌گردد؟ چه تعداد فرشتگان الهی از آسمان نازل می‌شوند و بالا می‌روند و اوامر و احکام خداوند را در عالم آفاق و انفس اجرا می‌کنند؟ چه اندازه عمل‌های صالح در راه خدا انجام می‌گیرند و چه دعاهایی هستند که درهای آسمان برایشان باز می‌شود و استجابت‌های الهی در قبالشان نازل می‌شوند؟ این چیز سهمگینی است که به هنگام تعبیر نمودن انسان‌ها از شمولیت علم با اسلوب‌های متعارف، هرگز به ذهنشان خطور نمی‌کند:

﴿ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾ حدید : ۴

چه دهشت و خوف عظیمی است؟ و در عین حال چه الفت و شادکامی بزرگی است؟ که از احساس به وجود و حضور خداوند متعال با انسان هرجا که باشد، حاصل می‌شود؛ «او با شما است هرجا که باشید.»

خداوند متعال به تمام آنچه در بین انسان‌ها جریان دارد و به هرچه که در دل‌هایشان می‌گذرد آگاه است و هرچه را که انجام می‌دهند، می‌بیند و نیات درونشان را مشاهده می‌کند و هیچ پرده‌ای میان آن‌ها و خدا وجود ندارد و «خداوند آنچه را که انجام می‌دهید می‌بیند.»

بعداز بیان حقیقت علم شامل به سوی مالکیت مطلق و شامل و قدرت و هیبت و تسلّط کامل الهی روی می‌آوریم:

﴿ لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴾ حدید: ۵

تنها ذات الله آفریدگار است و به همین جهت تنها مالک هستی او است. مالک ملک است به نحوی که قدرت و تسلّطش همه‌ی اشیاء را فراگرفته است. تنها ذات الله است که تمام امور به سویش برمی‌گردد و هر حکمی به سوی او منتهی می‌شود. هیچ چیزی از مالکیت او بیرون نیست و هیچ چیزی نمی‌تواند خود را از حکومت و قدرت او خارج سازد. شریک و انبازی در آفرینش و فرمانروایی و قدرت ندارد. در تدبیر و اداره و حکم و قضاوت مملکتش، بی‌شریک است، همه‌ی ملک از آنِ او است و همه‌ی امور به سوی او برمی‌گردد. این تدبیر و اداره و تصرفات تنها محدود به زندگی انسان نیست بلکه شامل جهان هستی و همه‌ی پدیده‌هایی است که بشر آن‌ها را می‌بینند. می‌فرماید:

﴿ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ ۚ وَهُوَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾ حدید: ۶

هر روز که شب به درازا می‌کشد و روز کوتاه می‌شود و لذا شب در روز داخل می‌شود و امتداد می‌یابد و یا روز به درازا می‌کشد و شب کوتاه می‌گردد و در نتیجه روز داخل شب می‌شود و امتداد می‌یابد، این مطلب صدق می‌نماید. و این‌ها دو پدیده‌ی جهان هستی‌اَند که به حرکت خود ادامه می‌دهند. ولی حرکت و نظم و تکرار آن‌ها بر اثر «جبر آلی» نیست؛ بلکه برابر سنّت الهی و به تقدیر ویژه و اراده و خواست پروردگار در جریان هستند.

این دست قدرت خداوند است که شب را داخل روز می‌نماید و شب را طولانی می‌کند. یا روز را بر شب وارد می‌کند و روز را طولانی می‌کند. البته شکل کروی زمین و مایل قرارگرفتن آن بر روی محورش، و موقعیت آن نسبت به خورشید و حرکت آن به دور خود و به دور خورشید... هریک از این‌ها قوانین و سنت‌هایی هستند که خداوند آن‌ها را آفریده است آن گونه که زمین و خورشید و آسمان‌ها را به طور کلّی به وجود آورده است. قانون‌ها و سنت‌های الهی به آثار خود تحقّق می‌بخشند. از جمله‌ی این آثارها دو پدیده‌ی شب و روز است که به قدر خاص الهی به جریان خود ادامه می‌دهند. میان آفرینش جهان هستی و جریان سنن و قوانین الهی و اجرای آن‌ها به تقدیر خاص خداوندی کمال توافق و هماهنگی و همبستگی وجود دارد. سبک قرآنی قلب انسان را بیدار می‌سازد تا دست خداوند را در حین اجرای این سنت‌ها از گردش دائمی شب و روز، مشاهده کند، و همیشه با قدر الهی مرتبط باشد و بدان امیدوار بماند. این یک بیداری مهمی است که به جهان هستی و پدیده‌های آن فعالیت و حیات و روح می‌بخشد، ذهن بشری را از نادانی خود و عدم پویایی خلاصی

می‌بخشد و عقل و درک بشری را از فشار «جبر آلی» آزاد می‌سازد! به این ترتیب، هر روزی که می‌آید انگار یک حادثه‌ی جدید و یک منظره‌ی تازه است به نحوی که چشم را به خود خیره می‌سازد و قلب در آن به تأمل می‌پردازد و با آمدنش شکر خدا را بر جریان تقدیرش به جای می‌آورد؛ چون اگر خداوند می‌خواست، شب و روز طولانی و کوتاه نمی‌شدند. اگر اراده می‌کرد شب را تا قیامت ادامه می‌داد یا روز را تا قیامت طولانی می‌کرد، آن‌طور که در سیاره‌های دیگری غیر زمین به همین نحو است. خداوند متعال در موارد متعددی از قرآن انسان را به این نعمت متذکر می‌سازد:

﴿ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ مَنْ إِلَـٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَآءٍ ۖ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلنَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ مَنْ إِلَـٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ ۖ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾ قصص: ۷۲-۷۱

«بگو: (ای مردم!) به من بگویید، اگر خداوند شب را تا روز قیامت همیشه ماندگار کند، به جز خدا چه کسی می‌تواند برای شما روشنایی بیاورد؟ آیا حقیقت را نمی‌شنوید؟ بگو: به من خبر دهید، اگر خداوند روز را تا آمدن قیامت دائمی کند، به جز خدا چه معبودی می‌تواند برای شما شبی بیاورد تا در آن آرام گیرید؟ چرا حقیقت را نمی‌بینید؟ از لطف و مرحمت الهی است که شب و روز را برای شما آفریده است تا در آن بیارامید و فضل خدا را بجویید و سپاسگزار باشید.»

این منّت و رحمت الهی است که دل بندگان خود را به این مسائل آگاه می‌کند تا او را ذکر کنند و به شکرش بپردازند:

﴿ وَهُوَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾ حدید: ۶

«خدا عالم است به آنچه در دل‌ها است.»

خداوند است که به رازهایی که از قلب تجاوز نکرده و کسی بر آن‌ها اطلاع ندارد، آگاه است. چه احساس مهمی از این جملات مؤثر و پی در پی در این سیاق قرآنی در قلب انسان به وجود می‌آید؟ چه رؤیت واضح و آشکاری از حقیقت الهی و حقیقت آنچه در جهان هستی و در عالم نفس جریان دارد، به دست می‌دهد؟ چه تقوا و پاکی عظیمی از این کلمات و جملات به دست می‌آید که قلب هر مسلمانی را به نور ایمان آباد و روشن می‌سازد و آن را در اطمینان و آرامش فرو می‌برد؟ چه اصلاح عظیمی به وسیله‌ی این کلمات مؤثر و عمیق در وجدان و زندگی انسان به وجود خواهد آمد؟ سرانجام این پرتوهای روشنی‌بخش بر حقیقت الهی و پیوند و ارتباط جهان هستی و

انسان اعم از کوچک و بزرگ با این حقیقت، چه استقامت و پایداری محکم و معرفت و نوری را در عقل انسان ایجاد خواهد کرد؟



این چند توقف کوتاه جهت روشن ساختن حقایقی که سبک قرآنی در سیاق‌های فراوان آن‌ها را عرضه می‌دارد، نمونه‌هایی بودند که به آن‌ها اکتفا می‌کنیم. هرچند حق این بود در برابر هر نصی توقف کوتاهی به عمل آوریم. ولی همان‌طور که قبلاً گفتیم نمی‌توانیم در این بحث چنین کاری را انجام دهیم؛ زیرا رشته‌ی بحث از مجرای خود خارج می‌شود. البته قبلاً در جای خود در کتاب «فی ظلال القرآن» همین کار را انجام داده‌ایم.

مسلّماً «حقیقت الهی» به شیوه‌ای که سبک قرآنی آن را متجلّی می‌سازد، اثرات بسیار مثبت و مفیدی را در قلب و وجدان و عقل و واقعیت زندگی انسان مؤمن به بار می‌آورد که متناسب با حقانیّت، ارزش، زیبایی و کمال این حقیقت است.

به راستی، وجدان بشری بدون این حقیقت اصلاح‌ناپذیر است.

به راستی، عقل بشری بدون این حقیقت درست نمی‌شود.

به راستی، زندگی بشری بدون این حقیقت اصلاح نخواهد شد.

وقتی که خداوند بر بندگانش منّت نهاد و آنان را آفرید، روزیِ آنان را تعیین کرد و آنان را تحت عنایت و سرپرستی خود قرار داد. بدون شک، آشکار و روشن ساختن حقیقت الهی در قرآن به این سبک و شفاف ساختن سایر حقایق، برای آنان بزرگ‌ترین منت و نعمت و برکت به شمار می‌آید. حتی بالاتر و باارزش‌تر از نعمت آفریدن و روزی دادن است. پس جای تعجب نیست در سوره‌ی «الرحمن» که نعمت‌های مربوط به انفس و آفاق و دنیا و قیامت در آن شمارش می‌شود، خداوند متعال قبل از همه‌ی این نعمت‌ها به ذکر نعمت تعلیم قرآن بپردازد و بفرماید:

﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ ﴿٢﴾ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ ﴿٣﴾ عَلَّمَهُ ٱلۡبَيَانَ ﴿٤﴾ ٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ بِحُسۡبَانٖ ﴿٥﴾ وَٱلنَّجۡمُ وَٱلشَّجَرُ يَسۡجُدَانِ ﴿٦﴾ وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ ﴿٧﴾ أَلَّا تَطۡغَوۡاْ فِي ٱلۡمِيزَانِ ﴿٨﴾ وَأَقِيمُواْ ٱلۡوَزۡنَ بِٱلۡقِسۡطِ وَلَا تُخۡسِرُواْ ٱلۡمِيزَانَ ﴿٩﴾ وَٱلۡأَرۡضَ وَضَعَهَا لِلۡأَنَامِ ﴿١٠﴾ فِيهَا فَٰكِهَةٞ وَٱلنَّخۡلُ ذَاتُ ٱلۡأَكۡمَامِ ﴿١١﴾ وَٱلۡحَبُّ ذُو ٱلۡعَصۡفِ وَٱلرَّيۡحَانُ ﴿١٢﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ رحمن ۱-۱۳

«خداوند مهربان، قرآن را یاد داد، و انسان را آفرید، به او بیان آموخت، گیاهان و درختان برای او سجده و کرنش می‌برند. آسمان را برافراشت و قوانین و ضوابطی را گذاشت. هدف این است که شما هم از قوانین و ضوابط تجاوز نکنید. در وزن کردن و سنجیدن، دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید. خداوند زمین را برای انسان‌ها آفریده است. در زمین میوه‌های فراوان ازجمله خرما است که دارای غلاف است. در زمین گیاهان خوشبو وجود دارد و هم چنین دانه‌هایی که در میان پوسته قرار دارد. ای (گروه پری و انسان!) کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟»

﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَآ أَنْ هَدَانَا ﴾ اعراف: ۴۳

خداوند را سپاس می‌گوییم که ما را با این حقایق آشنا ساخت و اگر او ما را هدایت نمی‌کرد، نمی‌توانستیم به سرمنزل مقصود برسیم.»

فصل چهارم

حقیقت جهان هستی

حقیقت جهان هستی

حقایق عقیده‌ی اسلامی به شیوه‌ای که سبک قرآنی به بیان آن‌ها می‌پردازد، چنین توانی را دارند که تصویر واضح را در ذهن انسان مؤمن، از حقیقت جهان هستی و ارتباط آن با پروردگارش و با پدیده‌ی حیات و جانداران از جمله انسان ترسیم کنند و در دل او نسبت به این حقیقت اعتماد و اطمینان به وجود آورند و عقلش را آرام، تسلیم و با استقامت سازند.

از آن جا که سبک قرآنی فصل مستقلی برای تصویر و معرفی «حقیقت جهان هستی»، «حقیقت حیات» و «حقیقت انسان» (سه فصل باقی‌مانده‌ی کتاب) قرار نداده است و هرچه مربوط به این حقایق است به هنگام بیان «حقیقت الوهیّت» و در سیاق آن و در معرض آیات خداوندی درباره‌ی آفاق و انفس ذکر شده است، ما هم ناچار شدیم به هنگام بحث درباره‌ی «حقیقت الوهیّت» به این حقایق سه‌گانه نیز اشاراتی داشته باشیم.

البتّه ما می‌توانستیم به اشارات خود درباره‌ی حقایق سه‌گانه‌ی باقی‌مانده (حقیقت جهان هستی، حقیقت حیات و حقیقت انسان) گسترش بیشتری بدهیم به نحوی که دیگر نیاز به بحث درباره‌ی آن‌ها در فصل‌های مستقل و جداگانه نداشته باشیم امّا چون اساس بحث ما در این کتاب بر این است که هریک از آن‌ها به عنوان حقیقت مستقل و مبنای جداگانه‌ای برای تفکّر اسلامی در کنار «حقیقت الوهیّت» قرار گیرند و چون این حقایق در تاریخ عقاید، فلسفه‌ها، مذاهب و نظریه‌های بشری از اهمیّت خاصی برخوردارند و جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده‌اند و مردم درباره‌ی آن‌ها به گمراهی و سرگشتگی و اشتباه دچار شده‌اند، آن گونه که درباره‌ی «حقیقت الوهیّت» دچار همین گمراهی‌ها و اشتباهات گشته‌اند، لذا ترجیح دادیم هریک از حقایق سه‌گانه فوق را به طور مستقل مورد بحث قرار دهیم.

باتوجه به همبستگی و ارتباط قوی میان این حقایق سه‌گانه و «حقیقت الوهیّت» چه در واقع و چه در سبک قرآنی ناچاریم مقداری از آیات و مطالبی را که درباره‌ی حقیقت الوهیّت بیان کردیم به

هنگام بحث از این سه حقیقت دوباره بیان کنیم البته این امری است که جزو مقتضیات و ضروریات این بحث است و از طبیعت حقایق یا اصولی ناشی می‌شود که این بحث بیان‌شان را اقتضا می‌نماید.



جهان هستی آن‌گونه که سبک قرآنی بیان می‌دارد، جهانی است آفریده شده و حادث (وجودش مسبوق به عدم است) به هیچ‌وجه قدیم و ازلی نیست و وجودش نشأت گرفته از ذات خودش نیست و بدون شک خداوند متعال آن را آفریده است. بعداز این که این جهان در تاریکی عدم فرو رفته و آثاری از آن پیدا نبوده است، خداوند آن را آفریده است. ماده‌ی اساسی‌ای که جهان از آن آفریده شده و صورتی که ماده بر آن ظاهر گشته است، هردو مثل هم به طور یکسان از عدم به وجود آمده‌اند. هیچ‌کسی در آفریدن و حتی یک جزء آن چه از لحاظ ماده و عناصر و چه از لحاظ شکل و صورت، شریک خداوند نبوده و این خدای متعال است که به هر چیزی خلقت و صورت خاص آن را عطا فرموده است و وظیفه و نقش هر چیزی را مشخص کرده است. می‌فرماید:

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴾ نحل:۳

«آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است. خداوند بالاتر و منزه از چیزهایی است که شریک او قرار می‌دهند.»

﴿ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ٦٢ ﴾ زمر:۶۲

«خداوند، آفریدگار هر چیزی است و او بر همه چیز مسلّط است.»

﴿ قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ٥٠ ﴾ طه:۵۰

«خداوند به هر چیز خلقت ویژه‌ای عطا فرموده و سپس آن را هدایت کرده است.»

﴿ أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ٣٥ أَمۡ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ٣٦ ﴾ طور:۳۶-۳۵

«آیا آنان از عدم به وجود آمده‌اند؟ یا خود آفریدگارند؟ آیا آنان آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟ [نه] بلکه آنان یقین نمی‌کنند.»

﴿ مَّآ أَشۡهَدتُّهُمۡ خَلۡقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَا خَلۡقَ أَنفُسِهِمۡ وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلۡمُضِلِّينَ عَضُدٗا ﴾ کهف:۵۱

«کافران را بر آفرینش آسمان‌ها و زمین و آفرینش نفس خودشان گواه و ناظر قرار نداده‌ام. من هرگز از گمراهان یاری نجسته‌ام.»

در آیات قرآنی که درباره‌ی پیدایش جهان هستی بحث می‌کنند،تا حدی از جزئیات ترکیب جهان و مراحل پیدایش آن نیز سخن رفته است. و درباره‌ی تعداد آسمان‌ها و زمین‌ها و تعداد روزهایی که آفرینش در آن‌ها انجام گرفته است بحث کرده‌اند و به ذکر ماده‌ی جهان و مراحل نشأت آن و بیان بعضی تحوّلات و دگرگونی‌هایی که در آن روی داده است، پرداخته‌اند که مفصل‌ترین آن‌ها این آیات هستند:

﴿ قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴾ فصلت:۱۲ـ۹

«بگو: آیا به آن‌کس که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید و برای او شریک قرار می‌دهید؟ علاوه بر این، او پروردگارِ جهانیان است. او بر روی زمین کوههای استواری قرار داد، و نعمت‌ها و برکات زیادی در آن آفرید و مواد غذایی زمین را به اندازه‌ی لازم مقدور و مشخص کرد. این‌ها همه در چهار روز کامل به پایان آمد بدانگونه که نیازِ نیازمندان و روزیِ روزی‌خواهان را برآورده کند. سپس اراده‌ی آفرینش آسمان کرد درحالی که دود بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آیید. گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم. آنگاه آن‌ها را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند. در هر آسمان فرمان لازمه‌اش را صادر کرد. آسمان نزدیک را با چراغ‌های بزرگی آراستیم و آن را محفوظ داشتیم. این است برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و دانا.»

﴿ أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾ وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿٣٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴾ انبیاء:۳۳ـ۳۰

«آیا کافران نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین به هم متصل بوده و سپس آن‌ها را از هم جدا ساخته‌ایم و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریده‌ایم. آیا ایمان نمی‌آورند؟ ما در زمین کوه‌های استوار و ریشه‌داری پدید آورده‌ایم تا زمین انسان‌ها را تکان ندهد و توازن‌را بهم نزنند. و در لابلای کوه‌ها، راه‌های گشادی به وجود آورده‌ایم تا این که رهنمون شوند. ما آسمان را سقف

محفوظی نمودیم ولی آنان از نشانه‌های ما روی‌گردانند. خدا است که شب و روز و خورشید و ماه را آفریده، هریک در مداری می‌گردند.»

﴿ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴾ طلاق:۱۲

«خداوند همان ذاتی است که هفت آسمان را و همانند آن (هفت) زمین را آفریده است. فرمان خدا همواره در بین آن‌ها جاری است تا بدانید خداوند بر هر چیزی توانا است و آگاهی او همه چیز را فراگرفته است.»

﴿ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (۱۵) وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (۱۶) وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (۱۷) ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا (۱۸) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا (۱۹) لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ﴾ نوح ۲۰-۱۵

«مگر نمی‌بینید که چگونه خداوند آسمان‌ها را یکی بالای دیگری به صورت طبقات هفتگانه آفریده است؟ ماه را میان آن‌ها تابان و خورشید را چراغ درخشان کرده است؟ خدا است که شما را از زمین به گونه‌ی شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین برمی‌گرداند، و به گونه‌ی شگفتی از زمین بیرونشان می‌آورد. خداوند زمین را گسترده و فراخ کرده است تا از راه‌های وسیع آن بگذرید.»

﴿ أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ ۚ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا (۳۱) وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴾ نازعات:۳۳-۲۷

«ای منکران آخرت! آیا آفرینش شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا نهاده است؟ ارتفاع و بلندای آن را بالا برد و گسترش داد و آن را آراسته و پیراسته و سروسامانش بخشید. و شب آن را تاریک کرد، و روز آن را پدیدار و روشن ساخت و پس از آن زمین را غلطاند و گستراند. آب آن را و چراگاه‌های آن را پدیدار کرد. و کوه‌ها را محکم و استوار کرد، برای استفاده‌ی شما و حیوانات شما.»

﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ (۲۴) أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا (۲۵) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۲۶) فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۲۷) وَعِنَبًا وَقَضْبًا (۲۸) وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۲۹) وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰) وَفَاكِهَةً وَأَبًّا (۳۱) مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴾ عبس: ۳۲-۲۴

«انسان باید به غذای خویش بنگرد و درباره‌ی آن بیندیشد. ما آب را از آسمان به گونه‌ی شگفتی می‌بارانیم. سپس زمین را می‌شکافیم و از هم باز می‌کنیم و در آن دانه‌ها را

می‌رویانیم و رزها و گیاهان خوردنی را و درختان زیتون و خرما را و باغ‌های با ارزش و پر بار را و میوه‌ها و چراگاه را برای استفاده‌ی شما و حیوانات، شما می‌رویانیم.»

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ ۖ يُكَوِّرُ ٱلَّيْلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيْلِ ۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ ۖ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفَّٰرُ ﴾ زمر:۵

«خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است. شب را بر روز و روز را بر شب می‌پیچد و خورشید و ماه را فرمانبردار کرده است. هریک از آن‌ها تا مدّت معینی در حرکت خواهد بود. هان! خداوند بسیار توانا و بخشنده است.»

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ وَأَلْقَىٰ فِى ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ ۚ وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴾ لقمان:۱۰

«خداوند آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که ببینید، آفریده است. و در زمین کوه‌های استواری قرار داده است تا زمین شما را تکان ندهد و به لرزه درنیاورد. هر نوع جنبنده‌ای را در زمین منتشر کرد. از آسمان آب را نازل کرده‌ایم و به وسیله آن از هر نوع گیاه ممتاز و مفید رویانده‌ایم.»

بدون شک این آیه‌ها متضمن حقایق کلّی نسبت به پیدایش جهان بوده و درباره‌ی حوادث طبیعی که در آن به وقوع پیوسته است سخن می‌گویند. پس وقتی که قرآن به امثال این حقایق طبیعی اشاره می‌کند لازم است به بیان ویژگی‌هایی سبک آن در این باره بپردازیم. عاملی که ما را به اینِ روشنگری وامی‌دارد، این است که نظریات، مباحث و کشفیات جدید علمی در عصر حاضر شدیدا مردم را متوجه و شیفته‌یِ خود ساخته است، به‌گونه‌ای که بعضی از افراد ضعیف و خودباخته را وادار ساخته است در برابر پیروزیهای علم جدید تلاش نمایند، تا میان آیات قرآنی که به بعضی از حقایق طبیعی اشاره می‌کنند و میان نظریه‌ها و اکتشافات تازه‌ی علمی، توافق و هماهنگی ایجاد کنند و این توافق و هماهنگی را به عنوان دلیل و سندی بر حقانیت قرآن و دین اسلام قرار دهند! این طرز تفکر علاوه بر این که از لحاظ روش علمی خطا و نادرست است، تفکّری است که از جنبه‌ی عقیدتی نیز اشتباه، انفعالی و خطرناک است. بدین جهت ترجیح می‌دهیم قبل از بحث درباره‌ی این آیات قرآنی و دلالت آن‌ها، به‌طور خلاصه چند نکته‌ای را درباره‌ی این خودباختگی بیان کنیم!

همانا نص‌های قرآنی، قطعی الدلالت و مطلق الدلالت هستند و در بیان حقایقی که مورد بحث قرار می‌دهند، حرف آخر را می‌زنند. به همین علّت جایز نیست، برای اثبات صدق و صحت آن‌ها به قول دیگری جز به اقوال هم جنس و هم سطح آن از جهت قطعیت دلالت و نهایی بودن مطلق

استناد کرد. مسلّم است که تمام گفته‌ها و نظریه‌های بشری اعم از آن‌هایی که به اسم حقایق علمی یا نظریات علمی معروف‌اند از جنس نصوص آیات قرآنی نبوده و در سطح آن‌ها قرار ندارند و لذا نمی‌توان با این حقایق یا نظریات علمی، بر صدق و صحت نصوص قرآنی استدلال و استناد کرد. از این دیدگاه است که خطا و اشتباه اعتقادی و اشتباه روش، هردو به هنگام استدلال با نظریات علمی بر صحت و صدق نصوص قرآنی به‌خوبی آشکار می‌شود؛ زیرا نصوص و آیات قرآنی ذاتاً صحیح و صادق هستند و صداقتشان ناشی از ذاتشان است نه به واسطه‌ی دلیل خارجی. کسی که به آن‌ها ایمان دارد نباید خود را دربرابر علم بشر ناتوان و شکست‌خورده و خودباخته نشان دهد و با این نظریات بر صحت و صداقت نصوص آیات قرآنی استشهاد نماید!

این حقیقت از یک سو، ازسوی دیگر باید گفت: مسائلی که نزد مردم به حقایق و نظریات علمی معروف‌اند هیچ‌یک از آن‌ها قطعی‌الدلالت و مطلق‌الدلالت نبوده، بلکه در بهترین شرایط، مفید ظن هستند.

اما راجع به نظریات علمی، خود علمای جدید آشکارا اعتراف می‌کنند که این نظریات جز فرضیه‌های راجح چیز دیگری نیستند. فرضیه‌هایی که یک یا چند پدیده‌ی طبیعت با آن‌ها تفسیر و توجیه می‌شوند و به عنوان نظریه‌های قابل اعتبار باقی می‌مانند تا این که فرضیه‌ی علمی دیگری پیدا شود که این پدیده یا پدیده‌ها را واضح‌تر یا صحیح‌تر تفسیر نماید و یا تعداد بیشتری از پدیده‌ها را به صورت هماهنگ و مرتبط با یکدیگر تفسیر کنند. بنابراین، این فرضیه‌های راجح یا به عبارت دیگر نظریه‌های علمی همیشه در معرض تبدیل و تغییر و تعدیل و ابطال قرار دارند. وقتی ما نصوص قرآنی را براساس این نظریه‌های متزلزل تفسیر کنیم، آیات قرآنی چه می‌شوند؟! وقتی که غلط بودن این نظریه‌ها برملا شود، یا تعدیلی در آن‌ها به وجود آید یا چیزی به آن‌ها اضافه گردد، تکلیف قداست و صحّت و صداقت این نصوص چه خواهد شد؟

آن‌گاه ناچاریم این آیات منصوص را با نظریات دیگری تطبیق دهیم تا شاید با آن‌ها هماهنگ شوند و به این ترتیب باید همواره به دنبال تطبیق نصوص قرآنی با نظریات علمی باشیم! بنابراین نظریات علمی به استقرار نمی‌رسند. و این دردسری است که خداوند ما را از آن بی‌نیاز ساخته و نباید ما خود را گرفتار آن بکنیم و قول خدا را بر چنین چیزهایی عرضه نماییم! امّا در مورد «حقایق علمی» نیز خود علمای جدید قاطعانه اعلام می‌دارند: «حقایق علم» تنها احتمالات راجحه هستند و به هیچ وجه دلالت آن‌ها قطعی و مطلق نیست و نظر به این که احتمالاتی هستند راجحه، دلالت آن‌ها ظنی است. طبیعت مِتُد علمی تجربی هم جز این چیز دیگری را اقتضا نمی‌کند؛ زیرا تجربه‌کننده، شخص انسان است و انسان در تجربه بر نتایج آماری تکیه نمی‌کند. (بدین معنی که

نمی‌تواند یکایک جزئیات موضوع را مورد بررسی قرار دهد و حکم بر هر جزئی صادر نماید) بلکه بر نتایج قیاسی اعتماد دارد. بدین معنی تعداد محدودی از ماده‌ی مورد نظر را هرچند زیاد هم باشد مورد بررسی قرار می‌دهد و موارد تجربه نشده را بر موارد تجربه شده قیاس می‌کند؛ چون تمام اجزای ماده (موضوع تجربه) در دست او نیست و تحت سلطه‌ی محدود بشی او نمی‌باشد. اصولاً همه‌ی ظروف و شرایط برای انسان رام نیست و بر همه‌ی آن‌ها تسلّط ندارد و علمش به همه‌ی آن‌ها نمی‌رسد؛ چراکه عمر فردی انسان و حتی عمر نوع انسان کفاف نمی‌دهد که این همه شرایط و اوضاع و احوال و جزئیات را تجربه و آزمایش کند بنابراین ناچار است حکم اکثرا جزا را قیاس بر حکم اقل آزمایش شده کند و به استدلال قیاسی متوسل شود و از استدلال استقرائی (و تجزیه‌ی یکایک جزئیات ماده‌ی مورد نظر) دوری جوید. چه از نظر منطق عقلی و چه از نظر عرف علمی در زمره‌ی مسلّمات است که برهان و استدلال قیاسی، برهانی است ظنّی‌الدلالت نه قطعی‌الدلالت. برهانی است که دلالت آن مقیّد است نه مطلق. علاوه بر این نباید عامل «نسبیت» در مسائل مربوط به انسان فراموش شود؛ زیرا هر حقیقتی که انسان بدان می‌رسد امری است «نسبی» نه مطلق و لذا حقایق مطلق و قطعی به مقتضای الوهیّت چیره‌ی خداوند بر سرتاسر جهان هستی و به حکم علم محیط و غیر مقیّد او به زمان و مکان و به حکم اول و آخر و ظاهر و باطن بودن او، فقط و فقط از آنِ او می‌باشد و این‌ها صفات لازم برای داشتن علم به حقیقت قطعی مطلق هستند. این حقایقی است که بعضی از آن‌ها را در کتاب خود بیان فرموده است. بنابراین حقایق قرآنی نیازی به دلایل خارج از جنس خود ندارند و نباید بر صحت و صدق آن‌ها با حقایق نسبی و ظنی و مقید استشهاد و استدلال شود. این نوع استدلال نه تنها از جنبه‌ی اعتقادی درست نبوده بلکه از لحاظ سبک و روش علمی هم نادرست است!

... این هم حقیقت دیگر...

پس ضرورت دارد که طبیعت و ماهیت سبک قرآنی به درستی درک شود؛ سبکی است برای هدایت و ارشاد، هدایت برای وجدان و عقل بشری باهم، تا این دو نیز بتوانند بر روش واضح و ثابتی که دارای پایه‌های کلّی و انسانی است، قرار گیرند. سبک قرآنی در عین حال سبک و روشی است برای ارشاد و هدایت نظام حیات بشری، تا واقعیت زندگی با استقامت و تعادل عقل و وجدان هماهنگ باشد و واقعیت زندگی به وجدان و عقل فرصت دهد که بر راه امن و قابل اطمینان و درست، به سوی چیزی که موجب خشنودی و رضایت خداوند است قدم بردارند.

هرگاه نظام زندگی مادی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اخلاقی صحیح و درست شد و وجدان و عقل بشر بر راه راست قرار گرفتند، خداوند متعال به ادراک و شعور انسان اجازه می‌دهد تا به

تحقیق و بررسی و کنجکاوی دربارهٔ‌ی سنت‌ها و قانون‌های جهان هستی بپردازد و به شناسایی قانون‌ها و سنت‌هایی نایل شود که تقدیر الهی بر شناختن آن‌ها است. تا بدین وسیله به بهبود و ترقی و پیشرفت زندگی بپردازد و وظیفه‌ی اصلی خویش را که همان خلافت خدا در زمین است به انجام برساند و در جهت آباد کردن و رشد و ترقی زمین اقدام نماید. بیان حقایق علمی جهان هستی به طور تفصیل، وظیفه‌ای است که به ادراک و شعور انسانی واگذار شده است تا با جدیت کامل به بررسی و آزمایش آن‌ها بپردازد، درست و نادرست آن‌ها را از هم تشخیص داده و جدا سازد. سبک قرآنی ملزم به بیان جزئیات حقایق جهان نشده است؛ چون این امر به اندازه‌ی نیاز برای انجام وظیفه‌ای که به عهده‌ی انسان است در محدوده‌ی قدرت خود انسان قرار داده شده است. بلکه خداوند متعال تنها بیان اصول عقیده و اصول نظام زندگی انسانی را عهده‌دار شده است؛ زیرا علم محدود انسانی در این موضوع اساسی که زندگی او براساس این اصول باید پایه‌ریزی شود، کفایت نمی‌کند.

بنابراین قرآن برای این نیامده است که کتاب ستاره‌شناسی، زیست‌شناسی، فیزیولوژی یاپزشکی باشد. حقایقی که درباره‌ی این مسائل در قرآن وجود دارد، اشاره‌های کلّی هستند که به منظور بیان عقاید درست و یا اصلاح انحراف و نجات از گمراهی و اوهام و خبط‌های اعتقادی مربوط به این مسایل، وارد شده‌اند و این اشارات به میزانی که این نیاز را رفع کنند در قرآن ذکر شده‌اند.

لذا به هیچ وجه لازم نیست که روش و سبک قرآنی را از حقیقت و طبیعت خود (که ارشاد و هدایت به اصول عقاید و نظام حیات است به وسیله‌ی انتقال به این گونه مسائل) دور سازیم. ارزش این سبک به آن نیست که بیشتر وارد جزئیات مسائل علمی شود؛ زیرا در تمام موضوعاتی که بدان‌ها می‌پردازد قطعی و مطلق‌الدلالت است. لذا جایز نیست که آن را بر دلایل ظنّی و غیرقطعی و غیرمطلق و غیرنهایی حمل کرد.

البتّه این بدین معنی نیست که برای توسعه‌ی تفکّر و تجربیات بشری از «حقایق علمی» [موجود در قرآن] که هرگز فرضیات و نظریات علمی نیستند استفاده نشود؛ زیرا بعضی از آیه‌های منصوص قرآنی به ما اجازه می‌دهند که از اکتشافات علمی در این زمینه بهره گیریم، چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُۥ تَقْدِيرًا﴾ فرقان: ۲

«خداوند همه‌ی اشیاء را آفریده و همه‌ی آن‌ها را به میزان و اندازه‌ی معیّن قرار داده است.»

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُۥ بِمِقْدَارٍ﴾ رعد: ۸

«همه‌ی چیزها نزد خداوند به میزان و اندازه‌ی معیّن می‌باشد.»

﴿ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴾ حجر:۲۱

«خزانه و توده انبوه‌ی هرچیز نزد ما است ولی هرچیز را به میزان مشخصی می‌فرستیم.»

این آیات به ما این اجازه را می‌دهند که از اکتشافات کاوش بشری مانند دقیق بودن نظام جهان و همخوانی‌های فراوانِ موجود در ترکیب جهان که ضامن هماهنگی مطلق در میان اجزای آن می‌باشد و نیز کنترل مطلقی که در حرکت و پدیده‌های آن چه در عرصه‌ی افلاک و چه در عالم طبیعت و حیات، بهره ببریم تا دامنه‌ی نگرش انسان در فهم معانی این آیات، گسترش یابد.

هم چنین وقتی خداوند می‌فرماید:

﴿ وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ نحل:۷۸

«خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد، درحالی که چیزی نمی‌دانستید و او به شما گوش و چشم و دل داد تا (به وسیله‌ی آن‌ها بشنوید و ببینید و بفهمید و نعمت‌هایش را) سپاسگزاری کنید.»

این آیه به ما اجازه می‌دهد که از اکتشافات جدید علمی راجع به دستگاه پیچیده و اعجاب‌انگیز گوش و چشم و چگونگی ادراک عقل انسانی استفاده کنیم، تا انسان به حقیقت و میزان عظمت این نعمت‌ها که خداوند با بخشیدن آن‌ها بر او منّت می‌گذارد، آگاه شود و قدر آن‌ها را بداند و برایش روشن شود که این دستگاهها از چنان نظم و دقت و هماهنگی فوق‌العاده‌ای برخوردارند که با هیچ سیستم و دستگاه ساخت بشری قابل قیاس نبوده و نیستند!

اما باید این را هم بدانیم وقتی که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا... ﴾

انبیاء: ۳۰

«کسانی که کافرند مگر نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند سپس آن‌ها را از هم جدا ساختیم.»

در این آیه ما اجازه نداریم معنی آن را بر این نظریه حمل کنیم که می‌گوید: «زمین قطعه‌ای از خورشید بوده و سپس از آن جدا شده است.»؛ زیرا این نظریه تنها یک نظریه و یا یک فرضیه‌ی ظنّی است (نه قطعی و مطلق) در موضوع خود، نهایی هم نیست، بلکه در این مورد هم اکنون

نظریه‌های دیگری وجود دارد که هم‌سطح با آن یا قوی‌تر از آن هستند! یا در مورد این آیه که خداوند می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِيَ دُخَانٌ ... ﴾ فصلت:۱۱

«آنگاه خداوند بر آسمان قرار گرفت که دودی بود...»

باز ما اجازه نداریم معنی آن را بر نظریه‌ی «سدیم» حمل کنیم؛ چرا که «سدیم» تنها یک نظریه است و نظریات دیگری نیز همطراز با آن درباره‌ی پیدایش جهان مطرح شده‌اند در حالی که هیچ‌یک از افراد بشر و یا سایر مخلوقات خدا شاهد و ناظر قضیه هم نبوده‌اند:

﴿ مَّآ أَشۡهَدتُّهُمۡ خَلۡقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَا خَلۡقَ أَنفُسِهِمۡ ﴾ کهف: ۵۱

«من آنان را بر آفریدن آسمان‌ها و زمین و بر آفریدن نفس خودشان، شاهد نگرفته‌ام.»

امید است که این چند مثال از آیه‌های قرآنی شیوه‌ی درست و مورد اطمینان را در مورد ایجاد هماهنگی و توافق بین اشارات علمی قرآنی با نظریات و حقایق علمی روشن کرده باشد و برای دستیابی به یک بینش درست و برای درک اشاره‌های آمده در نصوص قرآنی که ما اکنون می‌خواهیم آن‌ها را بیان کنیم ما را کفایت کند.

همان گونه که قبلاً نیز گفتیم، ما نمی‌توانیم معنی و مدلول روزهای شش‌گانه‌ای که خداوند آسمان‌ها و زمین را در آن‌ها آفریده است، محدود و مشخص سازیم. اما قطعاً این روزها متفاوت با روزهایی هستند که در کره‌ی زمین یا هر ستاره‌ی و سیاره دیگری وجود دارند؛ زیرا روزهای زمین و ستاره‌ها و سیّاره‌ها، بعداز خلفت و آفریده شدن آن‌ها و در نتیجه دوران آن‌ها به وجود آمده‌اند.

آنچه که ما می‌توانیم از این آیات اخیر استفاده کنیم این است که پیدایش زمین و آماده ساختن آن برای پذیرش حیات و جانداران و مجهز ساختن آن به ارزاق موردنیاز جانداران، در چهار روز، کامل گشته و پیدایش آسمان‌ها و بخشیدن مدارها و افلاک و هیئت‌ها و نظام‌های ویژه به آن‌ها نیز در دو روز از این شش روز به کمال رسیده است. همان شش روزی که قادر به محدود ساختن مدلول آن‌ها نیستیم.

هم‌چنین می‌توانیم از آیات اخیر دریابیم که آسمان در مرحله‌ای از مراحل پیدایش خود، به صورت دود (گاز) بوده است ولی نمی‌توانیم هیئتی را که به هنگام دود بودن بر آن قرار داشته است محدود و مشخص کنیم. و دوست نداریم مدلول این آیات را به نظریه‌ی «سَدِیم» محدود کنیم که می‌گوید: سیاره‌ها و ستاره‌ها قبل از این که هریک به صورت فعلی درآیند و اجزای آن‌ها در توده‌ی عظیمی جمع شوند، سدیم بوده است و مدلول کلمه‌ی «سدیم» در این نظریه به شیوه‌ی علمی محدود و

مشخص نشده است و تا به حال نظریه‌ی ثابت و پابرجایی درباره‌ی حقیقت و طبیعت ماده‌ی اساسی که جهان هستی از آن به وجود آمده است، وجود ندارد. وقتی روشن شد نظریه‌ی فلاسفه قدیم که جهان را مرکب از چهار عنصر آب، هوا، خاک و آتش می‌دانستند بی‌پایه و ساده‌لوحانه است، افکار به سوی «سَدِیم» تعریف نشده و سپس «اتم» روی آوردند. باز معلوم شد که «اتم» هم کوچک‌ترین عنصر نیست و اتم خود از الکترون‌ها و پروتون‌ها تشکیل شده است. این الکترون‌ها و پروتون‌ها هنگامی که به وسیله‌ی شکافتن اتم آزاد می‌گردند، عکس‌العمل واحدی از خود نشان نمی‌دهند، بعضی اوقات به‌صورت توده‌ای از اشعه عمل نموده و گاهی به شیوه‌ای عمل می‌کنند که گویی رگباری از گلوله و ترکش هستند. چه کسی می‌تواند پیش‌بینی کند بعداز الکترون‌ها و پروتون‌ها فردا چه چیزهای دیگری کشف خواهد شد؟ کلمه‌ی «دخان» (دود) در آیه‌ی فوق حالت گازی را می‌رساند، بدین معنی که آسمان ابتدا تنها به صورت گازها بوده است. ولی نمی‌توانیم به طور قطع بگوییم «دخان» حتماً به معنی گاز است. بعد از همه‌ی این سخنان نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که آسمان در ابتدای پیدایش خود، دارای حالت و کیفیتی غیر از حالت و کیفیت فعلی بوده است.

اما منظور از «آسمان‌ها» چیست؟!

آیه‌های منصوص قرآنی می‌گویند: آسمان‌ها هفت طبقه بوده و آن‌ها بدون ستون ایستاده و پابرجا هستند و آسمان دنیا یعنی آسمان نزدیک به زمین مزیّن و آراسته شده به چراغ‌ها است. معنی این کلمات چیست؟ و معنی «سماوات» (آسمان‌ها) چیست؟ و معنی «طباق» چیست؟ آیا منظور از «طباق» آن است که طبقه طبقه بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند و یکی از آن‌ها به زمین نزدیک است، به نحوی که نور ستاره‌های آن برای ساکنان زمین آشکار و ظاهر می‌شود؟ مابقی دور هستند یا دارای جو نیستند که اشعه‌ی نور را منتقل سازد و بدین جهت اهل زمین قادر به رؤیت نور آن‌ها نمی‌باشند، آن‌گونه که قادرند نور ستارگانی را مشاهده کنند که جو زمین را می‌شکافند و این نورها در جوّ زمین قابل رؤیت هستند؟ یا منظور از کلمه‌ی «طباق» این است که بعضی از آن‌ها با بعضی دیگر در ترکیب و تشکیل باهم مطابق و یکسان‌اند؟ یا منظور از کلمه‌ی «سبع» (هفت) به طور دقیق و مشخص چیست؟ امکان ندارد به طور قطعی بگوییم: مقصود از آن تنها فلان چیز است. تنها چیزی که می‌توانیم به صورت قطعی اعلام داریم این است که هفت کائن و موجود هست که هریک از آن‌ها آسمان (سماء) نام دارد. یکی از آن‌ها همین آسمانی است که ما آن را نزدیک به زمین می‌بینیم. باز می‌توانیم بگوییم: جهانی که ما با تمام امکانات علمی و با تمام سیستم‌ها و دستگاه‌های مجهّز و رصدخانه‌های‌مان، آن را تصوّر و اندازه‌گیری می‌نماییم و آن را مشتمل بر میلیون‌ها کهکشان می‌یابیم که هر کهکشانی شامل میلیون‌ها ستاره است که بعضی از آن‌ها به اندازه‌ی

خورشید ما و بعضی دیگر از آن بزرگ‌تر است و تمام این‌ها تنها یک آسمان از آن هفت آسمان می‌باشد که آسمان دنیا نام دارد؛ اما بقیه‌ی شش آسمان دیگر راه شناخت آن‌ها برای ما وجود ندارد.
اما در مورد این که آسمان‌ها بدون ستون هستند، آشکار است که سیّاره‌ها و ستاره‌ها در فضایی که وسعت آن برای کسی شناخته شده نیست، معلّق‌اند و به قدرت خداوند پابرجا ایستاده‌اند «تنها اوست آسمان‌ها و زمین را نگه داشته و اجازه نمی‌دهد از مدار خود خارج شوند.»

یکی دیگر از این نوع آیات می‌فرماید:

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِی خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّ ... ﴾ طلاق:۱۲

«خداوند است که هفت آسمان را آفریده و از زمین هم به اندازه‌ی آن‌ها (هفت زمین آفریده است).»

مقصود از کلمه‌ی «ارض» (زمین) در این جا چیست؟ آیا در این آسمان نزدیک به ما هفت زمین وجود دارد؟ یا در هر آسمان از آسمان‌های هفتگانه یک زمین موجود است؟ هردو معنی جایز است و معناهای دیگر هم جایز و قابل تصورند. بدون شک هر قدر علم ما نسبت به جهانی که با آن سروکار داریم گسترده‌تر شود باز محدود و ناکافی است و همیشه میدان وسیعی برای کشف مقداری از اسرار و رازهای نهفته در این جهان عظیم و گسترده‌ی شناخته نشده و دارای مجهولات، باقی است.

اما در همین کره‌ی خاکی خودمان، نصوص قرآنی اشاره دارند که زمین در یکی از مراحل پیدایش خود با آسمان به صورت «رتق» (به هم پیوسته) بوده است. سپس خداوند آن‌ها را از هم جدا کرده است.بعضی از علمای اسلام شتابزده این آیه را بر این نظریه که زمین ابتدا قطعه‌ای از خورشید بوده است، سپس با نه سیاره‌ی دیگر از آن جدا شده‌اند، حمل کرده‌اند. همان گونه که قبلاً گفتیم این نظریه نه قطعی و نه نهایی و آخرین نظریه در این مورد به شمار می‌آید؛ زیرا امروزه نظریات دیگری مطرح شده‌اند که آن را رد کرده و ارزش و اعتبار آن‌ها نیز در عالم نظریات فلکی، هیچ روی کم‌تر نیست. بنابراین بهتر و شایسته‌تر برای ما این است که قرآن خود را از میدان مبارزه و جدال نظریه‌هایی دور نگه داریم که از محدوده‌ی فرضیه برای تفسیر پدیده‌های جهان تجاوز نمی‌کنند.
بهتر آن است به همین مدلول عام، اجمالی، این نصّ قطعی و نهایی اکتفا کنیم که می‌گوید: آسمان و زمین دریک زمان به هم پیوسته و متصل بوده‌اند، سپس خداوند آن‌ها را به طریقی که برای ما نامشخص بوده، از هم جدا کرده است و این فاصله‌ی عظیم را میان آن‌ها به وجود آمده است. آن‌طور که قبلاً گفتیم باید این جا نیز توجه داشته باشیم که مدلول و معنی کلمه‌ی «سماء» (آسمان) به تمامی برای ما مشخص نشده است و در لغت است: «کلّ ما علا راسَکَ فهو سما» :[هرچه بالاتر از سر تو باشد، آسمان آن است].

خلاصه‌ی معنی این است که آسمان‌ها و زمین از مرحله‌ی اوّل پیدایش آن‌ها تا رسیدن به وضعیت فعلی که دارند، مراحل متعددی را طی کرده‌اند که هیأت و شکل آن‌ها در این مراحل دگرگون گشته است. بگذار! تحقیقات علمی به تلاش‌های خود ادامه دهد تا به چیز صحیح و درستی در محدوده‌ی این معنی عام و کلی و اجمالی برسند. بدون شک تحقیقات علمی به هر نتیجه‌ای برسد، از دایره‌ی همین مدلول و حقیقت قطعی و نهایی خارج نخواهد بود. بدین ترتیب، حقیقت قرآنی به عنوان حاکم بر نتایج علمی باقی خواهد ماند؛ نه به عنوان محکوم. و بر تمام نتایج درستی مسلّط می‌شود که بحث علمی با به کارگیری وسایل خاص خود به آن‌ها دست می‌یابد.

این آیه‌های منصوص باز به این اشاره دارند که بعد از این که زمین از آسمان جدا شده است، مراحل طبیعی دیگری پیموده و آسمان هم مراحل گوناگونی را سپری کرده است. به اشاره‌ای که در این آیه وجود دارد توجه فرمایید:

﴿ ءَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ ٱلسَّمَآءُ ۚ بَنَىٰهَا ﴿٢٧﴾ رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّىٰهَا ﴿٢٨﴾ وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَىٰهَا ﴿٢٩﴾ وَٱلْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَىٰهَآ ﴿٣٠﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَآءَهَا وَمَرْعَىٰهَا ﴿٣١﴾ وَٱلْجِبَالَ أَرْسَىٰهَا ﴿٣٢﴾ مَتَٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَٰمِكُمْ ﴾ نازعات:۳۳ـ۲۷

«(ای منکران معاد!) آیا آفرینش شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا نهاده است؟ ارتفاع و بلندای آن را بالا برد و گسترش داد و آن را آراسته و پیراسته و سروسامانش بخشید. شب آن را تاریک و روز آن را پدیدار و روشن ساخت. بعدا زمین را غلطاند و گستراند. آب آن را و چراگاه آن را بیرون آورد. کوه‌ها را محکم و استوار گرداند برای برخورداری شما و حیوانات شما.»

این تحدید **«والأرض بعد ذلک دحاها»**: «بعد از این کارها زمین را غلطاند و گستراند.» این معنی را می‌رساند که گسترده شدن زمین بعد از پیدایش آسمان و ساختن و شکل دادن به آن به صورتی که الآن دارد و بعداز منظم شدن در مدارهای خود و تاریک شدن شبش و نورانی گشتن روزش... انجام گرفته است. کلمه «دحاها» احتمالا دو معنی دارد: یکی «دَحیَه» است به معنی تخم‌مرغ. آنگاه معنی آیه چنین خواهد شد: زمین را به شکل بیضی درآورد. دومی «دَحا» از «دَحْو» به معنی گستردن می‌باشد. آنگاه معنی آیه چنین خواهد بود: «زمین را به صورت مسطح و گسترده درآورد.» تا برای پذیرش حیات و جانداران آمادگی داشته باشد. این معنی دومی از حیث دلالت لغوی نزدیک‌تر است. پس نیازی نداریم که اصرار کنیم که حتماً مقصود معنی اوّل است، تا به دنبال کرویت زمین بدویم. معنی دومی علاوه بر این که از لحاظ لغوی قوی‌تر بوده، به واقع هم نزدیک‌تر است؛ زیرا سطح زمین واقعاً گسترده و مفرّش است: خداوند می‌فرماید:

﴿ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ بِسَاطًا ﴾ نوح: ۱۹

«خداوند زمین را برای شما به صورت مبسوط قرار داده است.»

هرچند زمین کروی است ولی برای این که جانداران بتوانند بر روی آن به زندگی خود ادامه دهند، خداوند سطح آن را به صورت مبسوط گسترانیده است.

البته نصّ صریح‌تری درباره‌ی اثبات کرویّت زمین داریم که نیاز به تأویل ندارد که می‌فرماید:

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ يُكَوِّرُ ٱلَّيْلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيْلِ ﴾ زمر: ۵

«خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است. شب را بر روز و روز را بر شب می‌پوشاند.»

معلوم است که شب و روز جز بر یک جسم کروی بر روی هم پوشیده نمی‌شوند! پس برای اثبات کرویت زمین این نصّ کافی است!

آیه‌ی اوّل که اعلام می‌دارد خداوند متعال زمین را (دحو) کرد و آب و علف را از آن بیرون آورد، بسیار به این احتمال نزدیک است که اشاره به مرحله‌ی آماده‌سازی زمین بعد از جدا شدن آن از آسمان، برای پذیرش حیات باشد. به نحوی که با آماده ساختن سطح و جوّ آن و به وجود آوردن آب در آن، شرایط امکان حیات برایش فراهم شده است. احتمال دارد آب هم از ترکیب دو گاز اکسیژن و هیدروژن که در جوّ زمین آزاد بوده‌اند با فراهم شدن شرایط برای انجام گرفتن عمل ترکیب شدن آن‌ها پدید آمده باشد. آنگاه ریزش این آب، همین خاک با استعداد را برای رویانیدن گیاهان و تضمین حیات و زندگی بر سطح زمین تشکیل داده باشد. و در همین مرحله هم سطح زمین ثابت و پابرجا گشته و کوه‌ها و دندانه‌ها در آن شکل گرفته باشند.

گفتیم این احتمال نزدیک است؛ چون آیه‌ی دیگری این احتمال را تقویت می‌کند و می‌فرماید:

﴿ فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ ﴿٢٤﴾ أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾ فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ﴿٢٨﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٩﴾ وَحَدَآئِقَ غُلْبًا ﴿٣٠﴾ وَفَٰكِهَةً وَأَبًّا ﴿٣١﴾ مَّتَٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَٰمِكُمْ ﴾ عبس: ۳۲-۲۴

«باید انسان (با دقّت) به غذا و طعامش بنگرد (تا بداند که) ما آب را به اندازه‌ی کافی بر زمین فروریخته‌ایم، سپس زمین را به خوبی شکافته‌ایم، دانه، انگور، سبزی، درخت زیتون و خرما را در آن سبز نموده‌ایم و باغ‌های پربار و ارزشمند و بیشه‌زارها را به وجود آورده‌ایم، میوه و علف را به عنوان متاع لذت‌بخش برای خودتان و شتر و گاو و گوسفندهایتان قرار داده‌ایم.»

فرود آمدن آب به نحو فراوان و شکافته شدن زمین به نحو احسن اغلب بر وقوع حوادث بزرگ طبیعی اشاره می‌نمایند و این حوادث هنگامی به وقوع پیوسته‌اند که زمین در شکل نهایی خود استقرار یافته باشد، آن هنگام که آب از ترکیب دو عنصر از عناصر موجود در جوّ زمین تشکیل شده، سپس بر سطح زمین فرود آمده و بر آن تأثیر گذاشته و به صورت خاک مرطوب و قابل رویش در آورده باشد... با این وجود به‌هیچ‌وجه دوست نداریم که معنی و مدلول آیه‌های قرآنی را به هیچ یک از قضیه‌ها و نظریات و برآوردهای فلکی و طبیعی مقید سازیم. این نظریه‌ها و فرضیه‌ها تنها یک احتمال هستند. بنابراین نصّ قرآنی به صورت آزاد باقی می‌ماند و بر معنی اجمالی و عام و قطعی خود دلالت می‌کند. و تحقیقات و بررسی‌های علمی نیز به‌تلاش خود ادامه می‌دهند تا در چهارچوب این مدلول اجمالی و کلی به یک رای و نظر درست برسند.

باید بدانیم که علم و آگاهی بشر درباره‌ی این جهان هستی هنوز در مرحله‌ی ابتدایی قرار دارد و با وجود پیشرفت و گسترش آن باز بسیار محدود است. به راستی خوشحالی انسان به این که توانسته است از جاذبه‌ی زمین خارج شود و بدان برگردد، به خوشحالی یک کودک روستایی می‌ماند که برای اولین بار می‌تواند از خانه‌ی کوچک خود بیرون رود و بدان برگردد! این کره‌ی زمین که در کهکشان ما که به کهکشان راه شیری موسوم است، تنها در حد یک ذرّه‌ی شناور است؛ زیرا کهکشان ما دارای صدها میلیون خورشید است که بعضی از آن‌ها چندین برابر از خورشید ما بزرگ‌ترند. بالاتر از کهکشان ما صدها میلیون کهکشان‌های دیگر مانند آن موجود است. این‌ها تنها چیزهایی هستند که به وسیله‌ی رصدخانه‌های محدود و دستگاه‌های محدود کشف شده‌اند. احتمال دارد تمام کهکشان‌هایی که تا به حال کشف شده‌اند و آنچه تا آخر دنیا، کشف خواهند شد، کلاً یک آسمان از آسمان‌های هفتگانه یا عالمی از عالم‌های هفتگانه باشد!

بدین جهت لازم است در حمل کردن مدلول‌های آیات قرآنی بر آنچه علم بشری بدان دسترسی پیدا کرده است، یا در آینده بدان دسترسی پیدا خواهد کرد شتاب نکنیم. بالاترین چیزی که ما از علم بشری انتظار داریم این است که به بعضی از حقایق برسند که با حقایق قطعی و نهایی و مطلقی که خالق عالم و آگاه جهان هستی آن‌ها را در قرآن بیان کرده است، مطابق و موافق باشد.

بزرگ‌ترین خطری که در اروپا دامنگیر کلیسا شد این بود که کلیسا به جمع‌آوری نظریات و معلومات حاکم و راجح در قرون وسطی پرداخت و کتاب مقدس (انجیل) را براساس آن‌ها تفسیر نمود و آن‌ها را به عنوان معلومات مقدسه بر مردم تحمیل کرد و همین که خطا و اشتباه بودن این نظریات و معلومات آشکار شد، کاخ پوشالی آن‌ها فرو ریخت و همزمان، عظمت کلیسا و دین و عقاید آن نیز از بین رفت!

کسانی که امروزه آیه‌های قرآنی را با شتاب و ولع بر نظریات و معلومات رایج در عصر ما حمل می‌کنند، ناخوداگاه همان راهی را می‌پیمایند که کلیسا در قرون وسطی آن را می‌پیمود. البته حُسن نیّت، این عده را وادار می‌سازد تا قرآن را در لباس جدید به مردم اعلام دارند و دلایل و برهان آن را با کشفیات علمی جدید تقویت بخشند؛ اما این قرآن با رنگ و شیوه‌ی خدایی‌ای که دارد ذاتاً بی‌نیاز از هر رنگ و شیوه بشری است، با دلایل و برهان قاطع خدایی‌ای که در آن بیان گشته از هر دلایل انسانی بی‌نیاز است. بنابراین درست نیست که قرآن را در معرض خطری قرار دهیم که کلیسا در قرون وسطی به منظور زیبا جلوه دادن دین و هدایت مردم، در معرض آن قرار گرفت.

﴿ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ﴾ انعام:۱۴۹

«بگو: دلیل و برهان کامل تنها از آن خدا است. اگر خداوند می‌خواست همه‌ی شما را هدایت می‌داد.»



بعداز بیان مطالب فوق نسبت به بیان بقیه‌ی حقایق مربوط به عالم هستی که سبک قرآنی آن‌ها را عرضه می‌دارد و تفکّر و تصوّر اسلامی براساس این حقایق درباره‌ی جهان هستی شکل گرفته است، می‌پردازیم:

این جهان نیست و فانی می‌شود؛ چون جهانی آفریده شده و حادث بوده و برای مدّت معینی آفریده شده است. هرگاه مدّتش به پایان رسید از بین می‌رود و فانی می‌شود. این آخرین مسیر و سرانجام جهان هستی است که آیه‌ی منصوص قرآنی آن را اعلام می‌دارد و می‌فرماید:

﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ﴾ قصص: ۸۸

«همه چیز به فنا می‌رود جز ذات الله.»

و این آیه هم به فنا رفتن جهان اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ﴾ روم:۸

«آفریدن آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌ها قرار دارد، جز بر اساس حق نبوده و تا مدّت معینی وجود خواهند داشت.»

اما آیه‌های منصوص دیگری وجود دارد که به شرح و بیان بعضی از تغییرات و تحولاتی که قبل از فنای جهان در آن پدیدار می‌شود، می‌پردازند و اشاره می‌کنند که در نظام حاکم بر آن

دگرگونی‌هایی پدید می‌آید. هیأت و شکلش، ماده و صورتش عوض خواهد شد. این آسمان محکم و استوار و به هم پیوسته و نیرومند، روزی فرو می‌ریزد و از هم گسیخته می‌شود و ارتباط و پیوستگی اجزای آن از بین می‌رود، نورش خاموش و تاریک می‌گردد. و این ستاره‌های شعله‌ور فروزان، بی‌نور می‌شوند و ناپدید می‌شوند. این سیاره‌های روشنی‌بخش تاریک خواهند شد. این مدارهای دور از هم که در فضای وسیع به هم نمی‌رسند، به یکدیگر نزدیک و در کنار هم قرار می‌گیرند به نحوی که دیگر ستاره و سیاره‌ای در آن‌ها حرکت نخواهد کرد. این‌ها حوادثی هستند که نزدیک به زمان روز قیامت یا در روز قیامت واقع می‌شوند و آیه‌های منصوص قرآنی بدان‌ها اشاره می‌نماید. هم‌چنین حوادث عظیم و هولناک بر روی زمین به وقوع می‌پیوندد. و می‌فرماید:

﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتۡ ﴿١﴾ وَإِذَا ٱلۡكَوَاكِبُ ٱنتَثَرَتۡ ﴿٢﴾ وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ فُجِّرَتۡ ﴿٣﴾ وَإِذَا ٱلۡقُبُورُ بُعۡثِرَتۡ ﴿٤﴾ عَلِمَتۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ وَأَخَّرَتۡ﴾ انفطار:۵-۱

«زمانی که آسمان متلاشی و ستاره‌ها پراکنده شوند و دریاها شکافته و منفجر شوند و مرده‌ها از گورهایشان برانگیخته شوند، در آن زمان هر انسان می‌داند چه چیزی را پیش از خود فرستاده است یا چه چیزی را بر جای گذاشته است.»

﴿إِذَا ٱلشَّمۡسُ كُوِّرَتۡ ﴿١﴾ وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتۡ ﴿٢﴾ وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ سُيِّرَتۡ ﴿٣﴾ وَإِذَا ٱلۡعِشَارُ عُطِّلَتۡ ﴿٤﴾ وَإِذَا ٱلۡوُحُوشُ حُشِرَتۡ ﴿٥﴾ وَإِذَا ٱلۡبِحَارُ سُجِّرَتۡ ﴿٦﴾ وَإِذَا ٱلنُّفُوسُ زُوِّجَتۡ ﴿٧﴾ وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ ﴿٩﴾ وَإِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتۡ ﴿١٠﴾ وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ كُشِطَتۡ ﴿١١﴾ وَإِذَا ٱلۡجَحِيمُ سُعِّرَتۡ ﴿١٢﴾ وَإِذَا ٱلۡجَنَّةُ أُزۡلِفَتۡ ﴿١٣﴾ عَلِمَتۡ نَفۡسٞ مَّآ أَحۡضَرَتۡ ﴿١٤﴾﴾ تکویر:۱۴-۱۳

«زمانی که خورشید در هم پیچیده شود و ستاره‌ها تاریک گردند. و کوه‌ها روان شوند و شتران [باارزش که ده ماهه آبستن هستند و در آستانه‌ی زایمان می‌باشند]رها شوند. و درندگان همگی جمع و به سویی رانده شوند و دریاها شعله‌ور گردند. وقتی که نفس‌ها دوباره به کالبدها پیوند داده شوند و وقتی که از دختران زنده به گور شده سؤال شود، به چه گناهی زنده به گور شده‌اند و وقتی که نامه‌های اعمال منتشر شوند و وقتی که پوست از آسمان برکنده شود و وقتی که دوزخ برافروخته گردد و وقتی که بهشت به نیکوکاران نزدیک شود، هر نفسی در می‌یابد چه چیزی را آماده کرده است.»

﴿ يَوْمَ تَمُورُ ٱلسَّمَآءُ مَوْرًا ﴿٩﴾ وَتَسِيرُ ٱلْجِبَالُ سَيْرًا ﴿١٠﴾ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴾
طور:۱۱-۹

«در آن روز که آسمان به شدت به جنبش درمی‌آید و کوه‌ها به سرعت روان می‌شوند، هلاکت و نابودی از آن کسانی است که به تکذیب (آخرت و دستورات آسمانی) می‌پردازند.»

﴿ يَوْمَ تَكُونُ ٱلسَّمَآءُ كَٱلْمُهْلِ ﴿٨﴾ وَتَكُونُ ٱلْجِبَالُ كَٱلْعِهْنِ ﴿٩﴾ وَلَا يَسْـَٔلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ﴾
معارج: ۱۰ ـ ۸

«روز (قیامت) روزی است که آسمان به صورت ته مانده‌ی روغن سوخته و کوه‌ها مانند پنبه حلاّجی شده، درمی‌آیند و هیچ دوستِ صمیمی از دوستِ صمیمی خود احوال‌پرسی نمی‌کند.»

﴿ فَإِذَا ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَٱلدِّهَانِ ﴿٣٧﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٨﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُسْـَٔلُ عَن ذَنۢبِهِۦٓ إِنسٌ وَلَا جَآنٌّ ﴿٣٩﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٠﴾ يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَٰهُمْ فَيُؤْخَذُ بِٱلنَّوَٰصِى وَٱلْأَقْدَامِ ﴾
الرحمن: ۴۱ـ۳۷

«آنگاه که آسمان شکافته شود و همچون روغن گداخته، گلگون گردد. کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! در آن روز هیچ جنّ و انسانی از گناهش پرسیده نمی‌شود. کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! گناهکاران با قیافه‌هایشان شناخته می‌شوند. آنگاه (موی) پیشانی و پاها گرفته (و به دوزخ انداخته) می‌شود.»

﴿ فَإِذَا نُفِخَ فِى ٱلصُّورِ نَفْخَةٌ وَٰحِدَةٌ ﴿١٣﴾ وَحُمِلَتِ ٱلْأَرْضُ وَٱلْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَٰحِدَةً ﴿١٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ ٱلْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾ وَٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَهِىَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴿١٦﴾ وَٱلْمَلَكُ عَلَىٰٓ أَرْجَآئِهَا ۚ وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَٰنِيَةٌ ﴾
حاقه: ۱۷ـ۱۳

«هنگامی که یک بار در صور دمیده می‌شود، زمین و کوه‌ها از جای برداشته می‌شوند و یک باره درهم کوبیده و متلاشی می‌گردند. همان گاه است که واقعه‌ی بزرگ رخ می‌دهد. آسمان از هم متلاشی می‌شود و در آن روز سست و نااستوار می‌گردد. فرشتگان در اطراف آسمان قرار می‌گیرند.»

﴿ فَإِذَا بَرِقَ ٱلْبَصَرُ ﴿٧﴾ وَخَسَفَ ٱلْقَمَرُ ﴿٨﴾ وَجُمِعَ ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ ﴿٩﴾ يَقُولُ ٱلْإِنسَٰنُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ ٱلْمَفَرُّ ﴾
قیامه: ۱۰-۷

«هنگامی که چشم‌ها گشاده و خیره بمانند و ماه بی‌نور گردد و خورشید و ماه گرد کرده شوند، انسان در آن روز می‌گوید: راه گریز و پناهگاه کجا است؟»

﴿ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴾ انبیاء:۱۰۴

«روزی که ما آسمان‌ها را درهم می‌پیچیم همان طور که طومار نامه‌ها درهم پیچیده می‌شود. همان گونه که آفرینش را شروع کرده‌ایم از نو (بعداز نابودی) آن را بازمی‌گردانیم. این وعده‌ای است که ما می‌دهیم و ما قطعاً آن را به انجام می‌رسانیم.»

﴿ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا ﴿٤﴾ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ﴿٥﴾ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا ﴿٦﴾ ﴾

واقعه:۶-۴

«هنگامی که زمین به سختی به تکان و لرزه درمی‌آید و کوه‌ها سخت درهم‌کوبیده و خُرد می‌شوند و به صورت غبار پراکنده درمی‌آیند.»

این‌ها حوادث طبیعی هستند که با وقوع آن‌ها سرتاسر نظام فعلی جهان، دگرگون می‌شود و هیئت و طبیعت و حرکت آن به هم می‌خورد. این تغییرات و دگرگونی‌ها کلاً به اراده و قدر الهی انجام می‌گیرد. این امر دلیلی است قطعی بر این که نظام جهان هستی براساس «جبر آلی» حرکت نمی‌کند بلکه براساس قوانین و سنت‌هایی است که به مشیّت و اراده‌ی الهی در جریان بوده و تحقّق آن‌ها به تقدیر او است. هرگاه خواست این قوانین و سنت‌ها را دگرگون سازد و این نظام هستی را تغییر دهد، تقدیرش به آنچه که می‌خواهد جاری می‌شود. چه بسا این حوادث عظیم همان باشد که آیات زیر بدان اشاره فرموده‌اند و می‌فرماید:

﴿ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾ وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ ﴾ ابراهیم: ۵۰ ـ ۴۸

«در آن روزی که زمین به زمین دیگری و آسمان‌ها به آسمان‌های دیگری تبدیل می‌شوند، آنان در پیشگاه خداوند یگانه و چیره حضور می‌یابند، در آن روز کافران را در غل و زنجیر باهم بسته شده خواهی دید. پیراهن‌هایشان از قطران است و آتش سر و صورت آنان را فرا می‌گیرد.»

مدلول این آیه‌ها می‌تواند چیز دیگری هم باشد و اشاره به وجود عالم دیگری بعد از به فنا رسیدن این جهان باشد. بدون شک ما انسان‌ها نمی‌دانیم بعداز به فنا رفتن این دنیای حاضر، چه خواهد شد! به ویژه وقتی که آیات مربوط به بهشت را ملاحظه می‌کنیم، می‌فرماید بهشتی که برای پاکان، نیکوکاران، مؤمنان و متّقیان آماده شده است، وسعت آن به اندازه‌ی آسمان و زمین است.

بنابراین قطعاً باید بهشت در جایی از ملک خداوند واقع شده باشد که غیر از آسمان‌ها و زمین است و بشر قدرت احاطه‌ی بر آن را ندارد. از طرفی دیگر، دوزخ به اندازه‌ای وسیع است که هر اندازه انسان و جنّ و سنگ در آن ریخته شود پر نخواهد شد. می‌فرماید:

﴿ سَابِقُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا كَعَرۡضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أُعِدَّتۡ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ﴾ حدید:۲۱

«به سوی آمرزش عظیمی از جانب پروردگارتان و بهشتی که گسترش آن به اندازه‌ی آسمان و زمین است، بشتابید و این بهشت برای کسانی آماده شده است که به خدا و پیامبرانش ایمان دارند. این بهشت، موهبت عظیمی است از جانب خدا و به هرکسی که بخواهد آن را می‌بخشد به راستی خداوند دارای فضل و بخشش بس بزرگ است.»

﴿ ۞ وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ﴾ آل‌عمران:۱۳۳

«بشتابید به سوی آمرزش بزرگی از جانب پروردگارتان و به سوی بهشتی که گسترش آن به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین است وبرای پرهیزکاران آماده شده است.»

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ ﴾ تحریم:۶

«ای کسانی که ایمان دارید! خود و افراد خانواده‌ی خود را از آتشی به دور دارید که افروزینه‌ی آن انسان و سنگ است.»

﴿ ۞ ٱحۡشُرُواْ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَأَزۡوَٰجَهُمۡ وَمَا كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ﴿٢٢﴾ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَٱهۡدُوهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡجَحِيمِ ﴾ صافات:۲۳-۲۲

«کسانی که کفر ورزیده‌اند و همسرانشان و آنچه راکه به جز خدا پرستش می‌کردند، گردآوری کنید و همه‌ی آنان را به سوی دوزخ رهنمود شوید.»

﴿ فَكُبۡكِبُواْ فِيهَا هُمۡ وَٱلۡغَاوُۥنَ ﴿٩٤﴾ وَجُنُودُ إِبۡلِيسَ أَجۡمَعُونَ ﴾ شعراء:۹۵-۹۴

«پس از آن معبودان گمراه‌کننده همراه گمرهان و سپاهیان شیطان در دوزخ سرنگون افکنده می‌شوند.»

﴿ قَالَ فَٱلۡحَقُّ وَٱلۡحَقَّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾ لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ أَجۡمَعِينَ ﴾

ص:۸۵-۸۴

«خداوند فرمود: سوگند به حق، و حق می‌گویم: هر آینه دوزخ را از تو و از پیروان تو پر می‌کنم.»

﴿ يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ ﴾ ق:۳۰

«روز (قیامت) به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شده‌ای؟ می‌گوید: آیا افزون بر این هست؟»

اما این پرسش‌ها: بهشت کجا قرار دارد؟ دوزخ کجا است؟ باید گفت: بهشت و دوزخ در زمرهٔ پدیدهای [مکان‌های] غیبی هستند و در عالم غیب قرار دارند و تنها خداوند متعال است که به عالم غیب و شهادت، علم و آگاهی دارد. اما با توجه به این آیات تصوّر انسان مسلمان از عالم هستی وسیع‌تر می‌شود و می‌داند که غیر از این عالم شهادت، عالم‌های غیبی دیگر وجود دارد، که مغایر با جهانی هست که ما اکنون آن را مشاهده و لمس می‌کنیم. هرچند انسان تا به حال نتوانسته است جز گوشه‌ی کوچک و مقدار کم از این جهان ملموس را نیز شناسایی کند!



جهان هستی جهانی است که با تدبیر و تقدیر الهی پدید آمده است و به امر خدا مسخّر و در حرکت است. تمام چیزهایی که در آن است، به اندازه آفریده شده است. هر چیزی از روی حکمت با هدف خاصی آفریده شده است. تمام اشیاء آن حساب‌شده وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهند، هدفی را دنبال می‌کند که برای آن آفریده شده است. هم‌چنین هر حرکتی در آن حساب شده و با دقت انجام می‌گیرد و براساس مقیاس و معیاری است که به خطا نمی‌رود. جهانی است مسخّر و متحرّک که تمام آن اعم از کوچک و بزرگ فرمانبردار خداوند است. هر حرکتی در آن طبق تقدیر ویژهٔ الهی تحقّق می‌پذیرد و جهت خود را مشخص می‌سازد و به خاطر حکمت ویژه و غایت معلومی است، خداوند جهان را بیهوده نیافریده است و آن را بیهوده و سرگردان رها نکرده است و هیچ‌یک از حرکات و پدیده‌هایش محکوم و تسلیم «جبر آلی» نیست؛ بلکه فرمانبردار و تسلیم خواسته و تقدیر الهی می‌باشد.

پدیده‌های جهان هرچند از ویژگی‌ها و طبیعت ترکیب این جهان نشأت گرفته‌اند ولی آن‌ها هم از روی تدبیر و تقدیر الهی و به امر او مسخّر و در حرکت بوده و با تقدیر الهی تحقّق می‌یابند و براساس خواسته‌ی او مسیر خود را مشخص می‌نمایند. آیاتی که این حقایق را بیان می‌دارند فراوان و متنوع‌اند؛ بعضی از آن‌ها مفصل و بعضی دیگر مجمل هستند و تمام جزئیات این حقایق را به شیوه‌های گوناگون دربر دارند که بعضی از آن‌ها را بیان می‌کنیم:

﴿ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُۥ تَقْدِيرًا ﴾ فرقان:۲

«خداوند همه‌ی اشیاء را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری کرده است.»

﴿ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴾ قمر: ۴۹

«به راستی ما تمام اشیاء را با اندازه‌ای دقیق آفریده‌ایم.»

﴿ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ ﴾ رعد:۸

«تمام اشیاء نزد خداوند، اندازه‌ای معین و نظم مشخصی دارند.»

﴿ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴾ حجر:۲۱

«هیچ چیزی نیست، مگر این که گنجینه‌ی آن پیشِ ما است. اما هر چیزی را به اندازه‌ی معیّن نازل می‌کنیم.»

﴿ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴾ الرحمن:۵

«خورشید و ماه از نظم محکم و حساب دقیق پیروی می‌کنند.»

﴿ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۳۸﴾ وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿۳۹﴾ لَا الشَّمْسُ يَنبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴾ یس: ۴۰_۳۸

«خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است. این محاسبه و اندازه‌گیری خداوند بس توانا و دانا است. برای ماه نیز منزلگاه‌هایی تعیین کرده‌ایم که (پس از طی کردن آن‌ها به صورت ته‌مانده‌ی کهنه (خوشه‌ی خرما بر درخت) درمی‌آید. نه خورشید را سزد به ماه برسد و نه شب از روز، پیشی گیرد و هریک در مداری شناورند.»

پدیده‌های جهانی از قبیل شب، روز، رعد، برق، ابر، باران، باد، صاعقه و... کلاً به تدبیر و تقدیر الهی بوده و از سوی او به سیر انداخته و تسخیر شده‌اند و برای هدفی آفریده می‌شوند و رو به سوی و جهتی پیش می‌روند و به آن‌ها فرمان داده می‌شود و مأموریت خویش را به انجام می‌رسانند:

﴿ وَآيَةٌ لَّهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ ﴾ یس:۳۷

«از نشانه‌های بزرگ (دالّ بر قدرت خدا) شب است، ما روز را از آن برمی‌گیریم و ناگهان تاریکی آنان را فرا می‌گیرد.»

﴿ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿۶۷﴾ ﴾ یونس:۶۷

«خداوند ذاتی است که شب را به خاطر شما به وجود آورده است تا در آن بیارامید و روز را روشن کرده است (تا در آن به تلاش بپردازید). بی‌گمان در این امر نشانه‌هایی است بس عظیم برای کسانی که گوش شنوا دارند.»

﴿ هُوَ ٱلَّذِى يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ ﴾
رعد:۱۲

«اوست که درخشش آسمان را که هم باعث بیم و هم مایه‌ی امید است، به شما نشان می‌دهد. و ابرهای سنگین بار را پدید می‌آورد.»

﴿ وَٱللَّهُ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَٰهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ كَذَٰلِكَ ٱلنُّشُورُ ﴾
فاطر:۹

«خداوند ذاتی است که بادها را روان می‌دارد و آنگاه بادها ابرها را برمی‌انگیزند و بعد ما ابرها را به سوی سرزمین‌های مرده می‌رانیم و زمین را با آن پس از مرگش زنده می‌گردانیم.»

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزْجِى سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُۥ ثُمَّ يَجْعَلُهُۥ رُكَامًا فَتَرَى ٱلْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَٰلِهِۦ وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِنۢ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ وَيَصْرِفُهُۥ عَن مَّن يَشَآءُ ۖ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِۦ يَذْهَبُ بِٱلْأَبْصَٰرِ ﴿٤٣﴾ يُقَلِّبُ ٱللَّهُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُو۟لِى ٱلْأَبْصَٰرِ ﴾
نور:۴۴-۴۳

«مگر نمی‌دانی که خداوند ابرها را آهسته (به سوی هم) می‌راند، سپس آن‌ها را گرد می‌آورد، بعد آن‌ها را متراکم و انباشته می‌سازد، بعد می‌بینی که باران از لابلای آن فرومی‌ریزد، سپس خداوند از آسمان ابرهای کوه مانند آن، تگرگ‌های بزرگی را فرود می‌آورد، هرکس را که بخواهد به آن متضرر می‌سازد و هرکس را که بخواهد از زیان آن به دور می‌دارد. درخشش برق ابرها، نزدیک است چشم‌ها را از میان بردارد خداوند شب و روز را دگرگون می‌نماید. واقعاً در این امر عبرت بزرگی است برای کسانی که چشم حقیقت‌بین دارند.»

﴿ إِنَّآ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِى يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾ تَنزِعُ ٱلنَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنقَعِرٍ ﴾
قمر:۲۰-۱۹

«ما باد سردی را در روز شومی که (هفت شب و هشت روز ادامه داشت) بر آنان فروفرستادیم؛ بادی که مردمان را برمی‌داشت به گونه‌ای که انگار تنه‌های درختان خرما از جای کنده هستند.»

﴿ تُدَمِّرُ كُلَّ شَىْءٍۭ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا۟ لَا يُرَىٰٓ إِلَّا مَسَٰكِنُهُمْ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْقَوْمَ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴾
احقاف:۲۵-۲۵

«همین که ابری را دیدند که به سوی شهر و محل اقامت آنان رو کرده است، (باخوشحالی) گفتند: این ابری است که برای ما باران می‌باراند. (بدیشان گفته شد: اشتباه می‌کنید) بلکه این همان عذابی است که برای آمدن آن شتاب می‌کردید. باد سختی که حاوی عذابی بسیار دردناک بود که به امر خدا هر چیزی را نابود می‌ساخت.»

﴿ وَيُرْسِلُ ٱلصَّوَٰعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَآءُ ﴾ رعد:۱۳

«خداوند صاعقه‌ها را می‌فرستد و هرکسی را که بخواهد بدان مورد اصابت قرار می‌دهد.»

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ وَلَوْ شَآءَ لَجَعَلَهُۥ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا ٱلشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴾ فرقان:۴۵

«نمی‌بینی پروردگارت چگونه سایه را گسترانده و اگر می‌خواست آن را ساکن و بی‌حرکت می‌کرد.»

هیچ تعارض و منافاتی ندارد که این پدیده‌های طبیعی از یک طرف از طبیعت ترکیب جهان و حرکت آن به وجود آمده باشند و ازطرف دیگر پیدایش و مسیر حرکتشان به مشیّت و تقدیر الهی باشد و به نحوی باشند که به اهداف عام یا خاص منتهی شوند. تقدیر الهی فراگیر است و مقیّد به زمان نیست. جهان هستی و پدیده‌های آن و اهدافی که در وجود و حرکت آن نهفته است و هم‌چنین اهدافی که با پدیده‌های جهان هستی تحقّق می‌پذیرد، به‌طور کلی همه‌ی آن‌ها با علم غیرقابل تجزیه‌ی خداوند اندازه‌گیری می‌شوند و در تقدیر او که تجزیه‌پذیر نیست قرار دارند.

اصطلاحات: «قبل»، «بعد»، «اکنون» یا «گذشته»، «آینده» و «حال» این‌ها همه اصطلاحات بشری‌اند و بیانگر تصورات بشری هستند و براساس طبیعت انسان و موقعیت او در جهان هستی و بینش محدود او به وجود آمده‌اند؛ زیرا باتوجه به طبیعت ذاتی انسان و موقعیتی که نسبت به جهان دارد، اکثر اشیاء و لحظات از او پنهان و پوشیده نیست؛ بنابراین گذشته و حال و آینده همه نسبت به بشر صدق می‌کنند؛ اما نسبت به ذات الله این اصطلاحات وجود ندارند. زمان و مکان نسبت به ذات الله موجود نیست؛ بنابراین هیچ پرده و مانعی در بین اشیاء و حوادث قرار ندارد، و فاصله‌ای میان آفریدن یک چیز و انجام وظیفه‌ای که به عهده دارد و میان چیزهایی که به مقتضای سرشت و حقیقتش از آن ناشی می‌شوند و چیزهایی که بنا بر هدف حرکتشان انجام می‌دهند، وجود ندارد و تمام این امور در علم و تقدیر الهی باهم هستند.

وقتی این حقیقت را در نظر داشته باشیم (و بدانیم زمان و مکان نسبت به خدا وجود ندارد و علم و تقدیر الهی قابل تجزیه نیستند و به صورت مطلق است) همه‌ی علامت‌های سؤال تصنعی که

در ذهن ما است از بین می‌روند و تمام ایرادها و اعتراض‌های موهوم از میان برداشته می‌شوند. بنابراین دیگر نمی‌پرسیم: وقتی که شب و روز به طریق طبیعی از طبیعت و حقیقت شکل زمین و چرخش روزانه‌ی آن به دور خورشید به وجود می‌آیند، چطور می‌شود گفت: دوام و حرکت آن‌ها با تقدیر خاص الهی است؟ یا چطور می‌شود گفت: در این تقدیر خاص چه هدف مشخصی وجود دارد؟ (البته چون معترض وجود شب و روز را امر طبیعی و ناشی از کرویّت شکل زمین و دَوَران آن به دور خورشید به نحو حتمی و جبرآلی می‌داند دیگر جایی برای قدر خاصّ الهی و هدف و حکمت و فایده در آن تصور نمی‌کند. اما وقتی که می‌گوییم آفریدگار جهان و پدیده‌های آن (از قبیل شب و روز و باد و باران و...) خداوند متعال است و علم و مشیت و قدرت و تقدیر او مطلق است و مقید به زمان و مکان نیست، جهان و پدیده‌های آن و ویژگی‌ها و نتایج حاصل از آن‌ها، وظایفی که انجام می‌دهند و حرکتی که برای تحقّق حکمت مقصود در آفریدنشان انجام می‌دهند، همه باهم و بدون فاصله‌ی زمانی و مکانی است، دیگر جایی برای ایراد و اعتراض فوق نمی‌ماند. مترجم.)

یا چگونه می‌توان گفت: وقتی وزیدن باد براساس عوامل فلکی و طبیعی در تشکیل زمین و طبیعت جوّ و دوران آن به وجود می‌آید، چطور ممکن است وزیدن باد با تقدیر خاص الهی باشد؟ یا آنگاه چگونه می‌توان گفت: رو به قومی می‌نماید و از قوم دیگر رو می‌گرداند؟... همین‌طور است سؤال‌های مربوط به‌سایر پدیده‌ها. همه‌ی این سؤال‌ها و پرسش‌ها وقتی متلاشی و بی‌اعتبار می‌شوند که ما این حقیقت را در نظر داشته باشیم: «همان حقیقت شمول تقدیر الهی و عدم مقیّد بودن آن به زمان و مکان و عدم تجزیه‌ی آن». همانا خداوند متعال در آن هنگام که مقدّر فرموده است آسمانها و زمین را با چنین طبیعت و ترکیبی بیافریند مقدّر فرموده است که باد ویرانگری نیز بوزد و مثلاً قوم هود عليه السلام را نابود کند. باز در آن هنگام مقدّر کرده است که تعارض و تضادی میان طبیعت و ترکیب آسمان‌ها و زمین و وزیدن این باد یا غیر آن از بادهایی که آب حیات‌بخش را با خود حمل می‌کنند و به زمین‌هایی که از بی‌آبی درحال مرگ هستند، می‌رسانند و سایر پدیده‌ها با تقدیر الهی تعارضی وجود نداشته باشد... بنابراین در عقیده و تفکّر صحیح اسلامی که واضح و آرام‌بخش است، هیچ‌گونه تعارض و تضادی وجود ندارد.

﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ﴾ حدید: ۲۲

«هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد یا به شما دست نمی‌دهد مگر این‌که پیش از آفرینش زمین و خود شما در کتاب مهمّی بوده است. و این کار برای خداوند ساده و آسان است.»

دوباره بازمی‌گردیم به بحث درباره‌ی دقّت در تقدیر و حساب در آفریدن این جهان هستی و منضبط بودن حرکت آن و هماهنگی و همبستگی میان اجزای عالم و حرکت آن؛ همان دقّتی که بشر از دوران‌های بسیار قدیم متوجه مقداری از آن شده است و هر روز به تناسب پیشرفت فکری و پیشرفت در دستگاه‌های دوربینی و ذرّه‌بینی و ضبطی، قسمت بیشتری از جهات مختلف عالم شناخته می‌شود.

پیشینیان متوجه دوام و ثبات حرکت دورانی خورشید و ماه شده بودند. براساس دوران آن‌ها، سال خورشیدی (شمسی) و قمری را با اختلافاتی که دارند، حساب کرده‌اند، البته اشتباهی که در این محاسبه وجود داشته و سپس آن را تصحیح کرده‌اند اشتباه در محاسبه‌ی بشری بوده، نه در حرکت و دوران فلکی. بعدا انسان متوجه اشتباه خود شده و آن را تصحیح کرده است.

باید گفت: که انسان از دوران‌های قدیم به هنگام سفر دریایی یا خشکی خود متوجه شده بود که به وسیله‌ی ستاره‌ها و موقعیت و حرکت آن‌ها، راه خود را بشناسد. البته این امر قبل از زمانی بوده است که چیزی حقیقی درباره‌ی طبیعت و ماهیت ستاره‌ها و سیّاره‌ها دانسته شود و مدارها و فلک‌های آن‌ها شناسایی گردد. تنها ملاحظه‌ی دقیق برای پی بردن به میزان دقت و نظم موجود میان پدیده‌های آسمانی جهت استفاده از ستاره‌ها و سیّاره‌ها در حساب کشت و زرع و سایر چیزهایی که نیاز به حساب دقیق و مشخص دارند کافی بود. تعادل و توازن میان موقعیت‌های منظومه‌های اجرام آسمانی به اندازه‌ای از دقّت برخوردار است که دو سیاره‌ی «اورانوس» و «نپتون» قبل از این که دیده شوند کشف شدند. ستاره‌شناسی که به کشف «اورانوس» موفق گردید،[1] تنها از روی حساب و توازن میان اجرام و جاذبیّت سیاره‌های منظومه‌ی شمسی بود که حدس زد باید در محل «اورانوس» (که هنوز کشف نشده بود) سیاره‌ای وجود داشته باشد. وقتی با دستگاه‌های دقیق ستاره‌شناسی محل را بررسی کرد، حدس یا حسابش درست درآمد و موفق به مشاهده و کشف «اورانوس» گردید! ولی پس از اندازه‌گیری حجم و جرم و جاذبه‌ی اورانوس نیز تخمین زد که باید سیاره‌ی دیگری هم وجود داشته باشد که هنوز در آن محل کشف نشده بود، با رصد کردن، سیاره‌ی «نپتون»[2] نیز به همان روش پیدا شد.

مسلّماً حجم زمین، جرم آن و این که به حالت مایل بر محورش قرار دارد و موقعیت آن نسبت به خورشید و ماه و منظم‌بودن گردش زمین به دور خود (حرکت وضعی) و به دور خورشید (حرکت انتقالی) و گردش ماه به دور زمین... تمام این‌ها دقیق و حساب‌شده برای صلاحیت زمین و آماده ساختن آن برای امکان حیات مورد توجه خداوند بوده است.

---

۱. ویلیام هرشل (Herschell) (آلمانی‌الأصل ۱۸۲۲) - (۱۷۳۸وی اورانوس و قمرهایش را در سال ۷۸۷۱ کشف کرد.

۲. سیاره‌ی «نپتون» در سال ۱۸۴۶ م .توسط «لُوریه‌ی» فرانسوی کشف شد.

آمد و رفت شب و روز و فصل‌های سال هریک به میزان مورد نیاز برای ادامه‌ی حیات بر روی زمین و توازن و تعادل میان سرما و گرمای آن، به اندازه‌ای که برای ادامه‌ی حیات ضروری است، همه‌ی این‌ها با علم و خواست و تقدیر الهی انجام پذیرفته است.

بدون شک برای محفوظ ماندن جوّ زمین از رطوبت زیان‌بخش و خشکی نامطلوب میان مساحت اقیانوس‌ها و مساحت خشکی زمین تناسب دقیقی برقراراست؛ به شیوه‌ای که زمین برای پیدایش حیات و حفظ آن صلاحیت کامل را دارد!

ازطرف دیگر گازها و عناصر موجود در جوّ، به این ترتیب می‌باشد: نیتروژن (ازت) به میزان ۷۸٪ و اکسیژن به میزان ۲۱٪ و گازهای دیگر به میزان اندک و حجم اکسیژن علی‌رغم استهلاک فراوان آن به وسیله‌ی جانداران، همیشه ثابت است؛ زیرا گیاهان اکسیژن را از کربن موجود در دی‌اکسیدکربن از سوختن مواد غذایی صرف شده از جانب جانداران (متابولیسم) جدا می‌کنند، از این کربن استفاده کرده و اکسیژن را آزاد می‌سازند... این‌ها همه مسائل بسیار دقیق و حساب‌شده‌ای هستند که هرگز به خطا نمی‌روند. وجود ۲۱٪ اکسیژن چیزی است دقیقاً لازم و ضروری برای حفظ این نوع حیات! وجود ۷۸٪ نیتروژن (ازت) در جوّ زمین، موجب تأمین و تضمین تغذیه‌ی نباتات می‌شود! و در ثانی، موجب تأمین و تضمین غذا و قوت جانداران بر روی زمین نیز می‌گردد؛ چون مقداری از این نیتروژن در اثر آذرخش (برق) ذوب می‌گردد و با باران به زمین فرو می‌ریزد و موجب تغذیه و تقویت خاک می‌شود.

بدین وسیله روزی جانداران تضمین می‌گردد؛ **﴿وَقَدَّر فیها أَقْواتَها﴾** :[خداوند قوت جانداران را در زمین مقدّر فرموده است.] درحالی که «مالتوس»[۱] پیشگویی کرد: «زمین قدرت تأمین و تضمین جمعیت رو به افزایش را ندارد.» و فکر عاجز و ضعیف بشری، او را به نظریه‌ی کنترل جمعیت و کشتن پیرها، ناتوان‌ها، معلول‌ها و مریض‌ها کشانید! در چنین حالتی خداوند متعال مقدّر فرمود، انسان موفق شود نیتروژن را به طریق مصنوعی از جوّ زمین فرود آورد و به‌صورت «کود» برای افزایش محصولات زراعتی از آن استفاده کند و این کشف برای انسان در همان تاریخ به وقوع پیوست که «مالتوس» از کمبود و عدم کفایت موادغذایی در سطح جهان و وقوع قحطی شدید خبر داده بود و برای جلوگیری از آن، کشتن میلیون‌ها انسان بی‌گناه را ضروری می‌دانست!

اگر اکنون در بعضی نقاط قحطی وجود دارد، این امر در اثر قادر نبودن زمین به تأمین قوت و روزی جمعیت نیست، بلکه در نتیجه‌ی عدم توزیع عادلانه‌ی آن بوده و در اثر قوانین و نظام‌هایی

---

۱. Malthus) (۱۷۶۶-۱۸۴۳) اقتصاددان انگلیسی که ادامه‌ی حیات بر روی زمین را منوط به کنترل جمعیت می‌دانست.

است که به وسیله‌ی بشر وضع شده‌اند و از هوا و خواست‌های نفس آنان سرچشمه گرفته‌اند و قوانین خدایی نمی‌باشند. درحالی که در بعضی نقاط، گرسنگی مردم را رنج می‌دهد و به کام مرگ می‌کشاند، در بعضی نقاط دیگر غلات به اندازه‌ای فراوان است که صاحبان آن نمی‌دانند با آن چه کار بکنند! حتی به عنوان مثال در برزیل قهوه را می‌سوزاندند تا بدین‌وسیله از پایین آمدن قیمت آن جلوگیری کنند. ما که در مصر از عدم کفایت موادغذایی برای جمعیت رو به افزایش آن شکایت می‌کنیم اما در نزدیک‌ترین کشور به کشور ما که سودان است، حدّاقل، نیاز به بیست میلیون جمعیت، اضافه بر جمعیت فعلی خود (در دهه‌ی ۱۹۶۰) دارد تا بتواند از مواد خام موجود در آن بهره‌برداری نماید و زمین‌های گسترده‌ی زراعی آن را با اجرای چند پروژه‌ی آبرسانی زیر کشت ببرند! میوه‌های افتاده از درختان در خیابان‌های شهرهای امریکا، در اطراف هر درخت، حوضچه‌ی کوچکی پر از میوه‌ی گندیده را تشکیل می‌داد که پاهای ما تا زانو در آن‌ها فرو می‌رفت؛ چون با برگ درختان پوشیده شده بودند و دیده نمی‌شدند. درحالی که میلیون‌ها انسان در جاهای دیگر هستند که آرزو دارند یکی از این میوه‌ها را بخورند که کسی نیست آن‌ها را بچیند! بنابراین، نظریه‌ی «مالتوس» قابل قبول نیست و زمین از تأمین روزی ساکنان خود عاجز و ناتوان نمی‌باشد. مقصر اصلی این‌جا توزیع ناعادلانه و هوا و هوس بشری حاکم بر جامعه است نه قانون و شریعت و هدایت الهی![1]

چنانچه حجم خورشید از آنچه که هست بزرگ‌تر یا حرارتش بیشتر یا فاصله‌اش از زمین کم‌تر می‌شد، تمام آنچه بر روی زمین است سوخته می‌شدند و زندگی بر آن امکان‌پذیر نمی‌بود. از طرف دیگر اگر حجم آن کوچک‌تر یا حرارتش کمتر یا فاصله‌اش بیشتر می‌شد، زمین به اندازه‌ای سرد می‌شد که امکان زندگی بر آن وجود نداشت!

باز اگر چرخش زمین به دور خودش یا به دور خورشید تندتر یا کندتر از آنچه که هست می‌بود درصورت اوّل به علت گرمی و درصورت دوم به خاطر سرما، امکان نداشت بر روی آن زندگی برقرار شود.

اگر فاصله‌ی ماه از زمین کم‌تر یا حجم ماه بیشتر از آنچه هست می‌بود، مدّ ناشی از جاذبه‌ی آن در آن اقیانوس‌ها به حدّی افزایش می‌یافت که تمام خشکی‌های زمین را هر روز دوبار فرامی‌گرفت و می‌پوشاند.

هم‌چنین هزاران گونه هماهنگی و توافق و توازن دیگری که میان حرکات و اجزا و اجرام آن وجود دارد که ما امکان بیان همه‌ی آن‌ها را این‌جا نداریم. امّا بحث ما درباره‌ی هماهنگی‌ها،

---

۱. که متأسفانه همان طور که استاد محمّد قطب در اوّل کتاب اعلام فرمودند دو فصل آخر این کتاب «حقیقت حیات» و «حقیقت انسان» ناپدید شده و به چاپ نرسیده‌اند تنها فهرست موضوعات آن دو فصل چاپ شده‌اند.

توافق‌ها و توازن‌های موجود در حیات و جانداران بر روی زمین، بحث را به فصل بعدی «حقیقت حیات» موکول می‌کنیم. همه‌ی این هماهنگی‌ها و توازن‌ها گواه بر دقّت و کمال و همبستگی و ارتباط در صنعت کائنات است و گواه بر وجود دست توانا و چیره و ابداع‌کننده‌ای است که این جهان را به گونه‌ی بی‌نظیری آفریده و این سنت‌ها و قوانین را در آن به ودیعه گذاشته است. تمام این دقّت و نظم و ابداع دلیل بر این است که جهان با تدبیر و تقدیر الهی به وجود آمده و دوام دارد و به اراده و قدرت او مسخّر گشته است و در حرکت می‌باشد و خرافه‌ی تصادف را نفی کرده و به شدت «جبرآلی» را هم مردود می‌شمارد. خلقت جهان دارای هدف و حکمت و فلسفه‌ی عظیمی است و از روی اراده و تقدیر آفریده شده است.

این جهان موجودی است زیبا و جذّاب که هماهنگی، توازن و توافق در آن تنها مربوط به دقت و ایجاد نظم و انضباط در آن نیست، بلکه هماهنگی و توازن در آن انسان را متوجه کمال، زیبایی، حُسن و زینت نیز می‌گرداند. سبک قرآنی توجه و احساس بشر را به سوی چیزهای بدیع و زیبا و اعجاب‌انگیزی که در جهان وجود دارند جلب می‌کند و آنان را وادار می‌نماید تا خیر، برکت، نعمت، مصلحت و برآورده شدن نیازهایشان، در جهان به خوبی درک کنند.

به راستی وجود عنصر زیبایی و جذابیّت در ساختار جهان و پدیده‌های آن و در حیاتی که در آن گسترده شده است، امری است که از روی قصد و اراده در آن به ودیعه گذاشته شده است. هم‌چنین بیدار ساختن احساس زیبایی در انسان در سبک بیان قرآنی و تربیت اسلامی به وسیله‌ی این سبک، امری هدفمند و حساب شده است. انسان موجودی است که بر سایر موجودات برتری دارد. بنابراین خواسته‌های اساسی و وظایف اصلی او آن‌طور که مارکسیسم می‌گوید تنها منحصر به برآوردن نیازهای حیوانی مانند خواب و خوردن و نوشیدن و ارضای غریزه‌ی جنسی نیست. یکی از خواسته‌های اساسی انسان لذت بردن از انواع زیبایی‌ها است: زیبایی مناظر، زیبایی مشاعر و احساس‌ها و انگیزه‌ها. بدین خاطر است که عقیده‌ی صحیح و والای شخص در اسلام، عهده‌دار بیدار ساختن حس زیبایی او گشته و آن را به‌سوی زیبایی‌ها و جذابیت‌های موجود در جهان و عالم حیات جلب می‌کند و صنایع بی‌نظیر و بدیع الهی در جهان را به او نشان می‌دهد. بنابراین، خداوند متعال جمال را به عنوان عنصری اساسی در ساختار جهان و حیات قرار داده است و کمال در صنعت درخشان الهی به این زیبایی تحقّق می‌بخشد.

سبک قرآنی توجه بشر را به سوی منافع و مصالحی که در آفرینش جهان برای او در نظر گرفته شده جلب نموده و به او نشان می‌دهد که این آفریده شده‌ی عظیم و اعجاب‌انگیز دلیل قاطع بر آفریدگار دانا و توانا است. می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمْسَ ضِيَآءً وَٱلْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا۟ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلْحِسَابَ ۚ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلْحَقِّ ۚ يُفَصِّلُ ٱلْـَٔايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾ یونس:۵

«او ذاتی است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانیده و برای ماه منزل‌هایی معیّن کرده است تا شما عدد سال‌ها و حساب کارها را بدانید. خداوند آن را جز به حق نیافریده و به تفصیل بیان می‌دارد نشانه‌های (دال بر قدرت و یکتایی خود را) برای کسانی که می‌فهمند.»

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا۟ بِهَا فِي ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْـَٔايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾ انعام:۹۷

«خداوند کسی است که ستاره‌ها را به خاطر شما پدید آورده است تا به وسیله‌ی آن‌ها در تاریکی‌های خشکی و دریا راهیاب شوید. آیات (دالّ بر حکمت و قدرت خود) را برای کسانی که آگاه‌اند، به تفصیل بیان نموده‌ایم.»

﴿ وَمِن رَّحْمَتِهِۦ جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا۟ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ قصص: ۷۳

«از لطف و رحمت پروردگار است که شب و روز را برای شما پدید آورده است تا در شب بیارامید و در روز به تلاش برای رسیدن به فضل و نعمت او بپردازید. تا [این که] نعمت‌های الهی را سپاس گویید.»

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ لِبَاسًا وَٱلنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ ٱلنَّهَارَ نُشُورًا ﴿٤٧﴾ وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَرْسَلَ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِۦ ۚ وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾ لِّنُحْـِۧيَ بِهِۦ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُۥ مِمَّا خَلَقْنَآ أَنْعَٰمًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ﴾ فرقان: ۴۹-۴۷

«او خدایی است که شب را پوشش و خواب را مایه‌ی آرامش شما قرار داده است. روز را وسیله‌ی تلاش و جنب‌وجوش برای معاش ساخته است. و او همانا کسی است که بادها را به عنوان مژده‌رسان پیش‌قراول باران رحمتش می‌فرستد. و آب تمیز و پاکیزه را از آسمان فرود آورده‌ایم تا سرزمین‌های مرده شده را به آن زنده گردانیم و حیوانات زیاد و انسان‌های فراوان را بدان سیراب کنیم.»

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِي يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُۥ فِي ٱلسَّمَآءِ كَيْفَ يَشَآءُ وَيَجْعَلُهُۥ كِسَفًا فَتَرَى ٱلْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَٰلِهِۦ ۖ فَإِذَآ أَصَابَ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦٓ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِن كَانُوا۟ مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِم مِّن قَبْلِهِۦ لَمُبْلِسِينَ ﴿٤٩﴾ فَٱنظُرْ إِلَىٰٓ ءَاثَٰرِ

رَحۡمَتِ ٱللَّهِ كَيۡفَ يُحۡيِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴾ روم: ۵۰-۴۸

«خداوند ذاتی است که بادها را روان می‌سازد آنگاه بادها ابرها را برمی‌انگیزند. سپس خداوند آن‌طور که بخواهد ابرها را در پهنه‌ی آسمان می‌گستراند و آن‌ها را به‌صورت توده‌هایی بر بالای یکدیگر انباشته و متراکم می‌سازد. می‌بینی که از لابلاهای آن‌ها باران فرو می‌بارد، هنگامی که آن را بر برخی از بندگانش نازل می‌کند آنان خوشحال و مسرور می‌شوند. اگرچه (لحظاتی) قبل از نزول آن ناامید و سرگردان بوده باشند. به آثار رحمت پروردگارت بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می‌گرداند. به راستی چنین ذاتی، زنده‌کننده‌ی مردگان است، و او بر همه چیز توانا است.»

این آیات انسان را متوجه منافع و مصالح خود در حد نیاز و ضرورت می‌نمایند. اما سبک قرآنی تنها به منافع ضروری برای انسان اکتفا نمی‌کند، بلکه نظر و احساس او را متوجه کمال، زیبایی، هماهنگی، توافق، حُسن، زینت، مناظر و جاذبه‌های هستی می‌سازد. این‌ها نعمت‌هایی هستند که انسان به وسیله‌ی آن‌ها از حیوانات جدا گشته، ترقی می‌کند، آزاد می‌شود و اوج می‌گیرد. خداوند خطاب به او می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ طِبَاقٗاۖ مَّا تَرَىٰ فِي خَلۡقِ ٱلرَّحۡمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٖۖ فَٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ هَلۡ تَرَىٰ مِن فُطُورٖ ﴿٣﴾ ثُمَّ ٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ كَرَّتَيۡنِ يَنقَلِبۡ إِلَيۡكَ ٱلۡبَصَرُ خَاسِئٗا وَهُوَ حَسِيرٞ ﴿٤﴾ وَلَقَدۡ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلۡنَٰهَا رُجُومٗا لِّلشَّيَٰطِينِۖ وَأَعۡتَدۡنَا لَهُمۡ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ ﴾ ملک: ۵-۳

«آن ذاتی است که هفت آسمان را بر روی هم آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضاد و بی‌نظمی نمی‌بینی. پس دیگر بار بنگر آیا هیچ خلل و نقصی مشاهده می‌کنی؟ باز هم برای بار دوم بنگر و دقّت کن سرانجام، چشم با درماندگی و رانده‌شده به سویت بازمی‌گردد. ما آسمان نزدیک را با چراغهایی آراسته‌ایم، و آنان را وسیله‌ی راندن اهریمنان ساخته‌ایم و برای ایشان عذاب آتش‌سوزانی آماده کرده‌ایم.»

سبک قرآنی توجه انسان را به توافق، هماهنگی، زیبایی و زینتی جلب می‌کند که در ساخت کل جهان به کار رفته و به درجه‌ای از کمال رسیده است که انسان را حیرت‌زده و مبهوت می‌کند و چشمان او را خیره می‌سازد به نحوی که نقص و خللی را در آن نمی‌یابد و جز زیبایی و کمال چیزی را نمی‌بیند؛ بلکه توان دیدن همه‌ی آن‌ها را هم ندارد. این تعبیر دقیقی است از یک حالت واقعی. وقتی انسان به آسمان می‌نگرد، زیبایی‌های جهان هستی چنان نظر انسان را به خودش جلب می‌کند

که از آن سیر نمی‌شود و احساس او نمی‌تواند همه‌ی آن‌ها را در خود جای دهد و حالتی از عجز و ناتوانی دربرابر درک این همه جذابیت‌ها در او به وجود می‌آید!

باز این سبک، احساس انسان را متوجه حرکت لطیف و آرامی می‌سازد که در برخی از مناظر جهان وجود دارد. می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴾ فرقان: ۴۶-۴۵

«مگر نمی‌بینی که چگونه پروردگارت سایه را گسترانیده است؟ اگر می‌خواست آن را ثابت و ساکن نگه می‌داشت. آنگاه خداوند خورشید را دلیل بر وجود سایه قرار داده است. بعداً به تدریج آن را برمی‌چینیم.»

زیبایی سایه و زیبایی حرکت آهسته‌ی آن، یک نوع جالب از انواع زیبایی‌های لطیف است که جز احساس آگاه و لطیف آن را درک نمی‌کند. سبک قرآنی توجه انسان را به این سطح عالی و لطیف جلب می‌کند و تصور او را درباره‌ی حقیقت جهان، دقیق و ظریف و حقیقت‌بین می‌سازد. مناظر شب و روز را عرضه می‌کند و به این شیوه‌ی بی‌نظیر توجه انسان را به آن جلب می‌کند. می‌فرماید:

﴿ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ﴿١٧﴾ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴾ تکویر: ۱۸-۱۷

«و [سوگند] به شب چون بازگردد. و به صبح چون بدمد.»

﴿ وَالْفَجْرِ ﴿١﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿٢﴾ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ﴾ فجر: ۴-۱

«سوگند به سپیده‌دم و به شب‌های دهگانه. به جفت و تک سوگند. به شب سوگند به آنگاه که حرکت می‌کند.»

در این سبک چنین نشان داده شده است که شب و صبح دو موجود زنده هستندکه حیات در آن‌ها جریان دارد و شب،راه می‌پیماید و صبح دارد نفس می‌کشد.

بار دیگر این سبک، مناظر زیبای ستارگان را در حالتی به انسان نشان می‌دهد که دارند پنهان می‌شوند. گویی نوعروس‌ها یا آهوانی هستند که در آشیانه‌های خود پنهان می‌شوند:

﴿ فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ﴿١٥﴾ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ﴾ تکویر: ۱۶-۱۵

«قسم به شهاب‌ها و ستارگانی که واپس می‌روند و پنهان می‌شوند و به جریان می‌افتند و سپس به مخفی‌گاه‌هایشان می‌روند.»

این آیه‌ها احساس‌هایی از حُسن و زیبایی را به تصویر می‌کشند که بیان بشری از پردازش و آهنگین نمودن افزون‌تر آن‌ها عاجز و ناتوان است. سبک قرآنی می‌خواهد احساس انسانی را به این

سطح عالی ارتقا بخشد. تا هنگامی که درباره‌ی «حقیقت جهان» پیرامون خود به بحث می‌پردازد، احساس و ادراک خود را متوجه این سطح بالا کند و همزمان با درک منافع و مصالحی که از آن‌ها به دست می‌آورد، روحش را سرشار از احساس زیبایی و شادی کند.

قرآن کریم انسان را متوجه انواع رنگ‌ها نموده و زیبایی همه‌ی آن‌ها را به او نشان می‌دهد و بیان می‌دارد که این رنگ‌ها و زیبایی در میان جانداران و موجودات بی‌جان به‌طور یکسان توزیع شده است:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا ۚ وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَٰلِكَ ۗ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾ فاطر: ۲۸-۲۷

«مگر نمی‌بینی که خداوند از آسمان، آبی را می‌باراند و با آن محصولات گوناگون و میوه‌های رنگارنگ را به وجود می‌آوریم و (مگر نمی‌بینی که) در کوه‌ها خطوط و چین‌هایی است که برخی‌ها سفید و برخی‌ها سرخ و بعضی سیاه پررنگ است و هریک از آن‌ها به رنگهای مختلفی هستند. تنها بندگان دانا و خردورز [خردمند] از خداوند ترسِ آمیخته با تعظیم دارند. همانا خداوند بس چیره و آمرزنده است.»

این آیه دارای نگاه اشاره‌آمیزی است به زیبایی رنگ‌ها و تنوع و توزیع آن‌ها میان جانداران و بی‌جان، به طور یکسان. هم‌چنین اشاره‌ای است به زیبایی موجود در جانداران تا انسان علاوه بر استفاده مادی‌ای که از آن‌ها می‌برد، با دیدن آن‌ها به‌حسّ زیبایی وجودی خود، پاسخ مثبت دهد و آن را ارضا کند. احساسات و انگیزه‌های‌اَش بیدار گشته و بهره‌برداری از آن‌ها از حدود نیازهای ضروری و عادی بالاتر رود و به زیبایی و لذت‌هایِ روحی توجه نماید.

قرآن در مورد زیبایی حیوانات در کنار منافعی که دارند، می‌فرماید:

﴿وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا ۗ لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنفُسِ ۚ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً ۚ وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ نحل: ۸-۵

«گاو و گوسفند و بز و شتر را آفریده است که در آن‌ها برای شما وسیله‌ی گرما و منافعی هست و از آن‌ها می‌خورید و برایتان در آن‌ها زیبایی است به آنگاه که آن‌ها را از چرا

بازمی‌آورید و آنگاه که آن‌ها را به چرا می‌برید. آن‌ها بارهای سنگین شما را به سرزمین و دیاری حمل می‌کنند که جز با رنج دادن فراوان خود بدان نمی‌رسید. بی‌گمان پروردگارت دارای رافت و رحمت زیادی است. اسب‌ها و استرها و الاغ‌ها را آفریده تا بر آن‌ها سوار شوید و زینتی باشند برای شما. خداوند چیزهایی را می‌آفریند که شما از آن‌ها آگاهی ندارید.»

در مورد زیبایی کشت و زرع و میوه‌ها می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦ نَبَاتَ كُلِّ شَيۡءٖ فَأَخۡرَجۡنَا مِنۡهُ خَضِرٗا نُّخۡرِجُ مِنۡهُ حَبّٗا مُّتَرَاكِبٗا وَمِنَ ٱلنَّخۡلِ مِن طَلۡعِهَا قِنۡوَانٞ دَانِيَةٞ وَجَنَّٰتٖ مِّنۡ أَعۡنَابٖ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلرُّمَّانَ مُشۡتَبِهٗا وَغَيۡرَ مُتَشَٰبِهٍۗ ٱنظُرُوٓاْ إِلَىٰ ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثۡمَرَ وَيَنۡعِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكُمۡ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ﴾ انعام: ۹۹

«او کسی است که از آسمان آب فرو می‌فرستد و ما به وسیله‌ی آن همه‌ی رستنی‌ها را می‌رویانیم و از رستنی‌ها، سبزینه بیرون می‌آوریم و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس و باغ‌های انگور و زیتون و انار پدید می‌آوریم که همگون یا غیرهمگون‌اند. بنگرید به میوه‌ی نارس و رسیده‌ی یکایک آن‌ها آنگاه که میوه دادند. بی‌گمان در این نشانه‌ها دلایلی است برای کسانی که ایمان می‌آورند.»

این آیه انسان را وادار می‌نماید تا به زیبایی و رشد میوه‌های رسیده نظری بیندازد و از این مناظر زیبا و جذاب لذت ببرد. به طعم میوه‌ها یا استفاده‌ی مادی از آنها اشاره نمی‌کند؛ زیرا می‌خواهد او را متوجه نیازها و احساس‌های عالی‌تری سازد!

هم‌چنین انسان را متوجه طراوت و شادابی گیاهان می‌نماید و می‌فرماید:

﴿وَٱلۡأَرۡضَ مَدَدۡنَٰهَا وَأَلۡقَيۡنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ وَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوۡجِۭ بَهِيجٖ﴾ ق:۷

«ما زمین را گسترانیده‌ایم و کوه‌های استواری در آن قرار داده‌ایم و از هر گیاه زیبا و شاداب، یک جفت را در آن آفریده‌ایم.»

سبک قرآنی از عالم غیب برای انسان سخن می‌گوید؛ درباره‌ی بهشتی با او به بحث می‌پردازد که نیکوکاران و متقیان را به آن وعده می‌دهد و بشر را به آن تشویق و ترغیب می‌کند و در کنار لذت‌های حسی بهشت، از انواع و الوان زیبایی‌های عالی و فوق‌العاده‌ی آن‌جا برایشان صحبت می‌کند. بنابراین دستیابی انسان به نیازهای حسی و روحی را چه در دنیا و چه در آخرت به‌طور یکسان جزو خواسته‌ها و نیازهای اساسی او به شمار می‌آورد. می‌فرماید:

﴿ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿٥﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾ وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ﴿٩﴾ إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴿١٠﴾ فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ﴿١١﴾ وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾ مُّتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿١٣﴾ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ﴿١٤﴾ وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا ﴿١٥﴾ قَوَارِيرَ مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا ﴿١٧﴾ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا ﴿١٨﴾ ۞ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا ﴿١٩﴾ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿٢٠﴾ عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿٢١﴾ إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا ﴾

انسان:۲۲ـ ۵

«نیکان جام‌های شرابی را سر می‌کشند و می‌نوشند که آمیخته با کافور است و کافور چشمه‌ای است که بندگان خدا از آن می‌نوشند و هرجا که بخواهند با خود روان می‌کنند و می‌برند. بندگان خدا که به نذر خود وفا می‌کردند و از روزی ترس داشتند که شرّ و بلای آن گسترده و فراگیر است. غذا می‌دادند به بینوا و یتیم و اسیر به خاطر دوست داشتن خدا. (بدیشان می‌گویند:) ما شما را تنها به خاطر خدا، خوراک می‌دهیم و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم. ما تنها از پروردگارمان می‌ترسیم؛ از عذاب روزی که بسیار عبوس و ترش‌رو است. به همین خاطر خداوند آنان را از شرّ آن روز محفوظ می‌دارد و آنان را به خرّمی و شادی می‌رساند. در برابر صبری که نشان داده‌اند، خداوند بهشت و جامه‌ی ابریشمی را پاداششان می‌کند. در بهشت بر تخت‌های زیبا و مجلل تکیه می‌کنند و نه آفتابی و نه سوزِ سرمایی در آنجا می‌یابند. سایه‌های بهشت بر آن‌ها فرو می‌افتد و میوه‌های آن سهل‌الوصول و در دسترس است. جام‌هایی سیمین نوشیدنی و قدح‌های بلورین نوشیدنی را در میانشان به گردش درمی‌آورند. قدح‌های بلورینی که از نقره‌اند. آن‌ها را درست به اندازه‌ی مطبوع پیموده‌اند. آن‌جا از جام‌های گوارا بدیشان می‌دهند که آمیزه‌ی آن زنجبیل است (این جام‌ها پر می‌شوند) از چشمه‌ای که در بهشت است و سلسبیل نام دارد. همواره نوجوانان جاویدانه‌ای میانشان می‌گردند که هرگاه ایشان را بنگری چنین می‌نگاری که مروارید غلتان‌اند. هنگامی که بنگری در آن‌جا نعمت فراوانی و سرزمین

فراخی و پادشاهی بزرگی را خواهی دید. بر تن ایشان لباس‌های ابریشم نازک سبز و زیبای ضخیم است و با دستبندها و النگوهای سیمین، زیب و زینت شده‌اند و پروردگارشان بدیشان نوشیدنی پاک می‌نوشاند. (بدیشان گفته می‌شود) این پاداش شما است و بدین وسیله از تلاش و کوشش شما قدردانی و سپاسگزاری می‌شود.»

﴿ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ﴿٨﴾ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾ لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ﴿١١﴾ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴿١٢﴾ فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ﴿١٣﴾ وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ ﴿١٤﴾ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ﴿١٥﴾ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴾ غاشیه:۱۶-۸

«مردمانی در آن روز شادان و شاداب و دارای نعمت و لذت خواهند بود. از کوشش خود [در دنیا] خشنودند. در بهشتِ برین و عالی قدری به سر خواهند برد. آن‌جا سخن یاوه‌ای نمی‌شنوی، آن‌جا چشمه‌های روان است. آن‌جا تخت‌های مجلّل و عالی وجود دارد و ساغرهایی که گذارده شده‌اند و بالش‌ها و پشتی‌هایی که به ردیف چیده شده‌اند. و تشکچه و زیراندازهایی گرانبها که گسترده گشته‌اند.»

﴿ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴾ قیامه:۲۳-۲۲

«چهره‌هایی در آن روز (قیامت) شاد و بشّاشند و به سوی پروردگارشان می‌نگرند.»

﴿ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿١٢﴾ ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾ مُّتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ﴿١٦﴾ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿١٨﴾ لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ ﴿١٩﴾ وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾ وَحُورٌ عِينٌ ﴿٢٢﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿٢٥﴾ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴾ واقعه:۲۶-۱۰

«و پیشتازان پیشگام! آنان مقرّبان‌اند، و میان باغ‌های بهشت جای دارند. گروه زیادی از پیشینیان هستند و گروه اندکی از پسینیان می‌باشند. اینان بر تخت‌های مرصّع و مطرّز می‌نشینند. رو به روی هم بر آن تخت‌ها تکیه می‌زنند. نوجوانان همیشه نوجوان قدح‌ها و کوزه‌ها و جام‌هایی از آب روان ابر آن‌ها می‌گردانند که از نوشیدن آن نه سردرد می‌گیرند و نه عقل و شعور خود را از دست می‌دهند. هر نوع میوه‌ای را که برگزینند و گوشت هر پرنده‌ای را بخواهند (این نوجوانان برایشان می‌آورند) و حوریان چشم درشت و سیه چشم بهشتی دارند که همانند مروارید میان صدف هستند. (این‌ها به آنان داده می‌شود) به پاداش

کارهایی که می‌کرده‌اند. میان باغ‌های بهشت، نه سخن یاوه‌ای می‌شنوند و نه سخن گناه‌آلودی. مگر سخن سرشار از آرامش و درود را.

﴿ وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ ﴿٤٦﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٧﴾ ذَوَاتَآ أَفْنَانٍ ﴿٤٨﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٩﴾ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿٥٠﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥١﴾ فِيهِمَا مِن كُلِّ فَٰكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿٥٢﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٣﴾ مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ فُرُشٍۭ بَطَآئِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ۚ وَجَنَى ٱلْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿٥٤﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٥﴾ فِيهِنَّ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ ﴿٥٦﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٧﴾ كَأَنَّهُنَّ ٱلْيَاقُوتُ وَٱلْمَرْجَانُ ﴿٥٨﴾ فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٩﴾ هَلْ جَزَآءُ ٱلْإِحْسَٰنِ إِلَّا ٱلْإِحْسَٰنُ ﴾

الرحمن: ۶۰-۴۶

«هرکسی از مقام والای پروردگارش بترسد دو باغ ویژه‌ی بهشتی دارد پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ باغ‌هایی که دارای انواع درخت‌های پرمیوه با شاخ‌های تر و شاداب است. پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ در آن دو باغ بهشتی، دو چشمه جاری است. پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ در آن دو باغ بهشتی از هر میوه‌ای انواع و اقسام موجود است. پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ بهشتیان بر فرش‌هایی تکیه می‌زنند که آستر آن‌ها از ابریشم ضخیم است و باغ‌های بهشت نزدیک شونده‌اند. پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ در باغ‌های بهشت، زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند و پیش از آنان کسی از انسان و جن با ایشان مقاربت نکرده است. پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ انگار آن حوریان یاقوت و مرجانند. پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ آیا پاداش نیکی کردن جز نیکی دیدن خواهد بود؟»

بدین ترتیب تمام انواع زیبایی‌ها و رنگ‌ها در این عالم غیبی (بهشت) جمع شده است و زیبایی‌های احساسی و درونی در بالاترین سطح خود به زیبایی و جمال مناظر افزوده می‌شود چنان که مشکل است خیال انسان بدان راه یابد، یا آن را تصور کند.

بدون تردید این دنیای ظاهر که به چشم دیده می‌شود دنیایی است، زیبا و اعجاب‌انگیز؛ ولی زیباتر و جذاب‌تر از آن، همان عالم غیب و پنهانی است که به نیکوکاران وعده داده شده است. تفکّر و تصوّر انسان مسلمان آمادگی دارد تا این دو عالم را به شیوه‌ای درک کند که پروردگارش آن‌ها را زیبا و مزیّن ساخته است. خداوند زیبایی را دوست دارد و آن را به عنوان عنصر اساسی در

طبیعت و ترکیب جهان قرار داده است. بنابراین انسان را به درجه‌ای از کمال ارتقاء می‌دهد که بتواند درباره‌ی آن به تأمل بپردازد و آن را درخواست کند. فطرت و احساسات او را برای درک و تلاش برای رسیدن به آن بیدار می‌سازد و با بیداری کامل به زیبایی و نظم و هماهنگی موجود در جهان می‌نگرد.



علاوه بر مراتب فوق، جهان برای حیات و جانداران، دوستی است صادق و صمیمی و انسان به شیوه‌ی ویژه‌ای بدان الفت و علاقه دارد و چنان که برخی از علمای علوم طبیعی می‌گویند دشمن حیات نیست. حیات به طریق اتفاقی بر روی زمین به وجود نیامده است، تا گفته شود هیچ پشتوانه‌ای در نظام جهان ندارد و با آن بیگانه است! وگرنه چطور ممکن است حیات در جهانی که با آن دشمنی و سرِ ستیز داشته باشد و تمام شرایطش به زیان آن باشد پدید آید و با این دشمن بسیار قوی و نیرومند به مبارزه برخیزد؟ به ویژه این عده گمان می‌برند در آن‌سوی جهان هستی و عالم حیات، خدایی وجود ندارد و اراده‌ای الهی، جهان و حیات را به وجود نیاورده است! بدون شک پیدایش حیات در جهان این گمان را تکذیب کرده و دشمنی جهان با حیات را دروغ می‌شمارد. خیر! این جهان، جهانی دوست و مأنوس است و آفریدگارش آن را برای پذیرایی و پرورش و کفالت حیات آماده کرده و جهان را تماماً برای این منظور مسخّر فرموده و به او فرمان داده و جهان نیز اطاعت نموده است. آیه‌هایی که این حقیقت را به تصویر می‌کشند فراوان و متنوع‌اند و نشان می‌دهند که این جهان با همه‌ی ویژگی‌ها و پدیده‌هایش مطیع، فرمانبردار و آماده‌ی پذیرش حیات و حفاظت و پرورش جانداران است. به چند نمونه در این مورد توجه فرمایید:

﴿ قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴾ فصلت: ۱۱-۹

«بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده است ایمان ندارید؟ و برای او شریکانی قرار می‌دهید؟ (علاوه بر این که آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان هم هست. او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و نعمت‌ها وبرکات فراوانی در آن آفرید و مواد غذایی (مختلف ساکنان) زمین را به اندازه‌ی لازم مقدّر و مشخص کرد. این‌ها همه در چهار روز

کامل به پایان آمد. بدان‌گونه که نیازِ نیازمندان و روزیِ روزی‌خواهان را برآورده کند. سپس اراده‌ی آفرینش آسمان کرد، درحالی که دود بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید باید پدید آیید (و شکل گیرید) گفتند: مطیعانه پدید آمدیم.»

چنان‌که در بند قبلی گفتیم از هنگامی که خداوند زمین را آفریده است به اندازه‌ای که برای همه‌ی جانداران کافی باشد، انواع رزق و روزی را در خاک غنی و عجیبش مقدّر و ذخیره ساخته است. زمین از ویژگی‌های بسیار عجیبی برخوردار است امّا چون از ابتدای به دنیا آمدن با آن انس و عادت می‌گیریم، آن‌ها را به فراموشی می‌سپاریم. خاک را می‌بینیم، به طور دائمی و فراگیر درحال رویانیدن گیاه است. مادام دانه‌ای در آن کاشته شود یا ریشه‌ای در آن غرس گردد و آب به آن برسد فورا شروع به رویانیدن و ثمربخشیدن می‌کند و هیچ‌گاه از این دو وظیفه‌ی اصلی خود باز نمی‌ایستد!. وقتی که انسان قطعه‌ی کوچکی از زمین را در نظر می‌گیرد، ملاحظه می‌کند جز مقداری خاک چیز دیگری ندارد ولی هرگاه هر محصولی از آن بخواهد، بدون بهانه و احساس دلتنگی آن را به او تحویل می‌دهد. این امری است بسیار عجیب. ولی طول الفت و عادت از شگفتی و ظرافت آن کاسته است! کدام کارخانه و دستگاه صنعتی غیرخدایی وجود دارد که می‌تواند همیشه بسازد و بهره دهد و از بهره‌دهی خسته نشود و از کار نیفتد؟ می‌فرماید:

﴿ ...وَتَرَى ٱلْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَآ أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَآءَ ٱهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنۢبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ ۝٥ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴾ حج: ۶-۵

«تو ای انسان! (در فصل زمستان) زمین را خشک و خاموش می‌بینی اما هنگامی که (فصل بهار درمی‌رسد) بر آن آب می‌بارانیم، حرکت و جنبش به آن می‌افتد و رشد و نمو می‌کند و انواع گیاهان زیبا و شادبخشی را می‌رویاند. آن بدین خاطر است که خداوند حق است و او مردگان را زنده می‌گرداند. وی بر هر چیزی توانا است.»

به راستی حقانیت، سزاوار ذات الله است و زنده کردن مردگان و تسلط و قدرت بر همه‌ی اشیاء تنها شایسته‌ی مقام او است. وگرنه چطور زمینی با این ویژگی‌هایِ حیرت‌انگیز آفریده می‌شد؟ پس باید این امر تنها ناشی از اراده‌ی خداوند باشد.

رزق و روزیِ زمین در جوّ آن ذخیره شده است. اکسیژن لازم برای ادامه‌ی حیات و تنفس جانداران در آن به اندازه‌ی کافی موجود است. آن مقدار از نیتروژنی که به‌وسیله‌ی باران‌هایی درشت ذوب می‌شود، از جوّ زمین فرود می‌آید و به‌عنوان یکی از مواد اساسی برای تغذیه‌ی نباتات

محسوب می‌شود. در جوّ زمین دی‌اکسیدکربن که به وسیله‌ی جانداران تولید می‌شود وجود دارد، نباتات کربن آن را می‌گیرند و با استفاده از آن به زندگی خود ادامه می‌دهند و اکسیژن آن را برای جانداران آزاد می‌سازند که این اکسیژن به خواست خدا به اندازه‌ی کافی موجود است و زندگی جانداران را تأمین می‌کند.

روزی و رزق زمین در درون آن ذخیره است: انواع معادن و نفت، گاز، زغال‌سنگ و آبهای زیرزمینی و... ذخایر گرانبهایی هستند که در درون زمین قرار دارند که بشر تا به امروز ریزه‌خوار این خوان بوده و هر روز نوع جدیدی از این ذخایر را کشف می‌کند.

مسلّماً زمین به امر خداوند به وسیله‌ی این ذخایر، فرزندان خود را تغذیه می‌کند. پس هرگز جهان دشمن حیاتی نیست که زمین به امر خدا عهده‌دار تأمین روزی و حفظ آن شده است. جهان، حیات را طرد نمی‌کند و آن را از خود دور نمی‌نماید؛ بلکه به امر خدا رام و به تسخیر حیات درآمده است و به تمام آنچه در توان دارد به آن یاری می‌رساند و به تقویتش می‌پردازد.

خورشید با نور و حرارتش به اندازه‌ی نیاز بدون کم و زیاد به کمک حیات شتافته است. از گردش زمین به دور خود و به دور خورشید، شب و روز به وجود می‌آیند و فصل‌های چهارگانه‌ی سال پدیدار می‌شوند که همه‌ی این‌ها هماهنگی و توافق کامل با حیات دارند؛ زیرا اگر فقط یکی از این پدیده‌ها به طور دائمی می‌بود، حیات از بین می‌رفت. از مایل بودن زمین بر محورش به اندازه‌ی معین، مناطق مختلف از لحاظ حرارت به وجود می‌آید تا انواع نباتات و جانداران هریک به مقتضای ویژگی‌هایی که دارند بتوانند به رشد خود ادامه دهند. ماه هم در خدمت حیات قرار دارد و به امر خدا مسخّر گشته تا به جانداران بهره برساند.

به همین جهت است که آیات قرآنی اشاره‌های فراوان و مکرر و متنوعی به آمادگی زمین و تسخیر خورشید و ماه و سایر پدیده‌های طبیعی برای کمک و یاری رسانیدن به حیات و جانداران می‌کنند؛ به ویژه کمک به انسانی که در بالاترین سطح جانداران قرار دارد:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ مِهَٰدًا ﴿٦﴾ وَٱلْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾ وَخَلَقْنَٰكُمْ أَزْوَٰجًا ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾ وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾ وَجَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾ وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ﴿١٣﴾ وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلْمُعْصِرَٰتِ مَآءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾ لِّنُخْرِجَ بِهِۦ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾ وَجَنَّٰتٍ أَلْفَافًا﴾ نباء: ۱۶ – ۶

«مگر زمین را به عنوان گهواره و جایگاه آماده برای شما نساخته‌ایم؟ و آیا کوه‌ها را میخ‌هایی ننموده‌ایم و شما را به صورت جفت‌هایی نیافریده‌ایم؟ و خوابتان را مایه‌ی آرامش

و آسایش نکرده‌ایم؟ شب را جامه‌ی پوشش نگردانیده‌ایم؟ روز را وقت تلاش و کوشش نساخته‌ایم؟ بالای سرِ شما هفت آسمان سخت و محکم قرار نداده‌ایم؟ چراغ گرم و فروزان (خورشید را) نیافریده‌ایم و از ابرهای افشارنده، آب فراوان ریزنده فرو نفرستاده‌ایم؟ تا با آن‌ها برویانیم دانه‌ها و گیاهان را و باغ‌های درهم و انبوه را.»

﴿ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ ٱللَّهُ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ طِبَاقًا ﴿١٥﴾ وَجَعَلَ ٱلْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ ٱلشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿١٦﴾ وَٱللَّهُ أَنۢبَتَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿١٧﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿١٨﴾ وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ بِسَاطًا ﴿١٩﴾ لِّتَسْلُكُوا۟ مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ﴾ نوح: ۲۰- ۱۵

«مگر نمی‌بینید چگونه خداوند هفت آسمان را بر روی هم آفریده است؟ ماه را میان آن‌ها روشنایی و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است؟! خداست که شما را در زمین به گونه‌ی شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین برمی‌گرداند. و بعد شما را به گونه‌ی شگفتی از زمین بیرون می‌آورد؟ خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است تا از جاده‌های وسیع آن بگذرید.»

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِى سَخَّرَ لَكُمُ ٱلْبَحْرَ لِتَجْرِىَ ٱلْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِۦ وَلِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾ وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾
جاثیه: ۱۳-۱۲

«خداوند همان کسی است که دریا را رام شما کرده است تا کشتی‌ها بنا به فرمان و اجازه‌ی او در دریا روان شوند. و شما انسان‌ها بتوانید از فضل خدا بهره گیرید شاید بتوانید سپاسگزار باشید. آنچه در آسمان‌ها و زمین است همه را از ناحیه‌ی خود رام شما ساخته است. قطعاً در این امر نشانه‌های مهمی است برای کسانی که می‌اندیشند.»

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْفُلْكَ لِتَجْرِىَ فِى ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْأَنْهَٰرَ ﴿٣٢﴾ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ دَآئِبَيْنِ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ﴿٣٣﴾ وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ۚ وَإِن تَعُدُّوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحْصُوهَآ ۗ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴾ ابراهیم: ۳۴-۳۲

«خداوند ذاتی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده است. از آسمان‌ها آب را فرود آورده و به وسیله‌ی آن میوه‌ها و دانه‌ها را پدیدار کرده و روزی شما گردانیده و کشتی‌ها را مسخّر شما نموده تا در دریا با اجازه و اراده‌ی او حرکت کنند و رودخانه‌ها را در اختیارِ شما قرار

داده است. خورشید و ماه را مسخّر شما کرده است و دائماً به برنامه‌ی خود ادامه می‌دهند. و شب را برای آسایش و روز را (برای تلاش) مسخّر شما ساخته و به شما داده است هر آنچه خواسته باشید. اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید نمی‌توانید آن‌ها را شمارش کنید. واقعاً انسان، ستمگر ناسپاسی است.»

﴿ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗۖ لَّكُم مِّنۡهُ شَرَابٞ وَمِنۡهُ شَجَرٞ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾ يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرۡعَ وَٱلزَّيۡتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلۡأَعۡنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ﴿١٢﴾ وَمَا ذَرَأَ لَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهُۥٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾ وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلۡبَحۡرَ لِتَأۡكُلُواْ مِنۡهُ لَحۡمٗا طَرِيّٗا وَتَسۡتَخۡرِجُواْ مِنۡهُ حِلۡيَةٗ تَلۡبَسُونَهَاۖ وَتَرَى ٱلۡفُلۡكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴿١٤﴾ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَأَنۡهَٰرٗا وَسُبُلٗا لَّعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ﴿١٥﴾ وَعَلَٰمَٰتٖۚ وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ ﴾ نحل: ۱۶ـ۱۰

«خداوند کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاده است که شما از آن می‌نوشید و به وسیله‌ی آن گیاهان و درختانی می‌رویند که شما حیوانات خود را میان آن‌ها می‌چرانید و خداوند به وسیله‌ی آن آب، زراعت و درختان زیتون و خرما و انگور و همه‌ی میوه‌ها را برای شما می‌رویاند. بی‌گمان در این آفرینش نشانه‌های روشنی است برای کسانی که بیاندیشند. و خدا شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخّر کرده است و ستارگان به امر او مسخّر هستند. به راستی در این (امور) نشانه‌های عظیمی (بر قدرت و یکتایی خداوند) برای کسانی که عقل می‌ورزند وجود دارد و چیزهایی را مسخّر شما کرده است که از زمین برای شما به رنگ‌های مختلف و انواع گوناگون آفریده است. مسلماً در این کار دلیل واضحی است برای کسانی که عبرت می‌گیرند. او کسی است که دریا را رام و مسخّر کرده است تا این که از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می‌پوشید. و تو کشتی‌ها را می‌بینی که دریاها را می‌شکافند تاشما فضل و نعمت او بجوئید و سپاسگزاری کنید. خداوند کوه‌های استواری را در زمین قرار داده است تا زمین شما را تکان ندهد. رودخانه‌ها و راه‌هایی را پدیدار کرده است تا رهنمون شوید. و نشانه‌هایی آفریده است و به وسیله‌ی ستارگان آنان راهیاب می‌شوند.»

﴿ هُوَ ٱلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولًا فَٱمْشُوا۟ فِی مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا۟ مِن رِّزْقِهِۦ ۖ وَإِلَیْهِ ٱلنُّشُورُ ﴾
ملک:۱۵

«خداوند ذاتی است که زمین را ذلیل و فرمانبردار شما کرده است بر روی آن بگردید و به تلاش بپردازید و از رزق و روزی خداوند بخورید. حتماً بازگشت همه به سوی او است.»

﴿ ٱلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِیهَا سُبُلًا وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ ﴿۵۳﴾ كُلُوا۟ وَٱرْعَوْا۟ أَنْعَٰمَكُمْ ۗ إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَءَایَٰتٍ لِّأُو۟لِی ٱلنُّهَىٰ ﴾
طه: ۵۴-۵۳

«خداوند ذاتی است که زمین را جایگاه آماده‌ای برای شما قرار داده است و برای راهیابی شما راه‌های بزرگی را در آن پدید آورده است. از آسمان آبِ فراوانی فرو فرستاده است که به وسیله‌ی آن هر نوع گیاهی را رویانده‌ایم. خودتان از آن‌ها بخورید و حیوان‌هایتان را از آن‌ها بچرانید. در این امور نشانه‌های بارزی است (بر قدرت و عظمت و یکتایی الهی) برای کسانی که دارای عقل سالمند.»

﴿ وَلَقَدْ مَكَّنَّٰكُمْ فِی ٱلْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِیهَا مَعَٰیِشَ ۗ قَلِیلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴾
اعراف:۱۰

«شما را در زمین مقیم و قدرتمند ساختیم، نعمت‌تان دادیم و وسایل زندگی را در آن برایتان فراهم نمودیم. اما بسیار کم از مردمان سپاسگزاری می‌کنند.»

﴿ وَٱلْأَرْضَ مَدَدْنَٰهَا وَأَلْقَیْنَا فِیهَا رَوَٰسِیَ وَأَنۢبَتْنَا فِیهَا مِن كُلِّ شَیْءٍ مَّوْزُونٍ ﴿۱۹﴾ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِیهَا مَعَٰیِشَ وَمَن لَّسْتُمْ لَهُۥ بِرَٰزِقِینَ ﴾
حجر: ۲۰-۱۹

«زمین را گسترانیده‌ایم و کوه‌های استواری در آن جای داده‌ایم و در آن هر چیز منظم و سنجیده‌ای رویانیده‌ایم، وسایل زندگی را در آن برای شما قرارداده‌ایم و وسیله‌ی معیشت کسانی را که شما روزی‌دهنده‌ی آنان نیستید، آفریده‌ایم.»

بدین جهت انسان مسلمان خود را جهان دوست، همکار و هماهنگ مشاهده می‌کند که او نیز مثل خودش مخلوق خدا است و شرایط و اسباب تأمین معیشت و مایحتاج او را فراهم می‌سازد و یاری‌اش می‌دهد. بالاتر از همه‌ی این‌ها میان خود و این جهان صله‌ی رحم و نقطه‌ی خویشاوندی نزدیک و ریشه‌دار مشاهده می‌کند؛ زیرا زمین و آسمان قبلاً به هم متصل بوده‌اند و انسان از زمین پیدا شده و به سوی آن برمی‌گردد. پس انسان با زمین و با تمام جهان دارای پیوند نسبی و خویشاوندی ریشه‌داری است که وحدت و یگانگی حاکم بر اصل خلقت و نظام آن، بر این پیوند نسبی می‌افزاید. می‌فرماید:

﴿ أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴾ انبیاء: ۳۰

«کسانی که کفر ورزیده‌اند مگر نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین قبلاً به صورت به هم پیوسته بودند بعداً آن‌ها را شکافتیم و از هم جدا ساختیم. مگر قدرت دیدن ندارند.»

﴿ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ ﴾ طه: ۵۵

«از خاک شما را آفریده‌ایم و شما را به خاک برمی‌گردانیم، بار دیگر شما را از خاک بیرون می‌آوریم.»

﴿ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ نور: ۴۵

«خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفریده است. برخی از آن‌ها بر روی شکم خود می‌خزند و برخی دیگر بر دو پا می‌روند و بعضی دیگر بر چهار پا حرکت می‌کنند. خداوند هر نوع موجودی را که بخواهد می‌آفریند. به راستی خداوند بر تمام اشیاء قادر و توانا است.»

﴿ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾ ذاریات: ۴۹

«از هر جنس جفت (نر و ماده) را آفریده‌ایم، بلکه متوجه (عظمت خداوند) شوید.»

﴿ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴾ یس: ۳۶

«پاکی و بی‌نقصی سزاوار کسی است که تمام زوج‌ها را آفریده است. این زوج‌ها خواه گیاهانی باشند که زمین آن‌ها را می‌رویاند یا از نفس انسان‌ها باشند. یا از چیزهایی باشند که انسان‌ها آن‌ها را نمی‌شناسند.»

شکی نیست که بیان این حقایق به وسیله‌ی آیات قرآنی، اطمینان و آرامش را در قلب انسان مؤمن نسبت به جهانی که در آن زندگی می‌کند، ایجاد نموده و موجب ایجاد احساس هماهنگی و سازش مسالمت‌آمیز با جهان و جانداران می‌شود. انسان مؤمن از هیچ‌یک از پدیده‌های جهان آشفته و نگران نیست، آن گونه که جاهلیّت‌های پیشین چنین اضطراب و پریشانی‌هایی را به درون پیروان خود القا می‌کردند. انسان مؤمن هیچ‌گونه مبارزه و جدلی را میان خود و جهان احساس نمی‌کند. برخلاف وارثان این جاهلیّت‌ها که به طور ناخودآگاه چنین احساسی را دارند. به نحوی که کشف هر قانونی از قوانین طبیعت و تسخیر هر نیرویی از نیروهای ذخیره‌شده در آن را «پیروزی بر طبیعت» می‌دانند و امروزه وارثان بت‌پرستی‌های رومیان قدیم در اروپا و امریکا این اکتشاف‌ها و تسخیرها را

با جمله‌ی «پیروزی بر طبیعت» تعبیر می‌کنند! مسلمانان ضعیف و غرب‌زده نیز طوطی‌وار عین همین تعبیر را از آنان یاد می‌گیرند و استفاده می‌کنند. تعبیری که پس مانده‌های بت‌پرستی در آن نمایان است و به صورت اصطلاح میان همین مسلمانان به شیوه‌ای رایج می‌شود که نزد وارثان جاهلیّت‌های قدیم رایج است. داستان‌های مربوط به این جاهلیّت‌ها انسان را در مبارزه‌ی دائم با معبودهای خود نشان می‌دهد و معبودهای خود را در جنگ و جدل پیوسته با همدیگر به تصویر می‌کشد و اعلام می‌کند همه‌ی این معبودها در ستیز و دشمنی با انسان هستند. این داستان‌ها هریک از اجرام آسمانی یا پدیده‌های طبیعی را به عنوان علامت و رمزی برای این معبودها قرار می‌دهند. یا هر معبودی را مسئول ستاره، سیّاره یا پدیده‌ای از پدیده‌های طبیعی بسیار فراوان قرار می‌دهند!

البته احساس اطمینان و دوستی میان جهان و پدیده‌های‌اَش با حیات و جانداران، موضوعی است دارای ارزش بسیاربزرگ ادراکی و فکری، و در زندگی واقعی انسانی تأثیر مثبت فراوان دارد؛ زیرا انسان می‌تواند با چنین تفکری با اطمینان کامل به حرکت خود ادامه دهد و با روح آشنا و هماهنگ با جهان به کشف سنن و قوانین آن بپردازد. هرگاه قانونی را کشف کرد آن را در راه خیر به کار می‌برد؛ زیرا کشف او در نتیجه‌ی جدال و مبارزه با جهان به دست نیامده است؛ بلکه بر اثر صداقت و هماهنگی و دوستی با آن به این کشف نایل شده است. زیرا این جهان هم یکی از مخلوقات خداوندی است که انسان را به سوی خیر و نیکوکاری دعوت می‌نماید و او را از بدی و ناپاکی نهی می‌کند.

آرامش روحی برای انسان امری است ضروری. مهم‌ترین مرحله از مراحل آرامش روحی انسان و بزرگ‌ترین آن، آرامش و اطمینانی است که نسبت به جهانی که در آن به سر می‌برد برایش پدید می‌آید و احساس می‌کند که رابطه‌ی او با جهان و آنچه در آن وجود دارد، رابطه‌ی دوستی محبت‌آمیز و خویشاوندی است. پیغمبر ﷺ همه‌ی این جهان را دوست می‌داشت، با روح پر از محبت و صفا با آن روبه رو می‌شد. وقتی که ماه نو (هلال) را مشاهده می‌کرد با سرور و شادی با آن رو به رو می‌شد. می‌فرمود: «پروردگار من و تو، ذات الله است.» از فرود آمدن قطره‌های باران خوشحال می‌شد و می‌فرمود: «این‌ها به تازگی از سوی پروردگار می‌آیند.» هم‌چنین با به دنیا آمدن نوزادان شاد می‌شد، می‌فرمود: «این‌ها عهدشان با خداوند نزدیک است.»

روح پیغمبر ﷺ با عبادت در روزهای معدودی در غار حرا که در قلب کوه قرار داشت، برای دریافت وحی آمادگی پیدا کرد. درجایی که هرچه بود، تنها فضا، آسمان، ستاره‌ها، سیّاره‌ها، شب، روز، صبح، غروب و ... بود. چیز دیگری جز این طبیعت ساکت اما در عین حال گویا با روح‌های آگاه، وجود نداشت! با همین روح کوه «احد» را معرفی می‌کند و می‌فرماید: «این کوهی است که ما را

دوست دارد و ما هم او را دوست داریم.» می‌بینیم که آن حضرت خلعت حیات را بر احد می‌پوشاند و به عنوان موجودی بافهم و شعور درباره‌ی آن سخن می‌گوید؛ به نحوی که محبت را از آن احساس می‌کند، آن‌طور که او بدان محبت می‌ورزد. این است احساس صحیح و لطیف و زیبای اسلامی نسبت به جهان طبیعت و آنچه در آن است. این احساس در قلب به وجود نمی‌آید مگر در پرتو شناخت صحیح و درست از طبیعت و حقیقت جهان به شیوه‌ای که سبک قرآنی، به شیوه‌ای زیبا و بی‌نظیر آن را بیان می‌کند.



در پایان باید گفت که این جهان موجودی است تسلیم و فرمانبردار پروردگارش، مؤمن و پرستش‌کننده‌ی سرپرست و مولای خود. جهانی است دارای روح که پروردگار حقّ خود را می‌شناسد، با عشق و علاقه، تسلیم فرمان او می‌شود. با فروتنی و خشوع برای‌اَش سجده می‌برد. عابدانه به تسبیح و تنزیه و تقدیس او می‌پردازد.

از دیگران به خاطر عدم رعایت جلال و عظمتش خشمگین می‌شود. از هیبت و شوکتش به لرزه درمی‌آید. از شرک ورزیدن برخی از نادانان خشمناک و عصبانی است. این حقایقی است که به وسیله‌ی آیات فراوان و متنوع قرآن بیان می‌شود:

﴿ ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴾ فصلت:۱۱

«سپس خداوند بر آسمان که به حالت دود بود مسلّط شد، به آسمان و زمین گفت: چه بخواهید چه نخواهید پدیدار شوید! گفتند: خاشعانه و مطیعانه پدید آمدیم.»

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ ۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ۗ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴾ حج:۱۸

«مگر ندیدی کسانی را که در آسمان‌ها هستند و کسانی را که در زمین‌اند و خورشید، ماه، ستارگان، کوه‌ها، درختان، جنبندگان و بسیاری از مردم را که برای ذات الله سجده می‌برند. اما عده‌ی زیادی از مردم (به علت نافرمانی) عذاب بر آنان محقق شده است.»

﴿ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِّلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٨﴾ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِن دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾ يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴾ نحل: ۵۰-۴۸

«آیا ننگریستند به آنچه بیافرید خدا از چیزی که سایه‌افکن گردد سایه‌های آن از راست و چپ سجده‌کنان برای خدا در حالی که آنان فروتن‌اند. و برای خدا سجده کنند آنچه در آسمان‌ها و زمین است از جنبنده و فرشتگان. و آنان سرپیچی نمی‌کنند و می‌ترسند از پروردگار خویش از فراز خویش و آنچه فرمان داده شوند، انجام می‌دهند.»

﴿ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَٰلُهُم بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْآصَالِ ﴾ رعد:۱۵

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است خواه ناخواه خدای را سجده می‌برد. هم‌چنین سایه‌های آن‌ها بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می‌افتند.»

﴿ تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبْعُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴾ اسراء:۴۴

«آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آن‌ها هستند به تقدیس و تنزیه خداوند مشغول‌اند. هیچ چیزی نیست مگر این که حمد و ثنای وی می‌گویند ولی شما تسبیح آن‌ها را درک نمی‌کنید. همانا خداوند بس شکیبا و آمرزنده است.»

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلطَّيْرُ صَٰٓفَّٰتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُۥ وَتَسْبِيحَهُۥ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴾ نور:۴۱

«مگر نمی‌بینی همه‌ی کسان و چیزهایی را که در آسمان‌ها و زمین به سر می‌برند و جملگی پرندگان درحالی که بال گسترده و سرگرم تسبیح او هستند و همگی به نماز و تسبیح خود آشنایند. خداوند بس آگاه است به آنچه انجام می‌دهند.»

﴿ وَيُسَبِّحُ ٱلرَّعْدُ بِحَمْدِهِۦ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِۦ ﴾ رعد:۱۳

«رعد و فرشتگان از هیبت و عظمت یزدان حمد و سپاس خداوند می‌گویند.»

﴿ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ لَهُ ٱلْمُلْكُ وَلَهُ ٱلْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ تغابن:۱

«تسبیح و تقدیس خداوند می‌نمایند آنچه در آسمان‌ها و زمین است. مالکیت و حکومت تنها از آنِ اوست و حمد و ستایش سزاوار اوست و او بر همه‌ی اشیاء مسلّط و توانا است.»

﴿ فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾ وَلَهُ ٱلْحَمْدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴾ روم:۱۸ـ۱۷

«سپس چون در شامگاه و بامداد در آیید، خدا او را (چنانکه باید) به پاکی یاد کنید. و ستایش در آسمانها و زمین او راست و [نیز] در پایانِ روز و به هنگام نیمروزتان..»

﴿ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ﴾ ص:۳۶

«پس ما باد را به زیر فرمان او (سلیمان) درآوردیم. باد مطابق فرمانش به هرجا که می‌خواست به آرامی حرکت می‌کرد.»

﴿ إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿۱۸﴾ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ﴾ ص۱۹ـ۱۸

«ما کوه‌ها را با داود هم‌آوا کردیم، کوه‌ها شامگاهان و بامدادان (همصدا با او) به‌تسبیح و تقدیس خداوند می‌پرداختند. پرندگان را نیز (با او در تسبیح و تقدیس) هم‌آوا کردیم و در پیش او گرد آوردیم و جملگی آن‌ها مطیع و فرمانبردار داود بودند.»

﴿ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا ﴿۸۸﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿۸۹﴾ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿۹۰﴾ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا ﴿۹۱﴾ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿۹۲﴾ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا ﴿۹۳﴾ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿۹۴﴾ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴾ مریم:۹۵ـ ۸۸

«کافران می‌گویند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است! واقعاً بهتان بسیار زشت و زننده‌ای [در میان] آوردید. نزدیک است آسمان‌ها و زمین به خاطر زشتی این سخن از هم متلاشی و شکافته شوند و کوه‌ها درهم فرو ریزند، از این که به خداوند مهربان نسبت فرزند می‌دهند. برای خداوند مهربان سزاوار نیست که فرزند، اختیار کند. تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند بنده‌ی خداوند مهربان هستند. او همه‌ی آنان را سرشماری کرده است و دقیقاً تعدادشان را می‌داند و همه‌ی آن‌ها به تنهایی در روز قیامت نزد او حاضر می‌شوند.»

﴿ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾ شوری:۵

«آسمان‌ها (با همه‌ی عظمتی که دارند) نزدیک است (در برابر جلال و هیبت خداوند) از بالا درهم شکافته شوند. فرشتگان (با تقرب و عظمتی که دارند دائماً) به تقدیس، تنزیه، حمد و ثنای پروردگارشان مشغول‌اند و برای کسانی که در زمین جای دارند، درخواست آمرزش می‌کنند.»

در این که جهان تسلیم و فرمانبردار ذات الله است تردیدی نیست؛ چون آثار این تسلیم در پابرجایی جهان به امر خدا واضح و آشکار است؛ زیرا از قوانین و سننی که خداوند در آن به ودیعه گذاشته است سرِ مویی تجاوز نمی‌کند و حتی برای یک لحظه هم سستی و تخلف و انحراف از حرکتی که برایش مشخص شده است، از خود نشان نمی‌دهد. ما این حقیقت را از حرکت فوق‌العاده‌ی منظم و دقیق آن به خوبی مشاهده می‌کنیم؛ خورشید و ماه و ستاره‌ها و... کلاً رام و تسلیم امرِ خدا هستند و وظیفه‌ی خود را دقیقاً انجام می‌دهند. خورشید حق ندارد با سرعت بیشتر به ماه برسد و شب نیز نمی‌تواند از روز سبقت گیرد. شب را به دنبال روز روان ساخته و با عشق و علاقه او را دنبال می‌کند. این ذات الله است که بادها را روانه می‌کند و توسط آن‌ها ابرها را به حرکت درمی‌آورد. باد عقیم، به امر خدا همه‌ی اشیاء را به نابودی می‌کشاند. فرمانبرداری و اطاعت جهان از ذات الله در تمام حرکت‌ها و پدیده‌ها آشکار و نمایان است. خورشید همراه با سیّاره‌های منظومه‌ی خود و قمرهای این سیاره‌ها به سوی غرب در جهت ستاره‌ی هرقل(جبار)[1] با سرعت دهشتناکی در حرکت می‌باشد. به خلاف نظر ستاره‌شناسان که تا کمی پیش معتقد بودند خورشید ثابت و بی‌حرکت است.برای نمونه خورشید و توابعش هرگز به خود نگفته‌اند ما تا به حال در این جهت حرکت کرده‌ایم. پس لازم است حرکت در جهت دیگر را نیز تجربه نماییم!... خورشید به حرکت خود در مسیر و جهتی که خداوند برایش تعیین کرده است، ادامه می‌دهد. تا زمانی که پروردگارش به آن دستور می‌دهد: متوقف شو! و در جای خود قرار گیر:

﴿ وَٱلشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴾ یس: ۳۸

«خورشید به سوی قرارگاهی که دارد در حرکت است: این امر تقدیر و اندازه‌گیری دقیق پروردگار توانا و دانا است.»

یا زمین هرگز به خود و به تابع و پیروش «ماه» نمی‌گوید، این مدت طولانی به دور خورشید و خودمان دور زده‌ایم، بهتر است امسال یا امشب یا این لحظه از گردش خودداری کنیم!

﴿ ... يُغْشِي ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ يَطْلُبُهُۥ حَثِيثًا ﴾ اعراف:۵۴

«... با (پرده‌ی تاریک) شب، روز را می‌پوشاند و شب، شتابان به دنبال روز روان است.»

۱.جبار:بُرجی در فلک که دارای ۸۰ ستاره است و در نیمکره‌ی جنوبی در نیمه‌ی تشرین ثانی دیده می‌شود. [به نقل ازفرهنگ دهخدا]

ماه همیشه با یک طرف صورتش با خورشید مواجه می‌شود. لذا این قسمتش به طور دایم در روز و قسمت دیگرش به طور همیشگی در شب قرار دارد. ماه هرگز به خود اجازه نمی‌دهد حتی برای امتحان و یک بار هم که باشد با طرف دیگرش با خورشید در روز رو به رو شود!

﴿ وَٱلْقَمَرَ قَدَّرْنَٰهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلْعُرْجُونِ ٱلْقَدِيمِ ﴾ یس: ۳۹

«برای ماه نیز منزل‌گاه‌های تعیین کرده‌ایم که [در تسیرِ خود] به صورت ته مانده‌های کهنه‌ی خوشه خرما (بر درخت) درمی‌آید.»

تمام ستاره‌ها و سیاره‌ها و توابع و پیروهای آن‌ها و خلاصه هرچه در این جهان گسترده‌ای که جز خداوند کسی به گستردگی آن آگاه نیست، تسلیم و فرمانبردار خداوند هستند. این تنها انسان است که خداوند در قسمتی از امور زندگی‌اش آزادی و اختیار به او بخشیده است اما در قسمت دیگر، او هم مانند سایر موجودات جهان اعم از اجسام، اجرام، پدیده‌ها و حرکات، تسلیم و مسخّر و مطیع او است و نمی‌تواند برخلاف مسیر از پیش تعیین شده حرکت کند.

زیرا وقتی به دنیا می‌آید و یا از آن خارج می‌شود هیچ‌کدام به اراده و اختیار او نیست! حرکت و نبض قلبش، جریان خون در رگ‌هایش، حرکت ریه‌هایش، معده‌اش که سیر یا گرسنه می‌شود و غذا را هضم می‌کند، هیچ‌کدام به اختیار و اراده‌ی او نیست. از عملیات کبد، شش و کلیه‌هایش بی‌اطلاع است و دخالتی ندارد. روده‌هایش غذا را جذب می‌کنند و عصاره‌ی آن را می‌مکند و بدون اختیار و اراده‌ی انسان نیز مواد زائد غذا را دفع می‌کنند. چه بخواهد و چه نخواهد عقل و فکرش وظیفه‌ی خود را انجام می‌دهند. خلاصه تمام دستگاه‌ها و سیستم‌های اصلی بدنش تسلیم و مطیع و مسخّر اراده‌ای هستند که بالاتر از اراده‌ی او است. انسان در این مسائل هیچ اراده و اختیاری از خود ندارد. هزاران فعل و انفعالات شیمیایی و مکانیکی درون وجودش جریان دارند بدون‌اراده و اختیار و دخالتی در آن‌ها داشته باشد.

اما خداوند آزادی و اختیار انتخاب کفر یا ایمان، هدایت یا گمراهی، پیروی از قانون و شرع خدا یا تبعیت از هوا و نفس و صلاح و فساد را به او بخشیده است. این هم به خاطر امتحان و آزمایش است. سپس جزای رفتارش بهشت یا دوزخ است.

سنّت و قانون خدا بر قسمت اعظم جسم و زندگی انسان مسلّط و حکمفرما است بدون این که خود انسان کوچک‌ترین اختیاری داشته باشد. بنابراین انسان هرگز اصلاح و سعادتمند نگشته و به اطمینان و آرامش نایل نمی‌شود مگر زمانی که قسمت اختیاری زندگی‌اش را با قسمت غیراختیاری‌اش همگام و هماهنگ سازد و هردو قسمت باهم تسلیمِ قانون واحدی شوند که خداوند آن را وضع کرده است. این قانون نیز بی‌گمان همان قانون الهی است که بر جهان و حیات حاکم است.

اما این که جهان خداوند را سجده می‌کند و تسبیح و حمد و ثنای پروردگارش را انجام می‌دهد و تنها به پروردگارش ایمان دارد و به دفاع از جلال و شوکت او به خشم درمی‌آید و مشرکان نادان را مورد قهر و غضب قرار می‌دهد، همه‌ی این‌ها حقایقی هستند که خداوند آن‌ها را برای ما بیان می‌فرماید و تنها دل‌های با ایمان آن‌ها را درک و احساس می‌کنند.

آری، تفکّر اسلامی درباره‌ی جهان و شناخت آن براساس این حقایق استوار است. تفکّری است که خوشحالی، صداقت و محبّت را میان انسان با جهان افزایش می‌دهد و جهان نیز به سوی همان معبود و پروردگاری روی می‌آورد که نفس مؤمن به آن روی می‌آورد. جهان و نفس با ایمان، هردو باهم در ایمان، تسبیح، نماز و حمد و ثنای آفریدگار ولیّ نعمت و صاحبِ فضل و کرم و توانا و صاحب قهر، شریک وهمکارند و هر دو مخلوق خدا و دریک جهت‌حرکت می‌کنند. قلب مؤمن هرگز ترس و خوفی از جهان ندارد و هرگز جهان یا هر موجودی راکه در آن است به عنوان معبود و اله قرار نمی‌دهد. می‌داند جهان نیز بنده و عبدی از بندگان خداوند است. پس میان آن‌ها هیچ مبارزه و دشمنی وجود ندارد و هردو باهم به خداوند متعال ایمان دارند. این است بینش اسلامی در مورد جهان که تفکّری است زیبا، جذّاب و آرام‌بخش و در عین حال صحیح و درست و واقعی.



این‌ها حقایقی هستند اساسی که تفکّر و بینش اسلامی از حقیقت جهان هستی بر آن‌ها استوار است و به وسیله‌ی این حقایق، تمام انحرافات و اشتباهاتی راکه در فکر بشری در این مورد به وجود آمده اصلاح کرده و به راه راست برمی‌گرداند. این انحرافات و اشتباهات وقتی به وجود می‌آیند که بشر بدون این که دلیلِ وحی که تنها دلیل هدایت‌بخش است، به همراه داشته باشد، وارد این مسأله می‌شود و درمورد آن به قضاوت می‌پردازد. فرق نمی‌کند این انحراف‌ها و اشتباهات مربوط به افسانه و تفکّرات بت‌پرستی باشد یا راجع به مقولات و تصورات فلسفی یا در مورد نظریه‌ها و مکتب‌هایی باشد که اسم «علمی» را به‌دنبال خود یدک می‌کشند؛ زیرا نظریات علمی وقتی از محدوده و قلمرو تجربه و مشاهدات تجاوز می‌کنند، از دایره‌ی علم خارج می‌شوند و در بیابان برآوردهای تخمینی و بدون مقیاس دقیق که هیچ ارزش علمی ندارند، قدم برمی‌دارند و وقتی نظریات از محدوده‌ی خود خارج شدند، نباید عنوان «نظریه» بر آن‌ها اطلاق شود و صفت «علمی» برای آن ذکر شود!

ظاهراً به نظر می‌رسد که افسانه‌ها و تصورات بت‌پرستی در این عصر به پایان رسیده است و دیگر کسی به آن‌ها پایبند نیست. بنابراین موضوعی از این بابت باقی نمانده است که بینش و تفکّر اسلامی به اصلاح و هدایت آن‌ها بپردازد.اما حقیقت چیز دیگری است.اکنون صدها میلیون انسان

در هند، ژاپن، تبت، سیلان، فیلیپین و مناطق گسترده‌ای از افریقا و قبایل متفرقه‌ای در استرالیا و امریکا هنوز در افسانه‌ها و بینش‌های بت‌پرستی درباره‌ی «حقیقت الهی» و به تبعیت آن درباره‌ی «حقیقت جهان هستی» در تاریکی جهل و نادانی سرگشته و گمراه‌اند. بنابراین زمینه‌ی مساعد برای بینش و تفکّر اسلامی صحیح به منظور بیان این حقایق اساسی و اصلاح و هدایت افکار مبتنی بر افسانه‌ها و خرافات، موجود است و می‌تواند نقش خود را ایفا کند.

بعضی از عقاید هندی ـ همان‌گونه که در فصل حقیقت الهی بیان داشتیم ـ چنین می‌پندارند که این جهان در دوران‌های طولانی مشخص به فنا می‌رود و دوباره به وجود می‌آید. این به فنا رفتن و به وجود آمدن به وسیله‌ی «اله» و معبودی به نام «کارما» به معنی «بایسته» (آنچه که باید باشد) انجام می‌گیرد (البته «کار ما» به عقیده‌ی خود این هندوها دارای حیات و شعور نیست).

علاوه بر این بعضی از هندوها معتقد به وجود «اله» و معبودی هستند که دارای سه حالت است و برای هریک از این حالت‌ها اسم ویژه‌ای دارند: «فشنو»، «سیفا» و «کریشنا».

بعضی دیگر از هندوها گمان می‌برند،این جهان مادی، «عدم» است و دارای وجود خارجی نیست؛ اما وقتی وجود الهی که وجود حقیقی تنها او است دراین عدم «حلول» می‌نماید، به شکل مادی، آشکار و متجلّی می‌شود. بنابراین معتقدند هرچه در جهان دیده می‌شود جزو اثر «حلول» وجود الهی در این «عدم» است!

یونان باستان بت‌پرست به «الهه‌ها و معبودهای بسیاری معتقد بودند و ویژگی‌های معبودهایشان را میان سیّارات و ستارگان و نیروهای طبیعی و پدیده‌های کیهانی توزیع کرده بودند و برای خورشید، ماه، چشمه‌ها و جویبارها، محبّت و زاد و ولد و... هرکدام خدایی جداگانه قایل بودند. امروزه گرچه این الهه‌ها و از سطح زمین خارج گشته و پنهان شده‌اند اما هنوز در عقل و فکر اروپایی‌ها و امریکایی‌ها که وارث بت‌پرستی یونان و روم قدیم‌اند، کمین کرده‌اند و افکار ادبی آنان را در اشعار و داستان‌ها به رنگ بت‌پرستی رنگ می‌کنند و نظریات و احساس این وارثان را نسبت به جهان به همین رنگ درمی‌آورند.

پس اصطلاح «پیروزی بر طبیعت» یک اصطلاح بت‌پرستی است که از این تفکّر و تصورات قدیمی نشأت گرفته است. ریشه‌ی این تفکّرات در قلب آنان حتی از افکار مسیحیت که بعداً آمده است، عمیق‌تر است. به ویژه بعد از رنسانس [نوزایی] که بیشتر با اعتماد برپایه‌های آثار فرهنگی رومیان قدیم به وجود آمد تا اعتماد بر مسیحیّت [الهیات مسیحی].

باعث تأسف است که این تفکّرات بت‌پرستانه ازطریق ادبیات و فلسفه‌ی غربی در میان ما مسلمانان نفوذ می‌کند و در افکار و عقل ما پنهان گشته و سپس در تعبیرها و آداب ما خود را نشان

می‌دهد و چنان خودنمایی می‌کند که انگار جزو آداب و فرهنگ اصیل ما بوده است. شاید اروپایی‌ها در این امر معذور باشند؛ زیرا آنان وارث این فرهنگ بت‌پرستی هستند و لااقل فرهنگ اصیل آن‌ها است.

اما ما مسلمانان چه عذری داریم؟!

هم‌چنین بت‌پرستی‌های شرقی که در آن سوی رسالت‌های آسمانی خود را پنهان ساخته‌اند، هنوز به کلّی ریشه‌کن نشده‌اند؛ بلکه برخی تحرکات مانند حرکت حزب ملّی در سوریه براساس این بت‌پرستیها بنا شده و می‌کوشد آن‌ها و تصورات آن‌ها را احیا نماید. بت‌پرستی «فینیقی» اساس بینش و جهان‌بینی این حزب را تشکیل می‌دهد و در فرهنگ سیاسی و ادبی خود، آن‌ها را باز تولید می‌کند. در سرودهای خود «عشتاروت» و «آدونیس» و سایر بت‌ها و آلهه‌های قدیم را مورد ستایش قرار می‌دهد!

یا زمانی عده‌ای در مصر درصدد احیای فرهنگ بت‌پرستی فرعونی برآمدند. «سلامت موسی» در رأس این عده قرار داشت. امّا به خاموشی گرایید؛ زیرا در خلاف مسیر تاریخ حرکت می‌کرد! ولی اکنون خود را پنهان داشته تا به شیوه‌ی دیگر خود را در حرکت «فولکلوری» نمایان کند و تفکّرات ملّی و قومی قدیم را زنده گرداند که مبتنی بر جهان‌بینی بت‌پرستانه‌ی فرعونی است. مسلّماً اصل این حرکت، پلید و ناپاک است و به منظور تجاوز به اسلام و خاموش کردن نور آن انجام می‌گیرد!

پس معلوم می‌شود که بت‌پرستی به پایان نرسیده و دورانش سر نیامده و در مناطق فراوان هنوز رواج دارد.

امّا مقولات و بینش‌های فلسفی درباره‌ی «حقیقت الهی» و «حقیقت جهان هستی» امروزه به صورت بسیار ساده و پیش پاافتاده یا غلط درآمده‌اند.

گفته‌ی «ارسطو» مثلاً درباره‌ی پیدایش جهان یا نظریه‌های «افلوطین»، «فارابی» و «ابن رشد» به صورت چیزهای بی‌مورد درآمده‌اند؛ اما رسوبات و ته‌مانده‌های این نظریات هنوز در سیر تاریخی تفکّر فلسفی خودنمایی می‌کنند. علاوه بر این، فلسفه‌های جدید نیز در گمراهی قدم برمی‌دارند.

در فصل «حقیقت الوهیّت» به برخی از افکار و نظریات «برگسن» درباره‌ی پیدایش حیات در عالم ماده‌ی و نظریات فلاسفه دیگر اشاره کردیم.

اکنون به یک مکتب فلسفی اشاره می‌کنیم که نمی‌توان آن را مکتبی مادی نامید همانطور که نمی‌شود آن را مکتب معنوی و روحی قلمداد کرد. این مکتب به نام مکتب «جهش» معروف است. «مارشال اسمیت» - که به تازگی فوت کرده است؛ - در زمره‌ی فیلسوفان طرفدار این مکتب به شمار می‌رود. به تصور این مکتب، جهان مادی، قدیم و ازلی است و این استعداد ذاتاً در آن نهفته است تا

«عقل» به صورت جهش در آن به وجود آید و پیشرفت و ترقی کند. وجود الهی نیز یکی از این «جهش‌ها» بوده و عقل الهی از این جهان فوران و جهش کرده و درحال پیشرفت است!

شکی نیست مجال گسترده‌ای برای فعالیت بینش و تفکّر صحیح اسلامی برخاسته از حقایق سابق‌الذکر وجود دارد تا نسبت به اصلاح و هدایت این نظریه‌هایی که جز خیال از هیچ دلیل و برهانی برخوردار نیستند، بپردازد.

اشاره به نظریه‌ها و مکاتبی باقی مانده است که صفت «علمی» بر آن‌ها اطلاق می‌شود. لازم است درباره‌ی آن‌ها بگوییم: علما و دانشمندان جدید زمینه‌ی بحث خود را از دایره‌ی فلسفه دور ساخته و به هیچ‌وجه به بحث در ماوراء طبیعت و بررسی مسائل غیرمادی برنگشته‌اند.

درنتیجه، بحث درباره‌ی اصل پیدایش جهان، مورد توجه آنان نیست. تنها به بحث درباره‌ی قوانین و سنن طبیعت و کشف آن‌ها و به کارگیری آن‌ها در جنبه‌ی عملی اکتفا می‌کنند. چنانچه برخی از این علما گاه و بیگاه خود را به بحث در ماورای طبیعت نمی‌کشانیدند وبه انکار و نفی آفریدگاری برای طبیعت نمی‌پرداختند و منکر نمی‌شدند که قدرتی در حرکت مکانیکی طبیعت تأثیر دارد. مسلّماً شیوه‌ی بحث و بررسی آنان بدون اشکال و ایراد و حتی ضروری و مفید بود؛ امّا گفته‌های این عده، از محدوده‌ی علم و امکانات آن خارج است. و دخالت آنان در این مورد، بدون سند و مدرک علمی است. لذا صحیح نیست این‌گونه دخالت‌های بی‌مورد به عنوان نظریه یا رای علمی توصیف شوند!

مسلّماً این گفته: «جهان خود به خود به وجود آمده است.» گفته‌ای است که قبل از هر چیز عقل آن را قبول ندارد. اما کسانی که امروزه می‌خواهند وجود خداوند را انکار کنند، نمی‌گویند که این جهان به وجود آمده است، بلکه اظهار می‌دارند که همیشه بوده و هیچ لزومی ندارد عدم وجود جهان و پس از آن به وجود آمدن جهان را فرض کنیم!

و می‌گویند: تصور پیدایش جهان بعداز نبودنش و تصور این که قدرت و نیروی دیگری آن را به وجود آورده است، تنها مربوط به عادت عقل است؛ چون عقل بشر عادت دارد که ببیند هر چیزی سازنده‌ای دارد (و براساس این عادت حکم می‌کند که جهان هم باید ساخته‌ی کسی باشد).

اما ما نمی‌دانیم این عده وقتی که عقل خود را در این مورد متهم می‌کنند، همان عقلی که به مقتضای طبیعت و سرشت خود به سوی آفریدگار جهان روی می‌آورد، به چه چیز دیگری استناد می‌کنند؟! پس دین با گفته‌ی معروف خود نسبت به آنان چنین می‌گوید:

«وقتی که آنان دین و عقل را قابل اعتماد و استناد نمی‌دانند، پس چه چیزی باقی می‌ماند که بدان استناد و اعتماد ورزند؟!»

تردیدی نیست عقل نمی‌تواند تصور کند جهانی با این عظمت و نظام دقیق و هماهنگی‌های بی‌شمار موجود در بین اجزایِ آن، خود به خود به وجود بیاید و هیچ قدرت و اراده‌ی مدبّری در آن دخالت نداشته باشد. باز عقل قبول ندارد جهانی با این نظام درحالی که ماده است و فاقد عقل و اراده می‌باشد، خود به خود به وجود آمده باشد. پس آنان غیر از دین و عقل چه سند و مدرک دیگری دارند؟!

ضمناً این تفکر الحادی در زمره‌ی افکار انحرافی قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی است که از ابتدای قرن بیستم دارد به خاموشی و افول می‌گراید. علم طبیعی هر روز با مجهولاتی درباره‌ی حقیقت و طبیعت جهان مواجه می‌شود، لذا دارد از خودخواهی خود کوتاه می‌آید؛ زیرا می‌داند اسرار نهفته و ناشناخته به مراتب از آنچه که کشف شده است، بیشتر است. علاوه بر این معلوماتی که به دست آمده است علم را هدایت می‌کند که جهان از نظام و هماهنگی دقیقی بهره‌مند است که امکان ندارد وجود آن را بدون دخالت اراده‌ی آگاه و نیرومند که بالاتر از ماده باشد، تصور نمود. ازطرف دیگر قوانین حرکت که خودِ علم آن را کشف کرده است، آشکارا اشاره می‌کند که جهان دارای ابتدا و انتهاست. و باتوجه به این که جهان دارای ابتدا و انتهایی است، ضرورت دارد قدرتی آن را به وجود آورده باشد که ابتدا و انتها نداشته باشد.

امروزه عده‌ی فراوانی از فیزیک‌دانان و دانشمندان ستاره‌شناس و زیست‌شناس به‌وجود آفریدگاری بااراده و مدبّری که بالاتر از جهان هستی و عالم حیات است ایمان دارند و با حقایقی روبه‌رو می‌شوند که آنان را به سوی بزرگ‌ترین حقیقت (وجود الهی) برمی‌گرداند و به آنان نشان می‌دهند این جهان قدیم و ازلی نیست و امکان ندارد خود به خود به وجود آمده باشد. خداوند چه راست گفته است:

﴿ سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّۗ ﴾ فصلت:۵۳

«ما به آنان (که منکر اسلام و قرآن‌اند) هرچه زودتر دلایل و نشانه‌های خود را در کرانه‌ها و نواحی آسمان‌ها و زمین و در درون خودشان نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار و روشن شود که اسلام و قرآن حق است.»

امّا کسانی که اکنون در کشور ما (و سایر کشورهای اسلامی) به الحاد و انکار وجود خداوند گرایش پیدا کرده و با استناد به نظریه‌های مادیگرایان به انکار وجود خدا می‌پردازند و به جز ماده به چیز دیگری معتقد نیستند، این‌گونه اشخاص هنوز از سفره‌های قرن هیجدهم و نوزدهم ریزه‌خواری می‌کنند، از سفره‌ی قرن بیستم دوری می‌کنند در عین حال (که دو قرن از تاریخ عقب افتاده‌اند) خود را مترقی و پیشرفته می‌پندارند! آری، خداوند مخلوقات عجیبی دارد!!

امّا کسانی که دارای عقیده و بینش اسلامی هستند، با پیروی از هدایت پروردگارشان (از هرگونه نظریه‌ی باطلی به دور و) بی‌نیاز بوده و از عقاید صحیح و ساده بهره‌مند هستند. دارای قرآنی هستند با سبک زیبا و بی‌نظیر که آنان را از همه‌ی مکاتب دیگر در مورد قضیه‌ی وجود الله، بی‌نیاز می‌کند. مسلمانان حقیقتِ این قضیه را از خود «الله» دریافت می‌کنند:

﴿ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ ٱللَّهِ حَدِيثًا ﴾ نساء: ۸۷

«چه کسی (می‌تواند) از خداوند راستگوتر باشد؟!(هیچ‌کس)»

فصل پنجم

حقیقت حیات

حقیقت حیات و حقیقت انسان

در مقدّمه‌ی کتاب اشاره کردیم که دو فصل آخر کتاب «حقیقت حیات» و «حقیقت انسان» ناقص می‌باشند. باز اشاره کردیم که برادرم عادت داشت ابتدا و قبل از شروع کردن به نوشتن هر فصل، پیش‌نویسی از رئوس مطالبی را که می‌خواست در آن فصل توضیح دهد، تهیه می‌کرد.

آنچه که در ذیل می‌آید، رئوس مطالب دو فصل گم شده هستند که مرحوم برادرم آن‌ها را در پیش‌نویس آن دو فصل قرار داده است. ما هم آن طور که در مقدمه‌ی این کتاب وعده دادیم عین نوشته‌ی برادرم را این‌جا ذکر می‌کنیم. شاید این فهرست‌ها بتوانند در کنار مسائلی که درباره‌ی مطالب مربوط به این دو فصل، در فصل‌های قبلی «الوهیّت و عبودیّت» و «حقیقت الوهیّت» بیان شده است، یک بینش کلی را از موضوع این دو فصل به خواننده عطا نمایند.

(محمّد قطب)

حقیقت حیات

۱ـ حیات، معبود نیست. قوه‌ای باتدبیر هم نیست که ذاتش موجب وجودش باشد و خودبه‌خود به وجود آمده باشد و قادر نیست اشیاء را براساس اراده و خواست مستقل خود به وجود آورد. حیات پدیده‌ی اتفاقی هم نیست که به شیوه‌ی تصادف پدید آمده باشد تا بدون هیچ هدفی، کورکورانه حرکت کند؛ بلکه مخلوقی است که پروردگار آن را بنا به تقدیری خاص آفریده است و براساس تقدیر او به حرکت ادامه می‌دهد و دارای ویژگی‌های خاص خود بوده که به وسیله‌ی آن‌ها از مرگ متمایز می‌گردد. این ویژگی‌ها از جانب ذاتی به آن بخشیده شده است که به همه چیز وجود می‌بخشد و آنگاه هدایتش می‌کند. همان ذاتی که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و تمام روح‌ها به هنگام مرگ در قبضه‌ی قدرت او قرار می‌گیرند. آن ذاتی که آفریدگار مرگ و حیات، او است. او آفرینش را آغاز کرده و آن را بازپس می‌گیرد.

۲ـ طبیعت نیز إله و معبود نیست. طبیعت حیات را به وجود نیاورده است. همین‌طور آفریننده‌ی خودش هم نیست! بلکه خداوند متعال آفریدگار همه موجودات است و هستی را به تمام اشیاء می‌بخشد و سپس آن‌ها را هدایت می‌کند. اوست که طبیعت را خلق کرده و آن را متناسب و هماهنگ برای پیدایش حیات گردانیده است و زمین را برای این نوع حیاتی که در آن پدیدار گشته، مهیّا و آماده ساخته است. میان طبیعت و حیات و میان موجودات زنده باهم هماهنگی و سازش را برقرار کرده است. علت اصلی همه‌ی مخلوقات ذات الله است. اوست که رزق و روزی را در زمین به ودیعه گذاشته است. تمام جهان هستی را رام و مسخّر و یاور انسان کرده است. این همه سازش‌ها و تناسب‌ها و هماهنگی‌های بی‌شمار، در بین اجزاءِ جهان، تصادفی نیست و هرگز به وسیله‌ی نیروی ناآگاه و بی‌اراده و تدبیر و حکمت (به اسم طبیعت)، پدید نیامده‌اند.

۳ـ همان‌طور که حیات تنها از اراده‌ی خداوند متعال نشأت گرفته و برمبنای تقدیر الهی حادث گشته است، به مقتضای همین اراده و تقدیر از یک اصل یعنی «آب» به وجود آمده است:

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ أنبیا: ۳۰

«هر چیز زنده را از آب آفریده‌ایم.»

﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ﴾ نور: ۴۵

«خداوند هر جنبده‌ای را از آب آفریده است.»

اما این که حیات چطور ادامه پیدا کرده است، آیا به تدریج تکامل یافته یا از ابتدا با همین کیفیّت و انواع مختلف پدید آمده است؟ این موضوعی است که قرآن کریم به آن اشاره‌ای نکرده است. بنابراین مجال برای تحقیق و بررسی در این زمینه باز است. ولی خود فرضیه‌های علمی به این اشاره دارند که حیات در ابتدا به شیوه‌ای نبوده است که داروین به طور قطعی آن را اعلام می‌کند؛ زیرا همکاری عالم نباتات و عالم جانداران و وجود هردوی آن‌ها در یک زمان برای ادامه‌ی حیات لااقل در جوّ زمینی که می‌دانیم این جو دارای چه ترکیب‌هایی است، لازم و ضروری به نظر می‌رسد؛ چون نباتات، اکسیژن را از دی‌اکسیدکربن جدا کرده و کربن را برای تغذیه‌ی خود می‌گیرند و اکسیژن را برای تنفس جانداران آزاد می‌کنند. (پس بدون نباتات بقای حیات امکان‌پذیر نیست. از طرف دیگر) جانداران نیکی و احسان نباتات را پاداش می‌دهند، اکسیژن را می‌گیرند و دی‌اکسیدکربن را پس می‌دهند (تا نباتات [گیاهان] بتوانند از کربن آن تغذیه نمایند و به زندگی خود ادامه دهند.) اگر هریک از آن‌ها بدون دیگری وجود می‌داشت قطعاً بعد از تمام شدن غذایش از بین می‌رفت؛ زیرا تجدید و تأمین غذای هریک از حیوانات و نباتات به وسیله‌ی طرف دیگر تأمین می‌شود. علاوه بر

این، کشف ژن‌هایی که حامل صفات وراثتی هستند بزرگ‌ترین مانع در مقابل فرضیه‌ی «تطوّر انواع» داروین به شمار می‌آیند. با همه‌ی این‌ها خود پدیده‌ی انسان اکنون این نظریه را با بزرگ‌ترین اعتراض رو به رو ساخته است!

۴ـ غذا و روزی این حیات در درون و کالبد زمین و نظام جهان مقدّر شده است. این حقیقتی است واقعی و عملی که تمام ادعاهای دیگر را تکذیب کرده و نظریه‌های انسان‌های بدبین مانند «مالتوس» که (به وسیله‌ی کشتن معلولین و پیرها) مردم را به جلوگیری از افزایش جمعیت دعوت می‌کند، به باد تمسخر می‌گیرد؛ زیرا در جهان میان حیات و شرایط و ظروف محیط بر آن، کمال سازش و هماهنگی وجود دارد؛ به نحوی که این هماهنگی حقیقت تقدیر روزی‌ها را وسیع‌تر از ماده‌ی آن‌ها قرار می‌دهد. (بدین معنی آنچه که خداوند مقدّر کرده است بیشتر از آن است که اکنون وجود دارد) و دایره‌ی رزق و روزی گسترده‌تر می‌شود و انرژی‌ها و پتانسیل‌های جهان را نیز دربر می‌گیرد.ازطرف دیگر اقداماتی که در جهت تکامل و بهبود بخشیدن به نسل حیوانات انجام می‌گیرد و تصمیماتی که در قوانین حیات برای هماهنگی میان اعضای آن و میان تمام جانداران و روزی ذخیره شده‌ی آن‌ها وجود دارد، نشان‌دهنده‌ی گسترده‌تر شدن دایره‌ی روزی از بنیه و سطح زمین است.

۵ ـ گونه‌های جاندارانی که روی زمین حرکت می‌کنند، امّت‌هایی هستند که همانند انسان دارای تشکیلات و تنظیمات خاص خود هستند. تمام آن‌ها از یک اصل بوده و همه تسلیم و مطیع تنظیمات و قوانین مسلّط بر خود هستند. پروردگار مدبّر است که هر چیز را می‌آفریند و او را هدایت می‌بخشد. اوست که به هریک از این امّت‌ها فطرت و قوانین خاص خود را بخشیده است و مسلّم است که انسان در بالاترین نقطه‌ی کمال میان جانداران قرار دارد. سایر جانداران اعم از حیوانات و پرندگان و زنبورعسل در جهت تأمین رفاه او آفریده شده‌اند؛ اما انسان زمانی به این مقام بلند دست می‌یابد که بتواند عامل و سببی را که باعث امتیاز او بر سایر حیوانات شده است، محفوظ نگه دارد که عبارت است از اتصال و ارتباط انسان با مصدر و منشأ این امتیاز (که ذات الله است). زیرا وقتی که انسان از مقام انسانیت خود جدا شد، از هر حیوانی سرگشته‌تر خواهد بود!

۶ـ همان طور که حیات بر اساس قاعده‌ی «پیدایش از آب» و قاعده‌ی «یک امّت نظام‌مند» استوار است، رابطه‌ی زوجیّت نیز مبتنی بر همین اصل می‌باشد؛ رابطه‌ای که تنها خاص جانداران نیست، بلکه همه‌ی موجودات را دربر می‌گیرد:

﴿ وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾ ذاریات: ۴۹

«از هر چیزی دو زوج آفریده‌ایم شاید آگاه و متنبه شوند.»

همین قانون زوجیّت و برخورداری حیات از تنظیمات دیگری که موجب تجدید و تکثیر آن، از طریق زوجیّت می‌شود و وجود و کثرت هریک از دو جنس مخالف به نسبت کافی در هر نوع از موجودات که باعث بقای حیات و افزایش آن می‌شود، دلیلی آشکار بر وجود قصد و تدبیر در پیدایش حیات است و قرآن کریم این دلیل را در موارد متعدد بیان می‌کند. دلیلی است قاطع و روشن که منکرین توان تحمل آن را ندارند یا با تکلّف به توجیه آن می‌پردازند یا از آن روی می‌گردانند و فرار می‌کنند.

۷ـ تمام جانداران رزقشان از جانب پروردگار تضمین شده است:

﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزْقُهَا ﴾ هود: ۶

«هیچ جنبنده‌ای نیست مگر روزی‌اش برخداست.»

جانداران با علم و عنایت پروردگار احاطه شده‌اند:

﴿ وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا ۚ كُلٌّ فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴾ هود: ۶

«خداوند به محل زندگی و دفن هر جانداری آگاه است.»

هر جانداری تسلیم و تحت تسلّط ذات الله است:

﴿ مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذٌۢ بِنَاصِيَتِهَآ ﴾ هود: ۵۶

«هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این‌که خداوند بر آن مسلّط است.»

۸ـ تمام جانداران درحال عبادت پروردگارند:

﴿ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴾ نحل:۴۹

«برای پروردگار به سجده درمی‌آید تمام آنچه در زمین و آسمان‌ها از جنبده و فرشته وجود دارد و فرشتگان از عبادت خدا تکبر نمی‌ورزند.»

۹ـ جانداران دیگری که غیر از جنبنده‌های زمین و از جمله انسان وجود دارند که خداوند از وجود آن‌ها به ما خبر داده است، جز فرموده‌ی خدا راه دیگری برای علم به آن‌ها نداریم که عبارتند از فرشتگان و جنّ. و شیاطین در زمره‌ی جنّها به شمار می‌روند. ابلیس در راس شیاطین قرار دارد! و انسان با این دو موجود زنده سروکار دارد و چه در دنیا و چه در آخرت از آن‌ها متأثر می‌شود.

خداوند متعال این دو نوع موجود را برای ما توصیف کرده است و ما را از حقیقت و طبیعت آن‌ها باخبر ساخته و ارتباط و علاقه‌ی آن‌ها را با انسان به اندازه‌ای که برای برخورد درست و صحیح بشر با آن‌ها ضروری است، مشخص کرده است. خداوند ایمان به فرشتگان را یکی از اصول دین قرار داده است؛ زیرا فرشتگان با اصل وحی و رسالت، ارتباط مستقیم و ناگسستنی دارند.

این امر که خداوند متعال دربارهٔ جنّ و شیاطین به ما خبرداده است، موجب می‌شود که ما به وجود آن‌ها به طریقی که از جانب خداوند برای ما توصیف شده‌اند اعتقاد داشته باشیم. و انکار وجود جنّ و شیاطین انکار چیزی است که از معلومات و بدیهیات دین به شمار می‌آیند. انکار آن‌ها تکذیب و باور نکردن قرآن است. مسلّماً تکذیب قرآن نیز کفر و خروج از دین اسلام است!

فرشتگان و جنّ و شیاطین و ابلیس، جزو عالم غیب‌اند که خداوند ما را از وجود آنان باخبر کرده است و باور به وجود آن‌ها از خبر الهی نشأت می‌گیرد. به راستی انکار وجود آن‌ها از سوی منکران، عجیب می‌نماید. آن‌ها به چه دلیلی به این انکار می‌پردازند؟ مثلاً می‌گویند: مردم با وسایل و ابزارهایی که دارند نمی‌توانند آن‌ها را ببینند یا شناسایی کنند! (پس وجود ندارند). اما باید گفت: مگر علم بشر تا به حال توانسته است تمام جانداران یا موجودات عالم ماده را شناسائی کند؟ مگر نمی‌دانند که آنچه از جاندار و بی‌جان شناسایی شده است نسبت به آنچه که ناشناخته مانده‌اند بسیار ناچیز است؟! یا می‌گویند: به این دلیل ما به وجود آن‌ها باور نداریم چون ادراک بشری کیفیّت ارتباط انسان با فرشته و جنّ را درک نمی‌کند. این دو موجود که از جنس انسان نیستند، به چه کیفیتی بر روی انسان تأثیر می‌گذارند؟ ولی در جواب آنان باید گفت: مگر ادراک بشری به این مرحله رسیده است که چگونگی و کیفیت تأثیر انسانی بر انسان دیگر را در خواب مغناطیسی درک کند؟ یا چگونگی تلپاتی (القاء به ذهن از راه دور) از راه دور را کشف کند؟ درحالی که این‌ها چیزهایی هستند واقعی و غیرقابل انکار! بنابراین به خاطر چه چیزی، تنها تأثیر فرشته و جن بر انسان مورد انکار قرار می‌گیرد و دور از عقل قلمداد می‌شود؟! هیچ دلیل و مدرکی ندارند جز این که این موضوع فرمودهٔ خداوند است و حال آن که منکران از خداوند می‌گریزند؟!

فصل ششم

حقیقت انسان

حقیقت انسان

۱ـ قرآن کریم نمونه‌هایی از نفس بشری را در سطح گسترده‌ای بیان می‌دارد که شامل تمام حالت‌های آن می‌شود: در حالت اصالت فطری آن و در حالت انحرافی، درحالت هدایت و گمراهی، درحالت رشد و سرگردانی، در حالت استقامت و دوام بر حق و روگردانی از آن، در حالت اوج‌گیری به سوی ملکوت اعلا یا سقوط از مقام انسانیّت، در حالت قدرت یا ضعف، در حالت پنهانی یا آشکار، در حالت تنهایی یا در اجتماع و خلاصه در تمام قالب‌ها و اوضاع و احوال گوناگونی که دارد، به شیوه‌ای معجزه‌آسا [موجز] بیان می‌دارد که جز ذات الله کسی قادربه چنین تعبیر و بیانی نیست و کسی قادر نیست همه‌ی این نمونه‌ها و حالت‌های فراوان نفس را این‌گونه نشان دهد و آن‌ها را با این دقت و عمق به تصویر بکشد و حتی در حد بسیار اندکی آن‌ها را به تعبیر درآورد!

۲ـ سبک قرآنی «نفس انسانی» را همانند یک مکتب معرفی نمی‌کند؛ بلکه آن را به صورت یک حقیقت عرضه می‌دارد و حقایق کلّی را در ضمن نمونه‌های فردی ارائه می‌دهد؛ هم‌چنان که قوانین و سنّت‌های ثابت را در خلال رویدادهای عارضی بیان می‌کند. اسلوب قرآنی همان‌طور که از جهت تعبیر و بیان بی‌نظیر است، از جنبه‌ی نتایج حاصله از آن نیز بی‌نظیر جلوه می‌کند.

معرفی نفس در قالب یک «مکتب» مانند هر رویه‌ی مکتبی دیگر ایجاب می‌کند که کاتب مکتب، آن دسته از حقایق و ملاحظات و وقایع و صورت‌هایی را که با رهیافت و رویکرد مکتب او همخوانی دارد، برگزینند و از بیان حقایق و ملاحظات وقایع و صورت‌های دیگری که با نگره‌ی آن مذهب همگام و هماهنگ نیست، عدول کند. به همین جهت حقایق فراوانی نهفته می‌مانند که این امر از ویژگی‌های سبک بشری است. اما سبک قرآنی نفس انسانی را به صورت حقیقی آن در حالت‌های گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهد و به عنوان یک مذهب معیّن به آن نمی‌نگرد.

۳ـ انسان موجودی خاص و دارای وجود متمایزی است که دوگانگی عناصر تشکیل‌دهنده‌ی وجودش این شرایط را برای او فراهم ساخته است. جانشین خدا در زمین است و ویژگی‌های این خلافت هم به او داده شده است که اولین آن‌ها استعداد او برای معرفت و شناخت مترقی و نوگرا [روزآمد] می‌باشد. نفس بشری برای استقبال از عوامل مؤثر جهان و تأثیرپذیری از آن‌ها و پاسخ

مثبت دادن به آن‌ها آماده است. از مجموع این تأثیرها و پاسخ‌ها یک حرکت فعّال برای تعمیر و تعدیل و تجزیه و ترکیب و تطوّر در ماده‌ی جهان و نیروهای آن به وجود می‌آورد تا بتواند به وظیفه‌ی خلافت خود اقدام کند.

۴ـ انسان موجودی است که در نظر خدا محترم و مکرّم است و در نظام هستی دارای موقعیّت بسیار مهمّ و عظیم می‌باشد. علی رغم این که طبیعتش برای قبول ضعف و خطا مستعد است، اما استعداد و فطرتش برای دریافت معارف عالیه و قبول امانت هدایت و مسئولیت، او را به صورت موجودی ممتاز درمی‌آورد که شایسته‌ی احترام پروردگار باشد و مقام جانشینی خداوندمتعال در زمین به او اختصاص داده شود و توبه و عذرخواهی‌اش پذیرفته شود و استحقاق این عنایت الهی را داشته باشد که پیامبرانش را همراه با رسالت‌های آسمانی به سوی او روانه کند. انسان از هر موجود مادی دیگر، شریف‌تر است؛ زیرا همه‌ی آن‌ها به خاطر او آفریده شده‌اند.

۵ ـ انسان موجودی است که با عالم هستی و هر آنچه و هر آن‌که در آن وجود دارد، در ارتباط است. با پروردگارش و ملکوت اعلی که فرشتگان‌اند، پیوند و ارتباط دارد. با جنّ و شیاطین، با نفس خود و استعدادهای گوناگونش، با سایر جانداران جهان، با نیروهای ظاهر و پنهان جهان، با ماده و اشیاء آن در ارتباط است. متقابلاً جهان هم آماده‌ی همکاری و ارتباط با او است و انسان با وسایل و امکاناتی که دارد و با برخورداری از روح، عقل، حواس، نیرو و سایر استعدادهای متناسب با عناصر تکوینی‌اش می‌تواند ارتباط خود را با جهان هستی و پروردگار آن مستحکم سازد.

۶ـ انسان به مقتضای سرشت ذاتی خود این شایستگی را دارد که به مقام عالی‌تر از فرشتگان مقرّب خدا ارتقا یابد. هم‌چنین این استعداد در او موجود است که به پایین‌ترین مراحل هستی حتی پست‌تر از مرحله‌ی حیوانیّت سقوط کند. این ارتقا و سقوط، بستگی به تلاش‌هایی دارد که انسان برای تزکیه‌ی نفس یا آلوده ساختن آن به کار می‌برد و بستگی به کمک و هدایت و عنایتی دارد که از خداوند دریافت می‌دارد. مسلّماً دریافت هدایت و عنایت از جانب پروردگار نیز بستگی به میزان تلاش و کوشش و عشق و علاقه و توجه انسان به برقراری ارتباط با پروردگار دارد و بستگی به این دارد تا چه اندازه در راه خدا پیش می‌رود و به فرمان خدا عمل می‌کند.

بدین‌جهت انسان از عجیب‌ترین موجودات است، و دارای شگفت‌انگیزترین سیستم مغزی است که از استعدادهای فوق‌العاده وسیع و دامنه‌دار برخوردار است و هیچ موجود دیگری را سراغ نداریم که چنین ویژگی‌هایی داشته باشد! نه فرشتگان، نه شیاطین و نه هیچ حیوان و یا عناصر و سیستم‌های مادی دیگری دارای چنین ویژگی‌ها و استعدادهایی نیست.

۷ـ انسان براساس قانون زوجیت که یک ویژگی طبیعی و حیوانی است و تحت قاعده‌ی تکامل در بین زوجین، حرکت می‌کند نه براساس قانون تماثل (تولید مثل) که البته آن هم خود یک ویژگی

طبیعی و حیاتی محسوب می‌شود. قبل از هر چیز هم موجودی است که هماهنگی کامل را با جهان هستی دارد و از لحاظ ماهیت مادّی با آن خویشاوندی دارد. ولی یک عنصر اضافی در او به ودیعه گذاشته شده است که در عالم ماده وجود ندارد و آن همان روحی است که خداوند در او دمیده است. این روح چیزی است غیر از حیات حیوانی محض؛ بلکه عنصری است که خط سیر و رویّه‌ی خاص خود را داشته و پیروان مکتب داروین هم به این ویژگی‌ها اعتراف می‌کنند.

۸ - بزرگ‌ترین فاکتور پیوند دهنده‌ی انسان‌ها با یکدیگر که موجب تجمع عظیم آن‌ها بر یک هدف می‌شود، «عقیده» است؛ چون عقیده چیزی است مربوط به عنصر روح. و خاص انسان است و به وسیله‌ی آن انسان به مقام انسانیّت رسیده است و برنامه‌ی خاصی برای خود در پیش گرفته است. جهان‌بینی اسلامی از این‌جا شکل می‌گیرد و ساختار دقیق و عمیق آن بنا می‌گردد و هماهنگی ترکیبی در مفهوم کلّی آن نمایان می‌شود و تمام عوامل پیوندی اعم از رابطه‌ی خون، زبان، جنس، همسایگی و منافع اقتصادی و سایر رابطه‌ها در صورتی که رابطه‌ی عقیدتی قطع شود، به‌صورت تعطیل یا ملغا شده درمی‌آیند و مادام که این رابطه‌ی اساسی و اولیه قطع گردد، هر نوع ولاء و دوستی و رابطه‌ی دیگری هم حرام می‌شود.

۹ـ اسلام احساس برادری انسانی، در مسائل عاطفی و برخورد و رفتار شخصی را برپایه‌ی عدالت و نیکی با تمام انسان‌ها در درون مسلمانان تثبیت می‌کند. حتی دستور می‌دهد که با تمام جانداران رحم و عدالت داشته باشند. اما مؤمنان را به شدت از دوستی و همکاری با غیرمسلمانان نهی می‌کند. حتی مسلمانانی که در «دارالاسلام» (منطقه‌ای که قانون خدا در آن حاکم است) به سر می‌برند حقّ ولایت و همکاری با مسلمانانی را ندارند که در «دارالحرب» (منطقه‌ای که کفر در آن حکومت می‌کند) زندگی می‌کنند تا آن زمان که از آن دور می‌شوند و هجرت می‌کنند. هرچند مسأله‌ی همکاری و هم‌پیمانی مسأله‌ای اجتماعی است اما تفکر اسلامی آن را به صورت یک مسأله‌ای ایمانی و اعتقادی درآورده است. اسلام کسانی راکه با یهود و نصارا پیمان دوستی و همکاری می‌بندند و تولیت آنان را می‌پذیرند، مانند یهود و نصارا به حساب می‌آورد و آنان رابه عنوان مرتد قلمداد می‌کند. (سوره‌های بقره، نساء، مائده، توبه و ممتحنه).

۱۰ـ خلافت و جانشینی انسان در زمین مشروط و مقیّد به این است که به عهد و پیمانی که با خدا بسته است پایبند باشد و بر هدایت و راه و شریعت الهی ثابت و پایدار بماند. عبادت و بندگی را سزاوار ذات الله بداند و ادعای هیچ‌یک از ویژگی‌های الهی را نداشته باشد. باید تمام سعی و اهتمامش در جهت کسب رضایت پروردگار باشد؛ چون خداوند است که او را نماینده‌ی خود بر این ملک گسترده، قرار داده است. او باید قانون خدا را در ذات و زندگی خود اجرا کند. وگرنه سرتاسر زندگی‌اش به فساد کشیده می‌شود و تمام اعمال او باطل گشته و مستحق عذاب الهی در دنیا یا آخرت و یا هم در دنیا و هم در آخرت می‌شود.

۱۱ـ بهشت جاودان و اخروی، در تفکر وبینش اسلامی، پاداشی است الهی که در مقابل عمل درست و اصلاح زندگی دنیا و انجام وظیفه‌ی خلافت به نحو احسن به مؤمنان داده می‌شود. اصلاح زندگی دنیایی، اوّل از اصلاح نفس بشری شروع شده و به اصلاح جامعه و رفتار آن براساس قانون خدا منتهی می‌شود. مسلّماً انجام وظیفه‌ی خلافت به نحو احسن وقتی امکان‌پذیر است که انسان بتواند قوانین و سنّت‌ها و اسرار جهان و ارزاق و ذخایری را که خداوند در اولین روز آفرینش، در این سیاره‌ی خاکی به ودیعه گذاشته است، کشف کند. بعداز دستیابی به آن‌ها به‌منظور پیشرفت و ترقی در زندگی به طور عادلانه، مطابق با شریعت الهی نسبت به توزیع آن‌ها اقدام نماید.

وقتی که ثابت شد که بهشت در قیامت، پاداش و جایزه‌ی الهی در قبال اصلاح زندگی دنیوی و انجام درست وظیفه‌ی خلافت است، ممتاز بودن اسلام، به عنوان یک عقیده و شیوه‌ی زندگی، میان سایر عقاید و مکاتب دیگر به خوبی آشکار می‌شود. خواه این عقاید و مکاتب آن‌هایی باشند که دنیا را کنار می‌گذرانند تا به فردوس اخروی برسند و به خاطر رسیدن به ملکوت آسمانی از ملکوت زمینی دوری می‌جویند یا عقایدی باشند که ملکوت آسمانی را انکار می‌نمایند و تنها زندگی زمینی را انتخاب می‌کنند و در امور زندگی از فرمان هوا و نفس پیروی می‌کنند!

باز معلوم می‌شود که ترقی و پیشرفت در احساس دینی در اسلام به عنوان اوّلین تضمین‌کننده و تحریک‌کننده برای پیشرفت در تمدن مادی و به کارگیری نیروها و استعدادها و ارزاق و ذخایر جهان طبیعی در چهارچوبی که خداوند برای تفکّر و حرکت و عمل او قرار داده است، به شمار می‌آید. این پیشرفت دینی کاملاً با فلسفه‌ی وجودی انسان که حیات و ترقی آن است هماهنگ می‌باشد. با این دید صحیح اسلامی، تلاش برای پیشرفت در زندگی عین عبادت بوده و به‌عنوان مجوّز رفتن به سوی فردوس اعلا و رسیدن به رضایت خداوند محسوب می‌شود.

و به این ترتیب داستان «جدایی شوم» دین و زندگی به پایان می‌رسد.

۱۲ـ سرشت و فطرت انسان به نحوی است که احتیاج به شناخت پروردگار و پناه بردن به او و ایمان به وحدانیت الله در ماهیتش به ودیعه گذاشته شده است. گاهی این نیاز زیر پرده‌های ضخیم و تاریک گناهان و شهوات نفسی پنهان می‌شود و گمراهی و سرگشتگی بر آن غالب می‌گردد و عیاشی و طول زمان و فراموشی آن را به فساد می‌کشاند؛ امّا با وجود همه‌ی این‌ها وقتی که فطرت با خطری روبه‌رو می‌شود که انسان به تنهایی یارای رویارویی با آن را ندارد، بیدار می‌شود، تمام پرده‌ها و گمراهی‌ها را از خود دور می‌سازد، بدون هیچ نیرنگ و حیله‌ای در سیمای زیبا و پاکی که خداوند از ابتدا آن را برا ین سیما آفریده است آشکار می‌شود و در کمال اخلاص به سوی پروردگار خویش برمی‌گردد. و دین را تنها از آنِ خداوند می‌داند. این بیداری دلیل بزرگی است که فطرت انسان ذاتاً نیازمند شناختن الله و توحید و پناه بردن به ذات الله و اتّباع و اطاعت محض او می‌باشد.

۱۳ـ فطرت انسان دارای ایمان است و ایمان یک نیاز فطری انسان است. البته ایمان نه تنهایک نیاز فطری است، بلکه یک نیاز عقلی نیز می‌باشد به نحوی که انسان نمی‌تواند خود را از آن بی‌نیاز بداند؛ زیرا ایمان در سرشت و فطرت او قرار دارد و قرآن به این حقیقت اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ... ﴾ أعراف: ۱۷۲

(«ای پیغمبر! بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار) پدیدار کرد. ...»

انسان در زندگی خود با اوضاع و احوال سختی روبه‌رو می‌شود که ضرورت دارد در چنین شرایطی به قدرت بالاتر از قدرت انسانی پناه ببرد. قدرت انسان هر اندازه زیاد باشد باز نمی‌تواند انسان را از قدرت الهی بی‌نیاز کند؛ زیرا قدرت الهی بالاتر و بزرگ‌تر از تمام قدرت‌ها، امکانات و علمی است که در اختیار نوع بشر قرار داده شده است. از طرف دیگر وجود این جهان شگفت‌انگیز و نظم و ارتباط و هماهنگی عجیبی که بین اجزاءِ آن وجود دارد، سؤال‌هایی پیش می‌آورد که عقل بشری قادر به پاسخ آن‌ها نیست مگر این که به وجود یگانه خدای قادر و توانا و باتدبیر اعتراف کند.

بینش اسلامی این است که فطرت تنها نیازمند وجود الله نیست؛ بلکه به همین اندازه نیاز به وحدانیت او دارد، درحالی که دچار مشکلات می‌شود، بیدار گشته و تمام پرده‌های گناه و گمراهی و فساد را از چهره‌ی خود به دور می‌اندازد و به خدای یکتا روی می‌آورد. یا درحالی که به تدبیر در این جهان و نظم و هماهنگی آن می‌پردازد و در مقابل سؤال‌هایی که برایش پیش می‌آید قرار می‌گیرد، سیمای صادق فطرت نمایان گشته وبا خلوص کامل به سوی آفریدگار دانا و توانای خود مراجعه می‌کند.

قرآن کریم در امثال آیات زیر نفس بشری را در حالتی که فطرتش با چنان خطری رو به رو می‌شود که توان تحمّلش را ندارد و از ژرفای درونش تکان می‌خورد و زنگارها از روی آن زدوده می‌شوند، به تصویر می‌کشد و آن را در حالتی نشان می‌دهد که به اصالت و تعادل اولیه و حق‌بینی فطری خود برگشته است:

﴿ هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۲۲﴾ فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ﴾ یونس ۲۳-۲۲

«او است که شما را در خشکی و دریا راه می‌برد، چه بسا هنگامی که در کشتی‌ها قرار می‌گیرید و کشتی‌ها با باد موافق سرنشینان را حرکت می‌دهند، و سرنشینان بدان شادمان می‌گردند، به ناگاه باد سختی وزیدن می‌گیرد. و از هر سو موج به سویشان می‌دود و

می‌پندارند که احاطه شده‌اند، خدا را به فریاد می‌خوانند و طاعت و عبادت و دین را تنها از آنِ او می‌دانند (عهد می‌کنند) اگر ما را از این حال برهانی از زمره‌ی سپاسگزاران خواهیم بود. اما هنگامی که خداوند آنان را نجات می‌دهد، ناگهان به ناحق در زمین شروع به فساد می‌کنند.»

﴿ قُلْ أَرَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَىٰكُمْ عَذَابُ ٱللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ ٱلسَّاعَةُ أَغَيْرَ ٱللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٤٠﴾ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَآءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴾

انعام: ۴۱ـ۴۰

«بگو: به من بگویید اگر عذاب خدا شما را فراگیرد یا این که قیامت به سراغ شما آید آیا غیر خدا را به یاری می‌طلبید اگر شما راست گویید؟ بلکه تنها خداوند رابه یاری می‌طلبید و اگر خواست، آن چیزی را برطرف می‌سازد که وی را برای رفع آن به فریاد می‌خوانید. و (آن روز) چیزهایی راکه شریک خداوند می‌سازید، فراموش می‌کنید.»

﴿ وَإِذَا مَسَّ ٱلْإِنسَـٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَآئِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُۥ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَآ إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّهُۥ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴾

یونس: ۱۲

«هنگامی که به انسان بلا و ناراحتی می‌رسد، چه بر پهلو خوابیده و چه نشسته و چه برپا ایستاده باشد،ما را به کمک و یاری می‌خواند، اما هنگامی که این ناراحتی و بلا را از او به دور داشتیم، آن چنان راه خود را در پیش می‌گیرد که انگار ما را برای دفع مصیبتی که بدو رسیده است به فریاد نخوانده است. این چنین رفتار منحرفان و متجاوزان در نظرشان آراسته شده است.»

وَإِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا۟ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴾

روم: ۳۳

«هرگاه انسان‌ها به بلایی مبتلا گردیدند، خداوند را به فریاد می‌خوانند و به سوی او بازمی‌گردند. سپس هنگامی که خداوند خیر و نعمتی به آنان داد، در آن حال عده‌ای از آنان به پروردگار خود شرک می‌ورزند.»

﴿ وَكَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَـٰهَا فَجَآءَهَا بَأْسُنَا بَيَـٰتًا أَوْ هُمْ قَآئِلُونَ ﴿٤﴾ فَمَا كَانَ دَعْوَىٰهُمْ إِذْ جَآءَهُم بَأْسُنَآ إِلَّآ أَن قَالُوٓا۟ إِنَّا كُنَّا ظَـٰلِمِينَ ﴾

اعراف: ۵ـ۴

«چه بسا از شهرها و آبادی‌هایی که آن‌ها را ویران کرده‌ایم و عذاب ما مردمان آن دیار را شبانگاهان یا نیمروز که به استراحت مشغول‌اند، دربر گرفته است. آن گاه که عذاب به سراغشان آمده است و دعا و فریادی جز این نداشته‌اند که گفته‌اند: واقعاً ما ستمکار بوده‌ایم.»

باز قرآن کریم فطرت سالم را درحالی که متوجه جهان هستی شده و نیاز شدیدی به تفسیر آن در خود احساس می‌کند و این که این عالم دلیل بزرگ و قطعی است بر وجود آفریننده‌ی آن، در این آیه‌ها به تصویر می‌کشد و می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۹۰﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۹۱﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿۱۹۲﴾ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا ۚ رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾ آل‌عمران:۱۹۳-۱۹۰

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌ها و دلایلی برای خردمندان است؛ کسانی که خداوند را به حالت ایستاده، نشسته و بر پهلویشان افتاده یاد می‌کنند و درباره‌ی آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، (می‌گویند:) پروردگارا! این (دستگاه با عظمت) را بیهوده نیافریده‌ای. تو منزّه از هر عیب و نقص هستی و پاک و بزرگواری! پس ما را از عذاب آتش محفوظ بدار. پروردگارا! بی‌گمان تو هرکه را به آتش درآری، به راستی خوار و زبونش کرده‌ای و برای ستمکاران هیچ یاوری نیست. پروردگارا! ما از منادی (بزرگوار توحید تو، محمّد پسر عبدالله ﷺ) شنیده‌ایم که مردم را به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهانمان را بیامرز و بدی‌هایمان را بپوشان و ما را با نیکان بمیران.»

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً ۖ إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۷۴﴾ وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿۷۵﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿۷۶﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿۷۷﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ ۖ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿۷۸﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا ۖ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۷۹﴾ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ ۚ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ ۚ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا ۗ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۸۰﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا

أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ عَلَيْكُمْ سُلْطَٰنًا ۚ فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوٓا إِيمَٰنَهُم بِظُلْمٍ أُولَٰٓئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَآ ءَاتَيْنَٰهَآ إِبْرَٰهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ ۚ نَرْفَعُ دَرَجَٰتٍ مَّن نَّشَآءُ ۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴾ انعام: ۸۳ - ۷۴

«و آن گاه که ابراهیم به پدر خود، آزر گفت: آیا بت‌هایی را به خدایی می‌گیری؟! به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم. و به این ترتیب ملک عظیم آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از زمره‌ی باورمندان راستین شود هنگامی که تاریکی شب او را دربر گرفت ستاره‌ای را دید و گفت: این پروردگارِ من است. اما هنگامی که غروب کرد گفت: من افول‌کنندگان را دوست ندارم. و هنگامی که ماه را درحال طلوع دید گفت: این پروردگارِ من است. ولی هنگامی که غروب کرد گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره‌ی قوم گمراه خواهم بود. و هنگامی که خورشید را درحال طلوع دید گفت: این پروردگارِ من است. این بزرگ‌تر است. امّا هنگامی که غروب کرد گفت: ای قوم من! بی‌گمان من از آنچه شریک خدا می‌کنید، بیزارم بی‌گمان من رو به سوی کسی می‌نهم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من از راهی جز راه خدا برکنارم و از زمره‌ی مشرکان نیستم. قوم ابراهیم با او به ستیز پرداختند و (وی را از خشم خدایان خود ترساندند. ابراهیم) گفت: آیا شما را سزد که درباره‌ی خدا با من بستیزید و حال آن‌که مرا هدایت بخشیده است؟ من از آن چیزهایی که انباز خدا می‌کنید نمی‌ترسم. اما اگر خدا بخواهد ضرر و زیان به کسی برسد، خواهد رسید. دانش پروردگارم همه چیز را فراگرفته است. آیا عبرت نمی‌گیرید و متوجه نمی‌شوید؟! چگونه من از چیز (بی‌قدرتی) که آن را انباز می‌سازید، می‌ترسم و حال آن که شما از این نمی‌ترسید که برای خداوند جهان چیزی را شریک او می‌سازید که خداوند دلیلی (بر حقانیت آن) نفرستاده است؟! پس کدام یک از این دو گروه (بت‌پرست و خداپرست) شایسته‌تر به امن و امان و عدم ترس است اگر واقعاً اهل علم و دانش هستید؟ مسلّماً کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند، امن و امان ایشان را سزا است و آنان راه‌یافتگان هستند. این‌ها دلایل ما بود که آن‌ها را به ابراهیم عطا کردیم تا در برابر قوم خود به کارشان گیرد. ما درجات هرکس را بخواهیم بالا می‌بریم. پروردگار تو حکیم و آگاه است.»

در این داستان، ابراهیم عليه‌السلام به دلیل و برهانی که در درون خود احساس و لمس کرده است، اشاره می‌کند و دلیل و برهان قاطع را بر وجود الله در ژرفای درونش درک کرده و به طور یقینی آن را در فطرت خود پذیرفته است.

۱۴ ـ تمام افراد بشر همگی در آغاز در بندگی و عبودیّت برای خداوند مساوی و یکسان‌اند. میان بندگان، خداوند تنها از کسانی راضی است که به او ایمان دارند. نزدیک‌ترین بندگان در پیشگاه خداوند و بالاترین آنان به نزد او، پاک‌ترین و پرهیزکارترین آن‌ها است و بالاترین ارزش، تقوا و پاکی است. هم‌چنان که تقوا در عبادت و احساس، آشکار و متجلّی گشته، در حرکت و عمل نیز نمایان می‌شود. ذکر «تقوی» در قرآن در جاهای بسیار نشانه‌ی این است که تقوا تمام شئون و مراحل زندگی را شامل شده و همه‌ی تلاش‌ها و فعالیت‌های انسان را دربر می‌گیرد. تقوا در قرآن اغلب در موارد ارتباط و هماهنگی و حرکت و تلاش و زمینه‌های مربوط به خلافت و نمایندگی انسان در زمین ذکر می‌شود، به همین دلیل تقوا یک ارزش عمومی و کلّی است و در عین حال ارزشی است ثابت و غیرقابل تغییر که افراد بشر در میزان خداوند متعال با آن سنجیده [ارزیابی] می‌شوند:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ حجرات: ۱۳

«با احترام و ارزشمندترین شما در پیشگاه الهی باتقواترین شما است.»

۱۵ ـ انسان بر روی زمین با حیات و مرگ، خیر و شر، شادی و ناراحتی، دارا بودن و محروم ماندن، تندرستی و بیماری، قدرت و ضعف، پیروزی و شکست، گشایش و تنگدستی و بی‌نیازی و فقیری، امتحان و آزمایش می‌شود و در برابر واکنش‌هایی که در این موارد از خود نشان می‌دهد جزا داده می‌شود. و براساس برنامه‌ای که خداوند برایش مشخص کرده است مسئول این واکنش‌ها بوده و بدین‌جهت لازم است قانون و شریعت الله بر تمام حرکاتش حکمفرما باشد. جزای اعمالش را گاهی در دنیا و گاهی در آخرت و گاهی در هر دو دریافت می‌دارد؛ اما به هیچ‌وجه این جزا ساقط نمی‌شود.

۱۶ ـ انسان در تمام مسیر زندگی‌اش در چهارچوب خواست و مشیّت الهی دارای تأثیر مثبت و نقش سازنده نسبت به زندگی شخصی خود و دیگران و نسبت به حال و آینده‌ی خود و دیگران می‌باشد.

ارتباط میان خواست انسان در تمام مسائل زندگی و تقدیر الهی بر این اساس است که هرگز انسان مورد ظلم قرار نمی‌گیرد. هرچند درک این ارتباط از بعضی جهات به شیوه‌ی دقیق و مفصل مشکل است امّا آنچه که هرگز جای شک و قابل تردید نبوده این است که انسان دارای نقش مثبت و مؤثر فاعلی می‌باشد و ازطرف دیگر خداوند، عادل مطلق است و عدالت او ایجاب می‌نماید که انسان جزای عمل خود را در دنیا یا آخرت دریافت کند.

۱۷ ـ ذاتِ فردیِ انسان است که پاداش یا سزای عمل خود را دریافت می‌دارد. این امر با مرگ پایان نمی‌پذیرد، بلکه بعداز آن نیز ادامه دارد. از آغاز وجودش شروع می‌شود و تا جهان آخرت تداوم می‌یابد و انسان برحسب کردارش در دنیا، برای استقبال از زندگی در بهشت یا دوزخ آماده می‌شود.

۱۸ـ انسان مؤمن در دنیا به اندازه‌ای به اوج و ارتقا می‌رسد که خود به‌صورت قدری از قدرهای الهی جلوه‌گر می‌شود. مشیّت و خواست الهی را در خلال حرکت ذاتی در نفس خود و در محیط و

اطرافیان خود تحقّق می‌بخشد. در چنین حالتی، آثار قدرت الهی به دست او ظاهر می‌شود (و چیزهای خارق‌العاده به صورت کرامت از او صادر می‌شود) البته ظهور این آثار منحصر به معجزات پیامبران نیست، بلکه این درجه و مقامی است که انسان مسلمان بدان ارتقا می‌یابد و به وسیله‌ی آن خود را برای زندگی در بهشت آماده می‌کند. تحولات خارق‌العاده‌ای که در نفس یا در زندگی انسانی به منصّه‌ی ظهور می‌رسند، منشأش همین ارتقاء یا صلاحیت به‌ظهور رسانیدن تقدیر الهی است.

۱۹ـ بر هر مؤمنی واجب است که تسلیم امر الله باشد و تمام ابعاد و جوانب زندگی خویش را با اسلام تطبیق دهد و قانون و شریعت الله را در تمام امور بر خود حکمفرما کند و بعد هم مردم را به اسلام دعوت کند و به تبلیغ آن بپردازد و هیچ چیزی را از دین خدا کتمان نکند. علاوه بر همه‌ی این‌ها لازم است برای تحقّق بخشیدن به شریعت الهی در قالب خلافت تلاش نماید. آنگاه برای تثبیت این شریعت، قدرت، الوهیّت و حاکمیّت خدا مجاهدت کند. بی‌گمان عامل رستگاری و نجات انسان در پیشگاه پروردگار، همین است.

۲۰ـ برای این که انسان بتواند به تبلیغ دین بپردازد و برای تحقق آن تلاش کند و قانون و شریعت الله را در زمین حکمفرما سازد، مکلف به ولاء و دوستی و هم‌پیمانی با خدا و پیغمبر و مؤمنان است و از ولاء و دوستی و هم‌پیمانی با شیطان و طاغوت و غیرمؤمن برحذر شده است. در چنین حالی خداوند وعده‌ی نجات و پیروزی و تسلّط به انسان داده است و تمام نیروهای خیر و فرشتگان در صف یاریِ او قرار می‌گیرند و او را کمک می‌کنند و وعده‌ی خداوند قطعی است.

﴿ كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغۡلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓۚ ﴾ مجادله: ۲۱

«خداوند مقدّر کرده است: من و پیامبرانم پیروز می‌شویم.»

﴿ وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ﴾ مائده: ۵۶

«کسانی که با خدا و پیغمبر خدا و مؤمنان پیمان دوستی برقرار نمایند (حزب خدا هستند) به راستی تنها حزب خداوند پیروزند.»

۲۱ـ قرآن کریم انسان را در نمونه‌های مختلف و حالت‌های گوناگون و رفتارها و واکنش‌های متنوع به تصویر می‌کشد و ارزش ایمان را در کیفیّت‌دادن و تعدیل و کنترل استعدادها و واکنش‌هایَش برجسته می‌سازد. با این تصویرها، آشکار می‌شود بهترین و درست‌ترین حالتی که انسان در آن قرار دارد، حالتی است که قلبش را به ایمان زینت بخشیده است. و عجیب نیست که در این حالات ایمانی برای خودش و برای خلافت در زمین، منشأ خیر و برکت فراوانی گردد و بدترین و سرگشته‌ترین حالتش هنگامی است که از محور فطرت و مدار جهان هستی که ایمان است، منحرف شود، آن گاه ماهیت و زندگی خود را به فساد می‌کشاند و با رفتار نادرست باعث انتشار فساد در اطراف خود می‌شود.

۲۲ـ از طرف دیگر قرآن مبارزه و جدال میان انسان و شیطان را به تصویر می‌کشد و آن را به صورت اولین و آخرین مبارزه ارائه می‌دهد. مبارزه‌ای است فراگیر و همه‌جانبه که شامل مبارزه درون نفس و بیرون آن می‌شود. در اثنای نشان دادن این مبارزه معلوم می‌شود که انسان مسلّح به اسلحه‌ی این مبارزه است و مادام که از این سلاح غافل نماند، شکست نخواهد خورد. هرچند ممکن است که از آن غافل شود و سپس آن را به یاد آورد، امّا به محض آن‌که این اسلحه فراموش شده را به یاد بیاورد و آن را دوباره به کار گیرد، نجات و پیروزی او در این مبارزه حتمی است.

۲۳ـ یکی از اصول بینش و تفکّر ایمانی این است که پیامبران خدا، از جنس بشرند. این یک کرامت و شرافت عظیم برای همه‌ی انسان‌ها به حساب می‌آید و برخلاف آنچه که بت‌پرستان و پیروان جاهلیّت‌ها گمان می‌کنند، همه‌ی پیامبران یک رسالت را با خود آورده‌اند (و رسالت آنان یکی است) ارکان ایمان عبارت است: ۱ـ ایمان به خدا. ۲ـ ایمان به فرشتگان خدا. ۳ـ ایمان به کتاب‌های خدا. ۴ـ ایمان به پیامبران خدا. ۵ـ ایمان به روز قیامت. ۶ـ ایمان به قدر خیر و شرّ.

۲۴ـ در تمام امکانات و توان و ویژگی‌ها و استعدادهایی که به انسان داده شده است، تناسب با وظیفه‌ی نمایندگی و خلافت او در زمین، در نظر گرفته شده است و خدا آن‌ها را متناسب با این وظیفه به او بخشیده است و به مقتضای آن مشخص و محدود گشته‌اند. بنابراین انسان در زمینه‌ی مربوط به انجام این وظیفه دارای امکانات و استعدادها و ویژگی‌های فراوانی است و در این باره فیض و کمک و عنایت عظیمی از جانب پروردگار دریافت کرده است؛ اما مسائل و جوانبی که مربوط به این وظیفه نیست، از او پنهان مانده‌اند. بنابراین عالم غیب برای انسان مکشوف نیست، فرارسیدن روز مشخص نیست. عالم‌های دیگر به اندازه‌ای که لازم و ضروری باشد، برایش معلوم و مشخص شده است. انسان در رابطه با مسائل فوق‌الذکر نمی‌تواند علم یقینی به دست آورد مگر از جانب خداوند و به جز فرموده‌ی خدا و پیامبران هرگونه نظری درباره‌ی آن‌ها از حدس و گمان تجاوز نمی‌کند.

۲۵ـ نفس انسانی برای انجام خیر و شرّ مستعد است. عمل و رفتار انسان است که یکی از این دو استعداد را در نفس او قوی‌تر و نیرومندتر می‌سازد... خواه عمل فردی باشد یا اجتماعی... از این رو ضرورت ایجاد زمینه و محیط مناسب برای رشد فضایل و مهار رذایل در برنامه‌ی حرکت اسلامی گنجانیده شده است؛ چون به این ترتیب استعدادهای خیر که منشأ فعل «معروف» می‌باشند، ارجحیّت می‌یابند و متقابلاً استعدادهای شرّ که منشأ فعل «منکر» هستند، سرکوب می‌شوند.

۲۶ـ همان‌طور که در بند ۶ گفته شد: دایره‌ی فعالیت انسان بسیار گسترده و وسیع است. گاهی ارتقاء می‌یابد به نحوی که از مقام فرشتگان بالاتر می‌رود و گاهی نیز تا اندازه‌ای سقوط می‌کند که از مقام حیوانات هم پایین‌تر می‌آید. تاریخ انسان از این لحاظ زنجیره‌ای از اوج گرفتن‌ها و انحطاط‌ها است. این‌چنین نیست که گفته شود: انسان با مرور زمان در یک خط مستقیم به صعود و

ارتقاء ادامه می‌دهد، اما از لحاظ تجارب علمی، تجارب مادی و بهره‌گیری از کشف قوانین و سنّت‌های موجود در جهان، حرکت انسان در یک مسیر واحد و به سوی پیشرفت و ترقی است، ولی جنبه‌ی انسانیت ذاتی از جنبه‌ی تجارب علمی و مادی او جدا است. انسانیت انسان همیشه در مسیر ترقی و ارتقاء حرکت نمی‌کند؛ بلکه حرکت انسان در مسیر انسانیت، بستگی به این دارد، از ارشاد و هدایت فطری در آن هنگامی که در پاک‌ترین و درست‌ترین وضع قرار می‌گیرد پیروی می‌نماید و این هدایت فطری عبارت است از بندگی برای خداوند یگانه و آزاد شدن از بندگی بندگان. یا این که از فطرت صحیح منحرف می‌گردد و از غیر شریعت خدا تبعیت می‌کند!

در این مورد پیشرفت خط علمی و تمدن مادی مهم نیست؛ زیرا وقتی که انسان از خط درست و صحیح و شریعت و هدایت الهی منحرف شد، تمام تجارب علمی و مادی و پیشرفت مدنی او به صورت کشش‌هایی به سوی انحطاط و عوامل درمی‌آیند که او را به اسفل‌السافلین و پایین‌ترین درجه‌ِی موجودات بازمی‌گردانند!

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِىٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَٰهُ أَسْفَلَ سَٰفِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ تین: ۶-۴

«به راستی انسان را در بهترین حالت تعادل در میان گرایش به خیر و شرّ آفریده‌ایم، سپس (به خاطر انتخاب و اختیار شرّ) او را به پایین‌ترین مقام موجودات بازگردانیدیم. مگر کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای نیک انجام می‌دهند.»

۲۷ـ سنّتِ تغییرناپذیر خدا این است که دوستان خود را که بر شریعت او استقامت دارند، بر زمین مسلّط می‌گرداند و دشمنانش را که از راه راست او منحرف شده‌اند، به نابودی می‌کشاند. البته این تسلّط و نابودی نسبت به عمر کوتاه افراد انسان شاید بعداز مدت طولانی تحقق پیدا کند، اما این سنّت، حتمی و تخلف‌ناپذیر است. وقتی نگاهی به گذشته می‌اندازیم آن را به صورت آشکار مشاهده می‌کنیم، ولی وقتی در کوتاه‌مدت آن را مدِّنظر قرار می‌دهیم، نشانه‌ای از این تسلّط و نابودی به چشم نمی‌خورد. شواهد قرآنی و تاریخی بر حقانیّت و تثبیت این سنّت الهی فراوان است و این سنّت به عنوان یک قاعده‌ی اساسی از قواعد تفسیر تاریخ از دیدگاه اسلام به شمار می‌آید.

۲۸ـ اسلام به انواع شخصیت‌های مختلف و متعدد اجازه می‌دهد تا سرحد امکان در چهارچوب مقررات اسلامی به تقویت و پرورش انسانیت خود بپردازند. و هم چنین به آن‌ها اجازه می‌دهد در نهایت درجه‌ی توافق و سازش و همکاری در چهارچوبی که برایشان مشخص کرده است، باهم به زندگی شرافتمندانه ادامه دهند؛ به نحوی که اصطکاک و اختلاف در بین این طبایع مختلف به حداقل خود برسد. و وقتی که نمونه‌ها و طبع‌های گوناگون اشخاص و استعدادها و دیدگاه‌های آنان را

مورد توجه قرار می‌دهیم که در صدر اسلام به سر می‌بردند، از تنوع و فراوانی آن‌ها تعجب می‌کنیم و با وجود این همه تنوع در شخصیت و طبیعت آنان، از توافق و هماهنگی و همکاری موجود بین آنان متحیر می‌مانیم. ابوبکر و عمر را می‌بینیم، ابوذر و عمرو بن عاص را مشاهده می‌کنیم، خالد بن ولید و جلیبیب...و ده‌ها نفر دیگر مانند آنان را با ویژگی‌ها و طبع‌های مخالف باهم ملاحظه می‌نماییم که در نهایت صفا و صمیمیت و همکاری در دایره‌ی ایمان و چهارچوب عقیده‌ی اسلامی و محیط اجتماعی به صورت بی‌نظیر باهم زندگی کرده‌اند.

۲۹ـ همان‌گونه که اسلام اجازه می‌دهد که شخصیت‌ها و طبع‌های مختلف در چهارچوب آن به رشد و تقویت خود بپردازند، به انسان‌ها نیز اجازه می‌دهد با وسایل و شیوه‌های گوناگون در مسیر الهی حرکت کنند و اوضاع و احوال و شیوه‌های مختلف اجتماعی را برای زندگی خود در چهارچوب شریعت الله انتخاب کنند؛ اما درحالی که انتخاب وسایل و نوع و شیوه‌ی زندگی عملی آزاد است باید اصول و پایه‌های دینی به طور واجب و قطعی ثابت و مورد احترام باشند؛ بدین معنی که نباید آزادیِ وسیله به خلاف اصل و هدف باشد (و در اسلام هدف و وسیله هیچ کدام یکدیگر را توجیه نمی‌کنند) یا آزادی شکل و شیوه‌ی زندگی نباید مغایر با اصول و اساس باشد. اصل و قاعده این است که وضعیت زندگی انسان براساس بندگی مطلق برای ذات الله و دوری جستن از ادعای ویژگی‌ها باشد و اصل بر این است: که وسیله هم به اندازه هدف، پاک و نظیف باشد.

۳۰ـ میان بینش اسلامی و فطرت انسانی روابط و علایق عمیق و هماهنگی‌های فراوان وجود دارد:

الف: بندگی برای خدا پاسخ به نیاز فطری انسان به وجود پروردگار است. (به بند شماره‌ی ۱۳ مراجعه فرمایید).

ب: ایمان به غیب نیاز فطرت انسانی به اشیاء مجهول را تأمین می‌نماید؛ زیرا که مجهولات، فطرت را احاطه کرده‌اند و استعداد برای استقبال از آن‌ها در آن به ودیعه گذاشته شده است. عشق و رغبتِ ذاتی در فطرت برای خارج شدن از دایره‌ی محسوسات که حیوانات در آن مرحله توقف می‌کنند، وجود دارد؛ اما انسان از دایره‌ی محسوسات خارج می‌شود تا همراه با ویژگی‌هایی که دارد از حیوانات جدا شود.

ج: ایمان به روز قیامت نیاز فطرت انسانی را به عدالت مطلق و جاودانگی را به‌طور یکسان تأمین می‌سازد. علاوه بر این، آخرت، سرانجامی طبیعی و شایسته برای موجود ممتازی مانند انسان است و مادام که انسان در خط و مسیر صعودی به سوی ملکوت اعلا به حرکت درمی‌آید، به هستی بلاانقطاع خود ادامه می‌دهد تا جایی که به صحن بهشت اعلا پا می‌گذارد.

د: اسلام به طهارت و پاکی هریک از نیروها و قوای انسانی در حدّ ذات‌اعتراف می‌کند. و به هریک از آن‌ها در جای خود اجازه‌ی فعالیت می‌دهد. هیچ‌یک از آن‌ها را به بهانه‌ی این که نجس و ناپاک هستند، سرکوب نمی‌کند؛ به ویژه نیروی جنسی که برای ادامه‌ی نسلِ بشر ضرورت دارد. برخلاف مسیحیت کلیسا و بودایی و فلسفه‌ی شوم که سرکوب کردن این نیرو را لازم می‌دانند.

ه : قید و بندهایی که اسلام برای به کارگیری این نیروها قرار می‌دهد، قید و بندهایی ناشی از خود فطرت هستند. وقتی که اسلام نیروهای بشری را از اسراف بازمی‌دارد، به خاطر حفظ آن از اتلاف و به هدر رفتن و خستگی آن‌ها است و این قید و بندها موافق و هماهنگ با فطرت انسانی است.

۳۱ـ در بینش و عقیده‌ی اسلامی، گناهی موروثی (که از آدم و حوا علیهما السلام به اولادشان به ارث برسد) وجودندارد. بلکه اسلام معتقد است هرکس تنها مسئول رفتار شخصی خود بوده و گناه هرکس بستگی به عمل شخصی او دارد و برای همیشه درِ توبه و بازگشت به سوی خدا باز است. مسیحیت کلیسا که معتقد است آدم و حوا با خوردن میوه‌ای از درخت ممنوعه [درخت دانایی] که به نظر آنان کنایه و رمزی است از انجام عمل جنسی، دچار گناه گردیدند و این گناه به ارث به اولاد آن‌ها می‌رسد (و انجام عمل جنسی گناهی است به ارث گرفته شده از آدم و حوا) اما از دیدگاه اسلام به هیچ‌وجه این‌طور نیست؛ بلکه اسلام غریزه‌ی جنسی را یک وظیفه فطری می‌شناسد و ادامه‌ی حیات و پیشرفت و ارتقایِ آن و انجام وظیفه‌ی خلافت در زمین را منوط به وجود این غریزه می‌داند و آن را با تضمین‌های فراوان محافظت کرده و قانون و مقرراتی برای آن وضع می‌کند که به وسیله‌ی این قوانین نتایج خوب و پاکی از آن حاصل می‌شود، بدون این که این نیرو را سرکوب و نابود سازد یا بدون قید و شرط آن را به افراط وادار کند.

۳۲ـ ارزشهای اساسی که اسلام شدیداً از آن‌ها محافظت می‌کند و می‌خواهد در جامعه‌ای که براساس تفکّری اسلامی تشکیل می‌شود، به حدّ وفور داشته باشند و رعایت شوند، عبارتند از ارزش‌هایی که تجاوز به حریم آن‌ها دربرگیرنده‌ی سخت‌ترین مجازات است تا بدین وسیله از وجود آن‌ها در جامعه حفاظت و حراست به عمل آید (که عبارتند از: ۱ـ حفظ دین، ۲ـ حفظ جان، ۳ـ حفظ نسل، ۴ـ حفظ مال، ۵ـ حفظ عقل) بنابراین برای کسانی که از دین اسلام برمی‌گردند، کسانی که مرتکب قتل یا زنا می‌شوند، اشخاصی که به راهزنی و دزدی اقدام می‌کنند و کسانی که باده می‌نوشند و یا رباخواری می‌کنند، شدیدترین مجازات در نظر گرفته شده است و این مجازات‌ها به منزله‌ی دیواری است که اسلام آن را به دور این ارزش‌ها کشیده است تا از تعرّض و تجاوز، محفوظ و مصون بمانند. شکی نیست که مجازاتِ تجاوز به این ارزش‌ها از جانب پروردگار تعیین شده‌اند و جایی برای هیچ‌گونه مجادله و لجاجت در آن‌ها نیست. کسی حق ندارد هیچ اعتراضی بدان‌ها داشته

باشد؛ زیرا اعتراض بر آن‌ها مانند اعتراض بر نظریات و قانون‌های بشری نیست؛ بلکه اعتراض در این باره اعتراض به خدا و حاکمیت خدا است و به منزله‌ی مرتد شدن و نپذیرفتن کلّ دین خداست.

۳۳- خداوند متعال به جای بشر، خود عهده‌دار بیان بینش و تفکّر اساسی درباره‌ی وجود شده است و برمبنای همین تفکّر و بینش است که انسان مسلمان ارتباط خود را با خداوند و با اطرافیانش و با جهان هستی اعم از عالم غیب و شهادت و جاندار و بی‌جان تنظیم می‌کند. وظیفه‌ی عقل بشری این است که این بینش و عقیده را از اصل الهی آن که پیغمبرﷺ آن را با خود آورده است دریافت کند و دریافت آن از هیچ مصدر و منبع دیگری جایز نیست. همچنین ضرورت دارد که عقل، مبادی یا پایه‌های اساسی تشکیل دهنده‌ی این بینش و یا برجوشیده‌ی از آن را از مصدر الهی دریافت کند و نقش اصلی عقل بعد از دریافت این اصول اساسی آن است که حالات نوپدید و متنوع را که حد و حصر ندارند و تا پایان حیات بشری ادامه دارند، بر این اصول تطبیق دهد.

به طور قطع عقل وظیفه ندارد شخصاً اصول عقیده‌ی اسلامی یا مبادی و پایه‌های اساسی آن را وضع کند یا درباره آن‌ها به بحث بپردازد و تغییراتی در آن‌ها ایجاد کند. حتی اجازه ندارد در صدور احکام تطبیقی نسبت به اوضاع و احوال و مسایل جدید، از مقتضای این اصول و اهداف آن‌ها دور شود. کسانی که تلاش می‌کنند از این موضوع «اسلام عقل را مسئول می‌شناسد و آن را مخاطب قرار می‌دهد،و نادیده‌اش نمی‌گیرد و با چیزهایی خارق‌العاده‌ی مادی آن راسرکوب و مجبور نمی‌کند» چنین بهره‌برداری کنند که عقل می‌تواند شخصاً تمام مسائل مربوط به عقیده را وضع نماید و مبادی و پایه‌های اساسی زندگی را تدوین کند، اشتباه می‌کنند و حق را با باطل در هم می‌آمیزند و عقل را از دایره‌ی طبیعت و ویژگی‌هایی که دارد، بالاتر قرار می‌دهند. کسانی هم که اظهار می‌دارند، وظیفه‌ی عقیده تنها این است که عقل بشری را در حالت اعتدال نگه دارد تا بعد از اعتدال تمام اصول و مبادی زندگی انسانی را وضع نماید و وظیفه عقیده از همین کنترل و تعدیل بیشتر نیست، مسلّماً این عده طبیعت و ماهیت عقیده در اسلام را درک نکرده و نمی‌دانند که عقیده‌ی اسلامی تنها دینی است که خداوند آن را می‌پذیرد و آن را به عنوان دین می‌شناسد:

﴿ إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلْإِسْلَٰمُ ﴾ آل عمران: ۱۹

«همانا یگانه دین راستین به نزد خداوند، اسلام است.»

﴿ وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَٰمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ ﴾ آل عمران: ۸۵

«هرکس غیر اسلام، دینی را انتخاب کند از او پذیرفته نمی‌شود...»

بنابراین، این عقیده است که تمام اصول بینش و تفکر را وضع و بیان کرده و پایه‌ها و مبادی حاکم بر زندگی بشری را پایه‌ریزی می‌کند. هم‌چنان که شریعت را نیز که دربرگیرنده‌ی اصول و اکثر تطبیقات است شامل می‌شود. و پذیرفتن شریعت و در نظر گرفتن آن به عنوان تنها مرجع و منبع برای تنظیم

زندگی بشری و دوری جستن از سایر منابع و مراجع، در زمره‌ی جزو عقیده‌ی اسلامی و بلکه اصول عقیده‌ی اسلامی به شمار می‌رود. لذا در بینش اسلامی عقل اجازه ندارد از محدوده‌ی وظیفه و توان خود تجاوز کند، خواه این تجاوز در مسائل عقیدتی و فکری باشد یا در آثار عملی و حرکتی آن.

۳۴ـ هنگامی که انسان به ندای فطرت پاسخ مثبت می‌دهد، در حالت و وضعیت اعتدال روحی و اخلاقی قرار می‌گیرد و تمام تلاش و فعّالیتش به شیوه‌ی انسانی انجام می‌شود و در بهترین حالت اعتدال به سر می‌برد. شکی نیست یکی از نداهای فطرت، دعوت به سوی عقیده و ایمان است. متقابلاً وقتی انسان به ندای فطرت توجه نمی‌کند و از راه اعتدال منحرف می‌شود، همه‌ی فعالیت‌ها و تلاش‌هایش به شیوه‌ی حیوانی صورت می‌پذیرد:

﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ ﴾ محمد: ۱۲

«کسانی که کافر می‌شوند لذّت جویی می‌کنند و می‌خورند همان‌گونه که حیوانات می‌خورند (و لذّت جویی می‌نمایند).»

هر چند در بین انسان و حیوان از نظر بعضی حرکات فیزیکی و طبیعی و شیمیایی تشابه و تماثل وجود دارد؛ چنان‌که هردو غذا را هضم و جذب می‌کنند و از متابولیسم آن گرما تولید می‌شود و هردو اکسیژن می‌گیرند و دی‌اکسید کربن را پس می‌دهند، اما فرق اساسی انسان در حالتی که بر راه راست و اعتدال روحی قرار دارد با حیوان در انجام این عملیات، به صورت خود باقی است؛ زیرا از لحاظ انگیزه، احساس، بینش و از نظر نوع فعالیتی که نیروی به دست آمده از غذای مصرف شده در آن به کار گرفته می‌شود، تفاوت اساسی باهم دارند. هرگز انسان و حیوان حتی در عملیات (فیزیکی وطبیعی...) طعام هم مانند هم نیستند. مگر زمانی که انسان به وسیله‌ی کفر و غفلت از فطرت پاک انسانی از راه راست منحرف شود.

۳۵ـ یکی از عواملی که انسان را برای انجام وظیفه‌ی خود آماده می‌سازد، وجود انگیزه‌های جمع‌گرایی در فطرت او است که با انگیزه‌های فردگرایی آن همسنگ و برابر می‌باشد. انگیزه‌های جمع‌گرایی در زمینه‌های مختلف و به شیوه‌های گوناگون خود را نشان می‌دهند:

﴿ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾ روم: ۲۱

«از نشانه‌ها و دلایل عظمت و وحدانیّت الهی این است که همسران شما را از جنس خودتان قرار داده است تا در کنار آن‌ها آرام بگیرید، و میان شما و همسرانتان دوستی و مهربانی ایجاد کرده است.»

﴿ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ ﴾ بقره: ۱۸۷

«همسران (شما مانند) لباس برای شما هستند (شما را از آسیب و کارهای نادرست محفوظ می‌دارند) شما هم (مانند) لباس برای آنان هستید (آنان را از گزند حفظ می‌کنید).»

پیوند زن و مرد در این سطح بسیار بالا و نزدیک به همان اندازه که پاسخ به نیازهای غریزی و طبیعت فردی است، پاسخ به انگیزه‌های اجتماعی انسان نیز هست:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ﴾ حجرات: ۱۳

«ای مردم! ما شما را آفریده‌ایم از مرد و زنی، و شما را به طایفه‌ها و قبایل مختلف تقسیم کرده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و با هم نیکی کنید).»

﴿ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْضُ ﴾ بقره: ۲۵۱

«اگر خداوند بعضی از مردمان را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نمی‌کرد زمین به فساد می‌گرایید.»

در آیه‌ی اوّل فطری بودن جمع‌گرایی (مدنی الطبع بودن) انسان، واضح است و در آیه‌ی دوّم نیز به همان درجه امّا به صورتی دیگر، مطرح شده است؛ زیرا تدافع و تقابل مانند توافق گونه‌ای از گونه‌های جمع‌گرایی است. تدافع، سیمای برخورد اجتماعی‌را نشان می‌دهد که باعث تعدیل اوضاع اجتماعی شده و از وقوع فساد در آن جلوگیری می‌کند:

﴿ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴾ یس: ۳۶

«پاک و منزّه است آن کسی که تمام زوج‌ها را اعم از آن‌هایی که در زمین می‌رویند و آن‌هایی که از جنس انسان‌اند و زوج‌های دیگری که آنان علم به آن‌ها ندارند، آفریده است.»

﴿ وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم ﴾ أنعام:۳۸

«هیچ جنبنده‌ای در زمین یا پرنده‌ای در آسمان نیست مگر این که آن‌ها نیز امتی هستند مانند شما.»

در این دو آیه‌ی اخیر آشکار می‌شود که فطرت تجمع (و مدنی‌الطبع بودن) شامل انسان و حیوان و اشیاء چه در سطح زوجیّت و چه در سطح ملّت، به‌طور یکسان می‌شود. معلوم می‌شود که در اصل فطرت، انسان با سایر موجودات در این انگیزه‌ها هماهنگ بوده و این عمومیّت، حقیقت امر را نزد انسان با عمق و تأکید بیشتری نشان می‌دهد.

پس واقعیت، آن نیست که «دورکیم» و به طور کلی مکتب فرانسه اظهار می‌دارند: «عقل جمعی چیزی است که از لحاظ طبیعت و ماهیت و از لحاظ مسیر و دیدگاه [نگرش]، در اصل با عقل فردی مخالف است.»

۳۶ـ تا زمانی که وظیفه‌ی اساسی انسان و فلسفه‌ی وجودی او را درک نکنیم، نمی‌توانیم حقیقت انسان را درک کنیم. این مطلب ممکن است در ابتدا برآیندی از واژگونه‌بودن اوضاع و یا از لحاظ نظری مخالف با رویکرد موضوعی محسوب شود... حتی غالباً این رویکرد اقتضا می‌کند که ما درباره‌ی حقیقت موضوعی یک موجود مانند انسان، بدون توجه به هدف از وجود انسانی او به تحقیق و بررسی بپردازیم و تحدید و تعریف حقیقت و ماهیت آن را به تعبیر و تأویل خود از غایت وجودی و وظیفه‌ی او موکول کنیم. زیرا بعضی اوقات ما در تشخیص و تعیین، اشتباه می‌کنیم. حتی بعضی اوقات اصلاً غایتی در کار نیست. همان طور که پیروان نظریه‌ی پیدایش حیات از طریق اتفاق و تصادف، هدف و غایتی برای حیات در نظر نمی‌گیرند چه رسد به خود انسان و پیشرفت آن. پس در چنین حالتی که احتمال اشتباه در تشخیص هدف غایی یا اصلاً عدم وجود آن در پیش است مادام ما شناخت حقیقت موضوع را به شناخت وظیفه‌ی آن موکول کنیم احتمال اشتباه در تشخیص وظیفه و غایت آن، موجب احتمال اشتباه در عین حقیقت می‌شود.

امّا اگر بخواهیم حقیقت موضوعی این موجود را مستقیماً مورد بررسی قرار دهیم و آن را بشناسیم، آن وقت اگر در تشخیص وظیفه و غایت وجودی‌اش اشتباه هم بکنیم به درک حقیقت آن زیانی نمی‌رسد.

همه‌ی این گفته‌ها (که این قلب موضوع است. یا خلاف روش معمول، یا این که باید برای رسیدن به حقیقت هر چیز مستقیماً آن حقیقت مورد بررسی قرار گیرد) باتوجه به دلایل ذیل درست نیست:

۱ـ از آن جا که انسان موجودی است زنده و متحرک و برای انجام وظیفه و به تحقق رسانیدن غایت هدف، به حرکت درمی‌آید، مادام ما طبیعت وظیفه و کنه غایت و فلسفه‌ی او را نشناسیم، طبیعت حرکت او را نمی‌توانیم شناسایی کنیم. وقتی که قادر به شناخت حرکتش نشدیم قدرت شناسایی طبیعت او را نخواهیم داشت؛ زیرا انسان ماده‌ی ساکت و خاموشی نیست که برای شناخت حقیقت آن ذات و طبیعتش مورد تحلیل و تشریح قرار گیرد!

۲ـ دلیل دوّم که از اهمیت بیشتر برخوردار است، این است که: ما مسلمانان در سبک بیان اسلامی بر حدس و تخمین خود نسبت به تشخیص و تعیین وظیفه و غایت وجودی انسان، تکیه نمی‌کنیم تا احتمال خطا و اشتباه در آن پیش آید و این امر موجب خطا و اشتباه در تعیین حقیقت او شود؛ زیرا ما علم به این وظیفه و غایت و حقیقت را از منبعی دریافت می‌کنیم که صادق و درست است و نه در حال و نه در آینده هیچ چیزی آن را باطل نخواهد کرد و بر انسان و وظیفه و حقیقت

او به‌طور یکسان، تسلّط و احاطه دارد. هرگاه ما وظیفه‌ی انسان را از این منبع شناسایی کنیم، دیگر این شناخت ما یقین‌گونه و به دور از اشتباه خواهد بود. و به علاوه، حقیقت مبتنی بر وظیفه‌ی او را نیز خواهیم شناخت که یک شناخت تدریجی، منطقی و هماهنگ است. باتوجه به این دلایل ما پیش از شناخت حقیقت انسان به تحدید و تعیین وظیفه و غایت وجودی او می‌پردازیم.

فلسفه و غایت وجود انسان آن طور که خداوند متعال آن را بیان می‌فرماید، عبادت است:

﴿ وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ ذاریات: ۵۶

«جن و انسان را جز برای پرستش و عبادت نیافریده‌ام.»

پس فلسفه‌ی وجودی انسان عبادت است. این عبادت در وظیفه‌ای که به‌خاطر آن آفریده شده است نمایان می‌گردد. این وظیفه نیز نمایندگی و جانشینی انسان در زمین از جانب پروردگار و برطبق هدایت او می‌باشد: «**وإذْ قَالَ رَبُّکَ لِلمَلائِکَهِ إنّي جَاعِلٌ فِي الأرْضِ خَلِيفَةً**»، «آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم». در این سطح و در این حدود است که انسان ابتدا با خدا و سپس با مخلوقات خدا بدین ترتیب ارتباط برقرار می‌سازد:

۱ـ ارتباط با خداوند

۲ـ ارتباط با فرشتگان

۳ـ ارتباط با شیاطین

۴ـ ارتباط با جانداران زمین اعم از حیوانات و نباتات

۵ـ ارتباط با جهان مادّی

۶ـ ارتباط با عالم غیب در کنار ارتباط با عالم شهادت (محسوس و مشهود)

برای این که انسان با همه‌ی این عالم‌ها رابطه برقرار کند و با رعایت این روابط وظیفه‌ی خود را به انجام برساند و فلسفه‌ی وجودی خود را تحقّق بخشد، نیاز به ساختار و ترکیب خاصی دارد به نحوی که بتواند از هر جهت با این ابعاد و جوانب، ارتباط برقرار کند.

بدین ترتیب می‌توانیم از شناخت وظیفه و فلسفه‌ی وجودی انسان، به شناخت حقیقتش برسیم.

۳۷ ـ از دیدگاه اسلام چیزی که انسان‌ها را دور هم جمع می‌کند یا آنان را از هم جدا می‌سازد، عقیده (گرد هم آمدن براساس امری که فرد می‌تواند با اراده‌ی خود بدان بگرود) است. به راستی عقیده انگیزه‌ای است که از سایر انگیزه‌ها در این مورد مقدّم‌تر و قوی‌تر است؛ زیرا عقیده به بُعدی از ابعاد وجودی انسان مربوط می‌شود که انسان به واسطه‌ی آن انسان شده است که عبارت است از دمیدن دمی از روح خدا در او. این دم است که او را از سایر حیوانات جدا و متمایز ساخته است. این دم است که انسان را شایسته‌ی دریافت عقیده کرده است. تمام انگیزه‌های دیگر (از دیدگاه

اسلام) تابع انگیزه‌ی عقیده بوده و از آن تبعیت می‌کنند. حتی روابط و علایق نسبی و امت از آن کمک می‌گیرند. امّت در اصطلاح اسلامی عبارت است از گروهی از مؤمنان به این عقیده، در هر جا و زمانی که باشند. گروه‌های مؤمن در تمام نقاط زمین سلاله‌ی امّت اسلام را تشکیل می‌دهند. مادام که رابطه و انگیزه، عقیده نباشد، نسبت، قومیت، نژاد، زمین و وطن نمی‌توانند به عنوان پایه‌ای به حساب آیند که امت براساس آن شکل بگیرد.

این که می‌گوییم انگیزه و رابطه‌ی عقیدتی محکم‌ترین رابطه‌ها برای جمع‌آوری مردم به دور هم یا جدایی آن‌ها از همدیگر است، مخالف با توجیهات و دستوراتی نیست که اسلام نسبت به رعایت مهر و محبت و عدالت به تمام انسان‌ها و نیکی‌کردن به همه‌ی آنان (اعم از هر قوم و ملّت و نژاد و...) حتی در حقّ دشمنان دینی، صادر می‌کند. این مسائل یک چیز است و دوستی و همبستگی‌ای که امّت اسلام را به هم پیوند می‌دهد، چیز دیگری است. این پیوند خاصِ امّت اسلام است. تا جایی که این رابطه میان امّت اسلام با مسلمانانی قطع می‌شود که در «دارالحرب» و «دارالکفر» (سرزمینی که حکومت کفر بر آن مسلّط است) به سر می‌برند و می‌توانند از آن خارج شوند و در «دارالإسلام» (مملکتی که شریعت خدا در آن حکومت می‌کند) به امت اسلام ملحق شوند، ولی خارج نمی‌شوند. هرگاه گروهی از مسلمانان در دارالحرب و دارالکفر با وجود امکان خارج شدن از آن باقی بمانند، میان این جماعت و امّت اسلام رابطه‌ی ولاء و دوستی وجود ندارد:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلَـٰيَتِهِم مِّن شَىْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْ﴾ أنفال: ۷۲

«کسانی که ایمان آورده‌اند و (از سرزمین کفر به سوی امت اسلام) مهاجرت نکرده‌اند، تا زمانی که هجرت نکنند هیچ ولایتی از آنان برای شما جایز [شایسته] نیست.»

باز می‌گوییم: لازم است در بین این مطلب که از دیدگاه اسلام، عقیده مهم‌ترین پایه‌ی ارتباط و تجمع مسلمانان است و میان دستور اسلام به مهر و نیکی با تمام انسان‌ها مادام درحال جنگ با خدا و پیامبر خدا نباشند و رعایت عدالت در حقّ همه حتی با دشمنان، فرق بگذاریم. امت اسلام باتوجه به صفت اسلامی‌ای که دارد، واجب است تنها او بر جامعه، مسلّط و حکمفرما باشد و در تمام اوضاع و احوال عدالت را میان مردم به اجرا درآورد با مهر و نیکی با مردم رفتار کند و از ظلم و تجاوز علیه آن‌ها بپرهیزد. البته بدیهی‌ترین رحمت و نیکی در حقّ بشریت آن است که تلاش به عمل آید هدایت شوند و از تصور و بینش درست و راستین اسلام بهره‌مند گردند. معلوم می‌شود نیکی و احسان و مهربانی نسبت به بشریت هیچ‌گاه مانند زمانی که می‌خواهد برای رسیدن به دین اسلام تلاش نماید و به بینش درست آن نایل شود، متجلّی و آشکار نخواهد شد.

بنابراین کسی حق ندارد از این که اسلام به مسلمانان دستور داده است باید ولاء و دوستی‌شان تنها برمبنای عقیده باشد و عقیده به عنوان اوّلین اصل و پایه برای تشکیل امت شناخته شود و ولاء و دوستی میان مسلمانان و مخالفان عقیدتی‌شان را تحریم گردد، سوءاستفاده کند و این مسائل را دستاویزی برای بی‌اعتبار ساختن ارزش‌های اسلامی قراردهد؛ زیرا همان‌طور که گفتیم ولاء و دوستی چیزی است و مهر، محبت، نیکی و عدالت چیز دیگری است و نباید باهم اشتباه شوند.

۳۸ـ اسلام با همه‌ی والایی و نظافت و پاکی و اخلاقی بودن ناشی از خدایی بودنش در بینش و تصور خود از حقیقت انسان، از واقعیّت دور نمی‌شود. انسان را موجودی می‌داند دارای فطرت و توان و استعدادها و نقاط مثبت و منفی خاص خود که بر روی کره‌ی زمین زندگی می‌کند. نسبت به او هیچ سوءظنی ندارد. نقش مثبت او را چه بر روی زمین و چه در دوره‌ی زندگی تحقیر نمی‌کند و در هیچ اوضاع و احوالی خواه به عنوان یک فرد یا عضوی از اعضای اجتماع ارزش او را پایمال نمی‌کند. اصلا انگیزه‌ها و عواطف فطری انسان را چنان سطحی نمی‌داند که بتوان به آسانی با یک نوشته یا با تغییر اوضاع اجتماعی به وسیله‌ی قانون آن‌ها را تغییر داد! به ویژه امکان ندارد به‌شیوه‌ی مارکسیست‌ها افکار و انگیزه‌ها و عقل انسان را آن‌قدر دست‌کم و ناتوان گرفت که گمان می‌کنند به مجرد از بین بردن طبقه‌ی بورژوا و تشکیل دیکتاتوری [پرولتاریا] کارگری، مردم خود به خود به صورت فرشتگان پاک و نیکوکار درمی‌آیند و هرکس تا جایی که در توان دارد، کار می‌کند و به اندازه‌ی نیاز هم استفاده می‌برد، بدون این که نیازی به حکومتی داشته باشد که اداره و توزیع بهره را به‌عهده گیرد!

در بینش اسلامی، انسان همان چیزی است که هست. با انگیزه‌های عمیق فردی و اجتماعی بر روی زمین در تکاپو است و بر این باور است که باید انگیزه‌های فردی و اجتماعی او و مثل هم، مورد توجه و رعایت قرار گیرند و به آن‌ها پاسخ مثبت داده شود. انسان موجودی است، چندبُعدی و متنوع، برخوردار از نیروها و استعدادهای جسمی و عقلی جدایی‌ناپذیر که هیچ بُعدی از ابعادش و هیچ عنصری از عناصر وجودش را نمی‌توان حذف کرد و باید همه‌ی آن‌ها ارضاء شوند. ضرورت دارد میان انسان و میان وسیله و ابزار یا حیوان تفاوت بسیار جدی و اصلی قایل شد. براساس همین بینش و قانون است که اسلام دستش را می‌گیرد تا او را به بالاترین درجات کمال باتوجه به استعدادهای فطری‌ای که دارد و برایش مقدّر شده است، برساند. اسلام برای ذات و فطرت و ماهیت ممتاز انسان احترام قایل است، قوانین و روش‌های فردی و اجتماعی را برایش وضع می‌کند و تمام ابعاد او را در نظر می‌گیرد. باتوجه به ارزش همه‌جانبه‌ای که برای انسان در نظر گرفته است و با قانونی که تمام ابعاد انسانی او را رعایت کرده است، اسلام توانست در برهه‌ای از زمان، انسان را به چنان سطح والایی از عظمت برساند که بشریت هیچ‌گاه آن را به خود ندیده بود و نمونه‌های انسانی چنان کاملی پدید آمدند. و انگار تنها بدین خاطر بوده است که بشریت در تمام نسل‌ها و دوران‌ها

به سوی آنان نگاه کند و آنان را پیشوا و رهبر خود قرار دهد. نمونه و شیوه‌ای را از زندگی واقعی، به‌وجود آورد که ارزش‌های فردی و اجتماعی که هردو در وجدان انسان ریشه دوانده‌اند، در آن حکمفرما بودند. جامعه‌ای را به وجود آورد که نه در گذشته نظیر داشته است و نه در آینده نظیر خواهد داشت (که همان جامعه‌ی صدر اسلام است).

۳۹ـ با ملاحظه‌ی بینش اسلامی در مورد انسان معلوم می‌شود که خداوند مقام والایی به او عطا فرموده است و مجال و میدان وسیعی برای حرکت در آن به او بخشیده است، تا او بتواند شخصیت، فعالیت، نقش و استعدادهای خود را در آن به‌نمایش بگذارد. چنان میدانی که در آن با جهات و آفاق متعدد و متنوع ارتباط برقرار می‌کند: ارتباط با خداوند ذوالجلال، ارتباط با فرشتگان خدا، ارتباط با جنّ و شیاطین، ارتباط با جهان ظاهر و ارتباط با همه‌ی جانداران این کره‌ی خاکی. میدانی که نمایندگی و خلافت بر زمین جزو آن است. و در ضمن این خلافت است که با تمام ابعاد و آفاق ارتباط برقرار می‌کند و در این جایگاه و میدان است که موجودیت انسان از زمین تا آسمان و از دنیا تا آخرت امتداد و گسترش می‌یابد.

چنین مقام والایی که این اشارات آن را جلوه‌گر می‌سازند و آنچه که خداوند به انسان بخشیده است، هیچ مکتب فلسفی در عصر روشنگری و پیشرفت تمدن که انسان را به او الوهیّت می‌رسانند نتوانسته‌اند آن را به او عطا کنند. مگنا کارتا[1] و اصول انقلاب فرانسه، منشور جهانی حقوق بشر، هیچ‌کدام نتوانسته‌اند چنین مقامی را به او ببخشند. هریک از اینها وقتی که می‌خواهند چیزی به انسان بدهند تنها به خاطر این است که دستاویزی برای دور ساختن او از الوهیّت و حاکمیّت ذات الله به دست آورند. همه‌ی این‌ها جز چیزهای فاسد و مغایر با فطرت و سرشت بشری به انسان نداده‌اند؛ زیرا او را از نیاز فطری به بندگی و عبودیّت برای ذات الله محروم کرده‌اند... او را از عبودیتی محروم می‌سازند که این مجال گسترده را به او می‌بخشد و این همه شرافت و کرامت را از جانب پروردگار برایش به ارمغان می‌آورد.

۴۰ـ نظریه‌ی شناخت، همان نظریه‌ای که فلسفه‌ها در خلال سه قرن، در یک جنگ شدید و پررونق درباره‌ی آن باهم به مبارزه پرداختند، به قول «ویل دورانت»: «رونق رفت و جنگ باقی ماند»، آن‌را قرآن به شیوه‌ی بسیار روشن، تابناک، عمیق و دقیق در آیات زیر بسط و شرح می‌دهد:

﴿ لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ ۖ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾ قَدْ جَاءَكُم بَصَائِرُ مِن رَّبِّكُمْ ۖ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا ۚ وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ ﴿١٠٤﴾ وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٠٥﴾ اتَّبِعْ مَا

---

۱. Magna Carta: فرمان کبیر یا فرمان آزادی صادره از طرف جان، پادشاه انگلیس در سال ۱۲۱۵.

أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشْرَكُوا۟ ۗ وَمَا جَعَلْنَٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۖ وَمَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾ وَلَا تَسُبُّوا۟ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّوا۟ ٱللَّهَ عَدْوًۢا بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾ وَأَقْسَمُوا۟ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَٰنِهِمْ لَئِن جَآءَتْهُمْ ءَايَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا ۚ قُلْ إِنَّمَا ٱلْءَايَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ ۖ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَآ إِذَا جَآءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾ وَنُقَلِّبُ أَفْـِٔدَتَهُمْ وَأَبْصَٰرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا۟ بِهِۦٓ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِى طُغْيَٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾ ۞ وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَآ إِلَيْهِمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ ٱلْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَىْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوا۟ لِيُؤْمِنُوٓا۟ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِىٍّ عَدُوًّا شَيَٰطِينَ ٱلْإِنسِ وَٱلْجِنِّ يُوحِى بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ ٱلْقَوْلِ غُرُورًا ۚ وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ ۖ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٢﴾ وَلِتَصْغَىٰٓ إِلَيْهِ أَفْـِٔدَةُ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا۟ مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾ أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ أَبْتَغِى حَكَمًا وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ إِلَيْكُمُ ٱلْكِتَٰبَ مُفَصَّلًا ۚ وَٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُۥ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِٱلْحَقِّ ۖ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ۚ لَّا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾ وَإِن تُطِعْ أَكْثَرَ مَن فِى ٱلْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِۦ ۖ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴾

انعام:۱۱۷-۱۰۳

«چشم‌ها، کنه ذات او را نمی‌بینند ولی او چشم‌ها را می‌بیند و او بسیار دقیق است و با علم کامل و اراده‌ی شامل خود به همه‌ی ریزه‌کاری‌ها آشنا و از همه چیز آگاه است. بی‌گمان دلایل روشن و حجّت‌های مبرهنی ازسوی پروردگارتان برایتان آمده است. پس هرکه حقیقت را ببیند به سود خودش بوده و هرکه از آن چشم‌پوشی کند به زیانِ خود، کار می‌کند. من حافظ و مراقب شما نیستم. به این ترتیب آیات را به شکل‌های گوناگون بیان می‌داریم (تا گروهی هدایت یابند و گروهی گمراه شوند و) بگویند: تو درس خوانده‌ای. ولی ما حقیقت را برای کسانی که علم و دانش دارند روشن و آشکار می‌کنیم. (ای پیامبر!) پیروی کن از آنچه ازسوی پروردگارت به تو وحی شده است. هیچ خدایی جز او وجود ندارد و از مشرکان دوری کن. اگر خدا می‌خواست ایشان شرک نمی‌ورزیدند. و ما مراقبی برای ایشان قرار نداده‌ایم و ما تو را مکلّف نساخته‌ایم که احوال آنان را اصلاح و امید

ایشان را رو به راه سازی. (ای مؤمنان!) به بت‌ها و معبودهایی که مشرکان به جز خدا می‌پرستند، دشنام ندهید تا آنان هم مبادا از روی جهل و نادانی خدای شما را دشنام دهند. به این ترتیب برای هر ملّتی و گروهی کردارشان را آراسته‌ایم و عاقبت، بازگشت‌شان به سوی خدایشان است و خدا آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌سازد. مشرکان با همه‌ی توان و تأکید هرچه بیشتر به خدای سوگند می‌خورند که اگر معجزه‌ای برای آنان آورده شود به واسطه‌ی آن ایمان می‌آورند. بگو: معجزات در اختیار خدا و از سوی خدا است! شما چه می‌دانید اگر (معجزاتی که می‌خواهند) بدیشان نشان داده شود بازهم ایمان نمی‌آورند. (ای مؤمنان! شما نمی‌دانید به هنگام وقوع معجزات) ما دل‌ها و چشم‌های آنان را واژگون و دگرگون و حیران می‌کنیم (و بعداز نزول معجزات) همان‌گونه خواهند بود که در آغاز بودند. و آنان را به خود وامی‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند. اگر ما فرشتگانی را نزد آنان می‌فرستادیم و مردگانی را زنده می‌کردیم که دربرابر چشمانشان سر از گورهایشان بیرون می‌آوردند و با ایشان به گفتگو می‌پرداختند و همه چیز را در برابر آنان گرد می‌آوردیم (باز) آنان ایمان نمی‌آوردند مگر این‌که خدا می‌خواست. ولی بیشتر آنان اهل علم و دانش و درک نیستند. همان‌گونه (که این کافران با تو به ستیز می‌پردازند) دشمنانی از انسان‌های متمرّد و جنّیان سرکش را دربرابر هر پیامبری قرار داده‌ایم. گروهی ازسخنان فریبنده‌ی بی‌اساسی را نهانی به گروه دیگری ندا می‌داده‌اند، تا ایشان را بفریبند. اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین کاری را نمی‌کردند. پس بگذار دروغ‌ها را به هم بافند تا دل‌های کسانی که به آخرت عقیده ندارند، بدان گزینش یابد و از آن راضی و بدان خشنود گردند و مرتکب هرچیزی شوند که می‌خواهند. (ای پیامبر! به آنان بگو:) آیا جز خدا را (میان خود و شما) قاضی کنیم؟ و حال آن که اوست که قرآن را بر شما نازل کرده است (حلال و حرام و حق و باطل در آن) به تفصیل بیان شده است. کسانی که کتاب آسمانی را برای آنان فرستاده‌ایم، می‌دانند که این قرآن حقیقتاً از سوی خدا آمده است و مشتمل بر حق است. پس تو از تردیدکنندگان مباش. فرمان ما صادقانه و دادگرانه انجام می‌گیرد و هیچ‌کسی نمی‌تواند فرمان‌های ما را دگرگون کند و خداوند بس شنوا است. اگر از بیشتر مردم پیروی کنی تو را از راه دور می‌سازند؛ زیرا آنان جز از ظنّ وگمان پیروی نمی‌کنند و آنان جز دروغ و گزاف، سخن نمی‌گویند. بی‌گمان پروردگارت (از همه) آگاه‌تر است از حال کسانی که از راه او منحرف می‌شوند و از حال کسانی که هدایت می‌یابند.»

صدق ا...العظیم